سراج التواریخ

تاریخ افغانستان

جلد چهارم، بخش نخست

وقایع سال‌های ۱۳۱۵-۱۳۱۸ هجری



تالیف و نگارش:

ملا فیض محمد کاتب

ویرایش، مقدمه و فهارس:

دکتر محمد سرور مولایی

سراج التواریخ



SERAJ
EL-TAVARIKH

جلد چهارم،
بخش نخست
وقایع سال‌های
۱۳۱۵-۱۳۱۸
هجری

افغانستان
و هند

۴

۴

۲

SERAJ EL-TAVARIKH

AFGHANISTAN HISTORY



کابل، جاده آسمایی، جوی شیر، بازار کتابفروشی، کوچه چهارم
موبایل: ۰۷۸۴۱۰۰۹۱۲-۰۷۰۰۲۹۰۱۱۴

کتابخانه تخصصی
تاریخ اسلام و ایران
تاسیس ۱۳۷۴

سراج التّواریخ

جلد چهارم

بخش نخست

وقایع سالهای ۱۳۱۵-۱۳۱۸ هجری

مؤلف و تحریرکننده:

ملا فیض‌محمد کاتب

ویرایش، مقدمه و فهارس:

دکتر محمّد سرور مولایی

کاتب، ملا فیض محمد، ۱۲۷۹ ق. ۱۳۰۹ ش.
سراج التّواریخ، تتمۀ جلد سوم و جلد چهارم / ملا فیض‌محمد کاتب؛ مقدمه، تصحیح و فهارس محمد سرور مولایی. کابل: انتشارات امیری، ۱۳۹۰.
مشخصات ظاهری: ۴ جلد
موضوع: افغانستان (تاریخی، سیاسی، اجتماعی، اقتصادی، فرهنگی)
ISBN: 978-9936-20-072-2:

آدرس: کابل، جوی شیر، بازار کتابفروشی، کوچه چهارم
شماره‌های تماس: ۰۷۰۰۲۹۰۱۱۴ – ۰۷۸۴۱۰۰۹۱۲

سراج التّواریخ، جلد چهارم وقایع سالهای ۱۳۱۵-۱۳۱۸ هجری

مؤلف و تحریرکننده: **ملا فیض‌محمد کاتب**

ویرایش، مقدمه و فهارس: **دکتر محمدسرور مولایی**

حروفچینی و صفحه‌آرایی: **فرید پویان**

ناشر: **انتشارات امیری**

سال چاپ: **اول، ۱۳۹۰ خورشیدی**

تیراژ: **۲۰۰۰ نسخه**

حق چاپ برای ناشر محفوظ است

کتابخانه تخصصی
تاریخ اسلام و ایران
۱۳۷۴

فهرست مطالب

والله يؤيد بِنَصره من يّشاء

جلد چهارم سراج‌التّواریخ که مشتمل بر تتمهٔ وقایع عهد سلطنت حضرت ضیاءالملّة والدّین مرحوم و سوانح عصر سعادت حصر پادشاه معارف‌خواه مغفور سراج‌الملّة والدّین، امیر حبیب‌الله خان سقی‌الله ثراه و جعل‌الجنّة مثواه می‌باشد و در حالت تراکم احوال و تکثر بال با نهایت هجوم هموم و غموم، حسب‌الامر جناب مستطاب اجل فیض‌محمد خان وزیر معارف، استصواب آقای محترم هاشم شایق بخاری دام مجدهما، مرّةً بعدا لأولی کرّةً بعد أُخری، به استکتاب آن مشغول و مواظب گشت امید که دیگر اخلالی در تعطیل و توقیف این کار سعادت‌بار روی نداده به یاری پروردگار انجام یافته در روزگار به یادگار بماند و سلسلهٔ این تاریخ گسسته نگردیده، مساعی و زحمات پادشاه خلدآرامگاه، امیر حبیب‌الله خان سراج‌الملّة والدّین، که در تأسیس این بنا و تتمیم آن جد وافی و جهد کافی داشت و همواره در اختتام آن متوجه بود و صرف همت می‌نمود به هدر رود و مؤلف بیچاره دوچار یأس نیامده، از حقوق مرسومه و مروجهٔ خود محروم نگردد و به سعایت حسدهٔ ابنای عصر از تألیف باز نمانده و به یاری ایزد باری و لطف شهریاری و توجهٔ حضرت عالی وزیر سعادت تخمیر، وزیر معارف و حمایت هاشم شایق، معاون ریاست دارالتألیف به حسن اتمام رسد و اناالمذنب فیض کاتب.

بسّم الله الرّحمن الرّحیم

منت خدای را جلّت عظمته که به لطف عمیم خویش دَرِ نعمت به روی بندهٔ به هیچ نیرزنده، فیض‌محمد بن سعیّدمحمد کشوده، او را از نخست هدایت به اطاعت حضرت رسول‌کریم واجب‌التعظیم، صلّی‌الله علیه و آله و اصحابه وسلّم فرموده، با عدم عبادت و وجودِ معصیتش، خامه‌رانی و آمه‌فرسایی عنایت نمود و توان نامه‌نگاری و نیروی خدمت‌گزاری به وی عطا کرده، سپس با عدم لیاقت و قابلّیت و قلّت بضاعت، در ظلّ رأفت دولت قوی‌شوکت افغانستان، صانهاالله عَن طوارق الحدثان، جای اقامت و شرف ملازمت داد، چنانچه زمان فراوانی، روز راحت و رفاهت به سر برده، عرصهٔ سی و چهار سال، یکی از چاکران حضرت و پروردگان نعمت به شمار آمد و در پیشگاه سپهر پایگاه، طریق چاکری سپرده، چندآن که متصرّف جرایم شد، مُقتَطِفِ مکارم گردید و هرجا سزای نقمت گردید، جزای نعمت دید. خطاها کرده عطاها برد که نه تقریر آن تواند و نه تدبیر این داند و تا که عهد جوانی و بهار زندگانی او بود، توفیق طاعتی نیافت و طریق خدمتی نشتافت که غبار ذلّتی شوید و عذر خجلتی گوید. مگر چندی به شمول عواطف پادشاه معارف‌خواه، اعنی حضرت سراج‌الملّة والدّین، خلدآرامگاه، امیر حبیب‌الله خان شهید سعید گردیده، به امر قَدَر قَدْر او مواظب تنسیق کتاب مستطاب سراج‌التّواریخ شد و با ذات مراحم‌صفات آن خسرو ملکِ معارف، در تلفیق و تنمیق آن شریک و همقدم گشت و چندان که در حَیّزِ تألیف و ترتیب درآمد، سرا پا مطالعه و با خامهٔ خاص حکّ و اصلاح و محو و اثبات و مزیّن و امر طبع همی شد، تا که جلد سوم آن به ماه صفر سنهٔ ۱۳۱۵ هجری رسیده، ناگهان صرصر حوادث وزیده، نخلِ قامتِ برومند او را از پا درآورده، از دست جوراندیش نکوهیده‌گیتی در خون کشید و قالب سعادت مواهبش را از روح پرفتوح تهی ساخت؛ و بندهٔ شرمندهٔ احسان، به همان رجای وافر که از عطای متکاثر در دل داشت، جلد مذکور را تا خاتمه برنگاشت و همچنان مبذول اعطاف و الطاف

ملوکانهٔ اعلیحضرت شهریار غازی، امیر امان‌الله‌خان ابّدالله عَیشَه و اَیَّدَاللهُ جَیشَه، گشته جلد پنجم را از آغاز جلوس میامن مأنوس این پادشاه تا یکسال به رشته تألیف درکشید؛ و در عین گرمی بازار و مشغولی کار، زبان خامه از نگارش نامه، به سعایت تامهٔ بعض ابنای زمانه بازمانده، مداد آمه بخشکید و آنچه از جلد سوم که به طبع نرسیده بود، به دست تضییع حقّ‌التألیف، تفویض میرزا عبدالمحمد خان اصفهانی جهت تکمیل تاریخی که او تألیف کرده بود گردید؛ و قدری از جلد پنجم که صورت ارتباط و استکتاب یافته بود، مسروق سرقت‌پیشگانِ معارف گشت و بندهٔ ضعیف از حقّ‌التألیف خود رنجه و مأیوس گردیده، پا به دامن اصطبار پیچید. تا که پس از پنج سال و شش ماه اختر اقبالِ فرورفته در حضیضِ وبالِ بندهٔ خسران‌مآل، باز طالع و بر اوج آرزو لامع آمده، حضَرت فرهمند جلیل و دانشمند نبیل، سمّی چاکر ذلیل، فیض‌محمدخان وزیر معارف، که به فهم و فراست متصّف است، عزم تکمیل این خجسته تاریخ، جزم نموده نخواست که سلسلهٔ تاریخ سلاطین و ملّت افغان گسیخته و زحمات پادشاه شهید سعید، منهدر و اثرات خامه‌اش به خاک ریخته شود. پس به استصوابِ رأی دانش‌پیرای بندهٔ ایزد باری، جناب معارف‌مآب، هاشم شایق بخاری، معاونِ ریاست دارالتألیف وزارت جلیلهٔ معارف، مأمور بر تتمیم آن شد؛ و حسب‌الامر این دو تن بخرد یگانه، با آن که عهد مشیب فراز آمده و فراز عمر به نشیب رسیده و بهار زندگانی را نوبت خزان و باد حسرت از هرسو وزانست؛ و نه طاقت طاعتی که دل را به امید آن نویدی دهد و نه قدرت خدمتی که قامت خمیده را به شوق راست کند و نه پایی که برای ضراعت خیزد و نه دستی که به دامن شفاعت آویزد، و نه جانی که نثار را شاید، و نه دلی که کس را به کار آید. گویا وقت شمردن نَفَس است نه سپردن راه هوس. باری به حکم المَأمُورُ مَعذُور وَ إن لَم یَکُن بِمَقْدُور، با خود اندیشید که هر گامی پیشتر گزارد، کامی بیشتر بردارد و تا که از حیات روان رمقی و از دفتر بقا ورقی باشد، محال و خلاف عقل است که نَفَسی جز هوس خدمتی زند، و بار سر، بی‌هوای طاعتی کشد. لاجرم به فرِّ اقبال عدو مالِ خدیو جاهدِ فرخنده‌خصال که جهانِ پیر، از تدبیرش جوانی از سرگرفته و چرخِ محدّب قامت برافراخته است، عجبَ نباشد که خادمی چون ضعیف نادم از کردهٔ خویش، در حینِ توانی، قدرتِ

توان و با ضعفِ پیری، قّوتِ جوان یابد و نیروی پرستش جسته، زبان ستایش کشاید؛ و همت بر امر مأمُوربِه گماشته به انجامش رساند و یاری از حضرت باری و مددکاری از الطاف شهریاریِ طلبد و یاوری از حضرت وزیر و معاونِ ممدوحین جوید و روی شکایت، از سعایت ابنای جنس برتافته، ترکِ حکایتِ این و آن نماید و به مقصود گراییده به تأیید خداوند نگار دهد و خدمت مرجوعه را به انجام رساند.

وقایع سال هزار و سه صد و پانزدهٔ هجری

در خلال احوالی که در تضاعیف وقایع ماه ذی‌الحجّه سنهٔ ۱۳۱٤ هجری به اواخر جلد سوم نگاشته آمد، سواران قزاق روسیه که به نام قرنطین حدوث مرض طاعون در هند، به حراستِ سرحد ایران و افغانستان اقامت ورزیده و با خامهٔ کذب، به قونسل دولت متبوعهٔ خود در مشهد مقدّس نگار داده بودند که «در موضع موسی‌آباد سواران افغانی با ما مقاتله کرده، دو تن قزاق روسی و یک تن سوار افغانی مقتول شده‌اند» و او به قونسل دولت انگلیس گفته و او به ویسرای خبرداده و او ماجرا از حضرت والا پرسیده و حضرت والا از حکمران هرات استفسار فرموده و او تکذیب سواران قزاقیه روسیه نموده، معروض داشت که: «موسی‌آباد از خاک افغانی و غیر متنازع‌فیه است. و حضرت والا روز چهارشنبه غرهٔ محرم از قاضی سعدالدّین‌خان حکمران و فرامرز خان سپهسالار هرات، به ذریعهٔ منشور استعلام فرمود که: «قبل براین به واسطهٔ پست ضروری از رقیمهٔ ویسرای خبر داده شده بود که موسی‌آباد جانب هشتادان و در بین خاک افغانستان و ایران واقع و محل متنازع‌فیه می‌باشد؛ و چند تن سوار قزاق روسیه وارد آنجا گشته و سواران سرحدیهٔ افغانی مانع شده، با هم درآویخته، دو تن روسی و یک تن افغانی به قتل رسیده است و شما تکذیب نوشتهٔ ویسرای و قزاق‌های روسیه را نموده بودید که موسی‌آباد موضعیست که سرحدداران افغانی در آنجا اقامت دارند و ویسرای آن را در مکتوب خود متنازع‌فیه قرارداده است. پس در چنین صورت نتیجه و ثمرهٔ

تعیین حدود فاصله که از پیش به پای رفته است چه شد؟ و حال آن که تمدید حدود هشتادان و نصب علایم فاصله انجام یافته بود، آن تعیینات در کجا رفت که اکنون ویسرای موسی‌آباد را متنازع‌فیه قرار می‌دهد؟ و تا این‌جا به آن دو تن رقم فرموده یک قطعه نقل نقشهٔ مشتملهٔ تمامت آن حدود را که ابتدای سلسلهٔ حدود فاصله را به خط سرخ و سبز، از موضع چاه وکمچی تا به چاه نقّاش و از آنجا تا دهنهٔ ذوالفقار نشان می‌داد، با قطعه نقل نقشهٔ دیگر که خاصّ متعلّق به حدود هشتادان بود و شروع خط فاصل را از حدود دربند خواجه و کوه‌کله کرده و از آنجا به هشتادان و از آنجا به کوه سپید و از آنجا به کوه گاو برده در برابر چاه سرخ می‌نمود، به ایشان فرستاده نگار داد که: «هر دو نقشه بزرگ و کوچک را ملاحظه کرده اگر موسی‌آباد از خاک افغانی باشد فهوالمطلوب آگهی دهند که مذاکره بی‌جا در میان واقع نگردد»

و هم در خلال وقایع مذکوره، قاطنین مزارشریف و بلخ و غیره قصبات ترکستان، اموال مسروقه را بیباکانه در معرض بیع و شری درآورده، خرید و فروخت آغازیدند و گرفتار دعوی و خصومت ملاّک اموال شده، دزدان از دست همی رفتند. تا که از عرایض وقایع‌نگاران آن حدود، به گوش دادنیوش حضرت والا رسیده، در روز دوم محرم اشتهاری ارقام و در صفحهٔ ترکستان انتشار فرمود که: «هر که عزم خریدن مال و متاعی را از شخص غیرمعروف و ناشناسی کند، شخص فروشنده را در محکمهٔ کوتوالی حاضر نماید تا میرشب تحقیق کند که مال مسروق نباشد، بعدا اشترا نموده آسوده خاطر و مرفه‌الحال، روز به سر برد و اگر بایع شریک و سهیم دزد باشد، گرفتار آمده سدّ رخنهٔ سرقت شود و اگر چنین نکرده و ثبت کتاب کوتوالی ننموده، مال را بخرد و مکشوف گردد که متاع دزدیده را خریده است، مواخذه و معاقبه شود که دیگر مرتکب خریدن اموال مسروقه نگردیده دفع مخاصمات مالک مال و شخص فروشنده به روی روز آمده، دست دزدان از ایذا و آزار مردمان کوتاه گردد.» و از انتشار این اشتهار، اعتبار از اشترای اموال مسروقه ساقط گشته رفاهت حال مردم آن دیار به روی کار آمد.

و هم در این ایّام یک لک و پنجاه هزار و ششصد تنگه که سرحدداران آن ثغور و سنور ترکستان از عابرین معابر ماوراءالنهر گرفته و بدون پاسپرد دولتی ایشان را

راه عبور و مرور داده بودند، و علاءالدّین‌خان رساله‌دار این خیانت سرحدداران را مشکوف داشته چنانچه گذشت، به امر والا حواله شده بود به وصول پیوسته، عاید خزانهٔ مزارشریف گشت.

و هم در این هنگام زین‌العابدین‌خان نامی به توسّط بخشیان کابل، از حضور شهزادهٔ محترم سردار نصرالله خان که امور دیوان بدو متعلق بود، مأمور ممیّزی حقوق رعایا و جور و مصادرهٔ حاکم هزارهٔ جاغوری شده، روز سوم محرم وارد سنگماشه گشت و با ملاّ دادمحمد و علی‌ظفر اختیار نامان وکیلان هزارهٔ جاغوری که از دفتر مغربی مأمور مرافعه و مذاکره شده وکالت خط ایشان ضبط دفتر مذکور گردیده بود به کار پرداخت و مبالغی زیادی با زنان و دخترانی که حاکم به مصادره گرفته و متصرّف شده بود، به منصهٔ ظهور پیوست و حکم وصول و استرداد همه صادر گردیده، اعداد رعیّت شادخاطر آمده.

و هم دراین وقت از عریضهٔ میرزا محمدجان‌خان که از تغییر میرزا گل امیرخان مأمور یکه‌اولنگ هزارهٔ دایزنگی شده و او از راه قطع محاسبات خود در کابل آمده، به سمع فیض مجمع والا رسید که میرزا گل‌امیر خان هجده نفر دختر و پسر از هزارگان متوطّنهٔ یکه‌اولنگ اکراهاً گرفته و به نام کنیز و غلام، به کارکنان دیوان رشوت داده، ده هزار روپیه خیانت خود را مستور داشته است. و حضرت والا تحقیق صدق و کذب این معاملهٔ وحشیانه را به میرزا غلام‌حسین خان، قاضی سردفتر سمت شمالی، مرجوع فرمود. و او اقدام در تفتیش کرده صدق عریضه میرزا محمدجان خان را به روی روز آورده، میرزا گل امیر، مواخذه و امر حصول مصادرهٔ او صادر شد.

و هم در این وقت عبدالوهاب خان حاکم هزارهٔ دایزنگی، دو رأس اسپ و چهار توب برک اعلی و چهار تخته نمد از پشم بره و دوتخته گلیم رنگه و چهار جلد چرم آهو، از جملهٔ تعارفاتی که اربابان هزاره به او داده بودند، در روز چهارم محرم گسیل حضور والا داشته، تسلیم کارکنان پادشاهی شدند.

و هم در تضاعیف واقعات مسطوره، فتح‌محمد و محمدموسی و حبیب نامان، برادران ارسلاح خان قوم جاجی که از فتنه‌جویی خود مأمور اقامت خان‌آباد قطغن گردیده بودند، از شرارتی که در نهاد داشتند، شرحی از خیانت و عدم دیانت،

چندتن از قاطنین آنجا را با خامهٔ تهمت، به کارکنان پایهٔ سریر سلطنت نگاشتند. و حضرت والا، هر سه تن را با آنانی که متهم ساخته بودند در کابل خواسته چون اموری را که مسطور داشته بودند به ثبوت نرسانیدند، حضرت والا هر سه تن را محبوس و مغلول گسیل خان‌آباد فرمود.

در روز پنجم محرم، محمدعلی خان، حاکم آنجا را فرمان کرد که هر سه تن را با ارسلاح برادر ایشان، یکسال در زندان محبوس داشته بود، تسلیم یکی از منگباشیان افاغنهٔ سکنهٔ قندز نماید که به امر زراعت تحصیل امر معیشت کرده برکسی تهمت نبندند.

و هم در این ایّام محمدعلی خان، حاکم لمقان به فرمان حضرت والا پنجصد و هشتاد دو خانوار از مردم بی‌ملک و مزرعهٔ سکنهٔ لمقان را برای فرستادن در کافرستان و جای اقامت دادن در آنجا، به قید سیاهه و شمار آورده، از جمله سه صد و دو خانوار مصمّم رفتن و جای گزیدن در کافرستان شده، حاکم مذکور به ذریعهٔ عریضه، اجازت کوچ‌دادن ایشان خواست. و حضرت والا در روز ششم محرم رقم فرمود که: «اکنون موسم زراعت ربیعی گذشته، در فصل خریف امر رفتن ایشان در کافرستان صادر و دستورالعمل زراعت کردن ایشان فرموده خواهد شد.» و در پایان کار چنانچه بیاید بزرگان ایشان به واسطهٔ چهار تن از محمدزاییان که از حضور والا مأمور مزرعه دادن آنان در کافرستان شدند، پس از جای گرفتن در آنجا به کابل آمده مخلّع و شاد خاطر بازگشتند.

باز آمدن کفار از چترار در مواطن خود

و از دیگر سوی در خلال احوالی‌که به شرح رفت، شصت خانوار از کفّار پناه‌گزین کهسار، تائب و نادم کردار خویش گشته در در دیه پشور و ده خانوار در دیه پسی‌گرام و از قفای ایشان تمامت متوطّنین آن دو دیه خود را مأمون از قتل واسر دیده و باز آمده در منازل خود قرار گرفتند و نیز پنج خانوار در دیه شدگل و یکصد و بیست خانوار از مردم بدموک و پیر مراجعت کرده، عقب دیگر فراریان کس فرستاده دعوت بر عودت کردند، چنانچه از پیام ایشان شصت خانوار در دیه

پاچی و مامت مردم پله‌گل و بیست خانوار از مردم برکمتال از چترار پس آمده، مقیم منزل و موطن خود شدند.

مکشوف افتادن فتنه‌انگیزی کارکنان انگلیس

و مقارن این حال، یکی از بزرگان مردم پروگی، نزد بهاءُالدّین‌خان برگد نظامی و احمدجان‌خان طبیب، کرنیل افتخاری حاضر آمده، و تسلیّت و اطمینان حاصل کرده، طریق رجعت دادن اعداد قوم خویش پیش گرفت؛ و نیز یکی از مردم کفّار کاموز از چترال نزد برگد مذکور آمده اظهار کرد که کارکنان دولت انگلیس از بزرگان ارتدادورزیدگان کفرۀ کانتوز که در چترار رفته‌اند پرسیدند که چرا سرکشی و تمرّد اختیار نموده خود را دوچار ذلّت و ادبار کردید؟ و از جملۀ بزرگان مسئوله، میرک نامی از کفّار بدموک در جواب انگلیسان گفت که: امیر افغانستان از ابتدا دَر نوازش و پرورش به روی مردم کافرستان کشوده در هیچ امری مضایقه ننمود وَلیکن خان‌گل امیر و خان جناخان، ملک نامان هر سه تن، از نزد شما کارکنان دولت انگلیس که در چترار اقامت دارید به ما پیام آوردند که ملک شما متعلق به دولت انگلیس است، معلّم‌ها و پیادگان ساخلو را از بین خود بیرون کنید؛ و ما از این پیام شما تن به مرگ داده آهنگ فتنه و جنگ کردیم و بلادرنگ شورش آغازیده، دمار از روزگار خود برآوردیم و به گفتۀ شما دوچار قتل و غارت واسر شده، روی ما سیاه و روز ما تباه گشت. و انگلیسان ازاین اظهار و گفتار حقیقت‌دار میرک، حیلت و مکیدت خود را در محل ابراز دیده، در پی تردید خدیعت خود شدند و اسلحه فراریان کفّار را ضبط کرده، خان جنا را معاتب و مخاطب داشته گفتندکه التهاب نائره فتنه و شورش کفّار کانتوز و غیره از گفتار تو به روی روز افتاده، اینک باید در هند رفته جواب آتش فتنه افروختن به خود را بگویی. و برگد بهاءالدّین‌خان این حکایت را در روز هفتم محرم به سپهسالار غلام‌حیدر خان که در موضع برکمتال از دیگر سپاه جدا شده رهسپار اسمار گردیده بود نوشت. و او مکتوب او را ارسال حضور والا داشته؛ از پایۀ سریر امارت به سپهسالار ارقام رفت که: «عموم کارکنان دولت انگلیس از عادتی که که دارند و پیشرفت استعمار خود پلتیکل و خدیعت را می‌شمارند، بسی از این‌گونه امور را به روی کار مردم روزگار

هر دیار که دست ایشان برسد، آورده و می‌آورند و مراد و مقصد خویش را حاصل داشته و می‌دارند و اگر تیر مدّعا و نیرنگ ایشان بر هدف آرزو راست نیفتد، از کاری که کرده و فتنه‌ای که برانگیخته باشند، انکار کرده و می‌کنند و همواره این راه در پیش دارند و چون عهد دوستی در بین منعقد و مرتبط است و ما آن را برقرار و استوار می‌شماریم، پس بدون آن که ما را سندی به دست آید، نشاید که طریق خلاف معاهده با آن دولت سپرده از کارگزارانش اظهار و گفتار شخص بی‌وقاری را سوال نموده جواب انکار بشنویم. و اگر چنانچه سندی از ایشان به دست می‌آمد، البته آن را حجّت قرار داده، سالک مسالک خلاف عهد شدن ایشان را ابراز می‌دادیم، و اگرچه در حقیقت و نفس‌الامر، کفّار کانتوز به اغوا و القای کارکنان و اولیای آن دولت به فتنه گراییده خود را دوچار دمار کردند، امّا از این که سند مکتوبی‌از ایشان در دست نیست، ترک مذاکره و وخامشی اولی از مکاتبه و مقاوله است، زیرا ایشان انکار می‌کنند و ما را انفعال پیش می‌آید.»

شرح ذلّت کفار در چترار

و در اثنای این مقوله، قاطنین چترار از دریوزه و سرقت فرارایان کفّار به ستوه آمده نزد حاکم شکایت و سعایت کرده داد خواستند، و او همه را از چترار بیرون کشیده در کوه آهن خورد واقع بمبریت امر اقامت فرمود. و چون تعداد نفوس ایشان نمود، مکشوف افتاد که از روز ورود ایشان در چترار تا این وقت که مأمور آنجا شدند، قرب هشتصد تن از گرسنگی وداع زندگی کرده بودند و با وجود این عسّرت و ذلّت آن گروه شریر و خبر دادن ویسرای به مستر اونی که از حضرت والا اجازت عدم ممانعت مراجعت ایشان را از چترار جانب کهسار متوطّنهٔ ایشان التماس نماید.

بازداشتن حاکم چترار کفّار را از مراجعت

و چنانچه گذشت، حضرت والا از التماس او به سپهسالار ارقام فرمود که: «فراریان کفّار [که] از چترار معاودت خواهند کرد، ایشان را مانع از مراجعت نشود.» و با این حاکم چترار که از حقیقت حال آگاه بود و می‌دانست که کارکنان دولت متبوعهٔ

او کفّار را به فتنه برانگیخته است[۱] مراجعت ایشان را خلاف مروّت پنداشته مانع از معاودت ایشان گشت تا که اولیای آن دولت از جوابی که میرک نام، چنانچه آنفاً گذشت بگفت و حملِ تمرّد و طغیان کفّار را به اغوا و القای ایشان کرد. ناچار ایشان به تأمّل و تفکّر این که تحریض و بغاوت کفّار را از خود دفع نمایند، خان جنا را چنانچه رقم شد، گفتند که در هند رفته جواب گفتهٔ خود را بگوید. میرک و غضب‌شاه و خان‌ملیک و ملک خان‌جنا برادر او و دردا نامان را، که مجموع دوازده خانوار می‌شدند، با اهل و عیال‌شان به جور و اکراه، در لوتکد واقع کبر و از آنجا در دیر فرستادند و فراریان کفّار از مشاهدت حالت آنان در تشویش و اضطراب افتاده و کارکنان مغویهٔ دولت انگلیس را نفرین و نکوهش کرده، چند تن که توان گریختن داشتند، از چترار فرار نموده در کانتوز آمدند؛ و سپهسالار از این که حاکم چترار ایشان را از مراجعت مانع آمده بود، به وی رقم فرموده سبب ممانعتش بپرسید؛ و هم حضرت والا به ویسرای نوشت و او حاکم چترار را از این اقدام او که برخلاف گفتار کارکنان دولت انگلیس که از اغوا نمودن کفّار را انکار کرده بودند نموده بود، منع کرده امر نمود که کفّار را از مراجعت در موطن ایشان باز ندارد و چون کار اشرار کفّار بدین‌جا رسیده ختم گردید، افواج منصورهٔ این دولت از کشش و کوشش قتال و جدال بیارمید؛ و از جمله ششصد تن پیادهٔ نظام و سه‌صد تن پیادهٔ ساخلو شنواری و لمقانی و صد تن از ابطال رجال ایلاقی به امر سپهسالار در اندرون کوهستان کافرستان جای توقّف و اقامت گزیده، بقیه راه مراجعت جانب اقامتگاه سابقهٔ دایمهٔ خود برگرفتند.

و از جانب دیگر در خلال احوال مسطوره، میر محمودشاه خان سرتیب که با سه صد تن پیادهٔ ساخلو و چهار صد تن از دلیران ایلاقی لمقان و فراجغان روی تنبیه و تهدید به سوی کفرهٔ سکنه پوشال نهاده و بقاشیشی نامی را از خود پیش، برای مشاهدهٔ معابر و طرق گماشته بود که اگر کفّار کمین گزیده باشند، آگهی دهد و خود به اتّفاق چهار صد تن پیادهٔ نظامی که در کلوم و نیلاب اقامت داشتند، به تفحّص و تجسّس کفّار و به دست آوردن ایشان به کهسار برشد. و شصت و چهار

---

۱. نسخه: هست.

تن بزرگ و کوچک کفّار را از غار واقع موضع چروک و بنیر برآورده اسیر کرد و هم از جملهٔ سه صد تن کفّار پوشال که در مضایق و مزالق جبال پناهیده بودند، هفتاد تن را دستگیر ساخته از جملهٔ گرفتارشدگان شصت و شش نفر را محمدعلی خان، حاکم لمقان، از راه فراجغان گسیل کابل فرمود. و شرح حال بقیهٔ کفّار متوطّنهٔ قرب لمقان و پنجشیر در محلش رقم خواهد گشت إنْشاءَالله تعالی.

رجعت دادن چند تن بلوچیه را در موطن ایشان

و هم در واقعات مسطوره، بیست و نه تن از قوم بلوچ سنجرانی که متوطّن موضع چاگی بودند و قبل از تعیین حدود فاصلهٔ سرحد جنوبی مملکت افغانستان و بلوچستان مقبوضهٔ دولت انگلیس، شاه‌نظرخان سرحددار آنجا را چنانچه رقم شد به قتل رسانیده محبوس در کابل آورده شد و در علاقهٔ غوری مأمور اقامت گشته بودند، چون مصطفی‌خان و زن و خواهر و دو نفر کنیز و چهار نفر نوکر و دو نفر خواهرزادهٔ او و محمدیعقوب خان و زن و کنیز و دو نفر برادر او و شیرمحمدخان و پسر و دختر او، و قمرالدّین خان و زن و مادر و خواهر او و محراب خان و جان‌بیگ و زن او و محمدرضا و دختر او به التماس ویسرای کشور هند، که موطن ایشان پس از تحدید حدود متعلّق به دولت انگلیس گشته بود، از غوری در کابل خواسته شده از راه قندهار تا چمن، به حراست خدمهٔ این دولت رفته، تسلیم کارکنان آن دولت گردیده در موطن اصلی خود قرار گرفتند.

هجرت کردن سید الف‌شاه فوشنجی

و نیز در خلال این حال، حاجی سید الف‌شاه خان فوشنجی با پنجاه خانوار قوم خود از فوشنج، واقع بین جبل کوژک و شالکوت، هجرت اختیار کرده وارد قلعهٔ جدید شاهی واقع بولاک کدنی شد و دیگران را در آنجا معطّل به صدورِ اجازتِ والا داشته خود در کابل آمده، چون شرفِ بار حاصل کرد، حضرت والا باب ملاطفت و عنایت به روی او کشوده، محمدعلم‌خان حاکم و میرزا محمدحسن‌خان سردفتر قندهار را فرمان کرد که از املاک خالصهٔ واقع سنگ‌حصار، بر طبق دیگر مهاجرین، مزرعه به ایشان بدهند و او این منشور را نزد آن دو تن برده و خانواری

قوم خود را از بولاک در روز هشتم ماه محرّم به سنگ‌حصار رسانیده، جا و ماوی گرفت.

و هم در این ایّام از وقایع‌نگاران خفیهٔ کابل، به حضور والا معروض داشت که ملک قیام‌الدّین خان ساکن موضع موسیی لهوگرد که علاءالدّین خان برادرش در راولپندی نزد سردار والاتبار محمدایوب خان ملازمت دارد و طریق خدمت او را می‌سپارد و همواره از آنجا در موسیی آمده احوال کابل را به سردار معزیٌ‌الیه می‌رساند، و بر صدق رقیمهٔ خود مُهر سلطان و نظرمحمد و آدم‌خان و عزیزخان و جهان‌داد نامان را بر مکتوب خویش نهاد. و حضرت والا هر پنج تن را نزد قاضی شرع مأمور فرموده، بر صدق عریضهٔ او گواهی داده سوگند یاد نمودند. بعد در روز هشتم مذکور محرم میرزا محمدحسین خان و میرزا عبدالرؤف‌خان کوتوالان کابل را فرمان اخراج ملک قیام‌الدین خان و ضبط مال و ملک او صادر شده، ایشان حسب‌الحکم والا او را اخراج راولپندی نموده، مال و ملک و ثروتش را ضبط دیوان حکومت کردند.

و هم در این روز، ملک محمدامین خان کوهدامنی که به واسطهٔ فرار کشمیر بودن ملک محمدعظیم‌خان برادر خود در سنهٔ ۱۳۱۳ هجری با شش تن از منسوبان خویش اخراج بالامرغاب هرات و مال و متاعش ضبط گردیده بود، از عرض و استدعای برادر خود که: «از کشمیر به پای انابت در کابل آمده دست ضراعت به دامن عفو دولت سود، قرین عفو گشته هر دو تن کوتوال را فرمان شد که ملک محمدامین را از بالامرغاب در کابل خواسته تمامت مال و ملک او را که ضبط شده است مسترد کنند و هم آنچه از ضیاع و متاع او که به فروش رفته باشد، از روی ثبت کتاب محکمهٔ کوتوالی، نقد پس داده رسید حاصل نمایند.» و ایشان امر والا را در محل اجرا آورده او را در موطنش جای دادند.

شرارت مردم بلاغین

و هم در این [ایاّم]، محمدنعیم بیگ نامی از میرزادگان هزارهٔ دایزنگی، که در وقت تمرّد و طغیان هزارهٔ حجرستان و ارزگان و مستمال و مطیع و منقاد شدن ایشان، عموم میران و میرزادگان و رعایای قوم مذکور طریق خدمت دولت سپرده به فرمان

حضرت والا که اصدار یافته بود، که تمامت میران و میرزادگان و سیّدان و زوّاران و کربلائیان عموم هزارگان از مصلح و مفسد و مطیع و متمرد، در ملک نبوده و همه در کابل آمده، مقیم اشپان جلال‌آباد و بگرام کوهستان و غیره مواضع شوند، در کابل آمده، اقامت گزیده بود، به فوج‌داری قریهٔ بلاغین کوهستان کابل و نواح آن مأمور گشت. و در آنجا رفته بر طبق دستورالعملی که نظر به کثرت شرارت مردم آنجا از دولت بدو مفوّض شده بود، غلام قادر و حکیم و محمود نامان از کدخدایان مردم آنجا را که پیشکار و منفعت‌رسان فوج‌دار سابق بودند، احضار فرموده تعداد مقتولین و مجروحان و سیاههٔ مال و متاع مخرجین را از ایشان بخواست که مراسم بازپرس شرعی و حکومتی را به تقدیم رساند و اشرار نکوهیده کار را جزا دهد تا بعد از این مرتکب سفک دما و افک اقوال نشوند؛ و هم اگر فوج‌دار سابق دیه و جریمهٔ قتل و جرحی را از ایشان حصول داشته در کیسه مأمول خود اندوخته و مخفی کرده باشد، مکشوف افتد. و ایشان از اوامر سر باززده به زبان تمرد، شتم و سقط گفته به ازدحام عام از مردم آن موضع و مقام، داخل محکمهٔ حکومتی و اقامتگاه او شده و مجابش ساخته، گفتند ترا به فوج‌داری نپذیرفته و امر و نهیت را به گردن طوع و رغبت نه نهیم و این را گفته از وجوه چهل سکهٔ دولت که تاکنون نداده بودند نیز ابا کرده از ادایش امتناع آوردند. و او ماجرا معروض داشته، حضرت والا در روز نهم محرم با خامهٔ خاص عبارات عتاب اختصاصی رقم کرد که: «دولت از راه حمیّت، حاکم می‌گمارد که احیای حقوق و اماتهٔ بواطل نموده، دست اقویا را از تصرّف و مصادرت مال ضعفاء و ایذاء و آزار فقرا باز دارد؛ و شما مردم اگر چنانچه از حکم پادشاهی گردن کشیده قبول حاکم نکنید، همانا دوچار وخامت و خسارت و سیاست حکومت گردیده سزاوار معاقبت و مؤاخذت خواهید شد. پس باید آنانی را که با فوج‌دار خشونت و منازعت کرده‌اند، نام به نام، معروض دارید که جزا داده شوند تا اهالی از فتنهٔ ایشان آسوده گردد و الاّ کیفر خواهید دید و به جزای اعمال خود خواهید رسید؛ و ایشان از خوف سیاست حکومت ترک اظهار و انکشاف اسامی فتنه‌جویان کرده، از جمله ملک فتح نامی را با مبلغی از راه حل این مشکل در کابل فرستادند که کردار زشت و نازیبای ایشان را به وسایط و وسایل مختفی داشته نگذارد که دوباره به

خاطر عاطر والا آید. و او در کابل آمده و در خانه‌های کارکنان پایهٔ سریر سلطنت و روشناسان خویش و گرگان ملبس به لباس میش دویده تا ماه جمادی‌الاولی به واسطهٔ دادن رشوت مخفی و مستور نمود؛ و آنگه که مطمئن شده بازگشت، فتنهٔ دیگر از سمر ساختن اعلان جهاد به روی کار آورد که إنْشاءَالله در موقعش رقم می‌شود.

استدعای سبک‌دوشی خواستن میرزا سیّد احمدخان

و هم در این هنگام میرزا سیّد احمدخان سردفتر قطغن، از نجباء و اشراف سادات قزلباشیهٔ کابل، که از عنفوان شباب بل از جد و باب، روز خدمت این دولت به عزّت به سر برده؛ و در این وقت زمان مشیب او فراز آمده و بهار جوانیش رو به نشیب نهاد، ضعف پیری عاید قوای طبیعی او شده بود، به ذریعهٔ عریضه‌ای استعفا از کار دیوان، استدعای سبک‌دوشی کرده رقم نمود که: «**بنده‌ای چون پیر شد شادش کنند * سر خطش بدهند و آزادش کنند**»[1]، و حضرت والا ملّتمس او را منظور و در روز نهم مذکور محرم میرزا عبدالرزاق‌خان کابلی را به سردفتری آنجا مأمور فرمود.

اجازت مراجعت حاصل کردن میران کوهستان

و هم در این ایّام، میر غلام‌نبی‌خان ابن میرآقا خان و محمداکبر خان، معروف به میربچه خان و محمداسلم خان و محمداسمعیل خان، پسران میر پاینده خان و غیره منسوبان و اقارب صاحبزاده غلام‌حیدرخان کوهستانی که روی از دولت و سعادت برتافتن او و گریختن از پیش رقم شد و اینان به واسطهٔ قومیّت و قرابت او اخراج پشاور شده بودند، به ذریعهٔ عریضهٔ انابت و استدعای عفو خطیئت، اجازت مراجعت خواسته عرض ایشان پذیرفته گشته با اهل و عیال خود از پشاور راه کابل برگرفته و روز دوازدهم محرم وارد جلال‌آباد گردیده و از آنجا در کابل آمده، مورد تفقدات شاهانه شدند و مأمور اقامت موطن اصلی خود گردیده. از جمله خود

---

۱. بیت از منطق الطیر شیخ فریدالدین عطار نیشابوری است. اصل آن این‌گونه است:

بنده‌ای کو پیر شد شادش کنند   پس خطش بدهند و آزادش کنند

میر آقاخان که جهت قطع معاملات و انجام امور خود بازمانده بود خدمت وقایع خفیه‌نگاری اختیار کرده در پشاور روز به سر همی برد تا که بمرد.

نزاع فوج مزارشریف

و هم در این روز، محمدافضل خان که از تغییر احمدجان خان مأمور حکومت بدخشان شد، وارد فیض‌آباد گشت.

و هم در خلال واقعات مسطوره، پاسداران و کشکچیان فوج پیاده نظام قوم فوفل‌زایی مقیم مزارشریف، در عصر روزی از سبب امری، با دستهٔ توپچیان به مقاوله گراییده و از درشت‌گویی و زشت‌خویی که خُلق طبیعی سپاهیانست، کار را به مقاتله کشیدند و پاسبانان فوج فوفل‌زایی دست به کشاد دادن تفنگ برده یک تن توپچی را جراحت رسانیدند و سه تن از خود ایشان به دست توپچیان مجروح گشتند و هشت دیگر از توپچیان را از ضرب چوب و سنگ بخسته، سر و پا و دست و پشت و پهلو شکستند؛ و سپهسالار غلام‌حیدر خان اروکزایی آگاه گردیده، برگد محمدامیر خان برادر خود را، به دفع نزاع گماشته چهل تن از فتنه‌انگیزان را محبوس فرموده، ماجرا معروض داشت. و حضرت والا در روز سیزدهم محرم با خامهٔ خاص رقم کرد که: «این فتنه و فساد از غفلت و بطالت افسران حاضرهٔ اقامتگاه سپاه نظام آنجاست. خود برگد محمدامیر خان در این وقت کجا بود که این حادثه رخ نمود؟ آیا خود او و سایر افسران از وقوع این واقعه چه عذر و جواب دارند که موجب عدم غفلت و بطالت ایشان باشد؟» و این را به سپهسالار ارقام نموده امر کرد که گرفتارشدگان را همچنان محبوساً گسیل کابل کند که ذات شاهانه خود از ایشان استنطاق فرماید. چه اگر خود نپرسد و علم حاصل نکند، فرق مجرم و مصلح نمی‌شود و بعضی که مفسد باشد به وسایط و وسایل بَرِیُ‌الذّمه قرار داده و دولت، مخطی در بازپرس می‌شود.

و هم در این احیان، سی و پنج هزار روپیه بر ذمّهٔ میرزا محمدقاسم کابلی از عمّال دیوان ترکستان که دفتر او ضبط دیوان سنجش شده و عندالمقابله با مکتوبات باطله‌ای که از خانهٔ او به تفتیش سنجشیان به دست آمده بود، مطابق نیفتاده و حواله شده بود، به حصول پیوست.

و هم در این وقت آخندزاده عبدالرحیم خان حاکم میمنه، سی هزار روپیه را احتیاطاً در خزانهٔ آنجا نگهداشته، چهار لک و چهل و پنج هزار و یکصد و چهل و نه روپیه و نوزده و نیم فلوس را که از مخارج این سال افزون به‌شمار آمده بود، مصحوب محمدعثمان خان، از سواران کشادهٔ هرات، گسیل کابل داشته واصل خزانهٔ عامره کرد.

و هم در این ایّام میرزا زکریاخان کابلی که چندی به حضور شهزادهٔ اعظم سردار حبیب‌الله‌خان کار محبوسین می‌کرد و در حکم یکی از زندانیان که می‌بایست نوشت که اگر امر و باعث حبس او چنین باشد رها می‌شود؛ و او رشوت گرفته نوشته بود که رها شود. به امر حضرت والا از کار مذکور موقوف و بعد از چندی به وسایل و وسایط مأمور دیوان سنجش شده.

در این وقت از تغییر او، میرزا عبدالقادر خان کشمیری مأمور کار محبوسین گشتهِ و از عدم لیاقت او، میرزا غلام‌محمد خان که در پایان کار چنانچه بیاید، به منصب منشی حضور شهزادهٔ ممدوح مفتخرگردیده و رفته‌رفته منشی خارجه شد، مأمور کار محبوسین گشت و میرزا زکریا در دفتر سنجش مواظب کار شده با میرزا محمدهاشم خان واحدالعین کشمیری، سی و پنج نفر از تحصیل‌داران وجوه بقایای ترکستان را به نام قطع محاسبات ایشان به ذریعهٔ فرمان والا که در پشت آن هر دو تن مُهر کرده و به مُهر مِهرآثار پادشاهی رسانیدند در کابل خواسته به اخذ منافع خود پرداختند.

فوت میرزا محمدحسین‌خان هروی

و مقارن این حال در روز چهاردهم محرم، میرزا محمدحسین خان هروی، عامل وجوه فروش پوست قره‌گلی که با میرزا شاه‌محمد خان هروی در بخارا روز خدمت [به] ابتیاع پوست مذکور به سر می‌بردند و هر دو تن چنانچه گذشت، جهت قطع مناسبات خود طلب کابل شده و هنوز نیامده بودند، پدرود جهان کرده در قبرستان بخارا مدفون گشت.

انجام کار کافرستان به دست محمودشاه‌خان سرتیپ

و از دیگر سوی در خلال واقعاتی که به شرح رفت، میر محمودشاه خان سرتیپ که سرگرم و مشغول به دست آوردن کفّار متمرده بود و چنانچه گذشت، جمعی از کفّار را از غار چرلک و بنیر دستگیر کرده هفتاد تن از کفّار سکنۀ پوشال را گرفتار سلاسل و اغلال ساخت، در روز پانزدهم با لشکری که همراه داشت به سواری جاله از آب عبور کرده با گروهی از کفّار که سر راه گرفته بودند، در حدّ دستکوک به مقاتله پرداخت و پای شجاعت فشرده، شش تن از پیشتازان کفّار را از پا درآورد و یک پسر و یک دختر اسیر گرفته کفّار را مغلوب و منهزم ساخت، و گروه کفره در غاری که روز زمستان به سر می‌بردند درآمده پناهنده شدند. و میرمحمودشاه‌خان در موضوع دستکوک فروکش کرده، به نوشته و امر سپهسالار غلام‌حیدر خان چرخی، مشغول افروختن دو دایره برج، در دو طرف دهن غار شد و در عین ساختن و افراختنِ برج، شیخ دین‌محمد جدیدالاسلام هندی که مأمور اخذ محصولات گمرکیۀ بندر دکه بود، چیزی مال‌التجارۀ بازرگانان افغان کوچی را از قبیل زیره و پوست گاومیش و غیره که در ممالک خارجه بردن و فروختن همه ممنوع و قدغن بود، نصف محصولات برای خود گرفته در شب از بندر به خفیه عبور داد و این کار خیانت‌بار او از عریضۀ وقایع‌نگار آنجا به گوش راست‌نیوش والا رسیده، در روز شانزدهم محرم سرتیپ محمدحسین خان سرحددار و مقیم بندر دکه را فرمان شد که آن دزد خسارت مزدِ بیت‌المال را محبوس و رهسپار کابل کند و آن غدار در کابل آمده داخل زندان سیاست گشت.

مقاتلۀ قوم مده‌خیل وزیری با سپاه انگلیس

و از دیگر جانب در تضاعیف واقعاتی که رقم شده آمد، مستر جی نام انگلیس با پنج از دیگر انگلیسان و غلام‌محمد خان نام مسلمان پیش‌کار ایشان و پنجاه تن سواره نظام و سه صد تن پیادۀ نظام و دو ضرب توپ قاطری، در موضع فراه از موطن قوم وزیری که منزلگاه فرقۀ دری‌پلاری قوم مده‌خیل وزیریست، وارد گشت و لشکر پیاده را در آنجا امر توقف و درنگ کرده، خود با آن پنج نفر انگلیس و غلام‌محمد خان و پنجاه سوار که با او رهسپار بودند، و بزرگان قوم مده‌خیل،

آهنگ سیر مواضع و نقاط فاصلهٔ سرحد نموده تا موقع دوبندی آب مرغه، راه گردش و مشاهده پیموده در آنجا پانزده دقیقه ایستاده در فراه بازگشت و پاپل و نمر نامان و غیره رؤسای قوم مده‌خیل را مخاطب ساخته، به زبان سیاست حکومت، یکهزار و دو صد روپیه جرم قتل دنده نام تحصیل‌دار محال شرن را که در سال گذشته به قتل رسیده بود، از ایشان طلب نموده نیز اظهار کرد که در این‌جا قلعه‌ای برای اقامت فوج، احداث و آباد می‌کنم و ایشان که در حقیقت از دیدار انگلیس متنفرند تا چه‌رسد به درشتی کردن و جریمه خواستن ایشان، از خطاب و عتاب مستر جی برآشفته مجابش ساختند که نه جرم می‌دهیم و نمی‌گذاریم که دولت انگلیس در این‌جا احداث قلعه نماید و از این‌جا سخن منجر به مناقشه شده، نمر نام مذکور مستر جی را هدف گلولهٔ تفنگ ساخته و او پهلو تهی کرده آسیبی ندید و از آواز تفنگ نمر، تمامت بزرگان قوم مده‌خیل که حاضر بودند، دست به آلات رزم برده عرصهٔ یک ساعت، بازار گیر و دار رواج دادند تا که عموم مردم نواح قلعهٔ فراه از آواز آهنگ تفنگ و آشوب جنگ آگاه گشته، با شمشیرهای آخته تاختن کردند و مستر جی و همراهانش را مغلوب و منهزم ساختند. چنانچه خود او به توسط صالح دین و سدو خان نامان از قوم مده خیل، دیوار عقب قلعهٔ فراه را شکافته جانب وادی فرار شتافت و غلام‌محمد خان معجر زنی را بر سر انداخته، از قفای مسترجی به‌وضع و لباس زنانه بیرون رفت و افغانان مده‌خیل چیره‌دست گردیده، سواره و پیادهٔ نظام انگلیس را هزیمت دادند و چهار تن انگلیس و بیست‌وهفت تن از سپاهیان نظام ایشان [را] از دم تیغ گذرانیده، بیست نفر را زخم رسانیدند و بیست‌وشش از متجاسرین قوم مده‌خیل به قتل رسیده، دوازده بار قاطر قورخانه و هر دو ضرب توپ را که لشکر انگلیس فروهشته طریق مغلوبیت نوشتند، به دست دلیران افغان افتاده، یک‌ضرب را برشکسته و ضرب دیگر را با قورخانه در اندرون قلعهٔ فراه درآوردند. و از جمله کشتگان مده‌خیلان پاپل و سعیدمیر و پیتی‌خان و دو تن برادران او از بزرگان بودند که در این جنگ به قتل رسیدند و سپاه مغلوب شده انگلیس از بیم دستبرد افغانان و هراس هلاک جان، یکسر طی مسافت کرده بدون آن که توقفی کرده در عقب نگرند، خود را در اقامتگاه لشکر نظام واقع وته‌خیل، علاقهٔ داور، رسانیدند. و اهالی سکنهٔ علاقهٔ مزر

و غیره قوم مده‌خیل از اندیشهٔ حمله و یورش لشکر انگلیس، اهل و عیال و احمال و اثقال خود را به فراز و مزالق جبال کشیده، مردان ایشان تن به سلاح حرب آراسته، در قلاع خود به عزم رزم و مدافعت آماده و استوار نشستند و انگلیسان در پی انتقام افتاده، پس از چندی لشکری ترتیب داده ـ چنانچه ـ بباید روی حمله به سوی قوم مده‌خیل نهادند. و حضرت والا از این ماجرا در روز هفدهم محرم به ذریعهٔ عریضهٔ خلیفه نورمحمد خان که در کوهستان سرحد تحت نظارت سردار گل‌محمد خان حاکم ارگون، روز خدمت دولت به سر می‌برد، آگاه گردیده در روز هجدهم محرم به وی رقم فرمود که حوادث و وقایعی که در آن حدود روی دهد، سراپا با خامهٔ اطلاع ارقام و ارسال دارد.

زن اروپایی خواستن حیات نام افغان

و هم در اثنای واقعات مسطوره، حیات نامی از قوم هوتک غلزایی که در استریا از ممالک اروپا، به تجارت اشتر قیام و اقدام داشت، زن انگلیسیه‌ای را که نزد یکی از انگلیسان خادمه بود، در حبالهٔ مزاوجت درآورده و آن زن، متدیّنه به دین اسلام شده با شوهر خویش راه افغانستان پیش گرفت. و چون وارد قندهار گشت محمدعلم خان حکمران آنجا هر دو تن را از حرکت بازداشته، در روز نوزدهم محرم به پایهٔ سریر امارت نگاشت و به فرمانی که به نامش صدور یافت، ضامنان معتمد و معتبر از مردم هوتک که قوم حیات بود، گرفته زن و شوهرش را به ایشان سپرد و امر کرد که در خانهٔ پدری خودش او را جا و ماوی دهند و افغانان از این‌گونه زنان خارجه را از ممالک روسیه و ایران و اروپا و عربستان و هندوستان بسیار به دست آورده، از زنان قوم افغان کسی نشان نمی‌دهد که با خارجیان طریق مزاوجت اختیار کرده باشد که اینهم یکی از آثار ننگ و عار ایشانست و اگرچه افاغنه در بین خود بیباکانه جادهٔ تعشق و مخالطت زیاد می‌سپارند، امّا با دیگر مردم اجنبی سر و کاری ندارند.

و مقارن این حال، شاه‌بیگ‌خان غلام خاص حضرت والا که رحمن‌بیگ پدرش شرحی از حوالهٔ مالیه ده‌ساله مزرعهٔ خود و جور و ستم داراب‌شاه، حاکم شغنان، با خامهٔ شکایت به وی نوشته بود و رقم مرفوع‌القلم بودن اراضی خود را به مُهر

مِهرآثار پادشاهی به دست داشت، به عرض رسانیده بر طبق رقم سابق رقم مرفوع‌القلمی حاصل کرد.

و هم در این ایّام، پل دریای کوکچهٔ بدخشان که جنرال تاج‌محمدخان به فرمان حضرت والا به ساختن آن پرداخته و از عرصهٔ چهار ماه دست به کار آن برده بود، تمام و انجام شده، ساخته و پرداخته گشت و هفده سیر باروت صرف بریدن سنگ کوتل توتی و پنج سیر صرف پراندان سنگ کوتل زیزگان کرده راه آمد شد بکشود.

و هم در تضاعیف وقایع مذکوره، در باب شاه‌قل نامی از مردم میمنه قطعهٔ حجتّی از مال جنرال شربت‌خان که به فتنه گرائیدن و یاسا رسیدن او از پیش رقم گشت و مندرج مبلغ سیزده هزار روپیه به نام و مهر قراخان نامی از اعراب میمنه بود، به میرزا عبدالحسین خان ابن میرزا محمدزمان خان قوم قزلباش، که سردفتر میمنه بود داد و او آن را به آخندزاده عبدالرحیم‌خان حاکم آنجا نموده، وی از شاه‌قل نام بپرسید و او به دادن حجّت مذکور به میرزا عبدالحسین‌خان اقرار نموده، قراخان از حجّت و مُهر خود انکار کرد و شاه‌قل، امام‌قل و مولاقل نامان را از در گواهی دادن حاضر آورده و ایشان شهادت داده بود. حاکم اظهار و انکار و اقرار و گواهی دادن همه را مکتوباً از ایشان حاصل و ارسال کابل کرد و به فرمان حضرت والا که در روز بیستم محرم، به نامش شرف صدور یافت حصول و تحویل خزانه نمود. و نیز شاه‌قل مذکور از پیشرفت امر مزبور سیاههٔ دیگر به محلّ ابراز آورده به عرض حاکم مسطور رسانید که این سیاهه نقد و جنس از مال منگباشی یحیی‌خان معاند دولت است که به مفتی قطب عالم داده بودم و حاکم آن را مطالعه کرده فهمید که منگباشی یحیی‌خان در عنوان آن به یادداشت نوشته است که از مال من که به دست خدای‌ویردی و مسمّاة به دل بی‌بی می‌باشد قرار جزو ذیل است: طلای مسکوک یک مثقاله ششصد و نود و هفت دانه و یکهزار و نهصد روپیه و دو طاقه شال کشمیری و دو ثوب چوخای ترکمانی و یک دست لجام اسپ اسباب نقره و یک میل تفنگچه شش لوله و یک میل تفنگ دنباله‌پر و یک قبضه شمشیر و پنج توپ ابر بخارایی و یک عدد قبله‌نما می‌باشند. و حضرت والا این نقد و جنس را نیز امر حصول کرده، از زن و مرد مذکوران و نزدیکان هر دو تن به وصول

پیوست و از این‌گونه به حجج و سیاهه هزاران به روی کار آمده، خلقی ایذاها و آزارها دیده از مکنت و ثروت خود تهی‌دست شدند.

به دست آمدن پسر محمداسلم‌خان

و هم در این ایّام، محمد ایاس نام پسر محمداسلم خان حاکم سرپل ترکستان که شرحی از خیانت و جنایت پدر خود را چنانچه گذشت معروض داشته و خود گریخته بود، گرفتار دست سردار محمدعزیز خان حکمران ترکستان شد و نیز مجلّهٔ مندرجه بر مال مصادره، که محمداسلم خان از مردم سرپل گرفته بود، روز بیست‌ویکم محرم به مطالعهٔ حضرت والا رسیده، حکمران ترکستان را فرمان رفت که: «چند مرد بخرد، بی‌خبرانه که کسی نداند، مأمور سرپل کرده، محمداسلم خان را سخت محبوس و گسیل کابل نماید و پسر او را از زندان رها دهد و رعایای آنجا را که معروض داشته‌اند شصت هزار تنگه خیانت او را اگر ثابت نکردند از خود می‌دهند، نزد خود خواسته و شخصی را وکیل ایشان قرار داده با چند نفر وکیل دانا از طرف بای‌های آنجا رهسپار کابل کند که بالمواجهه از محمداسلم خان پرسیده بازخواست فرموده شود.» و پسر او به مجرّد نجات از زندان، فرار اختیار کرده ـ چنانچه از پیش اشارت ـ شد مفقودالاثر والخبر گشت. و هرچند اشتهارات عدیده در تمام ولایات داخله و بنادر سرحدیه به امر والا انتشار یافت، آن مردود و عاق پدر به دست نیامد. و از این قسم بازپرس از حکّام در عهد این پادشاه بسی به روی کار آمده، بسیار کس دوچار عتاب و عقاب آمد؛ برخلاف عهد سعادت‌مهد اعلیحضرت شهریار غازی که حکّام و کارداران لک‌ها روپیه به مصادره از رعیّت گرفته شده و می‌شود، به واسطهٔ رشوت که به اهالی مجلس شوری می‌رسد، مراسم بازپرس در میان نیامده، هر حاکمی و عامل و مأموری به دو سه لک، حکومت و عاملی و مأموریت خود، دارای ثروت و مکنت و ضیاع و متاع و اراضی و عقار و عمارات عالیه و سرای‌های وسیعه و باغ و بوستان می‌شوند و صد هزار خانه مضمحل و مستأصل گشته؛ یک نفر مالک ثروت و استعداد تامه می‌گردد و از این در عموم رعیّت، از حکومت مأیوس و قرین هراس شده و می‌شود. حتی بازپرس قتل و غارت مال و منال رعیّت و زنده به آتش سوختن ضعفاء و قرآن خدا، از

عدم پرداخت وزراء به تقدیم نمی‌رسد و به مساعی خود غرضانهٔ آنها وظایف حکومت که شرعاً و سیاستاً و اسلاماً برعهده دارد، به محل اجرا نمی‌آید، تا خداوند چه کند و چه‌سان به مدسّسین ابنای زمان که پادشاه را می‌فریبند کیفر دهد؟!

و هم در این سال، میر ابوطالب خان حاکم آقچه، یک‌لک و سه هزار و هفتصد جلد پوست قره‌گلی قرار هر واحدی از اعلی را، بیست فلوس که ثلث یک روپیه شود و ادنی و اوسط را ده فلوس که سدس یک روپیه درشمار آید، از رمه‌داران ترکستان خریده و یکهزار جلد را مردم اندخود بدون بها تعارفاً داده، معروض داشت و همه در بخارا فرستاده و فروخته شد و چون اکثر معاملات و وجوهات دولت، از سرقت و خیانت حکّام و ضبّاط و عمّال به اجاره داده می‌شد، در این وقت محمدحسین خان اچکزایی از سواران کشادهٔ قوم درانی فروعات محکمهٔ کوتوالی میمنه را، سه صد و سی و سه روپیه و ثلث یک روپیه بر عمل سال گذشته که سلطان‌خان قورباشی به اجاره عمل کرده و یکهزار و چهار صد و پنجاه و نه روپیه و دو ثلث یک روپیه به شمار آمده بود، افزوده خواستار اجارهٔ آن شد. و آخندزاده عبدالرحیم حاکم آنجا به ذریعهٔ عریضه اجازت خواسته، به‌فرمان حضرت والا که در روز بیست‌وسوم محرم شرف نفاذ یافت به مستأجر مذکور داد، مشروط به این که از دستورالعمل پادشاهی چیزی و پشیزی از کس نستاند و به اندک مناقشه و مضاربهٔ دو تن که در شرع شریف مستوجب دیه و جریمه نباشد جرم نگیرد و جور و ستم بر احدی نکند. و از صدور این منشور معاملهٔ سیاست و جریمهٔ جنایت و جراحت و قتل و غارت اهالی میمنه بدو مفوّض گشته، وی مختار فعل آمد و هر چه کرد او داند و ضعفای رعیّت و بازپرس آخرت.

و هم در این ایّام شاه‌مردان قل‌بای و میر غیاث‌الدّین‌بای، فروشندگان پوست قره‌گلی، دو هزار و یکصد و سی و هشت خشت نقرهٔ یاموکه مساوی از بیست‌وچهار هزار و چهارصد و ده قداق و یکصدو سه مثقال بود، با هشتصد صندوق شمع مومی یک فوته و چهار توب کندری خانه و دو توب بومزین و سه توب صندوق و پنجاه و شش توب آغاری شکن و سه توب لستیک و چهارتوب کامسکوت از بخارا به شانزده لک و شانزده هزار و ششصد و چهل و پنج و نیم تنگه از بهای

پوست قره‌گلی خریده، مصحوب گدای‌شاه نام مکاری، گسیل کابل نمودند و همه این اجناس و شمع و قند و غیره حتی اسلحه که در عهد این پادشاه برای کار آمد دولت ابتیاع داشته و اندوخته شده بود، در عهد اعلیحضرت امیر امان‌الله خان غازی از اضافات مهمله به شمار آمده فروخته شد و بسا کس از اهل کابل از این ممر تاجر بزرگ و صاحب ثروت سترگ گشت.

تعمیر و مرمّت مقبرهٔ امیر شیرعلی‌خان مرحوم

و مقارن این حال در روز بیست‌وچهارم محرم داکتر عبدالقادرخان هندی سرپرست تعمیرات ترکستان را از عریضه و استدعای خود او فرمان شد که بقعهٔ مرقد امیر شیرعلی خان مرحوم را که در صحن روضهٔ مقدسهٔ حضرت شاه اولیاء کرم‌الله وجهه، واقع و عبدالرحمن اورسیر مغفور آن را به امر والا بنیاد نهاده و به اتمام نرسانیده خود او فوت کرده است، آباد کند. و او به وضع و ترتیبی که هست قبهٔ مضجع آن پادشاه خلد آرامگاه را برافراخته بپرداخت.

مراجعت پسران یارمحمدخان بابری

و هم در این ایّام، محمدیوسف خان و محمدعلی‌خان پسران یارمحمد خان بابری، که فرار پشاور بودند، به ذریعهٔ مکتوب از سپهسالار غلام‌حیدر خان اجازت مراجعت در جلال‌آباد حاصل کرده در روز بیست‌وپنجم محرم وارد آنجا شدند و محراب‌خان کوتوال آنجا هر دو تن را که فرمان حصول اجازت معاودت در دست نداشتند متوقف داشته، به حضور والا نگاشت. و حضرت والا رقیمهٔ سپهسالار را خواسته پس از مطالعهٔ آن اجازت توقف در موطن و قلعهٔ ایشان داد.

و هم در خلال احوال مسطوره، جمعی از مردم شغنان تابع بدخشان که مسکن ایشان بدان سوی نهر در خاک متصّرفهٔ دولت روس واقع و پدر و برادر ایشان در این سوی نهر به خاک افغانی بر حال خود بودند، از راه اشتراک خون و اتحّاد دین و نسب و مذهب کوچیده بدین طرف نهر روی آوردند. و داراب‌شاه خان حاکم شغنان مانع از ورود ایشان در خاک افغانی شده نگذاشت که با منسوبان خود

دمساز آیند و ایشان از عزم خویش مایوس گردیده چون روی بازگشتن به سوی مسکن خود نداشتند، لاجرم در جنگلستان ساحل نهر پناه و مقام گزیدند.

حکم اخراج بعضی از مردم شغنان

و حضرت والا از عریضهٔ داراب‌شاه خان بر ماجرا آگاه گشته در روز بیست‌وششم محرم جنرال تاج‌محمد خان را فرمان کرد که: «اگر ایشان در کابل بیایند فهوالمطلوب و الاّ راه دخول در شغنان نداده، اقارب و نزدیکان ایشان را نیز از شغنان بیرون کند که رفته با آنها ملحقّ شوند تا کارکنان دولت روس، نفوذ پلتیکل استعماریهٔ دولت متبوعه خود را از آمد و رفت ایشان در حدود بدخشان جاری نکند و بر مرام خویش فایق نگردد.»

حاصل دوسالهٔ زرشویی بدخشان

و هم در این ایّام، علی‌محمد خان سرپرست معادن بدخشان، سه هزار و پنجاه مثقال طلای ریگ که در این وقت هر مثقالی بیست روپیه در بازار ابتیاع و اشترا، بها داشت و شصت و یکهزار روپیه در شمار می‌آمد، از حاصل زرشویی سال قوی‌ئیل سنهٔ ۱۳۱۳ هجری عاید دولت شده بود، ارسال کابل داشته داخل خزانهٔ غیر مسکوک گشت.

و در این وقت مرض ذات‌الریهٔ سپهسالار غلام‌حیدر خان اروکزایی که از روز دوم ماه ذی‌الحجّه مریض بستری شده بود شدت‌یافته، شهزاده غلام‌علی‌خان در روز بیست‌وهفتم محرم از در چاکرنوازی با خواجه امرالله‌خان کرنیل، لاله و مؤدب خود، به عیادت او رفته یکصد روپیه به نام خیرات در زیر بالشت او نهاد و شاد خاطرش ساخته بازگشت.

در کابل آمدن سیداحمدخان از حسن ابدال

و هم در این هنگام کرنیل غلام‌رسول خان، سفیر این دولت که از کلکته به فرمان حضرت والا از آنجا راه کابل برگرفته بود، وارد حسن ابدال شده سید احمدخان

پسر سید محمدخان کنری را که نیز با پدر و اهل و عیال خود، چنانچه گذشت، اجازت آمدن در کابل داده شده و انگلیسان خود سیدمحمود را از آمدن در افغانستان مانع گشته بودند با خود برداشته، هر دو تن با سه صد و پنجاه آدم و یکصد و پنجاه راس اسپ سواری و بارگیر راه پشاور برگرفتند و از حرکت خود به کارکنان حضور والا آگهی داده، در روز بیست‌وهشتم محرم با خامهٔ خاص، محمدعمر خان نورزایی حاکم جلال‌آباد را ارقام رفت که: «از بندر دکه تا منزل جگدلک مراحلی را که تعلّق به حکومت آنجا دارند، علوفه به ایشان داده بهای آن را نقد بگیرد.» و هم میرزا محمدحسین خان و میرزا عبدالرؤف خان، کوتوالان کابل را درروز چهارشنبه، بیست‌ونهم محرّم، فرمان شد که: «در منازل باریک‌آب و سموچ‌های ملاّ عمر و بتخاک، علوفه آماده ساخته و به ایشان داده، بهایش را بگیرند.» چنانچه ایشان در کابل آمده ـ مورد الطاف شاهانه ـ شدند که در موقعش رقم خواهد شد.

و هم در این روز تنخواه منشی دوست‌محمد خان هروی که ادعای به روی روز آوردن دو کرور روپیه از غبونات و خیانات حکّام و ضبّاط و عمّال محال هرات را کرده، چنانچه گذشت، طلب کابل شده بود، از ابتدای این سال برحال گشت و چنانچه بیاید، تمامت حکّام و ضبّاط و عمّال و مامورین علاقه‌جات هرات را به جز قاضی سعدالدّین‌خان حکمران آنجا از این ادعای خود به ذریعهٔ منشور والا در کابل خواسته از وجوه ادعا کردهٔ خود هیچ به روی کار نیاورد مگر قلیل و کثیری که از سنجش حاجی میرزا محمد ابراهیم‌خان قزلباش هروی بازمانده و او در کابل خواسته شده به سعی و کوشش سنجشیان کابل به منصهٔ ظهور پیوسته، حواله و حصول گشت.

در افغانستان آمدن شیرمحمدخان، پسر غلام‌محمدخان طرزی

و هم در این ایّام، شیرمحمد خان ابن سردار غلام‌محمد خان طرزی که پدرش از راه اخراج در شام شریف رفته اقامت غربت گزیده بود، از عریضه و استدعای التجای خودش، اجازت آمدن در کابل یافته از تلثیم سدّهٔ علیا مستعد و نایل به مقصد گردیده مورد تفقدات شاهانه آمد.

و هم در این احیان کرنیل محمدعمر خان مقیم اندراب قطغن، شرحی از خدمات خود نسبت به دولت را با خامهٔ طمع معروض و مرقوم داشته، استدعای افزودن تنخواه کرد که مواجب کرنیلی و تنخواه نسبی کفایت مؤنت او را نکرده مدیون شده است و مال و متاع خود را فروخته ادای قرض خویش نموده و تمام ادا نکرده است؛ و حضرت والا در روز بیست‌ونهم مذکور محرّم، در پاسخ او رقم فرمود: «در صورتی که شما به تنخواه کرنیلی و نسبی قانع نباشید، اگر گنجی شایگانی به شما داده شود نیز قناعت نکرده شکایت از روزگار خواهید نمود و حال آن که تنخواهی که از بیت‌المال برای شما معیّن و مقرّر است، به خوبی کفایت معیشت شما را می‌کند و مثل شما بسا کرنیل در فوج نظام سالک مسلک خدمتند و تنخواه نسبی برعلاوهٔ تنخواه کرنیلی ندارند، گذران ایشان می‌شود و خواهش افزونی تنخواه نمی‌کنند و از شما با افزونی تنخواه نسبی چرا مکفی نباشد؟ و اگر اسراف و تبذیر را پیشه خود ساخته یا در پی باغ و زمین و عمارات عالیه باشید، فضول خرجی و مستدعیات حریصانهٔ شما را دولت کفیل نیست که رایگان بدهد و آنچه از بیت‌المال می‌برید بسیار و بسنده روزگار شماست.» و این کرنیل محمدعمر خان در عهد امیر حبیب‌الله‌خان سراج‌الملّة والدّین، چنانچه بیاید به منصب جنرالی رسیده و از قطغن به اقامت مزارشریف مأمور گشته و از آنجا در هرات رفته و به منصب نایب‌سالاری رسید، از وجوه تنخواه و غیره و میراث سردار محمدامان خان، که دختر او را به زنی خواست، دارای ثروت و مکنت متعنابها شده در عهد امیر امان‌الله خان غازی از هرات در کابل آمده و از منصب خود ساقط و داخل محفل شوری شد.

شرح جور و ستم عبدالحکیم‌خان محمدزایی به مردم قطغن

و از دیگر سوی در خلال وقایع مسطوره، عبدالحکیم‌خان ممیّز که می‌بایست تمیز حقّ و باطل کرده دست جور را از فقرای رعیّت باز دارد، خودش اقدام در اخذ مصادره و انواع جور و ستم کرده رعایای قطغن را به‌ستوه آورد تا که ایشان به‌ستوه

آمده عریضه‌نگار پایهٔ سریر امارت شدند. و در ماه ذی‌الحجّه چنانچه گذشت، فرمان آمدن او در کابل اصدار یافته و رعایا از صدور و وصول این منشور آگاه گشته، سر راه عبدالحکیم‌خان را گرفته با دست و گردن بسته نزد حاکمش کشیدند و تحقیر و اخفافش نموده، طالب حقوق خود شدند، و با خامهٔ شکایت شرحی از هتک حرمت خویش به حضور والا نگاشته، حضرت والا در روز پنج‌شنبه سلخ محرّم در پاسخ او رقم فرمود که: «شما با تمامت نوکران خود طلب کابل شده‌اید، البته هر نیک و بدی که کرده باشید به ظهور خواهد رسید.» و نیز محمداسلم خان حاکم غوری را فرمان شد که عبدالحکیم‌خان را محبوس و گسیل کابل کند؛ ولیکن او قبل از وصول این منشور به همان فرمانی که از پیش به نامش اصدار یافته بود، در کابل آمده که کوتوالان را فرمان شد که او را محبوس کرده حاضر حضور نمایند که کیفر داده شود.

وقایع ماه صفر سنهٔ ۱۳۱۵ هجری

در این وقت از عرایض جنرال شیرمحمد خان اندری و وقایع‌نگاران و حکّام و عمّال ارزگان و دای‌چوپان و گیزاب و غیره محال هزاره‌جات، به مسمع فیض مجمع والا رسید که ایشک‌آقاسی، دوست‌محمدخان، اکثر از مردمان افغانان متوطّنه داخلهٔ مملکت را، که از خود مزرعه و کلاته دارند و مالیه و باج می‌گذارند، مهاجر و ناقل نام نهاده و املاک و اراضی و مواطن و مساکن مردم هزارهٔ رعیّتی را که در وقت شرارت و طغیان هزارگان متمرّده، خدمت به دولت کرده‌اند و داخل خالصه و ضبطی نیامده است، به ایشان‌داده و می‌دهد و علاوه بر مزارع و مراتع و مساقات، علوفه و تقاوی از انبار و خزانهٔ دولت گرفته بدیشان می‌رساند که از این در، قرب نود و پنج لک روپیه به آنها از دولت داده است.

صدور حکم والا در باب املاک مردم هزاره

و حضرت والا در روز جمعه، غرّهٔ ماه صفر، ایشک‌آقاسی مذکور را فرمان کرد که هر طایفه و قومی که از ممالک خارجه هجرت کرده در مملکت افغانستان بیایند، پس از این روز در باب ایشان سررشته و دستورالعمل اینست که: مهاجرین هر قوم را که نزد او آیند، اول از سرحددار بندری که از آن عبور کرده، داخل خاک افغانستان می‌شوند، پرسیده محقّق نماید که از مملکت خارجه‌اند یا از داخله؟ پس اگر از خارج باشند، اجرای کار ایشان را قرار دستورالعملی که در دست دارد، نموده یک نفر ایشان را وکیل معیّن کرده، از راه اجرای امور ضروریّهٔ ایشان که متعلّق به حضور باشد، با تفصیل احوال و کوایف حال‌شان، قبل از آمدن خود، گسیل کابل کند و یا خود آورده، شرفیاب حضور شود و اگر از مردم داخل مملکت باشند و اظهار عدم مزرع و مرتع کنند، از حاکم و دفتری علاقه‌ای که ایشان در آن سکونت دارند، پرسیده، مزرعه داشتن و نداشتن ایشان معلوم کرده، در صورت ملک و زمین نداشتن‌شان، ایشان را در قید شمار آورده، از حضور، سررشته و اجازت بخواهد. بعد هر امری که صادر شود، معمول بدارد.

و از صدور این منشور، دستور کافی به دست تعصّب جناب او آمده، اکثر از افغانان کوچی و بادیه‌نشین را که شش ماه از سال، در ممالک خارجه و شش ماه را از راه ییلامیشی، در افغانستان می‌آیند و سیر و گردش و چرایش کرده و مال‌التجارهٔ زیاد، بدون ادای باج و خراج، آورده و برده، تجارت می‌کنند و در ارزاق مردم سکنهٔ بلدان و قری و محال ولایات افغانستان تنگی و عسرت عاید می‌سازند و همواره حمایت و اعانت به دولت انگلیس می‌رسانند، در هزاره‌جات، مزارع و مراتع داد و ایشان را قوی و جسور ساخته، مردم هزاره را که مقابل و در روز حاجت مدافع ایشان بودند. از مملکت پراگنده و منتشر ساخت و خدمتی به افغانان کرده، خرابی در مملکت و خسارت به دولت وارد آورد.

و مقارن این‌حال، در روز دوم صفر، از عریضه واستدعای میرزا عبدالرحمن‌خان میمنه‌ای، مسمّاة بوری خانم، دختر میرزا رضوان‌قل نامی را که زوجهٔ دلاورخان والی میمنه و از خیانت ورزیدن شوهرش نسبت به دولت، محبوس و تا این وقت

در زندان زنانه بود رها شده، محمدنعیم خان کمیدان به امر والا ضامن از میرزا عبدالرحمن خان که از نزدیکان مشارالیها بود گرفته او را به وی سپرد.

و هم در خلال واقعاتی که رقم گشت، محمد امیر نام قوم وردک به ذریعه و تعلیم میرزا محمدحسین خان کوتوال کابل به حضور والا معروض داشت که سه هزار روپیه نقد و پانزده هزار خروار گندم از مال غلام‌صدیق نام، خادم امیر شیرعلی خان مرحوم و فرار خارج مملکت در خانهٔ غلام نامی از مردم وردک است و محمداسلم و سرفراز نامان را گواه این عرض خود قرار داد و در غیاب مدّعی علیه هر دو تن را به امر میرزا محمدحسین خان، نزد قاضی گواه گذرانیده، صورت حال ثبوت به مُهر قاضی حاصل کرد و بعد از محکمهٔ کوتوالی بر علیه غلام نام حواله شده از عریضهٔ او که به توسط محمدنعیم‌خان که به حضور والا رسید، کمیدان مذکور مأمور گشت که دو هزار و پانزده خروار گندم از خود محمد امیر و یکهزار روپیه دیگر از هر دو تن گواهان او، قرار هر واحدی پنجصد روپیه حصول و تحویل خزانه نماید تا دیگری از خصومت و عناد، کسی را به عرض غلط، دوچار فشار سیاست حکومت نکند و گواهی ناحقّ ندهد.

خطاکاری مفتی عمرا

و هم در این وقت، ملاّ عمرا نام، مفتی محکمهٔ شرعیّهٔ کابل که ملاّ احمدجی نامی را به واسطه‌بازی و چال‌سازی به منصب افتا سرفرازی داده، از ارتکاب این جنایت و خطاکاری محبوس گردیده، مضاعف تنخواهی که داشت جرم شده بود، با عبدالله‌خان و اورنگ نامان از مردم میدان کابل، که این دو تن نیز در دعوایی چال‌سازی و غمازی کرده محبوس و هر یکی دوهزار روپیه جرم‌شده بودند، به توسط ایشک‌آقاسی عبدالقدوس‌خان شرفیاب بار گردیده و ضامن اداء کردن وجوه جرمانهٔ خودها را به دولت داده از حبس رها شدند و محمدنعیم خان کمیدان مأمور حصول این مبلغ گشت.

سرگذشت میر محمودشاه‌خان در کافرستان

و از دیگر سوی، در خلال واقعات مرقومه، میر محمودشاه خان سرتیب که کفار را چنانچه گذشت در غاری محصور ساخته به افراختن دو دایره برج در دو طرف دهن غار پرداخته بود که ناگهان کفّار کدوال و پوشال سر از جیب تمرّد و طغیان برآورده و نافرمانی اختیار کردند و حضرت والا از عرایض وقایع‌نگاران آنجا آگاه شده سرتیپ مذکور و بابا نام پریانی و عبدالمجیدخان حاکم پنجشیر را فرمان کرد که بلادرنگ اشرار متمردهٔ کفّار را تنبیه و تهدید نمایند و سرتیب میر محمودشاه خان قبل از دخول این منشور، غاری را که محصور نموده بود مفتوح ساخته، جمعی از کفّار را بر خاک هلاک انداخت و پس از وصول منشور مذکور آهنگ رزم کفّار کدوال کرده، عبدالمجیدخان حاکم پنجشیر نیز صد تن از مردم تحت حکومت را با رئیس بابا و عبدالقدوس نامان به سرکردگی ملک میرزای پریانی در روز سوم صفر، رهسپر کدوال و پوشال فرمود و ایشان چنانچه بیاید، در روز پانزدهم صفر داخل قریهٔ موسومهٔ به پوش واقع پوشال شده قتال به کار بردند.

کردار وحشیانهٔ پسر حاکم و داماد قاضی

و هم در تضاعیف واقعات مسطوره، ملاّ محمداعظم، برادرزادهٔ ملاّ محمدعلم اندری، قاضی محکمهٔ شرعیهٔ حجرستان که دختر عمش قاضی نامزاد او بود و قاضی یکهزار روپیه شیربهای دختر خود را از او می‌خواست و او از عدم توان ادای این مبلغ از مناکحت و عروسی خود چندی محروم مانده تا که روزی با محمداسلم خان ابن سعید احمدخان قوم وردک، حاکم حجرستان و ملاّ پاینده‌محمد، محرّر محکمهٔ شرعیّه زبان شکایت گشوده از هر دو تن مشورت خواست که در امر مزاوجت و مناکحت خود چه کند که به مقصد واصل گشته، کام حاصل کند؟ و آن دو تن از این که نباید در مشورت خیانت کرد، امری را بدو تعلیم نمودند که شاید منتج خسارت و عداوت و موجب قطع رشتهٔ محبّت و مودّت گردد و آن این بود که او را برانگیختند که در شب هنگامی که با دختر قاضی بر بستر منام نامزدبازی، دمساز خلوت شود و به مِهر مُهرِ بکارت از او

برداشته بعد در ملامست مداومت نماید تا که دختر را حامله سازد و چون باردار گردد، قاضی ناچار به رایگان دادن دختر خویش راضی آمده ترک تقاضای شیربها کند؛ و او به استصواب رأی آن دو تن در ملاعبت، دختر را به خود رام ساخته مقضی‌المرام گشت و به تکرار مباشرت پرداخته او را حامله کرد. بعد قصه به آن دو تن بازداشته ایشان او را ترغیب به خواستن مشارالیها کرده، او چند بار به زبان خامه و نگارش نامه خواهش حاجت نمود و هر چند سماجت به کار برد، قاضی از لجاجت به التماس او گوش نداد تا که نوشت که اگر حمل زوجه‌ام سقط شود، دیهٔ قتل خواهم گرفت و قاضی دختر را نداده، از حجرستان در شلگیر غزنین به خانهٔ خویش فرستاد و ملاّ محمداعظم او را در عرض راه از زیر کوتل خون به تغلب برداشته به حجرهٔ خویش درآورد و محمداسلم و ملاّ پاینده‌محمد فرصت عداوت انداختن در بین قاضی و برادرزاده‌اش یافته، ملاّ محمداعظم را به زبان تحذیر، تخویف کردند که اگر قاضی با خامهٔ شکایت، معروض حضور والا داشته، سعایتّ نماید و از هتک عصمت دختر خود نگار دهد، هرآیینه ترا دوچار عتاب و عقاب حکومت سازد. پس باید قبل از وقوع به علاج واقعه پرداخته، امری را برای قاضی ساخته، خود را از اضرار او مأمون کند. و او به تعلیم هر دو تن مشاور خود، معروض حضور والا داشت که: «قاضی در وقت سیاهه کردن مال و متاع نقد و جنس متروکهٔ کرنیل فرهادخان که در علاقهٔ میرآدینه همه را گذاشته از جهان درگذشت، ششصد روپیه سه صد طلا سکه را به سرقت برداشته در کیسه حرص و آز خود گذاشته است.» و حضرت والا از این عریضهٔ او سعید احمدخان حاکم حجرستان را که پسرش این نیرنگ را درآورده بود، با افسران نظامی مقیمی آنجا فرمان تحقیق و تفتیش صدق و کذب امر معروض کرد و ایشان از اعداد پیادهٔ نظام، حارس به دور حجرهٔ نشیمن قاضی گماشته داخل خانهٔ او شدند و هرچند بکافتند چیزی به جز کوزه‌ای که در اندورن دیوار طاق‌خانهٔ او مدفون بود و دهن آن را تازه برداشته بودند نیافتند. و ملاّ محمداعظم آن را مصداق نگارش عریضه و اطلاق خویش قرار داده گفت که روپیه و طلا در همین کوزه بود و الان آن را ربوده‌اند و اینک کنیز قاضی به بهانهٔ استنجا آن را به مواجههٔ همگنان با خود برده در کهدان به زیر کاه نهفته بازآمد. و حاضرین کنیز را در تحت استنطاق آورده وی

پرده از روی راز برداشته گفت شش روپیه با چیزی نخ و سوزن که از خودم بود، از بیم گرفتن سپاهیان آن را در زیر کاه پنهان کردم و ایشان در کاهدان شده همان شش روپیه و نخ را برآورده چیزی دیگر نیافتند و ماجرا معروض داشته، حضرت والا در روز چهارم صفر فرمان تاکید بر تفتیش کرده و چیزی به روی روز نیفتاده، ملاّ محمداعظم از گفتار دروغ خود مأخوذ و مجرم گشت و هم محمداسلم خان گرفتار تهمت قتل دوست‌محمد نام هزاره آمده، چنانچه رقم شود، محبوس در کابل خواسته شده، دو سال در زندان سیاست، روز کیفر کردار خود به سر برده بعد رها گشت.

شرح حال نامزد محمدعمرخان

و هم در این وقت کمیدان محمدحسن خان مقیم سنگماشهٔ جاغوری، در باب هر سه‌تن خواهران خودکه از جمله یکی نامزد محمدعمر خان پسر ایشک‌آقاسی شیردل خان مرحوم و شوهرش فرار و در نزد سردار والاتبار محمدایوب خان بود و به واسطهٔ این یک تن، هر سه تن خواهران چنانچه گذشت، از مزارشریف ترکستان در کابل خواسته شده بودند، معروض داشته استدعای اجازت شوهر دادن ایشان نمود و نگاشت که حضرت والا با خامهٔ خاص رقم کرده بود که: «یکهزار و دوصد و چند روپیه جهت مصارف ایشان عطا شود تا کسی پیداگشته نامزد محمدعمر خان به وی تزویج فرموده آید؛ و دو تن دیگر را به هر کس بخواهد بدهد.» و اکنون عرصهٔ شش ماهست که ایشان نفقه ندارند و به ذلّت روز می‌گذارند و نیز نوشت که: «اگرچه حضرت والا اجازت به شوهر دادن دو تن خواهرانم را به خودم داده است، امّا چون اختیار مملوک از مالک رقاب است، جرأت ندارم که خود اقدام در کاری کنم. پس اختیار به شوهر دادن هر سه تن به حضرت والا.» و حضرت والا در روز پنجم صفر رقم فرمود که حکم همانست که شده، و چون شیردل‌خان لوی‌ناب و پسرانش باوجود حکومت و زبردستی که در عهد امیر شیرعلی خان مرحوم داشتند، هتک عصمت ناموس کسی را نکرده بودند، حضرت آفریدگار حراست ناموس محمدعمر خان را فرموده زوجهٔ او را با دامن پاک، پس از مدّت مدیدی به خودش، چنانچه بیاید، رسانید.

مراجعت نیازمحمد خان بابکرخیل

و مقارن این حال، نیازمحمد خان بابکرخیل که از معاندت با دولت فرار پشاور و دوچار ذلّت گردیده بود، از عریضه و استدعای خودش، اجازت مراجعت یافته در روز ششم صفر عزم حرکت کرده، از پشاور با یکصد و سی نفر اهل و عیال و منسوبان خویش، رهنورد مراجعت گشت و روز نهم صفر وارد بندر دکه گردیده از آنجا در کابل آمده به مرام نایل گشت.

تدمیر کفار پوشال و کدوال

و از دیگر سوی، در خلال وقایع مسطوره، میر محمدشاه خان سرتیپ و غیره که راه تدمیر کفّار سکنهٔ پوشال و کدوال چنانچه گذشت برگرفته بودند، از جمله محمدافضل خان سرکردهٔ مردم هروگی با دوصد تن مجاهدین از لشکر جدا شده راه موضع پله‌گل و شکرنر برگرفته تا نقطهٔ سرحد کدوال احاد و افراد کفّار را در مضایق و مزالق جبال جستجو کرده به‌جایی رسید که اشرار کفّار یک تن از سپاهیان نظام را در آنجا که مابین کلوم و دوآبه واقع است، کشته و یک تن را جراحت رسانیده بودند. پس به انتقام خون آن سپاهی مراسم جستجو و تکاپو را کماهو حقه به پای برده به خود مکشوف داشت که جمعی از کفّار که قتلهٔ آن پیادهٔ نظامی بودند بر قلهٔ کوهی در غاری پناهیده‌اند. به سرعت در آنجا شتافته بیست و دو تن کافر را یافته و کشته و هشت‌نفر مرد و زن را زنده دستگیر و اسیر کرده نزد محمدعلی‌خان حاکم لمقان فرستاده او همه را گسیل کابل کرد.

ساختن راه کافرستان

و هم چون به فرمان حضرت والا به ساختن راه کافرستان پرداخته بود، پس از فرستادن این هشت نفر در کابل، به تقسیم زمین موضع راه دست برده، هشتاد هزار ذرع زمین مطّول معّوج را از قرار یکصد و پنجاه خانواری هزار ذرع حصّه از حدّ موضع ولج ادار تا موضع کلوم نیلاب بر مردم آن حدود قسمت کرده، امر ساختن

راهی که در خور عبور و مرور سپاه و توپخانهٔ پادشاهی باشد نمود. از آنجا تا موقع رود بید بید متّصل موضع کراج، یک لک و سی هزار ذرع زمین را طولاً به مردم لمقان سپرد و از رود بید بید تا پوشال و از آنجا تا کوتل انجمن بدخشان، یک لک و هشتاد و دو هزار گز به شمار آمده، از جملهٔ آن شصت و شش هزار ذرع را از رود بید بید تا شکرنر کدوال به مردم تگاب و نجراب و اسکنِ و غیره محوّل داشته، پنجاه و شش هزار ذرع از شکرنر تا پوشال و آته طی، حصّهٔ مردم کوهستان و کوهدامن کابل معیّن کرده و از آته طی تا کوتل انجمن شصت هزار زرع را حصّهٔ مردم پنجشیر قرار داد. و حضرت والا تمامت بزرگان مردم ذوی‌الحصّص مذکور را طلب کابل و نوازش فرموده مأمور ساختن راه از لمقان تا بدخشان نموده و در عرصهٔ پنج ماه ساخته و پرداخته گشت.

مراجعت کفّار از چترار

و هم در اثنای ایّام ماه صفر، هشتاد تن از کفّار چهار دیه کانتوز، قتیل دست اعداد لشکر تحت برگد بهاءالدّین‌خان و احمدجان خان کرنیل افتخاری شده، مابقی به جز سی و چهار خانوار همه از چترار و غیره کهسار مراجعت کرده در مساکن خود قرار گرفتند. بعد بهاءالدّین‌خان و احمدجان‌خان از جملهٔ اسلحهٔ به تاراج رفتهٔ معلمین مقتولهٔ دست کفّار کانتوز، دو میل تفنگ و سه میل تفنگچه را از مردم پسی‌گرام و دیه پشور و ده میل تفنگ از مردم کانتوز گرفته، قلعهٔ نظامی واقع برکمتال را که از پیش دست به کار احداث و تعمیر آن برده بودند، با تمامت حجرات اندرون آن مشتمل بر دو طبقهٔ سفلی و علیاء ساخته بپرداختند و سپهسالار غلام‌حیدر خان چرخی ماجرای آن حدود را اقراری که ثبت این خجسته تاریخ شده آمد، در روز دهم صفر معروض حضور انور داشت و خدمات افسران لشکر مأمور سرزنش کفّار کانتوز را یک‌یک برنگاشته، همه مورد تحسین و در خود رضایت و آفرین آمد.

و در روز یازدهم صفر فرمان طلب محمدعلی‌خان حاکم لمقان صدور یافته پس از شرفیاب حضور شدنش و دستورالعمل جای اقامت دادن مردم لمقان را در کافرستان که تعدادی خانواری و نفری ایشان را خود او چنانچه گذشت ارسال

داشته و وعدهٔ اجرای آن در ثانی داده شده بود، حاصل کرده چنانچه بیاید، ایشان را کوچ و در کافرستان جای اقامت و محل فلاحت داد.

به جهاد برخاستن درویشی با جناب ملاّ نجم‌الدّین

از آنجا که پاداش کلوخ‌انداز سنگ است، به تحریک مستر اونی انگلیس کارکنان دولت متبوعهٔ او، کفّار کانتوز را اغوا و ترغیب به فتنه کرده قراری که به شرح رفت، اولیاء و افواج این دولت را گرفتار زحمات محاربات با آنها ساخت و آنان را دوچار خسارات مالی و جانی نموده با دولت در مقاتلت انداخت، تا که صرصر کیفر دادن خداوندی در وزیدن آمده، مردم مده‌خیل وزیری چنانچه اشارت شد، با سپاه آن دولت درآویخت.

و نیز در روز دوازدهم صفر درویشی انقلاب‌اندیشی، بی‌آنکه او را کسی تحریض نماید در موضع لنداکی واقع مشرق علاقهٔ سواد، در قرب سرحد خاک مقبوضه و مستعمرهٔ دولت انگلیس، لوای جهاد برافراخته طریق عناد آن دولت بر گرفت و به محض ندا دادن و آواز تکبیر و کلمهٔ توحید کشیدن، قرب سه صد تن در تحت رایت او انجمن شدند و صدای لااله الاالله را به جهر و محمد رسول‌الله را به اخفاء برآورده ولوله و آشوب انداخته، قلوب دور و نزدیک را مرعوب ساختند. و آن درویش خیراندیش راه حرکت پیش گرفته، بیرق‌های متعدد بر سر چوبها افراخته گشته، ازدحام عام به دور او فراهم شدن آغاز کردند و قرار خبر مضحکه‌آوری که در افواه سمر گشت، به هر جانب که آن مرد پرخاش‌خر حرکت می‌کرد، بیرق‌ها خود سر از قفای او در حرکت و اهتزاز همی آمد و کشف کرامات و خرق عادات همی کرد و هرکه را شکّ و ریبی در دل راه می‌یافت، فوج فوج و دسته‌دسته، لشکرها مشاهده همی نمود تا که شکّش زایل و از رسوخ عقیده بدو مایل همی شد و آن عساکر در نظرش سرگرم تکاپو همی آمد و آن درویش اظهار ارادت و تأسّی نسبت به آخوند صاحب همی کرد و بر زبان همی راند که به امر و صواب‌دید اقطاب عصر و ابدال عهد، عزم استیصال و اضمحلال کفّار نموده‌ام و اندکی از برنج در دیگی ریخته و پخته، هرقدر طعام که از آن قدر، به مردم همی داد، تمام همی نشد؛ و شمشیری را که در دست داشت کسی را نمی‌گذاشت که از

غلافش برآرد و همی گفت که این شمشیر از خود مالکی دارد و اگر دیگری آن را از نیام برآرد دستش بریده شود و از این‌گونه گفتار و اظهار او، شهرتی در بین عوام کالانعام، روی داده در افواه سمر و مشتهر گشت و حشر و ازدحام تامی از این آوازهٔ بی‌اصل، به دور او گرد آمده رایات حمله و یورش در اهتزاز آمده، روی ستیز به سوی محافظ‌خانهٔ دولت انگلیس که در موضع چک‌دره و مله‌گند واقع‌اند، نهاد و در موقع درکی واقع قرب محافظ‌خانهٔ آن دولت فروکش کرد و در این‌جا عموم مردم سواد و باجاور و غیره جوق جوق، با بیرق‌های افراخته در تحت طوغ و یوغ او درآمدن گرفتند و او منت‌پذیر گرد آمدن مردم نگردیده بر زبان همی راند که اگر لشکر ظاهر و محسوس معاونتم نکند، به یاری افواج باطن، دولت انگلیس را مستاصل ساخته، این بوم و بر را از وجودش بپردازم و این را گفته تکرار همی کرد که تفنگ و توپ انگلیس هرگز بر اعداد سپاهم اثر جرح و قتل نتوان کند و ضرر و آسیبی‌رساند. و تا این‌جا احوال درویش مذکور را بر طبق نگارش محمدشاه خان مسکینی و عبدالسمیع‌خان پشد و قاضی عرفان‌الدین خان سواد که به سپهسالار غلام‌حیدر خان رقم کردند و او مکتوب هر سه تن را ارسال حضور والا نمود، ثبت و ضبط گشت.

و حضرت والا به سپهسالار رقم فرمود که: «این درویش که اظهار و گفتارش سرا پا نااستوار و خلاف عقل و نقل و عقیدهٔ اسلام است، همانا از جوگیان بنگال خواهد بود که خداوند اورا در بین عوام جاهل برانگیخته به دولت انگلیس دسیسه و خدیعه‌اش را بفهماند که با ارادهٔ او تعالی هر امری از امور مکافاتی دارد و علاج فاسد را به افسد می‌تواند و به کهانت و شعبده و نیرنگ آن مردم را با دولت در جنگ خواهد آورد و همه را قتل و جرح داده، کاری به جز تنبیه آن دولت بر دساستش از پیش نخواهد برد. باری قبل از آن که علم و یقین به حالت او حاصل آید چیزی از نیک و بد در حقّ او نتوان گفت و اگر چنانچه راست یا دروغ باشد، نتوان نهفت زیرا که عوام از جهل و بی‌علمی، زود زود فریفته و گرویدهٔ اشخاص شده و می‌شوند.» مع‌القصه آن درویش پس از چند روز که توان و استعدادی از ازدحام عام حاصل کرد بر محافظ‌خانه‌های انگلیس چنانچه بیاید، تاخته فاتح و مظفر گشت.

کردار مهاجرین افغان نسبت به هزارگان

و از دیگر طرف در خلال این حال، شمس‌الدین نامی از مهاجرین قوم اچکزایی با جمعی از مهاجرین، بر مردم هزاره سکنهٔ علاقهٔ چوره که مزارع و مراتع ایشان را مالک شده و بزرگان هزارگان آنجا در کابل برای حصول اقامتگاهی به حضور والا آمده و چنانچه گذشت، مأمور اقامت هزارهٔ بهسود گردیده و از کابل بازگشته، هنوز با اهل و عیال و قوم خود نپیوسته بودند غفلتاً ریخته، از ضرب سنگ و چوب، فرومایگان و عجزه و ناتوانان هزاره را سخت بخستند و دو تن را سر و پا و پشت و پهلو برشکسته در بستر هلاکت جای دادند و در شب بالای سر هر یک از هزارگان دو تن از اچکزاییان با شمشیر شاهر ایستاده و از خشم لب به دندان گزیده به ایشان همی گفتند اگر از جای حرکت کنید از تیغ خواهید گذشت و بقیهٔ مال و متاع فقرای هزارگان را به غارت برداشته تمام ببردند و هزارگان از بیم، سر به زانوی خوف نهاده نتوانستند از جای حرکت کنند. و این کردار وحشیانهٔ مهاجرین اچکزایی از عریضه ملاّ رحمن نام افغان، مفتی محکمهٔ شرعیّه گیزاب، به گوش دادنیوش حضرتِ والا رسید. در روز سیزدهم صفر عبدالواحد خان حاکم آنجا را با مفتی مذکور فرمان کرد که: «شرعاً و عرفاً مراسم بازپرس را از اچکزاییان به عمل آرند که دیگر هزارگان را نیازارند و ایشان از تعصّب، هیچ نپرسیده از این‌جاست که رفته رفته افغانان جسور شده اقدام در قتل و غارت و زنده به آتش سوختن هزارگان کردند که إنْشاءَالله هر کدام در موضع و مقامش ارقام خواهد شد.

و هم در این وقت ایشک‌آقاسی دوست‌محمد خان که چندی قبل گروهی از مهاجر را چنانچه گذشت از اولاد رستم نگاشته و حضرت والا از او پرسیده بود که از اولاد کدام رستمند؟ از ملاّ عطامحمد نام رئیس آن جمع، معلوم و مکشوف و معروض داشت که اجداد ایشان عرصهٔ دویست سال قبل از حال از سیستان در افغانستان آمده، چون آنجا مقام پور دستان بوده، خود را از نژاد رستم زال می‌دانند ولیکن دیگران ایشان را از قوم ناخی می‌گویند و این ناخی اطلاق کردن مردم و معروض داشتن او نیز از بی‌خبری و عدم آگاهی مردم به نسب اصلی آنها بوده

است و الاّ ایشان ناخی نیستند بلکه از اعراب قبیلهٔ نخعی‌اند و در سیستان و قاینات و افغانستان از قبایل عرب که پس از ظهور اسلام استیلا یافته بسیارند که نام قبیلهٔ خود را از نسیان نسب خویش فروگذاشته به دیگر اسم می‌خوانند و صرف خود را جنس عرب دانسته به ذکر و نسبت دادن به قبیله‌ای فصل نمی‌توانند.

عزم تنبیه و تهدید مردم مده‌خیل نمودن دولت انگلیس

و از دیگر جانب در خلال احوالی که به شرح رفت، دولت انگلیس از چیره‌دست گشتن قوم مده‌خیل وزیری، مغلوب و منهزم گشتن مستر جی و از راه فرار، در قلعهٔ نظامی واقع وته‌خیل داور رفتن او چنانچه گذشت، برآشفته قراری که وعدهٔ ذکرش داده آمد شش فوج پیاده نظام با اتواب آتشبار رهسپار سرکوبی مردم مده‌خیل شده چون در موضع میرم‌شاه، واقع داور فرود آمدند. در روز چهاردهم صفر، کس نزد بزرگان مده‌خیلان فرستاده پیام دادند که بانیان فساد و فتنه‌انگیزان طریق کینه و عناد را به دست دهند و قلاع واقعهٔ علاقه مزر را خراب کنند و قلعه‌ای جهت اقامت سپاه نظام در آنجا بنیاد نهاده آباد نمایند. و بزرگان قوم مده‌خیل در پاسخ پیام انگلیسان گفتند که ما با لشکر شما عزم رزم نداشتیم، لیکن افسران فوج شما نائره افروز قتال گردیده ما را مجبور بر جدال ساختند و تن و جان خود را به هلاکت داده، سلاح و سلیب خویش را کسیب دست تغلب ما نموده لوای هزیمت افراختتند و اکنون همهٔ آن را به شرط آن پس می‌دهیم که از گرفتن بزرگان و خراب کردن قلاع ما و افراختن قلعه در سرزمین ما که عزم کرده و پیام داده‌اید بگذرید. و انگلیسان از ارادهٔ خود نگذشته و شرط وزیریان را نپذیرفته چهل تن از پسران بزرگان ایشان را که در فوج نظام رتبه و مقام داده بودند، از فوج کشیده و موقوف خدمت کردند و برادر ملک حیدر نام را که در بین قوم دارای رتبه و مقامی بود در تحت حراست نظر آرودند و بزرگان افاغنهٔ سکنه بنون را که رعیّت فرمان‌پذیر و مطیع و منقاد بودند، و از دیر باز تنخواه از دولت انگلیس می‌بردند، از راه ارتباط و اتحّاد قومی که با مردم وزیری داشتند، از آمد و رفت در لشکرگاه خود منع کردند و مستعد جنگ با قوم مده‌خیل شده ایشان عیال و احمال و اثقال خود را در کوه شوال و کوه چرخیل، واقع قرب سرحد موطن

قوم جدران و تنی، صعود داده قرار گرفتند و دیگر قبایل قوم وزیری و مسعودی عموماً از آهنگ دولت انگلیس آگاه گشته، رشتهٔ اتفّاق قومیّت و اسلامیّت بتابیدند و با ملاّ پیوندهٔ مسعودی در موضع نرنگ از موطن قوم وزیری، به آهنگ جنگ افواج انگلیس فراهم شدند و ملک میرشاه نام مده‌خیل را نزد سردار شیرین‌دل‌خان حاکم خوست فرستاده، حوائج سه‌گانهٔ ذیل را از او خواستار آمدند. اول مردم وزیری همیشه دست یغما و تاراج برمال و متاع و دواب اهالی سکنهٔ نواح خوست و قوم جدران سکنهٔ تنی از رعایای دولت افغانستان دراز کرده از کردار خود در رعب و خوف‌اند و از پناه‌گزیدن در جبال سرحدّ، در دل هراس دارند که اهل و عیال و مال و منال ایشان دستخوش انتقام خواهند گشت. لهذا از دولت افغانستان امیدوار و خواستارند که تا انجام پذیرفتن محاربهٔ ایشان با دولت انگلیس، مردم خوست و جدران از نهب و غارت پناه‌گزینان کوه سرحد ممنوع شوند و پس از اختتام کار پیکار، مردم وزیری، اموال منهوبهٔ ایشان را قرار حساب و قاعدهٔ صواب، پس خواهند داد. دوم چون حمل و نقل دادن غلّه از داخل مملکت و فروختن آن در خارج از جانب دولت ممنوع و قدغن است و اکنون که مردم وزیری جبال سرحد را مفرّ و مناص اهل و عیال و مأمن مال و منال خود قرار داده، از خوف حمله و دستبرد لشکر انگلیس حمل و نقل علوفه را از موطن خود نمی‌توانند کنند، تمنا و رجاء دارند که دولت افغانستان فروختن غلّه را از مردم وزیری و مسعودی باز ندارد.

سوم چند صندوق فشنگ و تفنگ هنری ماریتنی از مال دولت انگلیس غنیمت به دست وزیریان آمده و اکثر تفنگهای ایشان از دنباله‌پر سابق می‌باشد، از دولت افغانستان متوقعند که آن را به رسم مبادله گرفته، از قورخانهٔ دولت فشنگ برای تفنگ مردم وزیری بدهد؛ و فرستادهٔ ایشان در منزل گنده خولهٔ جدران در وقتی که سردار شیرین‌دل خان به فرمان والا جهت امری راه کابل برگرفته وارد آنجا شده بود، نزد او رسید و پیام وزیریان و مسعودیان گزارده، سردار معزی‌الیه پاسخ داد که سالها حضرت والا اهالی آن دو قوم را اندرز و موعظت اسلامیّت فرمود، ایشان از جهالت و لجاجت و عدم نظر به عاقبت، نپذیرفته به گوش هوش جای ندادند و طریق خلاف امر خدا و رسول پیموده تا که رفته رفته خود را گرفتار سرپنجهٔ پیکار

دول اجنبیه، کردند اراضی و عقار خویش را ضمیمهٔ مستعمرات انگلیس ساختند و با آن همه کردار ناسزاوار هر دو قوم حضرت والا نظر حمایت اسلامیّت از ایشان باز نداشته، اجازت هجرت ایشان را به ذریعهٔ مکاتبه از دولت انگلیس حاصل نموده و ایشان از آمدن در مملکت اسلام سر باززده پذیرای اطاعت آن دولت شدند. اکنون نیز به همان حمایت اسلامیّت و اتحّاد قومیّت که حضرت والا داشته و دارد و اگر هجرت کنند، مسکن و مزرع و علوفه و تقاوی به ایشان عطا می‌نماید و این که از مردم خوست و جدران خوف و هراس دارند، چون ایشان مسلمانند و از آداب و رسوم اسلامیه معترض نمی‌باشند، البته در چنین هنگام که مردان آن دو قوم گرفتار پیکار باشند، بر زنان ایشان دست تصرّف و انتقام نخواهد کشایند و اجازت فروختن غلّه را به ایشان چون از طرف دولت ممنوع است نمی‌توانم بدهم و فشنگ تفنگ دنباله‌پری که ایشان در دست دارند در قورخانهٔ خوست نیست و اگر باشد نیز از عهد دوستی و اتحادی که با دولت انگلیس در میانست، به خصم او داده نمی‌شود که باعث نقض عهد و نکث میثاق گردد و این را گفته در کابل آمد و فرستادهٔ آنان بی‌نیل مرام عطف عنان بازگشتن نموده تا که بازگشت، انگلیسان به عطای زر، نفاق و افتراق در بین هر دو قوم وزیری و مسعودی انداخته، یکی به نهب و غارت مال دیگری پرداختند. چنانچه یکی از مردم مده‌خیل وزیری را مبلغ یسیری داده به قتل ملاّ پیوندهٔ مسعودی برانگیختند و او در شبی که ملاّی مذکور در خانهٔ یکی از مده‌خیلان مهمان بود فرصت یافته او را هدف گلولهٔ تفنگ ساخت و دست قضا گلوله را از او رد کرده به عصای یکی از طلبایش رسید و با این حادثه ملاّی موحّد مذکور، دل از دست نداده فردای آن شب مردم را موعظت و هدایت بر مجاهدت کرده و از وعده و وعید خداوند جلّت عظمته و نوید فیض شهادت و حصول سعادت غزا و جهاد، سخنان رانده از آیات قرآنی و احادیث نبوی خوانده، قرآن مجید را در میان نهاد و مردم را به سوگند متّحد و در محاربت انگلیس متّفق ساخت و در عین ارتباط این رشتهٔ اتحّاد و اتفاق آن دو قوم، افسران عساکر انگلیس، افسون تلبیس خود را که دمیده بودند بی‌اثر یافته، راه کین از جانب موضع مکین واقع سرحد موطن قوم مسعود، برگرفتند و جیش جانب علاقهٔ مزر [را] در جنبش آورده و ملاّ پیونده آگاه گردیده از موضع درنگ

در موقع مکین شده به ازدحام عام، سدّ راه عبور لشکر انگلیس شده استوار نشست.

و مقارن این حال که مردم وزیری و مسعودی مهّیای قتال شدند و از جانب دیگر از انگلیسان زر به رشوت گرفته و با هم سوگند اتحّاد و اتّفاق یاد کرده، به همان رشوتی که مأخوذ داشته بودند، در روز چهاردهم صفر قبیلهٔ مچه‌خیل وزیری، راه سرقت و غارت جانب مردم تنی جدران و موضع ژاله از خاک این دولت برگرفته، صد فرد گاو و یکصد و پنجاه رأس گوسپند و بز از مردم رعایای این دولت را به تاراج بردند و هم‌چنین چنانچه بیاید، دویست تن از مردم میامی متوطّنهٔ موضع کچ وزیری بر موطن قبیلهٔ ضیاءالدین قوم گربز، واقع سرحد چرخیل دست غارت کشودند.

سرگذشت هواخواهان دولت و کافرستان

و از دیگر سوی در خلال این هیاهوی، میر محمودشاه خان سرتیب و بابا بیگ رئیس و ملک میرزای پریانی و عبدالقدوس‌خان که در روز سوم صفر، چنانکه گذشت، راه سرزنش کفار کدوال و پوشال از جانب پنجشیر و لمقان برگرفته بودند، در روز پانزدهم صفر وارد قرب قریهٔ پوش شده، کفار سکنهٔ آن قریه سدّ راه گشته با هم درآویختند و خدمهٔ دولت به اتّفاق پسر وکیل‌خان نامی از مطیع و منقادشدگان کفار، پای شجاعت فشرده کفّار را مغلوب و منهزم کردند و از جمله نزده تن بزرگ و کوچک ایشان را اسیر گرفته، بعد داخل قریهٔ مذکوره شدند و فروکش کرده.

مقارن این حال دو لک و بیست‌وچهار هزار روپیه که نضراب خان، خزانه‌دار خان‌آباد قطغن، از جملهٔ سه لک و دو هزار روپیه که از مصارف آن ولایت افزون آمده بود، گسیل کابل داشته واصل خزانهٔ عامره گشت.

و هم در خلال واقعات مسطوره، محمدعیسی‌خان حاکم خان‌آباد به فرمان والا دست به حفر نهر قدیم واقع پشت قلعهٔ کهنهٔ آنجا که خراب و بیاب گشته، از خاک مکبوس گردیده بود، برده و اجرای آب فرموده چند خانوار از قوم سهاک افغان را به کار آن گماشته، آباد و اجرای آب و مزرعهٔ بسیاری را قابل زراعت

کرده معمور نموده و شیرجان خان پسر شاه‌زمان کرنیل سابق را که بدخواه و معاند دولت بود، به فرمانی که به توسط میرزا محمدحسین خان کوتوال صادر گشت، محبوس و در روز هفدهم صفر گسیل کابل کرد.

تمرّد و طغیان نصرت‌الله بیگ دروازی

و مقارن این حال، نصرت‌الله‌بیگ دروازی که شرح احسان و نوازش حضرت والا نسبت بدو از پیش گذشت، به زبان کفران نعمت، آقسقال حیت‌محمد را که با سواره و پیاده ایلاقی در قریه نسی، از قرای درواز مقیم حراست بود، پیام داد که مدت هشت ماه شما مأمور اقامت و نظم و نسق امور رعیّت و ولایت بودید، اکنون که ایّام اقامت شما منصرم و منقضی گشته است باید از آنجا برخاسته، درواز را به من گذارید و او مجابش نموده که بدون امر والا از جا حرکت نکنم. و نصرت‌الله بیگ که هوای خودسری و عدم اطاعت در دماغ خویش می‌پرورانید، او را سقط و ناسزا گفته با سه صد تن از اشرار قریه نُسی که با او در فتنه دمساز و انباز آمده بودند، تن به سلاح آراسته به عزم بیرون کشیدن خدمهٔ دولت از درواز برخاست و ایشان را به قهر و قسر امر [1] بیرون شدن کرد و به زبان عتاب فرمود که اگر بیرون نشوید همه را در آب غرق کنم و این را گفته علوفه از ایشان بازداشت و راه آمد شد ایشان را بربسته، همه را ناچار کرد تا که ماجرا به جنرال تاج‌محمد خان مقیم فیض‌آباد بدخشان نگار داده اجازت محاربت یا مراجعت خواستند و او یک تن از سپاهیان را که کتابت و قرائت می‌توانست با دو تن سوارهٔ نظام مأمور درواز کرده بدیشان رقم نمود که: «دل از دست نداده و قدم ثبات در اقامت فشرده بر خود نهراسند.» و هم مکتوبی به نام اشرار در آنجا نوشته از وعد و وعید دولت بیم و امید داد و هفت تن از صد تن پیادهٔ نظام مقیم راغ را با ایشان همراه ساخت و آن سپاهی را که خط و کتابت می‌دانست، تعلیم و تلقین کرد که مردم نُسی را با قریهٔ کوف و قریه شکی در قید سیاهه و شمار آورده و مهر بزرگان ایشان را برآن نهاده و تفریق مصلح و مفسد را کرده با خود بیاورد، که ارسال حضور والا شود و خود

---

۱ — اصل: امردن.

جنرال مومی‌الیّه در روز هجدهم صفر راه سیر و گردش جانب منجان و غیره مواضع برگرفت که تنخواه افواج مقیمه منجان را داده، بعد در معدن لاجورد شده، نظم و نسقی به روی روز آرد.

مکاتبه و مکاذبهٔ نصرت‌الله بیگ با اهالی قرای درواز

و از آن سوی نصرت‌الله بیگ که در قریه نُسی شده آقسقال حیت‌محمد و غیره هواخواهان دولت را چنانچه گذشت، در تحت فشار انزجار آورده بود که از درواز بیرون شوند. در روز نوزدهم صفر نامه‌ای با خامهٔ فریه و خدیعه به مردم قریهٔ شکی و قریهٔ کوف و قریه خواهان نوشت که: «دو صد تن سواره از افواج روسیه و صد تن پیاده از امیر بخارا، به عزم بیرون کشیدن مأمورین افغانیه از درواز نزدم حاضر آمده و همه را از قریهٔ نُسی به قهر و قسر برآورده محبوس و از جمله شش تن را مقتول کردند. شما نیز حرسهٔ افغانیه را که در آن قرُی اقامت دارند، دستگیر کنید تا خدمتی به دولت روس و امیر بخارا کرده امیدوار نوازش و پرورش باشید و گرفتارشدگان را در قریهٔ نسی گسیل نمایید.» و مردم سکنه هر دو قریهٔ شکی و کوف این رقیمهٔ دروغ او را فروغ داده محافظین مقیمهٔ هر دو قریه را گرفتار و رهسپار قریهٔ نسی ساختند و مردم قریهٔ خواهان صحیفهٔ کاذبهٔ او را وقعی ننهاده آن را نزد منصب‌دار افغانی که در سیاه آب دشت اقامت داشت، فرستادند و او ماجرا برنگاشته با نامهٔ خدیعت ختامهٔ نصرت‌الله بیگ، نزد جنرال تاج‌محمد خان ارسال داشت و در قریهٔ جرم بدخشان به وی رسیده او آن را به حضور والا فرستاده و خود ترک سیر و گردش، که عزم نموده بود، کرده از آنجا در فیض‌آباد بازگشت و نوشت که: «فوج مقیم سیاه آب دشت با صد تن پیادهٔ نظام مقیم راغ که از جملهٔ ایشان هفت تن چنانچه گذشت، با یک تن سپاهی ذی‌کتابت و قرائت و دو تن از سواران نظام فیض‌آباد مأمور رفتن در درواز شده بودند، در قریهٔ حوض شاه واقع خُلْدُسْک بهرام‌شاهی واقع ابتدای خاک درواز و قرب قریهٔ خواهان رفته جای گزینند و هم سه صد تن از فوج پیاده نظام حیدری را از فیض‌آباد، گسیل حوض شاه کرده، سه صد تن دیگر از این فوج را در خارج شهر فیض‌آباد امر خیمه زدن نمود که در وقت حاجت جانب درواز حرکت کنند و دویست و پنجاه تن از

قاطنین فیض‌آباد و قرای اطراف آن را مأمور ساختن راه عبور و مرور لشکر فرمود که مقدم از اعداد عسکر، رهسپر بوده معابر و مضایق مزالقه و پل‌ها را اگر نصرت‌الله بیگ خراب نماید آباد کنند.» و هم یکصد خروار گندم را امر آرد نموده با سپاه، منزل به منزل حمل و نقل داد و یکصد خروار جو به نام سردفتر رستاق حواله کرده به او و محمدعثمان خان حاکم آنجا نوشت که معاجلاً با پنجاه تن پیادهٔ ساخلو مقیم رستاق، رهسپار حوض شاه کنند و هم سه نامهٔ اندرز و نصیحت خاتمه، پی‌هم، به مردم متمرّدهٔ درواز نگار داد که«: با نصرت‌الله بیگ شریک و معاضد فتنه نشوند و خود را دوچار خسارت و ادبار نسازند که سزاوار قتل و غارت و دمار آیند» و پس از این سوق‌الجیش و ترتیبات و تنظیمات شایسته که جنرال تاج‌محمد خان در محل اجرا آورده کاری را که از پیش برد در محل و موقعش رقم شده می‌آید.

رفتار دولت و ملّت افغانستان با مردم هزاره

و از دیگر سوی در خلال این اختلال، هفت تن از مردم هزاره که از دست رفتن اراضی و عقار خود دوچار ذلّت و عسّرت شده راه شالکوت برگرفته بودند، از سبب منع و قدغن دولت که رفتن مردم هزاره [را] در خارج مملکت ممنوع [قرارداده بود] راه غیرمتعارف می‌پیمودند، در ریگسار با سه تن از سادات متوطّن هزاره‌جات گرفتار دست حارثین سرحد مقیمهٔ کدنی شدند و ایشان هر ده تن را در قندهار فرستاده محبوس زندان کوتوالی گشتند و هم‌چنین هفت‌تن از هزارگان سنگماشهٔ جاغوری و دو نفر هزارهٔ گیزابی از عرض راه شالکوت، گرفتار و محبوس زندان قندهار گردیده به فرمانی که در روز بیستم صفر به نام حکمران قندهار از عریضهٔ خود او که از حبس آنها نگار داده بود، صادر گشت. ایشان را گسیل کابل داشته، داخل زندان سیاست شدند؛ و با این ممانعت و سخت‌گیری دولت که با مردم هزاره داشت، چون ملک و زمین ایشان از یاغی و غیر یاغی، به افغانان داده شده مجبور به فرار گردیده از عسّرت روزگار، قرب چهار صد هزار خانوار از این قوم نکبت دوچار فرار وادی ادبار و از مملکت افغانستان نیست و

نابود شده، اراضی و عقار ایشان را افغانان مالک آمدند، چنانچه جابه‌جا رقم شده آمد و می‌آید.

ملک دادن دوست‌محمد خان به چندین افغان

و هم در این سال از حدوث و نزول ملخ محال قلات و مقر و غزنین خسارات زیاد در اشجار و زراعات روی داده باعث قحط و غلای غلات شد.

و هم در این هنگام محمداکبر خان بهاءالدّین‌زایی با دوست‌محمد و مروت و فوفل و ناصر و فقیرمحمد نامان منسوبان خود و بهایی‌خان و شاه توت و محمدشریف اچکزایی و غلام‌محمد خان علیزایی که از موضع توبه، واقع خاک مقبوضه و مستعمرهٔ دولت انگلیس هجرت اختیار کرده و اهل و عیال خود را در موقع کدنی گذاشته، خود از راه حصول اجازت در کابل آمده بودند، باریاب گشته از حضور والا دوست‌محمد خان سرپرست مهاجر را فرمان رفت که ایشان را در علاقهٔ چوره، قرار خواهش و پسند خود ایشان مزرع و مرتع بدهد و چون آن علاقه به مهاجرین اچکزایی و کرمی‌زایی، چنانچه گذشت داده شده بود، به همان لفظ مندرجهٔ فرمان پادشاهی که نگار یافته بود که قرار پسند و خواهش خود ایشان زراعت‌گاه و چراگاه به ایشان بدهد، در دیگر مواضع، بدون صدور فرمان مجدّد از املاک هزاره به ایشان داده، هزارگان را فرار وادی ادبار ساخت. و هم حکمران قندهار به فرمان والا زاد و راحلهٔ راه از دولت به ایشان عطا کرده، اهل و عیال همه را از کدنی در هزاره‌جات حمل و نقل داد

خواستار استرداد اسلحه آلات و غیره شدن انگلیسان

هم در خلال احوال مسطوره، مستر باس انگلیسی، گورنر جنرال بلوچستان، در باب اسلحه و البسهٔ سیزده تن سپاهیان افغان که در فوج انگلیس ملازمت داشتند و از بندرچه چوبی کندر، واقع قرب کوتل دومندی در ماه ذی‌الحجّهٔ سال گذشته فرار کرده، در ارگون نزد سردار گل‌محمد خان چنانچه گذشت آمده و او ایشان را گسیل کابل نموده بود، به سردار گل‌محمد خان نوشته استدعای استرداد آن را کرد و هم کبتان اچر انگلیس در خصوص یک رأس اسپ که یکی از مردم مندوخیل

تبعهٔ دولت انگلیس، از رعایای این دولت به سرقت برده و یک نفر را به ضرب چوب خسته و شهاب‌الدین خان به وی نگاشته بود که آن اسپ را مسترد کند و الاّ ما هم عوض آن را به سرقت از رعایای آن دولت به دست آورده تقاص خواهیم کرد. و کبتان مذکور که حکومت ژوب داشت این نوشته شهاب‌الدین خان را درشت و زشت پنداشته، با خامهٔ شکایت به سردار معزّی‌الیه رقم کرد و او آن را با مکتوب مسطور مستربانس ارسال حضور والا داشته؛ و دستورالعمل پاسخ نوشتن خواست و حضرت والا در روز بیستم مذکور ماه صفر رقم فرمود که: سردار مزبور از طرف خود به مستر بانس بنویسد که:

نقل مکتوبی که سردار گل‌محمدخان از روی تسوید والا به مستر بانس نوشت

«قبل از این چند تن از مردم افغان تبعهٔ آن دولت مسافرآسا از بندر گذشته بودند و چون آمد و رفت هرگونه مردم بسیار است، کسی ملّتفت حال و احوال آنان نشده و اسلحهٔ ایشان را نگرفته است ولیکن در سابق سپاهیانی که از آن‌طرف گریخته می‌آمدند می‌خواستیم که اسلحهٔ ایشان را بگیریم می‌گفتند که چون در هند عزم ملازمت در فوج نظام می‌کنیم در ابتدا سه صد روپیهٔ کلّه‌دار از سپاهی پیاده و قرب هزار روپیه از سپاهی سوارهٔ نظام به نام ضمانت امانت در خزانهٔ آن دولت می‌گذاریم و تا وقتی که مواظب خدمت می‌باشیم مشاهره خود را می‌گیریم و گاهی که از بار خدمت سبک‌دوش شویم و یا از راه رخصت در خانهٔ خود عزم آمدن کنیم با ما حساب کرده، بقیهٔ تنخواه ما را با مبلغ عاریت گذاشته به ما می‌دهند و تفنگ را از ما گرفته بعد در موطن و مسکن خود می‌آییم و اگر در موعد معیّن و مقرّر، رخصت برای [ما] میّسر نشود، ناچار فرار اختیار کرده اسلحه خود را تقاصاً با خود می‌آوریم و اکنون که شما می‌خواهید اسلحه ما را بگیرید، مبلغ امانت در خزانهٔ دولت برتانیه نهادهٔ ما را بدهید و ما نظر به این که بهای هر تفنگی تخمیناً چهل روپیه کلّه‌دار است، به سه صد روپیه نگرفته به خود ایشان وا می‌گذاشتیم و اگر دولت تفنگ را گرفته باشد، البته همان سه صد روپیهٔ کلّه‌دار را به ایشان داده خواهد بود و من دویست و بیست روپیه بلکه افزونتر را؛ زیان خود دیده تفنگ هیچ یک را نگرفته‌ام و هرکه فرار کرده و سلاح خود را آورده باشد،

عوض همان مبلغ امانت که در خزانهٔ آن دولت است در دست خودش خواهد بود.»

و چون مستر بانس در مکتوب خود به سردار گل‌محمد خان این را نیز نوشته بود که بعضی از سپاهیان نظام افغانستان که فراراً در خاک دولت متبوعهٔ ما آمده بودند، اسلحهٔ ایشان را خدمهٔ دولت مأخوذ و پس مرسول داشته‌اند، حضرت والا در جواب این رقیمهٔ او به سردار گل‌محمدخان رقم فرمود بنویسد که: «اگرچه از پس دادن اسلحه سپاهیان دولت افغانستان به هرکه داده باشند، خبر ندارم، البتّه راست خواهد بود، زیرا افسران دولت برتانیه نیک می‌دانند و آگاهند که قاعدهٔ مبلغی به نام امانت و ضمانت از سپاهی گرفتن در افغانستان رسم و رواج نیست. هرگاه بعضی از سپاهیان با اسلحه فرار کرده با خود آورده باشد، یحتمل که کارکنان آن دولت، اسلحه دولتی را که رایگان و بدون گروگان برده باشند از ایشان گرفته، از دوستی و اتحّاد که در بین دولتین ثابت و برقرار است، پس داده خواهند بود. چه این امور از قواعد مودّت و موالات دور نیست.» و در پاسخ مکتوب اچر نوشت که بنویسد: «مکتوب شما و شهاب‌الدین خان را که به یکدیگر نوشته بودید، ملاحظه کردم و از این که مضمون رقیمهٔ او در طبیعت شما ناگوار افتاده، سزاوار شکوه است، زیرا عبارات مرقومهٔ او از قواعد ادیبیو قوانین مروّجهٔ رسمی دور است و به اسلوب مکتوب‌نویسی موافق نیست و چون او شخص بدوی و بی‌فهم و دانش است، عذر او پذیرفتهٔ کرام می‌باشد و اگر شما نیک خوض و غور کنید، سراپای مدعای او در مکتوبش که به شما نوشته است به جز این دیگر هیچ نیست که شخصی از مردم مندوخیل تبعهٔ آن دولت از راه سرقت، داخل خاک این دولت شده و یک رأس اسپ را دزیده و یک نفر را از ضرب سنگ و چوب پشت و پهلو شکسته است، اگر آن اسپ مسترد نشود، البته ما نیز می‌توانیم طریق تقاص سپرده و مال رعایای آن دولت را به دست آورده انتقام کشیم. اگر چه او خواهش اسپ مسروق را به زبان خلاف آدمیّت نموده است، امّا حقّ داشته زیرا هرکه چنین تطاول و تعدّی را مشاهده کند، خشم بر وی مستولی شده از بخردی به بیخردی شده، درشتی و زشتی کند. باری او را از چنین استکتاب منع کرده امر نمودم که از حدوث هرگونه حادثه و وقوع هر واقعه هرگز با کارکنان انگلیسیه مکاتبه نکرده به

من آگهی دهد تا من با شما یا دیگری که در سرحد باشد، مفاوضه نمایم که کدورتی به ضمیر جانبین روی ندهد.» تا این‌جا دستورالعمل ارقام نمودن سردار گل‌محمد خان از طرف خود به مستر بانس و اچر نامان انگلیس با خامهٔ تعلیم رقم فرموده، شهاب‌الدین خان را جداگانه فرمان کرد که: «پس از این ترک مکاتبه با انگلیسان کرده هر امری که روی دهد، به سردار گل‌محمد خان بنگارد و تا او معروض حضور داشته، هر امری که صادر شود، آن را به محل اجرا آرد.» و هم تنبیهاً به سردار گل‌محمد خان نوشت که: «شما بار بار و به تکرار، از جهالت و لجاجت شهاب‌الدین خان معروض داشته سعایت می‌کردید که با انگلیسان طریق مهر و حفادت سپرده، مکاتبهٔ دوستانه می‌نماید و از این نوشتهٔ او که به اچر رقم کرده است، سراسر کذب شما و عنادی را که به او در نهاد دارید، ظاهر ساخته است.» الغرض سردار گل‌محمد خان بعینه به تعلیم حضرت والا تسوید مذکور را به مستر بانس و اچر نگاشته ایشان را از مکاتبه بازداشته و از مکالمه مهر بر دهان نهاد، چنانچه دیگر در این باب هیچ ننوشتند.

شرح چال‌سازی برادران زعفران‌خان نورزایی

و هم در تضاعیف واقعات مسطور، محمدقلی‌خان ابن مثال‌خان در عرض راه، واقع حدود کدنی، کلاه کهنه و شوخگینی را یافته دو قطعه مکتوب مختوم به مهر حیدرخان نورزایی که آن را سخت پیچیده و به جای فتیله کلاه درآورده بودند، برآورده بخواند که یکی را به کارکنان انگلیسیه نوشته است که: «من از قوم نورزایی می‌باشم و از مدتهاست که با قوم خود آرزوی خدمت آن دولت را به سر داشته روز دعاگویی آن صاحبان را به سر می‌برم و اکنون خود عازم کابلم و پس از وصول به دارالسّلطنه، هر حادثه و واقعهٔ [نیک] و بد را دیده و شنیده و نظریات و معلومات حاصل کرده پیاپی با الوس‌خان، برادرزادهٔ خود ارسال می‌دارم که به شما برساند و اگر دولت برتانیه به ذریعهٔ سردار والاتبار محمدایوب خان تصمیم عزم تسخیر قندهار کند، هرآیینه مستعد خدمتم که علوفه تا قندهار آماده دارم و چون تمامت بزرگان و عموم قبایل و ایلات افغانستان را نسبت به امیر عبدالرحمن‌خان از سبب انواع جور و ستمی که از او دیده و می‌بینند، اعتماد و اعتباری در میان

نمانده که طریق اطاعت و هواخواهی او پویند، کسی با دولت برتانیه مقاتله نکند و به مدافعه برنخیزد؛ زیرا همهٔ بزرگان قبایل و اقوام را با کسانی که فی‌الجمله مکنت و استعدادی دارند، در زندان مقیّد ساخته، قالب تن اکثر را از حیات جان بپرداخته است و از زندگان و بازماندگان تمامت ایشان پول می‌خواهد و در افغانستان کسی نیست که گرفتار شکنجه عذاب و عقاب نباشد و رئیس تمامت مردم کدنی و معتمد همهٔ رؤساء و سرکردگان می‌باشم و کسی از وضیع و شریف و قوی و ضعیف، از امر و نهی‌ام سر نتافته، هر چه بگویم اطاعت و انقیاد نمایند و با این، معاند نیز دارم و از خصم خود می‌ترسم، زیرا وقایع‌نگاران و جاسوسان امیر ظالم مذکور که در همه جا حاضر و به حالت کهان و مهان ناظرند، می‌اندیشم که مبادا دشمنانم آگاه گشته و به ایشان گفته از این نوشته‌ام دوچار فشار سازند. لهذا باید کسی از این راز آگاه نگردد که راه هواخواهی دولت انگلیس می‌سپارم. دیگر این که عموم مردم قندهار و جمهور جمیع دیار افغانستان مثل من جانبدار دولت انگلیس‌اند و چشم در راه انتظار آمدن افواج آن دولت می‌باشند و اگر اشتر حمّال به کار باشد، سه هزار نفر از مال خود خریده مأمور خدمت و حمل اثقال عسکر دولت بهیّه خواهم کرد و سوگند به خداوند که هرگز طریق غدر و نمک‌حرامی نسپارم و امیدوار عطای تنخواه خود و الوس‌خان می‌باشم که از آن دولت مرحمت شود و از قلعهٔ جدید، واقع بولاک تا قندهار، از حراست راه و اهتمام امور ضروریّه هر چه باشد، به ما متعلّق است. امید که دیگر کس از این راز ما و شما آگاه نشود که زیان جان ما خواهد بود.» و در مکتوب دیگر مرقوم بود که: «به خدمت جناب عالی سردار محمدایوب‌خان عرض می‌شود که بزرگ و کوچک ما مردم، مخلّص صمیمی و دعاگو و دولت‌خواه قدیمی شماییم، می‌باید خود را با دولت انگلیس دوست و متّحد ساخته، دوازده لک روپیه به هر ذریعه و وسیله‌ای که بتوانید برایم بفرستید و چند تن از اشخاص معتمد باشوکت و مکنت را ضامن می‌دهم که این مبلغ ضایع و تلف نگردیده به مصارفی که خیر شما باشد برسد و الوس‌خان برادرزاده‌ام حاضر حضور می‌گردد و دوازده طاقه کلاه زرین به رسم تحفه می‌آورد او را باید از احوال کلی و جزوی آگاهی داده خادم را اطلاع فرمائید، و یک میل تفنگ که فرستاده بودید رسید و امیر عبدالرحمن خان تمام صاحب‌منصبان و

خوانین ایلات و قبایل را مقیّد داشته به هر اسم و رسم جابرانه پول حصول می‌کند و من در کابل می‌روم و هر احوالی که باشد ارسال می‌دارم.» و محمد قلی‌خان این دو مکتوب را یک ماه در خانهٔ خود نگاه داشته بود، ارسال حضور والا داشت و چون عموم مردم افغانستان از این‌گونه امور جعلیه را بسی به روی کار آورده و می‌آورند و از جهالت، روش اسلامیّت را ترک کرده طریق ضلالت می‌سپارند و حضرت والا از کردار نکوهیده خلاف مسلک آدمیّت آگاه بود، در روز بیست‌ویکم صفر او را فرمان کرد که: «خودش در کابل آمده حقیقت هر دو مکتوب [را] قرار حجّت و برهان ثابت کند» و او در کابل آمده و هر دو مکتوب را نزد میرزا محمدایوب کابلی نویسندهٔ دارالانشاء دریافته و دیرگاه، در گاه و بی‌گاه نزد او شده، هر چند زارید و نالید، او استدعای متضرعانهٔ او و امر والا [را] که صادر شده بود به گوش قبول نشنید تا که مضطر و بی‌زاد سفر گشته، مأیوسانه رهسپر قندهار گشت و در آنجا به عرض محمدعلم‌خان حکمران آن دیار رسانید و او ملک حیدر و الوس‌خان را احضار و حبس فرموده ماجرا معروض داشت و امر والا صادر آمد که خود محمدقلی‌خان را نیز محبوس نماید و حقیقت امر را مکشوف دارد و در پایان کار به منصّهٔ ظهور رسید که مرتکب این فعل جعلی برادران ملک زعفران‌خان بوده‌اند. دیگران از زجر زندان نجات یافته، ایشان گرفتار آمده کیفر کردار خود دیدند.

و مقارن این حال از عریضهٔ حکمران قندهار حالی رای والا شد که: «یکسال قبل شش مثقال ادری فرستادهٔ حضرت والا در قندهار زراعت شده و در عرصهٔ دو سال به دو خروار رسیده است.» و از حضور فرمان رفت که: «این حبّه در هندوستان بهای گران دارد و از جمله بیست سیر را در کراچی نزد دوست‌محمد خان تاجر توخی فرستاده، نرخ آن را معلوم کند و یک خروار و شصت سیر دیگر را در اراضی قندهار بکارد.» و نرخ آن در موقعش که معلوم شد رقم خواهد شد.

و هم در این هنگام ملاّ نورمحمد و ملاّ یعقوب و ملاّ خوش‌دل و غیره قوم شموزایی، مهاجرین طایفه کاکر از اولاد و احفاد میان عبدالحکیم، نَوَّرالله مضجعه که با دوازده خانوار هجرت اختیار کرده در شهر کهنهٔ قندهار، فروکش کرده بودند و نیز شیرعلی‌خان بلوچ که با یکصد و پنجاه نفر هجرت نموده، از قندهار هشت

قولبه زمین به ایشان در موضع موشان عنایت شده بود، به ذریعهٔ عریضه از حضور والا استدعا کردند که جماعهٔ نخستین بدون اعطای زمین، گوشه‌نشین شهر کهنه‌اند و گروه دویمین را هشت قولبه زمین کفایت مؤنت نمی‌کند و نیز اقوام هر دو فرقه پی‌هم از راه هجرت وارد می‌شوند. و حضرت والا فرمان کرد که ایشان را بر طبق دیگر مهاجرین تخم و تقاوی و زمین داده آسوده حال سازند که موجب تشویق دیگر مهاجرین شود.

مأمور فتوی شدن ملایان

و هم درروز بیست‌ویکم مذکور ماه صفر، ملاّ محمدحسین زرمتی و ملاّ عبدالرشید خواجه رواشی، از تغییر ملاّ احمدجی و ملاّ عبدالواحد که در امور شرعیّه خلاف ورزیده محبوس شده بودند، به منصب افتای محکمهٔ شرعیّه کابل سرافرازی یافتند.

و هم در این ایّام سپهسالار فرامرزخان، دوازده لک و پنجاه و سه هزار و بیست‌وپنج روپیه کابلی و ده شاهی و هفت فلوس که افزون از مخارج لشکری و کشوری هرات در حساب آمده بود، گسیل کابل نموده تحویل خزانه‌دار دولت شد.

و در روز بیست‌وپنجم صفر، خواجه عبدالحکیم ده افغانی محرّر محکمهٔ شرعیهٔ کابل که نزد سید غلام‌حبیب خان مواظب کار مکتوب‌نویسی دارالانشای حضور آمده بود، مشمول عواطف خسروانه شده در سالی پنجصد روپیه برای او تنخواه معیّن گشت.

خیانت عمال دیوان

و از دیگر سوی در خلال احوالی که به شرح رفت، میرزا محمدجان نام، عامل یکه‌اولنگ هزارهٔ دایزنگی، که شرحی از خیانت میرزا گل‌امیر، عامل سابق آنجا چنانچه گذشت، معروض‌داشته و نیز نگاشته بود که: «میرزا گل‌امیر از جملهٔ هجده نفر کنیز و غلام که از مردم یکه‌اولنگ به جور و اکراه به دست آورده و همه را به عمّال دیوان سنجش رشوت داده، خیانت و خسارت خود را مخفی داشته است. یک نفر کنیز را به میرزا غلام‌حسین خان قاینی سردفتر شمالی داده، ده هزار روپیه غبن خود را ساخته است و هم چند قطعه سند مکتوبی از میرزای مذکور را که در

بیت‌المال خیانت کرده است به دست آورده، اگر طلب کابل شود یک لک و پنجاه هزار روپیه غبن و اغماض او را ثابت کرده به ظهور می‌رساند و الاّ سزاوار مواخذه خواهد بود تا دیگری عرض و ادعای غلط نکند.» حضرت والا درروز بیست‌وپنجم مذکور ماه صفر فرمان کرد که: «یکی را برای اجرای کار به‌جای خود قیّم قرار داده، خود او در کابل‌آمده خیانت میرزا غلام‌حسین خان را ظاهر و ثابت کند.» و او در کابل آمده چنانچه بیاید چیزی به منصّهٔ ظهور نتوانست رسانید؛ زیرا که در عهد این پادشاه از گروه سنّی و شیعی مقابل هم مأمور مهمّات امور دولت بودند و یکی از خوف ادعای ابراز غبن و خیانت دیگری نمی‌توانستند به مصادرت اقدام نموده زیان در مال و منال دیوان رسانند.

و هم در خلال این حال، عبدالرحیم‌خان و حبیب‌الله خان، برادران صفدرخان ناوگی که نسبت خواهرزادگی به سیدمحمود کنری داشتند، از متصرّف شدن دولت انگلیس موطن قبایل سرحد را دل گزیده گشته با اهل و عیال خود نزد سپهسالار غلام‌حیدر خان آمده او ایشان را در دیه وانگام مقام داده، خود هر دو تن را در کابل فرستاده، حضرت والا ایشان را مشمول عواطف ملوکانه داشت و از خزانه مبلغی به نام زاد راه بخشوده رخصت فرموده، امر کرد که در همانجا خانه‌ای برای خود بنیاد و آباد کرده سکنی و مقام ورزند.

کردار وحشیانه و نامسلمانانهٔ افغانان سرحدیّه

و از دیگر سوی در اثنای واقعات مسطوره، از جملهٔ یکصد و نوزده نفر مرد و زن و پسر و دختر کفّار کانتوز که از راه فرار در موضع دیر شده پناه‌گزین ذلّت و غربت گردیده بودند، خان مندر اول دو نفر از زنان شوهردار و دو نفر دختر باکره را به پسند و خواهش قوهٔ شهویه خود کرهاً و اجباراً در خانهٔ خویش درآورده متصرّف شد. و هم‌چنین یک تن زن شوهردار را خان دیر تصاحب کرد و شوهران و منسوبان آن زنان و دختران هرچند درخواسته فریاد کردند سودی ندیده، از سوء رفتار مردم آنجا به ستوه آمده و روی به سوی وطن اصلی خود نهادند.

و هم در این هنگام مامؤرین سپهسالار غلام‌حیدر خان چرخی که در مضایق و مزالق و مغارات جبال شامخه، روز تفحّص و تجسّس فراریان کفّار به سر

می‌بردند، مکشوف نمودند که جماعه‌ای از کفّار در کوه پوشال مناص گزیده‌اند و ایشان را دعوت بر اطاعت کرده دو تن جمک و شدور نامان از مردم پوشال و انیش نزد سپهسالار حاضر آوردند و از آن دو تن معلوم گشت که بیست تن بزرگ و کوچک با جمک و شصت تن باشد و پناه‌گزین کوهند و تمامت پناه‌گزینان جبل، چهارصد تن به شمار می‌آیند. و سپهسالار سبب در کوه اقامت گزیدن و در منازل خود باز نیامدن را از آن دو تن پرسیده، ایشان گفتند که از بیم در کابل فرستادن خودها مراجعت نمی‌کنند. و سپهسالار ایشان را نوید و تسلیّت در کابل نفرستادن داده، معروض داشت و در روز بیست‌وپنجم مسطور ماه صفر به سپهسالار ارقام فرمود که: «هرگز با مردم کفّار و اسلام سرحد به زبان ملایمت و مسالمت سخن نراند و اگر چنانچه خود نادم گشته به اندرز و موعظت از کوه فرود و داخل منازل خود شوند فهوالمطلوب و الاّ چندان که در جنگ کشته شده‌اند مابقی را گرفتار و رهسپار کابل سازد، زیرا هرگز به عهد و پیمان این مردم اعتماد و اعتبار نیست. باید یک تن در آن حدود نباشد.»

مجبور بر اسلام نمودن افغانان، اهل هنود را

و مقارن این‌حال، سابا سنگه نامی از اهل هنود جزیه ده سکنهٔ تیکری لمقان در قریهٔ خالاخیل شده و با جلندر و قلندر نامان، معاملهٔ خرید روغن به بیع سلم کرد و به اجل موعود، آن دو تن از دادن روغن اِبا نموده مشتری مذکور را به ضرب سنگ و چوب بخستند و مبلغ نقدی را که گرفته بودند، نیز نداده دعوی اسلام آوردن و کلمهٔ طیّبه خواندن بر او کرده نزد قاضی بردند و او انکار آورده محبوس شد. و آن دو تن پانزده نفر از افغانان خالاخیل را بر کیش اسلام پذیرفتن او گواه گذرانیدند و او بر کفر و انکار خود راسخ‌دم و ثابت‌قدم و مستحکم شده، قاضی ماجرا معروض داشته، از حضور والا فرمان رفت که: «قرار امر شرع انور، تا سه روز او را ترغیب به دین اسلام کرده از قتل ترغیب نماید و اگر چنانچه بر ارتداد خود استوار باشد، به قتل رساند.» چنانچه بر ارتداد خویش ثبات ورزیده رجم شد.

و در روز بیست‌وهشتم صفر شهزاده غلام‌علی‌خان که از روز جمعه هشتم این ماه تب جدری عارض حالش شده بود به معالجهٔ عبدالمنان و میریوسف طبیب

صحّت نصیبش گشته از بستر ناتوانی برخاسته، صحّت‌یاب شد و در روز جمعه بیست‌ونهم صفر کمیدان نورمحمد خان در میمنه پدرود جهان کرد.

وقایع ماه ربیع‌الاول سنهٔ ۱۳۱۵ هجری

در روز دوم این ماه میر نبی‌خان کوهستانی، حاکم سیقان و کهمرد، بیست خروار گوگرد که از معدن واقع قریهٔ دشت سپید به عمل آمده بود، گسیل کابل داشته، تسلیم کارکنان باروت‌سازی شد.

و هم در تضاعیف واقعات مرقومه، امان‌الله پسر ابدال نام، قوم نورزایی، حاضر درب بار قندهار شده، نزد حاکم اظهار کرد که بختیار و افضل نامان حارسان بندر کدنی، با قاضی آنجا هنگامی که رعایای آنجا از جور و ستم قاضی روی دادخواهی به حکومت نهادند، هرسه تن مرا خواسته و مکتوبی داده گفتند که فردا آن را نزد حاکم و مردم دادخواه برده بگو ملک‌سالار نورزایی و چندی دیگر از بزرگان که بر این مکتوب مُهر نهادند، این را به من داده که نزد ملک لعل‌بیگ متوطّن خاک مقبوضهٔ دولت انگلیس برسانم که تنخواه معیّن و مقرّر ایشان را او از کارکنان آن دولت حاصل و به ایشان واصل سازد و اگر تنخواه به دست نیاید مبلغی از کسی گرفته ارسال بدارد. و من در جواب هر سه تن گفتم که در چنین امور موجبهٔ قتل اقدام نتوانم کرد. و ایشان مرا بیم و امید و وعد و عید داده تا که گریخته، اینک آمده‌ام؛ و حکمران قندهار از این اظهار او، محمدکریم خان چاپار ضابط بندر پشه کوتل را که جهت قطع محاسبات عمل خود در قندهار آمده بود، مأمور احضار حاکم و قاضی و حرسهٔ بندر کدنی کرد و حاکم و قاضی به محصّلی او حاضر آمده به عرض رسانیدند که حارسین بندر از جهت کسر عمل که در نبودن ایشان روی می‌دهد، به رضای خویش راه دربار پیش نگیرند و در باب مکتوب که امان‌الله اظهار کرده بود گفتند که بختیار حارس بندر آن را در کابل فرستاده است. و حاکم قندهار پس از این اظهار حاکم و قاضی کدنی از ملک سالار و غیره که دادخواه آمده بودند پرسیده ایشان گفتند که چون ما بار بار و به تکرار، از کردار و رفتار

ناهنجار قاضی، عریضه‌نگار شهریار والاتبار شده و فرامین اجوبهٔ عرایض خود را به دست داریم، البته قاضی در پی چارهٔ کار خود افتاده، این مکتوب را با خامهٔ اتهام نگار داده خواهد بود و اگر در واقع ما مرتکب و مباشر این امر شده باشیم، سزاوار کیفر و جزا خواهیم بود؛ و حضرت والا از عریضهٔ محمدعلم خان، حاکم قندهار، در روز دوم مذکور ربیع‌الاول فرمان کرد که: «آن مکتوب را حاکم کدنی ارسال و معروض داشته است که امان‌الله نام به من داده و ظاهر است که آن از چال‌سازی قاضی است و چنان تصوّر کرده است که ملک سالار و غیره خدمهٔ دولت و بزرگان رعیّت را متهم و دوچار الم کند؛ و از این غافل است که سرکار ما محّک و معیار این‌گونه آلایش است. باید قاضی را محبوس کرده ملک سالار را تسلیّت دهد و امری که در باب قاضی صدور یابد معمول دارد.» و در پایان کار قاضی کیفر کار ناهنجار خود را دیده به جزای افعال خویش رسید.

جاسوس انگلیس

و از دیگر سوی در خلال این حال عطامحمد نامی با یک نفر انگلیس که خود را شیرعلی نام نهاده بود، به تغییر لباس و وضع درویشی و نام طبیبی، داخل خاک این دولت شده و در هرجا سیر و گردش کرده و معلومات حاصل نموده، راه مراجعت برداشت؛ و حضرت والا از عرایض وقایع‌نگاران هند آگاه گردیده، سرحدداران و حکّام ولایات را فرمان کرد که هر دو تن را گرفتار و احضار نمایند و از جمله لعل‌گل خان قوم تاجیک گردیزی که به صداقت راه خدمت می‌سپرد، هر دو تن را دستگیر کرده نزد سردار گل‌محمد خان فرستاد. و او هفت هشت روز ایشان را محبوس داشته، بعد به شفاعت بهرام‌خان قوم وزیری سفلی اطلاق فرمود و حضرت والا آگاه شده فرمان کرد «بدون اطلاع حضور چرا ایشان را رها داده است؟ و به شفاعت بهرام‌خان رئیس قوم وزیری که همواره دورویی و غداری و بی‌دیانتی و عهدشکنی قوم وزیری و غیره را دیده و تجربت حاصل نکرده، جاسوس دولت اجنبی را از دست داده است. باید هر دو تن را به دست آورده معروض دارد و الاّ خود جزا و سزا خواهد دید.»

و مقارن این حال سردار شیرین‌دل خان که در کابل آمده رخصت مراجعت یافته وارد خوست شد.

حملهٔ مردم میامی وزیری بر رعایای این دولت

و مقارن این حال دویست [تن] از مردم وزیری میامی سکنه کچ با وجودی که با ملاّ پیونده عهد و سوگند جهاد در میان نهاده و چنانچه گذشت، نزد سردار شیرین‌دل خان کس فرستاده معاونت و ترک مزاحمت خواستند، از انگلیسان مبلغی گرفته به تحریک ایشان در موضع ضیاءالدّین که وعدهٔ ذکرش داده آمد، وارد شده در روز اظهار رفتن به غزا کرده و شب را در آنجا به نام جهاد و مهمانی به سر برده، بامدادان رمهٔ گوسپندان آن مردم را برداشته و آنان را تعاقب نموده با هم درآویختند و هشت تن از مردم میامی و هفت تن از قوم گربز سکنهٔ ضیاءالدّین واقع سرحد چرخیل، به قتل رسیده، چهار تن از گربزیان جراحت برداشتند و در پایان گربزیان به همان نان و نمکی که به مهمانی و مسلمانی داده بودند، غالب آمده دواب و مواشی خود را متصرّف شده بازگشتند. و در عین جدال و قتال جماعه‌ای از مردم وزیری که از دولت انگلیس پول رشوت نیافته و با ملاّ پیونده رشتهٔ عهد و سوگند اتحّاد تافته بودند، هشت نفر از اشتران حمالهٔ اردوی انگلیس به سرقت و غارت برداشته، در حدود تنی آورده به مردم کوچی فروختند.

محاربهٔ مردم وزیری با دولت انگلیس

و چون سردار شیرین‌دل خان رعایای این دولت را از فروختن غلّه به مردم وزیری، چنانچه گذشت، اجازت نداده ملّتمس آنان را به اجابت مقرون نداشته بود، حضرت والا فرمان کرد که: «خرید و فروش حبوبات و علوفه را از آن مردم بازندارد و به گاو و بزی که دارند، رعیّت این دولت را اجازت فروختن دهد و در باب تاخت و تاز و نهب و غارت مردم وزیری که بر رعایای این دولت از قوه به فعل می‌آورند، در این وقت که عزم رزم با انگلیس دارند طریق انتقام نسپرده ایشان را به حال‌شان گذاشته از دو طرف مشغول قتل و قتال‌شان نسازد؛ زیرا که حمله و یورش آنان بر رعایای این دولت به تحریک کارکنان آن دولت است که از جهالت

فریب خورده اقدام به تاراج اینان می‌کنند و اشتران لشکر انگلیس را که به غارت آورده می‌فروشند منع ننماید.»

و از دیگر جانب در خلال این ماجرا اندرسین نام انگلیس کمشنر دیره، با کشن نام انگلیس که با شش فوج پیاده و توپخانه راه تنبیه و تهدید قوم مده‌خیل، چنانچه گذشت، برگرفته روی تغلب به علاقهٔ مزر نهاده بودند، از گرد راه وارد قبرستان مزار ممه سپر و جانباز، واقع کنار نهر توچی شده، در پس موضع شرن فروکش کردند و قلعهٔ شرن را خراب کرده، اخشاب عمارات آن را در قلعهٔ نظامی واقع آغرچینه حمل و نقل دادند. بعد داخل موضع مزر شده مردم وزیری که در جبال پناهیده بودند در وقت تخریب قلعهٔ شرن یکصد و بیست تن از دلیران قوم مده خیل، سه شب پی‌هم بر پاسبانان و کشکچیان لشکر انگلیس حمله نموده، یک تن دفعدار سواران نظام را به قتل رسانیدند و از جملهٔ وزیریان سدوخان مده با جمعی، جانب لواره و جبال ژورگیری و منکروتی و پرمل، موطن وزیری، با اهل و عیال خود مفرّ و مناص گزید و به ایما و القای خلیفه نورمحمد، خادم این دولت عزم در کابل آمدن کردند و حضرت والا از عریضهٔ خلیفهٔ مذکور بر ماجرا آگاه گشته، فرمان کرد که تا: «از راه هجرت و فرار داخل خاک سرحد افغانستان نشوند، در کابل نیایند و پس از داخل شدن در سرحد این دولت اگر بر سبیل مهاجرت بیایند، ممنوع نخواهند بود.» و در این که لشکر انگلیس با قوم مده‌خیل نمود سه تن از کشتگان انگلیس که برداشتن نتوانسته بودند در موضع مزر به مشاهدت افتاد و یک تن جنرال که جراحت برداشته بود در موضع آغرچینه رهگرای آخرت شد و سه هزار و سه صد و هشت نفر از مردم مده‌خیل در دهنهٔ منداک و دوبندی آب مرغه و ارگون آمده اقامت گزیدند.

و مقارن این حال در اوایل ماه ربیع‌الاول، جمعی از مردم وزیری و مسعودی در حدود علاقهٔ بنون، بر اشتران دولت انگلیس که برای لشکر علوفه نقل می‌دادند، حمله کرده چهارصد نفر اشتر را به غارت برداشته، از جمله نود نفر را که عبدالله نام وزیری با پنج دیگر حصّه گرفته از راه جبال شیره‌تله در کوهستان تنی از موطن جدران رعیّت این دولت رسانید و در جنگل آورد کوشته، واقع بین تنی و جدران درآورده پنهان کرد و خود ایشان را سردار شیرین‌دل خان خواسته دعوت و هدایت

هجرت نمود و با ایشان قرار داد که پس از جای گزیدن در خاک افغانستان، دست بر مال انگلیس نکنند و ایشان قبول کرده اهل و عیال خود را آورده در قلعهٔ شیخ امیر، واقع قرب قلعهٔ نظامی خوست، مسکن گرفتند.

و هم‌چنین جمعی از مردم تنی و وزیری و مسعودی در موضع دند داور براشتران لشکر انگلیس تاخته، چند نفر اشتر را برداشته در کوهستان تنی آوردند و دوباره در موضع مذکور حمله نموده پنجصد نفر اشتر را به تغلّب در دست غنیمت آورده و حارسین آن اشتران ایشان را هدف گلولهٔ تفنگ ساخته، چهار تن از مردم تنی و سه تن از مردم مسعودی را به خاک هلاک انداختند و از این دستبرد ا فغانان خبر به لشکرگاه انگلیس رسیده، سواران نظام به تعاقب برخاستند و برخی از اشتران را به دست آورده برخی را نتوانستند برگردانند و دلیران افغان بقیهٔ اشتران را از راه کوهستان داور و گربز رانده داخل کوهستان تنی کردند و انگلیسان به ستوه آمده قانون مارشال پیش گرفتند و بعضی از متردّدین را جاسوس افغانان پنداشته، از اطراف و جوانب عسکرگاه به دست آورده از ضرب گلولهٔ تفنگ، آهنگ قتل‌شان کردند و افغانان نیز در تاخت و تاز صرفه ندیده، گاهی اشتران و هنگامی علوفهٔ انگلیسان را غارت همی کردند تا که از رشوت دادن انگلیسان، نفاق در بین ایشان افتاده یکصد و شصت خانوار از راه هجرت مسافت دو کروه از خط فاصل سرحد گذشته، در چراگاه کوه کیان جدران جای گزیدند و هم چهارصد خانوار با ملک سدوخان مده‌خیل، که نام برده شد، از سرحد تنی گذشته در بین مردم جدران قرار گرفتند بعد چهل نفر از بزرگان ایشان، چنانچه بیاید، نزد سردار گل‌محمد خان شدند.

حملهٔ فقیری که در حدود مهمند برخاسته بود

و از دیگر سوی مقارن این هیاهوی، فقیری که لوای جهاد برافراشته روی به مله‌گند نهاده بود، آن را فتح کرده دین نام انگلیس را در آنجا و دو لوز نام انگلیس را در موضع چک‌دره بکشت و میان رحیم‌شاه خان کاکاخیل را، که طریق خدمت دولت انگلیس می‌سپرد، دو ضرب گلوله رسانیده مجروح ساخت و خود آن فقیر نیز به انگشت دست جراحت یافت و قلعهٔ نظامی چک‌دره را که سه صد تن پیاده

و دویست تن سوارهٔ نظام با دو ضرب توپ در آن مقام داشتند، محصور داشت. و اقوام و قبایل سالارزایی و ماموند و شموزایی و حتمان‌خیل و غیره با بیرق‌های افراخته، راه معاونت آن درویش برگرفته، برادران عمراخان باجاوری و خان علاقهٔ پشد نیز از راه یاری او، روی به سوی علاقهٔ شهر، از متملکات صفدرخان ناوگی نهادند و در ظاهر به اتّفاق او عزم جهاد کرده در باطن با هم قرار دادند که املاک و اراضی طوایف مهمند را از تصرّف سید احمدخان کشیده در قبض خود آورند و هم درویش سعادت‌کیش به خان ناوگی پیام داده به جهادش دعوت کرد و او که احوال کشف و کرامات و خرق عادات زیاد از وی افواهاً شنیده بود، عزم جهاد کرده کمر اتحّاد او بربست، ولیکن آن درویش مغلوب فوج مقیم مله‌گند و چک‌دره گشته، از راه هزیمت در موضع لنداک شده و اقامت گزید و انگلیسان چیره‌دست آمده قریهٔ درانی‌زایی واقع علاقهٔ سواد را آتش زده بسوختند.

آهنگ جهاد کردن ملاّ نجم‌الدّین

و از دیگر سوی در عین این گیر و دار، جناب ملاّ نجم‌الدّین از استماع لوای جهاد افراختن و به قتل و جدال پرداختن آن درویش به وجد آمده، طریق غزا جانب علاقهٔ دیر پیش گرفت و در حدود مردم پندعلی رسیده اهالی علاقهٔ عیسی‌خیل و برهان‌خیل او را از رفتن در دیر مانع آمدند که اگر ایشان عبور کرده در آنجا شود، دولت انگلیس ایشان را به معرض مواخذه و معاقبه کشد؛ و او ایشان را نفرین کرد و به دیگر سوی روی عزیمت نهاد. چنانچه رایت شورش اعتلا دادن او در موقعش رقم خواهد شد.

دعوی ناحق افغانان با مردم هزاره

و هم در خلال واقعات مسطوره، میرباز پسر ناهور نام و دین‌محمد افغان، بر علی‌گوهر و علی‌داد نامان از هزارگان ارزگان دعوی دایر کردند که ایشان شش رأس گوسپند و برهٔ ما را سرقت و ذبح کرده گوشت آنها را خورده‌اند و ما پوست‌های آنها را از خانهٔ ایشان یافته به دست آورده‌ایم. و هر دو تن هزاره را نزد قاضی حاضر آورده اظهار ادعای خود کرده اقامهٔ شهود نمودند؛ و قاضی نظر به

این که همواره احاد و افراد افغانان هزارگان را متّهم ساخته و به دعوی پرداخته و گواه گذرانیده، نزد او اثبات مدعای خود را را کرده و می‌کردند، دعوی ایشان را نشنیده گواهان ایشان را ردّ فرموده گفت که: مردم افغان، هزاره را شیعه و کافر دانسته به فتوای ملاّنمایان، مال و خون ایشان را حلال دانسته و دعوای ناحقّ و اقامهٔ شهود را بر ایشان ثواب پنداشته، عناداً و تعصّباً، بر ایشان گواهی می‌دهند. و از این امر جنرال شیرمحمد خان اندری که خود افغان و جانب‌دار عموم افغانان بود، معروض حضور والا داشته، حضور والا در پاسخ عریضه برنگاشت که: «البته قاضی گواهان افغانان را مخالف شرع شریف .دانسته ردّ کرده است، اگر چنانچه قاضی اغماض و لحاظ کرده باشد خود او به عاملی تحقیق کند که اگر گوسپندان از خود هر دو تن هزاره بوده و گواه ملکیت داشته باشند، مزاحم ایشان نشود و الاّ ایشان را سخت مواخذه نماید تا راست بگویند.» و او شهود ایشان را که از مردم هزاره بودند قبول نکرده چون از افغان گواهی بر ملکیت خود نداشتند، محبوس و مزجور آمدند. و هم‌چنین جنرال مذکور مکتوبی‌از علی‌احمد پسرعبدالله حجرستانی و صفدرعلی‌خان پسر میر صفرقلی‌خان هزاره بهسودی که هر دو تن در کابل محبوس بودند، ارسال حضور والا داشت، مضمون مندرج آن که به بازماندگان قوم خود در ملک بودند مرقوم داشته بودند این که: «در ترکستان محاربهٔ دولتی پیش آمده و حضرت والا راه دفاع خواهد سپرد و از کابل در ترکستان خواهد رفت، ایشان مستسعد و آمادهٔ تمرّد و طغیان شده، مبلغی اگر بتوانند جهت خرج هر دو تن در زندان برسانند که گریخته با ایشان معاضد و معاون آیند.» و حضرت والا حامل این مکتوب را طلب حضور فرموده در پایان کار مکشوف افتاد که جنرال مذکور در وقت محبوس کردن و به کابل فرستادن از آن دو تن هزاره رشوت زیاد گرفته واز خوف آن که ایشان اظهار رشوت دادن خود را به کارکنان حضور نکرده کشته شوند، این مکتوب را خود ساخته ارسال کابل داشته بود، ضرر و آسیبی به آن دو تن نرسیده ایشان در عهد حضرت سراج‌الملّة والدّین از حبس رها شده، صفدرعلی‌خان دارای سالیانه هزار و پنجصد روپیه تنخواه و مواظب خدمت دولت گشت و علی‌احمد از سبب در تصرّف مردم ملاّخیل کوچی رفتن علاقهٔ حجرستان، در ترکستان رفته از دولت مزرعه یافته در آنجا بود تا که بمرد.

و مقارن این حال، چهل نفر از بزرگان مهاجرین وزیری که در بین مردم جدران چنانچه گذشته، جا و ماوی گرفته بودند، در روز هشتم ربیع‌الاول نزد سردار گل‌محمد خان شده خواهش مقام و مسکن کردند و او به ایشان گفت که: به سه شرط در افغانستان جا داده خواهید شد: اول این که به کارپردازان دولت انگلیس دست غارت و ستیز نیازید. دوم آرام بوده اقدام در سرقت و غارت مال و منال مردم نکنید. سوم رؤسای شما در کابل رفته از حضور والا دستورالعمل زیست خود را حاصل نمایید و آنها قبول شرایط سه‌گانه مذکوره را نموده و عریضه‌نگار حضور والا شده، مستدعیات‌شان در اقامت به افغانستان پذیرفته آمد.

حوالۀ قوم‌داری نایبان کمند بر مردم غزنین

و هم در این احیان، غلام‌حسین خان پیشخدمت‌باشی پسر سردار شکرالله خان محمدزایی که سرپرستی دواب و مواشی و اصطبل دولتی را بر عهده داشت، مبالغی از بابت اسپان و اشتران سقطی و تاوان جو و کاه تا زمان مأمور شدن او به این کار، هر واحدی اسپان و اشتران یک سیر کاه و نیم‌سیر جو و آردآبه، در روزی از دولت جیره معیّن و مقرر داشت و او سه چارک کاه و یک نیم جو و آردآبه را مکفی دانسته، از هر اسپ و اشتری یک چارک کاه و نیم‌چارک جو و آرد آبه را افزون درشمار آورده، از اولِ جلوسِ میامن‌مأنوسِ والا بر تخت سلطنت تا این‌سال، هجده‌ساله از روی دفاتر کمَند، با مبلَغی از بهای سرگین اسپان و پشکل اشتران که تا این وقت تهیدستان و بینوایان زیر پای اسپان و اشتران را رُفته و سرگین‌های‌شان را در حمامات شهر فروخته پولی تحصیل می‌کردند، بر نایبان کمند و داروغه‌های خانه که اکثر از مردم بیات و هزاره غزنین بودند، حواله کرده بر هر یکی از ده الی بیست هزار روپیه حواله و برات نمود. و آنها که توان ادای این‌قدر مبلغ را نداشتند محبوس و مال و ملک‌شان ضبط دیوان سلطنت شده، بقیۀ مبالغ ذمّه‌گی ایشان از بهای املاک و اموال ایشان افزون در حساب آمد، بر اقوام ایشان حواله گشت و اکثر از تهی‌دستی و عدم استطاعت راه فرار جانب مشهد مقدّس و غیره ولایات خارجه برگرفته و شور و غوغایی در محال غزنین روی داد. و حکمران آنجا با قاضی و کوتوال، بازمحمد نام پسر نور هزاره را که عمل و فعل وقایع خفیه‌نگاری

پیشه داشت، مأمور معلوم داشتن صدق و کذب این معامله کردند و او قریه به قریه و دیه به دیه سیر نموده، مکشوف داشت که همه فرار وادی ادبارند. بعد ماجرا معروض حضور داشته حضرت والا کدخدیان و رؤسای قوم را طلب کابل فرمود که وجوه و مبالغ ذمّه که نایبان داروغه‌گان را به قوم‌داری حجّت به دولت داده به اقساط سه و چهار سال برسانند و مردم هزاره و بیات غزنین از این حواله و محبوس شدن اکثر رؤسای‌شان در سنهٔ ١٣١٤ به اتّهام خط نوشتن به علمای شیعهٔ سکنهٔ مشهد و غارت و تاراج دزدان سلیمان‌خیل غلزایی و جور و تعدّی میرزا عبدالاحمدخان غزنوی و میرزا پاینده‌محمد جلال‌آبادی و امیرمحمد خان محمدزایی حاکم غزنین، رفته رفته گم و خراب شدند و اکثر املاک ایشان را افغانان کوچی و وطنی متصرّف آمده، قلیلی تاکنون که زمان تحریر این تاریخ و هزار و سه صد و چهل و سه از هجرت نبوی است باقی هستند و روز ذلّت به شب محنت رسانیده آماده و مهیّای فرار می‌باشند، خصوص از حمله و قتل و غارت و سرقت قوم سلیمان‌خیل که حکومت دست ایشان را باز نمی‌دارد بسی به ستوه آمده، عن قریب نیست و نابود خواهد شدند و املاک و اراضی و قلاع ایشان را یکسر افغان متصرّف خواهد گشت.

قفل بر دهن انداختن محمدگل افغان

و هم در خلال این احوال محمدگل پسر پیرک نامی از افغانان بادیه‌نشین که مرید و پیرو سلطان باهوی قوم نیازی افغان مقیم گیلان، موطن قوم ترکی غلزایی و معتکف مزار فیض‌آثار حکیم سنایی علیه‌الرّحمه بود، قفلی را بر دهن خویش به وضعی که دانست انداخت و کوتوال غزنین او را احضار فرموده آن قفل در چانه و لب زیرین و زبرین او انداخته و آویخته مشاهده کرده، به مواجهه قاضی سبب مقفل داشتن دهنش را بپرسید و او خود را از سخن گفتن عاجز واداشته، به اشاره و لکنت زبان این قدر گفت که امید است در روز جمعه این قفل کشوده شود. و کوتوال تولای او را در دل جای داده ولی‌خدا و مرشد دانایش دانست و در شب جمعه با چند تن از اعیان از در ضراعت و خشیعت در مزار حکیم سنایی نزد او شده، حقیقت حال و کیفیت احوال بپرسید و او این دفعه به وعدهٔ که اشاره داده

بود که در روز جمعه قفل کشوده شود همچنان قفل بر دهن زبان به سخن گفتن کشوده گفت که من شخص بادیه‌نشین و کوچی بودم و در هندوستان رفته چهار نفر اشتر من سقط شده از آنجا پس در ییلاق‌گاه خود آمدم و در شب عید قربان، با چند نفر در قبرستان واقع علاقهٔ مناری دعا نموده استدعا کردم که خداوند دهنم را ببندد و چون تا این‌جا سخن رانده می‌خواست اظهار ولایت و خرق عادت کند که ناگهان یک تن سپاهی از فوج پیادهٔ هزاری که فی‌الجمله عقل طبیعی و دانش جبلی داشت و در آن محفل حاضر بود، برآشفته او را به قهر و عنف برداشته با خود در شهر برد و قفل‌را بشکست و کوتوال که بدون صدور امر والا نمی‌توانست آن سپاهی را کیفر دهد، ماجرا معروض داشت و نگاشت که من می‌خواستم او را همچنان با دهن مقفّل گسیل حضور نمایم، ولیکن آن سپاهی جسورم نگذاشته گفت که از طرف اولیاءالله برایم حکم‌شده است که قفل را بشکنانم و همهٔ اعداد فوج مذکور مثل او لجوج و جسورند و خودسری‌ها می‌کنند، چنانچه دوسه بار در بازار با من مشاجره کردند.» و حضرت والا از عریضهٔ جهالت فریضهٔ او رقم فرمود که: «این شخص بزرگ پنداشتهٔ شما آیا چه بیهوده‌گویی‌ها و یاوه‌سرایی‌ها در خاطر داشته که قفل در دهن خود انداخته بوده است؟ و یحتمل که همان سپاهی حیلتی اندیشیده و خدیعتی کرده، به عزم فریفتن عوام کالانعام قفل را در دهن انداخته بوده و چون ولایت و کرامت جاهل پسندانهٔ او را به شما و امثال شما نشان داد و اخلاص‌مند آن شدید، حقهٔ دیگر به روی کار آورده آن قفل را بشکست و گفت که اولیاءالله به من امر شکستن آن کردند تا کور باطنان امثال شما را گرویدهٔ این امر مزخرفهٔ خود سازد و این‌گونه امور شرم‌آور بسی از ضعف عقیدهٔ جهله به روی روز آورده و می‌آورند و شما باور کرده راسخ‌العقیدهٔ آن می‌شوید. حیف و افسوس از بی‌علمی و جهالت عوام اسلامی که یکی سمر می‌سازد که فلان ملاّ دیگی کوچکی از طعام را طبخ کرده حشر و ازدحام عامی از آن تناول می‌کند و تمام نمی‌شود و یکی مشتهر می‌کند که فلان درویش توپ و تفنگ را می‌بندد و فلان عارف با خدا مصاحبت و مجالست می‌نماید و دست خدا را در وقت افتادنش از عرش می‌گیرد و بدین معنی دستگیرش می‌خوانند. نَعُوذُبِالله مِن هذِهِ الخُرافات. هوش به سردارید، زینهار که خلاف عقاید اسلامی که فرمودهٔ خدا و رسول و

حکمای متألهّین است، طریق دیگر نسپارید که گمراه می‌شوید و اهل خلاف بر شما می‌خندند و شما را ضالّ و مضلّ می‌شمارند و از حیوانات غیر ذوی‌العقول می‌پندارند.»

تحدید حدود خودسرانه نمودن انگلیس

و مقارن این حال، حضرت والا در باب تحدید و تعیین حدود فاصله که انگلیسان خودسرانه و مستعمرانه معیّن کرده بودند، به سردار گل‌محمد خان رقم فرمود که: «سابقاً امر و رقم شده بود که فهرست واردات مخالفانه‌ای را که از رعایای دولت انگلیس به رعایای این دولت واقع گشته و به روی روز افتاده است، با مکتوب دوستانه نزد انگلیسی که در قرب سرحد اقامت دارد، فرستاده در خصوص تعیین حدود فاصلهٔ وزیرستان که از موضع دوبندی تا چرخیل آغر را کارکنان آن دولت، بدون حضور مأمور این دولت، معیّن داشته، خط فاصل را به مقتضای خواطر خویش قرار داده‌اند و بعضی دیهات را جانب مستعمرات خود برده‌اند، پس بنویسید که از طرف خود شخصی را مأمور نمایند تا تعیین آن مواضع بر طبق نقشهٔ ممضی‌علیه دیورند و دستخط شدهٔ او کرده شود.» و او از این امر حضرت والا، نامه نزد انگلیسان فرستاده در پاسخ رقیمه‌ای از افسر سرحددار انگلیس رسید که مسترجی نام انگلیس، مقیم درهٔ توچی، واقع موضع داور آن را رقم کرده بود و نیز نامه‌ای از مستر سین نام، کمشنر دیره‌جات، به سردار گل‌محمد خان واصل آمد و او هر دو مکتوب را ارسال حضور والا داشته، چون نوشته بودند که کدام موضع را تعیین می‌کنید که ما هم در آنجا آمده با هم ملاقات کنیم و تصفیهٔ تحدید و تعیین سرحد را بالاتفاق بنماییم، حضرت والا به سردار گل‌محمدخان رقم فرمود که به هر دو تن انگلیس بنویسد که: «این دست‌اندازیها و حرکات مخالفانه‌ای که از رعایای شما نسبت به رعیّت و تبعهٔ این دولت رسیده و می‌رسد؛ و از تاراج مال و دزدیدن ضیاع و متاع و قتل و جرح فقرای این مملکت دریغ و مضایقه نکرده و نمی‌کند، چنانچه دوستدار از راه اتحادی که در بین دولتین ممتد و مفتوح است، از اقدامات جارحانهٔ سارقانهٔ تبعهٔ آن دولت آگهی داده بودم که حق‌رسانی اینان را نموده از آنها بازپرسی سیاستی فرمایند تا دیگر مرتکب چنین جسارت در بین

دولتین موحدتین نشوند و آن مهربان جهت مذاکرهٔ این‌قدر امر، دوستدار را تکلیف بر ملاقات و تعیین موضع کرده دعوت نموده‌اند و چون در این ایّام افواج مقیمهٔ آن حدود مشغول و مواظب تنبیه و تهدید اشرار قوم وزیری و مسعودی‌اند و یقین که آن مهربان نیز متوجّه اصلاح این افساد می‌باشند، پس بعد از آن که اشرار آمدند و قوم را مستمال و مطیع ساختند، البته از طریق مواحدت قرار سیاههٔ ارسالی دوستدار در حق‌رسانی ضعفای تبعهٔ این دولت را خواهند کرد که ستمدیدگان جورکشیدگان دیگر استغاثه و فغان نکنند؛ و در باب تعیین حدود دوبندی گومل تا چرخیل آغر که مأمورین آن دولت بدون حضور ما، خودسرانه تعیین و تقسیم نموده‌اند و من خواستار علم‌آوری دوباره شده‌ام و مرا دعوت آمدن در آنجا کرده بودید و در پاسخ من نوشته بودید که در حین فیصلهٔ امر مذکور، رؤسای قبایل محکومهٔ افغانستان، همه حاضر بودند که تعیین و تقسیم آن حدود به پای رفته انجام پذیرفته آمد؛ و دیگر حاجت به سر از نو خط فاصل قرار دادن نیست.»

نیز حضرت والا به سردار معزّی‌الیه رقم نمود که از طرف خود برای ایشان بنویسد که: «چون امر حدّبخشی در بین هر دو دولت مقرر است، باید از طرفین رؤساء و صاحب‌منصبان حضور می‌داشتند و این که آن مهربان می‌گوید که رؤسای قبایل افغانان تبعهٔ این دولت حاضر بوده‌اند صحیح و راست است که چند تن از کدخدیان، در آن‌وقت نزد آن مهربان از تبعهٔ دولت متبوعه‌اش بوده‌اند، ولیکن بعد از مراجعت جانب ولایت و وطن خود مقرر و مکرر استغاثه نموده می‌گویند که هرگز در این تقسیم و تعیین حدود سرحدی حق‌رسانی ما ملحوظ نشده و از قوّه به فعل نیامده و از نفود محلیّه که مندرج معاهده می‌باشد و شرط است، در اکثر مواضع، محروم مانده‌ایم تا که قبرستان‌های ما را به آن‌طرف خط فاصل برده‌اند و یحتمل که از جانب حضرت والا در خصوص فریاد زدن و داد خواستن این مردم به ویسرا نیز اعلام شده خواهد بود و البته هنگامی که عساکر آن دولت از سرزنش و استمالت وزیریان بیارامند؛ و آن مهربان را فرصت به دست آید، بار دیگر با دوستدار در آن حدود تشریف‌فرمای ورود خواهند شد که به اتّفاق حقوق محلیهٔ رعایای طرفین را مشاهده و معاینه کرده و نقشهٔ فیصله‌نامهٔ آن وادی و بوادی را رقم و به امضای اولیای دولتین، مرتسّم نماییم تا رفع مادهٔ نزاع و دفع استغاثهٔ مردم

آن بقاع گردیده، دیگر امری که موجب و موجد دعوی باشد، باقی نماند.» و از این نوشتهٔ سردار گل‌محمد خان که به تعلیم حضرت والا ارقام و ارسال کرد، پس از آرامی یافتن انگلیسان از شورش وزیریان و غیره سرحدیان افغانْ، چنانچه بباید، امر تعیین حدود متنازع‌فیها انجام یافته اختتام پذیرفت.

ادّعای قضاوت نمودن ملاّ احمد غزنوی

و هم در این ایّام، ملاّ احمد پسر ملاّ عبدالرحمن و ملاّ عبدالمجید نامان از طلبهٔ مقیمهٔ غزنین به عزم این که امر قضاوت و افتای محکمهٔ شرعیهٔ آنجا را برای خود حاصل کنند، معروض حضور والا داشتند که: «در بلدهٔ غزنین پنج تن مفتی و سه تن محرّر سجلاّت و محاضر شرعیّه و یک‌نفر قاضی مأمورند و از بیت‌المال تنخواه می‌برند. اگر مواجب و مشاهرهٔ معاشیّهٔ سه تن مفتیان به ما داده شود، عوض آن هشت نفر قاضی و مفتی و محرّر، ما دو تن خدمت محاکمات و مرافعات و قطع و فیصل خصومات شرعیّه را می‌نماییم و اگر شرعیّه به تعویق افتاده تعطیل پذیرد و یا از قواعد مقررهٔ شریعت غرّا و نظم و دستور و سررشتهٔ مقنّنه حضرت والا، تخلّف و انحراف ورزیم مسئول و مورد بازپرس سیاست حکومت خواهیم بود، و اگر آن هشت تن غبن و خیانت در محصولات مقررهٔ دولت کرده باشد، نیز مکشوف داشته به حصول می‌رسانیم و اگر خسارت و زیانی نکرده، طریق صداقت سپرده باشند، تنخواه دو تن مفتی و سه تن محرّر نفع بیت‌المال می‌شود.»

و چون هر دو تن بی‌علم از مردمان نانجیب بودند و اروست خاندانی نداشتند، حضرت والا در پاسخ عریضه و استدعای ایشان ارقام فرمود که: «امور شرعیّه به واسطهٔ تنخواه دو نفر مفتی و سه تن محرّر که در بیت‌المال بماند به اجاره و کسان بی‌علم و دیانت و نجابت داده نمی‌شود، زیرا اشخاصی‌که مأمور قضاوت و افتا و تحریر وثیقه‌جات شرعیّه می‌شوند، مراتب علم و فضل و دیانت و کفایت ایشان، به حضور ممتحن شده، مأمور می‌آیند و به مردمان بی‌درایت و کفایت بی‌سر و پای دریوزه‌گر و هرجایی هرچند بهره‌ای از علم داشته باشند، محوّل و مرجوع نمی‌گردد و اگر چنانچه خساست و خیانت آنان را که در محکمهٔ شرعیّهٔ غزنین مواظب خدمات می‌باشند، دانسته باشند و به منصّهٔ ظهور و ثبوت بتوان رسانند

معروض دارند که بازخواست شود تا دیگری به خلاف امر خدا و رسول راهی نسپارد و اجرای حکمی نکند.» و این ملاّ احمد جد و جهد در طلب ریاست نموده در عهد سراج‌الملّة والدّین چنانچه بیاید، به وسایط و وسایل خود را داخل جماعهٔ مؤلفین سریع‌الاحکام و علمای میزان‌التحقیق کرد و در سالی از یک الی پنج یا شش رفع مرافعه کرده، در این وقت اظهاری از نفع بیت‌المال نکرده تورّع ظاهری را در آستین پوستین و جوف عمامهٔ شوخگین نهاد.

شرح حال اخترمحمد باجه‌نواز

و هم در این هنگام، اخترمحمد نام قوم هوتک غلزایی، که در دستهٔ موزیک‌چیان فوج پیادهٔ نظام قوم نورزایی، طریق خدمت می‌سپرد و از اول ملازمت خود تا این وقت سه بار فرار اختیار کرده بود، بازپس آمده سالک مسلک موسیق نظام شد، و محمدصادق خان برگد و میرزا نظام‌الدین‌خان امین نظام قندهار که در غیاب او تنخواهش را کامل داده بودند، برادر او نزد موسی‌خان کمیدان فوج پیادهٔ اول هراتی اظهار و سعایت کرد: «سیدنور نام از سواران نظام انگلیس مقیم علاقهٔ ژوب کاکرستان آمده اخترمحمد را که تا حال سه‌بار رهسپار فرار شده است، اغوا کرده با او عازم فرار است» و کمیدان محمدموسی‌خان چندتن از سپاهیان نظام را مأمور احضار سید نور که سه‌بار اخترمحمد را فراری ساخته بود و خود اخترمحمد فرمود. و ایشان در ساعت ده از شب، هر دو تن را حاضر آورده و کمیدان مذکور به تفحّص و تفتیش، هشت طاقه کلاه قرص زرین و دوصد روپیهٔ کابلی و پانزده روپیهٔ کلّه‌دار انگلیسی و دوازده روپیهٔ قندهاری و یک قِران و دو عقد کمرچرم برّاق و یک قطعه خط انگلیسی که در وازکت اخترمحمد دوخته و نهفته و سند پاسپرد سید نور بود، از نزد ایشان برآورد که در افغانستان مأمور جاسوسی و اغوای اهالی این مملکت شده و آن را در دست داشت ظاهر نموده معروض حضور داشت و در روز نهم ربیع‌الاول فرمان حبس و ارسال هر دو تن به کابل اصدار یافته و به دارالسّلطنه رسیده مکافات کردار خویش دیدند و به کیفر رفتار خود رسیدند.

شرح حال متمرّدین درواز

و هم در این روز، محمداکبر خان پمقانی و سیدمحسن خان قلمچاقی که در فوج نظام هرات ملازمت داشتند، از عریضه و استدعای سپهسالار فرامرزخان به منصب سارجنی سواران نظام سرافراز گشتند و نیز در روز مذکور ربیع‌الاول در خصوص نصرت‌الله بیگ و اشرار متمردهٔ درواز که از پیش رقم شده آمد، جنرال تاج‌محمد خان را فرمان شد که: «نصرت‌الله بیگ را اگر به دست آید محبوس داشته، دروازی‌ها را سخت کیفر دهد و فریب تملّق آن مردم را نخورده به حیل ظاهری ایشان اعتماد نکند. چه آن مردم را که در ظاهر نرم و در باطن بی‌آزرم و فتنه‌جو می‌باشند، سرکار والا نیک می‌شناسد و از خباثت طبیعت ایشان آگهی دارد و یاوران نصرت‌الله بیگ را نیز محبوس و گسیل کابل نماید.» و پس از صدور این منشور، نصرت‌الله بیگ نیز که آتش‌افروز فتنه و تمرّد شده بود، حیت‌محمد و پیادگان ایلاتی بدخشان را چنانچه گذشت، محبوس کرده روی به سر راه آن سپاهی خط‌نویس سِواد دان که با چند تن سپاهی به امر جنرال تاج‌محمد خان راه تحقیق حال برگرفته بود نهاده، در درهٔ تنگی فروکش کرد و نزد اهالی قریه شکی نامه فرستاد که از قفای سپاهی مذکور و همراهان شوند تا آنها از عقب و خود او با تبعهٔ خویش، از پیش برخاسته ایشان را دستگیر نمایند. و سپاهی مزبور که با یاران خود از آن تنگی که نصرت‌الله بیگ فروکش کرده بود، جانب قریه نسی رهنورد گردیده و ایشان از عقب و جلو، بر او تاخته دستگیر و محبوسش کردند و در قریه نسی برده از جملهٔ پیادگان ایلاقی سی تن که برای امری در قریهٔ جامرج و مای می‌رفته بودند، به دست نصرت‌الله بیگ نیفتاد و اهالی آن دو قریه ایشان را نیک نوازش و حراست نمودند و هر چند نصرت‌الله بیگ بدیشان نوشت که آن سی تن را به دست دهند، ایشان امتناع آورده قاضی قریهٔ نسی را با دو تن از اعداد ایلاتی و یک نفر آقسقال از راه شغنان و روشان نزد جنرال تاج‌محمد خان فرستاده از حرکات نصرت‌الله بیگش خبر دادند. و او قاضی را به احترام نگهداشته مکتوب تحسین و آفرین به مردم جامرج و مای نگاشت و خود با سه صد تن پیادهٔ نظام و دو ضرب توپ، از فیض‌آباد راه حوضِ شاه برگرفت و چند مکتوب پیهم از راه هدایت و اندرز، مصحوب چند تن از مردم فیض‌آباد و راغ و خواهان به مردمی که

ایشان را نصرت‌الله بیگ اغوا کرده به فتنه برانگیخته بود، فرستاده و طی مسافت نموده، چون به قرب قریهٔ کوف رسید مهّیای کارزار گشته در روز چهاردهم ربیع‌الاول هنگامه‌آرای پیکار شد و جنگ سخت روی داده، پس از کشش و کوشش دلیرانه، اشرار را از سنگرها برداشته و تعاقب نموده، یکصد و پنجاه تن را مقتول و مجروح ساخت و پنجاه تن اسیر گرفت و فاتح و مظفر آمده، چند تن از فوج دولت به قتل و جرح رسید؛ و حضرت والا از عریضهٔ آن سالار سپاه منصور بر ماجرا آگاه گردیده، همه را از شجاعت و شهامتی که کرده بودند بستود و تحسین و آفرین نمود و فرمان کرد که: «قلاع کوف و شکی و نسی را مرمّت و عمارت نموده، در هر یکصد تن پیادهٔ نظام، امر اقامت و حراست کند و خود نیز با دویست تن پیادهٔ نظام در آنجا برای انتظام مهام درنگ ورزد، و اگر علوفهٔ سپاه از درواز میسّر نشود، از دیگر مواضع توابع بدخشان یکساله آذوقه فراهم نموده، طرق و شوارع را در خور عبور و مرور لشکر پادشاهی ساخته نیک بپردازد و پس از انجام کار آن مقام، یک نفر افغان هوشیار را مأمور حکومت کند و موالف و مخالف اهالی درواز را با خود در فیض‌آباد آورده همه را گسیل کابل بدارد.»

و او پس از هزیمت یافتن نصرت‌الله بیگ و وصول این منشور، شاهسوند نام لهوگردی عامل سایر و کوتوال رستاق را به حکومت درواز و دیگری را در عوض او مأمور رستاق فرمود و نصرت‌الله بیگ از راه هزیمت، در ماوراءالنهر رفته گرفتار و محبوس دست کارکنان حکومت بخارا شده در زندان حاکم خم افتاد. بعد جنرال تاج‌محمدخان یازده تن از اشرار و یاوران نصرت‌الله بیگ را با اهل و عیال ایشان در فیض‌آباد فرستاده، از جمله چهل و یک رأس اسپ که مردم درواز به رسم پیشکش به او داده بودند، سه رأس را مصحوب برادر خود ارسال حضور والا داشته، سی و هشت رأس را تسلیم کارکنان اصطبل دولت نمود و کوه برشدگان اهالی درواز را تسلیّت داده در منازل ایشان بازآورد و از جمله سه صد تن را به دست فوج سفرمینا سپرده مأمور ساختن راه کرد و اسلحهٔ عموم مردم درواز را گرفته ضبط قورخانه دولت فرمود و دویست تن از پیادهٔ نظام فوج تگابی را، که زیاده بر آن مردم درواز توان علوفه دادن نداشتند، با صد تن از لشکر ایلاتی در درواز مأمور اقامت کرده، خود مظفر و منصور در فیض‌آباد بازگشت.

جشن ملتی لقب ضیاءالملّة والدّین

و مقارن این حال، در روز هفدهم ربیع‌الاول که با بیست‌وششم اسد ماه شمسی مصادف آمد، مراسم سور و سرور و شیلان و چراغان به آیین مقرّره، در تمامت بلدان و امصار و ولایات حاکم‌نشین به پای رفت.

و هم در خلال واقعات مذکوره مال و متاع تاکر نامی از اهل هنود پشاور، در ماوراءالنهر مفقود گشته و سه تن از مردم رستاق آن را از میان جنگل یافته محمدعثمان خان حاکم آنجا آن را از نزد آنان دستیاب کرده، آن سه تن را در زندان مقیّد ساخت و هندوی مذکور آگاه گردیده مکتوب سفارش از مأمور روسی با یک قرابه نفت که آن مأمور به رسم هدیه داده، نزد محمدعثمان خان فرستاد حاصل کرده چون حاضر آمد، محمدعثمان خان تیل خاک را که تا این وقت اهالی افغانستان از معرفت آن عاری و هنوز صرف آن در این مملکت جاری نشده بود، زهر پنداشته ردّ کرد و مکتوب را ارسال حضور نمود و چون مأمور روس استدعای فیصل دعوی مال مفقود آن هندو را شرعاً نموده بود، حضرت والا فرمان کرد که به روسی مذکور بنویسد که: «البته در مملکت اسلامی قطع نظر از سفارش و خواهش شما، قرار امر شرع شریف غوررسی و حق‌رسانی او می‌شود، و در باب نفت رقم کند که از جانب دولت اجازت گرفتن تحفه و هدیه کسی را ندارم.»

و از دیگر سوی در خلال وقایع مذکوره، محمدعمر خان نورزایی، حاکم جلال‌آباد برای اجرای امری در کجه رفته، از محاربهٔ مردم وزیری و درویش سوادی و ملاّ نجم‌الدّین با دولت انگلیس که از پیش رقم شده آمد، مسموع گشت و به رای‌العین مشاهده کرد که مردم اطراف و نواح جلال‌آباد نیز در شب از راه خفاء نزد ملاّ نجم‌الدّین به عزم غزا همی روند و از این معلومات و نظریات خود، معروض حضور والا داشته، در روز نوزدهم ربیع‌الاول او را فرمان شد که: «آگاه کار بوده در روز مردم را از رفتن در نزد ملاّ نجم‌الدّین بازدارد و در شب کسی را منع نکند و در افواه افشاء سازد که تا پادشاه امر جهاد نکند غزا ساقط است و بدون امر اولی‌الامر، با مخالف دینِ جنگیدن، فیض جهاد و شهادت عاید نمی‌گردد

و نیز یک دو نفر از کسانی که در روز به غزا می‌روند محبوس نماید، تا کارکنان دولت انگلیس مسموع شده، حمل تحریک آن مردم را بر دولت افغانستان ننمایند.»

فرار کردن منشی سلطان محمدخان هندی

و هم در این وقت، منشی سلطان‌محمد خان هندی که دارای رتبه و مقامی بود، به تعلیم و تلقین حضرت والا، اهل و عیال خود را در کابل گذاشته، ظاهراً از راه کفران نعمت و باطناً به عزم اجرای خدمت این دولت، فرار اختیار کرد و در لندن رفته، جلد دوم تاج‌التّواریخ را از معلومات و نظریاتی که حاصل کرده بود، از گفتار و کردار حضرت والا مطابق و مخالف واقع، تلفیق داده مدّون ساخت که اکنون آن با جلد اول خود، در اروپا و غیره ممالک به السنهٔ مختلفه ترجمه و طبع و مروّج شده است. چنانچه هر که مطالعهٔ کتاب سراج‌التّواریخ را که سرا پا بدون کم و کاست، مشتمل وقایع عهد پادشاه می‌باشد بکند، صدق و کذب آن دو جلد را نیک می‌داند.

رزم قوای افریدی با دولت انگلیس

و مقارن این حال، غزاة قوم افریدی سکنهٔ علاقهٔ تیراه، در موضع علی‌مسجد واقع عرض راه جمرود و الوارگی، انجمن گشته آمادهٔ رزم با دولت انگلیس شدند و درهٔ خیبر را به تغلّب درتصرف آورده، از حملهٔ مجاهدین قاضی نوراحمد خان به محمدحسین خان سرتیب و سرحددار مقیم دکه نامه فرستاده، نگار داد که به معاونت ایزد باری خیبر را در تصرّف خویش آوردیم. اگر چنانچه حضرت والا خیال تصاحب خیبر را در ضمیر منیر داشته باشد، باید چهار سوار نظام جهت تصرّف و حراست آن مأمور اقامت الوارگی فرماید و یا خود محمدحسین خان در همین روز حاضر شده متصرّف آید؛ و الاّ حسرت خورده تأسف خواهد نمود و خیبر به دست نخواهد آمد. و او این مکتوب او را ارسال حضور نموده، حضرت والا به سپهسالار امر و رقم فرمود که از طرف خود به قاضی نوراحمد خان ارقام کند که: «خیبر را خداوند به شما مبارک بدارد و تا جایی را که از جانب پادشاه

محکوم به حراستم البته محافظت خواهم کرد واز موضع محکوم تجاوز نکرده و پا پیش نخواهم نهاد.» و هم بدو نوشت که از وقوع محاربات و فتح و شکست غزاة هرچه روی دهد، در روزی دوبار، معلومات صحیحه حاصل کرده، در صباح و مسا به ذریعهٔ چاپار به حضور نگار دهد. و هم‌چنین میرزا غوث‌الدین‌خان عامل محصولات بندر دکه را امر و رقم بر اخبار فرمود و نیز در روز بیست‌وسوم ربیع‌الاول، به سپهسالار غلام‌حیدرخان ارقام و ارشاد نمود که: «مردم جلال‌آباد و رودات توابع آن را از شنوار و کامه و سرخ‌رود و غیره که ظاهر و آشکار بیرق افراخته نزد ملاّ نجم‌الدّین به عزم جهاد می‌روند، اندرز و نصیحت و منع نماید که رهسپار پیکار نشوند، زیرا که بدون امر و فرمان پادشاه جهاد شایسته نباشد.» و خود سپهسالار را فرمان کرد که: «با افواج حاضرهٔ تحت رایت خویش مستعد و آمادهٔ وقت بوده جاسوس‌ها بگمارد که مردم بلوایی را از دخول در حدود این دولت مانع آیند که آلات و اداوات حرب را از حدّ خود بدین‌سوی به کار نیندازند؛ زیرا ما را باید به عهدی که با دولت انگلیس در میان است، مستحکم و استوار بود و اگر آن دولت نقض و نکثی به روی روز آورده، حمله و یورش و حرب غزاة را حمل بر تحریک این دولت نماید، خدا یار و مددگار است و ماهم به تأیید دین مبین از دفاع و غزا پس نخواهیم ماند و تا دم واپسین پایمردی خواهیم فشرد. پس باید افواج منصوره آمادهٔ حرکت و مهّیای محاربت بوده، رهنورد حزم و احتیاط باشند که در وقت حاجت توقف و تعطیلی به روی کار نیاید که موجب خلل گردد.

مکتوب ملاّ نجم‌الدّین به شیخ محمدحسین

و مقارن این حال، ملاّ نجم‌الدّین روی عزیمت به سوی باجاور نهاده، نامهٔ دعوت جهاد به شیخ محمدحسین، ساکن قریهٔ خواجه خیل، قوم نیازی لمقان، فرستاده نگار داد که: هرکه مسلمانست کمر جهاد بربسته رهسپار باجاور خواهد شد. و او از وصول این مکتوب، فوراً چهار صد[تن] از قاطنین درهٔ علینگار را گرد آورده، وارد چهارباغ لمقان شد و از ورود او در آنجا پنجصد نفر دیگر از دلیران پرخاش‌خر لمقان ده بیرق برافراخته به وی پیوست؛ و محمدعمر خان کرنیل آگاه

گردیده از راه استعجال وارد چارباغ گشت و زبان منع از حرکت ایشان کشوده، شیخ محمدحسین خود را بنهفت و دیگران را کرنیل مذکور از نیل به مقصود بازداشته به اندرز و نصیحت و قهر و قسر پراگنده ساخت؛ و چند تن از شیوخ مستعدهٔ جهاد را با اسلحهٔ غزا، از حدود درونته به دست آورده محبوس و به فرمانی که در روز بیست‌وسوم مذکور ماه ربیع‌الاول به نامش صدور یافت، همه را گسیل کابل کرد.

طلب حضور شدن بزرگان قوم اچکزایی

و از دیگر سو در خلال این هیاهو، شانزده طغرا فرمان طلب، به نام بزرگان قوم اچکزایی اصدار و ارقام یافت که بعضی از اقوام و قبایل ایشان در کابل آمده استدعای دستورالعمل تعیین عشر و محصول دواب و مواشی خود را نموده‌اند و بنابر آن که قبایل اچکزایی به خاک سرحد این مملکت متوطّن و ساکنند، باید در باب ادای زکوة و مالیات مزارع و مساقات ایشان، به مصلحت و رضایت خود ایشان، در کابل سد و بست و تعیین و تقرری به روی کار آید که در هیچ وقت ما بین ایشان و عمّال دیوان نزاع و مخالفتی روی نداده، خود آن مردم نیز آسوده حال روز به سر برند و چنانچه بیاید، آنان شرفیاب حضور شده، تعیین مالیات و عشر و زکوة خود را کرده شادخاطر بازگشتند.

حوالهٔ میرزا عبدالاحمدخان بر مردم غزنین

و هم در خلال واقعات مذکورهٔ این سال، میرزا عبدالاحمدخان تاجیک که منصب سردفتری سمت مغربی حاصل کرده بود، یک لک و پنجاه هزار روپیه بر مردم هزاره و قلیلی از آن را بر مردم تاجیک به نام باقیات حواله کرده، میر محمدحسین خان از سادات کشمیر که حکومت غزنین داشت، این مبلغ را حصول نموده واصل و عاید خزانه ساخت. و از جمله مستاجران تاجکیه و محمداکبر خان و سیدال‌خان و غیره که توان و استعداد ادای مبلغ حوالهٔ او را نداشتند، از ضامنان

ایشان گرفته شد و جمعی از این حواله بی‌خانمان و دریوزه‌گرد خانه‌های ابنای زمان خویش گشت.

شرح حجّت جلال نام تاجیک

و هم در این ایّام، جلال نامی از قوم تاجیک غزنین، حجّتی مندرج از نهصد روپیه و اقرار محمدابراهیم مجاور مزار بابا حیدر، به نام میرزا فضل‌احمد پسر یعقوب قصاب و میرزا محمد قوم او، از مبالغ بیت‌المال که سیزده هزار روپیه از تفاوت چارکی انبار غلهٔ دولتی، به‌اسم فضل‌احمد مذکور مکشوف افتاده و به تحصیلی میر نقی‌شاه‌خان جماعه‌دار حواله شده و میرزا فضل‌احمد هفت هزار روپیه را از زندان کابل که محبوس بود، به نام هر یکی قرار حجّت جعلی حواله کرده و این حجّت نیز یکی از آن حجج بود، در شب به مزار مذکور برده در زیر خاک بنهفت و هم مکتوبی از طرف میرزا محمد مزبور به نام محمدابراهیم مسطور نیز به خط جعلی رقم کرده، نوشت که قطعهٔ حجّت نهصد روپیه در فلان موضع زیارتگاه مدفونست و آن را سند خود قرار داده، بامدادان در مزار بابا حیدر شده، حجّت پنهان کردهٔ خود را برآورده با مکتوب جعلی و محصّل بقایای ذمّگی میرزا فضل‌احمد مدسّس، نزد شهاب‌الدین خان کوتوال غزنین حاضر آمده ظاهر کرد و استدعای حصول مبلغ مندرج آن حجّت را عوض مبلغ ذمّه‌گی میرزا فضل‌احمد نمود و کوتوال به فراست از جعلیت مکتوب و حجّت دانسته، چون از شرارت و شقاوت فضل‌احمد نیک آگاه بود، از جلال مذکور حقیقت و کیفّیت حجّت و مکتوب را بپرسید و او نخست از جعلی بودن آنان را انکار نموده بعد از تنبیه و تهدید اقرار کرد که خود این مکتوب و حجّت را نوشته‌ام و ثبوت می‌کنم که مبلغ مندرج آن از مال میرزا فضل‌احمد بر عهدهٔ محمدابراهیم حقّ و دین است. و این حجّت و مکتوب را برای آن نوشتم که محصّل باقیّات ذمّه‌گی میرزا فضل‌احمد آنها را سند دانسته از محمدابراهیم حصول نماید. و حضرت والا از عریضهٔ شهاب‌الدین خان بر ماجرا آگاه گشته فرمان کرد: «جلال و محمدابراهیم مجاور را نخست مأمور محکمهٔ شرعیّه نموده اگر چنانچه گفته است بر او ثابت کرد، مبلغ مندرج حجّت را از محمدابراهیم حصول کند و الاّ جلال را با صورت حال شرعی، از دعوی او،

محبوس و گسیل کابل نماید.» و او شرعاً ثابت نتوانسته و مقیّد در کابل آمده، کیفر کردار ناهنجار خویش بدید.

مجملی از شرارت میرزا فضل‌احمد تاجیک

و این میرزا فضل‌احمد در خبث باطن و شرارتی که در نهاد داشت، باقیات خود را به این‌گونه حواله‌جات به حصول رسانیده، از حبس رها و فرمان شد که دیگر مداخلت در کار دولت و امور رعیّت نکند و او با صدور این حکم پادشاهی از خیره چشمی و بی‌حیایی که داشت، در عهد سراج‌الملّة والدّین خودرا مصاحب حاکم غزنین قرار داده به وسایل و نیرنگ حیلت و فریب، هزاران روپیه از ضعفای رعیّت به دست آورده، اکثر را به حاکم سپرده و اقل را حیف و میل خویشتن همی کرد، تا که بعضی از بزرگان قوم تاجیک و مردم قزلباشیۀ قراباغی از او به ستوه آمده و عرض‌پرداز حضور شدند؛ و میرزا فضل‌احمد به فرمان سردار نصرالله خان در کابل آمده نه هزار روپیه از مال مردم قراباغی، شرعاً بر او ثابت گردیده و از اکثر سوگند یاد کرده محبوس سخت گشت و پس از رها شدن مأمور به اقامت کابل گردیده از رفتن در غزنین ممنوع شد و از این نیز حیا نکرده در سنۀ ۱۳۳٤ در وقت جنگ عمومی دول خود را در کابل به زمرۀ وکلای مِلّی که به فرمان سراج‌الملّة والدّین حاضر آمدند وکیل قرار داده و خلعت گرفته در غزنین رفت که إنْشاءَالله در موقعش مفصلاً رقم خواهد.

شرح حال سردار میران‌خان بلوچ

و هم در این هنگام ملاّ عبدالشکور نامی، از قوم علی‌خیل سکنۀ مقر که در بلوچستان نفوذ تام و مرید عامی داشت، نزد ملاّ مشکین قاضی علاقۀ مقر شده، چون رفتن اهالی افغانستان بدون پاسپرد دولتی در خارج ممنوع و قدغن بود، اجازت رفتن در بلوچستان خواست و به اجازت او و مکتوبی که از وی حاصل کرد، در ولایت دیره داخل قوم بریچ افغان شد و به اندرز و موعظت مردم آنجا اقدام نمود. از وعظ و نصیحت او، سردار امیرخان، پسر سردار ولی‌محمد خان، قوم

یکتولی بلوچ که شخص با دیانتی بود و دوازده هزار خانه قوم داشت، همراه دوازده تن از بزرگان قوم و قبیلهٔ خویش با ملاّی مذکور راه هجرت به سوی علاقهٔ ژوب موطن قوم کاکر پیش گرفت و اچر نام انگلیس حاکم آنجا آگاه گردیده، راه تعاقب ایشان برداشت؛ و چون ایشان از خط فاصل گذشته داخل خاک کاکرستان شده بودند، بی‌نیل مقصود مراجعت نمود و سردار معزّی‌الیه پس از طی بیست منزل وارد مقر شد و سه روز در آنجا درنگ کرده، عزم تقبیل سدهٔ علیا جزم نمود و حضرت والا قبل از ورود او در کابل از عریضهٔ ملاّ مشکین بر ماجرا آگاه شده، فرمان کرد که پس از وصول او در کابل، به مأمول خویش چنانچه بیاید، موصول خواهد گشت.

اجازت از افغانستان در خارج رفتن ملازمان انگلیسیه

و هم در خلال احوال مذکور، اجنت بلوچستان به حکمران قندهار نوشت که اهل و عیال محمدخان چپراسی و محمدقلی جماعه‌دار را که هر دو تن خدمت‌گزار چاکران دولت انگلیس و از مردم قندهارند، رخصت و پاسپرد وارد شدن در شالکوت بدهد. و او مکتوب او را ارسال حضور داشته، چون صدور فرمان اجازت به تعویق افتاد، دوباره مکتوب اجنت مسطور به حکمران قندهار رسیده، حضرت والا در روز بیست‌وششم ربیع‌الاول فرمان اجازت پاسپرد دادن آن دو تن را اصدار فرمود تاکید کرد که عیال دیگری را نگذارد که با خود ببرند.

ذکر مهاجرین قوم اچکزایی

و هم در این احوال، نه نفر از مردم عثمان‌زایی شعبهٔ قوم اچکزایی، آوازهٔ الطاف و اعطاف ملوکانهٔ والا را با مساعی و مجاهدات ایشک‌آقاسی دوست‌محمد خان را نسبت به عموم افغانان، خصوص قبایل درانی در باب اراضی و عقار دادن ایشان در هزاره‌جات شنیده، از کوه خواجه عمران هجرت اختیار کرده وارد قندهار شدند و دوست‌محمدخان را دیده، به نوید و مژدهٔ او، سه نفر ایشان در قندهار درنگ کرده، شش نفر مراجعت نموده یکصد و پانزده خانوار را با خود آوردند و از جمله چهار نفر هریک محمدحیدر و سمندر و محمدشریف و سربلند راه تقبیل سدهٔ علیا

برگرفتند و هم قلندر و عبدالقار نامان که بدون عیال نزد ایشک‌آقاسی مذکور آمده بودند، رهسپار کابل شدند. و حضرت والا هر دو تن اخیرالذکر را رخصت مراجعت داده دیگران را مهمان در کابل امر توقف فرموده حکمران قندهار را فرمان کرد که تحقیق و تفتیش درست و راست نموده معروض دارد که ایشان صدقاً مهاجرند یا نه؟ ملک و زمینی نداشته، می‌خواهند مزرعهٔ مفت و رایگان از دولت بگیرند؟ و پس از آن که از عریضهٔ حکمران قندهار مکشوف افتاد که ایشان از قاطنین کوه خواجه عمران و سه صد خانوار و مهاجرند و از جمله یکصد و پانزده خانوار هجرت نموده و چندی در موضع چاه جلال به سر برده و از آنجا در موضع چورهٔ هزاره شده مقام گزیده‌اند. این همان هزار و چند صد نفرند که ایشک‌آقاسی دوست‌محمد خان اعداد ایشان را زیاد به شمار آورده چنانچه گذشت ملک چوره را به ایشان داد خلاف‌ورزی او از شمار این دقّت که یکصد و پانزده خانوار در قید حساب آمد و هزار خانوار شمرده شدهٔ آن‌وقت او مکشوف و معلوم دیدهٔ بصیرت راست‌کاران می‌شود. بعد حضرت والا آن شش تن را رخصت مراجعت داد.

و هم در این هنگام جان‌محمد خان پسر تاج‌محمد خان نوادهٔ عبدالله‌خان اچکزایی شهید که در ماه رمضان سنهٔ ۱۲۵۷ هجری چنانچه در جلد اول رقم شد از دست لشکر انگلیس جراحت برداشته به رحمت حقّ واصل گشت، از قلعهٔ عبدالله‌خان مرحوم واقع توابع علاقهٔ فوشنج هجرت اختیار کرده وارد قندهار شد و از عریضهٔ او حضرت والا آگاه گشته، حکمران قندهار و میرزا غلام‌محمد خان سردفتر آنجا را در روز سلخ ربیع‌الاول فرمان کرد که سه صد روپیه قندهاری و پاسپرد به او داده گسیل کابل نماید که إنْشاءَالله در کابل آمدن و به نیل مقصود واصل شدن او در موقعش رقم خواهد شد.

طلب کابل شدن حکام و ضباط و عمال هرات

و هم در تضاعیف واقعات مسطورهٔ این ایّام، حضرت والا تمامت حکّام و ضبّاط و عمّال هرات را از عریضه و ادّعای منشی دوست‌محمد خان، که از پیش رقم شده آمد، طلب کابل فرموده سپهسالار فرامرزخان را فرمان کرد که ایشان را که از چند

سال مأمور کار بوده‌اند با دفاتر شش ساله از ۱۳۰۸ الی سنهٔ ۱۳۱۳ قوی‌ئیل گسیل کابل نماید که در دفتر سنجش قطع محاسبات خود را نموده کار کنند. چنانچه وصول ایشان در کابل به محلّ و مقامش ذکر خواهد شد.

و هم در این هنگام میرزا محمددین به ممیّزی دفتر فراه و میرزا گل‌احمد به عاملی گلستان و کوهستان فراه و میرزا آقاجان و میرزا غلام‌رسول و میرزا عبدالغفور نامان، به توسط میرزا محمدحسین خان سردفتر سنجش و میرزا محمدسرور خان به فرمان سردار نصرالله‌خان مأمور چخانسور و مواضع مذکوره شدند.

و هم در این ایّام، شش هزار و هفتصد و شصت و هشت قران که مساوی از سه هزار و سه صد و هشتاد و چهار روپیه کابلی باشد از مبالغ شکرانهٔ لقب ضیاءالملّة والدّین که اهالی فراه و نواح آن داده بودند، عاید خزانهٔ عامره شده و از این بابت که می‌بایست افزون از چهل لک روپیه که قرار هر واحدی از ذکور بالغه یک روپیه یا نصف روپیه به قدر توان خود طوعاً دادند، واصل غزانه عامره می‌گشت، از حیف و میل مامورین دولت و حکّام بی‌دیانت و کدخدایان سرقت‌پیشهٔ رعیّت و بزرگان و رؤسای ملّت شده، سیزده لک روپیه عاید دولت گردیده به امر سراج‌الملّة والدّین با مبالغ هنگفتی از بیت‌المال صرف تعمیر رباطات منازل بین‌البلدان شده، آنهم از عدم توجه دولت و بی‌التفاتی وزرای مخرب مملکت، در این وقت که زمان تسوید مکرّر این خجسته تاریخ و سال هزار و سه صد و چهل و سه هجریست، خراب گردیده چندسالی در عهد امیر شهید که بانی این خیر بود آباد بود، حال مطمور شده، زحمات آن پادشاه به هدر رفته است.

ذکر حوالهٔ باقیاّت کدخدا محمد جان بر رعایای چخانسور

و هم در این هنگام، مبلغی از بابت اجاره‌داری کدخدا احمدجان خان از شیعیان سکنهٔ چخانسوز که خود او فوت شده بود، از دفتر سنجش کابل حواله شده و پسر او کدخدا شیرجان خان که قبل از این حواله، خواهر خود را به علی‌محمد خان اندری، حاکم فراه به زناشویی داده بود، حاکم مذکور به رعایت وصلت و قرابتی که با او مرتبط داشت، آن مبلغ را به تحصیلی کمیدان مهردل خان برعموم رعایای

چخانسور حواله و امر حصول نمود و ضعفای رعیّت چون محمدحسین و سلطان‌محمد و فقیرمحمد و گل‌محمد و مراد و غیره به تحریک آخندزاده فقیرمحمد خان حاکم و سرحددار چخانسور، عریضه‌نگار حضور والا شده از وصلت مذکور و حواله نامستحقانهٔ مزبوره آگهی داده داد خواستند؛ و حضرت والا میرزا عبدالحکیم‌خان سردفتر فراه را فرمان کرد که تحقیقات نموده کیفیّات مع روضهٔ آنان را با خامهٔ صدق بنگارد. چنانچه او معلومات صادقه حاصل نمود که اصل حوالهٔ مذکوره بر خود کدخدا شیرجان شده و حاکم به لحاظ خواهر او که به زنی گرفته بود آن را به رعایا حواله کرده و کدخدایان آنجا هفتاد و سه هزار روپیه غدر و خیانت آخندزاده فقیرمحمد خان را معروض داشته، به واسطهٔ نصرالله‌خان بارکزایی و فخرالدّین‌خان نورزایی و میرزا محمدحسن خان که مأمور ممیّزی مصادرات حاکم و عامل و مستأجران آنجا شده بودند، عریضهٔ خود را در کابل فرستادند و آخندزاده فقیرمحمد خان آگاه شده، کدخدا شیرجان خان را به بهانهٔ باقیاتش محبوس و اسامی مذکوره را تحریک بر عریضه مزبور نموده و کمیدان مهردل خان به امر حاکم فراه، بر آخندزاده فقیرمحمد خان نیز محافظ گماشته او را در قید حراست نظر داشته است که گویا همه مناقشات و ادعّا طلبیّات همه به واسطهٔ وصلت حاکم با کدخدا شیرجان خان و اغراض نفسی و مصادرات آخندزاده فقیرمحمد خان به روی روز افتاده، از ضدیت و نفاق ایشان رعیّت در شکنجهٔ اتهام و ارقام عرایض متعلمانهٔ خود گرفتار آمده‌اند. و حضرت والا از عریضهٔ میرزا عبدالحکیم‌خان بر حقیقت ماجرا آگاه گشته چنانچه بباید، هریک را از اغراض شخصی و لحاظ نفسی که مرتکب نفاق‌انگیزی و ادعاطلبی ابراز غبن و خیانت دیگری شده بودند، کیفر داد تا دیگری مباشر تشویق و اضطراب رعیّت نگشته، دست به سلسلهٔ عداوت همدیگر نزنند.

حفر و اجرای نهر جدید در چخانسور

و هم در این ایّام، ملاّ عبدالقادر خان قاضی محکمهٔ شرعیّه فراه پدرود جهان کرده وداع زندگی نمود و هم در خلال این حال نهر جدید شاهی از حدّ شیلهٔ ساحل هیرمند تا موضع نادعلی، در طول مسافت پنج کروه و در عرض ابتدای نهر هفت

ذرع و در انتها پنج ذرع و در ابتدا به عمق سه ذرع و در انتها یک ذرع، به امر والا و مساعی و جدّ و جهد آخندزاده فقیرمحمد خان، محفور و مجرای آب شده، اراضی موات زیادی در تحت عمل زراعت و فلاحت آمده معمور و آبادان و مسکن و مقام آدمیان گشت.

و مقارن [این] حال، سردار پردل خان با جمعی از کدخدیان سیستان، به امر حاکم آنجا مأمور تعیین و تفریق حقآبهٔ رعایای سیستان ایران و چخانسور افغانستان که از نهر هیرمند بر سبیل مشترک بالمشاع، آب برای زراعات خود می‌بردند شده، در بند شمشیری از خاک دولت ایران وارد آمدند و آخندزاده فقیرمحمد خان با کمیدان مهردل‌خان و جمعی از کدخدایان نزد او شده با هم ملاقات دوستانه به تقدیم رسانیدند و در باب آب بردن از رود هیرمند با هم قرار دادند که هر یک از جانبین از موضعی که سابق آب می‌بردند، آب ببرد و هر یکی جوی خود را به طلب ازدیاد آب یک ماه یا زیاد حفر و پاک کرده، یکی مانع دیگری نشود و در باب اموال مسروقه، مواضعه نهادند که آنچه مسترد شده است در تحت مذاکره آورده نشود و آنچه که به مالکانش داده نشده نزد حشمة‌الملک اثبات نموده، مال خود را بازیافت بدارد و عیال‌های پیادگان ساخلو را که از چخانسور فرار سیستان شده‌اند، به دست شوهران بسپارند و اموال رعایای آن طرف را دزدان افغانی قرار قاعدهٔ نظام‌نامهٔ حکومتی که به خط خاص حضرت والا مزیّن و مروجّست، مسترد کنند و حضرت والا از این قرارداد جانبین مشعوف و خرسند گشته به کارکنان افغانی رقم فرمود که: «باید همواره با برادران دینیه خود، اهالی ایران، مراتب اسلامیّت و شرایط اتحّاد و شرف انسانیت را ملحوظ داشته باشند و امری را مرتکب نشوند که باعث کدورت خواطر جانبین گردد.»

و مقارن این حال در سلخ ربیع‌الاول، سپهسالار غلام‌حیدر خان اروکزایی، گرفتار شدگان فوج الکوزایی را که با هم چنانچه گذشت جنگ کرده بودند، به فرمان حضرت والا با دو سه تن از دیگر اشرار و عمّال دفتر اخراجات ترکستان که خیانت ورزیده بود، به حراست عبدالمحمدخان جماعه‌دار، محبوساً گسیل کابل داشته کیفر اعمال خود دیدند.

کتابخانه تخصصی تاریخ اسلام و ایران
تأسیس ۱۳۷۴

واقعات ماه ربیع‌الثانی سنهٔ ۱۳۱۵ هجری

نقل فرمان والا که در پاسخ مکتوب ملاّ نجم‌الدّین ارقام فرمود

در روز چهارم ربیع‌الآخر حضرت والا، از مکتوب ملاّ نجم‌الدّین که مشعر بر امر جهاد و مشتمل بر آیات و احادیث غزا بود و نزد سپهسالار غلام‌حیدرخان چرخی فرستاده، معاونت و معاضدت خواسته، او آن را ارسال حضور والا نموده رقم فرمود که «آیا این امر بدیع جهاد و پیام غزا که از طبیعت و نهاد ملاّ نجم‌الدّین سر برآورده است از پیشگاه مبدع عالم ایجاد و حضور سید انجم وادتاد، جدید به آخندزادهٔ مذکور رسیده یا همان احکام مُنْزَل بر نبی مرسل که ادامتش تا دامن قیامت است می‌باشد؟ و اگر امر مجدّد از درگاه ایزد احد صادر شده باشد در کجاست که ما و عموم اسلام آن را دیده اطاعت نماییم؟ و اگر نشده باشد پس واضح و روشن است که ادعای خلاف امر خدا کرده مردم را فریب می‌دهد و اگر همان احکام قرآن مجید و اوامر رسول حمید است، جناب او که به دار اسلام آسوده و آرام بود و بی‌خوف و خطر روز زندگی در اجرای امور و شعایر اسلامی و امر معروف و نهی منکر و تنبیه غافل و ارشاد جاهل به سر می‌برد، چرا گریخت و برخلاف امر خدا و نهی رسول از دارالاسلام هجرت اختیار کرده به دارالحرب قرار گرفت؟ و در آنجا نیز که رفت به زاویهٔ معبدی حصیر عبادت نگسترده آرام ننشست و از سالها در بین مردم مهمند و غیره طریق نفاق و ترک وفاق کشوده مردم را به عداوت و خصومت هم برانگیخت؟ چنانچه یکی دیگری را کافر و ملحد و زندیق می‌خواند تا که دولت انگلیس از عداوت و نفاق بین‌الاقوامی و اسلامی آگاه گردیده، مصمّم و آمادهٔ تعیین سرحد و تقسیم حدود شد و اکثر از تبعه و اراداتمندان او به هزاران شوق و رغبت جادهٔ اطاعت و انقیاد دولت انگلیس پیموده، روی از سعادت اسلامیّت و اتحّاد قومیّت و اطاعت این دولت برتافتند و هرچند مراسم هدایت و استمالت از طرف این دولت به تقدیم رسید، آن مردم از

تأثیر مصاحبت جناب آخندزاده اندرز و نصحیت ما را به گوش قبول نشنیدند و چون روی دل به سوی دولت انگلیس داشتند و از اوامر و نواهی الهی بی‌خبر بودند، به خواهش خود آن مردم، دولت انگلیس حصّهٔ بزرگی را از موطن و مسکن قوم مهمند و غیره، ضمیمهٔ مستعمرات و متصرّفات خود ساخته، جناب آخندزاده هیچ به تذکار صور و معانی این آیات و احادیث که حالا درج مکتوب خود کرده است نپرداخت و عمامه و ردای فضلیت و اندرز و موعظت را که لباس عافیت اساس حسن عاقبتش بود، به دور انداخت و در هنگامی که تعیین حدود و فاصلهٔ بین دولتین برای رفاه حال و خیرمآل مسلمین و جهت حراست مملکت و ملّت و مملکت‌شان انتظام و استحکام یافت، جناب آخندزاده آگاه کار و داخل محفل گفتار بود، چگونه ترک تذکار این آیات و احادیث نموده، تبلیغ اوامر و نواهی الهی را مطابق شریعت غرّای رسالت‌پناهی به وجهی که مأمور بود نکرد؟ و نیز اهالی اسلامیهٔ افغانستان از سنّی و شیعی، محض حفظ مراتب دین و شئون ناموس مسلمین و تکمیل ضوابط و قواعد آیین متین سیدالمرسلین، از روی طوع و رغبت و خواهش خود، از هشت تن یک تن را برای خدمت ملّت و دولت منتخب نمودند به این معنی که دولت روس دشمن ذاتی ایشانست، این جمعیّت جمهوریّهٔ عمومیّهٔ ملیّه را تشکیل داده، جهت مدافعت آن خصم دین و دولت، مستعد و آماده داشته باشند و هم دولت از راه تدبیر در پی انتظام و انجام کار افتاده، اسلحه وآلات حرب زیاد فراهم آورده کارخانه‌های سلاح‌سازی و فابریکه‌ها مهیّای کار نمود. لک‌ها توپ و تفنگ و فشنگ و غیره ادوات حرب آماده ساخته و می‌سازد و آخندزاده از تمامت این حالات آگاه بوده، اکنون مگر نمی‌داند که همه این تدارکات و ترتّبات دولت را باعث و مورث همین است که اگر دولت روس عزم خصمانه جزم کند، حسب همین آیات و احادیث که او از حالا می‌خواند، کمر جهاد بربسته با آن دولت طرح غزا انداخته مدافعت و محاربت خواهیم کرد و این که خود او تنها بدون صدور حکم پادشاه چنین اسباب را به روی کار آورده است، خودش باید تصوّر کند که بدون امر و اجازت پادشاه چگونه غزا جواز خواهد داشت؟ و اگر او را شوق جهاد در دل می‌بود و به حکم خدا و رسول عمل می‌نمود، همانا از ملک اسلام در دارحرب هجرت نمی‌کرد و تهمت عزم قتل خود

را بر پادشاه اسلام نمی‌بست و با عموم اسلام متّفق و همدستان شده، تدارک اعداد ابطال رجال و اسباب قتل کرده، همه را مستعد و آماده می‌ساخت تا در وقت حاجت با دولت روس، که دشمن دین و ملّت است، مصاف می‌داد.» و عریضه‌ای که ملاّ سیداکبر نیز در این خصوص ارسال داشته بود، به سپهسالار ارقام رفت که جواب ندارد.

آتش زدن و سوختن غزاة محافظ‌خانه‌های انگلیس را

و مقارن این حال، سی هزار تن از غزاه قوم افریدی و غیره که درهٔ خیبر را چنانچه گذشت، متصرّف شده بودند، بر انگلیسان حمله کرده، محافظ‌خانه‌های واقع علی‌مسجد و شیشه و شالی پکار را آتش‌زده بسوختند و مرتکب قتل محافظین آنها که از قوم افریدی بودند، نشدند. مگر مال و متاع و اسباب و اسلحهٔ ایشان را تمام به غنیمت گرفتند و محافظ‌خانهٔ موضع کوکری را با قلعهٔ نظامی الوارگی به مثابهٔ دیگر محافظ‌خانه‌ها بسوختند. بعد روی یورش جانب قلعهٔ جمرود نهاده هنگامه‌آرای تسخیر آن شدند و در موضوع کورتی با شش فوج پیاده و دو فوج سوارهٔ نظام انگلیس دوچار پیکار آمده، داد مردی و شجاعت دادند و بسیار تن از جانبین مقتول و مجروح گردیده درویشی که اساس جهاد را نهاده، آمادهٔ کارزار بود زخم‌دار گشت و راه بنیر درنوشته، جمعیتش پراگنده شد و در این جنگ بیست‌وچهار نفر از ارباب مناصب افواج انگلیس به قتل رسیده، در پایان کار به دادن خسارت زیاد علاقهٔ سواد را متصرّف آمد و به گرفتن اسلحهٔ حرب آن مردم پرداخته، از جمله دینگ نام، سالار عساکر انگلیس مدفن آخوند مرحوم سواد را احترام نموده، کلاه از سر برداشت و دو هزار روپیه به مجاورین مزار او عطا کرد و با وجود این احترام و اعزاز و اکرام که نسبت به قبر آن مرحوم به تقدیم رسانید، اهل و عیال بازماندگانش، از راه هجرت در بنیر شده جای گزیدند. و مردم افریدی پس از فتح الوارگی و سوختن محافظ‌خانه‌ها که رقم شد، میربشر رئیس سابق خود را به ریاست برداشته، مقتدای خویش قرار دادند و بعضی از ایشان اجساد کشتگان را در مقابر خود حمل و نقل‌داده، برخی به حراست محافظ‌خانه‌های مفتوحه قیام نمودند و در تاریکی شب قلعهٔ جمرود را که دو فوج پیاده و یک فوج سوارهٔ نظام

با یک توپخانه در آن مقام داشتند، هدف گلولهٔ تفنگ همی ساخته قلعگیان را به تنگ آوردند و شصت رأس گوسپند از جمرود به غنیمت متصرّف شده، بار دیگر حمله کرده یکصد و هفتاد رأس گوسپند به دست آوردند و قلعهٔ الوارگی را از بن برانداخته خراب ساختند و ملاّ نجم‌الدّین از راه گرد آوردن غزاة در موضع گداخیل مهمند شده به دعوت مردم به جهاد پرداخت و از جانب دیگر یک فوج پیادهٔ انگلیس با یک توپخانه به عزم دفاع مجاهدین مردم تیراه و غیره مأمور اقامت کوهات گردیده از عبور عاجز آمده در قلعهٔ عامل چبوتره فروکش کردند و حارس و محافظ بر خانهٔ خواص‌خان خیبری، که در پشاور بود، مأمور شده او مکتوب نزد سپهسالار غلام‌حیدر خان فرستاده، خواهش مسکن و مقام نمود و حضرت والا از عریضهٔ سپهسالار جا و ماوی دادن او را در خاک افغانستان تا انجام محاربهٔ واقعه، معطّل فرموده نگار داد که در این وقت او را در خاک این مملکت اجازت دخول ندهد و مقارن این حال ملاّ نجم‌الدّین سه هزار تن از دلیران لشکرشکن را در موضع گداخیل انجمن ساخته ایشان را ده روز رخصت استراحت داد و خودش در موضع جروبی شده به دعوت مردم به جهاد مواظب گشت.

برانگیختن قاضی و مفتی کجه مردم را به جهاد

و از این سوی در خلال این اختلال، قاضی و مفتی محکمهٔ شرعیّه کجه، از توابع جلال‌آباد، مردم آن نواح را ترغیب به جهاد نموده امر کردند که هر خانه یک سیر غلّه برای غزاة آماده کند و هم کلانان رودات نُه‌گانهٔ جلال‌آباد را پیام دادند که پَتَک گلین بسیار ساخته برای آب جهت مجاهدین بپردازند و بپزند و محمدعلی‌خان، حاکم لمقان، از این قضیت آگاه شده ایشان را از این امر و حرکت بازداشته و ماجرا به حضور والا نگاشت، چنانچه حضرت والا در روز پنجم ربیع‌الآخر هر دو تن قاضی و مفتی کجه را عتاب و ارقام فرمود که: «بدون امر پادشاه چگونه در این کار بزرگ و پیکار سترگ اقدام نموده از کجا مرتکب چنین فعل نازیبا شده‌اند؟ زینهار که پیرو این امر ناهنجار نگشته، خود را دوچار عقاب و عذاب پادشاهی نکنند.»

و مقارن این حال در روز هشتم ربیع‌الآخر محمدنادر خان ممیّز سابق قندهار را که در این وقت در کجه از محال رود خوگیانی بود، فرمان رفت که بلادرنگ آهنگ کابل کرده چون به سرکردگی مساحان مزارع رعایای ولایات نامزد گردیده است، به کار آن پردازد. و او که برای این امر خواسته شده وارد کابل گشت از خیانتی که در قندهار کرده بود، محبوس زندان سیاست گردید، گویا که از جهت شورش و افزایش هنگامهٔ غزا به بهانه خواسته شد که نگریزد.

و مقارن این حال ملاّ دادمحمد مفتی محکمهٔ سپیدکوه که خودش نیز هنگامه جوی غزا بود، و مردم را ترغیب و تحریض می‌نمود به گوش راست‌نیوش والا رسید که مکتوب ملاّ نجم‌الدّین مشعر بر تحریک مردم اسلام به جهاد که بین مردم کوهستان جلال‌آباد منتشر گشته و مردم سپیدکوه و نواح بندر دکه و غیره مواضع از توابع جلال‌آباد، عموماً با هم قرار داده‌اند که خانهٔ یک سیر گندم برای غذای غزاة برسانند و مردم خوگیانی ساختن و پختن ده هزار پَتَک سفالین را بر عهده گرفته‌اند. حضرت والا فرمان تنبیه و تهدید بدو ارقام و ارسال فرمود که اقدام در این مرام ننماید و او عمل به حکم والا نکرده خرمن‌های خالصهٔ دولتی را به غزاة تقسیم نموده در پایان کار محبوس و مال و ملکش ضبط دیوان سلطنت گشت.

هجرت چند تن از قوم تیرین

و هم در خلال وقایع مسطوره، مرادعلی پسر لول‌خان و زرداد پسر علم‌خان و شیردل پسر امان‌خان و کریم پسر محبت و رحمن پسر بهار و زرغون پسر مدد و مغل پسر ابراهیم و ابراهیم پسر اسحقّ و مصطفی پسر عزّت و ملا عمر پسر ملاّ موسی و اسلام پسر اکرم و پسته‌خان پسر فقیر و لولک پسر حسن از قوم تیرین سکنهٔ درهٔ درنایی، توابع سوی و دادر، شرفیاب حضور والا شده اظهار و استدعا کردند که با اهل و عیال خود از موطن اصلی خویش، طریق هجرت پیش گرفته امید عطای مقام و مزرعه از دولت دارند و توقع آنست که حضرت والا از حاکم بلوچستان اجازت آمدن ایشان را در افغانستان حاصل فرماید و حضرت والا از استدعای آنان به ویسرای کشور و حاکم بلوچستان ارقام فرموده خواستار متمنیّات ایشان شد و ویسرای به حاکم بلوچستان امر و رقم کرد که ایشان را در هرجا که

بروند مانع نشود. بعد حضرت والا چون از آمدن آنها و سوال و جواب ویسرا مدّتی گذشت و معلوم نگشت، حکمران قندهار را فرمان کرد که اگر آنان در قندهار باشند، نقل نامهٔ ویسرای نزد ایشان ارسال شود که مطمئن گردیده در افغانستان بیایند و اگر نباشند هم آگهی دهد و آنان که برای حصول مدّعا و جلب منفعت و به دست آوردن مزرع و مرتع رایگان آمده بودند و دیرگاه مانده، به مطلب خویش واصل نشدند، مأیوسانه مراجعت کرده بودند که دیگر هیچ نیامدند.

رسیدن عیال و اطفال مرادعلی‌خان جام در قندهار

و هم دراین هنگام، عیال و اطفال مرادعلی‌خان جام که از بس بیله چنانچه گذشت، رو به قندهار نهاده بودند، وارد آن دیار شده خود او از تعداد آنها که پنجاه نفر بودند، معروض حضور والا داشت و حضرت والا در روز بیست‌ودوم ربیع‌الآخر، حکمران قندهار را فرمان کرد که یک تن ضعیفهٔ هوشیار معززه را در خانهٔ او مأمور کرده به ذریعهٔ آن عیال و زوجات او را از خادمه و خانم و بزرگ و کوچک و همچنان عیال و اطفال نوکرانش علم حاصل نموده و به قید سیاهه آورده ارسال حضور نماید.

و در روز بیست‌وپنجم ربیع‌الآخر میرزا گل‌محمد خان به سردفتری نظام قندهار مأمور و سرفراز گشت.

آمدن ملکان قوم دره پلاری و غیره نزد سردار شیرین‌دل‌خان

و هم در اثنای ماجرای مذکور، ملک عالم بود، ملک فولاد خضرخیل و ملک نظیم و ملک مهرور و ملک نام بل و ملک مشیر دری‌پلاری و ملک داری‌خان مچه‌خیل و ملک متی خواجی‌خیل و ملک عمل دین نامان که سابق در سرحد تنگی و میرچتری جدران و اسپین‌گند، سرحد تنی از خاک افغانستان، اقامت ورزیده بودند، نزد سردار شیرین‌دل خان حاضر آمده اظهار کردند که در ابتدا کارکنان دولت انگلیس ما و دیگر مردم وزیری را به حیلت و مکیدت زبانی فریفته گفتند که دولت انگلیس [قصد] تصرّف شدن ملک شما را ندارد و تا وقت تعیین و تقسیم حدود سرحدّیه، با دولت افغانستان، در این حدود مقیم و متوقف شده بعد در هند

باز می‌گردیم و هیچ تکلیفی به شما نداریم. الغرض بدین‌گونه حیل و مکر و دغل، ما را ساکت ساخته، ملک ما را متصرّف شدند و روزبه‌روز تکالیف شاقهٔ فوق‌الطاقه را بر ما جاری کردند تا به ستوه آمده، لوای جنگ افراختیم و آخرالامر توان محاربت را در خود ندیده، با اهل و عیال خود داخل خاک افغانستان شدیم و خیال داریم که با انگلیس طرح مراوده انداخته، در موطن خویش بازپس رویم و سردار شیرین‌دل‌خان، ببرک‌خان جدرانی را، که از دزدی به تربیّت دولت به منصب به سرتیبی چنانچه گذشت رسیده بود، با ایشان همراه فرموده رخصت مراجعت داد و او را امر کرد که تا زمانی که امری از حضور والا دربارهٔ ایشان شرف صدور یابد با ایشان میزبان بوده، غلّهٔ خوراکه از مردم تنی و خوستی قرار فروش بدیشان بدهد و حکمی که از پیشگاه حضور نسبت به ایشان صدور یافت، در موقعش رقم شده می‌آید إنْ‌شاءَالله تعالی.

محاربات و حملات اهالی کرم و قوم وزیری و غیره با دولت انگلیس

و از آن سوی در خلال واقعاتی که به شرح رفت، مردم کرم و وزیری و مسعودی و تیراهی چنانچه گذشت، لوای بلوای عام افراخته و در بین عهد و پیمان و سوگند اتّفاق نهاده، تلگراف انگلیس را که از پشاور در کوهات ممتد و مسلسل بوده سه‌بار در مواضع سامانه و درسمند و بولیمین حمله کرده بریدند و نیز در حدّ مردم ابراهیم‌زایی، سکنهٔ کرم دوبار درشکهٔ حامل صکوکات و مکاتیب پست را غارت نموده، درشگه‌چیان را به قتل رسانیدند و در مواضع مستعدهٔ واقع عرض راه پشاور و کوهات تاخته، انبار غلّه و اسباب و سامان اندوختهٔ انگلیسان را غارت کرده، پس از حمله‌های پی‌درپی، باهم قرار دادند که از حدّ کوتل آبخور، تعلق قوم افریدی، تا چهاونی‌نظام علاقهٔ کرم، برتمامت محافظ‌خانه‌های سرحد تیراه بتازند و از این مواضعه و قرارداد بلوائیان، قبایل و اقوام مذکوره انگلیسان مقیمهٔ کرم، قرین یأس و هراس گردیده بوری‌های زیادی را از خاک برآگنده، در مواضع مشرف بر محافظ‌خانه‌ها و چهاونی اقامتگاه سپاه بر زبر هم چیده، برج‌ها و دیوارها و تیرکش‌ها ساخته بپرداختند و بر اعداد مقیمهٔ محافظ‌خانه‌ها از ابطال رجال افزوده به استحکام قیام نمودند و کسانی را که از افاغنهٔ اهل سنّت بودند و در فوج نظام

طریق ملازمت می‌سپردند، از عدم اعتماد به ایشان که مبادا از اتحّاد ایلیّت و اسلامیّت با غزاة متّفق و معاضد شوند، تکلیف سوگند به کلام شریف و عهد کرده گفتند که یا با خدمه و اولیای دولت انگلیس معاهده و یا ترک ملازمت کنند. و از جمله به محمود خان عم‌زادهٔ محمدسرور خان دزد معروف به چک که در فوج پیادهٔ نظام مقیم سرحد کرم ملازمت و منصب صوبه‌داری داشت، اظهار عدم اعتبار کرده از فوج نظام موقوف و خارجش نمودند. و هم از مردم بنگش و طوری که شیعی بودند، نظر به اتحّاد آیین اسلامیّت و افغانّیت نیز بدگمان گشته مراقب حرکات و سکنات ایشان شدند و دلیران افغان از این ترتیبات و تنظیمات خایفانهٔ انگلیسان هیچ نیندیشیده از جمله گروه مجاهد تیراهی، بر محافظ‌خانه‌های واقع کوه سامانه تاخته و حرسهٔ آنها را از پیش برداشته به قلعهٔ نظامی واقع قلهٔ کوه مذکور درآوردند و محافظ‌خانه‌ها را آتش زده تمام بسوختند و قلعهٔ مذکوره را محاصره نموده، دوهزار تن از گردان لشکر شکن را به دور آن گماشته مابقی در قریهٔ نری‌اوبه درآمدند و اهل آن قریه نیز با ایشان همدست و همداستان شده، نان و آبی به تیراهیان دادند و ایشان به عادت افغانی، پاس نمک و مهمانی دادن اهل قریه را ملحوظ نداشته دکاکین ایشان را تمام غارت کردند و لعل سنگه نام هندو اجاره‌دار انگلیس که در آن قریه مقیم بود، از خوف تلف جان و مال خویش سه روزه مصارف لشکریان تیراهی را دوازده هزار روپیه کلّه‌دار نقد و معادل آن جنس داده، پس از سه روز از آنجا برخاستند و روی یورش به سوی قلعهٔ نظامی تل نهاده و مسلمانان آنجا نزد ایشان حاضر آمده، آب و نان مهمانی دادند و پس از تناول غذا و آشامیدن آب، روی شتاب به سوی قلعهٔ اقامتگاه انگلیسان نهاده، به اندازهٔ تیر پرتاب تفنگ از قلعه دور ایستاده قلعگیان را هدف گلوله ساختند و مقارن این حال سه فوج پیاده و یک فوج سوارهٔ نظام با یک توپخانه که از کوهات راه مدافعهٔ غزاة برگرفته بودند، در حدّ سامانه رسیده، مجاهدینی که قلعهٔ قلهٔ کوه آنجا را در تحت محاصره داشتند از مشاهده نزدیک رسیدن این افواج، اطراف قلعه را فروهشته راه فرود شدن از کوه درنوشتند و از افواج مذکوره انگلیس، یک فوج پیاده در سامانه فروکش کرده، دو فوج دیگر با توپخانه و سوار نظام رهگرای علاقهٔ کرم شدند و غزاتی که عزم تسخیر قلعهٔ تل جزم و قلعگیان [را] هدف گلولهٔ رزم

و محصور داشتند، خود را از معبر این لشکر به کنار کشیده از قلعه دور شدند و منصب‌داران لشکر انگلیس، مردم قوم ختک متوطّنهٔ موضع دوآبهٔ کرم را که با غزاة متّحد و معاضد آمده بودند، غارت و مردان ایشان را محبوس و روانهٔ هند کردند و پردهٔ عصمت زنان ایشان را به مخالطت دریده، به کوه و بیابان رها دادند.

حملهٔ قوم مسوزایی بر محافظ‌خانهٔ انگلیس

و مقارن این حال، مردم مسوزایی تیراهی از حمله و دستبرد هم‌چشمان خود به غیرت آمده بر محافظ‌خانه‌های واقع موضع سده و قشلاق‌های آنجا تاختند و انگلیسان از بیم هلاک جان، ابواب بروج محافظ‌خانه‌ها را بربسته، جرأت بیرون شدن و رزم دادن نکردند و مردم شیعهٔ ملاخیل و متی‌خیل قوم طوری که همواره از دست سنّیان اذیّت و آزار دیده و مرارت قتل و غارت چشیده بودند، به محاربهٔ مجاهدین برخاسته دو تن از افغانان شیعه و یک تن انگلیس به قتل رسیدند و پس از این جنگ، غزاة آهنگ جای گزیدن در شعب و قلل جبال متصلهٔ کرم نمودند و از شرف کوه با انگلیسان اندرون چهاونی‌نظام و مردم طوری، طرح ساز مقاتله به نواز آوردند و از کثرت و ازدحام گروه غزاة، مردم طوری هراسناک گردیده، با انگلیسان اظهار کردند که مردم سنّی عموماً دشمن خونخوار ایشانند، اگر لشکر دولت منهزم گردد و روی هزیمت به سوی پنجاب و هند نهد، ایشان نیز موطن و مسکن خود را گذاشته فرار اختیار کنند و در عین این اختلال هر دو فوجی که با توپخانه، از دیره و کوهات، چنانچه گذشت آمد و یک فوج را در کوه سامانه گذاشته راه تل برگرفته بودند، در چهاونی کرم رسیده فروکش کردند و چهاونی موضع توتگی را مستحکم نموده، بروج و بارهٔ آن را به اتواب انتظام دادند.

و نیز در خلال این قتال و جدال، شکر پسر مدی نام، قوم صبری جاجی که هشت سال قبل از این‌حال، فرار کرده در موضع مسکن فخیرایی کرم در جوار ملک یارعلی نام، جای زیستن گزیده بود، از دو سال در سلک پیادهٔ نظام انگلیس منسلک گشته، روز خدمت به سر می‌برد، زوجهٔ ثیبهٔ عبیدالله نام متوفّی از قوم طوری و شیعی را از در معاشقه به خود مایل ساخته با یک میل تفنگ که از دولت انگلیس در دست داشت فرار کرده و آن زن را با خود برداشته در موضع جاجی

میدان آورد و سردار شیرین‌دل خان حاکم خوست بیست‌وپنج روپیه به او داده، تفنگ را گرفته تحویل منگزین دولت فرمود و از آوردن آن زن شیعی که دأب افغانان همواره زن از خارج مملکت آوردن است، تحسین و آفرینش نمود.

شرح حال پسران ملک رحمت‌شاه وزیری

و مقارن این حال، در روز بیست‌ودوم ربیع‌الآخر پادشاه گل‌خان و شهبازخان نامان پسران ملک رحمت‌شاه خان وزیری که مسماة لعل، خواهر هر دو تن در حرم محترم شاهی با پردگیان مشکوی سلطنت شرفِ انسلاک داشت، و در پایان کار از عدم ارومت خاندانی، در عهد امیر امان‌الله خان غازی، میرزا شکرالله نام وزیرآبادی شیعی را به شوهری اختیار کرد و ملک رحمت‌شاه‌خان را دشمنانش مقتول نموده، پسران او اهل و عیال خود را از راه هجرت در خوست آورده و غلّه از مردم آنجا به قرض حاصل کرده، صرف معیشت روز ذلّت خود کرده بودند، از عدم استطاعت و وجود فقر و مسکنت خود، به سردار شیرین‌دل خان عرض و اظهار تهی‌دستی کردند و او شرح حال و پریشانی روزگار ایشان را، که گدای محض بودند، معروض داشته، حضرت والا فرمان کرد که ذکور و اناث ایشان را شمرده به هر واحدی در ماهی، سه سیر و یک چارک، نصف گندم و نصف جواری و برنج تا رسیدن زراعت ایشان از انبار دولت بر سبیل بخشش بدهد. و از جملهٔ پسران ملک مذکور، پادشاه میرخان در سلک غلام‌بچه‌گان حضور، شرف انخراط یافته و در عهد امیر حبیب‌الله خان شهید، با مشروطه‌خواهان محبوس شدید گشته، پس از حبس یازده سال در حین جلوس امیر امان‌الله خان غازی، از حبس رها یافته، به رکاب سپهسالار محمدنادر خان در وقت محاربت با دولت انگلیس، مأمور خدمت سمت جنوبی‌شده بود، به ذریعهٔ آن مرد یگانه و دانشمند زمانه که از نیک نیتی خدمتگار صادقش خواند، به حکومت لهوگرد مأمور آمده و از آنجا اخذ و جری نموده، مأمور حکومت هزارهٔ دایزنگی شد و چهار سال در آنجا روز حکومت به سر برده، افزون از چهارصدهزار روپیه از هزارگان بیچاره، به جور و مصادره گرفته و افغانان کوچی را به قتل و غارت هزارگان ترغیب کرده و زنده به آتش سوخته تا که معزول شده در کابل آمد و آن احتیاجی‌ها و فقیری‌ها را فراموش کرده. اکنون

که زمان نگارش این تاریخ است، از مالک آمدن بر ضیاع و متاع و اقطاع، خود را سردار اعلی می‌خواند و همواره زبان به بدگویی دولت کشاده دارد و احسان سلطنت را نسبت به خود که مبذول حالش شده، به مکنت و ثروت معتنابه رسانیده است هیچ نشمارد، از این‌جاست که گفته‌اند:

زمین شوره سنبل بر نیارد — درو تخم امل ضایع مگردان
نکویی با بدان کردن چنانست — که بدکردن به جای نیک مردان

و هم در احیان مذکورهٔ ماسبق عرایض سردار گل‌محمد خان حاکم ارگون و سردار شیرین‌دل خان حاکم خوست، بعضی در عرصهٔ ده و برخی به مدت پانزده روز به پایهٔ سریر امارت رسیده، چون وصول آنها دیرتر از موعد مقرّر بود، در روز بیست‌وپنجم ربیع‌الآخر هر دو تن سردار معزّی‌الیهما را فرمان شد: «سواران چاپار عرض راه را که از سواران کشاده می‌باشند، بیاگاهانند که [اگر] از تاریخ لفافهٔ مکاتیب مرسله یک روز بعد از ایّام معینّه برسد، هزار روپیه زجراً از سواران چاپار جرم گرفته تحویل خزانه نمایند.» و از صدور این حکم سواران چاپار از خواب غفلت بیدار شده دیگر تعطیل در رسانیدن مکاتیب جایز نشمردند.

جاسوس گماشتن چوتهٔ انگلیس در نواح خوست

و هم در این هنگام چوته نام انگلیس، خان‌الدین نام افغان ساکن کجک کچلی پیران موطن قبیلهٔ مده‌خیل قوم وزیری را به جاسوسی و حصول معلومات و نظریات گماشته و او در موضع کوه سیاه نزد ببرک‌خان آمده مقارن وقت ورود او ملاّ غلام محی‌الدین خان، مفتی محکمهٔ شرعیّه جدران نیز وارد گشت و از سبب ورود جاسوس مذکور در آنجا پرسیده، خان‌الدین در جواب گفت که چوته نام انگلیسم به واسطهٔ ملک گل‌سمند نامی، نزد خود خواسته گفت که چون ببرک‌خان بی‌سواد و ناخوان است، مکتوب به او نمی‌فرستم، شما رفته او را با خان‌محمدخان دهباشی در موضع میرچتری، واقع سرحدّ، با خود بیاورید که با هم ملاقات دوستانه نماییم و ببرک‌خان از این اظهار او خود را در معرض اتهام دوستی و مراوده با دولت انگلیس یافته به مفتی مذکور گفت که این شخص نخست از من

احوال تبعهٔ خودم و لشکر خوست و ارگون را پرسیده بعد بیان نمود که چوتهٔ انگلیس شما را در موضع میر چتری دعوت ملاقات کرده است و شش هزار روپیه انعام می‌دهد و هزار و پنجصد روپیه به من وعدهٔ دادن نهاده است. پس ایشان او را محبوس کرده نزد سردار شیرین‌دل خان فرستادند و سردار مشارالیه نیز از او سبب آمدنش را جویا شده، شنید که چوته نام انگلیس بزرگان قوم مده‌خیل سکنهٔ کژهٔ وزیری را در اردو نزد خود طلبیده به ایشان گفت که ملک میرشاه مده‌خیل که فرار اختیار کرده از خط فاصل گذشته در موضع سرحد اسپین‌گند و میرچتری، از خاک افغانستان، اقامت‌گزیده در بین مردم شما آمد شد دارد و اگر چنانچه خود او و یا پسرش را دستگیر نموده نزدم حاضر آورید، صداقت و اطاعت و خدمت شما نسبت به دولت متبوعهٔ ما نیک ظاهر خواهد شد والاّ پنج هزار روپیه جرم از شما خواهم گرفت. و نیز به سردار مذکور گفت که چوتهٔ مزبور مدام در پرسش راه ارگون و پژوهش لشکر خوست و ارگون مواظب است و بنابر گفتار چوته، ملک صالح‌دین و ملک‌سمند، قوم خضرخیل، با دیگر بزرگان قوم وزیری که حاضر اردوی انگلیس بودند، به من گفتند که نزد ملک میرشاه و ملک سیدوخان و غیره مده‌خیلان رفته ایشان را آگاه کن که چوتهٔ انگلیس عزم و اراده دارد که از راه حصول علم و نظر در سرحد کوه چرخیل، متّصل سرحد اسپین‌گند و میرچتری از خاک افغانستان می‌آید، شما را باید که از آنجا کوچیده در میان مردم جدران بروید که مبادا گرفتار شوید و من برای ایصال این پیام رجال قوم وزیری به ملک میرشاه، راه برگرفته آمدم و ملک گل‌سمند به من گفت که قبل بر این چوتهٔ انگلیس به من گفته بود که شخص بلد و دانشمندی را نزدم حاضر آوردید که نزد ببرک خانش فرستاده پیام ملاقات دهم. و او مرا نزد چوته برده، وی به من گفت مکتوبی به نام ببرک‌خان در می‌دهم، به ایشان برسان و ملک گل‌سمند گفت که ببرک‌خان بی‌سواد و ناخوان است و چوته از این سخن او به من گفت که زبانی پس از ادای سلام به ببرک‌خان بگویم که هرگاه خواسته باشید به من خبر دهید که در موضع سرحد میرچتری آمده با هم ملاقات و شکار نماییم. و من پیام او را نزد ببرک‌خان آورده اویم محبوس کرده، اینک [به] شما گسیل نمود و تا اظهار راز کرده، از شش هزار روپیه وعدهٔ انعام چوته که ببرک‌خان داده و او نوشته بود، انکار آورد و سردار

شیرین‌دل خان نیز او را در زندان محبوس، ماجرا به حضور والا نگاشت و از پیشگاه حضور فرمان محبوس فرستادن او در کابل صدور یافته، پس از وصول به کابل به کیفر جاسوسی خویشتن رسیده مکافات خدمت انگلیس بدید.

محاربهٔ مردم تیراه با لشکر انگلیس

و از دیگر سوی در خلال احوال مسطور، مردم کوهستان تیراه با لشکر انگلیس طریق محاربت سپرده، بسیار تن از طرفین از دستبرد همدیگر بمردند و پس از این جنگ تیراهیّان از راه تعصّب و اختلاف مذهبی، بر مردم طوری تاخته پانزده خانه را غارت کرده، مردان و زنان و پسران و دختران ایشان را به اسارت گرفتند و نیز بر سواران قراول سپاه انگلیس حمله نموده یک نفر سکه از سواران نظام را کشته سه تن از مردم طوری را که از کوه چوب می‌آوردند، اسیر به‌دست آوردند. و پس از این حمله و غارت در چهاونی سامانه با لشکر انگلیس درآویخته، غالب و مظفر آمدند و در عین غالبیت تیراهیّان و هزیمت انگلیسان، یک فوج پیاده با دوصد سوارهٔ نظام که از موضع انگو طریق معاونت برگرفته بودند، از گرد راه دررسیده به مدافعهٔ غزاة گرائیدند و از طرفین مقتول و مجروح زیاد به روی روز آمده، در پایان کار پای ثبات مجاهدین لغزیده از راه هزیمت در کوه واقع متّصل سامانه برشدند و از آنجا در جبال واقعهٔ بین تیراه و انگو و سمند از داخل خاک متصرفهٔ دولت انگلیس پراگنده شده، قورخانه و علوفه و غیره سامان و اسباب اردوی انگلیس را که از قفا رهسپر حمل و نقل بودند، غارت کردند و از جمله هشت بار قاطر قورخانهٔ مغنومه را از حدود تنی به دست غنیمت آوردند. و هم‌چنین دلیران قوم وزیری، بر محافظ‌خانهٔ واقع موطن قوم ختک و حدود تنی تاخته و شش نفر از حارثین را به قتل رسانیدند و تفنگهای ایشان را به غنیمت گرفته محافظ‌خانه را بسوختند و نیز یک تن سپاهی پاسبان دروازهٔ چهاونی کرم را از ضرب گلوله، از پا درآورده دو تن از مردم طوری شیعی را دزدانه در قرب چهاونی بکشتند.

حملهٔ انگلیس بر مردم وزیری

و عساکر انگلیس که روی ستیز به سوی ملک وزیری داشتند، در خلال واقعات مذکوره، از موضع شرن و مزر برخاسته در موقع کژه، از موطن مردم اسمعیل‌خیل وزیری، فروکش کردند و محمدنبی‌خان و محمددین از بزرگان وزیریان را دستگیر و حبس نمودند. بعد بر قشلاقهای مردم اسمعیل‌خیل سکنه کژه و مردم مده‌خیل سکنهٔ ددوام حمله کرده هر قدر مردان را که یافتند گرفتار و مقیّد ساخته چندان که از چنگ انگلیسان بجستند با اهل و عیال خود بر کوه چرخیل صعود داده پناه‌گزین شدند.

در جلال‌آباد آمدن بزرگان قوم افریدی

و مقارن این حال، هجده تن از سرکردگان قوم افریدی، متوطّنهٔ تیراه، با پنج قطعه عرایض مردم آنجا که مشتمل بر مندرجات و مستدعیات زیادی از این دولت بودند، وارد جلال‌آباد شده محمدعمرخان حاکم آنجا ایشان را با احترام نگاهداشته، عرایض محمولهٔ ایشان را گسیل حضور والا داشت؛ و حضرت والا در روز بیست‌وپنجم ماه ربیع‌الآخر اجوبهٔ عرایض‌شان را به وجه صواب استکتاب فرموده حاکم جلال‌آباد را فرمان کرد که: «به هر یک از هجده تن یک طاقه لنگی و ده روپیه نقد خلعت و زاد راه داده رخصت نماید.» و ایشان که به امید معاونت در محاربت با دولت انگلیس آمده بودند، بی‌نیل مرام به مقام خود رفتند.

و هم در این وقت ملک ادرس نام، ساکن چینه‌بازار، با عریضهٔ ملاّی قوم آکاخیل و بزرگان قوم افریدی، سکنهٔ تیراه، در دکه نزد سرتیب محمدحسین خان آمده از زبان آن مردم خواستار شد که معروض حضور والا داشته بنگارد که: «در این ایّام بزرگان قوم افریدی در سرحد ملک خود با دولت انگلیس گرفتار پیکارند و دولت مذکوره عازم و مصمّم آنست که علاقهٔ تیراه را به تغلّب در تصرّف آرند، اگر سرکار والا بزرگان قوم مذکور را طلب حضور فرماید، البته از راه هجرت در کابل آمده در سایهٔ حمایت دولت اسلام روز به سر خواهند برد و الاّ اگر از فاصل سرحدّ، مجاز پا پیش نهادن نشوند آرزو دارند دستورالعمل و تعلیماتی به ایشان القا فرموده شود که بدان عمل نمایند.» و سرتیب محمدحسین خان از این خواهش آن

مردم به حضور والا آگهی داده، در روز بیست‌ونهم ربیع‌الآخر از پیشگاه امارت فرمان رفت که: «بیست روپیه و یک طاقه لنگی زاد راه و خلعت به او از دولت عطا و رخصت نماید و زبانی به او بگوید که در خصوص پیش آمد و حالت استقبالیهٔ شما حضرت والا هیچ نمی‌داند که در خیال شما چیست و آنگاه که خیال شما را بداند، جواب خواهد فرمود. حالا حاجت آمدن ملکان شما در کابل نیست و نیایند که دولت انگلیس شور و آشوب کنونیّه را که به روی کار است، حمل بر تحریک دولت افغانستان می‌نماید.»

و هم در خلال احوال مسطور، محمدعلی‌خان حاکم لمقان به فرمانی که به نامش چنانچه گذشت، اصدار یافت در کابل آمده و شرفِ بار حاصل کرده، دستورالعمل کوچ و مزرعه‌داران مردم لمقان را در کافرستان به دست آورده، رخصت مراجعت یافت و با سردار محمدانور خان برگد و سردار محمداکرم خان کرنیل و سردار محمدرسول خان و سردار عبّاس‌خان کمیدان افتخاری که از حضور جهت اهتمام کار خانوار مردم لمقان و جا و مقام دادن ایشان در کافرستان مأمور شدند، در لمقان رفته به کار ماوی و مسکن دادن ناقلین لمقان پرداختند.

و مقارن این حال، هفتاد تن کفّار که از خوف گرفتار ساختن میر محمودشاه خان سرتیب در کوه چمار فراهم و پناه‌گزین شده بودند، از عسرت و ذلّت روزگار در پریان پنجشیر، نزد جدیدالاسلامان قوم خود آمده، جای حمایت گزیدند و میر محمودشاه خان به حاکم آنجا رقم کرده، او همه را در کابل فرستاده به دیگر اسرای کفره پیوست داد.

اجرای قانون مارشال لا انگلیس در سواد

و از دیگر سوی در تضاعیف وقایع مسطوره، عساکر انگلیس پس از هزیمت و جراحت یافتن درویش سوادی که از پیش رقم شد، داخل علاقهٔ سواد شده به قانون مارشل لا، مردم سکنهٔ موضع بت‌خیل را قتل عام کردند و در جنگ نیز مرد و زن و پسر و دختر زیادی را به قتل رسانیده، دیهات الله‌دند و قلعهٔ بت‌خیل را با چند قلعهٔ دیگر آتش‌زده بسوختند و دست جور و تعدّی کشوده در اعتساف تقاعدی نکردند تا که آن مردم را مطیع و منقاد ساخته در تحت فرمان آوردند.

و مقارن این حال محمدعلی‌خان، حاکم لمقان، محمدحسین را که بیرق غزا برافراخته چنانچه گذشت، وارد چهار باغ لمقان شده از خوف محمدعمر خان خود را پنهان داشته بود، به دست آورده با چهار تن از مریدانش به حراست سواران مستحفظ گسیل کابل نموده محبوس زندان سیاست گشت.

فتح قلعهٔ سامانه به دست غزاة

و هم در این وقت غزاة مردم وزیری و تیراهی و غیره، قلعهٔ نظامی واقع سامانه را به قهر و قسر از دست فوج انگلیس در تصرّف آورده جمعی را بکشتند و مال و متاع و سلاح و سلیب مقتولین سپاه انگلیس را به غنیمت گرفتند. رجالی که در اندورن آن قلعه جای داشتند، از در اطاعت نزد ملاّی قوم آکاخیل آمدند و دولت انگلیس از این دستبرد و تاخت و تاز افغانان که از باجاور و سواد تا تیراه یکسر به غزا برخاسته، آتش‌افروز حمله و یورش و کشش و کوشش شده بود، از اندیشهٔ این که این قتال و جدال به عزم انتقام بالمثل آن که مستر اونی انگلیس مردم کافرستان را چنانچه رقم شده آمد، به فتنه برانگیخته است، به امر و اشاره امیر افغانستان به روی کار آمده خواهد بود، از تمامت راجگان کشور هند و سند و پنجاب بدون نواب حیدرآباد و راجهٔ نیپال، اعانهٔ پول و لشکر خواستار شد و مردم قوم ماموند سکنهٔ باجاور و نواح آن بر لشکر انگلیس شبیخون زده تا طلوع فجر مردانه جنگیده بعد پراگنده شده راه خویش پیش گرفتند و منصب‌داران عساکر انگلیس از این شب‌تازی و دستبرد آن مردم، کس نزد بزرگان ایشان فرستاده پیام دادند و سبب حمله نمودن ایشان و زیان زیاد حاصل کردن خود را بپرسیدند و ایشان انکار نموده یورش شب هنگام را نسبت به مردم خورد ماموند دادند، و انگلیسان چهار تن از رؤسای ماموند خود را به بهانهٔ امری طلبیده محبوس کردند؛ و افواج سواره و پیادهٔ ایشان به عزم تخریب باجاور حرکت کرده، دیهات نفس علاقهٔ ماموند را به آتش سوختند و پسر محمداکبر خان را که در حملهٔ شب کشته شده بود، افتاده دیده، برادر دیگر او را نیز بکشتند و زنان و دختران محمداکبرخان را به دست هتک عصمتِ و ناموس آورده در لشکرگاه بردند و به مردم الوارگی پیام دادند که منزل و ماوی خود را ترک نکرده آرام و آسوده باشند، زیرا که دولت

عزم مزاحمت ایشان را ندارد و از دیگر سوی سواران نظام انگلیس، روی به سوی دیهات عموم مردم ماموند کاکازایی نهاده و از جمله اهالی قریهٔ تنگی با ایشان سخت جنگیده جد و جهد مردانه کردند و از جملهٔ رؤسای قبایل افاغنّه سرحدیه که به غزا برخاسته بودند، ملک غیرت از راه عدم حمایت قوم و ملّت و ترک شئون اسلامیّت، پسر خود را نزد انگلیسان فرستاده عذر جنایت خویشتن خواست و ملاّ نجم‌الدّین با دیگر سرکردگان مجاهدین او را نفرین نموده به زبان طعن و لعن پیام بی‌حمایت بودن به او داد و انگلیسان به قانون مارشل لا، رفتار اختیار کرده، مزارع مردم ناوگی را تلف و علف ستوران لشکر ساخته ضایع نمودند و از جانب دیگر مرک نام انگلیس با لشکری که در تحت رایت داشت، پس از محاربه در موضع شب قدر وارد موضع مچنی شده مردم آن حدود را در زیر فشار سیاست گرفت [از هر] دوازده باب خانه یک خانه را برای آتش زدن و سوختن از ایشان بخواست و از هر خانه یک میل تفنگ اگر داشت و نداشت طلب نمود. و مقارن این حال مردم متی و غیره که با دولت انگلیس طرح مخالفت انداخته، ساختهٔ محاربت شده و هزیمت یافته بودند، با اهل و عیال خود هجرت اختیار کرده عازم داخل شدن در خاک محدودهٔ افغانستان گشتند و حضرت والا از عریضهٔ سپهسالار غلام‌حیدرخان بر ماجرا آگاه گردیده او را فرمان کرد که: «قرار قواعد و رسوم تمامت دول عالم، این نوع مرم را که فرار را اختیار کرده از یک مملکت در سایهٔ حمایت دیگر دولت پناه گزینند، هیچ اعتراضی را موجب نمی‌گردد و چنانچه هزاران نفر از رعایا و تبعهٔ این دولت در کشور هند رفته مسکن و ماوی گرفته‌اند و هم‌چنین در بخارا و ماوراءالنهر از مستعمرات دولت روس، بسیاری از مردم بلخ و بدخشان و قطغن رفته اقامت گزیده‌اند و از آن مملکت نیز مهاجرین زیاد در مملکت افغانستان آمده، روز معیشت به فلاحت و تجارت و ملازمت و خدمت دولت به سر می‌برند و از هیچ طرف چنین مردم ممنوع نبوده و مسترد نشده و نمی‌شوند؛ بلکه رجعت دادن ایشان و جای ندادن به ایشان معیوب و ملوم بین‌الدّولی است، مگر مشروط به اینکه طرفین دولتین قرار داده باشند که پس بفرستند، بنابراین قاعده و قرارداد بین‌الدّولی در هر وقت هر قدر مردم فراری از آن‌طرف بیایند، البته مسکن و مقام داده می‌شوند و سبب ایراد و اعتراضی نمی‌آیند؛

امّا چنین نشود که دولتی به خصم و معاند دولت متعاهد خود تا که شرایط عهد و میثاق مرتبط و استوار باشد، امداد و کمک نموده، اسلحه و اسباب جنگ بدهد. باری این قاعده را باید ملحوظ داشته کسی ممنوع از آمدن نشود.»

دستورالعمل خواستن سپهسالار در خصوص رفتار خود با دولت انگلیس

و نیز چون سپهسالار مذکور معروض داشته و دستوری در اقدام به امور ضروریه خواسته و نگاشته بود که افواج انگلیس از چهار طرف روی ستیز به سوی ملاّ نجم‌الدّین و غزاة برانگیختهٔ او نهاده و با عموم آنان خصوص مردم مهمند، مقاتله و محاربه دارند و در حدود قریبه و متصلهٔ حرب‌گاه، قبایل مردم بایی‌زایی و خوای‌زایی، از تبعهٔ این دولت مقام دارند و با گروه محارب خاک شریک می‌باشند، اگر این مردم از راه خفا به معاونت آن مردم بروند و یا افواج انگلیس فتح‌یاب شده، از راه تعاقب پا نهاد خاک افغانستان آیند، چگونه با ایشان سلوک و مدارا کرده شود؟ و حضرت والا ارقام فرمود که «قوم بایی‌زایی و خوای‌زایی اگر به واسطهٔ مخالفت دیگر مردم مهمند که محاربند، دفع اضرار لشکر انگلیس را از خود بنمایند، نظر به مخلوط بودن جانبین تمییز بیگانه و آشنا نمی‌شود و چون ما معلوم کرده نمی‌توانیم؛ پس چیزی گفته نمی‌توانیم و اگر افواج انگلیس مردم مهمند را مغلوب و منهزم ساخته عزم تعاقب نمایند، سابق به شما خبر داده نقل مکتوب ویسرای کشور هند را که از حضور، پاسخ آن ارقام و ارسال شده است، به شما ارسال فرمودیم که در مکتوب خود مصرّح داشته است که هرگاه ملاّ نجم‌الدّین هزیمت یافته راه‌نورد وادی کنر شود، لشکر خود را حکم داده‌ایم که تعاقب او را در آن طرف آبشار، یعنی خط فاصل ننمایند و جوابی‌که از کابل به او رقم شده نیز خوانده‌اید که نوشته‌ایم لشکر خود را منع کند که بسیار پیشقدمی نکنند و از همان آبشار که حدّ فاصل و آن سوی آن حدّ خود ایشانست پای پیش نگذارند؛ البته مکاتبهٔ جانبین را معمول داشته و از حدّ خود تجاوز نمی‌کنند و در باب کسانی که فرار کرده داخل خاک این مملکت می‌شوند، اگر پس از مغلوب و منهزم شدن با اهل و عیال خویش طریق هجرت پیش گیرند، ممنوع نیستند و اگر قبل از جنگ

بفرستند و خود ایشان رهگرای حرب شوند، جای داده نشوند؛ زیرا معاونت آنها و مخالفت با دولت متعهد، به روی کار آمده باعث اعتراض می‌شوند.»

ترتیبات و تنظیمات عساکر انگلیس در محاذ جنگ

و مقارن این حال انگلیسان یک فوج پیاده و دویست سوارهٔ نظام مقیم ناوگی را به کمک و معاونت لشکری که در موضع لاشوره به مقابل و محاذ غزاة قوم مهمند فروکش کرده بود، گماشتند و در آنجا خندقی به دور اردو حفر نموده سنگری از خاک و سنگ برافراختند و از جنگل دیواری در اطراف خود برآورده، استحکامات و انتظامات درست و استواری تشکیل دادند و مرک انگلیس صد رأس گوسپند و پنجاه فرد گاو جهت مصارف لشکر به نام مهمانی و رسم رایگانی، از مردم حلیم‌زایی کرهاً گرفته، یک فوج پیاده را با چیزی از سوارهٔ نظام در قریهٔ کجی مأمور اقامت و انسداد راه غزاة و مدافعت ایشان کرد و پس از این نظم و نسق، جمعی را به اسم نوکر گرد آورده از جیم زرد لباس نظامی در بر ایشان نموده، ملبّس و مشابه به عسکر نظام ساخت و هم سرکردگان قوم را نیز امر به تغییر دادن لباس‌شان کرد که در وقت اشتعال نائرهٔ قتال از غزاة فرق و تمییز شوند. در ظاهر این را سبب تغییر لباس ایشان اظهار کرده، در باطن با خود قرار داد که غزاة ایشان را از اعداد سپاه نظام دانسته خون همه را بریزند و از خون ریختن در بین جانبین، عداوتی روی داده رشتهٔ اتحّاد و اتفاق قومیّت و اسلامیّت خود را قطع نمایند تا از خصومت و نفاق طرفین فایده به دولت انگلیس و زیان به گروه اسلام رسیده، انگلیسان شادکام و مقضی‌المرام آیند.

حملهٔ دوم مردم ماموند بر لشکر انگلیس

و مقارن این حال، مردم قوم ماموند سکنهٔ باجاور، از راه شبیخون با لشکر انگلیس درآویخته و تا نصف شب، خون جمعی را ریخته، نُه بار قاطر فشنگ با عامل آن و چهل میل تفنگ پناه‌پر و شش قبضه کریج از قورخانهٔ لشکر و اسلحه مقتولین، به غنیمت گرفته، صد تن از غزاة به قتل رسید. و از دیگر سوی غزاة مردم تیراه نیز

قلعهٔ سامانه را مسخر و مفتوح و لشکر نظام مقیم آن قلعه از راه هزیمت و فرار در قلعهٔ نظامی کوهات در آمده قرار اختیار کرد. و از دیگر [سوی] ملاّ نجم‌الدّین که با غزاة مذکوره در یک شب تعیین حمله و یورش فرموده بود، در موضع با لشکر انگلیس هنگامه‌آرای قتال گشته، مغلوب و لشکرش منتشر گردید و خود منهزماً روی فرار به سوی موضع سلاله نهاد و انگلیسان چندی از خانه‌های مردم موضع بیدمنی را آتش زده و سوخته، به عزم سوختن و خراب کردن مسجد ملاّ نجم‌الدّین راه موضع جروبی برگرفتند و خان جار را از راه طلب صلح و مسالمت نزد مردم ماموند که در جنگ چنانچه گذشت مظفر و چیره‌دست آمده بودند، فرستادند.

جا و مقام گزیدن خانواری منتخبهٔ لمقان در کافرستان

و از این سوی در خلال قتال و جدال مذکور سردار محمداکرم خان و سردار محمدرسول خان و سردار عبّاس‌خان کرنیل و کمیدانان اعزازی که مأمور تهیّه و تجهیز خانواری اقامت‌گزین لمقان در کافرستان چنانچه گذشت از حضور مأمور شده بودند، اسلحه و فیوس به مردان خانواری منتخبه برای اقامت کافرستان داده و به رضا و خواهش مردم این خانواری، کدخدایان و رؤساء از بین‌شان برگزید و از جملهٔ چهار تن مامورین این کار، سردار محمدانورخان برگد افتخاری که امر علوفه‌رسانی و دادن تخم و تقاوی به این خانواری تفویض وی بود، بیست و سه هزارو هفتصد روپیه از خزانهٔ لمقان جهت خریدن گاو قولبهٔ به ملکان و کدخدایان سپرده، امر کوچ کردن جانب کافرستان نمود و کاروایی‌های هر چهار تن تا این‌جا از عریضهٔ خود ایشان حالی رای والا شده، سردار محمداکرم خان که کار مرجوعه‌اش انجام یافته بود، طلب کابل شد و سردار محمدرسول خان را فرمان رفت که تعداد خانواری و کدخدایان ایشان ارسال حضور بدارد که خلعت کدخدایی و رقم اقامت و مالکیت در کافرستان به ایشان فرستاده شود و سردار عبّاس‌خان را ارشاد شد که پس از وصول خلعت و ارقام، ایشان را جانب کافرستان کوچ دهد، چنانچه او همه را مطابق فرمایش حضور، رهسپار کافرستان ساخته هر چهار تن سرداران مذکوره و محمدعلی‌خان حاکم لمقان تا منزل علیشنگ همراه این خانواری رفته با ایشان وداع مشفقانه کردند.

خلاف قرارداد معیّن کردن و عریضه نمودن فاربس کمپانی

و هم دراین وقت عریضهٔ مورخهٔ شانزدهم ماه ستمبر سنهٔ ۱۸۹۷ میلادی مطابق هجدهم ربیع‌الآخر سنهٔ ۱۳۱۵ هجری فاربس فاربس لمتید کمپانی انگلیس مقیم کراچی که از عریضهٔ مورخه ۳۱ ماه جولای و مکتوب ۱۳ اگست خود که به حضور کرنیل غلام‌رسول خان رقم کرده بود، واصل پایهٔ سریر امارت شده چون یادآوری نموده و نوشته بود که صندوقی که کتاب حساب در آن می‌باشد، به ذریعهٔ تلگراف به من خبر رسیده است که در ایستگاه ریل پشاور افتاده، کسی آن را تا کنون نبرداشته است و چون آن کتاب کارکنان دولت افغانستان برای قطع محاسبات اسباب و آلات خریداری دولت متبوعهٔ خود ضرور به کار دارند که باید ملاحظه کنند و نیز سقف کارخانهٔ ارسالی مرا تا حالا تحویل نشده‌اند، چنانچه به دوست‌محمد خان گماشتهٔ دولت افغانی در کراچی گفته شده و او عریضه‌نگار حضور خواهد شد و نیز در ذیل این عریضهٔ خویش شرحی با خامهٔ شکایت از کارکنان مقیمهٔ پشاور این دولت، در باب تعطیل احوال ارسالی خود نوشته بود، حضرت والا با خامهٔ خاص در روز سلخ ماه ربیع‌الآخر در پاسخ او رقم کرد که « به روز چهاردهم ربیع‌الآخر سنهٔ ۱۳۱۵ هجری مطابق دوازدهم ستمبر سنهٔ ۱۸۹۷ میلادی به شما ارقام شده که حالا رسیده خواهد بود و از شکایت شما به شهنوازخان، خادم این دولت که در پشاور برای ارسال داشتن کابل اموال مرسولهٔ شما اقامت دارد، مفصّل مرقوم فرمودیم و اکنون از شکایات او را که در خصوص توقیف اموال مرسولهٔ شما در ایستگاه ریل پشاور می‌نویسیم که او معروض داشته است که دیگر بازرگانان هرقدر مال و اسبابی که برای دولت افغانستان خریده گسیل پشاور می‌دارند، قبل از حمل و نقل دادن اموال خود سیاههٔ جزو اجناس را نزدم می‌فرستند، چنانچه به مجرّد وصول اموال‌شان در ایستگاه پشاور، همان رقیمه و سیاههٔ ایشان را به افسر ریل‌خانه نموده، فوراً اموال دولت افغانستان را برمی‌دارم و فاربس به خلاف دیگران هرگز خبر نمی‌دهد و اگر به ذریعهٔ تلگراف به او خبر داده شود، جواب نمی‌گوید. چنانچه در روز دوم ربیع‌الاول یکهزار و هشتصد من انگلیسی، از مال دولت افغانستان در ایستگاه پشاور رسیده آن را بدون نوشتهٔ او

ندادند و به ذریعهٔ تلگراف از او نوشته و سیاهه خواسته شده، پس از شانزده روز رقعه‌ای ارسال داشت که نام مرسل‌الیه درج آن نبود لهذا منصب‌دار ریل وای، مال را نداده مواضعه نهاد که فردا بالاتفاق تلگرافاً به او می‌گوییم که خبر دهد که کدام مال را بدهم و تاکنون سی روز گذشته جوابی‌از فاربس نرسیده است که اموال دولت افغانستان از ایستگاه ریل برداشته می‌شد و از عدم خبر دادن فاربس و حراست مال در ایستگاه، روز به روز محصول حافظت آن را در شمار می‌افزایند. پس اگر در حقیقت و نفس‌الامر چنین باشد که شهنوازخان معروض داشته و نگاشته است، خود شما تفکّر و تصوّر نمایید که تقصیری از کارکنان این دولت صادر نشده است و اگر چنانچه شما هم مثل دیگر تجّار مال خود و سیاههٔ آن را ارسال می‌دارید، همانست که وجه شما معطّل نگردیده و نمی‌گردد، و هم کرنیل غلام‌رسول خان را فرمان رفت که جواب شما را باصواب بگوید و کتاب حساب خود را از پشاور که در این ایّام، از سبب شورش اهالی جبال سرحدّ، راه آن مسدود است، نزد خود خواسته از راه قندهار ارسال دارید که بلادرنگ به حضور رسیده به شمار مبالغ مندرجهٔ آن علم آورده شود.»

در کابل فرستادن میر محمودشاه اسرای کفار را

و مقارن این حال، میرمحمودشاه خان سرتیب، یکصد و شانزده [نفر] از اسرای کفّار پوشال را تسلیم بزرگان سکنهٔ پریان پنجشیر کرده و چهل نفر را با خود در لمقان برده، محمدعلی‌خان حاکم آنجا ایشان را در کابل فرستاده و هم در خلال واقعات مسطوره، علی‌محمد خان حاکم پشت‌رود، علی‌احمد خان پسر خود را مأمور حکومت گرمسیر کرده و او دست تصرّف و مصادرت به مال و متاع و زنان و دختران رعایای محکومهٔ خود دراز کرده، جور و ستم زیادی از قوه به فعل آورد و ضعفای رعیّت از راه دادخواهی در قندهار آمده و معروض داشته سیاههٔ پانزده هزار روپیه مصادرات او را نگاشتند و از حضور والا فرمان تنبیه و تهدید به نام علی‌محمد خان صادر گردید که مبلغی را که پسر او از رعیّت گرفته است پس از ثبوت، مضاعف گرفته خود او نیز از حکومت پشت‌رود و گرفتار کردار ناهنجار پسر حرام خود خواهد گشت و او و پسرش پس از وصول این منشور زیاده‌تر

فقرای رعیّت را که عریضه‌نگار شده داد خواسته بودند، در شکنجهٔ عتاب و عقاب انداختند و خود را مسئول روز آخرت ساختند. و هم در تضاعیف وقایع مذکور، سیزده لک و پنجاه هزار و یکصد و سی و یک روپیه از دفتر سنجش کابل به نام باقیات چندساله به تحصیلی کبتان محمدحیات خان بر مردم پشت‌رود حواله شده فرمان رفت که بر بالای حاکم و میرزا محمدجی دفتری، محصّل بوده این مبلغ را حصول و به خزانه موصول نماید و از این حواله اکثر مردم پشت‌رود مبلغ حوالهٔ خود را ادا کرده و نکرده، فرار وادی ادبار شدند، امّا با وجود آن قرار شفعه‌داری و قومی کمال و تمام به وصول پیوست.

ادّعای خدمت‌کردن و به قتل رسیدن برادر محمداسلم نورزایی

و هم در این هنگام، محمداسلم‌خان نورزایی از متوطّنین خشکابهٔ پشت‌رود چهل و شش فقره غبن و خیانتی که از بابت خارج جمعی بعضی مزارع و دکاکین و غیره در پشت‌رود بود و از اغماض و لحاظ و رشوت خوردن مأمورین دولت تا این زمان به روی روز نیفتاده بود، عریضه و ادعای انکشاف آن را نموده عرض و التماسش پذیرفته آمد و او از راه به منصهٔ ظهور آوردن یک فقرهٔ معروضهٔ خود که عمل یکصد و بیست دکان نمک‌فروشی بود، نزد محمدکریم خان پسر سردار گل‌محمد خان شده، محصول دکاکین متعلقهٔ او را عزم خواستن کرد و تعلیقهٔ علی‌محمد خان حاکم که به نام او حاصل کرده بود، مصحوب آدم‌خان برادر خود مقدم فرستاده و او هنوز آن مکتوب را نرسانیده بود که محمدکریم خان آگاه شده، با پنج سوار وارد خانهٔ آدم‌خان گشت و او را در روز از دم شمشیر گذارنید و برادرش را از ضرب لطمهٔ چوب و لگد کور و لال ساخته برادرزاده‌اش را جراحت رسانید و هشتصد روپیه از خانه‌اش به غارت برداشته مراجعت کرد؛ و چون مذکور از فرقهٔ جلیلهٔ محمدزایی و نژاد پاینده‌خانی بود، خون آن مظلوم به هدر رفت.

و هم در خلال این حال میرزا محمدخان از هزارگان قلعهٔ نو هرات، مبلغ دولک روپیهٔ کابلی از غبن و خیانت محمدیاسین خان و عطاءالله خان، حاکمان آنجا، ادعای به ظهور رسانیدن کرده به دولت حجّت داد که اگر به ثبوت نرساند، از مال خود می‌رساند و قاضی سعدالدین خان حکمران هرات او را محبوس‌داشته تا

که از عرایض وقایع‌نگاران آن سامان حالی رای والا شده در روز سلخ ربیع‌الآخر، فرامرزخان سپهسالار را فرمان کرد که: «هر سه تن مدّعی و مدّعی‌علیهما را گسیل کابل نماید که به حضور تحقیق و تفتیش این امر به روی کار آید.» و این میرزا محمد که غرضش از این عریضه و ادّعا محض شرفیاب شدن حضور والا بود حبّه و دینار را به منصهٔ ظهور نرسانیده در پایان کار چنانچه بیاید به منصب منشی حضور شهزاده محترم، سردار حیات‌الله خان نایب‌الحکومهٔ قطغن و بدخشان، سرافراز گردید و مدّتی طریق خدمت سپرده از کار سبک‌دوش و در قلعهٔ نو رفت.

و هم در خلال وقایع ماه ربیع‌الآخر، سپهسالار فرامرزخان نود و هشت هزار و هفتصد و نود و یک قران و یکصد و سی دینار از بهای صکوکات شرعیّه و پاسپرد مسافرین و ترکهٔ میراث اموات و محصول نکاح ازواج و زوجات و جزیة‌الهنود که همه به جز جزیة‌الهنود در عهد این پادشاه به روی روز افتاد بر تکالیف عموم رعیّت افزوده آمد، مصحوب محمدحسن خان جماعه‌دار توپخانه در کابل فرستاده تحویل خزانهٔ دولت شد؛ و هم قاضی سعدالدّین‌خان حکمران هرات، پنجاه خروار صابون و پنجاه شیر خشت که نیز بدون از دولت ساختن صابون و خریدن شیرخشت بر دیگر مردم ممنوع و قدغن بود، بر نود نفر اشتر ابتیاعی که به فرمان والا خریده شده بودند و شش نفر اشتر مکاری، از هرات حمل و جانب کابل نقل داد و هم در این احیان غلام‌حیدر خان نامی از کابل به حکومت قلعهٔ نو هرات مأمور شده در آنجا رفت.

ادّعای عظیم‌الدین ظاهر نمودن غبن میر ابوطالب‌خان را

و هم در تضاعیف واقعاتی که به شرح رفت، عظیم‌الدین نام هجده نهری، از قاطنین آقچه ادعای ابراز ده لک تنگه غبن و خیانت میر ابوطالب خان را کرده طلب کابل شد و حضرت والا میر ابوطالب خان را نیز برای جواب گفتن ادعای او طلب کابل فرموده، او به عزم چاره و تردید ادّعای او ردّ اظهار را به مُهر چند نفر در حاشیهٔ کلام مجید حاصل کرده، آن کلام‌الله را نزد عرب‌بای، حاکم آقچه، فرستاده خواهش مهر کردن او را نیز کرد و او مهر نکرده، میر ابوطالب خان در خوف و هراس افتاد که این مطلب مکشوف خواهد شد و رمضان عطّار را که

دوست وی وقایع‌نگار امور خفیه بود، تعلیم نموده او معروض حضور والا داشت و حضرت والا کلام‌الله مهمور را از رمضان عطّار طلب حضور نمود و به واسطهٔ میرزا عبدالرشیدخان قزلباش که از راه طلب جاه، همواره برای میر ابوطالب خان و میر محمدحسین و میر ابوالقاسم خان، برادران او که هر یک دارای رتبه و مقامی بود، چاه می‌کند و مترصّدانه روز به سر می‌برد، از مطالعهٔ حضرت والا گزارش یافت. دوباره فرمان تأکید به طلب میرابوطالب در کابل شرف نفاذ یافت و او در کابل آمده، عظیم‌الدین دیناری از مبلغ ادعا کردهٔ خود را بر [او] ثابت نتوانسته منفعل و شرمسار گشت.

شرح جاسوسی حاجی اسلم‌بای تربز

و مقارن این‌حال حاجی‌اسلم‌بای کهمردی معروف به حاجی تربز که در مزارشریف روز تجارت به سر می‌برد و در خفا طریق جاسوسی دولت روس می‌سپرد و در کابل با حاجی شمس‌الدین تاجر و عبدالرحیم پسر او رابطهٔ آشنایی و مکاتبهٔ تجارتی داشت و حاجی شمس‌الدین با پسر خود واقعات راست و دروغی را از کابل به نام مکاتیب تجارتی به او می‌نگاشت و او در بخارا نزد کارکان دولت روس ارسال می‌داشت تا که رفته رفته وقایع‌نگاران این دولت از کردار حاجی اسلم خارج از شیوهٔ دیانت آگاه گشته، معروض حضور داشتند و او طلب کابل شده، چون تاجر و صاحب ثروت بود به واسطهٔ ناظر محمدصفر خان که به او معرفت و مودّت حاصل کرد، کسی از رفتار او به حضور والا یادآور نشده و از خاطر والا رفته، بی‌شایبه مزاحمت سیاست در مزارشریف مراجعت کرد و در پایان کار مسمّاة فرخ‌تاج، دختر یوسف نامی از قزلباشیهٔ کابل‌را که زوجهٔ غلام‌حسن‌خان پسر حبیب‌الله خان جوانشیر، از نبایرخان شیرین خان پسر امیر اصلان خان و روی زیبا و حسن فریبا داشت و او را پس از فوت شوهرش میرزا یعقوب‌علی‌خان نام قزلباش عقد مزاوجت و مناکحت بربسته، هنوز عروسی مرسومی خود را به پای نبرده بود که حاجی اسلم مذکور فریفتهٔ حسن و جمال شده، دعوی ایجاب و قبول مزاوجت او را آغاز کرد و آن زوجهٔ عفیفه با پدر و مادر خود، از مزار در شب گریخته به کابل آمد و حاجی اسلم وکالت خط به نام عبدالرحیم پسر حاجی

شمس‌الدین فرستاده، دعوی اورا با زوجهٔ میرزا یعقوب‌علی مذکور نزد قاضی سعدالدّین دایر کرد و وکیل شوهر او با وکیل آن ضعیفهٔ مستوره به مذاکره پرداخته، خصومت جانبین به واسطهٔ ناظر محمدصفر خان و عبدالحبیب‌خان ایشک‌آقاسی، حضور شهزادهٔ مکرّم، سردار عنایت‌الله خان، معیّن‌السلطنه که، مدارم‌المهام شهزادهٔ ممدوح بود و اختیار تام در حکومت و اخذ رشوت داشت، منجر به مناقشهٔ مذهبی‌شد و به امضای قاضی سعدالدّین خان و ملاّ حاجی عبدالرازق خان اندری، به بهانهٔ این که دعوی جانبین در کابل فیصله نمی‌شود، بدون آن که جانب حاجی اسلم قوی و حقّ او ثابت باشد، آن ضعیفه را به ذریعهٔ سوارهٔ نظام به حکم معیّن‌السلطنه که ایشک‌آقاسی عبدالحبیب حاصل کرد، در ظاهر مجبوراً گسیل محکمهٔ شرعیّه ترکستان نمودند و در باطن سوار محافظ او به تعلیم ناظر محمدصفر خان و عبدالحبیب خان او را از گرد راه در خانهٔ حاجی اسلم رسانیده او با زحمتی که به طواف خانهٔ خدا کشیده بود، آن زن را در آغوش تعصّب و عدم تجنّب از زنا و معصیت کشید و چندی با او روز فسق به سر برده، آخرالامر از داد و فریاد آن زن که خود را شوهردار و او را زناکار می‌گفت، حاجی اسلم او را با محمدحسن نام نقّاش از مردم قزلباش که او را به بهانهٔ نقاشی خانه خود دعوت کرد، با زن مذکوره یکجا بکشت و ثواب دیگر مزید بر کار صوابی که کرده بود، از قتل دو تن مرد و زن شیعه، برای آخرت خویش حاصل کرده و قراری که پس از انجام این قضیه از عبدالرحیم پسر حاجی شمس‌الدین کابلی استماع افتاد، در این دعوی هجده هزار روپیه به کابل صرف رشوت شده، نتیجه‌اش آن شد که مجملاً رقم گشت.

و هم در خلال واقعهٔ مسطوره، شراف‌بای تاجر، از اهالی مزارشریف شهزادهٔ والا مقام، غلام‌علی‌خان را در بزم سور و سرور ختنهٔ پسر خود دعوت کرده و او از عدم اجازت حضور والا تشریف نبرده و یک توب کمخواب گجراتی و دو طاقه لنگی بیست و دو روپیه‌گی به صواب‌دید کرنیل امرالله خان، خالو و لَلَهٔ خود، از صندوق خانهٔ دولت به نام تبریک با سه رأس برّه در خانهٔ [او] فرستاد و او پس از انجام بزم عشرت و نشاط ختنهٔ پسر خود، دو رأس اسپ با جل و سرکش و دو توب اطلس جاپانی و قدری از حلویات، به اسم تحفه، تقدیم حضور شهزاده نمود.

سیاست والا معاندین دولت را

و هم در خلال این حال محمدرحیم خان، انباردار جو دولتی، در مزارشریف، معروض حضور داشت که من از دختران مظفرخان والی میمنه که عمه‌زادگان منند، جویا شدم که در کجا روز به سر می‌برند و بابا خان فرّاش روضهٔ مقدسهٔ شاه اولیاء با من اظهار کرد که ایشان داوود خواجه به واسطهٔ ناصرخان خسرزادهٔ مظفرخان، دختر بزرگ او را به زنی گرفته است، بعد من خواجهٔ مذکور را گفتم که دلاورخان و مظفرخان معاند و بدخواه دولت بودند و تو دختر مظفرخان را به عزم تملّک مکنت و ثروتش در آغوش مزاوجت آوردی و حال آن که خود مظفرخان با سردار محمداسحق خان متمرّد، در مارواءالنهر، روز خصومت دولت به شام عداوت می‌رساند و نیز این را ندانسته بودی که به واسطه و تحریک یلنگ‌توش خان و امین‌الله خان جمشیدی، هر دو تن خائن دولت، مظفرخان با پدر حیدر قلی‌خان خادم دولت طرح خصومت انداخته و البته کسی از اولاد او به روی کار خواهد آمد که از این احوال به حضور عریضه‌نگار آید که مال و ملک آنها از آن دولت و خود ایشان گرفتار زندان سیاست دولت‌اند، نه از ایشان داوود و خواجه، پس در آن‌وقت چه خواهی گفت؟ و اگر حضور والا ایشان را عفو نماید و از کردار پدر ایشان درگذرد مدّعی و وارث مظفرخان پدر من بود و منم نه توکه اهل دعا و ریزه‌خوار خوان ارباب حاجات و دعواتی، باید دامن خود را به این امر آلوده نمی‌نمودی و از این اظهار من داوود خواجه متوهّم و هراسناک گردیده، یک رأس اسپ و یک تخته قاجاری به من داده اظهار کرد که پنجصد روپیه و دو رأس دیگر نیز می‌دهم، از این امر به حضور والا خبر ندهید و من اینک ماجرا معروض داشتم و حضور والا، ناصرخان بزّاز نواسهٔ مظفرخان را با ایشان داوود خواجه، طلب کابل فرموده هرچه خواست نمود و هر دو تن را نیست و نابود کرد.

گوشت مصارف سه ماهه زمستان کارخانهٔ طبّاخی

و هم در خلال واقعات این ماه، سید احمدخان سردفتر قطغن را که استعفا کرده و هنوز از آنجا حرکت نکرده بود، با حکمران ترکستان و حاکم میمنه را فرمان رفت که هر یک سه‌هزار رأس گوسپند که مجموع نُه هزار شود، از ولایات محکومهٔ خود برای مصارف کارخانهٔ ایّام زمستان دولت گسیل کابل نمایند و از روی صرف این‌قدر گوشت، بقیهٔ مصارف برنج و روغن و ترکاری و مصالح را قیاس توان کرد و از قیاس خرج سه ماه استدراک یکسال را خواهد نمود که چه قدر مبالغ صرف کارخانهٔ این پادشاه بوده است؟!

رفتار پسران خلف بر طبق پدران سلف خود

و مقارن این حال، میرزا پیرمحمد، برادر احمدجان نام تاجر، که لطف‌الله نام پدر هر دو تن در جمع دزدان بازار کابل گرفتار و در محبس فوت شده، از دفتر سنجش به نویسندگی انبار غلّهٔ حضرت امام مأمور گشت و طریق:

پسـر کـو ندارد نشان پدر تو بیگانه خوان و مخوانش پسر

پیش گرفته، روز، نمامی به سر بردن نزد کارداران آنجا اختیار کرد و کتابچهٔ سیاههٔ خانگی عرب‌بای را دزدیده و دو ورق آن را که اجناس برداشت کردهٔ خودش بود، از میان برداشته در آب انداخت و محمداعظم خان انباردار آنجا، رفتار و کردار او معروض حضور داشته، از حضور فرمان رفت که: «سند مکتوبی از کار نکردن و نمامی نمودن او از خودش گرفته در باب کتابچهٔ عرب‌بای که نوشته بود، نزد محمدالله خان کرنیل است، سربلندخان حاکم حضرت امام را فرمان شد که تحقیق کرده معروض دارد.» و چون او مرتکب این امر شده بود، در پایان کار مأخوذ سیاست آمد و اکنون از این‌گونه پسران ارباب حرفه‌وران بازار و مردم پست، بسی به روی کارند و مأمور اجرای امور دولتی می‌باشند تا نتیجهٔ آن روزگار مردم چه ثمر بار بیارود.

وقایع ماه جمادی‌الاولای سنهٔ ۱۳۱۵ هجری

در خلال واقعات مسطوره، مرض ذات‌الرّیه و ضیق‌النَّفَس سپهسالار غلام‌حیدرخان اروکزایی در مزارشریف، رو به شدت و زیادت نهاد و حضور والا از عریضهٔ خود او بر تلّون مزاج و تغییر تب و شدت مرضش آگاه شد، نظر به خدمات صادقانه‌ای که به دولت کرده، روز اخلاص به سر برده، در حقّ او دعای حصول صحّت نموده در پاسخ عرض رقم فرمود که: «حضرت حقّ شما را صحّت دهد و سرکار ما همواره دربارهٔ شما دعای خیر می‌نماید که سالم و با صحّت و عافیت باشید و تا سعی دارید از مآکل مضرّه پرهیز نمایید تا اگر خواست خداوند باشد، نعمت برء و صحّت به شما عطا گردد» و او از مرض مذکور در روز چهارشنبه غرهٔ جمادی‌الاولی پدرود جهان کرده وداع زندگی گفت؛ و از مسند سالاری سپاه رخت بربسته، رخ به نقاب تیرهٔ تراب نهفت.

و در روز دوم این ماه میر ابوطالب‌خان را که مجملی از طلب کابل شدنش رقم شده آمد و او از خوف دوچار شکنجهٔ سیاست و عقوبت شدنش تعطیل و اهمال ورزید به لیت و لعلّ گراییده نیامد که شاید از خاطر والا فراموش شود، ولیکن میرزا عبدالرشید خان که با او و برادرانش معاندت داشت و روز خدمت مکتوب و احکام‌نویسی سمت ترکستان را به سر می‌برد، فرمان کرد که: «در کابل بیاید و خدمهٔ خود را تأکید نماید که از آمدن امیر بخارا در کابل که آوازهٔ آن سمر و منتشر گردیده است، علم حاصل نموده معروض دارند تا از نتایج عزم و ارادهٔ او و دولت روس حضور والا آگاه گردد که چه پیشنهاد دارند و متوجّه و مواظب کدام امر سیاسی می‌باشند؟»

و از دیگر جانب در خلال احوال مسطور، نصرت‌الله بیگ دروازی که او را چنانچه گذشت محبوس کرده در زندان خم بردند، جنرال تاج‌محمد خان پس از مغلوب و منهزم شدن او، نظم و نسقی درستی در درواز به روی کار آورده، مردم آنجا را آرام و آسوده ساخت.

و هم در این ایّام، ملا بهاءُالدّین نام، مجاور روضهٔ مقدسهٔ نبویّه، از مدینهٔ طیّبه در قندهار آمده به ذریعهٔ عریضه از حضور والا استدعای آن کرد که: «هر یک از طوایف ترک و روم و شام و غیره، جهت اقامت و حصول راحت مطوّفین خانهٔ خدای و زوّاران مضجع پاک حضرت نبوی، در بلدهٔ طیبهٔ مدینهٔ منّوره مقامی ساخته و پرداخته‌اند؛ و من برای این مدّعا تا قندهار آمده عریضه‌نگار شدم که اگر رأی جهان‌آرا اقتضا فرماید، امری در این خصوص صادر نماید رخصت مراجعت یافته به تعمیل آن چه مدّعاست گرایم، تا به‌توجّه شاهانه آن را به انجام رسانم.» و حضرت والا در روز دوم مذکور جمادی‌الاولی حکمران قندهار را فرمان کرد که: «اگر مشارالیه واقعاً به این مدّعا آمده باشد، خود او یا رفیقش حاضر کابل آید که سرکار ما نیز آرزو را در دل دارد. چنانچه نقشهٔ مدینه منّوره را به همین تمنا خواسته به حضور موجود دارد تا به او سررشتهٔ انتظام این امر داده شود.» و او که به این نام می‌خواست منفعتی از این دولت حاصل کند این‌کار را سزاوار نیامد.

محاربات مردم سرحد با دولت انگلیس

و مقارن این حال، فوج پیادهٔ نظام انگلیس که از قوم طوری بود، به خواهش خویش راه خدمت پیش‌گرفته با دیگر افواج انگلیس، که رهگرای دفاع حمله و یورش و جاده‌پیمای تهدید و سرزنش غزاة بودند پیوست؛ و در شب جمعه سوم جمادی‌الاولی، مجاهدین تیراهی بر کشکچیان و پاسداران لشکر مقیم موضع سده تاخته، دو تن از سواران نظام سکه را به خاک هلاک انداخته و بازگشته در موضع مبندد با گروه مجاهدینی که در آنجا فراهم آمده، آمادهٔ تاخت و تاز بودند، ملحقّ شدند و سیم تلگراف را قطع کرده، آلات و ادوات حربیه را که از پنجاب جانب اردو می‌بردند، پیهم غارت نمودن آغازیدند؛ و در موضع سنگ‌واله و موقع متّصل دهنهٔ خرمنه و درسمند و سامانه، در مقابل عساکر انگلیس صف‌آرای جنگ گردیده، در مواضع چارگانهٔ مذکوره، دلیرانه به پای ثبات بایستادند و انگلیسان به قدر لزوم حراست، در چهاونی توتگی فوج گذاشته، مابقی از آنجا روی ایلغار به سوی سامانه نهادند و چنانچه بباید، غزاة تیراهی از این چپ و راست حرکت کردن سپاه انگلیس هیچ درخاطر نیاورده، پی‌به‌پی حمله‌ها و غارتها و قتل‌ها کردند.

ترغیب نمودن ملاّ نجم‌الدّین تبعهٔ سرحدیّهٔ این دولت را به جهاد

و از دیگر سوی ملانجم‌الدّین، که از موضع جروبی چنانچه گذشت، هزیمت یافته راه سلاله برگرفت. در آنجا مردم را به مواعظ و نصایح ترغیب به جهاد نمودن آغاز کرده، هنگامه‌آرای فراهم آوردن ابطال رجال شد و رعایای سرحدیهٔ این دولت‌را نیز در غیلان شورش و کشش و کوشش آورد؛ و سپهسالار غلام‌حیدرخان چرخی ماجرا معروض داشته، حضور والا نظر به معاهده‌ای [که] با دولت انگلیس در میان بود، در روز پنجم جمادی‌الاولی او را فرمان کرد که: «ملاّ نجم‌الدّین را نگذارد که داخل خاک افغانستان شده اسباب و سامان حرب با دولت انگلیس ساز کند و فتنه برانگیخته به معاضدت رعایای این دولت، با سپاه آن دولت بستیزد، و به او پیام دهد که در تیراه و هرجا می‌خواهد برود و اگر نرفته، دور شدن خود را از قرب خاک سرحد افغانی نپذیرفت و رعایای این دولت را ترغیب و تحریض به جهاد و افروختن آتش عناد کرد و داخل خاک افغانی شد، او را محبوس و گسیل کابل کند تا اطفای نائرهٔ شور و غوغای او به روی کار آمده در نواح جلال‌آباد سرایت التهاب ننماید».

و مقارن این حال مجاهدین قوم ماموند از سپهسالار غلام‌حیدرخان باروت و فشنگ خواستار شده یک ضرب توپ را که به غنیمت گرفته بودند، پیام دادند که او برای دولت افغانستان از ایشان بگیرد و سر باز نزده بپذیرد؛ و او جواب داده کارشان را به اختیار خودشان حوالت فرمود.

محاربهٔ ملاّ نجم‌الدّین با لشکر انگلیس

و در اثنای این ماجرا، غزاة تحت رایت ملاّ نجم‌الدّین، در موضع غنم‌شاه با سپاه انگلیس هنگامه‌آرای نبرد شده غالب آمد؛ و عسکر انگلیس مغلوب و منهزم گشته از راه فرار داخل ناوگی شد و مرک نام انگلیس، مقیم طورخواه، که طریق مارشل لا چنانچه گذشت پیش گرفته بود، سه صد میل تفنگ و سه صد قبضه شمشیر و سه صد خروار جو و پنج هزار روپیهٔ کلّه‌دار از مردم گنداب زجراً مطالبه و پیادگان

فوج گوره، چندتن از بزرگان قبیلهٔ باروخیل قوم حلیم‌زایی را، که ده رأس گوسپند به نام مهمانی برای مرک می‌بردند، از ضرب گلولهٔ تفنگ جراحت رسانیدند و چیزی از لشکر مغلوب و منهزم انگلیس که داخل ناوگی‌شده بود، از راه کوتل ناحقی در حدّ کمالی رفته، به عزم استحکام فروکش کرد و یک تن از شیوخ تبعهٔ ملا نجم‌الدّین ابطال رجال قوم خوای‌زایی را در کوه گرد آورده، از دیگر سوی جمعی از غزاة بازار شینه‌دری و طوری‌دری و نری‌اوبو را، که از عرصهٔ پنج سال در تصرّف دولت انگلیس درآمده بودند، غارت کردند و یک دربند قلعه از قلاع نظامی انگلیس را متصرّف شده، بسیار تن از لشکر انگلیس را بکشتند و دویست و پنجاه نفر از غزاة به قتل رسیده، از طرف دیگر درویش سوادی که مجروح و منهزم شده بود صحّت یافته با مردم تیراه در موضع سده، مهیای جهاد گشت. و انگلیسان افواج خود را دو حصّه کرده نصف آن در موضع طورخواه نزد مرک اقامت حراست ورزیده، نصف دیگر باز دو قسمت شده یک قسمت آن به سالاری دیوس نام انگلیس در دهن درهٔ علاقهٔ قوم متی جای استحکام جسته، دویست سوار و چهارصد پیاده از فوج کوره را که قسمت دوم بود، مأمور حراست ناوگی کردند؛ و ملاّ نجم‌الدّین در موضع مردار دند، واقع قرب گوشته از رود کامهٔ جلال‌آباد، جای گزیده، در این وقت مردم قوم ماموند از کثرت تردّد در محاربت خسته گشته، با انگلیسان صلح و مسالمت پیش گرفتند و پنجاه میل تفنگ و چهار هزار روپیه با انگلیسان داده، قطع رشتهٔ منازعت کردند.

بعد ملک التماس خان گداخیل با لشکر انگلیس در دیه کنگ واقع حدّ خوای‌زایی درآویخته، خون چهل تن از سپاهیان انگلیس را بریخت و چهار تن از تبعهٔ ملک مذکور کشته گشته، فوج انگلیس غالب آمد و قلعهٔ کنگ را آتش‌زده بسوخت. بعد فوج جا گزیدهٔ دهن درهٔ متی راه عبور یافته با این فوج قاهر در موضع ناحقی به هم پیوسته فروکش کرد و سه هزار روپیه نقد و سه صد میل تفنگ و سه صد قبضه شمشیری که مرک چنانکه گذشت خواسته بود، با هفتاد خروار جو مردم حلیم‌زایی سکنهٔ گنداب بر عهدهٔ ادا کردن گرفته و صد و سی خروار را به زبان ضراعت عفو خواستند و هم‌چنین مردم موضع ناحقی، هزار و پنجصد روپیه نقد و صد میل تفنگ و بیست خروار جو به اسم جرم برعهده

گرفتند که بدهند، و نیز مردم داوی‌زایی هزار و پنجصد روپیه نقد و صد میل تفنگ و بیست خروار جو به نام غرامت برعهدهٔ قبول نهادند و انگلیسان پس از مطیع و منقاد شدن قبایل مذکوره، دیهات مردم خوای‌زایی را تمام آتش زده بسوختند الاً قلاع واقعهٔ اسپین‌کی تنگی و ماماخیل که به شفاعت محمدصدیق خان از سوختن بازمانده، دیگران یکسر سوخته گشتند و هم مردم حتمان‌زایی هزار و پنجصد روپیه نقد و صد میل تفنگ و صد قبضه شمشیر و بیست خروار جو به‌نام جرم خطاکاری خویش قبول ادا نمودند. بعد فوجی که از جانب ناوگی وارد آنجا شده بود، کوچیده در موضع شب قدر، خیمهٔ مراجعت زد و چهارهزار روپیه و پنجاه میل تفنگ حوالهٔ مرک را مردم ماموند نیز رسانیده، انگلیسان اساس قلعهٔ نظامی در موضع دیه عنایت نهاده آباد کردند، و هم فوج مقیم غنم‌شاه، تمامت دیهات مردم متی و سوران را به جز محافظ‌خانهٔ پیادگان ساخلوی این دولت را، که قبل از تهدید حدود فاصله در آن اقامت داشتند، آتش‌زده بسوختند و بروج و بارهٔ همه را خراب و پست کردند. بعد در موضع گنداب شده فروکش کردند و هم‌چنین فوج مقیم سندره، قلاع واقعهٔ آن وادی را خراب و بیاب ساختند و آبادانی مواضع بهی‌داک و قلاع واقعهٔ موضع لشکرگی و دیه حاتم و مرزچینه و گداخیل را آتش زده، بعد راه گنداب برگرفتند؛ و مقارن این حال بعضی از مردم قوم ماموند که اطاعت نورزیده در جبال پناه گزیده بودند، با فوج انگلیس از چاشت‌گاهی درآویخته و تا ظهر به جنگ و گریز و زحمت و مشقّت ستیز و آویز خود را پس کشیدند و دو میل تفنگ و یک میل تفنگچهٔ شش تیره از انگلیسان به دست غزاة افتاده، سه تن از مقتولین انگلیس که اجساد آنها را برداشتن نتوانستند، در حرب‌گاه مانده، بیست‌وپنج دولی را از مقتولین و مجروحین با خود برداشتند و در این جنگ بیست نفر از غزاة به قتل رسیدند.

آمدن اهل و عیال خواص‌خان خیبری در گردی سرکانی

و مقارن این حال، اهل و عیال خواص‌خان و ولی‌محمد خان، ملکان خیبری، بدون حصول اجازت از دولت، خودسرانه وارد موضع گردی سرکانی شده مقام گزیدند. و از عریضهٔ سرتیب محمدحسین خان مقیم دکه، خودسر آمدن آنها حالی رای والا

شده، در روز ششم جمادی‌الاولی فرمان رفت که: «اگرچه در سابق فرموده بودیم که هر وقت عزم هجرت کنند، خود هر دو تن با اهل و عیال خود بیایند نه این که عیال خود را فرستاده خود ایشان با سپاه دولت انگلیس بجنگند و اکنون که عیال و اطفال‌شان آمده چیزی فرموده نمی‌شود زیرا ننگ افغانیست، اگر اخراج فرموده شوند باعث انفعال است، چه در هیچ قومی چنین امر به روی روز نیفتاده است که حمایت پناه‌گزین را ننموده جا و مأوی ندهد. پس در هرجا که خوشند مسکن و مقام گیرند.» و ایشان چنانچه بیاید در اشپان قرار اختیار کرده و بعد در کابل آمده، قلعهٔ سپهسالار حسین‌علی‌خان قزلباش، که ضبط دولت بود، با اراضی و عقار و باغ و بستانش به ایشان عطا و مرحمت شد.

سرزنش مفتی دادمحمد از نکوهش خود او

و هم در خلال احوال مسطوره، ملاّ دادمحمد نام، مفتی سابق محکمهٔ شرعیهٔ سپید کوه، که از آنجا تغییر یافته مأمور محکمهٔ شرعیّه جلال‌آباد شده بود، در شنوار رفته چنانچه گذشت، مردم آن کهسار را به نامهٔ ملاّ نجم‌الدّین به جهاد برانگیخت و ریع و دخل اراضی خالصهٔ دولتی را امر برداشتن و بردن به مالکانش کرده و سرپرست آنها نزد محمدعمر خان حاکم جلال‌آباد شده ماجرا بازداشت، و او ملاّ دادمحمد را احضار فرموده، سبب امر مذکور را بپرسید و او که سندی در حکم خودسرانهٔ خود نداشت جوابی نتوانست گفته، از دربار بیرون شد و زوجهٔ خود را برداشته فرار اختیار کرد و در موضع کجه، از موطن قوم خوگیانی، رفته پناه گزید و حضرت والا از عریضهٔ محمدعمر خان بر کردار او آگاه گشته، فرمان کرد که: «او چون در هرخانه و ده، هزار پَیک بر کلالان حواله و امر ساختن کرده، مردم را برخلاف معاهدهٔ دولت به غزا برانگیخته و هم صد خروار غلهٔ دولتی را به زارعین داده و تلف کرده است، محبوس و گسیل کابل نماید.» و اویش با میرزا غلام‌علی لعل‌پوره و لعل‌گل و گل‌احمد و میر مرادشاه لمقانی و عبدالله‌جان درویش که همه مباشر برانگیختن مردم به جهاد شده بودند، محبوس و گسیل کابل کرد. و از جمله ملاّ دادمحمد مفتی، در زندان سیاست پدرود جهان کرده، تاوان صد خروار گندم دولتی از بازماندگان او که در غزنین بودند، قومی گرفته شد.

در عهدهٔ تعویق افتادن اجرای نهر صحرای اشپان

و هم در این هنگام، عبدالاحمد و تاج‌محمد نامان غوربندی که در سال گذشته به امر والا به کار اجرای نهر بکهوسهٔ دشت اشپان، از نواح جلال‌آباد شده و تا این وقت به زحمات شاقّه، حفر نهر نموده و آب را در قرب آن دشت هموار خوش فضا رسانیده، از آن قدر کار بسیار که به بیست هزار روپیه به این‌جا نمی‌رسید، کارکنان دولت از عدم نظر به حسن نتیجهٔ عاقبت، شش هزار روپیه به آن دو تن داده خود ایشان با جماعهٔ کارگران از گرسنگی و عدم علوفه به ستوه آمده، ناچار عریضه‌نگار حضور والا شده ماجرای مذکوره بازداشتند که موازی پنج هزار ذرع در طول و عرض از مزارع اهالی حصارک غلزایی در تحت نهرجدید، زراعت و معمور شده است و از تعطیل جواب شدن عریضهٔ خود، هر دو تن که محتاج به قوت لایموت شده بودند، در کابل آمده از تهی‌دستی که چیزی نداشتند به کارکنان حضور بدهند، پس از دیرگاه به وسایط خداوندی شرفیاب بار شده، رجوع امر ایشان به تصدیق نمودن یک‌تن کبتان فوج سفرمینا گشت و او که از قوم هزاره بود، به خواهش هزارگانی که از هزاره‌جات طلب کابل و در اشپان و جگدلک مقام داده شده بودند، پیمایش نهر مذکور و مصارف بند آن را که از تنگی حصارک از نهر سرخ‌رود، آب برداشته می‌شد کرده، بیست هزار روپیه به میزان سنجش آورده و عریضه‌نگار حضور شد که این مبلغ و ارض موات به هزارگان و خود او از دولت عطا شود، البته به قدر چهاردهی کابل بلکه مضاعف اراضی هموار زرخیری قابل زراعت و باغ و بوستان زیاد می‌شود و از عریضهٔ آن کبتان که زحمات آن دو تن را منهدر ساخت و غدر ورزید، اجرای آن نهر به تعویق افتاد والا بند غازی که در این زمان به مبالغ هنگفتی تعمیر یافته و اراضی بتخاک و نواح آن را تا پل مخروبهٔ چرخی و تنگی غارو، زیر آب می‌کند، مقابل نصف زمین دشت اشپان نیست و به مثابهٔ او هموار و خوش‌فضا و زرخیر نمی‌باشد، همچنان مطمور بماند و آن زمین پسند افتادهٔ شهاب‌الدین شاه‌جهان مغل، بانی باغ نمله که درآن دشت نیز عمارات عالیه برافراخته و دشت مذکور را سراپا باغ و بوستان چنانچه در پادشاه‌نامه رقم کرده ساخته بوده، از نظر توجّه دولت و عمارت برانداخت؛ و اگر

چنانچه کارکنان خیراندیش مملکت‌آرای دولت که در پی تعمیر بلاد و ترفیه عبادند، نظری به تعمیر آن دشت گمارند، به بیست و کمتر از بیست هزار روپیه آن نهر اجرا یافته، آب سرخ‌رود نیز به هدر نمی‌رود و مبالغ زیادی از زراعت و فواکه، عاید دولت و ملّت می‌شود.

و هم در خلال واقعات مسطوره، از عرصهٔ شش سال، سمندرخان افغان از متوطنین شورآبک، آدم‌فروشی پیشهٔ خود قرار داده، در هر سال شانزده الی بیست نفر از زنان و دختران هزاره را به ده و بیست روپیه از کسانی که ایشان را از هزاره‌جات به جور و اکراه در قندهار می‌بردند، خریده و در هندوستان برده، هر یکی را از پنجصد الی هزار روپیهٔ کلّه‌دار فروخته تجارت همی کرد.

منع خرید و فروش کنیز و غلام هزاره از مردم هزاره

تا که در این هنگام از عرایض وقایع‌نگاران قندهار، این کار ننگ‌آور و خلاف آیین اسلام او حالی رای والا شده، حکمران قندهار را فرمان کرد که: «چون خرید و فروش کنیز و غلام مردم هزاره ممنوع و قدغن فرموده شد است، پس تفحّص و تجسّس عاملانه نموده، حقیقت این تجارت خسارت دین‌آور او را معلوم و معروض دارد تا بازپرس و مراسم سیاست عدم اعتنای او به حکم پادشاهی در محل اجرا آید، تا دیگری مرتکب این امر شرم‌آور نشود.» و از صدور این منشور اگرچه آن تاجر فاجر، کیفر کردار ناهنجار خود را بدید، امّا تا عهد سلطنت اعلیحضرت امیر امان‌الله‌خان غازی، سدّ این رخنهٔ بی‌دیانتانه نشد و عموم مردم افغانستان از شیعی و سنّی دختران و زنان هزاره به نام نکاح گرفته، ملک یمین خود می‌ساختند و انواع جور و ستم نسبت به ایشان می‌کردند و بدون رضا و اجرای عقد ایجاب و قبول همه را اکراهاً تصرّف شده، اولادها از ایشان حاصل می‌کردند تا که پادشاه ممدوح مذکور، این کلف عار را از روی اسلامیان افغانستان برداشته، کنیزان حرم خاص و خاندان شاهی و عموم مردم را که یک الی دو و ده کنیز از مردم هزاره و کفّار جدیدالاسلام داشتند چنانچه در جلد پنجم مفصلاً رقم خواهد شد، آزاد فرمود.

هجرت سرداران بلوچیّه

و هم در خلال احوال مذکوره، غازی‌خان و رسول‌خان از سرداران بلوچیه، با چهارده تن سواره از بلوچستان مستعمره و مقبوضهٔ دولت انگلیس، هجرت اختیار کرده وارد قندهار شدند. و حضرت والا از عریضهٔ آن دو تن سردار، حکمران آنجا را در روز ششم مذکور ماه جمادی‌الاولی فرمان کرد که: «هر یک از دو تن سردار را دوصد و چهل روپیه کابلی زاد راه داده گسیل کابل نماید.» و ایشان شرفیاب حضور شده مشمول عواطف و الطاف ملوکانه آمدند.

و مقارن این حال محمدحسن نام قوم بریج از منخرطین فوج نظام انگلیس، از راه فرار با سه میل تفنگ پناه‌پر دولتی، و اصل شورآبک گشت و دو میل آن را حاکم آنجا گرفته در قندهار فرستاده، محمدعلم‌خان نایب‌الحکومهٔ آنجا آنها را تحویل منگزین دولت فرموده، یک میل دیگرش را نیز محصّل گماشت که تحویل منگزین نماید و مکتوب اجنت بلوچستان به حاکم شورآبک در باب مسترد نمودن تفنگها رسیده، او آن را ارسال قندهار داشته نایب‌الحکومه قندهار به حضور فرستاده.

مسترد نکردن اسلحهٔ ملازمین نظام انگلیسی

و حضرت والا در روز نهم جمادی‌الاولی فرمان کرد که: «هر یک از تفنگها را بیست‌وپنج روپیه به سپاهی مفرور داده ضبط منگزین دولت بدارد و به حاکم شورآبک پیام دهد که از طرف خود به اجنت بلوچستان بنویسد که نامهٔ آن مهمان رسیده در باب تفنگها شخص فراری را نمی‌شناسیم، شاید مثل دیگر مردم متردّدین از بندر گذشته و در قندهار رفته تفنگها را فروخته باشد؛ و چون در دولت افغانستان این قسم دستور و سررشته نیست که سلاح کسی به جور و اکراه گرفته شود ولیکن قرار قیمت دلّالان که از طرف پادشاهی در بازار امصار و ولایات و محال مأمورند، اگر کسی اسلحهٔ نظامی را بفروشد می‌خرند. پس این شخص نیز اگر اسلحه با خود داشته البته در کدام بازار و محلّی فروخته خواهد بود، من آگاه نمی‌باشم، مگر این‌قدر می‌دانم که بدون خریدن و بهای نقد دادن رسم این دولت نیست که سلاح کسی به حکم و جور و کره گرفته شود.»

مبالغ ارسالی میرزا غلام‌محمدخان

و در خلال این حال، میرزا غلام‌محمد خان، سردفتر قندهار، بیست لک روپیه نقد و سی و هفت خشت نقرهٔ یامو که معادل یک لک و یازده هزار و هشتصد و هشتاد و نه توله و هر توله دونیم مثقال و هر دو مثقالی یک روپیه به وزن و شمار می‌آمد، با هجده خروار و هفتاد من به وزن قندهار مازاد و دو خروار و پنجاه و پنج من و سی آثار چای و پانزده من و هجده آثار پشم گوسپند لندنی، که به امر والا گوسپندانش از لندن چنانچه گذشت، جهت پشم آنها که قماش پشمینه بافته و ساخته آید خریده و در قندهار فرستاده شده بودند؛ و چهل دست پوست خام گاو که مساوی از دوهزار و پنجصد و شصت و شش جلد باشد، جهت کارخانهٔ چرم‌سازی دولتی که ابتیاع و اشترای پوست گاو بدون از دولت به دیگران ممنوع و قدغن؛ و در یکسال این پوستها از قندهار و توابع آن فراهم شده بود، بر یکصد و هشتادو هشت اشتر دولتی و مکاری حمل فرموده، مصحوب میجر غلام‌حسین‌خان و چهل و دو سواره نظام، از قندهار که از مصارف یکساله لشکری و کشوری آن دیار افزون به شمار آمده بودند، جانب کابل نقل داد و همه تسلیم کارکنان مرکزی شد.

طلب کابل شدن میرزا محمدحسن‌خان از سعایت زوجهٔ خود

و هم در این هنگام، میرزا محمدحسن‌خان قزلباش که از صداقت و حسن خدمت، وجوه سایر قندهار را چنانچه گذشت، به هفتاد لک روپیه رسانیده مورد تحسین و آفرین حضرت والا آمده بود، زنی خواسته و زوجهٔ نخستینش به حضور والا سعایت کرد که او از مال دولت به خیانت مبالغی را صرف زن خواستن خویش نموده است و حضرت والا او را طلب کابل فرموده، محمدعلم خان حکمران قندهارش به فرمان والا در تحت حراست، با دفتر و مکتوبات و کاغذهای زمان مأموریتش به کار دولت، به حفاظت دسته‌ای از سواره نظام گسیل کابل کرد و آنگاه که شرفیاب بار شد. حکم والا به نفّاذ پیوست‌که: «اگر ضامن دارد مقیّد نبوده تا زمان قطع محاسبات خود ضامن بدهد و الاّ مقیّد محبوس گردیده محبوساً قطع

محاسبهٔ خویش نماید.» و او ضامن داده در پایان کار چون حبّه و دیناری از مال دولت و رعیّت حیف و میل نکرده خیانت نورزیده بود، به منصب منشی حضور والا ممتاز و سرافراز گشت و پس از چندی در کابل مأمور کار دیوان شده، روز خدمت به صداقت به سر برد تا که بمرد؛ و حالا مزارع و مساقاتش به نام معلوم شدن حساباتش ضبط دولت است و پسرش به گدایی روز بینوایی به سر می‌برد چنانچه زنانش به خدمت خانه‌های اجنبیان روز زندگی به سر می‌برند.

هجرت سید الف‌شاه فوشنجی

و هم در خلال احوال مسطور، سید الف‌شاه نام فوشنجی، با پنجاه خانوار از منسوبان و نزدیکان خویش، از موضع توبه، واقع خاک مقبوضهٔ دولت انگلیس هجرت اختیار کرده وارد موضع کدنی شد و میجر نورعلم سرحددار، از آمدن او در آنجا به حضور والا نگار داد و به فرمان طلب در کابل آمده، به شهادت میجر مذکور که نیز طلب کابل، چنانچه گذشت، شده و حاضر بوده و گواهی محترم و معزّز بودن او را داد. حضرت والا در روز سیزدهم جمادی‌الاولی خود اورا خلعت و زاد راه و [به] همراهانش تنها توشهٔ راه عطا فرموده، دلشاد رخصت مراجعت داد و حکمران قندهار را فرمان کرد که به مثابهٔ دیگر مهاجرین، مزرعه و جیره و تقاوی از دولت به ایشان بدهد.

مراجعت افواج انگلیس از جبال مهمندیه

و از دیگر سوی در خلال این واقعات، درویش سوادی که هنگامهٔ جهاد در نهاد داشت، با هاشم‌علی خان، اهالی بنیر را به غزا برانگیخته، در موضع سده لشکر و ازدحام و حشری گرد آوردند و مقارن این حال افواج انگلیس پس از استمالت مردم حلیم‌زایی و مردم سکنهٔ موضع ناحقی و داوی‌زایی و خوای‌زایی و حتمان‌زایی و مردم ماموند و متی و سواران و جریمهٔ نقد و جنس و اسلحه گرفتن از ایشان، چنانچه گذشت، نظم و نسقی در حدود قبایل مذکور نهاده، با ایشان قرار داد که تا سه سال به مواطن و مساکن ایشان مداخلت نکرده مزاحمتی نرسانند. و پس از این قرارداد در روز سیزدهم مذکور جمادی‌الاولی از حدود مهمند و باجاور

بازگشته آن حدود را تخلیه کردند؛ و در اثنای این حال ملاّ نجم‌الدّین را تب عارض شده، در موضع اسپری واقع قرب مردار دند و سلاله رحل اقامت و بستر علالت گسترد، و سپهسالار غلام‌حیدر خان به فرمانی که در باب ممانعت ملاّی مذکور، از مداخلت در خاک افغانستان، چنانچه گذشت، اصدار یافته بود، به ملاّ نجم‌الدّین پیام داد که زینهار پا گذار خاک افغانستان نشود.

پیام کمشنر پشاور به مردم خیبر

و مقارن این‌حال، کمشنر پشاور مکتوبی‌به مردم خیبر فرستاده نگار داد که تا هشت روز باهم مشورت کرده جوابی را که بدان متفق‌الرّای شوند بگویند؛ و بزرگان مردم خیبر پاسخ دادند که زمام اختیار مهام از دست ما رفته و تمامت ایل و الوس ما از راه مشورت و جستن مصلحت، در کابل به حضور والا شتافته‌اند. تا زمان بازآمدن ایشان نتوانیم جواب لا و نعم بگوییم. و او از این پاسخ خیبریان پا به دامن سکوت پیچیده بازماندگان ملک خواص‌خان را - که اهل و عیالش در گردی سرکانی چنانچه گذشت آمده و آنها را که بازمانده بودند، در تحت حراست داشته بود - رها فرموده و آنگاه که افواج انگلیس از حدود مهمند و باجاور بازگشته وارد پشاور شدند، مستر اونی کمشنر آنجا با افسران افواج نظام، عزم حرکت جانب تیراه جزم کرد و فوج پیادهٔ گاگره که در قلعهٔ جمرود اقامت حراست داشت، از آنجا برخاسته در موضع باره فرود گشت و در این حال پیام ویسرای کشور هند به افسران سپاه مأمور اطفای نائره شور و غوغای افاغنهٔ سرحد رسید که با ایشان مدارا و مواسا نموده، به حیله و خدیعه همه را مطیع و منقاد ساخته در تحت فرمان آرند و تا بتوانند به محاربه و مقاتله اقدام ننمایند، زیرا اگر فتح‌یاب شوند مشتی از مردم وحشی‌صفت بی‌بضاعت و قلیل‌الاستطاعتی را مغلوب و مقهور خواهند کرد و اگر خود مغلوب و منهزم شوند، نام دولت پست گردد.

عزم رزم کردن سالار جنگ انگلیس

و از این پیام ویسرای سالار جنگ، رأی به قتل و قتال داده، امر ویسرای را وقعی ننهاد و یک فوج سواره و دو فوج پیاده از پشاور جانب مله‌گند کوچ داد و از

افواج اطراف، سه فوج دیگر نیز با آنها همراه فرمود و باربتن جیف نام انگلیس را منصب پلتیکلی عطا نمود و میان رحیم‌شاه خان را از خبطی که در شورش مردم سرحدیه کرده بود، حکم بیرون شدن فوری از علاقهٔ سواد نمود و هم‌چنین میجر دین نام انگلیس را که بانی قتال و باعث افروختن آتش جدال در جبال سرحد بود، امر کرد که از باجاور برآمده در آنجا نباشد.

تعداد مقام‌گزینان کافرستان از مردم لمقان

و در خلال این حال، یکصد و هشتاد و سه خانوار که پنجصد و هشتاد و پنج نفر در شمار می‌آمدند از جملهٔ خانواری لمقان که مأمور اقامت کافرستان شده بودند، راه مقام گزیدن جانب موضع کومناوانیش پیش گرفتند و عبدالغیاث‌خان کمیدان فوج سفرمینا از اولاد سردار جهان‌خان مرحوم، با چهار تن مسّاح و دو تن نویسنده با علوفه و راحله با ایشان همراه گشت که قرار پیمایش و تعداد جریب زمین به ایشان بدهد و سه صد و هفده خانوار دیگر نیز که راه، چنانچه گذشت، جانب کافرستان برگرفته بودند، در سرپل دوآبه، سان و شمار خود را داده، در کافرستان جای گزیدند.

آهنگ جنگ با غزاة نمودن جنرال لاکت انگلیس

و مقارن این حال، چند سوار از فوج انگلیس راه قراولی، جانب موضع شادی بکیار برگرفته، شش تن ایشان قتیل دست غزاة شدند و مردم افریدی و اروکزایی حلف قرآن مجید در میان نهاده، سه هزار تن سلاح جنگ برداشته روی جهاد جانب سامانه و خبیر نهادند و جنرال لاکت نام انگلیس، مشاهرهٔ مستمری‌خواران قوم افریدی را که سر از فرمان برتافته بودند، قطع کرده، شصت هزار تن از سپاه نظام با پانزده توپخانه برای قلع و قمع و استیصال غزاة تجویز نمود؛ و در این وقت بعضی از پیشتازان میدان جنگ آهنگ قتال کرده دو تن انگلیس را در قرب قلعهٔ جمرود به قتل رسانیدند.

و مقارن این‌حال، جمعی از غازیان در حدود موطن قوم آدم‌خیل، با لشکر انگلیس [که] جانب سامانه رهنورد بود، درآویخته خون بسیار تن از خود و انگلیسان را بریختند و هم مردم تیراه از اروکزایی و افریدی، در سامانه با لشکر انگلیس جنگ آغازیده، ایشان را دوچار پیکار ساختند و هم مردم موضع باره واقع قرب پشاور به سالاری ملاّی تیراه، معبر افواج انگلیس را در موقع قجوری مسدود ساخته، بیست تن از فوج پیادهٔ گوره را هدف گلولهٔ جان‌ستان و هلاک ساختند.

دستبردهای غزاة بر عساکر انگلیس

و نیز چند تن از دلیران افریدی که در کنار راه قوم آدم‌خیل کمین گزیده بودند، شش فرد گاو و یک نفر هندوی پشاوری را دستگیر و اسیر کرده در موضع بازار آوردند؛ و در روز پانزدهم جمادی‌الاولی یک تن انگلیس و شش‌تن از فوج گوره را در موضع قجوری بکشتند و هم‌چنین در موضع اوبلین واقع کوهات با لشکر انگلیس طرح جنگ انداخته، صد تن از انگلیسان را رهسپر آخرت ساختند و هم مجاهدین قوم افریدی در قرب جمرود، سیم تلگراف را بریده از انگلیسان کبتان باتن با صد تن پیادهٔ نظام از قوم افغان ملاّ گوری و صدتن از افاغنهٔ شنواری مأمور دفع حمله و یورش مردم تیراه گشت و هم عرصهٔ چهار روز تا پانزدهم مذکورماه جمادی‌الاولی، گروه غازیان در موضع شینه‌درب، با لشکر انگلیس طریق حرب سپرده، مظفر و منصور آمدند و در این جنگ جنرال هلس انگلیس از اسپ افتاده پایش بشکست و سپاه تحت رایتش منهزم گردیده بعد، دوصد تن از سپاهیان نظام قوم افریدی را که در محاربهٔ موضع هنگو از خدمت تقاعد ورزیده مساهلت نموده بودند، خلع سلاح کرده ایشان را مأمور اقامت کوهات کردند و هفت تن از ایشان با تفنگهای خود و هفتصد دانه فشنگ راه فرار جانب تیراه برگرفتند.

و مقارن این‌حال، مردم اروکزایی راه قتال جانب سامانه برگرفته، نصف مردم افریدی روی به سوی خیبر نهادند و نصف دیگر به فراهم شدن و گردآمدن پرداخته، در این وقت یک فوج سواره با سه تن انگلیس، راه نقشه کشیدن محاذ جنگ برگرفته، چون به دهن درهٔ باره رسیدند، دلیران غزاة برایشان حمله کرده، پنج نفر را کشته یک تن را اسیر گرفتند و سه رأس اسپ با پنج قبضه کریج

غنیمت گرفتند و مقارن این حال در موضع سامانه گروه غازیان چیره‌دست و غالب آمده، دو ضرب توپ به دست آورده بشکستند و نیز در موضع باره جنگ رخ داده، چهل و پنج تن از سواران نظام با یک تن لفتننت مقتول و هشتاد نفر مجروح شدند و مقتولین خود را از حرب‌گاه برداشتن نتوانسته همچنان در خاک هلاک گذاشتند.

روی حمایت خواستن به سوی این دولت آوردن اروکزاییان و افریدیان

و در خلال این قتال و جدال، بیست تن از مردم اروکزایی و یکصد و بیست تن از سرکردگان قوم افریدی، به عزم تقبیل سدهٔ علیا و خواهش حمایت از این دولت، وارد بندر دکه شده، از عریضهٔ سرتیب محمدحسین خان سرحددار آمدن آنها در آنجا حالی رای والا گشته، در روز شانزدهم جمادی‌الاولی فرمان آمدن ایشان در کابل اصدار یافت و هم سرتیب مذکور را اعلام و احکام شد که هر واحدی از آنان را در روزی یک روپیه به نام مهمانی از دکه تا کابل قرار شمار منازل نقد از دولت بدهد و چون ایشان قبل از پرتو وصول افکندن این منشور از دکه راه کابل برگرفته بودند، این مهمانی را نیافتند مگر چهل و شش نفر دیگر که از رفقای آنها وارد دکه شده بودند، حاکم جلال‌آباد ایشان را شش روزه قرار روزی شصت روپیه نقد داده گسیل کابل فرمود؛ و چون شرفیاب بار شدند حضرت والا شرحی از عدم اتفاق عموم اسلام، خصوص قبایل و اقوام افغان با ایشان تذکار نموده، از تصرّفات دولت انگلیس که در مواطن و مساکن افغانان از مولتان و پنجاب تا این حدود به روی کار آورده‌اند، یک‌یک برشمرد و فرمود که: «اگر چنانچه خود ایشان فریفتهٔ پلتیک مستعمرهٔ دولت انگلیس نمی‌شدند و این مقوله را در خاطر داشته راه خلاف آیین اسلام نمی‌پیمودند، از کجا دولت انگلیس از لندن آمده هندوستان و یک ثلث افغانستان را متصرّف می‌شدند که: «لَیْسَ لِأَحدٍ مِنَ‌الْمُسْلِمِیْنَ إنْ یختار غیرالمسلم للاِمارة علیه.» و حالا که آن مردم ترک سلسلهٔ اتفاق کرده و املاک خود را به تصرف آن دولت دادند و از جهالت خود آن مردم که اندرز و نصیحت ما را نشنیدند، امر تعیین حدود به روی کار آمده ایشان در خاک مقبوضه و مستعمرهٔ دولت انگلیس اتفاق افتاد و همه اسیر سرپنجهٔ نصرانیت شده از قومیّت و اطاعت پادشاه اسلام مجزا گشتند، به جز این که هجرت اختیار کرده در مملکت اسلام

آیند دیگر چاره و گریزی نیست، زیرا دولت با انگلیس معاهده کرده و تصفیه و تعیین حدود نموده نمی‌تواند که ایشان را بعد از امور مذکور معاونت نماید.» این را فرموده همه را رخصت مراجعت داد.

حملهٔ مجاهدین تیراه بر محافظ خانه و انبارخانهٔ انگلیس

و مقارن این حال، در روز پانزدهم و شانزدهم مذکور جمادی الاولی، غزاة مردم تیراه بر محافظ‌خانهٔ موضع سده و انبارخانهٔ غلهٔ واقع درسمند حمله نموده دو نفر از حارسین را مقتول و سه تن را دستگیر و اسیر نموده، هفده راس قاطر به غنیمت متصرّف شدند و دو تن از حاملین را که غلّه در انبار می‌بردند بکشتند.

یأس و هراس مردم هزاره از دادن ملک خود به افغان

و از دیگر سوی در تضاعیف واقعاتی که به شرح رفت، دوست‌محمد خان سرپرست مهاجرین افغان، مردم هزارهٔ ارزگان را تخویف و تحذیر نموده و بر رعب ایشان تکراراً همی افزود که مزارع و مساقات و دیهات ایشان را حضرت والا به مردم افغان داده و می‌دهد و ایشان از گفتار او از بودن در وطن خویش مأیوس گردیده ترک زراعت کردند؛ و سلطان‌محمد خان حاکم و میرزا فدامحمد خان نویسندهٔ ارزگان ایشان را تسلیّت و اطمینان خاطر داده و امر زراعت کردن نموده گفتند که سلطنت و مملکت اسلامیست و امور شرعیّه جاری، حضرت والا که پادشاه اسلام است طریق خلاف شریعت مطهّره نخواهد سپرد و املاک کسی را به جور و اکراه به دیگری نخواهد داد و هم مردم افغان که خود را مسلمان می‌دانند، ملک غیری را به غصب نخواهند تصرّف شده، حقّ برادران اسلامی خود را ضایع نخواهند نمود و چنین خال عار را بر رخسار اسلامیّت خود نخواهند نهاد و ملک مردم هزاره را از راه عدم استحقاق شرعیّه تصاحب نخواهند کرد و بدین سخنان هزارگان را امیدوار ساخته، ایشان خوش‌دلانه به کار زراعت پرداختند و آن دو تن از این امر معروض حضور والا داشته استدعا کردند که از دستورالعمل دوست‌محمد خان به ذریعهٔ فرمان اعلام و ارشاد فرموده شوند تا

برطبق آن مردم هزاره را دلجویی داده از ندادن ملک ایشان به افغان آسوده و ایمن سازند و الاّ اگر موطن و مسکن هزاره درج دستورالعمل او باشد که به افغان بدهد، ایشان را بگذارند که به هر جانب بخواهند بروند.

صدور حکم والا به عدم دادن املاک هزاره به افغان

و حضرت والا فرمان کرد که: «ایشک‌آقاسی دوست‌محمد خان مأمور دادن ملک چوره هزاره شده و دستورالعمل تقسیم آن به افغانان مفوّض گردیده است نه دیگر املاک هزاره‌جات. پس باید عموم هزارگان و کدخدایان و اربابان ایشان را تسلیّت و خاطرجمعی بدهند که به رفاه حال مشغول و مواظب زراعت و فلاحت خود شوند.» و دوست‌محمد خان با صدور این منشور، از جهالت و تعصّبی که در نهاد داشت، ملک ارزگان و تمامت دای‌چوپان و دای‌میری و دای‌ختای و دای‌نوری و ارزگان را با ملک قلندر و مسکهٔ هزارهٔ جاغوری و کیزاب و خلج و تمزان و چارشینه و کرکابه و سه پای دایزنگی و تمزان دایکندی و زاولی و سلطان‌احمد و حجرستان دایه و فولاده را به طوایف افغان وطنی و کوچی داده، قرب چهارصد هزار خانه از مردم هزاره را نیست و نابود و فرار وادی ادبار ساخت که إنْشاءَالله جابه‌جا رقم شده می‌آید.

احداث باغ شاهی در ارزگان

و هم در این هنگام، باغ جدید واقع ارزگان را جنرال شیرمحمد خان که فرمان احداث باغ در آنجا به نامش صادر شده بود، به عزم این که مزارع مردم آنجا را داخل باغ نموده، هزارگانی‌را که در نفس و زمین مسطح و هموار ارزگان کلاته دارند، محروم‌الحقّ سازد، یکصد و سه جریب زمین را در طول و عرض برای احداث باغ برگزید و در ثانی آن باغ به امر والا موسوم به باغ چراغ شاه شده و فیض‌محمد باغبان از بزرگی وسعت آن باغ که سردار عبدالقدوس‌خان احداث کرده و جنرال شیرمحمد خان بر وسعتش افزود، از طول و عرض آن به امر والا کاسته در طول ششصد ذرع و در عرض چهارصد ذرع غرس اشجار نمود و مزارعی که جنرال شیرمحمد خان و سردار عبدالقدوس‌خان برای احداث باغ

انتخاب کرده بودند، همه خارج از باغ اتفاق افتاده هزارگان از آن اراضی خود محروم و ضایع‌الحقوق شدند.

مورد الطاف شاهانه شدن میجر نور علم خان

و هم در این ایّام، میجر نورعلم خان سرحددار که از کدنی چنانچه گذشت، طلب کابل شده بود، محاسن خدماتش منظور نظر مِهرگستر والا آمده، یک رأس سواری از اصطبل خاص شاهی، قرار پسند خاطر خود او، به وی عطا شده رخصت مراجعت و برحالی خدمت و اقامت بندر کدنی یافت. و هم در این هنگام یکصد و شانزده نفر اسیر کفّار را که میرمحمودشاه‌خان سرتیب چنانچه گذشت، تسلیم عبدالمجیدخان حاکم پنجشیر کرده و مردم پریان پنجشیر آنها را قوم خود گفته و حاکم مذکور و ملاّ عبدالقدوس قاضی و ملاّ حبیب‌الله مفتی به خواهش پنجشیریان مذکور آنها را از فرستادن در کابل بازداشته نگذاشتند که به دارالسلطنه آمده به دیگر اسرای کفّار ملحقّ شوند؛ امّا حضرت والا از عریضهٔ وقایع‌نگار پنجشیر، بر ماجرا آگاه شده محمدعلی‌خان سیقانی حاکم لمقان را فرمان کرد که اسرای مذکوره را از نزد حاکم پنجشیر گسیل کابل نماید و هم حاکم و قاضی و مفتی و اهالی پریان پنجشیر را اشتهاراً فرمان رفت که از ارتکاب در این‌گونه حرکات خود را بازداشته دامن برچینند، ورنه مورد بازپرس شدید و گرفتار شکنجهٔ عتاب و عقاب خواهند شد و از صدور این منشور، حاکم پنجشیر به خود لرزیده یکصد و سه نفر را که زنده بودند و سیزده تن از ایشان فوتیده بود، به حراست و صحابت ملک توکّل نام پنجشیری گسیل کابل کرد.

ذکر فتنه‌انگیزی فتح‌محمد که وعدهٔ ذکرش داده آمد

و از دیگر سوی در تضاعیف واقعاتی که بهِ شرح رفت، فتح‌محمد بلاغینی که از پیش ذکر آمدنش در کابل و مراجعتش در بلاغین رقم شده، وعدهٔ فتنه انگیختن او داده آمد، که چون از کابل برگشت از سمر گشتن محاربات قبایل و طوایف جبال سرحدیه که جابه‌جا رقم پذیرفته آمد، در بین مردم بلاغین و کوهستان و کوهدامن

کابل و نجراب و تکاب و غیره مشتهر ساخت که مردم شهر کابل و نواح آن به امر والا سلاح غزا برداشته و لوای جهاد افراشته‌اند؛ و محمدنعیم بیگ هزاره علاقه‌دار بلاغین، عبدالکریم نام نوکر خود را نزد فتح‌محمد مذکور که این خبر را در افواه سمر و مشتهر ساخته بود فرستاده او را نزد خود خواست که کوائف صدق و کذب امر جهاد را از وی پرسیده بداند که اگر راست باشد، چرا حکمی از حضور به نام او که علاقه‌دار است در باب گرد آوردن ابطال رجال علاقهٔ محکومهٔ او شرف صدور نیافته است؟ والا او را منع کند که زبان از گفتار فتنه‌بار بربسته، مردم را به شورش نیندازد و او فرستادهٔ علاقه‌دار را به ضرب چوب خسته مراجعت داد و خود حاضر نیامد و با آقامیر و میرزا امیر و فیض‌میر و خان‌ملک و حاجت‌میر و غلام محی‌الدین و میرتعلّق و خدای‌نور نامان در اندرون قلعه شده و دَرِ عدم اطاعت به روی حکومت بربست و آماده و استوار ستیز و آویز نشست، و تا سه روز درب قلعه را بسته داشته، محمدنعیم بیگ هر چند از بزرگان دیگر مردم را نزد ایشان فرستاده اندرز و نصیحت و هدایت و استمالت کرده پیش خواند، از قلعه بیرون نیامدند و فرستادگان او را سنگباران کرده نزدیک قلعه نگذاشتند. و در حین سنگ انداختن مسمّاة بیکه بانو، دختر عّم فتح‌محمد را که به عزم ممانعت جانبین از سنگ‌اندازی در بین درآمد، به ضرب سنگ استخوان طوق گردن بشکستند تا که روز چهارم محمدنعیم بیگ با جمعی از مردم بلاغین که شریک فتنه نبودند، نزدیک قلعه شد که به زبان ملایمت با ایشان سخن رانده استمالت کند و ایشان نخست به سنگ انداختن او و همراهانش را از نزدیک‌شدن به قلعه بازداشته، بعد به کشاد دادن تفنگ پرداختند و پهلوی راست عطامحمد دلاّک را از ضرب گلوله‌ای زخم خفیفی رسانیدند؛ و گلوله‌ای در آستین پیراهن او نیز رسانیدند و چون کار منجر به پیکار گشت، محمدنعیم بیگ مردمی را که با خود برده بود، به اطراف قلعه گماشته ایشان را به محاصره بداشت و خود با بزرگان مردم آن نواح نزد قاضی شده، مجلهٔ شرعیّه به مُهر قاضی و مفتی از شهادت آنها با استشهاد خط جداگانه به مواهیر خود آنها حاصل‌کرد و ملفوف عریضه‌ای که مشتمل بر ماجرای مذکور بود، ارسال حضور نموده حضرت والا تمامت بزرگان مردم بلاغین چون شاهین‌خان و قادرخان و محمودخان و بازخان و همراه‌خان و هاتف‌خان و

توپل‌خان و سهراب خان و نیازعلی‌خان و بوبک‌خان و مهترخان و میرزا میرخان و ملک‌خان و نادر خان و میرعظیم خان و عزیزبیگ و عابدین‌خان و نبی‌خان و میران‌شاه خان و شیرعلی‌خان و بوبوشاه خان و غیره را فرمان کرد که نزد آن نُه تن متمرّدین شده، ایشان را از قلعه بیرون آرند و با خود در کابل آورند، تا اگر جور و ستمی از علاقه‌دار به ایشان رسیده باشد، به حضور با علاقه‌دار مذاکره نموده بر او ثابت کنند که مراسم بازپرس به محلّ اجرا آید و هم خود آن نُه تن را جدا فرمان رفت که اگر علاقه‌دار ظلم کرده باشد، بدون یأس و هراس حاضر کابل شوند و اظهار حاکم و عریضهٔ او را به موقع کذب اندازند تا از او پرسیده و کیفر داده آید و الاّ خود ایشان از تمرّد و طغیان‌ورزیدن خویش مکافات خواهند دید و آمدن آنان و علاقه‌دار مذکور در کابل به موقعش رقم خواهد شد. إنْشاءَالله تعالی.

سیر و سیاحت محمدغنی‌خان حاکم وخان در نقاط سرحد بدخشان

و از دیگر طرف، در تضاعیف واقعات مسطوره، محمدغنی‌خان، حاکم و خان با ملاّ مراد نام کوتواله‌دار توپخانهٔ قاطری بدخشان، از نقطهٔ لنگرکیش راه مشاهدهٔ بروج و خط فاصل سرحد بدخشان برگرفته و استوانه‌های علایم فاصلهٔ سرحدیه را که در مواقع و مواضع کوتی و کوتل روزنه یا پروته‌پل و ستون مقابل آن و ستون شاخ کوه مغربی آن و ستون آب گنجی را مشاهده نموده، در کنار نهر آق‌سو شده، دو ستون واقع هر دو کنار آن نهر را دیده و از آنجا بازگشته بر سر کول پامهر فرود گشت.

مساحت سطحیهٔ کول پامِهر

و طول این کول که از شرق جانب غرب اتفاق افتاده است، شش هزار و یک گز کابل و عرض آن از شمال به جنوب یکهزار و سه صد و پنجاه ذرع کابل به شمار می‌آید و از این طول و عرض مساحت وسعت سطحیهٔ آن هشتاد و یک لک و یکهزار و سه صد و پنجاه ذرع کابل می‌باشد و محل وقوع آن بر فراز کوه بلور داغ، منبع رود جیحون و سیحون است. الغرض محمدغنی‌خان باکوت حواله‌دار مذکور پس از مساحت طول و عرض این کول و مشاهدهٔ بروج و ستونهای

هفتگانهٔ متعلّقهٔ افغانستان کوه به کوه و دره به دره سیر و گردش کرده، روز نوزدهم در فرودگاه اول خود بازگشت و در عرصهٔ دو ماه سیر و سیاحت او در سرحد بدخشان به پای رسید. و در اثنای این سیاحت او در وقتی که به کنار نهر آق‌سو فرود آمد، هشت اشتر بی‌مالک از جانب قزل‌رباط واقع خاک مقبوضه و مستعمرهٔ دولت روس، داخل خاک افغانستان شده مشغول چرایش آمدند؛ و هم‌چنین روز دیگر دو نفر و روز سوم یک نفر یک اشتر دیگر آمده در چراگاه با آنها پیوستند، و چند روز در آنجا چریده و چمیده تا که دو نفر از مردم قرغز بر قلهٔ کوهی به دیدار آمده، محمدغنی‌خان یک سوار از همراهان خود را با یک نفر از مردم وخان نزد آن دو تن فرستاده مکشوف داشتند که ایشان مالک اشترانند و عقب آنها آمده‌اند.

رفتار روسیان با مسلمانان تبعهٔ دولت متبوعهٔ خود

و فرستادگان محمدغنی‌خان هر دو تن را تکلیف آمدن نزد او کردند که حاضر آمده اشتران خود را ببرند، امّا آن دو تن از جور و ستم و منع و قدغن دولت روس که دربارهٔ مردم اسلامیهٔ آن‌حدود یاسا قرارداده بود، جرأت آمدن نزد محمدغنی‌خان نتوانستد و گفتند که اگر نزد او رویم و روسیان آگاه شوند، اهل و عیال و اقوام ما را تمام گرفتار شکنجهٔ عذاب و عقاب می‌نمایند و به همین‌قدر گفتن نیز یکی از دیگر خود متوهّم و خائف بودند که مبادا یکی حال دیگر خود را از این مکالمه با تبعهٔ دولت افغانستان بازدارد و مورد عتاب آرد. خلاصه یکی از بیم دیگری جرأت پیش آمدن نتوانسته تا که باهم سوگند عدم اظهار نزد سرحددار روسیه در میان نهاده، با فرستادگان محمدغنی‌خان نزد او آمدند و قصه بازداشته گفتند که قبل براین پنجاه خانوار از مردم قرغز در خاک افغانی مقیم و متوطّن بودند و پس از تعیین و تقسیم حدود سرحدّیه، در بین دولتین افغان و روس شش نفر روس آمده چهل خانوار را به جور و اکراه کوچ و در موضع آن‌تاش، واقع خاک مقبوضهٔ دولت متبوعهٔ خود، جای دادند و هم‌چنین پس از چندی آن شش تن آمده، ده خانوار بقیه را در آنجا بردند و آن شش تن به محافظت سرحد و حراست این پنجاه خانوار مواظبند و هر وقت که دواب و مواشی این خانوار میل چرایش کرده،

داخل خاک افغانی شوند، روسیان مالکان آنها را از آمدن در عقب مال ایشان مانع گشته و خود آمده آنها را برده می‌خورند و مالکانش را در عوض این که مالش را بدهند زجر و توبیخ می‌نمایند که چرا مال خود را حراست نکرده که در خاک افغانی رفته است و بنابراین مالکان مال از جای خود حرکت نمی‌توانند. و محمدغنی‌خان از این اظهار آن دو تن مولم و مؤثر شده و اشتران ایشان را داده، ماجرا معروض حضور داشت و هم شرحی از حسن خدمت ملا مراد کوتحواله [دار] برنگاشته، استدعای افزونی تنخواه برای او کرد و حضرت والا در ماهی هفده روپیه براصل تنخواه بست نظام او افزوده با خامهٔ خاص در ذیل عریضهٔ او رقم کرد که «خداوند شما را جزای خیر دهد که از تمام کوایف و نظریات خود مرا آگاه کردید. آفرین بر شما اگر چه کار اندک بود امّا از حسن آگاهی و واقفیت شما در امور بسی خرسند شدم» و در باب مردم قرغز و مال ایشان نوشت که: «آنان هرچه گفته‌اند راست و دروغ بودنش به خداوند معلوم است و یحتمل که راست باشد، زیرا اهل نصاری با محمد صلی‌الله علیه وسلم و امت آن جناب که ملّت اسلامست؛ عداوت ذاتی دارند؛ ولی دروغ بودن گفتار قرغزیان از این در مظنون است که نصرانیان، خصوص انگلیس و روس، تا که کامل بر مسلمانان دست نیابند و مملکت ایشان را تصرّف نشوند، با ایشان حسن سلوک مرعی داشته ایشان را فریفتهٔ رفتار ظاهریهٔ خود می‌سازند که به مکر و خدیعت ایشان را به خود مایل سازند و آنگاه که برایشان مستولی شوند، انواع جور و ستم نسبت به ایشان در محل اجرا می‌آرند و این دسیسه اساس کار ملک‌گیری و کشورگشایی ایشانست پس شاید دروغ باشد زیرا که دولت روس، افغانستان و هندوستان را مد نظر دارند که متصرّف شوند و قبل ازتصرّف این دو مملکت که پیشنهاد دارد، گاهی رفتار جایرانه نمی‌کنند که موجب تنفر عامّه از ایشان بشود. باری مکنون خاطر دارم که به توفیق خداوند تمام مردم قرغز بل عموم مردم اسلامیهٔ ماوراءالنهر را از فشار دولت روس نجات داده، ایشان را از اسارت برهانم.

خلاف امر والا و مطابق غرض شخصی خود رفتار نمودن با مأمورین دولت

و هم در خلال احوال مذکوره، بازمحمد خان به واسطهٔ سنجشیان کابل از تغییر ملک‌محمد خان، به فرمان سردار نصرالله خان مأمور حکومت شهر بزرگ بدخشان شده و کارکنان حضور والا که از مأموریت او آگاه نبودند، از ماه ذی‌الحجّه سال گذشته تا این وقت فرامین پادشاهی را در باب اجرای امور به نام ملک‌محمد خان حاکم سابق رقم و ارسال می‌کردند و کار حکومت را بازمحمدخان به فرمان سردار نصرالله خان اجرا کرده تا که پس از سه ماه عزل خود، ملک‌محمد خان عریضه‌نگار حضور والا شده از عزل خود و نصب بازمحمد خان آگهی داد و هم نوشت که چون فرامین و احکام پادشاهی در اجرای امور متعلّقهٔ حکومتی به نام او شرف صدور یافته پرتو وصول می‌افکند با حالت معزولی، روز معطلی و بطالت می‌گذارند و از حضور میرزا محمدجی که از عزل منشی محمدابراهیم قزلباش به دارالانشای حضور مأمور آمده بود، در پاسخ این عرض ملک‌محمد خان فرمان فرستاد که به خدمات مرجوعه و محولهٔ خود مواظب بوده از سوانح و وقایع آن ولا مستمراً معروض دارد و او از وصول این منشور خود را به دستور مأمور حکومت و برحال خدمت دانسته، از پس آن عریضهٔ بازمحمد خان حاکم جدید به حضور والا رسید که علاوه بر حکومت شهر بزرگ مبالغ فروعات مردم داونگ را که سابق مالیات مزارع ایشان به دفتر شهربزرگ مربوط بوده و اکنون محصول زرشویی ایشان را علی‌محمد خان، سرپرست معادن عمل می‌کند، مستدعیست که هر دو کار به او تفویض شود و میرزا محمدجی در پاسخ این عرض و استدعا فرمانی رقم کرده به مُهر رسانید و ارسال نمود که عمل فروعات متعلّق به توست و عمل طلای زرشویی مفوّض به علی‌محمد خان است، زینهار که یکی در کار دیگری مداخلت ننماید و پس از صدور این دو منشور که به تقدیم و تأخیر نُه روز از یکدیگر به امضای یک سردفتر مزیّن به مُهر پادشاهی شده نفاذ یافت و هر دو برخلاف هم رقم شده، مطالعه‌کننده مبصّر این تاریخ می‌داند که آن دو تن حاکم منصوب و معزول به جز از عداوت دیگر چه کنند؟ و اجرای امور دولت و رعیّت به کدام دستور بنمایند؟ و این نبود مگر از دست کارداران بی‌بصیرت که ارومت و نجابتِ نژادند نداشتند و از پدر به حرفت رذالت روز می‌گذاشتند و از در عدم

استحقاق داخل دیوان و دفتر، که ناموس سلطنت و حکومت است، شده این‌گونه امور مضحکه‌آور به روی روز می‌آمد و از جمله به غیر از میرزا محمدجی‌خان، میرزا محمدایوب نامی بود که فرامین و احکام دادن املاک مردم هزاره را که البته به دست ایشک‌آقاسی، دوست‌محمد، سرپرست افغانان مهاجر، بدون ثبت و امضای سردفتر خواهند بود، رقم کرده و به مهر مدیر دارالانشاء نرسانیده و به وسایل مزیّن به مُهر مِهرآثار پادشاهی ساخته، به مردم مهاجر داده مردم هزاره را جلای وطن و خارج مملکت نمود و هم‌چنین هزاران کار ناسزاوار از عمّال دیوان به روی روز آمده، خانهٔ هزارتن خراب گشت؛ بلکه نفوس زیادی دوچار قتل ناحقّ گردید.

مبلغ شکرانهٔ مردم بدخشان از تنخواه‌خوار و غیره

و هم در این ایّام، مبلغ سه هزار و هفتصد و بیست و نه روپیه از کسانی که یکماهه تنخواه خود را به نام شکرانهٔ لقب ضیاءالملّة والدّین داده بودند، با پنج هزار و ششصد و پنجاه و دو روپیه و چهل رأس اسپ از رعایای بدخشان، که به شکرانه لقب مذکور داده بودند، محمدافضل خان حاکم فیض‌آباد به صحابت آقسقال دولت نام اوترنجی، در کابل فرستاده تحویل خزانه‌دار دولت کرد و هم دوهزار و یکصد و شصت و هفت روپیه با دوازده رأس اسب از مردم زیباک را عبدالرحمن‌خان حاکم آنجا ارسال داشت.

و هم در این هنگام، جنرال تاج‌محمدخان مقیم بدخشان راه عبور معدن لاجورد را که مرور از آن دشوار بود، به امر حضرت والا صد تن از مردم منجان و کران را با دو تن از فوج پیادهٔ سفرمینا، مأمور کرده در عرصهٔ دو ماه، راهی در سنگ خاره به اندازهٔ دو و نیم و سه ذرع کابل، وسیع، بکشود و هم صد تن را مأمور معدن‌کنی کرده، برطبق سپاهیان نظام، مشاهره برای ایشان معیّن نموده.

و هم در این ایّام، میرزا عبدالحسین خان پسر میرزا محمدزمان خان قزلباش، که سردفتر میمنه بود و در هر سال چهار لک و پانزده هزار روپیه پس از ادای مواجب شش ماه سپاه نظام و تنخواه مامورین ملکی در کابل می‌فرستاد، مبلغ مذکور این سال را ارسال کابل نمود.

حملهٔ غزاة بر لشکر انگلیس

و از دیگر سوی، در شب بیستم ماه جمادی‌الاولی، غازیان افاغنهٔ سرحد که با عساکر هنگامه‌آرای قتال بودند، بر لشکرگاه واقع شینه‌دری، که به فاصلهٔ شش کروه از چهاونی سامانه دور بود، شبیخون زده و در جنگلستان متّصل لشکرگاه انگلیس درآمده، تا بامداد لشکر انگلیس را هدف گلوله جانستان ساختند و هجده نفر سپاهی و چهل رأس قاطر را جراحت رسانیده بازگشتند و سه تن از غزاة به قتل رسیدند؛ و همچنین بر لشکر مقیم سده حمله کرده، سه تن سکه را بکشتند و نه نفر از مجاهدین مقتول شدند.

و مقارن این حال، میران‌خان پسر سردار ولی‌محمد خان بلوچ و محمدافضل خان نواسهٔ ظهیرالدین خان بلوچ، که با هجده تن از راه هجرت در کابل آمده اهل و عیال خود رامانده بودند، مشمول الطاف ملوکانه گردیده در روز بیست‌وسوم جمادی‌الاولی در ماهی چهارصد روپیه برای میران‌خان به نام مشاهره و برای خود او و سیزده تن همراهانش یکهزار روپیه زاد راه و برای محمدافضل خان در ماهی دویست روپیه مشاهره و برای رفقایش که پنج نفر بودند، سه صد روپیه توشهٔ راه عطا گشت و حکمران قندهار را فرمان رفت که تا رسیدن اهل و عیال ایشان از بلوچستان در قندهار، مبلغ یکهزار و نهصد روپیه ماه به ماه نقد از خزانهٔ دولت بدهد.

حملهٔ غزاة بر افواج انگلیس

و هم در این روز، دلیران مجاهدین بر سواران مردم طوری سکنهٔ کرم که به خدمت مکاتیب رسانی افواج انگلیس مواظب بودند و مکتوبات انگلیسان را از تل بلندخیل در موضع سده و توتگی رسانیده و می‌رسانیدند، در حدود مندوری تاخته، یک نفر را از ضرب گلوله از پا درانداخته، سه تن دیگر ایشان کیسه و کار چاپاری را گذاشته راه فرار برداشتند و وارد سده شده به اردوی انگلیس پیوستند، و مقارن این حال دلیران مجاهدین سه روز پی‌هم، در مواضع کوتل یخ و قلعهٔ مدد و روز چهارم .در موضع علی‌خیل، بر لشکر انگلیس حمله کرده، جنرال لاکت که

قبل از این جراحت یافته بود، با چهار تن جنرال دیگر و چهل هزار تن فوج نظام به مدافعت برخاسته، در موضع سامانه و سه کوتل محاربه کرده و سه تن جنرال دیگر با سی هزار نفر لشکر نظام، در موضع درگهی با غزاة درآویخته، هر سه تن با عسکر تحت رایت خود مغلوب و منهزم شده، از راه فرار در موضوع شینه‌دری دوچار پیکار جمعی دیگر از غزاة آمدند و صدها هندو و مسلمان از لشکر ایشان کشته گشته، هم‌چنین در محاربهٔ سامانه و سه کوتل، جنرال لاکت و رفقایش با سپاه تحت لوای خود مقهور و مسافت یک نیم کروه از حرب‌گاه عقب نشسته، از دم تیغ غازیان دور شد و یکصد و چهل رأس قاطر و مرکب و یابو از رواحل اردویش به دست غنیمت غزاة افتاده؛ و مقارن این حال چند تن از دلیران منسوبان ملک ولی‌محمد خیبری، شب هنگامی بر حرسهٔ برج سنگه از شهر پشاور حمله کرده و همه را کشته، چهار میل تفنگ به غنیمت آوردند، و بار دیگر در موضع سامانه غزاة را با جنرال لاکت حرب دست داده، افواج انگلیس منهزم و مغلوب گشت و یکصد و پنجاه بار قورخانه از فشنگ و گلولهٔ توب از عرض راه به دست غزاة افتاد.

محقق داشتن حضرت والا، اصحاب کهف میمنه را

و مقارن این حال، درروز بیست‌وهفتم جمادی‌الاولی، آخوندزاده عبدالرحیم خان حاکم میمنه را از حضور والا فرمان رفت که: «اگرچه مؤرخین واقعه و قصّهٔ اصحاب کهف را مشروح و مفصّل در کتب تواریخ ذکر کرده‌اند، امّا چون زبانزد عوام چنانست که مغارهٔ منام ایشان در قرب میمنه ظاهر است، پس می‌خواهیم که حقیقت این افشای افواه را بدانیم و از صدق و کذب آن علم حاصل نماییم. پس باید چندتن از عقلا و علما را مأمور کرده، آثاری را که در آنجاست مشاهده نماید و حالت آن غار و غنودگانش را مکشوف داشته معروض دارد.» و او حسب‌الامر والا حقایق آن غار و آثار اندرونش را معلوم نموده معروض داشت که: خبر مسمر و مشتهر عوام، خلاف واقع و مزخرف است و هم‌چنان که عوام کلیفی را در روی سنگی دیده اثر پای دلدل می‌نامند و یا درخت بزرگی و مغارهٔ کوهی را منسوب به

یکی از اولیا و زاویهٔ دعای او نموده، آن را زیارتگاه قرار داده نذرها می‌دهند، این‌جا نیز مثل آنست که از جهالت و نادانی و عدم علم به عقاید مسلمانی به روی روز آمده است.

حرکت ناقلین لمقان جانب کافرستان

و از دیگر سوی، در خلال واقعاتی که به شرح رفت، خانواری ناقلین مردم لمقان مامورهٔ اقامت کافرستان که از پیش رقم شده آمد، به عزم موطن و مسکن گزیدن در مواضع شکرنر و پله‌گل و میو و کلوم و نیلاب به اتّفاق سردار محمدعثمان خان و مسّاحان و عبدالغیاث‌خان کمیدان و میر محمودشاه خان سرتیپ از راه قوی یار رهسپار شده، روز نهم از حرکت خود وارد مواضع مذکوره شدند و به تقسیم اراضی و مزارع پرداخته، بیست تن از کفّار که فرار نموده بودند، به پای خویش پیش آمده گرفتار شدند و... تن مرد و زن دیگر را ملک محمدافضل و گران جوک نامان، که در محافظ‌خانهٔ واقع بین کدوال و شکرنر اقامت حراست داشتند، از کوه به دست آورده نزد محمدعلی‌خان حاکم لمقان فرستادند.

و مقارن این حال، از حصول معلومات و عریضهٔ محمدعلی خان مذکور، حالی رای والا شد که چهل الی پنجاه نفر از تعلّقات ورش نام و پسر سوید نام شکرنری، در کوه مانده به دست نیامده‌اند و از جمله پنج نفر از در اطاعت نزد سپهسالار حاضر آمده، دیگران به همان حالت فرار خود بر قرارند و هم‌چنین برینگی نام کدوایی با هشت تن از کفّار تبعهٔ خود، در کهسار بین کدوال و کلوم، روز ضلالت و ذلّت به سر می‌برند، دیگر از کفّار در حالت فرار نمی‌باشد و حضرت والا حاکم مزبور را فرمان کرد که تمامت گرفتارشدگان کفّار را با آنانی که تا کنون در کهسارند، گسیل کابل داشته، یک تن را در جبال نگذارد که روز شرارت به سر برد؛ و مقارن این حال سپهسالار غلام‌حیدر خان یکصد و نود نفر از مرد و زن و پسر و دختر کفّار را که گرفتار آمده و در موضع کتور در تحت حراست بودند، به حفاظت و صحابت مسجدی‌خان کبتان نظامی گسیل کابل کرد.

محاربهٔ غزاة افریدی و اروکزایی با عساکر انگلیس

و هم در این ایّام غزاة قوم افریدی و اروکزایی، دوازده روز را پی‌هم، در جنگ با افواج انگلیس به سر برده و در پایان کار در موضع غندکی حرب سخت روی داده دوصد تن ازغزاة به قتل رسیدند و هزیمت یافته با اهل و عیال خود جانب سپیدکوه واقع بین کرم و جلال‌آباد شتافتند؛ و در این جنگ جمعی از لشکر انگلیس را نیز بکشتند.

و مقارن این حال پنجاه و هشت نفر مرد و زن و پسر و دختر دیگر از کفّار را که مجدداً محمدعلی‌خان حاکم لمقان، نزد سپهسالار فرستاده بود، او گسیل کابل نمود و از جانب دیگر در اثنای این حال انگلیسان مظفر و منصور گردیده، دست به تخریب معبد اسلامی بردند و مسجد واقع موضع باغ را به نقب کندن و باروت آگندن از بن برانداخته خراب ساختند و غزاة با وجود مغلوبیّت از خراب کردن مسجد به غیرت آمده و تن به مرگ داده حملات پی‌درپی نموده، مال و مواشی و اسباب و سامان زیاد از افواج انگلیس‌را به‌دست آوردند و بسیار تن را بکشتند و از جمله مال غنیمت چند رأس قاطر و هفده میل تفنگ بود که حاصل نمودند و به دست مردم ذخه‌خیل و قنبرخیل افتادند؛ و انگلیسان از حمله و یورش غازیان در خشم شده، قلاع واقع علاقهٔ باغ را آتش زده تمام بسوختند؛ و در عین این قتال و جدال، بیست‌وپنج نفر از کفّار کانتوز که در موضع کوه دیهک بودند و عزم فرار جانب چترار داشتند، گرفتار گردیده سپهسالار ایشان را گسیل کابل فرمود.

و هم در این هنگام، حضرت والا از عرایض سرتیپ محمدحسین خان سرحددار و مقیم بندر دکه و محمدصدیق خان پسر او که دوازده‌تن جاسوس از راه حصول معلومات در مواضع چارگانه که غزاة با انگلیسان سرگرم مقاتلات پی‌درپی بودند، گماشته و از مکتوبات آنها وقوع محاربات را به حضور والا را نگاشتند. حضرت والا [را] از واقعات سرحدات شرقی افغانستان استحضار حاصل گردیده، در روز بیست‌وهفتم جمادی‌الاولی با خامهٔ خاص به آن پدر و پسر که از صدق و اخلاص رهسپر خدمت بودند، رقم کرد که «خداوند شما را اجر و جزای خیردهد، باید هم‌چنین که معروض داشته‌اید، از تمامت امور و صدور وقایع باید

باخبر باشید، زیرا آگهی در کارهای مملکت و سرحدداری از مهمّات امور سلطنتی است و هرکار از واقفیّت و آگاهی، حسب‌المرام انجام می‌یابد و از بطالت و بی‌خبری، اجنبیان غرض‌جوی کامیاب می‌آید و وخامت در کار مملکت‌داری روی می‌دهد، پس در همه حال کاهلی و تساهل در کار نیست که از طلب راحت، کار دولت و مملکت خلل می‌پذیرد و این نظم و نسقی که در باب حصول علم بر حقایق واقعات سرحد دولت اسلام به روی روز آورده‌اید، البته نزد خدا و رسولش و پادشاه اجر و مزد نیکو دارد و إنْشاءَالله در دنیا و عقبی اجر شما ضایع نمی‌شود و از این انتظام و انتساق شما خرسند شدم»

هجرت اختیار کردن جعفرخان بلوچ

و هم در این هنگام، جعفرخان بلوچ، از متوطنین موضع مستنگ سابق تعلق حکومت افغانستان، هجرت اختیار کرده وارد قندهار شد و خودرا نزد محمدعلم خان نایب‌الحکومه آنجا با ثروت و مکنت واداشته، اظهار کرد که املاک خود را به سی هزار روپیه کلّه‌دار فروخته، همه را به نام خیرات و مبّرات به فقراء و ارامل و ایتام انعام داده‌ام، و هم در کوتل اغزبند واقع مغربی و متّصل علاقهٔ شالکوت، پنج نفر انگلیس را به قتل رسانیده بعد با شش [تن] عیال و اطفال خود از راه هجرت در قندهار آمدم که روز راحت در ظلّ حمایت دولت اسلام به سر برم؛ و حضرت والا از عریضهٔ حکمران قندهار بر اظهار او آگاه گردیده، در روز بیست‌وهشتم جمادی‌الاولی فرمان کرد که: «تحقیقات نموده از حالات او معلومات حاصل نماید، اگر چنانچه واقعاً چنین باشد که اظهار کرده است دوصد روپیهٔ کابلی به او زاد راه داده گسیل کابل کند تا او را دیده سررشتهٔ درستی در امور مؤنتش فرموده شود» و او چنانچه بیاید در کابل آمده مورد الطاف شاهانه گشت.

وقایع ماه جمادی‌الاخرای سنهٔ ۱۳۱۵ هجری

حضرت والا در روز پنج‌شنبه غرّهٔ این ماه، دوازده تن از کدخدایان جدیدهٔ گروه ناقلین لمقان را که مأمور اقامت کافرستان چنانچه گذشت شده بودند، چون قلم‌الدین که کدخدای پنجاه و یک خانه و محمدنبی کدخدای چهل و پنج خانه و عبدالله کدخدای پنجاه و چهار خانه و محمدگل کدخدای پنجاه و دو خانه و سعیدخان کدخدای شصت و هفت خانه و رسالت‌خان کدخدای پنجاه و شش خانه و باباخان کدخدای پنجاه و چهار خانه و عبدالمجید کدخدای سی و هفت خانه و محمدعلی کدخدای شانزده خانه و شرف‌الدین کدخدای بیست‌ویک خانه و عبدالله کدخدای بیست‌وچهار خانه و حمیدخان کدخدای بیست‌وسه خانه بودند، مشمول عواطف خسروانه فرموده به نام هر یک از هشت تن اوّلین، یک طاقه لنگی زرّین و یک توب چوخای ماهوت و برای چهار تن آخرین لنگی ساده و چوخای ماهوت خلعت عطا نمود و نیز به نام هر یک رقم جداگانه مشتمل بر اسم خود آن و تعداد خانواری تعلقهٔ آن و اسامی موضع ومحلّی که هر کدام در آن مقام گزیده بودند، ارقام و ارسال فرمودکه:

نقل رقم ناقلین لمقانی

«بنا به سبب ترفیه حال و تسکین بال فقرای رعایای سکنهٔ لمقان که بی‌ملک و زمین بودند، رأی مملکت‌آرا اقتضا کرد که ایشان در کافرستان که اراضی مفتوح‌العنوهٔ مسلمانانست رفته جا و ماوی بگیرند و به جای آن که قوم کفّار قرن‌های بی‌شمار از عهد سکندر مقدونی تا کنون در آن جبال بت‌پرستی کرده، از فیض تشرّف به دین اسلام بی‌بهره و محروم بودند، جماعه‌ای از اهل اسلام را در آن جبال و اودیه و قفار مأمور توطّن و تمسکن گزیدن کردم که شعایر اسلام و احکام حضرت خیرالانام را برپای داشته، روز حیات خود را به سپاس و ستایش خداوند بی‌مانند و اطاعت رسول او تعالی به سر برند و اراضی و عقار و اشجار

فواکه بار آنها را تصاحب نموده، آسوده حال مقیم باشند و علوفه و بذر و آلات و ادوات حرب و فلاحت، همه از جانب دولت به ایشان عطاء فرموده، مأمور اقامت آنجا نمودم و نیز جهت نظم و نسق و تدارک امور ایشان لازم می‌نمود که برای هر جمع از خانواری عدیده، یک تن کدخدا و سرکرده معیّن داشته، بر طبق قانون و دستور دیگر کدخدایان محال و ولایات و علاقه‌جات، اجرای ادای مالیات خانواری تحت امر خود را بنمایند و مسلک اخلاص و صداقت را پیش گرفته، در ترفیه حال و تأمین احوال زیردستان خود وجهۀ همّت مبذول داشته، در هیچ امری چشم از حقّ نپوشند و دست خیانت به مال دولت و رعیّت نیازند و احوال لازمه و مهمۀ زیردستان خود را که قابل اطلاع حضور باشد، معروض دارند که حسب‌الحکم به محلّ اجرا آورده شود و فعلاً خلاع فاخرۀ مترسله را زینت بر دوش و سر و تن و توش خود ساخته به خدمات مرجوعۀ خود بپردازند.»

خریدن عراده‌های باربرداری از کرکی

و هم در این روز میرزا عبدالله‌خان، برادر میرزا عبداللطیف خان منشی حضور شهزادۀ اعظم سردار حبیب‌الله خان را با میرمحمد خان خواهرزادۀ میر ابوطالب‌خان که هر دو تن از طلب کابل‌شدن میر ابوطالب، به نیابت مواظب کار حکومت و عمل اندخود شده بودند و محمدشریف ایل‌بیگی و بابا مرادبای و شاه مرادبای نامان عرب بالاخانه و قربان‌بیگ عرب ایل سعدی و محمد مرادبای منگباشی مردم اویماقیه، جداگانه فرمان رفت که یکصد عراده، جهت حمل و نقل قالین و جل و سرکش و جوال و غیره که از بلخ در کابل آورده می‌شوند، از کرکی تابع بخارا خریده اشیای مذکوره دولتی را بعد از این به ذریعۀ عراده در کابل برسانند و میرزا عبدالله‌خان و میرمحمد خان را امر شد که بیست هزار روپیه به بای‌ها و تجّار مذکوره برای خریدن عرّاده‌ها، از خزانۀ اندخود بدهند که إنْشاءَالله خریدن این عراده‌ها و به کار حمل و نقل انتقال افتادن آنها در موقعش رقم شده می‌آید.

هجرت اختیار کردن قبایل عثمان‌زایی و غیره

و مقارن این حال، سه صد و هفتاد خانوار از قبایل عثمان‌زایی و اشترزایی، فرع اچکزایی و نورزایی، و پنج‌پای و خواجه‌زایی شعبهٔ بارکزایی از اراضی مقبوضه و مستعمرهٔ دولت انگلیس از استماع املاک مردم هزاره را به افغان دادن ایشک‌آقاسی دوست‌محمد خان، هجرت اختیار کرده نزد او حاضر آمدند و بعضی را بدون فرمان مزرعه و کلاته در هزاره‌جات داده برخی را به وعدهٔ مراجعت خود از قندهار در هزاره‌جات مژده و نوید عطای مزارع و مساقات شادخاطر ساخته برای اجرای امور منویهٔ خویش از هزاره‌جات راه قندهار پیش گرفت و از جمله فیض‌محمد و نیک‌محمد و غلام و جماعه‌دار و محمدشریف نامان بزرگان ایشان را از جانب دیگران وکیل قرار داده، به عزم این که حکمی جهت سند خود از حضرت والا حاصل نماید. چنانچه ایشان شرفیاب حضور والا شده، به عطای خلعت و رخصت مراجعت دلشاد گردیدند و در روز مذکور جمادی‌الاخری به توسط ایشک‌آقاسی عبدالقدوس‌خان فرمانی به دستخط نویسندهٔ او مطابق خواهش و آرزوی دوست‌محمد خان حاصل کردند که ایشان را قرار دستورالعملی که در باب بذر و جیره و تقاوی دادن و معافی مالیات سه‌ساله که به دست دارد به ایشان نیز بدهد و او این فرمان را سند جعلی خود قرارداده هر که از مردم هزاره را خواست از ملک کشیده مزارع و مراتع و مساکن‌شان را به این مهاجرین و غیره افغانان کوچی و وطنی داده، مزدی برای روز آخرت خود حاصل کرد.

ضبط دیوان شدن مرغزارهای هزاره‌جات

و هم در این وقت میرآخور یحیی‌خان پسر محمدحسین خان جوانشیر، قوم قزلباش، که پدرش در سفر غربت ملازم خدمت حضرت والا روز اخلاص به سر برده بود، به امر حضرت والا مأمور ضبط دولت نمودن مرغزاری‌های عموم هزاره‌جات شده، تمامت مراتع مخضرهٔ مردم هزاره را ثبت و ضبط دیوان سلطنت کرد و از این وقت به بعد دواب و مواشی عموم مردم هزاره از چرایش در مراتع موروثی و حقوق محلی خود به واسطه غلبهٔ افغان کوچی و از مرغزاری‌های خود به سبب آن که ضبط دولت و برای‌شان قدغن شد محروم گردیده، از استحقاق

خویش مأیوس آمدند و مالداری مردم هزاره رو به تنزل نهاده، گوشت و روغن و برک و گلیم رو به انحطاط گذاشت. چنانچه از این هنگام تا سنهٔ هزار و سه صد و چهل و سه قمری هجری که زمان تسوید مکرّر این تاریخ است، همهٔ اجناس مذکور یک بر هشت در اسعار خود ترقی کرده که به جز اشخاص صاحب ثروت، کسی نمی‌تواند که از خریدن این اجناس نایل به مقصد ضروریهٔ معیشت خود گردد.

و هم در این ایّام، از تغییر میرزا غلام‌محمد کور لمقانی، میرزا خان‌شیرین نام از قوم اسلام که پدرانش از کیش هنود ابا کرده دین اسلام پذیرفته بودند، به توسط میرزا عبدالاحمد خان سردفتر مغربی و دادن پاره، به عاملی هزارهٔ بهسود مأمور گشت، دوازده هزار روپیه از بابت زمان کارداری میرزا غلام‌محمد و تفاوت تسعیر کاه و جو و یونجه که رعایای آنجا به فوج و دواب و مواشی دولت داده بودند، مجرا نداده حواله و حصول کرد.

به تغلّب تصاحب کردن افغانان ملک چارشینهٔ هزاره را

و هم در این احیان، صد خانوار از قوم اچکزایی وارد موضع چارشینه از اراضی زرخیز مردم هزاره، که مسافت سه منزل از علاقهٔ چوره و چنارتوی متصرفهٔ افغانان دور واقع است، شده مردم متوطّن آنجا را تکلیف بیرون شدن از موطن و منزل و مسکن ایشان کردند و گفتند که ملک شما را حضرت والا به ما عطا کرده است و محمدحسین و علی‌مردان‌بیگ و شیرعلی و غیره سرکردگان هزارگان که با اعداد قوم خود در وقت تمرّد و طغیان هزارهٔ ارزگان و حجرستان و غیره طریق خدمت دولت سپرده، از خدمت و صداقت خود تصدیق قوا و سپاه و مأمورین دولت را به‌دست داشتند، به افغانان نموده از ایشان طالب فرمان دادن ملک و برآمدن خود شدند و آنها که به امر و ادعای دوست‌محمد خان از راه تصرّف ملک هزارگان در آنجا شده بودند، و فرمان به دست نداشتند، از پاسخ عاجز آمدند و هزارگان عریضه‌نگار حضور والا شده ماجرا بازداشتند؛ و شرحی از خدمت و صداقت و عدم بغاوت خود نگاشته از مهاجر نبودن و ملک و زمین‌دار بودن عبدالله‌خان و غلام‌حیدر خان نامان که خود را مهاجر نام نهاده بودند، رقم کردند و از عداوت و

عناد سابق هر دو تن که با هزارگان و عزم تملک مزارع و مراتع ایشان را در دل داشتند، درج عریضهٔ خود کردند و حضرت والا در روز غرّهٔ مذکور جمادی‌الاخری فرمان کرده رقم نمود که «این فرمان را به حاکم نموده رجوع به او کنند تا او با دوست‌محمدخان سرپرست مهاجرین مذاکره کرده از او بپرسد و از اقدامش برخلاف دستورالعملی که در دست دارد منع نموده و املاک ایشان را اگر مهاجرین گرفته باشند، از تصرّف ایشان کشیده تفویض مُلاّک آن کند که به حقّ خود رسیده مواظب دعای دوام دولت باشند» و افغانان به قوّت و اشارت دوست‌محمد خان حاکم، این فرمان را وقعی ننهاده چنانچه بیاید، ملک چارشینه و نواح قریبه و بعیدهٔ آن چون گرگابه و می‌می و سرهنگان و تاله و راه ملک و چقماق و زاولی را تا حجرستان و میرآدینهٔ مالستان بدون فرمان به تغلّب متصرّف شد.

و از دیگر طرف، در تضاعیف وقایع مسطوره، افغانان مالک زمین پشت‌رود و نواح قندهار، که رمه‌دار و ییلاق‌گزین غورات هرات بودند و در تابستان با دواب و مواشی خود در آنجا رفته در زمستان به پشت‌رود و گرشک و فراه و گرمسیر مراجعت می‌کردند، پس از مغلوب و مستأصل شدن بغاة هزاره، راه دخول در اندرون جبال متوطّنهٔ هزارهٔ دایزنگی و دایکندی و بهسود و بلخاب و درّهٔ صوف تا بامیان که از پدران و اسلاف خود در دل داشتند و از خوف مردم هزاره دخالت نمی‌توانستند بکشودند و هزارگان که دوچار فشار فوق‌العادهٔ حکومت گردیده، روی در فرار بودند، افغانان را مانع نیامده تا که جری و جسور شده تا درهٔ صوف مراتع و مزارع مردم هزاره را ییلاق‌گاه خود قرار دادند.

سرباز زدن افغان کوچی از دادن محصول علفچر هزاره

و در این سال از جملهٔ افغانان ییلاق‌گزینان جبال دایزنگی و دایکندی، قبایل الکوزایی و علیزایی و بابری از دادن علفچر دواب و مواشی خود سر باززده، از راه تمرّد و طغیان روی به سوی جبال متوطنهٔ مردم اویماق تابع هرات، که سابق چراگاه و ییلاق جای ایشان بود، نهادند و عبدالوهاب‌خان حاکم دایزنگی با جمعی از سوار، راه حصول محصول از عقب ایشان برگرفته، چون در قرب فرودگاه ایشان

رسید، ششصد تن مرد سلاح‌دار، سر راه او را گرفته مانع از عبور و وصول او در فرودگاه خود شدند، و زشت‌خویی و درشت‌گویی آغازیده به وحشیگری و بداخلاقی پیش‌آمدند و محصول علفچر را به او نداده راه خویش پیش گرفتند و عبدالوهاب‌خان بی‌نیل مرام بازگردیده، ماجرا معروض حضرت والا داشت و حضرت والا فرمان کرد که: «در ارزگان نزد جنرال شیرمحمدخان رفته به او بگوید که محصول علفچر دواب و مواشی آن را حصول کند» و جنرال شیرمحمد خان نیز از عدم تعلّق در توابع هرات، نتوانست که محصول را از آنان وصول کند و سرکردهٔ دارالانشای حضور نیز، سهو نموده به دفتر ملک خبر نداد که فرمان را ثبت کرده در سال آینده به نام باقیات بر ایشان حواله و وصول نماید. گویا محصول این سال و چندین سال دیگر به هدر رفته، در پایان کار چنانچه بیاید مبالغی در فراه و پشت‌رود و گرشک و گرمسیر برایشان حواله شده، ایشان به سرکردگی غلام‌رسول‌خان پسر سیف آخندزاده اسحق‌زایی در قطغن و توابع بلخ ییلاق و قشلاق اختیار کرده حقوق دولت را که از سالها بر عهدهٔ ایشان مانده بود ندادند.

و هم در خلال وقایع مذکور، ناز قنبر و گوهر نامان پنجشیری، از ملک [خود]، در حجرستان به دیدن دوستان خود که در فوج نظام ملازمت داشتند رفته، و عوض خدمت دو تن از سپاهیان قوم خود را اختیار کردند و پس از حاضر خدمت آمدن بر دو تن سپاهی اصل هر دو تن، دو نفر از دختران هزاره را که به دست فقر از کشتزار واقع سه‌پای هزارهٔ دایزنگی خوشهٔ گندم برای قوت می‌چیدند، به قهر باخود برداشته در سنگر سپاه واقع دایهٔ حجرستان بردند و هر دو تن را نزد سعیدمیرزا نام سپاهی، در موضع حاجی فاش، به امانت نهاده او را تأکید بر حراست ایشان کردند که بازآمده ایشان را در کابل آورده بفروشند و جنرال شیرمحمدخان آگاه گردیده چون به جور و اکراه گرفتن دختران و زنان هزاره [را] حضرت والا منع و قدغن فرموده بود، هر دو تن آدم دزد پنجشیری را با دختران مذکورتان احضار فرموده، پنجشیریان از دزدیدن آنان انکار و بر خریدن ایشان اقرار نمودند و چون قبالهٔ خرید ایشان را به دست نداشتند و دختران با زبان صدق ذکر کردند جنرال معزّی‌الیه، هر دو تن پنجشیری را محبوس و ماجرا معروض داشت و حضرت والا در روز اول مذکور ماه جمادی‌الاخری فرمان کرد که دختران را به

کسان ایشان سپرده رسید حاصل نماید و هر دو تن پنجشیری [را] همچنان محبوس بدارد.

مراجعت بعضی فراریان از پنجاب در افغانستان

و هم در این هنگام عبدالحقّ خان و عبدالرؤف‌خان، پسران عبدالسلام خان ابن میر احمدخان بیگ سمندی، فراریان هند و محمدعمر خان و سلطان‌محمد خان و دین‌محمدخان پسران محمداکبرخان، برادر سرتیپ نورمحمد خان، که در حسن ابدال روز عسّرت به سر می‌بردند، از عریضه و استدعای، اجازت آمدن در افغانستان یافته روز چهارم جمادی‌الاخری وارد جلال‌آباد شده و از آنجا در کابل آمده، مشمول الطاف ملوکانه گردیدند؛ و از جمله سلطان‌محمد خان رخصت مراجعت یافته اهل و عیال خود را در کابل آورد.

شرح جور و ستم افغان کوچی بر مردم هزاره

و از دیگر سوی افغانان کوچی که از پنج سال راه آمد شد در هزاره‌جات کشوده داشتند، و در هرسال مزارع و مراتع مردم هزاره را تلف و علف دواب و مواشی خود کرده در وقت بازگشت خویش، دختران و زنان هزاره هرقدر که می‌دیدند، پیش انداخته با خود می‌بردند و بعضی را در آغوش مخالطت کشیده برخی را می‌فروختند. و چون هزارگان از عقب ایشان شده دختران خود را می‌یافتند، ادعای اشتراء و نکاح کرده، با آن که قباله نکاح و خرید ظاهر نمی‌کردند، به پدران ایشان نداده به تغلّب می‌بردند، تا که هزارگان به ستوه آمده از جمله قاطنین علاقهٔ لعل دایزنگی از امور مذکور معروض حضور والا داشته، داد خواستند که قبایل کوچی افغان قندهاری و پشت‌رودی به سرکردگی سیف آخندزاده و حاجی عبدالستار سه سال است که از راه ییلامیشی وارد سرجنگل و لعل شده، امور مذکور را نوشتند که نسبت به فقرای رعیّت از قوه به فعل می‌آورند و حضرت والا در روز پنجم جمادی‌الاخری فرمان کرد: «نزد حاکم و دفتری خود شده اظهار حالت پرملالت خویش کنند تا پس از ثبوت معروض حضور دارند که مراسم بازپرس به عمل آورده داد داده شود.» و در خلال احوال مذکور از روز ورود فوج نایک حواله‌دار

در هزاره‌جات تا این وقت صد تن از ایشان فوت شده دویست تن از دختران و زنان هزاره را به زنی گرفتند و این امر از عریضهٔ ملاّ فضل‌محمد مفتی، حالی رای والا گردیده، حکم مبرم صادر گشت که افواج نظام دولتی از هزاره‌جات برخاسته در مقر و قلات بروند که إنْشاءَالله اجرا یافتن این‌حکم در موقعش رقم خواهد گشت.

ذکر دو قطعه مکتوب خسارت اسلوب محمدعثمان بارکزایی

و هم در تضاعیف واقعاتی که رقم شده آمد، محمدالله نام پسر محمدعظیم ابن خیرالله قوم بارکزایی، دو قطعه یکی بی‌مُهر و امضا و دیگری به مُهر محمدعثمان خان پسر آخندزاده یحیی‌خان ابن کروخان بارکزایی متوطّن علاقهٔ تیرین را نزد جنرال شیرمحمد خان در ارزگان آورده، اظهار کرد که شخصی از هندوستان در خانه محمدعثمان آمده و زوجهٔ محمدعثمان این دو مکتوب را به خواهر من داده است که من نزد شما برسانم و در آن مکتوب مندرج و به نام سردار والاتبار محمدایوب خان مسطور بوده که «شما نیک خبر دارید که پدر و عم و ناظرم را امیر عبدالرحمن خان به قتل رسانیده و از جور و ستم او، روز عموم مردم افغانستان چون شب تار گردیده است، مگر این قدر با سپاه نظام رفتار خوب کرده که چهل تن از فوج پیادهٔ نظام هراتی را که در قندهار شوریده بودند، با میل سیاست از حلیهٔ بصر عاری ساخته است و پنج نفر را زنده به آتش سوخته کرنیل فوج نظام قوم فوفل‌زایی [را] در زندان محبوس فرموده، بعضی را اخراج نموده است و برخی را کشته، محمدیعقوب الکوزایی را مقیّد و مغلول داشته است. به خداوند سوگند که یک نفر از غلامانت مشهود و معلوم آید، شهر قندهار به یک ساعت به دست تصرّف خواهد افتاد و هزاره‌جات را مسخر کرده، جشن سلطانی در هرسال به تقدیم می‌رساند و بزرگ‌زادگان پشت‌رود، بلکه عموم اهالی افغانستان را محبوس ساخته در زنان جور و ستم انداخته است و دوازده سوار از مردم هزاره فرار مشهد گردیده، دو فوج پیادهٔ نظام از مردم هزاره سالک مسلک خدمت دولت انگلیس شده‌اند. اگر چنانچه پای عزم تصرّف افغانستان پیش گذاشته، همان دو فوج هزاره را که کینهٔ امیر عبدالرحمن خان را در سینه دارند، مقدمة‌الجیش قرار

دهی، افغانستان را متصرّف خواهی شد؛ زیرا تمامت مردم از جور و ظلمی که او به ایشان کرده است، سدّ راه عبور و دخولت نخواهند شد، زیرا که امیر عبدالرحمن خان به جز قاضی سعدالدّین‌خان حکمران هرات و چند خانه مهاجر قوم وحشی و جاهل و دزد اچکزایی ـ که ملک مردم هزاره را به ایشان غصباً داده است ـ دیگر یک نفر دوست و دولتخواه به خود ندارد و زوال سلطنت او را تمام مردم شب و روز از خداوند طالبند و تا کنون سی قطعه مکتوب، به همین مضمون ارسال داشته‌ام، نتیجه وصول و عدم وصول هیچ یک به روی کار نیامد.»

و جنرال شیرمحمد خان عبارات فوق را در مکتوب مذکور خوانده، محمدالله حامل آن را نزد خود بداشت و یک تن صوبه‌دار را با هفت تن سوار نظام به ایوار و شبگیر، مأمور احضار محمدعثمان خان و شخصی که از راولپندی در خانهٔ او آمده بود کرد و پس از حاضر آمدن محمدعثمان خان و مشاهده‌اش مکتوب مزبور به مُهر خویش اقرار و اظهار نمود که یحتمل مهر مرا به کاغذ سپید برداشته و به قلم عناد و عداوت نگاشته باشد و جنرال شیرمحمد خان خصمش را پرسیده، وی گفت که این مکتوب را خیرو و آقامحمد با محمدافضل محرّر محکمهٔ شرعیّه و اخترمحمد و محمدنبی و عبدالحقّ نامان که با من عداوت و خصومت دارند، نوشته خواهند بود و جنرال شیرمحمد خان سواران نظام را امر به احضار آنان کرد و از جمله خیرو نام در شب از عرض راه گریخته، شش تن دیگر را حاضر ارزگان نمودند و ایشان در جواب استنطاق جنرال شیرمحمد خان انکار نموده، بعد او ماجرا معروض حضور والا داشت که در روی لفافهٔ آن مکتوب مرقوم بود که در راولپندی به دست سعیدمحمد خان برسد و او به مطالعهٔ سردار والاتبار محمدایوب خان غازی برساند و آنان را در پهلوی این رقیمهٔ سرلفافه امر نوشتن کرد که خط ایشان را تطبیق داده، معلوم کند که خط کدام یک است و خطوط ایشان موافق نیفتاده، هر شش تن را با محمدالله و محمدعثمان خان محبوس کرده، کس عقب خیرو نام مفرور گماشت که او را نیز به‌دست آرد و حضرت والا در روز هشم جمادی‌الاخری فرمان کرد که خیرو را نیز به دست آورده، هر نه تن را محبوس گسیل کابل نماید و ایشان در کابل آمده، زجر و توبیخ سیاست دیده، به مکافات کردار خود رسیدند.

طلب کابل شدن علاقه‌دار بلاغین و خصمای او

و هم در روز هشتم مذکور ماه مسطور، فرمان طلب به نام محمدنعیم بیگ علاقه‌دار بلاغین که شوریدن مردم آنجا بر او، طلب کابل شدن ایشان رقم شده آمد صادر شد که با سلطان‌محمد و ذوالفقار خان و یحیی‌خان نامان بلاغینی که وجوه فروعات را نداده و استخوان پشت نوکر علاقه‌دار مذکور را شکسته بودند در کابل آمده نزد شهزادهٔ اعظم، سردار حبیب‌الله خان، رفع مخاصمهٔ خود را بنمایند که إنْشاءَالله در موقعش رقم‌پذیر خواهد آمد.

مأمور دارالانشای حضورشدن میرزاشاه محمدقندهاری

و هم در خلال احوال مسطوره، میرزا شاه‌محمد خان قندهاری، محرّر دفتر مکتوب‌نویسی، با میرزا محمدابراهیم خان منشی سرکردهٔ خود، در امری گفتگوی خصمانه کرده، به امر والا از کار مذکور معزول و امر شد که در دفاتر کشوری رفته نزد سردفتری که او را به کار داشته باشد، روز محرری به سر برد و او تا وقت مأمور شدن میرزا محمدجی از تغییر میرزا محمدابراهیم به کار مکتوب‌نویسی از عدم قابلیت در کار سیاق در دیگر دفاتر شایان خدمتی نیامده، دوچار عسّرت روزگار گشت و به‌وسایط وسایل میرزا محمدجی را که از عهدهٔ کار مکتوب‌نویسی نمی‌توانست برآمده، دیده و او که در کار دفتر محولهٔ میرزا محمدجی معرفت و ماهریتی حاصل داشت، در نظر وی پسندیده آمده از حضور والا استدعای برحالی او را کرد و فرمانی به امر والا و واسطهٔ ناظر محمدصفر رقم کرده و به امضای حضرت والا رسانیده او را نزد خود آورد و او چندی نزد میرزا محمدجی و بعد آن نزد میر ابوالقاسم خان و پس از او نزد میرزا عبداللطیف خان منشی کار کرده و از نزد او خود را کشیده، نزد میرزا غلام‌محمدخان، منشی خارجه، قرار گرفت و رفته‌رفته به مشاهرهٔ زیادی نایل گردیده تا که در عهد اعلیحضرت امیر امان‌الله خان غازی از ضعف بصر و قوای طبیعی از خدمت سبک‌دوش گشته، در سالی دوهزار روپیه تا مادام حیات خویش واصل گشت.

تعیین مواجب میرزا گل‌محمد سردفتر نظام قندهار

و هم در این هنگام میرزا گل‌محمد خان، سردفتر نظام قندهار، تشخیص تعیین مشاهرهٔ سردفتر نظام ترکستان و هرات را حجّتِ افزودن بر مواجب خود قرار داده، عریضه و از حضور والا بر طبق مشاهرهٔ یکی از آن دو تن خواستار افزایش تنخواه خویشتن شد، و حضرت والا در پاسخ استدعای او رقم فرمود که: «قبل از مأمور شدن خود به سردفتری نظام قندهار، در ماهی سی و پنج روپیه تنخواه داشتید، اکنون در ماهی چهل روپیه که در سالی چهار صدوهشتاد روپیه شود، تنخواه برای شما کافی و منظور است که از تاریخ مأموریت خود به کار سردفتری نظام قندهار قرار این فرمان خواهد گرفت، زیاده از این داده نمی‌شود.» و حضرت والا از علمی که به حالت عمّال دیوان و سرقت و اخذ رشوت و خیانت ایشان حاصل داشت، چنین مشاهره و معاشیهٔ اندک برای ایشان معیّن می‌فرمود، چنانچه با این‌گونه مواجب اندک که کفایت لباس هریک را نمی‌کرد، مالک اقطاع و باغ و بوستان و عمارات عالیهٔ معتنابها می‌شدند. از جمله یکی میرزا محمود خان امین‌نظام کابل در عهد امیر حبیب‌الله خان و دیگری میرزا میرهاشم خان بود که از محرّری و زیردستی سردفتر به سردفتری ماشینخانه و از آنجا در عهد امیر غازی امان‌الله خان به امینی نظام و از آنجا به وزیری مالیات رسیده بودند که إنْ شاءالله به شرح حال هر کدام در موضع و مقامش مذکور خواهد شد. و تنخواه از حدّ زیاد که امیر امان‌الله‌خان به عموم مامورین دولت مرحمت و معیّن فرمود، در جلد پنجم رقم خواهد گشت که با آن هم از سرقت و رشوت و خیانت مضایقت نمی‌کردند.

و از دیگر سوی در روز هشتم مسطور ماه جمادی‌الاخری، فرمان برحالی ضابطی بنادر قندهار، به نام قره‌بیگ خان پسر طوربیگ‌خان متوفّی، شرف نفاذ یافته مشارالیه قرار مواظبتی که در امر مذکور داشت به صداقت و اخلاص مشغول گردید.

جدید بست دفتر شدن شاهیگی گوسپندفروشی قندهار

و مقارن این حال، از عریضهٔ میرزا غلام‌محمد خان سردفتر قندهار، حالی رای والا شد که محصول یک شاهی از هر یک گوسپندفروشی که جدید در گنج قندهار معیّن شده، در عرصهٔ سه ماه و یازده روز چهل و سه هزار روپیه عاید خزانه گردیده است و چون در بقیهٔ سال اجازت و ترک آن عمل خواسته و نگاشته بود که این محصول جدید و شروعش از این سال شده است، اهالی شهر و اطراف زبان به نفرین واضع این عمل گشوده، از دولت در نالش آمده‌اند. حضرت والا فروگذاشتن این عمل را در شریعت حکومت جایز نشمرده، مبلغ مذکور را که از عمل سه ماه و یازده روز حاصل آمده، بر چهار ضرب فرموده یک لک و هفتاد دوهزار حاصل ضرب به دست آمده و چیزی را از آن امر وضع کرده از روی تخمین عمل یکسالهٔ آن را یک لک و پنجاه هزار و پنجصد و ده روپیه ثبت و بست دفتر عایدات جدیده فرمود.

نام مهاجر بر خود نهادن افغانان داخله و ملک گرفتن ایشان

و هم در خلال احوالی که به شرح رفت، اکثر از مردم ملک‌دار و بی‌ملک نواح قندهار، به صلاح و صواب‌دید ایشک‌آقاسی، دوست‌محمد خان، خود را مهاجر نام نهاده، مزارع و مساقات مردم هزاره و اراضی و عقار خالصهٔ قندهار را متصرّف شده، هزارگان و دهقانان را از فلاحت و زراعت بازداشته دوچار ضیق معیشت ساختند. و میرزا غلام‌محمد خان سردفتر قندهار ماجرا معروض داشته برنگاشت که «این‌گونه مردم بدون قید جریب و دستورالعمل دولت مزارع و مراتع را متصرّف شده، دهقانان و مالکان آنها را که از عمرها در تعمیر املاک خود و خالصه، روز به سر برده‌اند، بیرون کشیده و می‌کشند و عمل به دستورالعمل دولت نمی‌کنند.» حضرت والا در روز هشتم مذکور ماه جمادی‌الاخری، فرمان کرد که: «به جز کسانی که در خاک مقبوضهٔ دولت انگلیس هجرت کرده و می‌کنند و آمده و می‌آیند، به مردم داخله هرگز زمین ندهند، زیرا ایشان از سابق تا کنون بدون مزرعه در داخل مملکت زیسته و می‌زیند، حالا نیز به همان حالتی که دارند، روز معیشت خود را باید به سر برند و زمین بدون استحقاق نگیرند و به حرفتی که

داشته و دارند، تحصیل مؤنت کنند» و با صدور این منشور کارکنان متعصّب دولت، املاک فقرای رعیّت را به مردم ملک‌دار و بی‌ملک داخل مملکت داده، خسارت زیاد در تعمیر مملکت و تعداد رعیّت وارد آوردند.

تخلیهٔ افواج قاهره هزاره‌جات را

و هم در این ایّام، افواج مقیمهٔ هزاره‌جات، از صدور حکم والا که از پیش رقم شد، عزم بیرون شدن کرده، جنرال شیرمحمد خان با دوهزار و هفتصد تن پیاده و صدتن سوارهٔ نظام و یازده ضرب توپ، از ارزگان و کمیدان محمدحسن خان با فوج پیاده فوفل‌زایی از سنگماشه و کمیدان فتح‌محمد خان با توپخانه و فوجی که در تحت رایت داشت، از میرآدینه و محمدحسن خان کبتان از حجرستان به فرمان شهزادهٔ اعظم سردار حبیب‌الله خان که به امر والا ارقام و احکام فرموده بود، بیرون شده در قلات و مقر طرح اقامت انداختند. و کمیدان عبدالصمد خان با پنجصد تن پیادهٔ نظام از گیزاب وارد قلات شده مقیم گشت. و این بیرون شدن افواج قاهره از هزاره‌جات جهت استحکام قلات و سرحدات قندهار از تمرّد ورزیدن مردم بلوچستان و اهالی سرحدّیهٔ شرقی و جنوبی که با دولت انگلیس مقاتله داشتند، به روی کار آمد که مبادا مردم قندهار و طوایف هوتک توخی و ترکی و غیره نیز به آهنگ جهاد برخیزند و دولت افغانستان را مورد اعتراض دولت انگلیس بسازند.

و هم در این ایّام بیست‌وپنج هزار روپیه از تجّار قوم کاکر، که در خوشخانهٔ قندهار اقامت داشتند، از پشت اشتر، در نهر ارغنداب افتاده مفقود گشت و مالکان آن مأیوس گردیده، به پیادگان نظام کوتوالی کابل که اقامت ضبط احوال در آنجا داشتند، [التجا] برده وعدهٔ چهار یک آن را به دولت دادند و آنها به شنا و سرفرو بردن در آب، آن را برآورده، شش هزار و هفتاد و پنج روپیه را تحویل خزانهٔ قندهار کردند.

آمدن حکّام و ضبّاط و عمّال هرات در کابل

و هم در این هنگام، تمامت حکّام و ضبّاط و عمّال سابقه و امسالهٔ هرات از ادعای منشی دوست‌محمد خان، که از پیش رقم شده، راه کابل برگرفته، مامورین جدید از کابل به فرمان سردار نصرالله‌خان در هرات رفتند.

و مقارن این‌حال، امان نامی از مردم کاشغر، خدمت جاسوسی دولت روس را بر عهده گرفته وارد کابل شد و در سرای فرودگاه حجّاج جای گزیده، به حصول معلومات پرداخت؛ و ملاّ غلام نقشبندی حاجی‌باشی، به امر والا در پی‌تحقیق مآل او افتاده و او به فراست دریافته، اسپ خود را به بهانهٔ آب از سرای برآورده بگریخت و در خان‌آباد قطغن، گرفتار دست مأمورین دولت گردیده، قطعه بلت روسی از نزد او مکشوف گشت و محبوساً در کابل آمده به امر والا روزانه مأمور گِلکاری و شبانه در زندان به سر بردن شد، تا که بمرد.

هم در خلال واقعات مسطوره، آخندزاده فقیرمحمد خان، حاکم و سرحددار چخانسور، با کدخدا دوست‌محمد خان، فرستادهٔ میر معصوم خان، در باب استرداد اموال مسروقهٔ رعایای دولتین ایران و افغان، روز مذاکره معیّن کردند و میر حسین‌سلطان از راه رفع نزاع و ردّ اموال مسروقه در چخانسور آمده و چند روز به فیصلهٔ دعوی و استرداد اموال به سر برده و حاکم سیستان بر سربندی که مردم محکومه‌اش آب از نهر هیرمند برای مزارع خود می‌بردند آمده، و سلطان مذکور نزد او شده و پس از عودت حاکم، باز در چخانسور نزد آخندزاده فقیرمحمد خان حاضر آمده، رفع خصومت و ردّ اموال جانبین را بر سبیل دوستانه نمود و برفت.

فوت میرزا محمدیوسف‌خان

و هم در خلال احوال مذکور، میرزا محمدیوسف خان، پسر حاجی میرزا محمدباقر خان قزلباش، که در نزد شهزادهٔ اعظم سردار حبیب‌الله خان، سالک خدمت بود، محترمانه در محفل با بار و غیر بار شهزاده روز چاکری و اعزاز به سر می‌برد، در روز بیست‌وهفتم جمادی‌الاولی به مرض محرقه گرفتار و دوچار سرسام شده در روز پنجم جمادی‌الاخری در تاشقرغان پدرود جهان کرده. در این وقت حکمران ترکستان یک نفر نویسندهٔ مؤقتی تا مأمور شدن دیگر سردفتر، مأمور کار

کرده معروض حضور والا داشت و از این عریضهٔ او میرزا احمدجان، خواهرزادهٔ او، به فرمان سردار نصرالله خان مأمور سردفتری تاشقرغان شد.

فوت میر غیاث‌الدین مأمور فروش پوست قره‌گلی

و هم در خلال احوالی که رقم شده آمد، میرزامحمد نام، خواهرزادهٔ میرغیاث‌الدین بای، که مواظب سرپرستی اهل و عیال بود و اجرای امور خانگی او را پس از مأمور شدن او با سه تن دیگر از بای‌ها به فروش پوست قره‌گلی و رفتنش با رفقای خود در بخارا که از پیش گذشت، فوتیده و خود میرغیاث‌الدین از فوت او جهت انجام و انتظام مهام خانه‌داری خود، از بخارا آمده نیز فوت شد و هم در این ایّام رفقای متوفای مذکور، نهصد قداق نقرهٔ یامو، هر یا مویی چهارصد و ده تنگه با صد یاموی دیگر از بهای پوست قره‌گلی، گسیل کابل داشته و عیار با آنها آمیخته روپیه کابلی مسکوک شد.

حملهٔ مردم تیراه بر فوج کاه‌کش انگلیس

و مقارن این‌حال، در روز یازدهم و دوازدهم جمادی‌الاخری، غزاة مردم تیراه با فوج دولت انگلیس که جهت آوردن کاه از لشکرگاه دور شده بودند، درآویخته چهارده میل تفنگ هفت تیر و بیست و یک سر قاطر غنیمت گرفتند. سیزده تن از فوج انگلیس و هفت نفر از غزاة کشته شدند، و مبلغ دو بار قاطر روپیه نیز به دست غازیان افتاد. و جنرال همند انگلیس با دو فوج پیاده و یک فوج سواره نظام و توپخانهٔ قاطری و سی تن از سپاهیان نظام قوم افریدی، در موضع غندغر بر غزاة قوم افریدی تاخته، شصت تن از ایشان را مقتول و مجروح ساخته بازگشت؛ و افریدیان دو تن سوارهٔ نظام حامل مکتوبات پوسته‌خانه را در موضع درنگ دستگیر کرده، مبلغ زیادی با پنجاه میل تفنگ و چیزی قورخانه و فشنگ که جانب سامانه می‌بردند، غارت‌کرده به دست غنیمت آوردند، و هر دو سوار پوسته‌خانه را که جراحت نیز رسانیده بودند مقیّد داشته، یکصد و بیست رأس قاطر را با بارهای غلّه نیز متصرّف شدند و در روز شانزدهم جمادی‌الاخری، بر محافظ‌خانه و چهاونی

واقع باره، حمله کرده از شام تا بام جنگیده، در عین کشش و کوشش حرب، سدِّ راه عبور لشکری که از باره جانب تیراه رهسپار بود شده، از رفتن باز داشتند.

و مقارن این حال جنرال لاکت با چهار فوج پیاده و یک فوج سواره و توپخانه، رهنورد آتش زدن و سوختن قلاع قوم ذخه‌خیل و قنبرخیل گردیده، همه را آتش زده بسوخت و غزاة قوم افریدی با او درآویخته، هشت [تن] از لشکر تحت رایتش [را] خون بریخت و سه تن از افریدیان کشته گشته، هر هشت کشتگان دست خود را در آتش بسوختند و بیست‌وپنج سر قاطر غنیمت به دست آورده، انگلیسان سی و پنج نفر از رجال قوم ملک‌دین‌زایی و قنبرخیل را [که] از راه صلح و مسالمت‌خواهی در عسکرگاه انگلیس شده بودند، به امر باربتن انگلیس نظربند کرده، در تحت حراست بداشتند و قلاع واقعهٔ موضع میدان قوم افریدی را آتش زده بسوختند.

گسیل داشتن سپهسالار اسرای کفار را

و مقارن این حال سپهسالار غلام‌حیدر خان چهل و سه نفر از فراریان چترار کفّار کانتوز را که در موطن خود آمده بودند، گسیل کابل فرمود.

تألیف تاج‌التّواریخ

و در اثنای واقعات مسطوره، منشی سلطان‌محمد خان هند[ی] که فرار اختیار کردنش از پیش رقم شد، در موضع طوطوی اشپان، سه رأس اسپان سواری خود و همراهان خود را که از رفتار بازمانده بودند، ترک کرده و در بندری از بنادر جلال‌آباد گرفتار دست جانان نام بندردار شده، تفنگچهٔ پنج تیرهٔ انگلیسی را که با خود داشت به او داده رهسپار طریق استخلاص شد و در لندن رفته کتاب «پندنامهٔ دنیا و دین» مؤلّف حضرت والا [را] که با خود برده بود، به لفظ انگلیسی ترجمه کرده، یک جلد و بعضی وقایع و نظریات و حکایات سماعیّه را که در هنگام چاکری خویش بدون مأخذ صحیحه حاصل کرده بود، جلد دیگر قرار داد؛ و این دوجلد کتاب او به دست میرزا غلام‌مرتضی‌خان قندهاری که در مشهد مقدّس روز

منشی‌گری قونسل دولت انگلیس به سر می‌برد افتاده، از انگلیسی به فارسی ترجمه نموده «تاج‌التّواریخ» نام نهاد و خودِ مشارالیه در عهد اعلیحضرت امیر امان‌الله خان غازی با دابس انگلیسی، از راه انعقاد معاهدهٔ موقتی در کابل آمده بمرد و در مزار شاهٔ مردان مدفون گشت و کتابهایش در اروپا مترجم و منطبع شده پسند و مطبوع طبع اروپاییان آمد.

اجازهٔ ترکهٔ اموات و نکاح پلی

و هم در خلال احوالی که به شرح رفت، محمدعمرخان، حاکم جلال‌آباد، اسپان و تفنگچهٔ او را به فرمان والا که از عرایض وقایع‌نگاران آن ولا، به سمع فیض‌مجمع رسیده، ارقام فرمود در کابل فرستاده ضبط دولت شد.

و از دیگر سوی در خلال واقعات مسطورهٔ این سال، میرعلم نامی محصول صکوکات شرعیهٔ هزارهٔ جاغوری و حجرستان و ارزگان را با وجوه نکاح پلی و ترکهٔ میراث اموات به اجاره در حضور شهزادهٔ محترم سردار نصرالله خان گرفته و قاضی محمدعید خان و مفتی و محرّر محکمهٔ شرعیّهٔ هزارهٔ جاغوری، به ذریعهٔ عریضه، سعایت و شکایت او را به حضور والا کرده، حضرت والا در پاسخ عرض آنان رقم فرمود که «چون قضات وجوه صکوکات و نکاج پلی و ترکهٔ اموات را از خیانت، سرقت می‌کردند، لاجرم به اجاره داده شد و اگر چنانچه ایشان اقدام در غدر و خسارت نمی‌کردند، این امر را در حالت عدم، به اجاره داده نمی‌آمد.»

و هم در این وقت از افواجی که از هزاره‌جات چنانچه گذشت بیرون شده در مقر و قلات رفته اقامت گزید و هم از یکه‌اولنگ و بامیان در ترکستان رفت و از هر فوج صد تن پیادهٔ نظام و یک ضرب توپ در مواضع مستعّده چون یکه‌اولنگ و خوردک تختهٔ دایزنگی و قریهٔ قلعه تک و غاف سه‌پای و حجرستان و میرآدینه و ارزگان و سنگماشهٔ جاغوری، جهت تحذیر و تخویف و چشم‌ترسانی مردم هزاره مانده بودند. از جمله سلطان‌محمد خان کبتان مقیم بامیان را شهزادهٔ اعظم، سردار حبیب‌الله خان، منصب کمیدانی عطا فرموده، صوبه‌دار پیرمحمد خان مقیم آنجا را به منصب کبتانی سرفرازی داد.

و مقارن این حال در روز هجدهم جمادی‌الاخری، ملا محمدحسن توخی، از فوت ملا عبدالقادر به قضاوت فراه مأمور شده و عهدنامهٔ ترک لحاظ و اغماض و اخذ رشوت و مصادرت به دولت داد؛ و هم ملاّ مقام شاه به حضور شهزادهٔ محترم سردار نصرالله‌خان، عهده‌بردار کار تحریر محکمهٔ آنجا را تنها شده، دو تن محرّر را از سه نفر محرر سابق آنجا بکاست و تنخواه یک نفر را نفع دولت نشان داده، خود را داخل خدمت کرد.

و هم در این ایّام، میرزا عبدالحکیم‌خان سردفتر فراه، نُه قطعه قو از جنگلستان و هامون سیستان به دست آورده، ارسال حضور نموده، به امر والا به ملک محمداصغر خان ده افغانی، جهت حفاظت سپرده شد.

و مقارن این حال، از آمدن مامورین هرات در کابل که از پیش گذشت، مهردل‌خان بارکزایی از ساکنین ده‌سبز کابل، مأمور حکومت کوهستان غوریان و میرزا محمداحسان به محرّری دفتر هرات و غلام‌محی‌الدین‌خان، نواسه امین‌الله‌خان لهوگردی، به منصب میرآب‌باشی جلگای هرات مأمور گشتند و بقیه کارداران آنجا که طلب کابل شده بودند، از سبب کثرت برف که در هزاره‌جات دو زرع برف افتاده بود، از راه میمنه و بلخاب در کابل آمدند.

عهده براری انبار لاش و جوین

و هم در خلال احوال مسطور، محمدحسن خان اسحقّزایی، نزد علی‌محمد خان حاکم و میرزا عبدالحکیم خان دفتری فراه شده، مقدار ششصد و پنجاه خروار غلّه معینهٔ انبار لاش و جوین که تسلیم و تحویل محمدرحیم خان اسحقّزایی به اجاره خواستار گردیده، اقرار کرد که در سال یکهزار روپیه از مال خود افزون از مقدار مذکور موجودهٔ انبار، به دولت می‌رسانم و این استجار او را محمدرحیم خان قبولدار آمده، همچنان برحال بماند؛ و این قدر حاکم و دفتری از مدّعی و مدّعی علیه ترسیدند که قبول یکهزار روپیه را افزون از جنس دولت کرده می‌دهند، از کدام در[ک] است؟ چه حکم والا بود که انبارداران یک مثقال از رعیّت افزون از وزن معیّن نگیرند و به مصارف دولت ندهند، آیا این افزودن ایشان که روز خود را بدون اجر و مزدی به رایگان صرف کرده، برعلاوهٔ آن هزار روپیه نیز داده، مقدار

معیّنی را به اجاره می‌گرفتند، از چه ممرّ و کدام رهگذر خواهد بود؟ تا جواب می‌شنیدند که نخست از رعیّت به نام خاکانه و موش‌خوره، سیر را به جور و اکراه، پنج چارک گرفته و نیز انبار را با خاک آمیخته، اجورهٔ خود و بهای هزار روپیه و تمامت امور معیشت خود را با دیگر مقتضیات و متمنیاّت، از اشترای باغ و زمین و عمارات خویش حاصل داشته مقداری حقّ دولت را کامل می‌رسانند؛ و از این‌جا بود که اجاره‌داران امور عایدات و ذخایر جنسیهٔ دولت را به اجاره گرفته، به رعیّت و دولت خسارت وارد می‌آوردند و اگر گرفتار شکنجهٔ عتاب و عقاب گردیده، با خویش و قوم و نزدیکان نیست و نابود می‌شدند.

نقل نامهٔ ویسرای در تعیین حدود مهمند

و هم در این آوان، عریضهٔ ملک‌التماس خان، قوم مهمند گداخیل، به حضور والا رسیده نگاشته بود که «اگر موطن او و قومش داخل حاک سرحدّیهٔ مقبوضهٔ دولت انگلیس باشد، هر آیینه هجرت اختیار کند و اگر متعلق به افغانستان باشد، مطمئن بوده روز رفاه در منزل و ماوای آباد اجداد خود به سر برد.» و حضرت والا نقل مکتوب ششم جمادی‌الاخرای سنهٔ ۱۳۱٤ هجری مطابق دوازدهم نومبر سنهٔ ۱۸۹٦ میلادی ویسرای کشور هند را که در باب حقّ و حصّهٔ افغانستان بودن املاک و اراضی قوم گداخیل، نگار داده بود، برای او فرستاد و آن این است که: «دوستدار می‌پندارد که موضع سوران و تمام دیهات حصهٔ موسی‌خیل قوم بایی‌زایی، واقع جانب شرقی کوهچه‌هایی که ملک ایشان را از کنر جدا می‌سازد و به طرف خطّ سرحد ملک دولت برتانیه اتفاق افتاده‌اند، باتمام دیهات قبایل قندهاری و صافی که به طرف مشرقی سلسلهٔ آن کوهچه‌ها و جانب مشرق نوا کوتل که آنجا نشان‌کاری سرحدی به اهتمام مستر اونی به انجام رسیده و به این طرف خطّ سرحد در ملک دولت بهیه واقع می‌باشند؛ همهٔ این مواضع و اقوام واضحاً به این طرف خط سرحد است که در نقشهٔ عهدنامه داخل ملک دولت بهیّه‌اند و دولت بهیّهٔ برتانیه نمی‌تواند راضی شود که از هیچ کدام این دیهات دست تصرّف بردارد. سوای این مواضع، بعضی از دیگر دیهات بایی‌زایی و خوای‌زایی که از فرق مهمندند، و در وادی مشهور داک واقع می‌باشند، نیز حسب نقشهٔ عهدنامه، این طرف خطّ سرحد در

ملک دولت بهیّهٔ برتانیه‌اند؛ لکن برای انجام رسانیدن کار حدّبندی به زودی چنان که آن مهربان خواهش دارند و چون که بزرگتر حصّهٔ اقوام بایی‌زایی و خوای‌زایی فرقه‌های آن طرف خطّ سرحد در ملک آن مشفق سکونت دارند و نیز چون که دوستدار خواهش دارد که پرده‌داری افغانستان باقی بماند، بنابر آن دوست‌دار راضیست که دیهات این دو فرقه‌هایی [که] در وادی بوهایی‌داک واقعند و با آن که اینها حقیقتاً در دایره تسلّط و اختیار دولت بهیّهٔ برتانیه هستند، به آن مهربان واگذار نماید.» و حضرت والا در ذیل این نقل نامهٔ ویسرای، به ملک‌التماس خان رقم فرمود که: «موطن او و گداخیل قومش، داخل مملکت افغانستان و ایشان محکوم دولت افغانستانند؛ زیرا مردم گداخیل متوطّن وادی بوهایی‌داک و از [1] قرار نوشتهٔ نایب‌السلطنهٔ هند، داخل مملکت افغانستان می‌باشد.»

و هم در این وقت از عریضهٔ هفدهم جمادی‌الاولای سنهٔ ۱۳۱۵ هجری مطابق چهاردهم اکتوبر سنهٔ ۱۸۹۷عیسوی، محمدسلیم خان انگلیس جدیدالاسلام انگلندی، که رخصت مراجعت یافتن و مأمور خدمت این دولت شدنش از پیش گذشت و از عریضهٔ هجدهم و پانزدهم هر دو ماه و تاریخ‌های مذکور مستر جی کاتری، مقیم لندن، نوکر این دولت، که هر دو تن در باب اشتراء و استر سال آلات و ادوات حربیهٔ این دولت معروض داشته بودند، حالی رای والا شد که از فارن افس لندن خبر داده شده که هیچ قسم اسباب کارآمد جنگ و ماشین اسلحه‌سازی و نساجی را به افغانستان نگذارند که از هندوستان ببرند؛ و حضرت والا در روز بیست‌ویکم جمادی‌الاخری با خامهٔ خاص در پاسخ هر دو تن رقم و ارائه فرمود که: «تحقیق کنند که اگر از سبب اغتشاش سرحد قدغن حمل و نقل اسلحه شده باشد، راه خیبر مسدود و راه قندهار مفتوح است، باید اسباب خریدگی این دولت را از آن راه ارسال دارند، و اگر از دیگر سبب باشد معروض دارند که با ویسرا مکاتبه در میان آید.»

و نیز مستر جی بی‌کاتری، استدعای سفارت خود را جانب این دولت در لندن کرده بود، حضرت والا رقم نمود که «تا کنون اجازت اقامت سفارت افغانستان در

---

۱ – اصل: آن.

لندن حاصل نگردیده است، هر زمان که حاصل شد، البته شخصی از راه سفارت مأمور اقامت آنجا خواهد گشت»

و هم دراین روز در جواب عریضهٔ هجدهم جمادی‌الاولای سنهٔ مزبوره هجری، مطابق اکتوبر سنهٔ مزبورهٔ عیسوی برافشان نام، خسرزادهٔ مستر والتر انگلیس، که نوکر این دولت و در انگلند فوت شده، خواهش چیزی برای نفقهٔ زوجهٔ او کرده و شکایت از پیری و ناتوانی و عدم قدرت بر تحصیل امر معیشت خود نموده بود، حضرت والا در روز مذکور ارقام فرمود که «مستر والتر از سبب خدمتش با این دولت آشنا شده بود و اکنون که فوت کرده است، بازماندگان او را خداوند روزی عنایت کند و این که پیر و ضعیف شده‌اید، خالق لایزال را رازق مطلق دانسته، راسخ‌الاعتقاد باشید که هر پیر و جوان را او تعالی روزی می‌رساند و از تنخواه معیّن و مقرّر مستر والتر در نزد دولت چیزی باقی‌نمانده که داده و ادا شود، خداوند تبارک و تعالی روزی شما و زن والتر و فرزندان شما و او را تا که زنده باشید به قرار مقرّر و مقدّر می‌رساند.»

مرتکب فعل قبیح شدن فسّاق رستاق

و هم در خلال احوال مذکور، غایب نظر و طلا و حاجی برات و محمدحسن و عبدالوهاب نامان، از قاطنین رستاق، قدری روغن بنگ به مسمّات دولت بی‌بی، دادند که به خورد زوجهٔ رجب محمدبای خواهر خود دهد تا از هوش رفته، مال خانهٔ او را بدزدند و هر چه خواهند با او بکنند، و دولت بی‌بی مذکور، به تعلیم و تلقین آنان مباشر فعل ناشایست مذکوره شده، خواهر خود را به حالت سکر آورد و آنان از او کام حاصل کرده مال و منال خانهٔ شوهرش را به سرقت برداشتند و در پایان کار به تفتیش و استنطاق حاکم، دولت بی‌بی اقرار برکار ناسزاوار خود و کردار دزدان کرده، حضرت والا به عزم این که دیگری مباشر این‌گونه امور شرم‌آور نشود، مال و ملک همه را ضبط فرمود و کیفر داد.

و مقارن این حال دوهزار و یکصد و شصت و هفت روپیه و دوازده رأس اسپ که مردم جرم بدخشان به نام شکرانهٔ لقب ضیاءالملّة والدّین داده بودند، با

هشتصد و سی و یک روپیه از مردم شهر بزرگ، که قرار خانهٔ یک روپیه به این نام داده بودند، به حضور والا رسید.

عاید هشت ماه و هفده روز معدن نمک‌چال

و هم در این آوان، محمدرحیم خان ضابط معدن نمک‌چال قطغن، به فرمان والا هفده‌هزار و یکصد و هشتاد و پنج بار یابو نمک، به توسط فرستادگان و گماشتگان غلام‌حسین خان پیشخدمت‌باشی، که سرپرستی دواب و مواشی دولتی نیز به او مفوّض بود، متدرجاً جهت کار آمد روز حاجت دولت در کابل فرستاده، از عمل هشت ماه و هفده روز معدن نمک که شصت هزار روپیه حاصل آمده بود، نیز آگهی داد و پس از این عواید معدن مذکور رو به زیادت نهاده در سالی افزون از یک لک روپیه عاید دولت همی‌گشت.

و هم در خلال احوالی که به شرح[1] رفت، به امر حضرت والا تمامت عرایض حکّام و عمّال و ضبّاط و رعایا از همهٔ ولایات، به ذریعهٔ پست، به دارالانشای حضور رسیده و می‌رسید و آنچه متعلّق به مطالعهٔ حضور و صدور امر والا بود، از دارالانشا در هفتهٔ دو روز و در روزی از صد الی دو و سه صد منشور، در اجرای امور سلطنت و تعمیر بلاد و ترفیه عباد و نظم و نسق مهمّات دولت و مملکت، از حضور والا اصدار می‌پذیرفت و عرایض متعلّقهٔ اهل دیوان، به سردفتران سمتی از دارالانشاء مفوّض گردیده به کتاب رسید گرفته می‌شد، که اگر در اجرای امور مندرجهٔ عرایض تعطیل و تعویقی به روی کار آید، قرار رسیدی که گرفته شده، از سردفتری که بطالت و عطالت ورزیده باشد، بازخواست و کیفر فرموده شود و از جمله میرزا عبدالاحمد خان که منویات و اغراض شخصیّه داشت و روز به حصول مرام و وصول کام خویش، به سر می‌برد، عرایض را نگرفته رسید نمی‌داد که مبادا تحت استنطاق آید و یا کار اجرا یافته خودش بر مقتضیات شخصیهٔ خویش فایض نگردد؛ و میرزا محمدجی‌خان، که سردفتر ثلث امور دارالانشا، از ابا ورزیدن او در تسلیم شدن عرایض، عارض حضور والا شده؛ حضرت والا میرزا عبدالاحمد خان

---

۱ — اصل: شرحت.

را فرمان و تأکید کرد که عرایض را به مثابه سایر سردفتران گرفته و رسید داده بدون تعطیل و تعویق به ترتیبی که قرار تاریخ به او می‌رسد، همه را به محل اجرا آرد و اگر در نگرفتن و رسید ندادن خود دلیل و برهانی دارد، فوراً حاضر حضور شده جواب بگوید و اگر این را اندیشیده و در خاطر جای داده باشد که در وقت عدم اجرای امور، مطالب خود را حاصل کرده بعد آن را اجرا نماید و از وصول عرایض خود را بی‌خبر وانموده مسئول نشمارد؛ و حال آن که سرکار ما می‌داند که این امر را از غرض‌نفسی خویش نپذیرفته ردّ کرده است، باید از حکم و نظم و نسق پادشاهی عدول نکرده، از خود مرتکب امر دیگر نشود و از این روز به بعد چنانچه بیاید رفته رفته، زمام مهام حکومت و سیاست، به دست مردم نانجیب افتاده باعث توهین عموم گشت.

و مقارن این حال، در روز نوزدهم جمادی‌الاخری، از جملهٔ یکصد و هجده تومان تنخواه سالیانه و مستمرهٔ پدری نادرعلی‌خان و شیرعلی‌خان پروانی، حال موسوم به جبل‌السّراج، سی و شش تومان به نام شیرعلی‌خان و هشتاد دو تومان به نام نادرعلی‌خان که پدر ایشان فوت شده بود، برحال گشت.

و هم در این وقت، عبدالمنّان طبیب، خادم شهزادهٔ والاجاه علی‌خان، به ذریعهٔ عریضه استدعای فرستادن عیال واطفال خود را از کابل در مزارشریف ترکستان کرده، در روز بیست‌ودوم جمادی‌الاخری از دولت راحله و زاد راه به ایشان عطا شده رهسپار منزل مدّعابه آمدند.

و هم در این روز، خدمه و کارکنان خانگی سپهسالار غلام‌حیدر خان اروکزایی که در روز غرّهٔ جمای‌الاولی خود او چنانچه گذشت فوت شده بود، چون‌خان محمد رساله‌دار و میجر محمدسرور و میرزا محمدابراهیم و محبوب صندوق‌دار و شریف زرگر و محمدحسین رساله‌دار و وزیرخان، خسرزادهٔ سپهسالار مرحوم و میرزا عبدالصمد طبیب و استاد محمد زرگر، برای بازپرس مال و منال نقد و جنس متروکهٔ سپهسالار که در تصرّف ایشان بود، به حراست پنجاه تن سوار ازبکیه طلب کابل شده، از اظهار ایشان نسوان و خدمهٔ حرم او و گرفتار شکنجهٔ عتاب آمده، به انواع زجر و توبیخ، متروکات او از اهل و عیال و خدمهٔ مذکوره‌اش به وصول پیوسته، ضبط دیوان سلطنت گشت.

نقل نامهٔ حضرت والا که به ملاّ نجم‌الدّین رقم فرمود

و هم در این ایّام، حضرت والا از عرایض وقایع‌نگاران سرحد بر تمکّن و تمسکن گزیدن ملاّ نجم‌الدّین در موضوع جروبی و تصمیم عزم او بر برگرد آوردن غزاة آگاه گردیده و در روز بیست‌وششم جمادی‌الاخری، رقیمهٔ مزیّن به امضای خامهٔ خاص به ملاّ نجم‌الدّین ارقام فرمود که: «چون طوایف بایی‌زایی و خوای‌زایی از قوم مهمند، که در وادی بوهای‌داک متوطّن و محکوم و متعلّق دولت افغانستانند، در آنجا درنگ نکرده اگر آهنگ هند دارد، بالاهمال و تعطّل رهنورد آنجا شود و در هر جا که مطبوع و پسندش باشد جای گزیند؛ و چون مرید و ارادتمند در اطراف و نواح آن ملک بسیار دارد، روز معیشتش نیک می‌گذرد و الاّ در کابل حاضر آید که از این‌جا دوازده هزار روپیه زاد راه به او عطا شود و از راه ایران در مکّهٔ معظّمه و مدینهٔ منّوره، زاد هماالله شرفاً رفته، بقیهٔ عمر خود را در آن اماکن مقدسه به پای برد؛ و اگر هیچ یک از این دو جا را نپذیرد و خیال اقامت در آنجا که هست داشته باشد، سپهسالار غلام‌حیدرخان را فرمان شد که با دو فوج پیادهٔ نظام و دوازده ضرب توپ و یک فوج سواره و هزار تن پیادهٔ ساخلو، مأمور از آنجا کشیدن او نماید و هر که معاونت و معاضدتش کند، خون او را بلامضایقه بریزد و خودش را محبوس و گسیل کابل کند و چون این حکم تغییر و تبدیل ندارد مستعجلاً جواب بنویسد که هر چه از حدّ بگذرد رسوا شود.» و محمد[1] حسین خان سرتیب، مقیم دکّه را فرمان شد که این حکم را به ملاّ نجم‌الدّین برساند و هم سپهسالار را قراری که نگار یافت، فرمان رفت و ملاّ نجم‌الدّین از وصول این منشور، پانزده روز جهت فروختن علوفه و آذوقهٔ زمستانی خود مهلت خواسته، حضرت والا استمداد او را پذیرفته رقم فرمود که: «اگر از راه مملکت روس در مکه برود و اعلیحضرت سلطان حمایت او نکند در سالی دوازده هزار روپیه تا که زنده باشد در مکه من به او می‌دهم.»

---

۱ — اصل: سرمحمد حسین

و هم در این ایّام، سپهسالار غلام‌حیدر خان شصت و سه نفر از فراریان کفّار متوطّن قرب لمقان را که در کانتوز گرفتار دست خدمهٔ دولت آمده بودند، به حراست حکمت خان حواله‌دار، گسیل کابل فرمود.

مطیع و منقاد دولت انگلیس شدن بعضی از قبایل سرحدّ

و مقارن این حال، قوم اروکزایی، طریق اطاعت دولت انگلیس برگرفته، از جنگیدن با آن دولت عنان عزیمت بازکشیدند و برعهده نهادند که سی هزار روپیه نقد و پنجصد میل تفنگ به نام تاوان جنگ، به کارکنان دولت انگلیس بدهند؛ و قوم ملک دین‌خیل و قنبرخیل چیزی علوفه به سپاه آن دولت به رایگان رسانیدن قبول‌دار شده، پانزده تن از بزرگان کوکی‌خیل و قمرخیل و سه‌پای وزخه‌خیل، عزم رفتن نزد انگلیسان جزم کردند و در این اثنا ملک محمدامین خان کوکوخیل، قوم افریدی، با عیال و اطفال خود از راه هجرت در علاقهٔ نیازیان، از موطن رعایای این دولت، آمده و خودش تنها از آنجا در دکه نزد محمدحسین خان سرتیب شده، به توسط او عریضه‌نگار حضور والا گردیده استدعای مقام و مسکن نمود و خواستار عفو تقصیر از زمان ملازم خدمت شدن خویش به دولت انگلیس آمد؛ و حضرت والا در روز بیست‌وهشتم جمادی‌الاخری در پاسخ عرض او ارقام فرمود که: «چون از قوم افغانید، خوب کردید که با عیال و اطفال خود آمدید؛ و این که عفو تقصیر و معذرت از ملازمت خود به دولت انگلیس خواسته‌اید، چون دیگر تقصیری نسبت به این دولت نکرده‌اید، نوکر آن دولت شدن و خدمت کردن تقصیری نیست، هزاران نفر از اهالی این مملکت نوکر و خادم آن دولتند، یکی مورد اعتراضی نیست و شما تا وقتی که در این مملکت خوش باشید زیست خواهید نمود و الاّ اگر مراجعت نمایید، کسی ممانعت نخواهد نمود.»

فوت عبدالحمید جبّارخیل

و هم در این روز عبدالحمید خان پسر عبدالعزیز خان جبارخیل که ضابط خالصه‌جات مزارشریف بود فوت شد.

و هم در خلال احوال مذکور، شهزاده والاجاه، سردار غلام‌علی‌خان، هفت رأس اسپ با جل و سرکش و جاجیم، به اسم هدیه حضور قبلهٔ امجدش، حضرت والا مصحوب غلام‌نبی‌خان فرّاش، از مزارشریف گسیل داشته در روز مذکور، در حضور گذارش، مطبوع و منظور افتاد.

و هم در تضاعیف واقعات مسطوره، بای‌ها و رمه‌داران ترکستان از قدغن پادشاهی عدول کرده، بیست و یک هزار و پنجصد و هفتاد و شش رأس گوسپند را در ماوراءالنهر از راه خفاء برده، به تبعهٔ دولت روس بفروختند و حضرت والا از عرایض وقایع‌نگاران ساحل جیحون، بدین امر آگاه شده چهل و سه هزار و یکصد و پنجاه و دو روپیه، قرار هر گوسپندی دو روپیه، علاوه بر محصول معیّن، به نام جریمه فرمان کرده به وصول پیوست.

و هم در این هنگام معدن ذغال در درهٔ صوف، تابع مزارشریف مکشوف افتاده و زرداد خان حاکم آنجا به فرمان والا، هشتاد نفر مزدور مأمور حفر معدن کرده، شصت و هفت بار که مساوی از شانزده خروار و شصت سیر ذغال به وزن کابل بود، از آنجا حاصل آمده حکمران ترکستان به دارالسلطنه فرستاد.

عطای منصب ایل‌بیگی به محمدغازی‌خان

و هم در روز بیست‌ونهم مذکور جمادی‌الاخری، محمدغازی خان، پسر شیرخان بیگ، قوم اوزبک از عریضه و استدعا و رضانامه دادن بزرگان مردم اوزبکیهٔ متوطّنهٔ نهرین و اشکمش و جبل‌داغ و حسن‌تال، به منصب ایل‌بیگی ممتاز و سرافراز گشت.

وقایع ماه رجب ۱۳۱۵ هجری

مأمور اقامت غزنین شدن اقوام صاحبزاده غلام‌حیدرخان

در اوایل این ماه، یکصد و پانزده تن مرد و زن و پسر و دختر، از صاحبزادگان کوهستانی که نسبت قومی به صاحبزاده غلام‌حیدر خان داشتند و از روی سعادت برتافتن و در پشاور رفتن او، ایشان اخراج شده بودند و از عریضه و استدعای خود ایشان چنانچه گذشت، در کابل آمدند، مأمور اقامت شهر غزنین گردیده، شهاب‌الدین خان، کوتوال غزنین را فرمان رفت که چهار دربند سرای چون خانهٔ مفتی عبدالرحمن خان و خانهٔ غلام‌قادر خان و خانهٔ افسرعلی‌خان و خانهٔ عظیم زرگر که ضبط دیوان سلطنت‌اند، برای نشیمن ایشان بدهد و اگر در آنها جای نشوند به فاصلهٔ یک کروهی شهر غزنین، به ایشان جا و ماوی داده کرایه نستاند و ایشان تا عهد سلطنت امیر حبیب‌الله خان در غزنین روز به سر برده، به امر او از آنجا در موطن اصلی خود شده قرار گرفتند.

و هم در این وقت، پنج‌هزار و پانزده روپیه شکرانهٔ لقب ضیاءالملّة والدّین که بر هر واحدی از ملک‌دار یک روپیه و بی‌ملک یک قران بر رعایای تبعهٔ غزنین نهاده بود، از بعضی به خزانهٔ عامره رسید.

و هم در این هنگام سرجان عبدالغیاث خان که از پیش کمیدان نام برده شد به امر حضرت والا، مأمور نقشه کشیدن و به حضور آوردن جوی فولاد، واقع میدان کابل، که شش قولبه زمین در زیر آن بود شده، پس از وصول نقشه امر حفر و اجرای آن صادر گشت.

و هم در این ایّام، بیست بار اشتر بادام که اشتراء و تجارت آن به جز دولت بر دیگران عموماً قدغن بود، در موضع ناوهٔ کلان، واقع قرب موطن مردم توخی، که بر زمین بدون مالکش افتاده بود، به دست مسجدی خان ضابط و مستأجر عمل سایر غزنین آمده، همه گسیل انبار بادام کابل نمود.

و از دیگر سوی علی‌محمد خان، عامل طلای ریگ و ضابط معادن بدخشان، در روز سوم رجب، هفتصد مثقال طلا و هفت قطعه سنگ لاجورد[1] که یک خروار و چهار سیر به وزن کابل بودند، گسیل داشت.

و هم در این ماه، لعل‌بیگ‌خان پسر نایب عاشور وخانی پدرود جهان کرده تابوت آن را حضرت والا از مرحمتی که به بازماندگانش داشت، از کابل در واخان شغنان حمل و نقل فرمود؟ و شهزادهٔ اعظم، سردار حبیب‌الله‌خان، محمدرضابیگ برادر او را به جای برادر متوفایش، به تحویل‌داری اموال جنسی خویش مأمور و برقرار نمود.

خواهش مقام برای اهل و عیال غزاة تیراهی نمودن ملاّ سیّد اکبر

و هم در خلال احوال مذکور، ملاّ سیداکبر تیراهی عریضه‌ای نزد سرتیب محمدحسین خان مقیم دکّه فرستاده و او ارسال حضور نموده چون خواهش کرده بود که عیال و اطفال مردم تیراه در نواح جلال‌آباد[مقام] داده شوند تا مردان ایشان آسوده حال و به فراغ بال با لشکر انگلیس قتال و جدال نمایند؛ حضرت والا در روز چهارم رجب، به سرتیب محمدحیدر خان رقم فرموده که از طرف خود زبانی به او پیام دهد که «زنان را بدون مردان ایشان دولت افغانستان جا و پناه نمی‌دهد که عیال خود را در این ملک مأمون از آسیب داشته، خود ایشان با دولت انگلیس که متعهد با این دولت است بجنگند و این امر خلاف معاهده و دوستی است و اگر او بگوید که مستر اونی و غیره کارکنان دولت انگلیس، مردم کانتوز کافرستان را به شورش برانگیختند و رعایت عهد و پیمان نکردند، در پاسخش بگوید که دولت انگلیس همیشه کارش نفاق‌انگیزیست و پیشرفت استعمار خود را به این روش دیده‌اند، ما که مسلمانیم هرگز خلاف عهد و میثاق نمی‌توانیم و در همهٔ امور از خداوند معاونت می‌خواهیم که دساست‌کاران را او تعالی کیفر دهد.»

و در پاسخ عریضهٔ ملاّ بشیرشاه تیراهی، که با بیست‌وهفت نفر از اهل و عیال خود و غیره داخل خاک افغانی شده بود، رقم نمود که: «در جلال‌آباد توقف

---

۱ — اصل: لاجور.

ورزیده و در روزی دوبار به کوتوالی جلال‌آباد حاضری بدهند که پس رفته، فتنه‌انگیزی نکنند؛ و او قبول این امر کرده حضرت والا، در سالی دوهزار و دو صد روپیه برایش معیّن و مقرّر فرمود.

آتش‌زدن انگلیسان در مسجد و خانهٔ ملای آکاخیل

و از دیگر سوی در خلال احوال مسطور، انگلیسان مسجد و خانهٔ ملاّی آکاخیل را آتش زده بسوختند و افغانان از اقدام انگلیسان در تخریب مسجد برآشفته، با لشکر انگلیس ساز رزم ساز کردند و بسیار تن را خون بریخته، در عین گیر ودار مردم افریدی بیرق‌ها افراخته بر عساکر انگلیس بتاختند و از بام تا شام جنگیده، بیست و دو نفر از غزاة و بسیارتن از افواج انگلیس به قتل رسیدند و روز دیگر نصف لشکر انگلیس از فرودگاه خود کوچیده در میدان، در حدود قوم ملک دین‌خیل فروکش کردند و از آنجا برخاسته راه موضع درّان، واقع حدّ قوم آکاخیل برگرفتند؛ و این افواج شش فوج پیاده بود و سه ضرب توپ با خود داشتند، که ناگهان غزاة در عرض راه بر ایشان حمله کرده یکصد و چهل سر قاطر را با بارهای غلّه غنیمت گرفتند و اکثر از حرسهٔ رواحل را کشته بازگشتند؛ و انگلیسان بزرگان قبایل اروکزایی و ملک دین‌خیل و قنبرخیل را که از راه اطاعت نزد ایشان شده بودند، نظربند کردند و هم مردم افریدی در موضع باره واقع حدّ سند، با لشکر انگلیس سخت محاربه کرده چند تن از فوج گوره و سکه را کشته، هفت نفر از افریدیان به قتل رسیدند و لشکر انگلیس دوچار یأس و هراس گردیده، سراسیمه‌سان در موضع میدان بازگشتند و یکصد و پنجاه رأس قاطر را از خوف این که به دست غزاة نیفتد، خود ایشان از ضرب گلوله تفنگ سقط کردند و یک نفر ضعیفه از مردم افریدی را که با دختر خود از راه می‌گذشتند در لشکرگاه خویش برده، در پایان کار مردم ملک دین‌خیل را کوفته و خسته، مطیع و منقاد ساختند و نصف این لشکر به عزم تأمین ملک در موضع میدان وزیری و نصف دیگر در علاقهٔ سوزایی فروکش کردند و موضع چیر را آتش زده بسوختند و کار سرک را جانب تنگی تند و درهٔ راج‌گل، جاری ساختند و مقارن این حال صد تن از پیادگان نظام دولت انگلیس، که عقب کاه رفته بودند، خودسرانه از در وحشیت

و ترک شئون، بشریت در خانه‌های مردم خانی‌خیل داخل شده، دست بی‌ناموسی به دختران و زنان ایشان کشودند و پردهٔ عصمت اکثر را وحشیانه دریده، مردان آنجا از غیرت اسلامی به جنگ گراییده، چندتن از جانبین مقتول و مجروح شدند و انگلیسان در پایان کار خانه‌های مردم آکاخیل و قنبرخیل را آتش زده تمام بسوختند.

و هم در تضاعیف واقعات مذکوره، محمدعلی‌خان، پسر سردار شریف خان سیستانی، از تبعهٔ دولت ایران، که پناه به حمایت این دولت آوردنش از پیش گذشت که به سبب امری از کابل اخراج پشاور شده و محمدسعید خان برادرش از چخانسور فرار نموده در سیستان رفت و محمدعلی‌خان تا این هنگام در سرحد بلوچستان روز ذلّت و عسّرت به سر می‌برد تا که ناچارشده دوباره از راه التجا وارد چخانسور شد و آخندزاده فقیرمحمد خان با قاضی عبدالرحمن خان از استدعای او عریضه‌نگار حضور گردیده، خواهش شرفیاب شدن او را به حضور والا کردند و حضرت والا در روز هفتم رجب ارقام فرمود که: «او را به عزت و احترام گسیل کابل داشته، تا زمانی که تنخواه برایش معیّن و فرمان شود به اهل و عیالش خرج مکفی از دولت بدهند که إنْشاءَالله در کابل آمدن او در موقعش رقم خواهد شد.

شکایت ورقه‌خان از سوء سلوک مجتهد سیستان

و هم در این آوان ورقه خان، پسر رحمن خان، قوم میش، از سیستان معروض حضور والا داشته بنگاشت که: «جدّ او چهارصد تومان که دوهزار روپیه کابلی باشد، از دولت ایران تنخواه می‌برده است و چون او مسلمان و اهل سنّت و جماعت است، مجتهد سیستان با او طریق عداوت و عناد مسلوک داشته و بنیاد دعوی و مخاصمهٔ ناحقّ گذاشته، او با سی خانوار از سیستان فرار اختیار کرده در چخانسور به امید حمایت این دولت قرار گرفته، که تنخواهی به قدر کفایت مؤنت خود از خوان عنایت والا یافته، روی غیر دین را نبیند» و حضرت والا فرمان کرد که: «من او را نمی‌شناسم و تنخواه مفت ندارم که به او بدهم. اگر واقعاً مهاجر باشد، نزد آخندزاده فقیرمحمد خان شده، قرار دیگر مهاجرین مزرعه از اراضی

خالصه گرفته، روز معیشت به زراعت و فلاحت به سر برد و اگر چنانچه سنّی و دیدن روی شیعه به طبیعتش ناگوار باشد، از تعصّب جاهلانهٔ خود اوست، زیرا در مملکت ایران از تاجر و زارع و غیره بسیارند و همه روز آزادی و راحت به سر می‌برند. کسی از اهل شیعه مزاحم ایشان نمی‌شود و همه را برادر مسلمان خود می‌داند. پس از آن قدر سنیّان زیاد که در ایرانند کدام یک را مثلی که او می‌گوید، ایذا و آزاری از شیعه رسیده است که موجب صدق اظهار او باشد، تا ما باور کنیم و او را مزجور فهمیده حمایت و عنایت نماییم؟» و او از صدور این منشور ناامید گردیده، دیگر تقاضایی ننمود.

روی از سعادت برتافتن بلوچ‌خان کاکر

و هم در خلال احوال مذکور، بلوچ خان نامی از قوم افغان کاکر، که از راه هجرت در این مملکت آمده در ظلّ حمایت دولت آرمیده و تنخواه کافی یابیده بود، روی از سعادت برتافته با اهل و عیال خود عودت کرده، ربقهٔ اطاعت دولت انگلیس را به رقبهٔ طوع و رغبت خویش نهاد؛ و حضرت والا از عریضهٔ حکمران قندهار، برحالت او آگاه گشته رقم فرمود: «در وقتی که هجرت کرده بود، او را مهاجر و مسلمان دانسته تنخواه مکفی برایش معیّن و مقرّر شده، حالا که از راه مفاجرت معاودت کرده است خود می‌داند و دینش.»

خیانت مراد نام هزارهٔ شیخ علی

و هم در خلال احوالی که به شرح رفت، مراد نامی از هزاره شیخ‌علی، که با جمعی از اسرای قوم خود به نام عبید و امّا به مردم درانی افغان داده و تقسیم شده بودند، با دختر سعیدمحمد خان نورزایی، آقای خویش، راه تعّشق پیش گرفته، دختر را با خود برداشته فرار اختیار نمود و در حدود منزل تیرانداز، واقع جلگای ترنک عرض راه قلات و قندهار، گرفتار آمده با دختر در قندهار برده شد و حکمران قندهار هر دو تن را در زندان مردانه و زنانه محکمهٔ کوتوالی قندهار حبس فرموده ماجرا معروض داشت؛ و حضرت والا برنگاشت که: «دختر خان جوان و خواهشمند شوهر شده و پدرش از حرص آن که دختر خود را به کدام شخص

صاحب ثروتی داده به رسم و رواج افغانی بفروشد و بهای زیاد حاصل کرده در کیسهٔ آز خود بیندوزد و بدین لحاظ از نام و ننگ اغماض نموده، دختر را از تمنّا و آرزوی جوانیش بازداشت و شخص با مکنتی که پدرش می‌خواست موجود ندیده، ناچار با مراد هزاره فرار کرد و تف به روی و ریش ننگ و عار پدر خود انداخت. پس مراد را به دار سیاست آویخته از مقصد و مرادش محروم سازد و دختر را به پدرش بسپارد که دیگر به طمع اخذ مال او را نگاه نداشته به شوهر دهد.»

مکتوب فرستادن برت انگلیس نزد سردار شیرین‌دل‌خان

و از دیگر سوی در تضاعیف واقعات مسطوره، مکتوب میجر جنرال برت انگلیس، مقیم علاقهٔ توچی نزد سردار شیرین‌دل خان، حاکم خوست، رسیده نوشته بود که: «شنیده شد که بعض بروج علایم فاصلهٔ سرحدیه را که مستر اندرسین در زمان تعیین حدود در بین دولتین افغانستان و برتانیه در سنهٔ ۱۸۹۵ عیسوی افراخته بود، از برج نمبر شش، واقع طرف غرب تا کوه چرخیل و از آنجا تا موضع لرم، تمامت بروج را نقصان روی [داده] و برخی خراب گردیده است و ویسرای احکام نموده که بروج حدود مذکور مرمّت کرده شود و نیز در مواضعی که ضرور باشد، برجهای جدیده در مواقع سابقهٔ آنها عمارت یابد بنابر امر ویسرای به آن مهربان اطلاع می‌دهم که این‌کار را انجام خواهم کرد.» و سردار معزّی‌الیه مکتوب او را ارائهٔ حضور والا نموده معروض داشت که: «در روز شانزدهم ربیع‌الاول سنهٔ ۱۳۱۳ هجری در باب تعمیر بروج فاصلهٔ سرحد و محافظ‌خانه‌های سرحدّیهٔ جاجی و چمکنی و خوست که انجام یافته و خودم با مستر داتلد شرح سرحدات کوهستان قبایل جدران و تنی و گربز، واقعهٔ حصهٔ شمالی وزیرستان را که مستر اندرسین دبتی بنون مأمور تعیین و تقسیم حدود بود معروض داشته بودم و امر والا اصدار یافته بود که: «مواضعی را که خود شما تصفیه کرده و در معاهدهٔ آن امضا و دستخط نموده‌اید، باید بروج فاصله افراخته شود و مواضعی را که مستر کنک و اندرسین کمشنران انگلیس، بدون حضور شما و سردار گل‌محمد خان خودسرانه تعیین و تقسیم کرده‌اند چگونه تا گاهی که کمال علم حاصل نیاید، تقسیم و تعیین کمشنران انگلیس را که در سرحد کرده‌اند منظور نمایم؟ چنانچه نقشه ارسالی

سابقهٔ شما که تفاوتها را در رقاع و پاره‌های جداگانه نوشته و در نقشه دوخته بودید موجود است و دو نقشهٔ دیگر با سندات معاهده که بیان حدبندی حدود مذکور را داراست از طرف ویسرای هند به حضور رسیده، با نقشهٔ ارسالی شما و نقشهٔ اصل معاهده که با دیورند در کابل شده است، همه را دیده علم آورده می‌شود. اگر موافق رأی ما و درست بود به شما خبرداده می‌شود که در نصب علایم آن مواضع خط تصدیق دادیم. بعد نقاط حدود خود را معیّن کرده بروج فاصله را بپردازید. و اگر تفاوتی در نقشه‌ها دیده شد، دوباره با نایب‌السلطنهٔ هند سخن گفته می‌شود، سپس که سخن به انجام رسید به شما خبر داده می‌شود، و شما به همان قرار معمول می‌دارید.»

نقل جواب سردار شیرین‌دل‌خان که به میجر مذکور نوشت

«و من عرض می‌کنم که چون تا زمان منظور شدن تعیین سرحدات جدران و تنی و گربز، حصّهٔ شمالی وزیرستان متعلقهٔ خوست، که سر اندرسین نصب بروج نموده بود، از حضور شرف صدور نیافت، پس در جواب میجر جنرال برت نوشتم که: «علایم فاصلهٔ سرحد حصهٔ سمت شمالی وزیرستان که در ماه شوال و ذی‌القعده سنهٔ ۱۳۱۲ هجری مستر اندرسین دبتی بنون، نصب نموده از طرف رعایای این دولت خراب نگردیده است؛ بلکه مردم وزیری و داوری رعایا و تبعهٔ خود شما آنها را خراب کرده خواهند بود و در باب علایم منصوبهٔ مستر مذکور رقم می‌شود که منظور از تعیین حدود سرحدات مذکورهٔ کوهستان جدران و تنی و گربز حصهٔ شمالی وزیرستان از کوه چرخیل تا لرم‌خوله، که تعلّق خوست است، که در سنهٔ مذکوره مستر مزبور نموده و تا حالا از حضور والا برایم منظوری آن نرسیده است. در حینی که منظوری تعیینّات مستر مسطور از حضور والا به وصول پیوندد، فوراً به شما اطلاع داده إنْشاءَالله به اتّفاق، بروج آن حدود پخته‌کاری و استوار خواهد شد.»

نقل حکم والا که به سردار شیرین‌دل‌خان رقم کرد

و حضرت والا در روز هفتم مذکور ماه رجب، به سردار شیرین‌دل خان ارقام فرمود که: «جواب مکتوب میجر جنرال برت را خوب نوشته‌اید؛ امّا به این عبارت بایست می‌نوشتید که من در وقت آن حدبخشی حاضر نبودم، خود شما نزد خود کرده‌اید و قبولی آن از قرار حقوق محلّیه که در موضع شرط ضرورتر است نشده، پس مرا به خرابی و آبادی آن بروج که به اختیار خود ساخته و پرداخته باشید، غرضی نیست» و هم‌چنین مکتوبی‌را که میجر جنرال مذکور به سردار گل‌محمد خان نوشته بود او بر طبق نوشتهٔ سردار شیرین‌دل خان به امر والا جواب رقم کرد.

فرمان موقوفی قوم‌داری دادن میرزا عبدالاحمد

و هم در خلال احوال مذکور، از داد و فریاد اقوام باقی دهان دولت که زجرها دیده و زحمت‌ها کشیده و مرارتها چشیده، از هستی و استعداد خود تهی‌دست گردیده بودند، حضرت والا قوم‌داری را موقوف فرموده، اشتهارات عدیده نشر داد تا عموم از زجر این امر بیاسایند و یاوه و فرار نشوند و میرزا عبدالاحمدخان از صدور این حکم و نشر اشتهار، تیر مرام خود را برهدف آرزو راست دیده، پنجاه هزار روپیه ذمّه‌گی میرزا عبدالمجید نویسندهٔ سابق کوتوالی غزنین را که از دفتر سنجش قبل از انتشار اشتهار بر مردم آزادخیل اندری به نام قومی حواله شده بود، مبلغی رشوت گرفته فرمان داد و شهاب‌الدین‌خان کوتوال غزنین از این فرمان و چند طغرا فرامین دیگر که در این باب رشوت گرفته به مردم غزنین داده بود، به ذریعهٔ عریضه به حضور والا آگهی داد و حضرت والا در روز هفتم مزبور ماه رجب. ارقام فرمود که: «چون املاک مردم آزادخیل که قوم و ضامن میرزا عبدالمجید می‌باشند قبل از موقوف شدن قوم‌داری که به واسطهٔ عرض و دادخواهی اقوام نایبان دواب و مواشی دولت موقوف گردید قیمت شده‌اند، همه را فروخته بهایش را تحویل خزانه کند و کسانی که فرمان حاصل کرده بودند، رشوت‌شان به هدر رفته وجوه قوم‌داری حواله و حصول شد.

معزّز آمدن حاجی عبدالشکورخان تاجر

و مقارن این حال، حاجی عبدالشکورخان تاجر، که به واسطهٔ مکتوب جعلی قاضی عبدالشکور خان چنانچه در جلد سوم به شرح رفت، از راه هم‌نامی او طلب کابل شده بود، از امر مذکوری بری آمده، در روز دوشنبه یازدهم رجب، شرف بار حاصل کرد و در سالی پنج هزار روپیه تنخواه برای او معیّن و مقرّر گردیده به منصب تجارباشی شهر قندهار سرافراز گشت.

حوالهٔ ناحق حاجی اسدخان کابلی

و هم در خلال احوال مسطور، حاجی اسدخان کابلی، مستأجر عمل و دخل مبالغ سایر قندهار، که خسارت در اجاره‌اش وارد آمده بود، با آن که از محصول اجاره او بر ذمّهٔ مردم هیچ باقی نمانده بود، به حیله و دسیسه فرمان حکومتی از ایالت قندهار حاصل کرده، بر هر واحدی از گوسپند یک روپیه از بابت پشم و روغن و پینو بر متوطّنین ییلاق‌گزین توابع فراه حواله نمود و از جمله امیرمحمد، پسر نادرخان قوم ناصر، از قاطنین علاقهٔ گرشک تابع پشت‌رود معروض حضور والا داشته برنگاشت که: «از این حواله و مطالبهٔ مصادرانه حاجی‌اسد خان، تمامت مال و مواشی‌دار سیاه‌بند و غیره، رهنورد دهراود و تیرین و ارزگان شده، در عمل این سال که دخلی به‌اجارهٔ حاجی مذکور ندارد، خسارت زیاد وارد آمده است» و حضرت والا در روز یازدهم مذکور ماه رجب، به حکمران قندهار ارقام فرمود که: «خالی از غرض نفس خود به او فرمان نداده خواهید بود، البته این حاجی بدبخت شما را فریب داده، تمسّکی حاصل کرده است و گرگ‌آسا رو به رمه نهاده، چپ و راست حمله می‌کند و یکی را دنبه ربوده، دیگری را شکم می‌دراند و تا این که شما او را پس طلب نمایید، خود را سیر کند. چندین بار و به تکرار برای شما نگار فرمودیم که کارهای حاجی اسدخان همه دست‌اندازی و ترک‌تازی بر خلق خداست. او را از ناحقّ‌جویی بازداشته مانع شوید و شما در عوض آن که او را منع کنید، دست‌آویز حمله بر رعیّت دادید و معلوم ساختید که با او شریک دزد و رفیق قافله شده‌اید و مردم از ظلم و جور او به دهراود و تیرین و ارزگان رسیدند. سبب فرمان دادن خود را به او معروض دارید که چیست؟ و این را بدانید که سرکار ما

از بازخواست این امر نمی‌گذرد» و در پایان کار حکمران قندهار که فرمان حصول با قیات به او داده بود و اوامر مذکور را نو احداث به نام باقیات حواله کرده در تحت مواخذه نیامد و حاجی‌اسد خان که میل خوردن این‌گونه وجوه داشت، حضرت والا او را محبوس فرموده، آبگوشت سگ به او خورانیده فرمود که «این آبگوشت و آن وجوه در حرمت یکی و مثل همند.»

مورد نوازش شاهانه آمدن پسران حاجی حسن‌علی خان

و هم در این هنگام، رجب‌علی‌خان و عباس‌علی‌خان و محمدحسین خان، پسران حاجی حسن‌علی‌خان تربت عیسی‌خانی، از تبعهٔ دولت ایران که پدر ایشان در وقت غربت حضرت والا چنانچه در جلد دوم رقم شد، لوازم خدمت و مراسم آدمیّت نسبت به حضرت والا و امیر محمداعظم خان به تقدیم رسانیده، هر دو تن را از خود راضی و خرسند ساخته بود، به امید جایزه آن خدمت پدر خود، در کابل‌آمده و چندی به میزبانی ناظر محمدصفر خان و خرج دولت، محترمانه روز مهمانی به سربرده، سیّده‌ای از سادات هزاره را، حضرت والا به محمدحسین خان به زنی داده، بعد رخصت مراجعت یافتند و به فرمانی‌که در روز چهاردهم رجب به نام حکمران هرات صادر شد، دوازده هزار روپیه از آنجا به نام بخشش گرفته، شادخاطر در جای خود رفتند و تا حالا همه‌ساله ثمر یک‌شبه مهمانی جد و پدر خود را، اولاد و احفاد از باغ احسان پادشاهی چیده می‌برند که إن شاءالله جابه‌جا رقم شده می‌آید.

و مقارن این حال، سپهسالار فرامرزخان، حاجی حبیب‌الله قندهاری را که مأمور رجعت دادن فراریان شدن و زن از مشهد خواستن او و از پیش گذشت و فرمان آمدنش در کابل اصدار یافته، او روز به لَیّتَ و لعلٍّ به سربرده نیامد. در روز پانزدهم رجب او را به تحت حفاظت نظر و حراست سوار نظام، گسیل کابل کرد و او کیفر کاری که نسبت به آن زن مظلومه کرده بود، از طرف پروردگار دیده دوچار فشار شکنجهٔ سیاست به واسطهٔ امر دیگر آمد.

از جروبی برخاستن و به چناری رفتن ملاّ نجم‌الدّین

و هم در این روز، آخندزاده ملاً نجم‌الدّین به فرمانی‌که به نامش چنانچه گذشت صادر گشت، با اسباب و منسوبان خود از جروبی برخاسته راه چناری برگرفت و دو شب در آنجا به سر برده، به روز هفدهم رجب وارد موضع چرکند، واقع حدود ناوگی، گشت و در آنجا اقامت گزید.

و در خلال این احوال مردم قنبرخیل که قلاع‌شان را چنانچه گذشت، انگلیسان آتش‌زده خراب کرد، بر صد تن از فوج سفرمینا که در حدّ کربه مشغول راه ساختن بودند، حمله کرده اکثر را کشته و اسلحهٔ ایشان را به غنیمت گرفته بازگشتند.

و مقارن این حال، افواج انگلیس فراغت حاصل کرده، از تیراه در پشاور بازگشتند؛ ولیکن از جانب دیگر جنرال همند در موضع سوی کوته با غزاة درآویخته سه صد تن از فوج تحت رایتش به قتل رسیدند؛ و از دیگر سوی چندی از دلیران افریدی به فرودگاه واقع موضع سرخ‌جوی لشکر انگلیس، شبیخون زده و هم مردم سه‌پای و ذخه‌خیل دلیرانه حمله نمودند و چهل رأس الاغ و شصت فرد گاو و چهار میل تفنگ غنیمت به دست آوردند و انگلیسان راه انتقام برگرفته آبادانی آن مردم را آتش‌زده بسوختند و فوج مقیم میدان، نصف در موضع باره و نصف در جای امین‌الله خان، پسر عثمان‌خان اروکزایی، فروکش کردند و میدان را از وجود فوج بپرداخته علوفهٔ بازماندهٔ اردو را مردم گداخیل ببردند و هم یک نفر سارجن را با چند تن سایس اسپان در حدّ سه‌پای، غازیان اسیر گرفتند و سارجن سه هزار روپیه برای استخلاص خود وعده، فعلاً از کشتن نجات یافت.

عزم فرارکردن برگد محمد امیرخان

و هم در این ایّام، برگد محمدامیر خان، برادر سپهسالار غلام‌حیدر خان مرحوم اروکزایی، از به قید سیاهه آوردن متروکات برادر خود و طلب کابل شدن نه نفر خدمه به خود متوهّم شده، بهرام پسر خال خود را از راه فرار، در ماوراءالنهر فرستاد که در آنجا جای اقامت برای او مهیّا ساخته خبر دهد که خود او نیز فرار کرده در آنجا رود و پس از فرستادن او عریضه‌نگار حضور والا شد که مرا سردار

محمدعزیز خان نایب‌الحکومه، در روز هجدهم رجب نزد خود خواسته در خلوت سخن گفته، تسلیّت داده مطمئن خاطر ساخت و پسر خالویم از این تسلیّت ظاهری او خوفناک گردیده با پسر یهودی که مسلمان شده بود گریخته است و برخلاف این عریضهٔ مغلّطانهٔ او حکمران ترکستان قراری که ذکر شد، معروض داشته بنگاشت که بهرام نام خانوادهٔ خود را محمدامیر خان فرار ماوراءالنهر ساخته، از خود او نیز امری برخلاف قاعده به روی روز خواهد آمد و در پایان کار این اقدام محمد امیر باعث ضبط مال و منال خود او و برادرش گشت.

فوت آقا سید احمد

و مقارن این حال سیداحمد، سردفتر قطغن، که استعفا جسته چنانچه گذشت از کار دولت سبک‌دوش شد و میرزا عبدالرزاق خان کابلی به سردفتری آنجا مأمور آمده، سیّد مذکور از راه زیارت مزارشریف شاهٔ اولیاء، در بلخ رفته نقد و جنس متملکهٔ او را محمود نام دزد تاشقرغانی، به سرقت غارت کرد و خودش در روز بیست‌وپنجم رجب فوت شده در مزارشریف مدفون گشت، و پس از فوتش سرای واقع محله قلعهٔ حیدرخان کابل او از عسرّت روزگار که بر عیال و اطفالش رخ داد، دست به دست فروخته شده، آخرالامر میرزا عبدالحکیم‌خان میوه‌دارباشی امیر حبیب‌الله‌خان شهید آن را خریده مالک گشت و دختر او را که از نجبای سادات قزلباشیهٔ کابل بود، از ذلّت و ضیّق معیشت سیدابراهیم نامی، از سادات هزاره دایزنگی، که نزد جان‌محمد خان از اولاد وزیر شاه‌ولی خان بامی‌زایی ملازمت خدمت داشت، به زنی گرفت.

تمرّد و طغیان دو فرقهٔ مردم شنوار

و هم در این ایّام، مردم گدوخیل و کرموخیل شنوار، سکنهٔ درهٔ نیازیان، تمرّد و طغیان ورزیده از اطاعت دولت سر باززدند؛ و سپهسالار غلام‌حیدر خان چرخی، از بغاوت و روی از سعادت برتافتن آنها در روز بیست‌وهفتم رجب معروض حضور والا داشته او را فرمان رفت که: «چون ایشان مشت ضعیفی‌اند، فوج نظام مأمور نکرده، همان پیادگان ساخلو مقیمهٔ شنوار کافیست که در تحت امر سرکردهٔ

درستی که خود او بگمارد، آنان را کیفر دهند و بزرگان ایشان را به رسم گروگان، گسیل کابل نمایند تا چندی محبوس بوده به طریق اطاعت و انقیاد راست آیند.»

و هم در این هنگام خوض خان بلوچ که با هفده تن از منسوبان خود هجرت اختیار کرده در قندهار آمده بود، از آنجا به فرمان حضرت والا در کابل آمده، شرفیاب بار گشت و در روز بیست‌وهشتم رجب مأمور اقامت موضع سپهروان پنجوایی قندهار گردیده، حکمران قندهار را فرمان شد که او را با منسوبانش برطبق دیگر مهاجرین، مزرعه و بذر و جیره و تقاوی داده، آسوده‌حال و مرفه‌الاحوال سازد.

وقایع ماه شعبان سنهٔ ۱۳۱۵ هجری

و از دیگر سوی در خلال واردات موقعهٔ ماه رجب، کارگزاران نظامی و مأمورین ملکی علاقهٔ گیزاب و توابع آن شرحی از سوء سلوک عبدالواحد خان، حاکم گیزاب به حکمران قندهار نگار داده اظهار بداخلاقی او نمودند؛ و او مکتوب ایشان را ارائه حضور والا نموده در روز دوم شعبان شهزادهٔ اعظم سردار حبیب‌الله خان را فرمان رفت که او را طلب کابل فرموده دیگری را به حکومت گیزاب گمارد که إنْشاءَالله طلب کابل شدن او و مأمور آمدن حاکم جدید در موقعش رقم شده می‌آید.

و مقارن این حال ایشک‌آقاسی دوست‌محمد خان سرپرست مهاجرین افغان، مزارع و مراتع و مساقات واقع دهراود هزارهٔ اسله را که در وقت شورش مردم هزاره، مُلاّک آن طریق خدمت دولت سپرده تصدیق خدمات خود را از افسران لشکری و بزرگان کشوری افواج مامورهٔ هزاره‌جات به دست داشتند، عزم تصرّف کردن و به افغانان ناقل دادن جزم کرد و محمداکبر خان، حاکم دهراود، با محمدحسین و علی‌جان نامان، کدخدایان هزارگان آنجا، از عزم و ارادهٔ او معروض حضور والا داشته نگاشتند که: «در حین تمرّد و طغیان هزارگان یاغستان، ایشان طریق اخلاص در خدمت دولت سپرده، از افسران لشکری و سرکردگان کشوری،

تصدیق‌نامه‌ها حاصل کرده به دست دارند و در سالی نُه هزار روپیه از آباء و اجداد خود تا کنون، مالیه به دولت داده و می‌دهند. اکنون دوست‌محمدخان می‌خواهد که اراضی و عقار ایشان را خود با چندی از دیگر افغانان نواح قندهار، متصرّف شود» و از حضور والا در روز پنجم شعبان فرمان رفت که: «دوست‌محمد خان برخلاف دستورالعمل و اجازتی که از حضور به او داده شده املاک مردم رعیّت که خود ایشان حاضر و مواظب زراعت باشند و املاک کسانی را که خدمت کرده‌اند به کسی نمی‌دهد و داده نمی‌تواند.» و با صدور این منشور ملک زرخیز هزاره اسله و دهراود را چیزی خود متصرّف شده و چیزی را به مردم افغان دّرانی قوم خود داده، هزارگان را فرار وادی ادبار ساخت و بعضی در عهد امیرحبیب‌الله خان شهید، از جدّ و جهد محمدنبی‌خان مالستانی در توابع بلخ جا و ماوی داده آمد.

شرارت نمودن یارگل‌خان نام قوم خروتی

و هم در این هنگام، تاج‌محمد خان و امیرمحمد خان و امیرخان و غیره از غلام‌بچگان تحت امر ناظر محمدصفر خان، که مأمور رسانیدن بعضی اشیاء از قبیل برنج و روغن و گوشت و آرد و نمک و چوپ وغیره در کارخانهٔ طبّاخی دولتی بودند، با فرمان حضرت والا که در باب اشتر کرایه‌یی به دست داشتند، در قلعهٔ محبّت خان ناصری، از قلاع توابع و نواح چاریکار شده، هشت نفر اشتر به دست آوردند و مهیّای بار بر پشت آنها نهادن شده، یارگل نام قوم خروتی، از سکنه قلعهٔ گلی، با سعیدمحمد و غلام‌صدیق و غلام محی‌الدین نامان و چهار تن نوکران ایشان، اشتران را از زیر بار به قهر و عنف برآورده، غلام‌بچه‌گان با ایشان نزاع ورزیدند و با هم به جنگ مشت و لگد و چوب و سنگ پرداخته در عین ضرب و شتم، نورمحمد نام نوکر جلال‌الدّین‌خان، حاکم چاریکار، وارد آنجا شده جانبین را با خود برداشته، روی به سوی محکمهٔ حکومتی نهاد و رحم‌الدین و ملاّ بره‌خان نامان، با صد تن از قوم و منسوبان خود، سدّ راه ایشان آمده، نورمحمد نوکر حاکم را مجروح ساختند و نکوهیده‌خویان فتنه‌جویان را، از دست غلام‌بچه‌گان و نوکر مجروح حاکم کشیده با خود بردند؛ و جلال‌الدین‌خان حاکم و قاضی محکمهٔ شرعیّهٔ چاریکار، ماجرا معروض حضور داشتند و از حضور والا فرمان حبس و

گسیل کابل نمودن آنان صدور یافته، حاکم مذکور ایشان را مغلولاً به حضور شهزاده اعظم، سردار حبیب‌الله‌خان، فرستاده به امر او کیفر شایستهٔ حال خود دیدند.

کثرت برف باری در این سال

و هم در این ایّام، محمدشریف خان و محمدخان و سعیدمحمدخان، و محمداسلم خان حکّام محلی هرات، با جمعی دیگر از عمّال و ضبّاط آنجا با صنادیق دفاتر پادشاهی، از زمان کارداری خودها، به فرمان والا که به نام ایشان چنانچه گذشت، اصدار یافته بود، راه کابل و قطع محاسبات خود در دفتر سنجش برگرفته، از منزل اوبه تابع هرات تا منزل پنجاب مسافت دوازده منزل، یومیّه بالانقطاع برف باریده چشم‌های پنجاه رأس اسپان سواری ایشان از کثرت برف و شدّت سرما کور گشته، یک‌ذرع و نیم کابل برزمین افتاد و از عریضهٔ آنان حالی رای والا شده، حاکم میدان و هزاره بهسود را فرمان رفته از کوتل سپیدخاک تا پنجاب دایزنگی، نه منزل را از برف پاک ساختند و ایشان را سالماً در کابل رسانیدند. و در زمستان این سال بعضی از مسافرین طعمهٔ گرگ و خستهٔ سرما گشت.

جنگ چینه‌بازار

و مقارن این حال، باربتن نام انگلیس، بزرگان قوم افریدی سکنهٔ الوارگی واقع درهٔ خیبر را نزد خود خواسته، از در صلح و مسالمت با ایشان سخن رانده، مایل به ملایمت ساخت؛ امّا از دیگر جانب گروه غازیان در موضع چینه‌بازار با لشکر انگلیس که مقیم آنجا بود، طرح جنگ انداخته، چند تن از سپاهیان انگلیس و چند تن از غزاة با ملک ادریس کشته گشته، چینه‌بازار از آتش زدن غازیان سوخته گشت و باربتن که با خیبریان صلح آغازیده بود، امان‌الله خان افریدی را به استمالت و رجعت دادن ملک‌خواص خان، که در جلال‌آباد چنانچه گذشت با اهل و عیال خود آمده بود، گماشت و او در موضع لندی‌خانه، منتهای خاک متعلّقهٔ افغانستان و ابتدای خاک مقبوضهٔ دولت انگلیس، با ملک‌خواص خان و ملک

ولی‌محمد خان سخن از در استمالت رانده، هر دو تن را هدایت بر مراجعت کرد و ایشان نپذیرفته و با هم وداع گفته انگلیسان بعضی از قلاع واقع خبیر را خراب کردند و برخی را که مالکش نوکر و خادم آن دولت بود، برحال گذاشتند و تلگراف را غازیان در حدّ قلعهٔ ملک ولی‌محمد، قطع کرده، انگلیسان در حدود موضع لالا بیگ کار راه ساختن را رو به جانب موقع گرمنه جاری ساختند و فوج مقیم بازار از ایذا و آزار غزاة خود را بر کنار کشیده در موضع چوره مراجعت و فروکش کرد؛ و در این اثنا مردم افریدی از خراب کردن قلاع خبیر برآشفته، از جریمهٔ انگلیسان که پنجاه هزار روپیه و هشتصد میل تفنگ از ایشان طلبیدند روپیه را بر عهده گرفته از دادن تفنگ سرباز زدند.

شدّت مرض سپهسالار غلام‌حیدرخان

و هم در این ایّام، مرض سپهسالار غلام‌حیدر خان که به شوال سال گذشته چنانچه گذشت، در بندر دکه عارض حالش شده، عرصهٔ ده ماه و چندروز به تب و اسهال به سر برده تا که در این اوقات منجر به دق و بستری شد و در روز دهم شعبان از حالت زار و طبیعت بیمار خود معروض حضور والا داشته، چون خود را قرین مرگ یافته بود، بحلیّت خواست و حضرت والا با خامهٔ خاص به وی نگاشت که: «از حضرت احدیّت التماس صحّت برایت می‌نمایم که به برکت محمد مصطفی و جملهٔ انبیا و اولیای خود، شما را شفاء و صحّت عطا فرماید و دعا می‌کنم که صحّت‌یاب شوید و از خداوند می‌خواهم که دعایم را در حقّ شما قبول نماید و امید از خداوند دارم که إنْشاءَالله دعوتم قبول افتد» و از آن سوی احمدجان خان طبیب و کرنیل افتخاری با چهار تن از دیگر اطباء که در علاج مرض او اقدام داشتند و روز معالجه به سر می‌بردند، از عدم حصول برء، از علاج مایوس گردیده، از جمله احمدجان خان معروض حضور والا داشت که تب او از قسم دق و اسهال و حرارت و ضعف جگر و معده و خرابی معا می‌باشد و همهٔ آثار مذکور عاید حالش شده، روزبه‌روز مایل به لاغریست و مرض بواسیر که از دیرگاه عارض اوست، رو به شدت نهاده، قوایش را به غایت حالت اضمحلال روی داده است؛ و حضرت والا براین رقم فرمود که لازم پرسیدن چیزی باشد از میرزا

عبدالرشید خان طبیب حضور به ذریعهٔ مکتوب پرسیده در باب علاج او از وی جواب حاصل کرده به کار برد.

احداث و تعمیر قلعهٔ ببرک‌خان جدرانی

و مقارن این حال، از عریضه و نقشه ارسالی سردار شیرین‌دل خان که به فرمان والا جهت احداث و تعمیر قلعهٔ جدید برای ببرک خان جدرانی ارائه داشته نگاشته بود که در قریهٔ خلوتی مسکن و موطن قدیم آباء و اجدادی او، واقع کنار محلّ سکنای مردم جدران، که همه پنجاه و هفت و نیم جریب است، و از جمله هفت جریب و سه و نیم بسوه و شش بسواسه حقّ و حصّهٔ ببرک‌خان و برادران و برادرزادگان او می‌باشد که شایستهٔ تعمیر قلعه نبود و بنابر ضیّق موقع و قلّت مزرع در آنجا احداث قلعه را مناسب ندیده موضعی را در موقع کشیده درّه که محلّ متعدد بندر مستحکم و سدّید کوهستان جدرانست و تخمیناً هزار جریب زمین زراعتی را داراست و همه در زیر جوی قریهٔ بگی‌خان جدرانی اتفّاق افتاده، و از سبب نفاق مردم جدران خراب و بیاب و لم‌یزرع گردیده است پسندیده، قلعه‌ای در هریک از طول وعرض، شصتی در شصت ذرع معمار که وسعت اندرون آن سه صد و شصت ذرع مربع به حساب آید، مشتمل بر دو برج در دو زاویهٔ مقابل از شکل مربع و یک دایره برج در مرکز اندرون قلعه منتخب شد که بنیاد و آباد گردد. این نقشه و تجویز او منظور نظر والا گردیده، در روز دوازدهم شعبان فرمان تأسیس و تعمیر آن اصداریافته، از مال دولت ساخته و پرداخته گشت و ببرک‌خان با اهل و اعیال خود در آن قلعه جای گزید.

و هم در این وقت کشته گشتن جنرال پامبر و جنرال پت لین بیگر و لارد هیولا گن چمر که در محاربات از دست غزاة به قتل رسیده بودند، از عرایض وقایع‌نگاران سرحدّ، معلوم حضور والا آمد و هم یک نفر افسر انگلیس که تا کنون مفقود و جسدش که کشته شده بود از موضع لالاچینه مشهود گشت.

حملهٔ غزاة بر فوج انگلیس

و مقارن این‌حال، غزاة حمله کرده بیست‌ویک نفر از فوج کوره را در موضع زیری، از دم تیغ گذرانیده، یک تن از افسران نظامی را جراحت رسانیدند و یک تن از غزاة به قتل رسیده؛ مقارن این حال عدّه‌ای از فوج انگلیس از راه اقامت و حراست وارد الوارگی گردیده؛ سالار این فوج در وقت طی طریق، از معبر به فراز برج قلعهٔ اختر برشده، از ضرب گلولهٔ تفنگ یکی از غزاة که از فراز کوه، جانب او کشاد داد از زبر برج به زیر افتاده، راه مقرّ جاوید خویش پیش گرفت و در پایان کار افواج انگلیس فی‌الجمله از حمله و پیکار غزاة آرمیده گشته، روی اطفای نائرهٔ قتال به سوی بنیر نهاده، در آنجا پسر جنرال لاکهارت از دست مجاهدین به قتل رسید و انگلیسان بیست‌وپنج نفر مرد و زن از مردم افریدی را با یک رمه گوسپند، از حدود کجوری به اسر و غارت برداشت و دو فوج پیاده و چهار فوج سواره انگلیس، که با دوازده ضرب توپ چنانچه آنفاً گذشت، رو به بنیر نهاده بودند.

حرب مردم بنیر با سپاه انگلیس

علمای آنجا با عموم مردم به جهاد برخاسته، در روز چهاردهم و پانزدهم شعبان بازار کارزار رواج دادند و لشکر انگلیس را از پیش برداشته منهزم و مغلوب ساختند.

مقارن این حال در روز دوشنبه شانزدهم شعبان سردار شیرین‌دل خان که در ارومت و نجابت خاندانی و حکومت و سخن‌دانی و تدبیر و سیاست‌رانی، وحید عصر و فرید شهر بود، پدرود جهان نمود و از سرای فانی در بهشت جاودانی شتافت و پس از وی تا زمان مأمور شدن حاکم جدید، جهان‌دل خان، پسرش، مواظب حکومت گشت و حضرت والا فاتحه‌نامهٔ تسلیّت ختامه، برای خرم‌دل خان و جهان‌دل خان و عبدالرحمن خان، از پسران او که در خوست بودند، ارقام و ارسال فرموده، از جمله خرم‌دل خان نعش او را حمل و نقل داده، در قندهار به مقبرهٔ نیاکانش دفن نمود.

و هم در این هنگام از جملهٔ اشیاء و اجناس پوشاکهٔ عمومیه، لنگی لودیانه و ململ در بلدان ترکستان افغانی کمیاب آمده چنان معدوم افتاد که در بازار بیع و شراء وجودش نادر گشت؛ و سردار محمدعزیز خان، حکمران ترکستان، کرنیل امرالله خان، للهٔ شهزاده غلام‌علی‌خان را نظر به منفعت دولت و کارگشایی اعداد رعیّت، امر به فروختن لنگی و ململ موجودهٔ صندوق‌خانهٔ جنسی دولت نمود و معروض داشت که پس از وصول مال‌التجّارهٔ بازرگانان که لنگی و ململ رخیص و ارزان شود، عوض آن خریده در صندوقخانه انداخته خواهد شد و از این ممر، در طاقه‌ای از لنگی و توپی از ململ، دو الی سه و چهار روپیه نفع عاید دولت خواهد گشت و حضرت والا با خامهٔ عتاب بدو استکتاب فرمود که: «حیف واسف از دانش سردار با وقار که لک‌ها تنگه را در ملک باقی گذاشته به وصول نمی‌رساند و از خست طبع، نظر به یک یا دو و سه روپیه افزونی بهای لنگی کرده، مال مخصوص خلعت را می‌فروشد! گویا مَثَلِ او مَثَلِ میرزای کشمیریست که در وقت حساب پنج فلوس ترب را مجرا نداده یک پاو زعفران را مجرا می‌داد و هم‌چنین از مجرا دادن یک پاو نمک سر باززده، نیم‌سیر قند را به ناظر کارخانهٔ طبّاخی مجرا می‌داد! هزار حیف از این دون‌همّتی و پست‌فطرتی! زینهار لنگی و ململ خلعتی را نفروشد و این نام را بردولت ننهد.» دیگری چون او ایشک‌آقاسی دوست‌محمد خان بود که در عهد امیر حبیب‌الله خان شهید به مجلس شورای خاص، که او نیز در سلک اجزای هیئت آن اختصاص داشت، رأی داده اظهار کرد و اصرار نمود که کتب دیوان پادشاهی که هریک چند ورق سپید دارد، اوراق سپید همه برای مصارف مکاتب و کتاب جداگانه ساختن، باید از کتاب بریده شود که نفع دولت است و از مزد صحاف و گسیختن شیرازهٔ جمعیّت دفتر هیچ نگفت که مضاعف بهای کاغذهای سپید کتاب، اجورهٔ صحاف به حساب می‌آمد و هم‌چنین چهارصد هزار خانوار از مردم هزاره را فرار ساخته، به واسطه‌ای که خودش دارای چند قولبه زمین در دهراود و تیرین از علاقه‌جات هزاره‌جات شود، از یک الی دو هزارخانه افغان را جای داده، لک‌ها روپیه در مالیات دیوانی و هزاران تن در تعداد نفوس خسارت وارد آورد و آن را خدمتی به دولت و حمایت به ملّت و صداقتی به خود اندیشید.

وجه شکرانهٔ مردم توابع بلخ

و هم در خلال احوال مذکور، سی و دوهزار و نهصد و نود و دو روپیه که مردم مزار و بلخ و توابع آن به نام شکرانهٔ لقب ضیاءالملّة والدّین داده بودند، به ذریعهٔ فقیرمحمد نام، پیادهٔ خزانه واصل و عاید خزانه عامرهٔ کابل شد.

و هم در تضاعیف واقعات مسطوره، سی و پنج هزار روپیه، قرض سردار محمدهاشم خان، پسر سردار محمدشریف خان مرحوم، برادر امیر شیرعلی‌خان مغفور را، نورمحمد خان پسر میرزا انارخان کاردار سردار مشارالیه، از کراچی بندر، به نام عبدالرحمن بابری و ملاّ مهردل قوم ترین و حاجی محمدصدیق ترکی و محمدیوسف و شیرخان فوفل‌زایی و ملاّ شیرمحمد بای‌زایی، سیاهه به حضور والا فرستاده، امر وصول و حصول آن صدور یافت؛ و اکثر به وصول رسیده تحویل خزانه عامره شد و از بقیهٔ آن حکمران قندهار معروض‌داشت که اسامی مذکوره فریاد زده داد می‌خواهند که حجتّی از این مبلغ به جز آن سیاهه که نورمحمد خان با خامهٔ عناد رقم کرده است، کسی ندارد و ما قرض‌دار سردار مومی‌الیه نمی‌باشیم. این مبلغ که از ما ناحقّ گرفته شده و توان ادای باقی آن را نداریم، از دولت خواهش عفو آن را می‌خواهیم و از این عریضهٔ حکمران قندهار در روز نوزدهم شعبان فرمان حصول بقیهٔ آن اصدار یافته به وصول پیوست.

و هم در این ایّام، بیست و شش هزار و ده روپیه از غزنین که مردم توابع و نواح آن به نام شکرانهٔ لقب ضیاءالملّة والدّین داده بودند، با پنج هزار روپیه از مردم وردک، عاید خزانه کابل گشت.

و هم در این ایّام، ولی‌محمد خان، پسر سردار رحیم‌داد خان، از اولاد سردار رحیم‌داد خان، برادر سردار پاینده‌خان مرحوم و خود سرآمدنش از پشاور در جلال‌آباد و محبوس و رها گردیدنش از پیش به شرح رفت، از حضور والا مأمور تحصیل مبالغ بقایای مردم غزنین شده، به مجرد وصول در آنجا از شراست خُلق و سوء سلوکی که در نهاد داشت، میرزا غلام‌محمد نام هزاره، از مردم ککرک غزنین را که از طلب کابل شدن میرزا علی‌خان قزلباش سردفتر آنجا، امور دیوان را اجرا می‌کرد، در میان بازار لت و کوب کرده ایذا و آزارش نمود و در شبی بیست روپیه

به نام صرف خود بر او و بر شهاب‌الدین خان کوتوال گذاشته همی گرفت تا که از عرایض وقایع‌نگاران کردار زشت و رفتار ناهنجار او به سمع فیض مجمع والا رسیده، فرمان تنبیه و تهدید به نامش اصدار یافت و با آن دست از ستم بازنداشته انواع جور از قوه به فعل آورد و از سوء سلوک خود طلب کابل شده دیگر مأمور امری نگشت.

و مقارن این حال، در روز بیست‌وششم شعبان، میر محمدحسین خان، برادر میر احمدشاه خان، از سادات کشمیر، از تغییر و عزل سردارعلی‌خان پسر سردار محمد حسن‌خان مرحوم که محمدعثمان‌خان تحصیل‌دار بقایای عمل دیوان را چنانچه گذشت، اخفاف و تحقیر کرده از ضرب چوب بخست و طلب کابل شده چهارده هزار روپیه جرم گشته معزول گردید، مأمور حکومت غزنین شد.

و مقارن این حال، سید عبدالعلی‌خان پسر سیدمحمد تقی، از احفاد شاه‌علی‌اکبر مرحوم، مأمور مساحت و پیمایش مزارع مردم ترکی و علی‌خیل شده و ملاّ محمد مشکین قاضی مقر، نوکران او را به ضرب چوب خسته، از پیمایش اراضی و عقار آن مردم بازداشت؛ و از عریضهٔ واقعه‌نگار آنجا، ماجرا به حضور والا مکشوف گردیده در روز مذکور ماه شعبان فرمان عزل و آمدن قاضی مذکور در کابل صدور یافت که احمدجان خان حاکم مقر او را که بدکرداری و قوم‌داری‌اش به ظهور رسید، گسیل کابل نماید. چنانچه در تحت حراست نظر، او را روانهٔ کابل کرده زجر و توبیخ سیاست حکومت بدید.

و هم در خلال این‌حال، بعضی از شیوخ تبعهٔ ملاّ نجم‌الدّین، که از برانگیختن ایشان مردم جلال‌آباد و توابع آن به جهاد، چنانچه گذشت، محبوس و مال و ملک ایشان ضبط شده بود، از حبس رها و مال و ملک ایشان مسترد گشت.

عزم فرار کردن اسیران کفّار کانتوز

و هم در این ایّام، پنجاه و هشت نفر از اسیران کفّار کانتوز، که در زمرهٔ عبید منخرط آمده بودند، آهنگ فرار کرده از جمله شش تن بگریختند؛ و حضرت والا از عزم ایشان آگاه گشته ایشآن را با سی و دو تن دیگر از مردم کفّار که مهمان ایشان بودند حبس فرموده، سپهسالار را فرمان کرد که آن شش تن را که فرار کرده

با پدران و برادر آنان و اینانی‌که محبوس شده‌اند، گسیل کابل دارد و امر کرد که پس از وصول آنان در کابل، از حبس رها شوند.

در کابل آمدن پسران سردارمحمد اکرم‌خان

و هم در خلال احوالی که به شرح رفت، سلطان‌محمد خان و دین‌محمد خان، پسران سردار محمداکرم خان، برادر سرتیب نورمحمد خان که از معاندت دولت، فرار پشاور بودند، از عریضه و استدعای خود، اجازت آمدن در کابل یافته به موطن اصلی خود واصل شدند.

جاسوسین انگلیس

و هم در تضاعیف واقعات ماه رجب این سال، غلام‌رسول نام ساکن بلندغر بهسود جلال‌آباد در پشاور رفته، درآنجا به اتّفاق غلام‌حیدر نام از نبائر ارسلاح خان جبارخیل، که خیال معاندت دولت در دل داشت، در راولپندی نزد جنرال تاج‌محمد خان شده و در حین مراجعت سردار والاتبار، محمدایوب خان را دیده، از وقایع و واردات افغانستان معلومات و نظریاتی به او داده، از جنرال تاج‌محمد خان هشتاد روپیه نقد و یک طاقه لنگی و یک ثوب بالتو و یک ثوب وازکت حاصل کرده و سی روپیه از این مبلغ از خود جنرال مذکور و پنجاه روپیه از سردار محمدایوب خان به او عطا شد؛ و از آنجا در پشاور بازگشته آهنگ آمدن در بلندغر نمود، و قبل از آن که در خانهٔ خود برسد، ماجرا از عرایض وقایع‌نگاران راولپندی و پشاور، به گوش راست‌نیوش والا رسیده، در روز بیست‌وششم مذکور ماه شعبان، محمدعمرخان حاکم و محراب‌خان کوتوال جلال‌آباد را فرمان کرد که او و گل‌خان نام قوم مهمند، ساکن کوداخیل تحت ملک الیاس خان را، که از طرف انگلیسان در بالای فوج مقیم کهی شنوار و کنر و غیره شده به جاسوسی احوال می‌برد، با نورعلی نام اجاره‌دار باد بیزن پشاور، ساکن کامه تحت ملک عبدالله که جاسوس انگلیس است، به دست آورده محبوساً گسیل کابل نمایند و از جمله نورعلی و غلام‌رسول به دست آمده، محبوس و روانهٔ کابل شده کیفر دیدند.

تصمیم عزم دوست محمدخان به اخراج مردم هزاره

و هم در خلال احوال مسطور، ایشک‌آقاسی دوست‌محمد خان، سرپرست مهاجر و ناقل افغان، عزم دادن مزارع و مساقات مواضع چارشینه دای‌نو و خلج و گیزاب هزاره را جزم کرده، محمدنبی‌خان مالستانی معروض داشته برنگاشت که دوست‌محمد خان مومی‌الیه که مأمور دادن املاک خالصه و ضبطی دولت به مهاجر افغانست، برخلاف امر و فرمان و دستورالعمل پادشاهی، رعایایی را که مشغول زراعت و دادن مالیات اراضی و عقار خوداند، از ملک کشیده، مزارع و مساقات ایشان را به افغانان بی‌ملک و ملک‌دار، مهاجر داخله نام نهاده می‌دهد و در املاک لامالک و خالصه و ضبطی مداخلت نکرده، اجرای امر والا را نمی‌نماید، و از این امر پیشنهادی او هم رعیّت گم و فرار می‌شود، هم خسارت در بیت‌المال وارد می‌گردد. چنانچه دوهزار خانوار از مردم دای‌نوری متوطّن علاقهٔ چوره را کوچ داده، بر علاوهٔ آن می‌خواهد که هفتصد خانوار مردم چارشینه را کوچ داده، به صدخانه از مردم اچکزایی بدهد و هزارخانه از مردم گیزاب را کشیده به پنجاه خانه؛ و دوصد خانه از مردم خلج را به چند خانه افغان بدهد و حضرت والا در روز بیست‌وششم مذکور ماه شعبان، ارقام فرمود که «این منشور را به دوست‌محمدخان نموده جوابی را که او بگوید ارسال حضور نماید که منظور و مدعای او چیست و چه سند به دست دارد که ملک رعیّت را به مهاجر می‌دهد؟ بعد سررشته داده می‌شود.» و محمدنبی‌خان از او به موجب این منشور پرسیده و او چنانچه بباید جواب نتوانست گفته، همان طریق تعصّب را پیش گرفته املاک مردم هزاره تا قرب مالستان و هزارهٔ بهسود و بعضی املاک هزارهٔ دایزنگی و دایکندی را به افغان داده هزارگان را نیست و نابود و فرار ممالک خارجه ساخت.

رفتار میرزا عبدالاحمد و حاکم جاغوری و شفاعت جناب حضرت شوربازار

و هم در این ایّام میرزا عبدالاحمد خان غزنوی سردفتر مغربی، سعیدمحمد خان کوهستانی حاکم هزارهٔ جاغوری را که زنان شوهردار هزاره را به زنی گرفته و انواع جور و ستم نسبت به مردم هزاره از قوه به فعل آورده بود، به نام قطع محاسبات زمان حکومتش به فرمان سردار نصرالله خان طلب کابل نمود و میرزا

غلام‌حیدر لمقانی که ادعای ابراز غبن و خیانت او را کرده، مدتی در تحت فشار میرزا عبدالاحمد روز به سر برد تا که رشوت داده او را به این فرمان در کابل آورده، میرزا غلام‌محمد و میرزا عبدالرحیم نویسندگان حاکم مذکور را نیز در روز بیست‌ونهم شعبان فرمان کرده در کابل حاضر آورد و همه را تخویف و تحذیر نموده، از زنان حاکم که از مردم هزاره گرفته بود، دو سه تن را با اسپ و نقد و جنسی به واسطهٔ حضرت صاحب شوربازار، که حاکم مرید او بود، و او نزد میرزا عبدالاحمد شفاعت نمود، به رشوت بگرفت و هم یک زوجه‌اش را خود حضرت حقّ‌القدم در خانهٔ خویش به کنیزی درآورد و در پایان کار چنانچه بیاید، حقیقت امر مکشوف حضور والا شده راشی و مرتشی و میانجی در سرچوک کابل به محضر ازدحام عام زجر و توبیخ و عذاب و عقاب شده سخرهٔ شهر و شهرهٔ دهر گشت.

وقایع ماه رمضان سنهٔ ۱۳۱۵ هجری

و در اواخر ماه گذشته، میرزا عبدالرحیم‌خان دفتری و عامل مالیات گیزاب، شرحی از دادن ایشک‌آقاسی دوست‌محمد خان مزارع و مراتع و مساقات مردم هزاره را به افغان معروض داشته بنگاشت که: «مشارالیه اراضی و عقار هزارگانی را که مالیه می‌دادند و سرگرم زراعت و دهقانی خود بودند، به افغان داده و افغانان مالیات دیوانی آنها را نمی‌دهند، و این را نگاشته دستورالعمل و اجازت مالیه گرفتن و نگرفتن از افغانان از حضور والا خواست و حضرت والا در روز دوشنبه غرهٔ رمضان فرمان کرد که: «دولت املاک لامالک و لم‌یزرع را که به مردم مهاجر می‌دهد، برای آنست که زراعت کرده مالیه بدهند و مال بیت‌المال را ضایع نسازند، زیرا دولت مال بیت‌المال مسلمانان را نمی‌تواند به کسی ببخشد و این که جیره و تقاوی به ایشان می‌دهد، جهت تعمیر ملک و تنفیع بیت‌المال است که بر سبیل تجارت، مایه‌ای گذاشته منفعتی بردارد؛ و اگر چنین نباشد بیت‌المال تهی گردیده

امور مملکت‌داری معطّل مانده، اجرای اوامر و نواهی الهی و حراست ملک و ملّت و حفاظت ثغور و سرحد را نمی‌توان بدون پول نماید.»

عزم مردم گیزاب و حکم والا

و هم در خلال احوالی که به شرح رفت، درویش‌علی و عبّاس و شیرمحمد نامان و غیره چند تن از کدخدایان و بزرگان هزاره و تاجیک شیعه مذهب سکنهٔ شهر و علاقهٔ گیزاب، با مبلغی از شکرانهٔ لقب ضیاءالملّة والدّین در کابل آمده و شرفیاب بار گردیده به عرض رسانیدند که دوست‌محمد خان سرپرست مهاجرین خیال دارد که ملک گیزاب را با آن که در وقت تمرّد و طغیان هزارهٔ یاغستان با قشون دولت شریک خدمت بوده، معاونت مالی و جانی نموده‌اند و همه سرگرم زراعت و دادن مالیات خود می‌باشند، به مردم مهاجر بدهد و از این عرض آنان حضرت والا فرمانی به نام دوست‌محمد خان به ایشان داد که: «غیر از املاک خالصه و ضبطی دولت و اراضی لامالک رعیّت، مزارع دیگری را که حاضر و سرگرم زراعت باشد به کسی نداده مزاحم و غرض دارش نشود.» و دوست‌محمدخان این منشور را به دیدهٔ قبول ننهاده خواست که شهر و ملک گیزاب را به افغان بدهد و هم غلّهٔ خوراکهٔ افغانان را افزون از نرخ مروّج روز، بر هزارگان حواله کرده به جور و اکراه بگرفت. و گیزابیان ماجرا معروض داشته و داد طلبیده، حضرت والا در روز پنج‌شنبه چهارم رمضان فرمان کرد که: «دولت رعیّت فرمانبردار خود را که بر سر اراضی خود بوده و همواره اطاعت نموده مالیات خود را سال به سال داده باشند و بدهند، از مسکن و ملک ایشان خارج و فرار نمی‌کند و مزارع ایشان را به کسی نمی‌دهد و به مهاجرین دستورالعمل داده شده است که از املاک خالصه و ضبطی و لامالک گرفته، ملک دیگری را متصرّف نشوند.» و دوست‌محمد خان این حکم را نیز نپذیرفته، ملک گیزاب را با بسیاری از دیگر علاقه‌جات هزاره‌جات، چنانچه جابه‌جا رقم خواهد شد، به مردم افغان داده و آنها نیز خوشدلانه املاک غصب را برخلاف امر شرع شریف اسلامی، مالک و متصرّف شدند.

و هم در خلال این حال، از عریضه و استدعای عبدالله خان کارگزار این‌دولت و مقیم مشهد، ششصد روپیهٔ کابلی و دوازده خروار تبریز غلّه تنخواه سالانهٔ تاجر

باشی‌گری او که در هرات از جانب دولت داشت، به نام عبدالواحد برادرش برحال گردیده حکمران هرات را فرمان رفت که تا زمانی که او مصدر خیانت و موقوف نشود، سال به سال بدهد.

و هم در این هنگام، به فرمان والا، یک لک روپیه را حکمران هرات به عبدالله‌خان امر کرد که مس کلچه برای کارآمد دولت، از مشهد خریده گسیل کابل نماید و او بدواً بیست خروار تبریز را قرار منی یازده قران و هشت فلوس که پنج‌ونیم روپیهٔ کابلی و دوازده فلوس دولت افغانی باشد، مس از مشهد خریده جانب هرات حمل و نقل داده و مابقی را به همین نرخ متدرجاً ارسال نموده.

و مقارن این حال در سالی پنجصد روپیه برای بازمحمد، پسر نور نام، از هزارگان سکنهٔ ترگان غزنین که اکثر از بزرگان هزارهٔ محمدخواجه و جیغتوی غزنین را با جعفرعلی‌خان، پسر بازعلی‌خان هزارهٔ جاغوری و آقا حسین‌بیگ هزارهٔ دایزنگی هر دو تن پیشخدمتان دربار معلی را به اتّهام آن که تفنگ خود را در جنگ با بغاة هزاره به باروت بدون گلوله کشاد داده، و در روز نهم ربیع‌الاول، بعض ایشان قدح حرمت خلیفه ثانی رسول امین را کرده و مرتکب بعضی عصیانات شده‌اند، گرفتار سیاست و قید زندان ساخته، روز وقایع خفیه‌نگاری به سر می‌برد، معیّن و مقرر گشت و چهار نفر دیگر برای جاسوسی و حصول معلومات نزد او مأمور گردیده، برای دو تن در ماهی شانزده روپیه و برای دو تن دیگر در ماهی چهارده روپیه قرار هر واحدی هشت و هفت روپیه تنخواه معیّن آمد و این بازمحمد در پایان کار دوچار کیفر کردار ناهنجار خود گشته، در ایّام زمستان به چاه افتاده هلاک و زن و فرزندش ذلیل و خوار روزگار شد.

و هم در خلال احوال مذکور، مستر تامس سالتراسن چیف انجینر، با مستر پاین انگلیس، چاکران این دولت برطبق قرارداد خود رخصت رفتن در هند و لندن حاصل کرده، چون راه خیبر از شورش غزاة مغشوش بود معطّل مانده پس از رفع اغتشاش باسوار بدرقهٔ این دولت تا الوارگی رفته از آنجا به حمایت دولت مبتوعهٔ خود، رهگرای منزل مقصود خود شدند.

گریختن ملاّ سعیدمحمد ممتحن کوسج

و هم در این ایّام ملاّ سعیدمحمد، معروف به ملاّی کوسج، از کردار ناهنجار خود و اضراری که به عموم مردم رسانیده، خصوص در ضبط اوقاف و امتحان علم و فضل قضات، سوءسلوک به کار برده، همه را از خود متنفر ساخته بود، روی از شعار برتافته فرار اختیار کرد و سه رأس اسپ سواری او و دو تن همراهانش از رفتاری که به ایوار و شبگیر، در طی مسافت نمودند بازمانده، همه را در موضع کامهٔ جلال‌آباد فروهشته، خود در پشاور رفت و حاکم جلال‌آباد ملاّ میان نام، برادر او را از قریهٔ جمالی، نزد خود حاضر آورده به امر والا محبوس و گسیل کابل فرمود.

حمله و محاربهٔ غزاة سرحدیّهٔ افریدی

و هم در این ایّام، غزاة قوم افریدی در موضع علی‌مسجد، با فوج انگلیس طرح جنگ انداخته، چندتن از جانبین کشته گشتند و فتح و شکستی به هیچ یکی روی نداده، هشت تن هندو از قوم سکه که در فوج نظام منسلک خدمت بودند، در حدود شی و نه مینه، از دست غازیان برعلاوه از آنچه در حرب به قتل رسیده بودند، مقتول شدند و هم در موضع شین‌کمر، با فوج انگلیس درآویخته، هشتاد و هشت تن از سپاهیان نظام را خون هلاکت بریختند و سی میل تفنگ و تفنگچه و سه قبضه کریج و سه قاب ساعت به دست غنیمت آوردند؛ و همچنان مردم قوم قنبرخیل و ملک دین‌خیل، که اطاعت چنانچه گذشت‌ورزیده، و از جور و ستم انگلیسان به جان رسیده، دوباره شورش آغازیده بودند، در روز هشتم رمضان در حدّ کجوری و مومانه کند، با لشکر انگلیس جنگیده، یک تن برگدیر و یک نفر کرنیل فوج پیادهٔ کوره را با هفت دیگر از ارباب مناصب و یکصد و هشتاد نفر از اعداد سپاه بکشتند و هفده تن از فوج کوره را مفقودالخبر والاثر ساخته، از این محاربه سه روز راه علی‌مسجد مسدود بماند تا که فوج انگلیس از پشاور به کمک رسیده راه مفتوح گشت.

سلوک افغانان کوچی با اعداد رعیّت وطنی

و هم در تضاعیف واقعاتی که به شرح رفت، افغانان بادیه‌نشین و ییلاق‌گزین پشت‌رود قندهار، که همواره از راه ییلامیشی و چرایش دواب و مواشی خود در خاک میمنه و اندخود شده روز به سر می‌بردند، دست غارت به معدن نمک دولت، که در آنجا واقع است، کشوده در هر شبی سی و چهل نفر اشتر را از نزد چهار تن نوکران مستأجر معدن به تغلّب نمک حمل کرده و جانب میمنه و درزآب و گرزیوان نقل داده، تجارت نمک آغازیدند و دیناری به عمّال و ضبّاط دیوان نداده، متغلّبانه به این‌کار اقدام کردند. و چندی بدین منوال به سربرده تا که جنرال غوث‌الدین خان آگاه گشت و چند تن از پیادگان ساخلو را به حراست معدن مأمور کرده، افغانان به عادت مستمرّهٔ جاریهٔ خود، وارد معدن شدند و حارسین [را] دست و پا محکم بسته، اشتران خود را از نمک گرانبار ساختند و جنرال غوث‌الدّین‌خان از اندیشهٔ این که فتنه حادث نشود و قتال و جدال روی نداده خونریزی به روی کار نیاید، پیادگان ساخلو را در میمنه مراجعت داد. و از این امر افغانان کوچی خود را برحکومت نیز غالب و چیره‌دست تصوّر کرده، شب دیگر چهل تن از قوم ملاّ شمس الدّین، پسر مهردل کوچی، بیست‌ویک نفر اشتر را نمک بار نموده و یک نفر از نوکران مستأجر معدن‌را از ضرب بخستند و یکی دیگر از نوکران او گریخته، ماجرا نزد حاکم دولت‌آباد بازداشت و او به اتّفاق محمدنبی‌خان نایب صدباشی پیادهٔ ساخلو، در همان تاریکی بر اسپ تعاقب سوار و رهسپار انتقام گشت. و نخست در معدن نمک شده و افغانان را با اشترانی که از نمک بار بودند، در قرب معدن دیده افغانان از رسیدن او گریخته، او هفت تن از ایشان را با اشتران حمالهٔ نمک به دست آورده، تسلیم رئیس قبیله کرد و آن هفت تن افغان را در آقچه نزد میر محمدخان خواهرزاده و قایم مقام میر ابوطالب‌خان که طلب کابل شده بود، گسیل داشت و میرمحمد خان ماجرا به حضور والا نگاشت و حضرت والا در روز پانزدهم رمضان ارقام فرمود که: «چون مردم کوچی افغان همه‌ساله از اول بهار از راه هزاره‌جات تا بادغیس و هرات و محال میمنه و اندخود و غیره مواضع می‌روند و تا ماه میزان در عرصهٔ شش ماه، در هیچ یک از قتل و غارت و سرقت و تلف و علف نمودن مزارع و مراتع رعیّت که مالیه به دولت

می‌دهند و تکالیف شاقهٔ حکومت را می‌کشند و ندادن باج و خراج مال‌التجّاره و دواب و مواشی خود صرفه و دریغ نمی‌کنند و در هر سال خسارت زیاد به دولت و رعیّت می‌رسانند، این هفت تن را محبوس و مغلول گسیل کابل نماید و اشتران ایشان را با نمک محموله ضبط دیوان حکومت کند تا در کابل از خود و قوم آنها بازپرس شدید فرموده شود که دیگر دست جسارت به مال دولت و رعیّت دراز نکنند.» و با این سیاست‌ها که از حکومت نسبت به افغانان کوچی به روی کار می‌آمد، آن گروه فساد پیشهٔ سرقت و غارت اندیشه، ترک عادت جبلّی نکرده، مدام زهر ستم در کام ضعفای رعیّت هر موضع و مقام می‌ریزند و حکّام به واسطهٔ رشوتی که نقد و جنس، از ایشان می‌گیرند، به دولت خبر نمی‌دهند بلکه معاونت و جانب‌داری ایشان را می‌کنند.

شرح حال خریداران عرادهٔ باربرداری

و از دیگر سوی در خلال احوالی‌که رقم‌شده آمد، محمدشریف ایل‌بیگی و بابا مراد و شاه مرادبایان و مرادبای چک‌باشی، که بیست هزار روپیهٔ کابلی چنانچه گذشت، به فرمان والا از میرمحمد خان، قایم مقام میر ابوطالب‌خان، برای خریدن عراده‌های باربرداری گرفته در ماوراءالنهر رفته بودند، در مواضع کرکی و قرشی و چارجوی، تفحّص عراده نموده نیافتند که بخرند تا که در بخارا شده از آنجا نیز نیافتند و ملاّ عباد نام، رئیس عراده‌خانهٔ آنجا را دیده، با او قرار دادند که صد عرادهٔ جدید بسازد و مبلغی نیز به او دادند و او پس از دو روز فسخ قرارداد کرده اظهار نمود که عراده‌سازان بدون اجازت حکومت، عراده برای دولت افغانستان نمی‌توانند بسازند و ایشان به قراردادی که کرده بودند، پولی را که داده از او پس نگرفته از راه مرافعه با او نزد قوش‌بیگی شدند و او از قدغن بودن آلات و ادوات حرب را، که عراده نیز یکی از اسباب آنست، به ایشان اظهار کرده، ایشان را مجاب ساخت. بعد ایشان پول را از رئیس عراده‌خانه پس گرفته، ماجرا معروض داشتند و از جمله مرادبای چک‌باشی در بخارا فوت کرده، حکمی که در پاسخ عریضهٔ ایشان اصدار یافت در موقعش رقم شده می‌آید، إنْشاءَالله تعالی.

استدعای مراجعت کردن پسران سردار افضل‌خان

و هم در خلال این حال، نوراحمد خان و عبداللطیف خان و عبدالواحد خان و فتح‌الله خان پسران سردار میرافضل خان مرحوم، برادران مادر شهزاده عبدالله خان، ولیعهد امیر شیرعلی‌خان مغفور، که از افغانستان حسب معاندت امارت حضرت والا با خدمه و منسوبان امیر شیرعلی‌خان و والدهٔ شهزاده عبدالله‌خان، در مملکت ایران رفته و از دیگران جدا گشته، در باخرز از توابع خراسان، روز غربت به ذلّت و زراعت به سر می‌بردند، از عسرت روزگار و مشقّت لیل و نهار، ذلیل و خوار گردیده، عهدنامه‌ای به قرآن مجید مبنی بر اطاعت دولت و ترک عداوت امارت و سپردن طریق چاکری و خدمت نگار داده، موکّد به سوگند و لعن جاوید حضرت احدیّت و جناب ختمی‌مرتبت داشته به ذریعهٔ عبدالله‌خان کارگزار، از مشهد مقدّس به حضور اقدس والا فرستادند. و حضرت والا در روز پانزدهم مذکور ماه رمضان دَرِ مرحمت به روی ایشان کشوده رقم فرمود که: «در هرات آمده معروض دارند و از جایی که تا هرات می‌آیند، زاد و راحلهٔ راه از دولت عطا وموهبت نمی‌شود و پس از وصول خود ایشان در هرات و عریضهٔ‌شان به حضور، دستور آمدن ایشان در کابل صدور خواهد یافت.» و ایشان از این منشور ملاطفت ظهور، چنانچه بیاید، وارد هرات و مشمول عنایت خسروانه گشته در کابل آمدند.

غرض‌جویی و تعصّب اهل سنّت هرات

و هم دراین هنگام، بعضی از متعصّبین غرض‌جوی اهل سنّت و جماعت که خوی نفاق و نقاضت انداختن در جبلّت داشتند و می‌خواستند که دست خدمت اهل شیعه را از کار دولت کشیده، در حیف و میل نمودن مال دولت و رعیّت بلاتقابل مدّعی، مقضی‌المرام آیند و هر چه خورند و کنند، کسی نباشد که ایشان را از سرقت و خیانت بازدارد، وقایع خفیه‌نگاران هرات را تعلیم و تلقین کرده همه به مضمون واحد و عبارت متعدّد، به طرزی که یکی گواه دیگر باشد، معروض حضور والا داشتند که کارداران قزلباشیهٔ هرات، از نادانی خویش و اختلاف مذهبی که با اهل سنّت و جماعت دارند، طریق مذهبی و مراودت با مردم مشهد مقدّس که شیعه مذهب‌اند، کشوده و رشته اتحّاد را با ایشان مربوط نموده، آنچه مال دولت

و رعیّت را در کیسهٔ غدر و خیانت اندوخته‌اند به توسط منسوبات و متعلّقات که به نام تجارت یا زیارت در مشهد می‌روند، در آنجا فرستاده، زمین و سرای و دکان خریده و می‌خرند و از این مملکت روی برتافته، میل و رغبت اطاعت به آن دولت داشته و دارند، و حضرت والا صدق و کذب این دسیسه را از حکمران پرسیده و او به جدّ و جهد مخفیانه، علم به عدم وقوع این‌کار مغرضانه حاصل نموده، معروض داشت که: «اگر چنانچه منظور وقایع‌نگاران از کارداران سابقهٔ قزلباشیهٔ هرات باشد، همه به فرمان والا از راه قطع محاسبات خود در کابل آمده، حاضر حضورند که اگر چیزی از مال دولت و رعیّت بر ذمّهٔ ایشان قرار گیرد، چون خود ایشان در کابل و عیال و اطفال‌شان در هرات است، آن را از فروش ضیاع و متاع خود ادا خواهند نمود و مبالغی‌که وقایع‌نگاران نوشته‌اند، اگر در مشهد باشد، چه به کار ایشان خواهد آمد؟ و اگر بخواهند از هرات کوچیده در مشهد بروند، در حالتی که خود ایشان در کابل و به قید حاضری دفتر حساب‌دهی باشند، چگونه خواهند رفت؟ و اگر مراد ایشان از مأمورین جدیدهٔ قزلباشیه باشد، که از کابل با فرمان پادشاهی در هرات آمده‌اند، هنوز چنانچه باید مشغول و مواظب امور مرجوعهٔ خود نشده‌اند که پول حصول کرده در مشهد بفرستند و از کابل در مشهد تخم اطاعت دولت ایران بپاشند و آن‌هم روییدنی و سبز کردنی نباشد؛ و این نیست مگر این که کارگزاران اهل سنّت و جماعت که به خود مهارتی در کار و صداقتی در خدمت ندارند و همیشه می‌خواهند که خود ایشان کاردار و مأمور دولت باشند، دیگر اعتراضی به جز این که قزلباش را شیعه و کافر خوانده، دست ایشآن را از کار بکشند وارد نمی‌توانند؛ و خود را به هزاران حیلت و خدیعت و اغراض شخصیت، مسلمان ظاهر داشته مأمور کار می‌کنند و قزلباش را از کار باز می‌دارند که در حیف و میل کردن مال دولت و رعیّت مدّعی و کاشف غبن و خیانت نداشته باشند و دیگر مدعایی نیست.»

و مقارن این حال، دیگر وقایع‌نگاری از هرات به حضور والا رقم طراز گشت که: «حسینیه‌ها و امام‌باره‌های هرات از اشتهاراتی که در کفر شیعه و تخریب امام‌باره‌ها و مسجد ساختن آنها انتشار پذیرفته‌اند، تا کنون آنها را خراب و مسجد نساخته و ملاّیان متدّینه را به امامت مثل کابل، در آنها مأمور نکرده‌اند که اقامهٔ

صلوات به جماعت نمایند، و علاوه برآن خود قاضی سعدالدّین خان، حکمران هرات کسانی را که شیعه و از خدمه و تعلقهٔ اوست، ترغیب به روضه‌خوانی و ذکر واقعات کربلا می‌کند و از این رفتار او که برخلاف اشتهار اختیار کرده است، عموم سنّی و شیعی با هم برادرانه روز به سر برده، مجالست و مصاحبت هم را شعار خویش قرار داده‌اند و با هم طریق محبت و یکرنگی می‌سپارند و هیچ عناد و تعصّب مذهبی باهم ندارند و نیز هر حسینیه و امام‌باره‌ای، مبالغی از فرش و قالین ایرانی و ترکمانی و دکاکین و مزارع و غیره وقفیّات دارد، تا حال آنها را داخل اوقاف ضبطیه نکرده‌اند و اگر چنانچه داخل آورند، عمل اوقاف بی‌شک و ریب مضاعف می‌شود و شرب مدام و لعب قمار در هرات رواج‌یافته، حاکم بازخواست نکرده و نمی‌کند.» و حضرت والا به ذریعهٔ فرمان از حکمران هرات پرسیده او معروض‌داشت که: «در وقت وصول اشتهار کفر شیعه و بطلان مذهبش، خودم جانب قلعهٔ نو و میمنه رفته بودم و سپهسالار فرامرزخان با قاضی محمدحسین در شهر بودند، حسینیه‌ها و روضه‌خوانی قزلباشیه را موقوف نموده، بعد از آن تا کنون کسی مباشر مرثیه و روضه‌خوانی نشده است و همچنان در حالت بطالت می‌باشد و اوقاف حسینیه را تا حال کسی اطلاع نداده که ضبط می‌شد و کسی که این اوقاف را معروض داشته است، چه بهتر از این که او بنماید تا ضبط گردیده مبالغی عاید بیت‌المال شود و شرب شراب و ارتکاب قمار را کسی قدرت ندارد که علانیه مرتکب آید و در باب سلوک خودم با رعیّت همان است که در روز مأمور حکومت هرات شدن خویش از حضور والا استدعای دستورالعمل رفتار و کردار نمودم و حضرت والا فرمودند که افعال نایب‌الحکومهٔ سابقه، دستورالعمل شماست مگر این قدر توصیه می‌نمایم که در کار حکومت، سنّی و شیعی و غیرهما را به یک نظر دیده، لحاظ و جانب‌داری هیچ یک را اختیار مخصوصانه مکن و من همان اندرز و وصیّت والا را تا حالا ملحوظ و معمول داشته‌ام، اگر نه در ایّام جمعات که از کار دربار فراغتِ دارم، کتابی‌در ردّ مذهب شیعه می‌نگارم و هر وقت تمام شد آن را ارسال حضور می‌دارم که طبع و فیض آن عام گردد» و این کتاب او تا کنون که این وقایع رقم می‌شود به دست نیامده، خود او سه سالست که

مرده و راه آخرت سپرده است. ای کاش این کتاب معدوم، موجود می‌بود که چیزی از عنوانات مناظراتش ثبت این تاریخ می‌شد.

بالجمله حضرت والا در روز هجدهم رمضان به او ارقام فرمود که: «همان اشتهار سابق‌الانتشار را خوانده، مندرجاتش به محلّ اجرا آورده، متوجّه امور دولتی و دینی خود باشد.» و چون مندرجات این اشتهار از پیش در وقت انتشارش رقم شده آمد، به تذکار و تکرارش نپرداخت.

و هم در روز هجدهم مذکور ماه رمضان، چنانچه گذشت، از حضور والا شهزادهٔ اعظم را فرمان عزل حاکم گیزاب و نصب حاکم جدید صادر شده بود، عبدالواحد خان حاکم آنجا را فرمان عزل صادر گردیده، از حضرت شهزاده ممدوح، عبدالرحمن خان مأمور حکومت گیزاب آمد.

حجاّج چرس‌فروش

و هم در این آوان، قافله‌ای از مردم یارکند به عزم رفتن در مکه معظمه، وارد وخان شده در منزل عبدالغنی‌خان حاکم آنجا فرود آمدند و یک بار چرس را که با خود داشتند و می‌خواستند که آن را در کابل رسانیده و فروخته، بهایش را خرج راه حج کنند، در شب، دزدان بربودند و اهل قافله دو تن از نوکران حاکم مذکور را دزد گفته اظهار کردند که این دو تن دزدند، زیرا اهل قافله را اصرار به فرود شدن در جایی کردند که تا ایشان را فرود آوردند؛ و حاکم به لحاظ نوکران خود، داد ملاّک چرس را نداده تا که از عرایض وقایع‌نگاران به گوش دادنیوش والا رسیده فرمان شد که یکی از آن دو تن را دندانها کشیده، دیگری را مکحول سازد، و او اقدام به تعمیل این امر نموده آن که در چشمش میل کشیده شد، اندک بینا مانده دوباره ماجرا به عرض حضور والا رسید که از روزی که حاکم این دو تن را به ملازمت خویش اختیار کرده، است امر سرقت در وخان رواج یافته، چنانچه هر که شب در جای حاکم بیتوته نماید، جل و زین اسپ و لباسش مفقود می‌گردد و حاکم نمی‌پرسد. حضرت والا در روز بیست‌ودوم رمضان حاکم وخان را فرمان کرد که چرس را حکماً به مالکانش برساند و آن دو تن را محبوس در فیض‌آباد بدخشان،

نزد جنرال تاج‌محمدخان گسیل دارد، تحقیقات و اثبات سرقت ایشآن را نموده کیفر دهد.

مهاجرین قوم قرغیز

و هم در این ایّام، قاسم‌بیگ و شاه‌قلی بیگ و قرم‌شی و تماشا و خداویردی یوزباشی با هفتاد خانوار از مردم قرغز، از طرف تعلام‌یاش متعلقهٔ دولت ختای، هجرت کرده، وارد پامهر حصّه و تعلقهٔ افغانی شدند و از جمله تماشا نام، در وخان، نزد محمدغنی‌خان حاکم شده، اظهار کرد که ایشان در نخست مقیم خاک مقبوضهٔ دولت روس بوده و از جور و ستم روسیان، از موطن خود در خاک مملکت ختای شده از آنجا به واسطهٔ عدم اجرای شعایر اسلامی، در خاک افغانستان آمده‌اند و او ماجرای مظهرهٔ او را معروض حضور والا داشته، در روز بیست‌ودوم مسطور ماه رمضان، ارقام رفت که: «ایشان را تسلیّت و دلجویی داده بگوید امیر افغانستان از خود و هم‌دین شماست و دولت افغانستان خانهٔ خود شما می‌باشد، إنْشاءَالله مواسا و مدارای زیاد از دولت اسلام به شما می‌شود.» و هم بدین مضمون به خود آنان مرقوم گشت و ملا سرم‌ساق یساول، مامور ضروریه و معاش و بود و باش آنها گردیده، او همه را مرفه‌الحال و فارغ‌بال ساخت.

و مقارن این‌حال، محمدمحسن خان، پسر سردار شیرعلی‌خان، حاکم کشم و درایم بدخشان، دوهزار و دوصد روپیه از مردم هر دو موضع که قرار هر یک خانه، یک روپیه به نام شکرانهٔ لقب ضیاءالملّة والدّین به او داده بودند با هفت رأس اسپ پیشکش از خود، در روز بیست‌وسوم رمضان گسیل کابل کرد.

آزار و اذیّت انگلیس نمودن ملک خواص‌خان خیبری

و هم در خلال احوال مذکور، ملک‌خواص خان و ملک ولی‌محمد خان خیبری که با عیال و اطفال خود چنانچه گذشت، هجرت اختیار کرده در موضع گردی سرکانی قرار گرفته بودند، قوم افریدی را تحریک به جنگ انگلیس و خونریزی کرده سفک دماء، چنانچه گذشت، نمود و مستر مرک، کمشنر پشاور، در روز

بیست‌وسوم مسطور ماه رمضان به حضور والا معروض داشته، استدعای منع آن دو تن را از تحریک قومش به حرب دولت انگلیس نمود. و حضرت والا به هر دو تن ارقام و نزد محمدعمر خان حاکم جلال‌آباد ارسال فرموده امر رسانیدن آن را به ایشان کرد که به ایشان بگوید: «اگر خیال هجرت و آمدن خود را در افغانستان دارند، آسوده خاطرانه بیایند که در موضع ماماخیل به ایشان مقام و مزرع و مسکن از دولت عطا می‌شود تا در آنجا اقامت ورزیده در خاک دولت انگلیس تاخت و تاز نکنند، و الاّ ایشان را در سرحد نگذاشته امر کند که جانب تیراه بروند.» و حاکم مذکور در بشبلاق شده و تبلیغ امر والا را به هر دو تن نموده، ایشان شرط فرمودگی والا را قبول نمودند و یکصد و هفت نفر را ملک خواص‌خان و یکصد و پنجاه نفر را ملک ولی‌محمد خان، تعلّقات خود سیاهه داده از او التماس بارگیر کردند. و حضرت والا، امر راحله و به هر یکی مبلغ دوهزار روپیه نقد، به نام توشه دادن کرده و حاکم، هشتاد نفر اشتر برای حمل و نقل احمال و اثقال هر دو تن با هر واحدی از متعلقین ایشان را ده روپیه نقد، مجموع هشتصد روپیه داده، از گردی سرکانی در موضع ماماخیل رسانیده وخود هر دو تن در کابل آمده، شرفیاب حضور شدند.

تعمیر قلعه برای ملک خواص و ولی‌محمد در مایاخیل

و حضرت والا از حاضر حضور آمدن هر دو تن، حاکم جلال‌آباد را فرمان کرد که: «در یک قطعه باغ اوسط، از مال دولت، به قدر کفایت اعداد نفری ایشان، حجره‌ها ساخته بپردازد و اجوره و مصارف تعمیر آن را از مال دولت صرف کرده، سرایی مشتمل بر سه دهنه اروسی و یک دایره برج سه طبقه، که طبقهٔ علیای آن دو دهنه اروسی داشته باشد، با دو پیاده‌خانه و دو دربند عمارت یک دهنه اروسی برای خود خواص‌خان و یک دربند عمارت مشتمل برسه دهنه اروسی با دو دربند حجرهٔ پسخانه‌دار، یک دهنه اروسی که مساوی طول خانهٔ سه‌د هنه باشد و متّصل و یک خانه گفته شود، برای میراکبر پسر او و هم‌چنین جهت عنایت‌خان و محمداکبر خان، دو تن پسران دگر او جداگانه با سی دربند خانه افغانی برای تعلقات او، و یک دربند حمام و یک دربند مسجد حجره‌دار، و یک دربند سراچهٔ

سه دهنه اروسی‌دار به فراز دروازهٔ قلعه، که همهٔ این خانه‌ها در اندرون آن قلعه که دارای سه برج بدون اروسی دیگر باشد، بسازد و وسعت قلعه را یکصدی در نود ذرع طول و عرض با باره و بروج برافرازد و به مثابهٔ او برای ملک ولی‌محمد خان و شش نفر برادرزاده‌های او، بر طبق پسران ملک‌خواص خان، جداگانه خانه‌ها ساخته، بیست و هفت حجره برای تعلّقاتش با مسجد و حمام و سراچه و طویله و قلعه‌ای به عرض و طول قلعهٔ ملک خواص‌خان، تعمیر و آباد نماید؛ و ایشان با این عمارات که از تلطفات شاهانه برای ایشان ساخته و پرداخته گشت، شاکر و ممنون نگردیده، دست از سرقت و شرارت بازنداشتند تا که از آنجا خواسته شده، در پایان کار به قلعهٔ سپهسالار حسین‌علی‌خان، واقع دامنهٔ شمالی کلوله پشته، جاه و مقام داده شدند و از وحشیّت و جهالت قلعه و باغ او را نیز خراب ساختند.

سرقت مردم کوهستان سرحدّ

و هم در خلال احوالی‌که به شرح رفت، گاورانان قوم قدم جدران، گلّه‌ای از گاوان را در چراگاه زاهو، واقع کاکو برده، دزدان قوم وزیری از جمله سی و دو فرد گاو را به سرقت و غارت برداشته و چهل تن از مردم قوم قدم از عقب دزدان راه استرداد گاوان خویش پیش گرفته، به ساعت یک پس از نصف شب، در دامن کوه شنه للک به دزدان رسیده، گاوان را بازگردانیدند و دزدان بدون جنگ و پرخاش بگریختند و متعاقبین بقیهٔ شب را به سر برده، بامدادان به فراز کوه شنه للک شدند و دیدند که دوازده تن از دزدان رمهٔ گوسپندی از مردم طوری را برداشته، از راه نیل‌پله جانب جبال موطن قوم وزیری می‌رانند، و از مشاهدهٔ این حالت چهار تن از متعاقبین به حراست گاوان مستردّه قیام ورزیده، سی و شش تن دیگر در تعاقب دزدان اقدام نمودند و دزدان ایشان را در عقب خود سرگرم تاختن دیده، گوسپندان را فروهشته راه فرار درنوشتند و متعاقبین رمه را که هشتصد و چهل و نه سر بز و گوسپند در حساب بود، برگردانیدند و از ماجرای مذکوره و اقدامات دزدان مسطوره مستر اوس کیمپل انگلیس به حاکم خوست نوشت که: «مردم قوم صادق منگل و قدم و سندر از تبعه و رعایای دولت افغانستان، هشتصد و هفتاد رأس بز و گوسپند از مردم خمره‌خیل و مستوخیل، متوطّن موضع لرکین، واقع کرم را با یک

میل تفنگ دنباله‌پر، به سرقت برده و پانزده تن رمه‌یار و شبان را نخست گرفتار ساخته، بعد خود آنها از ریسمانی که بدان بسته شده بودند، خود را کشوده بازآمده. باید گوسپند را از راه دوستی و اتحّاد دولتین ردّ کرد و گسیل داشت. و حاکم خوست هفتصد و بیست و نه رأس گوسپند و یکصد و بیست سر بز مذکور را به معرفت سرورخان بابکرخیل داده رسید حاصل کرد، و مستر اوس کیمپل رسیدی که به حاکم خوست داد به این مضمون رقم نمود که: «هشتصد و چهل و نه رأس بز و گوسپند قوم خمره‌خیل و غیره مردم طوری را به سرقت برده بودند، به معرفت سرورخان ساکن باک علاقهٔ خوست، به وصول پیوست و قرار اظهار طوریان یکصد و هشتاد رأس گوسپند و یک میل تفنگ و دیهٔ خون یکنفر که از دست دزدان به قتل رسیده و واجب‌الوصول می‌باشد باقی‌مانده است. انتهی.» چون حضرت والا از عریضهٔ حاکم خوست بر ماجرا آگاه گشت، در روز بیست‌وپنجم به حاکم ارقام فرمود که: «بد و خطا کردی که بدون استرداد دواب و مواشی مسروقه و به غارت رفتهٔ تبعه و رعایای این دولت، که فقرای تبعهٔ آن دولت برده‌اند، گوسپندان را ردّ کردی! باید بالمقابل عوض می‌نمودی. حالا که خبط و خطا نموده‌ای، رسید مستر اوس کیمپل را که از نوشتهٔ اول آن ذیلاً زائد رقم کرده است، نگاه بداری تا حقیقت صدق و کذب این افزونی به منصهٔ ظهور رسیده معلوم گردد.»

حالت فراریان ملازمان انگلیس

و هم در این وقت، میان نور نامی از قوم صغیری ختک، با سلطان‌محمد نامی از قوم بنگش، که در سلک سپاه نظام انگلیس منسلک ملازمت بودند، به دست سرحدداران موضع نربز قوم تنی و موقع پتان افتاده، به فرمان والا محبوس و در کابل آورده شده، چون جاسوس بودند کیفر دیدند و هم‌چنین محمدابراهیم نامی از قوم خواجه‌خیل متوطّن کباش پان هرات و پادشاه گل نام صاحبزاده از قاطنین موضع پلوسی قوم مهمند، از فوج نظام انگلیس، گرفتار سرحدداران بندر چرخیل شده، محبوس در کابل آمده به مکافات حرکات مخالفانهٔ خود رسیدند.

حوالهٔ تفاوت مالیات هزارهٔ غزنین

و هم در این ایّام، میرزا عبدالاحمدخان سردفتر مغربی، یک لک و سی هزار روپیه از بابت تفاوت جریبی و مساحت اراضی و مزارع هزارهٔ غزنین، که حاجی محمدنبی پسر ناظر نعیم، مساحت و پیمایش کرده، از تعصّب اراضی لَمْ‌یزرع را به قید مساحت آورده بر مالیات معیّنهٔ مقرّرهٔ ایشان افزوده بود، حواله و امر حصول کرد، و از جمله دوازده هزار روپیه که به نام ورثهٔ گلستان خان، از هزارهٔ محمد خواجه، حواله بود و حبیب‌الله خان و غلام‌حسین خان، پسران گلستان‌خان و شاه‌حسین خان قوم قریب ایشان با یکصد و چند نفر از بزرگان قوم مذکور و قوم چهار دسته و جیغتو به اتّهامی که حاجی محمدنبی مذکور و بازمحمد پسر نور برایشان بسته، با اهل و عیال و اطفال خود چنانچه گذشت، محبوس بودند، املاک و اراضی‌شان عوض این مبلغ و به جریمهٔ تهمت ضبط دولت گشت، و در پایان کار دخل مزارع ایشان از مالیاتی‌که می‌دادند در عمل کمتر حاصل آمده، املاک ایشان به همان مالیات قدیم به خود ایشان مسترد شد و املاک شاه علی‌اکبر واقع سیاه‌سنگ و مزارع و قلعهٔ سید حاجی، واقع سراب غزنین، به عوض باقیات این حواله به مردم هزاره و سادات غزنین، به نام شفعه و قوم‌داری زجراً فروخته شده، پسران سیدمحمود فرار قلعهٔ کاه از توابع فراه گردیده، از آنجا در مشهد رفته و در عهد امیرحبیب‌الله خان از مشهد، به ذریعهٔ اشتهار مراجعت کرده در دیگر جا مسکن داده شدند، و املاک اولاد شاه علی‌اکبر را که سادات به قوم دارای خریدند، پس تسلیم ایشان نمودند و دیگر عموم مردم محمد خواجه و چهاردسته و جیغتو قبول این حواله را نکرده، فریاد برآورده داد خواستند و از داد فریاد ایشان، این حواله به نام لاقبولی، سال به سال ثبت دفتر آمده، به لک‌ها روپیه باقی افتاده تا که در عهد امیر امان‌الله خان غازی از بابت تسعیر مالیات جنسی و لاقبولی، بر یک روپیه از مالیات قدیم عموم آن طوایف، نیم روپیه قرار قبول وکیل خود ایشان، افزون و ثبت بست دفتر گشت.

غدر و خیانت صاحبزادگان کوهستان کابل

و هم در اثنای وقایع مسطوره، غلام‌عثمان و محمدعلی و عبدالمحمد، پسران صاحبزاده غلام‌حیدر خان و میر پاینده خان و محمداکبر و محمداسلم و محمداسمعیل و میرعطا نامان، هشت تن از صاحبزادگان کوهستان، که مأمور اقامت غزنین چنانچه گذشت شده بودند، از استماع این که ایشک‌آقاسی دوست‌محمد خان بر بسیاری از مسمیّان معدومه اسم نهاده، اراضی و عقار داده و می‌دهد، ایشان به طمع افتاده بر هفت تن معدوم که هیچ وجود نداشتند، نامها نهاده جیره و تنخواه معاشیه برای ایشان حاصل کردند و میر غلام‌نبی‌خان، پسر میرآقا از این امر خیانت‌کارانهٔ آن هشت تن به حضور والا آگاهی داده، حضرت والا ارقام فرمود که: «اگر این صاحبزادگان را خدا نمی‌زد، نام ایشان صاحبزاده نمی‌شد، چه در معنی، صاحبزاده به معنی خدا صاحب زده می‌باشد.» و سردفتر تشخیص را نیز فرمان کرد که تنخواه اشخاص معدوم‌الذّات موجودالاسم را از دفتر وضع کند.

حصول قرض مادر

و هم در تضاعیف واقعات مسطوره، مسمّاة خانم جان دلاّله، خالهٔ میرزا محمدحسین خان کوتوال و سردفتر سنجش که در خانه‌های بزرگان و عموم اهالی شهر کابل، اقمشه و اجناس بزازان بازار را برده و به فروش رسانیده، از این ممر و معبری که بعضی زنان را به معاشقه به مردان اجنبی می‌رسانید، تحصیل امر معاش کرده، روز دلاّلگی به سر می‌برد و نهصد روپیه از مادر زینب نامی که رخت و اسبابش را در وقت رفتنش به مزارشریف ترکستان فروخته بود، قرض‌دار گشت و او از کابل در آنجا رفته هرچند به ذریعهٔ مکتوب خواهش قرض خود نمود، وی تغافل ورزید تا به حضور والا عریضه کرد. میرزا محمدحسین خان، خواهرزادهٔ او را فرمان شد که از خالهٔ خود قرض او را حصول کرده برساند، و او لحاظ و اغماض نموده به وصول نیاورد و مادر زینب پس از دیری باز عریضه‌پرداز شد. شهزادهٔ اعظم، سردار حبیب‌الله خان را فرمان و ارقام شد که: «میرزا محمدحسین خان در مقابل خالهٔ خود حکم پادشاهی را وقعی ننهاده، قرض مادر زینب را

نگرفته و نرسانید، او حصول و تسلیم میرزا محمدجی خان، سردفتر یک شعبه از دارالانشای حضور نماید که به او برساند.» و شهزاده مبلغ مذکور را به ذریعهٔ محصل به دست آورده و تسلیم سردفتر مذکور فرموده، او به مادر زینب فرستاد؛ و این قصه اگر چه قابل ثبت تاریخ نبود، لیکن از جهت عدم نجابت ذاتی و ارومت خاندانی میرزا محمدحسین خان، که رفته رفته به پایهٔ استیفای دیوان اعلی رسید و مرتکب بسی امور ناشایست شده تا که کشته شد، ضبط تاریخ گردید که از روی تجربه بایست به اشخاص نانجیب، امور دولتی و مهمّات سلطنتی مفوّض نگردد که خرابی در ملک و ملّت وارد می‌کند. و در روز بیست‌ونهم رمضان میر محمدحسین خان که مأمور حکومت غزنین چنانچه گذشت شده بود، وارد آنجا گشته به کار حکومت پرداخت.

وقایع ماه شوال سنهٔ ۱۳۱۵ هجری

در روز چهارشنبه غرّهٔ این ماه، مراسم عید سعید فطر، از ادای صلوة و صرف طعام و حلویات و عطایای به قضاه و اطفال بزرگان و غیره به پای رفت و به رسوم مستوّه انجام پذیرفته، عموم اهالی بار و بزرگان محلاّت شهر، شیرین‌کام آمد.

و در روز دوم شوال حضرت والا از عریضهٔ مأمورین خرید عرادهٔ باربرداری، که قوش بیگی بخارا چنانچه گذشت، مانع از ساختن و به دولت افغانستان گردیده، قدغن بودن آن را مرجوع به قونسل روس نموده بود، به نام قونسل روسیه که در بخارا اقامت داشت، کتابت فرموده نزد میرمحمد خان، قایم مقام میر ابوطالب خان، در آقچه فرستاده او را امر کرد که در بخارا به قونسل روس برساند. چنانچه از این نامهٔ حضرت والا دولت روس اجازت خریدن عراده به دولت افغانستان داده، چنانچه بیاید، صد چرخ عراده خریده و به کابل آورده شد.

و مقارن این حال زوجهٔ محمدبیگ، سرهنگ مقیمهٔ مزارشریف، که شوهرش در وقت بغاوت سردار محمداسحق خان، گرفتار شکنجهٔ سیاست دولت آمده و مال و منالش تمام ضبط گردیده، خودش انواع عذاب و عقاب دیده، از صدمهٔ سوختن به

روغن کشته گشته و زنش دختر او را که از بطن خود داشت، از درماندگی به محمدرضا خان پسر علی‌پناه وکیل، که در دستهٔ اول از رسالهٔ دوم شاهی ملازمت داشت، نامزد زناشویی کرده و او بدون حصول اجازت از حضور والا، پدر دختر را معاند دولت دانسته، اقدام در مناکحت و مزاوجت او نمی‌توانست کرد تا که مادر مذکورهٔ دختر به ذریعهٔ عریضه، استدعای عقد نکاح دختر خود را با محمدرضا کرد و حضرت والا در روز ششم شوال او را اجازت رفتن در مزارشریف و عقد مزاوجت بستن زوجه‌اش داده و او در آنجا رفته، دختر را به حبالهٔ نکاح خویش در آورده بود، حاضر خدمت شد.

خرید قند روسی برای دولت

و هم در این هنگام، یک تن از بازرگانان روسیه، سه هزار پوت قند درست و شکسته به عزم تجارت و آوردن در افغانستان، وارد بندر کلفت نموده و عریضه احمدبیگ توق‌سابه حاکم آنجا را مشعر بر استدعای اجازت حمل و نقل دادن جانب افغانستان حاضر کرده، به صحابت عبدالکریم‌بای نامی، عریضهٔ او را نزد سردار محمدعزیز خان حکمران ترکستان فرستاد و او بدون امر والا اجازت نداده آن عریضه را ارسال حضور نمود. و در روز نهم شوال فرمان رفت که: «حمل و نقل آن را به ذریعهٔ تاجر روسی جایز نشمرده، تجّار ترکستان را اجازت خریدن از همان جا بدهد و هم کس فرستاده دوهزار پوت آن را که قند خوب باشد، اگر داد قرار پوتی شش سوم برای دولت بخرد.» و حکمران ترکستان سی‌وچهار هزار روپیهٔ کابلی، مصحوب فیض‌محمد و محمداسلم تاجر فرستاده، دوهزار و پنجصد پوت را که یکهزار کله قند بزرگ و یکهزار و پنجصد کلهٔ کوچک در شمار آمد، قرار پوتی سیزده روپیه که کمتر از پنج سوم باشد، خریده گسیل کابل نمود و بقیهٔ این قند در عهد امیر امان‌الله خان غازی در کابل فروخته شد.

خیانت عبدالخالق نواسهٔ سردار سلطان‌محمد خان

و هم در این هنگام، عبدالخالق‌خان، پسر محمدموسی خان ابن سردار سلطان محمدخان مرحوم، بعضی بروات و رسیدات خزانه را به صنعت قلع آثار، محو

کرده مطابق مقتضای خود براتهای جدید به نام خزانه‌دار در آنها نوشته و مواهیر کارداران را برحال داشته، مبالغی از خزانه به دست خیانت آورد، و چون قطع اوارهٔ خزانه‌دار به روی کار آمده مکشوف گشت که بروات و رسیدهای جعلی او در دفاتر ثبت ندارد و ثبت اولیهٔ آنها که در دفترهاست، بروات آن موجود نیست، اهل دیوان را علم حاصل شد که مندرجات اصل آنها را قلع کرده و امضای دفتریان را با مُهرِ مِهرآثار پادشاهی، بر مال گذاشته، در هر یک از قطعات بروات و رسیدها به مدعاو مقتضای خویش هرقدر مبلغی را که خواسته نگاشته و پیش خزانه‌دار برده، مبالغ مندرجات بروات را برداشته است و رسیدات را همچنان برای روز حساب مبالغ تحصیلی وجوه بقایا که به وی مفوّض بود و حصول کرده، تحویل خزانه و رسید حاصل می‌نمود نگاهداشته است که مجرا ببرد. از این استکشافات اهل دیوان، خود او از زجر و توبیخ و سیاست حکومت خائف گردیده و به عزم گریختن در خانهٔ خود شده، میرزا عبدالرؤف‌خان نایب کوتوال به امر والا از راه گرفتار و مقیّد ساختن او، به درب سرایش رفته بنشست و پیام داده بیرونش خواست و او تفنگ به روی دست گرفته، دلیرانه از خانه برآمده، بر اسپ فرار سوار گردید و رهسپار وادی ادبار گشت و میرزا عبدالرؤف از خوف جان که مبادا از ضرب گلولهٔ تفنگ هلاکش کند، جرأت دست انداختن و گرفتن او نکرده، او مردانه از میان بجست و در کامه رسیده یک شب در خانهٔ دلوجان و سرورجان برادران سیدحسین، پسر سید غلام، به سربرده و هر دو تن یک رأس اسپ و یک میل تفنگ به او داده، از این سبب با عیال و اطفال و کنیز و تعلقات خود طلب کابل شدند. و عبدالخالق خان از آنجا راه باجاور برگرفته، در بندر گرده، به دست سردار خان گردابی قوم مهمند افتاد و به او اظهار نزد ملاّ نجم‌الدّین رفتن خود کرده و پاسپردی به امضای شاهزادهٔ محترم سردار نصرالله خان بدو نموده و شب را نزد او به سر برده و تفنگ و اسپ خود را نزد او امانت نهاده، بر مادیان او سوار شده از راهی که خواست در پشاور شد و حضرت والا پدرش را از گریختن او به ضرب چوب و لگد هلاک فرمود. و حاکم جلال‌آباد اسپ و تفنگ او را به فرمان والا از سردار خان گرفته در کابل فرستاد. و این عبدالخالق در پایان کار به عهد امیرحبیب‌الله خان از پشاور در کابل بازآمده، از صنعت گل کاغذین‌سازی که در

آنجا جهت حصول امر معاش خود یاد گرفته بود، محترم و مأمور ماشین‌خانه و گل ساختن گردید؛ و اکثر از این‌گونه خائنین و غیره معاندین دولت، در عهد امیر مذکور در کابل آمده به امور عمدهٔ دولتی مأمور شدند و از مواظب خدمت دولت گردیدن ایشان دیگر خدمهٔ دولت به کارهای پست دوچار آمدند.

نفاق‌انگیزی میجر محمدعلم در بین فوج نظام

و هم در خلال احوال مذکور، محمدعلم نام، میجر فوج پیادهٔ نظام لهوگردی، از شرارت و بدنهادی در بین فوج مذکور نفاق‌انگیزی کرده، دست عناد یکی را در گردن دیگر انداخت و همه را از یکدیگر آزرده دل ساخته، ایشان از نفاق انگیختن او معروض حضور والا داشته، فرمان رفت که او را با کسانی که خوی نکوهیده و خیال فتنه دارند نزد شهزاده حبیب‌الله‌خان گسیل دارند که کیفر یابند. و حاکم خان‌آباد میجر محمدعلم را نگاهداشت، دیگران را رهسپار حضور شهزاده ساخت تا که میجر مذکور محبوس و مغلول طلب کابل شده کیفر دید.

و هم محمدرضا خان، تحصیل‌دار بقایای بدخشان، از عرض وکیل مردم آنجا که حاضر حضور والا آمده بود و شرحی از جور و ستم و مصادرهٔ او را باز نمود، طلب کابل شده دوچار شکنجه و فشار حساب‌گیران دفتر سنجش گشت و هرچه را که از مردم گرفته بود، از دست تصرفش برفت.

و از دیگر سوی سپهسالار فرامرزخان، مقیم هرات دوازده هزار روپیه به پسران حسن‌علی تاجر، از قاطنین تربت عیسی‌خان و تبعهٔ دولت ایران، که رخصت مراجعت یافتن ایشان از پیش رقم شد داده و ده سوار نظام با یک نفر دفعدار بدرقه با ایشان گماشته و تا موضع طیبات تابع باخرز رسانیده و رسید ایشان را به امضای قاضی آنجا حاصل کرده ارسال حضور والا نمود. و فرمان حالی شدن والا از وصول آنها به خانه و جای خود در روز سیزدهم شوال به نام سپهسالار ارقام شد.

ذکر دوصد تن ساخلو قوم سلیمان‌خیل

و هم در تضاعیف واقعاتی که رقم شده آمد، سردار گل‌محمد خان، حاکم ارگون، به امر والا دوصد تن پیادهٔ ساخلو از قوم خروتی سکنهٔ سر روضه و قوم

سلیمان‌خیل متوطّنهٔ کتواز، از جهت حراست بندرهای گومل و داونگ و غیره مواضع سرحدّ، مرتّب و منظم داشته، خواست که قرار امر والا دو تن را به رضا و رغبت دیگران، به منصب صدباشی هر دو دسته بردارد. و ایشان از حسد و جهالت و حیثیت که یکی از دیگری خود را برتر می‌شمارد، به منصب هیچ یک تن درنداده، راضی به احدی نشدند؛ و سردار گل‌محمد خان سبب نقاضت و عداوت و عدم رضایت ایشان را از همدیگر پرسیده در جواب او گفتند که بعضی از ایشان شش‌ماهه و برخی هشت‌ماهه مزدور ملکان خود شده، به حراست بندر و معبر قیام نموده‌اند و مزدور را چه رسد که رضانامهٔ منصب به کسی بدهد؟ و هم چندتن از ایشان فرار کرده، سردار گل‌محمد خان ماجرا در روز شانزدهم رمضان معروض داشته، حضرت والا رقم فرمود که: «منظور سرکار ما بود که دو تن از بزرگ‌زادگان قوم به رضای خود ایشان، نایل به مقصد و واصل به منصب آیند. اکنون که از رشک و حسد یکی به منصب دیگری رضا نمی‌دهد، عریضهٔ ایشان را ارسال دارد که دیگری به منصب صدباشی منصوب و مفتخر آید.» و از وصول این منشور، سردار مذکور ایشان را هدایت و موعظت نموده، ایشان از اندرز او، ملک جهان‌شاه نامی را برگزیده با عریضه و رضانامهٔ همگنان، گسیل حضور شهزادهٔ اعظم، سردار حبیب‌الله خان فرمود و او تقدیم حضور والا نموده، از حضور به منصب مذکور سرافراز گشت.

اشتداد مرض سپهسالار و عجز اطباء از علاج او

و هم در خلال احوال مسطور، مرض سپهسالار غلام‌حیدرخان اشتداد یافته، اطبایی که مواظب علاجش بودند عاجز آمدند، و او به ذریعهٔ عریضه از حضور، خواهش معالج دانا کرده، چون طبیب حاذقی به حضور نیز نبود، حضرت والا برای او رقم فرمود که: «ارجمندا، در این مملکت همین اطباء موجودند، اگر چنانچه طبیب خوب و معالج مرغوب می‌بود، من که پادشاه شما ام از چهارسال است به مرض نقرس گرفتار و پایم از رفتار بیکار است.» و در روز شانزدهم شوال از خواهش او که جهت تبدیل مکان و تغییر هوا، استدعای آمدن در کابل و التماس محفّه کرده بود، محفّهٔ خاصهٔ شاهی را برای او ارسال فرمود.

و هم در این ایّام، میرزا محمدیعقوب خان، پسر میرزا محمدقاسم خان قزلباش، که در آقچه به زیردستی میر ابوطالب خان موظف و مواظب خرید پوست قره‌گلی بود بمرد و کتب سال گذشتهٔ او جهت حصول علم به کسر و زیادت پوست سال ماضی و امسال، تسلیم میرزا محمدعثمان الکوزایی شده، درروز یکشنبه نوزدهم شوال، میرزا عبدالله‌خان، پسر عبدالعزیز خان، از احفاد میرزا عبدالغفار خان، معتمد نادرشاه افشار، باخامهٔ خاص رقم شد که: «کتب کارهای خود را که تا این زمان به زیردستی میر ابوطالب خان کرده و انجام نموده است، مصحوب میرزا عبدالغیاث خان، برادر خود گسیل دفتر سنجش کابل نماید و خود مواظب امور مرجوعهٔ خود و متعلقّهٔ میرزا محمدیعقوب خان مستوفی بوده انجام و تمام کند.»

فوت میرزا محمد اسلم‌خان

و هم در خلال احوال مذکور، محمداسلم خان، حاکم سرپل، که به واسطهٔ عریضهٔ پسر خود چنانچه گذشت، محبوس شده بود، در زندان پدرود جهان کرد؛ و چون در زمان حکومت خود با دزدان در سرقت شرکت داشت و دکاکین را می‌دزدید، حضرت والا از فوت او آگاه شده، به نام بهادر خان حاکم جدید سرپل، رقم فرمود که: «خداوند از او پرسیده خواهد بود، از این که دولت او را امین دانسته، مأمور حراست و پاسبانی رعیّت فرموده بود و او از خباثت، خیانت به دولت و رعیّت کرد و خداوند از او انتقام خواهد کشید.»

آمدن مکس سایلک نام شیشه‌ساز در کابل

و هم در این ایّام مکس سایلک نام انجنیر جرمنی، به عزم آبگینه‌سازی و ظروف بلورپردازی، ملازمت و چاکری این دولت اختیار کرده، چون راه پشاور از شورش مردم سرحد که با دولت انگلیس در پرخاش بودند، مغشوش و خطرناک بود، دوست‌محمد خان توخی مقیم کراچی را فرمان رفت که او را از راه قندهار رهسپار کابل سازد، و او در کابل آمده کار شیشه‌سازی از کثرت مصارف و قلّت مداخلش، جاری نگشت تا که این صناعت عمدهٔ عام‌المنفعه، به همّت والا نهمت اعلیحضرت

امیر امان‌الله‌خان غازی، در کابل از قوه، چنانچه در تضاعیف واقعات عهد سلطنت او نگارش خواهد یافت، به فعل آمده جاری گشت.

و مقارن این حال میرزا عبدالاحمدخان سردفتر مغربی، مسجدی خان بیات اجاره‌دار سایر غزنین را با آوارهٔ عمل و دخلش، به ذریعهٔ فرمان طلب کابل‌کرده، او در روز بیستم شوال در کابل رسید و چندی در دفتر حساب داده، به سعایت میرزا عبدالاحمد که هر دو هوای ریاست قومی در غزنین به سر داشتند، محبوس و عقاب و عذاب شده، چون به تهمت و دساست او را محبوس ساخته بود، از این‌جا با هم به عداوت افتاده، همواره سعایت یکدیگر همی کردند تا که در عهد امیر حبیب‌الله خان میرزا عبدالاحمد خان به نیابت استیفای دیوان اعلی رسیده و میرزا محمدحسین خان مستوفی از او هراسیده، به تحریک او میرزا عبدالاحمدخان در خانهٔ خود، شب از دست جماعهٔ دزدان کشته گشته، مسجدی خان به اتّهام همان عداوت دیرینه که با او داشت، در حینی که امیر حبیب‌الله خان در جلال‌آباد بود، به جدّ و جهد میرزا محمدحسین خان به تهمت قتل او محبوس و در پایان کار از ضرب توپ به قتل رسید؛ و شش ماه پس از قتل مسجدی‌خان، میرزا محمدحسین خان نیز به کیفر دساست و حیلت خود دوچار گردیده کشته شد.

و هم در خلال واقعات مسطوره، محمداعظم خان مهمند زکوةبیگی قطغن، با محمدعیسی خان، حاکم خان‌آباد و محمدایوب خان، برادر او که به ضبط و ربط صابون و غیرهٔ قیام و اقدام داشت، جنگ کرده و به واسطهٔ میرزا عبدالرزاق خان سردفتر قطعن، با هم آشتی نموده، محمداعظم خان دختر خود را به محمدایّوب خان داد؛ و چون از این وصلت حاکم و برادرش[را] دوست خود یافت، خودسری و دست‌درازی به مال و منال و ایذا و آزار مردم آغازیده تا که طلب کابل شد. و این محمدایوب خان، به واسطهٔ مشروطه‌خواهی، در جلال‌آباد چنانچه بیاید، به امر امیر حبیب‌الله خان به توپ بسته و کشته گشت.

فوت سپهسالار غلام‌حیدرخان

و مقارن این حال در روز بیست‌وسوم شوال، سپهسالار غلام‌حیدر خان، از مرضی که از یکسال به آن گرفتار آمده بود، در موضع شیگل، پدرود جهان کرد و

غلام‌نبی‌و غلام‌جیلانی، پسران او با احمدجان خان طبیب و کرنیل افتخاری و جمعی دیگر نعش او را حمل و نقل داده، در چرخ به قبرستان آباء و اجدادش دفن کردند. و حضرت والا از خبر دادن پسران او مرگ پدر خود را تسلیّت‌نامه ارقام فرمود که: «خداوند شما را برخوردار فرموده طول عمر عطا کند.»

و مقارن این حال بهاءالدّین‌خان کرنیل، سه صد و پنجاه نفر از پدران و برادران و برادرزادگان غلام‌بچه‌گان جدیدالاسلام را که عزم فرار کرده چنانچه گذشت، فرمان فرستادن آنها از کافرستان در کابل صادر شد، به دست آورده گسیل کابل نمود.

مصادرۀ محمدایّوب‌خان حاکم سنگچارک

و هم در تضاعیف واقعات مسطوره، محمدایّوب حاکم سنگچارک، مبلغ شصت هزار تنگه از ضعفای رعایای تحت حکومت خود، به مصادره گرفته، و از عرایض وقایع‌نگاران آنجا به گوش دادنیوش والا رسیده، حکمران ترکستان را فرمان شد که آن ظالم خدا ناترس را با فقرای رعیّت در مزارشریف احضار فرموده، به وضع عادلانه بازپرس و حق‌رسانی نماید. و او معروض داشته اجازت ردّ و قبول شهودی را که از خود آن مردم باشند استدعا نمود، و حضرت والا در روز بیست‌وسوم مذکور ماه شوال فرمان کرد که: «گواه از دیگر مردم حاضر نمایند و گواهان خود آن مردم را چون مدّعی‌اند نپذیرند، و اگر از دیگر مردم شهود حاضر آورده نتوانند، به ده فلوس هم او را در محکمۀ شرعیّه سوگند جداگانه داده و در پایان کار پس از سوگندهای بسیار یک سوگند از مجموع همه به او بدهند.» و هم شهزادۀ اعظم، سردار حبیب‌الله خان را فرمان شد که دیگری را مأمور حکومت آنجا کند و او امیرخان اندری را تقدیم حضور والا نموده به حکومت آنجا مأمور فرمود.

و هم در این هنگام، مرتضی‌قل نام صدباشی، که به واسطۀ معاندت دولت، فرار ماوراءالنهر بود، دوچار ذلّت و عسرّت روزگار گردیده و به معرفت آکه جان‌بای نامی و چندتن دیگر از راه خفا آمده، عیال و اطفال خود را از نواح تاشقرغان برداشته با خود برد، و حضرت والا از ماجرا آگاه گردیده در روز مذکور ماه شوال

حکمران ترکستان را فرمان کرد که بای مذکور را محبوس وگسیل کابل نموده، تمامت مال و منالش را ضبط کند.

پوش روضهٔ متبرکهٔ مزارشریف

و هم در خلال [این] احوال، پوش روضهٔ متبرکه را که حرم محترم شاهی، والدهٔ شهزاده محمدعمر جان، همه ساله ساخته از کابل ارسال می‌داشت، در این سال مصحوب سکندرخان ارسال فرموده، حکمران ترکستان در روز نوروز که بیست‌وهفتم شوال بود، بر روضهٔ مبارکه انداخته، از صرف آش و شیرینی مستمرّه بپرداخت. و هم در این روز، نضراب خان، خزانه‌دار خان‌آباد، مبلغ چهار لک و چهارهزار و سی و هشت و نیم روپیه که از مصارف لشکری و کشوری قطغن افزون آمده بود، گسیل کابل [نمود].

فوت سید ابوالعطای شغنانی

و در روز بیست‌وهشتم شوال، سید ابوالعطا خان شغنانی که مدت مدیدی به واسطهٔ نویسندگی شه یوسف‌علی خان در کابل روز نظربندی به سر برده، بعد اجازت رفتن در ملک یافته، درسالی دوصد روپیه به نام وظیفه به او مرحمت شده بود فوت‌شده، وظیفه‌اش به نام یعقوب شاه، برادرش، برحال گشت.

فرستادن انگلیسان بزرگان قوم مده‌خیل را در هندوستان

و از دیگر سوی در خلال احوال مسطوره، افسران افواج دولت انگلیس که مأمور تنبیه و تهدید غزاة قبایل افاغنهٔ سرحدّ، چنانچه گذشت، شده و تا این زمان مواظب گوشمالی و استمالت ایشان بودند، سدوخان و غیره بزرگان قوم مده‌خیل وزیری را که رو از اطاعت برتافته، طریق عدم انقیاد برداشته بودند، در موضع مرام‌شاه واقع دور، محبوس نموده و معطّل به رسیدن کمشنر داشته بودند، به فرمان ویسرای کشور هند، همه را به سواری ریل، جانب لاهور رهسپار ساختند و بقیهٔ ملکان کوچک قوم مذکور از این امر خائف و ناصبور گردیده، از بنون فرار کردند

و در مساکن خویش رسیده، مصمّم هجرت جانب افغانستان شدند و خلیفه نورمحمد خان از این عزم و ارادهٔ ایشان، معروض حضور والا داشته، فرمان رفت که: «آن مردم را در خصوص هجرت ایشان، شرعاً چیزی نمی‌توان گفت و از آمدن در این مملکت مانع نمی‌توان شد، بلکه راه آمدن برای ایشان باید کشوده منع نباید نمود و پس از دخول و وصول ایشان به حدود افغانستان، تعداد نفوس ایشان را بایست ارسال حضور کرد که نظم و نسق امر معاش و بود و باش ایشان در ظلّ حمایت دولت اسلام مرتب گردد.» چنان که هر که آمد نعمت یافت و هر که نیامد نقمت دید.

با اخذ محصول و حفظ سرحد نپرداختن حاکم و مأمورین قندهار

و هم در این ایّام، از عریضهٔ زین‌العابدین خان حارس بندر شیلهٔ دنگ واقع کدنی و غیره حرسهٔ بنادر سرحدیهٔ قندهار، به گوش راست‌نیوش والا رسید که حکمران قندهار و عمّال و ضبّاط آن، در حراست و حفاظت و ضبط و ربط بنادر و معابر سرحد نپرداخته، همه گرفتار منافع خویش و مضار دولتند، و هرقدر که از پریشانی و عدم ربط و ضبط بنادر و معابر سرحدیه و نابودن علوفهٔ سرحدداران و عبور و مرور قوافل و تجّار بدون دادن باج و خراج به حاکم قندهار و غیره می‌نویسند، پاسخ لا و نعمی نمی‌شنوند. چنانچه بیست تن پیادهٔ ساخلو که در بندر شیلهٔ دنگ کدنی اقامت حراست دارند، سه تن فوت و یک تن دهباشی در خانهٔ خود شده، هفده تن دیگر هرگز مال‌التجّارهٔ گریزی و باج نداده را نمی‌گردانند و همه به راه بلدی و معاونت ملک‌نظر نام اچکزایی، که دزد معروفیست، عبور و مرور می‌نمایند و بعضی از اشخاص گریزی که به دست آمده، احضار بندر و از او استنطاق کرده می‌شود، ملک مذکور پیش آمده آن را به تغلّب و زبردستی از دست کشیده نمی‌گذارد که بازپرس خراج و مال دولت از قوه به فعل آید؛ و هم‌چنین لعلی و پیرغلام و معاذالدین نامان، از پیادگان ساخلو، حرسهٔ بندر، هشتاد بار روغن تجارتی را به بدرقگی و معاونت خود، از بندر عبور داده به خاک خارج مملکت رسانیده، و سرحددار سبب این جسارت و خسارت پرسیده، ایشان در پاسخ او گفتند: «خوب کردیم اگر گفتگو نمایی ترا کشته، فرار خاک مقبوضهٔ دولت انگلیس

می‌شویم. و نیز فضل‌محمد و محراب‌الدین و محمد نامان، از حارسان بندر جلگاه و شیلهٔ کاله، شرحی در این باب معروض داشتند. و حضرت والا با خامهٔ عتاب به حکمران قندهار استکتاب فرمود، امر بر پاسداری و حراست معابر و بنادرش کرده نوشت که: «از روز آمدن میرزا محمدحسن‌خان قزلباش در کابل، که ربط و ضبط بنادر و معابر را کرده و استحکام شایسته به روی کار آورده، وجوه سایر قندهار را به لک‌ها روپیه رسانیده بود، این خرابی و عدم نظم و نسق از دست کاردارانی که از اهل سنّت و جماعتند و خود را مسلمان دانسته، قزلباش را کافر می‌شمارند، به روی روز افتاده است؛ چه همه سعایت او را کرده شکایت‌ها نمودند تا که او طلب کابل شده، ایشان به مرام خود واصل آمدند و با خود اندیشیدند که حالا کسی نیست که از بندِ دستِ سرقت و خیانت ایشان بگیرد، پس به غرض شخصی و لحاظ نفسی، این امر را به روی روز آوردند و اگر چنانچه عایدات سایر و مالیات قندهار از زمان کارداری میرزا محمدحسین خان کمتر به وصول پیوندد، از خود او و غیره کارداران آن دیار، مأخوذ و محصول خواهد شد.» و حکمران قندهار از این نگارش حضرت والا، در خوف و هراس افتاده، بنادر و معابر را به مثابهٔ میرزا محمدحسین خان نظم و نسق و استحکام داد.

خراب شدن بعضی حصار غزنین از باریدن برف و باران

و هم در خلال احوال مسطور، هشت شب و روز علی‌الاتصال بلاانقطاع، برف و باران باریده، بعضی سرای‌های شهر غزنین و عمارت دولتی واقع آنجا را خراب کرد، و بیست ذرع در طول از دیوار ضلع جنوبی بالاحصار و هشتاد ذرع از مواضع متفرقهٔ حصار دور شهر بلغطید، و از عریضهٔ میر محمدحسین خان حاکم غزنین حالی رای حضرت والا شده، فرمان آباد کردن این خرابی‌ها اصدار یافت و میر محمدحسین خان مردم تاجکیه و وردک و هزاره و اندر را گرد آورده، بدون دادن مزد همه‌جا را آباد و مرمّت کرد.

عهدنامه فرستادن پسران سردار امیر افضل‌خان

و هم در خلال واقعات مسطوره، فتح‌الله خان و عبدالواحد خان و نوراحمد خان و عبداللطیف‌خان پسران سردار میر افضل‌خان مرحوم، که به ذریعهٔ عبدالله‌خان کارگزار و مقیم مشهد مقدّس چنانچه گذشت، عفو تقصیر و اجازت آمدن از باخرز در افغانستان خواسته و حضرت والا، فرموده بود که در هرات آمده عریضه ارسال دارند و از صدور این حکم والا ایشان در مشهد شده و عهدنامهٔ مجدّد نگار داده، با قرآن مجیدی که در حاشیهٔ آن معاهدهٔ خود را نسبت به دولت رقم کرده بودند، ارسال کابل داشتند. و چون نام حضرت والا را در عهدنامهٔ خود نبرده بودند، حضرت والا، قرآن مجید را پس فرستاده و پس از درج نام کرام والا، قرآن مشتمل عهدنامهٔ ایشآن را عبدالله خان به صحابت تاج‌محمد نام غوریانی، ارسال کابل نمود و عرض و استدعا و عهدنامهٔ ایشان پذیرفته گشته چنانچه بیاید، در هرات آمدند.

انکار آوردن میان بزرگ‌شاه از ده هزار روپیه

و از دیگر سوی در خلال احوال مذکور، میان بزرگ‌شاه نام، اجاره‌دار چوب ارچه، ده هزار روپیه از مسته‌مل نام هندوی دکاندار شهر جلال‌آباد، برای اجرای کار خود گرفته، او را در پشاور به نام باقرشاه برادر خود، حواله داد که به او چوب بدهد و برادرش چوب نداده تا که میان‌بزرگ، عزم میل کردن این مبلغ را جزم نموده، با خامهٔ فریه عریضه‌نگار حضور والا شد که مبلغ ده‌هزار روپیه چوب به هندوی مذکور فروخته بودم، او وجه مرا نداده فرار پشاور شده است. اکنون می‌باید از مال و تابع موجودهٔ دکان او قرض وی داده و ادا فرموده شود. و حضرت والا که از ماجرا به ذریعهٔ عریضهٔ وقایع‌نگاران آگاه شده و دانسته بود که آن هندو حوالهٔ او را در پشاور برده که چوب بگیرد و برادر میان‌بزرگ‌شاه چوب نداده، اینک می‌خواهد که ده هزار روپیه دیگر، علاوه از مبلغ اول، از آن هندو گرفته در پشاور برود و بیست هزار روپیهٔ او را در کیسهٔ دساست خود بیندوزد، فرمان کرد که: «این مبلغ را از آن هندو گرفته و برادر او چوب به او نداده است، باید وجه را از بابت اجارهٔ خود تحویل خزانه کرده، چوب هندو را در پشاور تسلیم او کند.»

مکتوب خاص والا به نام میر علم‌خان جکدلکی

و هم در این ایّام، میرعلم خان جکدلکی که فرار اختیار کرده و در پشاور قرار گرفته، از عسّرت و ذلّت روزگار وقایع خفیه‌نگاری را پیشهٔ خود قرار داده، واقعات را به صدق معروض داشته طریق کذب نمی‌پیمود، حضرت والا از راست نوشتن او خرسند گردیده با خامهٔ خاص بدو رقم نمود که: «مکتوب شما را مطالعه کردم و شما که علیزایی و قوم من و افغان هستید و لحاظ قومی و دیانت اسلامی را دارید و خدمت دین و دولت خود را به راستی می‌گزارید، به خدایی که تمام عالم را خلق کرده سوگند یاد می‌کنم که از پرورش شما و اولاد شما کوتاهی نخواهم کرد إنْشاءَالله تعالی.»

آمدن عمرگل به موطن خود

و هم در این وقت، عمرگل خان حتمان‌زایی، که از راه فرار در پشاور رفته مقام اختیار کرده بود، به ذریعهٔ یحیی نام عیسوی، که کار وقایع خفیه‌نگاری در پیش داشت، استدعای عفو تقصیر و اجازت آمدن در خاک افغانستان نموده، التماس او پذیرفته آمده، از پشاور برخاسته واصل موطن اصلی خود گشت

و هم در خلال احوال مسطور، عبدالمنّان پسر ولی‌محمد نام زرگر، ساکن دیری باغبان پشاور، چند قطعه مکتوب جعلی به نام بعضی از چاکران دولت و بیجا کردن ملّت به تحریک مدّعیان سلطنت ساخته، از راه دساست به عزم قتل آنان در کابل آمده و مکاتیب را تقدیم حضور والا نموده، پس از ظهور مکیدتش به امر والا کشته و پدرش به ذریعه‌ای استفسار و استحضار او نموده، حضرت والا رقم فرمود که: «او پسر ابلیس بود از تدلیس خود به قتل رسید.»

قتل دوست‌محمد هزاره به دست محمداسلم‌خان

و از دیگر سوی در خلال احوالی که به شرح رفت، محمداسلم خان پسر سعید احمدخان، قومِ وردک، از قاطنین موضع گوده، که پدرش حکومت حجرستان و

هزارهٔ دایه فولاده داشت، دوست‌محمد نامی از هزارگان تبعهٔ حکومت پدر خود را از ضرب چوب و لت و کوب به قتل رسانیده، ماجرا از عریضهٔ ملاً محمدعلم نام اندری، قاضی حجرستان که دختر او را چنانچه گذشت از دست برادرزاده‌اش پرده عصمت دریده حامله ساخته بود، حالی رای والا شده، در روز پنج‌شنبه سلخ شوال، شهزادهٔ اعظم، سردار حبیب‌الله خان را فرمان شد که: «چون محمداسلم پسر حاکم علی‌احمد و شیراحمد پسران صغیر و زوجه و دختران دوست‌محمد مقتول را خوف و رعب داده، قاضی را نیز نمی‌گذارد که مجلهٔ قتل او را ارسال حضور نماید، پس باید از سواران نظام مأمور و او را محبوساً احضار کابل فرماید که دیه و جریمهٔ ثار مقتول به هدر نرفته ورثه‌اش به حقّ برسد.» و او محبوس و مغلول در کابل آمده، با آن که مجلّه و استشهاد خط قتل مقتول مذکور از دست محمداسلم، به مُهر قاضی از گذشتن شهود و عدول و مواهیر جمهور که به تواتر و شیاع می‌رسید، میرزا غلام‌محمد خان وردک که از تغییر محمداسلم خواهرزادهٔ میرزا محمدنبی‌خان دبیر، به منشی حضور شهزادهٔ اعظم شرف انسلاک یافته بود، در پایان کار خون آن مقتول را منهدر ساخته، محمداسلم را از حبس و دادن دیه و جریمه نجات داد و به لحاظ قومی حقّ ورثهٔ دوست مقتول را ضایع ساخت.

عمل معدن لعل بدخشان

و هم در تضاعیف واقعات مسطور، بیست‌وچهار مثقال لعل اعلی و دوصد و شانزده مثقال اوسط و ادنی، از معدن واقع در مارخت شغنان حاصل آمده، علی‌محمد خان، سرپرست معادن بدخشان آن را ارسال حضور والا نمود.

خیانت حاجی گل‌محمدخان در بیت‌المال

و نیز در خلال وقایع مذکور، چهار رأس اسپ و شصت توپ آلچه و صد رأس برّه، مردم تالقان قطغن به نام پیشکش و هدیه و تعارف به حاجی محمدگل خان حاکم خود داده و او که از بیت‌المال تنخواه داشت، آن را از آن خود شمرده، عمل به اشتهاری که از پیش چنانچه گذشت انتشار یافته بود که حکّام و مأمورین دولت هدایا و تحف رعایا را به دولت بدهند، نکرد. و از عرایض وقایع‌نگاران آنجا به

سمع فیض مجمع والا رسیده، از حاجی محمدگل خان پرسیده شد و او از جمله یک تخته روپوش زین و یک رأس اسپ و یک میل دوربین را با سه توب آلچه که در اول ورود او به تالقان، مردم داده و نگرفته بود، معروض داشت که: «آنها را به سبب آن نپذیرفتم که آقسقالان بهای آنها را دو چند و مضاعف، از ضعفای رعیّت می‌گرفتند و غیر از اسپ مذکور که ردّ کردم دیگر اشیای تعارف را گسیل کابل نموده رسید حاصل کرده به دست موجود دارم و باقی اسپان و آلچه‌ها و بره‌ها را زنان مردم که از خود به ایشان لباس و خلعت داده‌ام، آورده‌اند و اسپان ایشان در زیر زین خدمت دولت‌اند، یعنی خود او و تعلّقاتش سوار می‌شوند و بقیهٔ اشیای تحف و هدایا، اختیار به حضرت والاست که به من می‌گذارند یا به حضور می‌خواهند؟» و حضرت والا در روز سلخ مذکور ماه شوال، ارقام فرمود که: «اگر شما خادم صادق و چاکر راسخ بودید، قبل از آگهی دادن وقایع‌نگاران همه را با خامهٔ اظهار در صفحهٔ ابراز نگار می‌دادید و از حقّ اغماض نمی‌گردید. این معلوم است که نه تنها شما بلکه عموم حکّام و مأمورین دولت، حیلهٔ نیکی برای خود قرار داده‌اید که مردم پیشکش دادند، ما نگرفتیم که فقرای رعیّت پریشان و بی‌سامان می‌شدند؛ و اگر چنانچه خود رعیّت به میل خاطر و رغبت پیشکش بدهند، چه جای بی‌سامانی و پریشانی ایشانست که شما بهانه‌جویی می‌کنید؟ و این که نوشته‌اید برخلاف حقیقت و نفس‌الامر است. چه هرچه از رعیّت می‌ستانید پنهان می‌کنید و اگر ثابت شد دو چند خواهید داد، باید اموال کلیه و جزئیه را حقّ بیت‌المال دانسته از آن خود نشمارید.»

وقایع ماه ذی‌القعدهٔ سنهٔ ۱۳۱۵ هجری

و چون از ابتدای اقدام دولت به تجارت پوست قره‌گلی تا این زمان، در سالها پوست کبل را به سدس یک روپیه و پوست تقر را به نصف سدس یک روپیه که پنج فلوس باشد از رعیّت خریده در بخارا فرستاده و فروخته می‌شد، و حضرت والا چشم مرحمت به روی مردم ترکستان، که پوست قره‌گلی از گوسپندان به عمل

می‌آمد و همه را دولت برای تجارت می‌خرید؛ و فروختنش بر دیگری ممنوع و قدغن بود، کشوده در روز پنجم ذیقعده، سردار محمدعزیز خان، حکمران ترکستان را فرمان کرد که: «از ابتدای سنهٔ ایت‌ئیل ۱۳۱۵ و مابعدها دو فلوس بر پوست تقر افزوده هر جلدی را به هفت فلوس بخرند و ده فلوس بر بهای پوست کبل افزایش داده به بیست فلوس که ثلث یک روپیه باشد، هر یک جلد را اشترا نمایند.» و هم خود آن مردم را بر سبیل اشتهار فرمان نمود که: «به شکرانهٔ این عطیه، پوست قره‌گلی را پنهان نکرده تسلیم کارکنان پادشاهی نمایند و بهای آن را نقد از خزانهٔ دولت بردارند و به اخفا داشتن و به غیر از دولت فروختن آن، خود را مثل سابق دوچار فشار حبس تن و ضبط مال و منال نسازند و برخلاف قدغن پادشاهی رفتار اختیار نکنند.» و این افزون فرمودن دو پول بر بهای تقر و ده پول بر ثمن کبل از آن به روی کار آمد که تجّار تراکمهٔ آن سوی نهر جیحون، که از مملکت خارج و از تحت فرمان این دولت بیرون بودند، هریک جلدی از پوست قره‌گلی را مخفیانه به بیست و دو تنگه که هفت روپیه و ثلث یک روپیه باشد، از تبعهٔ این دولت خریده در بخارا آن را به هشتاد تنگه که بیست‌وشش روپیه و دو ثلث یک روپیه باشد می‌فروختند. چنانچه باباقلی و خدای‌ویردی نامان، یکصد و هفتاد و پنج جلد قره‌گلی را از سلطان عوض‌بای و مرادبای نامان، تبعهٔ این دولت در خفا، قرار نرخ مذکور، اشتراء نموده گرفتار آمدند، و چون از هر دو تن مراسم استنطاق به محلّ اجرا آمد، گفتند که به این بها خریده به هشتاد تنگه می‌فروشیم. و حضرت والا از عریضهٔ حکمران ترکستان به این خرید و فروش آگاه شده، افزایش مذکوره را ترحّمانه، بر بهای پوست قره‌گلی منظور و امضا فرمود و هم‌چنین بادام و پسته و شیر خشت و تریاک و غیره را دولت از رعیّت خریده تجارت می‌کرد و از این تجارت اگرچه دولت مبالغ هنگفتی در خزانهٔ منفعت همه ساله می‌اندوخت، ولی رعیّت بیچاره در آتش خسارت می‌سوخت و این امر تا عهد امیر امان‌الله خان جاری و این جور ساری بود، و ذات ملکوتی صفات او، این تجارت جایرانهٔ دولت را از میان برداشته، تجارت شرکت ثمر و شرکت امانیه را به رضایت عمومی بایع و مشتری به روی کار آورد که إنْشاءَالله متدرجاً مملکت معمور و ملّت از ترفیه حالت خویش آسوده و مسرور خواهد گشت.

گریختن بهرام، نوکر سپهسالار غلام‌حیدرخان

و هم در خلال احوالی که به شرح رفت، یازده تن از خدمهٔ سپهسالار غلام‌حیدر خان اروکزایی، که از سبب بازپرس مال و متاع و نقد و جنس او چنانچه گذشت، محبوس طلب کابل شده بودند، از جمله بهرام نام گریخته دیگران داخل زندان سیاست گردیده، مال و منال همه با تمامت متملّکات، ضبط دیوان سلطنت گشت، و اهل و عیال ایشان با زنان و کنیزان سپهسالار زجرها و عذاب و عقابها در وقت استنطاق هستی و استعداد سپهسالار بدیدند.

قتل میرزا اکبر در خان‌آباد

و مقارن این‌حال، عبدالعزیزخان مستأجر وجوه زکوة محال قطغن، که مبالغی از مال دولت و رعیّت را حیف و میل کرده و در کیسهٔ خسارت و خیانت خویش نیز انداخته و اندوخته بود، از خوف این که میرزا میر اکبرخان که قبل از وصول میرزا عبدالرزاق خان کابلی در قطغن به قایم مقامی میرزا سیداحمد خان قیام داشت، و در این وقت مشغول قطع محاسبات او در نزد میرزا عبدالرزاق‌خان بود، مبالغ خیانت او را ابراز داده به محلّ ظهور خواهد رسانید، در شب جمعه نهم ذی‌القعده، کمر به قتل او بسته، به ساعت سه پس از نصف شب با برادر و شش تن نوکر خود دزدانه داخل خانه و خوابگاه سیّد میراکبر شده به قتلش رسانید و سیدعلی پسر عم او را بر شکم زخم رسانیده امعای او از آن جراحت برآمد، و دو زخم دیگر به دوش راست و دست چپ او از ضرب شمشیر حادث کرده از خانه برآمد و او پس از یک روز بمرد و در بامداد این شب، ملاّ محمدسالم قاضی و مفتیان محکمهٔ شرعیهٔ خان‌آباد، با عبدالجمیل‌خان کوتوال، از در کشف احوال، داخل خانهٔ سیّد مقتول شده و چون سیدعلی هنوز زنده بود و با مادر مقتول و مسمّاة یعقوب بیگم خادمه، قتله را می‌شناختند، هر هشت تن را یک یک نام برده، نسبت قتل را به ایشان دادند و قاضی و کوتوال، عبدالعزیز خان و برادر و نوکران او را احضار فرموده، البسه و غیره اسباب ایشان را خون‌آلود مشاهده نموده و سبب قتل را

پرسیده، چون دیگر حجتّی بر قتل او نداشتند، اظهار کردند که سید شیعه و کافر بود او را به عزم حصول ثواب بکشتیم. و ازاین اظهار ناشایست و قتل بی‌سبب، ایشان را محبوس فرموده، ماجرا معروض حضور والا داشتند. و به فرمان والا ایشان را همچنان محبوس و مغلول گسیل کابل نمودند و در پایان کار به سعی اهالی محکمهٔ شرعیّه خون هر دو تن سیّد به هدر رفته، مراسم قصاص و دیه هیچ یک به تقدیم نرسیده، ایشان از حبس رها شدند؛ و از جمله خود عبدالعزیز در محبس فوت کرد.

شرح حال سادات پاده‌خواب

و هم در تضاعیف واقعات مذکور، حیدرشاه پسر عنایت‌شاه و عربشاه و ایوب‌شاه، پسران پاینده‌شاه و جعفرشاه و اکبرشاه پسران سیدعبّاس و سمندرشاه نامان، از سادات پاده خواب واقع لهوگرد، که میرزا محمدحسین‌خان کوتوال و سردفتر سنجش ایشان را در وقت شورش هزارهٔ یاغستان، به اتّهام رفت‌و آمد نمودن در هزاره‌جات، با همه سادات سکنهٔ آنجا گرفتار سیاست و دوچار عقوبت تعصّب مذهبی ساخته، و از جمله دوازده تن را در زندان به فشردن گلو و حبس نفس هلاک کرده، و بقیهٔ ایشآن را با اهل و عیال و اطفال اخراج کرده، مال و ملک ایشان را ضبط نموده بود، و ایشان در وقت محبوس‌شدن خود بعض اسباب و آلات نقد و جنس معاشیهٔ خود را در خانهٔ سیدمحمد نامی، از اهل سنّت و جماعت و منسوبان او که باهم مراوده و اتحّاد نسبی داشتند، مخفی کرده در این وقت این هفت تن از راه اخذ و قبض نمودن اموال خود، در لهوگرد آمده، مخفیانه در گوشه و کنار، روزی چند خائفانه، به سر برده تا که خود را به سیدمحمود نموده خواهش مال و منال خویش کردند و او ایشان را از سیاست حکومت تحذیر و تنذیر کرده، امر نمود که مخفیانه در کابل، که ایشان را کسی نمی‌شناسد رفته، به عنوان فقر و درویشی روز به سر برند تا مال و منال ایشان را به نام مال خود در کابل به قسمی که کس نداند، رسانیده تسلیم ایشان کند. و ایشان ضیاع و متاع خود را ارزان یا گران فروخته، بعد آسوده حال و مرفه‌الاحوال، نزد اهل و عیال خود بروند؛ و ایشان از این تعلیم و تلقین مدسّانهٔ سیدمحمد در کابل شده، مترصّد رسیدن

اموال خود، مواظب پیشهٔ درویشی شدند و سیدمحمود پس از وصول آنان در کابل، معروض حضرت والا داشته هر هفت تن را نام به نام بنگاشت که ایشان با مردم عرض‌چی یومیه حاضر درب بار حکومت گردیده و معلومات و نظریات حاصل می‌کنند که در خارج مملکت به معاندین دولت برسانند. و حضرت والا از این عریضهٔ سیدمحمود در روز دوازدهم ذیقعده، شهزادهٔ اعظم، سردار حبیب‌الله خان را فرمان کرد که اگر واقعاً سیّدان مذکور در کابل آمده باشند، ایشان را محبوس و معروض حضور بدارد. و متجسّسین شهزاده طریق تفحّص برگرفته، آنها از تفتیش آنان که از هر کس می‌پرسیدند و جستجوی سادات پاده خواب روغنی می‌کردند. متوهّم و هراسناک گردیده، بدون مال و منال خود تهی‌دست و مایوس برگردیدند که محبوس و مقتول نشوند و مال و منال ایشان همچنان درتصرّف مالکانهٔ سیدمحمود بماندند.

پذیرفته شدن عریضهٔ عم برگد سبحان هندی

و هم در این وقت، محمدمنوّر نام، عم برگد عبدالسبحان هندی و شمس‌الدین که هر دو برادر در ظلّ حمایت این دولت، به پایهٔ اعتماد و اعتبار رسیده و دارای مایهٔ اعزاز افتخار آمده، در پایان کار به مثابهٔ عموم هندیان که چاکر اخلاص کیش و خادم صداقت‌اندیش دولت انگلیس‌اند، و به امر کارکنان آن دولت به نام ملازمت و خدمت این دولت، در کابل آمده در ظاهر طریق خدمت می‌سپارند و در باطن معلومات و نظریات از هرگونه امور داخله حاصل کرده، به هواخواهان آن دولت آگهی داده، پیشرفت مهام مستعمرهٔ انگلیس را به روی کار آورده و می‌آورند، خیانت ورزیده محبوس و به بدترین حالی مقتول شده و هم مال و متاع ایشان ضبط و نیلام گردیده، اهل و عیال ایشان مأمور رفتن در هند گشته، در کشمیر اقامت گزیده بودند، از آنجا عریضه‌نگار حضور والا شده، خواهش مبلغی از ثمن مال نیلام شدهٔ آن دو تن کرد و حضرت والا در روز دوازدهم مذکور ماه ذیقعده در پاسخ او رقم فرمود که: «شما و عموم هندیان نوکرپیشه، که ملازمت دولت انگلیس دارند، بسیار بی‌حیا و بی‌شرم و چشم‌سفید و حرامزاده می‌باشید. هرچند سرکار ما نظر به حمایت اسلامیّت احسانها به شما نمود و شما که خادم انگلیسید،

در ظاهر خود را اسلام نموده در باطن حقوق احسان‌ها و مراتب اسلامیّت را نیاورده و به خلاف نمک‌خوردگی و شئون اسلامی غدر و خیانت اختیار کرده و می‌کنید و با آن چیزی به شما فرموده نشود که با عیال و اطفال خود در کشمیر رفتید. زنهار دیگر عریضه‌نگار نشوید که جواب ارقام فرموده نمی‌شود.»

تدمیر بغاة شنوار

و هم در خلال احوال مسطور، قوم گدوخیل و کرموخیل، سکنهٔ درهٔ نیازیان شنوار، چنانچه گذشت، تمرّد ورزیده و از فوت سپهسالار غلام‌حیدر خان تنبیه و تهدید و تدمیر ایشان به تعویق افتاد، جسور و غیور شدند؛ و نُه تن از مردم تیراه را که از راه استمداد در کابل آمده، بی‌نیل مرام روی مراجعت به سوی منزل و مقام خود نهادند غارت و عریان کرده مال و منال ایشان را ببردند. و محمدعلی‌خان از تمرّد و طغیان و این دستبرد ایشان با دو فوج پیادهٔ نظام و چهار ضرب توپ و دوهزار نفر از اعداد مردم شنوار، راه تدمیر آن نکوهیده‌خویان شریر برگرفته، چون در دهن درهٔ نیازیان رسید، چندتن از رؤسای لشکر مردم شنوار را نزد گروه اشرار فرستاده دلالت و هدایت بر اطاعت نمود، و ایشان گوش به تبلیغ پیام او نداده همچنان که بودند روی به کهسار غوایت نهادند. و محمدعلی‌خان با لشکری‌که در تحت رایت داشت، قدم دراندورن درّه گذاشت و خانه‌ها و آبادانی ایشان را تمام آتش زده بسوخت و غلّه و آذوقهٔ اندوختهٔ ایشان را تلف و علف عسکر فرموده، ایشان با عیال و اطفال خود جانب تیراه رهسپار فرار شدند. و محمدعلی‌خان از جملهٔ قلاع ایشان، چهار دربند قلعه را خراب ننموده، در یکی از آنها دویست تن پیادهٔ ساخلو مأمور اقامت و حراست کرد و در سه دربند دیگر، لشکر مردم شنوار را جای داده، در این کشش و کوشش سه نفر از مردم شنوار تبعهٔ کرنیل محمدعلی‌خان و دو تن از اشرار کشته و یک نفر پیادهٔ ساخلو مجروح گشت و در پایان کار، گروه اشرار نادم و شرمسار آمده از راه انابت و اطاعت در منزل خود بازگشته جای گزیدند و بیست تن گروگان به محمدعلی‌خان داده مطیع و منقاد شدند.

عمل کارخانهٔ باروت‌سازی جلال‌آباد

و مقارن این حال، آقامحمد خان سرپرست کارخانهٔ باروت‌سازی جلال‌آباد که چهل و چهار خروار و بیست سیر به وزن کابل، باروت در سال گذشته ارسال کابل داشته بود، مقدار چهل خروار و سی و دو سیر باروت جوهردار ساخت کارخانهٔ مذکور را در روز چهاردهم ذیقعده بر یکصد و سی و هشت نفر اشتر حمل کرده در کابل نقل داد و تحویل قورخانهٔ دولت نمود.

و هم در خلال احوال مذکور، یارمحمد خان کرنیل، از اقارب سردار شیرعلی‌خان هزارهٔ جاغوری که در عهد امیر شیرعلی‌خان مرحوم، منصب کرنیلی و رتبه و مقامی داشت و فرار اختیار کرده، مدتی در مشهد مقدّس و سفر عتبات عالیات، روز ذلّت و عسّرت به سر برده و مجذوب‌الحال گردیده، به اجازت حضرت والا و فرمان طلب در کابل آمده، مورد نوازش شاهانه و مأمور گدام‌داری هرات که در سالی دوازده هزار خروار غلّه در آن انداخته و اندوخته می‌شد گشت. و از بدو مأموریت خود که از پیش گذشت، تا این وقت از مجذوب بودن خویش رسید، به مُهر خود بدون مُهر نویسندهٔ انبار، به مردم رعیّت داده و در کتاب جداگانه‌ای که خود داشت، درج کرده، ثبت کتاب پادشاهی نکرد و کتاب خود را نیز بتراشیده و بعضی جا را بلیسید و ماجرا از عریضهٔ سپهسالار فرامرزخان به سمع فیض مجمع حضرت والا رسیده، فرمان عزل و قطع حساب او را در هرات ارقام فرموده شهزادهٔ اعظم، سردار حبیب‌الله خان را احکام نمود که دیگری [را] مأمور انبارداری آنجا نماید و او محمداکرم خان اچکزایی را مأمور گدام‌داری هرات نموده، در پایان کار مکشوف افتاد که یارمحمد خان کرنیل، از عدم اعتماد به میرزا حسن خان نویسندهٔ انبار مهر او را در رسید رعایا نکرده و کتاب خود را به خیال آن باطله قرار داده است که ثانیاً از آن نقل و درج کتاب پادشاهی کند و خیانتی از او به منصهٔ ظهور نپیوست. حضرت والایش با آن که قدح قدغن پادشاهی کرده، کتاب را لیسیده و تراشیده بود، هیچ نگفته، بلکه شرحی از صداقت او و عموم مردم هزاره را در بارِ عام و محضر خواص و عوام ذکر و تقریر نمود.

مأمور شدن سردار محمدانورخان به حکومت خوست

و هم در خلال احوالی که به شرح رفت، سردار محمدانور خان برگد افتخاری که با سردار شیرین‌دل خان مرحوم نسبت برادری داشت، از فوت برادر مذکور خود که از پیش گذشت، مأمور حکومت خوست شد و با دوستان خود اظهار و عدم رضایت از حکومت آنها کرده به محلّ تذکار محرمانه آورد که منظور از این مأموریت او به حکومت آنجا به جز این که حضرت والا از ثروت و استعداد او آگاهست، آن را از او گرفته تهی‌دستش سازد، دیگر چیزی نیست و چنانچه او اظهار کرده بود در پایان کار او را گرفتار فرموده، پنجاه هزار روپیه اخذ و تحویل خزانه نمود.

فوت میرزا محمد میرزا خان

و هم در خلال احوال مسطور، از عریضهٔ سردار محمدعزیز خان حکمران ترکستان به گوش راست‌نیوش حضرت والا رسید که میرزا محمدمیرزا خان، منشی حکومت آن سامان، از مرض سل در روز یازدهم ذیقعده پدرود جهان کرده، میرزا محمدامین خان، برادرش که در دفتر حواله‌جات مشغول و مواظب خدمت دولت بود، به جای برادر متوفای خود، مأمور اجرای کار مکاتیب حکومتی شده است. و حضرت والا مأموریت او را منظور فرموده، از عریضه اطلاع‌دهی محمدحسن خان و میرزا احمدامین خان، برادران مرحوم مذکور و عبدالله پسر او، نظر به صداقت و خدمتی‌که به دولت کرده بود، فاتحه ارقام نموده طلب مغفرت برای او از خداوند کرد.

و هم در روز هجدهم ذیقعده، ملاّ محمدیونس خان قاضی سنگچارک فوت شد. و هم در خلال این حال، میجر نورعلم خان ابراهیم‌خیل که منصب میجری چهارصد تن پیادهٔ ساخلو و حراست سرحد و اقامت در قلعهٔ جدید شاهی، واقع کدنی داشت، پدرود جهان کرده، دورشاه خان، پسر او، از عریضه و استدعای خود، طلب کابل شده نظر به صداقت و خدمت پدر مرحوم خود، در روز نوزدهم

ذیقعده به منصب پدر خویش و خدمت مرجوعهٔ او، از حضرت والا سرافراز گشت.

و مقارن این حال، میرزا غلام‌محمد خان سردفتر قندهار، ده لک و پانزده هزار و نهصد و هفتاد و یک روپیه که از مصارف لشکری و کشوری آن دیار، افزون به شمار آمده بود، با یکهزار و دوصد جلد خام گاوی، گسیل کابل کرد. و هم در خلال واقعات مسطور، مبالغ زیادی از غبن و خیانت دیوان سدانند، سردفتر سابق قندهار، به روی روز افتاده و محبوس گردیده به ضمانت دیوان نرنجن، برادر خود چنانچه گذشت، از حبس رها شده، مبالغ ذمّه‌گی او، از برادرش نرنجن داس حصول و به خزانهٔ موصول گشت.

مأمور جلال‌آباد شدن میرعطا خان جنرال

و مقارن این حال، میرعطا خان جنرال، از فوت سپهسالار غلام‌حیدر خان مرحوم که از پیش‌گذشت، مأمور جلال‌آباد و نظم و نسق نواح و اطراف آن و اسمار و حراست سرحد و ثغور مشرقی شده، در روز بیستم ذیقعده وارد آنجا گردیده و افواج نظامی، مراسم پذیره به تقدیم رسانیده، نُه ضرب توپ جهت تبریک و احترام مقدم او کشاد دادند؛ و چون از آنجا برخاسته وارد اسمار شد، افواج آنجا صف‌پذیره آراسته و بیست و یک ضرب توپ به نام تبریک ورودش کشاد داده، مراسم استقبال به پای بردند، و در این اثنا محمدعلی خان، حاکم لمقان، سی و دو نفر مرد و زن و پسر و دختر از کفّار را که سید رسول‌خان با چهل تن پیادهٔ ساخلو و یکصد و پنجاه نفر از لشکر کشوری مردم فراجغان، از راه جستجو و به دست آوردن مغاره‌گزینان کفّار، تا کوتل کدوال رفته و موضع پوشال و غیره مغارات جبال را تفحّص کرده، ایشان را از مزالق کوه در چترار به دست آورده گسیل لمقان داشته بود، گسیل کابل کرده با دیگر اسراء واصل ساخت.

حدوث طاعون در هند

و هم در این ایّام، مرض طاعون در هند حادث آمده و حضرت والا قرار سال گذشته حرسهٔ بنادر اطراف مملکت را فرمان و امر قدغن دخول مردمان خارج کرد

و از دیگر سوی در خلال احوالی‌که به شرح رفت، ایشک‌آقاسی دوست‌محمد خان سرپرست مهاجرین و ناقلین افغان، دوصد خانه از افغانان را در شهر گیزاب و نواح آنجا داده فرمانی را که در باب ندادن اراضی و عقار خود به دست داشتند، وقعی ننهاد و مزارع و مراتع و منازل و مساکن هزارگان را باریع و دخلش، به افغانان سپرد و برعلاوهٔ حاصل ملک آن مردم، یکصد و سه خروار کابل، گندم ایشان را به نام غلام‌رسول خان انباردار دولتی به امضا و مُهر خود حواله داد، و او از این اقدامات مسرفانهٔ دوست‌محمد خان معروض حضور داشته. در روز بیست و دوم ذیقعده از حضور والا ارقام رفت که: «إنْشاءَالله حاصل املاک مردم هزاره و انبار دولتی که دوست‌محمد خان به افغانان داده است از او پرسیده و گرفته می‌شود.» و در پایان کار این عطاهای ایشک‌آقاسی دوست‌محمد خان که در عرصهٔ شش سال از قوه به فعل آورد و قرب هشتاد لک روپیه خسارت مهاجرین که به معاونت او به دولت، غیر از مال و ملک و حاصل اراضی رعیّت به شمار آمد، از فوت حضرت والا پرسیده و بازخواست نشد.

و مقارن این حال، محمدنبی خان هزاره، نایب حاکم مالستان، شرحی از رفتار و کردار خارج از شرع و قانون دوست‌محمد خان و طریق خلاف دستورالعمل پادشاهی پیمودن او با مردم هزاره معروض داشته، حضرت والا او را فرمان کرد که فقرات معروضهٔ خود را کتباً از دوست‌محمد خان پرسیده اجوبه‌ای را که او رقم کند، ارسال حضور نماید و او از وی سوال کرد که حاصل املاک مردم چوره و نوری را که ملاّکش زیاده از دوهزار خانه بودند و بعضی و برخی پانزده و نبذی از دو الی پنج خروار غلّه از ریع و دخل مزارع خود داشتند و مجموع همه چهار هزار خروار غلّه به شمار می‌آمد، چگونه به مردم مهاجر که ذکور و اناث و کبیر و صغیرشان، جیره از انبار دولت برده‌اند، داده و چرا نسنجیده عوض مالیات دیوانی مردم هزاره محسوب نکرد؟ که مالیات از هزاره گرفته شد و حاصل ملک ایشان را افغانان حیف و میل نمود؛ و در صورت سنجیدن البته امر معاش هزارگان نیز از پیش رفته فرار نمی‌شدند و هم خسارت به بیت‌المال روی نمی‌داد و دیگر کتباً سوال کرد که باید هر واحدی از مردان افغان مهاجر را سه جریب و زنان و صغار ذکور و اناث را قرار دستورالعمل پادشاهی یکنیم جریب زمین نداده، اراضی و

عقار دوهزار خانوار را بدون قید مساحت و جریب به چند تن افغان تسلیم کرده است؟ سه دیگر سوال نمود که به اکثر از افاغنهٔ ملک‌دار قندهار و قبایل ترکی و هوتکی و توخی و علی‌خیل و اندری و افغان کوچی که مهاجر نیستند و از خود زمین و وطن دارند و رحلة الشتاء والسّیف نیز می‌باشند، چرا برخلاف دستورالعمل پادشاهی مزارع و مساقات هزاره را به ایشان تفویض کرده است؟ و دوست‌محمد خان اسولهٔ او را مطابق سوال جواب رقم نکرده، با خامهٔ مغالطه تُرّهات و واهیات چند برنگاشت؛ و محمدنبی‌خان اسولهٔ خود و اجوبهٔ او را عیناً ارسال حضور والا نموده، در روز دوشنبه بیست‌وششم ذیقعده به ذریعهٔ منشور، از دوست‌محمد خان پرسیده شد و او عذر معقول نتوانست آورده، عریضهٔ به نام ایشک‌آقاسی عبدالقدوس‌خان که از این اسوله و اجوبه آگاه نبود، ارسال حضور والا داشته، صحیفه‌ای به خواجه‌محمد خان، برادر خود نگاشت که از نزد ایشک‌آقاسی عبدالقدوس‌خان جوابی که سند و حجّت مکفی برای اقدامات او باشد، حاصل و ارسال نماید و سردار عبدالقدوس‌خان فرمانی بر وفق مدعای او رقم کرده و خاتم برنهاده، به اعتبار مهر او ناظر صفرخان، مهردار پادشاهی، آن منشور را مزیّن به مُهر مِهرآثار نموده، ارسال فرمود و این فرمان حجّت قاطع دوست‌محمد خان گردیده پا از دایرهٔ عمل به دستورالعمل پادشاهی که به او داده شده بود، بیرون گذاشت و از این وقت تا حال که سنهٔ هجری به هزار و سه صد و چهل و سه منصرم و منقضی است هرچه خواست کرد و اراضی و مواطن چهارلک خانه هزاره را به مشتی از افغان داده، از متّصل قندهار تا مالستان و جاغوری تابع غزنین و تا بهسود و دایزنگی و دایکندی، توابع کابل را تمام در تصرّف افغان در آورده، مردم هزاره را فرار ممالک روس و ایران و انگلیس بلکه تا عراق عرب و بطحا و شام و افریقا و برما ساخت.

خدمت‌گزاری حسن گل و جهان‌داد هزاربُزی

و هم در تضاعیف واقعات مسطورهٔ این سال، حسن‌گل و جهان‌داد نامان، از قاطنین موضع هزاربز، تابع جلال‌آباد، که خدمت حصول محصول مادیان‌های تجارتی را که از راه غیر معروف در هند می‌بردند برعهده گرفته، بیست و چهار هزار روپیه

عاید و واصل خزانهٔ عامره ساختند؛ و از جمله دوهزار و پنجصد روپیه را صرف خدمت کرده، معروض حضور داشته استدعای منظوری و مجرایی آن را کردند. و حضرت والا در روز بیست‌وهفتم ذیقعده سردار محمدیونس خان سرپرست عواید سایر و بنادر را فرمان مجرایی به نام هر دو تن کرده از ایشان گرفته نشد و به هر یک یکهزار و دوصد و پنجاه روپیه مجرا داده آمد.

ده فقره دستورالعمل جنرال میر عطاخان

و مقارن این حال در روز بیست‌ونهم ذیقعده، حضرت والا ده فقره دستورالعمل امور مهمّه را برای جنرال میرعطا خان، مأمور جلال‌آباد، نواح و سرحدات آن، ارقام و ارسال فرمود که بر طبق آن موظف و مواظب کار باشد.

اول، زمانی که برف از کوه ملحقّ کافرستان و متّصل چترار برخاسته، راه آمد شد کشوده شود معابر طرق مواضع کپر و لومکو دره و برکمتال و پشه‌گل و سیجی و کوردیش را با راه دریای لندی‌سیند و غیره حارس گماشته، نگذارند که مردم کافرستان روغن و بز و غیره اشیاء را جانب خارج مملکت حمل و نقل دهند و از حالت نیک و بد آن مردم آگاه باشد که مرتکب امر خلافی نشوند.

دوم، دواب و مواشی مردم چترار تبعهٔ دولت انگلیس را از آمدن و چریدن در مواضع مذکوره، که آبریزه و تعلق دولت افغانستانند بازداشته، نگذارند که چراگاه قرار دهند.

سوم، در نقطهٔ اخیر موضوع بریکوت واقع بالاتر از حدّ ارنوای و مشرف دریای لندی سیند، که معبر چترار است و مردم کافر کانتوز از آنجا به فرار داخل چترار شده بودند، به اعداد رجال مسدود و محکم بدارد که کسی فرار کرده در چترار نرود.

چهارم، مراتع و مزارع مردم ارنوای که به طرف جنوب نهر کنر، در مقابل برکوت و در تحت آبریزهٔ خاک متعلق این دولت واقعند و با کمیسیون مأمور تعیین حدود دولت انگلیس انجام یافته است، متوجّه باشد که مردم ارنوای آنها را زراعت کرده، مالیاتش را به دولت افغانستان بدهند.

پنجم، قبل بر این مردم باجاور، در حدّ کوتل بنشی متعلق مردم براول و بنشی متعلق مردم باجاور چوب و ذوغال حاصل کرده، از آنجا در باجاور می‌بردند، اکنون آن حدود از مضافات اسمار به شمار آمده، مردم باجاور را از بردن چوب و ذوغال بازدارد که از خاک این دولت تحصیل امور ضروریهٔ معاشیهٔ خود را ننمایند و در حدّ بنشی تری بیان تا نقطهٔ آبریزهٔ این طرف، دواب و مواشی ایشان را از گردش و چرایش منع کند.

ششم، تجارت غلّه از قبیل گندم و برنج و جو و غیره حبوبات را با گاو و بز و گوسپند از این حدود، در باجاور بردن ممنوع و قدغن داند که در آنجا نبرده به اردوی این دولت بفروشند.

هفتم، مردم مواضع شرتن و حصار و مروره و هندوراج را که با رودات و دیهات‌شان متعلق به این دولت است، نزد خود خواسته، به درجهٔ اوسط، مالیه بر عهدهٔشان گذارد که سپهسالار مرحوم این تکلیف را به ایشان کرده، چون فوت شده ناتمام بماند، باید انجام شود. و جنرال میرعطا خان در سالی شصت خروار گندم و جو بر مردم سرتن و شصت خروار بر مردم مروره و هندوراج و بیست خروار به وزن خود ایشان، بر مردم حصار نهاده، ثبت دفتر فرموده.

هشتم، دواب و مواشی مردم باجاور را از آمدن و چرایش کردن در مراتع آبریزهٔ این طرف کوه هندوراج و غیره جبال متعلقهٔ شرتن باز دارد و منع کند که نیایند.

نهم، از کوتل ناوه که آبریزهٔ این‌طرف آن متعلّق به دولت افغانستانست، مردم چمرکندها و غیره را نگذارند که برای تعمیر عمارات قشلاقیه و ییلاقیهٔ خود، چوب از آنها ببرند و دواب و مواشی خود را آورده بچرانند.

دهم، چرم پوست گاو و بز، از حدود افغانستان در باجاور بردن ممنوع است، نگذارد که کسی ببرد.

این فقرات ده گانه را با شش فقرهٔ دیگر، در باب فروش چوب از عرض و اظهار احمدجان خان طبیب و کرنیل افتخاری که با نعش سپهسالار غلام‌حیدر خان مرحوم آمده و پس از دفن او در چرخ، به کابل آمده از تلثیم سدّهٔ علیا مستسعد گشت و همواره ندیم و مصاحب سپهسالار و از قراردادی که او کرده بود، آگاهی داشت، رقم فرموده، به جنرال عطاخان فرستاد و هم کتابچهٔ مشتمل بر هشتاد و

شش فقره امور کشوری اسمار و کافرستان مزیّن به امضای خاص، برای او ارسال شد.

شرح حال ملاّ احمد غزنوی

و هم در خلال احوال مسطوره، ملاّ احمد نام غزنوی که چندی قبل محکمهٔ شرعیهٔ غزنین را چنانچه گذشت، به استیجاره خواستار آمد استدعایش پذیرفته نگشت، به دادن رشوت و امتحان ملاّ سعیدمحمد کوسج، مأمور افتای محکمهٔ شرعیّه غزنین شده و پس از گریختن ملاّ کوسج چنان که گذشت، مولوی عبدالرؤف خان، پسر ملاّ عبدالرحیم کاکری، که تا پانزدهم ماه شوال سنهٔ هزار و سه صد و سی و چهار هجری به امر حضرت سراج‌الملّة والدّین، روز زندگی به تصحیح عبارات و کلمات عربی سراج‌التواریخ به سر برده و به تاریخ مذکور از مرض وبا فوت شده، در روز دهم محرم سنهٔ هزار و سه صد و سی و پنج، مطابق میلاد شهزاده عبیدالله، عبدالرب پسرش، مأمور کار مذکور آمده، در سنهٔ هزار و سه صد و سی و هفت فوت شد و کار تاریخ مسطور به امر اعلیحضرت امیر امان‌الله خان غازی که پدر تاجورش موسس آن بود، از تسوید و تحریر بازماند.

و در این وقت مولوی عبدالرؤف عوض ملاّ کوسج مأمور امتحان علم و فضل قضاۀ و اهل افتا شده، ملاّ احمد که درایتی در فقاهت نداشت از عهدهٔ امتحان برنیامده معزول و مُهر افتایش مقیّد گشت و ملاّ احمد شرحی در فقاهت و لیاقت خود و اغماض مولوی عبدالرؤف در امتحان خود معروض داشته، استدعای عدم بازگشت تنخواه خویش کرد. و حضرت والا در روز بیست‌ونهم مذکورماه ذیقعده، رقم فرمود که: «ملاّ سعیدمحمد مفسد، اکثر از قضات و مفتیان را که دارای فقاهت نبوده‌اند، به اخذ رشوت، ایشان را صاحب درایت امضا و مأمور محکمه‌جات شرعیّه کرده است و اکنون که اشخاص پارسا و خالی از غرض نفس و ریا، مأمور امتحان علما شده‌اند و شما قابلیت و استعداد افتا را نداشته‌اید که معزول شده‌اید، البته تنخواهی را که از ممر حرام از بیت‌المال برده‌اید، از شما گرفته می‌شود.» و این ملاّ احمد با عدم درایت و فقاهت، خود را در زمرهٔ مؤلفین کتاب سراج‌الاحکام

و علمای میزان‌التحقیق درآورده، سالیان چند، تنخواه از بیت‌المال برده، کسی از علم و فقاهتش نپرسید و در عهد امیر امان‌الله خان موقوف شد.

و هم در خلال واقعات مسطوره، میر نقی‌شاه خان جماعه‌دار، برادر یاقوت‌شاه خان کبتان، مأمور تحصیل مبالغ بقایای محال غزنین شده، مبالغی را به رشوت و مصادرت حاصل کرده، دختر شیر نامی را به حبالهٔ ازدواج خویش در آورد؛ و میر محمدحسین خان حاکم غزنین، او را از کار ناهنجارش منع فرموده، وی درشتی و بداخلاقی نموده، پدر زوجهٔ خود را امر کرد که مردم رعیّت را تخویف و تحذیر نماید که از اخذ رشوت و مصادرت او، نزد حاکم عرض و اظهاری نکنند و میر محمدحسین خان ماجرا معروض داشته، از حضرت والا فرمان رفت که: «خسر او را حبس نماید، تا مردم مبالغ داده‌گی خود را بلایأس و هراس ابراز دهند.» و خود میر نقی‌شاه [را] طلب کابل فرموده دست جور او را کوتاه کرد.

شرح حال میرزا یوسف وقایع‌نگار

و هم در تضاعیف واقعات مذکور، منشی دوست‌محمد خان هروی که محبوس شدن و در هرات رفتن و دوچار ذلّت و عسرّت شدن و ادعای ابراز کردن دو کرور روپیه بر عهدهٔ کارداران هرات نمودن او از پیش به شرح رفت، مکتوبی در مشهد نزد محمدیوسف برادر خود، که در سوابق ایّام، اقدام در وقایع خفیه‌نگاری داشت، نوشته او را به عریضه نگاشتن و استدعای خدمت از حضور والا کردن ترغیب کرد. چنانچه او به ذریعهٔ عریضه خواهش خدمت نمود و حضرت والا بدو رقم فرمود که «در وقت مأموریت خود به کار این دولت، همواره جانب‌داری ایرانیان را می‌کردی که موقوف گشتی، حالا که به خدمت دولت ایران راه مأموریت یافته‌ای، به همان خدمت خود باش و خاک اخفا کردن به روی نجاساتی که به روی روز آورده‌ای مپاش و به وی آن را مپوش که دیگر به کار این دولت و مأذون نخواهی آمد.»

سنگ لوح قبر سپهسالار غلام‌حیدر خان

و هم در این هنگام، سپهسالار فرامرزخان از مکتوب و استدعای محمدامیر خان برگد، برادر سپهسالار غلام‌حیدر خان مرحوم اروکزایی، دو قطعه سنگ نسو، از معدن اوبه در هرات خواسته، جهت لوح مدفن سپهسالار مذکور ساخته بپرداخت و از یکی از شعرای آنجا مادهٔ تاریخ فوت او را حاصل کرده، منقّر فرمود و چون حمل و نقل آن به ذریعهٔ اشتر متعسّر بود، بر عرادهٔ توپ حمل نموده به وسیله و واسطهٔ اسپان توپخانه، از هرات در مزارشریف ترکستان نقل داده، بر زبر قبر او نهاد.

شرح حال میرزا عبدالعلی و صداقت او در خدمت دولت

و هم در خلال احوالی که به شرح رفت، میرزا عبدالعلی خان، منشی سپهسالار فرامرز خان، که او را از قندهار با خود در هرات برده و او هفده سال طریق خدمت به صداقت سپرده، در شب هشتم رمضان، از بام افتاده خسته و بیمار گشته، در روز دوم ذیقعده فوت شد؛ و سپهسالار میرزا غلام‌حسین خان، پسر محبّ‌علی‌خان، پسر او را مأمور خدمت جدّش کرده، شرحی از صداقت و اخلاص مرحوم مذکور و لیاقت میرزا غلام‌حسین خان در نامه‌نگاری معروض داشته، استدعای برحالی سالی یکهزار روپیه تنخواه جدّش را برای او کرد، و حضرت والا در روز بیست‌ونهم مذکور ذیقعده فرمان نمود که: «تا مأمور شدن دیگر منشی، اجرای کار را او نموده، از حضور، دیگر مأمور می‌شود.» و در پایان کار میرزا غلام‌حسین خان منظور گردیده، فرمان برحالی تنخواه و کار میرزا عبدالعلی‌خان مرحوم به نام او اصدار یافت.

خیانت ملک دولت‌محمد سرچشمه‌ای

و هم در تضاعیف واقعات مسطوره، ملک دولت‌محمد سرچشمه‌ای، از هزارهٔ تیموری، که چندی فرار هند بود و در آنجا دوچار ذلّت و عسّرت گشته، در سنهٔ هزار و سه صد و هفت، از عریضهٔ ضراعت و استدعای اجازت مراجعت خود،

مجاز و در کابل آمده و در وقت تمرّد و طغیان مردم هزاره، کار وقایع‌نگاری اختیار کرده، جمعی از مردم سرچشمه و قزلباشیهٔ کابل را که در هزاره‌جات ملک داشتند با میران و میرزادگان هزارهٔ دایزنگی و دایکندی و بهسود، از مصلح و مفسد و خدمت‌گار و خیانت‌کار، دوچار عتاب و عقاب و ضبط و حبس و سیاست حکومت ساخته و مرغزارها و املاک ضبطی را که او در قید ضبط آورد، تمام مساحت و پیمایش کرده، داخل دیوان ضبطی نمود. و از جمله املاک مضبوطهٔ واقع یورت و جوقول، واقع هزارهٔ بهسود را که از مردم قزلباش بودند، خود به اجاره گرفته و در سالی سه صد و سی خروار کابل، حاصل از هر دو موضع برداشته، از جمله سی و هفت خروار را به دفتر پادشاهی سیاهه داده، باقی همه را خود صرف و حیف و می‌کرد و حاجی محمود خان تایمنی، حاکم بهسود، از این امر و شرحی از خیانت و غدّاری و خسارت‌کاری او را به حضور والا آگاهی داده، خود او با عبدالحمید و مهرعلی و سبزعلی و رجب‌علی نامان، پیش‌کاران خود، که مأمور عمل و دخل تمام املاک ضبطی هزاره‌جات بودند، طلب کابل شده رجوع قطع حسابش به دفتر سنجش گشت و به دادن رشوت، مقدار مذکور و هزاران خروار دیگر را پامال خیانت و خسارت خویش ساخت و آن چنین بود که حضرت والا در روز سلخ ذیقعده فرمانی را که ایشک‌آقاسی عبدالقدوس خان به دوستی ملک‌دولت، نگار داده و خاتم برنهاده بود، به اعتماد و اعتبار مُهر او مزیّن به مُهر مِهرآثار فرموده، اسامی مذکوره را طلب کابل نمود و پس از وصول ایشان در کابل ایشک‌آقاسی مزبور بازپرس این خیانت ملک‌دولت و پیش‌کاران او را نفرموده، او و یارانش را مرهون احسان خویش ساخت.

وقایع ماه ذی‌الحجّه سنهٔ ۱۳۱۵ هجری

و از دیگر سوی در خلال واقعات ماه ماضی، جنرال تاج‌محمد خان مقیم فیض‌آباد بدخشان، به فرمانی که به نامش شرف اصدار یافت، پنجاه نفر سوار و صد تن پیاده به حراست پامهر و مواضع مستعدهٔ سرحد گماشته، برای هر واحدی از پیاده در

ماهی هفت روپیه تنخواه معیّن کرده، ایشان را مأمور حفر نهر موضع بهارک نمود و از این کارروایی خویش معروض حضرت والا داشته، از حضور در روز پنج‌شنبه ششم ذی‌الحجّه فرمان منظوری اصدار یافته به نگار رفت که «دو نفر از فوج پیادهٔ سفرمینا را به سرکردگی آن صد تن پیاده گماشته، نهر را حفر و جاری نماید و تنخواه پنجاه سوار را قرار سواران کشاده، درج دفتر کند.

حفر جوی بهارک

و او از وصول این منشور تمامت اعیان و سادات و علمای مردم جرم و دروج و زردیو و مرغیلان را در موضع شق‌النهر، دعوت کرده یازده فرد گاو به نام خیرات افتتاح و شروع در کار حفر نهر، ذبح فرموده، پس از دعای دوام دولت و صرف گوشت گاوها به حفر نهری در دشت فراخ پرداخته، سه صد تن از مردم مواضع مذکوره، هفت روز بر سبیل معاونت، بدون اجرت، با آن صد تن که گذشت، کار کرده و هم اعداد فوج سفرمینا اقدام در معاضدت‌کرده، به سرعت هرچه تمامتر، نهر را محفور و آب را جاری و اراضی زیادی را قابل زراعت‌کاری ساختند.

گرفتار شدن پسر محمداسلم‌خان

و مقارن این حال، محمدامین خان، پسر محمداسلم خان، مهرعلی حاکم سرپل که شرحی از غدّاری و خیانت‌شعاری پدر مذکور خود چنانچه گذشت، معروض داشته و طلب کابل شده، از خوف فرار اختیار کرد و تمامت حکّام ولایات و حراس بنادر را فرامین عدیده اکیده شد که او را دستگیر و ارسال کابل نمایند؛ و پدرش از عرض او طلب و محبوس و فوت شده، مورد نفرین حضرت والا آمد، در این اوقات وارد قطغن گردیده، به همان مناشیر صادرهٔ سابقه، گرفتار دست محمدعیسی‌خان حاکم و میرزا عبدالرزاق خان سردفتر شده، به فرمان والا محبوس درکابل آمده، در زندان سیاست کیفر معاندتی که با پدر خود از قوه به فعل آورده بود دید.

و هم در روز ششم مذکور ماه ذی‌الحجّه، ملا محمدحسن خان که مأمور قضاوت محکمهٔ شرعیهٔ فراه و مریض شده بود، صحّت یافته رهسپار آنجا شد.

و هم در خلال احوالی که رقم شد، عبدالله‌خان کارگزار مقیم مشهد مقدّس، قدری از غبار ضریح مطهّر امام همام، حضرت رضا علیه‌التّحیة والثّناء، با هفت دانه درهم طلا و هفت دانه دینار نقرهٔ مسکوک به سکهٔ آن امام انام، که متولی‌باشی آن روضه متبرکه به او داده و استدعای فرستادن آن را به حضور والا کرد، با یک میل تفنگ پیادهٔ نظام، ظلّ‌السّطانی، که آن را خود عبدالله خان به دست آورده و پنجاه دانه فشنگ و بیست‌وپنج تخته معجر سرزری، که به فرمان حضرت والا از یزد طلب کرد، همه را گسیل حضور والا نموده، حضرت والا دراهم و دنانیر و غبار را در کیسهٔ خاص به تبرّک ضبط کرده، معجرها را با شانزده تخته معجری که سابق ارسال داشته بود، تسلیم شریف‌شاه خان تحویل‌دار اقمشهٔ نفیسهٔ دولتی فرمود و تفنگ را نپسندیده با قشنگ رجعت داده، در روز دهم ذی‌الحجّه رقم نمود که «انواع تفنگها که از این تفنگ به درجات و مراتب بسیار بهترند، در کارخانهٔ کابل ساخته و پرداخته می‌شود. چون به کار نبود، پس فرستاده شد. و هم در این روز، فتح‌محمد خان پسر حاجی مددخان زرمتی، از تغییر عبدالحمید خان، مأمور حکومت پنجشیر شد.

شرح هجرت اخترمحمد خان قوم متری بلوچ

و هم در خلال احوالی که رقم شده آمد، اخترمحمد خان، سرکردهٔ قوم متری بلوچ، با سی تن خدمهٔ خویش از خاک مقبوضه و مستعمرهٔ دولت انگلیس، هجرت اختیار کرده، راه ظلّ حمایت این دولت پیش گرفت و وارد قندهار شده مال و منال چندتن از منسوبانش را کارکنانِ آن دولت ضبط نموده، حکمران قندهار در روز یازدهم ذی‌الحجّه به استدعای او معروض حضور داشت که مشارالیه تمنّای شرفیاب شدن حضور و عطای زاد راه به قدر کفاف از دولت دارد. و حضرت والا ارقام فرمود که «از جملهٔ خدمهٔ خود چند تن را که لازم بداند، در قندهار معطّل داشته، خود با چندی دیگر از خدمهٔ خویش راه تلثیم سدّهٔ علیا پیش گیرد و زاد راه مکفی از دولت با خود بردارد.» و او در کابل آمده مشمول عواطف خسروانه گشت.

شرح حال گلوخان بلوچ مهاجر

و مقارن این حال، گلو خان نام بلوچ، از متوطنین سند، با قضا نام، فرستادهٔ شیردل خان قوم بلوچ بادزایی، سرکردهٔ صد خانه از قوم بلوچ دیوانی که از طرف کارکنان دولت انگلیس، مواظب حراست بندر شارک و ارنایی بود، نیز وارد قندهار شده و عریضهٔ او را که مشعر بر اختیار هجرت و مبنی بر استدعای تعیین امر مؤنت و معیشت از این دولت و با خود آورده بود، به ذریعهٔ حکمران قندهار ارسال حضور نمود. و حضرت والا گلو خان را طلب کابل فرموده، در پاسخ عریضهٔ شیردل خان رقم نمود که «تکلیفی از این دولت بر آمدن او نیست و اگر چنانچه هجرت اختیار کرده بیاید، به مثابهٔ دیگر مهاجرین مزرعه و جیره و تقاوی به او داده می‌شود.» و از این قبیل مردم بسیاری از بلوچستان، در این مملکت به نام هجرت آمده و در هزاره‌جات و قندهار مزارع و مرتع، از دولت به ایشان عطا شده و در پایان کار اکثر ایشان اطاعت دولت انگلیس را بر هجرت و اقامت در مملکت اسلام، ترجیح داده، پس از آن که مردم هزاره فرار و یاوه شدند و دهقانان ضبطی و خالصه‌جات قندهار به دیگر مواضع رفته، قرار گرفتند، ایشان از راه کفران نعمت و عدم اتحاد اسلامیّت عودت کردند. پس چنین مردم را باید مفاجر نام نهاده، مهاجر نباید گفت.

و هم در این ایّام، رستم نامی از قوم مهمند نواح جلال‌آباد، که در پیادهٔ نظام انگلیس ملازمت داشت، با یک میل تفنگ دولتی‌که در دست خدمت داشت، گریخته وارد قندهار شد و نزد حکمران آنجا اظهار کرد که از عرصهٔ پنج سال، به عزم به دست آوردن تفنگ در فوج پیادهٔ نظام انگلیس ملازمت اختیار کرده و در سال گذشته رخصت حاصل نموده، در اسمار نزد سپهسالار غلام‌حیدرخان حاضر شده و ابراز این مدّعا کرده، مکتوبی‌از او به نام حرسهٔ بنادر حاصل نمودم که هروقت با تفنگ بیایم، مزاحم حالم نشوند. و حکمران قندهار از این [آمدن] او به حضور والا نگار داده، حضرت والا فرمان کرد که «تفنگ را از او گرفته مکتوب سپهسالار مرحوم را که می‌گوید ارسال حضور نموده، از خود او ضامن بگیرد که از راه سرقت دیگر، در خاک انگلیس نرود و دزدی را پیشه و شعار خود قرار ندهد.» و چون اکثر از مردم سرقت‌اندیشهٔ افغان، به این مدعا نوکری دولت

انگلیس را اختیار کرده تفنگ را به سرقت با خود می‌آوردند، هزاران میل تفنگ را مالک شدند و از جمله بعضی را با این یک نفر ثبت تاریخ کرد که شجاعت و شهامت این قوم غیور و معاندت ایشان با نصرانیان تا کدام اندازه می‌باشد و چه قدر راه شریعت سیّد مختار را از خلوص عقیدت می‌سپارد.

فرار شدن مردم جاغوری از دست حاکم

و هم در خلال احوال مسطور، جلندر خان حاکم و میرزا امیر اسمعیل خان، عامل هزارهٔ جاغوری، در باب خرابی آن مردم از سعیدمحمد خان، حاکم سابق آنجا قبل از آمدنش در کابل، در کتاب دولتی سوال کرده و هم از کدخدایان آن مردم سند مکتوبی‌به دست آوردند که سعیدمحمد خان، حاکم سابق، مالیات را به سبب و واسطهٔ آن از رعیّت حصول ننموده است که مالیهٔ مزرعهٔ یکی را بر دیگری حمل و حصول می‌کرد و از این باراندازی او، چند خانه از دستهٔ آته فرار اختیار کردند و اکثر از دستهٔ بالاسر هزارهٔ جاغوری که فرار کرده‌اند، از جهت آنست که حاکم ایشان را مفسد و معاون متمرّدین هزارهٔ باغیه قرار داده، ایشان را تخویف و تحذیر نمود تا که مسکن و موطن خود را فروهشته، طریق جلا در نوشتند و برخی از بیم مال و منال خود، که حاکم به اتّهام، نامی برایشان نهاده می‌گرفت، ترک وطن کردند. و هر دو تن حاکم و دفتری، در روز سیزدهم ذی‌الحجّه ماجرا معروض داشته برنگاشتند که: «اگر چنانچه ما دو نفر نیز مثل حاکم سابق، بار یکی را به دوش دیگری بیندازیم، می‌توانیم که مالیهٔ غیری را از غیری گرفته، تمامت مالیات را حصول نماییم ولیکن در پایان کار سزاوار عتاب خواهیم شد، و هر چند با خامهٔ تکرار، به میرزا عبدالاحمد خان سردفتر مغربی، از این حالت رعیّت نگار دادیم، جواب نشنیده دستورالعملی از او حاصل نکردیم که چه کنیم؟ و اکنون که حاکم سابق در کابل است، جنایت و خیانت او بر ما حمل خواهد شد و یکسال نشده است که در این ملک مأمور آمده‌ایم، حال غربای رعیّت را بدین نکبت و فلاکت مشاهده می‌کنیم، پس اگر پنج یا شش سال در این‌جا باشیم از گم و یاوه شدن بقیهٔ رعیّت شایستهٔ قتل خواهیم گشت و اگر معلومات به حضرت والا حاصل نیامده باشد، ابتدای کار و اول وقت است، باید ممیّز مأمور شود که بازپرس جور و ستم

وارده بر رعیّت و حق بیت‌المال را که در موقع خسارت افتاده ضایع شده است از قوه به فعل آرد یا یکی از خود ما دو نفر طلب حضور شویم که معلومات و نظریات حاصله از مطمورات هزارهٔ جاغوری را بر طبق واقع، به عزّ عرض رسانیم و اگر پس از عرض حقیقت و نفس‌الامر، باز مأمور این ملک شویم، دستورالعمل به ما داده شود که بر طبق آن کار کرده، دوچار الزام و ملام نشویم. و اکثر از مردم هزارهٔ جاغوری که از سبب امور مذکور فرار شده، در ارزگان و علاقهٔ میان‌نشین دای‌چوپان و قلات غلزایی و مُقر و نواح غزنین قرار گرفته، به فروش پسر و دختر خود، روز ذلّت به سر می‌برند و هر چند کس فرستاده ایشان را استمالت و هدایت و دعوت بر مراجعت کردیم، از یأس و هراسی که در دل از حکومت دارند، در موطن خویش نیامدند.» و حضرت والا هر یک از حکّام مواضع مفرّ هزارگان را، جدا فرمان و تاکید کرد که ایشان را مجبورانه به مساکن‌شان رجعت دهند. و هر دو تن حاکم و دفتری را که عریضه‌نگار حالت ملامت‌بار هزارگان شده بودند، ارقام فرمود که «حکّام و عمّال سابقه، جواب خود، شما جواب خود را می‌گویید و نیک و بد هیچ یک مستور نمی‌ماند.»

شرح جور و ستم حاکم دایزنگی

و هم در این ایّام، از عرایض وقایع‌نگاران و مامورین هزارهٔ دایزنگی، به گوش دادنیوش والا رسید که عبدالوهاب خان حاکم، صد تن مواجب‌خوار غیر از پیادگان ساخلو دولتی، از خود نوکر و خادم نگاهداشته و شصت رأس اسپ در اصطبل خاص خویش از مال فقرای رعیّت گردآورده، به ریسمان تملک بربسته و مصارف یکسالهٔ خود را دو صد و دو خروار و چهل سیر به وزن کابل کاه و یکصد و سی و پنج خروار جو و چهار خروار و چهل سیر برنج و بیست و دو سیر و سه چارک چای و یک خروار و ده سیر قند و پنجاه و شش خروار و بیست سیر گندم و یازده خروار و شصت و پنج سیر روغن زرد و دو خروار و بیست سیر تمباکو و یکهزار و هشتصد رأس گوسپند و چهار خروار و چهل سیر نمک و چهارصد و پنجاه خروار چوب، غیر از وجوه رشوت و مصادره سنجیده، مبالغی نقد از رعیّت برای خرید اجناس گرفته است. و حضرت والا از او به ذریعهٔ فرمان پرسیده، او ترهات

و واهیات کاذبه از مأخذ غیر صحیحه، معروض داشت و در پایان کار چنانچه بیاید، طلب کابل و محبوس سخت شده، نمک آب برای آشامیدنش، معین گشت و مقرّر شد که او را بی‌خوابی دهند، تا عوض راحتی که از گوشت و پوست و خون رعیّت دیده مرارت زحمت بکشد و بمیرد. و این مصارف او سنّت سیّئه برای تمامت حکّام هزارهٔ دایزنگی شده، تا حال هر حاکم بدین منوال، خرج ماه و سال خود را از رعیّت می‌گیرد و از همه افزون حاجی محمود خان تایمنی و پادشاه میرخان وزیری که به تقریب حاکم آنجا بودند، در سالی چهارلک روپیه می‌گرفتند.

و هم در این ایّام دو قطعه مکتوب، یکی از عبدالرسول خان رئیس و مقیم خانقاه افغانیه واقع اسلامبول و دیگری از حاجی اسمعیل خان، ملقب به حقّی‌بیگ افندی، از عضو مجلس عدلیه اسلامبول که از تاریخ بیست‌وهشتم ربیع‌الاول این سال رقم کرده بودند، به مطالعهٔ حضور پیوست. چون نقشهٔ تعمیر سرای در مدینهٔ منوره و مکهٔ معظمه برای حجّاج و زوّار اهالی افغانستان را فرستاده و شرحی نگار داده استدعا کرده بودند که در هر دو بلدهٔ طیّبه به نام دولت افغانستان ساخته و پرداخته آید، حضرت والا در روز شانزدهم ذی‌الحجّه در پاسخ هر دو تن ارقام فرمود که «این امر بزرگ به واسطهٔ شما که اهلیت آن را ندارید، انجام نمی‌پذیرد تا که ذات شوکت‌سمات، سلطان معظم، مالک رقاب امم، اقتضای آن را نفرماید، خودسرانه در آن اقدام کردن باعث ملال خاطر مِهر مظاهر آن پادشاه محترم اهالی اسلام خواهد شد و آنگاه که از جانب سنّی‌الجوانب ایشان در این باب امری نفاذ یابد، البته جهت مسافرین و حجّاج و زائرین افغانستان در آن بلدهٔ منوره، جایی در تحت لوای حمایت ایشان، آباد خواهد شد و بدون اجازت ایشان از طریق حفظ ادب و حرمت دور است.»

شرح فریهٔ میر یحیی‌خان خوافی

و هم در این وقت، میر یحیی‌خان نام خوافی، داماد سردار میرافضل خان مرحوم، که چندی قبل از سفر مکه و طواف کعبهٔ معظمه بازگشته و چندی در خانهٔ خود، روز به سر برده بود، نزد سعدالدّین‌خان، حکمران هرات حاضر آمده و به ذریعهٔ او عریضه‌نگار حضور شد که «من در قسطنطنیه با حضرت سلطان معظم،

عبدالحمید خان، ملاقات کرده یک تار موی مبارک حضرت رسول هاشمی، علیه‌الصلوة والسلام را تحفةً از او حاصل کردم و اکنون توقّع زیارت و درک شرف ملاقات حضرت والا را دارم تا عرضی که به جناب سلطان ممدوح کرده و سخنانی را که از ایشان در خصوص حضرت والا شنیده‌ام، به عرض برسانم.» و چون آن موی مبارک را نفرستاده با خامهٔ کذب نگار داده بود که ارسال داشتم، حضرت والا ارقام فرمود که «شما نمایندهٔ فوق‌العاده از طرف من مأمور نشده بودید که وظیفهٔ خود را ادا کرده و پیام برایم آورده باشید، آیا اگر واقعاً درک شرف ملاقات سلطان معظم را به عزم جلب منفعت کرده باشید خدا داناست که چه چیزها به دروغ از من گفته و اظهار کرده باشید که اعتمادنامهٔ رسالت خود را نیک محافظت نتوانستم، از نزدم دزد برد و موی مبارک را نیز برای دکانداری خود نگاهداشته نفرستاده یا دروغ می‌گویید. سرکار ما حاجت به رسالت و میانجی‌گری شما ندارد و البته اگر امر مهمّی برای حصول خیر اسلامی پیش آید، زبان خامه دراز و راه مکاتبه باز است که بدون ذریعهٔ شما با سلطان معظم حسب قواعد دولتی به ارسال رسل و رسایل انجام یابد. شما در جای خود آرام باشید و موی مبارک را دکان امر معیشت خویش قرار داده، روز به سر برید. انتهی.»

و هم در این وقت، سیّدعمر خال شهزادهٔ محترم سردار غلام‌علی‌خان، به ذریعهٔ عریضه از حضرت والا استدعای تقبیل عتبهٔ علیا کرده، ملْتمس او منظور رأی جهان‌آرا گشت و در روز هفدهم ذی‌الحجّه حکمران ترکستان را فرمان رفت که یکهزار تنگه از دولت به او زاد راه داده و سه سوار از سواران کشاده، با او همراه کرده گسیل کابلش نماید. و او در کابل آمده شرفِ بار حاصل نموده، از الطاف شاهانه شادخاطر گردیده مراجعت نمود.

دساست جمیل نام دزد

و هم در این ایّام، سه نفر تاجران گوسپند، چون سکندر و شادمان و ویردی نامان از مردم ارکوی ماوراءالنهر، وارد مزارشریف شده در سرای حاجی‌باشی فرود آمدند. و جمیل نام دزد نزد ایشان شده اظهار کرد که گوسپند از قطغن برای فروختن در موضع مارمل آورده‌ام، با من در آنجا رفته گوسپندانم را بخرید. و

سکندر و شادمان با او راه مارمل برگرفته، چون وارد آنجا شدند به جز سه تن از رفقاء و شرکای جمیل گوسپندی ندیدند، و جمیل با آن سه تن هر دو تن تاجر را قتیل طریق تضلیل خویش ساخته، دو هزار و سی و پنج روپیه نقد و تمام مال و اسباب و اسپان ایشان را متصرّف شدند. و محمدامیر خان برگد از عرض رحمن‌ویردی که اظهار باز نیامدن رفیقان خود کرد، دو تن سوار گماشته، ایشان آن دو تن را کشته یافته، جمیل را از بین جنگل به دست آوردند و محمدامیر خان برگد او را در زندان شدت سیاست محبوس فرموده، نیک حراست نموده تا که کیفر دید.

و هم در این هنگام محمدعثمان خان، کمیدان فوج پیادهٔ هراتی که روی از سعادت خدمت دولت برتافته، از راه فرار در ماوراءالنهر رفته بود، خدمتی به دولت کرده در مزارشریف مراجعت نمود و حکمران آنجا به فرمان والا سه صد روپیه زاد راه به او داده گسیل کابل کرد و تلثیم سدّهٔ علیا حاصل نموده مورد الطاف شاهانه آمد.

و هم در خلال احوال مذکور، عریضهٔ مستر ایچ پیک فرانسوی، برادر ایم پیک، از پاریس به حضور والا رسیده، چون نوشته بود که برادر او با کاردن و فلیشر نامان، از پاریس طریق ملازمت و خدمت این دولت و اجرای صنعت شیشه‌سازی و غیره صنایع مخترعهٔ جدیده برگرفته، روز پانزدهم حرکت خود وارد بندر بمبئی خواهند شد و حضرت والا در روز دوشنبه هفدهم ذی‌الحجّه، محمدعمر خان حکمران جلال‌آباد و عبدالسلام نوکر میر احمدشاه خان، اجاره‌دار فروش بادام و مقیم پشاور را فرمان کرد که از پشاور تا دکه عبدالسلام و از آنجا تا جلال‌آباد و کابل محمدعمر خان حاکم، زاد و راحلهٔ راه از دولت به هر دو تن داده، محترمانه به حضور گسیل دارند. و آنگاه که وارد کابل و مورد الطاف ملوکانه شدند در ماهی ششصد و پنجاه روپیه کلّه‌دار، برای کاردن آبگینه‌ساز و در ماه ششصد روپیه برای فلیشر توپ و تفنگ‌ساز، از تاریخ هفتم ذی‌الحجّه مطابق نوزدهم ماه می سنهٔ هزار و هشتصد و نود و نه میلادی، تنخواه معیّن گردیده، میرزا خان‌شیرین خان امین نظام را فرمان رفت که ماه به ماه، تنخواه هر دو تن را برعلاوهٔ مصارف راه رفت و آمد ایشان، از دولت بدهد. و توپ و تفنگ ساخت کارخانهٔ بخار کابل، از فلیشر

به روی روز آمده و هم مامورین اسلحه‌سازی از خدمهٔ این دولت، از او تعلیم گرفته و رفته رفته اسلحه آلات حرب را ترقی داده، ادوات وآلات حربیهٔ موجودهٔ امروزه را به روی کار آوردند و کار آبگینه‌سازی از سبب بعض موانع در این وقت، به محلّ اجرا نیافتاده، تا که اعلیحضرت امیر امان‌الله‌خان غازی، تصمیم عزم بر اجرای آن نموده، چنانچه بیاید، در کار شیشه‌سازی اقدام فرمود.

روی امید به حمایت این دولت آوردن مردم ماموند

و هم در این ایّام، پنجاه تن از بزرگان قوم ماموند تابع باجور، از جور و ستم و خلاف شریعت اسلام کارکردن دولت انگلیس، که موطن ایشان را پس از تعیین حدود سرحدیه با دولت افغانستان، ضمیمهٔ مستعمرات و مقبوضات متغلّبانهٔ خویش ساخته بود، ابا از اطاعت آن دولت نموده، از راه متی واقع سرکنر، روی امید به سوی حمایت دولت اسلام آورده، قبل از معروض داشتن جنرال میرعطا خان، حضرت والا از عرایض واقعه‌نگاران آن حدود، بر آمدن آنان آگاه، بعد عریضهٔ مورخه شانزدهم ذی‌الحجّهٔ او مشعر بر ورود آنها در خاک افغانستان به حضور رسید و حضرت والا در روز بیستم ذی‌الحجّه با خامهٔ عتاب به او ارقام و تنبیه و تهدید فرمود و نوشت که: «قبل از وصول عریضهٔ شما از آمدن آنها آگاه شدم و شما حالا خبرشده، بدون تعیین تعداد و قوم ایشان، مجمل معروض داشتید چون شما مأمور حراست سرحد افغانستان گشته‌اید و کار سرحدّداری بزرگ است، حیف است که این قسم بی‌خبر و راحت‌طلب باشید. باید بی‌خبر و غافل نبوده و نیک فکر و اندیشه کرده، از این‌گونه وقایع وارده از همه‌کس پیشتر و بیشتر آگاه شوید و حقیقت حال و کیفیّت احوال را نیک به خود معلوم نموده، مفصّل و مشروح معروض دارید، تا غافل و کاهل به شمار نیایید.» و آنانی که آمده بودند، چون حضرت والا بسی زحمات قبلی از تحدید حدود در هدایات ایشان کشیده و طریق اسلامیّت و اتحّاد قومیّت را نموده، ایشان از جهالت نپذیرفته، فریفتهٔ رفتار ملایم مغرضانهٔ دولت انگلیس شده بودند، بی‌نیل مرام مراجعت کردند.

تائب و نادم و معفو گشتن متمردین قوم شنواری

و هم در این هنگام، چندی از مهان و کهان مردم شنوار که در اوایل جلوس میامن مأنوس حضرت والا برتخت امارت اجداد و آبایی خود، ایشان به تحریک دولت انگلیس و غیره معاندین سلطنت این دولت تمرّد و طغیان ورزیده و کیفر شرارت خود را دیده از رؤس کشتگان ایشان، کله مناری به فراز تل، واقع جنب شمال قلعهٔ شاه‌مرد خان، مشرف بر شهر جلال‌آباد، افراخته گشته و در شب، رؤس کشتگان را از منار برداشته با عیال و اطفال خویش راه فرار و جلا پیش گرفته و تا این وقت در بین قبایل جبال سرحدّ، روز ذلّت به سر می‌بردند و اراضی و عقار و مساکن ایشان چنانچه گذشت، به قوم خوگیانی از مردم تبعهٔ جلال‌آباد، عطا شده بود، از راه انابت و دَرِ ضراعت شرفیاب تلثیم عتبهٔ علیا آمده عفو تقصیر و استرداد مزارع و مساکن خود را استدعا کردند؛ و یکی ضامن ارتکاب خطا و خیانت و عصیان و جنایت دیگری خود شده، عهدنامهٔ اطاعت به دولت دادند و از بغاوت و ضلالت توبه نموده، مورد عفو شاهانه شدند، و چنانچه مزارع و موطن و مسکن ایشان مسترد گردید. فرمانی بر سبیل اشتهار به نام مردم خوگیانی مقیم شنوار، اصدار و انتشار یافت که مردم متوطّن اصلی شنوار، مورد عنایت و مرحمت خسروانه گردید. سید جلال خان چپرهاری با خواجه عطامحمد خان لهوگردی و جلندرخان لهوگردی، با دو نفرمسّاح مأمور آن شدند که با یک‌نفر مفتی از محکمهٔ شرعیّهٔ جلال‌آباد در شنوار شده، زمین هریک از تائبین را مساحت و پیمایش و معیّن نمایند و مالک آن، چون دیری گذشته است، ملکیت خود را شرعاً ثابت کرده، متصرّف شود که مبادا یکی ملک دیگری را تصاحب کند و ریع و دخل این سال را مردم خوگیانی که خود کاشته‌اند، برداشته ملاّک اراضی مزاحم ایشان نشوند و مالیات این سال را خوگیانیان که حاصل را اخذ می‌نمایند بدهند.

بر عهده گرفتن میر محبوب و میر مقصود قتل میربچه‌خان را

و هم در خلال احوالی که رقم شده آمد، میرمحبوب و میرمقصود نامان، از فراریان کوهستان کابل، که در پشاور روز ذلّت به سر می‌بردند، قتل میر بچه‌خان کوهستانی را که در راولپندی، نزد سردار والاتبار محمدایوب خان، رهسپار هواخواهی بود،

دام رزق و وسیلهٔ روزی شباروزی خود دانسته، نزد محمدامین خان، وقایع خفیه‌نگار پشاور شدند و به ذریعهٔ او عریضه‌نگار حضور آمدند که: «در پشاور پیشهٔ چای‌فروشی داریم و هرکس از آشنا و بیگانه از در صرف چای در دکان و جای ما می‌آید، اگر منظور والا گردیده ما را مأمور فرماید، میربچه‌خان کوهستانی را کشته، از اندرون خانهٔ سردار با وقار، محمدایوب خان و سردار نامدار محمدهاشم‌خان، معلومات حاصل‌کرده، معروض حضور والا می‌داریم.» و حضرت والا در پاسخ این معروضهٔ هر دو تن ارقام فرمود که: «اگر این خدمت را به انجام رسانند به هر واحدی، سه هزار روپیه به نام انعام عطا می‌شود.» و ایشان از صدور این منشور و مأمور قتل میربچه خان شدن خود خیلی شاد خاطر گردیده، فعلاً در ماهی هر یکی ده روپیه مواجب خواستار شدند و حضرت والا منظور و میرزا خلیفه‌جی مقیم پوسته‌خانهٔ اسلامی، واقع پشاور را فرمان کرد که در ماهی بیست روپیه کابلی، به هر دو تن بدهد و میرمحبوب ترک چای‌فروشی کرده، به سواری شمندفر (ریل) راه قرارداد خویش جانب راولپندی پیش گرفت و میرمقصود در پشاور عقب کار معهود افتاد.

منسلک سلک چپراسی‌شدن گردیزیان

و هم در این ایّام، محمدزمان خان، برادر لعل‌گل خان گردیزی، از اخلاص و صداقت و طریق خدمت دولت پیمودن برادر خود، مورد الطاف خسروانه گردیده، مأمور و ممتاز گشت که صد تن جوان جرار و شایستهٔ کار را از مردم متوطنهٔ گردیز، منتخب و حاضر کابل نماید، که از جمله پنجاه تن، منسلک سلک چپراستی حضور شده، بقیه به خانهٔ خود مراجعت نمایند. و او نام صدتن را از سادات و عام مردم آنجا در قید سیاهه آورده تقدیم حضور نمود. و حضرت والا در روز بیست‌وششم ذی‌الحجّه، محمدسرورخان و شیرمحمد خان، پسران محل‌گل خان را مأمور احضار آن صد تن فرموده، گل‌محمد خان حاکم و بزرگان مردم گردیز را فرمان کرد که معاونت این دو تن کرده، قرار سیاههٔ برادر لعل‌گل خان، صد تن جوان برگزیده را گسیل درگاه نمایند. چنانچه ایشان به تعمیل امر حضور پرداخته،

صد تن جوان لایق کار را به درب بار، از سادات گردیز و غیره احضار نمودند و پنجاه تن داخل دستهٔ چپراستیان حضور شده، پنجاه تن رخصت مراجعت یافتند.

سالک مسلک خدمت شدن داکتر عبدالغنی‌خان هندی

و مقارن این حال، داکتر عبدالغنی‌خان و مولوی قایم‌الدین خان پنجابی، از اعلان حضرت والا، ملازمت و خدمت این دولت اختیار کرده، به فرمان و اجازت کارکنان دولت انگلیس که اجرای خدمات سیاسیهٔ آن دولت را برعهده گرفت که مخفیانه به تقدیم رساند عازم آمدن در کابل شدند و به حضور والا آگاهی داده، در روز بیست‌وهفتم ذی‌الحجّه، محمدعمر خان حاکم جلال‌آباد را فرمان شد که: «زاد و راحلهٔ راه ایشان را هرقدر که بخواهند مهیّا کرده، قرار نرخ مروّج روز، بهای نقد گرفته به ایشان تا کابل بدهد و این داکتر عبدالغنی‌خان که از این روز، پانهاد خاک افغانستان گشت به وعدهٔ خدمتی که به کارکنان دولت انگلیس داده بود، در ظاهر مواظب خدمت این دولت شده، در باطن عقب خدمت آن دولت افتاد و رفته رفته چنانچه بیاید، به امر اعلیحضرت سراج‌المّلةالدّین، تأسیس مکتب و تحصیل علوم جدیده نهاده، در امور پیشنهاد خاطر خویش خبط کرد و قبل از وقت، عزم اجرای مشروطه کرده، هفتاد و پنج نفر از بزرگان قومی و اعیان درباری از مشروطه‌خواهی بی‌وقت خود، محبوس و هفت تن کشته گشت و خود داکتر عبدالغنی‌خان با بعضی از مشروطه‌خواهان، یازده‌سال مقیّد و مغلول مانده، در اول جلوس اعلیحضرت امیر امان‌الله‌خان غازی، از زندان جفا برآمدند و از جمله محمدحسن خان بود که به منصب مدیریت و بعد به منصب ریاست تدریسات وزارت معارف مأمور آمد، و دیگری سیدقاسم خان بود که لقب معلم علوم شرقیه بر خود نهاده نخست به مستشاری وزارت جلیلهٔ معارف نایل آمده، بعد به مدیریت جریدهٔ امان افغان سرافراز گشت و دیگر پادشاه میرخان پسر ملک رحمت‌شاه خان وزیری بود که از اول به حکومت لهوگرد و بعد به حکومت دایزنگی مأمور گردیده، کامروایی‌ها کرده مبالغ کلیه حاصل نموده و هم‌چنین هر یک به خدمتی مأمور و نایل به مقصود شخصی خویش آمد.

روی امید به حمایت این دولت نهادن مردم باجاور و غیره

و هم در این ایّام، دوصد و چهل نفر از قوم ذخه‌خیل و هشتاد نفر از قوم سه‌پای و پنجاه نفر از مردم باجاور، از وضع قانون دولت انگلیس که برخلاف شریعت اسلامی و طبیعت غیورانهٔ افغانی در موطن و مسکن ایشان جاری کرده، دست اجحاف و اعتساف برکشوده، رفتاری مخالف آنچه قبل از تصرّف املاک ایشان اظهار کرده و در میان قرار داده اختیار نموده، به عزم تقبیل سدهٔ علیا و تحصیل مسکن و ماوی، وارد جلال‌آباد شدند؛ و محمدعمر خان حاکم آنجا، ایشان را از حرکت جانب کابل بازداشته، به حضور والاانگاشت. و حضرت والا از عزم و ارادهٔ در کابل آمدن‌شان پرسید. چون خواهش جا و مسکن کردند، فرمان رفت که از: «اول جلوس سعادت‌مانوس تا وقتی که تعیین حدود سرحدیه به روی کار آمد، در عطای خلعت و زر و انذار از دولت انگلیس و ایشان را از این دولت و اندرز و نصیحت و اتحّاد اسلامیّت و قومیّت هیچ مضایقه و دریغ نسبت به ایشان نشده، ایشان از جهالت عدم دیانت، به مژده‌های کاذبانهٔ دولت انگلیس فریفته گردید، مایل به اطاعت آن دولت شدند تا که امرتحدید حدود، در میان آمده، مواطن و مساکن ایشان در خاک مستعمرهٔ انگلیس اتّفاق افتاد و حالا خودشان می‌دانند و دولت انگلیس، دولت افغانستان را با ایشان کاری نیست.»

مفتوح شدن راه خیبر

و هم در این هنگام، راه خیبر که از شورش قبایل سرحد مسدود و عبور قوافل موقوف شده بود، از مطیع و منقاد گردیدن شورشیان مفتوح شده و بدرقهٔ دولت انگلیس با کاروان، از آب کوتل لندی‌خانه تجاوز کرده تا موضع تورخم، با قوافل آمدن آغاز نمود. و سرتیب محمدحسین خان سرحددار مانع شده، ایشان نپذیرفتند تا که حضرت والا آگاه گشته، به کمشنر پشاور نگاشت که: «چون آب چشمهٔ کوتل لندی‌خانه نقطهٔ فاصلهٔ حدّ دولتین است، بدرقهٔ دولت متبوعهٔ خود [را] از آمدن در موضع تورخم بازدارد که ملال خاطر بار نیارد.» و او قرار سابق حدّ ورود بدرقهٔ آن دولت را معیّن داشته از تجاوز منع کرد.

موقوف شدن تنخواه سردار محمدامان‌خان

و مقارن این حال، سردار محمدامان خان، پسر سردار محمدزمان خان ابن امیر دوست‌محمد خان مرحوم که از معاندت او نسبت به دولت، اخراج پشاور شده و در آنجا مبلغ یکهزار و پنجصد روپیه از دَرِ صلهٔ ارحامی، سالیانه تنخواه از دولت می‌برد، مرتکب امر خلافی شده، در روز بیست‌وهفتم ماه ذی‌الحجّه این تنخواه او موقوف گشت؛ و او از عسّرت روزگار و کشاکش قرض‌دار، عریضه‌نگار آمده، عفو تقصیر خواست و رقم کرد که اگر عفو شاهانه شامل حالش نیامده اجازت مراجعت در کابل نیابد، چون از ذلّت فقر و مسکنت به ستوه آمده است، هرآیینه بدون اجازت و خود سر در کابل خواهد آمد، زیرا قتل و حبس دایمی از زندگی که او دارد هزار بار بهتر است.» و حضرت والا رقم فرمود که: «بودن شما را از بدخواهی که نسبت به دولت داشتید، در افغانستان لازم ندانسته با اهل و عیال از کابل کشیده مأمور اقامت در پشاور کردم و حالا این امر بر ذمهٔ من فرض و حقّ نیست که اشخاص اخراجی را در هرجا که باشد، تنخواه داده کفیل معاشش باشم؛ و با این از سالها در سالی یکهزار و پنجصد روپیه به شما دادم. اکنون آنهم موقوفست و خودش نیز به کابل نیاید که کشته می‌شود.» و او از صدور این منشور مأیوس گردیده، چندی روز نکبت و فلاکت در پشاور به سر برده، در عهد امیر حبیب‌الله خان، سراج‌الملّة والدّین، مشمول عفو تقصیر شده در کابل آمد و آن پادشاه دوست و دشمن‌نواز، او را به حکومت پشت‌رود مأمور فرموده، در آنجا چون گرگ در جان میش افتاده تا که زنده بود، هفت لک و شصت هزار روپیه به مصادره از اعداد رعیّت بیچاره حاصل کرده بمرد، و این مبلغ با دو دخترش زلیخا و حمیرا، نصیب پسر و نوادهٔ سردار محمدعظیم خان، پسر امیر دوست‌محمد خان مرحوم و یک دخترش مستوره، بهرهٔ محمدعمر خان نایب‌سالار که ایشان را به زنی خواستند گشت.

عرض استدعای خان‌زمان و علی‌بهادر هزاره

و هم در این احیان، خان‌زمان و علی‌بهادر خان از بزرگان هزارگان متوطّنۀ ضلع هری‌پور، عریضه‌نگار حضور آمده معروض داشتند که ایشان اقطاع و دیهات چندی به اسم و رسم سیورغال ابدی، از دولت انگلیس یافته و پسران ایشان در سلک سواران نظام، سالک خدمت دولت انگلیس‌اند و دارای رتبۀ اعزاز و احترام می‌باشند و امر معاش ایشان به وسعت میسّر گردیده، روز راحت به سر می‌برند؛ ولیکن خواهش زیارت عتبۀ علیا را در دل دارند و طالب اجازتند که شرف تقبیل سدّۀ علیای سلطنت اسلامی را حاصل کرده بر مرام واصل آیند. و حضرت والا با خامۀ خاص رقم کرد که «من از شما خرسندم و شما را برادران دینیۀ خود می‌دانم، چه همۀ مسلمانان برادر همند. حاجت آمدن شما در کابل نیست. مبادا دشمن سعایت در نزد انگلیسان از شما کرده خسارتی برساند، و من از زیان شما آزرده دل و رنجه خاطر شوم. خداوند شما را به حرمت و عزّت بدارد.»

و هم در این ایّام، آقامحمد خان، سرپرست کارخانۀ باروت‌سازی جلال‌آباد، بیست و یکهزار و شصت و چهار سیر باروت جوهردار و ساده که ساخته و پرداخته بود، بر هفتاد و سه نفر اشتر حمل و در کابل نقل داده در قورخانه دولت فرستاد.

وقایع سال هزار و سه صد و شانزدۀ هجری

در روز یکشنبه غرۀ محرم، برگد محمدامیرخان، برادر سپهسالار غلام‌حیدرخان مرحوم، به فرمانی که به نام او اصدار یافته بود، تمامت مال و متروکۀ برادر خود را با هشتاد و پنج رأس اسپ و دو هزار و دو صد و هشتاد و سه رأس گوسپند و بز و عدّه‌ای از اشتر و استر، درج سیاهه کرده ارسال حضور نمود و رقم کرد که همه از آن دولت است. فرمان شد که دواب را تسلیم گلّه‌بیگی دولت کرده رسید بگیرد. و چون انبوهی و کثرت متاع و ضیاع منقولی نسبت به تنخواهی که از دولت داشت، بغایت بسیار به روی روز افتاد، مکنت و استطاعت او منسوب به مصادرت

گردیده، همه ضبط دیوان سلطنت گشت؛ و برعلاوه آن تمامت زنان و خدمهٔ ذکور و اناثش چنانچه از پیش اشارت رفت گرفتار سلاسل و اغلال عقاب و عذاب آمده، مسئول آن شدند که هر چه از نقد و جنس او که باشد بدهند و بنمایند، حتی پستانهای زنان را بر زیر کتارهٔ اروسی سرای نهاده، تختهٔ اروسی را از فوق بالای پستانهای ایشان به شدت فرود کرده، پول از ایشان همی خواستند تا که خاک‌نشین و زوایهٔ غربت‌گزین‌شان ساخته، بعضی مقتول و برخی مجروح دایمی گشته، نبذی که سالم ماندند پس از مدّتی رها شدند.

و مقارن این حال سربلند نامی در پشاور وقایع خفیه‌نگاری را برعهده گرفته، حضرت والا در روز دوم محرم نام او را تغییر داده، رقم فرمود که «در مکاتیب خود خویشتن را یارمحمد بنویسد.»

مأمور شدن محمدسرورخان به حکومت غور هرات

و هم در این روز، محمدسرور خان، پسر روح‌الله‌خان لهوگردی، که با میرزا خان‌بابا خان نواده آقا حسین وزیر، از قوم قزلباش، نسبت خواهرزادگی داشت از تغییر شیرعلی‌خان، حاکم غورات، که جور و ستم زیاده بر فقرای رعیّت کرده طلب کابل و محبوس شد، مأمور حکومت آنجا گشت و حکمران هرات را فرمان رفت که مال و متاع شیرعلی‌خان جایر را تمام در قید سیاهه آورد تا اگر وجوه دولت و رعیّت بر او ثابت شود، عوض آن ضبط گردد.

و هم در این ایّام، عبدالله‌خان کارگزار پانزده هزار و چهارصد و هفتاد روپیهٔ کابلی را به فرمان حضرت والا، از مشهد فیروزه خریده ارسال کابل و تحویل جواهرخانهٔ دولت نمود.

و هم در این وقت، آقامحمد خان سرپرست کارخانهٔ باروت‌سازی جلال‌آباد، از قفای مقدار باروتی که در اخیر سال گذشته ارسال کابل کرد، بیست‌وهفت خروار و چهل و هشت سیر باروت دیگر گسیل کابل و تحویل قورخانهٔ دولت نموده، استدعای افزایش تنخواه خویش کرد و رجوع اجرای استدعای او به شهزادهٔ اعظم، سردار حبیب‌الله‌خان شده، وی حسب لیاقت مبلغی در مواجبش بیفزود.

و هم مقارن این حال، عبدالرزاق‌خان سهارنپوری و خورشیدعلی پسر و دوست‌محمد، خسرزادهٔ او به ذریعهٔ عریضه استدعای ملازمت و خدمت این دولت کرده، در روز چهارم محرم فرمان اجازت آمدن ایشان از آنجا در کابل اصدار یافته و زاد و راحلهٔ راه از دولت به ایشان عطا گشته، چون وارد کابل شدند مواظب خدمت مطبع دولتی آمدند.

گرفتار شدن جاسوسان انگلیس

و هم در این ایّام، محمدعلی‌خان، حاکم لمقان به فرمانی که به نامش شرف اصدار یافته بود، عبدالله نام جماعه‌دار فوج نظام انگلیس از مردم سکنهٔ لودلام را با عبدالاحمد نام حواله‌دار فوج دولت مذکوره، از متوطّنین دیرهٔ میان‌صاحب لمقان، که هر دو تن را واترفیل نام انگلیس، مأمور جاسوسی‌کرده و ایشان همواره معلومات و نظریات از حالت رعیّت و داخل این مملکت حاصل کرده به او واصل می‌نمودند، و محمدعمر نام ساکن دیرهٔ مزبوره به دست آورده محبوس کرد و سندات خدمت و ملازمت و تعیین تنخواه هر سه تن را از خانه‌های ایشان برآورده معروض حضور داشت. و در روز نهم محرم سیاهه مال و ملک ایشان خواسته شده و با خود ایشان که محبوس در کابل آمدند، به حضور رسیده، همه ضبط و در دیگر جا مسکن داده شدند.

امر ضبط‌کردن و به اجاره دادن ملک حجرستان

و هم در این ایّام، کدخدایان هزارهٔ دایه و فولاده از سکنهٔ علاقهٔ حجرستان، چون شفاء و علی‌شاه و محمدزمان و علی‌محمد و غیره معروض داشتند که توقیع رفیع پادشاهی از دفتر مالیاتی به ذریعه و مهر و امضای میرزا عبدالاحمد خان غزنوی صادر و واصل گردیده است که مزارع و مساقات لامالک را تسلیم میرزا عبدالخالق مستأجر کرده، اگر ضبط نشده باشد، همه را داخل ضبطی و خالصهٔ دولت آورند که زراعت شده لم‌یزرع نمانند؛ امّا در وقت اقامت کرنیل محمدالله خان در حجرستان، اراضی و عقار فراریان را که از دستبرد افواج پادشاهی جلای وطن شده بودند، به جور و اکراه بالای خود ما مردم کاشته و ریع و دخل آن را خود

کتابخانه تخصصی تاریخ اسلام و ایران
قلیس ۱۳۷۴

متصرّف شده، اکنون ملاّک آنها حاضر آمده، مزارع خویش را تصاحب کرده، طریق فلاحت پیش گرفته‌اند؛ و قطعه‌ای لامالک نیست که ضبط شود. و حضرت والا در روز نهم مذکور محرم از توبه و عهدنامهٔ ایشان که ارسال حضور داشته بودند، احکام و ارقام فرمود که «سرکار ما رضا به سرگردانی و عسرت و پریشانی آن مردم نادان نبوده و نمی‌باشد. خود شما از جهالت خود را در ورطهٔ ذلّت و عسرت انداختید. اکنون این فرمان را نزد حاکم برده و به او نموده و ملک خود را تصرّف شده، بعد حاکم از حالت جابه‌جا شدن معروض دارد که سررشتهٔ کافی در باب آرامی به شما مردم فرموده شود.» و در پایان کار چنانچه بیاید، با آن که مردم حجرستان با مردم مالستان به فرمان حضرت والا یک فوج پیادهٔ نظام به دولت دادند، در عهد امیر حبیب‌الله خان سراج‌الملّة والدّین، ملک بیست هزار خانه هزارهٔ دایه و فولاده به مردم کوچی قوم ملاخیل داده و مالکانش فرار و جلای وطن شدند.

فرار کردن مردم درواز به تحریک کارکنان امیر بخارا

و هم در این هنگام، از طلب کابل شدن آقسقالان درواز که از تمرّد و طغیان نصرت‌الله‌بیگ چنانچه گذشت، لوای بغاوت افراخته و مغلوب و منکوب گردیده طلب کابل شده بودند، مردم درواز به تصوّر این که کدخدایان ایشان همه به قتل رسیده خواهند بود، راه فرار برگرفتند و از جمله مردم قریهٔ جامرج و مایمی، از نهر جیحون عبور کرده بدان سوی شدند و پس از قرار گرفتن در آن‌طرف نهر، برای حمل و نقل احمال و اثقال خویش راه این سوی نهر پیش گرفته، با عدّه‌ای از اشرار که قبلاً فرار شده بودند، بر سپاه نظامی که در دهن درهٔ جوی مقیم حراست بودند، تاخته یک تن از سپاهیان را مجروح ساختند و پل را برداشته خراب کردند و سپاهیان دوصد و چند دانه فشنگ را صرف کشاد دادن تفنگ مدافعت نموده، شاه‌سمند خان حاکم درواز و براتعلی‌خان کبتان با سایر منصب‌داران سپاه مقیم قریهٔ نُسی آگاه‌شده به‌ذریعهٔ مکتوب جنرال تاج‌محمدخان را از ماجرا خبردادند؛ و شرحی ازعدم علوفهٔ سپاهیان حارسهٔ سرحد نیز نوشتند. و هنوز جنرال مشارالیه اقدام در مرام و ارقام پاسخ آنان نکرده بود، که مردم سکنهٔ جوی و شوریان به

سعدالدّین‌خان مقیم قلعهٔ خم، واقع آن سوی نهر که منصب قضاوت داشت، مکتوب کرده خبر دادند که مردم جامرج و مایمی از آب گذشته و ما مردم از خوف سپاهی که حارس سرحد و سدّ راهست، نمی‌توانیم که از نهر عبور نموده بدان‌سوی بیائیم و سعدالدّین‌خان قاضی در پاسخ ایشان نوشت که ایشان از آن طرف مستسعد و آماده شده من برادر خود را با جمعی از این طرف مأمور می‌کنم تا از دو جانب سپاه افغانی را در تنگنای عسرّت دوچار و همه را گرفتار ساخته با خود بیاورند، و مردم جوی و شوریان از این رقیمهٔ قاضی آماده کار گردیده، از مستعد شدن خود بدوند آگهی دادند و قاضی برادر خود را با صدتن از اشراری که از این سوی فرار کرده بودند، شب هنگامی از نهر عبور داده از دوسوی بر سپاهیان حارس معبر و سرحد حمله کردند و زد و خوردی به روی روز آورده مغلوب سپاهیان افغانی شدند و ملّتق گوزانیده بگوزیدند. و مردم جوی و شوریان خائب و خاسر گردیده از یأس و هراس به مغارات و مضایق جبال خزیده مناص گزیدند، و چند تن از ایشان تائبانه نزد شاه‌سمند خان آمده، جبین ضراعت به خاک انابت ساییدند و مکتوب مذکور قاضی را نموده، او همه را محبوس فرمود و چون کار اشرار به تحریک قاضی مزبور بدین‌جا رسید جنرال تاج‌محمد خان مکتوب شاه‌سمند خان و براتعلی‌خان و غیره منصب‌داران را که بدو چنانچه گذشت نوشته بودند، ملفوف عریضهٔ خود ارسال حضرت والا داشته، ده خروار گندم بر محمدافضل خان حاکم فیض‌آباد، حواله و امر کرد که از رعایای متوطنهٔ راغ بر الاغ حمل و در قریهٔ کوف درواز، برای علوفهٔ سپاهیان نقل دهد تا سپاهیان از آنجا به اقامتگاه خود برده صرف معاش کنند؛ و نیز تعیین و تأکید نمود که مردم قریهٔ نُسی و قریهٔ کوف مواظب حراست معبر شوند. و از این سوی حضرت والا از وصول عریضهٔ جنرال تاج‌محمد خان و مکتوب شاه‌سمند خان و براتعلی‌خان و غیره بر ماجرا آگاه گشته، در روز شانزدهم محرم ارقام فرمود که «در درواز بر اعداد سپاه چهار چند آنچه در آنجا اقامت دارد، افزوده علوفهٔ ایشان را از موضوع راغ و غیره حمل‌ونقل داده، نیک استحکّام نماید.»

و هم در این روز، از عریضه و استدعای جنرال تاج‌محمد خان که اتواب شغنان و بدخشان و منجان و خان‌آباد [را] قابل کار روز پیگار ندیده، معروض

داشته بود، شهزادهٔ اعظم، سردار حبیب‌الله‌خان را فرمان رفت که ده ضرب توپ از اتواب کوهی قاطری سه رخ با قورخانه، از کابل گسیل مواضع مذکوره فرماید و شهزاده امر والا را به محل تعمیل آورده، اتواب و قورخانه گسیل نمود.

و از آن سوی کارکنان امیر بخارا از هزیمت یافتن برادر قاضی سعدالدّین‌خان که فتنهٔ مذکوره را در میان آورده مغلوب گشت، به اغوا و القای فرار اختیار کردن مردم درواز بیش از پیش اقدام نموده، به ترغیب و تحریض فرار کردن ایشان پرداختند و از جمله محمدمراد بیگ توقسابه مکتوبی مشعر بر این معنی به نام ملاّ محمدشریف مخدوم، پدر قاضی محمدلطیف که این پسرش با کدخدایان و آقسقالان درواز در کابل بود، فرستاد و دعوت برفرار رعایای درواز کرد. و او این مکتوب محمدمراد بیگ را به شاه‌سمند خان حاکم درواز رسانیده، او نزد جنرال تاج‌محمد خان فرستاد و او ارسال حضرت والا داشته، به جنرال تاج‌محمد خان آگهی داده شد که در این خصوص با کارگزاران دولت انگلیس مکاتبه می‌شود که رعایای تبعهٔ حکومت بخارا و کارکنان امیر آنجا، مباشر و مرتکب این‌گونه امور فسادانگیزانه می‌باشند، تا انگلیسان چاره‌ای در انسداد این‌کار ناهنجار بنمایند و با دولت روس، که حکومت بخارا را در تحت حمایت خود می‌شمارند، مذاکره به روی کار آورده، ایشان را از اقدام در این امور بازدارد و الاّ ما نیز می‌توانیم که تبعهٔ آن حکومت را بالمثل استمالت و دلالت به آمدن در خاک مملکت خود نماییم.

مرتکب افعال مذمومه شدن نظرمحمدخان

و هم در خلال احوالی که رقم شده آمد، نظرمحمد خان محمدزایی، ممیّز محال قطغن به مضمون «إنَّ الانْسَانَ لَيَطْغی اَنْ رَّأنهُ اسْتَغْنی» از وجوه مصادره خویش را شبعان و از جوعانِ بری فهمیده، شب و روز خود را بر امر اغلام گذرانیدن آغاز کرد، و اوقات عزیزه صرف اسپ‌تازی و صیداندازی همی نمود، تا که حضرت والا از عرایض وقایع‌نگاران و کارکنان صفحهٔ قطغن، بر ذمّایم افعال او آگاه گشته، طلب کابل و امر قطع حساب ممیّزی او را به دفتر سنجش نمود. و هم در این هنگام، شیرعلی‌خان اجیدن به امر شهزادهٔ اعظم، سردار حبیب‌الله خان به کار ترمیم

راه قطغن پرداخته از کابل تا قطغن به یاری و مددکاری رعایای عرض و اطراف راه، همه‌جا را مرمّت کرده بساخت.

خیانت سیدال‌خان خروتی

و هم در این اوقات، سیدال خان قوم خروتی، مستاجر مبالغ چهل یکه وغیره علاقهٔ غوری و بغلان، مصدر خطا و خیانتی شده، طلب کابل آمد و محمدسالم‌خان حاکم آنجا او را به فرمان والا محبوس و به حراست چند تن از پیادگان ساخلو، گسیل کابل کرد. و او در موضع چیکل از نواح چاریکار، در شب فرار نموده، حرسه‌ای که با او بودند، در قرای آن تفحّص و تجسّس کرده نیافتند؛ و از آنجا در غوری و بغلان مراجعت کردند و حاکم ایشان را محبوس و ماجرا معروض داشته، در روز نوزدهم محرم فرمان شد که «چون سیدال‌خان مستاجر بوده، البته ضامن به دولت داده است. حقوق دولت را از ضامن‌شان به حصول رساند.» و هم در این ایّام، از تغییر محمدعیسی‌خان الکوزایی که مرتکب خیانات چندی شده، از عریضهٔ میرزا عبدالرزاق‌خان سردفتر قطغن، حضرت والا بر خطایای او آگاه گشت و شهزادهٔ اعظم، سردار حبیب‌الله خان را فرمان رفت که دیگری را مأمور حکومت خان‌آباد کند. عبدالباقی‌خان به امر شهزادهٔ ممدوح، راه حکومت آنجا برگرفت.

مامور زکوة شدن ملاّ حسین هزاره

و هم در این هنگام، ملاحسین نامی از هزارهٔ فولادهٔ مالستان، که به تنخواه سالی سه صد و شانزده روپیه و دو ثلث یک روپیه، روز پیشخدمتی دربار معلی به سر می‌برد، به امر شهزادهٔ محترم، سردار نصرالله خان، به منصب زکوة‌بیگی محال قطغن مأمور گشته و دارای ثروت و مکنت شد. چنانچه با میرزا محمدعزیز نامی، از کابل در آنجا رفته تعداد دواب و مواشی مردم متوطّنهٔ آن ولا را مضاعف سال گذشته از ایشان سند مکتوبی حاصل کرده، برای خود نیز مبالغ هنگفتی حاصل نمود. و هم‌چنین غلام‌حیدر نامی از حضور والا مأمور ممیّزی قطغن شده، سه صد باب دکان نساجی را که مردم فرخار از جمع خارج داشتند و باج صد دکان را

می‌دادند، داخل دفتر کرده، در هر موضع و محل خارج جمعی، به روی روز آورد و خدمتی به دولت نمود.

قتل دو تن روسی به دست چاری کاویک و برادر او

و هم در تضاعیف واقعاتی که به شرح رفت، چاری کاویک نام ترکمان با عوض نام برادر خود، دو تن روسی را کشته، بادرساری نام ترکمان، که مصدر خطایی نسبت به زاکون دولت روس آمد، هر سه تن از راه التجا پناه به ظلّ حمایت پادشاه اسلام آورده، داخل خاک مملکت افغانی شدند. و حاکم پنجده به سردار محمدعزیز خان، حکمران ترکستان، نامه فرستاده نگار داد که: «در ساری و چاری کاویک و عوض نامان را که مباشر قتل و جنایت بزرگی شده‌اند، مراجعت دهد.» و او از حضرت والا اجازت پس دادن و ندادن خواسته معروض داشت که چاری کاویک را میر ابوطالب خان حاکم گرفتار و مقیّد ساخته در سالی معلوم نیست که در کجاست؟ و در این اثنا عوض نام را حکمران هرات به دست آورده گسیل کابل نمود. و حضرت والا در ماهی ده روپیه برای معاش او فرموده حکمران ترکستآن را فرمان کرد که چاری کاویک را آسوده خاطر و مطمئن داشته و زاد و توشهٔ راه از دولت داده، گسیل کابل کند. و پس از وصول درکابل او و آقچه‌بای، داخل سواران گشادهٔ تحت رایت طاهرمحمد خان سرتیب شده، برای هر یکی در ماهی بیست روپیه تنخواه معیّن و مقرر آمد.

دادن دوست‌محمدخان املاک مسکه و گوهرگین را به افغانان

و مقارن این حال ایشک‌آقاسی دوست‌محمد خان، سرپرست مهاجرین افغان، در علاقهٔ هزارهٔ مسکه شده و موضع ککرک از مزارع آن مردم را که یرلیغ پادشاهی را در باب ندادن املاک ایشان در دست داشتند، وقعی ننهاده در عرصهٔ سه روز، اراضی کدخدا محمدحسین و قوم او را به طناب جریب بپیمود و به افغانان بسپرد و از آنجا در موضع گوهرگین، متعلق به ارباب علی‌مردان نام هزاره شده، به کار مساحت و پیمایش مزارع آنجا دست کشود و هزارگان که فرمان ندادن ملک خود را به افغان، در دست داشتند و آن را سند قوی و حکم پادشاهی می‌دانستند، مانع

از پیمودن و جریب کردن اراضی خود آمده، طناب را قطع کردند و نگذاشتند که مزارع و مساقات ایشان را پیمایش کرده به افغان تسلیم نماید، تا که دو انگشت دست ارباب علیمردان از کش کردن طناب مساحت افگار گردیده از حس و کار بماند. و دوست‌محمد خان ترک مساحت نموده معروض حضور داشت و شرحی از تمرّد و طغیان علی‌مردان و قومش برنگاشته او را منسوب به بغاوت کرد و خواجه محمدخان برادر او، از این عریضه فرمانی از دارالانشای حضور به نام شهزادهٔ اعظم سردار حبیب‌الله خان حاصل کرد که هزارگان آنجا را از حاکم تحت‌الحفظ خواسته تحقیقات تمرّد و طغیان ایشان را بفرماید. و شهزاده به لحاظ این که دوست‌محمد خان چاکرش بود و هم به ذریعهٔ ایشک‌آقاسی محمدشاه خان، برادر بزرگش مهد علیا، مادر شهزاده امان‌الله خان را به ضجیعت خویش درآورده، با او سلوک همبستری داشت و طبیعتش را نیک می‌خواست، هزارگان را طلب کابل و محبوس فرمود. املاک ایشان را افغانان تصاحب کرد.

فرار کردن غلامان هزارگی

و هم در خلال احوال مذکور، چهار تن از پسران هزاره که در سلک عبید منسلک آمده بودند، چون محمد، غلام نظام‌الدین تاجر وبلو، غلام میرزا عبدالقیوم نویسندهٔ کوتوالی کابل و غلام‌علی، غلام میرابوالقاسم خان سردفتر دارالانشا و غلام‌حسین، غلام‌میرزا عبدالله خان، برادر میرزاعبداللطیف خان منشی حضور شهزادهٔ اعظم، سردار حبیب‌الله خان، فرار اختیار کرده از کابل با غلام‌رسول نام، نوکر حاجی فیض‌محمد خان فوفل‌زایی، راه قندهار برگرفتند که از آنجا اگر بتوانند خود را در شالکوت رسانیده، همچنان که از جانب خدا و رسول او تعالی، مسلم و حرّ و آزادند، از قید رقیّت برهند. و میر محمدحسین خان حاکم غزنین از ورود ایشان در آنجا آگاه گشته هر چهار تن را گرفتار و به فرمان والا محبوس و مغلول رهسپار کابل ساخت. و پس از وصول در کابل، حضرت والا امر کرده قدری بالاتر از پاشنه، اعصاب پای‌های ایشان را بریدند تا دیگر گریخته نتوانند.

شکستاندن میرزا عبدالاحمد جمع تاجکیهٔ غزنین را

و هم در این ایّام، میرزا عبدالاحمد خان غزنوی، رشوت زیادی از عموم مردم تاجکیهٔ غزنین گرفته، مالیات مزارع و مساقات ایشان را که از عهد سلطان محمود سبکتگین انارالله برهانه، خالصهٔ سلطانی و سه کود بود، که یک حصّه مال دولت و یک حصّه حقّ‌البذر و مصارف آلات و ادوات زراعت و یک حصّه بهرهٔ زارع به قید شمار و بست دفتر بود، نقدی قرار داده ثبت دفتر پادشاهی کرد. و از این امر چون حبوبات در این سنوات ارزان و دونیم الی سه سیر گندم و سه و نیم الی چهارسیر جو و جواری به یک روپیه فروخته می‌شد و قرار تسعیر، این نرخ عوض جنس نقد مرتبط گردید، زیان زیادی در بیت‌المال وارد آمد و هم تمامت مزارع و اراضی تاجکیهٔ غزنین، از ابواب جمع خالصهٔ سلطانی خارج گشته، مایملک زارعین در شمار آمد.

و هم در این اوقات، خان‌محمد خان و ولی‌محمد خان پسران سردار محمدخان که از معاندت با دولت فرار خارج مملکت و در سند دوچار ذلّت و عسرّت بودند، از عریضهٔ ضراعت و استدعای اجازت مراجعت در افغانستان نمودن خود ایشان، قرین عفو و مجاز گردیده با عیال و اطفال خود وارد قندهار شدند. و حکمران قندهار به فرمان حضرت والا زاد و راحلهٔ راه از دولت به ایشان‌داده گسیل کابل فرمود و در ظلّ حمایت دولت اسلام و موطن اصلی خویش به راحت مقام گزیدند.

عزم فوج نظام ترتیب دادن حضرت والا، از مردم هزاره

و هم در این هنگام، صاحب‌داد و محمدعلی بیگ و احمدبیگ و محسن‌بیگ و محمدمهدی و درویش‌علی و محمدجان و محمدحسین و حسن‌علی و علم و امیرداد و عظیم و اسمعیل و محمود و صفر و غلام‌حیدر و علی‌مراد و شاه‌محمد و شاه علی‌اکبر و محمدحسین و کلبی و اکرام و حسن و یوسف و علی‌ظفر و علی‌جعفر و غیره اربابان هزارهٔ دایزنگی و دایکندی، که پس از طلب کابل و محبوس شدن و به قتل و تاراج رفتن عموم میران و میرزادگان و سادات و

کربلائیان و زواران آن مردم، با عیال و اطفال خود ایشان اربابی و کدخدایی اختیار کرده، مواظب خدمات دولت و رعیّت شده بودند، به فرمان حضرت والا در کابل آمده، به واسطهٔ میرزا غلام‌حسین خان قاینی، سردفتر شمالی، شرفیاب بار گردیده، حضرت والا ایشان را از نوازش شاهانه، شادخاطر ساخته، شفاهاً فرمود که «چون از مردم هزاره دوازده هزار سوار جرار در رکاب احمدشاه و تیمورشاه و شاه زمان سدوزایی در حمله و یورش‌های متعدده هندوستان و خراسان و بخارا حاضر خدمت بوده، و فتوحات حاصل کرده، در بدو جلوس خودم در رکاب سردار عبدالقدوس‌خان، هرات را فتح کرده از تصرّف هواخواهان سردار محمدایوب خان کشیدند و هم در بغی و طغیان سردار محمداسحاق خان و تمرّد هزارهٔ یاغستان، خدمات نمایان به تقدیم رسانیده همهٔ این خدمات را بعضی از میران ایشان که نفوس و مال و ملک رعیّت را از خود دانسته اطاعت پادشاهی را ناگوار فهمیده، تمرّد ورزیدند، ضایع ساخته خود را برباد داده بازوی قوی دولت و نیروی محکم ملّت را به تیغ جهالت و ضلالت قطع کرده، خسارت عاید مملکت نمودند. اکنون که ملک از خاشاک وجود آنان پاک شده است، می‌باید چهار فوج پیاده و سوارهٔ هزاری ایشان و هشت فوج دیگر سایر هزارگان متوطنهٔ افغانستان از طوایف سرخ و پارسا و ترکمان و شیخ‌علی و درغان و بلخاب و دای‌میرداد و سکنهٔ درهٔ صوف و بامیان و بهسود و دایه و فولاده و دای‌نوری و دای‌ختای و دای‌چوپان و ارزگان و زاولی و بابلی و تیموری و پشه‌ای و شیرداغ و قلندر و جاغوری و زرتک و میرآدینه و مالستان و محمدخواجه و چهار دسته و جیغتو و غیره به دولت داده، خود را سهیم و شریک دولت و ملّت افغان در شمار آرند و به مثابهٔ آبای سلف خود، طریق خدمت و اتّحام اسلامیّت پیموده، از خوان احسان دولت محروم و مأیوس نباشند.» و ایشان سخنان حضرت والا را چون دُرّ، آویزهٔ گوش هوش خویش نموده، پس از حصول رخصت مراجعت به تعمیل هدایت و ارشاد والا پرداخته، جوانان شایستهٔ فوج نظام را گردآورده، به تعلیم و قواعد نظامیه در ملک پرداختند و سرگرم فراهم نمودن اعداد این افواج بودند که ناگهان از سعایت‌جویان اهالی بار، شکستی در حصار این نظم و ترتیب روی داده انجام نیافت و به جز یک فوج از مردم دایه و فولادهٔ حجرستان و مالستان و میرآدینه و زرتک چنانچه بیاید،

که در سلک نظام منسلک آمده دیگر فوجی از این قوم منخرط و مرتبط نظام نگشت، و امّا در این وقت جهت ارتباط و انتظام این امر، در روز دوشنبه بیست و سوم محرم، فرامین عدیده قرار تقریر فوق بر سبیل اشتهار به نام عموم طوایف مذکورهٔ هزاره، شرف اصدار و عزّ انتشار یافت و هم در این هنگام، بزرگان هزاره متوطّنهٔ گیزاب چون درویش‌علی و محمدنصیر و امیرمحمد و عطا و نجات و محمدکریم و غیره بنابرآن که سابقاً چنانچه گذشت، معروض حضرت والا داشته و نگاشته بودند که مزارع و مراتع متملکهٔ ایشان را دوست‌محمد خان می‌خواهد به مهاجرین بدهد؛ و حکم ندادن املاک خود را حاصل‌کرده به دست داشتند، به ذریعهٔ عریضهٔ استدعای ملکانه و استغاثه از دست دوست‌محمد خان نمودند که او می‌خواهد ملک ایشان را به افغان بدهد.

حکم ندادن ملک گیزاب به افغانان

حضرت والا در روز مذکور ماه محرم، احکام و ارقام فرمود که «به جز املاک لامالک، ملک ایشان را دولت به کسی نمی‌دهد و ملکانهٔ ایشان را دفتر قندهار برطبق دستورالعمل عمومی اجرا می‌دارد و ایشان نیز باید اراضی لامالک را به اغماض از خود نشمارند.» و با صدور این حکم دوست‌محمد خان، موطن و مسکن و مراتع و مزارع واقع جلگای گیزاب را به افغان داده، ملاّک آن را از مساکن و منازل ایشان کشیده، امر اقامت در محال مضبوطهٔ هزارهٔ دایزنگی کرد و آنها را نیز عهد امیرحبیب‌الله خان ورثهٔ مالکینش متصرّف شده، مردم گیزاب یاوه و جلا گشت.

مأمور سفارت هند شدن محمداسمعیل‌خان

و هم در اینْ وقت، محمداسمعیل خان محمدزایی از احفاد سردار پاینده خان ابی‌الملوک فرقهٔ جلیلهٔ محمدزایی، از تغییر کرنیل غلام‌رسول خان که از کلکته در کابل آمدن او با عیال و اطفال سیدمحمود کنری از پیش گذشت، مأمور سفارت هند گشت و در روز بیست‌وسوم محرم از کابل راه اقامت کلکته برگرفته، شش

توب برک اعلای دایزنگی و شش تخته پتوی کابلی، به صحابت او به نام تحفه از حضرت والا برای ویسرای کشور هند ارسال شد.

و هم در این ایّام، خشت پخته که جهت کورهٔ شیشه‌سازی از لندن خواسته شده بود، به کابل واصل گشت؛ امّا کار آن اجرا نیافته به تعویق افتاد.

مأمور سردفتر مکتوب‌نویسی شدن میرزا عبدالرشید قزلباش

و مقارن این حال، در روز بیست‌وپنجم محرم، میرزا عبدالرشید خان، پسر میرزا عبدالحمید خان، از احفاد آقاحسین، وزیر شاه شجاع سدوزایی، که پدرش از دست هزارهٔ شیخ‌علی و عبدالمجید خان برادرش از دست سردار محمداسحق خان پسر امیر محمداعظم خان مرحوم، به خدمت دولت کشته شد و خودش چندی به خانه سامانی و مدّتی به کتابخوانی حضرت والا سرافرازی داشت، از تغییر میرزا محمدجی که از تغییر منشی محمدابراهیم خان، مأمور مکتوب‌نویسی حصه‌ای از دارالانشای حضور گردیده و از عدم لیاقت کار را از پیش بردن نتوانسته، نجابت ارومت خاندانی نیز نداشت، به کار یک شعبه از امور دیوان مکتوب‌نویسی مأمور و ممتاز آمد و هم در خلال به منصب کمیدان افتخاری سرافراز گردیده، شهزادهٔ اعظم سردار حبیب‌الله خان را فرمان رفت که کریج و کلاه و لباس رسمی منصب کمیدانی و کرسی روز بار عام او را اعطا و معیّن کند و در تحت کرسی میرزا امیر ابوالقاسم‌خان سردفتر شعبه اول دارالانشاء، که حضرت والا به واسطه کینت حضرت رسول، اسم او را تغییر داده، میر محمدقاسم خان نهاد، قرار دهد.

تعشّق و تفرّر زوجهٔ میرزا عبدالرؤف‌خان

و هم در خلال احوالی که به شرح رفت، زوجهٔ میرزا عبدالرؤف‌خان، نایب کوتوال کابل، که به دساست و سعایت، امور غیر واقعه را از درِ تهمت بر غربای ملّت نسبت داده ایشان را گرفتار شکنجهٔ سیاست و قتل و غارت و ضبط دولت می‌ساخت، و انواع جور را به فریه در محل اجرا به اشاره و ایمای میرزا محمدحسین خان کوتوال می‌آورد، به واسطه و میانه‌روی خواهر خود، که با میرزا سیدمحمد، نسبت خواهری داشتند، با یکی از فسّاق تعشّق ورزیده از خانهٔ شوهر

نامور خود بگریخت و مفقود شد. شوهرش که زمام مهام میرشبی، در دست اختیار داشت، محمدعلم نامی از افغانان قندهار را که در دستهٔ سواران خاصهٔ رکاب حضرت والا رهسپار خدمت بود و روزی او را با زوجهٔ خویش که در گوشه بام ایستاده، رخ چون ماه و ابروی چون هلال خود را به او نموده به انگشت در اشارت وصلت و مخالطت دیده بود، محبوس نمود و پس از چندی زوجهٔ او از خانهٔ سیدقلم نامی به دست مجسّسین زنانه آمده، محمدعلم خان همچنان در زندان متوقف مانده تا که محمدقاسم خان پدرش که مأمور ممیّزی هزارهٔ دایزنگی بود، به ذریعهٔ عریضه استدعای اطلاق پسر خود را نموده داد خواست و از حضور حضرت والا در روز بیست و ششم محرم، شهزادهٔ اعظم، سردار حبیب‌الله خان را فرمان تحقیق کردن عصیان محمدعلم خان صادر گردیده، چون بدون همان اشارتی که زوجهٔ میرزا عبدالرؤف خان جانب او کرده به وصل خویش دعوت کرده؛ و شوهرش دیده بود و به جز خودش گواهی دیگر نداشت، از حبس رها شد و هم‌چنین میرزا محمدحسین خان نیز در پایان کار مکافات کردار ناهنجار خود را چنانچه بباید یافت.

مأمور پشاور شدن حاجی محمدنبی و دیوان جواهر سنگهٔ هندو

و در روز بیست و هفتم محرم، حاجی محمدنبی خان، پسر مختار خان و دیوان جواهر سنگه، پسر وتن سنگهٔ هندو را حضرت والا از تمامت تجّار کابل، برای کار آرت پشاور منتخب کرده، یک لک روپیهٔ انگلیسی از دولت، جهت اجرای امور تجارتی بازرگانان کابل به هر دو تن عنایت فرموده، فرمان کرد که: «میرزا خلیفه‌جی متمم پسته‌خانهٔ اسلامیهٔ پشاور، از جملهٔ مبالغ عطیهٔ مستمرهٔ دولت انگلیس به ایشان بدهد» و هم در خلال به هر دو تن القا فرمود که وقایع عمده را هفته وار بر سبیل اخبار به ذریعهٔ میر محمدقاسم خان سردفتر شعبهٔ اول دارالانشاء به حضور مرقوم داشته، مأموریت خود را باطناً مخصوص این کار بدانند و در ظاهر اجرای کار آرت تجّار را بکنند.

صدور اشتهار به نام فراریان باقی‌ده

و هم در این ایّام، حضرت والا دَر لطف به روی حالت پرملالت باقی‌داران وجوه دولت، متوطّنهٔ نهر و نواح جلال‌آبَاد که فرار اختیار کرده بودند کشوده، اشتهاری انتشار داد که: «باقی‌دهان دولت هر که باشد، به فراغ‌بال در موطن و مسکن خود مراجعت کرده، سرای و ملک ضبط شدهٔ خود را متصرّف گردیده، وجوه بقایای ذمّه‌گی خود را قرار قسط به مرور شهور و ایّام و سنین به دولت برسانند.» و از صدور این اشتهار، اکثر بازگردیده، اقلی که جور و ستم زیاد دیده و باقیاتش از دفتر سنجش، برخلاف حقیقت، به نامش بیرون‌نویس گردیده، توان ادای آن را از حوصلهٔ قوای خود دور دیدند، نیامدند.

بنیاد قلعهٔ دولتی در ارگون

و هم در این هنگام، نقشهٔ قلعهٔ جدید که سردار گل‌محمد خان از ارگون به فرمان والا فرستاده، به حضور واصل گردیده، فرمان احداث و تعمیر قلعهٔ معقلی به فاصلهٔ هشتاد و سه ذرع جانب غربی قلعهٔ کهنهٔ باش، واقع ارگون، اصدار یافت که بنیاد نهاده آباد کند؛ و قلعهٔ باش را نیز خراب نکرده، بروج و بارهٔ آن را مرمّت نماید و ثمن باغ و قلعهٔ متحدثه را به رعیّت بدهد. و هم عبدالقادر و مسجدی، دو تن معمارباشی را از کابل رهسپار ارگون فرموده، امر کرد که موازی دوازده جریب زمین را در یک طرف قلعهٔ جدید، باغ قرار دهند و برای تعمیر این قلعه و باغ، معمار و بنا به فرمان والا از غزنین مأمور و مقرّر آمدند.

گرفتار آمدن جاسوسان قوم منگل

و هم در خلال احوالی که رقم شده آمد، شش تن از بزرگان قوم منگل، چون آدم‌گی و متین و میروگی و محمدنور و عطاجان و قدرخان نامان، با کارکنان دولت انگلیس راه مراوده و مکاتبه کشوده، و مبلغی به نام مواجب حاصل کرده، به امر وقایع‌نگاری و معلومات و نظریات دادن به هواخواهان آن دولت اقدام نمودند، و دیری مواظب و مشغول این امر بوده و روز خدمت دولت انگلیس به سر برده، تا

که حضرت والا از عرایض وقایع‌نگاران سمت جنوبی، بر کردار خسارت‌بار آنان آگاه گشت و فرمانی مندرج از کلمات نوازش نگارش یافت و به سردار محمدانور خان حاکم خوست ارسال شد و به نام آن شش تن رقم شد که: «چون مردم منگل قوم ایشان تبعه و رعیّت این دولت‌اند و بعضی از امور ملکیهٔ آنها نظم و نسقی به کار دارد، می‌باید به توسط و ذریعهٔ ایشان، انتظام مهام داده آید. پس به کمال ترفیه حال و تأمین احوال، در کابل بیایند که دستورالعملی از حضور به ایشان داده بعد مراجعت کنند.» وهم به سردار محمدانور خان ارقام شد که این منشور را به ایشان رسانیده به قسمی‌که ندانند، هر شش تن را محترمانه نزد خود حاضر آورده، گسیل کابل نماید و مواظب باشد که از امور باطنهٔ خود که دارند، خائف نگردیده از عرض راه نگریزند و هر شش تن در کابل آمده، حبس دایمی شدند.

سرقت و غارت نمودن مسعودیان متعلّقهٔ دولت انگلیس

و هم در این احیان، شانزده تن از از قوم مسعود، سکنهٔ موضع تنگی شهر مکین، که هنوز سر اطاعت به حکومت دولت انگلیس فرود نیاورده بودند، راه سرقت و غارت برگرفته، نُه رمهٔ گوسپند از مردم پلیپلی قوم کجی‌خیل، سکنهٔ مرغه، از تبعهٔ این دولت را به سرقت برداشته و ملاّک آنها تعاقب نموده از جمله محمدسرورخان مرغه‌ای یک نفر از دزدان را به ضرب خنجر مجروح ساخته تفنگ او را نیز به دست آورد و رمه‌های گوسپندان را برگردانیده، دزدان یک نفر پسر شانزده‌ساله را که با ملک زلی‌شاه خان، نسبت عم‌زادگی داشت، با خود اسیر بردند و او از دست ایشان گریخته بازآمد؛ و خلیفه نورمحمد خان، خادم این دولت، کس فرستاده به ملاّ پیوندهٔ مسعودی پیام داد که اعداد و احاد و افراد قوم خود را از حرکات نامسلمانانهٔ سارقانه بازدارد و هم ماجرا به حضور والا نگاشت. و حضرت والا خلیفه نورمحمد خان را ارقام کرد که: «مردم سکنهٔ پرمل و غیره را تأکید بر حراست و پاسداری خود و مال و منال ایشان نماید، تا اگر دزدان قوم مسعودی دستبردی نمایند، در گرفتار کردن و کشتن و بستن ایشان صرفه جایز نشمارند.» و از صدور این منشور، دزدان و جهلهٔ افاغنهٔ سرحد عموماً خود را در معرض خطر دیده، دیگر جسارت در سرقت و غارت نتوانستند تا که به عهد اعلیحضرت امیر

امان‌الله خان غازی مردم سلیمان‌خیل، تبعهٔ این دولت، پیشهٔ سرقت و غارت اختیار کرده، با دزدان و حرام‌خواران هر قوم و قبیلت افغان، معاضد و همدست و همداستان گردیده، به هزاران دواب و مواشی مردم توابع غزنین، خصوص مردم هزاره را به سرقت غارت کرده، و صدها تن را قتل و زنده به آتش سوخته، از عدم پرداخت حکومت به سدّ این رخنه، از غزنین سرایت به هزارهٔ بهسود و جاغوری و ناهور و غیره کرده، خسارت زیاد عاید و وارد حالت پرملالت رعیّت بیچاره گشت. و عبدالرشید خان الکوزایی، مأمور حکومت غزنین شده، حسب وظیفهٔ مأموریت خود لشکر کشیده سی و سه تن از سرکردگان دزدان سلیمان‌خیل را گرفتار زندان سیاست ساخته و مردم هزاره چهار لک روپیه ادعای دیهٔ سفک دماء و تاراج اموال خود را کرده، بیست هزار روپیه محصول صورت حال دعوی خود را به دست داده، به گذارنیدن شهود در محکمهٔ شرعیّه بر آنها ثابت نموده، همه را از عاقبت‌اندیشی که عداوت دایمی دربین هزاره و افغان سلیمان‌خیل بل عموم افغان استوار و پایدار نماند و با هم متحد باشند، ابراء کرده از جمله شصت و سه‌هزار روپیه را حجّت شرعی به مُهر حاکم و قاضی گرفتند و در پایان کار قوم منگل و غیره تمرّد و طغیان ورزیده، اعلیحضرت ممدوح، محبوسین سلیمان‌خیل را بدون آن که مبلغ مندرج حجّت خود را به مردم هزاره بدهند، مخلّع از زندان رها فرموده، آنها در ازای این احسان، با مردم منگل و غیره شریک تمرّد و طغیان گشته، خون هزاران تن را چنانچه در جلد پنجم نگار خواهد یافت، بریختند و خسارت زیاد به دولت و ملّت رسانیدند.

و هم در خلال احوالی که به شرح رفت، جهان‌دل خان و خرم‌دل خان و عبدالرحمن خان، پسران سردار شیرین‌دل خان مرحوم، از مأمور حکومت خوست شدن سردار محمدانور خان که از پیش گذشت، به ذریعهٔ عریضه، از حضور والا سررشتهٔ بودوباش و امر معاش خود را استدعا کرده، به فرمان والا با عیال و اطفال خود سردار شیرین‌دل خان از خوست در کابل آمدند.

و از دیگر سوی در خلال این حال حاجی‌اسد خان مستاجر وجوه سایر قندهار که پنج لک روپیه از مال دولت بر ذمهٔ او باقی افتاده بود، به فرمان طلب، از قندهار در قلات آمده، چند روز جهت قطع و فصل حسابی که در معاملات اجارهٔ خود با

اخترمحمد خان و سیف‌الله خان توخی داشت، در آنجا درنگ کرده بعد در کابل آمد. و از اخفا و پنهان نمودن اکثر از وجوه دولت که مخفی داشته داخل ابواب جمع ماخوذهٔ خویش و ثبت کتاب دخل خود نکرده بود، محبوس‌گردیده به امر حضرت والا آبگوشت یخنی لحم سگ به او داده شد و سرای و مال و متاع ظاهرش در عوض مبالغی که بر ذمّه‌اش ثابت آمد، ضبط و قرار قیمت منصفین فروخته گشت و از جمله سرای نشیمنش که در محلهٔ سنگتراشی واقع بود، پس از بها شدن نُه هزار روپیه به میر محمدقاسم خان، سردفتر شعبهٔ اول ادارهٔ مکتوب‌نویسی بخشیده شد.

عریضه نمودن و استدعای در افغانستان آمدن میر ایلخانی

و هم در خلال واقعات مسطوره، محمدامیر بیگ ایلخانی پسر محب‌بیگ هزاره، رئیس و سرکردهٔ مردم یکه‌اولنگ دایزنگی که با بعضی از میران و میرزادگان هزارهٔ دایزنگی و دایکندی و بهسود، از طلب کابل‌شدن میران و میرزادگان و سیدان و کربلائیان و زوّاران عموم هزاره و صدور حکم در ملک نبودن همگنان تمرّد و طغیان ورزیده، پس از مغلوب شدن هزارگان چنانچه گذشت، با کرم‌علی بیگ و علی‌جان بیگ پسران خود، از راه فرار در مملکت ایران رفته و مهرعلی‌خان پسرش که در سلک پیشخدمتان دربار معلی شرف انسلاک داشت، به امر والا با دیگر جمعی از میران و میرزادگان که گرفتار آمدند، کشته گشته و مسمّاة لیلی، دختر او را که به اسیری در کابل آورده بودند، شهزادهٔ محترم سردار نصرالله خان به نام ملک یمین متصرّف گردیده، دختری از صلب خود و رحم او، به روی روز آورد، از مشهد مقدّس به ذریعهٔ عبدالله خان کارگزار عریضه‌نگار حضور شده، استدعای عفو تقصیر و اجازت مراجعت در افغانستان نمود. و حضرت والا بدو رقم فرمود که:«عهدنامهٔ اطاعت و ترک خیانت و جنایت به قرآن مجید نوشته و به مُهر خویش امضا کرده ارسال دارد، بعد عفو تقصیر او، اجازت آمدنش در کابل داده خواهد شد.» و این منشور تسلیم احمدبیگ سرجنگل شد که به او ارسال دارد و او در این وقت خود را از ضرر جان مأمون ندانسته، از عهدنامه فرستان و مراجعت کردن اهمال نمود و در عهد امیر حبیب‌الله خان، سراج‌الملّة والدّین چنانچه بیاید، به

ذریعهٔ محمدعلی‌خان وکیل سیقانی، در کابل آمده، مشمول عواطف خسروانه و دارای در سالی سه هزار روپیه تنخواه شد و در کابل بود تا که بمرد، و علی‌جان بیگ پسرش از اتهام قتل یک نفر زوجهٔ افغان که به او بستند دوباره فرار خراسان گشت.

مأمور شدن میرزا محمدطاهرخان در هرات

و هم درخلال احوال مسطور، سپهسالار فرامرز خان شرحی از عدم سردفتر و پریشانی امور دیوان هرات معروض‌داشته، حضرت والا، میرزا محمدطاهر خان پسر محمدزمان خان قزلباش را به سردفتری آنجا منتخب و مأمور کرد و او پس از ورود در هرات، آنچه از اسباب شایسته و اقمشهٔ نفیسه و اسپ که مردم به رسم تحفه و هدیه داد، همه را تحویل کارکنان دولت نموده، خود هیچ متصرف نشد، بلکه مبلغی از تنخواه خود را که افزون از امر معاش او و یک نفر خادمه‌اش در شمار می‌آمد، همه‌ساله تا که در هرات بود، از دولت نگرفت.

به دست آمدن کوزه‌ای خالی در لاش و جوین

و هم در اثنای واقعات مسطوره، درویشی نامی از قاطنین قریهٔ نقینان واقع لاش و جوین، کوزه‌ای از زیر خاک یافته، به زوجهٔ خود سپرد و قمرالدّین نامی آن را از نزد زوجهٔ او به‌دست آورده در خانهٔ خود برد و سرتیب گل‌امیر خان آگاه گردیده قمرالدّین را احضار فرموده او را در تحت استنطاق اظهار حال گرفت؛ و او از خوف این که اگر اظهار نماید، گرفتار شکنجهٔ آن نخواهد شد که در میان آن کوزه طلا بوده باید بدهد انکار آورد. بعد از درویشی پرسیده او اقرار و اظهار بردن قمرالدّین کرد و از بودن چیزی در اندرون آن انکار نمود. سپس از زوجه‌اش پرسیده او گفت که کوزه مملو از قران بود. چون سخن بدین‌جا رسید، سرتیپ امیرخان، قمرالدّین و دو تن زنان و دو تن پسران او را در زیر فشار و عذاب و عقاب آورده، زجر و توبیخ زیاد نمود که آن کوزه را پر از قران کنند و بدهند، و به روغن آتش تفته ایشان را داغ کرد و بسوخت و محبوس نمود، تا که ماجرا از عریضهٔ مدد خان حاکم و سردار لاش و جوین، به مسمع فیض مجمع والا رسیده،

سرتیب مذکور را طلب کابل فرمود که حاضر آمده جواب این عقاب و عذاب خودسرانه و مردم‌آزاری خویش را بگوید و هم حاکم مذکور را فرمان کرد که او را به حراست گسیل کابل نماید که فرار نکند و او در کابل آمده کیفر کردار خویش از آن کوزه خالی دریافت.

خیانت میرزا ملک‌جی

و هم در تضاعیف وقایع مذکوره، کبتان محمدحیات خان مقیم پشت رود، شرحی از غبن و خیانت و مصادرت میرزا ملک‌جی خان، سردفتر آنجا معروض داشته، حضرت والا به ذریعهٔ فرمان از خود میرزا ملک‌جی خان بپرسید، و او رضانامهٔ شرعی به مُهر قاضی و امضای تمامت کدخدایان و بزرگان مردم پشت‌رود حاصل کرده، ارسال حضورداشت و از عقب آن ملاّ لعل‌محمد خان و ملاّ محمدمحسن خان و ملاّ عبدالله خان، مفتیان محکمهٔ پشت‌رود و زمینداور، که‌از حالت خیانت میرزا ملک‌جی‌خان آگاه بودند، و در رضانامه خاتم ننهاده بودند، معروض داشته عریضهٔ خود را به سوگندهای غلاظ و شداد مؤکّد و موشحّ ساختند؛ و از عهدنامه به دولت دادن و اغماض و لحاظ نکردن خود برنگاشتند که به صدق معروض داشته طریق کذب ننوشته‌اند. و حضرت والا از این عریضهٔ آنان نیک دانست که میرزا ملک‌جی از استقلالیت در ماموریت خود، رضانامهٔ مجبوری از مردم حاصل و ارسال کرده است. پس کبتان حیات خان را فرمان کرد که او را موقوف دانسته محبوس گسیل کابل کند، چنانچه علی‌محمد خان حاکم پشت‌رود او را محبوس و مغلول، رهسپار کابل فرمود.

هم در این وقت، غلام‌حبیب خان، خزانه‌دار پشت[رود]، از جملهٔ هفت لک و هفت هزار و هشتصد و پانزده روپیهٔ قندهاری مالیات آنجا، یک لک و سی و نه هزار و ششصد و چهل و سه روپیه را صرف امور کشوری آن ولایت کرده، شش لک و بیست و هشت هزار و هفتاد روپیه را به صحابت محمدجان خان و محمداکبر خان بارکزایی و سواران کشادهٔ ایشان در کابل فرستاده، تسلیم نوران‌شاه خان خزانه‌دار کرد.

مرکز خرید پوست قرار دادن میرزا میر عثمان‌خان در مزار شریف

و هم در خلال احوالی که به نگارش رفت، از طلب کابل‌شدن میر ابوطالب خان که مرکز خریدن پوست قره‌گلی را در اندخود قرار داده، از اعداد رعیّت پوست را در آنجا فراهم آورده و بهای معیّن و مقرّر مستمر آن را داده گسیل بخارا داشته به فروش می‌رساند. میرزا میرعثمان خان، سردفتر حساب‌گیری، به لحاظ حصول منفعتی برای خود که عادت جبلیهٔ عمّال دیوانست، به ذریعهٔ عریضهٔ استدعای تمرکز این معامله را در مزارشریف نموده، عرضش پذیرفته آمد. و از حضور منشوری بر سبیل اشتهار اصدار و انتشار یافت که: «تمامت مالکان پوست قره‌گلی، پوست‌های متملکهٔ خود را از دور و نزدیک در مزارشریف رسانیده و بهای آنها را حاصل کرده بازگردند.» و از صدور این منشور، سردار محمدعزیز خان حکمران ترکستان، به طمع جلب منافع و حصول تحایف و هدایا از احاد و افراد رعایا، راه استعلام عموم و سیر مواضع برگرفت و در ایلات و ییلاقات گردش کرده، به نام این که مردم را خبر می‌دهد که پوست قره‌گلی را در اندخود نبرده در مزار آورند، مبالغی از عموم رمه‌داران ترکستان حاصل نموده، از استدعا و اظهار آنان، معروض حضور داشت که: «مأمورین و کارپردازان مواقع تکاب شیرین و اندخود و شبرغان و آقچه و هجده نهر و شورتپه و غیره را با رؤسا و کدخدایان رمه‌داران، احضار و استفسار نمودم و معلومات و نظریات صحیحه حاصل کردم که در این‌سال از شدّت سرما و کثرت برف در دی ماه، دواب و مواشی زیاد تلف‌گردیده به باد فنا رفته‌اند و تعداد گوسپندان مردم اندخود که افزون از صدهزار در شمار زکوة بود، هفتاد و شش هزار و چند صد رأس باقیمانده، ربع آن سقط و هلاک شده است؛ و هم‌چنین از مردم میمنه و نواح و توابع آن که افزون از پنجاه هزار گوسپند ثبت دفتر زکوة است سی و نه هزار و ششصد هفتاد و شش رأس بازمانده، بقیه سقط شده‌اند؛ و در همهٔ مواضع و قرای ربع گوسپندان رمه‌داران نیست و نابود گشته است، و با این من تکمیل تعداد پوست همه‌ساله را قسراً بر عهدهٔ همگنان نهادم که از هرجا می‌کنند به دست آورده به دولت بفروشند و نیز عزم داشتم که در وقت مراجعت در هر قشلاق و ییلاق شده، گوسپندان رمه‌داران را به قید شمار درآورم. هرآیینه یک لک پنجاه الی شصت هزار پوست قره‌گلی به کمال رضایت رعیّت به

دست خواهد آمد. و چون میرزا میرعثمان خان از اندیشه‌ای که در دل جای داده، از نیل مرام خویش محروم شده، از اخذ تحف و هدایا و حصول منایای سردار محمدعزیز خان، معروض و به حضرت والا حقیقت حال را معلوم داشته بود سردار معزّی‌الیه را با خامهٔ انباه از کردارش آگهی داده آمد و ارقام رفت که: «به بهانهٔ سر رشته و نظم و نسق امر پوست قره‌گلی، در آقچه رفته و نام دوازده را بر ده افزوده و نهاده، در تعداد پوست خریداری فزایشی بی‌اصلی ابراز دادید و در حقیقت و نفس‌الامر، عزمی را که جزم کردید مبالغی از مردم گرفته، تعداد گوسپند را کم به شمار آورید و مدّعای خود را حاصل کرده، برخلاف واقع به حضور خبر دادید و دنیا را به کام خویش دیده هرچه خواستید از پیش بردید. باری همان حکم جاریهٔ سابقه منسوخ نمی‌شود. باید قرار بست ماضی معمول داشته، پوست را به حصول رساند.»

و هم جهت حصول استحضار به حقیقت کار و رفتار سردار محمدعزیز خان و استکشاف شمار گوسپند قره‌گلی، حکّام و عمّال مضافات بلخ مزارشریف را فرمان رفت که: «قبل براین حکمران آنجا و میرزا میرعثمان خان به مُهر حکومتی ترکستان شما را فرمان و امر نموده بودند که قرار قدغن سلطانی، یک جلد از قره‌گلی ضایع و تلف دست اخفا نشود و هرچه باشد داخل خریداری دولت بیاید. بنابرآن باید عموم رمه‌داران قرار شماری که گوسپندان ایشان برای اخذ زکوة شمرده می‌شود، سیاهه داده پنهان نکنند و نیز از تعداد گوسپندان قره‌گلی را پرسیده و علم آورده شود، تا تفاوت زیادت و نقصان سال گذشته مکشوف گردد و سیاههٔ تعداد گوسپندان خود را با التزام‌نامهٔ آن که اگر اندک درشمار آورده باشند، سزاوار جریمه و عذاب و عقابند، به دفتر حساب‌گیری ارسال دارند و اگر این‌گونه که ارقام و اعلام شد، تهیهٔ کار نمایند، البته از تعداد گوسپند به واقعی علم حاصل کرده‌اند و الاّ گویا حقیقت امر را برای جلب منافع خود مخفی و مطلب خویش را حاصل داشته خواهند بود. مبصرین عالم بشریت، ازاین احکام پادشاهی و تجارت دولتی، تعمیر بلاد و ترفیه عباد و عدل و داد را نیک دانسته، امضا خواهند کرد که این‌گونه دولت و ملّت تا کی و تا چند پا به سلّم ترقی خواهد نهاد و آسوده خیال و مرفه‌الاحوال خواهد شد.»

خریدن نوک خامهٔ فولادی

و مقارن این حال در روز سلخ محرم، دو دانه نوک قلم فولادی سیاه و دو دانه سپید، از حضور والا به میر احمدشاه خان، ملک‌التّجار کابل داده و امر شد که به ذریعهٔ عبدالسلام و فضل‌محمود نامان، گماشتگان خود از هر دو رقم پنجاه هزار نوک قلم برای نویسندگان از پشاور و هند خریده ارسال دارند.

وقایع ماه صفر سنهٔ ۱۳۱۶ هجری

و از دیگر سوی در خلال احوالی که مرقوم شده آمد، سمندر خان پسر سردار نظرمحمد خان، نبیرهٔ سردار امیرمحمد خان، برادر عینی امیر دوست‌محمد خان و شیراحمد خان پسر سردار شیرمحمد خان، نبیرهٔ سردار شکورخان، از اولاد نواب عبدالجبار خان، برادر علاّتی امیر مرحوم مذکور، از غدر و خیانت نمودن خویش، محبوس دایمی در زندان هرات شده و در آنجا از عسّرت روزگار و ذلّت زندان، دوچار نکبت آمده، بار بار و به تکرار از قاضی سعدالدّین، حکمران هرات، خواستار شدند که عریضهٔ استدعای عفو تقصیر ایشان را ارسال حضرت والا نماید، تا شاید مراحم ملوکانه شامل حال پرملال‌شان گردیده از زندان عقاب رها فرموده شوند و یا همچنان زندانی بوده، قوت لایموتی برای ایشان معیّن و مرحمت گردد. و او بدون اجازت حضرت والا، جرأت فرستادن عریضهٔ خودشان را نکرده، از خود معروض داشته شرح حالت فلاکت زدهٔ ایشان را برنگاشت. و حضرت والا در روز سوم صفر، ارقام فرمود که «یک وقت نان خشک و یک وقت شوربا، از دولت به ایشان بدهد که نمیرند و زیاده از آن دیگر چیزی ندهد، چه با وجود الطاف ملوکانه که شامل حال ایشان بود، شاکر نگردیده و در پی فتنه و مفسدّه گشته، خود را در این بلیه مبتلا کرده حقّ نعمت را ندانستند و محافظ

حالت پرخسارت ایشان نیز باشد که از محبس نگریزند و یا خود را هلاک نسازند تا زنده بوده بار نقمت بکشند.»

تمنّای رفتار وحشیانه نمودن پلکونک روسیه

و هم در این هنگام، پلکونک روسیه، به سرهنگ محمود خان سرحددار افغانی پیام داد که عابرین معبر و سالکین سلک دولتین را باید قراولان جانبین به آواز جهر و ندای بلند، از کار و عزم و ارادهٔ راه‌نورد دیدن‌شان بپرسد. اگر چنانچه بگوید تاجرم، مزاحمش نشوند والا او را هدف گلولهٔ تفنگ سازند. و این پیام وحشیانهٔ او از عریضهٔ حکمران هرات، که سرهنگ محمود خان به وی خبر داد حالی رای والا شده، ارقام فرمود که: «در این صورت استکشاف حالت مخطی و مصاب از قوه به فعل نمی‌آید، زیرا قاتل در وقت استنطاق خواهد گفت که از مقتول پرسیدم جواب نداد، او را به قتل رسانیدم و مجروح و ورثهٔ مقتول ادعا خواهند نمود که چیزی نپرسیده، امر قتل و جرح را به روی روز آورد و در این صورت حقیقت امر و ثبوت آن را به جز خداوند دیگری نمی‌داند. پس نیکو آنست که راه آمد شد جانبین، ممنوع و مسدود باشد.»

و هم در این ایّام، میرزا خیرالدّین نامی، از مردم خرم و سارباغ ترکستان، عهدنامهٔ مرتکب خطا و خیانت نشدن خود را در خدمت دولت با عریضهٔ استدعای کار، ارسال حضور داشته، ملّتمس او منظور و به عوض میرزا محمدمیرزا خان مغفور، مأمور کار مکتوب‌نویسی حکومت ترکستان و پوسته‌خانهٔ دولتی شد و نصف مواجب سالانهٔ میرحفیظ نام، نویسندهٔ سابق پوسته‌خانه، قرار خواهش خود او که در سالی دو صد و هشتاد و چهار روپیه می‌شد به وی عنایت گشت. و او که به این مواجب اندک به عزم اجرای کار معاندین دولت، خود را دخیل کار حکومت کرد، پس از چندی از رهگذر نمک‌خوارگی، میل خاطر به سلطان‌احمد خان، معاند دولت و فرار سمرقند داشت، راه ارسال رسایل و نگاشتن واقعات با او بکشود و گرفتار مجازات آمده محبوس گشت. از این‌جاست که اکثر مستدعیان مآرب خویش، ادعای خدمت‌کرده مرتکب خیانت می‌شود باید تمیز نیک و بد کرده و به محکّ امتحان آزموده، مأمور و دخیل کار دولت، که ناموس سلطنت

است، بشوند و به محض اظهار و گفتار مطمئن نشوند که موجب بسی اضرار خواهند شد. و پس از حبس و توقیف او میرزا صاحبنظر نامی، عهدنامهٔ ترک خیانت و عدم خسارت، با عریضهٔ استدعای کار مکتوب‌نویسی حکومت ترکستان به مواجب سالی هزار و هشتاد روپیه ارسال حضور داشته، چون او از نویسندگان زیر دست میرزا محمدمیرزا خان و تعلیم‌یافته بود، به تنخواه سالانهٔ پنجصد و چهل روپیه مأمور کار مذکور گشت.

متصرّف شدن افغانان بایان‌زایی

و هم در خلال این حال، احمدجان بایان‌زایی و عبیدالله کاکوزایی از متوطنین علاقهٔ فوشنج مقبوضهٔ دولت انگلیس، در ارغنداب آمده اظهار هجرت از موطن خود کردند و مزارع واقع مواضع ناوهٔ لنگر و فاتون و ناوهٔ زمتو یا اوزمتو و شینه را جهت تصاحب و تملّک و اقامت خود پسندیده، در کابل آمدند و شرفِ بار حاصل کرده، خواستار اراضی و عقار آن مواضع شدند و اظهار کردند که هفتصد خانوار همراه دارند و از راه هجرت در مملکت اسلام آمده‌اند، و حضرت والا روز چهارم صفر، دوست‌محمد خان را فرمان کرده، نامی از مواضع مذکوره مستدعیهٔ آن را درج فرمان نفرموده، رقم نمود که: «ایشان را به مثابهٔ دیگر مهاجرین تقاوی و جیره و بذر و زمین بدهد.» و او اگرچه مواضع مزبوره درج حکم پادشاهی نبود و آنان در اظهار خود نام آنها را برده بودند، ایشک‌آقاسی دوست‌محمد خان همه را به آن دو تن عطا کرد.

عزل محمدعیسی‌خان حاکم خان‌آباد

و هم در خلال احوالی که به شرح رفت، محمدعیسی خان حاکم خان‌آباد که از پیش اشارت شد، با جمیل خان کوتوال خان‌آباد از اغراض شخصی و اغماض نفسی طریق منازعت پیش گرفته، از عریضه و سعایت هر دو تن، حضرت والا رجوع مصلح و مفسد بودن هریک از ایشان را به تحقیق نمودن اهالی محکمهٔ شرعیهٔ آنجا و میرزا عبدالرزاق خان، سردفتر، حوالت فرموده و ایشان محمدعیسی خان را از حصول نظریات و معلومات به کردار ناهنجارش، ملزم و ملامت قرار

داده، معروض حضور داشتند. و حضرت والا او را معزول فرموده، در روز هفتم صفر، شهزادهٔ اعظم، سردار حبیب‌الله خان را فرمان کرد که دیگری از خوانین کشوری را مأمور حکومت خان‌آباد نماید.

و هم در این روز، میرزا عبدالرشید خان را فرمان شد که میرزا عطامحمد خان و میرزا محمداعظم خان، نویسندگان خواهر مستوره سیّر والا را که مرحومه و به رحمت الهی واصله شده بود، احضار و از حساب دخل و خرج نقد و جنس آن مرحومه استفتاء نماید و اگر خیانتی کرده باشند، به حصول برساند. و چون ایشان زیانی در کار او نکرده بودند، بری‌الذّمه آمدند.

نقل رقم سردار عبدالله‌خان توخی

و هم در این روز، شهزادهٔ اعظم ممدوح مذکور را از رقم سردار عبدالله خان که ذیلاً نقل آن رقم می‌شود، آگهی داده‌شد که این رقم مفاخرت مرتسم، در شهر محرم سنهٔ هزار و سه صد و دوی هجری به سردار عبدالله خان ابن عبدالرحیم خان توخی که مأمور حکومت قطغن و بدخشان شده است، از روی ارقام پدر و جدّ سرکار والا نگارش یافته به دست تفاخر او داده شده بود، اینک آن را حاضر حضور نموده، به مُهر و امضای شهزادگان سپهرمکان، سردارحبیب‌الله خان و سردار نصرالله خان وغیره امناء و هواخواهان دولت رسانیده و آن اینست که: «در این ایّام خجسته‌فرجام، عالی‌جاه عزّت و سعادت همراه و دولتخواه صادق کارآگاه، ارجمند سردار عبدالله خان، خلف‌الصّدق عمدةالخوانین الکرام، عبدالرحیم خان مرحوم قوم توخی، که از جانب مرحمت‌جوانب والا، منصب سرداری و خطاب ارجمندی یافته، از حضور مِهرظهور معلّی به حکومت صفحهٔ خان‌آباد بدخشان مأمور و از بهره‌اندوزی بزم ارم نظم حضور متلّذ و به انواع ملاطفت و مهربانی مفتخر و مسرور گردید، و نوشتهٔ لطف سرشته‌ای از جناب مرحمت و غفران‌مآب، والد ماجد بزرگوار امیر فردوس میسر را به نظر مِهر تأثیر رسانیده، از ملاحظه گذرانید که این بندهٔ درگاه خداوند و فرزند سعادتمند خویش را مخاطب داشته چنین نگاشته‌اند که در باب خانوادهٔ جنّت مقامان، شیرشاه خان و غفار خان که سرهای خود را فداکرده و جان‌های خود را نثار نموده، در زیر رکاب جناب امیرکبیر

جنت‌مقام جان‌سپار شدند و گلعذارخان و محمدعمر خان مرحومان تحت رکاب این نیازمند درگاه اِله، جانهای خود را نثار نموده، آنچه خدمت و اخلاص‌کیشی را سزاست، بر جانهای خود لازم داشته بودند که حسن خدمت و اخلاص‌شان حدّ نداشت. هرگاه این نیازمند درگاه اِله در حیات مستعار باقی بودم، تربیت و نوازش عیال ایشان برعهدهٔ این‌جانب است که همراه عیالها و خانوادهٔشان شفقت و احسان بنمایم؛ و هرگاه مستعار برقرار نماند، برای شما وصیّت است که همراه عیال‌های مذکوران که عبدالرحمن‌خان و عبدالرحیم‌خان و غیره می‌باشند، احسان کرده بسط نظر مرحمت داشته باشید که فارغ‌بال، به دعاگویی دولت خداداد قوی بنیاد، شاغل و سرگرم باشند. خصوصاً عالی‌جاه عبدالرحیم خان که از حدّ زیاده‌خواری و زحمت‌های گران همراه مایان کشیده که به هر کس معلوم است و بازماندگان ما را لازم است که نوازش بیکران نسبت به ایشان مبذول دارند و موازی یک نوکر زمین، واقع ترنک از نهر ملک لت دارد که محصول آن مقدار دو خروار و پنجاه آثار غلّه می‌شود، معاف و مرفوع‌القلم است. هرگاه کنیزها در خانهٔشان مانده بود و کسی از خانوادهٔ این نیازمند درگاه اِله، به نظر عزّت و شفقت در بارهٔشان ندیده بود، این نیازمند درگاه اِله، از نامبرده نارضا و ناخشنود می‌باشم و گویا پاسداری خاطر ما نکرده؛ و هرگاه از عیال‌های غفارخان و شیرشاه‌خان تعدّی و کم‌خدمتی به ظهور برسد، باید که همراه‌شان بدن شود که خدمتهای‌شان بی‌نهایت است. مبلغ شصت تومان روپیهٔ خام تبریزی و مقدار پنجاه خروار کابلی غلّه، وظیفهٔ عالی‌جاه عبدالرحمن‌خان همه‌ساله، هرگاه کنیز او باشد مقرر است. هرگاه عیال و بازماندگان این‌جانب متمکّن سریر عزّت بود، همین وصیّت‌نامهٔ نیازمند درگاه اِله را باید و شاید که برخود لازم نموده به جای آورد که قدر مویی تخلّف و انحراف نورزند. البته در این باب تأکید بلیغ دانند فقط مکرّر این که هرگاه کسی این وصیّت‌نامه را بر جای نکرد، این جانب در قبر از او ناراض می‌باشم. فقط. تحریر شهر صفرالمظفر سنهٔ ۱۲۸٤ مکرر این که دست‌آویزهای مستحکم از جانب جناب امیر صاحب مرحوم به دست دارند و قناتهای‌شان داخل جمع هوتکی است که خود معاف و مرفوع‌القلم است.فقط. تحریر شهر صفرالمظفر سنهٔ ۱۳۱٦.»

از آنجا که ابنای خلف را عموماً پیروی و اقتفای آبای سلف لازم و خصوصاً سرکار همایون ما را تقدیم وصیّت‌نامهٔ حضرت قبله‌گاه خلدآرامگاه، واجب و متحتم است، برعلاوهٔ عزّت و احترام که ارجمند کامکار موصوف را داده و قرار درست در منصب و خطاب و مواجب و تنخواه و رسوم و اختیارات او به مهمات ملک و لشکر صفحات خان‌آباد و بدخشان نهاده‌ایم، دو خروار و پنجاه آثار غلّه، از بابت یک نفر نوکر زمین، واقع ترنک و مالیات قنوات‌شان را آنچه قدیمی در جمع هوتکیست، معاف و مرفوع‌القلم داشته و تنخواه صداقت‌آگاه، عموی مشارالیه عبدالرحمن‌خان را که ثبت دفترخانهٔ مبارک است، کما فی‌السّابق، مقررّ و همه ساله برحال گذاشته، این رقیمهٔ عنایت ضمیمه را یادگار و دست‌آویز روزگار، به ارجمند موصوف و دودمان او سپردیم، تا اولاد کامکار ما نیز مثل خود ما، بر نوشته و مضمون آن عمل کنند و وصیّت‌نامه‌ها را من باب‌التّسلیم، تقدیم نمایند. تحریر فی شهر محرم‌الحرام سنهٔ ۱۳۰۲.» رقم هذا در سنهٔ یکهزار و سه صد و دو از هجرت حضرت ختمی مرتبت صلی‌الله علیه وسلم رقم شده از حضور شهریاری به عالی‌جاه موصوف مرحمت گردیده، چون در کاغذ بی‌دوام ارقام یافته بود، بنابرآن در هذه السنة سال کلب سنهٔ ۱۳۱۶ هجری، مطابق رقم گذشته، تحریر یافت و به مُهر جدید ضیاءالملّة والدین مزیّن گردید. فقط. امیر عبدالرحمن دستخط کردم، صحیح است. مُهر خوب نشد، دستخط کردم.»

از عبارات و کلمات مرقومهٔ این رقم ملاطفت مرتسم، قارئین این تاریخ، تفاوت آن زمان و این زمان را اینک شناخته، می‌دانند که مکاتب و احکام و ارقام رسمیه و عمومیه و دولتی و رعیّتی و ملّتی، از توجهات جهان‌درجات اعلیحضرت شهریار غازی تا کدام پایه پا به سلّم ترقی نهاده، با ادبیّات و رسوم و عادات انیقهٔ فارسی نگار داده می‌آیند.

شرح حال پسر سردار شریف‌خان سیستانی

و هم در این ایّام، علی‌خان پسر سردار شریف خان سیستانی که با اهل و عیال خود از سیستان، پناه به‌این دولت آورده و عیال و اطفال خود را در قلعهٔ فتح، واقع چخانسور، گذاشته خودش به فرمان طلب در کابل آمده بود، شرفیاب بار گردیده.

چون اقتضای رأی حضرت والا را در خصوص اقامت و جای گزیدن خود در اطراف کابل نپذیرفته، استدعای تمکّن در چخانسور کرد. حضرت والا از نقاری که او از حاکم سیستان در خاطر داشت و احتمال صدور فتنه از او در قرب سیستان می‌رفت، رخصت مراجعتش جانب سیستان فرموده، در روز هفتم صفر، علی‌محمد خان حاکم فراه را فرمان کرد که او را با اهل و عیالش، راه رفتن به هر جانبی که می‌خواهد برود نموده و پنجصد روپیه زاد راه داده‌گی را با ده خروار گندم، که از دولت صرف معاش کرده است، از او نگیرد و دیگر چیزی و پشیزی ندهد.»

و هم در خلال احوالی که به شرح رفت، دو تن از مردم ترکمان، سر دو تن روسی را از تن بریده و با خود در بدخشان آورده، نخست محبوس بعد به امر والا رها شده، معاش خوراک و پوشاک‌شان از دولت معیّن گردیده در تحت حفاظت نظر، روز به سر همی بردند، تا که جنرال تاج‌محمد خان هر دو تن را به فرمان حضرت والا، زاد راه و اسپ سواری داده، گسیل کابل و یک راس اسپ خود ایشان را عوض کاه و جوی که از دولت صرف آن شده بود، داخل اسپان دولتی کرد و تفنگ و کریچ ایشان را ضبط قورخانهٔ پادشاهی نموده. آنگاه که وارد کابل گشتند در سلک خدمهٔ دولت به زیر دست سرتیب محمدنظر خان منسلک مسلک چاکری شدند.

و هم در این هنگام، دوصد قطعه سنگ لاجورد که هر یک از پنج و هفت الی بیست سیر به وزن کابل بود، از معدن بدخشان حاصل آمده. چون همه شایان ساختن ظروف و اوانی بزرگ و کوچک بودند و حمل و نقل آن از عدم اشتر در بدخشان، متعسّر می‌نمود از عریضهٔ علی‌محمد، سرپرست معادن آنجا، حکمران ترکستان را در روز هفتم مذکور ماه صفر، فرمان‌شد که پنجاه نفر اشتر مایه از مزارشریف در بدخشان، مأمور حمل و نقل آن کند. چنانچه او به تعمیل امر والا پرداخته، سنگهای لاجورد را به کابل رسانید.

تمرّد طغیان مردم شرتن

و از دیگر سوی، در خلال احوالی که به شرح رفت، مردم متوطّنهٔ مواضع شرتن و حصار و مروره به القا و اغوای مردم باجاور، که ایشان را کارکنان دولت انگلیس

تعلیم و تلقین کرده، به تحریک و ترغیب فتنه برانگیختند، از دادن مالیاتی که جنرال میرعطا خان چنانچه گذشت، برعهدهٔ ایشان نهاده بود، سر باززده تمرّد ورزیدند و حضرت والا از عریضهٔ جنرال مذکور بر طغیان آنان آگاه شده، در روز هفتم مزبور ماه صفر، فرمان کرد که: «جمعی از دلیران سپاه منصور را مأمور کرده، دمار از روزگار اشرار برآرد و او جیش جنبش داده آن مردم توان اقامت در مقابل فوج دولتی را در نیروی خود ندیده، از کار ناهنجار خویش نادم گردیدند. چنانچه با مبلغ سه هزار و بیست مالیهٔ مزارع و اراضی خود که قرار تسعیر جنس به شمار می‌آمد، از راه اطاعت، نزد جنرال میرعطا خان حاضر آمده ربقهٔ انقیاد به رقبهٔ استسعاد نهادند.

تقرر و تأسیس دفتر مشخص و افزودن بیستْ یک بر مالیات افغانستان

و هم در این هنگام، حضرت والا، به عزم اینکه تعمیر بلاد و ترفیه عباد به روی کار آید و عموم رعایا از مأمورین تحصیل مالیات ایذا و آزار نیابد و از خرج گرفتن محصلین، زیانی عاید ایشان نگردد، تأسیس دفتر مشخّص فرموده و اشتهار عام به نام جمهور رعایا انتشار داد که: «هر قوم و محل که مالیات اراضی ایشان یک لک روپیه به شمار آید، یک تن تحصیل‌دار و یک نفر نایب از بین خود برگزیده، مالیات خود را تفویض او نمایند و تحصیل‌داران به خزانهٔ عامره رسانیده، رسید از دفتر مشخّص و مزیّن به مُهر مِهرآثار پادشاهی حاصل نمایند؛ و بر هر یک روپیه از مالیات معینهٔ مقرره مستمره، سه فلوس که بر بیست روپیه یک روپیه افزون به شمار آید، به نام تنخواه تحصیل‌دار و نایب نویسنده او و ده نفر پیادهٔ زیر دستش افزون از مالیات سابقه حاصل کنند.»

و از صدور این اشتهار و تقرّر این امر، بیستْ یک، برتمامت مالیات افغانستان افزوده آمد؛ و میرزا محمدشریف خان با میرزا عبدالعلی‌خان، به منصب سردفتر و نایب سردفتر مشخّص مأمور گشته، در هر یک از لک روپیه، یک تن تحصیل‌دار و یک تن نایب و یک تن نویسنده و ده تن پیاده معین و مقرّر آمد و تا چهار سال این اساس برحال مانده، در عهد امیر حبیب‌الله‌خان، سراج‌الملّة والدّین ملغی گشت. و آن افزونی بیست یک، بر دوش محنت‌کش رعیّت برقرار بماند. و

هم‌چنین در عهد او نصف عشر یک روپیه که افزایش یک روپیه بر بیست روپیه باشد، به نام حراست معابر و مسالک، که دو سه سال در مواضع مخوفه ده ده تن پیادهٔ ساخلو مقرر و مقیم گشت، بر مالیات افغانستان جهت مواجب حرسهٔ معابر افزوه آمد. و پس از آن بر هر واحدی از روپیه مالی و غیره سدس و ثلث و نصف یک روپیه علی‌الاختلاف، بر عموم اهالی افغانستان از تسعیر جنس به نقد، در عهد اعلیحضرت امیر امان‌الله خان غازی افزوده شد و همهٔ این افزایش، به تقریب یک بر دو و مضاعف اصل مالیات، در ابواب جمع دیوان ثبت دوام پذیرفت؛ و پس از این نیز نظر به کثرت مخارج دولت افزوده خواهد آمد.

تریاک تجارتی دولت

و هم در خلال احوال مذکور، رجبعلی‌خان پسر بازعلی‌خان، برادر سردار شیرعلی خان مرحوم هزارهٔ جاغوری، از تغییر میراسمعیل خان، مأمور خریدن تریاک جلال‌آباد برای دولت شد. و آن چنین بود که به امر حضرت والا خریدن تریاک هرات و جلال‌آباد و غیره به جز از دولت، بر دیگر مردم ممنوع و قدغن گردیده و دولت مثل پوست قره‌گلی، یک‌چارک کابل را، که سه صد و هشتاد و چهار مثقال به شمار می‌آمد، سی روپیه از رعیّت خریده، هر مثقالی را به پنج شاهی به مستعلمین آن می‌فروختند، که از این قرار سی روپیه دولت، چهارصد روپیه به شمار ترقی و تزاید تجارت می‌آمد. و هم‌چنین شیر خشت و پسته و بادام و پوست خام گاو را دولت خریده تجارت می‌کرد و تمامت منافع تجارتی این اجناس، علاوه بر مالیات و وجوه سایر و فروعات و زکوات دواب و مواشی، عاید دولت می‌شد و همهٔ این امور در عهد حضرت ضیاءالملّه به روی کار آمده، در باب پنج لک و پنجاه و هشت هزار و نهصد و پنجاه و چهار روپیهٔ کلّه‌دار، که از مبالغ عطیهٔ سالانهٔ مستمرهٔ دولت انگلیس که به این دولت می‌داد و از این سال باقی مانده بود، فرمان رفت که کنیگم فارن سکرتر پشاور، این مبلغ را به میرزا خلیفه‌جی، مهتمم پوسته‌خانهٔ اسلامیه واقع پشاور بدهد و او در روز هشتم ماه صفر، مطابق بیست و هشتم جون سنهٔ ۱۸۹۸ میلادی، مبلغ مذکور را تسلیم میرزا خلیفه‌جی کرد.

جور و ستم خوانین کوهستانی که مأمور حکومت بودند

و هم در این ایّام، محمدعلم خان، حکمران قندهار، شرحی از جور و ستم مصادرات خوانین کوهستان کابل، چون غلام‌محمد خان حاکم تیرین و غلام‌محمد خان حاکم کشک نخود و محمداکبر خان حاکم نیش و محمدیوسف خان حاکم غورک و غلام‌قادر خان حاکم کدنی، که در سال پیچی و تخاقوی، از حضور والا شهزادهٔ محترم، سردار نصرالله خان. مأمور حکومت شده و دست جور بر رعایا کشوده بودند، معروض داشت و برنگاشت که از جمله محمداکبر خان و محمدیوسف خان پسران جلندر خان و غلام‌محمد خان که از بدخواهی و معاندت دولت، سالها فرار بودند در پشاور اقامت ذلّت و قرار عسرّت داشتند و قرین عفو و مرحمت والا گردیده و اجازت مراجعت به وطن اصلی خود یافته، مأمور حکومت شدند و اهل و عیال خود را نیز در محل حکومت خویش آورده، طریق مصادرت پیش گرفته، مبالغی از مال دولت و رعیّت را حیف و میل و صرف نیل کرده، چون حقوق دولت، قرار اقرار خود ایشان، ثابت آمده از ایشان مطالبه شد، ایشان از محال حکومت خود در قندهار آمده، از گرد راه پناه به خرقهٔ متبرکه برده، بست گزین گشتند. و علاوه بر کردار ناهنجار و افعال ناسزاوار مخالف قانون حکومت و قاعدهٔ دولت خود که مرتکب شده‌اند، می‌خواهند که از بست نشین شدن، مال دولت و رعیّت را همچنان که صرف کرده‌اند ندهند. و حضرت والا در روز دهم صفر، احکام و ارقام فرمود که: «مبالغ دولت که خود اقرار کرده و بر ذمّت ایشان ثابت آمده‌اند، سیاههٔ مال و متاع و ملک و محل ایشان را از خود ایشان حاصل داشته، ارسال حضور نماید که همه فروخته، حقوق بیت‌المال وصول شود.» چنانچه از صدور این منشور متاع و ضیاع همه به فروش رسیده، بهای آن در عوض مال دولت به شمار آمد و حقوق رعیّت در قیامت بماند.

قصّه

و مقارن این‌حال، پیوند نامی از کدخدایان هزارهٔ دای‌چوپان، سکنهٔ علاقهٔ میان‌نشین، که از ملک محبوس در کابل آمده و مأمور اقامت نهر جدید فتح، واقع کوهستان کابل شده، دخترش را پادشاه گل‌خان از قاطنین قلعهٔ قاضی، که به نیابت

فراش‌باشی سرافرازی داشت و در وقت مأمور شدن خود برای سیاهه کردن کربلائیان و زوّاران و سیّدان و میران و میرزادگان و کدخدایان عموم مردم هزاره و گسیل کابل داشتن همه، به جور و اکراه متصرّف شده در خانهٔ خود آورده بود، به ذریعهٔ عریضه استدعای دختر خود کرد که به شوهرش برساند و حضرت والا فرمان کرد که دختر او به مشارالیه داده شده، پس داده نمی‌شود و از این قبیل هزاران نفر زن و دختر هزاره، که از در بخشش نفوس و جور منصوص، به دست اجنبیان از امت پیغمبر آخرالزمان افتاده بودند، و روز کنیزی و مباشرت و مخالطت حرام به سر برده، اولادها آوردند، در عهد اعلیحضرت شهریار غازی امان‌الله خان، از قید اسر و رقیّت آزاد و دلشاد شدند که إنْشاءَالله در موقعش رقم شده می‌آید.

قرض سردار شیرین‌دل‌خان از دولت

و هم در خلال احوالی که به شرح رفت، سردار شیرین‌دل خان مرحوم، در زمان حکومت وحیات خود، ده هزار روپیه به‌امید این که در وقت اجرای بروات تنخواه‌خواران، از تنخواه خود ادا خواهد کرد، از خزانهٔ خوست گرفته و خزانه‌دار آنجا هرچند از پسران او مطالبه نمود، نظر به این که خود را از سلسلهٔ جلیلهٔ محمدزایی و نبیرهٔ پاینده‌خانی و قوم قریب پادشاهی می‌دانستند و امید داشتند که به تنخواه زمان حیات پدر ایشان که هنوز نگرفته مرده بود، مجرا و محسوب گردد، ابا نموده ادا نکردند. تا که از عریضهٔ خزانه‌دار در روز هفدهم صفر، فرمان شد که: «چون گردن‌کشی کرده، قرض پدر خود را نداده‌اند، ده دوازده از ایشان گرفته، تحویل خزانه نمایند.» و ایشان از صدور این حکم دوازده هزار روپیه دادند.

معدن سنگ پلته و سنگ شجری

و مقارن این حال، در روز بیست‌ویکم صفر، سردار محمدانور خان حاکم خوست را در باب معدن سنگ‌پلته که چون لیف هیمه می‌باشد و در علاقهٔ جِدران هست، و معدن سنگ شجری واقع اسنیاء، فرمان رفت که سردار شیرین‌دل خان مرحوم مزدور گماشته به صرف سه صد و شصت و پنج روپیه و بیست و پنج فلوس، پانزده خروار و هفده و نیم سیر به وزن کابل، سنگ‌پلته و به صرف ششصد و

پنجاه روپیه و سی فلوس که نصف یک روپیه باشد، ششصد و هفده قطعه سنگ شجری، در عرصهٔ هفت ماه از معدن برآورده و از جمله هفت خروار کابل، سنگ پلته را خود آن مرحوم در کابل رسانیده و او را فرمان شده بود که: «جای فروش آن در هندوستانست، بد کرده که در کابل فرستاده است.» اکنون باید هر قدر سنگ که از معدن برآید، در قرب اقامتگاه سپاه نظام خوست انبارخانهٔ بزرگی ساخته و همه را در آن انداخته، به تدریج گسیل هندوستان نماید که فروخته آید.»

و مقارن این حال، پسران سردار میرافضل خان مرحوم چون فتح‌الله خان و عبدالواحد خان و عبداللطیف خان و نوراحمد خان که اجازت آمدن از باخرز در افغانستان، چنانچه گذشت، یافته و از آنجا راه هرات برگرفته بودند، با چهل و سه نفر از ذکور و اناث متعلّقه و منسوبهٔ خود، در روز بیست‌و دوم صفر، وارد هرات شدند و به فرمان حضرت والا، زاد راه و راحله از دولت به ایشان عطا شده، چون پا نهاد کابل آمدند، مشمول عواطف خسروانه گشته هریک مأمور خدمتی شدند. و مقارن این حال در روز بیست‌ونهم صفر، محمدکاظم خان انباردار سابق هرات را روح از قالب حیات برآمده، حکمران آنجا حسب توصیهٔ او، نعشش [را] در مشهد مقدّس حمل و نقل داد.

وقایع ماه ربیع‌الاول سنهٔ ۱۳۱۶ هجری

در روز پنج‌شنبه غرهٔ ربیع‌الاول، محمدغنی خان که در حین فراری بودن حضرت والا در سمرقند، روز خدمت در غربت به سربرده و چنانچه گذشت، مأمور سرحدداری پامهر شده، و در این وقت به فرمان طلب، راه کابل برگرفته، از تقبیل عتبهٔ علیا مستسعد گشته پنجاه تومان خامه تبریزی که در سال گذشته بر تنخواه او افزوده شده بود، برحال گردیده، مجدداً مأمور پامهر شد.

و هم در این هنگام، غلام‌رسول خان گله‌بیگی بلخ و مزارشریف، به فرمانی که به نامش شرف اصدار پذیرفت، یکهزار و پنجصد و سه رأس بره و گوسپند یکساله و دوساله، از رمه‌های دولتی برآورده، از راه استمرار در روز چهارم ربیع‌الاول، به

حراست سه نفر رمه‌یار، جهت مصارف کارخانهٔ طباخی دولت رهسپار کابل ساخت.

محبوس و طلب کابل شدن میرزا عبدالله‌خان

و هم در این ایّام، از سعایت اهل دیوان، خصوص میر احمدشاه خان که با میر محمدقاسم خان و میر محمدحسین خان و میر ابوطالب خان عناد دایمی داشت، میرزا عبدالله خان، برادر میرزاعبداللطیف خان منشی حضور شهزادهٔ اعظم، سردار حبیب‌الله خان، که از طرف میر ابوطالب روز خدمت به نویسندگی به سر می‌برد، متّهم به خسارت و خیانت شده، برگد محمدامیر خان را فرمان رفت که او را محبوس و گسیل کابل نماید. و در وقت راه کابل پیش گرفتن او، پدرش میرزا عبدالعزیز خان که چیزی زمین در موضع گردن دیوار هزارهٔ بهسود به بیع شرط خریده بود، بی‌خبر از حالت پسر خود برای رفع خرمن خویش، راه آنجا پیش گرفته، سعایت‌گران به عرض والا رسانیدند که او سر راه پسر خود رفته، مبالغی که پسرش به صندوق خیانت اندوخته با خود دارد، از عرض را بگیرد که مبادا به دست مفتشین دولت آید. و بدین واسطه پدرش نیز محبوس گشت. و پس از اندک مدّتی پدر و بعد از چندی پسر که خیانتی نکرده بود، از حبس رها شدند.

عتاب حضرت والا بر ایشک‌آقاسی دوست‌محمدخان

و هم در این هنگام، از عرایض حاکم و قاضی ارزگان و جنرال شیرمحمد خان و منصب‌داران نظامی مقیمی آنجا و کدخدایان هزارگان متوطنهٔ آن، به سمع فیض مجمع حضرت والا رسید که قبل براین، هزارگان سکنه و متوطّن ارزگان، از بیم و خوف دادن ایشک‌آقاسی دوست‌محمد خان، که اظهار دادن مزارع و مراتع ایشان را به افغان می‌کرد و اصرار در گفتار خود می‌نمود که امروز یا فردا ایشان را از ملک کشیده، افغان را جای می‌دهم، دست از زراعت برداشته، مترصّد وصول امر سپردن شدن و راه جلا پیمودن گشتند. و چون از ایشان پرسیده شد، گفتند که اراضی و عقار ما را دوست‌محمد خان به افغان می‌دهد، پس چگونه برای اجنبیان زراعت کنیم؟ و همان بود که معروض حضور داشته، فرمانی پرتو وصول افگند که: «ملک

ارزگان به کسی داده نمی‌شود، هزارگان دست از کار برنداشته سرگرم زراعت و فلاحت خود و آسوده باشند.» و این منشور را به ایشان نموده و تسلیّت و اطمینان خاطر داده، همه را امر بر زراعت کردیم و به حضور معروض داشتیم. از حضور منشوری واصل گشت که: «دوست‌محمد خان جهت تقسیم ملک علاقهٔ چوره به مردم مهاجر افغان مأمور و بدو سرشته داده شده است، شما اعداد رعیّت ارزگان و غیره هزارگان را تسلیّت داده مطمئن و ایمن بسازید که زراعت کنند و آسوده حال باشند.» و ما هزارگان را به ذریعهٔ این فرمان، اطمینان خاطر داده مشغول زراعت‌شان کردیم و اکنون ده روز است که مردم مهاجر به امر دوست‌محمد خان، خودسرانه داخل علاقهٔ سیاه‌چوب ارزگان شده، املاک هزاره را تصاحب نمودند و خود دوست‌محمد خان حاضر نیست که سبب دخالت آنان از او پرسیده شود، ولیکن احوال و آگهی بدو داده‌ایم که در باب دادن املاک ارزگان به افغان، اگر حکم و فرمانی داشته باشد بنماید که به محل عمل آید. و نیز مکتوبی به دوست‌محمد خان فرستاده نگار دادند که حضرت والا املاک اوبه‌تو و قول‌خار و چنارتو را به شما اجازت دادن به افغان کرده، نه ارزگان، و اینک مردم افغان دره به درهٔ ارزگان گردش و پسند اقامتگاه می‌کنند و می‌گویند مردم هزاره را از خانه و جایشان برآرید که ما مسکن گیریم، و مردم هزاره از این امر متوّهم و از ملک خود و عدالت حکومت مأیوس و آماده فرار شده‌اند. حضرت والا در روز ششم ربیع‌الاول، به ایشک‌آقاسی دوست‌محمد خان ارقام فرمود که: «اگر تمام کارهای شما این قسم باشد، نظم و نسق آن بسی مشکل است که شما بتوانید تنظیم و تنسیق دهید و معنی این حرف چیست که برای مهاجرین اجازت رفتن در ارزگان از طرف دولت نباشد و شما آنها را مطلق‌العنان ساخته، یاجوج‌آسا گذاشته‌اید که هرچه خواهند بکنند و این نیست مگر این که می‌خواهید عموم مردم هزاره [را] متوّهم و متوحّش نمایید که فرار اختیار کنند و ملک ایشان لامالک مانده، شما به افغانان بدهید. پس به زودی خود را در علاقهٔ ارزگان رسانیده آنها را مطابق فرمان و سررشته جابه‌جا نمایید و سررشتهٔ مهاجر را بر وفق دستورالعملی که به دست دارید معمول دارید که دیگر استغاثهٔ مردم هزاره، به حضور نرسد.»

و او ضمیر آنها را که مرجعش مردم هزاره و نام مهاجر مظهراً در قفای آن مصرح مرقوم و مندرج این فرمان بود، راجع به افغان کرده، ایشان را به همان لفظ جابه‌جا نمایید، در ارزگان جا داده معروض داشت که مردم هزاره نبودند و ملک ایشان خالی بود، به افغان داده شد، زیرا که در دستورالعمل مندرج است که املاک لامالک به افغان داده شود. و این عریضهٔ خود را چون سردفتر دارالانشاء میر محمدقاسم‌خان بوده، راه خلاف امر پادشاهی نمی‌توانست پیمودن، به ذریعهٔ سردار عبدالقدوس‌خان ایشک‌آقاسی مطالعهٔ آن را مرجوع به حضور والا کرد و خواجه محمدخان برادرش که در کابل بود، فرمانی به مُهر ایشک[آقاسی] عبدالقدوس‌خان، در پاسخ این عریضهٔ او حاصل کرده، به اعتبار مهر او به مُهر مِهرآثار پادشاهی رسانید که املاک مردم هزاره را از یکسر به مردم افغان داده، در بین محل و موقعی به مردم هزاره نگزارد که هزاره اقامت ورزد و تا جایی که مردم مهاجر افغان برسد، ایشان را متّصل که مردم هزاره فاصل بین نگردد، مزرع و مرتع و ماوی و مسکن بدهد. و این منشور را که خلاف دستورالعمل اولش که املاک لامالک را به افغان دادن بود، سند و مطابق عزم و ارادهٔ خود دانسته، املاک مردم هزاره را از متّصل و تابع قندهار تا توابع کابل و غزنین، چنانچه جابه‌جا رقم خواهد شد، به افغان داده و مالیات از مردم هزاره گرفته شده بود، فرار و جلای وطن گردیدند و پنجصد باب دکان نساجی و دو صدباب رنگرزی که در شهر گیزاب، از تصرّف و تصاحب کردن افغان، شهر و دکاکینش همه خراب و یباب گشت.

خیانت رحمت‌الله‌خان هروی

و هم در این ایّام، رحمت‌الله خان، پسر محمودشاه خان، از سواران کشادهٔ هرات، که تنخواه بیست‌وهفت نفر سوار را از چند سال بدون عرض دادن اسپ و آدم، از دولت برده، و خودش در کابل فوت شده، این خیانت او از مساعی سنجشیان، به روی روز افتاد. و حضرت والا در روز هشتم مذکور ربیع‌الاول، حکمران هرات را فرمان کرد که «قرب پنجاه هزار روپیه را خان متوفی بین واحد خود از دفاتر پادشاهی به سرقت و خیانت برده، ملک و مال او را تمام ضبط کند که حقّ بیت‌المال ضایع نشود.»

و هم در این ایّام، مهردل خان خزانه‌دار هرات، هفت لک و شش هزار روپیه از سکهٔ رایجهٔ دولت ایران را به فرمان والا، گسیل کابل داشته، و مقدار ربع وزن همه، عیار داخل مذاب آن گردیده، روپیهٔ کابلی مسکوک گشت و هم مبالغی که تحویل حاجی عبدالجبار خان بود، نوزده لک و نود و هفت هزار و سه صد و شصت و هفت قران و صد دینار به شمار آمده، تسلیم مهردل خان خزانه‌دار جدید شد. و هم یک لک روپیه که حاجی عبدالجبّارخان به بازرگانان به مضاربت داده منفعت می‌برد، بر عهده او باقی افتاد، و خود را به درِ افلاس زده اظهار فقر نمود. و حضرت والا از این خیانت او که وجوه خزانهٔ دَولت را سرمایهٔ تجارت خویش قرار داده، طریق جلب منفعت خلاف شریعت پیش گرفته بود، برآشفته فرمان کرد که: «یک لک و بیست و پنج هزار روپیه، قرار هر بیستی بیست و پنج روپیه از او و شرکای مضاربتش که از پول بیت‌المال بدون استحقاق منفعت حاصل کرده‌اند، حصول کنند تا تجارتی که کرده‌اند نفع آن ضمیمهٔ خزانه آید.

تسعیر جنس چخانسور به نقد و خطاکاری قاضی آغا

و از دیگر سوی در خلال احوال مذکور، کدخدایان کشاورزان چخانسور، چون فقیر و اسمعیل و سیف‌الدین و محمدخان و ابراهیم و محمدحسین و سلیم خان و ولی‌محمد و حلیم و حسین و خان‌محمد و شادی خان و وزیر نامان، تسعیر غلهٔ حصّهٔ دولت از ربع و دخل اراضی و مزارع رعایای تبعهٔ خود را، برطبق امر والا و وفق عموم رعایای ولایات و محال و قریه‌جات، گندم را در چخانسور دو سیر و جو را سه سیر، به یک روپیه رقم کرده خاتم بر نهادند. و چون از این تسعیر خسارت و زیان زیاد به دولت می‌رسید و در حقیقت و نفس‌الامر، خلاف واقع و برخلاف نرخ، روز محض منفعت خود چنین تسعیر کرده بودند. آخندزاده فقیرمحمد خان حاکم امضا و مهر نکرد و قاضی عبدالرحمن خان امضا و مهر نمود. کدخدایانی که خاتم نهاده بودند، التزام‌نامه نگار دادند که اگر برخلاف واقع تسعیر و تحریر کرده باشند، مجرم دولت باشند. و پس از وصول این تسعیرنامه به حضور، آخندزاده فقیرمحمد خان موقع یافته از نگارش خلاف کدخدایان و امضا و عدم مُهر کردن خود وهم و از کینهٔ دیرینه‌ای که از بلوا کردن مردم چخانسور و

محبوس شدن خود در دست ایشان که از پیش گذشت، در مکمن سینه داشت، برخلاف ایشان به حضور والا نگاشت و کدخدایانی که مُهر کرده بودند، طلب کابل شده، قاضی عبدالرحمن‌خان وردک، از بیم سیاست خائف گردیده، تسعیرنامه‌ای را که در کاغذ غیر رسمی، به کاغذ معمول عمومی نوشته و امضا و مُهر کرده به رنگ بلوبلک رقم پذیرفته و ارسال داشته بود، بر ضد آن تسعیرنامهٔ رسمی مُهر کردهٔ خود را نگاهداشته ارسال نداشت. و آخندزاده فقیرمحمد خان، محمداکرم خان برادر خود را با کدخدایان در کابل گسیل داشته و او میر محمدقاسم خان سردفتر دارالانشاء را دیده، او را جانب‌دار سردار خود ساخت. چنانچه او به عزّ عرض حضرت والا رسانید که ممنوع و قدغن شدن با مرکّب نوشتن، بعد از تاریخ این تسعیرنامه به محلّ اجرا آمده، و این تسعیرنامه از زمان اجرای تحریر، به رنگ بلوبلک با این رنگ مرقوم و مرتسم گردیده است و از این معلوم و مفهوم می‌شود که جعلی و خودسازیست و حضرت والا از این عرض میر محمدقاسم خان برآشفته، به قاضی عبدالرحمن خان ارقام فرمود که: «کارکنان حضور تسعیرنامهٔ این سال را خواسته‌اند و شما از سال گذشته را به رنگ بلوبلک که در آن‌وقت حکم نوشتن با آن صادر نشده بود، نوشته و از خدا و جان خویش نیندیشیده، ارسال می‌دارید و خود را سزاوار عتاب و عقاب حکومت می‌سازید.» و در پایان کار محمدعلی و ملاّ صابر و سیدغلام و عیسی خان نامان از کدخدایان چخانسور، به تعلیم و تلقین آخندزاده فقیرمحمد خان که دیری نتیجهٔ عریضهٔ مذکورهٔ او به روی روز نیفتاد، آنان را تحریک به عریضه نموده، ایشان شرحی از شرارت و فتنه‌انگیزی کدخدایان امضا و مهرکنندگان تسعیرنامهٔ مزبوره معروض داشته، استدعای در ملک نبودن آنها را کردند. و حضرت والا از عریضهٔ آنان، اینان را که در کابل آمده بودند، محبوس و با اهل و عیال‌شان مأمور اقامت قطغن فرمود.

طلب کابل شدن زرگ خان و لندی‌خان منگلی

و هم در خلال احوالی که به شرح رفت، زرگ خان قوم مهرعلی‌خیل و لندی‌خان قوم خاجوری‌خیل منگل، از متوطّنان و ساکنان قلعهٔ ملک‌لندی مذکور، که نسبت خسری و پدر زنی با شهزادهٔ اعظم، سردار حبیب‌الله خان داشت، از جهالت و

لجاجت، مرتکب امر خلافی شده، هر دو تن را سردار محمدانور خان حاکم خوست، به فرمان والا در تحت حراست گسیل کابل نموده، امر شد که در کابل بوده به مسکن خود نروند.

و مقارن این حال مکتوبی‌از سرحددار انگلیس، که در درهٔ توچی مقیم بود، و در پاسخ صحیفهٔ سردار محمدانورخان، که در باب دزدان مردم وزیری سکنهٔ خاک مقبوضهٔ دولت انگلیس که به سرکردگی ملک قدیم و مدی نامان قوم مده‌خیل، در موضع کوه اغبرگه، واقع سرحد تعیینی خاک افغانستان، تاخته و رمهٔ مردم میر حسن‌خیل، قوم جدران متوطّن موضع کیان را به سرقت برداشته، و احمدخان و سلیمان نامان را از ضرب گلولهٔ تفنگ مقتول و حسین و گل‌دین نامان را مجروح و طور و نورمحمد نام [را] محبوس ساخته بودند، رقم کرده التماس بازپرس و حق‌رسانی رعایای این دولت را نموده و او در پاسخ این رقیمهٔ او نوشته ارسال داشت به سردار محمدانور خان رسید.

رقیمهٔ سرحددار رود توچی دولت انگلیس

رقم کرده بود که: «شرح سرقت و غارت دزدان را مفهوم شدم، ولیکن در وقت وقوع این واقعه در وادی شهره بودم و در هنگامی که سلیمان نام قوم اچرخیل، برای استرداد گوسپندان مسروقه حاضر آمد. پس از ثبوت، یکصد و بیست رأس گوسپند او را مسترد کردند و از او که پرسیده شد، اظهار عدم مقتول و مجروح کرد و اینک از رقیمهٔ آن دوست، مفهوم گردید که دو تن مقتول و دو تن مجروح نیز دارند. بنابرآن می‌باید ورثهٔ مطروح و مجروح را گسیل دارند، که برطبق شریعت نبوی و رسم و رواج افغانی، حق‌رسانی به روی روز آید.»

و او این مکتوب آن انگلیس را ارسال حضور داشته، حضرت والا برنگاشت که: «سردار محمدانور خان برگد افتخاری و حاکم خوست خوب نوشته است. باید ورثهٔ مقتول و مجروح را گسیل دارد که به حقّ خود برسند.» و ایشان بر وفق دلخواه و طبق شریعت غرّا به حقوق خویش واصل شدند.

و هم در روز هشتم مذکور ربیع‌الاول، تعیین روز جشن متّفقیهٔ ملّت به روز بیست‌وششم اسد ماه شمسی مطابق بیست‌وهشتم ربیع‌الاول قمری شده، حکّام

ولایات و محال و بلاد را به ذریعهٔ اشتهار آگهی داده شد، که آلات و ادوات لازمهٔ جشن را از ماکولات و مشروبات و حلویات مهیّا و آماده کرده، قرار استمرار در این روز، به شور و سرور پردازند؛ و عموم را چنانچه مقرّر است از تشریفات بنوازند.

شرح حال ملاّ دین‌محمد نام مؤلّف

و هم در این ایّام، ملاّ دین‌محمد نام، متوطّن کجرات از مضافات راولپندی، کتابی مشتمل بر وقایع تاریخیهٔ سماعیّهٔ عهد حضرت والا را تألیف کرده، با عریضهٔ خود ارسال حضور نمود. و در عریضهٔ خویش رقم کرد که: «پا به مرحلهٔ نوزده سالگی نهاده و آرزوی بی‌غایت در سیر و سیاحت ممالک اسلامیه و مطالعهٔ کتب تواریخ و سیر و سلوک سلاطین ماضیه دارد و چند جلد کتاب تصنیف کرده، از جمله یک جلد کتاب حیات حضرت والا را ترتیب داده فرستادم و خواهشمندم که بقیهٔ عمر خود را در کابل به سر برم. و چون کتابش افسانه‌آسا بدون مأخذ صحیحه، از خیال رقم کرده، و اغراق در اوصاف حضرت والا برخلاف واقع نموده بود» حضرت والا در پاسخ او ارقام فرمود که: «کتاب مؤلّف شما از ملاحظه گذشت و سرا پا غلط و بعید از مضامین ادب، به عبارت عامیانه و دروغ نوشته‌اید؛ زیرا واقعات را که مورّخی کرده‌اید، گویا از تصوّرات ساذجه و خیالات باطلهٔ هاطله، کلمات و قصص خلاف واقع را تلفیق و تنسیق نموده، نام آن کتاب نهاده و به حضور فرستاده‌اید و ادعای فضل و کمالی که کرده‌اید، از عبارات و نگارشات شما معلوم گشت که باید سالها در تحصیل و تکمیل کمال کوشیده و در آن ولایت درس خوانده، پس از حصول علم و وصول به مأمول، چنین ادّعایی را که حالا کرده‌اید، مستدعی آمده مواظب کار شوید تا شهرهٔ شهر و سخرهٔ دهر نباشید؛ و در حال هیچ هنری ندارید. چنانچه از تقریر و تحریر شما فهم و فراست و دانش و کیاست شما معلوم گردید. پس حاجت آمدن امثال شما اشخاص در افغانستان نیست.» و با این پس از ارتحال ذات همایونی از دارفانی، بسا از این قبیل اشخاص از راه ادعای فضل و کمال که بدون از ترجمهٔ لفظ انگلیسی و دانستن نام علوم متنوّعه، دارای چیزی از علوم نبودند، در این مملکت ادّعای دانش اقسام علم و حکمت نظریه و

علمیه و عملیه چون علم اعلی و حکمت الهی و علم اوسط و ریاضی و علم ادنی و طبیعی و هندسه و عدد و هیئت و تألیف و موسیقی و اخلاق و علم‌الاشیا و حیوانات و نباتات و کیمیا و سیمیا و ریمیا و ایمیا و جغرافیا و تاریخ و غیره و غیره کرده، لک‌ها روپیه حاصل نمودند؛ و از اثرات خامهٔ ایشان نامه‌ای و از نتایج افکارشان ثمره‌ای به روی روز نیفتاده تا عهد سعادت‌مهد اعلیحضرت شهریار غازی، امیر امان‌الله خان فایده‌ای از ایشان به دولت و ملّت افغانستان نرسید؛ و ایشان به همان مرکب جهل مرکّب که سوار آمدند بازگشتند، ولیکن بر مرام خویش فایز آمدند. چه مرادشان حصول درهم و دینار بود، به خروارها بردند تا که در عهد پادشاه معارف‌خواه ممدوح، ارباب فضل و کمال از اروپا و ایران و هند که شایان تقدیر و تمجید فوق‌العاده‌اند خواسته، اساس درسی برای تحصیل علوم نهاد و مزیّتی که در مدّت دو سه سال عهد فرخ‌فال او به روی کار آمد، در عرصهٔ بیست[سال] قبل عاید اهالی افغانستان نگشت، و مراتب ارتقای عصر سعادت‌حصر او إنْشاءَالله در جلد پنجم ثبت و رقم خواهد گشت

مأمور جاسوسی شدن بلبل نام چتراری

و هم در این ایّام، بلبل نام چتراری از غلامان سابقهٔ حضرت شهریاری که از موطن خویش جلا و از یاران همدم جدا بود، چند قطعه مکتوب از واقعات چترار و زیباک و واخان و بدخشان را با دو قطعه رقیمهٔ شهزاده لیث میرزادهٔ چترار، که به نام او نگار داده فرستاده بود، به صحابت عبدالله جان نام اشنغر، از توابع پشاور، نزد جنرال میرعطا خان فرستاد و ادعای خدمت و ملازمت این دولت کرد و او همهٔ مکاتیب مرسوله او را ارسال حضور داشته، حضرت والا در ماهی یکصد روپیه برای بلبل‌خان و سی روپیه برای عبدالله خان تنخواه معیّن و مقرر فرمود و به جنرال عطاخان ارقام نمود که «به بلبل‌خان پیام دهد که به عیاری و هشیاری زیاد احوال را از راه احتیاط، زبانی فرستاده نگار ندهد که مبادا به دست مخالفین دولت افتاده باعث نقار خاطر گردد وهم خود او دوچار هلاک و دمار آید.»

مورد سقط و دشنام فقیرمحمدخان

و از دیگر سوی در تضاعیف واقعاتی که به شرح رفت، فقیرمحمد خان پسر صالح‌محمد خان محمدزایی، مأمور تحصیل پنج لک روپیه بقایای توابع جلال‌آباد که از دفتر سنجش به نام حکّام و عمّال و ضبّاط و رعایا و اجاره‌داران از بابت مالیات و فروعات و محصولات تجارت و نکاح پلی و زکات دواب و مواشی و ترکهٔ میراث اموات و غیره به روی روز افتاده شده و در عرصهٔ پنج ماه سی و نه هزار روپیه را حصول نموده، به ذریعهٔ عریضه، استدعای افزودن تنخواه خویش کرد و حضرت والا با خامهٔ خاص رقم کرد که «بر پدرت لعنت! در این قدر مدّت از این قدر مبلغ، این‌قدر مبلغ اندک را حصول کرده باز ادعای افزودن مواجب خود را هم می‌کنی؟ سررشتهٔ انتظام کار تحصیلی خود را از کرنیل غلام‌حسن خان که تو خر را مأمور کرده است بخواهید که سوار زیاد به تو بدهد تا بقایای ملک زود حصول شود.»

مورد الطاف شاهانه شدن عبدالعزیزخان

و مقارن این حال یحیی خان عیسوی، وقایع‌نگار پشاور که به دروغ از احوال غیر واقع می‌نگاشت، موقوف‌شده چهارصد روپیه به‌نام انعام به عبدالعزیزخان لهوگردی وقایع‌نگار آنجا که وقایع مهمه را به دست آورده، ارسال حضور می‌داشت و به صدق می‌نگاشت عطا گردیده، در ماهی صد روپیه تنخواه برایش معیّن و مقرر گشت و در ماهی ده روپیه تنخواه برای دو تن جاسوس که یکی را در سوات و یکی را در خیبر مأمور کرده، استدعای تنخواه برای ایشان نمود، منظور و مقرر شد. و هم تنخواه سیدپادشاه نام وقایع‌نگار پشاور، در ماهی صد روپیه معیّن و از ماه جمادی‌الاول سال گذشته تا این وقت، یکهزار و یکصد روپیه را یازده ماهه، کاغذ منات روسی برای او ارسال گشت.

و هم در این ایّام، مستر پیک، تاجر مقیم لندن به ذریعهٔ عریضه استدعای اقدام در اجرای جشن لقب ضیاءالملّة والدّین حضرت والا، در پاریس نموده، اجازت برپای داشتن و به شور و سرور به پای بردن آن در آنجا خواست و حضرت والا

در روز پانزدهم ربیع‌الاول با خامهٔ خاص به میرزا خلیفه‌جی، مهتمم پوسته‌خانهٔ اسلامیهٔ پشاور رقم کرده فرمود که: فوراً به ذریعهٔ تلگراف به او خبر بدهد که: «جوسف مستر پیک در پاریس سلامت باشید. در باب جشن جلوس من برتخت افغانستان، چون تا حالا در افغانستان مروّج نشده است، در دیگر ملک هم لازم نمی‌دانم.» و چون موعد جشن متفقیه نزدیک رسیده و او آن را جشن جلوس فهمیده، استدعای برپای داشتن آن را به رسم ملوک دول مستقله در پاریس کرده و از اجرای آن در آنجا دولت انگلیس آزرده می‌گشت، حضرت والا نظر به معاهده‌ای که در سنهٔ ۱۳۰۲ هجری چنانچه گذشت، در راولپندی با دولت انگلیس منعقد و دولت افغانستان [را] در تحت حمایت آن دولت قرار داده بود، این امر را خلاف آن معاهده دانسته، فوری به مستر پیک خبر داد؛ و بی‌خبر بود از این که نبیرهٔ شجیع خودش امیر امان‌الله خان غازی به یاری حضرت باری و نیروی بازوی شهریاری خویش، استقلال حاصل کرده، به جای آن که جشن افغانی در پاریس محال و خطرناک می‌نمود، سفراء و پروفیسرها از فرانس و آلمان و غیره، در کابل حاضر آورده، کسانی را که بدین امر رضا نمی‌دارند، ناگوار می‌پنداشتند خجل و منفعل و آزرده دل ساخت و از هیچ یک باک نکرد که إن‌شاءالله در جلد پنجم شجاعت و شهامت این پادشاه و حصول استقلال دولت و ملّت افغان، مفصّل و مشرّح رقم خواهد گشت.

شرح حال احمدالدّین طبیب لاهوری

و هم در این وقت، احمدالدین نام طبیب لاهوری که کتاب موجز قانون بوعلی سینا را دو سال قبل به نام تحفه ارسال حضور نموده و جوابی برای او نرفته، از راه طمع در پی آن افتاد که البته حضرت والا، انعام تامی به نام او عطا کرده و کارکنان حضور آن را نفرستاده حیف و میل کرده خواهند بود، بنابرآن رسالهٔ موسوم به رافع طاعون را به لفظ اردوی هندی رقم کرده، با عریضهٔ خویش ارسال حضور داشت و نگاشت که: «از کتاب دو سال قبل، تا حال احوالی معلوم نشد. اکنون این رساله را گسیل داشته تمنّای اجازت تقبیل سدهٔ علیا و شرفیاب شدن دربار معلی را در دل دارد که مستسعد گردد.» و حضرت والا در روز نوزدهم

ربیع‌الاول ارقام فرمود که «کتاب موجز قانون شما از ملاحظه اطبای حضور گذشته، چون ثلث موجز را نوشته و در املاً و انشاء و عبارت آن سهو و غلط کرده بودید و بی‌فایده به نظر آمد، بنابرآن تکلیف خبردادن به شما جایز شمرده نشد و در باب آمدن شما به کابل، چون اطباء در این‌جا بسیارند که از عهدهٔ خدمت دولت و کارروایی ملّت برمی‌آیند، تکلیف زحمت سفر به شما دادن نیکو نیست که در افغانستان بیایید.»

و تا این وقت راه یافتن داکتران و اطباء خارجه در افغانستان چنین بود که رقم نمود؛ و پس از فوت این پادشاه در عهد امیر حبیب‌الله خان، سراج‌الملّة والدّین، چنانچه در تضاعیف واقعات عصر سعادت حصر او ذکر خواهد شد، هم تأسیس مکاتب تحصیل علوم و فنون جدیده به روی کار آمد و هم داکترها راه آمد شد در افغانستان بکشود.

شرح حال میر محبوب کوهستانی که قتل میربچه را بر عهده گرفته بود

و از دیگر سوی درخلال احوالی که به شرح رفت، میرمحبوب نام کوهستانی که قتل میربچه خان را چنانچه گذشت، برعهده گرفته و وعدهٔ عطای سه هزار روپیه در ازای این خدمت از حضرت والا یافته بود، در راولپندی رفته قتل او را به صلح انجام داد. چنانچه او را دیده به اندرز و نصیحت مایل به معذرت و خواهش عفو تقصیر و استدعای اجازت مراجعت در کابل ساخت، اظهار کرد که حضرت والایم به خدمت‌گزاری و طریق چاکرسپاری منظور نخواهد کرد، و پسر خود را امر حاضر شدن در کابل و تأکید نمود که شرفیاب حضور شود. و از ماجرای مذکور میرمحبوب معروض حضور داشته، حضرت والا ارقام فرمود که «اگر می‌آید، هیچ اندیشه نکند. من از خطا و عصیان او می‌گذرم، به شرط آن که خدا و رسول را ضامن بدهد و راستی نماید. إنْ‌شاءَالله خیر می‌بیند.» و او نظر به خطا و عصیان خود که نسبت به دولت کرده بود، مطمئن به این رقیمه نشده تا که رفته رفته از عسّرت و ذلّت روزگار قید و حبس را بر زندگی ناسزاوار خویش ترجیح داده، چنانچه بیاید در کابل آمده، مشمول عفو و مرحمت شاهانه گشت.

عزم جسر ساختن حضرت والا در لعل‌پوره

و مقارن این حال، حضرت والا تصمیم عزم بر ساختن جسر در لعل‌پوره جزم کرده، در روز نوزدهم مذکور ربیع‌الاول، نقشهٔ موضوع جسر بر نهر کابل بستن را در قرب لعل‌پوره، برای سرتیپ محمدحسین خان مقیم و سرحددار بندر دکه فرستاده، او و حاکم جلال‌آباد و کنر را فرمان کرد که پنجاه لنگر کشتی، جهت جسر ساخته و زنجیر و آهن آلات هرقدر که به کار شود، معروض دارند که در ماشین‌خانهٔ کابل ساخته فرستاده شود. و با صدور این حکم، این امر از عدم قابلیت کارکنان دولت یا پیش‌آمد بعض موانع، تا کنون در محل اجرا نیامد.

لجاجت شهبازخان مستأجر چوب

و هم در این احیان، شهباز خان مستاجر چوب ارچهٔ این دولت، که ده هزار روپیه از یک نفر هندوی جلال‌آباد گرفتن و انکار نمودنش از پیش گذشت، و بیست هزار روپیه از خزانهٔ کابل به نام تجارت و رسم مضاربت نیز برده بود، از توقف اموال سرکاری که برای فرستادن در کابل به سرای خود می‌انداخت، خواهان کرایه شد و از لجاجت امر را منجر به دعوی و مرافعه ساخت؛ و میر احمدشاه خان ملک‌التّجار را وکیل قرار داده، وکالت‌نامه‌ای برای او ارسال کابل نمود؛ وهم محکمهٔ پشاور با میرزا خلیفه‌جی، طرح مخاصمت و مرافعت انداخت و درپایان کار، کرایهٔ سرای خود را از منافع بیست هزار روپیه مضاربت مذکوره مجرا برد.

و مقارن این حال، در روز بیست و دوم ربیع‌الاول ماهی سی روپیه به نام مشاهره برای محراب خان وقایع‌نگار پشاور معیّن و مقرّر آمد. و هم در این ایّام، فیروزالدین خان، پسر سردار احمدخان ابن امیر دوست‌محمد خان مرحوم، که ستیزهٔ با پدرش از پیش گذشت، در پشاور فوت شد.

خرید عرادهٔ باربری از بخارا

و هم در روز مذکور، ماه ربیع‌الاول، شرف‌بای، مأمور فروش پوست قره‌گلی در بخارا را فرمان و نگار رفت که بیست هزار روپیه جهت خرید عرادهٔ باربرداری، به

محمدشریف ایل‌بیگی داده و مأمور خریدن عراده شده و امیر بخارا مانع آمده، او آن مبلغ را تحویل خزانهٔ مزارشریف کرده، تا که با دولت روس در این باب مکاتبه در میان آمده اجازت خرید عراده حاصل گشت، چهل هزار روپیه به ایل‌بیگی مذکور بدهد که عراده خریده، گسیل کابل نماید. چنانچه تاکنون این عراده‌ها به روی کار و موجود است و هم امر شد که در ماهی پنجصد تنگه، به نام مدد خرج، به ایل‌بیگی بدهد که در بخارا باشد، صرف معاش کند.

محبوس شدن محمد امیرخان برگد

و هم در خلال احوال مذکور، محمدامیر خان برگد و برادر سپهسالار غلام‌حیدر خان اروکزایی مرحوم، از سبب گلّه‌بیگی دولت شدن دواب و مواشی برادر خود که از پیش گذشت، متوهّم شده آهنگ فرار جانب ماوراءالنهر کرد. و حضرت والا از عریضهٔ حکمران ترکستان، به عزم او آگاه گشته او را طلب کابل فرمود. و حکمران ترکستانش به حراست اشرف‌خان جماعه‌دار و چهل تن سوارهٔ نظام، در روز بیست‌وششم ربیع‌الاول محبوس و گسیل کابل نموده، کاروانسرای و مال و منال و باغ و مزارع سپهسالار، که سیاههٔ همه از پیش چنانچه گذشت، به حضور والا رسیده بود، به فرمان حضرت والا ضبط کرد.

و هم در این احوالی که به شرح رفت، فتح‌محمد خان، حاکم بامیان، یک رأس گوزن به دست آورده و گسیل کابل داشته، داخل اصطبل شاهی شد. و مقارن این حال در روز پنج‌شنبه بیست‌وهشتم ربیع‌الاول با روز بیست‌وششم اسد ماه شمسی مطابق افتادهٔ جشن متفقیّهٔ ملیّهٔ لقب حضرت ضیاءالملّة والدّین از صرف ماکولات و حلویات و آینه‌بندان و غیره شور و سرور به پای رفت.

وقایع ماه ربیع‌الآخر سنهٔ ۱۳۱۶ هجری

در اواخر ماه گذشته ایشک‌آقاسی دوست‌محمد خان، از راه حصول منویات خود که دادن هزاره‌جات به مردم افغان بود، در کابل آمده بر مرام واصل گشت. چنانچه هرچه از نبودن مردم هزاره در ملک و خالی بودن هزاره‌جات از ملاّک خود، به زبان فریه به محل اظهار آورد، چون کسی از هزارگان در مقابل او نبود که زبان به تکذیب و تردید گفتار او می‌کشود، و هم عرایض و ثبت فرامین ندادن املاک ایشان در دارالانشاء حضور ضبط دوسیه اوراق بود، و کسی از آن استفسار ننموده، او به ذریعهٔ ایشک‌آقاسی عبدالقدوس خان، دستورالعمل مجدّد، برخلاف اوّل که به او دستورالعمل چنانچه گذشت، داده شده بود که املاک لامالک و ضبط شدهٔ مردم هزاره را به افغان بدهد که بایر و لم‌یزرع نمانند و در دیگر مزارع و مراتعی که در دست ملکیت خود مردم هزاره‌اند و زراعت می‌کنند مداخلت ننماید.

صدور منشور دادن املاک هزاره به افغان

چنانچه از سنهٔ ۱۳۱٤ هجری تا این آوان عرایض مردم هزاره و فرامین و احکام ندادن املاک‌شان به افغان، جابه‌جا رقم شده آمد، حاصل کرده بر آرزویی که در دل داشت، کامیاب گشت و به اعتبار مُهر و امضای سردار عبدالقدوس‌خان که به دستورالعمل جدید او نهاد و آن را به مُهر مِهرآثار پادشاهی رسانیده و در روز دوشنبه دوم ربیع‌الآخر، فرمانی پس از امضا کردن و خاتم بر نهادن او به مُهر پادشاهی مزیّن و سند کرده به دست آورد که «مردم هزارهٔ متوطّنهٔ علاقهٔ چوره و چله‌کور و غیره محال و مواضع که کوچ داده و اراضی و عقار و مزارع و مراتع و مساکن و مواطن ایشان را به افغان مهاجر سپرد یا می‌سپارد، از حضور حکم است که مردم هزاره را جانب بهسود و غیره مواضع و محال هزاره‌جات، که قریب ملک و مسکن آنان باشند جا و ماوی دهد و به حاکم آن موضع و محل خبر دهد.»

و هم در خلال احوالی که فرامین عدیده به نام حکّام متعدّده حاصل نمود، که مردم هزارهٔ ارزگان را در ملک هزارهٔ بهسود و مردم هزارهٔ گیزاب را در ملک هزارهٔ دایزنگی، جای اقامت تعیین کند؛ و نیز فرامین جداگانه به نام هر یک از حکّام قندهار و قلات و مقر و غزنین و وردک به دست آورد که خاندانهای بی‌ملک و زمین افغان را هرکدام از توابع مقام حکومت خود، در هزاره‌جات مأمور توطّن‌و تمسکن کند. و دوست‌محمد خان قرار تصدیق حاکم، که امضای مزارع نداشتن ایشان نماید، به ایشان کلاته و مزرعه دهد. و او از به‌دست آوردن این دستورالعمل و فرامین مرتجل، قرب چهار لک خانه مردم هزاره را از موطن و مسکن متملکهٔ آباء و اجدادی‌شان، جلا و فرار ساخته، قرار حکم والا در مواضع نزدیک‌ترین منزل و مقام ایشان، چون ایران و ترکستان روسیه و افغانیه و هند و سند، جای رفتن و اقامت گزیدن به ایشان بنمود؛ و همه را تبعهٔ دول خارجه فرمود.

و هم در روز دوم مذکور ربیع‌الآخر، سردار محمدعزیز خان حکمران ترکستان، سلطان‌محمد خان حاکم کِشنده، از توابع بلخ و مزار را، که جور و ستم زیاد بر رعایا کرده بود، معزول و گسیل کابل نموده، عمراخان نامی را مأمور حکومت آنجا نمود.

و مقارن این حال در روز چهارم ربیع‌الآخر، میرزا غلام‌محمد خان، سردفتر قندهار، دوازده لک روپیه و شانزده هزار و پنجصد و نود و پنج توله نقرهٔ چاندی، که چهل و شش هزار و سه و هشتاد مثقال و هر مثقالی بیست‌وچهار نخود به شمار می‌آمد با دوهزار و هشتصد و پنجاه پوست خام گاوی و بزی، که فروختنش به جز دولت بر عموم ملّت و رعیّت ممنوع و قدغن بود، و هفت پوست برهٔ گوسپندان لندنی و ده من و پانزده آثار پشم گوسپند مذکور و پنجاه من خرمای خیکی و مرتبانی و کره‌ای که نوروزخان بلوچ خارانی، به رسم هدیه ارسال قندهار نموده بود، و بیست‌وهشت بار اشتر، تفنگ و شمشیر هزاره‌گی، از قندهار، به فرمان شهزادهٔ اعظم، سردار حبیب‌الله خان، گسیل کابل و تسلیم تحویلداران پادشاهی کرد.

شرح حال کدخدا ابراهیم‌خان بلوچ

و از دیگر سوی، در خلال احوالی که به شرح رفت، کدخدا ابراهیم خان بلوچ، از تبعهٔ دولت ایران، که در سیستان اقامت و توطّن داشت، از معاندت و بدسلوکی حاکم آنجا، با اهل و عیال خود نقل مسکن کرده، در چخانسور، به سایهٔ حمایت این دولت جای گزید. و از عریضهٔ آخندزاده فقیرمحمد خان، جیره برای او و منسوبانش معیّن و مقرر گردیده، خودش طلب کابل شد، که قراری در امر معاش روزگارش نهاده آید. و او قبل از آمدن به دارالسلطنه، وداع زندگی گفته، در روز ششم ربیع‌الآخر، آخندزاده فقیرمحمد خان را فرمان شد که «اگر برادر او که در چخانسور است، با برادران دیگرش که در سیستان‌اند، مراوده و مکاتبه نکند و ضامن از عدم ارتکاب خود در این امر بدهد معروض دارد که سررشتهٔ بود و باش او در آنجا فرموده شود والا ایشان را در سیستان مراجعت دهد.» و او از تبرای برادران خود ابا نموده با اهل و عیال ابراهیم‌خان در سیستان معاودت کرد.

و مقارن این‌حال، علی‌محمد خان، سرپرست معادن بدخشان، سه قطعه سنگ لاجورد به وزن ده و نیم سیر کابل، با شانزده جلد پوست خرس سیاه و یک جلد پوست پلنگ، مصحوب پسر خود گسیل کابل نموده، مقدار دونیم سیر کابل قطعات لعل هر رقم، که از معدن حاصل آمده بود، به حاکم شغنان سپرد که روانهٔ کابل نماید.

تعیین پیادهٔ ساخلو در پشاور

و در خلال وقایع مذکوره، میرزا خلیفه‌جی خان، مهتمم پوسته‌خانهٔ اسلامیه پشاور بیست‌تن از پیادگان ساخلو، جهت اجرای خدمات این دولت استدعا کرده، شهزادهٔ اعظم، سردار حبیب‌الله خان، به فرمان والا بیست تن خاصه‌دار مأمور اقامت پشاور فرموده، صوبه‌دار مقیم منزل الوارگی، واقع درهٔ خیبر، ایشان را از رفتن در پشاور بازداشته، حضرت والا به کمشنر آنجا نگاشته، استدعای اجازت اقامت آنان را در پشاور کرد. و در روز دهم ربیع‌الآخر از این مکتوب به کمشنر فرستادن، به میرزا خلیفه‌جی آگهی داده شد و آخرالامر به‌خصوص این امر مکاتبه و مفاوضه با ویسرای کشور هند، در میان آمده. او نگار داد که «اشخاص مسلح در مملکت

محکومهٔ دولت انگلیس ممنوع و قدغن است. اگر چنانچه به آنها اجازت داده شود، قدح قانون دولت به روی کار می‌آید و این از محالات می‌نماید که خلاف قانون امری به روی روز آید.» و حضرت والا از این رقیمهٔ ویسرای ارقام فرمود که «این قدر نفری اندک همیشه با سلاح رفت و آمد کرده و می‌کنند، چنانچه وکیل مقیم کابل آن دولت، همراه با عده‌ای از رجال سلاح‌دار، در کابل آمده و می‌آید و اگر منع باشد، البته سلاح آنها را خلع و ارسال پشاور می‌داریم.» و از این رقیمه که به ویسرای رقم و ارسال گشت، به سرتیب محمدحسین خان آگهی داده و فرموده شد که تا وصول جواب ویسرای، پیادگان ساخلو را از الوارگی در دکه خواسته نگاه دارد. و در این وقت اجرای این امر در محل توقیف افتاده به روی کار نیامد.

آمدن عبدالرحمن‌خان در کابل

و مقارن این حال، عبدالرحمن‌خان، پسر سردار شهنوازخان ابن سردار سلطان‌احمد خان، سرکار پسر سردار محمدعظیم خان ابن سردار پاینده خان مرحوم، از عریضه و استدعای اجازت مراجعت و عهدنامهٔ اطاعت و ترک معاندت خود نسبت به دولت، مجاز گردیده، از پشاور با عبدالرحیم خان پسر خویش، راه کابل پیش گرفته، از تلثیم سدهٔ علیا و تعیین تنخواه مستسعد و کامروا آمد.

شرح جور و ستم مردم افغان بر مردم سادات و هزاره

و هم در این ایّام، عزیزالرحمن خان، حاکم گیزاب سید قنبر نامی از سادات سراب هزارهٔ غزنین را، که به دست، بدون چرخ حکّاکی و مُهرکنی می‌کرد، بی‌آنکه مرتکب جنایتی شده باشد، محض همان مُهرکنی و نقاری محبوس کرد؛ و عطاءالله خان، کبتان فوج پیادهٔ نظام بهلولی، ضامن او شده از حبس رها داد. و مقارن این‌حال، مجنون نامی از افغانان، با چند تن از مهاجرین، سید علی‌پناه نامی از سادات متوطّنه هزاره‌جات را با زوجه و دختر و مادر و سه نفر اطفال خورد سالش، شب هنگامی اسیر کرده، از خانه‌اش با دست و ساعد بسته با خود بردند. و عزیزالرحمن حاکم گیزاب آگاه شده، کس نزد مجنون فرستاده پیام داد که اسیران را باز آرد. و چون او ایشان را در علاقهٔ چوره برده بود، فرستادهٔ حاکم بی‌نیل

مقصود مراجعت نمود. و حاکم به ایشک‌آقاسی، دوست‌محمد خان، سرپرست مهاجر، مکتوب فرستاده سید مذکور و اهل و عیالش را طلبیده، چون حاضر آمدند، مجنون دعوی کرد که سید علی‌پناه زوجهٔ خود را طلاق داده و به من فروخته است. و او انکار آورده اظهار کرد که این امر در هیچ ملّت خاصه در ملّت اسلام و شریعت حضرت خیرالانام، روا نبوده و نیست که شخص زوجهٔ منکوحهٔ مدخولهٔ خود را بفروشد؛ امّا افغانان که خود را از اهل اسلام و پیرو خیرالانام می‌دانند زنان و دختران هزاره را مثل این دعوی ادعای خرید کرده، و به قهر و قسر صدها زن و دختر را متصرّف شده و بر سبیل تجارت در دیگر جا فروخته و می‌فروشند و بهای آنها را حلال دانسته و می‌دانند. اگر نه چنین است پس چرا اقدام در این‌گونه امر ناجایز شرع شریف وخلاف شئون بشریت بل طریق انیق اسلامیّت اقدام می‌نمایند؟ و هرچند از این اظهارات کرده فریاد واسلاما و وامحمدا برآورد، قرین داد نگشته رجوع دعوای مجنون، به محکمهٔ شرعیّه شده و آخرالامر، آن سید بیچاره فهمید که از افغانان مهاجر، گواهان طلاق و ابتیاع او مر زوجهٔ خود را بر او می‌گذارنند، ناچار از دختر بزرگ خود دست بردار شده، زوجه و اطفال خویش را برداشته، طریق فرار پیش گرفت و دخترش را چندی مجنون از راه آدمیت بیرون، متصرّف شده، بعد به دیگری بفروخت.

و از دیگرسوی در خلال این حال، افغانان بادیه‌نشین و ییلاق‌گزین هزاره‌جات، چهل خانوار از هزارهٔ دایکندی را غارت و تاراج کرده، هفت نفر زن و دختر و دوصد رأس گوسپند و یکصد و پنجاه فرد گاو و تمامت مال و متاع ایشان را با خود برداشته، داخل علاقهٔ دولت‌یار، تابع هرات شدند و عبدالوهاب خان حاکم دایزنگی و دایکندی، شیراحمد خان عم زادهٔ خود را از راه استرداد در دولت[یار] فرستاده، او بی‌نیل مرام و ناکام بازگشت. بعد وی ماجرا معروض داشته، در روز دهم مذکور ربیع‌الثانی فرمان شد که قوم و قبیلهٔ غارتگران افغان را معلوم و معیّن کرده، معروض دارد که مراسم بازپرس به عمل آید. و هم علی‌محمد خان حاکم فراه و علی‌محمد خان حاکم پشت‌رود و سعدالدّین خان حکمران هرات و محمدعلم خان حکمران قندهار را جداگانه فرمان رفت که «افغانان غارت و اسیر کنندگان هزاره را به دست آورده، معروض دارند و چون همهٔ این همهٔ حکّام افغان

بودند، اهمال اختیار کرده، رسم و رواج داد را به روی کار نیاروده، هزارگان به حقوق خویش نرسیدند. و از این‌گونه رفتار و کردار افغان و عدم بازپرس حکّام بود که قوم هزاره از این مملکت راه بیرون شدن پیش گرفته، اکثر در ممالک خارجه رفتند.

و در این وقت از استدعای دوست‌محمد خان، سرپرست افغان مهاجر، غلام‌نبی خان بارکزایی مأمور حکومت افغانان مهاجر شده، قبل از وصول او در بین مهاجرین، ایشان به تعلیم و تلقین بزرگان خود و ایمای دوست‌محمد خان، که به حضور والا به ذریعهٔ ایشک‌آقاسی عبدالقدوس خان، اظهار عدم مردم هزاره را در موطن و مسکن‌شان کرده، فرمان ملک ایشان را به افغان دادن چنانچه گذشت حاصل کرده بودند، دست غارت و سرقت بر مردم هزاره کشودند که شاید ایشان تنگ آمده از ملک بیرون روند و کذب او به روی روز نیفتد. چنانچه از جمله ملک دین‌محمد و محمددین نامان، از منسوبان محمدشریف خان مهاجر قوم اچکزایی در کوتل کشکول یا کج قول، یک میل تفنگ و یک تخته شالکی و نود و هفت روپیه نقد از نزد محمدعلی نام هزاره به قهر و عنف ربوده، و پس از آن چهار فرد گاو از قلعهٔ یارقلی واقع خلج، به سرقت برداشتند و غلام‌رضابیگ پسر میر اسمعیل‌بیگ خلجی، از اولاد قلیج‌خان، هر دو تن دزد را تعاقب کرده دستگیر نمود و معروض حضور داشت. و از حضور والا ارقام رفت که غلام‌نبی خان، حاکم مهاجرین، در آنجا می‌رسد، ماجرا به او باز دارد که او از دزدان بازپرسیده ایشان را کیفر دهد. و غلام‌نبی خان اقدام در بازخواست نکرده، جواب داد که این امر قبل از مأموریت و وصول من در محل حکومت واقع و صادر گردیده، به من تعلق ندارد و هر دو تن دزد مهاجر رها شده، بیشتر از پیشتر، طریق مفاجرت برگرفتند. و هم‌چنین یکصد و شصت رأس گوسپند ولی‌خان و غیره را چند تن دزدان مهاجر از علاقهٔ شیرین هزاره، به سرقت برده و از سرقت خود نزد حاکم ارزگان اقرار کرده مراسم بازپرس به عمل نیامد، و هم سه نفر دختران هزاره را که برای خاک آوردن جهت تنور ساختن از آبادانی بیرون شدند، افغانان مهاجر به قهر و قسر ایشان را در منزل خود برده و به اکراه متصرّف شده، چندان که فریاد زده داد خواستند و خدا و رسول را نام بردند، دست از ایشان بازنداشته، هرچه خواستند

کردند. تا که سلطان‌محمد خان حاکم ارزگان آگاه گردیده، از جمله در خصوص این سه تن دختران پردهٔ عصمت دریده، طریق عدل و داد ورزیده و از افغانان گرفته تسلیم کسان ایشان کرد.

و هم در خلال احوال مسطور، و نهبات افغانان مردم هزاره را که به شرح رفت، سیف آخندزادهٔ اسحقّزایی، رئیس کوچیان پشت‌رودی که زراعات و اموال مردم هزاره را چنانچه گذشت، تلف و علف و غارت وتاراج کرده و هفت تن زن و دختر را در دولت‌یار با خود برده بود، حضرت والا از عریضهٔ عبدالوهاب خان حاکم دایزنگی بر جسارت و غارت او آگاه گشته، او را از پشت‌رود محبوس طلب کابل فرموده، عبدالوهاب خان را نیز احضار حضور نموده، و سیف آخندزاده به ذریعهٔ ملا محمدسرور خان اسحقّزایی قوم او، که نزد شهزادهٔ محترم، سردار نصرالله خان مکانتی داشت از حبس رها شده و سیف در کابل فوت شده، حق‌رسانی مردم هزاره از قوه به فعل نیامد. و هم‌چنین تا حال که سنهٔ هجری به هزار و سه صد و چهل و سه رسیده، و در هر سال بسیار کس از دست افغان کوچی و غیره به قتل و غارت و زنده به آتش سوختن واصل آمده، مراسم بازپرسی از طرف حکومت به روی روز نیامده است.

غرس پیاز زعفران در قندهار

و از دیگر سوی، حضرت والا در خلال احوالی که به شرح رفت، عزم کاشتن زعفران در قندهار کرده، قدرت‌الله نامی را از راه اشترای پیاز زعفران، مأمور بیرجند از بلدان ایران فرمود و او هشت خروار و چهل و هفت من تبریز، پیاز زعفران را قرار هر نُه من، بیست آثار را که مساوی از ده من شانزده آثار به شمار می‌آمد، به مبلغ دوصد و هیجده و نیم روپیهٔ کابلی خریده و یکصد و هجده روپیه، صرف اسباب حمل و نقل آن نموده، در روز یازدهم ربیع‌الآخر، در قندهار رسانید و در روز دوازدهم این ماه به فرمانی که به نامش اصدار یافته بود، به غرس آن پرداخته، همه را در باغچهٔ ارگ قندهار و باغ سردار محمدامین‌خان مرحوم در زمین فرو برده، غرس نمود و حاصلی به روی روز نیفتاده متروک گشت.

شرح حال جاسوسان مهاجر افغان و غیره

و هم در خلال احوال مسطوره، عدهٔ زیادی از احاد و افراد اعداد سادات و افاغنهٔ سکنهٔ فوشنج و بلوچستان و کاکرستان، که از اقوام و قبایل ایشان، نام مهاجر بر خود نهاده در هزاره‌جات و نواح قندهار و غیره محالات، مزارع و مساقات چنانچه جابه‌جا رقم شده آمد، یافته قرار گرفته بودند، به بهانهٔ بازدید و استدراک ملاقات مهاجرین از راه جاسوسی و خدمت دولت انگلیس و حصول معلومات و نظریات از حالات حکومت و رعیّت و اجرای سیاست داخلهٔ مملکت افغانستان و رسانیدن به کارکنان دولت مذکوره، وارد شدن در قندهار و نواح آن و هزاره‌جات آمده، و راه آمد شد کشوده، پیهم آمد شد آغاز کردند؛ و معلومات حاصل کرده مراجعت نمودن اختیار نمودند؛ و بدون پاسپرد همی آمده و همی رفتند. تا که محمدعلم‌خان حکمران قندهار از این‌کار نامسلمانهٔ ایشان آگاه گشته، بعضی را از مراجعت در مساکن و مواطن‌شان بازداشته، ماجرا به پایهٔ سریر سلطنت نگاشت. و حضرت والا در روز هفدهم ربیع‌الآخر، ارقام و احکام فرمود که «اگر اشتیاق دیدار مهاجرین قوم و قبیلهٔ خود را در دل و هوای اتحّاد و اتفاق اسلام و اطاعت این دولت را در دماغ داشته باشند، همانا هجرت اختیار کرده در این بوم و بر، مقر گیرند و الاّ آمد و رفت کرده هرگز نیایند که مفاسد زیاد به روی کار خواهند آورد.» و به تحریک و اغوا و القای دولت انگلیس، که عادت مستمّه و خوی مستعمرهٔ اوست، که خانه جنگی و اختلال بین‌الاقوامی را در هر مملکت به همین دساست به روی روز آورده، منا پای بهروزی حاصل کرده، ربقهٔ اسارت بر رقبهٔ اهالی آن می‌اندازد اخلال و اغتشاش لاینحلی را عاید روزگار طوایف و قبایل داخل افغانستان خواهند کرد؛ و سفک و دماء و اسر عبید و اماء و تاراج مال و غارت منال و عسّرت حال و ذلّت و توهین احوال، واصل حالت سکنهٔ این مملکت خواهند نمود و زود باشد که اگر آمد و رفت این مردم وحشی‌صفت و بعید از شئون اسلامیّت و بشریّت، منع و قدغن نگردد، تمامت فتنی که نام برده شده، به روی کار خواهد آمد و ملّت و مملکت افغانستان برباد حادثات خواهد رفت؛ و دولت انگلیس بر مرام خویش که مضمحل و مستاصل شدن اسلامست، نایل خواهد گشت.

عصیان امام‌بخش‌خان مهاجر و مفقود شدن او

و از دیگر سوی، در تضاعیف واقعاتی که رقم شده آمد، امام‌بخش خان از قوم سربرهٔ بلوچ، که قبل از این چنانچه گذشت از تقبیل سدهٔ علیا مستسعد و در علاقهٔ چخانسور، به عطای مزرعه و کلاته و جای اقامت نایل و واصل گشته؛ و از سرکشی و خشیت خویش، در چخانسور نیامده، به عزم ارتکاب افعال مذمومه، در شورآبک محلّ توقف گزیده، و رمهٔ گوسپندان مردم مشوانی را به اتّهام سه تن از کنیزان خود، که گریخته به دیگر طرف رفته بودند، به قهر و قسر، در دست غارت آورد، و الله‌یار خان بلوچ در صدد انتقام برآمده، او از خوف جان، طریق کفران نعمت برگرفته، در بلوچستان مراجعت کرد؛ و در آنجا از لجاجت خویش قرین ذلّت و عسرّت گردیده، دوباره از در ضراعت، وارد قندهار شد و به ذریعهٔ عریضه استدعای عفو تقصیر و جای اقامت و عطای نعمت نمود، و حضرت والا، در جرم‌بخشی و خطاپوشی، به روی او گشوده و خطایا و جنایای او را که مرتکب شده و کفران نعمت کرده بود، یک یک به زبان خامه آورده، رقم فرمود و همه را عفو نموده، در روز هفدهم مذکور ربیع‌الآخر، حکمران قندهار را فرمان کرد که «پس از وصول اهل و عیال خویش و تبار او در آن دیار نگار دهد و هر امری که از حضور صادر گردد، نسبت بدو معمول دارد.» چنانچه میرسمند خان با سه صد خانوار متعلقهٔ خود و او، وارد قندهار شده و حکمران قندهار، به فرمان والا، به هر دو تن زاد و راحلهٔ راه داده، گسیل کابل کرد و ایشان چنانچه بیاید، نایل به مرام و واصل به کام گشته، با دوست‌محمد خان که هنوز در کابل بود، در قندهار رفتند.

طلب کابل شدن اهل و عیال سردار عبدالله خان

و مقارن این حال، از عریضهٔ نوراحمد خان و عبداللطیف خان و فتح‌الله خان، پسران سردار میرافضل خان، که از باخرز چنانچه گذشت، در هرات آمده بودند، حالی رای والا شد که شش تن از بازماندگان سردار عبدالله خان مرحوم در موضع جرسنگ سنّی‌خانهٔ قاین، در حالت ذلّت روز به سر می‌برند، و ایشان آنان را از تهی‌دستی با خود آورده نتوانسته‌اند، و نواسهٔ سردار مرحوم مذکور زوجهٔ نوراحمد خان و از مردم شیعه هست، یعنی دختر او را یکی از شیعه‌گان به مزاوجت قرین

مضاجعت خویش ساخته، این دختر که زوجهٔ نوراحمد خان باشد، از او به روی روز آمده است. و حضرت والا در روز دوشنبه هفدهم مسطور ربیع‌الآخر، به عبدالله‌خان کارگزار مقیم مشهد رقم فرمود که «یک نفر نوکر پسران سردار میرافضل خان می‌رسد، او را مأمور قاین کرده و زاد راه و راحله داده، آنان را رهنورد افغانستان سازد و هم پسران سردار میرافضل خان را فرمان کرد که یک نفر نوکر خود را گسیل مشهد نمایند.» چنانچه پس از وصول آنان در هرات، مجموع نفری پسران سردار میرافضل خان و آنان پنجاه و دو نفر به شمار آمده، و حکمران هرات همه را راحله و زاد راه از دولت داده، چنانچه از پیش اشارت شد، گسیل کابل فرمود.

حسن سیاست و طرح حکومت حضرت والا

و هم در خلال احوال مذکور، دکان گورم و حکم چندنان هندوی بزّاز را، در بازار باغ جلال‌آباد شب هنگامی، دزدان غارت کردند و محمدعمر خان حاکم جلال‌آباد، مردم سکنهٔ آن قصبه را احضار فرموده، بر طبق نظام‌نامهٔ حکومتی دزد را از ایشان خواهان شد و ایشان چهار تن را سارق و شریر گفته، تسلیم او کردند. و او ایشان را نخست حبس نموده، بعد اعیان مردم بالاباغ ضمانت‌نامه داده ایشان را از محبس برآوردند که یا دزد را به دست حکومت بدهند و یا هر دو تن هندو را از دادن تاوان مال‌شان از خود راضی سازند؛ و آخرالامر هندوان به حقّ خود نرسیده ماجرا معروض داشتند. و فرمان عتاب به نام حاکم جلال‌آباد اصدار یافته، او اعیانی را که ضمانت‌نامه داده بودند، در زندان جلال‌آباد محبوس و مغلول فرمود و ایشان از زندان عریضه‌نگار حضور والا شده نگاشتند که «بالاباغ به مثابهٔ شهر از خود بازار و میرشب و کوتوال و یک دروازه دارد و در هر شب سه بار، طبل نوبتی برای ممانعت گردش عامه نواخته، بعد پیادگان کوتوالی مانع از عبور و مرور قاطنین آن می‌شوند. پس باید تاوان اموال مسروقه را پیادگان کوتوالی بدهد که تهاون در حراست نموده‌اند.» و حضرت والا این عرض آنان را صواب و موافق عدالت و کتاب دیده، در روز هفدهم مذکور ربیع‌الآخر، ارقام فرمود که «از چنین رفتار و کردار حاکم و کوتوال حالت زیست و ترفیه حال ضعفای رعیّت دشوار، بل محال

می‌شود که محافظ از تبعهٔ میرشب در بازار ایستاده، مأمور حراست شهر و بازار باشد و دکان و خانه‌های مردم غارت و سرقت شود. پس اهالی رعیّت به کدام استحضار و بیداری حاکم و کوتوال استظهار حاصل کرده، آرام بر بستر راحت خواهند خفت؟ و این که مالیه و عشر و باج و خراج به دولت می‌دهند و تکالیف حکومت را به دوش ضعیف خود می‌کشند، برای همین که مال و متاع و ناموس و ضیاع‌شان محفوظ و مامون باشند و خون ایشان ریخته و مال ایشان غارت و سرقت نشود، و پادشاه [را] بدین معنی راعی و رمیار عامهٔ خلق می‌گویند که محافظت‌شان کرده حقوق ایشان را ضایع نسازد، و الاّ هیچ حق ندارد که خود را بر خلق خدا فایق و حاکم دانسته، رعایت حال ایشان نکند. چنانچه شیخ سعدی علیه الرحمه می‌فرماید:

پادشاه پاسبان درویش است — گرچه نعمت به فرّ دولت اوست
گوسپند از برای چوپان نیست — بلکه چوپان برای خدمت اوست

و نیز او می‌فرماید:

شهی که پاس رعیّت نگاه می‌دارد — حلال باد خراجش که مزد چوپانی است
اگر نه راعی خلق است، زهر مارش باد — که هر چه می‌خورد از جزیهٔ مسلمانیست

و اگر چنین نباشد پس پادشاه و حاکم و کوتوال چه به کار است؟ که یکی حافظ و جامع بیت‌المال بوده و حارس مال‌دهندگان آن نباشد، و دوی دیگر، مشاهره و معاشیه از بیت‌المال برده معاشران را حفاظت نکنند. باید پادشاه و حاکم و کوتوال برطبق وظیفهٔ فرضیهٔ خویش بیدار و از حالت رعیّت خبردار باشند، تا رعیّت روز راحت به سر برده، شب رفاهت به پای برند. باری اعیانی را که ضمانت‌نامه داده‌اند سخت مواخذه نمایند و از ایشان بخواهند که یا دزد را به دست دهند و یا ادای تاوان مال مسروق کنند و یا سرقت و شرارت را بر آن چهار تن که اول اظهار کرده‌اند، ثابت نمایند و یا دیگر سند مکتوبی بدهند که ایشان دزد نیستند، مگر ایشان متهم ساخته‌اند؛ و چون چنین شود البته کار به جایی رسیده حقّ به مرکز خود قرار می‌گیرد، و الاّ هندوان را پس از آن که مقدار و مبلغ مال

خود را ثابت کنند، حکم است که کوتوال و پیادگان تبعه و شبگرد او تاوان آن را بدهند، تا دیگر در وظیفهٔ حراست خود اهمال و اغفال ننمایند.»

فوت عبدالغفورخان پسر مستوفی حبیب‌اللّه‌خان مرحوم

و مقارن این حال، میرزا عبدالغفور خان، پسر میرزا حبیب‌الله خان مرحوم، قوم وردک و مستوفی دیوان اعلای عهد امیر شیرعلی‌خان مبرور، در پشاور پدرود جهان کرده، کسان و بازماندگانش حسب توصیهٔ او نعشش را از آنجا برداشتند که در افغانستان به قبرستان نیاکانش دفن کنند، و سرتیب محمدحسین خان، آن را در بندر دکّه بازداشته، به حضور نگاشت. بعد به اجازت حضرت والا، نعش او را فروگذاشت تا حمل و نقل داده در موضع بیدمشک غزنین به قبرستان اجدادش دفن کردند.

و مقارن این حال اهالی سکنهٔ دیهات کربوری و اندرلچک و سپیدار و بدکور، واقع موضع دیوگل، تمرّد و طغیان ورزیده، شب هنگامی پنج نفر پیادهٔ نظام و یک نفر پیادهٔ ساخلو را بکشتند. و جنرال میرعطا خان بارکزایی، بهاءُالدّین‌خان برگد را با سه فوج پیادهٔ نظام و توپخانه، مأمور تنبیه و تهدید آنان فرموده چون خودش مریض‌شده و مسهل کرده بود، وعدهٔ حرکت خویش را در روز بیستم ربیع‌الآخر، قرار داد و ماجرا به حضور فرستاده. حضرت والا در روز بیستم مذکور با خامهٔ خاص بدورقم کرد که «این مادهٔ فساد، از وقت حیات سپهسالار غلام‌حیدر خان مرحوم موجود بود که بزرگان و اشرار آن مردم را از اغماض در ملک گذاشت و به زبان‌بازی ایشان، گول خورده به حال‌شان واداشت. اکنون شما هوش کنید که فریب نخورید.»

و هم در این روز، از عریضهٔ وقایع‌نگار شالکوت بلوچستان، به گوش، راست نیوش حضرت والا رسید که گل‌محمد خان، پسر سردار محمدعلم خان مواجب معینی از دولت انگلیس دارد و طریق اخلاص در خدمت آن دولت می‌سپارد و برات دوصد روپیه مشاهرهٔ خود را که از مرحمت دولت افغانستان به او رسیده است، به حاکم شالکوت نموده گفت که این برات را پس می‌فرستم زیرا که در عوض آن از من‌خواهان وقایع خفیه‌نگاری می‌باشد. و حضرت والا تنخواه او را

موقوف فرموده، میر محمدحسین خان، سردفتر تشخیص را فرمان کرد که خبث باطن او معلوم شد. دیگر از این دولت به او چیزی و پشیزی ندهد.

حرکت جنرال میرعطا خان جانب دیوگل

و از دیگر سوی، جنرال میرعطا خان که وعدهٔ حرکت خود را در روز بیستم ربیع‌الآخر، چنانچه گذشت قرار داده بود، از اسمار رهسپار دیوگل شده، شب را در چغن‌سرای به سر برد و لشکر ایلاتی مردم درهٔ پیچ و کتار و کمبیر و چغن‌سرای علیاء و غیره را با یک نفر سرکردهٔ شایسته از خود آن مردم از راه درهٔ پیچ، جانب درهٔ چلس امر رفتن کرد و فرمود که مردم آنجا را نیز همراه خود برداشته، روی ستیز به سوی دیوگل نهند و خود جنرال میرعطا خان در درهٔ چوکی شده، اهالی درهٔ نور و مزار و اریت و شماس و غازی‌آباد را احضار نموده، از راه غازی‌آباد رهسپار دیوگل کرد؛ و با عساکر هر سه راه، درهٔ چوکی و درهٔ پیچ و غازی‌آباد قرارداد که در یک روز به یک ساعت، از سه سوی، روی بر موضع دیوگل نهاده، پایمردی بیفشارند و هم در عین این ترتیبات و تنظیمات سوق‌الجیشی، راه ارسال رسل با مردم متمردهٔ سر از قید اطاعت برآوردهٔ دیوگل، مفتوح ساخته، به بیم و امید دادن و وعد و وعید پرداخت. و از کاردانی امر جنگ را به صلح انجام داده چنانچه بیاید، سلاح را به اصلاح، صیقل و انجلا فرمود.

شرح حال هاشم‌علی مجاهد و مهاجر

و مقارن این حال، هاشم‌علی سرکردهٔ قبایل اقوام حسن‌زایی و مندوخیل و آکازایی، سکنهٔ کنار رود اباسین، که با دولت انگلیس سر مخالفت جنبانیده و مدّت هشت سال از موطن و مسکن خویش، راه فرار پیش گرفته و در موضع جبه، واقع جبال بنیر، پناه گزیده، و انگلیسان سرکردگی او را به یکی از عم‌زادگانش مفوّض داشته، نفاق خانگی در بین ایشان انداخته و او با درویشی که از پیش رقم گشت، متّفق و هم‌داستان گردیده و با سپاه انگلیس محاربات عدیده نموده آخرالاخر مغلوب و مقهور آمده، پیاده با سه تن از نوکران خود، در جبال سواد خزیده و از خوف انگلیسان کوه به کوه طی مسافت نموده، از مزالق و مضایق جبال علاقهٔ دیر و

باجاور عبور کرده، نزد جنرال میرعطا خان رسید. و شرح حال خویش به نهج مذکور بازداشته، اظهار آرزوی تقبیل عتبهٔ علیا کرد. و او معروض حضرت والا داشته، در روز بیست و چهارم ربیع‌الآخر، فرمان رفت که «یک رأس اسپ اعلی با زین و لجام و ستام شایان و پنجصد روپیه به او داده، گسیل کابل نماید که در ظلّ حمایت این دولت روز راحت به سر برد.»

مورد الطاف شاهانه شدن فیروزخان مهاجر

و هم در این ایّام فیروز خان افریدی، از متوطّنین خیبر، که با منسوبان خود هجرت اختیار کرده، در موضع بشبلاق، از توابع جلال‌آباد، مزرع و مسکن به او عطا شده به فرمان والا در کابل و مورد الطاف شاهانه گردیده، برای ده تن از احاد قومش، برطبق پیادگان ساخلو مشاهره و تنخواه معیّن گردیده، مأمور حراست خود او در زیر دستش شدند، و پنج نفر از برادر و برادرزادگانش، منسلک سلک خدمت دولت گشتند و بیست‌وچهار تن دیگر، که با او همراه بودند، ملازمت دولت اختیار نکرده، بر وفق دیگر مهاجرین مزرعه و کلاته و جیرهٔ یکساله به اسم بخشش و بذر و تقاوی و گاو و قولبه به رسم معاونت به‌ایشان عطا و عنایت‌شد. و هم‌چنین دریا خان خیبری و منسوبانش که یک نفر پاینده‌خان نام، برادر او، سالک مسلک خدمت دولت آمد، قرین عطا و انعام و عنایت گشت.

مخلّع شدن کشمیر نام از کفّار کانتوز

و مقارن این حال کشمیر نامی، از رؤسای مردم برکمتال کفّار کانتوز، که در وقت تمرّد و طغیان مردم آنجا چنانچه گذشت، از راه فرار در چترار رفته بود، به استمالت و دلالت ملاّ خواجه احمد نام، متوطّن ده بیدک گل درّه، معلم مردم سکنهٔ ده برکمتال، که از راه هدایت نمودن فراریان کفّار در چترار شده بود، نزد میرعطا خان حاضر آمده، از عطای خلعت چوخای ماهوت و لنگی زرین، شاد خاطر و مأمور اقامت مسکن و موطن خویش گشت و بقیهٔ قوم او از این لطف و نوازش میرعطا خان، امیدوار مرحمت و احسان گردیده، همگنان از چترار در مقام خویش مراجعت کردند.

قبول اطاعت نمودن مردم دیوگل

و از دیگر سوی، مردم دیوگل به نامه و پیام جنرال میرعطا خان که آنفاً گذشت، از کردار ناهنجار خویش نادم و پشیمان گشته، به زبان ضراعت و بیان انابت پاسخ داده، قبول اطاعت کردند؛ و تمامت رؤسا و سرکردگان ایشان، گل‌سعید نامی را، وکیل صلح و مسالمت قرارداده، نزد جنرال میرعطا خان فرستادند. و او در روز بیست‌وپنجم ربیع‌الآخر، وارد فرودگاه لشکر جنرال مذکور شده، اظهار کرد و پیام گزارد که هرچه از جرم و نعل بها، برعهدهٔ مردم دیوگل نهد، ایشان بر ذمهٔ انقیاد قبول نمایند. و جنرال میرعطا خان فرمود که ایشان نخست آلات و ادوات و سلاح حربیهٔ خود را حاضر آورده، به دولت تفویض و تسلیم کنند، بعد به ایشان سخن رانده و قراری نهاده خواهد گشت. و ایشان که از درِ راستی پیش‌آمده بودند، سه‌صد و سی میل تفنگ و شانزده قبضه سیلاوه و شمشیر به جنرال مزبور سپرده، رشته انقیاد برگردن اطاعت نهادند و بیست‌وهشت تن از بانیان فساد را، که آتش افروز عناد بودند، به دست داده، و با منسوبان خود که شصت نفر مرد و زن به شمار می‌آمدند، به فرمان والا محبوس در کابل خواسته شدند. و پس از انجام کار، هفتصد و نه میل تفنگ و ششصد و بیست قبضه شمشیر و نه قبضه کتاره و یک قبضه کریج، از ایشان به دست آمده داخل قورخانهٔ دولت شد.

تحفه فرستادن سعید عبدالملک‌خان به حضور والا

و هم در این هنگام، سعید عبدالملک خان، پسر امیر بخارا، که از پدر خویش روی اطاعت برتافته و در پشاور جای تقرّر یافته، سالی شش هزار روپیه به رسم حمایت، از این دولت می‌برد، یک عدد گیلاس نقرهٔ منقّش و یک عدد رکابی نقرهٔ منقّش و یک عدد چاینک پوش نقرهٔ منقّش و یک عدد قند دانی نقره و یک عدد شیردانی نقره و سه مصرع قلم نقره و یک زوج گلدان نقره و یک عدد قلمدان شکل‌ماهی ساخت گلکاری و یک عدد مجمع از سنگ مرمر، یک قطعه سنگ سرمیزی مرمر گلدار، جهت استعمال مکاتیب که باد منتشر نسازد، به رسم هدیه، مصحوب محمدرضا بیگ، نوکر خود، از پشاور ارسال حضور نموده، همه مطبوع

طبع مملکت‌آرای والا آمد؛ و فرستادهٔ او در کابل به اجل موعود، در گذشته، متملّکات نقدینه و جنسیهٔ او به امر والا، نزد شهزاده عبدالملک خان فرستاده شده، او به بازماندگانش سپرد.

پذیرفته نگشتن استدعای محمداکبرخان و غلام محی‌الدین‌خان

و هم در این ایّام، محمداکبر خان، پسر ایشک‌آقاسی عطاءالله خان و غلام محی‌الدین خان از نبایر ایشک‌آقاسی پردل خان، هر دو از احفاد ملاّ میرداد خان بارکزایی و خدمهٔ امیر شیرعلی‌خان مرحوم و امیر محمدیعقوب خان و سردار والاتبار محمدایوب خان که از راه معاندت دولت، فرار اختیار کرده در پشاور و راولپندی روز ذلّت و غربت به سر می‌بردند، قرین عسّرت روزگار و محتاج قوت و لایموت لیل و نهار خود آمده، به امید حصول لب نانی، با سیدپادشاه خان، وقایع خفیه‌نگار پشاور، طرح معرفت و رفاقت انداخته، به او اظهار کردند که اگر از حضور والا استدعای ماموریت هر دو تن را به وقایع خفیه‌نگاری نموده، تنخواهی برای‌شان حاصل کند که از گرسنگی هلاک نشوند، هرآیینه احیای دو تن مرده و کسان واجب‌النّفقهٔ ایشان را کرده خواهد بود؛ و این خدمت را فوق‌العاده به پای خواهند برد. و او از این اظهار و اصرار هر دو تن معروض داشته، حضرت والا ارقام فرمود که «ایشان خصم دولت‌اند و در کار نیستند و هر چه بگویند همه خلاف و دروغ است و می‌خواهند به دروغ راهی پیدا کرده و رفته رفته، خود را در سلک خدمهٔ دولت جای کنند، بعد خرابی در کار مملکت و ملکت انداخته، دولت و ملّت را خراب و بیاب نمایند.» و این محمداکبر خان و غلام‌محی‌الدین خان در پایان کار، اجازت آمدن در کابل یافته و در عهد امیرحبیب‌الله خان چنانچه بیاید، محمداکبر خان به خطاب سرداری و غلام‌محی‌الدین خان به منصب سارجن میجری دربار معلّی سرافراز گشتند، و در عهد اعلیحضرت امیر امان‌الله‌خان غازی عبدالعزیز خان از خاندان این دو تن، به رتبهٔ وزیری رسیده، مدارالمهام گشت، که إنْشاءالله شرح حال هر یک در موقع و مقامش رقم خواهد گشت.

جور و ستم سیدبابای سرتیب به مردم هزاره

و از دیگر سوی، در خلال واقعات مسطوره، سید بابا نام، سرتیب سواران کشادهٔ اوزبکیه که در میرآدینه و حجرستان اقامت خدمت داشت، جور و ستم زیاد نسبت به مردم هزاره از قوه به فعل آورده و دختر قاضی عسکر، رئیس هزارهٔ فولاده را، به اکراه ضجیعهٔ خویش ساخته و حضرت والا او را امر بر طلاق دادن او کرده و او نپذیرفته آن زن را در ترکستان به خانهٔ خود گسیل داشت. و کردار ناهنجار او از عریضهٔ سواران تحت رایت خودش، به گوش دادنیوش والا رسیده، طلب کابل شد و به ذریعهٔ سیدجعفر خان پسر سیّداحمد خان فرزه‌ای و نادعلی نام، وقایع‌نگار کابل، تحقیقات جور و ستم و مصادرات او فرموده شده، نه هزار روپیه از اقرار خود او به روی روز افتاد. و به امر والا قسط معیّن گشت که تا سه سال این مبلغ را به خزانه برساند؛ و هم سردار محمدعزیز خان حکمران ترکستان را فرمان رفت که زوجهٔ مکرمهٔ مذکورهٔ او را تحت‌الحفظ گسیل کابل کند، که با زنان دیگر میران هزاره در زندان سیاست یکجا باشد.

آمدن میرزا محمدامین‌خان از ترکستان در کابل

و هم در این ایّام میرزا محمدامین خان نویسنده و محمدحسن خان، پیشخدمت دربار حکومت ترکستان، برادران میرزا محمدمیرزا خان، دبیر حکومت آن سامان، به فرمان شهزادهٔ محترم، سردار نصرالله خان، در کابل آمده، محمدحسن خان رخصت مراجعت و خدمت وقایع‌نگاری یافته، میرزا محمدامین خان در سلک منشیان حضور، منسلک و سالک خدمت گشت، و تنخواهی که در دربار ترکستان داشت، به میرزا عبدالله خان که به جای او در دفتر حواله، مواظب و مشغول کار شده بود، معیّن و برحال فرموده شد و این میرزا محمدامین خان، تا روز قتل امیر شهید، امیر حبیب‌الله خان به همان منشی‌گری، روز خدمت به سر برده، و در عهد امیر امان‌الله خان غازی عاطل کار گردید.

محبوس شدن ملک قیام‌الدین موسهی و تحقیقات عادلانهٔ حضرت والا

و از دیگر سوی، در خلال احوالی که به شرح رفت، بزرگان مردم قریهٔ موسهی، از توابع کابل، مکتوبی به قضاخان نام، چپراستی حضرت والا، دادند که علاءُالدّین، برادر ملک قیام‌الدّین، از مردم متوطّنهٔ موضع موسهی، با سردار محمدایوب خان، فرار راولپندی و خادم اوست و ملک قیام‌الدین احوال حکومت و سلطنت و مملکت و رعیّت را به واسطهٔ برادر خود در راولپندی، به سردار والاتبار مذکور می‌رساند؛ بلکه مکاتیب بعضی از هواخواهان او را به سردار معزّیٰ‌الیه می‌برد؛ و قضاخان به عرض حضور رسانیده آنانی که در مکتوب مذکور امضا و مهر کرده بودند، طلب حضور شده، از جمله سه تن انکار از مهر و امضای خود نموده، و دو تن اقرار کرده و شهادت داده، سوگند نیز یاد کردند. بعد حضرت والا ملک قیام‌الدین را محبوس و مال و ملکش را تمام ضبط فرمود؛ و از راه تحقیق این مطلب، وقایع‌نگاران راولپندی را، ارقام نموده استفسار حقیقیت این امر کرد، و از عرایض آنان مکشوف افتاد که علاءُالدّین نامی، نزد سردار محمدایوب خان نبوده و نیست. سپس شاه‌بیگ خان، از غلام‌بچه‌گان خاص شغنانی که در پایان کار چنانچه بیاید، به سفارت هند اختصاص یافت، با محمداسلم خان سیقانی، که آخرالامر به منصب میرشکار عهد امیرحبیب‌الله خان شهید رسید، مأمور تحقیق این‌کار شده، معلوم گشت که از عناد، ملک قیام‌الدین را متّهم ساخته‌اند و او جانی و خاطی و خائن نبوده است. و از وقوع عدم صدق این اتّهام، در روز بیست‌وششم ربیع‌الآخر، میرزا محمدحسین خان کوتوال را فرمان شد که مال و مُلکِ مَلِک قیام‌الدین را ردّ و خود او را رها نماید؛ و هر دو تن گواه را جرم شایسته نموده، کیفر دهد.

و هم‌چنین پیرمحمد و میان تور و سیدال و جمعه خان نامان از ساکنین خورد کابل، به واسطهٔ محی‌الدین نامی از مردم آنجا، مکتوبی به حضور والا فرستاده، آگهی دادند که میرباز و بازمیر و هزارمیر و سیف‌الدین نامان، از قاطنین موضع چکری، با معاندین دولت که فرار کشور هند اند، آمد شد و مراوده دارند و در پایان کار خلاف نگار ایشان، به روی روز افتاده، هر یکی پنجصد روپیه جرم و مأمور اقامت میمنه شدند.

رخصت مراجعت یافتن دوست‌محمدخان

و هم در خلال وقایع مرقومه، دوست‌محمد خان، سرپرست مهاجرین، که با یکصد و پنج نفر از مهاجرین در کابل آمده و چنانچه گذشت، به ذریعهٔ ایشک‌آقاسی عبدالقدوس خان، دستورالعمل مجدّد در باب املاک مردم هزاره را به افغان دادن حاصل کرده، خود او با تمامت این یکصد و پنج نفر، به خلاع فاخره ممتاز و سرافراز گشته، رهسپار قندهار و هزاره‌جات شد.

شرحال پر شرارت سعید احمدبیگ جمشیدی

و از دیگر سوی در خلال احوالی که رقم شد، سعید احمدبیگ جمشیدی، که روی از سعادت برتافتن و از کابل فرار کردن او از پیش گذشت، در نواح مشهد مقدّس رفته، و ابوالقاسم نام حکیم، از تبعهٔ دولت ایران را بی‌موجبی در سرخس کشته، و در موضع بینی‌تاک، که چهل خانه از نقلهٔ مردم جمشیدی مامن و مسکن داشتند جای گزیده بود، در این هنگام از تقاضای نفس سرکش و اقتضای قوهٔ شهویهٔ چون آتش خویش، دل در هوای وصل خواهر ماهوش یدالله نام، نوکر خود باخته، خواست پردهٔ عصمت آن عاجزه را به قهر و قسر بدرد؛ و آن عفیفه که دامن خیالش از ارتکاب جنایت و عصیان پاک بود، دست فاحشه‌کاری به او نداده، فریاد برآورد و از خدای متعال دادخواست؛ و او حیا و باک از خدا و بدنامی دنیا و مکافات روز جزا ننموده، با او هرچه خواست کرد. و پس [از] مبادرت در امر مفاسقت، آن دوشیزهٔ ستر عصمت دریده را از برادرش خواستار شد که به زنی به وی دهد، و او که از غیرت دردناک گردیده، عرق انفعال از ناصیهٔ حال خود به دامن فکر پاک می‌کرد اِبا آورده، از دادن خواهر خود بدو سر باززد. و سعیداحمد بیگ از غلیان دیگ شهوت، برادر آن مستوره را به قتل رسانیده، به عنف و تغلّب در آغوش و کنار و بوسش کشید، و هم زوجهٔ برادرش را، قبل از آن که عدّت قتل شوهرش به سر رسد، متصرّف شد. و مردان آن چهل خانوار جمشیدی، از مشاهدهٔ این حالت خلاف آیین و شریعت اسلامیّت سعید احمدبیگ برآشفته، عزم قتل او کردند و او بلاتأنی و درنگ آهنگ فرار کرده، در دهنهٔ ذوالفقار واقع نقطهٔ سرحد

خاک افغانی و ایران قرار گرفت. و سواران حرسهٔ سرحد افغانیّه را به مداهنت و خدیعت با خود یار و مددگار ساخته، به اتّفاق ایشان بر خانواری مقیمهٔ بینی‌تاک تاخت، و همه را با مال و منال و عیال و اطفال‌شان غارت و اسیر نموده با خود در دهنهٔ ذوالفقار آورد. و منتخب‌الدوله کارگزار اول مهام خارجهٔ خراسان و سیستان، قونسل دولت انگلیس در مشهد را از صدور این امر نامشروع، مسؤل ساخته، از او طالب پس آوردن آن چهل خانوار با مال و منال‌شان و بازپرس جنایت سعیداحمد بیگ شد و قونسل دولت انگلیس که دولت افغانستان را حامی بود، به حکمران هرات نوشت و او به امر حضرت والا در پاسخ او رقم کرد که «این‌گونه اشخاص همواره در مملکت افغانستان مصدر خیانت شده در ایران می‌روند و در آنجا مرتکب گشته، به این مملکت مراجعت می‌کنند. اگر پس داده شوند، خلاف قانون حمایت دولت است؛ و این از شئون سلطنت مستبعد.» و هم به سعیداحمد بیگ، نامهٔ تسلیم فرستاده، در هراتش دعوت کرد و او با سعیدمحمد بیگ و هفده خانوار که ذکور و اناث متعلقهٔشان، شصت نفر به شمار می‌آمدند، در روز بیست‌وششم مذکور ماه ربیع‌الآخر، وارد هرات شده، از عریضهٔ حکمران آنجا فرمان رفت که «اهل و عیال همه را در اندرون شهر جا داده، سعیداحمد بیگ و سعیدمحمد بیگ را گسیل کابل نماید.» و هر دو تن پس از وصول در کابل، نایل به مأمول آمده، تنخواه سر و سوار کشادهٔشان برحال گشت.

و هم در این وقت، سردار غلام‌حیدر خان، برادر سردار غلام‌محمد خان طرزی، که از راه فرار در خاک خراسان شده و در موضع گل‌کمر، از نواح مشهد قرار گرفته، روز غربت به سر می‌برد، در بیست‌ودوم ربیع‌الآخر پدرود جهان کرده، تنخواهی که از این دولت داشت موقوف گشت. و در پایان کار چنانچه بیاید، از عریضه و استدعای سردار غلام‌علی خان پسر او بر حال؛ و بر تمامت ذکور و اناث بازمانده‌اش، بر سبیل عصبات میراث قسمت شده.

طلب کابل شدن سیف آخندزادهٔ اسحق‌زایی

و هم در خلال مذکور از عریضهٔ عبدالوهاب خان، حاکم دایزنگی، دست غارت و تاراج به مال مردم هزاره دراز کردن سیف آخندزاده اسحقّ‌زایی که از پیش اشارت

شد، حالی رای والا، گشته، در روز بیست‌وهفتم ربیع‌الآخر، علی‌محمد خان، حاکم پشت‌رود را، فرمان رفته، او سیف آخندزاده را حسب‌الحکم، محبوس و به حراست مقام خان نامی، از رؤسای سواران کشاده، گسیل کابل کرد؛ و از قفای او بازماندگانش مبلغی به علی‌محمد خان حاکم داده، او شرحی از سلوک نیک او معروض داشته برنگاشت که «شصت هزار روپیه از بابت زکوة دواب و مواشی مردم بادیه‌نشین و ییلاق‌گزین قوم اسحق‌ّزایی بر ذمهٔ اوست، اگر در کابل توقیف داده شود، این مبلغ به خزانه نمی‌رسد، بلکه ضایع گردیده باقی می‌ماند. و نیز از تمام مردم که پرسیده شد، همه به خوبی و خوش سلوکی و خیرسگالی او گواهی‌داده، اظهار کردند که اگر رخصت داده شود خوب است، زیرا که قوم او متوّهم و فرار نمی‌شوند و شصت هزار روپیهٔ دولت به حصول رسیده ضایع نمی‌گردد.» و حضرت والا که حاکم دایزنگی و چندتن از اربابان مردم هزاره را چنانچه گذشت، از راه فیصلهٔ قتل و غارت قبایل افغان کوچی، طلب کابل فرموده بود عریضهٔ حاکم پشت‌رود را وقعی ننهاده، سیف آخندزاده را رخصت مراجعت نداد و در پایان کار چنانچه بیاید، غارت‌گران هزاره پس از فوت آخندزادهٔ مذکور که رئیس ایشان بود، به دست آمده کیفر دیدند.

وقایع ماه جمادی‌الاولای سنهٔ ۱۳۱۶هجری

در خلال احوال ماه گذشته، میران و خیربخش و اخترخان نامان، که با عده‌ای از بلوچیهٔ مری، نام مهاجر بر خود نهاده وارد قندهار شدند و از آنجا به فرمان والا در کابل آمده مشمول نوازش امیرانه گشتند، و از تعیین تنخواه و عطای خلاع و اقطاع، شادکام و مقضی‌المرام گردیده، با فرمان مقرّری محسنات و عطایای مذکوره، رخصت مراجعت قندهار یافتند. و چون در حقیقت و نفس‌الامر، به تعلیم و تلقین کارکنان دولت انگلیس، به نام مهاجر، برای حصول معلومات، از داخل مملکت افغانستان و حالت سیاست حکومت و تکالیف رعیّت آمده بودند، از حدود شلیگر، واقع نواح مشرقی غزنین، ترک رفتن در قندهار کرده، از راه زرمت

و کتواز و گومل و کاکرستان در موطن و مسکن خود، واقع قرب درهٔ ارنایی، از توابع شالکوت، رفتند. و شرح حال جاسوس بودن ایشان، از عریضهٔ ارباب شیرجان مهاجر، مستحضر خاطر والا گشته، چون خود استدعای خدمت کشف حالت صداقت و فریت گروه مهاجر را کرده، در روز دوشنبه غرهٔ جمادی‌الاولی، به نام او فرمان رفت که: «همواره ازحالت مهاجر و مفاجر و مصلح و مفسد مهاجرین معلومات و نظریات صحیحه حاصل کرده، آگهی دهد که از رفتار ایشان آگاه شده، بر طبق کردار ایشان معمول داشته آید.» و هم در این روز، از استدعای میرزا خلیفه‌جی، میرزا محمدکریم به تنخواه چهارصد روپیهٔ کابلی، و میرزا محمدیونس به مواجب سالی سه صد روپیهٔ کابلی، مأمور پشاور و زیر دستی او شدند.

خرید یک عدد بازوبند مرصّع به الماس

و نیز در این روز، یک عدد ساعدبند مرصّع از یکصد و شش قطعه الماس انگلیسی ساخت، که دیوان نندوی صراف، از پشاور، ارسال حضور نموده بود. و منظور نظر حضرت والا آمده، بهای آن یکهزار و هشتصد و سی روپیه کلّه‌دار، به نام میر احمدشاه خان تجّار از وجوه دولت، حواله داده شد. و او در پشاور بر عبدالسلام نام، نوکر خوده حواله کرده او به دیوان نندو رسانیده او به مالک بازوبند سپرد.

در کابل آمدن پسران سردار فیض‌محمدخان

و هم در این ایّام، صالح‌محمد خان، پسر سردار فیض‌محمد خان ابن امیر دوست‌محمد خان مرحوم، که فرار پشاور بود، از عریضه و استدعای خود، اجازت مراجعت حاصل کرده، با اهل و عیال خویش، در کابل آمده مورد الطاف شاهانه و عطای تنخواه گشت.

و هم امیرمحمد خان، برادر او، که چندی قبل از راه حصول اجازت، در کابل آمده، برای آوردن اهل و عیال خود رخصت مراجعت پشاور یافته بود، با او همراه در کابل آمد. رهین تفقّدات شاهانه گشت. و هم در روز مذکور جمادی‌الاولی، از عریضهٔ و استدعای دختر شه یوسف‌علی خان شغنانی که نسبت زناشویی با افضل‌الملک، مهتر چترار داشت، و شرحی از عسّرت و ذلّت روزگار خود نگاشته بود، غلام‌محی‌الدین خان خزانه‌دار بدخشان را فرمان رفت که پنجصد روپیه، جهت مصارف زمستان او بدهد.

شرح حال عاملان قندز و غوری

و هم در این هنگام، دیوان ایشرداس هندو، نویسنده و عامل خان‌آباد و قندز، که از حوالهٔ ناحقّ میرزا محمدحسین خان، سردفتر سنجش و کوتوال کابل، فرار اختیار کرده در پشاور رفته بود، معروض حضور داشته برنگاشت که «دولک و پنجاه هزار روپیه از بقایای ابواب جمع زمان عمل و دخل او، در ملک باقی مانده، اگر چنانچه خود او در پشاور بوده در کابل نیاید، بیست الی سی هزار روپیه حیف و میل خسارت‌ورزان خواهد شد.» و هم رقم کرد که «بیست‌وپنج هزار روپیه غبن و خیانت جمیل خان و سیدرسول خان نامان، نویسندگان زیر دست خود را، که بابت‌های تفاوت عمل او را به اجاره گرفته بودند، و پا در هوا معلق و معطّل مانده است، به محلّ ابراز می‌آورد.» و هم‌چنین میرزا عبدالعزیز خان، نویسنده و عامل سابق غوری، که از حوالهٔ هشت هزار روپیهٔ ناحقّ میرزا محمدحسین خان مذکور، فرار پشاور شده بود، معروض و مرقوم داشت که «حبّه و دیناری بر ذمّه‌ام نیست، اگر اجازت مراجعت کابل یابد، مبالغی از بقایا که در ملک مانده است، ظاهر و حواله و حصول خواهد کرد، و الاّ همچنان مخفی و محتجب خواهد ماند.» و حضرت والا در روز نهم جمادی‌الاولی، حکم اجازت مراجعت به هر دو تن داده، در کابل آمدند و به کاری که ادعا کرده بودند، اقدام نموده به محلّ ابراز و اجرا آوردند.

و هم در خلال احوالی که ثبت شده آمد، محمدزمان و زکریا نامان کابلی جهت تسلیم و تحویل شدن و حمل و نقل دادن اموال والات و ادوات ارسالی مستر

کاتری تاجر، که قرارداد خریدن و ارسال داشتن با دولت نهاده بود، مأمور پشاور شدند.

و هم در این ایّام، غلام‌قادر خان، حاکم کدنی، بدون سببی از محل حکومت خود فرار اختیار کرده، روی از حصول سعادت خدمت دولت برتافت و در شالکوت رفته قرار گرفت. و حضرت والا از عریضهٔ درشاه خان، پسر میجر نورعلم خان مرحوم و ملاّ خلیفه، قاضی آنجا، از فرار او استحضار حاصل کرده، حکمران قندهار را نگار داد و استفسار فرمود که: «سبب فرار او از چیست؟ و از کدام جور و خشیت حکومت، ذلّت فرار را بر راحت قرار ترجیح و مزیت نهاده پشت به سعادت داده است؟ باری خود او باعث این حرکت خلاف شعایر اسلامیّت خود را معروض خواهد داشت، ولیکن تا معلوم شدن سبب فرار اختیار کردن او، می‌باید مال و منالش [را] در قید و ضبط و سیاهه بیاورد؛ که اگر مال دولت یا رعیّت را حیف و میل نموده، خوف بازپرس، دامن خیال او را به این حرکت آلوده باشد، عوض آن مجرا و محسوب آید.»

شرارت نمودن و مأمور اقامت ارگون شدن عبدالله بیگ

و هم در تضاعیف واقعاتی که به شرح رفت، صدباشی عبدالله‌بیگ پنجشیری، که به حراست کوتل خاواک جبل هندوکش، اقامت داشت، با پیادگان ساخلو تحت رایت خود، مسالک را مهالک ساخته، دست تعدّی و تطاول به مال و منال قوافل کشود، و از هیچ‌گونه جور و ستم دریغ نکرده، فراز و نشیب معابر آن کوه را از آتش فتنه، چون برق میغ و غوتندر، کورهٔ آهنگر کرد. تا که حضرت والا از شرارت او آگاه گشته، با یکصد و هشتاد و دونفر از پسران و برادران و پیادگان تبعه و جانب‌داران خود، که علاوه بر کردار ناهنجاری که پیشهٔ جوراندیشه خویش قرار داده، طریق جهالت و ضلالت در پیش داشت، در وقت تمرّد و طغیان سردار محمداسحق خان والی ترکستان که از پیش گذشت، با چند تن از آن اشرار، دست غارت بر شیرمحمد خان و محمدزمان خان، از هواخواهان دولت وارد کرده، و با هم جنگیده، بغاوت و تمرّد ورزیده بودند، طلب کابل و در روز چهارشنبه یازدهم جمادی‌الاولی، مأمور اقامت ارگون شدند. و اراضی و عقار و مال و متاع همگنان،

ضبط دیوان سلطنت گردید. و از جمله عزّت میر و گل‌عذار خان و بوستان و میراحمد و محمدنصرت نامان، پس از وصول در ارگون و به سر بردن چندی، چون از همه شریرتر بودند، سخت محبوس و طلب کابل شده، کیفر دیدند.

مورد الطاف شاهانه شدن محمداسلم‌خان

و هم در این هنگام، محمداسلم خان نورزایی، که با هفتاد و یک نفر از اعداد قوم خود، در وقت تمرّد و طغیان هزارهٔ یاغستان، به معاضدت عساکر ایلاتی، خدمت و تصدیق به مواهیر منصب‌داران افواج نظامی و بزرگان مردم فراه و علی‌محمد خان آنجا حاصل کرده بود، در کابل آمده، از عطای سالی چهارصد روپیه و ده خروار غلّهٔ کابل، غلّه به نام تنخواه، ممتاز و سرافراز گشت، و در بین امثال و اقران گردن فراز آمد و در روز دوازدهم جمادی‌الاولی قرین این نوازش والا گشته، شادکام مراجعت کرد.

شرح حال جاسوسان خارجه

و از دیگر سوی، در خلال احوالی که ثبت و رقم شده آمد، احمدجان و محمد بهاءُالدّین نامان از جاسوسان خارجه، نام متولّی مزارات مقدسهٔ مدینهٔ منّوره را بر خود نهاده، از راه جاسوسی و جلب منفعت دنیوی، در کابل آمدند، و از دولت زاد و توشهٔ راه یافته، به راه قندهار و شالکوت بلوچستان، عازم مراجعت جانب ولایت و موطن خود شدند، و در موضع کدنی، از سرحد قندهار، واقع قرب چمن مقبوضهٔ دولت انگلیس، به بهانهٔ ممنوع و قدغن بودن عبور و مرور مسافرین عراق و حجاز تبعهٔ دولت عثمانیه، درنگ ورزیده اقامت گزیدند؛ و چپ و راست سیر و گردش آغازیده، به حصول معلومات و نظریات سرحدیه پرداختند. و مدّتی روز وصول به مطلب و مأرب به سر برده، تا که حضرت والا از عرایض وقایع‌نگاران آن حدود، کشف مدّعای آن دو تن نموده، در روز پنج‌شنبه نوزدهم جمادی‌الاولی، حکمران قندهار را فرمان کرد که: «گاهی امر قدغن عبور و مرور مسافرین خارجه و داخله از جانب دولتین افغانستان و انگلیس صدور نیافته، که عبور آن دو تن از آن معبر ممنوع باشد، و معلوم دروغ گفته، روز منوّیات و مستدعیّات خود را به سر

برده‌اند. پس ایشان را هر چه زودتر باشد، از خاک این مملکت، جانب خارج رهسپر سازد که دیگر در آن بوم و بر نباشند.» و حکمران قندهار هر دو تن را مجال توقف نداده، از آنجا جانب شالکوت بیرون کرد.

صدور حکم والا به ملک نگرفتن افغانان در هزاره‌جات

و از دیگر سوی در تضاعیف واقعات مسطوره، قاضی عطامحمد و خیرالدّین نامان قوم اچکزایی، از متوطّنین موضع کدنی، با چندتن از منسوبان و نزدیکان خود، تنور بخشش ایشک‌آقاسی دوست‌محمد خان را نسبت به عموم افغان، خصوص به طوایف و قبایل درانی گرم دیده، نوبت نان آرزو پختن برای اولاد و احفاد خود یافته، در زمرهٔ مهاجرین، به هزاره‌جات عمارات و زمین گرفتند؛ و مزرعهٔ واقع کدنی خود را به دست زراع و دهقان داده، درسالی شصت خروار کابل، حاصل آن را در اردو بازار انگلیس، واقع چمن، همی فروخته، پا به حصول مکنت و ثروت نهادند. تا که حکمران قندهار، از این کردار مدسسانهٔشان آگاه گشته، به حضور والا نوشت که «ایشان از هزاره‌جات در موطن اصلی خود شده، می‌خواستند که مقدار شصت خروار ریع و دخل مزارع خود را برطبق همه‌ساله، فروخته بازگردند و او ایشان را معطّل به صدور حکم والا داشته است که با ایشان چه‌گونه طی معامله شود؟» و حضرت والا در روز بیست‌وسوم جمادی‌الاولی، فرمان کرد که: «املاک لامالک مردم هزاره به کسانی که از خارج خاک افغانستان هجرت می‌کنند، داده شده و می‌شود، نه به مردم داخله که در دو جا مزرعه و کلاته به دست آورده، هر وقت بخواهد در این‌جا و اگر نخواهد در آنجا آمد و شد کنند. پس باید اراضی و مزارع واقع کدنی ایشان را ضبط دولت کند، که دیگر آمد و رفت ننمایند.»

و هم‌چنین مردم علی‌خیل ملک‌دار توابع مقر، در موضع الوم لالا، از ملک هزارهٔ جاغوری، و مردم کاکر و خروتی کوچی در موضع گزک و آب‌قول و پل‌جنگلی، و خدایداد خان خوازک در خاک ایران، و قوم ملاخیل کوچی در حجرستان مزارع و مراتع مردم هزاره را متصرّف شده، و با دولت قرار دادند که در دو جا زمین و مزرعه نداشته باشند، و پس از سه سال ترک بادیه‌نشینی و خانه به‌دوشی کرده، از خاک مقبوضهٔ دولت انگلیس، از راه رحلة‌الشّتاء والصَّیف، رفت و آمد نکنند، و با

قرارداد هم، املاک هزاره را متصرّف شده، هزارگان را فرار خارجه و جلای وطن ساختند. و هم در دو جای، دارای اراضی و عقار شده، ترک کوچی‌گری و رفت و آمد خارجه و داخله نکردند.

متصرّف شدن افغانان ملک چهارچینهٔ دهراود هزاره را

و هم در این هنگام، ایشک‌آقاسی دوست‌محمد خان مزارع و مساقات مردم هزارهٔ اسکه، واقع چارچینهٔ علاقهٔ دهراود، تابع قندهار را که ملاکش تمرّد و طغیان نکرده، در وقت بغاوت هزارهٔ یاغستان، طریق خدمت دولت سپرده بودند، به مردم ملک‌دار قوم خود داده، بیست و دو تن از سرکردگان هزارگان آنجا را، که سخن می‌دانستند و امتیاز حقّ از باطل می‌توانستند و از راه حقوق‌خواهی، قوه و دانش فریاد زدن و داد خواستن داشتند، محبوس و گسیل کابل کرد و بقیهٔ آن مردم معروض داشته، شرح حال و مآل خود و دوست‌محمد خان را به حضور والا نگاشتند. و از حضرت والا در پاسخ عریضهٔشان ارقام رفت که: «سرکار ما هرگز جایز نمی‌داند که مردم غریب و ناتوان رعیّت، بدون صدور خطا و خیانت، خسارت‌یاب گردد؛ مگر تحقیق و تمیز حقّ و باطل لازمست که فرموده شود، زیرا که معروض داشته‌اید که دوست‌محمد خان املاک و مساکن ما را به قوم خود داده و بیست و دو تن را محبوس و گسیل کابل داشته است. دراین صورت هرگاه شرح مندرج عریضهٔ شما از او پرسیده شود، البته چیزی را مرقوم و معروض خواهد نمود که مبنای آن الزام و ملام شما باشد. و از گرفتن ملک و زمین شما انکار خواهد کرد. پس باید چند [تن] از اشخاص سخن‌دان شما، در کابل آمده، سند و برهان اثبات قول و رقم خود را اگر داشته باشید، با خود آورده، از نظر تمییز حقّ و باطل کارکنان حضور بگذارنید، تا از دوست‌محمد خان بازخواست فرموده شود، و الاّ خود شما خجل و منفعل خواهید گشت.» و آنها از تقریر این منشور به خود دانسته در کابل نیامدند و ناچار جلاوطنی اختیار کردند. چه با خود گفتند که سندی محکم و برهانی از این مبرم‌تر چه باشد که از عهد چنگیز و امیر تیمور، بلکه سابق‌تر از آن مالک این ملک بوده و سر از اطاعت حکومت

نپیچیده و همواره رهسپار انقیاد بوده‌اند، کسی قبول آن را نمی‌کند. پس دیگر چه حجّت آرند که ملک‌شان را افغان متصرّف و مالک شود؟

مأمور شدن قاضی و مفتی برای مردم مهاجر

و هم در این ایّام، قاضی عبدالشکور خان به استدعای دوست‌محمد خان و امر حضرت والا، ملاّ عبدالرشید خان را به قضاوت و ملاّ ولی‌محمد را به افتا و ملاّ محمد را به محرری محکمهٔ شرعیّه، در بین مردم مهاجر از قندهار، مأمور کرد.

و هم در این ایّام، محمدعمر خان، حاکم جلال‌آباد مبلغ ده هزار روپیهٔ شکرانهٔ لقب ضیاءالملّة والدّین حضرت والا را، که مردم آنجا از پیش داده و تا این وقت در خزانهٔ جلال‌آباد بود، مصحوب میرزا عبدالصمد خان مستاجر املاک خالصه و ضبطی شهر و نواح جلال‌آباد، گسیل کابل داشته داخل خزانهٔ عین‌المال شد.

گرفتار شدن جاسوسان سردار محمدایوب‌خان

و هم در این هنگام، جنرال میرعطا خان، ملاّ سلطان و جمعه‌خان نامان، از مردم ده خدایداد کابل را، با شخصی که سه نام نیک‌محمد و نعمت‌الله و نیازمحمد برخود نهاده، و همواره از راه جاسوسی معلومات حاصل کرده، راست و دروغ به سردار والاتبار، محمدایوب خان می‌بردند، به فرمان والا گرفتار و محبوس و رهسپار کابل ساخت.

در کابل آمدن محمد حسن، برادر محمدحسین تاجر خیمه

و مقارن این حال، محمدحسن خان، برادر محمدحسین خان تاجر خیمه، از پشاور به ذریعهٔ غلام‌محی‌الدین خان، پسر ملا کبیر ده‌افغانی، معروض داشته استدعای اجازت آمدن در کابل کرد. و حضرت والا او را اجازت داده، در روز سلخ جمادی‌الاولی، عبدالسلام، نوکر میر احمدشاه خان ملک‌التجّار را، فرمان کرد که صد روپیهٔ کابلی و دو رأس اسپ سواری، به او داده رهنورد کابلش سازد. و او پس از حصول سعادت‌بار، عوض بهای بعضی اسباب و اشیای تجارتی که به

دولت فروخته بود، از قبیل زین و بوت و بسترهٔ سپاه نظام و لباس نظامی و غیره ساخت و دوخت کانپور، که از جمله یک باب خیمه را جهت نمونه، با خود آورده تقدیم حضور انور کرد و بهای آن را قرار اظهار خود او، اگر چه به کار دولت نبود، دوهزار و چهارصد و پنجاه روپیه کلّه‌دار و هشت آنه، به نام عبدالسلام مذکور، حواله گرفت که در فتح‌کدهٔ فرخ‌آباد، به محمدحسین، برادر او، بدهد. و هم یکهزار زین مکمل اسباب کانپوری، قرار هر واحدی، بیست‌وپنج روپیهٔ کلّه‌دار و چهار آنه، بر عهده گرفت که ساخته و پرداخته، گسیل کابل نماید. و بیست‌وپنج هزار و دوصد و پنجاه روپیهٔ کلّه‌دار آن را فرمان حاصل نمود که میرزا محمد زمان و میرزا زکریان خان، در پشاور از وجوه این دولت، به او بدهند.

ادای تنخواه سلطان محمدمیر منشی هندی

و هم در روز سلخ مذکور جمادی‌الاولی، عبدالسلام مزبور را فرمان رفت که پنج هزار و ششصد روپیهٔ کلّه‌دار، از بابت مبالغ نگاه‌داری فروش بادام تجارتی دولت، نزد دوست‌محمد خان تاجر قوم توخی، در کراچی بندر بفرستد که او عوض تنخواه یکسالهٔ منشی سلطان‌محمد خان هندی، که ظاهراً فرار و باطناً خدمت دولت اختیار کرده، و در لندن چنانچه گذشت رفته، خدمت شایسته از حصول معلومات پارلمان آنجا به تقدیم رسانیده است، در لندن به او برساند.

وقایع ماه جمادی‌الاخرای سنهٔ ۱۳۱۶ هجری

در تضاعیف واقعات ماه گذشته، عبدالکریم نام، پسرملاّ محمدحسین خان قاضی از مردم اهل سنّت و جماعت سکنهٔ برجند، که پدرش منصب قضاوت محکمهٔ شرعیهٔ اهالی مذهب خود را، از طرف دولت ایران داشت، و هم پسرش بدین امر و منصب روز می‌گذاشت، از راه طلب حمایت و حصول جای اقامت در ظلّ رأفت این دولت، وارد قندهار آمد و در روز دوشنبه چهارم جمادی‌الاخری شرحی از

کتابخانه تخصصی
تاریخ اسلام و ایران
۱۳۷۴

حالت خود و ذلّت اهل سنّت و جماعت، در مملکت ایران خصوص در برجند، معروض داشته، با خامهٔ کذب برنگاشت که «امیر قاین از شیعه بودن خود و اختلاف مذهب و تعصبی که نسبت به اهل سنّت دارد، با مردم سنّی راه عداوت پیموده ایشان را ذلیل و خوار می‌دارد، و از این در، اضرار و آزار بسیار به من وارد آورده، من ناچار فرار اختیار کرده، پناه‌جوی ظلّ حمایت این دولت شدم. و از الطاف شاهانه امیدوار عطای زاد و راحلهٔ راه و مسکن و ماوی می‌باشم که عیال و اطفال و منسوبان خود را از برجند، در این مملکت آورده، روز راحت به سر برده، از اذیت و فشار مردم شیعه برکنار راحت باشم.» و حضرت والا در پاسخ او ارقام فرمود که «در مملکت ایران از مردم سنّی و در افغانستان از مردم شیعی بسیارند، و قرار قانون سیاسیهٔ دولتی، کسی را با کسی از هر دو گروه مخالفت و منازعتی نیست، و هر یک به طریق مذهب خود آزادانه رفتار می‌کنند و همدیگر را مسلم و موحِّد و فرع یک اصل که دین و آئین اسلامیست می‌شمارند. و این را که شما اظهار کرده نگار داده‌اید، خلاف واقع و دروغست، زیرا اگر کار حسب پندار شما می‌بود، پدر شما چگونه منصب قضاوت شرعیّه می‌یافت و او امر و نواهی شرعیّه را بر مردم هم مذهب خویش در محل اجرا آورده، بر طبق مسلک اهل سنّت و جماعت از پیش می‌برد؟ و پس از او شما قاضی نمی‌شدید. باری، نام قوم و قبیله و محل سکنای اصلیهٔ خود را که در افغانستان بوده، و از آنجا در ایران رفته‌اید مرقوم و معروض دارید، تا اگر رأی سرکار ما اقتضا نماید، قراری به مدار معاش روزگار شما نهادن فرماید.»

مأیوس شدن پسر قاضی برجند از تصوّر خود

و او از وصول این منشور، از خیالی که کرده و احوالی که شنیده بود، که حضرت والا اشتهار کفر شیعه را انتشار داده، و کتب دینیهٔ این مذهب را حرق و غرق فرموده، و املاک طوایف هزاره را که شیعه‌اند، به مردم افغان بخشوده، مکتوب تبّرا از مذهب خودشان از مردم قزلباشیهٔ کابل گرفته، همه را مجبور بر پیروی مذهب ابوحنیفه داشته است، ناشده انگاشته، مایوسانه مراجعت کرد. و دیگر عریضه‌نگار نشد.

نصب علایم فاصلهٔ سرحد جنوبی

و هم در این هنگام، سردار محمدانور خان، حاکم خوست، به فرمان حضرت والا با صاحبزاده عبداللطیف که در پایان کار چنانچه بیاید، از اختیار کردن مذهب میرزا غلام‌احمد قادیانی، به فتوای علمای کابل و امر امیر حبیب‌الله خان، سراج‌الملّة والدّین، رجم شد. و چند تن از منصب‌داران نظامی، راه سیر و سیاحت و مشاهدهٔ نقاط و خط فاصله سرحد و نصب علایم فاصله، که از سنگ مرمر ساخته و از کابل فرستاده شده بود، برگرفت، و در نقاط فاصلهٔ حدود واقع پتان، از موضع لواری‌خوله تا موقع سلیمان‌چوکی، مواضع نصب ستونهای فواصل را، بر خط فاصل معیّن کرده، غلام نقشبند مهندس و نقشه‌کش را مأمور کار تنصیب استوانه‌ها نمود؛ و هشت ستون از سنگ مرمر در موضع پتان، به فاصلهٔ معیّنه امر نصب کردن نموده، چهار ستون در دشت جاجی میدان نصب فرمود. و خود پس از انجام کار، در خوست بازگشت.

نامهٔ اتّحاد نگاشتن حضرت والا به شاه ایران

و هم در خلال احوالی که به شرح رفت، نظر به انتشار اخبار که از سوء رفتار حضرت والا نسبت به مردم شیعه افغانستان، در بلدان و امصار خارجه سمر و مشتهر و خاطر شاهٔ ایران و عموم شیعه‌گان مکدّر شده بود، نامه‌ای مبنی بر تردید نگارش جریده‌نویسان خارجه، و مشعر بر اتحّاد و وداد دولتین افغانستان و ایران، از حضرت والا ارقام و به عبدالله خان، کارگزار مقیم مشهد، ارسال شد و جداگانه به خود او مرقوم رفت که: «این نامه را به والی خراسان بدهد که او ارسال حضور مظفرالدّین‌شاه نماید، تا از نشر جراید نفاق‌انگیز، در بین دولتین اسلامی، نقار خاطری روی ندهد و کار منجر به جنگ مذهبی بین‌الاسلامی نشود.» و هم چند تخته نمد کرکی، از کارگزار مذکور خواسته شد که از مشهد خریده، گسیل کابل نماید. و او مکتوب دوستانهٔ مذکوره را به والی خراسان رسانیده، نمدهای کرکی را

آدر و فرمایش ساختن داده، از تعمیل امر والا، در روز پنجم جمادی‌الاخری نگار و به حضور خبر داد.

محبوس شدن جاسوس روس

و مقارن این‌حال، ملاّ صفی نام، تاجر یهودی، که از راه جاسوسی به نام تجارت، در بلخ و هرات رفت و آمد کرده، از حالات سلطنت و رعیّت و مملکت معلومات و نظریات حاصل کرده، به کارکنان دولت روس رسانیده، ایشان را مستحضر می‌ساخت، از عرایض وقایع‌نگاران ماوراءالنهر، حضرت والا به کردار او آگاه شده، حکمران هرات را فرمان کرد که او را گرفتار کند. و او از بخارا بر سبیل استمرار، وارد هرات و محبوس و به حراست زرین‌خان صدباشی، گسیل کابل شده، به مکافات خویش رسید.

گسیل کابل داشتن حکمران ترکستان هدایای رعایا را

و هم در این احیان، سردار محمدعزیز خان حکمران ترکستان، سه صد دانه طلای مسکوک بخارا و پنج هزار روپیهٔ کابلی که مجموع یازده هزار روپیه در این وقت به شمار می‌آمد، از مبالغ تعارفیه، که آحاد و افراد رعیّت و مأمورین دولت، به او داده بودند، نظر به انتشار اشتهاری که از پیش رقم شد، که اشیاء و اجناس پیشکشی حکّام و قضاة و عمّال و ضبّاط و عموم مأمورین دولت، که تنخواه از بیت‌المال می‌برند و به اعتبار دولت، اعداد رعیّت و غیره به ایشان می‌دهند؛ همه را حقّ بیت‌المال دانسته، خودشان صرف و حیف و میل نکنند، مصحوب عبدالعزیز و عبدالرزاق نامان، خادمان خود ارسال حضور نموده، معروض داشت که: «چند رأس اسپ پیشکشی نیز فراهم آمده‌اند، از حرارت هوا رهسپار کابل نشده، در حین اعتدال هوا گسیل کابل خواهند شد.» و طلا و روپیهٔ نقد ارسالی او، در روز دهم جمادی‌الاخری، به حضور والا رسیده، تحویل خزانهٔ عامره؛ و فرمان فرستادن اسپان صادر شد.

تعشّق ورزیدن زوجهٔ پادشاه خواجه با معصوم نام

و از دیگر سوی، در خلال احوالی که به شرح رفت، زوجهٔ پادشاه خواجهٔ تفنگ‌ساز، ساکن پاده‌خانهٔ مزارشریف، که شوهرش از عرصهٔ نُه سال در کارخانهٔ کابل، مواظب تفنگ‌سازی بود، با معصوم نام، پسر کته‌خان کوتوال مزارشریف، نرد معاشقه باخته، شب فاحشه‌کاری به روز سیاه‌رویی همی‌رسانیده، در این کار مداومت ورزیده و شوهر بی‌خبرش، در هرسال، از مشاهرهٔ خود مبلغی به نام نفقه و کسوه، برای او همی فرستاد. تا که فعل قبیح هر دو تن از اخفا به ابراز انجامیده شهرهٔ شهر شدند. و سیدیعقوب نامی، معصوم زانی را، در خلوت اندرز و نصیحت کرد که پیرامون این‌کار ناسزاوار نگردد، و او برآشفته، سیّدیعقوب ناصح را در شب نزد خود احضار فرموده، از ضرب چوب، سخت بخست؛ و هم در بدنش شش زخم خنجر رسانیده، به زبان دشنام گفت که نه پدر آنی و نه برادر منی، پس چرا منعم از وصل یار و بوس و کنار او می‌نمایی؟ و سیّد مضروب مجروح، مکتوبی به شهادت سه‌تن مرد مسلمان، نزد شوهر آن زن فرستاده، از ماجرا خبرداد، که رخصت در خانهٔ خود شدن حاصل کرده، مراقب حال زوجهٔ خود شود. تا اگر مباشر فعل زنااش بیند هرچه خواهد خود بکند. و از این مکتوب سیّدیعقوب، شوهر زن عرصهٔ یکسال دست از نفقه فرستادن بازداشت. و زنش به تعلیم معصوم خاطی و عاصی، عریضه‌نگار حضور شده، از نفقه نفرستادن شوهر خود داد خواست. و حضرت والا، شوهر او را احضار فرموده، برطبق قاعدهٔ مستمره‌ای که نهاده بود، امر کرد که نفقه و کسوه ارسال داشته، زوجهٔ خود را آسوده حال سازد و الاّ طلاق‌نامهٔ او را بفرستد، که مشغول‌الذّمه نگردد. و او ماجرا اظهار نموده، به عرض رسانید که: زنش این عریضهٔ را به القا و اغوای پسر میرشب، که با هم مواظب فاحشه‌کاری‌اند، نگار داده که شاید طلاق حاصل کرده، او را به شوهری گزیند و به مصداق عرض و اظهار خود، مکتوب سیدیعقوب را که به گواهی سه نفر ممضی و ممهور و به او رسیده بود بنمود. و حضرت والا، در روز دهم مذکور جمادی‌الاخری، حکمران ترکستان [را] فرمان کرد که: «سیّدیعقوب و هر سه تن شهود را، با زوجهٔ پادشاه خواجه، گسیل کابل و پسر کوتوال را محبوس و کته‌خان پدر او را معزول نموده، با پسر و برادر و نوکران و تمامت منسوبان خانگی او و

میرزا شریف نویسنده‌اش، رهسپار پایهٔ سریر امارت نماید و دیگری را به کوتوالی بدارد.» و او همه را در کابل فرستاده، قربان‌علی خان هراتی را مأمور کوتوالی کرد. و معصوم پس از وصول در کابل و ثبوت زنا بر او، کیفر یافت و با آن زن جانب سعیر و بئس‌المصیر خویش شتافت.

خلعت فرستادن [حضرت] والا برای محمد نظر خان

و هم در این ایّام، محمدنظر خان منگباشی، تحفه و هدیهٔ شایانی از دیبای رومی و اطلس چینی و اشیای نفیسهٔ روسی مصحوب میرزا سلامت خان، نویسنده خود، ارسال حضور داشته، فرستاده‌اش به خلعت گرانمایه مفتخر آمده، یک ثوب بالتو رومی، از ابرهٔ کشمیری، استرقناویزلیس و چرمهٔ زردوزی، با یک طاقه شال سپید خلیل‌خانی، به صحابت او در مزارشریف، برای خود محمدنظر خان، از جامه‌خانهٔ خاص، ارسال شد، که سرو بر خود را به آن زینت داده مباهی گردد.

شرح سرقت دزدان قوم مسعود وزیری

و مقارن این حال، عده‌ای از سرقت‌پیشه‌گان قوم مسعود وزیری، به عزم نهب و غارت دواب و مواشی رعایای این دولت، کمر قتل و تاراج بربسته، از راه کوه خواجه خضر و مسونگه، که هر دو جا تا این هنگام، داخل تصفیه و تعیین حدود نیامده، از مواضع متنازع‌فیهمای دولتین افغانستان و انگلیس درشمار بودند، در شب دهم جمادی‌الاخری، بر چند خانه از مردم بادیه‌نشین و ییلاق‌گزین قوم خروتی، که در بالاسر رباط به کوه فروکش ییلامیشی نموده بودند، تاخته، هشت نفر را مجروح گلولهٔ تفنگ و شمشیر ساخته، مال و متاع پربهای ایشان را بر دو نفر اشتر و نه فرد گاو، از دواب خود ایشان حمل داده، با ششصد رأس بز برداشتند. و چون وارد بالاسر علاقهٔ پرمل شدند، مردم قوم خروتی، سکنهٔ اسکین، ایشان را تعاقب کرده، در عرض راه به دزدان رسیده، با هم درآویختند و دو تن از خروتیان مقتول شده مغلوب گشتند. و دزدان غالبانه مال و متاع و رمهٔ منهوبه را، به فراز کوه صعود داده، جانب علاقهٔ شوال، از خاک مقبوضهٔ انگلیس، فرود آوردند. و هم در روز چهاردهم این ماه، دزدان میامی‌خیل قوم وزیری، دو تن از مردم یارگل‌خیل سکنهٔ

بازیکوت زیروک جدران را، به خاک هلاک انداخته و دو تن را مجروح ساخته، یکصد و شصت رأس بز و گوسپند و هفتاد فرد گاو را بتاختند، و نیز دوصد تن از دزدان میامی‌خیل قوم وزیری از بندر شین‌دند، واقع طوراوبهٔ علاقهٔ خوست، شب هنگامی، بر چند خانه از قوم موسی‌خیل کوچی و خوازک بادیه‌نشین، که در قرب قریهٔ شیوکی، فروکش کرده بودند، حمله کرده، پنج نفر را جراحت رسانیده، هشت رمه گوسپند و بز چاپیدند؛ و بعضی از مال و متاع ایشان را نیز به غارت برداشته، مردان و زنان منهوبه، در همان تاریکی شب، نزد سردار محمدانور خان، برگد افتخاری و حاکم خوست شده، ماجرا بازداشتند. و او صوفی نجم‌الدین‌خان کرنیل را با پنجاه تن از سواران نظام، به تعاقب دزدان گماشته، خود او تقاعد ورزیده، کامران خان جماعه‌دار را مأمور رفتن کرد. و ایشان در حد شین‌دند، به دزدان رسیده، با هم محاربت آغازیدند، و فقیرمحمد خان دفعدار با صفرمحمد نام سپاهی، از سواران نظام، مقتول و سلیمان‌خان جماعه‌دار با یارمحمد سپاهی مجروح، و میان‌خان سپاهی مفقود گردیده، شش رأس اسپ سقط شدند؛ و تا نقطه و خط فاصل متّصل محافظه‌خانهٔ سرحد این دولت، در حالت مقاتلت طی مسافت کرده، چون دزدان با اموال مسروقه، از خط فاصل گذشته بدان سوی واصل شدند، سواران نظام با آن خسارتی که دادند، بی‌نیل مرام بازگشتند. و حضرت والا از عریضهٔ سردار گل‌محمد خان، حاکم ارگون، و عریضهٔ مورخهٔ پانزدهم جمادی الاخری، سردار محمدانور خان، حاکم خوست، بر ماجرا آگاه گشته، به ویسرای کشور هند رقم فرمود که: «اگر کارکنان دولت انگلیس، تاوان اموال مسروقه و قصاص و دیهٔ ثار مقتولین و مجروحین را از آن مردم متمرّد گرفته و رسانیده می‌توانند، فهوالمطلوب، و الاّ دولت افغانستان را فرض ضروریست که در مقام انتقام اقدام نموده، آن مردم بدمنش را سرزنش فرماید؛ و رعیّت تبعه خود را مأمون و محفوظ داشته، قرین راحت و رفاهت سازد.» و پاسخ ویسرای که به پایهٔ سریر امارت نوشت، در موقعش رقم خواهد شد.

و هم از این نامه که به ویسرای ارقام و ارسال پذیرفت، به آن دو تن سردار آگهی داده، رقم فرمود که: «این تاخت و تاز و نهب و غارت، همه از تحریکات کارکنان و هواخواهان دولت انگلیس، که به افغانستان نزدیک، بلکه بسی مواضع و

ولایات را متصرّف و با دولت افغانستان در یک مملکت، سهیم و شریک شده، و آنها را تجزیه و ضمیمهٔ خاک مستعمره و مقبوضهٔ خود ساخته است، به روی روز می‌آید؛ وگر نه قبل از قریب شدن آن دولت به این مملکت، همین مردم بودند. چرا مرتکب قتل و غارت همدیگر نمی‌شدند که حالا با وجود اتحّاد دین و مذهب و قومیّت و نژاد مباشر این‌گونه فتنه و فساد می‌شوند؟ و زود خواهد بود که آن دولت این ملّت جاهل را به مداهنت و اندک اندک موهبت، با هم در انداخته و خانه جنگی به روی کار آورده دمار از روزگار ملک و مملکت برآورده، کام و مرام را حاصل کند.»

نالش دکانداران فراه از میرزا محمدحسین‌خان، کوتوال کابل

و هم در خلال احوالی که به شرح رفت، ملاّ محمدحسن خان تاجر و محمدافضل و قربان و نعمت‌الله و علی‌رضا و موسی و سعدالدّین و عبدالله نامان، از دکانداران بازار فراه، در روز جشن متفقیهٔ ملّت، که در روز بیست‌ونهم ربیع‌الاول این سال به پای رفت، در محضر عام و مواجهه جمهور انام، از خواص و عوام، به پا ایستاده، به زبان التجا و تمنّا به گوش حاضرین بزم شور و سرور، که از نزدیک و دور، انجمن شده بودند، به آواز جهر رسانیدند که: «در این روز مسرت و بشاشت‌اندوز و کامرانی ملّت نجیبهٔ افغانی که عموم ناس بدون یاس و هراس، مشغول عیش و عشرتند، همانا اظهار ایشان را به سمع اصغا استماع نمایند و محض رضای خدا و طلباً لمرضاته تعالی، معروض حضرت والا دارند که ایشان از حوالهٔ ناحقّ میرزا محمدحسین خان، کوتوال کابل و سردفتر سنجش، که میرزا حیدر نویسندهٔ مولاداد خان، حاکم سابق فراه، در زندان کوتوالی تخویف و تحذیر و عذاب و عقاب و تعلیم نموده، هزاران روپیه را به نام هر کدام ایشان، از او بر خلاف واقع سیاهه و امضا گرفته، حواله و امر حصول کرده است، و اگر چنانچه این سیاههٔ او و حوالهٔ حقّ باشد، جمهور اهالی فراه و نواح آن که از حقیقت و نفس‌الامر، نیک آگاهند، امضا و مهر نمایند که ایشان به سزا جزا یابند و اِلاّ شهادت‌نامهٔ به مواهیر و امضای

خود، از ناحقّ بودن، ارسال حضور والا دارند، تا شاید ایشان از زحمت و نقمت این بلیه خلاص شوند.»

و چون این حواله که از پیش گذشت، ناحقّ و از تعلیم میرزا محمدحسین خان بود، اهالی محکمهٔ شرعیهٔ علاقهٔ گلستان فراه، از گواهی دادن جمهوری و امضا و ممهمور نمودن عموم مردم آن ولا، عریضه‌نگار حضور والا شده، رفع آن را از دوش آن ناتوانان استدعا کردند. و حضرت والا در روز هفدهم جمادی‌الاخری، از میرزا محمدحسین خان به ذریعهٔ فرمان پرسید که: «اگر در باب حواله‌ای که بر آنها کرده است، حجّت و سندی از میرزا حیدر حاصل کرده و به دست آورده باشد بنماید؛ و الاّ جواب این‌کار ناصواب خود را بگوید، که در صورت عدم استحقاق چرا مردم ضعیف و ناتوان را به عقاب و عذاب دوچار ساخته است؟» و او که به عزم جلب منفعت خویش و حصول رضای طبیعت حضرت والا، همواره این‌گونه مصادرات را به عمل آورده، اقدام در آزار و اذیّت بیچارگان می‌نمود و ریشهٔ هستی و استعداد ضعفای ملّت را به تیشه بیداد، از بن برمی‌انداخت، و خانه‌ها را ویران و ارامل و ایتام را بیاب و نان و دارآخرت خود را خراب می‌ساخت، همان سیاهه میرزا حیدر را، که به ضرب چوب و لتمه و کوب و سوزن کلفت در انگشتان دست او فرو بردن، به دست آورده و امضا و مهر او را حاصل کرده بود، به حضور والا بنموده، سدّ داد دهی شده، حوالهٔ خود را حقّ قرار داده و از آن بینوایان حصول کرده، همه را یاوه و فرار کرد.

و هم‌چنین ملک شاه‌زمان نامی، از مردم چکری را، از سبب سیر آرد که سرقت شده بود، در محکمهٔ کوتوالی احضار فرموده، او [را] دزد قرار داده، انواع عذاب و عقاب نمود. و او اقرار به دزدیدن آرد نکرده، ثروت و مکنتش ضمیمهٔ ذخیرهٔ حرص و آز میرزا محمدحسین خان گشت، و چهار سال در زندان کوتوالی مقیّد سلاسل و اغلال بماند، تا که دراین هنگام عریضهٔ محمداکرم و محمدسرور، پسران او، که در فوج پیادهٔ نظام لهوگردی، ملازمت خدمت و در هرات اقامت داشتند، به ذریعهٔ سپهسالار فرامرزخان، به حضور والا رسیده، رجوع تحقیق حبس او به شهزادهٔ اعظم سردار حبیب‌الله خان شده، چون بیگناه بود، از حبس رها و نان گدا گشت.

شرح اجاره‌داری صالح‌محمدخان فوفل‌زایی

و هم در تضاعیف واقعاتی که به شرح رفت، صالح‌محمد خان فوفل‌زایی، یکی از ضامنان امیرمحمد خان فوفل‌زایی مبالغ عشر و زکوة دواب و مواشی رعایای تبعهٔ ایالت قندهار را به چهار لک روپیه، از حاجی اسدخان، مستأجر تمامت سایر آن دیار اجاره گرفته، و شصت هزار روپیه خسارت کرده، بر ضامنش حواله شده، سال بعد را به عزم استکشاف خیانت امیرمحمد خان مذکور، به اجاره برداشته، منوخان و امیرمحمد خان را با خود شریک ساخته و محمدعلم‌خان حاکم و میرزا غلام‌خان دفتری قندهار، به واسطهٔ رشوت گرفتن از امیرمحمدخان، که خیانت او به روی کار نیاید، نه فسخ اجارهٔشان را کردند و نه ایشان را اجازت عمل و دخل دادند. و از داد و فریاد صلاح‌محمد خان، مستاجر منوخان و امیرمحمد خان، که چهارده هزار روپیه به حاکم داده، کار عمل و دخل را معطّل داشته بودند، هفت هزار روپیه به میرزا غلام‌محمد خان نیز رشوت دادند، که مبادا طریق خلاف حاکم برگرفته، صالح‌محمد خان را اجازت عمل و دخل دهد و خیانت امیرمحمد خان به روی روز آید؛ و صالح‌محمد خان در رشوت دادن آن دو تن به حاکم و دفتری آگاه شده، تنها نه هزار روپیه به حاکم پاره داده، در اواخر سال، اجازت عمل و دخل حاصل نمود. و چون دست به عمل کشود، مردم قوم اچکزایی، و نورزایی، که چهل هزار روپیه، قرار عمل همه ساله، بر ذمّت ایشان می‌شد، ابا از ادای آن نموده، پنج نفر از نوکران صالح‌محمد خان را جراحت رسانیدند. و هم‌چنین دیگر طوایف و قبایل او را تحقیر و اخفاف کرده، از دادن مبالغ ذمّه‌گی خود، سر باززدند؛ و او هرچند به حاکم عرض کرده دادخواست، جواب باصوابی نگفته، مبالغ اجاره گرفتهٔ او را، چون سال اخیر شده بود، بروی حواله فرمود؛ و هم دزد گماشته مکاتیب و صکک عمل و دخل اندکی را که صالح‌محمد خان کرده بود، چون سند و گواه او می‌شد، بدزدید. پس او ناچار گردیده و عاقبت خود را از کردار حاکم دزد و رشوت‌خوار وخیم دیده، از راه شالکوت فرار پشاور شد و به توسط میرزا خلیفه‌جی، مهتمم پوسته‌خانهٔ اسلامی، ماجرا معروض داشته، استدعای اجازت آمدن در کابل کرد. و پس از حصول اجازت، درک سعادت تقبیل سدهٔ علیا نموده،

از عرض بالمواجهه و اظهار بالمشافهۀ او، همۀ جنایات و خیانات مذکوره به روی روز افتاده، به امر حضرت والا حواله و حصول شد. و این همان قندهار است که در عهد امیر حبیب‌الله خان سراج‌الملّة والدّین، چنانچه بیاید، وجوه سایرش را میرزا محمدحسین‌خان مستوفی به اجاره گرفته، از جملۀ مأمورین او مبالغ هنگفتی، به دست عبدالرحمن خان کوهستانی قومش آمده، دارای اقطاع و سرای‌های سترگ گشت.

شرح جور حاکم و ستم میرعطا خان بر مردم جدیدالاسلام

و هم در این ایّام، [چند] تن از سرکردگان جدیدالاسلام قوم کفّار پارون و کانتی‌وای از جور حاکم و ستم میرعطا خان جنرال به ستوه آمده، از راه داد خواهی، وارد کابل و شرفیاب بار شده، به عزّ عرض رسانیده به زبان ضراعت، استغاثت و اظهار نموده، به امر والا آنچه را که گفتند نگار داده، اقرارنامۀ هفده فقره از جور و مصادرت هر دو تن، حاکم و جنرال را به دولت سپردند، که اگر ثابت نکردند، از خود مطابق ادعای خود، به حکومت جرم زبان برسانند؛ و نوشتند که بمبو نام حاکم، شش هزار و ششصد روپیه نقد و پنج خروار و شصت سیر مغز بادام به وزن کابل، از ایشان به جور و اکراه و مصادره گرفته، و هم‌چنین ملا میرافضل نام معلّم دینیات، دوهزار و هشتصد روپیه، از ایشان مأخوذ داشته و نیز سه نفر ملاّیان معلّم، سه دختر را به قهر و قسر، در بستر ضجیعت و کنار مخالطت و مشالفت خویش کشیده‌اند و ایشان، نزد جنرال میرعطا خان شده و داد خواسته، او پاسخ داده است که اگر چیزی پاره، به رسم تعارف بدهند، معلّم‌ها را عوض و مأمور اقامت دیگر دیهات خواهد کرد. و ایشان از این خواهش او اظهار کرده‌اند که رشوت نداده معروض حضرت والا می‌دارند، و جنرال مذکور از این اظهار ایشان ناصبور گردیده و برآشفته سه‌هزار و دوصد روپیه نقد و یکصد و بیست‌وپنج خروار کابل، روغن زرد با سه نفر دختر پری‌پیکر، که نامزدهای ایشان در جرگۀ غلام‌بچه‌گان حضورند و شوهردار می‌باشند، از ایشان اکراهاً، به دست تصرّف آورده، و از این قبیل هفده فقره رقم کرده خاتم برنهادند. و حضرت والا در روز نوزدهم جمادی‌الاخری، ده تن از سواران نظام شاهی اول و دوم را مأمور تحقیق و

انکشاف صدق و کذب عرض و اظهار آنها فرموده، جنرال میرعطا خان را از مأموریت‌شان خبر داد. و هم ملاّ امیرالله خان، قاضی کنر را، فرمان [کرد] که امور موقعهٔ محققهٔ صحیحه را به ذریعهٔ این ده تن سوار، مجلّهٔ شرعی نگار و به مُهر خود امضاء نموده، ارسال حضور بدارد، که مراسم بازپرس از جایرین به عمل آید. و چون ممیّزین ماموره مذکور، وارد کافرستان واقع قرب جلال‌آباد و اسمار شدند، بمبو از خیانت خویش که از قوه به فعل آورده بود، خائف گردیده، از راه فرار، نزد صفدر خان ناوگی، از متوطنین خاک مقبوضه و مستعمرهٔ دولت انگلیس شده پناه‌گزید. و هم بر جنرال میرعطا خان چنانچه بباید جور و ستمی که کرده بود، ثابت گشته، طلب کابل و محبوس شد.

فوت قاضی عبدالعزیزخان

و مقارن این حال، در روز بیستم جمادی‌الاخری، ملاّ عبدالعزیز خان، پسر قاضی عبدالرحمن خان، خان علوم مرحوم، که قضاوت جلال‌آباد داشت، وداع زندگی گفته، از فوت او، ملاّ عبدالولی قندهاری، مأمور محکمهٔ شرعیّهٔ جلال‌آباد شد.

و مقارن این حال، در روز بیست‌وپنجم جمادی‌الاخری، بیست و نه نفر از غلام‌بچه‌گان جدیدالاسلام کفّار کانتوز، که در سلک عبید حضور، منسلک طریق خدمت و مورد نوازش و عطیّت شده، و تنخواه مکفی از دولت یافته، هر یک مأمور خدمتی از خدمات دولت گردیده، قرین اعتماد و اعتبار آمده بودند، از عرض و استدعای خود ایشان، [به] دوصد و شصت و دو نفر اهل و عیال‌شان، اجازت رفتن در کافرستان داده شد. حکّام و عمّال و حرّاس معابر و شوارع را فرمان رفت که مزاحم و مانع از عبورشان نشوند، تا در موطن و مسکن اصلی خویش رفته، آرام و آسوده حال روز ماه و سال، به سربرند و مزارع ایشان را با بذر و تقاوی از دولت داده به ایشان تسلیم نمایند.

و هم در این ایّام، نیازبای پسر تاش بالسته‌بای، قوم بلوچ را، مردم کشم بدخشان، به نایب تحصیلدار بولک لک روپیه‌گی، که جدید تأسیس و تشکیل یافته بود، و سهراب خان، پسر ملا میرزامحمد نام را، به تحصیل‌دار، منتخب و روانهٔ کابل نموده، چون از تقبیل عتبهٔ علیا مستسعد گشتند، حضرت والا، هر دو تن را

جرّار و قابل کار فهمیده، و امر تحصیل‌داری و نیابت آن را در خور و شایستهٔ حال‌شان ندیده، در روز بیست‌وششم جمادی‌الاخری، هشتصد و چهل روپیه برای سهراب‌خان و چهارصد و هشتاد روپیه برای نیازبای، تنخواه سالانه، معیّن و مقرّر فرموده، کارکنان صفحهٔ بدخشان را فرمان کرد که: «این تنخواه هر دو تن را، از سر سال، کامل داده، مأمور آن دانند که هر امری از امور و منشوری که از حضور، به نام آحاد و افراد یا جمهور رعایا، صدور یابد هر دو تن، مردم [را] از احکام و ارقام و مرام پادشاهی، مستحضر و آگاه ساخته، به تعمیل و اجرای آن اقدام نمایند؛ و عرایض مردم آن ولا را، بی‌واسطهٔ پست، به ذریعهٔ فرستاده و قاصد خود، ارسال حضور داشته، جواب حاصل کنند. و در هریک از عیدین فطر و اضحی، یک طاقه لنگی زرّین و یک ثوب چوخای ماهوت، به رسم عیدی از دولت به ایشان خلعت دهند.»

عریضه‌رسان مأمور شدن برای مردم قطغن و بدخشان

و هم‌چنین ملاّ شاه عصمت‌الله و باباخان و اقسقال عاشورمحمد در فیض‌آباد و یفتل علیا و سفلی و راغ؛ و ملاّ محمدنعیم و ملاّ صفر در اندراب؛ و گل‌محمد خان در خنجان؛ و ملاّ محمدکرم خان در خان‌آباد؛ و ملاّ نظر در قندز؛ و آقا بابا در تالقان؛ و امام‌ویردی در حضرت امام؛ و سیدمقصود در برگه و تیمور و حبیب‌الله در خوست و فرنگ، همه از خود مردم محالا[ت] مذکوره، که به فرمان والا منتخب و گسیل حضور داشته بودند، مأمور عریضه‌رسانی رعایا شده، برای هر یک از چهار تن چون ملاّ صفر و ملاّ محمدکرم خان و آقابابا و سیدمقصود در سالی چهارصد و هشتاد روپیه، برای دیگران سالیانه هشتصد روپیه، تنخواه، معیّن و مقرّر گردید؛ و سه تن هر یک امام ویردی و روزمحمد و روزمحمد غیرمذکور در چال به امر تحصیل‌داری بولک لک روپیه‌گی و عریضه‌رسانی، جمله به تنخواه هشتصد روپیه سالیانه، سرافرازآمده، رخصت مراجعت واقدام و مواظبت در کار مرجوعهٔ مذکورهٔ خود یافتند.

و این عریضه‌بیگی مقرّر فرمودن حضرت والا، از آن به روی روز افتاد که کارکنان حضور و سردفتران کابل، عرایض رعایا را در صندوق نسیان انداخته،

جواب ارقام نمی‌کردند. تا که خود عارض از بلاد دور و نزدیک، در مرکز آمده و رشوت داده و زحمت سفر و خسارت زاد راه و راحله کشیده، و از دو الی ده ماه و یکسال، ذلّت و مشقت غربت و بی‌جایی و گرسنگی دیده، بعد جوابی حاصل کرده یا نکرده، می‌رفتند؛ و اکثر از دولت و حکومت مأیوس گردیده، تبدیل مقام و فرار می‌کردند، و از این در، خسارت در مال دیوان وارد می‌گشت.

تعمیر قبرستان مقاتیل و مردگان انگلیسان در قندهار

و از دیگر سوی در تضاعیف واقعاتی که ثبت و رقم شده آمد، اهالی قندهار مقابر کشتگان و مردگان انگلیسان را، که از سنهٔ هزار و دویست و نود و پنج هجری تا نود و هفت، در وقت استیلا و تسلط آن دولت بر قندهار، از دست غزاة به قتل رسیده و از اجل موعود، دست از حیات شسته در خاک آن دیار دفن شدند، مبرز قرار داده و اجساد اسپ و خر و سگ مرده را در آنها می‌انداختند، از نوشتهٔ وقایع‌نگار دولت انگلیس، که در قندهار، حسب قرارداد اقامت داشت، ویسرای کشور هند، از این امر آگاه شده، به ذریعهٔ مکتوب از حضرت والا استدعای ساختن دیوار و حایطی، به دور قبرستان واقع قندهار انگلیسان کرد. و حضرت والا، در روز بیست‌وهشتم جمادی‌الاخری، حکمران قندهار را [فرمان] کرد که: «قبرستان واقع بیرون دروازهٔ عیدگاه را، که از انگلیسانست، به ارتفاع ده ذرع از آجر و حجر و آهک حایطی بدون دروازه، برآورد و اگر موقع کوچکی باشد، گنبدی از آجر، برفراز تمامت حایط برافرازد، و الاّ اضلاع چهارگانهٔ آنرا، مقدار ارتفاع مذکور، بپردازد که از دخول آدمیان و کلاب وغیره، محفوظ و مأمون باشد.» و پس از وصول این منشور به حکمران قندهار سید دلاورشاه وقایع‌نگار دولت انگلیس، که در قندهار اقامت داشت، به حکمران قندهار نگاشت‌که: «مخارج قبرستانهای چارگانه، واقع مواضع دروازهٔ عیدگاه و پست ارگ و قورخانه و حدّ محلهٔ اچکزایی انگلیسان را، وی از طرف دولت متبوعهٔ خود می‌دهد، و سیاههٔ جزو مصارف آنها را نیز تقدیم نمود. و حکمران قندهار سیاههٔ او را ارسال حضور کرده، حضرت والا ارقام فرمود که: «قبرستان واقع دروازهٔ عیدگاه را به اندازهٔ قامتی حفر و از سنگ، دیواری بنیاد نهاده و به ارتفاع سه فیت از سطح زمین برآورده، بعد به

ارتفاع شش ذرع از خشت خام، دیواری برافرازد، و در هیچ جانب آن، راه دخول نگذارد؛ و قبرستان پشت ارگ را، از آجر، گنبدی برافرازد؛ و قبرستان پشت قورخانه و حدّ محلهٔ اچکزایی را، نیز مقدار قامت آدمی، حفر فرموده، اساس دیواری از سنگ نهاده، بالای آن را از خشت خام، انجام دهد و همه را بدون سقف، به اتمام رساند و مخارج همه را از مأمور مذکور دولت انگلیس نستاند.» و او حسب‌الامر والا قبرستان‌های مذکوره [را] به خرج این دولت ساخته و پرداخته، از دخول حیوانات و انداختن قاذورات، محفوظ داشت.

شرح حال جمعه نام نبّاش و کفن‌کش

و در خلال این حال، جمعه پسر سمندر نامی، از قوم نورزایی، متوطّن علاقهٔ دهراود، تابع قندهار، کفن‌کشی اختیار کرده، کفن دو تن مرده را برآورده و در قریهٔ مزرعه برده، به ضعیفه‌ای سپرد که برایش پیرهن و زیرجامه بدوزد. و او به محکمهٔ کوتوالی قندهار خبر داده، آن شوم مردود گرفتار گشته، نزد قاضی عبدالشکور خان و مفتیان محکمهٔ شرعیّه قندهار، به کشیدن این دو کفن و دو کفن دیگر که در دهراود از قبر برآورده و جامه ساخته پوشیده بود، بلااجبار و اکراه، اقرار نمود. و ایشان زجر و توبیخ او را قرار مذهب مهذّب حضرت ابی‌حنیفه، رحمةالله‌علیه، مفوّض به رأی سلطان فرموده، حضرت والا از عریضهٔ ایشان، در روز مذکور ماه جمادی‌الآخر، ارقام و احکام نمود که: «دست راست او را قطع کنند؛ و اگر صحّت یافته از فعل زشت خود تائب نشود، باردیگر دست چپ و دفعهٔ سوم، پای راست و کرّت چهارم پای چپ او را ببرند.»

و هم در این روز، نوراحمدخان، پسر آخندزاده فقیرمحمد خان و سرحددار چخانسور، شرفیاب حضور شده، در سلک غلام‌بچه‌گان و پیشخدمتان دربار معلّی، منسلک و در سالی ششصد روپیه برای خود او، و پنجصد روپیه برای سه تن خدمهٔ او معیّن گشته، در بین امثال و اقران سرافراز و ممتاز آمد.

وقایع رجب سنهٔ ۱۳۱۶ هجری

در این هنگام، از عریضهٔ نادرعلی، وقایع‌نگار کابل، به گوش راست نیوش حضرت والا رسید که به رؤسا و سرکردگان قوم خوکیانی، از توابع جلال‌آباد، پانزده هزار روپیه نقد و هفتصد میل تفنگ، که حضرت والا امر کرده بود، که هر خانه را پنج روپیه نقد با یک میل تفنگ داده، مأمور توطّن و تمکّن و اقامت اشرار شنوار، که سر از اطاعت دولت پیچیده، در خاک مقبوضهٔ دولت انگلیس، فرار کرده‌اند، کنند. و ایشان این مبلغ را به خانواری مامورهٔ اقامت علاقهٔ شنوار نداده، خود حیف و میل کرده، و حضرت والا، چند از آنانی را که این مبلغ به ایشان تفویض شده بود، احضار فرموده. چون سند رسانیدن آن را به اعداد خانوار مأمور اقامت شنوار، به دست نداشتند، اقرار پس دادن کردند.

پس گرفته شدن عطیّهٔ دولت از مردم خوگیانی

و در روز غرهٔ رجب، دو تن سوار نظام، با ایشان مأمور جلال‌آباد گردیده، حاکم آنجا را فرمان رفت که: «چون مردم شنوار تائب و خادم شده و پس از عفو تقصیر و حصول اجازت، چنانچه گذشت، در موطن و مسکن خود بازآمده‌اند، مبلغ مذکور و تفنگهای مسطور را گرفته، تحویل خزانه و منگزین نماید.» و او همه را از بزرگان و قوم خوگیانی حصول کرده، امر والا را معمول داشت.

و از دیگر سوی، در خلال احوالی که رقم گشت، محمدسلیم خان انگلیس جدیدالاسلام، که رخصت مراجعت در مسکن خود یافته، چنانچه گذشت، رفته بود در پشاور، بازآمده، قطعه عریضهٔ خود را با دو قطعه مکتوب، به نام داکتر عبدالغنی‌خان هندی و مسس کلینمس انگلیس، که مواظب ملازمت و خدمت این دولت و در کابل بودند، در روز دوم رجب، مصحوب با بورام سنگه نام، هندو، ترجمان خود، نزد میرزا خلیفه‌جی، مهتمم پوسته‌خانهٔ اسلامیه پشاور فرستاده، التماس کرد که هرسه قطعه را ارسال کابل نماید. و چون در روی لفافه آنها رقم کرده بود که به حضور والا رسیده، بعد به آن دو تن مرسل‌الیهما داده شود، میرزا

خلیفه‌جی، به رعایت احترام ذات همایونی، که حوالهٔ رسانیدن آن دو قطعه را به حضرت کرده بود، نگرفته، پاسخ داد که هر سه قطعه را در یک لفافه ملفوف و مرسول دارد تا پس از وصول، به حضور والا، به مرسل‌الیهما رسانیده شوند؛ زیرا که این از شیوهٔ ادب دور است، که به روی لفافهٔ آن مسطور باشد که ذات شاهانه، به آن دو تن برساند و اگر جداگانه ارسال می‌دارد، محصول مرسوم را بدهد و یا اجازت از حضور والا حاصل کند که بلامحصول مرسول شود، و الاّ بدون تمسّک اجازت، مسئول آمده پاسخ گفته نمی‌توانیم، و فرستادهٔ او عریضهٔ وی را سپرده، هر دو قطعه مکتوب را نزد محمدسلیم برده، ماجرا بازداشت. و او در روز شنبه چهارم رجب، که وقت معیّن برای گسیل داشتن مکاتیب پوسته‌خانهٔ بود، خود محمدسلیم که از ابا و امتناع مذکور میرزا خلیفه‌جی، خشمناک گشته بود، با بابورام سنگه، حاضر پست‌خانه شده، به خشونت هر دو قطعه مکتوب را نزد میرزا خلیفه‌جی برزمین انداخته، او را به عتاب خطاب کرد که چرا این دو مکتوب را نفرستادی؟ و او خواست که به ملایمت زبان کشوده، حقیقت را به او حالی کند؛ و او فرصت نداده، به شدّت چوب دست خود را برسر میرزا خلیفه‌جی افراخته، به بداخلاقی پرداخته، به لفظ انگلیس او را مورد و مطعون شتم و سقط ساخته گفت که سه مکتوب قبل از این نیز، در پوسته‌خانهٔ داده بودم شما نفرستاده‌اید! چنانچه احوال عدم وصول آنها به مرسل‌الیه، به من رسیده است، و اینک حاضر آمده‌ام که صنادیق دوسیهٔ مکاتیب را جستجو نموده، آنها را برآورم و شما را ملزم سازم. و میرزا خلیفه‌جی در پاسخ این‌گفتار و اظهار خشونت‌بار او گفت: «کسی نمی‌تواند که بدون امر و اجازت حضرت والا، دست تفتیش بر مکاتیب اندرون صنادیق بکشاید و دولت را اخفاف و تحقیر نماید؛ و محمدسلیم از شنیدن این کلام او، به لفظ انگلیسی دشنام پیر و مذهب به او داده و دست انداخته، از جا بکشید و تحقیرش نمود. و در این اثنا سید پادشاه و عبدالعزیزخان از وقایع‌نگاران پشاور این دولت، حاضر آمده هر دو تن را از هم جدا و دفع نزاع کردند؛ و میرزا خلیفه‌جی از چنگ کشاکش او رها گشته، محمدسلیم هر دو مکتوب را به خود برداشته، او را به زبان تخویف و تحذیر تهدید کرد و گفت که خواهید [دید] ترا چه خواهم کرد و میرزا خلیفه، ماجرا معروض داشته برای تصدیق عرض خود، مجلّه‌ای به مواهیر

و امضای جمعی که حاضر بودند، و ماجرا به چشم سر دیدند، حاصل کرده، ارسال حضور نمود. و حضرت والا به خامهٔ عتاب به محمدسلیم ارقام فرموده، سبب خشونت و لجاجت و بی‌علمی او را، استفسار فرمود [او] که از کردار ناهنجار خود شرمسار بود، هیچ نگار نداد.

هجرت مصری‌خان و صوبه‌دار خان بلوچ

و مقارن این حال، مصری خان و صوبه‌دار خان، پسران سردار بلوچ خان، با هشت تن سوار، از خاک مقبوضه و مستعمرهٔ دولت انگلیس، هجرت اختیار کرده، چون وارد بندر شکتو از سرحد دولت مذکوره شدند، سرحدداران آن دولت، سه میل تفنگ و هشت قبضه شمشیر را که ایشان با خود داشتند، گرفته رسید به ایشان داد. و ایشان از بندر مذکور، بدون سلاح عبور کرده، در روز هفتم رجب وارد مقر شدند. و منصور خان حاکم آنجا، مقدم ایشان را گرامی داشته، محترمانه، گسیل غزنین کرد. و حاکم غزنین ایشان را معزّزانه، رهسپار کابل فرمود. و پس از وصول در کابل و درک سعادت تقبیل عتبهٔ علیا، مورد الطاف شاهانه آمده، به مثابهٔ دیگر مهاجرین، شادکام و مقضی‌المرام شدند.

اخراج شدن یار محمدخان بلوچ

و هم در این هنگام، یارمحمد خان، از گروه مهاجرین مرتکب جنحه و جنایت و خیانتی شده، با بیست و یک نفر از منسوبان خود، از راه قندهار، اخراج شده، از کابل رهسپار تبعید گشت. و حکم والا به نفّاذ پیوست که او را تا انار دره، از توابع هرات، به حراست رسانیده، بعد مطلق العنانش سازند که از هرات به هر طرفی می‌رود، از مملکت بیرون رود.»

فرار اختیار کردن هزارهٔ غزنین از حوالهٔ میرزا عبدالاحمد

و هم در تضاعیف واقعات مذکور، میرزا عبدالاحمدخان، سردفتر مغربی، که از پستی و فرومایگی و عدم نجابت و ارومت خاندانی، به این منصب جلیل رسیده،

دخیل امورسلطنتی شده، عزم تذلیل مردم هزارهٔ غزنین، جزم کرده، نُه سال، تفاوت جریب و پیمایش اراضی و عقار و مزارع و مساقات مردم هزارهٔ محمدخواجه و چهاردسته و جیغتوی تبعهٔ غزنین را، که حاجی محمدنبی، پسر ناظر نعیم، چنانچه گذشت، مساحت کرده و بر مالیات املاک ایشان مبالغی افزوده، و تمامت رؤسا و سرکردگان طوایف مذکور را، به اتّهام مکتوب در مشهد فرستادن، با اهل و عیال و اطفال‌شان، محبوس زندان کابل ساخته، املاک و اموال همه را ضبط دیوان سلطنت نموده حواله کرد. و آن مردم از عدم توان ادای آن و تحمیل این بارگران، فرار اختیار کرده، میر محمدحسین خان حاکم غزنین ماجرا معروض داشت. و حضرت والا در روز نهم رجب حکاّم هزارهٔ بهسود و دایزنگی و جاغوری و مالستان و مقر و قلات و قندهار و هرات و ترکستان را فرمان کرد که فراریان و جلاوطنان طوایف مذکورهٔ هزاره را، که در محال حکومت‌شان منتشر و پراکنده و پناهنده شده باشند، تسلیّت نموده و از طرف دولت وعدهٔ مرحمت داده به اوطان و مساکن ایشان عودت دهند.»

و از صدور این حکم، بعضی مراجعت کرده، اکثر از تعصّب کارداران و مامورین دولت، که از ایشان جورها دیده بودند، تسلّی‌یاب نشده در ممالک خارجه رفتند؛ و املاک و قلاع ایشان را، که لامالک بماند، مردم افغان خروتی و دفتانی و غیره قبایل کوچی، رایگان متصرّف شده، بعضی را اندک بها، به بیگانگان داده، قباله گرفتند و اکثر را همچنان مفت مالک شدند. چنانچه تا کنون در تصرّف مالکانهٔ خود دارند. و از املاک و قلاع مردم محمدخواجهٔ، کهنه ده، کلبی و کهنه ده، شهباز و نخعی و سیدولی و شاه‌محمد و لهوگردی و میرگ و بعضی قلاع آئین؛ و از مردم چهاردسته، زردآلو و سپید خواجه و قلعهٔ موسی و شرک جهان‌گل و سرسوته و چهارده بهسود؛ و از مردم جیغتو جوی‌آئین و بعضی قلاع علاقهٔ ککرک، در تصرّف افغان درآمدند. و این حواله به نام لاقبولی، سال به سال، از دفتر گذشته در دفتر آینده ثبت گشته، تا عهد اعلیحضرت امیر امان‌الله خان غازی، افزون از هشت لک روپیه به شمار آمده، وکیل رعایا به فرمان پادشاهی، حاضر کابل شده، این مبالغ باقی افتاده را بر هر واحدی از روپیهٔ مالیات مزارع خود، نیم‌روپیه افزوده، ابواب جمعی و ثبت دفتر کردند.

و هم در این ایّام، نادرعلی نام کشمیری، که طریق خدمت دولت به وقایع خفیه‌نگاری می‌سپرد، دوچار مکافات کردار ناهنجار خود شده، گرفتار سلاسل و اغلال آه مستمندان، که ایشان را گرفتار ضبط و تاراج کرده بود، گردیده، محبوس زندان عذاب و عقاب شد. و هم در این هنگام محمدسرور خان پسر ولی‌الله خان کرنیل، که پدرش از خیانت و جنایت و خسارت ورزیدن و جنایت نمودن خود چنانچه گذشت، مکحول گردیده و فوت شده بود، با عبدالغفارخان ابن جنرال علی‌عسکر خان سرکار، از سکنهٔ قریهٔ مهمند غزنین، شرحی از خدمت‌گزاری و طریق اخلاص‌سپاری و اصابت پدران خود، به منصب جنرالی و کرنیلی معروض داشته استدعای برحالی منصب و تنخواه پدران خویشتن کردند. و حضرت والا در پاسخ هر دو تن ارقام فرمود که: «منصب و تنخواه میراثی نیست که به کسی داده شود. چنانچه ولی‌الله خان، نخست خدمت کرده به کرنیلی رسید، بعد غدر و خیانت ورزیده، مکحول گردید و علی‌عسکر خان نیز در ازای خدمات خویش، تا منصب جنرالی ارتقا یافته وقتی که فوت کرد، از لباس حیات و منصب عاری و در زیر خاک متواری گشت. پس به شما چگونه بدون خدمت، منصب و تنخواه از طرف دولت عطا و عنایت شود که هرگز گامی در ملازمت، پیش ننهاده و کامی از خدمت حاصل نکرده، و در خانه نشسته‌اید و به دهقانی هم تحصیل امر معاش شده، روز شما به راحت یا زحمت، از پیش می‌رود؛ از هوای جنرالی و کرنیلی گذشته، به فلاحت و حرفت حصول معاش نمایید زیرا «بی‌رنج گنج میسر نمی‌شود، مزد آن برد که رنج برد و کار کرد.»

و از دیگر سوی، در خلال وقایع مسطوره، از مکاتبهٔ حضرت والا که در باب سرقت و قتل و غارت مردم مسعودی، رعایای این دولت را، با ویسرای چنانچه گذشت در میان آورده، ارقام داشته بود که: «اگر کارکنان آن دولت، چارهٔ انسداد راه سرقت و غارت رعایای تبعهٔ خود را نمی‌نمایند و تنبیه و تهدید نمی‌توانند، و اموال مسروقه و دیهٔ خون و قصاص کشتگان تبعهٔ این دولت را ادا و در محل اجرا نمی‌آورند و عاجزند از اینکه دست تبعهٔ دولت متبوعهٔ خود را، از نهب و غارت مال و منال تبعهٔ این دولت بازدارند، پس دانا و آگاه باشند که دولت افغانستان، ضرور راه انتقام برگرفته و لشکر نظام گماشته، دمار از روزگار آن قوم نکوهیده‌کار،

خواهد برآورد و کیفر کردار ناهنجار ایشان را در کنارشان خواهد نهاد؛ و از حدوث فتنه و آشوب در معرض اعتراض نخواهد بود.»

در باب گورنمنت هند، به حاکم کوهات خبر دادند که فصل و قطع این منازعت و خصومت نموده، حق‌رسانی کند. و او از صدور این حکم پارلمان هند، به سردار محمدانور خان، حاکم خوست، آگهی داده، ملتمس آمد که ملاّک اموال مسروقه و ورثهٔ مقتولین و کسان مجروحین را در موضع تل، واقع ضلع کوهات، گسیل دارد که مراسم حق‌رسانی به تقدیم رسد. و او معروض حضور داشته، به امر حضرت والا در پاسخ او بنگاشت که: «من اجازت گسیل داشتن ایشان را ندارم، اختیار رهسپار فرمودن آنان از این‌جا، در آنجا به حضرت والا است. و چون کار بدین‌جا رسید، اجرای رفع این مخاصمه معطّل به وقت دیگر مانده، چنانچه بیاید، در محل مذاکره افتاد.

اجازت آمدن افغانستان حاصل کردن زوجهٔ میرزا حبیب‌الله‌خان مستوفی مرحوم

و هم در این هنگام، مادر عبدالغفور، پسر متوفّای میرزا حبیب‌الله خان مستوفی مرحوم عهد امیر شیرعلی‌خان مغفور، پس از فوت پسر خویش، در ملک غربت دلتنگ و قرین یأس شده، از راولپندی عریضه‌نگار حضور گردیده، به زبان ضراعت، استدعای اجازت آمدن در افغانستان کرد. و حضرت والا، که عزم دور کردن خدمه و هواخواهان سردار محمدایوب خان را از او، پیش نهادهٔ خاطر داشت، فیض‌محمد، نوکر میر احمدشاه خان را، از پشاور فرمان کرد که در راولپندی شده، تعداد نفوس متعلّقه و قرض او را معلوم و معیّن کرده، معروض دارد. و از حصول معلومات و نظریات و عریضهٔ او که مکشوف افتاد، شش هزار و چهارصد روپیه کلّه‌دار و چهار و نیم آنه قرض، و با غلام‌محی‌الدین خان و جلال‌الدین خان، پسران خدای‌نظر خان وردک، سی و یک نفر از ذکور و اناث تعلّقهٔ او به شمار آمد. و حضرت والا در روز نهم مذکور ماه رجب، فیض‌محمد مذکور را فرمان کرد که قرض او را با زاد و راحلهٔ راه، تمام از دولت داده، همه را به جز هر دو پسر خدای‌نظر خان، گسیل کابل کند، و آن دو تن را راه آمدن با ایشان ندهد.» چنانچه اهل و عیال مستوفی حبیب‌الله خان در کابل آمده، مورد

الطاف شاهانه و در محلهٔ قرتای چنداول، خانه و لانه گرفته، مقیم راحت شدند. و در پایان کار عبدالکریم، پسر عبدالغفور مرحوم به منصب کرنیل فوج نظام، نایل گردیده، دختر او را محمدعلم خان، پسر ایشک‌آقاسی شیردل خان مبرور، به زنی خواسته، خود او دختر ملاّ غلام‌محمد، وزیر تجارت که پس از تغییر کابینه، منصب وزارت داخله یافته، به زنی گرفت.

مورد عفو شاهانه شدن لنگرخان پنجشیری

و مقارن این حال، در روز دهم رجب، لنگرخان پنجشیری، که در وقت تسخیر کافرستان از خدمت دولت تقاعد ورزیده و غفلت و بطالت کرده، مورد عتاب و از منصب افتخاری و تنخواه محروم و مال و ملکش ضبط، و اهل و عیالش، محبوسانه، چنانچه گذشت، طلب کابل شده بود، مشمول عفو پادشاهی گردیده، مبلغ هشتصد و سی و سه روپیه، و ثلث یک روپیه تنخواه سالیانهٔ او برحال گشت. و در پایان کار سکندر خان و شاه‌علم خان پسران او، در سلک غلام‌بچه‌گان خاص و حضوری امیر حبیب‌الله خان، سراج‌الملّة والدّین، منسلک آمده، سالک مسلک خدمت حضور او شدند.

رخصت مراجعت از کابل جانب مزار یافتن مادر شهزاده غلام‌علی‌خان

و هم در خلال احوالی که به شرح رفت، والدهٔ ماجدهٔ شهزادهٔ آزاده، غلام‌علی‌خان، که به فرمان حضرت والا در کابل آمده بود، رخصت مراجعت یافته، سردار محمدیونس خان و عیال سردار محمدعزیز خان، حکمران ترکستان، که شوهرش به ذریعهٔ عریضه، خواهش از کابل در مزار گسیل داشتن او را کرده بود، به امر حضرت والا راه همراهی و خدمت او برگرفته، از راه اندراب قطغن، روی به سوی مزارشریف نهادند. و در روز شنبه یازدهم رجب وارد قلعهٔ شیر شده، در روز دوازدهم رجب پرتو وصول در اندراب افکندند. و محمدعمر خان کرنیل، با دلاور خان، حاکم آنجا، مراسم پذیره به تقدیم رسانیده، چون وارد منزل گورمار، واقع قرب شهرمزار شدند، شهزاده غلام‌علی‌خان و حکمران ترکستان پذیرهٔ شایان

نموده، با تمامت اعیان کشوری و منصب‌داران لشکری، مراسم اعزاز و احترام مقدم ایشان، به پای بردند. و شب را در آنجا درنگ کرده، در روز ورود ایشان به مزارشریف، نیز تا موضع تکیهٔ حبش، استقبال کردند. و از منزل گورمار تا مزار مصارف دو شب را حکمران ترکستان، از خود، به مهمانی صرف کرد.

حفر نهر و تقسیم آب و پخته‌کاری فرمودن حضرت والا، مقاسم میان دیهات شرقی کابل را

و مقارن این حال حضرت والا، بزرگان و کدخدایان اهالی سکنهٔ و مزرعه‌داران قرای بینی‌حصار و خمدان و نیازی و ولایتی و شینه و شانان و چرخی و قشلاق و سهاک و ده یعقوب و شیوکی و بگرامی و قلعهٔ احمدخان و غیره دیهات واقعهٔ قرب مشرقی شهر کابل را که در تحت نهر مستان و ده خواجه و کمری، اراضی و عقار و مزارع و مساقات داشتند، فرمان کرد که چون قدری از آب رود لهوگرد، بیهوده رفته، منفعتی از آن به زراعات اهالی این قریه‌جات نمی‌رسد، پس باید از روی پیمایش که سه صد و هشتاد و نه تسو، یعنی یک حصّه از بیست‌وچهار حصهٔ شباروز، که مراد از هر تسو یک ساعت نوبت آب خورده باشد، حقابهٔ نهر مستان و غیره به شمار آمده، از قرار هر تسویی، دو تن مرد کار و بیل‌دار، تعیین و مأمور کنند، که در روز یکشنبه دوازدهم رجب، شروع در توسیع عرض و تعمیق تک انهار و جوی‌های مذکوره نموده، مقدار هشت ذرع کابل عرض آنها را وسعت داده، یک ذرع و نیم عمق حفر نمایند؛ و آب نهر لهوگرد [را] در آنها بیندازند، که بی‌جا و باطل نرود و منفعتی به زمین‌داران واصل و عاید آید. و هم امر کرد که مقاسم مواقع شق‌النهر، را مهندسی نموده همه را از آجر و حجر و گچ و آهک و احجار شکافته بپردازند، که نزاعی در بین شرکاء روی نداده، هر کدام به حصّه و بهرهٔ خویش، قناعت و اکتفا ورزند. و تشییدات و ترصیصاتی که برای تقسیمات آب نهر مستان و غیره، به روی روز آمده است از آثار خیریهٔ حضرت والاست.

به کابل آمدن و مشمول الطاف شاهانه شدن مهاجرین بلوچیه

و مقارن این حال، درروز سیزدهم رجب، جان‌محمد خان پسر صالح‌محمد خان زرمتی، از فوت پدر خود، به منصب فوج‌داری، که اکنون به لفظ علاقه‌داری تبدیل یافته، سرافراز گردیده، مأمور علاقهٔ منگل شد، و از برحالی تنخواه سر و نوکران زیر دست پدر خود ممتاز گشت.

و از دیگر سوی در خلال واقعاتی که رقم شد، عبدالحکیم خان ابن مراد خان سیاسولی و برادرزادهٔ او و محمدافضل خان پسر پادشاه خان گوزرزایی، که قبل براین نیز از تقبیل سدهٔ [علیا] مستسعد شده، سه صد روپیه توشهٔ راه و در ماهی دوصد روپیه تنخواه، از دولت یافته بود، با محمدرحیم خان، پسر محمدعلم خان ریشخانی و میان‌خان ابن شکرخان سیندزایی و فتح‌خان و میسم‌خان، پسران عیدو خان محمدشی و کتب خان ابن داود خان مینگلی وغیره همه از قوم بلوچ، که مجموع چهل و چهار تن بودند، با خانواری زیادی، از راه هجرت، متتابعاً وارد قندهار شده، و منسوبان و عیال و اطفال خود را در آنجا متوقف ساخته، خودشان به فرمان والا در کابل آمدند. و پس از درک سعادت دست‌بوس، رخصت مراجعت قندهار گردیدند. و در روز چهاردهم رجب فرمانی به نام حکمران قندهار حاصل کرده رفتند، که قرار دیگر مهاجرین، بذر و تقاوی و جیره و مزرعه و مسکن برای ایشان، معیّن و مقرر نموده، همه را آسوده و قرین راحت سازد، و هم در سالی شش هزار و یکصدو چهل و چهار روپیهٔ کابلی، برای محمدافضل خان و میاخان و نصیر خان و عبدالحکیم خان و محمدرحیم خان و فتح و کتب خان و علی‌مردان خان از جماعهٔ مذکورهٔ قوم بلوچ سعیدزایی و کالانی و سیاسوی و ریشخانی و مینگلی و محمدشی و بیست و یک نفر خدمهٔ ایشان، تنخواه معیّن و مرحمت گشت.

و هم در روز چهاردهم مذکور ماه رجب، میرزا غلام‌محمد خان، سردفتر قندهار، سیزده هزار و چهارصد و بیست و سه دانه انار، که به وزن بیست خروار شمار آمد، و دو خروار [و] هشتاد من، میوهٔ خشک از قبیل انجیر و آبجوش و مویز سبز و شکرپاره و چیزی تمباکو و سه بار یابو انگور و شش من، گُر مصالح‌دار، جهت مصارف محفل حضور، که همه ساله، بر سبیل استمرار، از قندهار برای سه

ماه زمستان می‌آمد، با پنج خروار ترنجبین و هفتاد و هشت مثقال زعفران سرخ اعلی، که پیاز آن چنانچه گذشت از برجند به امر والا آورده و در قندهار کاشته شده به عمل آمده بود، گسیل کابل نموده تسلیم میوه‌دارباشی و قلیان‌بردار و عطّار حضور شد.

وصول نامهٔ اجنت درهٔ توچی به سردار محمد انورخان

و هم در این هنگام، نامه‌ای از اجنت درهٔ توچی، نزد سردار محمدانور خان، حاکم خوست، در خصوص اموال مسروقهٔ رعایای این دولت، که دزدان قوم مسعودی وزیری، چنانچه گذشت سرقت و غارت کرده، و حضرت والا، به ویسرای خبر داده بود که اگر دولت انگلیس نمی‌تواند سدّ این رخنه و دفع این غائله کند، دولت افغانستان به قوهٔ ناریّه، به مدافعت گراییده، رفع این افعال وحشیانهٔ تبعهٔ آن دولت را خواهد کرد. و از دخول لشکر این دولت در خاک مقبوضهٔ آن دولت، اعتراضی وارد نخواهد آمد، و ارباب گورنمنت هند به امر ویسرای به سرحددار دولت متبوعهٔ خود خبر داده، و او به ذریعهٔ نامه از سردار مذکور، ورثهٔ مقتولین و مالکین مال مسروقه را در کوهات، از راه حقّ‌رسانی، طلبیده. او به امر والا، از عدم اجازت داشتن خود در گسیل داشتن، رقم کرده و عذر خواسته، حواله به اختیار والا، نموده بود رسید. نوشته بود که: «استماع افتاد که عده‌ای از دزدان سکنه و متوطّنهٔ خاک مستعمرهٔ دولت فخیمهٔ برتانیه، در نواح خوست، دستبرد و سرقت و غارتی نموده‌اند، آیا راست خواهد بود یا دروغ؟ اگر راست باشد، مرقوم دارد که اقدام در بازپرس نموده، مراسم حقّ‌رسانی، از قوه به فعل آید.» و این رقیمهٔ وی را که از ماجرا نیک مستحضر و آگاه بود، و خود را به در تغافل زده، محض حصول معلومات از نگارش خشونت آیات حضرت والا، که به ویسرا فرمود، برنگاشت، ارسال حضور داشت.

پاسخ سردار محمدانورخان که به تعلیم حضور، رقم کرد

و حضرت والا، در روز شانزدهم رجب، به سردار مذکور ارقام فرمود که درپاسخ او بنویسد که: «آن دوست کدام دست‌اندازی و سرقت و ترکتازی تبعهٔ دولت متبوعهٔ خود را که نسبت به رعیّت و تبعهٔ این دولت، به روی روز آورده‌اند، جویا

شده‌اند، که دوست‌دار، تاریخ اقدامات مخالفانهٔ آنان را نگار دهد؟ اگر چنانچه تطاول و تعدیات آنها یکی یا دوبار می‌بود، با آن که خود شما می‌دانید و نیک آگاهید، البته رقم می‌شد؛ و اکنون که سرقت و قتل و غارت آنها از حد و عد گذشته، و در عین استقلال حکومت و استیلا و تسلّط و اجرای سیاست شما، تبعهٔ شما چنین دست‌اندازیها و هرزه‌تازی‌ها در خاک افغانستان کرده، متعاقباً حمله می‌کنند؛ و شما با ارتباط رشتهٔ اتحّاد و وداد که در بین دولتین مرتبط و مستحکم است، از قید و قانون حکومت چنان آزادید که هزاران سر دواب و مواشی رعایای این دولت را غارت، و آحاد و افراد زیادی مقتول و مجروح ساخته و می‌سازند؛ از هیچ یک نپرسیده، قانون حکومت و سیاست را اجرا نفرمودید، و هرگز در مقام بازپرس برنیامده، رعیّت تبعهٔ دولت متبوعهٔ خود را در قید بازخواست و سیاست نیاورده، چنان آزاد و خودسر ساختید که هر روز برجایی، و هر هفته و ماهی در محل و ماوایی، از تبعهٔ این دولت تاخته، هرچه از رفتار و کردار وحشیانه که می‌خواهند می‌کنند و از قوه به فعل می‌آرند، و هر که [را] می‌توانند می‌کشند و هرچه را می‌خواهند می‌کشند؛ و حال آن که از همه آگاه می‌باشید، زیرا این دلیل و برهان نیست که افسر و حاکم محلّیه، از حرکات مخالفانهٔ اشرار رعایای محکومه و زیر دست خود آگاه نگردد. پس در این صورت تفصیل وقوع کدام واقعه و حادثه را از دوست‌دار می‌کنید؟ باری، چون شرارت و مخالفت رعایای شما، از حد اعتدال و اقتصاد گذشته، به افراط وحشیّت و جهالت رسیده است، و رعایای این دولت را به غایت مضطرب و متوحّش و ناآرام ساخته‌اند، و بر ما هم از طرف دولت، حکم و اجازت آن نبود و نیست که اعداد اهالی این طرف را به انتقام کشیدن برمی‌انگیختم و خون آن اشرار را می‌ریختم، پس ناچار سرقت و قتل و غارت رعایای آن دولت را، معروض حضرت والا داشته‌ام، که نظم و نسقی در خصوص این خسارت‌ها و جسارت‌ها، با ویسرا، به روی کار آورده، قراری به مدار روزگار عموم بگذارند، و به ما هم اجازت امری و دستورالعملی بدهند، که برطبق آن به محلّ اجرا آورده شود. و پاسخ آن مردم وحشی [را] از دم تیغ و طعن سنان و دهن توپ و تفنگ بدهم. و اگر شما یقیناً، مایل بازخواست از اشرار باشید، تمامت ایشان در دست و تحت حکومت شما اند. اگر راست باشد، شنیده خواهد

شد که چگونه ایشان را مواخذه نموده سزا و جزا خواهید داد. و بدانید که اگر ربط و ضبط کافی، به روی روز آورده نشود، و رعایای آن دولت، به فشار قید و سیاست دوچار نیایند، البته غارت و سرقت می‌کنند و آدم می‌کشند؛ و ما تاکی و تا کجا فهرست اموال منهوبه و اعداد اشخاص مقتولهٔ مجروحهٔ آنها را ارسال بداریم؟ که از صد یکی و از بسیار اندکی، بازپرس شده، باز همان آش در همان کاسه بماند و شما به همان وضع و پلتیکی که دارید، رفتار اختیار کرده، سررشتهٔ مکفّیه نهاده نیاید، که در عالم همجواری، از تشویش کردار ملال‌انگیز جانبین، فارغ و آسوده نشوند. باقی مختارید. انتهی»

و هم در خلال احوالی که به شرح رفت، از اخبار وقایع‌نگاران هرات، علی‌اکبر خان قوم مغل، گرفتار سلاسل و اغلال اتّهام مال سردار احمدعلی‌خان، از نبیرگان امیر شیرعلی خان مرحوم آمده، در زندان کابل فوت شد. و میرزا محمدحسین خان کوتوال، پس از فوت او، سی‌هزار روپیه به نام ورثهٔ او حواله کرده، فرمانی به اعتبار مهر و اعتماد امضای خود مزیّن به مُهر مِهرآثار شاهی کرده، نزد حسین‌علی‌خان افشار و کوتوال هرات فرستاد، که این مبلغ را از بابت مال احمدعلی‌خان و قوم قریب و بعید و ورثه علی‌اکبر مغول، حصول کند. و او مبلغ قلیلی را از مال و متروکهٔ خود او تا بیست و هشت هزار روپیه را، از قوم قریب و بعید او، اخذ و تسلیم خزانه‌دار هرات کرده، هزار و پنجصد روپیه، باقی مانده، چون محل حصول نداشت، به حضور والا نگاشت. و حضرت والا فرمان کرد که: «خود حسین‌علی خان به اتّفاق محمدسرور خان، حاکم غورات، مبلغ باقی را، از عموم قوم مغول حصول کنند.»

گریختن قره نام با مکاتیب سرحددار روسیه

و از دیگر سوی، در خلال احوالی که به شرح رفت، قره نام، مکاتیب سرکردهٔ محافظ‌خانهٔ سرحدیهٔ دولت روس را، که به او داده، نزد سرکردهٔ دیگر محافظ‌خانه فرستاده بود، از راه فرار، در حضرت امام آورد. و حاکم قرغان‌تپه، با سرکرده‌ای که مکاتیب مذکوره را به او داده بود، صحیفه‌ای نزد محمدالله خان کرنیل و سربلند خان، حاکم حضرت امام فرستاده، استدعای پس فرستادن قره نام کردند. و

کرنیل و حاکم مذکوران، در پاسخ آنان رقم کردند که: «از گریختن او آگاه نبوده به کابلش گسیل داشته‌اند. و حاکم قرغان‌تپه از رقیمهٔ این دوتن، ماجرا نزد پلکونک روسی بازداشته، ایشک‌آقاسی دوست‌محمد خان، به سردار محمدعزیز خان، حکمران ترکستان، نوشته التماس رجعت دادن مغرور مذکور کرد. و او در پاسخش ارقام فرمود که معروض حضور داشته‌ام، از امری که شرف صدور یابد، مسطور خواهم داشت. و این را بدو رقم کرده، ماجرا معروض حضور داشت.

و حضرت والا، در روز شانزدهم مذکور، مکاتیب محمولهٔ قره نام مفرور را، در صندوقچهٔ محفوظ و نزد حکمران ترکستان مرسول فرموده، فرمان کرد که: «آن را محفوظانه نزد پلکونک روسیه گسیل دارد، و اگر در باب قره مکاتبه و مذاکره نماید، از طرف خود، به او بنویسد که: «هر[گاه] دولت فخیمهٔ روس، فراریان مملکت افغانستان را مسترد کردند، البته قره نام نیز عودت داده خواهد شد؛ و الاّ اقدام به خلاف قانون دولتین، در امری که هتر(؟) نشده باشد، نخواهند نمود.

خریدن حضرت والا، دست‌یارهٔ مرصّع را

و هم در این ایّام دیوان نندوی صرّاف، که مأمور اقامت پشاور شدنش از پیش رقم شد، یک زوج سوار مرصّع از یکصد و شصت و شش قطعه الماس را به هفتصد و نود روپیهٔ کلّه دار و یک زوج گوشوارهٔ مرصّع از پنجاه و شش قطعه الماس را، بدون صدور حکم و امر والا، از پشاور خریده، ارسال حضور نموده. و حضرت والا آن را ردّ نفرموده به یکی از خدمهٔ حرم محترم بخشود. و در روز بیستم رجب، به دیوان نندو، رقم فرمود که: «اگرچه دستیاره و گوشواره خوب و مرغوب نبودند، چون فرستاده بودید، آن را به یکی از خدمهٔ حضور بخشیده، یکهزار و دوصد و شصت و نه روپیهٔ کلّه‌دار بهای هر دو را منظور فرمودیم که بدهند.» و چون نیز معروض داشته بود که اگر سه لک روپیهٔ کابلی از پشاور به روپیهٔ کلّه‌دار خریده شود، هرآیینه روپیهٔ کابلی در رواجی که دارد، افزونی خواهد یافت. و هم نقرهٔ خام غیرمسکوک، ارزان به دست خواهد آمد، که در ضرابخانهٔ کابل، عیار مخلوط و مسکوک شود. و حضرت والا ارقام فرمود که: «این امر، پانزده لک روپیه، به کار

دارد که هم نرخ روز روپیهٔ کابلی را ارتقا دهد و هم نقره را ارزان کند، و آن موقوف به وقت است. به این مبلغ جزیی رواجش افزایش نمی‌یابد.

و هم در این روز، چهار هزار و هشتصد روپیهٔ کلّه‌دار، بهای بیست‌وچهار تخته پرده‌های نقره‌دوزی، که هر واحدی را چهارصد روپیه کلّه‌دار، محمداسمعیل خان، سفیر این دولت و مقیم کلکته، فرمایش رفته بود، که ساخته و پرداخته، برای سلام‌خانهٔ خاص، که حالا مکتب خانه امانیّه قرار داده شده است، بفرستد، میر احمدشاه خان را فرمان شد که از بابت مبالغ فروش بادام دولتی، به محمداسمعیل خان بدهد.

و هم در این هنگام عبدالعزیز خان، وقایع‌نگار پشاور، از صالح‌محمد خان فوفل‌زایی، که از قندهار فرار کردن و در پشاور قرار گرفتنش از پیش گذشت، و عده‌ای از دیگر فراریان، که از حوالهٔ ناحقّ دفتر سنجش، ملک و مال و اهل و عیال خود را گذاشته، راه فرار برداشته بود، مسموع گشت که تمامت ایشان از جور و ستم حاکم و دفتری و تحصیل‌دار و میرزا محمدحسین خان سردفتر سنجش کابل، که هزاران روپیه را به ضرب چوب و لت و کوب، حقّ و ناحقّ، از ایشان اقرار و امضا و مهر گرفته و حواله کرده، ایشان ناچار فرار اختیار نموده‌اند. و او از این اظهار آنان با شرحی بدین منوال از فراریان جلال‌آباد و غیره محال و بلاد که همه از جور و ظلم حکاّم و عمّال دیوان، ترک موطن و مسکن گفته، در پشاور رفته بودند، معروض داشت و حضرت والا در پاسخ او ارقام فرمود: «در صورتی که حاکم و مأمور دولت و رؤسای قوم، با ادعای اسلامیّت و دادن عهدنامه، از مرتکب نشدن خود به امور خلاف شریعت به دولت بد شوند و همه رهگرای نفس و هوا و تابع شیطان آیند، چارهٔ آن را به جز خدا کسی نمی‌تواند. و حکاّم و عمّال و مأمورین دولت که همه بد شوند و من آگاه شوم، چکنم؟ تا کی و تا چند قتل و ضبط و تنبیه و تهدید فرمایم؟ حوالهٔ کیفردادن کار و کردار ایشان را به خدای قهّار کرده‌ام که مکافات و مجازات دهد، یا هدایت و ارشاد فرماید.» و از جمله در باب صالح‌محمد خان که با عبدالعزیزخان، اظهار مستدعیات خود کرده، و او نگار داده بود که: «ضامن‌های معتبر و با ثروت، به دولت می‌دهد. اگر حضرت والا همان اجارهٔ عشر و زکوة و دواب و مواشی را که بر عهده داشت به وی مفوّض فرماید،

تا بقایای دولت که بر ذمهٔ اوست، به حصول پیوسته و هم خود او از دیار قندهار فرار نباشد.» حضرت والا منظور نموده، رقم فرمود که: «اگر ضامن از مردم صاحب ثروت و استعداد قندهار بدهد، قبول دارم.» و او این رقیمهٔ حضرت والا را تمسّک آمدن خود یافته، شرفیاب حضور شد و به اجاره‌داری مذکور مأمور گشت.

الماس خریدن حضرت والا از مستر پیک

و هم در این هنگام، مستر پیک فرانسوی، خادم این دولت، بیست و دو قطعه الماس، از پاریس ارسال حضور داشته، بهای آن را قرار هر وزن نخودی پنج پوند و هشت شلنگ نگاشت. و حضرت والا ثمن همه را که سه هزار و نهصد روپیه کلّه‌دار به شمار آمد، حوالهٔ عبدالسلام، نوکر میر احمدشاه خان، ملک‌التّجار و اجاره‌دار بادام دولتی فرمود، که در کراچی نزد دوست‌محمد خان توخی فرستاده، او در پاریس به مستر پیک برساند. و مقارن این حال میرعطا خان جنرال، مردم اشرار دیوگل را چنانچه گذشت، در تحت فرمان آورده، در روز بیست و دوم رجب، رایت مراجعت افراخته در اسمار رحل اقامت انداخت.

شرح سرقت گنجعلی نام دزد

و از دیگر سوی، در خلال احوالی که به شرح رفت، گنجعلی نامی، از قاطنین اندخود تابع بلخ و مزارشریف، که از دیرگاه فرار اختیار کرده، در کرکی، از توابع بخارا، پناه جسته بود، به تحریک و تحریض کارکنان هنگامه‌جوی و نکوهیده‌خوی روسیه، با عده‌ای سرقت‌پیشه‌گان ترکمانیه، طریق سرقت و غارت برگرفته، از نواح اندخود، هشتصد و هشتاد و چهار رأس گوسپند قره‌گلی‌زای، از مال حکیم‌بای و قاسم‌بای را، به سرقت برداشته، در کرکی برد، و سه تن شبان را دست بسته، تا قرب امان‌چق با خود رانده، از آنجا رها داد. و هر دو تن مالکان گوسپند نزد میرمحمد خان، خواهرزاده و قایم مقام میر ابوطالب خان، حاکم اندخود شده، استدعای مکتوب فرستادن نزد حاکم کرکی و استرداد گوسپندان خود کردند. و او که از قانون این دولت آگاه بود، و اجازت مکاتبه و مفاوضه با کارکنان دولت روس، بدون امر والا نداشت، معروض داشته، اجازت مکاتبت خواست. و حضرت

والا در روز پنج‌شنبه بیست و سوم رجب، رقم فرمود که: «نامهٔ دوستانه، به حاکم کرکی نگار دهد و اظهار کند که در عالم همجواری و اتحّاد و وداد اسلامی و مراتب یک‌جهتی دولتین که در بین مرتبط و مستحکم است، رمهٔ مسروقه را بر طبق قراردادی که منعقد و مرتسم می‌باشد، مسترد فرموده، دزد را موافق احکام الهی، کیفر دهد. تا رعایا و تبعهٔ جانبین از دستبرد و غارت طرفین، مأمون و محفوظ بوده، روز رفاه به سر برند و مال و منال همدیگر را به سرقت نبرند.»

وقایع ماه شعبان سنهٔ ۱۳۱۶ هجری

شرح مناقشهٔ معلّمین اهالی جدیدالاسلام

در تضاعیف واقعات ماه ماضی، جمعی از منسوبان و کسان و نزدیکان غلامان پادشاهی، از مردم جدیدالاسلام کافرستان، که رخصت رفتن در موطن و مسکن اصلی یافتن‌شان گذشت، وارد منزل و مقام خود شده، چون از رسوم و اداب اسلامی و اوامر و نواهی الهی و احکام شریعت حضرت رسالت پناهی، در عرصهٔ اقامت و توقف خود به کابل، فی‌الجمله، آگاهی حاصل کرده، حلال را از حرام می‌دانستند، و فرق حقّ را از باطل می‌توانستند، از ارتکاب مناهی و ملاهی ملاّیانی که مأمور تعلیم دینیات اهالی جدیدالاسلام کافرستان بودند، و صرفه از مباشرت و مخالطت با زنان و دختران آن مردم متعلّمهٔ خود نمی‌نمودند، آگاه شده و افعال قبیحهٔ ایشان [به] چشم سر دیده، برآشفتند. و ملایان معلّمه را در تحت انزجار و تحقیر درآورده، کشاکش با ایشان آغازیدند، که ترک افعال خود نمایند. و ایشان که از کردار ناهنجار خویش، منفعل و شرمسار بودند، ملتجی به کارگزاران پادشاهی نتوانسته و افعال نکوهیده خود را مخفی داشته، عریضهٔ نگار حضور جنرال میرعطا خان، که او نیز در این امر شریک ایشان بود، و فرق خواهر و مادر در مباشرت نمی‌نمود، شدند. و او عریضهٔ ایشان را ارسال حضور والا نموده.

حضرت والا در روز دوشنبه پنجم شعبان ارقام فرمود که: «ملایان بی‌سر و از آئین اسلام بی‌خبر، هر زن و دختر را که خواسته و میل خاطرش به سوی او شده، در آغوش خویش کشیده و طریق سفاهت و ضلالت پیش گرفته‌اند. این عریضه را از عناد جدید الاسلامان، با خامهٔ اتهام نگاشته می‌خواهند رفع غائله مفسدهٔ خود کنند. پس باید مخفیانه جاسوس گماشته و از صدق و کذب این رقیمهٔ ملاّها، علم حاصل نموده، معروض دارد که در بازپرس مصلح از مفسد و صالح از طالح تمییز و فرق شود.» و جنرال مذکور، ظاهر و مکشوف، اقدام در تحقیق و تفتیش کرده، ملاّیان از اقدام او به کنّه کار و امر والا آگاه گردیده، طریق دیگر اختیار کرده عریضه‌نگار شدند که: «اهالی جدیدالاسلام کافرستان، به واسطه و استظهار غلام‌بچه‌گان، ترک امور مسلمانی کرده، و پدران آنان بزها را در بتخانه‌ها ذبح کرده، خون مذبح آنها را بر سر و روی پسران خود می‌آلایند و می‌گویند شما نجس شده‌اید. اینک پاک شوید؛ و عزم دارند که در روزی از ماه شعبان، که عید ایشانست، گوشت و مشنگ را با هم مخلوط بپزند و می‌گویند در این روزها، کیج نام، خدای ایشان، در خانه‌های ایشان می‌آید. و ترک نماز کرده، زنان ایشان در مجلس مردان می‌رقصند.» و حضرت والا که از عریضهٔ غلام‌بچه‌گان، بر ماجرا آگاه شده بود، از رقیمهٔ جانبین مردّد گشته، از راه خفا جاسوس گماشت که صدق مقال طرفین را معلوم کند. و در پایان کار ملاّیان از کردار ناهنجار خود، که به صدق انجامید، دوچار و گرفتار شکنجهٔ سیاست شده، کیفر کار ناسزای خود دیدند. و جنرال میرعطا خان، دامن خود را آلودهٔ این لوث دیده، خواست اظهار پاکدامنی کرده، امر را بر حضرت والا مشتبه ساخته، خویش را پارسا ظاهر بدارد، به ذریعهٔ عریضه، استدعای فرستادن زوجات چندگانهٔ خود را، که از مردم هزاره و غیره در خانهٔ آرزو در آورده و متصرّف شده بود، از کابل در اسمار فرستادن کرد. و حضرت والا به تصور این که مبادا از خوف مرتکب حرکت خلافی شود، تخت روان از دولت، برای حمل و نقل زوجات او مقرّر فرموده، ایشان را گسیل اسمار نمود.

آمدن بعضی از فراریان در کابل

و هم‌چنین در این وقت، غلام محی‌الدین خان، پسر غلام‌جان خان محمدزایی و محمدحکیم خان، پسر عطاءالله‌خان، که در سلک سوارهٔ نظام کاید انگلیس، سالک خدمت و از ملازمت استعفا کرده، استدعای اجازت آمدن در کابل کرده، و عریضهٔ نخستین به ذریعهٔ محمداسمعیل خان سفیر، به حضور رسیده، و اجازت یافته، در کابل آمدند و مشمول عواطف خسروانه گردیده، مأمور و مواظب خدمت دولت شدند.

مکشوف افتادن حقیقت حال منشی سلطان‌محمد به دولت انگلیس

و از دیگر سوی، در خلال احوالی‌که به شرح رفت، منشی سلطان‌محمدخان هندی، دو قطعه مکتوب، مشعر بر اجرای خدمات خود نسبت به این دولت و متضمن بر کوایف و حقایق دربار لندن، ارسال حضور داشته؛ و کارکنان دولت انگلیس، در لندن یا دیگر جا، مکتوبات او را از لفافه برآورده و آن را باز بسته بدون لفافه ارسال کابل داشتند و نوشتهٔ او را به خودش رجعت قهقری دادند و پس از وصول هر دو لفافهٔ خالی از ملفوف به حضور، از میرزا خلیفه‌جی، مهتمم پوسته‌خانهٔ اسلامیه پشاور، پرسیده شده، او شرحی از عدم وصول هر دو مکتوب در پوسته‌خانهٔ تحت نظارت خود، معروض داشته. حضرت والا، که از حقیقت کار و قید واقعه مستحضر، و منشی سلطان‌محمد خان را به نام فرار کردن، چنانچه از پیش گذشت، مأمور حصول معلومات از دربار لندن کرده و آگاه بود، او را مقصر ندیده، زجر و توبیخی نفرمود. و از مکشوف افتادن حالت جاسوسی منشی سلطان‌محمد خان بر انگلیسان، شش هزار روپیه کلّه‌دار، تنخواه سالیانهٔ او موقوف شد.

امتناع محمدنعیم از فرستادن زوجهٔ عبدالرّحیم

و هم در این هنگام عبدالرحیم خان، پسر منشی عبدالرّزاق، که در مطبع دولتی، با عبدالرّحمن خان، برادر خود، مواظب خدمت تحریر بود، ملازمت این دولت

اختیار کرده، پدر مرحومش، [چنانکه] از پیش گذشت، مکتوبی به نام محمدنعیم ساکن، محلهٔ کدیتای شهر دهلی فرستاده، خواهش فرستادن زوجهٔ خود و برادر خود را از آنجا در کابل نمود، که مصحوب ضیاءالله‌بیگ نام، عم‌زاده، گسیل دارد. و او عریضه‌نگار حضور شد که: «عبدالرحیم نوشته است که در صورت نیامدن زوجهٔ او و برادرش، دوساله نفقهٔ ایشان فرستاده می‌شود. اکنون زوجهٔ عبدالرحیم‌خان، که صدمات زیاد دیده و ناتوان گردیده، در این هنگام از شدّت سرمای زمستان کابل، نیروی حرکت سفر ندارد که بیاید. پس باید عبدالرحیم خان قرار نوشته و پیمان خود، همان دوساله نفقهٔ او را، به توسط کارکنان دولت علیه افغانستان در دهلی بفرستد.»

و حضرت والا، ارقام فرمود که: «عبدالرحیم و برادرش، عیال خود را از آن در کابل خواسته‌اند، که روز راحت به سر برده، به زیست و زندگی خود بدانند؛ و چون آنان زوجهٔ اینانند باید بیایند، و نافرمانی ننمایند.» و از صدور این منشور، ایشان در کابل آمده، آسوده و مرفه‌الحال شدند.

و مقارن این حال، در روز هشتم شعبان، یولداش‌بیگ، پسر قربان‌بیگ سرتیب، از سکنهٔ سنگچارک بلخ، از فوت پدر خود که در این سال فوتیده بود، به منصب سرتیبی، و دادخواه بیگ برادرزادهٔ متوفای مذکور، از فوت دولت‌بیگ، به منصب صدباشی، ممتاز و سرافراز شدند.

معروض حضور داشتن میرزاصاحب نظر، از خیانت میرزا محمد میرزاخان

و از دیگر سوی، در اثنای واقعات مسطوره، میرزا صاحبنظر، که از فوت میرزا محمدمیرزا خان، چنانچه گذشت، منصب مکتوب‌نویسی دربار ترکستان یافت، به تحریک و ترغیب میرزا محمدعثمان الکوزایی، که نسبت به مردم شیعه، عداوت و تعصّب ذاتی داشت، و می‌خواست که مأمورین دولت را که از گروه قزلباشیه و در این وقت معتمد بودند، متّهم و بدنام ساخته، دست‌شان را از کار دولت بکشد، عریضه‌نگار حضور شد که: «چند قطعه سیاههٔ باطله و مکاتیب عاطله از بین مکتوبات و صکوکات میرزا محمدمیرزا خان مکشوف افتاده‌اند. اگر چنانچه حضرت آنها را لازم به تحقیق و تدقیق بداند و از میرزا محمدحسین خان برادرش

که در کابل است، استفسار فرماید، هرآیینه اشتباه خیانت او از امانت و صداقتش ممتاز گشته، غدر و خیانتش در محل ابراز خواهد افتاد.» و هم نگاشت که: «شصت هزار تنگه ذمّه‌گی محمدکاظم خان انباردار، که از عریضهٔ سردار محمدعزیز خان نایب‌الحکومه، حکم والا صدور یافته بود که داماد و زوجهٔ او را سخت مأخوذ داشته و بیم نشان داده، تنبیه و تهدید نماید، تا مال دولت را بنمایند، چون در کتب تحصیل‌داری نایب‌الحکومه دیده شد، این مبلغ ثبت و داخل حوالهٔ تحصیلی نبود، یحتمل که میرزامحمد خان، از لحاظ و اغماض، آن فرمان را پنهان‌کرده باشد.» و حضرت والا از میرزامحمد خان، برادر میرزا محمدمیرزا خان، که در سلک منشیان حضور، شرف انسلاک داشت پرسیده او به عزّ عرض رسانید که میرزا صاحب، محرّر زیر دست برادرم بود و مکاتیبی را که معروض داشته است، البته خود او ساخته خواهد بود و الاّ چرا داخل فهرست مکتوبات و صکوکات تحویلی خود نیاورده؟ آن وقت که کاغذهای دوسیه را تحویل می‌شد، چگونه این مکاتیب ظاهر نگشت؟ پس معلومست که خود او در حیات میرزا محمدمیرزاخان، دزدیده یا پس از فوت او ساخته است. و اکنون که آنها را به روی کار آورده می‌باید در خریطهٔ محفوظ و لاک و مهمور نموده، همه را ارسال حضور نماید، که اگر برادرش خطا و خیانتی کرده باشد، جواب گفته آید. و نیز عرض کرد که مبلغ ذمّه‌گی انباردار، ثبت کتاب تحصیلی نایب‌الحکومه و میرزا امان‌الله خان مأمور این‌کار است، از او پرسیده شود تا صدق و کذب این امر مکشوف افتاده هر که دروغگوی باشد، سیه روی گردد.

و حضرت والا از این عرض میرزا محمدامین خان فرمان کرده، کاغذهای متعلقهٔ میرزا محمدمیرزا خان را که میرزا صاحبنظر خیانت قرار داده و در مدّنظر، نکوهش کردن مأمورین قزلباشیه را گرفته بود، طلب کابل فرمود. و در پایان کار همه، در نظر تدقیق، دساست و بیکار پدیدار آمده، اراده‌ای که میرزا محمدعثمان خان و میرزا صاحبنظر کرده بودند، به هدر رفت.

و از سنهٔ هزار و سه صد و شش به بعد، که حضرت والا را در وقت عرض دیدن لشکر، یکی از سپاهیان چنانچه گذشت، هدف گلوله ساخت، متعصّبین غرض‌جوی را، زمام آرزو به دست آمده در افواه سمر و مشتهر ساختند، که چون

حضرت والا در تکایای روضه‌خوانی اهالی قزلباشیه تشریف برده، و نذرها داده و اسپها جهت شبیه در آوردن ذی‌الجناح در روز عاشورا فرستاده، اهالی اهل سنّت و جماعت را عموماً به خود در گمان تشیّع انداخته‌اند، ذات قدسی سمات هدف گلوله آمد، و بدین معنی رأی والا را، از این گروه مایل ساخته، رفته رفته، دست ایشان را از خدمات دولت کشیده، بر توسن مرام سوار آمدند؛ و خود را بی‌طرف دیده، هرچه خواستند در زیان مال دولت و رعیّت از قوه به فعل آوردند. حتّی که در عهد امیر امان‌الله خان غازی، از اتحّاد و اتّفاق اسلام‌خواهی این پادشاه، که کنیزان مردم هزاره را شرعاً در ملک یمین ندانسته، اطلاق و آزاد فرمود و روضه‌خوانی را پس از بیست و پنج سال، که جدّ امجدّش حکم کفر بر اهالی شیعه نشر داده، موقوف فرموده بود، رواج داد. هر کدام این امراء، جامعیت اسلام را مخالف مرام خود دانسته، به سعایت کردن پرداخته، لب به شکایت کشودند و با آن که از گروه شیعه افغانستان، که ثلث اهالی این مملکت در شمار می‌آیند، وزیری و در محفل شورای ملّت، صاحب تقریری نیست، به وقت تمرّد و طغیان اهالی سمت جنوبی، که در سنهٔ هزار و سه صد و چهل و دوی هجری به روی روز آمده تا اواخر سنهٔ ۱۳۴۳ دوام ورزید، همان سخن را در افواه سمر و مشتهر ساختند، که تمرّد و طغیان آن مردم از شیعه شدن و کنیزان شیعه آزاد کردن و مرثیه‌خوانی را رواج دادن اعلیحضرت والا، به روی روز آمده است؛ و حال آن که دامن ذات ملکوتی صفات شاهانهٔشان، از شوائب و الواث این عقیده، پاک و مبّرا و یکی از متعصبین پادشاهان اهل سنّت و جماعتند.

عریضهٔ قاضی دایزنگی در باب منافع مستورهٔ بیت‌المال

و از دیگر سوی، ملاّ سیدعبدالقیوم خان، قاضی محکمهٔ شرعیّه هزارهٔ دایزنگی، که در این هنگام به موضع اشکارآباد، مقام قضاوت داشت، در روز هشتم مذکور ماه شعبان، معروض حضور نمود که: «منافع کثیره از حقوق بیت‌المال، تا کنون مستور مانده، همه را حکاّم محال و عمّال دیوان و مأمورین دولت، حیف و میل و صرف روزگار خود می‌کنند. بنابرآن ضرور افتاده، عرض شد که در عموم کتب فقهیّهٔ شریف خصوص در کتاب «درّ مختار» در حیّز فتوی و نگار است که پادشاه اسلام

را سزاوار است که به مصادره مال اخذ نماید از حکاّم و عمّال بیت‌المال و غیره مأمورین آن، که مال برای خود جمع کرده باشند؛ زیرا مال بسیار، دلیل خیانت و قصور و خسارت در بیت‌المال است. پس پادشاه را جایز است که عامل و ضابط بیت‌المال را عزل فرموده، اموال او را اخذ و داخل بیت‌المال کند. و دلیل و برهان این امر آنست که ابوهریره از جانب خلیفهٔ ثانی، حضرت عمر فاروق(رض) مأمور حکومت بحرین بود، و آن حضرت او را معزول فرموده، ده هزار درهم از او به زور گرفت. چه دانست که او از مردم به مصادره گرفته است. و در این زمان علم من نیک حاصل است که حکّام و عمّال، از رعیّت و بیت‌المال صرفه و دریغ نکرده تا که بتوانند در جمع و فراهم آوردن مال و منال کوشیده، مبالغ هنگفت به دست تصرّف می‌آورند.» و حضرت والا در پاسخ او، ارقام فرمود که: «سرکار ما تا خیانت شخص خائن و غدّار را مشاهده نکند و بر او ثابت نگردد، از کسی به مصادره و جور چیزی و پشیزی نمی‌ستاند، و به تصوّر ساذج، جور و اکراه را جایز نمی‌شمارد، زیرا که حقّ بیت‌المال هرگز پوشیده نمی‌ماند. وقتی که خود شخص خائن رسوا و شرمسار شود، حاجت نیست که ما او را قبل از ظهور خیانت معزول کرده به مصادره، مال حاصل کنیم. اگر خلیفهٔ دوم، از ابی‌هریره جرم گرفته است این سخن جایی دارد، چه ما با خلیفه نمی‌توانیم برابری کنیم. آن حضرت حقّ داشت که در بعضی امور اقدام و از برخی منع فرماید. ما آن رتبه و علم و اجتهاد را نداریم که بدون استحقاق و ثبوت، از مردم مال به دست آریم. باری خود شما که مسئله را از، درّ مختار» استخراج کرده‌اید، چندهزار روپیه را از مال ضعفای رعیّت مالک و دارا شده‌اید؟ اگر شده باشید، چرا بلامصادره تحویل خزانهٔ بیت‌المال نکرده خود را مشغول‌الذّمه می‌دارید؟ باید مبالغ افزون از مایحتاج ضروریهٔ معاشیهٔ خود را، اگر راست می‌گویید، تحویل خزانه نموده رسید آن را ارسال دارید، و الاّ از هرزه‌درایی و یاوه‌سرایی دست و زبان بازداشته، بدانید که خداوند عالم، قادر است که ادنی‌تر از بندگان خود را، مالک لک‌ها روپیه و مال و متاع و ضیاع و اقطاع کند؛ و بنا به قول شما باید در این صورت، مال تمامت خلق را مزدک آسا، داخل بیت‌المال کرد. سرکار ما بدون ثبوت از کسی چیزی نمی‌گیرد و این که خلیفهٔ دوم از ابی‌هریره مبلغی گرفته، داخل بیت‌المال نمود، بارها به

گوش مبارکش رسیده بود، که او از مال بیت‌المال تجارت می‌کند و فواید آن را خود متصرّف شده، نمی‌دهد. تا که معلوم شد و به یقین پیوست که همهٔ مال او از فائدهٔ تجارت مال بیت‌المال است، و خود ابوهریره نیز اقرار کرد، پس همه را داخل بیت‌المال فرمود. و این را که شما نوشته‌اید افترای صریحی است که به خلیفهٔ دوم نسبت داده‌اید. خلیفهٔ رسول خدا از کسی بی‌موجب چیزی نگرفته است و شما خود را عالم و فاضل می‌دانید و چنین مزخرفات می‌سرایید! بلی، ملاّ شدن آسان است ولی آدم‌شدن مشکل؛ و شما که می‌گویید حاکم‌ها و میرزاها، غبن کرده و می‌کنند، چه حجّت دارید؟ آن را ارسال دارید و الاّ از ترهات و واهیات، دست برداشته، دیگر چنین سخنان نگویید. انتهی.»

و هم در روز هشتم مذکور ماه شعبان، علی‌محمد خان سرپرست معادن بدخشان، یکصد و شصت و دو قطعه بزرگ از سنگ لاجورد که دوازده خروار و پنجاه و یک سیر و یک چارک به وزن کابل بودند، تسلیم محمداسلم خان و ارسال کابل نموده، معروض داشت که یکصد و سی دو قطعهٔ دیگر که از جمله یک قطعه به وزن سی و شش سیر و بغایت خوشرنگ، و قطعهٔ دیگر بیست‌وشش سیر می‌باشد، نیز موجود است.

محصول گرفتن مأمورین این دولت از یکی از تبعهٔ دولت انگلیس

و مقارن این حال، جان‌محمد خان مأمور حکومت شده، در روز دهم شعبان وارد آنجا گشته، مواظب امور حکومتی آمد. و از دیگر سوی، در خلال احوالی که به شرح رفت، باج‌گیران سرحد قندهار، از چندن نام بلوچ منگلی، که مال‌التجّاره حمل و نقل داده، سرگرم طی مسافت بود، در حدود شورآباد، طالب باج شده، او به کارگزار انگلیس، که در موضع نوشکی اقامت داشت، شکایت برده، او به حاکم شورآبک نگاشت که: «عمّال دولت علیّهٔ متبوعه را، قرار نقل نقشهٔ تعیین و تحدید حدود، که با این مکتوب ارسال شد، بداناند که به خاک مقبوضهٔ دولت انگلیس، مداخلت نکنند؛ و تکلیفی بر رعایای آن ننمایند.» و از این مکتوب او، از گرفتن محصول مال‌التجارهٔ چندن نام در خاک افغانی، مرقوم رفته او ساکت گشت. و در اثنای این حال، محمود خان و غیره سرداران بلوچیه، که هجرت‌کرده در موضع

شورآبک، از این دولت مقام و مزرع یافته بودند، نزد حکمران قندهار شده، اظهار کردند که تعیین و تقسیم حدودی را که محمدعمر خان نورزایی با کبتان مکمهان انگلیس کرده است، از حدّ برج بلندخان تا موضع از دکّوه، بلکه اضافه‌تر از آن، قدر دو میل، منقسم نگردیده؛ و آبگاه مردم سکنهٔ شورآبک، در بین این حدود واقع و آن را رعایای دولت انگلیس از خود می‌شمارند و رعایای دولت افغانستان از خود می‌دانند. و اگر چنانچه آبگاه مردم بلوچیهٔ تبعهٔ دولت علیهٔ افغانستان را انگلیس از خود پندارد، زیست و اقامت تبعهٔ این دولت، صعب و دشوار گردیده، محل و معبر عبور و مرور قوافل نیز همین راه است. و حاکم شورآبک نیز نامهٔ مذکورهٔ حاکم نوشکی را که آنفاً رقم شد، نزد حکمران قندهار فرستاده، از جوابی که نوشته و او را ساکت ساخته، افزون‌تر چیزی ننگاشت.

تحقیقات حکمران قندهار، حدود متنازع فیها را

و حکمران قندهار در پی تحقیق و انکشاف حقیقت کار افتاده، مکشوف داشت که از حدّ برج بلندخان، واقع کوه سرلت شورآبک تا موضع گاتی که در طول از جنوب به شمال سه مرحله و در عرض یک منزل پادشاهی تخمیناً دوازده کروه که بیست‌وچهار میل باشد هست، و در هنگام تعیین و تقسیم حدود همچنان معطّل مانده، منفصل نگردیده است. و اکثر آبگاهای مردم بلوچ تبعهٔ این دولت، در این سرزمین مقیم‌اند، و مردم، این طرف را حقّ و ملک خود می‌دانند و کارفرمایان انگلیس حصهٔ خود می‌شمارند. چنانچه محمدعمر خان و کبتان مکمهان، در خصوص این حدود، با هم بسیار مقاوله و مباحثه کرده، آخرالامر تصفیه و تعیین خط و نقاط فاصلهٔ آن را معطّل گذاشته، راه تهدید دیگر حدود برداشتند. خلاصه این که اگر خط فاصل برطبق نقشهٔ ممضی علیهای دولتین، از موقع سیاه سنگ، به اندازهٔ دو میل جانب جنوب موضع گاتی قرار یافته و زیر نظر دقت گرفته، راست برده شود، آب‌گاه‌های مذکور، با مراتع مردم بلوچیه، داخل خاک افغانستان واقع می‌گردد.

و حکمران قندهار این معلومات حاصلهٔ خود را با رقیمهٔ حاکم شورآبک و صحیفهٔ حاکم نوشکی ارسال حضور نموده، حضرت والا، از محمدعمر خان حاکم

جلال‌آباد به ذریعهٔ استفسار فرمود. و از وصول عریضهٔ او که با مکمهان تحدید حدود کرده بود، مواضع معینه و مندرجهٔ نقشهٔ امضا کردهٔ دیورند را، به حکمران قندهار فرستاده، در روز دوشنبه دوازدهم شعبان، رقم فرمود که: «در نقشهٔ متعهده واضح و آشکار است که خط فاصل در طول راست، از کوه سرلت به فاصلهٔ دو میل جانب جنوب از دکّوه، موقع گاتی را جدا کرده می‌گذرد. و از این نیک ظاهر است که خط مستقیم در حالتی که مسافت و بعد دومیل از جانب جنوب کاتی عبور کند، تمامت آبار و علفزار آن حدود حصّه.و حقّ افغانستان در شمار می‌آید. پس حاکم نوشکی ادعای بی‌محل کرده، خط مهمل نوشته است، زیرا نقشهٔ موجوده و فقرات مرتبهٔ متعهّده، ظاهر می‌دارد که حقّ و حصهٔ افغانستان است. و این که محمدعمر خان از موضع سیاه‌سنگ تا موقع گاتی نصب علایم نکرده، از عدم مساح و مهندس معتمد بوده است، و به واسطهٔ پیمایشیان انگلیس، نصب علایم فاصله را صواب ندانسته، با مکمهان مقاوله و مذاکره در میان آورده است که بر طبق خط فاصل مندرج نقشه و شرایط متعهده، این موضع را گفته است که در وقت فرصت، خود نصب بروج فاصله خواهم کرد. باری اشخاص هوشیار و قابل کار، از بزرگ‌زادگان قندهار، که در وقت تحدید حدود، با محمدعمر خان یار بوده‌اند، همهٔ ایشان در آن دیار حاضرند و بدین امر و آن حدود استحضار کامل حاصل دارند. می‌باید چندتن از ایشان را برگزیده، به سرکردگی شخص دانایی و عده‌ای از سوار، مأمور انجام نمودن این کار کند. و هر که از تنخواه‌دار و بی‌تنخواه‌دار که باشد، معیّن کرده معروض دارد که به رسم مشاهره، از دولت به ایشان داده شود. و بایست کسانی را برگزیند که در فن هندسه و اشکال ریاضی ماهر و نقشه‌کش باشند. و هم آینه و اسطرلاب و کمپاس به ایشان بدهد و بنّا و مصالح، از قبیل آجر و آهک و گچ به قدر کفایت حمل دهد، که بروج فاصله را برافرازند. و پس از تهیهٔ امور مذکوره، به حضور معروض دارد که به حاکم بلوچستان خبر دهد که از طرف دولت متبوعهٔ خود، او نیز کمیسیون تعیین نماید.» چنانچه اجرای این‌کار در محلش ارقام خواهد شد، تصفیهٔ آن حدود به پای رفت.

ضبط شدن کمخواب‌های هجوم و صاحبنظر تاجر

و از دیگر سوی در خلال این حال، هجوم و صاحبنظر نامی، از قاطنین جلال‌آباد، به واسطهٔ اهالی تیراه، یکصد و سی توب کمخواب از راه قاچاقی عبور داده، بدون ادای باج و خراج، وارد موضع خوستک از علاقهٔ جرم بدخشان کردند. و شاه‌مردان و محمدنظر و محمدشریف را به مکاری گرفته، کمخواب‌ها را در جوالهای گردکان و توت انداخته و در رستاق رسانیده، در خانهٔ جالق‌دوزی فرود آوردند. و ضابط و عامل وجوه سایر، آنجا آگاه گردیده، در شب کمخواب‌ها را ضبط کردند و از جمله دو توب را نزد میرزا عبدالقادر خان، سردفتر بدخشان، فرستاده در ضبط کردن و نکردن آن دستوری خواستند. و یک توب آن را ارسال حضور و معروض داشت. و حضرت والا ارقام فرمود که: «همه را تسلیم محمدحرم خان تجّارباشی نموده و فروخته، بهایش را گسیل کابل کند.» و هم در خلال احوالی که [مذکور شد] در روز دوازدهم شعبان فرمان کرد که هجوم و صاحبنظر و بلال نام جالق‌دوز را با هر سه تن کرایه‌کشان، محبوس و رهسپار کابل سازد تا کیفر دیده موجب عبرت گردند، تا دیگر مال‌التجّاره را از راه قاچاق حمل و نقل نداده، خراج پادشاهی را ضایع نکنند.»

مورد انعام شدن سیّداکبر تیراهی

و هم در این ایّام، ملاّ سیداکبر نامی، از مردم تیراه، که موطن ایشان از تعیین حدود، در خاک مقبوضهٔ دولت انگلیس اتفاق افتاده و هنوز رشتهٔ اطاعت آن دولت را برگردن انقیاد ننهاده بودند، به عزم تقبیل سدّهٔ علیا و درک شرف حضرت والا، وارد جلال‌آباد شده حاکم آنجا او را از آمدن در کابل بازداشته، به حضور آگهی داد. و حضرت والا در روز پانزدهم شعبان، فرمان کرد که: «پنجصد روپیه به او انعام و رخصت مراجعت مقامش دهد.» و او این مبلغ را حاصل کرده، شادکام راه منزل و مقام خویش پیش‌گرفت. و از این‌گونه سادات و علما بسی قبل از تحدید و پس از تعیین حدود فاصله، چنانچه جابه‌جا رقم شده آمد و می‌آید، در ظاهر به نام ادعای اتحّاد و اتفاق‌خواهی اسلام و ابا از اطاعت دولت انگلیس و در باطن برای جلب منافع آمده و رفته، به مضمون یِقُولُون بِافْواهِم ما لیْس فِی قُلُوبهم، به جز

ضرر، ثمر و اثری از گفتار خلاف کردار ایشان، در عالم اسلامیّت به روی روز نیفتاد، بلکه واسطه کارروایی‌های انگلیس و نفوذ سیاست و دساستش، در بین قبایل سرحد و داخل این مملکت اسلامیه گشت.

مراجعت عزیزخان بایانی در موطن اصلی خود

و عزیز خان بایانی از معاندین و بدخواهان دولت، که با او همراه آمده، عفو تقصیر و اجازت آمدن در کابل خواست. ملتمس مقبول گردیده، فرمان شد که: «از خطایای او سرکار والا درگذشته است، حاضر آید و اگر کسی را کشته یا هتک عصمت کسی را کرده باشد، چون از امو شرعی است، مانع از دعوی مدعیانش که با او دایر کنند، نمی‌شود.» و هم در این ایّام، بهاءالدین‌خان برگد، از قوم وردک، به فرمان والا، از اسمار در کابل آمده، از تقبیل عتبهٔ علیا مستسعد گشت؛ و از خدمات کثیرهٔ شایسته که به پای برده بود، قرین بذل الطاف شاهانه گردیده، به منصب جلیل جنرالی، ممتاز و سرافراز آمد. و مأمور اقامت خدمت در اسمار شد.

خراب شدن باغ دولتی واقع پشد

و مقارن این حال جنرال میرعطا خان، از خراب شدن باغ و عمارت دولتی واقع پشد، معروض داشته نگاشت که یک لک و پنجاه هزار روپیه، صرف عمارت و اساس این باغ شده، همه خراب و یباب گردیده و باغ را آب رود برده، قطعه‌ای از آن برحال مانده است و چون استدعای اجازت ترمیم آن را کرده بود، فرمان رفت که: «اخشاب و اسسباب عمارات آن را صرف دیگر تعمیرات دولتی کرده، باغبان در بقیهٔ باغ بگمارد که حراست و تربیت اشجار آن را بنماید.» و هم جنرال میرعطا خان را که دست به ایذا و آزار رعیّت کشوده و در امور کشوری جلال‌آباد و نواح آن مداخلت نموده، در مخالطت با زنان و دختران مردم کفّار جدیدالاسلام چنانچه از پیش اشارت شد، با معلمین دینیّات شرکت ورزیده، مرتکب بسی قبایح گشته بود، با خامهٔ [قهر] رقم کرد که: «خواه شما، خواه جنرال بهاءالدّین خان که پس از برخاستن برف، در اسمار بودید، غلام‌بچه‌گان را با بزرگان مردم جدیدالاسلام کافرستان که قرار عریضه و اظهار ملاّیان معلّمهٔ دینیّات آن مردم، چوبهای تجارتی

دولت را در کوه پارون، آتش زده و سوخته‌اند، گسل کابل نمایید. و از این اشاره، خواه شما و خواه جنرال بهاءالدین‌خان که در اسمار بودید، او را انباه و آگاه فرمود که از کردار ناهنجار خود، طلب کابل می‌شوید.»

و مقارن این حال، در روز بیستم شعبان، در ماهی یکصد روپیهٔ کلّه‌دار، برای خورشیدعلی هندی و چهل روپیه برای دوست‌محمد خالوی او، که از سهارنپور به عزم ملازمت و خدمت این دولت، در کابل آمده بودند، معیّن و مقرر گشت.

و هم در خلال احوالی که به شرح رفت، غلام‌جیلانی خان انفیه فروش پشاور، چیزی نسوار، از راه نمونه، ارسال حضور داشته، مطبوع طبع والا افتاده، و او را فرمان رفت که: «از این نسوار که به حضور فرستاده است، هرقدر داشته باشد، بهایش را معیّن کرده، معروض دارد.» و او یکصد و سی بوتل نسوار، قرار هر واحدی، به دو روپیهٔ کلّه‌دار، ارسال داشته حضرت والا، عبدالسلام، نوکر میر احمدشاه خان ملک‌التجّار و اجاره‌دار بادام دولتی را فرمان کرد که: «دوصد و شصت روپیه بهای نسوار او را بدهد.» و هم یک طاقه شال خلیل‌خانی با یک ثوب چوخای کرک چرمهٔ ابریشمین‌دوزی، به نام خلعت در روز بیست‌وهفتم شعبان از حضور برای او ارسال فرمود.

وقایع ماه رمضان سنهٔ ۱۳۱۶ هجری

در تضاعیف واقعاتی که به شرح رفت، عده‌ای از سرقت‌پیشه‌گان طایفه اسمعیل تبعهٔ دولت ایران، در حدود کرمان، مرتکب سرقت و غارت مال مظلومان شده، از خوف سیاست و مواخذهٔ حکومت، فرار اختیار کرده، در علاقهٔ چخانسور، از خاک این دولت پناهیدند. و معزّالدوله، برادر آصف‌الدوله، که در این وقت والی کرمان بود، حبیب‌الله خان سلطان را با کدخدا جهل نامی، رسول قرار داده، با نامه نزد آخندزاده فقیرمحمد خان، حاکم و سرحددار چخانسور فرستاد، که کسی را از اتحّاد و ودادی که در بین دولتین اسلامی برقرار و استوار است، نگذارد که جانبداری و معاونت دزدان کند.

گرفتار شدن دزدان کرمان

و پس از وصول هر دو تن فرستادگان او در چخانسور، کدخدا جهل نزد آخندزاده فقیرمحمد خان اظهارکرد که: چندی از دزدان از قوم و نزدیکان من می‌باشند و آخندزاده کس با او همراه کرده، امر احضار دزدان و اموال مسروقه فرمود. چنانچه ایشان دو تن از دزدان را حاضر آورده، چهارده نفر اشتر که در نزد این دو تن موجود بود به کدخدای مذکور مسترد گشت. بعد آخندزاده فقیرمحمد خان رسید آن را که از کدخدا جهل حاصل کرد، با رقیمهٔ حاکم کرمان، ارسال حضور والا نمود. و فرستادگان والی کرمان متشکرانه بازگشته، حضرت والا در روز پنج‌شنبه ششم رمضان، ارقام فرموده احکام کرد که: «دزدان را تا صدور حکم ثانی، محبوس بدارد.»

و در خلال این حال محمداسمعیل خان تفنگدارباشی، به امر والی خراسان، راه استرداد اموال مسروقه منهوبهٔ تبعهٔ دولتین، که در بین جانبین به تاراج رفته بودند، از مشهد جانب سیستان برگرفته، از سیستان با عبدالله خان، نوکر حاکم آنجا و سه تن کدخدا و ده تن سوار عازم چخانسور و وارد گنگ‌دژ شد. و آخندزاده فقیرمحمد خان مراسم پذیره و اعزاز و احترام مقدم او را نموده، وی اعتمادنامهٔ مأموریت خود را که در باب استرداد اموال مسروقه در دست داشت، از ملاحظهٔ آخندزاده گذرانیده، او نقل آن را به حضور والا فرستاد.

مذاکرهٔ آخندزاده فقیرمحمدخان با فرستادهٔ والی خراسان

و در اثنای صحبت و حکایت دوستانه، اسمعیل خان و عبدالله خان سخن در میان آورده گفتند که: سیاههٔ مال و مبلغ دولت افغانستان را که بر ذمّت مستأجران و عمّال و ضبّاط باشد، و ایشان داخل خاک ایران شده باشند، مفصّل و مشروح مصحوب دو تن مرد بخرد بفرستد که همه مسترد گردیده و بعد ما دو تن حاضر آمده و رضایت‌نامه حاصل کرده، مراجعت خواهیم نمود. و آخندزاده سیاههٔ اموالی را که در سنوات ماضیه از تبعهٔ این دولت، به‌سرقت رفته بودند، به ملاحظهٔ ایشان در آورده، گفت این اموالیست که در سال گذشته، مذاکرهٔ آنها در بین سردار

پُردل خان و حکمران هرات، به پای رفته، قرار یافته بود که مسترد شوند و تا کنون مسترد نشدند، و پس از آن نیز دواب و مواشی زیادی را دزدان سیستان، از تبعهٔ این دولت برده‌اند، که در سیاههٔ دیگر مندرج‌اند و از این اظهار، آخندزاده اسمعیل‌خان و عبدالله خان گفتند که اینک ملاقات شما و علم ما حاصل آمد. باید دو تن کدخدا با ما در سیستان رفته و گفتگو نموده، اموال مسروقه را به دست آورند. و آخندزاده دو تن از کدخدایان اهالی چخانسور را با ایشان مأمور فرموده از هم وداع کردند. و این قرارداد جانبین، از مناقشه‌ای که در سیستان روی داد، معطّل مانده به محلّ اجرا نیامد.

نزاع سیستانیان و به تعطیل افتادن استرداد اموال مسروقه

و آن این بود که قبل از ورود اسمعیل خان، مأمور والی خراسان در سیستان، سردار پردل خان با جمعی از کدخدایان سیستان، در طبس، نزد حشمت‌الملک شده، از سردار خان‌جهان خان و محمدسعید خان سعایت و شکایت کرده، حکم اخراج هر دو تن را از سیستان حاصل کردند، و به عزم این امر با ازدحام عام، وارد قریهٔ میلک شده، هنوز در آنجا بودند، که این قرارداد در بین اسمعیل‌خان و عبدالله خان و آخندزاده فقیرمحمد خان به روی روز آمده از هم وداع گفتند. و پس از آن که اسمعیل خان و عبدالله خان، با دو تن کدخدای مأموران آخندزاده، راه مراجعت از گنگ‌دژ برگرفتند، تعداد سواره و پیادهٔ سردار پردل‌خان که در میلک پیهم می‌آمدند، به سه هزار تن رسیده، آهنگ اخراج و تبعید سردار جهان‌خان و محمدسعید خان کرده، طریق منازعت پیش گرفتند. و سردار جهان‌خان به مدافعت و مقاتلت برخاسته، پس از حرکت سیستان از قلعهٔ میلک او با جمعیت زیادی داخل آن شده، قلعه را استحکام داده، بنیاد مکاوحت نهاد. و هم‌چنین محمدسعید خان تن به سلاح آراسته، در موضع خواجه احمد، واقع قرب بند نهر سیستان، به گردآوردن ابطال رجال پرداخت، و قلعهٔ نو شریف‌آباد را مستحکم داشته، آمادهٔ پیکار نشست. و پردل‌خان با سیستانیان که از میلک برخاسته و در راه بود، مواضع سه‌کوهه و غیر دیهات را جای اقامت و استحکام قرار داده، جانبین به فاصلهٔ مسافت دوکروه از هم به عزم رزم جای گزیدند.

و مقارن این‌حال، اسمعیل خان که از چخانسور مراجعت کرده بود، حال را به دیگر منوال و مخالف خیال خود مشاهده کرده، به سیستانیان نوشت و از مأموریت خود جهت استرداد اموال مسروقه به ایشان آگهی داد که ترک منازعت و مخاصمت خانگی کرده، به تصفیهٔ امور خارجی اقدام کنند؛ و هنوز جواب این رقیمهٔ او را سیستانیان رقم نکرده و نفرستاده بودند، که سرتیب میر معصوم خان، حاکم سیستان و حاجی ملاّ اسمعیل، با صد سوار از راه دفع نزاع، در جای محمدسعید خان شدند. و صلح و مسالمت جستن این دو تن مرد بزرگ، کارگر نیفتاده، اسباب محاربت پیش آمد، و آلا ت حرب به کار افتاده، در عین گیر و دار اسمعیل خان فرستادهٔ والی خراسان که در بین جانبین در آمده، طرفین را از محاربت می‌خواست بازدارد، به دست جراحت رسید و به حالت زخمناکی در شهر سیستان رفت و آخندزاده فقیرمحمد خان نامه‌ای مشعر بر پژوهش احوال صحّت او و از جراحت و استرداد اموال مسروقه که وعده داده و دو تن کدخدا را از چخانسور با خود برده بود، نزد او فرستاد. و او در پاسخ مکتوب آخندزاده عذر پیش آورده، شرحی از نزاع و جدال سیستانیان و رفتن خود نزد حشمت‌الملک و از آنجا مراجعت کردن در مشهد، نگار داده، مصحوب آن دو تن کدخدا که با خود برده بود، نزد آخندزاده فقیرمحمد خان فرستاد و خود از سیستان در طبس نزد حشمت‌الملک و از آنجا در مشهد رفته، استرداد اموال مسروقه که وعده داده بود از شورش مردم سیستان در عهدهٔ تعویق افتاد.

فرستادن فرامرزخان تنخواه محمودخان را

و از دیگر سوی در خلال این احوال سپهسالار فرامرزخان، هفت هزار و هفتصد و پنجاه روپیه کابلی، تنخواه سالانه و مستمره محمود خان درگزی را، که از این دولت داشت، مصحوب محمدمحسن‌خان دفعدار ارسال داشته، عریضهٔ شکرگزاری او را نسبت بدین دولت آورده.

و هم در تضاعیف واقعاتی که به شرح رفت، دونفر از مردم اویماق سرخ کمان، سکنهٔ بادغیس با یک تن دیگر از جملهٔ سواران تحت غلام‌فاروق نام، ساکن تکاب عطاخان خواجه از توابع میمنه، در عرض راه شریف آباد، بر سواران چاپار دولت

ایران، که از تربت حیدریه جانب مشهد مقدّس راه می‌پیمود تاخته، خریطهٔ مکاتیب بسته و پانزده هزار قران و چهار من زعفران از ایشان به قهر و عنف بگرفتند و یک رأس اسپ ایشان را با مبلغ و زعفران مذکور در کوهسان آوردند. و از وقوع این قضیه رکن‌الدوله والی خراسان، به کارگزار امور خارجهٔ دولت ایران امر بازپرس‌کرده، او از عبدالله خان کارگزار این دولت پرسیده، و حمل این سرقت را بر غلام‌محمد نام و دزدان غوریانی کرده، عبدالله خان، از دزدان افغانی بودن، انکار آورده، گفت تبعهٔ دولت ایران مرتکب این سرقت و خسران شده‌اند. و چون او انکار کرد، رکن‌الدوله والی خراسان از عرض و دادخواهی ملاّک اموال مسروقه، چنانچه بیاید، رسول نزد حکمران هرات فرستاده خواهش پس دادن مال سواران چاپار کرد.

مأمور حکومت چاریکار شدن کته‌بیگ و اسلام آوردن دو نفر هندو

و مقارن این حال، در روز دهم رمضان کته بیگ، از حضور والا، مأمور حکومت چاریکار شد. و هم در این ایّام، جارو نامی، از اهل هنود سرای‌خواجه، با مسمّاة اری زوجهٔ نندو سنگه چاریکاری راه معاشقت و مخالطت پیش‌گرفته، و هر دو تن وصل دایمی خویشتن را به جز پذیرفتن دین اسلامی به دیگر امری ندیده، آئین اسلام اختیار کردند؛ و از این در باهم زن و شوهر شده، چون شرفیاب حضور والا آمدند، حضرت والا نام نورمحمد برجارو نهاده، یکهزار و سه صد روپیه به هر دو تن عطا فرمود. و از جزیة‌الهنود، که بر عهدهٔ او باقی افتاده بود، نیز معاف نمود.

گریختن سیّدنظر و باباخان از کرکی

و از دیگر سوی، در تضاعیف واقعاتی‌که رقم شده آمد، سیدنظر اون‌بیگی و باباخان نامان، از کرکی گریخته، پنجصد رأس گوسپند و یک رأس بز و دو نفر اشتر و دو سر مرکب و سه قلاده سک معلّم، از مال نیازمراد نام، ساکن کرکی را با یک نفر خادم او به غارت برداشته با خود در اندخود آوردند. و حاکم کرکی، نامه[ای] مصحوب نیاز مراد مذکور، نزد میرمحمد خان خواهرزاده و قایم‌مقام

میر ابوطالب خان فرستاده، استدعای استرداد اموال منهوبه کرد، و او خود نیاز مرادبای را عقب سیدنظر و باباخان گماشته، امر احضار نمود. و سیدنظر آگاه گردیده، در شب نزد ملاّ نظرمحمد خان منگباشی شد، که به واسطهٔ او در مزارشریف رفته، پناه گزیند. و میرمحمد خان از جملهٔ گوسپندان مذکوره، نود رأس را با ده رأس بز، که سیّدنظر، داخل رمهٔ رستم نام اندخودی، پنهان کرده بود، با شش رأس بز دیگر که به عبدالرسول نسوار فروش، فروخته بود و یکصدو هفتاد رأس گوسپند و بز که قبل براین دزدیده بود، با دو نفر اشتر و دو رأس مرکب و دو قلاده سگ به دست آورده، بقیهٔ گوسپندان را با چوپان در این وقت نتوانست یافت. و چون کار بدین‌جا رسید، نیازمراد عارض گردید که بقیهٔ گوسپندان او را کامل از نزد سیدنظر به دست آورده نگاهدارد، تا خود او در کرکی شده، تمامت دواب و مواشی و مال و متاع مسروقهٔ تبعهٔ این دولت را، که دزدان کرکی برده‌اند، آورده، بعد مال خود را برداشته ببرد. و او وی را معطّل به صدور حکم والا و ماجرا معروض داشته، نامهٔ حاکم کرکی را ملفوف عریضهٔ خود ارسال حضور نمود. و حضرت والا در روز دهم مذکور ماه رمضان، ارقام و امر کرد که: «از طرف خود به حاکم کرکی بنویسد که به پاس همجواری و اتحّاد و وداد اسلامی، با آن که دزد و مال هر دو از کرکی و تبعهٔ حکومت بخارا اند قرار اثبات شرعی، ما به نیاز مراد می‌رسانیم و شما نیز به همین روش باید مال تبعهٔ این دولت را از گنج‌علی نام دزد، که از پیش گذشت، حاصل و مسترد کنید.» و نیز رقم فرمود که «مال نیازمراد را برطبق اظهار خود او که اقرار و اعتراف کرده است، هر وقت اموال مسروقهٔ تبعهٔ این دولت را بیاورد، به او بدهد.»

تعداد پوست قره‌گلی که این سال برای دولت خریده شد

و نیز در خلال احوالی که به شرح رفت، میرزا محمدعثمان، سردفتر حساب‌گیری ترکستان، که از طلب کابل‌شدن میر ابوطالب خان، چنانچه گذشت، مأمور خریدن پوست قره‌گلی امسال شده بود، یک لک و نه هزار و هشتاد جلد که هر یکی از دو رقم تقر و کیل را به هفت فلوس، و بیست فلوس از رعیّت قرار اشتهاری که انتشار یافته بود، و قبل از صدور اشتهار به پنج فلوس و ده فلوس به اجبار و اکراه

خریده می‌شد، خریده همه را بر یکصد و پنجاه و سه نفر اشتر حمل نموده، از راه تجارت، جانب بخارا نقل داد. و یک تن سرکرده با دوازده تن از سواران کشاده، بدرقه گماشت. و شراف مأمور فروش پوست قره‌گلی، در بخارا در بندر کلفت، حاضر آمده، سیزده هزار و دوصد و بیست‌وسه سم و هشت تن محصول آن را به خراج‌گیران و گمرکچیان دولت روس داده، با خود در بخارا برد.

عداوت ورزیدن سردارگل محمدخان با شهاب‌الدین‌خان

و از دیگر سوی در خلال واقعاتی که رقم شده آمد، سردار گل‌محمد خان، حاکم ارگون، به عادت عموم حکاّم، که هر که از آحاد و افراد اعداد رعیّت، کام و مرام ایشان را برنیارد و طریق اغراض شخصی و خواهش نفسی ایشان را نسپارد، او را به انواع اتّهامات نسبت‌داده ماخوذ و مزجور حکومت می‌سازند، با شهاب‌الدّین‌خان سلیمان‌خیل، که از منویّات و متمنیّات او سر باززده، امتناع می‌ورزید،. طریق عداوت و عناد برگرفته و عرایض گوناگون از رفتار و کردار او، ارسال حضور نموده، به افعال نکوهیدهٔ ناسزاوارش، منسوب و متهم کرد. تا که حضرت والا، از کثرت عرایض متوالیهٔ او، شهاب‌الدین خان را از راه تحقیق راست و دروغ بودن مندرجات عرایض سردار معزی‌الیه، طلب کابل فرمود. و او که از عناد و خصومت سردار گل‌محمد خان نسبت به خود و عرایض او آگاه شده بود، در ورطهٔ خوف افتاده، به کابل نیامد. و هرچند فرامین عدیده صادر گشت، او تقاعد ورزیده، از آمدن کابل اهمال و اغفال نمود. و حضرت والا، در اشتباه افتاده احتمال بر صدق عرایض سردار گل‌محمد خان کرده، فرمان نمود که: «اگر او را گسیل کابل نمی‌تواند و خود او نیز از حکم پادشاهی سر باززده نمی‌آید، پس معروض دارد که امر به زور در کابل آوردن او کرده شود.» و سردار گل‌محمد خان از وصول این منشور خود را بر مأمول موصول فهمیده، شرحی از متحدّشدن او با انگلیسان و انعام نقدینه گرفتن از ایشان، از اظهار و بیان ملک طور نام من‌زایی و ملک عرض‌بیگی کتوازی، معروض داشت. و حضرت والا از این عریضهٔ سردار گل‌محمد خان به فراست دانست که همهٔ سخنان و نگارشات او نسبت به شهاب‌الدّین خان، از عداوت و مکیدت است. چنانچه ارقام فرموده انباهش نمود

که: «از این عریضه غرض‌جویی و دروغ‌گویی شما مکشوف گشت و پرده برانداز راز شد، که او را بیم و تهدید زیاد داده‌اید و می‌دهید؛ و او را از اطاعت به بغاوت کشانیده و می‌کشانید و ناچارش ساخته با دولت دوچار جنگ می‌کنید. تنها شما نیستید که این مسلک را در پیش دارید، بلکه عموم حکّام و مامورین بلند نام، از خدمهٔ دولت، تمام این شیوه و شئون را دارند و عادت ایشان است که اگر ضعفای رعیّت به واسطهٔ بزرگان خود مبالغ نقد و مقادیر جنس به ایشان داده، کام ایشان را حاصل بدارند، فهوالمطلوب و الاّ مال ندادن رعیّت را حمل بر امتناع رؤسای‌شان کرده، یک یک را به اتهامات گوناگون گرفتار شکنجه و حبس و زجر و عذاب و عقاب سیاست حکومت می‌سازند؛ و یکی از جمله شمایید که کار را مردار و دشوار ساخته، بعد مرا خبر می‌کنید و خود را راستگو ظاهر می‌دارید، زینهار که غرض‌دار شهاب‌الدین خان نشوید. من خود او را به حضور می‌خواهم.»

پذیرفته نگشتن عریضهٔ کریم‌بخش لاهوری و غلام‌قادر انصاری

و مقارن این‌حال، عریضهٔ کریم‌بخش نام لاهوری، که یک جلد کتاب از پیش ارسال حضور داشته، خواهش شش هزار روپیه کرده بود، به مطالعهٔ ساطعهٔ والا پیوسته، در پاسخ او به روز دهم مذکور رمضان، ارقام رفت که: «کشور هند و پنجاب وسیع است در آنجا کسب معیشت و جلب منفعت کنید، بی‌موجب و بدون استحقاق، از این‌جا دیناری به شما فرستاده و داده نمی‌شود.» و نیز صاحبزاده غلام‌قادر انصاری قصیده‌ای در مدح حضرت والا، از طبع خود برآورده، با یک جلد رساله که در اوصاف همایونی تالیف کرده بود، از امرتسر، ارسال حضور داشته، عریضه‌ای نیز نگاشته، استدعای عطیّت و موهبت و خواهش صلهٔ قصیده و رسالهٔ مولفه خویشتن نمود. و حضرت والا در روز دهم مسطور ماه رمضان، با خامهٔ خاص در پاسخ رقم کرد که: «ما را بعضی از مردم هند نیک می‌داند و برخی بد می‌پندارد و نبذی چیزی نگفته و خاموش است؛ و من نه از توصیف و تمدیح کسی خرسند می‌شوم و نه از تذمیم و تقبیح، خاطر نژند می‌گردم و نه قصیده و مدیحهٔ کسی را به کار دارم، زیرا اگر بد باشم، به قصیده‌سرایی، نیک نخواهم شد و اگر نیک باشم، به بد گفتن کسی بد نخواهم بود.»

نکوهش نمودن حضرت والا، محمدرفیق ده افغانی را

و هم در این روز، محمدرفیق که برادر محمدصادق ده‌افغانی باغبان‌باشی باغهای جلال‌آباد بود، و از راه کفران نعمت فرار کرده، در پشاور خود را دخیل کار وقایع خفیه‌نگاری کرده، عرایض مشعر براتّهام خواص و عوام، ارسال حضور می‌نمود. او را ارقام رفت که: «مکاتیب شما سراپا مبنی بر تهمت خلق خدا و افتراست، آیا مردم صاحب غرض تعلیم می‌کند یا خودت از خبث طینت و شیطنتی که داری، راه حرامزادگی می‌سپاری و هرچه به خاطر می‌گذاری می‌نگاری؟ باری، چون شما خاندان هرگز خوب نمی‌شوید و بدی و فساد در دلهای شما جای دارد، دیگر عریضه نفرستید.» و هم میرزا خلیفه‌جی را فرمان شد که عرایض او را ارسال ندارد.

خرید بیست و هفت قطعه الماس

و مقارن این حال، نندوی صرّاف، بیست‌وهفت قطعه الماس سیم‌کول پیاده و یک قطعهٔ سواره [و] یک حلقه انگشتر را به دوهزار و شصت و هشت روپیه کلّه‌دار، از پشاور خریده ارسال حضور داشت. و همه منظور افتاده، نورمحمد خان معروف به نورکی قوم کوچی ترکی را فرمان شد که بهای آنها را از مال دولت، که بر ذمّت اوست بدهد. و از دیگر سوی، در خلال احوالی که به شرح رفت، سعیدنظر نام اون‌بیگی از قوم ترکمان قاجار، با اهل و عیال خود، یکصد رأس گوسپند ترکمانی سپید و بیست‌وپنج رأس گوسپند قره‌گلی‌زا و بیست‌وپنج رأس بز، از کرکی با خود برداشته، به عزم اقامت در ظلّ حمایت این دولت، وارد اندخود شد. و میر ابوطالب خان که به فرمان طلب، چنانچه گذشت، در کابل آمده و از غبن و خیانتی که بدو تهمت بسته بودند، بری ظاهر گردیده، رخصت مراجعت یافته بود، او را اعزاز و احترام نمود و از تسلیات شافیه شاد خاطر ساخته، در موضع قرم‌قول، که مقر مفرورین خارجه بود، جای سکنی داد.

قدغن شدن وجه نقد در خارج مملکت بردن

و مقارن این حال، در روز هفدهم رمضان، از سبب آن که درهم و دینار مسکوک رایج این دولت را که به وزن دو و یک مثقال بیست‌وچهار نخودی از طلا و نقره هستند، به بهای کم از وزن و رواج این مملکت در معاملات تجارتی و غیره داد و ستد عمومی، در خارج می‌گرفتند، حضرت والا حکّام و ضبّاط تمامت ولایات و حرسهٔ بنادر را بر سبیل اشتهار، فرمان کرد که حمل و نقل نقدینه را در خارج از مملکت افغانستان ممنوع و قدغن دانسته، اگر به قاچاقی کسی ببرد و به دست آید، ضبط کنند. و از صدور این اشتهار، با تجاری که پول نقد برده، اجناس تجارتی از خارج می‌آوردند، قرارداد که مبالغ تجارتی خودها را تحویل خزانهٔ دولت نموده و درصدی، سه روپیه به اسم کرایهٔ حمل و نقل و مامون بودن از سرقت و غارت داده، در خارج، حواله به نام کارکنان دولت حاصل کرده، و مبالغ خود را در آنجا، مال‌التجّاره خریده، وارد داخل مملکت نمایند. و با این رفته رفته دولتین روس و انگلیس، طریق خسارت وارد کردن سیاسی بر افغانستان پیشی گرفته، بر روپیهٔ کلّه‌دار و سم کاغذی ترقی و اعتبار داده، هر واحدی از روپیهٔ کلّه‌دار را که قبل بر این سه آن، چهار روپیهٔ کابلی بود، چهار کلّه‌دار را به پنج روپیهٔ کابلی رسانیده، و از آن نیز ترقی داده، یک کلّه‌دار را دو روپیهٔ کابلی قرار دادند و منات روسیه را قرار هر یکصد سم کاغذی را به سه صدو و چهارده روپیه کابلی مروّج ساختند. و در پایان کار پس از زوال دولت نیکلای امپراطوری روس، منات کاغذی او را، دولت جمهوریه روسیه نازل ساخته، لک‌ها روپیه خسارت عاید دولت و ملّت افغانستان کردند.

پذیرفته شدن عریضهٔ سیّدمحمد مدنی

و هم در این هنگام، سید حاجی‌محمد ابن سید سلیمان، از سادات سکنهٔ مدینهٔ منوّره، به عزم جلب منافع و طمع مداخل رایگان، وارد قندهار شده، در محاط خرقهٔ متبرکه منزل گزید. و پس از چندی عرض‌پرداز حضور والا آمده، نگار داد که: «از قحط و غلای سال گذشته در مدینهٔ منوره، عسّرت و ذلّت، عاید حالت اهالی آن بلدهٔ طیّبه شده و من تمامت مایملک خود را فروخته و قرض زیادی نیز

نموده، اهل و عیال خویش را، ضامن به قرض‌خواهان داده، روی امید به سوی حمایت و اعطاف و عنایت این دولت اسلامیّه آورده، از حضرت والا، توقّع ادای دیون خود دارم، که عیال و اطفالم از ضمانت قرض‌خواهان رها گردیده، ممنون و مشکور الطاف شاهانه شوند.» [حضرت] والا، در روز هفدهم مذکور ماه رمضان، ارقام فرمود که: «در مدینهٔ طیّبه زادهاالله شرفاً و نواح آن، از اهل اسلام بسیارند که شما را مستحقّ خیرات و مبرّات دانسته، مشمول احسان نمایند. و نسبت به این مملکت، اجنبی و ناشناس می‌باشید و کسی از اصل مقصد و مدعای شما نمی‌داند که در موطن و مسکن خود، چه پیشه و در خیال از آمدن در این مملکت، چه اندیشه دارید. باری، بهتر آنست که از افغانستان بیرون شده، در جای خود بروید؛ و بیت‌المال مسلمانان رایگان نیست که هرکس از هرجا بیاید و هرچه بخواهد، بلااستحقاق او داده شود.

اسپ سواری بخشیدن [حضرت] والا به کمیدان عبدالغیاث‌خان

و هم در خلال احوالی که رقم شد، عبدالغیاث‌خان سرجان، از اولاد سردار جهان خان مرحوم، که به منصب کمیدانی فوج پیادهٔ سفرمینا نایل گردیده، مأمور ساختن راه کوتل ادرک بدرک، واقع مابین منزل باریک آب و کج محمدعلی‌خان، عرض کابل و لمقان شده، و کار آن را بر وفق منظوری حضور و طبق دستور ساخته و پرداخته، به ذریعهٔ عریضه، اسپ سواری خواست. حضرت والا دو رأس اسپ سواری یکی برای هنگام مشق قواعد نظام و دیگری جهت سیر و گردش مواضع و مقام، از اصطبل خاص با یک رأس یابو، موهبت فرمود، جو و کاه هر سه رأس را، از دولت عنایت و معیّن نمود.

شرح حال میرمقصود و برادر او که قتل میربچه‌خان را بر عهده گرفته بودند

و مقارن این حال، در روز بیستم رمضان، ملاّیان معلّمهٔ دینیّات جدیدالاسلام کافرستان را که اقدام در امور خلاف شرع نموده، زنان و دختران جدیدالاسلام را در آغوش وصال کشیده، چنانچه گذشت، طلب کابل شده بودند، مکافات دیده از

مأموریت خود معزول گشتند. و جنرال میرعطا خان را فرمان رفت که ایشان را معزول داشته، دیگر معلّم‌ها مأمور نماید.

و از دیگر سوی، در خلال احوالی‌که رقم شده آمد، میرمقصود کوهستانی که به امیرمحبوب نام، برادر خود، قتل میربچه‌خان را چنانچه گذشت، برعهده گرفته و وعدهٔ جایزهٔ سه هزار روپیه از حضرت والا یافته بودند، مدّتی از عدم معرفت و آشنایی، راه مصاحبت و آمد شد با او نیافته و رفته رفته، به لطائف‌الحیل، خود را با او آشنا ساختند. و در این اوقات میربچه‌خان، میرمحبوب را از راولپندی در کراچی با خود برده، او را میرمقصود تأکید کرد که به هر ذریعه که بتواند او را به قتل رساند. و از این امر معروض حضور داشته، حضرت والا در روز بیست و چهارم رمضان، فرمان نوید و مژدهٔ احسان به جائزه این کار، بدو ارقام فرمود. میرزا خلیفه‌جی را رقم کرد که این منشور را پس از نمودن به او، بازپس ارسال حضور نموده، نزد او نگزارد تا به دست کسی نیفتد. و هم از استدعای میرمقصود یک میل تفنگچهٔ شش تیر، از حضور، برای او ارسال شده، میرزا خلیفه‌جی را ارشاد رفت که بدو سپرده رسید حاصل کند.

خریدن خلاع جشن ختنهٔ شهزاده غلام‌علی‌خان

و هم در این هنگام، حضرت والا عزم ختنهٔ شهزاده غلام‌علی‌خان را جزم نموده، در روز بیست‌وچهارم مذکور ماه رمضان، شراف‌بای مأمور فروش پوست قره‌گلی، مقیم بخارا را، فرمان کرد که یکصد و بیست ثوب چوخای ابریشمین از لتهٔ زرین روسی، و دوصد ثوب از اطلس روسی، و ششصد و هشتاد ثوب از پی قصب و ادرس، که مجموع هزار ثوب باشد، همه دوخته و کامل جهت خلعت آقسقالان و کدخدایان رعایای توابع بلخ و مزارشریف که در روز جشن ختنهٔ سوری دعوت و حاضر محفل و بزم شور و سرور می‌شوند، از بخارا خریده گسیل مزارشریف نماید. و او قبل از پرتو وصول افکندن این منشور، سه صد و هشتاد و دو خشت نقرهٔ یامو با اجناس فرمایشی حضرت والا از قبیل چرم کیمخت و غیره، از بخارا اشتراء نموده، مصحوب گدای‌شاه نام مکاری، ارسال نموده و خریدن البسه جشن مذکور در موقعش رقم خواهد شد إنْشاءَالله.

دادن ایشک‌آقاسی دوست محمدخان، املاک هزاره را به افغان

و از دیگر سوی دوست‌محمد، که با یکصد و پنج نفر از رؤسای مهاجرین، چنانچه گذشت، مخلّع مراجعت کرد، اراضی و مزارع و مراتع و مساقات مواضع چوره و قرای چلپی و خلیل و کوتل و بلاق و برج‌بلاق و ضبطی خلج و قول‌خار و نوری و خواجه خضر و کرکابهٔ محمد خواجه و سیدبومی و قریهٔ قزلباش و املاک قوم جمالی و زرغانی و بیری و برمنی و کمسان از علاقه‌جات هزاره‌جات را تمام به افغان داد. و افغانان مهاجر از تصرّف شدن مواضع مذکوره، جری و جسور گردیده و دوست‌محمدخان را ظهیر و پشتیبان خود فهمیده، دست جور و ستم به اهل و عیال و مال و منال مردم هزاره، که هنوز از منازل و مساکن خویش برنخاسته، متحیر بودند که راه کدام مقام پیش گیرند کشوده، تصرّف و غارت و اسیر کردن آغازیدند و هزارگان از بیم جان، ترک مال و وطن کرده، بی‌خودانه و سراسیمه، روی فرار جانب قندهار و دیگر دیار نهادند. و مردم ارزگان از مشاهدهٔ این حالت و استماع ذلالت پراکنده گشته، مزارع ایشان تمام خاره و لم‌یزرع بماند. و حضرت والا از عرایض وقایع‌نگاران بر ماجرا آگاه گردیده، از سلطان‌محمد خان حاکم ارزگان، سبب فرار اختیار کردن هزارگان را به ذریعهٔ فرمان بپرسید و ارقام فرمود که: «تمام مزارع را برای دولت زراعت کند و اگر زراعت نکرد، هرآیینه تاوان مداخل همه را خواهد داد.» و نیز نوشت که: «در هر شب، ده و دوازده و بیست خانه، از هزارگان ارزگان فرار می‌شوند، و شما مبالغ باقیات ذمّه‌گی ایشان را حصول نمی‌کنید، البته جواب خواهید گفت.» و او در پاسخ این توقیع، به روز بیست‌وهفتم رمضان، شرحی از کردار و رفتار دوست‌محمد خان و مهاجرین افغان را نسبت به هزارگان، مطابق واقع معروض داشته، علاوه برآن بنگاشت که: «نفس وادی ارزگان بی‌زراعت نمی‌ماند، بعضی را برای دولت زراعت کرده، برخی مردم مهاجر خواهند کاشت.» و در دیگر مواضع و مزارع، دوست‌محمد خان پنج خانه افغان را در ابتدا و پنج خانه را در انتهای هر ناوه، که جای هزارخانه است، جا داده و ایشان دست غارت و تاراج به مال و منال و عیال و اطفال هزاره، که در بین ناوه و وادی اند، کشاده انواع جور و ستم از قوه به فعل آورده و می‌آورند. بدین سبب

مردم هزاره ترک وطن و زراعت و مسکن کرده، می‌گویند که دخل و ریع ما را وقتی که افغانان مهاجر وارد شوند، متصرّف می‌آیند و زحمت ما را عبث می‌سازند. پس چگونه زراعت کنیم و فرار نکرده، قرار باشیم؟ تا مال و منال ما را نیز، مثل مردم دیگر مواضع بگیرند و ما بی‌اوضاع و ضیاع بمانیم؟» و نیز مرقوم داشت که: «باربار و به تکرار از کردار ناهنجار افغانان مهاجر، عریضه‌نگار شده، به جواب نایل نگشتم، و خودم که افغانان را اندرز و نصیحت می‌کنم، به موعظتم گوش نداده به زبان پاسخ می‌گویند: شما را با ما دخلی نیست، زیرا که ایشک‌آقاسی دوست‌محمد خان، ما را امر کرده و اجازت داده، تأکید کرده است که دست قتل و غارت و اسر و سرقت و آزار و اذیّت به زراعت و مال و عیال و اطفال و ضیعت مردم هزاره کشوده، صرفه و دریغ در جور و ستم نسبت به ایشان ننماییم، تا همه به ستوه آمده، فرار اختیار کنند و اراضی و عقار و مزارع و مراتع و مساکن و مساقات ایشان لامالک مانده، افغانان متصرّف شوند. و عده‌ای از پیاده‌گان ساخلو را مأمور قندهار نموده پنجاه خانوار از هزارگان را در ارزگان حاضر آوردم، و همه باقیات‌ده می‌باشند و خوراک و مزارع و مسکن ندارند و چندان که ایشان را تسلیّت داده، هدایت و ارشاد می‌کنم که در نفس ارزگان، تمکّن جسته و ضامن رسانیدن باقیات ذمّه‌گی خود را به حکومت داده، زراعت کنند که بقایای دولت حاصل گردد، و هم امر معیشت ایشان سهل و آسان، به دست آمده، راحت عاید حالت پرملالت‌شان شود، از یأس و هراس و خوف دست‌اندازی مهاجرین افغان، خود را مأمون ندیده، می‌گویند که همچنان که مزارع و مساکن ما را افغانان با حاصل زراعات ما که مالیات آن را بر ذمهٔ ما باقی گفته، از ما طالبانید، افغانان به قهر و قسر متصرّف شدند. کسی نپرسید و مانع از این کردار نامسلمانهٔ ایشان نشد و حقّ ما را به ما نرسانیده، حالا نیز اگر زراعت کنیم، همان حالت را خواهیم [دید] و همان زحمت و جور و اذیّت را خواهیم کشید و رحم و مروتی از کسی نخواهیم دید. پس نمی‌توانیم که در جوار افغانان مهاجر زراعت کنیم و زیست و زندگی نموده، روز راحت به سر بریم.» و حضرت والا از این عریضهٔ سلطان‌محمدخان، حاکم ارزگان، چنانچه بیاید، در روز پانزدهم ماه ذی‌الحجّه اشتهاری به نام مهاجرین افغان انتشار داد که مزاحم هزارگان نشوند.

وقایع ماه شوال سنهٔ ۱۳۱۶ هجری

در روز دوشنبه غرهٔ ماه شوال، مراسم عید سعید فطر، از ادای نماز و شلیک یکصد و یک ضرب توپ، در چمن حضوری و صرف شیلان و حلویات در سلام‌خانهٔ عام و عطای عیدی از خلاع فاخره و زر نقد و انعام، به پای رفته، عموم بزرگان شهر و اعیان بار، از کشوری و لشکری، شادکام و شهدآشام و مقضی‌المرام آمدند.

کشته شدن طفلی که دو دانه طلا یافته بود

و در تضاعیف واقعاتی که به شرح رفت، و شور و سروری که به انجام رسیده ختم گردید، پسر هفت‌ساله‌ای، در موضع بندر، از توابع میمنه، دو دانه طلا از مسکوکهٔ الناصر لدین‌الله خلیفهٔ عباسی، از جایی که گلکاری کرده بودند یافته، و هابیل نام عم او آگاه گردیده، از خوف آن که افشای راز نشود و به گوش اهالی حکومت نرسد که او را عذاب و عقاب کنند و طلا زیاد بخواهند، آن طفل معصوم را کشته و در درختی بیاویخت و سمر و مشتهر ساخت که برادرزاده‌ام را پری کشته است و چون خود هابیل از آنجا چند دانه طلا یافته و این دو دانه را برادرزاده‌اش، پس از آن، از آنجا یابیده بود، هابیل پنجاه و هفت دانه طلای درست و هفت دانه شکسته را، که مجموع شصت مثقال به میزان وزن آمد، در بازار میمنه به دو تن هندوی صراف فروخته، و سلطان‌محمد خان نام، بارکزایی آگاه شده به آخندزاده، عبدالرحیم خان، حاکم میمنه خبر داد و او سعیدمحمد خان کوتوال [را] مأمور تحقیق و تفتیش زیاد و کم بودن طلای یافته شده کرده، وی هابیل و وفا نامان، عم پسر مقتول را احضار فرموده، ایشان از خوف هلاک جان انکار آوردند. بعد عبدالرحیم خان هر دو تن صرّاف را طلب نموده، ایشان طلاهای خریدگی خود را حاضر آوردند و هابیل و وفا را بر انکارشان، خجل و منفعل ساختند. و از زیاد بودن طلا، که سلطان‌محمد خان، به حاکم دو کوزهٔ مملو از طلا گفته بود که

یافته‌اند، انکار کردند. و حاکم و کوتوال هر دو برادر و قاطنین موضع بندر را چندان که تحذیر و تخویف نمودند، زیاده از همان چند دانه را اقرار و اظهار نکردند. و ماجرا از عریضهٔ حاکم، حالی رای والا شده، در روز چهارم شوال، فرمان رفته، هر دو برادر محبوس در کابل آمدند و مکافات خون آن طفل را دیده و زحمت‌ها و رنج‌ها کشیده، دیگر طلایی نشان ندادند.

حاصل طلای ریگ از نهر جیحون

و مقارن این حال علی‌محمد، سرپرست معادن بدخشان، در روز نهم شوال، یکهزار و پنجاه مثقال مذاب، از طلای ریگ، که از نهر جیحون به عمل آمده بود گسیل کابل کرده، با یکهزار و یکصد چهل روپیه، شکرانهٔ لقب ضیاءالملّة والدّین که کدخدایان قطغن، به محمدصدیق خان، حاکم خود داده بودند، و او ارسال حضور داشته بود، تحویل خزانهٔ دولت شد. و هم حاجی محمدگل خان، حاکم تالقان، هشتصد و شصت و دو رأس گوسپند، که از بابت سرکاهانه یعنی چرایش مزارع، پس از درودن حاصلات آنها، قرار استمرار، همه‌ساله، از رمه‌داران رعایای محکومهٔ خود به دست آورده، از راه مصارف کارخانهٔ طباخی سلطنت، گسیل کابل کرد.

و از دیگر سوی، در خلال احوالی که رقم شد، عبدالرحمن نامی از ساکنین پند سرحان، تابع راولپندی، رساله‌ای را ارسال حضرت والا نموده. چون رساله مرسوله او شایان منظوری نبود، مطبوع نیفتاده، جوابی برای او ارقام نرفت. تا که خود او از طماعی که در نهاد داشت و آرزومند بود که مبلغی صله خواهد یافت، معروض حضور داشت که اگر آن رساله به درجهٔ قبول رسیده باشد، امید صدور فرمان منظوری و توقّع انعام از دولت اسلام دارم؛ و نیز مترصدم که اجازت آمدن در کابل حاصل کرده، از راه خدمت‌گزاری، شرفیاب حضور شوم.» و حضرت والا، در روز یازدهم شوال، ارقام فرمود که: «مملکت پنجاب و هند وسیع است اگر مطابق ادعایی که دارید، عالم و دانا باشید و یا کاسب باشید، به کدّ یمین و عرق جبین، بتوانید تحصیل امر معیشت نمایید، در همان‌جا مواظب کار و کسب خود شوید، از این دولت به شما چیزی داده نمی‌شود و اشخاص مفت خوار را نمی‌شناسد.»

فوت شاه‌پسندخان کمیدان

و هم در این روز شاه‌پسندخان کمیدان از خدمهٔ راستکار نظام، در اسمار فوت شده، جنرال میرعطا خان، نعش او را به موجب وصیّت خودش، در قندهار حمل و نقل فرموده، در قبرستان نیاکان خود مدفون گشت. و هم دراین هنگام مرض طاعون، در هند حادث گردیده، در روز پانزدهم شوال، حکاّم ولایات و حراس بنادر را بر سبیل اشتهار، فرمان رفت، که آمد و شد قوافل و مسافرین را قدغن و ممنوع دانسته، نگذارند که از سند و پنجاب کسی از معابر عبور کرده، داخل این مملکت شود.

طلب کابل شدن عمّال و ضبّاط قندهار

و هم در این هنگام، دفتریان سنجش کابل، تمام عمّال و ضبّاط محال توابع قندهار را به نام قطع محاسبات ایشان، به ذریعهٔ فرمان شهزادهٔ محترم، سردار نصرالله خان، که اهتمام و اجرا و انجام و تحقیقات حواله‌جات حقّ و ناحقّ و حصول باقیات و غیره امور دیوان، از مالیات و فروعات و سایر و تجارت، به وی مفوّض بود، طلب کابل نموده و میرزا غلام‌محمد خان، سردفتر آنجا، از داخل و شاغل کار بودن آنها، اهمال در فرستادن‌شان کرده، کسی را از سبب معطّل‌شدن کار عمل و دخل و سنجش حساب و غیره، گسیل کابل نکرد. و از اهمال و اغفال او، اهالی دیوان سنجش متتابعاً، فرامین عدیدهٔ شهزادهٔ ممدوح را اصدار و ارسال داشته، سودمند نیفتاد، تا که فرمان حضرت والا، به ذریعهٔ عریضه، به نام شهزادهٔ موصوف حاصل کرده، بعد فرمان عتاب، به نام میرزا غلام‌محمد خان رفت که: «از مردم قندهار، کسانی را که مالک ثروت و نجابت و ارومت خاندانی و نژاد و شایان کار باشند، مأمور نموده، عمّال و ضبّاط سابق را گسیل کابل کند.» و او از این در، مبالغ زیادی از کسانی که خواهش دخالت در امور دیوان و کارهای دولتی کردند، برای خود، حاصل نموده، هر کدام را به مقامی گماشت و عمّال و ضبّاط سابقه را روانهٔ کابل داشت. و ایشان به چنگ استبداد اهل دیوان سنجش آمده، به حُکّام و ضبّاط و عمّال هرات، که از ادعای منشی دوست‌محمد خان، چنانچه گذشت، در کابل خواسته‌شده بودند، تا زمان فوت حضرت والا، در کابل مانده هستی و

استعدادشان، به کام مرام سنجشیان رفت، و در عهد حضرت سراج‌الملّة والدّین امیر حبیب‌الله خان، چنانچه بیاید، کسانی که زنده بودند، رخصت یافته به مساکن خود رفتند.

دادخواهی زوجهٔ سردار غلامعلی خان

و هم در خلال احوالی که رقم شده آمد، محصّلان حکومت از درِ حصول بقایا و جریمه‌ای که بر ذمهٔ سردار غلام‌علی‌خان، پسر سردار محمدحسن خان، حکمران غزنین، چنانچه گذشت، حواله شده و خود او فوت شده بود، بر سر برادران و زنان او نشسته، به انواع جور و ستم، خواهان پول شدند. و از جملهٔ زوجهٔ او، که دختر سردار گل‌محمد خان حاکم ارگون بود، از جور و تعدّی محصّلان و خواهش آب و نان و دیگر اشیای‌شان، که مناسب ذکر نیست، به ستوه آمده، به پدر خود نوشت. و او از ارگون عریضه‌نگار حضورشده، دادخواست که محصلان دست از ایذا و آزار دخترش بازداشته، خواهش بی‌جا و بعید از استحقاق، از او نکنند و حضرت والا، در روز هجدهم شوال، در پاسخ او رقم فرمود که: «من از بازپرس و حصول مال بیت‌المال بر ذمهٔ هر که باشد، گذشته نمی‌توانم. اگر زن و فرزند خودم باشد، نمی‌توانم در حقّ بیت‌المال، لحاظ نموده، از ایشان نگیرم. باری هر که غدر و خیانت کند، از او گرفته می‌شود. و محصّلان با دختر شما، دیگر کار و غرضی ندارند و از او نان و از برادران غلام‌علی‌خان، پول می‌خواهند باید بدهند و نالش از روزگار و نکوهش از تحصیل‌دار نکنند.»

و مقارن این حال، کرنیل محمدعلی‌خان، مقیم اسمار، دو قطعه مکتوب مشتمل بر مداخلت خودش در امور ملکی و مشعر بر نفاق‌انگیزی و عداوت، در بین جنرال میرعطا خان و محمدعمر خان، حاکم جلال‌آباد، به نام هر دو تن نگاشته، نزد یکی شکایت و سعایت از دیگری هر دو تن کرد. و ایشان هر دو مکتوب مخالف او را از حالت همدیگر بی‌خبر ارسال حضور نموده، حضرت والا، در روز مذکور ماه شوال، از هر دو مکتوب مخالف یکدیگر کرنیل مزبور، برآشفته او را فرمان کرد که: «از فتنه و نفاق‌انگیزی دست برداشته، در امور کشوری مداخلت نکرده، راه خدمت نظامیهٔ خود سپارد، که دوچار فشار سیاست حکومت نیاید؛ و با

گرگ دنبه خورده، با رمه یار در نوحه یار نگردد.» و او از صدور این منشور، ترک نمامی، کرده دیگر اقدام در امور ملکیه و سعایت حاکم و جنرال ننمود.

رهاشدن پسران آخندزاده محمدامین‌خان

و مقارن این حال، در روز بیست شوال، حضرت والا، عبدالحمیدخان و عبدالحکیم خان پسران آخندزاده محمدامین خان، ساکنان نرنگ، تابع کنر جلال‌آباد را، که طریق خدمت و اخلاص نزد سپهسالار غلام‌حیدر خان مرحوم سپرده بود، و به واسطهٔ امری متهم گردیده، از دیرگاه محبوس بودند؛ و صداقت و خدمت ایشان مکشوف‌افتاده، رها شدند، مشمول عواطف خسروانه فرموده، در سالی دوصد روپیه، تنخواه هر یکی از دو برادر را، که مجموع چهارصد روپیه شود، و از ابتدا دارای آن بودند، برحال و از عطای خلعت خوشحال و سرافراز نموده، شادخاطر در کنر رفتند.

آمدن فرستادهٔ والی خراسان در هرات

و مقارن این حال، رکن‌الدّوله، والی خراسان، تفنگدار و غلام خود را، با یک نفر دزدگیر و چهار سوار از حاجیانی که مال ایشان را با مال سوار چاپار، چنانچه گذشت، دزدان تبعهٔ این دولت سرقت کرده بودند، و وعدهٔ ذکرش داده آمد، از مشهد، مأمور هرات کرد. و ایشان از راه استرداد اموال مسروقه، وارد کهسان شده، یارمحمد خان سرحددار غوریان، از آمدن ایشان در هرات بازداشته، به قاضی سعدالدّین خان حکمران آنجا، نگاشت. و او پیام داد که نامهٔ والی خراسان را که با خود دارند گرفته، از خود ایشان پیشتر ارسال بدارد و از قفای آن، خود ایشان را به اعزاز و احترام، گسیل شهر هرات نماید. و پس از این پیام دادن، به سرحددار غوریان، ماجرا معروض حضور والا داشته، در روز بیست‌ودوم فرمان رفت که: «فرستادگان والی خراسان را، پس از ورود در هرات، در مهمانخانهٔ دولتی فرود آورده، مراسم تحقیقات دزد اموال مسروقه را به تقدیم رساند و یک تن ایشان را، به اندازهٔشان و لیاقتش، خلعت داده مراجعت نماید؛ و یک تن دیگر را با ملاّک اموال مسروقه، تا زمانی که امر تحقیقات به پای رود و دزد پیدا شود، به اعزاز و

احترام نگاهدارد. و هر یک که خیال عودت، جانب مشهد نماید، زاد راه نقد، از این دولت، به او بدهد.»

و چون ایشان، نامهٔ والی خراسان را به یارمحمد خان نداده، از کهسان مراجعت کردند، یارمحمد خان در جواب پیام حکمران هرات نوشت که: «ایشان فرستادهٔ والی خراسان نبوده و نامهٔ او را با خود نداشتند بازگشتند.» و حضرت والا نوشتهٔ اول و این رقیمهٔ او را از عریضهٔ حکمران هرات، مخالف و ضد هم و دروغ دانسته، او را از سرحدّداری موقوف فرموده، امر کرد که دیگری را مأمور سرحدّداری کنند.

و از دیگر سوی، در خلال این حال، حاجی غلام‌نبی و دیوان جواهرمل، مأمور اخذ و حصول پول آرت، که در پشاور اقامت داشتند، نکوهیده‌خویی و بدسلوکی با تجّار کابل اختیار کرده، و بازرگانان کابل، از بدرفتاری هر دو تن، به ستوه آمده عرض‌پرداز حضرت والا شده، استدعای عزل ایشان کردند. و حضرت والا، میرزا محمداسحق خان و میرزا محمدرحیم خان و میرز اللّه‌داد خان و دیوان بکوان داس نامان، از سکنهٔ شهرکابل را، مأمور فرموده، فرمان کرد که: «آن دو تن، یک‌یک روپیهٔ کلّه‌دار را که جهت اجرای کار تجّار از دولت داده شده‌اند، با فایدهٔ آن هرچه عاید شده باشد، تفویض اینان کنند.»

و مقارن این حال، در روز بیست‌وچهارم شوال، ششصد روپیه برای ملاّ شیرگل و سه صد روپیه برای محمدحسین و چهارصد روپیه برای میرزا محمدعارف نامان را، که سپهسالار غلام‌حیدر خان مرحوم، ایشان را مأمور فروش چوب تجارتی دولتی کرده بود، به نام تنخواه سالیانه معیّن و مقرّر گشت و در اثنای این مقال، جنرال میرعطا خان، از رقیمهٔ جنرال بهاءُالدّین خان، که از حضور، چنانچه گذشت منصب جنرالی و رخصت مراجعت و اقامت در اسمار یافته، حسب‌الهدایات حضرت والا از منزل بتخاک برای او نگاشته بود، فوج پیادهٔ تحت ریاست کمیدان سعیدگل خان را از اسمار کوچ داده، در موضع برکوت، امر اقامت کرد؛ و فوج پیادهٔ تحت امر کمیدان محمدسرور خان را با فوج مقیم برکوت و فوج پیادهٔ زردپوش تحت فرمان کمیدان فیروز خان، خبرداد که آماده کوچ شده، پس از ورود جنرال بهاءُالدّین خان در اسمار، با خود او رهسپار اقامهٔ جلال‌آباد شوند و فوج

پیادهٔ وردکی تحت رایت کرنیل محمدصدیق خان را در سرکانی و فوج ترکی را در چغن‌سرای سفلی، مأمور اقامت کرده، فوج گاکره را از آنجا، در اسمار خواسته مقام داد؛ و خود مترصد ورود جنرال بهاءُالدّین‌خان در اسمار همچنان برقرار نشست، تا که او در روز بیست‌وپنجم شوال وارد اسمار گردیده جنرال میرعطاخان، دستورالعمل و نقشهٔ سرحدیه را با میرزا شیراحمد خان، که در عهد امیرحبیب‌الله خان، سراج‌الملّة والدّین، لقب ملک‌الشعرایی یافت، تفویض جنرال بهاءُالدّین خان کرده، خود با افواج مذکوره، راه اقامت جلال‌آباد برگرفت.

و مقارن این حال، مردم هزارهٔ مالستان، از جور و تعدّی و مصادرت غلام محی‌الدین‌خان حاکم، از مردم میدان کابل، به ستوه آمده، معروض حضور والا داشته، داد خواستند. و حضرت والا، در روز بیست‌وپنجم مذکور ماه شوال، ارقام فرمود که: «پس از نوروز، با حاکم خود که نیز طلب حضور شد، در کابل آمده با هم مقاوله کنند، تا مجرم از مثاب مکشوف افتاده، مراسم بازپرس به تقدیم رسد. که إنْشاءَالله آمدن جانبین در کابل به موقعش رقم خواهد شد.

و از دیگر سوی، در خلال احوالی که به شرح رفت، پسران ملک امیرمحمدخان مرحوم و حاکم سابق قندهار، از خودرایی و غرور، مردم بالاسر لهوگرد را، که به ایشان میل نداشتند، خواستند متّهم ساخته، گرفتار شکنجه سیاست و عتاب حکومت سازند. چنانچه معروض داشتند که ایشان بر تحصیل‌داران دولت ایذا و آزار رسانیده، سر برتافته‌اند. و حضرت والا، گواه ثبوت این امر از ایشان خواسته، ایشان چندتن را که با خود مخالف و با رعیّت مخالف می‌دانستند، نام به نام ارقام کردند. و ایشان به فرمان طلب، در کابل آمده از اظهار پسران امیرمحمد خان انکار نمودند. بعد حضرت والا، شیرعلی‌خان، حاکم لهوگرد را، فرمان کرد که: «اگر مردم لهوگرد، ضامن ترک خطاکاری و عصیان شعاری و راه مفسدت سپاری پسران امیرمحمد خان می‌شوند، ضمانت‌نامه از مردم آنجا گرفته، ایشان را به حالت خودشان گذارد والا معروض دارد که از لهوگرد اخراج فرموده شوند، تا فتنه از ملک زایل گردد.» و ایشان ضامن به حکومت داده، دست از شرارت و فتنه‌انگیزی کشیده آرمیدند.

افزون شدن تنخواه حاکم تاشقرغان

و هم در این هنگام حاجی نورمحمد خان، حاکم تاشقرغان، به ذریعهٔ عریضه، شکوه از عسّرت روزگار و قلّت مایحتاج لیل و نهار و کثرت لباس‌خواه و نان‌خوار خویش و خواهش افزایش تنخواه کرده، حضرت والا، روز بیست‌وپنجم شوال، هشتصد و سی و سه روپیه و ثلث یک روپیه، که مساوی از یکهزار روپیهٔ خام این زمان بود، بر مواجب و مشاهرهٔ سالانهٔ او افزوده، از مصارف اهل و عیالش آسوده و مشکور ساخت.

حبس و اطلاق میرزاعبدالعزیزخان و پسر او

و در خلال این حال، میرزا عبدالله خان، پسر میرزا عبدالعزیز خان، از احفاد و نبایر میرزا عبدالغفار خان، مدارالمهام نادرشاه افشار، که به سعایت دفتریان سنجش کابل، از اندخود، چنانچه گذشت، محبوس، طلب کابل شده بود، از قضایای اتفاقیّه، پدرش که چیزی زمین زراعتی در موضع گردن دیوار، واقع هزارهٔ بهسود، به بیع شرط و خیار و به دو هزار روپیه خریده بود، از راه رفع خرمن آن، از کابل بی‌خبر از حال پسر خود، در آنجا شده میرزا محمدحسین خان کوتوال و سردفتر سنجش، که بانی و سبب محبوس خواستن او بود، موقع برای اجرای دساست خود یافته، به عرض حضور رسانید که میرزا عبدالعزیز خان از طلب کابل‌شدن پسر خویش آگاه گشته، به بهانهٔ زمین‌داری طریق سرراهی او پیش‌گرفته و در عرض راه با او پیوسته، مبالغ نقدی که از طلا و نقره با خود داشته، او به پدرخود داده که در وقت تفتیش از یخدان به دست کارکنان سنجش نیفتد. و از این عرض او، میرزا عبدالعزیزخان نیز محبوس شد و پدر و پسر از محبس، به واسطهٔ میرزا عبداللطیف خان منشی حضور شهزادهٔ اعظم، سردار حبیب‌الله‌خان و پسر بزرگ میرزا عبدالعزیز خان محبوس، با میرزا محمدحسین خان، راه پاره دادن گشوده و حل عقدهٔ این تهمت نموده، پس از حبس هجده روز، از زندان اتهام برآمده به خانه و مقام خود شدند و میرزا عبدالله خان، مأمور قطع محاسبات خود در دفتر سنجش گردیده و از حضور والا استدعای آمدن عیال و اطفال خود را از اندخود در کابل کرده، عرضش پذیرفته گشت. و حکمران ترکستان به فرمان والا، اهل و عیال او را

از آنجا گسیل کابل کرد. و در پایان کار، دام و دیناری از مال دولت و رعیّت، به نام او ظاهر نگردیده، آسوده حال شد.

ظهور کذب میرزاعبدالرزاق‌خان کابلی

و از دیگر سوی، در خلال احوالی که به شرح رفت، محمداعظم خان مهمند، که مأمور تحصیل زکوة دواب و مواشی اهالی محال قطغن و از عریضهٔ میرزا عبدالرزاق خان کابلی، سردفتر آنجا، متّهم به غبن و خیانت شده، از عرصهٔ یک سال، چنانچه گذشت، طلب کابل گشته بود، و در عین این عرصه، روز انتظار در کابل آمدن وکلای رعایای قطغن را که از عریضهٔ سردفتر مذکور، طلب حضور شده، حاضر نیامدند به سربرده، و آنها عذر نیامدن خود را به تعلیم میرزا عبدالرزاق خان مزبور، حواله به فرار کردن ارباب عاشور نام نمودند. در این ایّام، فرار نکردن او و کذب میرزا عبدالرزاق خان، از نیامدن آن مردم در کابل، به روی روز افتاده حضرت والا، محمداعظم خان را از عریضه و استدعای اهالی قطغن، مأمور تحصیل مبالغ بقایای آنجا و میرزا عبدالرزاق خان را فرمان کرد که: «شما باوجود حصول عزّت از دولت، کفران نعمت سردفتری را کرده، رهگرای همان طریقت عدم نجابت خود شده، از اغراض شخصی و اغماض نفسی خویش، با خامهٔ کذب و اتهام، عریضه‌نگار گشته، خواستید که خادم صادق دولت را متّهم و بدنام بسازید. پس نظر به دساست و فریت و عدم نجابت و وجود رذالت خود، آمادهٔ آمدن کابل شده، پس از ورود و وصول سردفتر جدید، با کتب محاسبات خویش راه کابل پیش گیرید.» چنانچه مأمور شدن سردفتر جدید در قطغن و آمدن او در کابل، به موقعش رقم خواهد شد. إنْشاءَالله تعالی.

حاضر حضور آمدن وکلای مردم کوچی قندهاری

و هم در این احیان، عده‌ای از وکلای مردم بادیه‌نشین و ییلاق‌گزین توابع و نواح قندهار، که عریضه‌نگار شده، از اضافی‌ستانی و مصادرهٔ مستاجران، داد خواسته و طلب کابل‌شده بودند، حاضر آمده، پس از سنجش مکشوف افتاد که بیست‌ویکهزار

و پنجصد و هفتاد و شش روپیهٔ کابلی، از ایشان افزون گرفته‌اند. و حضرت والا در روز بیست‌ونهم شوال، عامل و ضابط زکوة ایشان را، ارقام و احکام فرمود که: «مبلغ فاضل ایشان را به شمار زکوة سال آیندهٔ تنگوزئیل، مجرا و محسوب نمایند. و از جمله پنج هزار و ششصد و نود و سه روپیه را از خزانهٔ کابل داده، مابقی را با یک جلد کتاب سفید، تفویض سلیمان نام اشترگرامی و امر کرد که: «در بین مردم هوتک شده، از این مبلغ نقد، به هر یک از اعداد مردم کوچی که اضافه داده است رسانیده، در این کتاب امضا و مُهر خود ایشان و حاکم و قاضی رسید حاصل کند، که حقّ ضعفای رعیّت را اقویای ایشان، حیف و میل نکنند.»

و هم در روز مذکور ماه شوال حضرت والا که تصمیم عزم ختنه کردن شهزاده غلام‌علی‌خان را نموده، از بخارا چنانچه گذشت، امر خریدن هزار ثوب چوخای خلعتی کرده بود، عبدالقیوم خان صندوق‌دار جنسی کابل را فرمان کرد که: «دوصد و یازده طاقه لنگی و لنگوتهٔ زریّن و پنجصد توب ململ و سی و شش طاقه شال خلیل‌خانی و کوسهٔ کشمیری و امرتسری، جهت خلعت اربابان و کدخدایان توابع بلخ، که در محفل بزم شور و سرور ختنهٔ شهزاده مذکور دعوت و حاضر می‌شوند، از کابل گسیل مزارشریف نماید.» و او همهٔ اجناس مذکوره را حمل و نقل داد.

و مقارن این حال، میرزا محمدطاهر خان، پسر میرزا محمدزمان خان قزلباش، که مأمور سردفتر هرات شدنش از پیش گذشت، وارد آنجا شده به کار پرداخت. و تحایف و هدایایی که اهالی هرات و نواح آن به او دادند، همه را تحویل خزانه و صندوق‌خانهٔ دولت کرده دیناری را، به جز از مبلغ مشاهره‌ای که از دولت داشت، متصرّف نگشت.

و هم در این هنگام، اشرار مردم میمنه که از دیرگاه محبوس زندان سیاست کابل بودند، به امر حضرت والا، از حبس رها و مأمور مزارع نوآباد، موضع کره تاز شده، در آنجا اقامت‌گزیده، پیشهٔ زراعت ورزیدند و چهل قولبه زمین با گاو و بذر و تقاوی و جیره، تا رسیدن حاصل فلاحت ایشان، از دولت مرحمت و معیّن گشت. و محمدسرور خان پیشخدمت دربار معلی، به حکومت آنجا و سرپرستی میمنه‌گیان و اراضی خالصه مأمور آمد.

وقایع ماه ذی‌القعدۀ سنۀ ۱۳۱۶ هجری

در اوایل این ماه، ملاّعظیم، تاجر کابلی و مقیم [بمبئ] یک دستگاه اسباب و آلات و ادوات عکاسی را، که تا این زمان در کابل و افغانستان فن عکاسی در محل جریان نیامده بود و کسی نمی‌دانست، به امر و فرمان حضرت والا، به مبلغ چهارصد و بیست و چهار روپیۀ کلّه‌دار و یازده آنه خریده، گسیل کابل نمود. و این فن در عهد امیر حبیب‌الله خان، سراج‌الملّة والدّین چنانچه بیاید، در کابل رواج یافت؛ و خود آن پادشاه عکاسخانۀ خاص ساخته، به ذات شاهانه، اقدام در این کار نمود. و هم فن زنگوگراف و فوتوگراف و تیلیفون و فابریکه برق، در عهد او به افغانستان [به] روی روز افتاد و عواید عکاس‌خانه، را آن پادشاه معظّم، برای صرف یتیم‌خانه، معیّن و مقرّر فرموده، اساس خیرات و مبّرات و مکاتب نهاد.

تفنگ و قشنگ شکاری خواستن [حضرت] والا

و حضرت والا، در روز یکشنبه، ششم ذی‌القعده مطابق هجدهم ماه مارج سنۀ ۱۸۹۹ میلادی، مستر جی بی کاتری کمپانی، مقیم ویست‌اند و ماهوس، نمرۀ ۹٦ و ۹۸ لیدن هال ستریت شهر لندن را، که چندی قبل از راه اجرای خدمت این دولت در پشاور آمده و بازگشته بود، فرمان کرده بیست میل تفنگ و چهل هزار فشنگ گلوله و ساجمه‌ای شکاری، از تفنگ بی، ایل، سی، ایف، که ده میل آن نمرۀ ۲۸ و ده میل نمرۀ ۱۲ خریده، ارسال حضور نماید.

و از دیگر سوی، در خلال احوال مرقومه، حاجی عبدالجلیل نام یارکندی، که در پشاور اقامت داشت، عریضه‌نگار حضور شد که موی مبارک حضرت ختمی مرتبت نزد اوست. اگر حضرت والا، هوای زیارت آن را داشته باشد، حاضر محفل حضور والا خواهد نمود.» و حضرت والا، به ذریعۀ منشور از او پرسید که: «موی مبارک را از کجا به دست آورده و چگونه نایل این شرف آمده است؟»

کوایف موی مبارک حضرت رسول (ص)

و او در روز پنجم ماه شعبان این‌سال، کوایف و حقایق آن را معروض داشته، تا این هنگام از اغفال و اهمال کارکنان و منشیان حضور، پاسخ عریضهٔ او صدور نیافته، تا که به تکرار عریضه‌نگار شد که: «مدّت متمادی در مدینهٔ منّوره، نزد داملاً صاحب، روز خدمت به سر بردم و پس از چندی حضرت سلطان معظّم، داملاً را طلب حضور خود فرموده، او شرف ملاقات و مصاحبت سلطانی حاصل کرد. و چند سوال مشکلهٔ حضرت سلطان را جواب گفته، ممتحن آمد. و چون رخصت مراجعت جانب مدینهٔ منورهٔ یافت، شیخ یارمحمد یارکندی، که مرشد والدهٔ ماجدهٔ سلطان معظم است، مرا از نزد داملاً صاحب گرفته، به فرزندی خود اختیار نموده، چندسال نزد او خدمت‌کرده، بعد رخصت بازدید بازماندگان خود در یارکند حاصل کرده، و از یارکند در قسطنطنیه مراجعت نموده، مادر سلطان از من خرسند گردیده، نزد پسر خود از حسن خدمات و اوصاف حسنهٔ من اظهار کرده، و سلطان عزم بذل احسان و انعام به من نموده. من انعام را قبول نکرده، خواهش عطای موی مبارک را کرده، و سلطان آن را از خزانه برآورده به من داده است. چنانچه مصداق این که موی مبارک حضرت رسول است و نزدم حاضر و موجود می‌باشد، امضای خود سلطان معظم و عموم علماء و فضلای قسطنطنیه را حاصل کرده، عزم آستان بوسی حضرت والا را جزم دارم.» و حضرت والا در پاسخ او، به روز هشتم ذیقعده، ارقام فرمود که: «از موی مبارک که نزد شماست، قرآن مجید، که کلام خداست، بزرگتر است. والحمدلله در این‌جا بسیار و در هرخانه یکی و دو جلد می‌باشد، و مردمی که قرآن خوانند، مواظب و مؤظف قرائت و زیارت آنند و شب و روز این طریق را می‌سپارند؛ و موی مبارک همچنان که هست، باید در نزد شما باشد که برای شما یک ممرّ معیشت است.»

عریضهٔ مستر جی بی کاتری در باب فشنگ

و هم در این هنگام مسترجی بی کاتری کمپانی، که ملازمت و خدمت این دولت چنانچه گذشت اختیار کرده، و در ماهی پنج هزار روپیهٔ کلّه‌دار، تنخواه از این دولت می‌برد و قرارداده بود که در سالی دوازده لک روپیهٔ کلّه‌دار را، تفنگ و

فشنگ و توپ وآلات و ادوات حرب و اسباب کارخانه‌های صنایع و مخترعات و بدایع اروپایی خریده، گسیل کابل بدارد، از پشاور عریضه‌نگار حضور شد که: «شرکای من از لندن نوشته و قرار داده‌اند که در هر یک جهازی که از لندن، بحرپیمای هند شود، مبلغ یازده هزار پوند را تفنگ و فشنگ ارسال می‌دارند. باید بهای آن فوراً و بلادرنگ داده شود.» و حضرت والا نقل قرار داد خود او را، که با این دولت کرده و درمیان نهاده بود، فرستاده قبول دادن وجه فوری نمود و چنانچه بیاید، سه لک و هشتاد و پنج هزار و یکصد و هفتاد و هشت روپیهٔ کلّه‌دار و ده آنه و ده‌پایی را حواله داد. و در روز یازدهم ذی‌القعده مطابق ۲۳ مارچ ماه انگلیسی سنهٔ ۱۸۹۹ میلادی، او را فرمان کرده، اسباب و آلات نقشه‌کشی از قبیل پنسل و پنسل تراش و قلم فولاد و ترازوی کلان و بکس دیواری، جهت نهادن کاغذ، و پست کات و قلمدان دفتری و گرنچی و آلت دانستن ارتفاع مرتفعات و عمق آبار و انهار و قطب‌نما و قلم خط‌کش و غیره را از او خواسته، وی همه را خریده ارسال نمود. و نیز فوربس کمپانی، مقیم کراچی را ارقام فرموده که: «ده میل تفنگ بی، ایل، سی، ایف نمرهٔ ۱۶ شکاری، با اسباب و سامان آن، با بیست هزار دانه فشنگ خریده ارسال دارد. و نیز مسترایم، جی، پیک فرانسوی مقیم نمرهٔ ۱۲۳ رودی لانگ شمپ شهر پیرس را فرمان کرد که ده میل تفنگ نمرهٔ ۲۰ ایل، سی، ایف، لیفت چودک با بیست هزار دانه فشنگ خریده، گسیل کابل نماید.

و مقارن این حال، اسباب و آلات خریدگی و ارسال مستر ایم جی بی‌کاتری که آنفاً رقم شد، از قبیل ماشین چرم‌دوزی و دوهزار میل تفنگ و غیره ادوات صنایع جدیده‌سازی، که ارسال کابل کرده بود، مبلغ مذکور به حساب آمده، همه را حضرت والا پوند انگلیسی، قرار نرخ مروّج کلکته، که هر واحد آن به چهارده روپیهٔ کلّه‌دار و پانزده و نیم آنه فروخته می‌شد، به نام کنیگم فارن سکرتر هند و کارگزار دولت انگلیس، از بابت مبالغ عطیّهٔ مستمرهٔ آن دولت، که در هر سال به این دولت می‌داد، حواله فرمود که به پسر او برساند.

شرح جور و ستم جنرال میر عطاخان

و هم در خلال احوالی که به شرح رفت، جنرال میرعطا خان به عادتی که داشت، جور و ستم زیاد نسبت به مردم جلال‌آباد و نواح آن، از قوه به فعل آورده و زنان و دختران جدیدالاسلامان اهالی کافرستان را به مثابهٔ زنان و دختران مردم هزاره، که متصرّف شده بود، در آغوش وصال چنانچه گذشت، کشیده، و هم نقد و جنس زیاد به مصادره گرفته، و حضرت والا، ایماءً فرمان کرده بود که با غلام‌بچه‌گان در کابل می‌آیید. میرزا محمدحسین‌خان کوتوال و سردفتر سنجش کابل، یک تن دفعدار و ده تن سوار نظام، به امر حضرت والا، مأمور علاقهٔ دیوگل کرده، شصت نفر از بزرگان اهالی سکنهٔ آنجا را، جهت سیاهه دادن مصادرات و تعدّیات جنرال میرعطا خان، طلب کابل نموده، و از ورود این سواران در آنجا، ملک تاجور نامی که واسطهٔ اخذ رشوت و مصادرت جنرال مذکور بود، و زنان و دختران را وصف حسن و جمال کرده، به وصال جنرال می‌رسانید به اندیشهٔ این که مواخذه و مزجور حکومت و سیاست خواهد شد، مردم [را] از حبس و قید، تحذیر و تخویف نموده، تمام مردم دیوگل از خوف به کوه برشدند. و از جمله بیست تن را سواران مأمور به دست آورده، با خود حاضر جلال‌آباد کردند.

و مقارن این حال، بهاءُالدّین خان جنرال، که از اسمار برای فراهم نمودن اخشاب تجارتی دولت، در ثمرخیل شده بود، وارد جلال‌آباد گشته، و ماجرا [را] از اظهار سواران مذکوره مکشوف داشته، بلادرنگ آهنگ اسمار کرد، و مردم را تسلیّت داده از کوه فرود آورد و ملک تاجور را به فرمان مورخهٔ یازدهم ذیقعده که به نام او اصدار یافت، محبوس و در توقیف‌گاه نگاه داشت.

جاسوس مأمور شدن جهت ضبط احوال سردارمحمدایوب‌خان

و از دیگر سوی، در خلال واقعات مذکوره، عبدالرزاق‌خان سهارنپوری که ملازمت این دولت اختیار کردن و از هند در کابل آمدن او از پیش گذشت، خدمت وقایع‌نگاری و حصول معلومات از حالات سردار والاتبار محمدایوب خان را برعهده گرفته، از کابل در راولپندی رفت و خانه‌ای را در آنجا، به عزم جاسوسی و اخبار خفیه‌نویسی، به کرایه گرفته، مقام گزید. و چون سردار محمدایوب خان از

راه ییلاق گزیدن، در کوه مری و همراهان و تبعهٔ او در کشمیر، آهنگ رفتن کردند، خود عبدالرزاق از راولپندی در کوه مری شده، یک نفر دیگر را در کشمیر، مأمور وقایع‌نگاری کرد.

فرار کردن صاحبزاده محمد انس

و مقارن این حال صاحبزاده محمدانس که دیرگاه روز خدمت وقایع خفیه‌نگاری در پشاور به سر برده و مرتکب امر خلافی شده، چنانچه گذشت، از آنجا به فرمان طلب، در کابل آمده مأمور اقامت موطن اصلی خود گشته بود، از حوالهٔ چهارهزار روپیه که ضامن احمدخان و ملک آقاجان، مستاجران انار شده، و دوازده هزار روپیه ضمانت‌خط داده و هشت هزار آن را برخود آن دو تن؛ و مبلغ مذکور بر او حواله شده، با اهل و عیال خود فرار اختیار کرده، در پشاور رفت؛ و ملک و مال بازماندهٔ او، ضبط و اشجارش به امر حضرت والا، قطع و با اخشاب عماراتش، در ثمرخیل حمل و نقل داده شده، محمدعمر خان، حاکم جلال‌آباد را، فرمان رفت که: «صاحبزاده محمدانس به صدق مسلمان نشده، به حرام‌زادگی، از آن طرف آمده بود، باز به مقرّ اصلی خود شتافت.»

منظور شدن عریضهٔ سردفتر قندهار

و مقارن این‌حال، میرزا غلام‌محمد خان، سردفتر قندهار، از مبالغ نقد و جنسی که از مأمورین جدید قندهار، چنانچه گذشت گرفته، ایشان را مأمور امور دولتی کرده بود، در خوف افتاده معروض حضور داشت و با خامهٔ مغالطه نگاشت که: «مداخل و عواید زراعت و فلاحت و کرایهٔ اشتران خود تحفه و هدیه‌ای که احاد و افراد رعیّت، به پاس رعایت و احترام حکومت و مأموریت پادشاهی داده‌اند و حاصل من شده است، شش هزار روپیه کابلی، موجود و حاضر است؛ و نیز یکهزار و ششصد روپیهٔ قندهاری و سه نفر اشتر و یک رأس اسپ، که از همین بابت به من داده‌اند، تحویل خزانه و اصطبل و اشترخانهٔ دولتی کرده‌ام. و در خصوص این شش هزار روپیه، اجازت می‌خواهم که تحویل خزانه نمایم یا مزرعه جهت تحصیل امر معاش اهل و عیال خود بخرم.» و حضرت والا در پاسخ او ارقام فرمود

که: «این مبلغ را برای خود زمین خریده صرف دیگر امور نکند، که خوار و ذلیل روزگار نشود.» و او به شکرانهٔ این احسان، با زن و فرزند خویش، در حایط خرقهٔ متبرکه شده، دعای دوام دولت و مکنت سلطنت و طول عمر حضرت والا را به تقدیم رسانیده، یک طاقه دستار خامک‌دوزی و دوطاقه عرقچین زرّین و یک عقد تسبیح، از سنگ شاه‌مقصود، با یک دستمال خامک‌دوزی، به خرقه تبرک کرده، ارسال حضور نمود. و هم از دعایی که کرده بود، معروض داشت.

و حضرت والا ارقام فرمود که: «چه شما و چه دیگری، از مأمورین دولت که باشد، اگر تحایف و هدایایی که اعداد رعیّت از نقد و جنس، به ایشان بدهد، پنهان نکنند، مثل شما به همه بخشیده می‌شود و الاّ چنانچه از همه گرفته شده، گرفته می‌شود.» میرزا غلام‌محمد خان، از این نگار والا آسوده گشته، هرچه حاصل کرده بود، از آن خود شمرد.

محصول پاسپرد مقرّرهٔ افغانستان

و هم در این هنگام، شهاب‌الدین خان، کوتوال غزنین، و سیدعلی‌خان نویسندهٔ او، معروض حضور داشتند که: «از سه سال است که دوهزار و ششصد و چهل و یک نفر از طوایف اندر و ترکی و تاجیک توابع غزنین، شش ماهه، سه روپیه محصول پاسپرد داده، و اکثر بدون پاسپرد در سند و پنجاب و شالکوت و پنجاب و دیره‌جات و پشاور رفته‌اند. چون محصول پاسپرد سال تمام، پنج روپیه مقرّر است، افزونی آن از اسامی مذکوره گرفته شود یا نه؟» حضرت والا ارقام و احکام کرد که: «برطبق دستورالعمل، از کسانی که محصول شش [ماهه] داده و پس نیامده و از کسانی که پاسپرد نگرفته‌اند، شش ماهه، شش روپیه و از سال تمام، پنج روپیه اخذ و تحویل خزانه نمایند.»

استدعای مسکن نمودن مردم خروتی از دولت انگلیس

و هم در این هنگام، طوایف افغانان کوچی چون تغر و خروتی و لوجانی و دفتانی و نیازی و ناصری و اندری و ترکی و سلیمان‌خیل و ملاخیل وغیره، که زمستان در بنون و دامان و غیره مواضع، با اهل و عیال و دواب و مواشی خود رفته و در

اواخر حمل و اوایل ثور، روی ییلامیشی به سوی مملکت افغانستان نهاده و مراتع و مزارع هزاره‌جات را تلف و علف دواب و مواشی خود کرده، مال‌التجّارهٔ زیاد، از خارج به قاچاقی و عدم دادن خراج آورده و فروخته؛ و هم‌چنین در ارزاق اهالی این مملکت، خسارت وارد آورده، اجناس مأکول و ملبوس عواید این مرز و بوم را از قبیل روغن و برک و پشم و گلیم و اسپ و قالین و پسته و بادام و غیره، بر سبیل تجارت، حمل و نقل داده، در خارج می‌برند و گاه گاهی بعضی از قرای مردم هزاره را غارت و تاراج کرده و ایشان را زنده به آتش سوخته، اگر قران را شفیع سازند، آن را نیز به آتش انداخته، زنان و دختران ایشان را همه ساله یک یک و دو دو، از سر راه، با خود اسیر برمی‌دارند و انواع جور و تعدّی، از قوّه به فعل می‌آورند، از جملهٔ طوایف مذکوره، قوم خروتی به ذریعهٔ عریضه، از دولت انگلیس استدعای مسکن و مقام و مزرع کرده، نگار و با خود قرار دادند که در افغانستان نرفته، روز اطاعت و انقیاد آن دولت به سر برند و تبعیت اختیار ربقهٔ عبودیت و محکومیّت به رقبهٔ منت‌پذیری و شکرگزاری نهند. و کارکنان دولت انگلیس، همان قاچاقی و مال‌التجّاره بردن و آوردن و خسارت و قتل وغارت وارد نمودن ایشان را به اهالی افغانستان، انفع از دیمومت اقامت و اطاعت و متابعت دولت متبوعهٔ خود سنجیده، عرض و استدعای ایشان را نپذیرفتند. و این امر از گفتار و اظهار خود ایشان به میر محمدحسین خان، حاکم غزنین، مکشوف افتاده، معروض حضور داشت.

و حضرت والا که از عادت و جهالت و لجاجت طوایف و قبایل افغانان بادیه‌نشین و ییلاق‌گزین، نیک آگاه بود، رقم فرمود که: «ایشان اگر منافع کثیره از افغانستان نبرند هرگز از اتحّاد اسلامی و ایلیت و قومیت به آمدن خود در افغانستان رضامند و خرسند نیستند و اگر چه برای منافع خود و مضار افغانستان، رفت و آمد می‌کنند و زکوة دواب و مواشی خود را می‌دهند، دولت افغانستان همین‌قدر را از سبب افغان بودن ایشان غنیمت شمرده، از آمدن در این مملکت، ایشان را منع نمی‌کند. والا از آمدن ایشان در افغانستان و رفتن ایشان در خارج، به جز خسارت، منفعتی عاید این دولت و مملکت نمی‌گردد. و این نیز معلوم و مفهوم است که ایشان از جهالت و لجاجتی که در نهاد دارند، تا حال و پس از این،

در استقبال به تحریک کارکنان دولت انگلیس، بسی مفاسد و مضار، نسبت به ملّت و دولت افغانستان به روی روز آورده و خواهند آورد، امّا چه توان کرد که ایشان مسلمان شوند و نیک و بد عاقبت را بدانند؟! و از این‌جاست که دولت انگلیس، نصف افغانستان شرقی را از وحشیّت و جهالت خود طوایف و قبایل افغان، ضمیمهٔ مستعمرات خویش ساخته، در پی‌بقیهٔ آنست که به مقبوضات و مستعمرات خود مدغم بدارد. چنانچه همواره، ساعی و جاهد این امرند؛ ولیکن خداوند ایشان را گرفتار و دوچار دیگر امرهای صعب و دشوار می‌سازد، و زود بر مرام نایل نمی‌گردند. تا باشد که فتنه و نفاق در بین طوایف و قبایل و ملّت و دولت انداخته، به جنگ سیاسی کام حاصل کنند و بر مرام واصل شوند.»

محبوس‌شدن مسجدی‌خان بیات

و هم مقارن این‌حال، مسجدی‌خان بیات و مستأجر سایر غزنین، که به واسطه دفتریان سنجش در کابل خواسته شده بود، اجارهٔ او فسخ گردیده به جدّ و جهد ملاّ اویس‌الدین خان قافله‌باشی، محبوس و از پا، قین و زجر و توبیخ شده، چون بر عهده‌اش چیزی از غبن و خیانت ظاهر نگشت، از حبس رها شد.

و هم در این هنگام، از عریضهٔ محمدرضا خان حاکم قلات، حالی رای والا شد که: «دوسال است که سپاه نظام از هزاره‌جات، در قلات مأمور اقامت گردیده، و علوفه از مالیات قلات و توابع آن، چون مواضع هوتک و میزان و جلدک و ترنگ، به عسکرگاه رسیده، افواج منصوره روز راحت به سر برده، تنگی معاش نکشیده‌اند؛ مگر روغن و گوسپند و غیره اشیاء و اجناسی که باید در اردو بازار موجود باشد، تا آحاد افراد سپاه، عندالحاجت، به بهای نقد بخرند. و تا کنون مردم توخی مایحتاج ضروری را در اردو بازار می‌رسانیدند و حالا در بین آن مردم نیز وجود ندارد و مردم هوتک و جلد[ک] و ترنک و میزان متوطنهٔ قرب قلات، اشیای ضروریهٔ اردو را که حاکم حواله کرده است، نداده و گفته‌اند که ما تعلّق به حکومت تو نداریم، و سپاهیان نظام، از حاکم اشیای ضروریهٔ خود را طالبند و با او درشتی و زشتی می‌نمایند.» و حضرت والا در روز یازدهم مذکور ذیقعده ارقام فرمود که: «مضافات و توابع قلات اندک نیست که کفایت معاش لشکر مقیم آنجا

را نکرده، علوفه از دیگر محال در آنجا آورده شود و علوفه همانست که از بابت مالیات دیوانی، به لشکر می‌رسد؛ و روغن و گوسپند و قروت و غیره اشیاء و اجناس که نمی‌رسد، اگر حاکم و سالار فوج مسلمان و قابل و کاردان باشند، همه در عسکرگاه آماده و مهیّا و وافر می‌شود، زیرا در موضعی که فوج مقیم گردد، مردم اطراف آن معمور و آباد می‌شوند. چه اجناس فاضله از امر معاشیهٔ خود را، در مواضع بعیده برای فروختن نبرده، در اردوگاه قرب و جوار خودآورده، به ثمن مروّج اردو بازار می‌فروشند و منفعت و راحت حاصل می‌کنند؛ و اردو هم محتاج به چیزی نمی‌شود. و در صورتی که حاکم و سالار فوج، به مدّعا و غرض نفس خود، اردو بازار را منتظم نکند و اشیای مایحتاج ضروریه را حواله نما و امر حصول نموده، محصّل بگمارد و چیزی به نام سوغات خود گرفته چیزی را محصّل حیف و میل بکند و اندکی در اردو بازار برسد و در آنجا نیز چیزی را ترازودار حصّه بگیرد و چیزی را به جور و اکراه، از نرخ مروّج روز، ارزانتر بخرند و کمتر بها بدهند؛ باید مردم رعیّت مال و متاع خود را مخفی داشته، اظهار نیستی و تنگدستی کنند و اردو دوچار فقر و مسکنت شوند.» و محمدخان حاکم را که این عرض کرده بود، رقم نمود که: «این نگارش را به جنرال شیرمحمدخان نموده به اتّفاق هم، در در نظم و نسق و رونق اردو بازار بپردازند و زیاد نگرفته کم ندهند، تا اعداد رعیّت به میل خاطر و رضا و رغبت، اجناس خود را در اردوبازار حاضر آورده بفروشند، بلکه به امید حصول منفعت، از مواضع بعیده، بر سبیل تجارت، حمل و نقل دهند و از این ممر معمور و آباد شده، لشکر نیز ذلیل و خوار نشوند.»

سرقت و غارت نمودن تبعهٔ ببرک‌خان جدرانی

و هم در این هنگام، بیست‌وشش نفر مسافر اجوره‌کار، از پشاور به راه منگل و خوست، روی معاودت به سوی موطن و مسکن خود نهاده و شام هنگامی در موقع و مقام صبری رسیده، تبعهٔ ببرک خان جدرانی که مواظب حراست سرحد بودند، در بندر از ایشان محصول اجناسی که با خود داشتند پول گرفتند، بعد ایشان را هدف تفنگ بی‌گلوله ساخته، تکلیف به دادن مال و متاع ایشان کردند و شادی

نام را از ایشان مقتول و جان‌خان نام را جراحت بر مرفق دست رسانیده، مطروح ساختند. و مابقی را لت و کوب کرده، مال و منال ایشان را تمام بگرفتند. و از جمله ولی‌محمد نام از قوم گدازایی، متوطّن موضع هنوکن، واقع زرمت، نزد گل‌محمد خان، حاکم گردیز شده، داد خواست. و او معروض حضور داشته، حضرت والا به ذریعهٔ منشور از صدور این وقعهٔ وحشیانه، استفسار فرموده، نگار داد که: «خود و تبعه‌اش را، دولت معتمد پنداشته، مأمور حراست بنادر و سرحد نموده. هرگاه مرتکب چنین جسارت و خسارت شوند و سرحدّداری را به سرقت و قتل و غارت مسافرین تبدیل دهند، پس دیگر مردم، مباشر چگونه امور منهیهٔ ضاره خواهند شد؟» و او انکار نموده بازخواست و حق‌رسانی آنان از قوه به فعل نیامد.

و مقارن این حال، عیدک نامی از قوم ختک، زوجهٔ منکوحهٔ مدخولهٔ یکی از مردم جاجی میدان را، بر طبق عادت مستمرهٔ جاریهٔ مردم سکنهٔ جبال سرحدّ، از راه تعشّق با خود برداشته، در خانه خود آورده. و عده‌ای از مردم قوم ختک چون شیرزمان و میجر بهاءُالدّین و میرمحمدشاه و رحمت‌شاه و جعفر و شاه مردین و علی‌خان و عبدالله‌خان نامان، با عیدک شوهر آن زن، درخوست نزد سردار محمدانور خان برگد افتخاری، حاکم آنجا، حاضر آمده دادخواه شدند.

زن آوردن یکی از مردم جاجی از خارج

و هم در خلال احوالی که آن زن موسومه به درانی را در موضع جاجی میدان دستیاب کرده، سرحدداران آنجا او را نزد سردار مذکور برده، ختکان از سردار معزّی‌الیه، استدعای اجازت بردن او را با خود کردند؛ ولیکن او از رفتن با شوهر خود ابا و اظهار نمود که پناه به دولت اسلام آورده‌ام نمی‌روم. و سردار معروض حضور داشته برنگاشت که: «بعضی از زنان شوهردار مردم خوست ونواح آنرا، تبعهٔ دولت انگلیس برده، یا خود از شوهر فرار کرده در خاک دولت مذکوره قیام ورزیده، هیچ یک به شوهر مسترد نشده است.» و حضرت والا در روز پانزدهم ذیقعده ارقام فرمود که: «از امر کتاب الهی و شریعت رسالت‌پناهی، که تغییرناپذیر است، در هیچ صورت مخالفت کرده نمی‌شود. باید پس از آن که عیدک زوجیت

خود را شرعاً ثابت کند که زوجه منکوحهٔ اوست، از کسانی که تبعهٔ این دولت‌اند و آن زن را آورده‌اند، ضامن گرفته که دیگر اقدام در این‌گونه امور نکنند، زوجهٔ عیدک را به شوهرش بسپارد. و این که دولت انگلیس به قانون سلطنت و آئین خود، زنان شوهردار تبعهٔ این دولت[را] به شوهران ایشان ندهند، در مملکت خود مختارند، و ما را به هر حال، مخالفت از شرع شریف سزاوار نیست. باید بیرون از جادهٔ شریعت اسلامی، پای عزم ننهیم و هر چه کنیم موافق شرع باشد، تا خود هتک دین و مذهب خویش نکرده باشیم.»

شرح حال ملاّ کوسه

و هم در این احیان، ملاّ سعیدمحمد، معروف به کوسج، که رو از سعادت و دولت برتافتن گریختن او، از پیش گذشت، کارکنان دولت انگلیس، نظر به نام و معروفیت مشهوریتی که از مأموریت این دولت، در امتحان قضاة و ضبط اوقاف و غیره امور داشت، کارکنان دولت انگلیس، جاسوس و فتنه‌انگیز و مفسد پنداشته، از مملکت خود خارج کردند. و او از خوف سیاست این دولت، در خاک این مملکت اقامت را مضر حالت خود دانسته، مراجعت نمود، و در بین خیل ملک همای نامی، از رعایای دولت انگلیس شده، محمدرفیق نامی او را مأخوذ داشته، خواست که محبوس کند؛ ولیکن او عذر و الحاح کرده استدعا نمود که مرا به کارکنان دولت انگلیس نسپرده، تفویض سرحدداران کدنی نماید. و محمدرفیق او را، از ضراعتی که پیش آورد، به سرحدداران آنجا سپرده، ایشان[او را] با پسر و برادرش، در قندهار آوردند. و حضرت والا از عریضهٔ درشاه خان سرحددار کدنی و محمدعلم خان حکمران قندهار، برگرفتار آمدن او مطلع گردیده، در روز پانزدهم مذکور ماه ذیقعده حکمران قندهار را فرمان کرده، به ملاّ سعیدمحمد نگار داد و خبث باطن او را به خودش اظهار نمود که: «خودت از افعال خویش دوچار زحمات شاقّه شده، از راه ناسپاسی و عدم شکرگزاری، لباس بدنامی و خیانت‌شعاری بر تن راست کرده، گرفتار سرپنجهٔ ادبار شدی؛ و اینک سرکار ما از تقصیراتت اغماض نموده عفو فرمود.» و این را به خود او نوشته، حکمران قندهار را رقم کرد که: «او را محبوس و مغلول نداشته، به قدر مکفی زاد و راه داده، با پسر

و برادرش گسیل درگاه کند.» و در خاتمه با خامهٔ خاص نبشت که: «من در یک امر از تو خرسندم. چه بار بار و به تکرار می‌گفتم که فِسادُالعالِم فسادالعالم، هر خلل و فتنه‌ای که در ممکلت حادث آید و موجب اختلال امور دولت و ملّت شود، همه از کج‌روشی و بدمنشی علما است؛ و این حرکات و افعال خسارت آیاتت، گفتار مرا بر کرسی صدق جای داد، و اعمال امثال تو علما را که در نهاد دارند و همواره از قوه به فعل می‌آرند، در محل نکوهش نهاد، زیرا در تمام مملکت افغانستان، چون تو عالم و فاضل بزرگی نخواهد بود و نیست و اگر باشد یک یا دو تنی خواهد بود، پس در صورت و حالتی که از تو چنین اوضاع نازیبا به روی روز افتد و سخرهٔ شهر و شهرهٔ دهر شوی، حالت علمای پست‌تر از تو چه خواهد بود؟ باری، من از ثبوت یافتن گفتار خود نسبت به علما خرسند شدم که تصوّر و احتمالم را که دربارهٔ علما داشتم، به صدق و یقین رسانیدی.»

سرقت دزدان بلوچیهٔ تبعهٔ دولت انگلیس

و از دیگر سوی، در خلال احوالی که به شرح رفت، عده‌ای از مردم بلوچیهٔ متوطّنهٔ موضع منزه تور، یکصد رأس بز و دو قبضه شمشیر با یک سپر از مال سلطان‌محمد و رادو نامان، قوم اچکزایی، و نود رأس گوسپند از غلام و دلونامان، قوم بریج را که از راه هجرت، در این مملکت آمده، در هزاره‌جات مزرع و مرتع یافته و قرار گرفته بودند، به سرقت برداشته و از اندیشهٔ مأخوذ سیاست حکومت شدن خود، نزد اجنت بلوچستان رفته، اظهار دروغ کردند که امام‌بخش نام سرکردهٔ مهاجرین بلوچیهٔ سکنهٔ شورآبک، با مهاجرین قوم اچکزایی، وطن یافته و مقام گرفتهٔ هزاره‌جات، مال و منال و دواب و مواشی ما را در وقت حرکت خود جانب افغانستان، به سرقت و غارت برده‌اند. و اجنت بلوچستان عرض و اظهار ایشان را راست پنداشته، بی‌کم و کاست به حکمران قندهار نگاشت و استدعای تبعید امام‌بخش خان[را] از موضع شورآبک کرده خواهش پس دادن اموال مسروقه‌ای را که آنها گفتند نمود. و حکمران قندهار به دوست‌محمدخان، سرپرست مهاجرین، نگار داد و او قراری که مذکور شد، از گوسپندان و بزهای مسروقه که بلوچان مزبور به غارت برداشته و نزد اجنت بلوچستان به فریت اظهار کرده بودند،

مکتوبی‌از مهاجرین قوم عثمان‌زایی حاصل کرده، نزد حکمران قندهار فرستاد و او به امر حضرت والا، به ذریعهٔ نامه، صدق ماجرا به اجنت بلوچستان بازداشت که: «مردم بلوچیهٔ تبعهٔ دولت انگلیس، بر مهاجرین تبعهٔ این دولت اتهام نموده بلکه به ایشان خسارت و اذیّت رسانیده‌اند، باید آن دوست مراسم تحقیقات و بازپرس را به تقدیم رسانیده، اموال مسروقهٔ تبعهٔ این دولت را مسترد نماید.»

فرارکردن سپاهیان نظام انگلیس

و هم در این هنگام، زادو نام حواله‌دار، با چهار نفر از سپاهیان قوم اچکزایی، سکنهٔ کوه‌بند علاقهٔ توبه، واقع علاقهٔ فوشنج، با اسلحه و تفنگهای خود از خدمت دولت انگلیس روی برتافته، از راه فرار، با یک نفر اشتر، وارد محافظ‌خانهٔ کافرچاه شدند و از آنجا در محافظه‌خانهٔ واقع درخت یحیی آمده، از آنجا وارد وازخواه شدند. و حاکم آنجا ایشان را به تحت حراست دو تن سپاهی، در کتواز نزد حاکم آنجا گسیل کرد. و او نزد سردار گل‌محمد خان، حاکم ارگون فرستاد. و او اسلحه و اشتر ایشان را گرفته، خود ایشان را به حفاظت حارس، رهسپار کابل نمود. و همه محبوس کوتوالی شدند.

شرح حال فرستادهٔ حاکم شیرآباد

و هم در خلال این‌حال، عبدالرحمن‌خان، [حاکم] شیرآباد، از توابع حکومت بخارا، از حدوث مرض طاعون در کراچی و سرایت آن در قندهار، مسموع گردیده، حاجی معصوم‌بیگ قورخانه‌چی را با رقیمه‌ای مشعر بر استفسار مرض مذکور، نزد حکمران ترکستان فرستاد. و او از عدم سرایت طاعون در افغانستان رقم کرده، یک ثوب چوخای نه مثقاله با یک طاقه لنگی زرّین چهل روپیه‌گی از دولت، به او خلعت و رخصت مراجعت داد.

و مقارن این‌حال، عبدالله‌خان، پسر محمدافضل‌خان، از فوت خواجه امرالله‌خان، مأمور خزانه‌داری ترکستان‌شد؛ و هم میرزا محمدصدیق خان که از حضور شهزادهٔ محترم سردار نصرالله‌خان، در زمرهٔ محرّرین دفتر حساب‌گیری ترکستان مأمور شده بود، به سردفتری تشخیص ترکستان نامزد گشت.

فرار اختیار کردن مردم هزاره

و از دیگر سوی در خلال احوالی که رقم شده آمد، آحاد و افراد و اعداد هزارگانی که املاک و اراضی و عقار ایشان چنان [که] گذشت به توسط ایشک‌آقاسی، دوست‌محمد خان، به افغانان مهاجر و ناقل داده شد، از دولت و حکومت مایوس گردیده، دسته دسته و جوق جوق، ره فرار جانب مشهد و شالکوت و بخارا و غیره ولایات خارجه برگرفته، پشت به این مملکت نهادن آغاز کردند. و از جمله عده‌ای کثیر و جم غفیری، از راه خمیاب در کرکی و از آنجا در پته‌کی سر شده، گلکاری و مزدوری اختیار نمودند. و حضرت والا از عرایض وقایع‌نگاران آن حدود بدین امر آگاه شده، در روز دوشنبه پانزدهم مذکورماه ذیقعده حکمران ترکستان را فرمان کرد که: «مردم هزاره را از رفتن در ماوراءالنهر بازداشته منع کند، و همه را جانب کابل و قندهار مجبورانه گسیل دارد.» و با صدور این منشور، چون مردم هزاره به کلی از دولت ناامید و قرین یأس و هراس شده بودند، و هرچند در عرض راه فرار دوچار مشکلات شاقّه و زحمات فوق‌الطاقه می‌شدند، و از صدی ده الی بیست تن، به صعوبت از بنادر و معابر می‌گذشتند، دیگر همه تلف و ضایع می‌گشتند، رو به مراجعت ننهاده، قرب چهار لک خانه، فرار وطن و جلای مسکن شدند، و هنوز این راه در پیش دارند.

فوت حاکم نهر عبدالله

و هم در خلال احوال مذکوره، فتح‌محمد خان، موسی‌خیل حاکم نهر عبدالله، فوت و در مقبرهٔ حضرت ایّوب دفن شد. و هم در این هنگام، مرض حکّه، عارض حال محمدغنی‌خان، حاکم و سرحددار پامهر شده، از راه علاج آن در کابل آمد. و حضرت والا محمدعثمان خان، حاکم رستاق را ارقام فرمود که مقدار یک سیر به وزن کابل، از گیاه موسوم به شوریزکی، که در آن برز و بوم می‌روید، جهت علاج او گسیل کابل نماید.

و هم در تضاعیف واقعات مسطوره، حکمران هرات و میرزا محمدطاهر خان، سردفتر بخارا [را] فرمان رفت که ده بار اشتر، کاغذ ابریشمین از ساخت اهالی

مملکت ایران، به توسط عبدالله خان، کارگزار و مقیم مشهد مقدّس خریده، گسیل کابل نمایند. و از دیگر سوی، سردار پردل خان، هر دو تن سردار جهان‌خان و سردار محمدسعید خان را که شرح لشکرکشی ایشان، از پیش گذشت، به امر والی خراسان و حشمت‌الملک، حاکم سیستان، با سردار عبّاس‌خان و اهل و عیال‌شان تبعید کرد. و ایشان از راه امید حمایت این دولت، روی پناه به سوی چخانسور نهاده، آخندزاده فقیرمحمد خان، حاکم و سرحددار آنجا، با کمیدان مهردل‌خان، مقدم ایشان را گرامی داشته، به امر و فرمان حضرت والا، در موضع جروگی اقامت دادند و سیاههٔ خانوار و تعداد نفوس ذکور و اناث شان را، ارسال حضور داشتند. و حضرت والا ارقام فرمود که: «ایشان را از این دولت، تسلیّت داده بگویند که سرکار ما عذر گناه و عفو تقصیر ایشان را، از والی خراسان می‌خواهد، و إنْشاءَالله او قبول خواهد نمود. و اکنون ایشان را به رسم مهمانی، در خاک خود گذاشته و جا داده‌ایم، نه به اسم رعیّتی و تابعیت، زیرا ایشان رعیّت و تبعهٔ دولت ایرانند؛ و امیر افغانستان با شاه ایران برادرند هرگز در باب رعیّت و ملکیت، با هم از در نزاع بر نیایند.»

مسلمان شدن هندوان و نکوهش اقوام ایشان

و هم در این هنگام سه تن از اهل هنود چارباغ زمین داور، تابع پشت‌رود، روی دل از اطاعت و متابعت نحلهٔ هنودیه برتافته، از سر زبان و ته دل، قرائت کلمهٔ طیّبه نموده، مشرف به دین اسلام شدند و مسلمانان آنجا، نام ایشان را غلام‌محمد و سعیدمحمد و گل‌محمد نهاده، چندی دَرِ ملاطفت و شفقت و تفقّد، به روی‌شان کشوده، بعد دست از یاری و مددکاری ایشان برداشتند و ایشان در مسجدی، جای گزیده، مسجد به مسجد، به طریق دریوزه، تحصیل امر معاش نمودن آغازیدند. اقوام و اقارب ایشان، به مقام استهزاء و تمسخر برآمده و زبان طعنه و لبخند، بدیشان گشوده همی گفتند که از دین اسلام اختیار کردن چه اعتبار یافتید و واصل کدام مقام عالی شدید؟ ایشان از گفتار مطاعنت‌بار اقوام و اقارب منفعل و شرمسار آمده، از ماجرا عریضه‌نگار شدند و خواستار قوت لایموت لیل و نهار خویش گردیده با زبان خامه اظهار کردند که: «لب نانی و جرعهٔ آبی از حضور، بر ایشان

معیّن و مقرر گردد، تا به تحصیل علم مشغول و در طلب آن مواظب شوند و امور دینیۀ اسلامیه را حاصل نموده دارای فقاهت و فضلیت گشته حضرت والا مأجور و مثاب گردند.»

و حضرت والا، علی‌محمد خان، حاکم پشت[رود] را فرمان کرد که: «هر سه تن را خلعت داده و هر واحدی را پنجاه روپیۀ قندهاری، به نام زاد راه، در کف نیاز و آرزو نهاده، و اسم قوم و کیش ایشان را، از کتری و برهمن و بید و بودا، مصرّح نموده، گسیل کابل کند.» و ایشان پس از وصول در کابل، مشمول عواطف خسروانه گردیده نایل ماموول شدند.

شرح حال منشی ابراهیم و اجازت مراجعت حاصل کردن او

و از دیگر سوی، در خلال واقعات مسطوره، میرزا محمدابراهیم منشی، برادر میرزا محمدحسن خان، منشی حضور و دبیر عهد امیر شیرعلی‌خان مغفور، که از ارتکاب امر ناصوابی، به امر والا، اخراج شده، چنانچه گذشت، از راه تبعید، در مشهد رفته دوچار ذلّت و عسّرت شده بود، و از برادر و برادرزادگان خود، که در طهران بودند، حمایت و عنایتی ندیده، به توسط عبدالله خان کارگزار این‌دولت، که در مشهد اقامت خدمت داشت، عریضه ای مشعر برتضرّع و استکانت و استدعای عفو معصیّت واجازت مراجعت در افغانستان، ارسال حضور والا نمود. و حضرت والا، عفو خطیت او نموده، اجازت معاودت در کابل داد. و حکمران هرات را با میرزا محمدطاهر خان، سردفتر آنجا، در روز هجدهم ذیقعده فرمان کرد که: «یکهزار و پنجصد روپیۀ کابلی، برای زاد راه و راحلۀ او در مشهد بفرستند، که صرف راه مراجعت خود کرده، به کمال راحت در کابل بیاید، و به مثابۀ نیاکان خود در ظلّ حمایت و رأفت این دولت، روز معیشت به سر برد.» و او پس از وصول در کابل، چنانچه بیاید در باغ بابرشاه مغول، درک شرف حضور نموده، استدعای نشر اشتهاری از حصول معلومات خود، که از سیاست حکومت ایران به دست آورده و نظریات حاصل کرده بود نموده، اجازت نگار و انتشار آن یافت.

عزم والا، به جسر ساختن در لعل‌پوره

و هم در خلال احوالی که به شرح رفت، حضرت والا، چنانچه گذشت، عزم جسر ساختن در لعل‌پوره کرده، از سرتیب محمدحسین خان، سرحددار و مقیم بندر دکّه، نقشهٔ آن حدود را طلب فرموده، و او از عدم مهارت در فن مهندسی و نقشه‌کشی، خریطهٔ مجمل و نامکملی که درک نشیب و فراز و قرب و بُعد مسافت و شکل مستدیر و منحنی و مربع و مستطیل و شلجمی و هیللجی و غیره و جبال و سهال، از آن درک نمی‌شد، به حضور فرستاد. و حضرت والا از مکفی و مفصّل نبودن نقشهٔ او، عبدالکریم خان محمدزایی را، که مهندس و نقشه‌کش این زمان بود، مأمور نقشه‌کشی لعل‌پوره و موضع جسر بستن و نواح قریبهٔ آن و آوردن به حضور کرد. و ایشان با محمدحسین خان سرتیب، تا کوتل لندی‌خانه، که نقطهٔ فاصلهٔ خاک دولتین افغانستان و انگلیس است رفته، از آنجا تا بندر و قلعهٔ دکّه، پیمایش‌کرده و نقشه کشیده، بعد به نقشه کشیدن حدود لعل‌پوره و تعیین موضع احداث جسر پرداختند. و از کوتل لندی‌خانه تا موضع گردی سرکانی و غیره مواقع را، داخل نقشهٔ مفصّله کرده، دو موضع، چون مرتع سدّه، واقع بالای لعل‌پوره و پایان لعل پوره، محل جسر ساختن قرارداده، و نقشه کشیدن مواضع سه‌سولی و چنار و دربابا را تا موقع بتی که حضرت والا فرموده، از عدم کمپاس معطّل گذاشتند. تا که حضرت والا از عریضهٔ هر دو تن، از کابل کمپاس ارسال فرموده، نقشهٔ مکمّلهٔ آن حدود را از سهال و جبال و اودیه و قفار کشیده، حاضر آوردند. و با این زحمات و تعیّنات، ساختن و پرداختن جسر از پیش [آمد] بعض موانع، به روی روز نیفتاد.

شرح حال و مآل کپتان قنبرعلی خان هزاره

و هم در این احیان، قنبرعلی خان، کبتان فوج پیادهٔ هزارهٔ قراباغی، از حضور والا، به منصب کمیدانی سرافراز گردیده، مأمور اقامت خدمت موضع منگوی لمقان شد، که در آنجا با فوج پیادهٔ نظام ترکی اول نمره سه مواظب خدمت باشد. و این

کمیدان که از خدمت صادقانهٔ خود، در وقت تمرّد و طغیان قوم منگل، این منصب را حاصل کرد، در عهد سلطنت امیرحبیب‌الله خان، سراج‌الملّة والدّین، نخست به منصب کرنیلی سرافراز شده، بعد بدون جنحه و جنایتی، از فوج و منصب مذکور، عاطل و عازل گردیده، چون هزاره بود، در سلک خدمهٔ پیشکار کرنیل غلام‌قادر خان، که از نان و آزادگی و کتابداری زمان شهزادگی این امیر ممدوح، به این منصب جلیل، نایل گشته، مأمور ربط و ضبط وتعمیر و ترمیم طرق شده بود، منسلک گردیده، به بردن و آوردن کتاب سوال و جواب، در نزد کارکنان دولت قیام و اقدام نمود. و مضمون این بیت دربارهٔ او صادق و گواه آمد:

برای خدمت آنکس که نشناسد حق خدمت

مکن اوقات خود ضایع که نی مزد است نی منت

شرح قاچاقی نمودن تجّار افغان کوچی

هم درخلال احوالی که به شرح رفت، عده‌ای از قوم آکاخیل کوچی، که پیشهٔ تجارت نیز داشتند و همواره مال‌التجّارهٔ از خود و بیگانه را، از راه قاچاق از داخل و خارج مملکت، حمل و نقل داده، خراج نمی‌دادند، هشتصد بار اشتر کشمش و روغن و قروت و غیره اجناس را به قاچاقی، در پشاور بردند، و از منصور نام باج‌گیر بندر سولانک، ماجرا حالی رای والا شده، کرنیل محمدعمرخان، قایم مقام محمدعلی‌خان، وکیل حاکم لمقان و محمدعمر خان، حاکم جلال‌آباد و محمدصدیق خان [را] فرمان شده، ایشان شابی و جان‌محمد و عارف و موسی‌خان و حیدر و نظام‌الدین نامان، از قوم آکاخیل و عمرخیل و لودی کوچی را، که مرتکب این فعل شده بودند، پس از مراجعت در نواح جلال‌آباد و کنر و لمقان، [محبوس و] گسیل کابل داشتند. و مبلغی زیاد، قرار نرخ مروّج، از روی تخمین، عوض بهای هفتصد بار، هر باری سی و دو سیر کابل، که حکم ضبط در اموال قاچاقی بود، به امر والا، برایشان حواله و حصول شد.

شرح جور و ستم جنرال میرعطاخان

و از دیگر سوی، در تضاعیف واقعات مسطوره، جنرال میرعطا خان، که همواره دست مصادرت به مال و منال رعیّت آخته و بر زنان نامحرم انداخته داشت، با آن که یک روپیه را نیم چارک روغن زرد، در مواضع شگل و چغن‌سرای، خرید و فروش می‌شد، مبلغی را قرار نیم‌سیر روغن، به یک روپیه که یک بر چهار، افزون از نرخ روز بود، به جور و اکراه، به اعداد رعایا داده، و محصل نظامی گماشته، هجده خروار و شصت سیر کابل روغن، که به دوهزار و پنجصد روپیه خریده بود، به ضرب چوب، حصول کرده، از راه تجارت، گسیل پشاور نمود. و حضرت والا از عرایض وقایع‌نگاران کنر و نواح آن، بر ماجرای جور و ستم او آگاه شده، از وی سبب این تعدّی و تطاول بپرسید و او انکار آورده، عریضه‌نگار شد که: «دو هزار و پنجصد روپیه از دفتر کنر، به نام تنخواه بزرگان جدیدالاسلام کافرستان، به فرمان پادشاهی، براهالی قرای مواضع کتار و کمبیر و شگل حواله شده، و محمداکبر خان کمیدان فوج پیادهٔ وردکی، که مأمور ممیّزی آنجا بود، مردم آنجاها که مبلغ حوالهٔ ذمگی خود را نداشتند، پنجصد روپیه را قرار یک چارکی روغن، به رضا و رغبت خود گرفته، و نیز خود من، سه صد روپیه را به ذریعهٔ الف‌خان نامی، قرار نرخ مذکور، از مردم چغن‌سرای، روغن گرفته، تجارتی نکردم.» و حضرت والا که از حالت تمامت مأمورین بزرگ و کوچک دولت و جور و ستم ایشان نسبت به اعداد رعیّت، نیک آگاه بود و مصادرات همه را می‌دانست، عریضهٔ او را بر دروغ حمل نموده، ارقام فرمود که: «شما برای سالاری سپاه نظام، مأمور اقامت آن موضع و مقام شده‌اید، نه تجارت و فراهم آوردن حطام، پس از این، ترک رباخواری کرده، مرتکب این‌گونه امور نشوید که مواخذه و رسوا می‌شوید.» و او ترک عادت را موجب مرض دانسته، دست از کردار ناهنجار خویش نکشید تا که محبوس و چنانچه بیاید، مال و منالش، که از سالها اندوخته بود، ضبط گشت. و نیز سیداحمد نام، متوطّن کنر و داماد جبّار نام زرگر را، که از پشاور در خانهٔ خود آمده بود، جنرال مذکور به اتّهام جاسوسی محبوس کرده و دوصد روپیه گرفته رها داد. و حضرت والا از عریضهٔ واقعه‌نگار آنجا، آگاه گشته از او بپرسید و او از این امر نیز انکار نموده، با خامهٔ حیلت و خدیعت علیث فلیثی، نگار داد.

و حضرت والا، با خامهٔ تنبیه و تهدید رقم کرد که: «من از سخنان، ملمّع و ملبّس را می‌دانم و از جزئیّات و کلیّات حالات و حوادث ولایات، مستحضر و آگاهم، و از حال شما خبر دارم که زود گرفتار دام نفس و هوای خودخواهی شد.»

و هم‌چنین محمدخان حاکم جلال‌آباد محمدعلم نام، غلام خود را، به علاقه‌داری رود حصارک گماشته، او طریق هتک عصمت و عفت زنان و دختران ضعفای رعیّت، برداشته و یک یک از زنان و دختران خوشگل را به جور و اکراه، در بستر خواب شب خود درآورده، به فاحشه‌کاری به روز رسانیدن آغاز کرد. و حضرت والا از عرایض واقعه‌نگار آنجا، براین ماجرا آگاه گشته، به ذریعهٔ فرمان، از اقدام او در این‌کار ناهنجار بپرسید. و محمدعمر خان ترهّات و واهیّات کاذبانه معروض داشته، در پایان کار از رفتار نکوهیدهٔ خود و تبعه و خودمهٔ خود، چنانچه بیاید، طلب کابل و محبوس؛ و مال و ملکش تمام ضبط شد.

و هم در روز هجدهم مذکور ماه ذیقعده، شراف‌بای مقیم بخارا و مأمور فروش پوست قره‌گلی را فرمان شد که دوازده پوت، پَرِ قوی اعلی، جهت اسباب و سامان حضور، با سه لک تنگه را پوست کش و سمور و خز ظلماتی و کیمخت و خرس، که همه اعلی باشند، خریده ارسال کابل نماید. و او همه را اشتراء و ارسال نمود.

ضبط شدن زیور زوجهٔ محمد جعفر

و از دیگر سوی در خلال واقعاتی که نگارش یافت، میرزا محمدصدیق خان، سردفتر تشخیص ترکستان، که مأمور این‌کار شدن او از پیش گذشت، زوجهٔ میرزا محمدجعفر خان سنجشی آنجا را که شوهرش فوت و امر والا به ضبط نمودن مال و منال و فرستادن اهل و عیال او از مزارشریف در کابل، صادر شده بود، به حبالهٔ ازدواج خود در آورده، ماجرا از عریضهٔ وقایع‌نگار آن ولا، به سمع فیض مجمع حضرت والا رسید که از جمله اموال ضبط شدهٔ محمدجعفر خان، حلل و زیور آلات زوجهٔ او را، میرزا محمدصدیق خان، مالک و متصرّف شده، کسی بازپرس این امر را نکرده است و با آن که زیورات شرعاً مال زن بود، حکمران ترکستان را فرمان شد که: «حلل زوجهٔ میرزا محمدجعفر را از میرزا محمدصدیق، شوهر دوم، بگیرد و اگر بهانه و حیله پیش آرد، از او التزام گرفته ارسال حضور نماید، که اگر

مکشوف افتد، به قتل رسد.» و او یک زوج دست برنجن طلا و چهارده دانه طلای بخارایی و چهار دانه راتسکهٔ روسی و سه عدد قاب تعویذ از طلا و یک عدد بازوبند نقره و یک زوج خلخال نقره را که زوجهٔ میرزا محمدجعفر خان از شوهر خود حاصل کرده، با خود در خانهٔ میرزا محمدصدیق برده بود، از او به دست آورده تحویل خزانهٔ دولت فرمود. و از این‌گونه زیورات زنان به امر حضرت والا بسیار داخل خزانه آمده، از جمله دربارهٔ این یک عادلانه رفتار شد، زیرا که در شکنجهٔ عذاب و عقاب درنیامده، و گربه در زیر جامه و بیضهٔ مرغ به آتش تافته در زیر بغل انداخته و مانده و پستانهایش به مثابهٔ دیگر زنان در زیر تخته اروسی نهاده و تخته از بالا، به شدت بر آن رها داده نشده، که مال و متاع شوهر خود را بنماید.

ضایع نکردن حضرت والا حقوق خدمت چاکران را

و مقارن این حال در روز بیست‌ودوم ذیقعده، مبلغ یکصد روپیه، به امر والا، به بازماندگان کمیدان محمدعثمان خان، که از راه فرار در ماوراءالنهر رفته و در آنجا خدمتی به دولت کرده، از عریضه و استدعای خودش، طلب کابل شده، چنانچه گذشت، حاضر حضور آمده بود، داده شد.

و مقارن این حال، در سالی، نود و شش روپیهٔ کابلی و یکصد و هفتاد روپیه و چهارصد دینار، از بابت بهای لباس محمدرحیم غلام‌بچه و پسر محمدعظیم بدخشی، که مجموع آن دوصد و شصت و شش و نیم روپیه و هفده فلوس باشد، برحال مانده، خود او موقوف گردیده، رخصت بدخشان و سردفتر آنجا را فرمان شد که تا زمان حیات، نظر به پاس خدمتش بدهد.

و هم در این هنگام، یک لک و بیست‌وهفت هزار و دوصد و ده روپیه و هجده و نیم فلوس و پنج خروار و بیست‌وسه و نیم سیر و یکنیم پاو و یک خورد روغن زرد و یک رأس گوسپند را، میرزا محمدعظیم‌خان و میرزا محمدحسین خان، از دفتر سنجش، به نام باقیات سال گذشته برآورده به تحصیلی محمداعظم خان مهمند، حواله و حصول کردند.

شرح سعیدمحمد و سعید احمدبیگ جمشیدی

و هم در روز بیست و دوم مذکور ماه ذی‌القعده، حضرت والا در باب سعیدمحمد بیگ و سعیداحمد بیگ و ارباب فخرالدّین جمشیدی، که از شرارت و جهالت خود، روی از سعادت برتافته از راه فرار، در مشهد و در نواح آنجا گرفته، و مدّتی روز سرقت و غارت مال و منال مردم به سر برده، و در پایان کار از عریضه و استدعای خود اجازت آمدن در هرات چنانچه گذشت یافته، خود ایشان در کابل حاضر آمدند. مشمول الطاف خسروانه گردیده، حکمران و میرزا محمدطاهر خان سردفتر هرات را فرمان رفت که: «هفتصد و سی روپیه به بیست و نه نفر از اناث و ذکور عیال و اطفال سعیداحمد بیگ و چهارصد و هشتاد روپیه به نوزده نفر منسوبان سعیدبیگ و چهارصد و پنجاه روپیه به چهارده تن عیال و اطفال فخرالدّین به رسم بخشش و زاد راه و راحله نیز از دولت داده، همه را گسیل کابل نمایند. و از هرسه تن سعیداحمد بیگ را امر توقف در کابل نموده، قرارداد که عوض املاک و مزارع هرسه تن، که ضبط شده است، در علاقهٔ لهوگرد کابل، مزرعه به ایشان داده آید. و ایشان پس از چندی دوباره خیانت ورزیده با عبدالرحمن خان، نبیرهٔ یلنگ توش‌خان جمشیدی، چنانچه بیاید، فرار کرده مصدر و مرتکب جنایات و مفاسد زیادی شدند. و در عهد امیر امان‌الله خان غازی، باز پس آمده عبدالرحمن خان، که در ماروراءالنهر، زبان روسی و ترکی حاصل کرده بود، در وزارت خارجه مأمور خدمت ترجمانی و سعیداحمد بیگ مأمور موطن اصلی خود شد، که إنْشاءَالله در موقعش مفصّل رقم خواهد گشت.

بازپرس جور افغانان کوچی نمودن حضرت والا

و هم دراین هنگام، عطامحمد خان، پسر ملا حسین خان، قاضی محکمهٔ شرعیهٔ هرات، که پدرش در روز پنجم شعبان فوت شده و حکمران آنجا او را عوض پدرش منصوب قضاوت نموده معروض داشت، منظور نظر عاطفت‌گستر آمد.

و هم در خلال احوالی که به شرح رفت، عبدالوهاب خان حاکم و چندتن ارباب هزارهٔ دایزنگی، با سیف آخندزادهٔ اسحق‌زایی، چنانچه گذشت، از غارت نمودن افغانان کوچی، دواب و مواشی هزاره [را] طلب کابل شده، و سیف

آخندزاده، از عریضهٔ علی‌محمد خان، حاکم پشت‌رود، که پسران او رشوت داده، عریضه کرده بود، که شصت هزار روپیه مال دولت بر ذمهٔ اوست، اگر محبوس بماند، این مبلغ زیان و ضایع می‌شود و اربابان رخصت مراجعت یافته عبدالوهاب خان، متوقف کابل گردیده فرمان شده بود که اشرار و غارت‌کنندگان اموال هزاره را از پشت‌رود، گسیل کابل نمایند. چنانچه علی‌محمد خان سوار مأمور [را] کرده، اشرار را از بیابانها که با رمهٔ خود قشلاق گزیده بودند، به‌دست آورده، در این ایّام دلاسا و عابدین و محمدشفا و محمداکبر و محمدافضل و جهانگیر و عبدالرحیم و مبین و دوست‌محمد و محمدامین نامان، قوم بابری و نورزایی و هوتکی و توخی و کاکری و بلوچی را حاضر آورده، ایشان اقرار به سرقت و غارت مال مردم هزاره نموده، بعد علی‌محمد خان معروض داشته، حضرت والا فرمان کرد که هر ده تن را محبوس و گسیل کابل نمایند. و چون وارد کابل شدند، چنانچه بیاید، مکافات کردار ناهنجار خود دیدند؛ به خلاف‌عهد امارت اعلیحضرت امان‌الله خان غازی که افغانان کوچی مال و منال هزارگان را غارت کرده و صدها نفر را کشته و زنده به آتش سوخته، زنان ایشان را به اسیری می‌برند و قرآن را اگر هزارگان شفیع کنند، به آتش می‌سوزانند و مراسم بازپرس از طرف حکومت به تقدیم نمی‌رسد، که إنْشاءَالله در جلد پنجم، در تضاعیف واقعات سلطنت اعلیحضرت او مفصّل رقم خواهد گشت.

تحفه فرستادن سردار غلام‌علی‌خان به حضور والا

هم در خلال احوالی که رقم شده آمد، سردار غلام‌علی‌خان، پسر سردار حیدر خان مرحوم که فوت پدرش و موقوف شدن تنخواه او، از پیش گذشت، یک قبضه کارد بهبودی و دو عدد قلیان چینی، مکمّل اسباب، که جدید استعمال آن در مملکت ایران رواج یافته بود، و چند زوج جوراب وبری و ابریشمی مشهدی و ده کیسه طورباف ابریشمی و قدری از غبار ضریح مقدّس حضرت امام‌رضا رضی‌الله عنه، را در صندوقچهٔ رویه مخمل انداخته، با عریضه‌ای مشعر بر استدعای برحالی تنخواه پدر مرحوم، به نام بازماندگان آن، به ذریعهٔ عبدالله‌خان، از مشهد مقدّس، ارسال حضور والا نموده، و حضرت والا، هدیهٔ او را منظور و درروز پنج‌شنبه بیست‌ودوم

مذکور ماه ذیقعده، ارقام فرمود که: «معطلی تنخواه پدر شما، از سبب مشخص و معیّن نبودن بازماندگان ذکور و اناث بوده، نه امر دیگر. اکنون زن و مرد و بزرگ و کوچک را با تعداد و تعیین سن و سال عمر هر یک مفصّل مرقوم و مرسول دارد، که تنخواه پدر مرحوم او قرار ترکهٔ فرایض‌الله، بر همه منقسم و مرحمت شود.» و او با اتفاق عبدالله‌خان، سیاههٔ نام و سن هر یک را به امضای عده‌ای از موثقین و عبدالله‌خان، ارسال کابل نموده. یکهزار و پنجصد روپیه، به نام غلام‌علی‌خان و پنجصد روپیه به نام علی‌اکبر خان، برادر کهتر او، و پنجصد روپیه برای دختر محمدحسین خان، پسر او که خودش فوت شده بود، و دوصد و پنجاه روپیه به نام تاجور خانم و دوصد و پنجاه روپیه به نام زهرا خانم، دختران مرحوم مذکور، که مجموع پنج هزار و پنجصد روپیهٔ قران درشمار آمد، برحال گشت. و این سردار غلام‌علی خان، در عهد امیر حبیب‌الله خان، سراج‌الملّة والدّین، از موضع گل‌کمر، تابع مشهد مقدّس، چنانچه بیاید، با تمامت اهل و عیال خود، در کابل آمده، مورد الطاف شاهانه گشت.

شرح عریضهٔ غلام‌صدیق چوری‌ساز و کلال

و هم در خلال احوالی که مذکور [شد] غلام‌صدیق نام، چوری‌ساز و کلال، از قوم یوسف‌زایی، که در موضع پنجاب نهر سرکاری، واقع علاقهٔ گرشک، اقامت حرفت و صناعت داشت، عریضه‌نگار حضور والا شد که: «روزی یکی از افغانان آنجا، با زبان استهزاء به من گفت که اگر قوم سرخ رنگ، یعنی انگلیس، در این ولایت بیاید، راحت و خوشبختی و سعادت این مردم خواهد بود، و بسی اسباب رفاه اگر چه قبایل و عمرانات و مساجد ما را خراب سازند، به روی کار خواهد آمد. و اگرچه اسپ در مسجد ببندند، و فور نعمت و قلّت زحمت و ذلّت به روی روز خواهد افتاد؛ و مدح و مناقب و اوصاف زیاد نسبت به فرنگیان بر زبان رانده، حضرت والا را سقط و دشنام گفت و از گفتار ناهنجار او، مو براندام راست گشته، هرچه خواستم، زشت و ناسزا بدو گفتم. و او کسان خود را گرد آورده، مرا از ضرب چوب و لت و کوب بخست و در شب، از کثرت درد و الم، تب عارض حالم شده، بامدادان راه بیابان برگرفتم و عرصهٔ هفت شب و روز چیزی نخورده و

از غصه خوابم نیز نبرده، بعد به عزم حصول تسکین قلب حزین خود، خود داخل مزار سیّد تاجدار شدم و به زبان حال و قال عرض احوال کرده، استدعا نمودم که چرا دین اسلام، چنین ذلیل و مضمحل شده است؟ و سحرگاه وضو کرده، در مسجد قرب آن زیارتگاه، سر در جیب مراقبه فرو برده ناگاه شخص ماه سیمایی را در برابر خود ایستاده دیده و بی‌آنکه من با او اظهاری کنم، وی از من پرسید که از چه اندوهناکی؟ برو به جانب نایب صاحب، عرض حال و اظهار احوال خود بکن که زمام مهام اهل اسلام را در کف اقتدار او نهاده‌ایم، ما غور و خوض امور جمهور را کرده نمی‌توانیم. من در حیرت افتاده سوال کردم که نایب کیست و کدام کس است؟ او فرمود که جناب ضیاءالملّة والدّین است. این را گفته راه خویش پیش گرفت. من سر از جیب مراقبه برآورده، باخود اندیشیدم که این شخص برای بازخواست تنها من نیامده است که حضرت ضیاءالملّة والدین انتقامم را کشیده زاجرینم را کیفر دهد؛ بلکه مطلبش عموم اهل اسلام است. باری، از آن روز تا کنون، یازده ماه به فکر و اندیشهٔ عرض این امر، به حضور والا به سر بردم تا که نوبت دیگر، آن شخص جلیل و هادی سبیل را در عالم خواب دیدم که به عتاب مرا خطاب کرد که چرا عریضه‌نگار والا نشدی و من به اضطراب از خواب جسته، به استکتاب این عریضه پرداخته، شرح ماجرا نگاشتم و آرزومندم که طلب حضور شده، شرح حال آن شقی را به عرض رسانم.» و حضرت والا در روز بیست‌ودوم مذکور ماه ذیقعده در پاسخ این عریضهٔ مزخرفهٔ، او رقم فرمود که: «قوهٔ متخیله‌ات از تغلّب و استیلای مرض مالیخولیا، مغلوب گردیده یا آن که اسباب حقّه‌بازی و نیرنگ‌سازی را در بساط مکر و حیلت چیده‌اید؟ و اگر نه چنین باشد، این را همه کس می‌داند و از کتب عقاید راسخه اسلامی می‌خواند که الحمدلله آفتاب دین اسلام در سپهر استحکام و دوام آئین خجسته‌آغاز فرخنده‌فرجام حضرت خیرالانام، تابان و درخشانست و از تراکم غمام اضغاث احلام، پوشیده نمی‌گردد و شخصی که به زبان خود حرفی و کلمه‌ای را براند، امور خداوندی موقوف به گفته و دیانت نهفته و آشفتهٔ او نیست، و آنکس که ترا در خواب، دلالت بر عرض و وصول به مأمول کرد و این مقوله را فرمود چرا بی‌واسطهٔ تو به ما نگفت که ترا رسول خود قرار داد؟ سرکار چون تو اشخاص را به دربار، راه نمی‌دهد و به ترّهات و

واهیاتش اعتقاد نمی‌کند؛ و جهلهٔ افاغنه از این‌گونه اولیای ذی‌کرامات و خارق عادات، بسیار دارند. مثل درویش سوادی که محاربات و مقاتلاتش با دولت انگلیس و اظهار هفوات مریدانش از پیش گذشت.» و یکی از جمله، کمیدانی از قوم سهاک غلزایی بود، که در سلک نظامیان تحت رکاب شهزادهٔ محترم، سردار نصرالله خان، طریق خدمت می‌سپرد، روزی در جلال‌آباد سخن از ولایت و خرق عادات ملاّ ابوبکر مرحوم، قوم وردک، که او را حضرت والا چنانچه گذشت، به قتل رسانیده بود، در میان افتاده، کمیدان مزبور بالمواجه و حضور مؤلف عاری از شعور، زبان به اوصاف و مناقب و کرامات ملاّی مذکور کشوده، بیان نمود که شبی، آن جناب را در خواب احتلام دست داده، نافلهٔ شب و نماز بامدادش فوت شده، سوگند یاد کرد که تا زنده باشد آب نیاشامد؛ و سه روز بدون آشامیدن آب به سر برده، تا که دهانش از عطش خشکیده زبان به کامش چسپیده، چاک چاک گردید؛ و سر در بیابان کشیده، پیر روشن ضمیری، او را بدید و گفت چون از خوردن آب ابا ورزیده و سوگند یاد کرده‌اید، به عوض آن مدام شیر بیاشام، که هم حانث و هم هلاک نشوی، و او به امر آن مرشد راه حقیقت، به آشامیدن شیر عادت کرده، تا آنگاه که حضرت والایش بکشت، به جز شیر، آب نیاشامید. و هم قبل از آن که محبوس و مقتول گردد، کندوی خانه پدرم را بهرهٔ درویشان و مریدان خود قرار داد. و در هر روزی از بیست الی صد تن را از آن آرد برداشته و نان پخته و به فقراء داده، هرگز آرد آن تمام نمی‌شد، تا که زن برادرم درشک و اشتباه افتاد و سر آن کندو را برداشته از آرد هیچ در آن نمی‌بیند، پس از آن آرد آن تمام گردیده، جناب ملاّ ابوبکر اهل بیت پدرم را عتاب و خطاب فرمود که شما به کندوی آردی که من برای مریدان خود و فقرا مقرّر و معیّن کرده بودم، چه دخل داشتید که مشاهده می‌کردید؟ باری پس از این چنین کاری را نسبت به شما نخواهم کرد.

هدف گلولهٔ تفنگ شدن سرحدداران روسیه

و هم در خلال احوالی که رقم شده آمد، سی تن سوار نامعلوم‌الاسم، شام هنگامی، بر محافظ‌خانهٔ سرحدّیه، واقع موضع کوه سنگی حمله کرده، محافظین را هدف

گلولهٔ تفنگ ساختند و حارسین به مدافعه و کشاد دادن تفنگ پرداختند و پس از وقوع این واقعه، پلکونک روسی، به سرهنگ محمود خان، سرحددار افغانی، نامه فرستاده خبر داد که این امر را سواران افاغنه مرتکب شده‌اند، باید ایشان را از اقدام در این‌گونه امور مخالفانه بازدارد، تا فتنه و مفسده بار نیارد و باعث کدورت خاطر اولیای دولتین نشود. و چون این سواران، از اهل افغان نبودند، او مکتوب پلکونک روسیه را نزد حکمران هرات فرستاد و او آن را گسیل حضور والا داشته، حضرت والا در روز بیست‌وپنجم ذی‌القعده، برنگاشت که: «نیک مواظب گردیده و تحقیق و تفتیش نموده، معلومات صحیحه حاصل نماید که مبادا این سواران را قونسل دولت انگلیس، که در مشهد اقامت دارد، مأمور کرده باشد، که در حالت مجهولیّت و اخفا، به این‌گونه امور اقدام کرده، دولتین افغانستان و روس را با هم، از درِ تبرّا برانگیزانند و فتنه حادث گردیده، دولت انگلیس به کام و مرام خویش نایِل و واصل آیند.» و در پایان کار چنانچه حضرت والا فرموده بود، این امر، به تحریک قونسل دولت انگلیس، به روی کار آمده و باعث فتنه‌ای نشد.

و مقارن این حال، محمدافضل نامی، از قوم اسحق‌زایی، که عم خود را به‌قتل رسانیده با اهل و عیال خود فرار اختیار کرده در قاین قرار گرفته بود، و از آنجا با عیال و اطفال خود در هرات آمده، عریضه‌نگار حضور شد که: «یکی از اولاد من در قاین فوت شده، من از ملاهای آنجا استدعای تغسیل و تکفین و دفن او را کرده، ملاّ به اتّفاق حاکم آنجا از تغسیل میّت ابا نموده گفتند که: نعش میّت شما نجس است، ما میت نجس را غسل نمی‌دهیم که خود نجس می‌شویم، این جواب را از ایشان شنیده خودم آن میّت را غسل داده و کفن و دفن کرده؛ بعد فوراً از قاین با عیال و اطفال خود در هرات آمدم و عزم شرفیاب شدن حضور جزم نموده، حکمران هرات منعم فرموده خودش ماجرا از اظهار من معروض داشت. تا کنون سه ماه است که پاسخ عریضهٔ او صادر نگردیده، به روی روز نیفتاده است. بنابرآن خودم ناچارگشته به نگارش عریضه پرداختم و ماجرا معروض داشتم که سررشته‌ای در باب مؤنت و معیشتم فرموده شود.» و حضرت والا ارقام فرمود که: «اهالی شیعه، میّت خود را قبل از اغسال سه گانه آب سدر و کافور که به قدر مسمّی سدر و کافور است، مخلوط می‌کنند و آب قراح [را] نجس می‌دانند؛ و

اموات تمامت اهالی مذاهب مختلفهٔ اسلامی را در غسل و کفن و نماز و دفن، واجب کفایی می‌دانند، و در این خصوص غسّالی خاصی دارند، البته شما ملاّی بزرگی را با حاکم تکلیف کرده، این پاسخ را شنیده‌اید؛ و حالا در هرات آمده به تصوّر جاهلانهٔ خود می‌خواهید که خاطر ما را به این‌گونه اکاذیب، از مردم شیعه مکدّر بسازید و حال آن که خود شما عم خود را با آن که خداوند فرموده است: مَنْ قَتَلَ نَفْساً مُتَعَمَّداً فَجزائه جَهَنّم فَقَد کَفَر و در جای دیگر از قرآن مجید فرموده است که: مَنْ قَتَلَ نَفْساً فَکَانَّمَا قتل النَّاس جَمِیْعَاً، به قتل رسانیده، خود را مسلمان می‌دانید و شیعه را کافر می‌خوانید؛ و اگر توبه کرده و مسلمان باشید، از روی اعتقاد اسلامی روزی خود را از او تعالی بخواهید. از بیت‌المال مسلمانان رایگان به کسانی که قتل نفس کنند، به محض نکوهش شیعه، چیزی و پشیزی داده نمی‌شود.»

و هم در تضاعیف واقعات مسطوره، عرب‌بای نامی، از مردم سکنهٔ علاقهٔ خوست قطغن، مسمّاة بی‌بی عروضه را، که شوهرش فوت شده بود، به وعده و مژدهٔ این که او را به عقد مناکحت و مزاوجت خود در می‌آورد فریفته، خود را به وصال او نایل ساخت و شب و روز بستر مخالطت گرم کرده، چند بار به تکرار، با او مجامعت نمود، تا که او حمل برداشته، استدعای انعقاد عقدنکاح کرد. و او مرچ سرخ با چیزی از دیگر ادویهٔ سقوط جنین به او خورانیده طفل را از رحمش سقط نمود؛ و آن ضعیفه چهل و پنج روز، در بستر درد وضع حمل افتاده. پس از حصول صحّت نیز عرب‌بای را تکلیف عقد نکاح کرد، و او ابا ورزیده، وی نزد محمدیوسف خان عرض کرده و ماجرا بازداشته، داد خواست. و او عرب‌بای را یک شب محبوس فرموده و رشوت گرفته، از حبس رها داد. بعد آن زن به قاضی عرض حال نمود. و قاضی طلب بیّنه کرده، چون او از حالت خلوت گزیدن و وقت مخالطت با عرب‌بای به پای بردن خود، گواهی نداشت، ماجرا معروض حضور داشت. و حضرت والا، در روز بیست‌وپنجم مذکور ماه ذیقعده رجوع دعوی او را به شرع مطهّر فرموده رقم نمود که: «چرا قبل از نکاح، دست مباشرت به عرب‌بای داده مرتکب زنا شده؟ اکنون هر چه امر شرع شریف باشد، در محل اجرا خواهد آمد.» و در پایان کار، از اقرار آن زن و انکار عرب‌بای و عدم شهود،

ضعیفهٔ مذکوره تعزیر شرعی شده و مکافات زنا و جنحهٔ سقوط طفل، به گردن عرب‌ای بماند و سوگند نیز یاد کرد.

طلب کابل شدن شهاب‌الدّین‌خان سلیمان‌خیل

و هم در خلال احوالی که مذکور شده آمد، شهاب‌الدین خان سلیمان‌خیل، از متوطّنین موضع دوی‌چینهٔ علاقهٔ وازخواه، که سردار گل‌محمدخان به ذریعهٔ عریضهٔ چنانچه گذشت، شکایت از خودسری و شرارت او کرده سعایت نمود. و حضرت والا او را منع از دخالت با او فرموده، او را طلب کابل نموده، و مهتر یعقوب نامی، از پیشخدمتان دربار معلّی را مأمور به حضور حاضر آوردن او کرد. و او شهاب‌الدین خان را چنانچه بیاید، حاضر آورد.

اشتهار قدغن بردن روغن در خارج

و هم در این هنگام، از قلّت روغن که به روی روز افتاده، از تجارت عموم طوایف افاغنهٔ کوچی، که مال‌التّجارهٔ زیاد، همه ساله، از راه قاچاقی آورده و فروخته و از این مملکت، روغن و برک و گلیم و قالین و زیره و پسته و بادام و اسپ و غیره را خریده، نیز به قاچاقی در خارج، خصوص در شالکوت و دیره‌جات و بنون و داماان و پشاور و پنجاب و سند و هند برده و تجارت کرده، عسّرت در ارزاق ملّت و خسارت در باج و خراج دولت وارد نموده، رفته رفته در این هنگام، روغن از سیری چهار روپیه، به هشت روپیه رسید و حضرت والا آگاه شده از جمله بردن روغن را در خارج، قدغن فرموده. در روز بیست‌وپنجم مذکور ذیقعده اشتهاری انتشار داد که: «حکّام ولایات و حرّاس بنادر و معابر، طوایف کوچی را نگذارند که روغن، از راه تجارت، در خارج مملکت ببرند؛ و اگر به دست آید، ضبط نمایند.» و با وجود صدور این اشتهار، مأمورین دولت، از حکّام و ضبّاط و عمّال و محافظین بنادر و معابر و مسالک، از عدم دیانت و اخذ رشوت، در سدّ این رخنه نپرداخته، تا که در این هنگام، که زمانِ ارقام کرّت سوم این کتاب مستطاب و سنهٔ ۱۳۴۳ قمری هجریست، سیری از روغن، به شانزده روپیه رسیده است؛ و باعث این امر در حقیقت و نفس‌الامر، تغلّب مردم کوچی و عدم بازپرس حکومت است،

زیرا هم مردم هزاره، که منبع روغن افغانستان می‌باشند، از جور و ستم و سرقت و قتل و غارت طوایف کوچی، پراکنده و ذلیل شدند و کارکنان دولت از تعصّب مذهبی‌و اخذ رشوت، توجّهی در انتظام این مهام نکردند.

شرح جسارت و شرارت مردم کوچی افغان

چنانچه در سنهٔ هزار و سه صد و چهل قمری، مؤلف این اوراق، پس از آن که تمامت طوایف افغان کوچی از هزاره‌جات مراجعت کرده، به جز از طایفه ملاخیل، که علاقهٔ حجرستان هزاره را مالک و متصرّف شده‌اند، دیگر کسی باقی نمانده، همه رفته بودند. به امر اعلیحضرت شهریار غازی، با کرنیل سلطان‌حمید خان و چهل سوار نظامی، در روز بیست‌وچهارم میزان مأمور منع مردم ملاخیل از بردن روغن در خارج شده، و شب چهارم عقرب در میرآدینه که دستهٔ پیری‌خیل، از قوم ملاخیل، از حجرستان به عزم هندوستان یک منزل کوچیده، وارد آنجا شده بودند، مؤلف حقیر را به وعدهٔ این که فردا روغن‌های خود را سیاهه داده و به کابل و غزنین برده، قرار سیری چهارده روپیه فروخته، بهای آن را مویز و انگور در پشاور و دامان می‌بریم، فریب داده، در شب، لشکر بقیهٔ ملاخیل حاضر آمده، آنها را جانب حجرستان کوچ و مراجعت دادند. و نیازمند، نصف شب، به ممانعت برخاسته، اسپ سواری من و یک نفر از سواران نظام، از ضرب گلولهٔ تفنگ ملاخیلان سقط گشته، پس رفته، در موضع قشونک فروکش کردند. و ماجرا در همان شب، به ساعت سه، به پست ضروری، به سپهسالار محمدنادر خان نگاشته، تا یازده روز بلکه تا این وقت، پاسخ لا و نعمی، از او حاصل نگردیده، و قبیلهٔ پیری‌خیل، از آنجا به راه آب‌پران و شیرداغ کوچیده، حقیر با کرنیل مذکور و سواران نظامی، پس از نماز خفتن در تاریکی شب، راه تعاقب برگرفته، با آن که ایشان چهار روز جلوتر کوچیده بودند، در موضع‌الوم لالا از ملک هزارهٔ جاغوری، که آن را افغانان علی‌خیل سکنهٔ مقر متصرّف شده، با کوچی‌های قبیلهٔ مذکوره دوچار شده: ایشان دست به آلات حرب برده، چون مردم هزارهٔ پشه‌ای و شیرداغ و ایچه، به معاونت برخاسته، سدّ راه عبور آنان گردیده بودند، ترک جنگ کرده در علاقه گزک موطن قوم مسکهٔ هزارهٔ جاغوری، که افغانان کاکر و خروتی از قبایل

کوچی، آن را مالک گشته‌اند، فرود آمدند و کار را بر خود تنگ دیده، بیست خروار کابل روغن زرد، با شصت و هشت نفر اشتر، به دولت داده، قتل مؤلف را مواضعه نهادند و من آگاه شده، به بهانه، خود را کشیده، به ایوار و شبگیر، در جای احمدعلی بابه، از مردم هزاره جاغوری رسیده از دستبرد قتل که افغانان اندیشیده بودند رها شدم وچون قرار داده بودند، یکصد و هشتاد خروار روغن دیگر، نُه قبیلهٔ دیگر از قوم ملاخیل، که از راه غزنین کوچیده بودند، به دولت بدهند، عبدالکریم خان، حاکم غزنین، بیست و چهار هزار روپیه رشوت گرفته، ایشان از حدود غزنین، بدون دادن مقداری مذکور، عبور کردند. و در پایان کار علاوه بر مقداری مذکور خدایدادخان خوازک، وکیل مردم ملاخیل، سه هزار خروار مقداری روغن تجارتی موکّلین خود را، سند مکتوبی داده و هم از جملهٔ بیست خروار روغن ماخوذه، سه خروار را کرنیل سلطان‌حمید خان و خدایداد خان مذکور، حیف و میل کرده، از جمله هفده خروار، هفت خروار را حاکم غزنین، گسیل کابل داشته، در وقت وزن کردن در کارخانهٔ طعام دولتی، شصت سیر، سنگ و کلوخ از بین خیک‌های روغن برآمده، از آن‌وقت تاکنون، مراسم بازپرس از قوه به فعل نیامد. و هم برعلاوهٔ آن که ده یک این بیست خروار روغن و شصت و هفت اشتر را قرار قانون مدرجه نظامنامه به مؤلف ندادند، یکصد و چهار روپیه، کرایهٔ فاتون را که از طرف دولت تا غزنین و از غزنین تا کابل داده شده بود، از من گرفتند که إنْشاءَالله در جلد پنجم مفصّل رقم خواهد شد، که مأمورین این دولت علیّه، به چه انواع و اقسام خواص و عوام را به اغراض نفسانی و وسواس شیطانی، دوچار ذلّت و عسّرت ساخته و می‌سازند و کام خویش حاصل می‌نمایند.

تعشّق عبدالمجید فوفل‌زایی و یک برادر او

و هم در خلال احوالی که به شرح رفت، عبدالمجید و عبداللطیف نامان، از قوم فوفل‌زایی که با هم برادر و در مفاحشه‌کاری یاور بودند و با یارو نامی، از قوم الکوزایی در یک خانه نشیمن داشتند. ترک حقوق همسایه‌داری کرده با زوجهٔ یارو تعشّق ورزیدند. و پس از چندی یارو را به اتّفاق زوجه‌اش به قتل رسانیدند. و پس از تحقیق و تفتیش، گرفتار زندان سیاست حکومت آمدند.

و هم‌چنین سیفور نام بارکزایی، با زوجهٔ نورالحقّ نام الکوزایی، دمساز گشته و شوهر او آگاه شده خواست که زوجهٔ خود را از شهر قندهار، در زمین داور گسیل داشته، رشتهٔ مفاسقت او و سیفور را بگسلاند. و قبل از آن که زوجهٔ خود را بردارد، از درِ ادای نماز عشاء در مسجد شده، سیفور فرصت وصل یار جسته، در خانهٔ او شد وَ زوجهٔ نورالحقّ در مواجه پسر هفت‌ساله خود، که از شوهر خویش داشت، نزد عاشق فاسق خود گریه آغاز و اظهار کرد که شوهرم مرا در زمین داور برده از بوس و کنار دور می‌سازد، و سیفور از گریهٔ آن فاحشه، عزم قتل نورالحقّ را جزم نموده، چنانچه پس از آن که او نماز گزارده به خانهٔ خود شد، از دست سیفور و زوجهٔ خود، مقتول گشت. بعد هر دو تن فارغ‌بال گردیده، تا وقت سحر به طبخ غذای معاشقت گراییدند و گاهی دست به ملعقه برده، گاهی دسته در آوند سودند تا که طعام پخته و اعصاب و عروق ایشان از برد و آورد خسته گردیده، آن طفل نیز از خواب برجسته، هر سه تن، بر سر سفرهٔ غذا نشستند و آن طفل به مادر خود به زبان نیاز گفت پدرم را نیز از خواب بیدار کن که در صرف طعام با ما یار شود. و او با عاشق فاجر خود، پسر را تسلّی داد که بابا جانت خوابست، میل خوردن چیزی ندارد و خلاصه هر دو تن گرفتار شحنهٔ سیاست حکومت شده، این دو تن زانی و زانیه با آن دو برادر، با معشوقهٔ ماه پیکر خود، به امر حضرت والا، از اقرار خود ایشان به دار سیاست کشیده و کشته شدند.

تصمیم عزم والا به ساختن بند سلطان

و مقارن این حال، تعمیر بند سلطان، واقع غزنین که از مرور دهور، خراب و یباب گردیده، اراضی و مزارع تحت آب آن، از زراعت بازمانده بود، و از عریضه و استدعای مردم تاجکیهٔ قرب و نواح غزنین، که به توسط و ایمای حاجی محمدنبی، پسر ناظر نعیم در سنهٔ ۱۳۱۳ هجری چنانچه گذشت، معروض داشته، آباد کردن آن را از دولت خواستار آمده و تا این هنگام، به عهدهٔ تعویق افتاده، فرا یاد خاطر والا گشت. و میر محمدحسین خان، حاکم غزنین را فرمان رفت که به کار تعمیر و تسدید آن پرداخته، هرقدر مبلغی که صرف شود، بلامضایقه، به خرج رسانیده، آن بند را آباد نماید. و او چهل دایره داش آجر و آهک‌پزی ساخته، شروع

کار آن را از حضور اجازت خواست. و حضرت والا در روز بیست‌وپنجم مذکور ماه ذیقعده، ارقام فرمود که: «در حال، افتتاح کار آن را از سبب طغیان آب معطّل داشته، پس از اندک شدن آب به کار پردازد.» و هم در باب ساحت هر سه طبقه کاسهٔ بند، که از روی تخمین پنجاه جریب زمین تعیین کرده و معروض داشته بود ارقام شد که: «مسّاح مأمور نموده، پیمایش تحقیقی کند و مصارف آن را دولت و رعیّت به اتّفاق هم نماید، زیرا که اراضی ومزارع رعیّت در زیر آنست و دولت به قدر خرج خود شریک آب و زمین خواهد شد و اراضی و مزارعی که فعلاً آبیاری و کاشت‌کاری می‌شوند، ولیکن آب مکفی آنها نیست و در صورت افزونی آب و کفایت تامهٔ زراعات، رعیّت خرج افزونی آب را بدهد و اراضی بایر و لمْ یزْرع که جوی‌های آنها از خاک انباشته و مسدود شده‌اند و ارض موات در شمار می‌آیند، پس از آبادشدن بند و اجرای آب بر آنها، همه حقّ دولت خواهند بود. و یک نفر از جملهٔ سه تن ملکانی که وکیل رعیّت زیربند بودند، برای قرارداد مخارج تعمیر، طلب کابل شد.

جشن ختنه سوری شهزاده غلام‌علی خان

و هم در این آوان، محمدعمر خان لودی که طلب کابل شده و جور و ستم زیاد به رعایا کرده بود، محبوس و تمام مایملک کابل و قندهار او ضبط دیوان سلطنت شد. و از دیگر سوی در روز بیست‌وپنجم مزبور ماه ذیقعده، سردار عبدالعزیزخان، حکمران ترکستان دشت یولمره را محلّ نرم و جشن سور و سرور ختنهٔ شهزاده غلام‌علی‌خان قرار داده با تمامت حکام و عمّال و اعیال لشکری و کشوری، که از راه دعوت، حاضر آمده بودند، همرکاب شهزاده، در آنجا که سراپرده‌ها و خیمه‌ها و خرگاه‌ها برافراخته و مرتّب ساخته شده بود شده، و اندکی درنگ کرده، از آنجا با جمعیّت و ازدحام و ساز و نواز موزیک نظامی، در درب حرمسرای پادشاهی، پای‌کوبان و کف‌زنان و سرودخوانان و رقاصان بازگردیده، سه شباروز، در دشت مذکور، به نای و نوش و عیش و عشرت به سربرده، مراسم آتش‌بازی و اسپ‌تازی و تیر تفنگ‌اندازی و صرف انواع مآکل و مشارب متنوِّعه و حلویات به تقدیم رسانید. و در روز یکشنبه بیست‌وهشتم ذیقعده، عموم خواص و عوام و جمهوری

انام، دعوت‌شدگان را، از انواع حلویات و قند روسی بهرهٔ وافر داده، به ساعت دوازده از این روز، امر ختنهٔ شهزاده را به پای برد. و یکهزار ثوب چوخای کم‌خواب و اطلس چینی و لته روسی که شراف‌بای به امر والا چنانچه گذشت، از بخارا به مبلغ پنجاه و شش هزار و پنجصد و شصت و سه تنگه خریده و در مزار گسیل داشته بود با دوصد و یازده طاقه لنگی و لنگوتهٔ زرّین و پنجصد توپ ململ و یکصد و شش طاقه شال خلیلی و کوسهٔ کشمیری، که از کابل فرستاده شده بود به کدخدایان و اعیان رعیّت، خلعت عطا کرد و دوهزار و سه صد روپیه و پنج دانه طلا، زنان بزرگانی که دعوت‌شده بودند، بر تخت تبریک ریختند و یک لک و بیست هزار روپیه جمهور اربابان و کدخدایان به نام تهنیت دادند. و غیر از دیگر مصارف، ششصد و چهل پوت قند روسی و دوصد و هشتاد پوت شکر بوره، صرف این جشن به شمار آمده، به میمنت و مبارکی، از آغاز به انجام رسید.

و مقارن این حال، والدهٔ ماجدهٔ شهزاده غلام‌علی‌خان، از فوت خواجه امرالله خان که در روز بیست و دوم شوال این سال اتفاق افتاده و سه روز مراسم تعزیه‌داری و فاتحه‌خوانی او را، سردار محمدیونس خان به تقدیم رسانیده بود، به ذریعهٔ عریضه از فوت او و عدم لَلَه برای شهزادهٔ ممدوح، به حضور والا آگاهی داده، فرمان شد که: «دیگر لَلَه از حضور مأمور می‌شود و اجرای امور او را سردار محمدیونس خان می‌نماید و هم معلم گماشته معروض می‌دارد.» چنانچه سردار معزّی‌الیه، از وصول این منشور اجراأت امور شهزاده و مأمور کردن معلم او را، از قوه به فعل آورد.

تعیین فروش سنگ لاجورد در بخارا

و هم در این هنگام، عزیز مرادبای، مأمور این دولت و مقیم بخارا، به امر و فرمان حضرت والا، در تعیین نرخ فروش سنگ لاجورد پرداخته، و داود نام یهودی، دلاّل لاجورد، رقم اعلای آن را از قطعات یک چارک و نیم به وزن کابل تا نیم سیر، قرار وزن یک پوت روسی، دوهزار تنگه و کوچک اعلای آن را از نیم چارک الی پنج پاو، پوتی یکهزار و دوصد تنگه، و اوسط آن را از یکنیم چارک الی نیم سیر، پوتی هشتصد تنگه، و کوچک اوسط آن را از نیم چارک الی یک چارک، پنجصد

تنگه اظهار کرد، که به فروش می‌رود. و حضرت والا از عریضهٔ مرادبای بر بهای سنگ لاجورد علم حاصل نموده، سه قطعه سنگ لاجورد هریک به وزن پنج پاو و پنج پاو و یک خورد و پنج پاو، از رقم اعلی و اوسط وادنی، ارسال بخارا فرمود. چنانچه عزیز مرادبای آنها را به یوشع و احران نامان یهودی نموده ایشان، اعلای آن را در حجمت و عظمت یک قداق، الی صد قداق قرار پوتی دوهزار تنگه مقدار بیست پوت و اوسط آن را پوتی هشتصد تنگه و ادنی را پوتی پنجصد تنگه خریدار شده، قرارداد مکتوبی دادند و عزیزمرادبای، رقیمهٔ هر دو تن را ارسال حضور داشته، حضرت والا، امر فرستادن سنگهای موجودهٔ لاجورد را در بخارا کرده، چنانچه بیاید، مقداری ارسال آن در موقعش رقم شده می‌آید.

تعیین قسط باقیات محمد عرب خان

و از دیگر سوی، در خلال احوالی که به شرح رفت، دولک و هفتاد هزار تنگه از سنجش محمدرحیم ویردی‌خان، حاکم آقچه، و محمدنظر خان منگباشی، بقایای محمدعرب خان، مستأجر به شمار آمده، کدخدایان اهالی آقچه و نواح و توابع آن، به میل خاطر خود ادای آن را از در ایلیّت و قومی قرار قسط، بر عهده گرفتند که به دولت برسانند. و حضرت والا اَز عریضهٔ حاکم مذکور، از این امر آگاه شده، منظور و قبول کرد.

به کابل آورده شدن مرغ پرپا

و هم در این هنگام هشتاد قطعه مرغ اهلی پرپای دکنی، به فرمان حضرت والا از هندوستان به ذریعهٔ سفیر این دولت، خریده شده در پشاور فرستاده شدند. و عبدالرسول و میرزا اسکندرشاه نامان که مأمور حمل و نقل آلات و اسباب و اشیای دولتی از پشاور در کابل بودند، آنها را مصحوب حاجی شیرمحمد و طالب و صمدخان و صفدر نامان مرغ‌باز کابلی، که از حضور مأمور شدند، گسیل کابل داشتند. و از این مرغها و غیره حیوانات اهلی و وحشی، بسی از ممالک خارجه به امر والا در افغانستان و کابل آورده شده، از انواع آنها در این مملکت، به روی روز آمدند.

مسافت راه تنگی غارو و درونته

و هم در خلال این احوال، عبدالغیاث‌خان کمیدان فوج سفرمینا، که مأمور ساختن راه کابل و جلال‌آباد شده چنانچه گذشت، به کار پرداخته بود، از دهن تنگی غارو و تا اقامتگاه داکیان، واقع کته‌سنگ، عرض راه باریک آب و کوتل ادرک بدرک، مسافت چهل هزار و سه صد و پنجاه گز در طول و پنج گز در عرض، حصهٔ مردم تگاب قرار داد که ساخته بپردازند؛ و از مصب آب کوتل ادرک بدرک تا موقع پل آهنین درونته، که به امر امیر حبیب‌الله خان، سراج‌الملّة والدّین، این پل ساخته و پرداخته، شصت و دوهزار و سه صد گز، به شمار آمده، از جمله ده هزار گز معمار، که هر زرعی، معادل سه فیت است، در اندرون دره و سنگلاخ اتفاق افتاده، دیگر تمام این مسافت زمین سهل و هموار است، به ذریعهٔ فوج سفرمینا و دست یاری مردم لمقان، مواظب و مشغول کار شده، به سرعت هر چه تمام‌تر به انجام رسانیده؛ و از درونته تا جلال‌آباد، به یاری و مددگاری مردم سرخ‌رود بساخت. و از موقع اتصال راه کابل، که از منازل جگدلک و سرخ پل و نمله و بهاولی، جانب جلال‌آباد ممتد است، تا درونته، در هر دو کنار راه، درخت بید سایه‌افگن، غرس نمود. وهم محمدعمر خان، حاکم تکاب را به تعمیر پل بندر سولانک، مأمور کرده او از موضع کج‌شیرجان تا موقع کج‌میرخان و آبریزهٔ کوتل و جبل درکی، که سی و پنج هزار و سه صد گز، گردش پوزها، و از جمله شانزده هزار گز در اندرون تنگی هرون‌خیل تا آبریزهٔ کوتل مذکور واقعست، مابقی از موضع مردل واقع دهن تنگی تا کج‌شیرخان همه سهل می‌باشد، به اتّفاق مردم تکاب بساخت.

شرح حال غلام‌رضای نجّار شیرازی

و هم در خلال واقعات مذکوره، غلام‌رضا نام، نجّار شیرازی و قنداق‌ساز، از شیراز، به عزم زیارت مرقد مقدّس حضرت ثامن‌الائمه آمده، از آنجا به خواهش و پیام یکی از همشهریان خود، که خادم این دولت و در هرات مشغول قنداق‌سازی بود،

و بدون عوض خدمت، رخصت داده نمی‌شد، در هرات آمده، مدت شش ماه رخصت برای او حاصل کرده، خودش عوض او مواظب خدمت شده، و او در شیراز رفته از زحماتی که دیده بود، باز نیامد. و غلام‌رضا مجبورانه، روز خدمت این‌دولت به سر برده، مقیدانه طلب کابل شده، در کارخانهٔ دولتی، مأمور قنداق‌سازی گشت. و چندی در حالت صعوبت روز به سر برده، به عزّ عرض حضور رسانیده که: «مشاهرهٔ دولت، کفایت مؤنتم نمی‌کند. و حضرت والا او را رخصت شیراز داده، از کابل عازم مزارشریف شد، که از آنجا به شیراز رود و در آنجا فوت شد و آرزوی دیدار اهل و عیال و اطفال خود را در گور برد.

وقایع ماه ذی‌الحجّه سنهٔ ۱۳۱۶ هجری

در روز دوشنبه دوم ذی‌الحجّه، در سالی هشتصد روپیهٔ قران و سی خروار غلّه تنخواه سر و ده سوار، ارباب غلام‌محمد خان فراهی، از عرض و استدعای مسمّاة تاجور سلطان، خواهر او که خودش فوت شده، به نام غلام‌رسول پسر غلام‌محمد متوفی برحال و معیّن گشت.

و هم در خلال احوالی که به شرح رفت، علی‌محمدخان، حاکم فراه و آخندزاده فقیرمحمد خان، حاکم و سرحددار چخانسور، ده تن از کدخدایان و محبوسین چخانسوری را، که در تسعیر غلّه چنانچه گذشت، امضا و مهر غلط کرده بودند، با دلاسا نام بابری و عابدین و شفا و محمداکبر و محمدافضل نورزایی و جهانگیر و عبدالحکیم هوتکی و حسین توخی و دوست‌محمد کاکری و محمدامین بلوچ، که چهل خانه، از مردم هزاره[را] تاراج کرده چنانچه گذشت، از اقرار خود، گرفتار آمده بودند، به حراست حسام‌الدین‌خان صدباشی، از قوم بابکرخیل‌و موسی‌خیل بارکزایی، و صمدخان بارکزایی از سواران کشادهٔ فراهی، گسیل کابل کرده بودند. هرسه تن از عطای یک یک ثوب چوخای ماهوت هفت مثقاله و یک یک طاقه لنگی زرّین بیست‌وپنج روپیه‌گی، به نام خلعت، سرافراز گردیده رخصت مراجعت

فراه شدند. و محبوسین همه به فرمان والا، با اهل و عیال خود، تبعید و مأمور اقامت خان‌آباد قطغن گشتند.

و هم در خلال این احوال، سعیدیوسف نام عرب، که با دو تن خادم خود به اتّهام جاسوسی از سرحد میمنه گرفتار و در کابل آمده نظربند بودند، از راه پشاور به امر والا اخراج شدند.

و مقارن این حال، سبحان‌قل نامی، از عریضهٔ استدعای مردم حضرت امام و توابع آن، به منصب ایل‌بیگی و محمدشریف نام، به استدعای مردم تاجکیهٔ علاقهٔ چاه‌آب رستاق، به منصب یساولی و هر دو تن از عطای خلعت گرانمایه سرافراز شدند. و هم محمداسلم نام، پسر قچقاربیگ بدخشی، که خواهر خود را با سنگ لاجورد، از بدخشان در کابل آورده و خواهر خود را در سلک جواری حرم محترم شاهی درآورد، مخلّع بازگشت.

و هم در این هنگام، سید قاسم‌شاه نام کرمی، که هجرت اختیار و در نواح خوست اقامت گزیده بود، در روز ششم ذی‌الحجّه مقدار چهارسیر عسل، به نام هدیه حاضر حضور والا آورده، در سالی یکهزار روپیه تنخواه، برای او معیّن و مرحمت شد، و در سالی نهصد و شصت و شش روپیه و چهل فلوس، برای سیدعبّاس و سی جریب زمین با تقاوی، برای نوراللهٔخان ولد عبداللهٔخان خیل و ارسلاح ولد میرخان مستوخیل و حسین‌گل، پسر میرزا حسین از سادات کرم و میرمحمد پسر نورمحمد قوم دو فیروزه، که با بیست [سر] عیال و اطفال خودها با سیدقاسم مذکور، هجرت و درخواست اقامت کرده بودند، به نام تنخواه و عنایت بر اهل هجرت، مرحمت آمد.

و هم در روز مذکور ذی‌الحجّه، حاجی‌حسن خان کابلی و میرافضل خان بابری، ساکن قندهار، مأمور اقامت پشاور و فروختن چوب تجارتی دولت، که از کوه پارون قطع و به ذریعهٔ آب نهر کنر، در ثمرخیل و از آنجا در پشاور نقل داده می‌شد گردیده، از کابل در آنجا رفتند.

و از دیگر جانب، در خلال احوالی که رقم شده آمد، مستر جی بی‌کاتری، تاجر انگلیس و نوکر این دولت، با مستر دبلیو هوس نام، تاجر انگلیسی، به اندیشهٔ جلب منافع خویش، راه مغالطه با این دولت پیش گرفته، خواستند که حضرت والا

را در باب مال‌التجّارهٔ افغانستان فریب داده، به مرام واصل آمده، کام حاصل کنند. چنانچه از لندن، عریضه‌نگار حضور شده، معروض داشتند که: «شرایط پسندیده‌ای تدارک کرده منافع و فواید دولت افغانستان را در آن سنجیده و مضمر دانسته‌ایم، و آن منوط و مربوط به حاصلات جنسیهٔ مملکت افغانستانست، که هرقدر مبالغ نقدینه از مملکت در خارج می‌رود، به دولت افغانستان مانده، در عوض، مال‌التجّاره از افغانستان گرفته اسباب و آلات ادوات حربیه و غیره اشیای کارآمد، از ممالک اروپا، قرار خواهش والا گسیل کابل می‌شود. و هم قرارداد نامه‌ای به اقرار و امضای خود ارسال داشته، برنگاشتند که در ازاء و جایزهٔ این خدمت، امید احسان و مرحمت به نام تنخواه و عطا، از پایهٔ سریر امارت داریم که عنایت و موهبت گردد. و حضرت والا که در همهٔ امور دانا و از فنون سیاست و تجارت و صناعت و حرفت و حیلت و خدیعیت و فریت و صداقت، مضمره و مظهره، نیک آگاه بود، و همه [را] به فهم و فراست و دانش و کیاست خویش درک می‌نمود در روز ششم مذکور ماه ذی‌الحجّه مطابق هفدهم ماه اپریل سنهٔ هزار و هشتصد و نود و نه میلادی، در پاسخ هر دو تن ارقام فرمود که: «با اندک خدمتی، تنخواه زیادی از این دولت مرحمت شده، شما را به نظر عزّت نیز دیده قیاس می‌کنیم که شاید شخص دانا و کارآگاه و در معاملات تجارتی با شعور و مهارت باشید؛ و از این آگاهید و نیک می‌دانید که تمییز خیر و شرّ و نفع و ضرّ را سرکار ما به میزان فهم سنجیده می‌تواند. و شما که نوشته و معامله متصورهٔ خود را، نفع دولت افغانستان پنداشته و اعتراف کرده‌اید که در انتظام مهام غلط‌کاری و تقصیر ننمایید و نظر به اعتراف و تصوّر خویش، توقّع آن را کرده‌اید که دولت افغانستان در این امر از شما خرسند و رضامند گردیده، تصدیق نماید و امضا کند که خدمتی را که درج قرارداد خود کرده، از بابت فروش مال‌التجارهٔ افغانستان در ممالک اروپا متعهّد شده‌اید، مستحقّ تنخواه خود و خوشنود بودن والای ما می‌باشید، از این نوشتهٔ شما بر خاطر ما مکشوف گشت که در این معامله، سهو و خبط نموده، در امور تجارتی اظهار نابلدی و ابراز نافهمی خود را کرده‌اید. پس عدم دانش شما بر ما لازم کرد که شما را موضّح و مصرّح، آگاه و انباه نمایم که بعد از این روز، در امر خرید و فروش اموال و امور تجارت چنین نارسایی و اظهار نابلدی نکنید و در خصوص

فروختن مال خود، آنچه را که به دولت افغانستان، به بها و بیع زیاد فروخته و ناتمامی و بی‌اهتمامی در کار نکرده‌اید، ما هم مال هرجهاز را که تا کنون به کارکنان این دولت رسانیده‌اید، بهای آن را کامل داده‌ایم و برعلیه آن هرقدر از بهای اجناس ارسالی خود را نظر به خرید اشیای سابقه که انواع و اجناس خود افزون نوشته‌اید، تفاوت آن را در مکاتیب اسمی شما نشان داده‌ایم، که بدانید فلان قدر مبلغ اضافه به من داده شده است، امّا در معاملهٔ فروش مال‌التجارهٔ افغانستان، بر شما لازم بود که قدری در تمییز منافع و مضار آن متوجّه شده، غور و خوض می‌کردید و خسارت زیاد آن را با خامهٔ اشتباه، منفعت اندک نگار نمی‌دادید که تمامت حاصلات و عواید و مال‌التجّارهٔ افغانستان را به این‌گونه که نگاشته و نفع پنداشته‌اید، خواهید خرید؛ و هرقدر که پسند و خواهش امیر افغانستان باشد، و به دست شما بدهد، قرار نرخ روز و رواج بازار تجّار افغانستان، پس از کاستن درصدی چهار روپیه، به نام دست کونت، قبول خواهد کرد. پس جواب یک همین فقرهٔ رقیمهٔ شما را می‌نگاریم که از جملهٔ مال‌التجّارهٔ افغانستان، یکی پوست قره‌گلیست که خرید آن در بازار افغانستان، هر یک دسته که ده جلد باشد، تقریباً به مبلغ بیست روپیهٔ کابلی مروجّست؛ و آن را از ترکستان افغانی که در بخارا می‌برند به کمال زودی و خوبی، یک دسته را به دوصد و هشتاد الی سه صد تنگه می‌فروشند؛ و نیز با این فایده از سبب قلّت مسافت و کثرت قرب مکان و جواریّت به کرایهٔ جزیی و باج اندک، در بخارا می‌رسد که مقابل این خرید و فروش، هر دستهٔ از پوست قره‌گلی به یکصد و بیست و یکصد و سی و دو روپیهٔ کابلی فروخته می‌شود؛ و از قرار این قرارداد و اظهار خدمتی که شما کرده‌اید، و نام آن را نفع دولت افغانستان و هوشیاری و اخلاص خود نسبت به این دولت نهاده‌اید، و ما یک دسته از پوست مذکور را، قرار نرخ روز و رواج بازار افغانستان، به مبلغ بیست به شما داده و در هر صدی از بهای آن چهار روپیه به اسم و دسکول به شما ردّ کند، فکر کنید که چه قدر زیان، به این دولت و تجارتش وارد می‌شود. و هم‌چنین در تمامت مال‌التجارهٔ افغانستان که خواهش کرده‌اید البته همین طریق نفع را سنجیده و تصوّر کرده‌اید باری خود منصف شوید که این‌گونه زیان را که شما نفع نام نهاده‌اید آیا هیچ ذی‌شعوری قبول و منظور خواهد کرد؟ و دولت

افغانستان که تنخواه زیاد، در ماهی پنج هزار روپیهٔ کلّه‌دار، به مستر جی بی‌کاتری می‌دهد، شایسته آنست که لوازم حقوق‌شناسی و مراسم اخلاص‌کیشی را مرعی داشته باشید، و همچنان که در فروش اموال خود مساعی و جاهدید، در این خصوص نیز باعث باشید که این‌قدر ایراد و اعتراض در نوشته و عمل شما به روی روز نیفتد، زیرا از راه راست رفتن و سخن راست گفتن، نیکوتر چیزی نیست و نخواهد بود. و همهٔ این کلمات را که نوشتم، برای آنست که بدانید تمییز نیک و بد هرنکته، از روی انصاف و صدق و اقتصاد فرموده می‌شود، به شرطی که از خدمت و اخلاص و صداقت شما، منافع لازمهٔ محقّه حاصل دولت افغانستان شود و شما هم از عهدهٔ انجام و اهتمام آن برآمده، نیکنامی و سرافرازی از فروش حاصلات عواید و مال‌التجارهٔ افغانستان حاصل کنید، آن را معروض دارید که جواب فرموده شود و الاّ دولت افغانستان فریفته و شیفتهٔ اکاذیب نمی‌شود و نفع و ضرر خود را می‌داند.»

و هم در این هنگام، محمداسمعیل خان، سفیر این دولت در کلکته، یک عدد جیغهٔ مرصّع، به یکصد و چهل و دو قطعه الماس را به یک لک و پنج هزار روپیهٔ کلّه‌دار و یک عقد گلوبند مرصع به پنجاه و شش قطعه الماس و یک قطعه طمغا و نشان مرصّع به یکصد و هشت قطعه الماس به چهل‌و هفت هزار روپیه و یک عقد کمرگل، مرصّع به سه قطعه الماس، به پنجاه و پنج هزار کلّه‌دار و دو ثوب بالتو و دو طاقه کلاه سلمه‌دوزی به سه صد و پنجاه روپیه و ده توب ململ را که به دوصد و هشتاد روپیه و چهارده آنه، به فرمان حضرت والا در کلکته خریده، ارسال حضور نمود. و حضرت والا به معرفت و ذریعهٔ جواهریان کابل علم به ثمن همه حاصل کرده، بهای جیغه را هشتاد و پنج هزار روپیهٔ کلّه‌دار و نشان را بیست و دو هزار روپیه و کمر را بیست هزار و هفتصد روپیه کلّه‌دار معیّن فرموده گلوبند را پس ارسال نمود و مابقی را نگاهداشته، در روز هشتم ذی‌الحجّه ارقام فرمود که: «اگر مالک آنها به بهای معیّن حضور و جواهر فروشان کابل، رضا دهد معروض دارد که ادا فرموده و الاّ ردّ گردد.» و در پایان کار، جیغه را که یک قطعه الماس آن رخ‌دار و سیم‌کول و یکصد و بیست رتی به وزن بود، و بقیهٔ قطعات الماس آن چهارده رتی به شمار آمد، به یک لک روپیهٔ کلّه‌دار با کمر، که یک قطعه الماس

بزرگ آن سی و پنج نخود و دو قطعه آن زرد رنگ و یکصد و پنجاه و پنج نخود، به شمار آمد و بیست قطعه الماس کوچک نیز در آن منصوب بود، به پنجاه هزار روپیه کلّه‌دار خریده و بهای آن داده شد. و نشان را که مالک آن دوهزار روپیه از بهای اول که بر آن نهاده بود کم کرده، چهل و پنج هزار بها نهاده بود، ردّ فرموده پس فرستاد. و رقم نمود که: «اگر به بیست و دو هزار و پنجصد روپیه راضی باشد، ارسال حضور و بهای آن را حصول نماید والا به مالکش بدهد.»

خرید بیست‌وچهار تخته پردهٔ زردوزی

و هم در این روز، از عریضهٔ محمداسمعیل خان سفیر، در باب بیست‌وچهار تخته پردهٔ زردوزی که به او فرمان و امر ساختن شده بود، حالی رای والا شد که هریکی از آنها به چهارصد روپیهٔ کلّه‌دار ساخته و دوخته و پرداخته گردیده، و در آگره و دهلی فرمایش ساختن آنها داده، نُه هزار و ششصد روپیهٔ کلّه‌دار، از فارن افس کلکته گرفته و داده شده است. که هر یکی به چهارصد و پنجاه روپیهٔ کلّه‌دار اتمام و اختتام یافته، سه روپیه مصارف لفافهٔ پارسل هریک و غیرهٔ آنها گشته است. و چون در اوایل عریضهٔ خود، مبلغ مذکور را که از جانب دولت چنانچه از پیش گذشت، اجازت یافته و داده شده بود، در این وقت، از جایی که کاذب قوهٔ حافظه ندارد، برخلاف آن نگاشت و در هر یک از تخته‌های بیست‌وچهار گانه، پنجاه و سه روپیه افزون به شمار آورد. و حضرت والا هیچ نفرموده این‌قدر رقم نمود که: «چرا از نوشتهٔ خود فراموش کرده، از پرده‌های سابقه، که کرنیل غلام‌رسول خان سفیر سابق هر تخته را چهارصد و پنجاه روپیهٔ کلّه‌دار، از دولت مجرا برده بود، شما او را غدّار قرار داده، پرده‌ها را به همان کار و مقدار به چهارصد روپیه‌گی قرار داده، معروض داشته بودید؟ اکنون این افزونی از کجا به روی روز آمده؟» از این خسارت ورزیدن او بود که در پایان کار، کفران نعمت کرده، چنانچه بیاید، تمرّد ورزیده، روی از دولت و سعادت برتافت که إنْشاءَالله تعالی، در موقعش رقم خواهد شد. و هم در روز مذکور ملاّ فضل‌الدین خان، قاضی آقچه، از مردم بالاباغ لمقان، پدرود جهان کرد.

حوالهٔ هشت لک تنگه به نام تاشقرغان

و از دیگر سوی در خلال احوال مذکور، هشت لک تنگه، از بابت باقیات پنج سال سابق، به مساعی و مجاهدت سنجشیان کابل، به نام رعایای تاشقرغان و مأمورین دولت آنجا به صدور پیوسته، حواله و امر حصول شد. و حاجی نورمحمد خان، حاکم آنجا، تحصیل‌دار مبالغ مذکوره، دست به حصول آن برده، از جمله هفتاد هزار تنگه که به نام محمدخان عامل سایر حواله شده و از جملهٔ این مبلغ بیست هزار تنگه را رحمن‌قل نام، که از جانب او مأمور تحصیل و هم تحویلدار بود، قبول ادا کردن نمود. و هم‌چنین ده هزار تنگه را میرزا رجب نام تحویلدار مقرّ و معترف آمده، از مبلغ سی و شش تنگه را خود محمدخان رقیمهٔ مستردی، ظاهر کرده، چهار هزار تنگهٔ دیگر باقی افتاده و خود او ادا نمود و دیگر مبالغ مذکوره که حواله شده بود، با آن که همه بی‌جا و پا در هوا بود، حصول و واصل خزانهٔ دولت گشت.

خریداری اسپ برای دولت

و مقارن این حال، در روز نهم ذی‌الحجّه، یکصد و هشتاد و نه قطعه، اشتهار اصدار یافته، به نام کدخدایان و اربابان صفحهٔ ترکستان و بدخشان و قطغن انتشار پذیرفت که: «با وجود هزاران سر اسپ و یابو که حاضر و آماده است، پنج هزار رأس اسپ، برای حمل و اثقال و توپخانه و فوج سوارهٔ نظام، از کمبود احتیاطی که باید همواره موجود باشد، از بابت بیست زکوة این سال خود، قرار قیمت دلاّلان منصف، که از خود آن مردم باشند، به دولت بدهند، که در روز حاجت زحمت احتیاج به روی کار نیاید. چنانچه از اصدار و انتشار این اشتهار و فرامینی که به نام حکّام و عمّال آن محال، نفاذ یافت که هر اسپ، کمتر از دو و افزونتر از شش سال نباشد برای دولت بپذیرند، و دو رأس اسپ را مصحوب یک نفر مزدور، که به رضا و رغبت خود مزدوری اختیار کند، گسیل کابل نمایند. و از جمله میرزا

محمدشریف خان قزلباش و سردفتر قطغن، تعداد اسپان دنگی اهالی آنجا را بر هر دوهزار رأس از گوسپند چکانه، یک رأس اسپ و بر دوصد رأس گوسپند قره، یک رأس و بر یکصد نفر اشتر، یک رأس و بر چهارصد فرد گاو، یک رأس و بر هشتصد رأس الاغ، یک رأس اسپ، تعیین و تقسیم کرده، امر فرستادن در کابل نمود.

به پای رفتن مراسم عید اضحی

و مقارن این حال، در روز چهارشنبه، دهم ذی‌الحجّه، مراسم عیدسعید اضحی، از ادای نماز و شلیک توپ تبریک و شیلان و صرف حلویات و عطای خلعت و عیدی، به عادت مستمره و مرسومه، به پای رفت.

و هم در خلال احول مذکور، علی‌محمد خان، عامل معادن بدخشان، یکصد و شصت قطعه سنگ لاجورد قابل و شایان ساختن ظروف، که از معدن بدخشان برآورده بود، و مجموع ده خروار و پنجاه سیر، به وزن کابل در شمار آمد، بر سی و هفت اشتر حمل فرموده جانب کابل نقل داد. و هم دراین هنگام، بیست و هفت نفر، از کدخدایان رعایای بوم و بر فیض‌آباد بدخشان، عریضه‌ای مشعر برجور و ستم و مصادرت و بیباکی و ناپاکی میرزا عبدالقادر خان کشمیری، سردفتر آنجا، ارسال حضور داشته، شرحی از ظلم و دست‌درازی او به مردم رعیّت نگاشتند، و جنرالْ تاج‌محمد خان، با اهالی محکمهٔ شرعیهٔ آنجا، فرمان تحقیق نمودن صدق و کذب عرض آنها، و میرزا عبدالقادر خان خبر یافته، عریضهٔ رعایا را حمل بر تعلیم حاکم فیض‌آباد کرد و آقسقال عبدالله یفتلی را با آقسقال محمدیعقوب نامی، القا براظهار غدر و خیانت حاکم نموده، گسیل کابل نمود که به عرض حضور والا رسانند. و در کابل از تحقیقات حضرت والا، خیانت و جنایت میرزا عبدالقادر خان، به روی روز افتاده، چنانچه بیاید، میرحفیظ خان از سادات قزلباشیه، مأمور سردفتری آنجا شد، و میرزا عبدالقادر محبوس و مغلول در کابل آمد.

و مقارن این‌حال، محمدشریف پسر اسمعیل، از عریضهٔ و استدعای مردم تاجکیهٔ رستاق به منصب یساولی و عطای خلعت سرافراز گردیده. هم‌چنین

سبحان‌قل پسر شاه مردان‌قل، از فوت اوت‌گن نام و عریضه و استدعای مردم قطغن، به منصب ایل‌بیگی و عطای خلعت ممتاز آمد.

و هم در خلال واقعاتی که رقم شده آمد، مردم مهاجر و ناقل افغان و طوایف کوچی، دست به آزار و اذیّت مردم هزاره و سرقت مال و منال و اسارت عیال و اطفال و اتلاف مزارع و مراتع ایشان کشوده، انواع جور و تعدّی از قوه به فعل آوردند. و حضرت والا از عرایض حکّام و عمّال هزاره‌جات بر ماجرا آگاه شده، در روز پانزدهم ذی‌الحجّه، به نام سلطان‌محمد خان ملاخیل کوچی و غیره بزرگان قبایل از مهاجرین و ناقلین و بادیه‌نشین ییلاق‌گزین، اشتهاری انتشار داد که: «عموم افاغنهٔ متوطّنه و متمکّنه و ییلاق گزیدهٔ هزاره‌جات، در محل امید و بیم احسان و بازپرس دولت بوده، بدانند که لطف و مرحمت سرکار ما شامل حال تمامت ساکنین و متوطّنین مملکت افغانستان از افغان و هزاره و قزلباش و ترک و تاجیک، حتی کافر، که از زمرهٔ جلیلهٔ اسلامیه خارجند، یکسانست، و همه در سایهٔ حمایت دولت آسوده و مرفه‌الحال، روز راحت ماه و سال به سر برده و می‌برند. و از زمانی که مردم افغان، خصوص مهاجر و ناقل و کوچی را، قوم گفته، در هزاره‌جات راه و جا دادیم تا کنون، متوالیاً و متتابعاً و متواتراً، عرایض حکّام و عمّال و خود مردم هزاره، از بی‌اعتدالی و نکوهیده‌سگالی شما، به حضور رسیده و می‌رسد، که دست غارت و تاراج به مال و ناموس مردم هزاره دراز و دهن طمع باز کرده، متصدی و مزاحم ایشان شده و می‌شوید و حال آن که در قواعد مملکت‌داری و حمایت شعاری بر پادشاه طریق رمیاری سپاری، به پاسداری رعیّت، که از هر قوم و ملّت و نحلت باشد، لازم و متحتّم که همه را، از مسلم و کافر، در تحت حراست شحنهٔ عدالت داشته نسبت به ایشان جور و ستم روا ندارد و یک‌سان نظر ملاطفت بدیشان گمارد. خصوص سرکار ما این مسلک را اهم مسالک دانسته و می‌داند. پس باید که حدّ خود را شناخته با مردم هزاره، که برادران دینی شمایند، الفت اختیار کرده، از طریق اتّفاق و اعتدال منحرف نشوید تا در حال و مآل برخود ستم نکرده باشید. چه می‌شود که روزی آن قوم بر شما دست یابد و انتقام کشد؛ و اگر چیره‌دستی نیابند، چون مخلوق و بندهٔ خدایند، او تعالی دمار از روزگار شما خواهد برآورد. و این پند سودمند را که با خامهٔ موعظت، رقم فرمودیم، به گوش

دل جا داده، طریق مخالفت برنگیرید و الاّ به سرکار ما فرض است که اگر کرت دیگر، مرتکب چنین افعال ناصواب و اعمال خارج از سنّت و کتاب شده، به مال و ناموس احدی از قوم هزاره یا دیگری دست تصرّف دراز کردید؛ و زبان نسبت کفر دادن به ایشان باز نمودید، البته مورد عتاب و عقاب حکومت گردیده پشیمان خواهید شدید. این را از راه اتمام حجّت به شما خبر دادیم که آگاه بوده مترصّد مکافات و پاداش اعمال و افعال نیک و بد خود باشید.»

و از پی اصدار این اشتهار، که از عرایض حکّام و عمّال هزاره‌جات انتشار یافت، عریضه‌ای از سلطان‌محمد خان، حاکم ارزگان و ملاّ خواجه‌محمد و ملاّ پردل قاضی و مفتی محکمهٔ شرعیهٔ آنجا به حضور رسید که مردم مهاجر افغان، یومیه سدّ راه عبور و مرور هزارگان شده معابر را بر ایشان مقابر و مسالک را مهالک ساخته‌اند، و ایشان که آنها را از کردار نکوهیده و رفتار ناپسندیده مانع می‌شوند، به درشتی و زشتی پاسخ داده، می‌گویند که حاکم و قاضی را به ما دخلی نیست و ما قوم پادشاهیم، خود به حضور والا جواب می‌گوییم و ما را ایشک‌آقاسی، دوست‌محمد خان، امر کرده و گفته است که حضرت والا زبانی به من فرموده که افغانان مهاجر و غیره را برانگیزانم که مال و منال و زن و دختر هزارگان را به تغلّب متصرّف شوند و دست به ایذا و آزار و قتل و تاراج ایشان بکشایند تا به ستوه آمده، فرار اختیار کنند و موطن و مسکن خود را به طوایف افغان گذاشته، از این مملکت نیست و نابود گردند. و از این کردار و دستبرد مهاجرین شور و غوغایی به روی روز آمده، عموم مردم هزاره خود را در معرض هلاک و دمار دیده، پیهم، رو به فرار نهاده‌اند. و حضرت والا از اصدار انتشار اشتهاری که رقم شد به حاکم و قاضی و مفتی ارزگان نگار داده ارقام فرمود که: «هرچه از جور و ستم مردم مهاجر و غیره نسبت به مردم هزاره از قوه به فعل آید، معروض دارند تا به چوب سیاست تادیب و تنبیه و تهدید شوند.» امّا مردم مهاجر و طوایف کوچی افغان که به خود محرک و حامی و مربی دارند، از افعال نکوهیده خویش فروگذاشت نکرده، تا حال که سال هزار و سه صد و چهل و سه قمری هجریست، ترک قتل و غارت و زنده به آتش سوختن هزارگان و مال و منال ایشان نکرده، اکثر از مراع و مراتع و مساکن ایشان را تصاحب کرده، هزارگان را فرار

خارج مملکت نموده، خدمتی که به دولت کردند این بود که در این سال قوم منگل و غیره قبایل نواح خوست تمرّد و طغیان ورزیده، تمامت مردم کوچی افغان با ایشان یار و مددگار آمده، خسارت زیاد به دولت و نفوس ملّت رسانیدند و گروه مهاجر و ناقل، که تقریباً املاک چهارلک خانه مردم هزاره را متصرّف شده‌اند، یکصد و بیست نفر لشکر ایلاتی به سعی و کوشش ایشک‌آقاسی دوست‌محمد خان، به نام معاونت دولت دادند. و از جمله طوایف ده گانهٔ ملاخیل، که ملک حجرستان هزارهٔ دایه و فولاده را در تصرّف دارند، با خدایدادخان خوازک که تمام املاک و مقام قوم قلندر هزاره را مالک شده است، معاونت دولت نکرده، بلکه برعلیه دولت سر تمرّد بجنبانیدند.

و مقارن احوالی که رقم شد، بس‌بتی نام، پسر بهادر، از قوم کانتوز جدیدالاسلام کافرستان، که نسبت پدر به بهادرخان غلام‌بچهٔ حضور والا داشت، با نه تن از بزرگان قوم خود در کابل آمده، به شرف عتبه بوس علیا نایل و به عطای خلعت فاخره واصل گشتند. و از جمله برای بس‌بتی در سال، هفتصد روپیه تنخواه نیز معیّن و مقرّر گشت.

و مقارن این حال در روز شانزدهم ذی‌الحجّه، مطابق بیست‌وهفتم ماه اپریل سنهٔ ۱۸۹۹ میلادی، دو لک و هفتاد و نه هزار و هشتصد و هفتاد و هفت روپیهٔ کلّه‌دار و دوآنه و دوپایی، بهای اسباب وآلات و اشیا و اجناس ارسالی مستر جی‌بی‌کاتری، نوکر و خادم این دولت، به خزانه دولت انگلیس از مبالغ عطیهٔ مستمرّه و سالانه آن دولت، حواله داده شد.

مشمول عواطف خسروانه شدن غلام‌محمدخان طرزی

و هم در این هنگام، از عریضهٔ متضرعانه و استدعای متخشعانهٔ غلام‌محمد خان طرزی، که در اوایل سلطنت حضرت والا، به کمال توهین و تحقیر، به سواری الاغ تبعید و از مملکت افغانستان اخراج شده و با اهل و عیال و اطفال خود، مشقّات و زحمات کثیره کشیده و ذلّت و عسرت روزگار دیده، آخرالامر در دمشق، شهر شام، مقر غربت گزیده، روز فقر و مسکنت به سر می‌برد، مشمول الطاف ملوکانه آمده، در سالی پانزده هزار روپیهٔ کابلی از این دولت، برای او تنخواه مرحمت و

معیّن گشت. و محمداسمعیل خان سفیر و مقیم کلکته را فرمان رفت که: «به معرفت خان‌محمد و محمداسمعیل نامان تاجر، این مبلغ را در شام، به او برساند که روز راحت به شب رفاهت رساند.» و پس از چندی مبلغ پنج هزار روپیه بر تنخواه او افزون گردیده، اصل و اضافهٔ آن، در سالی بیست هزار روپیه به شمار آمد. و از این عطیهٔ خسروانه پسران او را چون گل‌محمد خان و محمدزمان خان و محمودبیگ و عبدالخالق خان و شیرمحمد خان، درِ امید به روی آرزو بازشده، پی‌هم، چنانچه جابه‌جا، رقم خواهد شد، اجازت مراجعت حاصل کرده در کابل آمدند. و گل‌محمدخان به منصب مهتمم مطبع دولتی و پس از فوت او حاجی عبدالخالق‌خان به جای او مقرّر گردیده، محمدزمان در عهد امیر حبیب‌الله خان سراج‌الملّة والدّین، به خطاب لالا و منصب خزاین‌الکتب سرافراز گشته، محمود بیگ به نشر و توزیع جریدهٔ سراج‌الاخبار اقدام نمود، و رفته رفته لطف پروردگار و مراحم پادشاهی، شامل حال او شده، دو دختر او یکی به ضجیعت سردار والاتبار، عنایت‌الله‌خان، معیّن‌السلطنه و دیگر به مزاوجت شهزادهٔ محترم امان‌الله‌خان عین‌الدوله، ممتاز و دمساز آمدند. و خود محمودبیگ در عهد اعلیحضرت امیر امان‌الله خان غازی به مقام رفیع وزیر وزارت جلیله خارجه نایل و واصل گشت و خدماتی که او به دولت و ملّت افغان و عموم اسلام به تقدیم رسانید، در جلد پنجم این کتاب ثبت و ضبط خواهد گشت.

خواهرفروشی افغان اندری

و از دیگر سوی، در تضاعیف واقعاتی که به شرح رفت، دادگل و نظر نامان پسران نیک‌محمد، قوم جلال‌زایی اندر غلزایی، ساکنان قلعهٔ علی‌محمد خان پسر رسول‌خان اندری، واقع جان مراد قراباغ غزنین، خواهر صغیرهٔ چهارسالهٔ خود را در کاکرستان، خاک مقبوضهٔ مستعمرهٔ دولت انگلیس برده، به شعبان نامی از قوم دولت‌زایی به یکصد و چهل روپیه فروختند، و بیست روپیه را از جمله گرفته، از راه مزدوری، در شالکوت بلوچستان رفتند، و مابقی را به زمان مراجعت خود، وعدهٔ اخذ و قبض نهادند. و پس از چندی یحیی نامی وارد خانه و مقام شعبان شده، ادعا کرد که این دختر را پدرش از درِ تولیت، به زنی پسرم داده و من قبول

کرده‌ام، و این را گفته بازگشت. و هر دو برادر پس از مراجعت خود، برای اخذ بقیهٔ بهای خواهر خود، نزد شعبان شده شعبان ماجرا دعوای یحیی بازداشته، ایشان را تکلیف کرد که از نزد یحیی‌خان طلاق‌نامه آورده، بقیهٔ ثمن او را ببرند. و آن دو تن، پسر شعبان را از بیابان با خود برداشته پنهان نمودند. و شعبان نزد حاکم ژوب، از علاقهٔ کاکرستان، عرض و استدعای داد نموده، او به محمدخان حاکم قلات نوشت. و او پس از تحقیق و تفتیش که پسر شعبان را نیافت، به حاکم ژوب، از به دست نیامدن او رقم کرد. و از این سوی حضرت والا، از عریضهٔ حاکم قلات، بر ماجرا آگاه گردیده، در روز بیستم ذی‌الحجّه ارقام فرمود که: «اگر پسر شعبان یافت شد، به پدرش تسلیم نماید و الاّ رجوع فیصل دعوی جانبین را به محکمهٔ شرعیّه کند، و اگر نشود خود از شخص معدوم، بازپرس معلوم نخواهد گشت.»

عزل و حبس میرزا عبدالقادر، سردفتر بدخشان

و در روز بیست‌وسوم ذی‌الحجّه، حضرت والا در باب میرزا عبدالقادر کشمیری، سردفتر بدخشان، که وعدهٔ ذکر عزل و حبس او از پیش داده شد، شهزادهٔ محترم، سردار نصرالله خان را فرمان کرد که:«میرزا عبدالقادر با حاکم بدخشان عداوت ورزیده، مجلّه‌های گوناگون جعلی، مشتمل بر خیانات حاکم و ارتکاب او به خسارات وارد آوردن به مال دولت و رعیّت، رقم کرده و به جور و اکراه امضا و مواهیر رعایا را بر آنها نموده و انگشت‌های کسانی را که خط و مُهر نداشته، به مداد آلوده و بر مجلّه‌ها در عوض مهر و امضا چسپانیده، بار بار و به تکرار، ارسال حضور داشته و می‌دارد. و از جمله قطعه مجلّهٔ جعلی او، به ذریعهٔ آقسقال عبدالله یفتلی و آقسقال محمدیعقوب به حضور رسیده، مکشوف و محقق گشت که این مجلّه و مجلّه‌های سابقه، همه حجّت الزام اوست، پس او را موقوف فرمودیم. یک نفر نویسندهٔ قابل صادق ممتحن را به عوض او مأمور کنید.» و او میرزا امیر حفیظ‌خان، از نبایر میر محمدعلی خان، ملقّب به کفایت خان، از سادات قزلباشیهٔ کابل را، که جدّ اعلای مذکور او، در عهد تیمور شاه سدوزایی، مدارالمهام بود؛ و در جلد اول کتاب نام برده شد، نظر به نجابت ذاتی و ارومت خاندانی، مأمور سردفتری بدخشان فرمود. و جنرال تاج‌محمد خان را فرمان رفت که: «غدر و

خیانت و فساد پیشه‌گی و بدسگالی میرزا عبدالقادر خان به ثبوت پیوسته، او را محبوس و مغلول، گسیل کابل نماید.» و او وی را باغل و زنجیر و دولک و چهار هزار روپیه، که از مخارج کشور و لشکر ولایت بدخشان افزون آمده بود، گسیل دارالسلطنه نمود.

و هم در روز بیست‌وسوم مذکور ذی‌الحجّه، از عریضه و استدعای عبدالله خان، کارگزار این دولت در مشهد مقدّس، که عبدالوهاب خان منجّم‌باشی، در هرسال تقویم استخراجی خود را به ذریعهٔ او ارسال حضور والا می‌نمود، فرمان رفت که: «یکصد و پنجاه روپیهٔ کابلی، مستمرّی منجّم مذکور را بدهد.»

و هم در این هنگام، خواهر شاه علیرضا، پسر حاجی سیدمحمود، از سادات سراب غزنین، که قلعه و ملک برادرش از مساحت و جریب کردن حاجی محمدنبی پسر ناظر نعیم، اراضی و مزارع آن را به قید جریب درآورده و پنجاه هزار روپیه تفاوت مالیات چندین سالهٔ آن در شمار آمده، به مبلغ پنجاه هزار روپیه به نام شفعه به مردم سادات و هزارهٔ غزنین فروخته و خود شاه علی‌رضا با اهل و عیال و منسوبان خود تبعید و اخراج شده، به امر حضرت والا، در موضع کاهدانک، از توابع پشت‌رود، جای اقامت داده شده بود، امیر نامی از قزلباشیهٔ آنجا را به شوهری اختیار کرده، چون سادات مردم هزاره را غیر سید دیگری به زنی نمی‌گیرد و هم خود سادات به عوام نمی‌دهند، برادرش که او را به سید محمدشاه نام قوم خود به زنی داده بود، به مقام امتناع برآمده گفتگوی جانبین به محکمهٔ شرعیّه کشید. و قاضی او را نظر به رضایت زن به میرزا امیر داده، برادر او با منسوبان و عیال و اطفال خود از این امر دردناک گردیده و فرصت به دست آورده چنانچه بیاید، از راه سیستان فرار مشهد شد. و در عهد امیر حبیب‌الله خان سراج‌الملّة والدّین، از انتشار اشتهار آن پادشاه در کابل آمده، به افشار نانک‌چی، به عوض اراضی خود، که فروخته شده بود، از طرف دولت یافت.

افزون شدن مواجب ملاّ محمدعظیم تاجر

و هم در خلال احوالی که رقم شده آمد، ملاّ محمدعظیم تاجر کابلی، که در بمبئ اقامت داشت، و کار تجارت خود را نموده، به خدمت دولت، روز خریدن و ارسال

نمودن بعضی اجناس فرمایشی دولت و شهزادگان والا رتبت می‌گذاشت، و در سالی دوهزار و دوصد روپیهٔ کابلی به نام حقّ‌الزحمت، از دولت می‌برد، عریضه‌نگار حضور والا شد که: «دو روپیهٔ کابلی یک روپیهٔ کلّه‌دار، در بازار بلدان و امصار هند، به شمار می‌آید. و بدین معنی هزار و یکصد روپیهٔ کلّه‌دار، از مراحم ملوکانهٔ شهریار سپهر اقتدار به او می‌رسد و زحماتی که او می‌کشد، این مبلغ در خور کفایت او نیست.» و حضرت والا در روز بیست‌وسوم مذکور ماه ذی‌الحجّه، دوصد روپیهٔ کابلی به مشاهرهٔ سالانهٔ او افزوده، اصل و اضافهٔ آن دوهزار و چهارصد روپیهٔ کابلی، معادل یکهزار و دوصد روپیهٔ کلّه‌دار معیّن گشت.

عزم حضرت والا بر ترجمه و طبع نمودن تاریخ ابن خلدون

و هم در این روز، حضرت والا ملاّک مطابع مصر و بیروت را فرمان کرده، با خامهٔ خاص رقم نمود: «من که امیر عبدالرحمن، پادشاه خودمختار دولت افغانم، بر خواطر عزّتمندان نویسندگان چاپخانه‌های مصر و توابع آن واضح داشته، از ایشان درخواست می‌نمایم‌که هفت‌جلد کتاب تاریخ، مولف قاضی عبدالرحمن، معروف به تاریخ ابن‌خلدون مغربی را، اگر در مطابع عزتمندان، ترجمه یا شرح آن به لفظ و لغت فارسی حاضر و موجود باشد و یا به خواهش ما آن را به فارسی عزم ترجمه و طبع کنند، اجرت ترجمه و بیع آن را مرقوم دارند، که نقد ارسال فرموده شود و پس از وصول این کتاب به حضور، از هر مطبع که شرح و طبع کرده در کابل برسد، علاوه بر بیع و اجرت ترجمه انعام نیز داده خواهد شد.» و از صدور این منشور و توقیعی که به نام محمداسمعیل خان سفیر در کلکته نفاذ یافت. او به تعمیل امر والا پرداخت. شمس‌العلما محمود ایرانی مقیم کلکته و مولوی عبدالحقّ معروف به حقّانی دهلوی و مولوی عین‌القضاة لکنهوی و مولوی عنایت‌الله مدرس مدرسهٔ اسلامیه علیکده (علیگره) و مولوی لطف‌الله حیدرآبادی و مولوی احمد حسن، مدّرس مدّرسهٔ کانپور و مولوی عبدالغنی مدّرس مدرسهٔ حیدرآباد و مولوی عبدالجمیل و مولوی دوست‌محمد، هر دو تن ساکنان لونگ و مولوی عبدالحقّ قاضی بهوپال و مولوی صالح‌محمد قندهاری مقیم احمدآباد گجرات و مولوی محمدایوب پشاوری را که از مشاهر علما و فضلای کشور هند و معارف عهد و

عصر بودند، تکلیف بر ترجمهٔ آن تاریخ عمده و جامعهٔ اسلامی نمود. و به فرمان والا، آن کتاب را به مبلغ چهل و پنج روپیهٔ کلّه‌دار، به دست آورده، در کلکته بدیشان سپرد و مزد ترجمهٔ آن را با ایشان پانزده هزار روپیه کلّه‌دار قرارداد. و علمای مذکوره اکمال ترجمهٔ آن را به مدت یک نیم الی دو سال برعهده گرفتند. و حضرت والا از عریضهٔ محمداسمعیل خان برماجرا آگاه شده ارقام و منظور فرمود که: «محلوظ از ترجمهٔ آن به لفظ فارسی، تحصیل ثواب و افادهٔ عام و دعای خلق است که عاید حال و مال سرکار ما که بانی آنست شود. پس [بنا]برآن، باید آن را ترجمه کرده، هرقدر که ترجمه شود، پی‌هم، گسیل کابل نمایند، که علمای دارالسلطنه نیز علم بر صحّت و غلط آن [بیاورند] بعد انعام به مترجمین داده طبع فرموده شود.» و هم منشوری به نام خود علما و مترجمین مسطور، رقم نمود.

عزل میرزا داوود از محرّری حضور والا

و مقارن این حال میرزا محمدداوود خان از محرّرین حضور والا که از بدو جلوس میامن مأنوس، روز خدمت به سر برده، در این ایّام مرتکب امر خلافی که در تعطیل جواب عرایض اقدام کرده، یک هفته از ترتیب مقرر بعد، اجوبهٔ آنها را رقم نمود و در حین امضا به خط خاص والا، از تاریخ عرایض مکشوف افتاد که او یک هفته پس از نوبت تاریخ مرتب وصول آنها، جواب نوشته است، از خدمت عزل گشت و در روز بیست‌وچهارم ذی‌الحجّه او معزول و میرزا محمدنقی خان لشکرنویس، مأمور خدمت مرجوعهٔ او شد و مبلغ چهارصد و سی روپیه و ثلث یک روپیه، اضافه‌برده‌گی تنخواه میرزا داوود و بازگشت و به میرزا محمدنقی خان داده شد.

مبلغ بیست‌هزار روپیهٔ کلّه‌دار بخشیدن والا به سردار نصرالله‌خان

و مقارن این حال، در روز بیست‌وپنجم ذی‌الحجّه، حضرت والا بیست هزار روپیهٔ کلّه‌دار، که چهل هزار روپیهٔ کابلی به شمار می‌آمد، به شهزادهٔ محترم فرزند دویمین خود، عطا فرموده، او غلام محی‌الدین‌خان آبدار خود را، که در پایان کار به عهد اعلیحضرت امان‌الله غازی، پس از تقدیم و تعمیم خدمات، چندی به مدیریت

موزیم‌خانه سرافراز آمد، برای خریدن پاره‌ای اشیاء و اجناس، مأمور رفتن در هند فرموده، مبلغ مذکور را به نام مستر بارنس، که از تغییر مستر کنیگم، به منصب فارن افس سرافراز گردیده بود، از مبالغ عطیّهٔ مستمّرهٔ دولت انگلیس، حواله گرفت. و غلام محی‌الدین‌خان، این مبلغ را قرار فرمایش سردار نصرالله خان، جنس خریده در کابل آورد.

سهو منشیان حضور و پس خواسته شدن مفاوضات

و هم در این هنگام منشیان حضور والا، محمداسمعیل خان سفیر را با خامهٔ سهو وکیل دولت افغانستان رقم کرده، تمامت مکاتیبی که به نام[او] شرف نفاذ یافته بود، از او پس خواسته شده، سفیر رقم شد که مبادا خود را وکیل این دولت [شمرده] مرتکب امر لاینحلی شود.

و هم در این ایّام، عبدالصمد خان و عبدالستار خان، پسران سردار عبدالرحیم خان از اولاد نواب عبدالجبارخان مرحوم، که با سردار والاتبار، محمدایوب خان در راولپندی روز ذلّت وعسّرت به سر می‌بردند و عریضه و استدعای اجازت آمدن به افغانستان هر دو تن، به ذریعهٔ محمداسمعیل خان سفیر، به حضور والا رسیده و عهدنامه مؤکّد به سوگند فرستاده، اجازت آمدن یافتند و عیال و اطفال خود را از عدم زاد و راحلهٔ راه، در پشاور گذاشته، خود در کابل آمده، بعد به امر والا، زاد راه از دولت عطا شده، اهل و عیال خود را در موطن اصلی خویش آوردند.

اجازت آمدن در کابل یافتن فراریان

و هم سردار احمدخان پسر سردار سلطان‌محمد خان، از عریضه و استدعای اجازت و عهدنامه فرستادن خود مجاز آمده، از راولپندی در کابل مراجعت کرد. و هم در این آوان، از تغییر یافتن و طلب کابل و محبوس زندان شدن معلمین جدیدالاسلام کافرستان، که از پیش گذشت، شهزادهٔ اعظم، سردار حبیب‌الله خان را فرمان شد که: «عده‌ای از ملایان را گرد آورده، گسیل کافرستان نماید.» و او اقدام نموده امر والا را به محلّ اجرا آورد.

به حصول پیوستن وجه نقد و اسلحهٔ دولت از قوم خوگیانی

و هم محمدعمر خان، حاکم جلال‌آباد را ارقام شد که: «پانزده هزار روپیه که در وقت تمرّد و طغیان مردم شنواری، از دولت به بزرگان قوم خوگیانی عطا و امر شده بود که به زنان کسانی که از قوم ایشان مأمور اقامت و تصرّف و فلاحت نمودن مساکن قوم متمرّد شنواری گردیده‌اند، قرار هر خانه پنج روپیه، به نام معجر بدهند، نداده خود حیف و میل کرده، چنانچه گذشت، اقرار ندادن به حضور کرده‌اند. و از دفتر سنجش بر ایشان حواله و امر حصول شده است، با یکهزار و هفتصد میل تفنگ که از قورخانهٔ دولت در حینِ بغاوت شنواریان به مردم خوگیانی داده شده، روپیه را حصول و تحویل خزانه نماید و تفنگ را گرفته به قورخانهٔ دولت سپارد.» و او این مبلغ و سلاح را از قوم خوگیانی فراهم آورده اجرای امر والا کرد.

و هم در خلال احوال مذکور، سه هزار و ششصد پیپ جدا و یکصد و پنجاه خروار باروت جدا، به مساعی پینی‌بیگ قورخانه‌باشی جلال‌آباد، ساخته و پرداخته و آماده گشته، از عریضهٔ او حالی رای والا و طلب کابل شد.

شرح جور مأمورین دولت به مردم کافرستان

و از دیگر سوی در خلال واقعات مسطوره، منصب‌داران نظامی و حکاّم و عمّال ملکی و معلمین دینیّات اهالی جدیدالاسلام کافرستان، چنانچه گذشت زنان و دختران و پسران مردم جدیدالاسلام را به نام غلام و کنیز و ملک یمین متصرّف شده و نقد و جنس زیاد، به مصادره از آن مردم گرفته؛ از عرایض وقایع‌نگاران و خود مردم کافرستان، به گوش دادنیوش والا رسیده، عده‌ای از سواران نظام خاصهٔ شاهی و یک نفر مفتی، مأمور تفتیش جور و ستم مأمورین دولت گردیده و ایشان ظلم و تعدّی همه را محقّق و مصدّق داشته و در کابل بازگشته، معروض حضور نمودند که:«بیست‌وهشت نفر از معلمین دینیّات اهالی جدیدالاسلام چون میرافضل و فضل‌احمد و علی‌خان و عبدالحمید و فیض‌محمد و غلام‌رسول و محمدعلی و عبدالله و سمندر و ابراهیم و میرمحمد و شکرالدّین و عبدالستار و عبدالرشید و محمدنور و بهرام و سلطان‌محمد و محمدنور غیر مذکور و عبدالقیوم و فضل

محمد و سیف‌الله و عبدالکریم و امیرشاه و شاه‌محمد و خان‌علم و عبدالحکیم و غلام‌رسول غیر مسطور و فیض‌محمد غیر مزبور را که دختران و زنان آن مردم را متصرّف شده و در آغوش حصول کام و وصول مرام کشیده بودند، نام بردند و اظهار کردند که ملاّیان مذکور چند روز، با زنان متصرفهٔ خود مخالطت و مباشرت نموده، بعد چون شوهردار بوده‌اند، ایشان را از خود دور کرده‌اند.» و از عرض و اظهار مفتشین آنها چنانچه گذشت طلب کابل شده، دیگر معلم‌ها مأمور گشتند و نیز اظهار کردند که دو دختر را جنرال میرعطا خان چند روز در بستر مخالطت خود درآورده، بعد از شوهردار بودن ایشان، از خانهٔ خود برآورده، دو تن دیگر [را] متصرّف شده و یک دختر را کرنیل محمدصدیق و دو دختر را کرنیل عبدالکریم خان و دو دختر را میرزا شیراحمد خان، منشی جنرال میرعطا خان، متصرّف گردیده. چهل و نه نفر زن و دختر دیگر را غیره مأمورین دولت گرفته، و نیز جمعی از سپاهیان و غیره یک یک و دو دو دختر و زن را متصرّف شده‌اند. حضرت والا همه را که مرتکب و مباشر این فعل قبیح شده بودند، زجر و توبیخ به سزا کرده، جنرال میرعطا خان نیز، چنانچه بیاید، طلب حضور و محبوس و متملکاتش را ضبط فرمود.

شرح حبس جنرال سیّدشاه خان

و نیز در خلال احوالی که به شرح رفت جنرال سیّدشاه خان که از عریضه و جال‌سازی میرزا عبدالقادرخان، سردفتر بدخشان، که فتنه‌انگیزی و مفسدهٔ او و عداوت ورزیدنش با حاکم آنجا نیز گذشت و محبوس گشت، طلب کابل و محبوس گردیده، یک تن رساله‌دار و سه نفر جماعه‌دار و پنج نفر کوت دفعدار و عده‌ای از سپاهیان تحت رایت جنرال مذکور نیز، طلب کابل و محبوس گشته بودند، در این هنگام، از حضور والا رجوع به تحقیق و تدقیق غدر و خیانت ایشان، محوّل به شهزادهٔ اعظم، سردار حبیب‌الله‌خان شده، چون بی‌گناه و خطا بودند، از حبس رها شدند و جنرال سیّدشاه خان، در عهد امیر حبیب‌الله خان سراج‌الملّة والدّین چنانچه بیاید، از خدمت‌گزاری و صداقت‌شعاری، به منصب نایب‌سالاری رسیده و در پایان کار، شاه علی‌رضا پسر او که به منصب کرنیلی

رسیده و قتل امیر حبیب‌الله خان سراج‌الملّة والدّین به او نسبت داده شده، به امر اعلیحضرت امیر امان‌الله به یاسا رسیده، پدرش سیّدشاه خان معزول گشت و چندی در خانهٔ خود روز حیات به سر برده، پدرود جهان فانی کرد. که إنْشاءَالله تفصیل آن در جلد پنجم به شرح خواهد رفت.

و در خلال احوال مذکور به روز بیست‌وهفتم ذی‌الحجّه، عبدالله خان، پسر میرافضل خان لهوگردی، از پیشخدمتان دربار معلّی، از فوت خزانه‌دار ترکستان که از پیش گذشت، مأمور خزانه‌داری آنجا شده، هشتصد روپیه بر تنخواه او افزود گردیده اصل و اضافهٔ آن در سالی یکهزار و دوصد روپیه معیّن و مقرر گشت.

وقایع سال هزار و سه صد و هفدهٔ هجری نبوی (ص)

در روز غرهٔ محرم، ملاّ سیدنجیب، قاضی غزنین که مرتکب امور خلاف شرع مطاع شده و زنان را به جور و اکراه از شوهرانش طلاق کرده و مجلاهای خلاف واقع را امضا نموده بود، معزول و طلب کابل شد.

و از دیگر سوی در خلال احوالی که رقم شد، هفتاد هزار روپیه از بابت مصارف نایب سیرخان رستاقی، مأمور فروش بادام دولتی، که در پشاور به خرج زنان جهنده و لهو و لعب رسانیده بود، به مساعی و مجاهدت دفتریان سنجش، پس از مدّتی، به روی روز افتاده، در روز پنجم محرّم، محمدعثمان خان حاکم رستاق را فرمان رفت که: «مال و ملک و متاع و همهٔ مایملک او را به مواجهه یک نفر مفتی محکمهٔ شرعیّه و یک نفر نویسنده از دفتر بدخشان، سیاهه و ضبط کرده سیاههٔ آن را ارسال کابل بدارد، و نیز مال و مایملک دو تن برادران و اقارب او را سیاهه کرده، خارج از ضبط، در جایی امانت بگذارد، که اگر متملّکات خود او، کفایت مال دولت را نکند، مال و اسباب برادران و اقوام او، به عوض آن در حساب ضبط آید، و هم خان‌جهان، برادر او را گسیل کابل نماید، که نگریزد.»

و در خلال واقعات مسطوره، شهزاده جهانگیر خان، پسر میر جهاندارشاه خان بدخشی، که نسبت خسرزادگی به حضرت والا داشت و از تمرّد و طغیان

میرزادگان بدخشان، که از پیش به‌شرح رفت با وجودی که خواهر عفت‌سیّرش، در حرم محترم شاهی، روز ضجیعت حضرت والا به سر می‌برد و مأمور اقامت قندهار شده درآنجا می‌زیست، دماغش خلل‌پذیر گردیده، در روز بیست‌وچهارم ذی‌الحجّهٔ سال گذشته، دیوانگی آغاز نموده و اهل و عیال او، از خوف آن که مبادا به دست او کشته شوند، بی‌سر و پا، از خانه بیرون شده در حایط خرقهٔ متبرکه پناهیده، و حضرت والا، از عریضهٔ حکمران قندهار، بر دیوانه گشتن او آگاه گردیده، در روز هفتم محرم فرمان کرد که: «نظر به دیوانگی او نکرده به علاج پردازند و تنخواه او و برادرانش را معطّل نداشته، کامل به ایشان بدهند که ذلیل و خوار نشوند.»

و هم در این ایّام، مسجدی خان بیات و مستاجر معزول وجوه سایر غزنین، قطعه طومار و جریدهٔ غبن و خیانت ملاّ خیرالله، قاضی غزنین را که در حالت افتای خود و قضاوت سیدنجیب، که مذکور شد، به‌خط خویش نوشته و به مُهر میر محمدحسین خان، حاکم غزنین رسانیده بود، از مطالعهٔ حضور گذرانیده، مکشوف داشت که هر دو تن قاضی و مفتی، در وجوه نکاح پلی و ترکهٔ اموات و غیره، غبن زیاد کرده‌اند. حضرت والا در روز هشتم مذکور ماه محرم، ملا خیرالله را نیز به مثابهٔ قاضی میرنجیب، تحت‌الحفظ طلب کابل نموده، هر دو تن را از زجر و توبیخی به سزا فرمود.

شرح حال طور دهباشی از قوم وردک

و هم در خلال احوالی که به شرح رفت، طور نامی از قوم وردک، که منصب دهباشی پیادگان ساخلو داشت، و به واسطهٔ خیانت و جنایتی محبوس گردیده، از زندان بگریخت و در هند رفته، موی مبارک حضرت ختمی مرتبت را دزدیده با خود در ملک وردک آورده و آن را مطاف عام قرارداده، اگر موی مبارک بود یا نبود، دام حصول رزق خویش ساخت. و حضرت والا از عریضهٔ غلام‌حسین خان، پسر حبیب‌الله خان، ولد خان‌شیرین خان جوانشیر آگاه شده، او را طلب کابل و محبوس فرمود. و آن موی را با جعبه‌ای که در میان آن بود، جهت تحقیق صدق و کذب موی مبارک بودن و نبودن آن، تسلیم نوران‌شاه خزانه‌دار نمود و در پایان

کار، چون به دروغ آن را موی حضرت رسول قرارداده بود، مکشوف نیفتاد که از کجا به دست آورده و در هندوستان به دست کی بوده است؟

و از دیگر سوی در خلال احوال مسطوره، هزارگان سکنهٔ درهٔ قاق‌تابه و قوم کوچک، از دستبرد مهاجرین افغان و ایذا و آزار ایشان به ستوه آمده، راه فرار برداشتند و شب هنگامی، ترک موطن و مسکن گفته، روی به سوی بادیهٔ گمنامی و جلاوطنی نهادند. و سلطان‌محمد خان، حاکم ارزگان، با دفتری آنجا و عطامحمد خان، اجیدن نظامی و پسر قاضی، راه بازگردانیدن آنها برگرفته، چون به درهٔ شالی یا شاه‌علی رسیدند، گروه مهاجر متعلق ملک غلام‌محمدخان اچکزایی، که خانه‌های آن مردم را غارت کرده و فراری ساخته بودند، در پاسخ اندرز و نصیحت حاکم و همراهانش، تیغ خلاف از غلاف برآورده، ایشان را سقط و دشنام دادند و همه را به قهر و عنف از پیش براندند؛ و حاکم چیزی نتوانست گفته، ماجرا به حضور نوشت و حضرت والا، ایشک‌آقاسی دوست‌محمد خان را فرمان کرد که: «گروه مهاجر را تنبیه و تهدید و زجر و توبیخ نموده، از ایذا و آزار هزارگان بازدارد.» و او که مربی و معاون و محرم مهاجرین به جور و ستم نمودن به مردم هزاره بود، اقدام به احکام والا نکرد تا که حضرت والا با خامهٔ انباه، به آخندزاده غلام‌نبی‌خان، حاکم مهاجرین، ارقام فرمود که: «مراسم بازپرس از گروه مهاجر به تقدیم رسانیده، بلااغماض و لحاظ معروض دارد که لوازم سیاست به تقدیم رسد.» و مردم مهاجر از وصول این منشور و صدور اشتهاری که از پیش انتشار یافت، خود را مورد سیاست حکومت دیده، توبه‌نامه‌ای از قبایح اعمال گذشته و افعال آیندهٔ خود، نگار داده گسیل پایه سریر خلافت نمودند و حضرت والا، توبهٔ ایشان را قبول کرده، شرحی از احسان دولت که مبذول حال ایشان آمده و مالک ملک وضیعت ساخته بود، از عطای اراضی و عقار و مزارع و مراتع و جیره و تقاوی که یافته بودند، رقم فرموده، به یاد ایشان آورد و منع کرد که دیگر دست ایذا و آزار به مردم هزاره نکشایند و خود را مورد عقاب و عذاب سیاست حکومت نسازند؛ و آنها با این همه چون محرّک داشتند، تا که مردم هزاره را یاوه و فرار نساختند، دست از جور و ستم بر نداشتند.

ظهور خیانت کارپردازان جشن ختنهٔ شهزاده غلام‌علی خان

و از دیگر سوی در اثنای مقالات مسطوره، کارپردازان جشن ختنهٔ شهزاده غلامعلی خان، که در اواخر ماه ذیقعدهٔ سال گذشته به پای رفت، دست خیانت و سرقت، در ماکولات و مشروبات و حلویات و ملبوسات و غیره مصارف آن، که حضرت والا معیّن فرموده بود، دراز کرده، به عادت مستمره‌ای که در جبلّت عموم کارکنان و مأمورین دولت، مضمر است، نقد و جنس زیادی را حیف و میل کرده، از آن ایّام تا این هنگام، حساب و سنجش آن انجام پذیرفته، مبالغی از تصدیق میرزا محمداسلم، نویسندهٔ کارخانهٔ طباخی، که به خط میرزا عبدالحی نوشته به هریک از کارگزاران بزم سعادت جزم مذکور داده و با ایشان شرکت در سرقت کرده بود، به روی روز افتاد؛ و محمدمحسن‌خان پیشخدمت دربار بلخ و مزارشریف، که با میرزا محمدامین قزلباش، منشی حضور والا، نسبت برادری داشت، خسارات به روی کار آوردهٔ خیانت‌کاران جشن مذکور را، درج جریده و مبنی بر شش فقره نموده، به حضور والا نگاشت، و هم قبل از نگارش او، از عرایض وقایع‌نگار آنجا نیز، به سمع فیض مجمع والا رسیده. در این وقت، که عریضهٔ محمدمحسن‌خان، با جریدهٔ اعمال آنها، موثّق به دلایل و براهین مبرمهٔ قاطعه، شرف وصول یافت، حضرت والا، سردار محمدعزیز خان حکمران ترکستان را، با سردار محمدیونس خان، که به امر حضرت والا، چنانچه گذشت، باوالدهٔ ماجدهٔ شهزاده غلام‌علی‌خان، از کابل در مزارشریف رفته و به نزدیکی این آوان، از فوت خواجه امرالله خان مرحوم، مواظب تربیّت شهزادهٔ ممدوح و تعلیم و تلقین آداب و رسوم شئون او گردیده بود، فرمان کرد که پاسخ زیان جشن را که به روی کار آورده و آن دو تن سرکرده و مهتمم آن بوده‌اند بگویند. و پس از وصول عریضهٔ آن دو تن، که گول و فریب شیاطین انس را خورده و سرقت و خیانت ایشان را ندانسته بودند، امر حواله و حصول مبالغ مسروقه، با جریمهٔ تمام مصارف جشن، صادر و همه به خزانهٔ دولت عاید و واصل گشت.

به نام قوم‌داری حصول شدن مال دولت

و هم در این هنگام، هشتاد هزار تنگه، که بوری نام، پسر عبدالرسول‌بای قوم اوزبک، از سکنهٔ شبرغان به سید نذیرخان کرنیل گرفته و حجّت داده و پس از فوت سیدنذیر حجّت او، به روی روز افتاده، حضرت والا، که مایملک کرنیل مذکور را، از معاندتش با دولت و اتحادش با سردار محمداسحق خان متمرّد، ضبط فرموده بود، مال دانسته، به نام بوری مدیون و برادران او و شریف‌بای و پسران او، حواله و امر حصول نموده، و از جمله یکهزار تنگه را حاکم شبرغان و ارباب بیرم‌قل، از قره‌بای نام، پسر ملاّ صاحبنظر اوزبک، به نام قومی و ضرب چوب، حاصل و در عرصهٔ شش روز که این مبلغ را حصول نمودند روز بیست تنگه، محصل به نام خرج خود از او بگرفت. و او ماجرا معروض حضور داشته برنگاشت که: «بیرم‌قل پسر بوری‌بای است، می‌خواهد که قرض ذمّگی پدر خود را به این طریق و نام قومی، از اشخاص اجنبی که نام قوم برایشان نهاده بگیرد، و خود را از تقاضا برهاند. و حضرت والا، فرمان کرد که این منشور را به حکمران ترکستان بنماید که دیگر مزاحم او نشده، شصت و نه هزار تنگهٔ بقیه را از کسانی که به نام‌شان حواله شده و اقوام قریهٔ ایشان، حصول و تحویل خزانه نماید. و از صدور این منشور، مبلغ مذکور از پسر بوری و آنانی که نام برده شد و اقوام نزدیک ایشان، حصول کرد.

نزاع اندخود و زرشوی و کته قلعه بر سر آب

و هم در خلال احوالی که رقم گشت، در باب حصّه و تقسیم آب، نزاع میان مردم اندخود و زرشوی و کته قلعهٔ میمنه، روی داده همگنان عریضه‌نگار حضور والا شدند. و حضرت والا، آب مزارع و مساقات آنان [را] قسمت فرموده، قرارداد که در هر ماه بیست روز حق، مردم اندخود و ده روز حصهٔ مردم زرشوی و کته قلعه بوده، نظر به کثرت و قلّت مزارع، هریک به حقّ خود قانع شده، آب را متنازع فیه قرار ندهند. و از این تقسیم عایدات مزارع و زراعات مردم اندخود، که در سالی چهارلک تنگه به دولت می‌دادند به نُه لک رسید و آخرالامر، اهالی زرشوی و

کته‌قلعه، رشک برده با خامهٔ مغالطه عریضه‌نگار حضور شده، خود را محروم‌الحقّ، ظاهر داشتند. و حضرت والا، آخندزاده عبدالرحیم، حاکم میمنه را که شخص صادق و خدا ترسی بود و در هیچ یک از حقّ و باطل، اغماض و لحاظ نمی‌نمود، حکم قرارداد. و او طرفین را مأمور محکمهٔ شرعیّه نموده، مردم اندخود کار را بر خود تنگ دیده خواستند از شریعت روی برتافته همان تقسیم حضرت والا را استوار بدارند، چنانچه معروض داشته استدعای برقرار بودن آن کردند، و سی تن به عریضهٔ خود امضا نموده خاتم برنهادند. و حضرت والا، همچنان رجوع فصل و قطع دعوی‌شان را به آخندزادهٔ مذکور فرمود و رقم نمود که: «هر قراری که او مصلحت داند و به قرار شما، مالیات آب را جهت زراعات و مساقات معیّن کند، جانبین معمول داشته، عدول نکنند؛ و اگر او جانب‌داری و لحاظ اختیار کند، این منشور را بدو بنمایند که بر طبق مبالغ مالیات، تقسیم و تعیین حقابه نماید؛ زیرا مالیه از روی مداخل و عواید مزارع گرفته می‌شود، و ریع و دخل اراضی، از قلّت و کثرت آب کم و زیاد عاید می‌گردد.» و این منشور والا را جانبین، موافق دستور عدل دیده، قرار مالیات آب را معیّن و دفع نزاع کردند.

سرقت نمودن آخندزاده فقیرمحمدخان اشترسکن نام انگلیس

و از دیگر سوی، در تضاعیف واقعاتی که به شرح رفت، آخندزاده فقیرمحمد خان، حاکم و سرحددار چخانسور، دزدان زیردست و شریک خود را، مأمور سرقت کرده، دو صندوق از اشیای خوردنی و نوشیدنی و یکصد و سی روپیهٔ دوهزار دینار ایرانی و یک قاب ساعت از مال کبتان سکن نام انگلیس را، که در سیستان مواظب قونسلگری بود، در قریهٔ کدخدا داد و نواب نامان از تبعهٔ دولت ایران، بدزدید. و اموال مسروقه از کدخدا داد مالک قریه خواسته شده، او با سی تن سواره و هشتاد تن پیاده، از اثر پای دزدان، برخاسته، در حدود قلعهٔ نادعلی واقع قرب نهر هیرمند، از خاک این دولت، رسیده، دو نفر اشتر را با دو فرد گاو، از تبعهٔ این دولت، برداشت. و صدباشی سرحددار و مقیم نادعلی، کدخدا را گرفتار ساخته همراهانش فرار کردند و یک نفر اشتر را نزد قونسل انگلیس برده گفتند اینک اشتر مسروق خود را، که از دست دزدان تبعهٔ افغانستان، به دست آورده‌ایم،

بگیرد. و او آن را که غیر از اشتر مسروق بود نگرفته، ایشان اصرار و اظهار کردند که اشتر را گرفته کدخدا و او را که برای این خدمت رفته و با هشت تن دیگر گرفتار افغانان شده است، از حاکم و سرحددار چخانسور، بخواهد که او را با همراهانش رها دهند. و قونسل استدعای ایشان را نپذیرفته، پاسخ داد که این اشتر از حاملین اثقال من نخواهد بود. بعد ایشان نزد مکاری شده، اشتر را به او نمودند و نزد قونسل حاضر آمده، آن اشتر را از خود گفت. و کبتان سکن به گفتار او متیقن شده، به آخندزاده فقیرمحمد خان نوشت که کدخدا داد را رها داده، بقیهٔ اموال مسروقه را ادا نماید. و آخندزاده که از حقیقت آگاه بود، طریق مغالطه پیش گرفته، در ظاهر پی جستجو افتاد و از اهل قریهٔ نادعلی، التزام عدم سرقت گرفت، و شخصی را مالک آن اشتر، که سیستانیان به قونسل داده بودند قرار داده، با مرادخان غلزایی و عبدالرحمن خان اسحقّزایی، نزد سردار پردل خان فرستاد. به سردار جهان‌خان مخفیانه پیام داد که شهادت دهد که آن اشتر را من می‌شناسم، مال این کس است که آخندزاده فرستاده است. و آنگاه که فرستادگان آخندزاده وارد سیستان شدند، کبتان سکن، برای امری، راه ملک سیاه‌کوه برگرفته، پردل خان ایشان را مراجعت داده گفت اشتر را کبتان سکن قونسل برده شما کدخداداد را از قید برهانید، و پس از معاودت قونسل حاضر شوید. و ایشان بازگشته، آخندزاده فقیرمحمد خان، جهت رفع سرقت از خود و تبعهٔ دولت افغانستان رها نداد و حرف منجر به مذاکره شده، سردار پردل خان و حسین‌قلی خان، حاکم سیستان، از در مکالمه پیش آمده، کار نزدیک به پیکار گشت. و آخندزاده امر را دشوار دیده، ماجرا به حضور والا نگار داد و زندانیان سیستانیان را در فراه فرستاد که گریخته نتوانند. و حضرت والا، در روز دوشنبه دوازدهم محرم، از نگارش خلاف واقع آخندزاده، که خود و تبعهٔ دولت افغانستان را بری و کدخداداد را دزد و مجرم و سیستانیان را هنگامه‌جو قرارداده بود، ارقام فرمود که: «تا سیستانیان هرچهار اشتران و گاوان رعایای این دولت را ندهند، کدخداداد و همراهان او را رها نکند، و هم مکاتیب ایشان را که ارسال دارند، نگاه بدارد که در وقت مذاکره و مکاتبه با والی خراسان، به کار روند.» و در پایان کار، کدخداداد که ایرانی و ایرانیان عموماً نزاکت جویند، تاوان اشتران و گاوان را داده، از حبس رها شد و در عهد امیر

حبیب‌الله خان، سراج‌الملّة والدّین، خود مؤلف، از کدخدا شیرجان‌خان و خواجه آقاجان خان و کدخدا پردل خان و کدخدا بلوچ خان، وکلای مردم چخانسور، که بیعت‌نامهٔ امیر ممدوح را با خود در کابل آورده بودند، و رضاقلی‌خان پسر کدخدا علی‌اصغر خان و غلام‌حیدر خان، پسر میرجعفر خان سیستانی، که از دولت ایران رو برتافته در چخانسور جای اقامت و زراعت از این‌دولت یافته و در کابل آمده مشمول عواطف خسروانه شده بودند، صحّت این واقعیت را پرسیده، ایشان حمل بر سرقت آخندزاده کردند. چنانچه از این ارتکابات مخالفانهٔ خود، طلب کابل [و] وداع زندگی گفت، که إنْشاءَالله در موقعش رقم خواهد شد.

و هم در این هنگام، میرزا علی‌خان پسر علی‌اصغر خان، که پس از عزل سردفتری غزنین، با میرزا محمدیعقوب خان، مأمور کار تعمیرات دولتی شده و به صداقت روز گذرانیده بود، از تغییر میرزا عبدالحکیم‌خان، مأمور سردفتری فراه گردیده با فرمان شهزادهٔ محترم، سردار نصرالله‌خان، که امور دیوان بدو مفوّض بود، از کابل در آنجا رفت.

و مقارن این‌حال، آخندزاده فقیرمحمدخان، سیزده تخته قالیچه، به یکهزار و هفتصد و بیست قران، از برجند، به فرمان والا، خریده با دو خروار عنّاب که به چهارصد قران خریده بود، و نود طاقه کلاه نمدی نظامی، که به دوصد و یازده قران اشتراء نمود، مصحوب محمدولی خان، سوار کشاده گسیل کابل کرد. و منظور نظر والا افتاده، سه سوار، بر سواران محمدولی خان افزوده، اصل و اضافهٔ آن شش سوار معیّن گشت.

خبر دادن افسر روسی از اجرای ریل در ماورای خزر

و از دیگر جانب، در خلال واقعات مذکوره، سرهنگ محمودخان سرحددار موضع چهل‌دختران، با میجر محمدشفا وعدهٔ از پیاده‌ای ساخلو، از راه سیر و سیاحت در موقع تنوره شده، مکتوبی‌از افسر روسی مقیم آنجا، به وی رسید، نوشته بود، که: «راه آهن از خط مرغاب، به طرف ماورای بحر خزر، از نقطهٔ مرو تا قرب موقع کوشک، تمام و انجام گردیده، پس از این به امر و ارادهٔ ایمپراطوری، در تمامت تجارتگاه‌های ممالک روسیه، به ذریعهٔ ریل، از راه آهن ارسال و مرسول مال‌التجّاره

و غیره جاری می‌شود، که حمل و نقل احمال و اثقال مسافرین، به کمال سهولت و راحت بوده موجب ترقی تجارت، در بین مملکتین دولتین بشود، و هم سبب ارتباط روابط دولتی و اتحّاد و وسعت علایق تجارتی اتباع حضرت اشرف والا، امیر مملکت افغانستان و اعلیحضرت موفورالرّافت، ایمپراطور کلّ ممالک روسیه گردد. بنابراین اقصی‌المرام خرسند خواهم شد که اجرای این امر که در حقیقت برای مملکتین همجوار، کمال اهمیّت تجارت و شروط مودّت را داراست، فرموده شود.» و سرهنگ محمودخان این مکتوب او را نزد حکمران هرات فرستاد او ارسال حضور والا نمود، و حضرت والا ارقام فرمود که: «از طرف خود، به افسر روسی بنویسد که در حدود سرحدیه که مابین دولتین افغانستان و روس، تعیین خط و نقاط فاصله شده، دولت مخیر است راه آهن جاری کند، یا تعمیر راه پیاده نماید. اهالی افغانستان را در اجرا و عدم اجرای آن، محل گفتگویی نیست، و در آمد و رفت تجّار، چون تا حال این راهها معلوم و معیّن نشده بعد از این هم مردم افغانستان معمول نخواهند داشت و مأمور نخواهند شد که از راه آهن رفت و آمد کنند، و هرگز گوارای خواطر ایشان نیفتاده و نخواهد افتاد که از راه آهن آمد و رفت نمایند، زیرا راه تجارت افغانستان همواره از مشهد مقدّس بوده، و خواهد بود و از دیگر راه آمد شد نخواهند کرد.»

و مقارن این حال، رقیمهٔ جنرال التینانط بوخولیوف روسی، حکمران عساکر ماورای بحر خزر، که از تغییر جنرال التینانط فورا پاتکین، مأمور حکومت آن حدود شده بود، مشعر بر اطلاع‌دهی از ماموریت او به حکمران رسید. و او مسودهٔ پاسخ آن را ارسال حضور والا نموده، حضرت والا آن را منظور ترقیم نموده، بعد برای او نوشته و مشهدی محمد نام فرستادهٔ او و یک تن ترکمان را که حامل نامه بودند، خلعت و رخصت مراجعت داد.

نامه فرستادن سپهسالار به والی خراسان

و هم در تضاعیف وقایع مسطوره، از دستبرد و سرقت و غارت اهالی سیستان، که نسبت به مردم چخانسور، از تبعهٔ این دولت از قوه به فعل آورده و می‌آورند، حضرت والا به سپهسالار فرامرز ارقام و او را از اقدامات مخالفانهٔ مردم سیستان

اعلام فرموده، امر اطلاع دادن و استدعای امتناع آن مردم را از ارتکاب در امور منهیّه به والی خراسان نمود. و او به امر والا، به والی آنجا استکتاب فرموده، وی از نزاع و مخالفتی که در بین میرمعصوم خان و حشمت‌الملک پدرش اتفاق افتاده، و هر دو، پا در طریق مغایرت هم نهاده هرج و مرج به روی کار آورده، پسر مانع از دخول پدر خود در سیستان آمده بود. پاسخ سپهسالار را معطّل به رفع تنازع پدر و پسر داشته، میرزا عبدالخالق مستوفی از قزلباشیهٔ کابل را که فرار مشهد و مقدم خدمت دولت ایران بود، مأمور رفع ذات بین پدر و پسر نمود. و او وارد سیستان شده، به سپهسالار نوشت که: «تا اطفای نائرهٔ نزاع پدر و پسر نشود، استرداد اموال مسروقه و امتناع سرقت‌پیشه‌گان سیستان، از غارت مال و منال تبعهٔ افغانستان، متعسّر بل متعذّر و محال است.» و سپهسالار این رقیمهٔ میرزا عبدالخالق خان، را ارسال حضور والا داشته، در روز پانزدهم محرم، به او ارقام رفت که حالا ساکت بوده، منتظر دستورالعمل ثانی باشد، که هر چه سررشته داده شده به محلّ اجرا آرد.

تبعید شدن اشرار محمودراقی

و هم در خلال احوال مذکور، یکصد و پنجاه و دو نفر، از اشرار مردم محمودراقی کوهستان کابل، که مصدر خطا و خیانت و مباشر خسارت و جنایت گردیده محبوس شده بودند، به امر حضرت والا، از راه تبعید، مأمور اقامت بالامرغاب هرات شدند. و حکمران هرات، به ملاحظهٔ آن که اراضی بالامرغاب به مردم بادیه‌نشین و ییلاق‌گزین فراه و پشت‌رود داده شده و هم‌سرحد است، شایان سکونت و اقامت این‌گونه اشرار ندید و همه را در میمنه فرستاده موضع ماق، واقع ده فرسنگی میمنه را که محلّ و مسکن مردم چارصده و ملاّک آن در کابل آورده شده بود، اقامتگاه‌شان قرار داد.

و هم در خلال احوالی که به شرح رفت، میان‌نور نامی از اهالی سکنهٔ خان‌آباد قطغن، مسمّاة سعید بی‌بی بنت علم‌خان نامی را که شوهرش ملاگل نام فوت شده و یک دختر صغیره با یک پسر صغیر و مال و متاع زیادی از او بازمانده بود، به ضرب چوب و لت و کوب، تکلیف کرد که محمدرسول نام، برادرزاده‌ام را، به شوهری بپذیر، و او سر باززده نپذیرفت تا که میان نور به طمع تصرّف مال

صغیران او، زنی را در خانه نشانیده و دو نفر گواه از زبان آن زن اجنبیه که به تعلیم نام سعید بی‌بی ثیبه را بر او نهاده بود، نزد ملاّیی برده، عقد نکاح او را با محمدرسول برادرزادهٔ خود، قرار مقررهٔ شرع انور بربست و مال و متروکات شوهر سعید بی‌بی [را] با مال و متاع عبدالعزیز زکوةبیگی متوفی که نیز در خانه او بود، متصرّف گشت. و آن زن هرچند داد خواست و از عدم ایجاب زوجیّت خود فریاد زد، کسی گوش نداده، ناچار راه کابل برگرفته، به عرض حضور والا رسانید. و حضرت والا در روز پانزدهم مذکور ماه محرم، عبدالباقی خان حاکم خان‌آباد را فرمان کرده، میان نور و محمدرسول برادرزادهٔ او را با هر دو تن صغیران آن زن، در کابل خواست و پس از وصول ایشان در کابل تدلیس ایشان مکشوف افتاده، مال هر دو نفر میّت و جریمهٔ نکاح و غیر موقع گرفته و زجر فرموده شدند که دیگر نتواند اقدام در چنین امری نماید.

فروختن دو تن افغان، زن هزاره و اولاد او را

و هم در خلال احوالی که به شرح رفت، محمدسعید و محمدحسن نامان افغان، از قاطنین قریهٔ تابعین علیای قندهار، در شب، داخل خانهٔ زوجهٔ هزاره‌ای که موطن و مسکنش را افغان مهاجر گرفته و او از راه جلاوطنی، با دو تن پسر صغیر خود، در قریهٔ مذکوره شده ماوی گزیده، به مزدوری، در خانه‌های اهالی قریه، روز بینوایی به سر می‌برد، گردیده، او را با هر دو پسرش، در جوال انداخته و در جای دیگر برده، هر سه تن را به دوصد و سی و سه روپیه و ثلث یک روپیه، که چهارصد روپیهٔ قندهاری به شمار آمد، بفروختند. و این امر پس از اقرار خود محمدسعید، بر کوتوال قندهار مکشوف افتاده، محمدسعید را محبوس کرد و محمدحسن را قاضی عبدالشکور خان مانع آمده نگذاشت که محبوس کند. و ماجرا از عریضهٔ کوتوال، به گوش حضرت والا رسیده، در روز پانزدهم مذکور محرم، ارقام فرمود که: «میرزا غلام‌محمد خان، سردفتر قندهار و شهسوار پیادهٔ کوتوالی، محمدحسن را از قاضی عبدالشکور، ضرور خواسته و محبوس کرده بعد هر دو تن آدم دزد را، مغلول گسیل کابل کرده، زن هزاره و پسرانش را مطلق‌العنان سازند.»

و از دیگر سوی، در خلال احوالی که به شرح رفت، میرزا ملک‌محمد خان از قزلباش قندهار، یک لک روپیه، غبن و خیانت میرزا ملک‌جی خان افغان و سردفتر سابق پشت‌رود، ادعای ابراز دادن به منصهٔ ظهور رسانیدن کرده و عهدنامهٔ ترک خیانت، با خط ضمانت، ارسال حضور داشته، استدعای سردفتری پشت‌رود کرد. و حضرت والا، عریضه و ادعا و استدعای او را منظور نموده، در روز نوزدهم محرم شهزادهٔ محترم، سردار نصرالله خان را که امور دیوان بدو مفوّض بود، فرمان کرد که فرمان سردفتری پشت‌رود را به نام او ارسال نماید. و او این امر را به واسطهٔ میرزا محمدحسین خان، سردفتر سنجش، که تمامت سردفتران بلدان و ولایات را رشوت گرفته، از حضور شهزادهٔ مذکور مأمور می‌کرد، چندی معطّل داشت تا که میرزا ملک‌محمد از پریشانی امور دیوان پشت‌رود و تعویق اجرای کار حمل و دخل، معروض حضور والا داشته، بار دیگر مؤکّداً سردار نصرالله خان را فرمان شده، از حضور او فرمان سردفتری به نام میرزا ملک‌محمد خان رفت.

مأمور شدن سردارعبدالله‌خان به دفتر سان و چهره

و هم در خلال واقعات مسطوره، عطامحمد خان، پسر سردار شیرین‌دل خان مرحوم، به واسطهٔ امر خلافی که مباشر شد، موقوف و سرکردهٔ خاکروبان، به عوض او، مأمور سرکردگی دفتر سان و عرض تنخواه‌خواران کشوری و لشکری شده و چندی روز به سر برده، در این هنگام سردار عبدالله‌خان توخی، پسر عبدالرحیم خان، مأمور دفتر سان و چهره شد.

رواج رنگ بلوبلک و تعداد خطوط فرامین

و هم در این [ایّام] از غدّاری و خیانت‌کاری عمّال دیوان و غیره مأمورین دولت، که به صنعت قلع آثار، فرامین و احکام پادشاهی را تغییر داده و تراشیده، برطبق مدعای خود می‌نوشتند به مداد نوشتن امور دولتی، ممنوع و قدغن گردیده، رنگ بلوبلک، به امر والا رواج گرفته ساری و جاری گشت. و هم فرامین را امر شد که تعداد خطوط متن و حاشیهٔ آن را با لفظ بدون لیس و تراش، معیّن کرده رقم نمایند.

و هم در خلال این حال، محمدعثمان خان، پدر نظام‌الدین خان قندهاری، که پسرش مبالغی از دولت، چنانچه گذشت به نام تقاوی و ترقی دادن تجارت گرفته و به تجّار نداده، خود صرف کرده، محبوس و فوت شده بود، با کوایف خیانت پسر و بی‌گناهی خود در زمرهٔ زندانیان، تقدیم حضور والا شده، مشمول مراحم ملوکانه و از حبس رها گشت و سرای نشیمن قندهار و اثاث‌البیتش که به عوض مال دولت ضبط گردیده بود، موهبت و مسترد آمده، با او قرارداد شد که ضامنان با ثروت و استعداد داده و تعلّقاتش که در قندهار محبوسند رها کرده و مال دولت، به قسط از او گرفته شود.

شرح نامهٔ ویسرای در باب استرداد اموال مسروقه

و هم در این آوان از نامه و استدعای ویسرای کشور هند، که مردم مسعود و وزیری و غیره قاطنین خاک مقبوضه و مستعمرهٔ دولت انگلیس، به تعلیم و تحریک کارکنان آن دولت، چنانچه گذشت، دواب و مواشی و مال و منال رعایای قرب سرحد جنوبی این دولت را، سرقت و غارت کرده، از افشای راز و افواح تحریکات و اقدامات مخالفانهٔ مامورین آن دولت که سمر و مشتهر گشت، به حضرت والا نوشت که: «در این سالها هرچند دواب و مواشی و مال و متاع رعایای سرحدیهٔ افغانستان را سارقین قوم وزیری و غیره متوطّنین خاک مقبوضهٔ دولت انگلیس، غارت و سرقت کرده‌اند، سیاههٔ مفصّلی با جزو مال و تاریخ یوم و هفته و ماه و سال که سرقت و غارت شده‌اند، ارسال فرموده شود، که شخصی از طرف دولت انگلیس مأمور گردیده، حق‌رسانی نماید.» و ویسرای این نامه را به عزم دور کردن بدنامی، از دولت انگلیس، که این سرقت‌ها و غارت‌ها، در عالم دوستی و اتحّاد دولتین، از تحریکات و اقدامات کارکنان نسبت با رعایای این دولت، از قوه به فعل آمده و سمر و مشتهر شده بود، نوشت، که دساست و حیلت و خدیعت پلتیکیه که آن دولت را ردّ نماید و از افواه براندازد. و حضرت والا، در روز نوزدهم مذکور محرم سردار گل‌محمد خان، نایب‌سالار افتخاری و حاکم ارگون را، با سردار محمدانور خان، برگد اعزازی و حاکم خوست، و خلیفه نورمحمد، حاکم پرمل و عبدالرحیم خان، مأمور اجرای محاکمات محکمهٔ شرعیهٔ

خوست، ارقام و از نوشته ویسرای اعلام فرمود که: «سیاههٔ مفصّل و جزو و مال مسروقه را، تاریخ‌وار، مرقوم و به صحابت خلیفه نورمحمد خان و عبدالرحیم خان مذکوران، مرسول حضور دارند، که با کارکنان دولت برتانیه و کسی که از جانب ایشان مأمور مسترد نمودن اموال مسروقه و منهوبه می‌شود، مذاکره و حق‌رسانی کرده شود، که إنْشاءَالله تصفیهٔ این امر، در موقعش رقم خواهد شد.

و هم در این ایّام، چهارصد خانوار، از حوالهٔ هشتاد و سه هزار و یازده روپیهٔ کابلی و هفت فلوس، که به تحصیلی کرنیل محمداکبر خان، پسر غلام‌محمد خان هزارهٔ جیغتوی غزنین، از بابت نوزده نفر مرد و هفت نفر زن، که در عرصهٔ سه سال به نواح خوست به قتل رسیده و قتلهٔ ایشان معلوم نبود و امر والا اصدار یافته بود که: «این مبلغ را به نام دیهٔ مقتولین و جریمه، حصول نماید تا دیگر کسی اقدام به قتل انفس و سفک دماء ننماید و سدّ این رخنه که بدترین رخنه‌های مملکت، و موجب وهن و فتور سلطنت و حکومت است، به روی روز آمده، بعد از این به ظهور نرسد، فرار کرده داخل خاک مستعمرهٔ دولت انگلیس شدند.

عقیدهٔ قادیانی گزیدن صاحبزاده عبداللطیف

و از دیگر سوی درخلال این حال، صاحبزاده عبداللطیف خوستی، از علمای شهیر آن نواح، به عقیدهٔ فاسده گراییده و پذیرای اطاعت و متابعت میرزا غلام‌احمد قادیانی شده، به وسایط و وسایل رسایل چند که در هند مشعر بر تبلیغ عقیدهٔ باطله و مذهب مزخرفهٔ غلام‌احمد، طبع و نشر شده بودند، در بین مردم خوست، منتشر و پراکنده ساخته، مخفیانه به تبلیغ اوامر و نواهی سفسطه پرداخت. و عبدالرحیم‌خان مسایل بی‌دلایل مندرج از کلمات لایعقل او را، از همه‌جا به دست آورده، گسیل کابل کرد. و سردار محمدانور خان را فرمان شد که صاحبزاده عبداللطیف، ناشر آثار دین سخیف غلام‌احمد را محبوس و گسیل کابل نماید. و او در این وقت، انکار از دین احمدیه قادیانی نموده رها گشت. و در پایان کار، پس از تبلیغات مزخرفات قادیانه و اقدامات در اجراأت احکامات سوفسطائیه غلام احمدیه در عهد امیر حبیب‌الله خان سراج‌الملّة والدّین، چنانچه بیاید، مرجوم گشت.

شرح حال ملاّ ساون قادیانی

و از جملهٔ تبعهٔ او ملاّ ساون، پسر فقیر نامی از قوم منگل، در این وقت طریق ضلالت اختیار کرده مردم را اغوا نمودن و به متابعت میرزا غلام‌احمد، هدایت و القا کردن آغاز نمود. و از گمراهی او، حضرت والا آگاه گردیده، فرامین عدیده به نام عموم مأمورین دولت که در خوست و نواح و توابع اقامت خدمت داشتند، ارقام، واحکام حبس و ارسال داشتن او را به کابل فرمود. و او از صدور این منشور آگاه گشته، راه فرار جانب وادی ضلالت و گمنامی برداشت. و حضرت والا برآشفته، سردار محمدانور خان را با خامهٔ عتاب استکتاب نمود که: «گریختن او از غفلت و بطالت تو است، زیرا در وقتی که خبر جهالت و ارتداد او به حضور رسیده مکشوف افتاد، که مقصد و اندیشهٔ آن مردود، خلل اندازی در اساس دین نبی حجازیست، سرکار ما را لازم آمد که او و غیر او را که گراییدهٔ این عقیدهٔ سخیفه شده‌اند، قرار امر الهی و شرعیّت غرّای رسالت پناهی، از میان بردارد و زمین را از لوث وجود آن تبعهٔ شیاطین و مرتدین پاک سازد، تا در عقیدهٔ جهلهٔ اهل اسلام، که بهره‌ای از علم ندارند و صحیح را از سقیم درک و تمیز نمی‌توانند، خلل نیندازد، شما را ارقام واحکام بر حبس آن بدبخت شقی نمود و او گریخت و از فرار کردن او که از فرمان سرکار ما خبری نداشت، مفهوم می‌شود که خود، او را آگاه کرده راه گریز نشان دادید. اکنون او را از تو می‌خواهم.»

و پس از ارقام این فرمان معاتبت آغاز و معاقبت انجام، میرزا محمدحسین خان کوتوال، از دکان کبابی‌بازار کابل دستیاب کرده، محبوس و به امر حضرت والا، در زندان از زندگی باطلش مأیوس کرد.

پذیرفته نیامدن عریضهٔ ملاّ پیونده

و هم در این وقت، ملاّ پیوندهٔ مسعودی، به ذریعهٔ عریضه و واسطهٔ نورمحمد، حاکم پرمل، استدعای اجازت آمدن کابل و شرفیابی حضور کرده، حضرت والا در پاسخ عرض و استدعای او رقم فرمود که: «سه سال قبل از این روز، اجازت آمدن در کابل خواسته با عده‌ای زیادی آمدید و سرکار والا به خواهش شما، از دولت

انگلیس در باب هجرت شما، اجازت حاصل کرد و به شما فرمود که دولت و ملّت افغانستان امور معاشیهٔ شما را، به افزودن مالیات اراضی خود، و عطای مزارع و مساقات کفایت می‌کند که در مملکت اسلام مقام گزیده، روز راحت به سر برید و شما بازگشته نیامدید و از مسلمانی پشیمان گردیده، وعده‌ها و نویدهای دروغین کارکنان دولت انگلیس [را] بر اسلامیّت خود ترجیح داده فریفته شدید. حالا حاجت آمدن شما نیست. باشد که خانه‌های شما، از دست انگلیس خراب و عیال و اطفال شما اسیر گردد و در آن وقت من نباشم که نتایج و ثمرات پند و اندرز مسلمانانهٔ خود را، که با شما بار بار و به تکرار گفتم و کردم و شما نپذیرفتید، یک یک برشمارم. امّا افسوس که اجل مهلت نخواهد داد و ما و شما نخواهیم بود و بازماندگان ما و شما خواهند دید و زحمت‌ها خواهند کشید و مشقّت‌ها و مرارتها خواهند چشید.»

مکشوف افتادن عدم بزرگ‌زادگی مهاجرین بلوچیّه

و مقارن این حال، بعضی از مردم بلوچ که هجرت اختیار کرده، خود را نزد این دولت، از رؤسای قوم و دارای اراضی و عقار اظهار نموده، خواستار آن شده بودند که سررشته فروختن مزارع و مراتع ایشان با ویسرای کشور هندوستان در میان آورده و فرموده شود. و حضرت والا از اظهار و استدعای آنها، از ویسرای استدعای اجازت فروش زمین و مال و متاع ایشان که در بلوچستان گفته بودند داریم نمودند. و ویسرای در پاسخ این نامه و استدعای حضرت والا نوشت که: «صحیفهٔ دوستانهٔ والا که به نام لارد اکلن ارقام و ارسال داشته‌اند رسید و تفحّص بعضی امور، از اجنت گورنر مقیم بلوچستان لازم گردید و این که در باب نام برخی اشخاص مهاجر بلوچیه، که آن مهربان ایشان را خان و بزرگ قوم نگار داده و خواهش اجازت فروش املاک و اموال و اسباب ایشان را کرده بودند، چون تحقیق شد، مکشوف و محقّق گشت که ایشان از رعایای ریاست قلات نصیرند و دارای رتبه و منصب و خان‌زادگی نمی‌باشند. و مالک زمین و ملک در آنجا نیستند؛ مگر محمدافضل خان کرم‌زایی و رفیق او میاخان سعیدزایی، که در موضع کجی، اندک زمینی دارند و هم اندکی در موقع قوچی، واقع اسپین‌کی، دارای زمین

بوده‌اند، که در آنجا اکثر از قوم منگل‌زایی، ساکن و متمکّن است و ملک قوچی تمام در اختیار و تصرّف سردار خود ایشانست که موافق رسم و رواج قومی خود ایشان که در بین دارند مهاجرین اجازت فروختن حصص زمین خود را اگر داشته باشند ندارند و داده نخواهد شد. و در باب اراضی موضع در کجی، اگر چه خوانین قلات ادعا دارند که حقّ دارند اگر اراضی رعایای قلات را که از ملک فرار کنند، ضبط نمایند؛ ولیکن احتمال کلی دارد که هیچ اعتراض وارد نخواهد شد. و هرگاه آن اشخاص نتواند زمین خود را بفروشند، به دوستدار خبرداده شده که ایشان مدیونند و قرض‌خواهان بسیار دارند که ادعای حقوق‌خواهی و مداخلت کنند. و نیز نصیرخان سمالانی و عبدالحکیم‌خان سالونی و زمان نام امدوری، از خود ملک و مالی ندارند و بدنام می‌باشند. و قرب یکسال است که از بی‌نانی و ناتوانی، هجرت کرده در افغانستان آمده‌اند. و در وقتی که در شورآبک بودند، در تحت اطاعت دولت برتانیه چند بار، مرتکب سرقت و غارت شدند. و محمدرحیم خان مهاجر پسر سردار قوم ریشخانی، موطن موضع نوشکی می‌باشد که پدرش هنوز زنده است و در حیات پدر خود نمی‌تواند که دخل وتصرّف در ملک و مال خاندانی خود بکند؛ و او از سبب قتل شخصی فرار کرده از خانهٔ خود دور شده است. و فتح‌محمد خان و مهم‌خان، پسران عیدوخان، از خوف مواخذهٔ محکمهٔ عدالت گریخته، یک قطعه زمین خشکاّبه، در قرب قلات دارند و چون برخلاف خان قلات برخاسته و خیانت‌ها کرده هجرت نموده‌اند احتمال نمی‌رود که خان آنجا اجازت فروختن زمین را به آنها بدهد؛ و عیدو عمر و قنبر خان و لشکر و محبت و بهادر خان و حاصل خان نامان، که از پست‌ترین طایفه می‌باشند از قفای محمدافضل خان هجرت کرده، به امید او در افغانستان آمده‌اند. خلاصه هیچ یک آنهایی که عریضه به آن دوست مهربان کرده، خواهش اجازت حاصل کردن ملک و مال خودها را از دولت برتانیه نموده‌اند، قابل توجه و لایق رعایت نیست».

و حضرت والا از این رقیمهٔ ویسرا، در روز نوزدهم مسطور ماه محرم، به محمدعلم خان، حکمران قندهار، رقم فرمود که: «جواب نوشتهٔ ویسرای را از نفری مهاجر مندرجهٔ نوشتهٔ او، که تکذیب اظهارات و ملک و مال و مساقات داشتن ایشان را کرده، حاصل نموده ارسال دارد که نزد ویسرای فرستاده و با او

مذاکره و مکاتبه کرده شود.» و چون ایشان به مثابهٔ دیگر مهاجرین، خصوص مهاجرین قوم اچکزایی، که در جبل کوژک و نواح آن، روز معیشت، به سرقت و راهزنی و خوردن دانهٔ خنجک به سر می‌بردند و نان گندمین و جوین را هرگز نمی‌شناختند، ثروت و مکنت و هستی و استعدادی نداشتند و به دروغ اکثر اراضی و عقار هزاره‌جات و خالصه‌جات قندهار را که جابه‌جا رقم شده آمد، به اظهارات کاذبه که نزد این دولت خود را دارای مزارع و مراتع و قوم و قبایل وبزرگ و رئیس طایفه قرار داده متصرّف شدند، جوابی نداشتند که تردید نگارش ویسرای را بنماید، ناچار سکوت اختیار کردند. و از این اظهارات گروه مهاجر افغان و غیره بود که در پایان کار، اسرار اظهار دروغین ایشان به روی روز افتاده، امیر حبیب‌الله خان، سراج‌الملّة والدّین، از ارتکاب ایشان به قبایح افعال و اعمال، تا که نام مهاجر به حضورش برده می‌شد، می‌فرمود که اینها مفاجرند نه مهاجر. و این خبط و خطا از عدم دانش جغرافیا و نقشهٔ مواضع متوطّنهٔ مهاجرین و شجرهٔ نسب و تعداد نفوس سکنهٔ هر موضع و محل، به محض اظهار به روی کار آمده باعث کسر و خسارت ثروت افغانستان، که کثرت مال و انبوهی نفوس است، به روی روز افتاد، و قرب چهارصد هزار خانوار، از مردم هزاره فرار وادی ادبار شده، معدودی از مهاجر مالک و متصرّف اراضی و عقار ایشان گشت.

خیانت و خسارات فقیرمحمد نام کابلی

و از دیگر سوی، در خلال حادثات و وارداتی که به شرح رفت، فقیرمحمد، برادر عبدالرسول نامی از مردم کابل به وسایط و وسایلی که دانست و توانست، بیست و شش هزار روپیهٔ کابلی از دولت گرفته قرارداد که هشتصد الی هزار باب خیمهٔ نظامی در پشاور، برای افواج منصوره، تهیّه و آماده سازد، و از آنجا گسیل کابل نماید. و این مبلغ را صرف سفاهت و رذالت و لهو و ملاعبت خود کرده، نتوانست که خیمه خریده یا ساخته، ارسال دارد. تا که عبدالرسول برادرش مأمور حمل و نقل دادن اموال و اثقال دولتی گردیده، از کابل در پشاور رفت و برادرش که مبلغ مذکور را تلف و ضایع کرده بود، از عبدالرسول که مبالغی جهت کرایهٔ حمل و نقل اموال دولتی با خود داشت، استدعای بیست و شش هزار روپیه کرد که خیمه

مهیّا کند. و حضرت والا از عرایض وقایع‌نگاران پشاور، برماجرا آگاه شده در روز بیستم محرم، میرزا خلیفه‌جی مهتمم پوسته‌خانهٔ اسلامیه پشاور را فرمان کرد که به حساب فقیرمحمد علم حاصل نموده، وجه دولت را از او حصول کند و هم مبالغ تحویلی عبدالرسول، برادر او را موجودی نماید، که اگر به برادر خود مبلغی داده باشد معلوم گردد. و او مبلغی را که به فقیرمحمد داده بود، فوراً پس گرفت که در حساب موجودی داخل کند و با آن دوهزار و سی و پنج روپیهٔ کلّه‌دار، از مبالغ تحویلی عبدالرسول، کم به شمار آمده، از مأموریت خود موقوف گشت و هم مبلغ تلف کردهٔ فقیرمحمد، مکشوف افتاده، امر حواله و حصول صادر گردید. و فارن سکرتر دولت انگلیس را فرمان شد که یک لک روپیه کلّه‌دار، از مبالغ عطیهٔ مستمرهٔ دولت برتانیه، به هر چهار تن هندو و مسلمان مأمورین آرت این دولت، جهت کرایه حمل و نقل آلات و ادواتی که از هند و اروپا خریده و در کابل آورده می‌شوند بدهد. و هم آن چهار تن را فرمان رفت که هر وقت نود هزار صرف شده ده هزار روپیه باقی بماند معروض دارند که دیگر وجه داده شود تا حمل و نقل مال دولت معطّل نماند.

شرح اسلام آوردن مستر ایمنی لنگن آمنه

و هم در این ایّام از عریضهٔ مستر ایمنی لنگن آمنه، ساکنهٔ شهر دبلن، از مملکت آیرلند، که از سه سال قبل، به دین اسلام مشرف شده، استدعای آمدن و مقام گزیدن در افغانستان کرده بودند به ذریعهٔ داکتر عبدالغنی‌خان پنجابی، خادم و نوکر این دولت، تقدیم حضور شده حضرت والا را از اسلام آوردن او آگهی حاصل گشت و در روز بیست و دوم محرم مطابق روز اول مارچ سنهٔ ۱۸۹۹ میلادی در پاسخ عریضه و استدعای او ارقام فرمود که: «از اسلام آوردن و عزم اقامت افغانستان نمودن شما بسیار خرسند و مشعوف شدم ولیکن برای اقامهٔ دایمی شما، مکّهٔ معظمه و مدینهٔ منوره، که خاک پاک مرجع و مآب عموم اهل اسلام و بهترین امکنهٔ متبرکه‌اند، سزاوار و شایسته‌ترند، زیرا که احاد و افراد اعداد اهالی اسلام، به مخارج زیاد به امید حصول سعادت روز میعاد، در آن امکنهٔ مقدّسه خود را می‌رسانند. شما نیز باید در آنجا رفته عمر بگذرانید، تا همچنان که درک شرف

اسلامیّت کرده‌اید، به سعادت آخرت نایل و واصل شوید. چه اسلام را عموماً مرام اخروی بهتر از وصول به کام دنیویست، و علاوه بر آن، در آن مملکت، اکثر مردم از اهل نصاری و جدیدالاسلام می‌باشند، که با شما همزبانند و در افغانستان کسی نیست که به زبان شما تکلم کند و در عالم پیری و عجز و ناتوانی زحمت و تکلیف بر شما نمی‌پسندیم و سکونت شما در افغانستان باعث زحمت شما می‌شود و آن نزد عقل خوب نیست.» و این را برای او ارقام فرموده به اهل محفل بار خطاب نموده گفت که: سرکار ما به اسلام آوردن اهالی اروپا هرگز عقیده ندارد و می‌داند که چون آن مردم در افغانستان راه آمد شد خود را مسدود می‌دانند، به این‌گونه وسایل می‌خواهند که در این مملکت آمده، نفوذ امور دین نصرانیت خویش را جاری ساخته و خدمتی در آئین خود به مثابهٔ ترکیه و ایران و عربستان و افریقا و مراکش و سُریه و غیره ممالک اسلامیه به تقدیم رسانیده و دارای نام تاریخی شوند؛ و هم مردم اسلام را اغوا نموده از دین ایشان روگردان سازند. چنان که به چشم خود اهالی ایران و ترک را مشاهده می‌نماییم که اکثر از دین اسلام خارج شده‌اند. اگر چنانچه ما نیز این مردم را در این مملکت راه دخول بدهیم، گویا اهالی نصارا را معاونت در تبلیغ اوامر و نواهی دین ایشان کرده خواهیم بود. و این را تا که من زنده باشم نمی‌پسندم و ایشان را در این مملکت راه نمی‌دهم که مسئول خدا و رسول شوم»

شرح حال میرزا جان خروتی و مستر رودایف جرمنی

و هم در این هنگام، میرزا جان نام قوم خروتی، مقیم کورکاردی از ولایت ولیسترن استریا، در باب مستر دورایف و اسمته نام جرمنی که در فن معدن ماهر و طلا را از سنگ و ریگ برآوردن قادر بود و هم در هرجا که رگ معدن طلا می‌بود تمییز می‌نمود، در روز دهم ماه دسمبر، از آنجا عریضه‌نگار حضور والا شده، عریضهٔ خود را نیز که مشعر بر استدعای ملازمت و خدمت این دولت و مبنی بر این بود که: اهالی افغانستان را هم تعلیم معدن‌شناسی و طلا را از ریگ و سنگ خارج کردن کند و نیک بیاموزاند، ملفوف عریضهٔ خود ارسال نموده. حضرت والا در روز بیست و دوم مذکور محرم، مطابق یکم ماه جون سنهٔ ۱۸۹۹ میلادی در پاسخ

او ارقام فرمود که: «نوکری او منظور است به شرطی که درایت خود را و هر فنی از فنون و علمی از علوم که داشته باشد، با تعیین مشاهره و تنخواه و مخارج راه و مواجب ایّام بیکاری خود رقم نماید. بعد خواسته خواهد شد.» و یکی از معتمدین بار، که از مداومت مصاحبت محفل حضور جسور بود، با زبان ضراعت به عزّ عرض رسانیده، از تقریر حضرت والا که در خصوص عدم رضایت خود از داخل شدن اهالی اروپا در افغانستان اظهار فرموده بود، به یاد آورده این شخص را از اروپا گفت و سبب راه دادنش را به افغانستان التماس نموده، حضرت والا به زبان حکمت بیان فرمود که: «قبل از این نیز اسلحه‌ساز و معدن‌شناس و خیاط و رایض و بیطار از اروپا خواسته و محافظ به نام حراست، از سوار یا پیادهٔ نظام با ایشان گماشته، در ظاهر ایشان را خرسند ساخته، در باطن حارس ایشان را جاسوس قرار داده‌ام، که به همان خدمات خود که موجب ترقی افغانستان و یاد گرفتن اهالی، آن فنون و صنایع جدیده را باشد، مواظب تحصیل اغراض خویش نتوانند کنند، و به جز از همان صناعت و حرفت به دیگر امری مشغول نتوانند شوند، و این مستر رودایف و اسمته هم یکی از همین قبیل استاد کار خواهد بود؛ امّا غیر از این‌گونه اشخاص، کسانی را که اظهار اسلامیّت کنند، چون نیک معلوم نمی‌شود که صدقاً و یقیناً پذیرای آئین اسلام شده است یا به حیلت این نام را بر خود نهاده، مقصد و مرام دیگر دارد. پس رضا نمی‌دهم که به اسم اقامت دیمومت در افغانستان داخل شوند و کام خویش حاصل کنند.

به دست آمدن مکاتیب فراریان

و هم در این ایّام، چند قطعه مکتوب که فراریان و اخراجیان جلال‌آباد و لمقان و غیره مواضع و نواحی به نام بازماندگان و دوستان خود به ذریعهٔ پوسته ارسال داشته بودند به دارالانشای حضور رسیده، حضرت والا در روز بیست‌وششم محرم، میرزا محمدشریف خان، نویسندهٔ پست‌خانه جلال‌آباد را ارقام و انباه فرمود که: «هرقدر مکتوب از خارج برسد، ارسال حضور نماید تا اگر غدری اندیشیده و نوشته باشند، مکشوف گردد و مراسم بازپرس به تقدیم رسیده، سدّ رخنهٔ فتنه‌انگیزی فرموده شود.» و او از صدور این منشور، مکاتیب آمدنی پشاور را تمام

ارسال حضور نموده و همه مطالعه شده، مکتوباتی که مشتمل بر فتنه‌ای و مفسدّه‌ای نمی‌بودند، رجعت قهقری یافته، به مرسل‌الیه فرستاده و داده می‌شد؛ و اگر مخلّل و مندرج از احوال فتنه می‌بود، ضبط گردیده به نام هرکه رقم می‌بود او را مواخذه می‌فرمود. از جمله مکتوبی از بسم‌الله نام فراری که به ذریعهٔ پوسته از پشاور در لمقان، به نام همشیرهٔ خود نگاشته و ارسال داشته بود، به دست آمد و نوشته بود که: «اگر شراب انگلیسی به کار باشد، بنویسد که فرستاده شود.» و حضرت والا، محمدعلی‌خان، وکیل حاکم لمقان را فرمان کرد که تحقیق این رمز نماید که جهت کدام مدعاست؟ و او خواهر بسم‌الله را احضار و استنطاق فرموده و پنج شبانه روزش محبوس داشته، تخویف و تحذیر زیاد نمود و او انکار آورده، اظهار عداوت برادر خود نموده. و حضرت والا از عریضهٔ حاکم مذکور، بر اظهار و انکار او آگاه گشته فرمان کرد که: «التزام‌نامهٔ شرعی از او بگیرد که اگر با برادر خود ارسال و مرسول و مکاتبه نماید و ظاهر گردد، مواخذه شود.»

مکحول شدن سپاهیان نظام از دختر گرفتن هزاره

و از دیگر سوی، در تضاعیف واقعاتی که به شرح رفت، شانزده تن از سپاهیان نظام مقیمهٔ موضع غاف هزارهٔ دایزنگی، دختران و زنان هزاره را به تغلّب در بستر ضجیعت خود کشیده و متصرّف شده و هم در بین خود نزاع نموده، از آنجا محبوس، طلب کابل گشتند. و پنج‌سال در زندان سیاست، روز توقیف به سر برده، در این ایّام، عیال و اطفال ایشان از راه تبعید در جلال‌آباد مأمور اقامت گردیده، خود ایشان مکحول و از حلیهٔ بصر عاری آمدند. و از جمله شاه‌رحیم نام، صوبه‌دار، با هادی نامی از فوج پیادهٔ ترکی، پس از نابیناذشدن مأمور موطن خود و اقامت تاشقرغان شدند. و از دفتر سنجش، به نام صوبه‌دار دوصد و پنجاه و چهار روپیه حواله شده، او از کور بودن و چیزی نداشتن خود عریضه‌نگار حضور گردیده استدعای عفو حوالهٔ مذکوره نمود. و حضرت والا نپذیرفته ارقام فرمود که: «این عجز و ناتوانی او، از ظلم و ستم خودش که نسبت به مردم هزاره از قوه به فعل آورده، عاید حالش گردیده است. مبلغ حواله را از قوم او حصول کنند.» و هم در خلال مذکور، آخندزاده عبدالرحیم خان، حاکم و جنرال غوث‌الدین خان مقیم

میمنه، به نامه و پیام حکمران هرات، در پی به‌دست آوردن دزدانی که چاپار دولت ایران را، چنانچه گذشت غارت کرده بودند، افتاده. علی‌خان و غفور نامان دزدان ترکمان و صاحبزاده غلام‌قادر را که مرتکب سرقت و شناعت مذکوره شده بودند، از عطاخان خواجه و دولت‌آباد اندخود یافته، محبوساً در هرات فرستادند.

تعیین باج گمرک افغانستان

و هم در خلال احوالی که به شرح رفت طالب خواجه و شاه‌نظر و قوزی‌بای و عالم‌بای نامان، از ساکنین قرشی، تابع بخارا با چهل و هشت هزار روپیه، از مسکوک رایج دولت ایران، از راه تجارت، وارد میمنه شده، عزم اشترای گوسپند کردند. و محمدقاسم عامل گمرک بازار و روانگی مال‌التجارهٔ آنجا، قرار یک رأس گوسپند، یک روپیه، به نام محصول جدید؛ و از صد رأس گوسپند، هشتاد تنگه به اسم زکوة و از یکهزار روپیه، سی و چهار روپیه به نام محصول آرت، مطابق دستورالعمل گمرکی دولت افغانستان، از ایشان گرفته، وایشان نزد حکمران ترکستان عارض شده داد خواستند، و فرمان حکومتی حاصل کرده، عامل گمرک فرمان را، که برخلاف قانون بود، وقعی ننهاد. و پس از چندی باز دوهزار روپیه آورده، محمدقاسم مذکور برطبق مسطور، از ایشان محصول حاصل کرد. و ایشان این خراج گرفتن او را افزون از قانون دولت روس و ایران دیده، به تصوّر آن که گمرکچی مزبور، به خلاف قاعده‌ای معیّنهٔ دولت این‌گونه محصول برای خود گرفته است، عریضه‌نگار حضور شده داد خواستند. و حضرت والا به ذریعهٔ فرمان، از آخندزاده عبدالرحیم خان و جنرال غوث‌الدین خان پرسیده، ایشان معروض داشتند که: «محمدقاسم خان محصول را مطابق دستورالعمل دولت، که به دست دارد، حاصل نموده، افزون از آن چیزی و پشیزی نگرفته است. و حضرت والا سکوت کرده، پاسخ عرض آنها را هیچ رقم نفرمود. و آنها ترک تجارت افغانستان گفته، دیگر پا نهاد آن مرز و بوم نشدند.

و هم در خلال احوال مذکوره، سواران چاپار پسته‌خانهٔ رستاق، شرحی از جور و ستم محمدنبی خان پنجاه‌باشی و فرار اختیار کردن شش نفر خود از ظلم او، معروض داشته. حضرت والا محمدعثمان خان حاکم آنجا را ارقام و امر حصول

علم به احوال جانبین کرد. و نیز رقم فرمود که: «از نیک و بد بودن طرفین، معلومات و نظریات محقّه حاصل کرده، صورت حال شرعی، از الزام هریک طرفین که ملزم باشد، ارسال حضور نماید.» و چون پنجاه‌باشی مذکور، شرعاً ملزم گردیده، صورت حال الزام به حضور رسیده، در روز بیست‌وششم مذکور محرم از رضایت‌نامه و استدعای سواران چاپار، محمدشریف‌خان، به عطای خلعت فاخره و منصب صدباشی سواران مذکوره سرافراز گردید.

قاچاقی نمودن افغانان سرحد قندهار

و از دیگر سوی، در اثنای واقعاتی که در حیّز نگارش آمد، محمدشاه و بابیل‌شاه نامان، ساکنان موضع منتهای محافظ‌خانهٔ منزل میل، واقع عرض راه قندهار و چمن، چهل و پنج خروار پشم و چهار بار اشتر روغن و شصت و سه بار میوه و هشتصد رأس گوسپند، به دفعات از راه قاچاقی و خفا، بدون ادای باج و خراج، در شالکوت برده، به فروش رسانیدند. و چون در خانه و مسکن خود بازآمدند، آخندزاده محمداعظم خان، از سواران کشاده آگاه گردیده، نزد ایشان شده و آن دو تن به نحوی سخن به گوش همدیگر گفته، او را در خانه راه دخول ندادند. و فردای آن رقیمهٔ قاضی عبدالشکور خان به صحابت سوار تبعهٔ غلام‌نبی خان مهاجر اچکزایی به آخندزاده محمداعظم خان رسیده، چون نوشته بود که: «محمدشاه و بابیل‌شاه از منسوبان و نزدیکان منند، مزاحم ایشان نشوید و اسرار کار ایشان را افشا نکنید. او از خوف دسیسه‌بازی و جال‌سازی و غمّازی قاضی، در اندیشه شده، به خانهٔ محمدشاه رفت و عذر خواسته، یک طاقه شال، به نام خلعت و عذر جهت مزاحمت روز رفتن و استنطاق کردن خود، به او داد. و او را به تسلیّت غافل ساخته، مکتوب قاضی را ملفوف عریضهٔ خود، ارسال حضور والا نمود. و در عریضهٔ خود ماجرای مذکور را با این درج کرد که: «یک نفر از قوم کاکر، بدون پاسپرد، به راه منحرف، از خارج خاک محدود افغانستان، رو به داخل واصل گشت، و من او را احضار و مال و متاع اندکش را که با خود داشت، ضبط کرده، خودش را به حراست در قندهار فرستادم. و قاضی عبدالشکورخان از عرض و اظهار او، کس فرستاده مرا در قندهار برد و محصّل شدید بر من گماشته، امر پس

دادن مال ضبط شدهٔ او کرده، و من هر چه ضراعت کردم و گردن استکانت فرود نموده عذر خواستم، که مال او در قلعهٔ جدید شاهی کدنی است، نپذیرفته، از بازار شهر قندهار، اجناس چندی را که آن مرد کاکری اظهار کرد به جور و اکراه، بالایم خریده، با چهارصد و شصت روپیهٔ قندهاری، که شخص کاکری گفت، از من گرفت و همهٔ نقد و جنس را به او داد. و حضرت والا در پاسخ عریضهٔ آخندزاده محمداعظم، رقم فرمود که: «از نوشتهٔ قاضی عبدالشکورخان که از مطالعهٔ حضور گذشت، غدّاری و خیانت‌کاری او مکشوف و معلوم گشت. آری در صورتی که قاضی شرع، دزد بیت‌المال شود و خیانت ورزیده، خسارت به بیت‌المال مسلمانان وارد آرد، دیگر کارداران غدّار چه خواهند کرد و چه زیان خواهند آورد؟ از اینجاست که در وجوهات همه‌ساله کسر روی می‌دهد که قاضی شریک دزد و رفیق قافله می‌باشد.» و در پایان کار از این‌گونه کردار قاضی نامدار بود که مغلول و محبوس شد. و چنانچه بیاید، در عهد امیر حبیب‌الله خان، سراج‌الملّة والدّین، از قید رها گردیده مأمور هزاره‌جات گشت و املاک علاقه‌جات حجرستان و چقماق و راه ملک و تاله و میمی و سرهنگان و زاولی و سلطان‌احمد و قلندر و پل‌جنگلی و گزک زرتک و آب‌قول هزاره را، که موطن و مسکن یک لک و پنجاه هزار خانه بود، به مردم ملاخیل کوچی و دفتانی و اچکزایی و خوازک و کاکری و بزوال قوم خروتی و علی‌خیل وطنی داد که در تعداد به جز از قوم ملاخیل که از دیگران بسیارترند، تمامت ایشان به یکصد و پنجاه الی دوصد خانه افغان منتهی خواهند شد.

حفر و اجرای جوی جدید سنگ‌حصار قندهار

و هم در این هنگام، امام‌بخش خان و میرصمدخان داماد او، از قوم بلوچ سرپره‌ای، که هجرت کرده، در موضع سنگ حصار قندهار، از دولت جای اقامت به ایشان مرحمت و عنایت شده بود، به ذریعهٔ عریضه، استدعای حفر و اجرای جوی جدید در آن سوی نهر ارغنداب قندهار به موضع سنگ‌حصار کردند. و حضرت والا، خریطه و نقشه اراضی موات تحت جوی جدید و موضع شق النّهر را که از رود ارغنداب، آب در جوی جدید برداشته می‌شود از حاکم و دفتری قندهار خواسته،

قرار عرض و امضای آن دو تن که: «نگاشتند که بند نهر سنگ حصار که جدید در سال گذشته، حفر و جاری گشته، موازی دونیم کروه زمین قابل‌الزّراعت در تحت آن به طول واقعست؛ و از جمله نیم کروه معمور و دو کروه مطمور است. و اگر چنانچه حفر نهر جدید منظور باشد، پنج هزار نفر به کار دارد تا جوی کنده و جاری گردد.» و حضرت والا منظور نموده، در روز بیست‌ونهم محرم فرمان کرد که: «پنج هزار نفر مرد کار مقرّر کرده، جوی جدید را حفر و جاری نمایند. بعد امام‌بخش خان و میرصمدخان داماد او را با تمامت تعلّقات و منسوبان‌شان در آنجا اقامت داده، برطبق دیگر مهاجرین، از زمین حصّه و بهره بدهند.» و هم در این روز، فرمان حبس پسر صاحبزاده محمدانس و غیره منسوبان او که خودش چنانچه گذشت، سالیان چند، روز وقایع خفیه‌نگاری در پشاور به سر برده تا که خیانت ورزیده طلب کابل و مأمور اقامت کامهٔ جلال‌آباد موطن اصلی خود شد؛ و از آنجا نیز کفران نعمت کرده فرار پشاور شد، صادر گردیده، حکمران قندهار ایشان را محبوس و مال‌شان را ضبط کرد.

مأمور اقامت کابل شدن سعیداحمدبیگ و سعیدمحمد بیگ جمشیدی

و هم در این روز، سعید احمدبیگ پسر مصطفی‌قلی و سعیدمحمد بیگ ولد رحیم بهادر جمشیدی، که فرار اختیار کرده، گاهی در خاک روس و هنگامی در خاک خراسان ایران، با عبدالمجیدخان نوادهٔ سردار سلطان‌احمد خان مرحوم، سرکار رهسپار طریق فتنه و فساد می‌شدند، و آخرالامر چنانچه از پیش رقم شد، از عریضهٔ و استدعای خود، معفو گردیده، در کابل آمده بودند، شرفیاب بار گردیده، دوصد و هشت تومان قران، تنخواه سر و بیست تن سوار سعیداحمد بیگ و یکصد و هشت تومان قران، تنخواه سر و هفت و نیم سوار سعیدمحمد بیگ برحال و امر شد که با اهل و عیال خود در کابل باشند. و ایشان در پایان کار چنانچه بیاید، باز کفران نعمت نموده، در عهد امیر حبیب‌الله خان سراج‌الملّة والدّین، با عبدالرحمن خان جمشیدی، روی از سعادت برتافته، از راه شقاوت فرار کردند و سرقتها و غارت‌ها نموده سعیداحمدبیگ و عبدالرّحمن‌خان، در عهد اعلیحضرت امان‌الله‌خان

غازی، از در توبت و انابت حاضر آمده، عبدالرحمن‌خان مأمور ترجمانی وزارت خارجه شد و سعیداحمد بیگ در هرات مأمور اقامت آمد.

شرح خیانت کدخدایان پشت‌رود

و هم در این آوان دوست‌محمد خان و عبدالعزیز خان علیزایی، با عده‌ای از اقوام خود، شصت هزار روپیه غبن وخیانت کدخدایان رعایای سکنهٔ پشت‌رود را، که از هر واحدی از ذکور کبیر و صغیر یک روپیه، به نام شکرانهٔ لقب ضیاءالملّة والدّین از رعیّت گرفته و نیم روپیه به دولت داده بودند، ادّعای به منصهٔ ظهور آوردن کرده، معروض حضور داشتند. و حضرت والا منظور فرموده، علی‌محمدخان حاکم را فرمان کرد که: «این شصت هزار روپیه را از کدخدایان تبعهٔ حکومت خود حصول کند.»

و هم در این وقت، از عرایض متواترهٔ سپاهیان نظام قوم درانی، که انتشار اشتهارات عدیده از هشت الی بیست تن، یک تن را به ملازمت نظام منتخب و منسلک نموده بودند، و امر والا چنان بود که: سه سال خدمت کرده بعد در خانهٔ خود بروند، و عوض آنها دیگرانی که از جملهٔ نفری مقیّد و معیّن در شمارند، منتخب و حاضر خدمت شوند، و بدین ترتیب رفت و آمد نمایند که شمارهٔ عمومیه منتهی گردد؛ و پس از اتمام یک دور، که بیست‌وچهار سال باشد، از ابتدا شروع به شخص اول، اگر زنده باشد، بنمایند. و نیز در بین این مدّت، پسران نوبالغ نیز داخل شمار آمده، به ترتیب مقرّر، نوکر شوند، تا تمامت ذکور به قواعد نظام و در شداید متحمّل و توانا گردند، حالی رای والا شد که مبلغ قراردادی قومی که از اول انسلاک شدن در سلک ملازمت و خدمت نظام قرار داده و بر عهدهٔ هفت تن دیگر قرار هر واحدی در ماهی، یک روپیه، که در سالی یک نفر دوازده روپیه و هفت نفر هشتاد و چهار روپیه، به نام مواجب قومی، به سالک مسلک خدمت بدهند، به ایشان نداده‌اند و از این عرایض وکثرت داد و فریاد ایشان، حضرت والا در روز بیست‌ونهم مذکور ماه محرم، حکم و قرار داد نخست را که مذکور شد نظر به خسارت و زیان زیاد که به آحاد و افراد ذکور اعداد رعیّت روی می‌داد، منسوخ فرموده، این اشتهار را مجدداً انتشار داد.

تغییر مواجب قومی افواج پیادهٔ نظام قوم درانی

که: «هر شخصی که بدواً به هرقدر مبلغ رضا و به نوکری خرسند باشد و از هفت دیگر آن را حاصل کرده داخل نظام گردد، خود را ملازم عمری و دایمی پنداشته، بدون ایّام رخصتی قرار عموم سپاه نظام، در خانهٔ خود نرود، تا زیانی به رعیّت نرسد. و اگر بخواهد که به خانهٔ خود رود، عوض از برادر یا پسر و اعصاب خویش، که در میراث با او شریک و سهیم باشد، به دولت داده برود. و اگر فوت شود، از خانوادهٔ همان کس که در اول مبلغی گرفته و نوکر شده هست، داخل فوج نظام شود. و اگر در خاندان متوفی شخصی قابل و لایق نوکری نظام نباشد، همان مبلغ را که در ابتدای نوکرشدن خود گرفته است، ورثهٔ او به دیگر بدهد که نوکری اختیار کند. و اگر در ابتدا چیزی از قوم خود نگرفته، مجاناً نوکر شده باشد، ورثهٔ او اثبات پول نگرفتن مورث متوفّای خود را در محکمهٔ شرعیّه نموده، بعد بقیهٔ هفت تن که در قید شمارند، بر طبق قراردادی که در بین خود دارند، یکی را برای ملازمت نظام منتخب کنند. و دستورالعمل اول را منسوخ و متروک دانسته، از مندرجات این اشتهار عدول و نکول نورزند که مورد بازپرس و مواخذهٔ شدید خواهند شد.»

صمت و سکوت اختیار کردن حاجی محمد گل

و هم در خلال احوالی که به شرح رفت، حاجی محمدگل خان، از ختم‌خوانان مستمرهٔ سلام‌خانهٔ عام، که علی‌الدوام در عمارت سلام‌خانه مواظب ختم کلام مجید و ختم مأثوره و مرویهٔ صحیح بخاری بودند، ترک امور دینویه گفته، صمت و سکوت اختیار کرد، و زبان از سخن گفتن با مردم عصر و ابنای زمان بربسته، با سر و پای برهنه، دنباله رو و مرید بابا خان‌محمد مجذوب گشت؛ و دیگری به امر والا به عوض او مأمور ختم‌خوانی شده، برادرزادهٔ او و ملاّ عزیزاحمد نام مفتی محکمهٔ شرعیهٔ فراه، به ذریعهٔ عریضه، به عوض حاجی گل‌محمد، پسر بالغ و طالب‌العلم او را استدعای مأمور شدن به ختم‌خوانی کرد. و حضرت والا در روز بیست‌ونهم مذکور ماه محرم او را ارقام و انباه فرمود که: «ظاهراً عمّ خود را

بزرگوار و دانای اسرار فهمیده‌اید، و از باطن او خبر ندارید که چرا با وجود علم و فضل تأسی به شخص مجذوبی‌جسته، مقتفی او، که تارک اوامر و مباشر نواهی الهی و سالک مسلک خلاف شریعت رسالت پناهیست گشت، و دست از صوم و صلوة و تعلیم و تدریس طلبه و حصول نفقهٔ اهل و عیال واجب‌النفقه بشست و همه را فروگذاشته از خدمت پادشاه اسلام روبرتافت و طریق سفاهت برگرفته، سزاوار تعزیر شد، نه تحسین و توقیر. اکنون سرکار ما از امور مبطّنه شما را آگاه می‌کند که این فعل قبیح را از آن اختیار کرده، خود را مفتضح و شهرهٔ شهر و سخرهٔ دهر ساخت که زنان و دوشیزگان و مردان نادان او را بزرگ پنداشته، از او حاجت و خرق عادت بخواهند و ببینند، و اگر میلش شود هر چه خواهد با ایشان بکند، اگر نه سرکار ما او را امر نکرد که از عالم هوشیاری بیزاری جسته، جهل و نادانی را شعار خود سازد و عیال او محروم‌النفقه بماند؛ و دیگری را هم شوهر نتواند و هم‌چنین پسر او اگر جاهل و لایعقل نمی‌بود، به زبان دیگری که شما باشید، عرض نمی‌نمود و می‌دانست که خدمات دین و دولت بسیار است، از جمله یکی را استدعا کرده در اجرای آن طریق اخلاص و صداقت می‌پیمود. پس خود او کی عرض و خواهش خدمت کرده که مأمور نشده است؟ شما متوجّه خدمت بوده، از یاوه‌سرایی و راه بیهوده پیمایی، برکنار باشید؛ زیرا سرکار ما شما را عرض‌بیگی مقرر نفرموده است که کار خود را فروگذاشته، به عرض کردن از جانب دیگری پردازید.»

صدور اشتهار ادای نماز جمعه در قریه‌جات

و مقارن این حال، به فتوای عده‌ای از فقهای مذهب مهذّب ابی‌حنیفه رَحِمَهُ‌الله، که حضرت والا از ایشان استفتای ادای نماز جمعه در قری فرمود و ایشان برطبق مقرّر شرع انور، فتوی دادند که در هر قریه‌ای که دارای جمعیت هفتاد خانوار باشد، در مسجد بزرگتر آن، نماز جمعه خوانده شود. اشتهار جواز ادای صلوة جمعه به شرط مذکور انتشار یافته، و هم برای اجرای این امر علی‌محمد خان، حاکم پشت‌رود را فرمان رفت که هشتاد نفر ملاّ جهت خطابت مساجد قری، از آن نواح منتخب نموده و به هر یکی صد روپیهٔ قندهاری که مجموع هشت هزار از

روپیهٔ مذکوره و چهارهزار و هشتصد روپیهٔ کابلی در شمار آید، از دولت، به نام زاد راه، داده گسیل کابل نماید، که از حضور، مأمور خطاب مساجد قریه‌جات بزرگ آنجا و ادای نماز جمعه شوند؛ و هم‌چنین در تمامت ولایات و قریه‌جات بعیده از بلدان و امصار مملکت افغانستان و ترکستان متلعقهٔ آن خطبا مأمور گشت.

وقایع ماه صفر سنهٔ هزار و سه صد و هفدهٔ هجری

در خلال واقعات اواخر ماه گذشته، عبدالعلی خان پسر درویش‌علی خان هزارهٔ فولادهٔ مالستانی، که از تغییر شیرمحمد خان مأمور انبار دارای حبوبات و ذخیرهٔ جنسی جلال‌آباد بود، پدرورد جهان نموده، نعش او در کابل آورده، در قبرستان مزار شاه مردان، دفن شد.

و هم دراین وقت، جنرال میرعطا خان از سورت حرارت هوا، به فرمان شهزادهٔ اعظم، سردار حبیب‌الله خان، افواج نظام و توپخانهٔ جلال‌آباد را جانب ییلاق‌گاه چپرهار، واقع دامن سپیدکوه، کوچ و جای اقامت داد.

و مقارن این‌حال، در روز دوشنبه دوم ماه صفر، محمدصدیق خان، حاکم کنر سفلی، از جور و تعدای خود که نسبت به ضعفای رعیّت، به روی روز آورده بود، طلب کابل و محبوس شد.

طلب کابل شدن ضامنان مستأجران

و هم مقارن این حال، در روز ششم صفر، بیست نفر ضامنان اسدخان و میرزا عبدالصمد خان مستاجران صابون‌خانهٔ استالیف و گمرک بندر هزارهٔ شیخ‌علی، و بیست و دو تن ضامنان اکرام‌الدین‌خان، مستاجر معبر آقاسرای؛ و دوازده تن ضامن‌های رجب‌علی خان و فتح‌محمد خان، مستاجران عمل سایر قلعهٔ بلند؛ و سیزده تن ضامنان حمیدالله خان و دیوان شنکر هندو، مستاجران گذرگاه گلدرّه؛ و سی و یک تن ضامنان باباجان خان و مصطفی‌قل خان، مستاجران صابون‌خانهٔ

چاریکار و استالف و سایر آنجا، و پنجاه تن دیگر از ضامنان این دو تن، که مجموع یکصد و چهل و هشت نفر، به شمار آمدند، طلب کابل‌شده. دوست‌محمد خان حاکم غوربند و کته‌بیگ خان حاکم چاریکار و عبدالغنی خان، فوج‌دار ریزه کوهستان و فتح‌محمد خان، حاکم کوهدامن ایشان را گسیل داشته، از سبب خیانت و خسارت زیادی که مستاجران مذکوره از قوه به فعل آورده، مبالغی را حیف و میل کرده بودند، مأخوذ گردیده، امر حصول مال دولت از همگنان صادر شده، مال و ملک خود مستاجرین ضبط گشت.

عزل حاکم مهاجرین قندهار

و هم مقارن این حال هجده نفر از رؤسای گروه مهاجر قوم بلوچ و بیست و دو نفر از سرکردگان مهاجرین قوم اچکزایی که حاکم برایشان جور و ستم رانده بود، از راه داد خواهی، در کابل آمده، به عرض حضور والا رسانیدند که غلام‌حسن‌خان سرپرست مهاجرین سکنهٔ نواح قندهار، رشوت و مرسومات زیاد گرفته، ما را خیلی آزار و اذیّت نموده است و نیز مطابق دستورالعمل پادشاهی، رعایت حال ما را نکرده، مزارع و تقاوی و جیرهٔ معاشیه حسب قاعده نداده است. و حضرت والا در روز مذکور ماه صفر، غلام‌حسن خان قزلباش ا معزول و ایشک دوست‌محمد خان را که بانی عزل او و محرک عرض مهاجرین بود، به جای او منصوب فرموده، فرمان کرد که: «سرپرستی مهاجرین قندهار را نیز به مثابهٔ مهاجرین هزاره‌جات او مواظب شود».

گرفتار شدن مریدان ملاّ نجم‌الدّین

و هم دراین ایّام، عبدالرحیم و نسیم‌گل نامان، از شیوخ تبعهٔ آخندزاده ملاّ نجم‌الدّین، که لوای غزا و بلوا افراخته چنانچه گذشت، عرصهٔ هشت ماه طرح مقاتله با دولت انگلیس انداخته، مراسم مجاهدت به پای برد و کار بر دولت مذکوره صعب افتاده، شورش او را حمل به تحریک حضرت والا کرده راه گله پیش گرفت و به تصورات ساذجهٔ خود، همچنان که همواره در جنگ پلتیکی اقدام کرده، قبایل و طوایف متّحده را با هم در جنگ خانگی و داخلی دوچار و گرفتار

ساخته مستعمرات خود را توسیع می‌دهد، محاربات ملاً نجم‌الدّین را به مثابهٔ خود قیاساً بر حضرت والا نسبت دادند؛ و حضرت والا، از اعتراضات کارکنان آن دولت، به فتوای علمای دارالسلطنه، ملاّی مذکور و مریدانش را مخالف سنّت و کتاب دانسته، امر گرفتار کردن نموده بود، از غزنین طلب کابل و محبوس زندان کوتوالی فرمود. و هم حکمران آنجا، عیال و اطفال هر دو تن را، به فرمان والا گسیل درگاه کرد. و هم قسیم‌گل پسر میرپادشاه نام ملاخیل کوچی را که در قراباغ غزنین روز زیست به سر می‌برد، امر کرد که خود او و از سبب نسیم‌گل، برادر خویش، راه دارالسلطنه پیش گرفته مال و منالش به قید ضبط آید؛ و او از عدم ارادت خود به ملاّ نجم‌الدّین معروض داشته، حضرت والا، در پاسخ او ارقام فرمود که: «شما مردم حرام‌زاده خود را در ظاهر به انواع حیل و دغل به لباس پارسایی درآورده، مسلمان را بد عقیده می‌سازید و از راه راست کشیده، خود را مرشد و ایشان را مرید قرار می‌دهید. پس در حالتی که برادر شما به این خبث باطن مبتلا باشد، شما از کجا خوب خواهید بود؟ و باز هم مکشوف افتاده معلوم می‌شود که اگر از این اعمال و افعال بری بودید، از قید رها می‌شوید و الاّ کیفر می‌بینید.»

از مرغیلان ماوراءالنهر در کابل آمدن محمدافضل خان

و از دیگر سوی، در خلال احوالی که به شرح رفت، محمدافضل خان پسر شه سراج‌الدین‌خان دروازی، که از مرغیلان، واقع آن سوی نهر جیحون، روی امید به سوی ظلّ حمایت این دولت آورده، و از تقبیل سدّه علیا مستسعد گردیده، استدعای اجازت در کابل آوردن یکصد و هفده نفر، اهل و عیال و اطفال و منسوبان خود را نموده، التماسش پذیرفته آمد. و در روز ششم مذکور ماه صفر جنرال تاج‌محمد، مقیم فیض‌آباد بدخشان را فرمان رفت که: «محمدناصر و وزیر بیگ نامان، نوکران او، مأمور آوردن عیال و اطفال و منسوبان شه محمدافضل خان شده، پس از وصول در آنجا، بدرقه با ایشان همراه کند که تا نقطهٔ فاصله سرحد دولت افغانستان و روس ایشان را برساند.» و هم شراف‌بای، مأمور فروش پوست قره‌گلی، در بخارا را فرمان شد که زاد و راحلهٔ راه به ایشان بدهد، و شراف‌بای از وصول این مشنور، در مرغیلان رفته و فرمان والا را به محمدعمر خان، برادر

محمدافضل خان نموده، او از آمدن در افغانستان ابا کرده، بر علاوۀ سر باززدن خود، نزد کارکنان دولت روس شده و سعایت به پای برده، شراف‌بای را دوچار و گرفتار حراست و قید ساخت. و حضرت والا از عریضۀ او، بر ماجرا آگاه شده، محمدافضل خان را که در کابل درنگ کرده بود، معاتبت نموده رخصت مراجعت فرمود. و پس از وصول او در مرغیلان، شراف‌بای از قید روسان رها گشت و در پایان کار چنانچه بیاید، محمدافضل خان از لطف و احسان حضرت والا که به چشم سر دیده بود، با اهل و عیال خود از خاک روس گریخته، در کابل آمد.

به جور گرفتن دختران هزاره را، حاکم دهراود

و از دیگر سوی در تضاعیف واقعاتی که رقم شده آمد، سلطان‌محمد خان، حاکم ارزگان، به فرمانی که حضرت والا چنانچه گذشت به نام او رقم فرمود، مولاداد خان دهباشی را عقب فرارشدگان هزارگان درۀ پهلوان ارزگان، که در تمزان هزارۀ دایکندی رفته پناه گزیده بودند، مأمور کرده و او سی خانوار را گردآورده، خواست که با خود در ارزگان رجعت دهد. و چون وارد علاقۀ دهراود شد، محمداکبر خان حاکم آنجا، دو نفر دختر و بیست روپیه نقد از هزارگان، به نام محصول معبر حکومتی خود گرفته، بعد که ایشان در ارزگان رسیدند، ماجرا بازداشته، سلطان‌محمد خان، حاکم ارزگان، سبب از حاکم دهراود پرسیده، او اظهار کرد که خود دهباشی، مولاداد، هر دو دختر را از پدر و مادر ایشان به جور و اکراه جدا کرده و متصرّف شده، بعد ایشان را در موضع کیساب دهراود گذاشته، خودش راه ارزگان برگرفت. و حاکم دهراود پس از این اظهار خود، از سیاست پادشاهی، اگرچه از او پرسیده نمی‌شد، هراسیده، دهباشی دادگل نامی را که در تحت امر او بود، از اظهار مذکور خود تعلیم کرده تلقین نموده که هر دو دختر را نیز تعلیم کند که اگر خلاصی و مطلق‌العنانی خود را می‌خواهند، مطابق اظهار او اظهار کنند که دهباشی مولاداد ایشان را به اکراه از پدر و مادرشان گرفته است. چنانچه دهباشی دادگل هر دو تن را حاضر آورده، ایشان که خلاصی خود را از خدا می‌خواستند، نسبت به جور گرفتن و متصرّف شدن خود را به دهباشی مولاداد کردند. بعد هر دو تن را به میر غلام‌رضا بیگ پسر اسمعیل خان هزارۀ خلج [تسلیم] کرده، ماجرا

معروض حضور داشت. و حضرت والا فرمان هر دو تن را به مادر و پدرشان سپردن کرده، هتک عصمت‌شان را که حاکم کرده بود، نپرسید.

شرح حال فرستادگان والی خراسان

و هم در خلال احوالی که به شرح رفت، رکن‌الدوله والی خراسان، محمدحسین خان و محمدعظیم خان نامان [را] از مشهد مقدّس، برای استرداد پانزده هزار روپیه نقد و غیره مال و اساب سواران چاپار دولت ایران، که در شریف‌آباد، دزدان تبعهٔ این دولت غارت کرده، و آخندزاده عبدالرحیم‌خان، حاکم میمنه، با جنرال غوث‌الدین خان چنانچه گذشت، دزدان را مأخوذ داشته، گسیل هرات داشته بودند، مأمور هرات فرموده هر دو تن با عده‌ای از سوارهٔ قزاق، وارد کهسان شده و ازآنجا در غوریان، نزد محمدسرور خان، حاکم آنجا آمده، از آنجا در هرات آمدند؛ و نیز از قفای ایشان عطاخان کته، از بزرگ‌زادگان خراسان، به امر والی آنجا، وارد هرات گردیده، همگنان به رسم مهمان دولتی، در باغ کارته، جای داده شدند. و حکمران هرات مقدم ایشان را گرامی داشته، مراسم اعزاز و اکرام به تقدیم رسانید. و سیاههٔ اموال مسروقهٔ اهالی چخانسور تبعهٔ این دولت را از آخندزاده، فقیرمحمدخان، حاکم و سرحددار آنجا خواسته در محل مذاکره آورد. و ایشان خود را مأمور این نگفته عذر خواستند و قراردادند که از طرف خود، شخصی را در خصوص اموال مسروقهٔ فقرای چخانسور، مأمور مشهد کند و ایشان را معطّل نداشته، رخصت مراجعت دهد، و حکمران هرات مبلغ مذکور را به فرمان والا، از خزانه داده و سه تن ایشان را که نام برده شدند، از عطای خلاع گران‌بها، شاد خاطر ساخته، رخصت مراجعت داد. و سلطان‌محمد خان اچکزایی غوریانی راجهت استرداد اموال مسروقهٔ مردم چخانسور، مأمور مشهد کرد. و از جملهٔ فرستادگان والی خراسان، محمدعظیم خان جمشیدی، برادر ذوالفقارخان، متوطّن و متمکّن موضع پس‌کمر، به بهانهٔ نماز، پس داخل شهر هرات شده، از قاضی سعدالدّین خان و سپهسالار فرامرز خان التماس کرد، که اگر دولت افغانستان، به او مقام و مسکن عطا کند و به دولت ایرانش ندهد، با شصت الی هفتاد خانه قوم خود، فرار کرده در هرات

خواهد آمد. و حکمران هرات او را وعده و نوید داده، معروض حضور والا داشت. و حضرت والا استدعای او را نپذیرفته، وی بر مرام واصل نگشت.

سرقت و فرار علی‌جان از تبعهٔ دولت ایران

و نیز در خلال احوال مسطور، علی‌جان نامی از تبعهٔ دولت ایران، گوسپندان شخصی از قاطنین قادرآباد، تابع خراسان را، سرقت نموده و رمیار آن را به قتل رسانیده، با اهل خود، راه فرار جانب خاک هرات برگرفت. و سواران قزاق ایرانی تعاقب کرده، سراغ او را در دهنهٔ ذوالفقار، واقع سرحد خاک هرات، به جای سدوخان بلوچ یافته، اقدام در گرفتار نمودنش نمودند. و سرحددار این دولت، متعاقبین ایرانی را مانع گردیده، ایشان را ناکام مراجعت داد. و ابراهیم‌خان، کارگزار سرخس به ذریعهٔ تلگراف از ماجرا والی خراسان را آگاه کرده، او عبدالله خان کارگزار این دولت در مشهد را مسئول داشته خواستار به دست دادن علی‌خان دزد شد، که او را حکمران هرات، در سرخس نزد ابراهیم‌خان گسیل دارد. و عبدالله‌خان، رقیمهٔ والی را نزد حکمران هرات فرستاد. و او علی‌جان را از سرحددار دهنهٔ ذوالفقار هرات خواسته محبوس فرمود. و برادر حسین‌علی خان افشار کوتوال را مأمور استنطاق او کرد. و او اقرار و اظهار نمود که ششصد رأس گوسپند را به امر و اجازهٔ سرهنگ و کارگزار سرخس، به‌اتّفاق هشت نفر از مردم بلوچیهٔ متوطّنهٔ خاک ایران، سرقت و غارت کرده، به تراکمهٔ سرخس فروختیم. بعد مالکان گوسپندان مال خود را از بلوچها گرفته و خود ایشان را محبوس در مشهد برده، من فرار اختیار کردم. این را به حسین‌علی‌خان اقرار و اظهار نموده، از کشتن چوپان انکار آورد. و حکمران هرات معروض داشته، امر والا که درباره، شرف صدور یافت در موقعش رقم خواهد شد.

بیست‌هزار روپیه عنبر خریدن والا

و هم در این هنگام، محمداسمعیل خان سفیر، به فرمان حضرت والا، نمونهٔ سه قسم عنبر، به معرفت صادق‌الملک عبدالمجید خان طبیب، مقیم کلکته، به دست آورده رقم اول آن را قرار هر توله‌ای پنجاه و هشت روپیهٔ کلّه‌دار و رقم دوم را

توله‌ای چهل و پنج روپیه و رقم سوم را سی و شش روپیه بها نهاده، ارسال حضور نمود. و در روز هشتم صفر او را فرمان رفت که پانزده هزار روپیهٔ کلّه‌دار از قسم اول و پنج هزار روپیه را از قسم دوم که مجموع آن بیست هزار روپیه به شمار آید، خریده ارسال دارد. و این عنبر، در عهد امیر امان‌الله خان غازی، هر توله به نیم روپیه و ربع روپیهٔ کابلی فروخته شد.

و هم دراین ایّام، محمدحسین نام، تاجر خیمه، ساکن کمپ فتح‌گر فرخ‌آباد، عریضه‌ای با یک توب کامدانی، به رسم تحفه، ارسال حضور والا نموده، مرقوم داشت که: «در بیستم ماه صفر، عزم عروسی پسر خود را دارد.» و حضرت والا، در روز دهم صفر، یک طاقه شال خانی با یک ثوب چوخای ابرهٔ کشمیری لیس زرّین‌دوزی و یک طاقه کلاه قرص زرّین و یک دست پیرهن وزیر جامهٔ صحن سفید به نام رخت دامادی پسر او، ارسال فرمود.

شرح حال علی‌جان دزد و حکم والا

و از دیگر سوی، در خلال احوالی‌که به شرح رفت، دو تن ترکمان، یک تن روسی را کشته، از راه فرار، وارد سرحد هرات شدند. و سرحددار هر دو تن را حسب مکتوب حکمران آنجا، گسیل هرات کرد و حکمران آنجا معروض داشته، حضرت والا در روز دهم مذکور ماه صفر ارقام فرمود که: «قاتلان شخص روسی [را] زاد و راحلهٔ راه داده روانهٔ کابل کند؛ و هم نام‌های دزدان بلوچیه را که علی‌جان دزد یاد کرده است، و وعدهٔ ذکر آن داده آمد، امر کرد که به عبدالله خان کارگزار این دولت در مشهد بنویسد، تا خود والی خراسان، مراسم بازپرس و سیاست به تقدیم رساند؛ و هرقدر از مال مسروقه که نزد علی‌جان باشد، حاصل داشته، به کارکنان دولت ایران برساند. و اگر مال در نزد او نباشد، خود او را محبوس نگاهداشته تسلیم ایرانیانش نکرده، اگر از دزدان بلوچیه، که رفقای علی‌جان بوده‌اند گرفتار آیند، نیز محبوس کرده، آگهی دهد.»

و از دیگر سوی، در خلال احوالی که رقم شد، منگباشی قربان‌علی نام، با چند خانه قوم خود، از جور حکّام و عمّال دولت، فرار اختیارکرده، محمدالله خان رساله‌دار با عده‌ای از سوارهٔ نظام تعاقب نموده، بعضی از مفرورین که از نهر

جیحون گذشته بودند، به دست نیامده، برخی که عبور نکرده بدین سوی نهر بودند، مجبورانه ایشان را در مساکن‌شان بازآورده جای داده.

و هم در این هنگام، ایشان سلطان‌جان و ایشان محمدطاهر خان، که به واسطهٔ اتحّاد ورزیدن با سردار محمداسحق خان، فرار ماوراءالنهر شده، دوچار ذلّت و عسّرت روزگار گشته بودند، از راه ضراعت و دَرِ انابت، پیش آمده، تلثیم عتبهٔ علیا و مشمول عفو و مراحم والا گردیده، مأمور آَوردن اهل و عیال خود در کابل شدند. و ایشان سلطان‌جان جهت اطمینان خاطر والا، به حضور درنگ نموده، ایشان محمدطاهر خان رفته، عیال و اطفال خود و او را آورده، قرین راحت گشتند.

و در روز سیزدهم صفر، همدم خان، از متوطّنان آیبک، که محمدکریم خان پدرش فوت شده، و او از راه حصول منصب پدر خود با یک رأس پیش‌کش، در کابل آمده، شرف بار حاصل کرد، به منصب صدباشی که پدرش داشت، نایل گشت.

انتشار ردّ ملاّ نجم‌الدّین

و در روز چهاردهم صفر از ردّ و طرد علمای دارالسلطنه که بر امور منصهٔ ظهور آوردهٔ ملاّ نجم‌الدّین نموده، تردید کردند. این اشتهار که تسویدش را فضلای نامدار چون ملاّ ابوبکر مدّرس قندهاری و مولوی عبدالرؤف پسر ملاّ عبدالرحیم کاکری و ملاّ احمدجان توخی و ملاّ گل‌احمد احمدزایی و میر غلام‌محمد چارباغی جلال‌آبادی و ملاّ عبدالرزاق اندری و ملاّ دادمحمد و غیره با خامهٔ اتفاق ترقیم و تقدیم حضور والا نمودند، انتشار داده شد که: «چون مدّعیان شیخوخیت و صلاحیت تقوی، مسائل ضعیفه را به متقضای هوای نفسانی، در بین عوام اجرا می‌کنند، بنابراین علمای حقّانی را لازم آید که اظهار حقّ را درآن و اظهار بطلان قول کسی که مدّعی به آن مسائل ضعیفه باشد، لازم بل فرض عین است. و از جمله ملاّ نجم‌الدّین معروف و مشهور به ملاّی هده که رساله‌ای تالیف نموده و به چاپ رسانیده است که در آن مسئلهٔ جواز نماز جمعه در قری و دیگر مسئلهٔ وجوب تأخیر نماز مغرب تا وقت ارتفاع ظلمت شب تا وسطالسماء است و بیرون از آن رساله مسئلهٔ رفع و اشارهٔ سبّابه است و ماسوای این مسائل دو قطعه عهدنامه

به این مضمون به پادشاه اسلام ضیاءالملّة والدّین، امیر عبدالرحمن خان داده است که سر مویی از امر این پادشاه تخلّف نماید، دشمن خدا و رسول باشد و بعد از آن غدر ورزیده فرار نمود و دیگر این که مکتوبی به خط ملاّ نجم‌الدّین بدین عبارت نوشته شده است که محبّان و مخلصان عبدالسّعید میان صاحب ملک امیرشاه و ملک سیمین و غیره ملاّیان و عامّهٔ سکنهٔ کنکرک سرخ‌رود، به عافیت باشند. خط شما رسید در باب میان شرف که امام شماست، بر شما اطّلاع باد که پیر او، ملاّ عبدالوهّاب مانکی و تبعهٔ او همه سبب استخفاف و اهانت و سبکی فعل رسول خدا صلّی‌الله علیه وآله وسلم که اشارت است چنین کافر شده‌اند که توبهٔ ایشان قبول نمی‌شود. و بر پادشاه اسلام به حکم کتب حقّه و حدیث لازمست که ایشان را قتل نماید، از برای آن که فعل اشارت به احادیث صحیحه و اجماع اصحاب و تابعین و اجماع سلف و به اتّفاق امام صاحب، علیه‌الرحمه، و یاران او و همهٔ مذاهب اربعه ثابت است و چندان مدتها شده که ایشان کنندهٔ اشارت را کافر می‌گویند و از مساجد به ضرب و شتم، خارج می‌سازند و منع از دخول مساجد می‌کنند و در نماز جنازه نمی‌گذارند و اقتدا به عقب اشارت‌کننده روا نمی‌دارند و این سبّ و دشنام به نبی علیه‌السلام است و اصحاب کرام و فقها. به حکم شرع شریف چنین کافر است که بار دیگر، توبهٔ او بالکل قبول نمی‌شود؛ و توبهٔ دیگر کافران قبول می‌گردد و دیگر کسی که سبّ پیغمبر خدا یعنی، سبکی و تخفیف فعل و قول و خوبی اخلاق او بکند، چنین کس را بالکل توبه قبول نمی‌شود. همهٔ کتب فقه، بر این پر است، و اگر کسی را در این حکم اشتباه باشد، باید که خود تحقیق کتب فقه بکند و ببیند، به او معلوم می‌شود، و اگر کدام آدم فهم‌دار و دانا در آنجا باشد، باید که کتابها ببیند و حکم ملاّ مانکی و تابعان او را به تحقیق رساند و بالای ملاّ مانکی و مریدان او تنها من حکم نکرده‌ام، بلکه همهٔ علمای سواد و بنیر و پشاور و باجاور و شمّه و غیره مواطن حکم کرده‌اند که: «ملاّ مانکی و تابعان او مبتدع و ضالّ و مُضِلّ و گمراهند و بر پادشاه اسلام، قتل آنها لازمست و اهمال کنندهٔ قتل نیز همین حکم دارد و اشتهارات در اوطان جاری نموده که در پس مریدان او نماز، درست نیست و دیگر این که به تمام عالم معلومست که چه قدر معاونت کفّار نموده، که مردم را از جهاد مانع ساختند و دوستی کفّار را اختیار

نموده از برای حطام دنیا این‌قدر ضرر به اسلام و مسلمانان که از طرف ملاّی مانکی رسیده، نه از کسی پیش از این رسیده و نه پس از این خواهد رسید و کسی که از طرف مسلمانان شهید شده باشد، آنها او را مردار می‌گویند وجوه کفر او بسیار است، چه نوشته شود؟ امّا مریدان او و تابعان مریدان او را نماز پنجگانه و نماز جنازه درست نیست، و باید که معامله همراه آنها قطع نماید و هر که با ایشان معامله می‌کند حکم او نیز همین است فقط. الدّاعی بالخیر، عبده نجم‌الدّین.»

بنابرآن حسب الحکم وَ اَمْر بِالْمَعْرُوُفِ و انْهی عَنِ الْمُنْکر وَ اَصْبِرْ عَلیٰ اَصَابَکَ و حدیث مَنْ رَمَیٰ مِنْکُمْ مُنْکِراً فَلیغیْره بیده فَاِنّ لَمْ یَسْتَطِعْ فقلبه وَ هُو اَضْعَف الاِیمان رواه مسلم واجب و لازم دانند که قول ملاّ نجم‌الدّین و جماعهٔ او را ردّ نموده، بر کافهٔ ناس، معلوم و هویدا بنماییم که جواز جمعه، بر مذهب امام ابوحنیفه، در قری بدون حکم پادشاه اسلام درست نمی‌شود؛ و ملاّ نجم‌الدّین مذکور که جایز گفته، نفهمیده و مذهب را غلط کرده است. و نیز قول بر تأخیر نماز شام تا الی برآمدن سیاهی نصف سماء، قول مردود است. ملاّ نجم‌الدّین مذکور، فرق بین مذهب و تشبّه یهود و متابعت اهل سنّت را نکرده است. نعوذبالله، این قول بدعت ضلال است و این که مضمون عهدنامه را شکسته و عهد کردن به رضا و رغبت باز شکستن آن بدون از عذر شرعی درست نمی‌شود، آثم و گناهکار است؛ و منع اشاره، استخفاف سنّت نیست، کفر لازم نمی‌شود و عدم قبول توبه و وجوب قتل مانع اشارت که تمسک به دلیل بر پادشاه اسلام، مبنی بر اصول شرع شریف، مردود محض است. قایل آن در شرع شریف و فقه نظر ندارد، فقط.»

چون از مذکورات فوق که مضمون مسائل کتب معتبرهٔ شریف حنیف است، دانسته شد که کسی که مخالف مسائل مذکوره بر مقابل آن با وجود ادّعای تقلیدی مذهب شریف حنفی حکم کند، و عوام‌النّاس مسلمانان را به همین مسائل مخالفه امر نماید، البته مبتدع و ضالّ و خارج از تقلید و التزام مذهب شریف حنفی و همین مسائل مذکوره می‌باشد. و جناب سلطنت‌مآب، پادشاه اسلام‌پناه، حضرت ضیاءُالملّةوالدّین، شب و روز در صدد آنست که سایر افراد رعایا و مردم عوام، با طالبان علم و جویندگان صلاحیت و تقوی و سایر مردمان، برخلاف مسائل مفصّلهٔ فوق مسائل معموله و جاری کردهٔ ملاّ نجم‌الدّین، عمل نماید، لازمست که تحت

سیاست پادشاهی بیاید و چنین سیاست مقرّر شد که همان انگشت شهادت او بریده شود. تحریر یوم جمعه چهاردهم صفر.» و پس از نشر این اشتهار، چنانچه بیاید، علمای دانشور حاضرهٔ کابل مکتوبی از طرف خود نیز، به ملاّ نجم‌الدّین نوشتند.

شرح حال ولی‌محمد و سیاست کوتوال

و هم در اثنای واقعات مسطوره ولی‌محمد نامی از قوم خروتی، سکنهٔ جلریز، تابع میدان کابل، از خانهٔ خود به عزم خرید پوست روباه، سفر اختیار کرده برآمد و در موضع سیاه‌سنگ هزاره شد. و از آنجا در موضع توبچی، از توابع بامیان رفت و از آنجا به سیقان و از آنجا منزل به منزل در کهمرد و مدر و رویی، طی مراحل کرده، در خانهٔ رحم‌دل نام افغان کوچی، ییلاق‌گزین، قرب آیبک رسیده و از آنجا قطع مسافت نموده، در مزارشریف واصل و در خانهٔ استاد محمد زرگر استالیفی منزل کرده، از آنجا در خانقاه ملا میرباز قوم خروتی که عم‌زادهٔ او بود شده و راحت حاصل کرده، با چیزی از پوست روباه که به دست اشتراء آورده بود، به خانهٔ خود مراجعت نمود. و میرزا محمدحسین خان کوتوال با میرزا عبدالرؤف خان، نایب خود، از عادتی که در نهاد داشتند و همواره فقرای رعیّت و مستمندان ملّت را از وضیع و شریف و قوی و ضعیف، متّهم به امر خلافی ساخته، ایشان را به قتل و غارت و قید زجر و توبیخ سیاست حکومت می‌انداختند، او را از جلریز احضار و محبوس فرمودند و به حضرت والا آگهی دادند که او جاسوس سردار والاتبار، محمدایوب خان است و به تعلیم او طوایف هزاره و اوزبک را اغوا و القای تمرّد و طغیان نموده، روی دل ایشان را به سردار مذکور، مایل می‌سازد، که اگر او بتواند از راولپندی گریخته، خود را در میان ایشان برساند، به سرکردگی او فتنه در مملکت و رخنه در حصار سلطنت اندازند. و حضرت والا روز هفدهم صفر حکمران ترکستان را فرمان کرد که: «کسانی که در منازل مذکوره مسکن دارند و ولی‌محمد جلریزی در خانه‌های آنها، شب را به سر برده است، تمام دستیاب و احضار فرموده، حقیقت تردّد او را استنطاق و استکشاف نماید که به چه مدّعا در

آنجاها سیر و گردش نموده است؟» و در پایان کار، خلاف اظهار کوتوالان به روی کار آمده، آن بیچاره از قید رها گشت.

خیانت اجاره‌داران اندخوی و ترکی

و هم در این هنگام، چهار لک و شش هزار و دوصد و پنجاه روپیه، از دفتر، به نام سلطان‌جان و بهلول خان و اخترمحمدخان و عبدالغفور و دادمحمد نامان، قوم اندر و ترکی که عمل زکوة و چهل یک قندهار و توابع و نواح آن را ضامن به دولت داده، اجاره گرفته، حیف و میل کرده بودند، به روی روز افتاده، بیست‌وسه نفر ضامنان ایشان در روز هفدهم ماه صفر طلب کابل شدند که مبلغ مذکور را به اتّفاق مستاجران مذکوره، قراری که بتوانند، به دولت برسانند؛ و ایشان حاضرآمده، دیری به دادن رشوت روز لَیْتَ و لَعَلَّ، به سر برده، حواله را معطّل داشتند. تا که حضرت والا، از اجل موعود، جهان فانی را پدرورد کرده، این مبلغ در کیسهٔ خیانت مستاجران مسطوره و ضامنان ایشان مانده همه را صرف تعمیر قلاع مرتفعه و خرید مزرعهٔ معموره کرده، کسی نپرسید.

هجرت برادرزادگان نوروز خان

و هم در اثنای احوالی که رقم شد، محمدحسن خان و علی‌محمد خان و برادرزادگان سردار نوروز خان بلوچ خارانی، با عیال و اطفال خود و دوازده خانه‌وار، هجرت اختیار کرده در قندهار آمدند و از حکمران آنجا التماس حصول اجازت شرفیاب شدن حضور والا کردند. چنانچه او معروض داشته، در روز هفدهم مذکور ماه صفر، فرمان رفت که: «به قدر کفایت توشهٔ راه از دولت به ایشان داده، گسیل کابل کند، که إنْشاءَالله به دارالسلطنه آمدن و سعادت تقبیل سدّهٔ علیا حاصل کردن و مشمول عواطف خسروانه شدن‌شان، در موقعش مرقوم خواهد شد.

و مقارن این حال، نضراب خان خزانه‌دار قطغن، چهار لک و هشت هزار و پنجصد و چهل و هشت روپیه را که از مصارف لشکری و کشوری آن ولایت، از

سال گذشته افزون در شمار آمده بود، گسیل کابل داشته، سه لک و نود و یکهزار و سه صد و سی و شش روپیه و دوازده و نیم فلوس که از بابت امسال، عاید خزانهٔ آنجا گردیده معطّل داشت. و به فرمان مورخهٔ هفدهم ماه مزبور، نود و یکهزار و چهارصد و پنجاه و دو روپیه دیگر، که با مبلغ سابق پنج لک در شمار آید، ارسال نمود.

قدغن خریدن صرّافان نقرهٔ غیر مسکوک را

و از دیگر سوی، در تضاعیف واقعاتی که ثبت شده آمد، حضرت والا، نقره آلات و زیورات سیمین زنان و مردان را که از تهی‌دستی، به صرافان بازار، وزن شش روپیه به پنج روپیه مسکوک مروّج، فروخته می‌شد، خریدن صرّافان را قدغن فرموده امر کرد که: «برای دولت خریده، تحویل ضرابخانه نمایند، که عیار مخلوط ممزوّج شده، روپیه مسکوک شود. و از این ممرّ در عرصهٔ یکسال یکصد و هشتاد دو روپیه منفعت، از شهر قندهار عاید دولت گردیده. چون صرافان آن دیار از تجسّس و تفتیش مامورین دولت، که ایشان را بی‌موجبی آزار و اذیّت می‌رسانیدند، به ستوه آمده، به عرض حاکم و دفتری قندهار رسانیده، از منفعت مذکوره به یاد داده اظهار و استدعا کردند که تحصیل امر معیشت ایشان از همین حرفت بوده، اگر دولت قدغن نمی‌فرمود، هم مؤنت ایشان حاصل می‌گشت و هم اگر نصف منفعت را دولت به صرّافان می‌گذاشت، منفعت زیادی برمی‌داشت. و آن دو تن حاکم و دفتری، از عرض و اظهار صرّافان معروض داشته، حضرت والا ارقام فرمود که: «همین قدر مبلغ که از منفعت یکسال، عاید بیت‌المال شده بسیار است، و از نقرهٔ غیر مسکوک خریدن دولت زیانی به صرّافان نرسیده و نمی‌رسد؛ و فرض کنند که دولت هم در این معامله یکی از ایشان به شمار خواهد بود و از قدغن و حکمی که کرده است ابا نخواهد نمود و فسخ آن نخواهد فرمود، زیرا اوامر و نواهی جزیی و کلّی که به امر سلطنت بنیاد و اساس نهاده شود، دایمی است و قدح آن باعث تهدیر و توهین حکومت و تحقیر شئون سیاست و موجب وخامت است.»

مشمول عواطف ملوکانه شدن بعضی مهاجرین

و هم در این ایّام، محمدوارث خان، قوم ریشانی، و شنبه خان قوم منگلی بلوچ، که در سال گذشته هجرت اختیار کرده، با عیال و اطفال خود وارد قندهار شده بودند، به عزم تلثیم سدّهٔ علیا و تقبیل عتبهٔ معلّی، در کابل آمدند. و در روز بیستم ماه صفر، شرف بار حاصل کرده، از عطای خلعت و وعده تعیین تنخواه پس از آباد کردن زراعت گاهی که به ایشان مرحمت و عنایت شده بود، نایل به مرام گردیده فرمان رفت که تقاوی و جیره برطبق دیگر مهاجرین، از دولت به ایشان داده شود. و در این روز، سالی هزار و پنجصد روپیه برای فیض‌محمد خان اچکزایی که از علاقهٔ فوشنج هجرت نموده و پسران خود را از قندهار رهسپار کابل ساخته، داخل سوار نظام خاصهٔ اول شده بود، تنخواه مرحمت و معیّن گشت. و از استدعای خود اجازت آوردن عیال و اطفال خویش را از قندهار در کابل حاصل کرد و مقیم دارالسلطنه آمد.

و هم در این ایّام، میرزا غلام‌محمد خان، سردفتر قندهار، بیست لک روپیهٔ قندهاری که دوازده لک روپیهٔ کابلی به شمار می‌آمد، و از مصارف لشکر و کشور افزون گردیده بود، با ششصد جلد پوست خام گسیل کابل کرد.

مأمور سرحدّداری شدن محمدعثمان‌خان و فوت او

و هم در روز بیستم مذکور ماه صفر، محمدعثمان خان، پسر لاجورد خان، از خوانین شافلان هرات، که در سلک سواران کشاده، سالک خدمت بود، از تغییر محمدغنی خان که به مرض حکه و جرب، چنانچه گذشت گرفتار شده و در کابل برای معالجه آمده، صحّت نیافت، مأمور سرحدّداری پامِهر گردیده، چون وارد فیض‌آباد بدخشان گشت به مرض محرقه پدرود جهان کرده جنرال تاج‌محمد خان، ملاّ مراد کوت‌لنداک را که از ابتدا چنانچه رقم شد، با محمدغنی خان، طریق خدمت سپرده و از حالات آن حدود نیک آگاه بود، مأمور پامهر فرموده، و آخرالامر، حضرت والا ملاّ سرم‌ساق نامی را مأمور سرحدّداری آنجا نموده از عریضه و استدعای او، یک جلد پوستین اعلای کابلی، برایش موهبت فرمود.

و مقارن این حال، در روز بیست و چهارم صفر یک چارک و یک پاو و یک خورد و دوازده مثقال سنگ لاجورد، که خروارها از معدن بدخشان به دست آمده، و عزیز مرادی‌بای با دو تن تاجران یهودی، در بخارا، چنانچه گذشت، تعیین فروش و بهای آن را کرده معروض داشته بود، به توسط میرزا عبدالرشید خان سردفتر دوم دارالانشاء و ذریعهٔ پوسته در بخارا فرستاده که آن را فروخته، از بهایش آگهی دهد، تا اگر منفعتی در خور عاید آید همه [را] در بخارا نزد عزیز مرادبای فرستاده، و إنْشاءَالله فروختن و فرستادن مقداری از سنگ لاجورد در بخارا، به موقعش رقم خواهد شد. و در روز بیست‌وپنجم صفر، برای سیدرسول اشل، که در تحت امر بابا برق شاطر باشی، روز وقایع خفیه‌نگاری کابل به سر می‌برد و در کوچه و بازار، با دو کف دست و سرین راه می‌سپرد، در ماهی پانزده روپیه مواجب معیّن شده، چندین کسان را به قتل و ضبط و حبس و تاراج وقایع متّهمه داد.

به یاسا رسیدن میرزا عبدالحکیم امین نظام

و هم در این ایّام، میرزا عبدالحکیم، سردفتر نظام، در شب، کتب دفتر نظام را در خانه، جهت حصول اغراض شخصی و وصول به هوای نفسی خود برده و از نوشته وقایع‌نگار، حضرت والا، از حالت پر خسارت و خیانت او اطلاع داشته، داده به دهن توب بسته و کشته گشت، و میرزا خیرمحمد خان نامی، از قتل او به سردفتری دوم نظام مأمور شد.

و هم در روز بیست‌وپنجم مذکور ماه صفر، سیدفرید خان پسر سیدگل خان جلال‌آبادی، مقیم و متمکّن خان‌آباد قطغن، به عزم حفر و اجرای جوی واقع قندز، در کابل آمده بود، به توسط ایشک‌آقاسی، عبدالقدوس خان، شرفیاب حضور شده، استدعای اعطای آلات و ادوات حفریات نموده، و حضرت والا التماس او را پذیرفته، عبدالباقی خان حاکم و میرزا محمدشریف خان سردفتر آنجا را فرمان کرده که: «صد دسته کلند و صد دسته بیل و صد عدد زنبیل به او داده، جوی مذکور را حفر نموده به محلّ اجرا آرند. و هم چهار تن نجّار و چهار تن حدّاد اجوره کار، مأمور کار مذکور فرموده، صد تن مزدور تعیین کار حفر نمود.

و هم درخلال احوالی که به شرح رفت، حضرت والا رسالهٔ موسوم به «نصایح‌نامهٔ عامّه» را به ذات شاهانه خود تألیف و طبع نموده و دراین ایّام، به عموم افواج منصورهٔ نظام، نشر و توزیع فرمود که کمر اتحّاد و اتّفاق در خدمت این دولت و حراست مملکت و حفاظت عرض و ناموس ملّت بربسته، حقوق رعیّت و سلطنت را که بر عهدهٔ شانست، ضایع و خود را بدنام دنیا و مسئول خدا در آخرت نسازند؛ و اتّفاق را از دست نداده، در طریق وفاق، یکدل و یک‌جهت باشند و مطابق امر شریعت غرّا رهسپار خدمت بوده، از امور خلاف شرع شریف، اجتناب نمایند.

از محبس فرار کردن متعلّمین جدیدالاسلام کافرستان

و هم دراین هنگام نود و دو تن ملاّ، که مأمور تعلیم امور دینیهٔ اهالی جدیدالاسلام کافرستان شده و دختران و زنان شوهردار و بی‌شوهر آن مردم را به مثابهٔ زنان و دختران مردم هزاره چنانچه گذشت، متصرّف شده، به فرمان طلب در کابل آمده، تحت حفاظت نظر محکمهٔ کوتوالی، روز به سر می‌بردند، فرصت به دست آورده، همه فرار کردند، و هر کدام در مسکن و مقام اصلی خود رفتند. و حضرت والا، از روی ثبت دوسیه دفتر نام، و موضع مقام ایشان را معلوم و به حکّام ولایات و محال، چون عبدالغنی خان فوجدار، جمال آقا و فتح‌محمد خان، حاکم کوهدامن، و شیرعلی خان حاکم لهوگرد و کته‌بیگ خان، حاکم چاریکار، و غلام‌حسین خان، حاکم وردک و گل‌محمد خان، حاکم گردیز و میرزا احمدحسین خان کوتوال کابل و محمدعمر خان، حاکم جلال‌آباد و سیف‌الله خان حاکم کنر علیا و میر محمدحسین خان، حاکم غزنین و فیض‌محمد خان، حاکم میدان و نوراحمد خان حاکم نجراب و محمدشریف خان، تحصیل‌دار تکاب که ملایان خیانت و خطاکار مذکوره، در تحت حکومت ایشان جا و ماوی داشتند، ارقام فرموده همه را، تحت حراست احضار کابل نموده و مکافات سخت داده، همه را بند به دست و گردن نهاد.

شرح حال تجّار شکارپوری

و از دیگر سوی، در اثنای واقعات مسطوره، چهل و یک نفر از اهل هنود سکنهٔ شکارپور، به عزم تجارت در کابل آمده، به معرفت و ضمانت امرسنگه و کاله و کهراج نامان، از اهل هنود متمکنهٔ دارالسلطنه، که اشخاص بی‌اهمیّت و از اراذل هندوان بودند، پاسپرد سفر ترکستان حاصل‌کرده، رهگرای آنجا شدند. و از عریضهٔ یکی از وقایع‌نگاران کابل، ماجرا حالی رای والا گردیده، در روز بیست‌وهفتم صفر نورمحمد خان حاکم تاشقرغان را ارقام رفت که: «همه را در کابل مراجعت دهد که مبادا به بهانهٔ تجارت، نفوذ پلتیک انگلیس یا سردار محمدایوب خان را، در آن ولایت به محلّ اجرا آورده، فتنه حادث کنند.» و او همه را به ذریعهٔ محافظ در کابل عودت داده پس از استکشاف حالت ایشان، چون واقعاً تاجر بودند نه جاسوس و مخبر، اجازت رفتن در ترکستان یافتند.

حوالهٔ هشت لک و شصت و یکهزار تنگه بر مردم ترکستان

و هم در خلال این حال هشت لک و شصت و یکهزار تنگه، از دفتر سنجش کابل، بر عمال و ضبّاط و مستاجرین و رعایای تاشقرغان، تابع بلخ به نام بقایای چندین ساله، حواله شده، اغلب وکیل یا مجلّهٔ شرعیّه، از ناحقّ بودن این حواله، گسیل کابل داشته، آخرالامر، از کثرت حواله و شدّت محصّل، همه به ستوه آمده و به نورمحمد خان حاکم، عرض‌ها کرده فریادها برآوردند، و او از استغاثت آنان، بار بار و به تکرار، عریضه‌نگار حضور شهزادهٔ محترم، سردار نصرالله‌خان، که عموم امور دیوان، بدو مفوّض بود شده، جواب و خطابی نشنید. تا که از دادخواهی مردم ناتوان به تنگ آمده، معروض حضور والا داشت. و حضرت والا، احکام و ارقام فرمود که: «اگر وکیل، یا مؤکّل، در کابل آمده باشد یا نباشد، جایداد و محلّ استعداد همه را، که در هرجا داشته باشند، معلوم نموده حصول کنند.» و از صدور این منشور، مبلغ مزبور، اگر حقّ یا ناحقّ بود، به حصول رسیده، اکثر فرار وادی ناکامی و گمنامی شدند.

شرح خیانت میرزا صاحبنظر

و نیز در خلال واقعات مسطوره، میرزا صاحبنظر نام اوزبک، که از فوت میرزا محمدمیرزا خان قزلباش، چنانچه گذشت، مأمور کتابت دربار حکومت ترکستان شده بود، دست اذیّت به آزار بندگان آفریدگار کشوده، طریق مصادره پیش گرفت. از جمله تعلیقهٔ عرض و داد رعیّتی را که میرزا محمدمیرز اخان به کاغذ چاپی مرسومهٔ دولتی می‌نوشت، محصول آن را که از جانب دولت، نصف و ثلث یک روپیه، معیّن بود، گرفته تحویل خزانهٔ دولت می‌کرد، میرزا صاحبنظر غیر رسمی نوشته محصول کاغذ رسمی را کامل با حقّ‌الزحمت کتابت خود، با آن که از دولت تنخواه داشت، اخذ و قبض کردن آغاز نمود و مبالغی حاصل کرد و برآن نیز قناعت ننموده، هر شخصی که کاغذ رسمی برطبق قرارداد معیّن دولتی می‌خرید تا چیزی نمی‌گرفت، نمی‌نوشت. و مردم بینوا خرج دو سه شبهٔ خود را که به حالت غربت و زحمت در شهر نمانند، به او داده، گوهر مقصود به دست آورده، راه مراجعت و نفرین او بر می‌گرفتند، و برعلاوهٔ آن مردم شهر و اطراف را تحذیر و تخویف می‌نمود که از حضور، فرمان در کابل فرستادن شما، پرتوافکن وصول شده، که تحت‌الحفظ، گسیل دارالسلطنه شوید؛ زیرا پنجاه هزار غبن و خیانت محمدایوب حاکم را عهده‌برار ابراز دادن شده‌اید، باید بدهید یا در کابل بروید. و از این بیم و خوف نشان دادن او، آنانی را که هراس حاصل شده بود، دوهزار روپیه به او حجّت دادند که همان فرمان را مخفی داشته، به نایب‌الحکومه ننماید، که ایشان را گسیل کابل کند، یا مبلغ مذکور را از ایشان حصول نماید. و او آن حجّت را که به فریه گرفت محفوظ نتوانسته، خدایش مفتضح و رسوا ساخت. چنانچه به دست محمدمحسن خان، برادر میرزا محمدامین خان قزلباش، از مأمورین و خدمهٔ دولت افتاده، مسئول و مستنطق حکومت گشت. و چون خود را گرفتار شکنجهٔ سیاست دید، لاجرم به مکیدت و دروغ گفتن گراییده، اظهار کرد که این حجّت را مردم در وقت بزم سور و سرور ختنهٔ شهزاده غلام‌علی‌خان داده، خواهش قرض کردند و من قرض‌داده این حجّت را از ایشان گرفتم. و با این تاریخ حجّت مدّتی با تاریخ جشن مذکور مخالف افتاده خجل و منفعل‌تر شد. و نیز فرامین و احکامی را که مشعر و مبنی بر سیاست و بازپرس بعضی از اهل

جنحه و جنایت بودند و از عرایض وقایع‌نگاران، شرف صدور یافته پرتو وصول می‌افکندند، آنانی را که فرمان به نامش می‌بود، شب در خانه خواسته و فرمان را نموده و مطلب و مدّعای خود را حاصل کرده، بعد جواب آن را بر وفق مراد مدسّسانهٔ خویش درج عریضهٔ حکمران ترکستان کرده، به امضاء و مُهر او رسانیده، ارسال حضور می‌داشت. و هم‌چنین فرامینی که به نام عمّال دیوان در باب اجرای بعض امور دولتی و برخی مواخذات حکومتی صدور می‌یافت، پس از مطالعهٔ نایب‌الحکومه میرزا محمدعثمان خان الکوزایی، سردفتر ترکستان را شب در خانهٔ خود دعوت‌کرده به صواب‌دید و مشورت او مجلّه‌های دروغین ساخته، نزد کارکنان حضور می‌فرستاد و از این قبیل امور خسارت ثمر را مرتکب شده، عموم اهالی ترکستان را آزار و اذیّت همی[کرد] تا که از عرایض وقایع‌نگاران آنجا، چنانچه بیاید به سمع فیض مجمع حضرت والا رسیده، فرمان تحقیق کردن امور مرتکبهٔ او، شرف صدور یافت.

صدور حکم والا در باب رجعت دادن فراریان هزاره

و از دیگر سوی، در ضمن واقعاتی که ثبت شده آمد، دوست‌محمد خان، سرپرست افغانان مهاجر، که اراضی و عقار مردم هزاره را به موجب حکم و عدم حکم پادشاهی، به افغانان مهاجر خارجه و وطن‌داران داخله، که خود را ناقل نام نهادند داده، و حضرت والا چنانچه گذشت، او را فرمان کرده و عموم حکّام ولایات به ذریعهٔ اشتهار آگاهی داده بود که: «مردم هزاره‌ای را که املاک ایشان به مهاجرین افغان داده شده است، در ملک هزارهٔ بهسود، جای اقامت و زمین زراعت بدهند. و او به تعمیل امر والا نپرداخته چون مدعایش نیست و نابود کردن طوایف هزاره بود، مواظب حالت پرملالت هزارگان ملک و وطن باخته نشده، لاجرم هزارگان طریق فرار جانب مشهد و ترکستان روسیه و هندوستان و غیره برگرفتند. و حضرت والا از عرایض وقایع‌نگاران و سرحدداران بر ماجرا آگاه گردیده، در روز بیست‌وهفتم مذکور ماه صفر، محمدعلم خان حکمران قندهار و علی‌محمد خان، حاکم فراه و سعدالدّین خان برگد افتخاری و حکمران هرات و میرمحمد خان خواهرزادهٔ میر محمدقاسم، سردفتر شعبهٔ اول دارالانشاء و حاکم اندخود و سردار

محمدعزیز خان حکمران ترکستان و علی‌محمد خان حاکم پشت‌رود و آخندزاده عبدالرحیم خان، حاکم و جنرال غوث‌الدّین خان سالار فوج نظام میمنه را جداگانه ارقام و تأکید فرمود که: «دوست‌محمد خان سرپرست مهاجرین افغان را دستورالعمل داده، فرمودیم که هرقدر مزارع و مساقات و مساکن مردم هزاره را گروه مهاجر تصاحب و تصرّف کرده، هزاره‌ها بی‌ملک و زمین شده باشند، همه را کوچ و در ملک هزارهٔ بهسود فرستاده، جا و ماوی دهد، و دوست‌محمد خان، که در دل امر دیگر و بیرون کردن عموم طوایف هزاره را از این کشور مد نظر داشته، رهسپر خلاف دستورالعمل و فرمودهٔ ما شده، و سررشتهٔ کافی ننموده هزارگان را از ملک و قلعه و خانه‌شان کشیده، در بیابان حیرانی و سرگردانی سر داده و آن مردم، ناچار و مضطر گردیده، اکثر در هر طرف پراکنده و منتشر شده و افزونتر از دیگر مواضع، عزم رفتن در مشهد، که موطن و مسکن هم مذهب ایشانست، جزم کرده، و دسته دسته، از راه و بی‌راه و کوه و کمر، در آنجا رفته و می‌روند و سعی و کوشش دارند که اگر معبر برای‌شان میّسر گردد، تمام از این مملکت در آنجا رفته، مقرگزین شوند. بنابرآن آگهی داده تاکید می‌نماید که مواظب حراست تمامت معابر و مسالک و بنادر بوده، محافظین طرق و شوارع را امر استحکام نمایند که مردم هزاره از داخل مملکت، جانب خارج عبور و مرور نکنند؛ و هرقدر خانه و کوچ هزاره را که در راه و ممر و معبر و بندر ببینند، مانع از عبورشان شده به حکّام خبر دهند که محافظ گماشته، ایشان را در محال هزارهٔ بهسود برسانند، که سررشتهٔ زیست و اقامت ایشان به درستی فرموده شود.»

و از صدور این منشور، به جز حصول منافع سرحدداران و حرسهٔ بنادر و معابر، دیگر چیزی در باب مردم هزاره به منصهٔ ظهور نپیوست، زیرا مردم مهاجر و ناقل افغان، به تعلیم و تحریک دوست‌محمد خان از قتل و غارت و سرقت و تصرّف و تصاحب سر و مال و عیال و ملک و وطن و آزار و اذیّت مردم هزاره، دریغ و مضایقه نکرده و هم از افواج نظام که از هزاره‌جات نظر به جور و ستم و تطاول ایشان که نسبت به مردم هزاره از قوه به فعل می‌آوردند، چنانچه گذشت خارج شده، در هر موضع و محل چون سنگماشهٔ هزارهٔ جاغوری و ارزگان و میرآدینه و حجرستان و غاف و قلعتک و یکه‌اولنگ و گیزاب هزارهٔ فولاده و دای‌چوپان و

دایه و دایزنگی و بهسود، صد، صد نفر، جهت حفاظت و احتیاط با دو دو ضرب توب اقامت داشتند، مثل مردم مهاجر از امور مذکوره دست برنداشته و هم مزارع مردم هزاره را بالای خود ایشان کاشته، ریع و دخلش را متصرّف می‌شدند و مالیاتش را عمّال دیوان از هزارگان می‌گرفتند و نیز بندریان از هر واحدی از فراریان هزاره، ده الی بیست روپیه یا زن و دختر گرفته، ایشان را از بندر و معبر، جانب خارج مملکت راه می‌دادند و نیز هزارگان می‌دانستند که در هزارهٔ بهسود به جز از املاک چند نفر میران و بزرگان ایشان، که به قتل و تاراج رفته ضبط دولت شده که کفایت زیست و اقامت سه الی چهارصد خانه را خواهد کرد افزونتر مزرع و مرتعی نیست، دل به فرار نهاده قرب چهارلک خانه جلای وطن شده، در ممالک خارجه چون ایران و سند و هند و بلوچستان و ماورای نهر جیحون رفته مقر گزیدند و تا اروپا و افریقا و عربستان و برما و چین پراکنده‌سان رسیدند. و از جانب دولت و حکومت که آگاه می‌شد به جز این‌گونه فرامین که صدور می‌یافت، دیگر بازپرسی از قوه به فعل نمی‌آمد. لاجرم مردم هزاره مأیوس شده، از این مملکت تا که توانستند بیرون رفتند. امّا در این وقت، از جمله حکامی که فرامین مذکوره به نام ایشان نفاذ یافت محمدعلم خان، حکمران قندهار، محبوب‌شاه خان صدباشی را مأمور پشت‌رود کرده و به حاکم آنجا و حاکم فراه فرمان والا را فرستاده و هم خود به ایشان موکداً نگار داده، پنجصد و شصت و چهار نفر، مرد و زن و پسر و دختر هزاره را که جانب سیستان ایران رهسپر فرار بودند، بازگردانیده، همه را در هزارهٔ بهسود گسیل فرمود. و چون در آنجا ملک و زمین و مسکنی به جز از املاک میران و بزرگان قوم بهسود که ضبط دولت و به اجارهٔ میرزا خان‌شیرین نام، قوم اسلام هزاره غزنین بود، دیگر جا و ماوایی نبود، پراکنده و منتشر شده هر یک به طرفی رفتند.

و از دیگر سوی، در روز بیست‌وهشتم صفر، که وعدهٔ ذکرش داده آمد، اهالی محکمهٔ شرعیّه کابل چون عبدالودود خان نایب قاضی‌القضات و ملا برهان‌الدین و ملاّ غلام‌محمد و ملاّ سعیدمحمد و ملاّ بابا مراد خان و سیدبزرگ، هر پنج تن مفتی و مدّرسین شاهی، چون مولوی عبدالرؤف و ملاّ عبداللطیف و ملاّ گل‌احمد احمدزایی و ملاّ عبدالرزاق اندری و ملاّ غلام‌صدیق و ملاّ احمدجان توخی،

مکتوبی به جناب مستطاب تورّع انتساب، آخندزاده ملاّ نجم‌الدّین، که از قلعهٔ هده، وطن اصلی خود، چنانچه گذشت، فرار کرده در موضع چمرگند، اقامت و قرار داشت، رقم کرده و امضا نموده، خاتم برنهادند و تقدیم حضور والا کرده، برای او ارسال داشتند که نقل آن به عینه این است:

«هذا کتابنا ینطق علیکم بالحقّ، عریضه‌ای که به قسم عذریّه، به حضور حضرت با سعادت ضیاءالملّة والدّین، امیرالمسلمین، فرستاده بودید پادشاه اسلام‌پناه از کمال رعیّت و دین‌پروری آن را برای ما علما فرستاده، در جواب آن مأمور نمودند که آنچه راه حقّ و صواب باشد، به جواب شما بپردازیم. لهذا هر فقرهٔ شما را جواب می‌نویسیم. جواب اول، این که شما عرض نموده‌اید که تعلق‌داران ما را مردمان صاحب‌غرض به حضور شما متّهم ساخته‌اند و شما حکم بر حبس آنها نموده‌اید، امید عفو آنها را داریم. بنابرآن می‌نویسم که گناه تعلّق‌داران شما زیاده از این چه باشد که شما آنها را تعلّق‌داران خود می‌نویسید و آنها خود را تعلّق‌دار شما می‌دانند، زیرا شما شخصی بودید که در سنهٔ ۱۲۹۷ لوی‌ئیل ماضی، به حضور پادشاه اسلام عهدنامه سپاریده، بیعت نمودید؛ و چندی نگذشت که بی‌موجب و سند شرعی فرار برقرار اختیار نمودید. این فرار نمودن شما ثبوت می‌کند خوف شما را، البته خوف بدون از دشمن، از دیگری به کسی روی نمی‌دهد. چون این مردم رعیّت پادشاه باشند و شما همان پادشاه را دشمن و بدخواه خود دانسته، فرار کنید و اینها که رعیّت پادشاه اسلام و به حکم خداوند، اطاعت پادشاه دربارهٔ ایشان فرض باشد؛ خلاف اطاعت نموده با مخالف‌شان موافق شوند، چرا موجب بازخواست و تأدیب نشوند؟ این حبس و بازخواست دنیوی می‌باشد و پرسش اخروی از راهنمایی غلط شما دربارهٔ آنها شده که راه را دانسته در چاه افتاده می‌باشند، و الاّ نه، کلّ آنها رعیّت می‌باشند و رعیّت حکم فرزند پادشاه دارد، چرا موجب تادیب نشوند؟ بلکه از ثمرهٔ عمل شما دربارهٔ آنها این زحمت رسیده. این عذر را که در نزد پادشاه می‌کنید، بهتر چنان می‌باشد که توبه در نزد خداوند بکنید تا عفو تقصیر طرفین شود. عذاب دنیا نسبت به عذاب آخرت، هیچ اعتبار نخواهد داشت.

این که عرض نموده‌اید که در بیست سال حکومت پادشاه، هشت سال به حضور بودم و دوازده سال دور، چه ضرر و بدی از من به دولت اسلام رسیده؟ این عجب حرف تناقض از شما شنیده می‌شود که از یک طرف خود را صاحب امر معروف و خیرخواه مسلمانها می‌دانید و از طرف دیگر از خود نفی ضرر می‌کنید! لازم بود که خیرهای خود را در شمار می‌آوردید، چون شما نفی ضرر، از خود می‌کنید ما ثبوت آن را از این راه می‌کنیم که: در هشت سال بودن شما هیچ ضرر به شما نرسیده و هرقدر علمایی که در شرف دولت اسلام مشرفیم، هزاران فایده دیده و إنْشاءَالله خواهد دیدیم. شما که چشم از عهد خود و امر خداوند و احکام رسول پوشیده فرار نمودید چه سندی شرعی از برای عمل خود دارید؟ بلکه ضرر کلی از برای مسلمانهای آن‌طرف رسیده این بود که شما را مستحقّ دانسته، فرار شما را از ظلم پادشاه و مظلومی شما دانسته خودها را جدا شماریده، از برادران خود جدا گردیده، دین و سر و ناموس‌شان پامال غیر گردید و خواهد گردید. زیاده از این ضرر چه باشد که لک‌ها نفوس مسلمانها را از هم جدا نموده، بلکه در بعض جاها حکم به فکر همدیگر می‌نمایند، زیاده از این ضرر، در دنیا چه خواهد بود؟ پس از نفاق و جدایی آن اقوام کثیره را که شما هدایت شمردید و دعوی مقتدایی را برخود قرار دادید و خود را صاحب امر معروف می‌دانید از انصاف دور خواهد بود، زیرا که تا حال دانسته نشدیم که شما خود را رعیّت کدام و آن حدیث شریف را که در کتاب «تمهید» ابوشکور سالمی آورده است که مَنْ ماتَ وَ لَمْ یَرَ عَلَی نَفْسِهِ اِماماً ماتَ مِیْتَةً الجاهلیّه که در باب معرفت پادشاه وقت آمده، بر خود قرار داده‌اید. هرگاه در نفس خود دعوی حکومت و امارت دارید سند چه دارید؟ هرگاه خود را رعیّت می‌شمارید، از که شما می‌شمارید؟ بسیار افسوس داریم که تا حال ما راه شما را ندانسته و شما خود را، راه نمای خلق می‌شمارید.

و در باب مسئله اشارت، که در کتب ظاهرهٔ مذهب و در متون اربعه تصریح ننموده، بلکه اشارت به عدم اشارت نموده، و در کتب شروح و فتاوی، در اشاره و عدم آن اختلاف نموده، بعض مشایخ حنفیّه بر عدم اشاره رفته، و بعضی خفیه بر اشارت رفته و قضای قاضی و امر سلطانی، بر منع اشاره اصدار یافته. لهذا خلاف

مرفوع گردیده، منع اشاره راجح و متّفقٌ علیه گردید. بنابرآن، مایان علمای حاضرین، بر منع اشاره امضاء نمودیم. و آنچه در مکتوب شما نوشته شده که: ملاّ مانکی و تابعان او که منع اشاره می‌کنند استخفاف سنّت است، به مجرّد منع اشاره، مع تمسّک به دلیل، خالی از تعصّب نیست و قول لایعنی و نامسموع است، بلکه از انصاف و دیانت دور است.

و جواب مسئله دیگر شما که در این خط شما ذکر آن نبود که: وجوب تأخیر نماز مغرب است تا وقتی که سیاهی به وسط سماء برسد؛ و جواز جمعه در قریه‌جات بدون اذن سلطان و حاکم نقض عهد است. در اشتهارنامهٔ مطبوعهٔ دارالسلطنهٔ کابل، که در جواب خطی که به اسم محمدسعید صاحبزاده و ملک امیرشاه، ساکن کنکرک جلال‌آباد نوشته بودید. واضح‌تر و روشن‌تر نوشته شده که خواهید دید. فقط تحریر یوم جمعه ۲۸ صفر سنهٔ ۱۳۱۷ هجری.»

مشمول عواطف خسروانه شدن افغان و هزاره و تاجکیهٔ غزنین

و هم در خلال احوالی که به شرح رفت، میر محمدحسین خان، حاکم غزنین به فرمان والا، تصمیم عزم بر کسر سه‌کوتی مزارع و مساقات و باغات مردم تاجکیهٔ غزنین، که در عهد سلطان محمود سبکتگین، انارالله برهانه، همه خالصهٔ سلطانی بوده و از انقراض دولت او تا این زمان، آنها را از متملکات خود شمرده و خرید و فروش کرده، از ریع و دخل همه، ثلث را به دولت می‌دادند نموده، خواست که نقدی بسته داخل ابواب جمع دفتر پادشاهی بماند. و هم بر طوایف سه‌گانهٔ هزارهٔ غزنین چون محمدخواجه و چهاردستهٔ جیغتو، مبالغ هنگفتی از بابت لاقبولی مساحت و جریب بست مزارع‌شان که از سنهٔ ۱۳۱۳ تا کنون، افزونی تفاوت مالیات اراضی و مزارع خود را نمی‌دادند و قبول نداشتند، حواله و امر حصول کرد. و عزم شکستن سه‌کوتی اراضی قوم اندر را جزم نمود که مالیات نقدی معیّن کند. و از این اقدامات و پیشنهادات او رؤسا و وکلای افغان اندر و تاجکیه و هزارهٔ غزنین، از راه دادخواهی در کابل آمده در روز بیست‌وهشتم مذکور ماه صفر در عمارت باغ دفن‌گاه بابرشاه مغولیه، شرف بار حاصل کردند. و دوازده هزار روپیه نقد با سه رأس اسپ، به نام تحفه و سوغات، تقدیم حضور والا نمودند. و در تحت درخت

چنار بزرگ واقع پیشگاه عمارت مذکوره، ذات شاهانه با ایشان جالس یک مجلس آمده، مگر ذات همایونی به عوض کرسی، بر زبر چارپایهٔ معمولی، جلوس فرموده همه را از عطای انواع حلویات وافره، شیرین‌کام نمود. و در این محفل سعادت منزل، محرّر این خجسته کتاب، با بزرگان قومی شامل بود و تلطفات بیکرانهٔ ملوکانه را نسبت به اهل این مجلس، مشاهدت می‌نمود و بیانات محاسن آیات خسروانه می‌شنود. از جمله مردم هزاره و تاجکیهٔ غزنین را بسی ستایش و نوازش فرموده، از صداقت و اخلاص هزاره نسبت به دولت، به یاد آورده گفت که این قوم در وقت تمرّد و طغیان هزارهٔ یاغستان، با وجود اتّخاد نژاد و ایلیت با آنها، معاضد و متفق نشده، خدمت‌ها کردند و به دولت از دادن لشکر ایلاتی و علوفه‌رسانی به افواج سلطانی، خدمتها کردند و به جز صداقت و اخلاص مرتکب امر خلافی نشدند و سرکار ما ایشان را رعیّت مخلص و دولت شریک خود دانسته، هر چند مأمورین دولت از راه مخالفت مذهب، سعایتها کردند و عریضه‌ها نموده، استدعای خلع سلاح و تخریب قلاع‌شان نمودند، من ایشان [را] جزء لشکر نظامی و بازوی حکومت دیده، هیچ یک را نپذیرفتم. اینک مالیات اراضی ایشان را از روی عدالت باید بسنجند تا اگر محلّی داشته باشد، افزونی را خواهند داد و الاّ ایشان را ایذا و آزار نرسانند؛ و سه‌کوتی تاجکیه را، کما فی‌السابق، برحال و برقرار داشته، در پاسخ مردم اندر که به عزّ عرض رسانیده خواهش ملازمت و اندراج سپاه نظام کردند، فرمود که عموم اقوام غلزایی خصوص قبایل اندری که در سنهٔ ۱۳۰٤ تمرّد و طغیان ورزیده، عبدالکریم پسر ملک مشک عالم، ادّعای سلطنت کرد و با دولت بجنگید و فوج اندر در هرات، بغی ورزید که گویا به جز راه خلاف نمی‌پیمایند و با دولت، هرگز گردن اطاعت بدون فشار سیاست خم نمی‌کنند پس چگونه از چنین قوم در فوج نظام سواره و پیاده انتظام داده شود؟ و این را فرموده هزاره و تاجیک را دعا داده رخصت مراجعت فرمود. و میر محمدحسین خان، حاکم غزنین، که از خیرسگالی و نیکوحالی، به اتفاق ایشان آمده بود، با هم همراه، در غزنین رفتند و سه‌کوتی تاجکیه در عهد امیر حبیب‌الله خان سراج‌الملّة والدّین به مساعی میرزا عبدالاحمد، نایب مستوفی که از قوم تاجیک بود نقد بسته شده، دوازده هزار روپیه از مقداری سه‌کوتی، تخفیف حاصل کرد و افزونی لاقبولی مردم

هزاره، در عهد امیر امان‌الله خان غازی، بر هریک روپیه، نیم روپیه افزون شده، مبالغی بر دوش رعیّت افتاد که إن‌شاءالله در موقعش مفصلاً رقم خواهد شد. در این‌جا به همین مجمل اکتفا نموده تصریح و تشریح ننمود.

وقایع ماه ربیع‌الاول سنهٔ ۱۳۱۷ هجری

و از دیگر سوی، در خلال احوال مسطور، مبالغ گزافی بر مستأجران محال قندهار و ضامنان ایشان، که مال دولت را تلف و حیف و میل کرده بودند، از دفتر سنجش کابل، حواله و امر حصول شده، ضامنان بعضی از مستاجران، از کثرت مبالغ حواله، پناه‌گزین و زاویه‌نشین خرقهٔ متبرّکه گشته، وجوه بقایا معوق و معطّل ماند. و عبدالغیاث خان تحصیل‌دار، معروض‌داشته برنگاشت که: «بعضی بست‌نشین خرقه شده، برخی هستی و استعداد و محلّ ندارند؛ و کسی از حاکم و دفتری، کوشش در حصول مبالغ حواله نمی‌نمایند و اسامی ضامنان و اجاره‌داران را، یک یک، درج عریضهٔ خود کرده.

تنبیه و تهدید کارداران قندهار

و حضرت والا، در روز دوشنبه غرهٔ ربیع‌الاول، با خامهٔ خاص رقم کرد که: «بر پدر شما از حاکم و دفتری و تحصیل‌دار و محصّل، همه لعنت باد! چه در ابتدا دستورالعمل و سررشتهٔ مکفی از حضور به همه شما داده و عهدنامهٔ ترک خیانت و بطالت و هوای نفسی و اغراض شخصی گرفته و حکم قطعی سپرده می‌شود که ملک و مال و وجوه دولت را به اشخاص بی‌بضاعت قلیل‌الاستطاعت فرومایه، اجاره ندهند و به ذوات ذی‌نجابت با کفایت و درایت توانگر، اجاره داده از ایشان ضامنان با استعداد و معتمد در محکمهٔ گرفته، و از ثروت و مکنت مستأجر و ضامن‌های او علم حاصل نموده گواهانی که آگاه حال و احوال افعال و اعمال ایشان باشند، مطابق امر شرع شریف بخواهند که به صداقت و دیانت و وجود

ثروت مستأجر گواهی دهند. بعد همه را ثبت ضمانت‌نامه و اجاره خط و درج دوسیه کرده، ملک و مبالغ عایدات دولت را تفویض‌شان کنند. تا اگر خسارت و زیانی به میان آید، اوّل از خود مستأجر و محل متملک و استعداد او و اگر مال دولت کامل نشود، از ضامنهای او بلازجر و توبیخ و اصابت زحمت و مشقّت و بست نشستن و فرارکردن و اظهار افلاس نمودن، حصول گردد. و ایشان حکم و قرارداد دستورالعمل دولت و عهدنامهٔ خود را فراموش کرده از وساوس شیطانی و هواجس نفسانی، رشوت گرفته، به هر شخص دون و فرومایه و زبون اجاره می‌دهند و خسارات کلّیّه، از پدر لعنتی خود، بر مال دولت می‌رسانند. چنانچه دفتری نظام قندهار به حضور سرکار ما نگار داده است که یکهزار و پنجصد نفر سپاهی، مأمور حصول مبالغ بقایای دولت در قندهار و نواح نزدیک و دور آنند و نان و غیره اشیای ماکوله از باقی دهان خورده و مبلغی به نام مهلتانه برای خود و حاکم و دفتری و تحصیل‌دار، از ایشان گرفته روز می‌گذارنند؛ و مبالغی را که باید مستاجران و ضامنان ایشان تحویل خزانهٔ دولت کنند، صرف رشوت و مهلتانه و خرج محصّل می‌شوند و پس از آن که تمام مایملک و استعدادشان را حیف و میل کردند، ناچار آنها پناه‌گزین خرقهٔ متبرّکه و بست‌نشین و فرار می‌شوند. و درچنین صورت دولت ناچار، دست از حصول مال بیت‌المال بازنداشته و خود را از فروگذاشت آن مسئول خدا و رسول پنداشته، از حاکم و دفتری و تحصیل‌دار که همه در خزینهٔ حرص و آز ایشان اندوخته می‌شود می‌گیرد؛ و اکنون که این امر در قندهار به روی کار آمده، مبالغ بقایا از شما پدر لعنت‌ها که سرکار ما از حالت شما آگاهست، خواهد گرفته شد.»

و از صدور وصول این منشور، کارکنان قندهار در هراس افتاده و اغراض نفسی را به کنار نهاده به تحصیل بقایا پرداخته، اکثر را حصول و واصل خزانه کردند.

توبه کردن میرزا صاحبنظر

و هم در روز غرهٔ مذکور ماه ربیع‌الاوّل، حضرت والا که از عرایض وقایع‌نگاران مزارشریف به ذمایم افعال و قبایح اعمال میرزا صاحبنظر، چنانچه گذشت، آگاه شد. سردار محمدیونس را، که در دیانت و راست‌کاری معروف و به خدمت‌گزاری

شهزاده غلام‌علی خان مشغول بود، فرمان کرد که از خیانات و خسارات او علم حاصل نموده معروض دارد، که مراسم بازپرس به تقدیم رسد. و او میرزا صاحبنظر را از کردار نکوهیده که به روی کارآورده بود، توبه داده خسارت و غدر و خیانتش را مستور داشت.

و مقارن این حال، میرزا محمدسمیع خان زرگر، که در صنعت زرگری و زیورسازی و غیره، مهارتی داشت و در خدمت دولت، روز می‌گذاشت، به ذریعهٔ عریضه استدعای ملازمت آخندجان برادر خود را به حضور والا کرده، ملتمسش پذیرفته آمدو حکمران ترکستان را فرمان رفت که دو صد روپیه، به نام توشهٔ راه و یکصد و هفت روپیه کرایهٔ راحلهٔ او را از دولت داده و حمله و اثقال او را نیز از دولت کفایت کند که با منسوبان خود از مزار رهسپار کابل شود. و او پس از وصول به مأمول، درک سعادت تقبیل عتبهٔ علیاء کرده، در سلک غلام‌بچه‌گان حضور والا منسلک آمد.

شرح حال نادر نام چاپ‌ساز

و هم در خلال احوالی که رقم شده آمد، نادر نامی از پیادگان نظام مقیم میمنه، که با پدر و شوهر خواهر خود در خانهٔ ملاّ فیض عنایت بزّاز کشمیری، جای همسایگی داشت، چاپی از خشت پخته، برطبق چاپ سایر میمنه ساخته و اقمشهٔ تجارتی را که به قاچاقی وارد میمنه می‌شد، چاپ کرده، مناصفهٔ باج دولتی را از بایع گرفته، مناصفه را به خود او می‌گذاشت و قماش را در دکان فی عنایت، هدایت فروختن می‌کرد و مدّتی ستّاریت حقّ، معاون حالت پرخیانت او شده تا که آن چاپ، از خانهٔ او دستیاب آمده، نزد محمدقاسم خان، عامل باج سائر آنجا آورده شد. و او آن سپاهی را با چاپ، ساختهٔ او، نزد آخندزاده عبدالرحیم، حاکم میمنه احضار نموده، او آن چاپ را با چاپ سایر تطبیق و باهم مطابق آمده، هر دو را گسیل کابل کرده، و حضرت والا ارقام فرمود که: «آن سپاهی و ملاّ فیض عنایت را مأخوذ داشته و سهل نپنداشته، پس از ثبوت و استکشاف آن که مالی را چاپ کرده و باج نداده باشد، بر وفق یاسایی که در باب مهرکن‌ها، درج نظامنامهٔ حکومتی است، هر دو تن را سیاست نماید».

و از دیگر سوی، در خلال واقعاتی که رقم شده آمد، اهالی هرات و نواح آن، دختران و پسران مردم هزاره را که از راه فرار، وارد آنجا شده در مشهد می‌رفتند و املاک و مزارع ایشان را با تمامت مایملک و حاصل ملک ایشان، مهاجرین افغان به امر ایشک‌آقاسی، دوست‌محمد خان می‌گرفتند و درمانده و تهی‌دست گشته، اولاد خود را فروخته، زادِ راه گریز می‌نمودند، به نام عبید و اماء به بهای اندک خریده، در پنجده و تخته بازار، از خاک مستعمرۀ دولت روس، از راه تجارت برده می‌فروختند. و عرصۀ شش سال، بدین منوال به سر رفته تا که کارکنان دولت روس، این کردار وحشیانه را بعید از شئون عالم بشریت و رسم انسانیّت دیده، از جمله حاکم پنجده، به حکمران هرات نوشت که: «در آئین و قواعد و قوانین دولت روس، که اهل اسلام آن را کافر کتابیه می‌دانند و خود را مسلم و خداجو می‌شناسند، کاری بدتر از آدم‌فروشی نیست. باید مردم هرات را از این کار ناهنجار بازدارد، که در مملکت روس، آدم‌فروشی نکنند و در ملک و خاک [خود] هرکاری که می‌کنند بکنند، کسی را دخلی به ایشان نیست.» و حکمران هرات این امر ننگ‌آور را که در دین اسلام نیز نیست، عار و موجب بدنامی آئین اسلامی دانسته، به سرحدداران افغانی آگاهی داد که: آدم را از داراسلام به دار کفر بردن و فروختن، بسی نامناسب و از شعایر اسلامیّت بعید دانسته، نگذارند که تجّار افغان پسران و دختران هزاره را به نام غلام و کنیز، در خاک مقبوضۀ دولت روس برده بفروشند؛ و حال آن که خود جناب ایشان، قاضی‌زاده و چندی در قندهار قاضی شرع شریف بود، تا که مأمور حکومت هرات شد و در آنجا، چهارده تن دختران هزاره و چارصده را به ملک یمین متصرّف شده، از ایشان دختران و پسران آورد، که از جمله محمد فاروق، از بطن سریتی هزارۀ دایکندی و غلام‌حسین، از رحم سریتی چارصدۀ او، به روی روز آمده، غلام‌حسین، پسرش، پس از وصول به کمال رشد و بلوغ، خودکشی کرده نتیجه معلوم گشت و در این وقت از ماجرا معروض حضور داشته، و از حضور والا نیز، در روز سوم ربیع‌الاول، اشتهار منع خرید و فروش کنیز و غلام هزاره انتشار یافت؛ و با آن، کسی از این فعل قبیح و نامشروع، دست باز نداشته تا که اعلیحضرت امیر امان‌الله خان غازی. چنانچه بیاید، کنیزان و غلامان را آزاد فرموده، قدغن بلیغ و اکید فرمود.

فرار ابوبکرخان بارکزایی حاکم کدنی

و مقارن این حال، ابوبکر خان بارکزایی، که از دیرباز حکومت کدنی داشت، روی از سعادت خدمت دولت اسلام و شئون و شعایر اسلامیّت برتافته، از میل خاطری که جانب دولت انگلیس داشت، حکومت خود را فرو گذاشته، راه فرار جانب شالکوت برداشت و حضرت والا در حقّ او نفرین کرده، در روز هشتم ربیع‌الاول، غلام‌قادر خان را مأمور حکومت کدنی فرمود.

به دست آمدن مکاتیب میرزا محمدنبی‌خان دبیر، از امرتسر

و هم در خلال وقایع این ایّام، عده‌ای از مکاتیب که به دستخط میرزا محمدنبی خان مرحوم، که خودش در سنهٔ ۱۳۰۹ هجری فوت شده بود، در شهر امرتسر، به دست سیّدسرور وقایع‌نگار این دولت افتاده، ارسال حضور والا داشت و برنگاشت که این مکاتیب بایست ضبط دوسیه دولت می‌بود و اینک از غدّاری و خیانت‌کاری کارکنان حضور، در این‌جا رسیده. و حضرت والا از او اظهار رضایت و خرسندی کرده، رقم فرمود که: «بودن این مکتوبات در کابل لازم بود و حالا که در آن رسیده‌اند، بدون زیاد و کم، با خامهٔ صدق رقم کند که به کدام وسیله و ذریعهٔ کدام شخص، به دست او آمده‌اند؟ تا معلوم گردد. و اگر دیگر مکتوب به دست آورد نیز ارسال دارد.» و مشروح و مفصّل معروض‌داشتن از این مکتوبات، در موقعش رقم خواهد شد.

نقل عریضهٔ سردار یحیی‌خان و پسران او

و از دیگر سوی، در خلال احوالی که به شرح رفت، سردار یحیی‌خان پسر سردار سلطان‌محمد خان، برادر امیر دوست‌محمد خان، که با امیر محمدیعقوب خان نسبت خسری و پدرزنی داشت و با اولاد و احفاد خود روز غربت و جلاوطنی در دیره دون می‌گذاشت، در روز ۲۳ صفر، قرآن شریف را با عهدنامهٔ اطاعت و ترک عداوت و خیانت نسبت به دولت افغانستان و خاندان سلطنت آن، ارسال حضور

داشته برنگاشت که: «شکر خداوند را می‌آریم و هم خود را تبریک و تهنیت می‌دهیم که عرض ما به حضور مبارک سرکار والا پیش می‌شود؛ و مایان از زمرهٔ خدمت‌گزاران و خیرخواهان و مخلصان حضرت شهریاری شمرده شدیم، چرا که فخر مایان و جمیع اهل اسلام می‌باشد؛ و هم چیزی خلاصهٔ عرض حال خود را به حضور انور عرض می‌کنیم. این است که چون امیر شیرعلی‌خان به کابل آمد، در آن وقت مابین بنده و امیر شیرعلی‌خان رنجش و خفقان پیدا شد و با وجود خفقان، خود او خیال رشتهٔ خویشی را با محمدیعقوب خان کرد. مگر من رضا نشدم، آخر مشارالیه نامزد شده و بی‌خبر من قند شکستانده جواب فرستاد که من خود اختیار دارم و بنده بسیار ناراض شده، پنج روز هم به دربار نرفتم. بعد از آن خود او زکریاخان را نزد بنده فرستاد که ضرور بیایید، پس لاعلاج شده فهمیدم که زیاده حرف خراب می‌شود. بنابرآن به مجبوری رفتم لمّدعا این که روز به روز، خرابی زیاد شد تا وقتی که محمدیعقوب از نزد پدر خود گریخت. و به خداوند سوگند است که اگر مایان از بند و بست و گریختن او خبر داشتیم. پس به ناحقّ، امیر شیرعلی‌خان، سبب محمدیعقوب، همراه مایان پیچش و خرابی را گرفته، تنخواه مرا نداد، و من چند مدّت بی‌تنخواه گذشتانده، لاعلاج خود را به طرف پشاور و جمو کشیدم و در وقتی که محمدیعقوب به جای پدر خود نشست مایان بالکل، خیال آمدن کابل را نداشتیم، مگر از اتّفاق به مجبوری رفتن شد و به کابل بدون از پریشانی و تکلیف و نقصان هیچ ندیدیم. چرا که خداوند سر محمدیعقوب غصب بود و هست. هر کس تعلّق‌دار و نزدیک او شود، بالای او نیز غصب می‌شود. و خداوند وجود او را لایق کلانی نکرده بود، بلکه لایق همین ساعت هم ندارد. و شخصی که عاق پدر و مادر باشد، از او چه باقی مانده است؟ پس از سبب بدبختی او این همه سختی‌ها و مصیبت‌ها و نقصانها را برداشت کرده، فرار هندوستان شدیم. و الله تعالی این‌قدر فضل و مرحمت همراه مایان کرد که به رسیدن هندوستان، از تعلق‌داری محمدیعقوب خان خلاص شدیم؛ و غضب الهی که در تعلّق‌داری او و بالای مایان بود، به لطف الله تعالی، مبدّل شد. پس به رسیدن دیره دون، همراه مایان بنای دشمنی و هم‌چشمی را گذاشت. و در مابین دشمنی و نقاضت به حدّی ترقی کرد که از مرگ و شادی و سلام و علیک، ده سال می‌شود

که قطعی خلاص شدیم. چنانچه به خداوند سوگند که اگر محمدیعقوب و پسران او به روی زمین کسی را موافق ما و دشمن بدانند و هم به خداوند قسم است که مایان هم از آنها زیاده به دنیا کسی را دشمن خود نمی‌دانیم. مگر لطف و مهربانی الهی بالای مایان می‌باشد که ایزد تبارک و تعالی، محمدیعقوب را روز به روز بی‌آب و بی‌عزّت کرده، به مقابل او، مایان را صاحب عزّت می‌کند. و هم سوگند به عزّت الهی می‌باشد که این‌قدر فضل خداوند بر مایان محض همین سبب است که همیشه دعاگوی و مخلص حضرت ظلّ‌الهی می‌باشیم و خداوند مایان را خار چشم محمدیعقوب، در دیره دون پیدا کرده، و از این سبب پنج ماه را در کوی منصوری می‌گذراند و وقتی که در دیره دون می‌آید، به جنگل و بهانهٔ شکار می‌رود. در شب و روز، خون می‌خورد، و نیز سوگند به خداوند داریم، از وقتی که به دیره دون آمده‌ایم، به دعاگویی سرکار والا مشغول هستیم. و از این جهت که اول از سبب وجود مبارک روز به روز دین اسلام در ترقی می‌باشد و دوم این که مملکت افغانستان از اقبال شهریار والا، از جملهٔ دولتهای اعلی شمار می‌شود و هم الطافهای خسروانه در حقّ تمام رعایا و اقوام و مردم محمدزایی، خصوصاً اولادهٔ قبله‌گاه مایان به حدّی است که به تحریر نمی‌آید. مگر عرض حال خود را به حضور انور پیش کرده نمی‌توانستیم، به این جهت که اول احوال دیره دون به حضور مبارک والا خوب معلوم شود و امیدواریم که شده خواهد بود. و ثانی این که هیچ واسطه نداشتیم و حال چون حضرت شهریاری، برادرم محمداسمعیل خان را، به منصب سفارت مقرّر فرمودند برای مایان ذریعه پیدا شد که جسارت نموده، عرض احوال خود را به حضور لامع‌النور بکنیم و امید از حضرت ظلّ اللهی داریم که از طریقهٔ ذِه‌نوازی، مایان را از جملهٔ خدمتگاران و فدویان دولت خداداد شمرده، افتخار بخشند تا زیاده کوری چشم دشمنان شود. و دیگر تمنّای دلی مایان اینست‌که از اولادهای مایان هرکدام لیاقت خدمت شهریاری را حاصل کنند، او را به غلامی و جان‌نثاری قبول فرمایند و به خدمت‌گزاری شهریاری سعادت اندوز دارین باشند. و این فدویان حضرت حقّ سبحانه تعالی را حاضر و ناظر دانسته، عهد واثق می‌نماییم که به صدق دل دوستان و خیرخواهان سرکار والا را دوست خود و دشمنان سرکار را دشمن خود می‌دانیم و با هیچ یک از مخالفان شهریاری

تعلّقی نداریم و به صداقت حرف خود بر کلام شریف اقرار نوشته و مُهر کرده، معرفت سفیر دولت خداداد، ارسال حضور نمودیم. و از خداوند مسئلت داریم که دشمنان دولت قوی‌شوکت را سرنگون و ذلیل و بدنام، چنانچه هستند، زیاده خوار و بی‌اعتبار بکند. انتهی.»

نقل پاسخ عریضهٔ سردار یحیی‌خان که حضرت والا رقم فرمود

و این عریضهٔ سردار یحیی خان و محمدآصف خان و محمدیوسف خان، پسران او با قرآنی که عهدنامه برآن نگار داده و مهر امضا برنهاده بودند، ملفوف عریضهٔ محمداسمعیل خان سفیر به حضور والا رسیده. حضرت والا به ایشان، از دَرِ ترحم و تلطّف پیش آمده، در روز نهم ربیع‌الاول ارقام فرمود که: «عبارات معروضهٔ آن عمویی مقام را، یک یک دانسته شده، از سلامتی شما خرّمی روی نمود. الحمدلله که آن عزیز صحّت کامل دارند. همهٔ نوشتهٔ آن مهربان صحیح است. اولاد عمویی امیر شیرعلی‌خان مرحوم، ملامت نیستند. قرآن مجید، هفت بطن دارد، تا هفت پشت این نکبت دامنگیر اولاد امیر شیرعلی‌خان مرحوم خواهد بود. از قرار گفتهٔ *مولانا جلال‌الدین رومی* این که:

این نه آن شیر است کزوی جان بری — یا ز قهر پنجه‌اش ایمان بری

و هم‌چنین *مولانا حافظ شیرازی* گفته:

ای چنگ فرو برده به خون دل حافظ — فکرت مگر از غیرت قرآن خدا نیست

پس بنابرآن خیر و بهبود از نزدیکی اینها کسی نخواهد دید؛ و من از دوری شما و اولاد شما دوازده سال می‌شود که خبر دارم، که از قهر و غضب خداوند و قرآن خوردن او، شماها خود را دور کرده‌اید و إنْشاءَالله تعالی، بعد از دوری وقت عمویی مقام، خوش گذشته باشد. دیگر، آن مهربان نوشته به قرآن برای تسلّی دل من، همراه اخوی مقامان محمدآصف‌خان و محمدیوسف خان عهدنامه نوشته بودند، الحمدلله من هم مسلمان و شما هم مسلمان هستیم. امید به خداوند دارم که از طرف من و اولاد من شما و اولاد شما را دوست و یک جهت و از خود به شادی و غم‌شریکی بدانیم، و اولاد من بدانند. إنْشاءَالله وفا به گفته‌های خود و

نوشته‌های خود خواهم کرد، چرا که امر پروردگار ما همین است و دین ما مسلمانها همین است که اوفُو بِعَهْدِکُم وفا کنید به عهد خود، یعنی به گفته‌های خود، إنْ شاءَالله از دین خود نخواهم گذشت. باقی در باب اولاد و نواسه‌های شما، خانهٔ من خانهٔ خود شماهاست، إنْشاءَالله که از شما کرده صد درجه من به چشم دوستی و از خودی طرف‌شان خواهم دید، و از خداوند مدام شماها و اولاد شماها را برخوردار دنیا و آخرت می‌خواهیم. انتهی.»

و چون حضرت والا، در این رقیمهٔ شاهانهٔ خود تذکار تکرار إنْ شاءَالله نمود و هم سردار یحیی خان و پسرانش از دَرِ صدق پیش‌آمده بودند، در پایان کار چنانچه بیاید، نایل به مقصد گردیده، اولاد و احفادش به مقامات عالیه رسیده، دارای مراتب بلند و مناصب جلیلهٔ ارجمند گردیده، به سپهسالاری و وزیری و جنرالی و نایب‌الحکومتی و مصاحبت پادشاهی و صهریت و ختونت خسروی واصل آمدند. و هم این که حضرت والا، اولاد امیر شیرعلی‌خان مغفور را تا هفت پشت اشارةً ذکر کرد که هرگز نایل به مرام و منصور نخواهد گشت. مراد از قرآنی بود که او با امیر محمدافضل خان، والد ماجد همایونی، در مزارشریف در بین نهاده، چنانچه در جلد دوم گذشت، نقض آن کرد. گویا در این این‌جا از رسوخ اعتقاد به یاد آورد.

عریضه نمودن حکمران هرات در باب فراریان هزاره

و هم در خلال این حال، حکمران هرات به فرمانی که در باب نگذاشتن فراریان هزاره و بازداشتن از رفتن در مشهد به نامش، چنانچه گذشت اصدار یافته بود، سه صد نفر مرد و زن و پسر و دختر هزاره را به مثابهٔ حکمران قندهار که از پشت‌رود چنانچه گذشت رجعت داد، از سرحد گرفتار نموده جانب هزاره‌جات مأمور معاودت کرده، در روز دهم ماه ربیع‌الاول، معروض حضور والا داشت که منشور معدلت دستور، مشعر بر بی‌شعوری و غرض‌جویی و طریق خلاف‌پویی، دوست‌محمد خان سرپرست مهاجرین افغان، پرتو وصول افکنده، مرقوم و مندرج براین بود که اکثر از مردم هزاره که ملک و وطن ایشان را او به مردم افغان داده، راغب و مایل در رفتن جانب مشهدند، باید ایشان را نگذاشت و منع کرد که در آنجا نروند. و از وصول این حکم، به سرحدداران آگهی داده، این سه صد نفر

مراجعت و مجبورانه عودت داده‌شد. و نیز از عرصهٔ چهار سال است که زمین و ملک و موطن و مسکن این قوم را کرهاً و غصباً، به مردم افغان داده و می‌دهد؛ و خیرخواه، به لحاظ این که دولت بدنام و منسوب به ظلاّم نشود، در این امر قبل از صدور این فرمان اقدام نموده، در هر سال از سه الی چهارصد خانه‌وار را از رفتن در مشهد باز داشته، جانب هزاره‌جات رجعت داده است؛ امّا چون محل سکنی و موضع ماوی ندارند، از هرات برگشته، مأیوسانه و ناچارانه، از دیگر راه و بی‌راه فرار کرده، در ممالک خارجه می‌روند؛ و این همه از غفلت و بطالت حکّام هزاره‌جات به روی کار آمده و می‌آید؛ زیرا از حالت آحاد و افراد اعداد رعیّت تحت حکومت خود بی‌خبرند و عاقبت بین و دوراندیش نمی‌باشند.» و حضرت والا در پاسخ این عرض او ارقام فرمود که: «آری اگر حکاّم هزاره‌جات آدم می‌بودند و حقوق دولت و ملّت و رعیّت و بشریت و دین و اسلامیّت را می‌دانستند، در ابتدا مردم هزاره که به پیام سلام کردند، و ربقهٔ اطاعت، به رقبهٔ متابعت نهادند، چرا برباد می‌شدند؟ اکنون إنْشاءَالله سررشتهٔ ایشان می‌شود.» و با این مهربانی‌ها و ملاطفت‌ها که حضرت والا به قوم جهول هزاره داشت و همه وقت، این‌گونه ملاطفت‌نامه‌ها می‌نگاشت، از تعصّب جاهلانه و رشوت‌خواری بی‌باکانه و رفتار بی‌رحمانهٔ مامورین دولت، تا کنون که سنهٔ هجریّه به هزار و سه صد و چهل و سه، منصرم و منقضی گشته و سه بار به تکرار در تحریر این تاریخ خجسته اقدام رفته است، پرداختی به حالت پرملالت این قوم لجوج، به روی روز نیفتاده است.

شرح حال سید عبدالرّحمن مدنی

و هم در این ایّام، سید عبدالرحمن نام، از سادات مدینهٔ منوّره، به عزم حصول حطام دنیوی، نفس طمّاع را پیروی کرده، از آنجای متبرّک و محترم، وارد کشور هند شده و در هر شهر و قریه و دیه که سراغی از اهل اسلام یافت شتافته، و زبان سوال به اعطای مال کشوده، پس از طی مراحل و منازل زیادی، پا نهاد خاک علاقهٔ سواد شده، از آنجا به راه غیر معروف، وارد جلال‌آباد گشت و نزد محراب خان کوتوال، لب افلاس و زبان التماس کشوده، اظهار هزار ریال قرض خود کرده،

انکشاف مدّعا نمود که شرفیاب حضور والا شده، استدعای عطای این مبلغ و استرحام أدای قرض خویش نماید. و محراب خان، ماجرا معروض داشته، از ورود بدرالدّین و نجم‌الدّین نامان پسران خیرالدّین توخی و میرزین العابدین برادرزادهٔ میرحیدر خان بایانی که فرار بودند، و روز ذلّت در غربت به سر می‌بردند، و از عریضه و استدعای متضرعانهٔ خود اجازت آمدن در کابل یافته، وارد جلال‌آباد شده بودند، برنگاشت. و حضرت والا در روز یازدهم ربیع‌الاول ارقام و سید مذکور را از راه پشاور، امر اخراج و آن سه تن دیگر را طلب کابل فرموده، مأمور اقامت موطن و مقام‌شان نمود.

تقاوی برای تجارت دادن حضرت والا به احمد جان طبیب

و مقارن این حال، در روز دوازدهم ربیع‌الاول از عرض و استدعای احمدجان خان طبیب و کرنیل افتخاری، هشت هزار روپیه، به نام تقاوی، از خزانهٔ دولت برای تجارت او عنایت شده و محمداسمعیل خان سفیر را فرمان رفت که: «قرار مبادلهٔ صد روپیه کابلی به پنجاه‌وپنج روپیهٔ کلّه‌دار که رواج روز بازار است، چهار هزار و چهارصد روپیهٔ کلّه‌دار، از خزانهٔ دولت انگلیس و مستر بارنس گرفته، به محمدیوسف فرستادهٔ او بدهد».

در کابل آمدن بعضی فراریان از هند

و هم در این ایّام عبدالخالق‌خان و نورمحمد خان، پسران سردار عبدالرحیم خان و عبدالستارخان برادر هر دو تن و محمدسمیع خان، پسر عمّ سردار سلطان‌محمد خان و امین‌الله خان پسر سردار حبیب‌الله خان که همه فرار بودند و در خاک مملکت مستعمرهٔ دولت انگلیس روز ذلّت و ناکامی به شب عسّرت می‌رسانیدند، از عریضه و استدعای عاجزانه و قرآن و عهدنامه فرستادن خویش، ایشان مجاز مراجعت شدند. در کابل آمده مشمول عواطف ملوکانه گشتند.

و هم در این هنگام، محمداعظم خان مهمند و تحصیل‌دار محال قطغن، غلام‌دستگیر نام، پسر خود را، از خان‌آباد به نام غلامی گسیل درگاه رعیّت‌پناه داشته، حضرت والا او را در روز پانزدهم ربیع‌الاول در سلک غلام‌بچه‌گان منسلک

فرموده، در سالی ششصد و پنجاه و یک‌روپیه و یک فلوس مطابق عبدالواحد خان عم او، برای خود او و یکصد و سی و سه روپیه و ثلث یک روپیه برای محب‌الله للهٔ او، و هشتاد و سه روپیه و بیست فلوس برای ولی‌محمد نوکر اوکه مجموع هشتصد و شش روپیه و چهل و یک فلوس در شمار آمد، تنخواه معیّن نمود و هم یک نفر شاطر، برطبق دیگر غلام‌بچه‌ها، برای او تعیین کرد.

شرح حال پسر سردار شیرعلی‌خان هزاره حاکم کشم

و از دیگر سوی، در خلال احوالی که رقم شد، محمدمحسن خان پسر سردار شیرعلی‌خان هزارهٔ جاغوری را که مأمور حکومت کشم بدخشان بود، مردم آنجا به واسطهٔ شیعه بودن او، راه عداوت با او پیش گرفته، شرحی از جور و ظلم و مصادره او معروض داشته برنگاشتند که: «او آدمان خود را بر علاوهٔ همه جورها و ستمها که نسبت به رعیّت از قوه به فعل آورده است، امر بول کردن در دهن ملاّ عبدالعزیز نام نموده، طریق کفر و بی‌دینی پیموده است.» و حضرت والا فرمان تحقیق صدق و کذب این عریضهٔ اهالی کشم را به نام محمدافضل‌خان حاکم و جنرال تاج‌محمد خان مقیم فیض‌آباد بدخشان اصدار فرموده، چون حاکم خود را به اتّهام نسبت به امور مذکوره داده بودند، آن دو تن راه تمنّای ایشان را نپیموده و محمدمحسن خان را زجر و توبیخ ننمودند. و اهالی کشم از عدم بازپرس حاکم و جنرال معروض داشته بنگاشتند تا که با حاکم و عامل و ضابط موطن و مسکن خود طلب و حاضر نشویم، غوررسی ما نمی‌شود. و حضرت والا در روز پانزدهم مذکور ماه ربیع‌الاول ارقام فرمود که: «گفتار و اظهار شما در حقّ حاکم دروغ و خلاف است، چنانچه مجلّهٔ کذب شما که ملامت و ملزم شده‌اید و اصل حضور گردیده، که اقوال خود را بر محمدمحسن خان اثبات نتوانسته‌اید و چون شما مردم بی‌پدر و دروغگو و ناحقّ‌جو دیده نشده است. چنانچه تا غبن و خیانت شما پوشیده بود، هیچ سخنی نبود و به مجردی که حاکم غدر و چشم‌پوشی شما را نسبت به بیت‌المال، به منصهٔ ظهور آورده مکشوف نمود، سخن تراشی و بهتان و قلاّشی را به روی کار آورده، خواستید که حاکم و مأمور دولت را به اتّهام بدنام بسازید. و سرکار ما گفتار دروغ را اگر صد بار نگار دهید، نمی‌شنود و در باب

کتابخانه تخصصی تاریخ اسلام و ایران ۱۳۷۴

عبدالعزیز که می‌گویید آدمان محمدمحسن خان در دهن[او] گمیز کرده‌اند، صورت حال شرعی ازعدم وقوع و ثبوت این امر حاضر است که او مرتکب و مباشر این فعل زشت نشده است. زیاده از این‌گونه دیده‌درایی و یهوه‌سرایی، پا و دست کوتاه کرده زبان مکشایید.»

در کابل فرستادن جنرال بهاءُالدّین‌خان زنان و دختران جدیدالاسلام را

و مقارن این حال، جنرال بهاءُالدّین خان، سی و دو تن پسر و دوازده تن زن را که از جملهٔ دختران و زنان شوهردار جدیدالاسلامان اهالی کافرستان بودند و مأمورین دولت، به نام ملک یمین متصرّف شده بودند، از دست متصرّفین آنها کشیده به فرمان والا گسیل کابل نمود.

خرید دو قطعه الماس

و هم در این ایّام، دو قطعه الماس به توسط محمداسمعیل خان سفیر، به مبلغ یک لک و هفتاد هزار روپیهٔ کلّه‌دار که سه لک و چندی از روپیهٔ کابلی به شمار آمد، حسب‌الامر والا از هند خریده و در جواهر خانهٔ دولت نهاده شد.

شرح شرارت سعیدعلی نام و مردم مورچه‌خیل

و از دیگر سوی، در اثنای واقعات مسطوره، سعیدعلی نام مورچه‌خیل، بیست تن از قوم خوگاخیل را طلبیده و با پانزده نفر از همسایگان خود و اتّفاق آن بیست تن کمر شرارت چست بسته، بی‌موجبی بر مردم قریهٔ شاه‌کوتی، متعلّق لعل‌پوره تاخته، مردان اهل قریه را مجروح ساخته، دواب و مواشی و مال و متاع ایشان را تمام غارت و چارپایان را هدف گلوله کرد و زیورات زنان را به دست جور گرفته و زیر جامه‌های ایشان را کشیده، امر زنا و بدناموسی به تقدیم رسانید. و از وقوع این واقعهٔ فاحشهٔ قبیحهٔ کفرانه تمامت مردم چکنور، متعلّق کامهٔ جلال‌آباد، که به قرب و جوار قریهٔ شاه‌کوتی، مسکن و مقام داشتند، در جلال‌آباد حاضر آمده، از حاکم داد خواستند. و محمدعمر خان حاکم آنجا، به ملک سعیدمحمد خان متوطّن

موضع کلاهی رقم کرد که: «برادر خودرا با هفت تن مأمور نموده، سعیدعلی را احضار بار حکومت جلال‌آباد نماید.» و او محمدعثمان برادر خود را [بر] سعیدعلی گماشته، او به وی وقعی نگذاشته از آمدن در جلال‌آباد سر باززد و عزم رفتن در لعل‌پوره جزم نمود. و حاکم جلال‌آباد از پیام ملک سعیدمحمد خان بر ماجرا آگاه گشته، به محمدحسین خان سرتیب و مقیم و محافظ بندر دکّه نوشت که به اتّفاق محمدعثمان خان، آن شریر را دستگیر کند. و او دهباشی محمد نذیر را با صدتن پیادهٔ ساخلو گماشته، سعیدعلی درب قلعه به روی ایشان بربست و به فراز برج صعود داده، عزم رزم کرد. تا که خود سرتیب محمدحسین خان با تمامت پیادگان ساخلو مقیمهٔ دکّه پای جلادت در گرفتار ساختن او فشرده، به دستش آورده، محبوس و گسیل جلال‌آباد نمود. و هم سامی نام رفیق او را گرفتار ساخته. محمدحسن خان برادر محمداکبرخان نبیرهٔ سعادت خان مهمند لعل‌پوره‌ای او را از دست سرتیب کشیده، قرارداد که خودم در کابلش می‌فرستم. و حضرت والا، از عرایض حاکم جلال‌آباد و محمدحسین خان سرتیب و میرزا محمدغوث خان، عامل بندر دکه، بر ماجرا آگاه شده، در روز هجدهم ربیع‌الاول فرمان کرد که: «سعیدعلی و سامی و جانب‌داران ایشان را سخت محبوس و گسیل کابل کنند.» و ایشان همه را گرفتار و رهسپار کابل ساخته، آن حدود را از لوث وجودشان بپرداختند.

نوازش سه تن از مهاجرین چترار

و هم در خلال این حال، ملاّ شهدنوش و محمدبرار و مظفرشاه نامان که با هفت دیگر، از چترار هجرت اختیار کرده و در اسمار نزد جنرال بهاءالدّین خان حاضر آمد، استدعای مسکن و مقام در ظلّ حمایت دولت اسلام کرده، این سه تن حسب‌الفرمان در کابل آمده بودند، مشمول الطاف خسروانه گردیده، به هر واحدی شصت روپیه که مجموع یکصد و هشتاد روپیه به شمار آمد، به نام انعام، و شصت روپیه به اسم توشهٔ راه، از دولت به ایشان موهبت گردیده، از استدعای خود ایشان فرمان رفت که هر ده تن را در موضع ساو جا و ماوی داده به هر واحدی از هفت

تن دیگر نیز شصت روپیه که مجموع چهارصد و بیست روپیه به حساب آید بدهند.

و هم در این ایّام، محمدافضل خان بابری، مأمور فروش چوب تجارتی دولتی، که از کوه بارون قطع و در ثمرخیل نقل داده و از آنجا در پشاور فرستاده می‌شد، وداع زندگی گفته، محمدعلم خان برادر او، مأمور کار مذکور و اقامت پشاور شد.

صدور حکم پس گرفتن اراضی و عقار، از افغانان غیر مهاجر

و هم در خلال احوالی که رقم شد، شیرمحمد خان، نبیرهٔ صالح‌محمد خان اچکزایی، از متوطّنین نواح قندهار و تبعهٔ این دولت، که برادرش در سلک سواران نظام خاصهٔ اول شاهی منسلک خدمت بود، و برادر دیگرش نیز در کابل روز به سر می‌برد، خود را از لطف و مرحمت ایشک‌آقاسی دوست‌محمد خان، که اکثر ملک‌داران افغان داخل مملکت را در هزاره‌جات، مزرع و مرتع داده و می‌داد، نام مهاجر برخود نهاده، زمین و جیره و تقاوی برطبق دیگر مهاجرین از دولت برده و بدان قناعت نکرده، به ذریعهٔ عریضه از حضور والا استدعای تعیین تنخواه کرد. و حضرت والا حکمران و دفتری قندهار را امر تحقیق و تفتیش کرده چون مکشوف گشت که از رعایای نواح قندهار است، در روز هجدهم مذکور ربیع‌الاول، فرمان شد که: «ملک و تقاوی و جیره را از او بازستانند و سعی کنند که کسی که مهاجر و از خارج مملکت نباشد، زمین و تقاوی و جیره به او ندهند.» و با صدور این حکم، اکثر از مردم کوچی و وطنی طوایف و قبایل مختلف افغان، حتی خود ایشک‌آقاسی دوست‌محمد خان، محال حجرستان و زرتک و قلندر و پل‌جنگلی و الوم لالا و گزک و تنهاچوب و آب‌قول و ارزگان و تمام ملک دای‌چوپان و تیرین و دهراود و غیره مواضع را متصرّف آمده، هزارگان از راه فرار، در خارج مملکت رفتند.

فروختن دو تن جمشیدی دختران هزاره را

و از دیگر سوی در خلال واقعات مسطوره، با وجود انتشار اشتهار منع و قدغن فروش دختران و زنان هزاره در خاک روسی و تأکیدات حکمران هرات که از پیش رقم شد، حیدر و محمد نامان جمشیدی، از متوطّنین علاقهٔ کشک، پنج نفر از دختران هزاره را به نام کنیزی و اندک بها به دست آورده، و از راه غیر معروف در پنجده برده هریکی را به هزار روپیه فروخته، شادان و خندان بازگشتند. و حاکم پنجده، نامه به حکمران هرات فرستاده نگار داد و هم محمود خان سرهنگ را انباه و آگاه [کرد] که مردم افغانستان و تبعهٔ دولت افغانستان را از این امر شنیع مانع شود که در خاک مملکت روس، آدم‌فروشی نکنند. و حضرت والا از عریضهٔ حکمران هرات و رقیمه محمود خان سرحدّدار، بر شناعت این‌کار قباحت‌بار، آگاه شده، در روز بیست‌ودوم ربیع‌الاول، ارقام و احکام نمود که: «آن دو تن آدم فروش را به زندان سیاست محبوس و پنج هزار روپیه بهای دختران هزاره را، به نام جرم، از ایشان حصول و تحویل خزانه کنند، تا دیگری مرتکب این امر خجالت‌بار ننگ‌آثار نشود.»

خرید جیغهٔ مکلّل به الماس از هند

و هم دراین هنگام، محمداسعمیل خان سفیر، یک‌عدد جیغهٔ مکلّل به الماس، که قطعه الماس میانهٔ آن به وزن دو مثقال و دو نخود، و شش قطعهٔ دور آن، مجموع به وزن دو مثقال و دوازده نخود و یک قطعهٔ زرد رنگ و به وزن یک مثقال و یازده نخود و ده قطعه دیگر آن مجموع به وزن پانزده نخود بود، به مبلغ دو لک و پانزده روپیهٔ کلّه‌دار، به بیع خیار و مشروط به منظور نمودن حضرت والا خریده، از کلکته ارسال حضور نموده و جواهریان کابل، قطعهٔ اول را نخودی یکهزار و دو صد روپیه و قطعات ششگانهٔ دوم را نخودی یکهزار و قطعهٔ زرد رنگ سوم را نخودی سه صد روپیه و دو قطعه از ده قطعه چهارم را نخودی هشتصد روپیه و هشت قطعهٔ دیگر آن را نخودی یکصد روپیه و پنج قطعه پنجم را که به وزن چهار نخود بودند، نخودی یکصد و پنجاه روپیه بها نهاده، و ثمن همه را به یک لک و سی و نه هزار و دوصد روپیه کلّه‌دار معیّن کردند. و حضرت والا در روز بیست و

دوم مذکور ماه ربیع‌الاول ارقام فرمود که: «با این تعیین بها که جواهریان کابل نموده‌اند، اگر مالک آن با اضافهٔ هشتصد روپیهٔ دیگر که یک لک و چهل هزار روپیه به شمار آید بدهد، فهوالمطلوب. معروض دارد که داده شود و اِلاّ فلا.» و مالک آن راضی نشده مسترد گشت.

و هم در این هنگام، دوربین‌های فرمایشی حضرت والا و تفنگچه‌های خواهشی شهزادهٔ اعظم، سردار حبیب‌الله‌خان که مستر ایم جی پیک فرانسوی از اروپا خریده ارسال کابل نموده بود، دوربین‌ها مخالف نمونه‌ای که حضرت والا فرستاده و منظور چند میل خریدن کرده بود، ظاهر آمده مسترد و پس فرستاده و تفنگچه‌ها گرفته شد.

و هم در این ایّام، آخندزاده عبدالکریم دولت شاهی، وقایع خفیه‌نگار راولپندی، با محمدحسین خان پسر محمداسلم خان قابوچی، جهت امری طلب کابل شده، شرفیاب حضور آمدند.

شرح جور میرزا عبدالاحمد سردفتر مغربی

و از دیگر سوی در خلال واقعات مسطوره، قوم لوحانی از افغان کوچی، از جور و ستم میرزا عبدالاحمد نام قوم هزاره، که خود را مبدّل به تاجیک ساخته، و از عصّاری که حرفهٔ پدری او بود، به میرزایی رسیده، در این هنگام منصب سردفتری سمت مغربی داشت و روز بدمنشی و کج‌روشی نسبت به عموم می‌گذاشت، و از رفتار ضابط سایر غزنین که دست نشاندهٔ او بود، به ستوه آمده، با هم قرار دادند که دیگر از خاک مستعمره و مقبوضهٔ دولت انگلیس، در افغانستان نیایند، و به مثابهٔ دیگر افغانان ولایات مشرقی افغانستان، طریق اطاعت آن دولت پیمایند و این امر از رسوخ عقیدت اسلامیّت و دیانت در طبیعت‌شان ناگوار و بسی دشوار نموده، ناچار چهارهزار روپیه به نام هدیه به صحابت دو سه تن با عریضهٔ مشعر بر داد خواهی، از هند گسیل کابل نمودند. و میرزا عبدالاحمد آگاه شده هر سه تن حَمَلهٔ عریضه را تحذیر و تخویف کرد که مال و متاع و کالای نقد و جنس خدای‌نظرخان قوم وردک و سید محمدسعید خان فوشنجی و عبدالقادر خان پسر محمدخان قوم تاجیک که هر سه تن در عهد امیر شیرعلی‌خان پی‌هم مدّتی

حکومت غزنین داشتند، نزد شما سه تن و دیگر بزرگان قوم لوحانی می‌باشد و لک‌ها روپیه به شمار می‌آید، چون مال دولت است، باید همه را بدهید و ایشان از شنیدن این‌گفتار میرزا عبدالاحمد خان در هراس‌افتاده، چون خاندان‌های زیاد، از این‌گونه اتهامات مأمورین نانجیب و خداناترس دولت، برباد حادثات قتل و حبس و ضبط و تاراج رفته و همه را دیده و شنیده بودند، بیتاب گردیده از کثرت خوف و هراس قرین یأس گشته، بی‌آنکه چهار هزار روپیه را با عریضهٔ مردم لوحانی تقدیم حضور والا نمایند، از راه جلال‌آباد مراجعت کردند. و قوم لوحانی از عزمی که اندیشیده بودند محروم گردیده پا به دامن اصطبار پیچیدند. و ماجرا از عریضهٔ عبدالعزیزخان لهوگردی وقایع‌نگار کابل، به سمع فیض مجمع والا رسیده، هیچ نگفت. و این میرزا عبدالاحمد خان از سوء سلوکی که با عموم ناس داشت، در پایان کار چنانچه بیاید، در شب به خانهٔ خود به قتل رسیده، مسجدی خان بیات با چندتن به اتّهام قتل او مقتول گشت.

شرح مبادلهٔ روپیهٔ کابلی و کلّه‌دار

و هم در این هنگام، سی و سه تن از بازرگانان کابل، نظر به منع و قدغن بردن پول نقد در خارج مملکت که از پیش انتشار اشتهار ممنوعیت آن رقم شد، دو لک و شانزده هزار و شصت و پنج روپیهٔ کابلی، تحویل خزانهٔ دولت نموده، به‌نام میرزا محمداسحق خان و میرزا الله‌داد خان و میرزا محمدرحیم‌خان و به گون‌داس هندو، مامورین آرت پشاور قرار صد روپیهٔ کابلی را پنجاه و چهار روپیهٔ کلّه‌دار، مبلغ یک لک و هفده‌هزار و شصت و سه روپیهٔ کلّه‌دار حواله گرفتند که از هند اشیاء و اجناس تجارتی خریده در کابل بیاورند. و هم چهل و هشت تن دیگر، یک لک و سی هزار و هشتصد و سی و دو روپیه کابلی و چهل فلوس تحویل خزانهٔ دولت نموده و از هر صدی یکنیم روپیه کلّه‌دار را به نام محصول آرت نگرفته، مابقی را قرار هر صد روپیهٔ کابلی پنجاه و دو روپیه کلّه‌دار، مبلغ شصت و هشت هزار و هشتصد و هشتاد و دو روپیه کلّه‌دار حواله گرفتند، که گویا مبادلهٔ روپیه کابلی و کلّه‌دار این زمان بدین قرار بود که مذکور شد.

و هم در این ایّام، محمدعلم خان پسر عبدالرشید خان محمدزایی، که فرار پشاور و قرین ذلّت و عسرت بود، به فرمان اجازت در کابل آمد؛ و هم مولوی نجف‌علی، برادر داکتر عبدالغنی خان پنجابی، با نه نفر عیال و اطفال برادر خود، که ملازمت خدمت این دولت داشت و ایشان را به اجازت و فرمان والا، طلب کابل کرد، وارد پشاور شده و زاد و راحلهٔ راه از دولت به ایشان عطا و مرحمت گردیده از آنجا در کابل آمدند. و در پایان کار، این داکتر عبدالغنی به امر امیر حبیب‌الله‌خان سراج‌الملّة والدّین، چنانچه بیاید تأسیس مکتب و تدریس علوم و فنون مروّجهٔ جدیده کرده، عزم سلطنت مشروطه جزم کرد و با هفتاد و پنج نفر از اعیان کابل و اطراف محبوس و هفت تن لقمهٔ توپ، و مقتول گردیده، مابقی زحمت‌ها دیده و پسر داکتر عبدالغنی که به سن مراحقّ بود و آب و نان در زندان به پدر خود می‌برد، درحالت بیگناهی کشته شد و پس از ضبط مال و متاع همگنان و فوت بعضی در زندان، در عهد امیر امان‌الله خان غازی رها و مطلق‌العنان شدند، که إنْشاءَالله در موقعش مفصلاً ذکر و رقم خواهد شد.

نشر نقشهٔ افغانستان

و مقارن این حال حضرت والا، نقشهٔ مملکت وسیع‌الارجاع افغانستان شکل هیئت اجتماعیه و دربار حکومت مرکزیهٔ آن را، که در بین دول روس و ایران و هندوستان و چین و اوسط آسیا واقع است، و دو دولت روس و انگلیس روی تسخیر به آن دارند تشکیل داده، و از هر چهار طرف آن حدود متصلهٔ این مملکت را از ممالک دول مذکوره درج خریطه نموده، طبع و نشر فرموده و اشتهار آساء، به عموم سپاه توزیع کرد، که از مشاهدت آن شایق حراست مملکت و وطن و ننگ و ناموس اسلامیّت خود گردیده، عموم رعایای لشکری و کشوری از محاط بودن افغانستان به ممالک دول مسطوره آگاه شوند، و همّت برحفاظت مملکت و حمایت ملّت اسلامیهٔ خود گمارند.

تشکیل فوج هزاره

و هم در این هنگام، محمدنبی خان پسر غلام‌علی‌خان، از هزارهٔ فولادهٔ مالستان، که شرف پیشخدمتی دربار معلّی و حضور والا حاصل داشت و در وقت تمرّد و طغیان هزارهٔ یاغستان، مأمور تنبیه و تهدید آنان شده و خدمتی بسزا کرده به نیابت حاکم مالستان سرافراز گشت؛ و هم تمام املاک هزاره یاغی و غیر یاغی را به قید مساحت و بست مالیات درآورده، خدمت‌ها به تقدیم رسانید، به عزم تقبیل سدّهٔ علیا در کابل آمده، مشمول عواطف خسروانه گشت و حضرت والا نظر به خدمت و اخلاص او و این که مردم هزاره را نوازشی نموده، دولت شریک سازد، عزم فوج نظام ترتیب دادن از مردم حجرستان و مالستان و میرآدینه و زاولی و سلطان‌احمد و زرتک جزم کرده، در روز پنج‌شنبه بیست‌وسوم ربیع‌الاول، اشتهاری به نام بزرگان طوایف متوطّنهٔ علاقه‌جات مذکوره نگار داده تفویض او و امر انتشار نمودکه: «جوانان لایق از بین خود، برای ملازمت سپاه نظام، از روی طوع و رغبت، انتخاب کرده گسیل کابل نمایند، تا قوم هزاره نیز دولت شریک گردیده، دارای اعزاز و اکرام و رتبه و مقامی بوده، از خوان احسان دولت راتبه‌ای داشته، شادکام و مقضی‌المرام باشند.» و تریب یافتن این فوج در سلک نظام در موضع و مقامش ذکر خواهد شد إنْ‌شاءَالله تعالی.

نوازش والا به ورثهٔ خدمهٔ قدیمهٔ دولت

و هم در این هنگام، حاکم و دفتری میمنه، سه لک و دو روپیه از عواید آنجا که از مخارج لشکری و کشوری افزون درشمار آمده بود، محمدعثمان خان پسر محمدعمر بیگ فیروز کوهی، از سواران کشادهٔ هرات، که پدرش منصب پنجاه سواری داشت و در سال گذشته فوت شده، جای به پسر خویش گذاشت، ارسال کابل نمودند. از اشتهار خط و عریضه و استدعای آخندزاده عبدالرحیم حاکم و جنرال غوث‌الدین خان مقیم میمنه، که در باب صداقت و اخلاص و خدمت پدر او رقم کرده بودند، پنجاه سوار پدر او را در بین او و دو نفر برادر دیگرش منقسم و برحال گردیده، در روز بیست‌وپنجم ربیع‌الاول فرمان برحالی آن صادر گشت.

و هم در این وقت، خواجه پادشاه خان، از تغییر ملا فضل‌قادر خان، به قضاوت فیض‌آباد بدخشان مأمور شده، روز بیست‌وششم ربیع‌الاول وارد آنجا گردیده، مواظب کار قضا گشت.

مأمور استرداد موال مسروقه شدن پیشخدمت والی خراسان

و از دیگر سوی در خلال واقعات مسطوره، میرزا آقاخان پیشخدمت، از راه استرداد اموال مسروقهٔ تبعهٔ دولتین، به امر والی خراسان در روز دوم ربیع‌الاول وارد سیستان شده و مکتوبی‌از ورد خویش در آنجا، مصحوب سیّدغلام و گل‌محمد خان غلزایی، نزد آخندزاده فقیرمحمد خان، حاکم و سرحددار چخانسور فرستاده، روز بیست‌ودوم ماه مذکور را برای ملاقات تعیین کرد. و برخلاف وعدهٔ خویش در روز بیست‌وهشتم ربیع‌الاول در ملاقات‌گاه حاضر آمده، پس از ادای مراسم ملاقات، در روز بیست‌ونهم این ماه با آخندزاده فقیرمحمد خان حاکم و ملاّ عبدالرحمن قاضی چخانسور ملاقی‌شده، از استدعای مردم سیستان با ایشان گفت که از گذشته سخن در میان نیاورده، باید سدّ رخنهٔ سرقت و غارت آینده کرده شود تا تبعهٔ دولتین، از دستبرد همدیگر، مأمون گردیده، دیگر شور و شینی که موجب ملال خاطر جانبین باشد، به روی روز نیفتد. و چون سیستانیان هزاران روپیه نقد و جنس تبعهٔ این دولت را به سرقت غارت کرده و بسیار تن را کشته بودند، آخندزاده و قاضی از تاوان مال و قصاص و دیهٔ خون رجال زبان خواهش نبسته، و او به همان گفته خود، شش‌روز دیگر، محکم نشسته، لب به دیگر سخن نکشود و عزم مراجعت کرده، مردم سیستان هفت هزار روپیه قران با دو رأس اسپ به او پیشکش داده، وی کار را به انجام نرساینده بازگشت.

شرح حال قاضی عبدالشکورخان و آخندزاده محمد اعظم

و هم در روز بیست‌ونهم مذکور ماه ربیع‌الاول، فرمان طلب به نام آخندزاده محمداعظم حارس و ضابط بندر تخته‌پل قندهار که مکتوب قاضی عبدالشکور را چنانچه گذشت، ارسال حضور والا نموده، از غدر و خیانت او آگهی داده بود، و قاضی عبدالشکور آگاه گردیده، شرحی از رشوت گرفتن و اهمال اموال تجارتی،

بدون اخذ باج از بندر عبوردادن و دختران هزاره را از راه فروش در شالکوت فرستادن او، به ذریعهٔ وقایع‌نگاری که با او رفیق شفیق بود، به حضور والا نگاشت، صادر شد. و هم محمدشاه و بابیل‌شاه که مکتوب قاضی را به نام آخندزاده محمداعظم چنانچه گذشت، حاصل کرده بودند، تحت‌الحفظ طلب کابل شدند. و در پایان کار چنانچه بیاید خیانت و قباحت کردار قاضی عبدالشکور خان، قرار نوشته‌جات خودش مکشوف افتاده و هم سعایتی که وقایع‌نگار، نسبت به آخندزاده محمداعظم به تعلیم او کرده معروض داشته بود، برگردن قاضی بار شده محبوس سخت گشت.

شرارت و سرقت مهاجرین اچکزایی

و هم در خلال این‌حال، عده‌ای از قوم اچکزایی، فرع بادین‌زایی، که املاک و اراضی مردم هزاره را تصاحب نموده در تصرّف داشتند، از راه سرقت و غارت، در موضع شورآبک رفته، شصت نفر اشتر از مال مردم بلوچ متمکّن و متوطّن آنجا به سرقت برداشته با خود در هزاره‌جات آوردند. و ملاّک اشتران منهوبه، نزد حکمران قندهار شده داد خواستند و خواهش استرداد اشتران خود کرده، او سه تن سوار نظام، مأمور مسکن و مقام دزدان نموده ایشان خوش‌دل و منو و غنی نامان، از دزدان را با بیست‌وشش نفر اشتر حاضر درب بار قندهار آوردند و حکمران قندهار ایشان را استنطاق فرموده اظهار دادند که مردم بلوچ، قبل از هجرت اختیار کردن ما، بر خانه و جای ما تاخته، مال و متاع نقد و جنس زیادی را غارت و تاراج کردند و دندان ضعیفه‌ای را نیز سقط نموده، اکنون ما راه تقاص برگرفته این اشتران را آوردیم؛ و ملکهٔ اشتران تردید و تکذیب ایشان نموده از تاختن خود برآنها انکار آوردند و دزدان اظهار خود را بر بلوچان ثابت نتوانسته، بعد دزدان محبوس و اشتران بلوچان به خودشان مفوّض گردیده، حکمران قندهار ماجرا به حضور والا نگار داد، و حضرت والا فرمان کرد که: «دزدان اچکزایی دروغ می‌گویند اگر راست باشد، که بلوچان ایشان را قبل از هجرت‌شان غارت و تاراج کرده باشند، مردم هزاره که چیزی و پشیزی از مهاجرین را به نوعی از انواع متصرّف نشده و مرتکب هیچ امرْ خلافی نسبت به ایشان نگردیده‌اند، چرا مال و منال و دختران و

پسران آنها را بر علاوهٔ ملک و زمین‌شان که متصرّف شده به تغلّب، غارت و تاراج می‌کند؟ چون شریر و جاهل و لجوج‌اند، باید دزدان اچکزایی را سخت محبوس و ماخوذ بدارد که دیگری از مهاجرین مرتکب این‌گونه اعمال و افعال قبیحه نشوند.»

حبس و عزم محمدیوسف‌خان حاکم جاجی و چمکنی

و مقارن این حال، محمدیوسف خان هراتی، که دست جور بر رعایای تحت حکومت خود کشوده در انواع ستم مضایقه و دریغ نمی‌نمود، معزول و محبوس گردیده، محمدالله خان به حکومت جاجی و چمکنی، از توابع خوست، مأمور گشت.

و مقارن این حال، در روز بیست‌ونهم مذکور ربیع‌الاول، مسائل تردید و تطریدی که علمای حاضره دارالسلطنه از کتب معتبره و متون مدّونه فقهیّه، بر مسائل مفتی بهایی جناب مستطاب متورّع اياب، آخندزاده ملاّ نجم‌الدّین، که در باب جواز نماز جمعه در قریه‌جات و رفع سبابه در حالت تشهّد و تأخیر نماز مغرب تا وصول ظلمت شب از سمت مشرق به وسط‌السماء بودند، برآورده برای او چنانچه گذشت نوشتند، اشتهاری امر طبع و نشر شد که یکصد و پنجاه قطعه باسمه کرده، به تمامت مواضع حاکم و قاضی‌نشین نشر و توزیع نمایند. چنانچه تا روز سوم ربیع‌الاول، از طبع برآمده چنانچه بباید، به توسط میرزا عبدالرشید خان نشر و توزیع یافت و از مسائل مفتی‌بها و متفّق عَلَیها، به عموم اهالی مملکت آگهی داده، امر بر تعمیل آنها شد.

وقایع ماه ربیع‌الاخرای سنهٔ ۱۳۱۷ هجری

در اواخر ماه ماضی، عبدالکریم خان پسر سردار محمدحسن خان ابن امیرکبیر دوست‌محمد خان، که فرار هند بود، و تنخواهی از این دولت به نام صلهٔ ارحامی می‌برد، عزم سیر و سیاحت جبال و اودیه و قفار و مواطن اقوام و قبایل سرحد

جنوبی جزم کرده، و همه‌جا گردش نموده، در ارگون نزد سردار گل‌محمد خان حاکم آنجا رسید و او را چندی به اعزاز و احترام نگاهداشته، بعد به حراست سوار محافظ، گسیل کابل کرد. و در روز جمعه سوم ماه ربیع‌الآخر، شرفیاب بار گردیده، به امر حضرت والا تنخواهی که از این دولت داشت، به او داده امر اخراج و تبعیدش از راه پشاور صادر شد، که پس از عبور از سرحد افغانستان در هرجا که خواهد برود.

نقل اشتهار ردّ مسائلی که ملاّ نجم‌الدّین فتوی داده بود

و هم در این روز، اشتهاری که امر طبع شده به نام قضات محکمه‌جات شصت و سه گانهٔ ولایات و نیز به نام حکّام انتشار یافت، که نقل آن اینست: «چون حضرت والا، همواره در صدد تکمیل امور دینیّه و ملیّه و انتظام مهام مملکتیّه و دولتیه ساعی و جاهد است که هر فردی از اهل اسلام، مسائل شرعیّه و مکلفهٔ دین حضرت خاتم‌المرسلین را دانسته، برطبق فتوی علما و مجتهدین سلف عمل نمایند، بنابرآن در باب اشارهٔ انگشت سبّابه در قعده‌ای نماز، که ملاّ نجم‌الدّین از عدم دانش، فتوی به اشارهٔ آن داده و تارک آن را گناهکار گفته بود، سرکار ما ردّ این مسئله را مطابق مندرجات کتب شرع شریف و موافق مسائل مفتی‌بهای علمای ملّت حنیف، از علمای فقیه و اهالی محکمهٔ شرعیّهٔ دارالسلطنه، سند کتبی به مُهر و امضای‌شان حاصل‌کردم که تحریک انگشت سبّابه بدعت است، لهذا امر انتشار اشتهار نمودم که اگر کسی به قول ملاّی مذکور تحریک انگشت سبابه نماید همان انگشت او قطع شود. باید از این امر مخالفت نورزند و قرار کتاب الهی عمل کرده، خود را مواخذهٔ دنیا و روز جزا نسازند؛ و هم از تأخیر نماز مغرب محترز بوده نماز جمعه را به امر من که پادشاهم در قریه‌جات بعیده از شهر، که تعداد خانوار قریه به هفتاد خانه منتهی شود بخوانند.»

و هم در خلال احوالی که به شرح رفت، مهتر یعقوب نام، پیشخدمت دربار معلّی که مأمور به حضور آوردن شهاب‌الدین خان سلیمان، که سردار گل‌محمد خان سعایت و شکایت او را چنانچه گذشت کرده، و او از آمدن در کابل ابا نموده – شده بود، او را احضار بار کرده و حضرت والا ضامن ترک شرارت و لجاجت و

سرقت و غارت مال و منال مردم را از او گرفته، در سالی هزار روپیه تنخواه او را که از دولت داشت، برحال، و هزار روپیه تنخواه سالانهٔ دخترش را که نامزد شهزاده حفیظ‌الله مرحوم بود و در سنهٔ ۱۳۱۳ چنانچه گذشت، فوت نمود، موقوف فرمود.

و مقارن این حال، ملاّ نورمحمد و امام‌بخش نامان، از ملازمان فوج جدید نظام انگلیس، که در محافظ‌خانهٔ موضع قمرالدّین اقامت خدمت داشتند، با تفنگ و سرنیزه و توشه‌دان دولت که با ایشان بود، فرار اختیار کرده وارد بندر تروه شدند. و حرسهٔ بندر ایشان را نزد سردار گل‌محمد خان احضار نموده، او هر دو تن را گسیل کابل کرد.

و مقارن این حال، در روز شنبه چهارم ربیع‌الآخر، ملاّ احمدجان قاضی محکمهٔ شرعیّهٔ علاقهٔ مقر، فوت شد.

و هم در این روز منکت‌خان نامی، که اهالی حضرت امام و خواجه غار، به فرمان والا اورا عریضه‌رسان خود به مثابهٔ دیگر مردم محال قطغن و بدخشان که از پیش گذشت قرار داده، در کابل فرستاده بودند، با رضانامهٔ رعایا، شرفیاب بار شده به عطای خلعت و سالی چهارصد روپیه تنخواه و منصب عریضه رسانی سرافراز و ممتاز گشت.

رسول فرستادن حشمة‌الملک ایران نزد حاکم فراه

و مقارن این حال، در روز پنجم ربیع‌الآخر امیر علی‌اکبر خان شوکت‌الملک، پسر امیرعلم خان قاینی، پس از مراجعت میرزا آقاخان فرستاده والی خراسان جانب مشهد که از پیش گذشت، کدخدا محمداسمعیل خان نامی را در فراه، نزد علی‌محمد خان حاکم آنجا فرستاده، استدعای استرداد اموال مسروقهٔ رعایای سکنهٔ قاین از تبعهٔ دولت ایران را، که دزدان تبعهٔ افغانستان به سرقت آورده بودند، کرد. چنانچه او از حاکم فراه و الوان خان، سی و شش نفر اشتران را که دزدان آورده بودند، خواستار آمده، الوان خان در پاسخ او التماس اثبات اشتران را شرعاً نمود. و کدخدا اسمعیل‌خان عریضه‌نگار حضور والا شده دادخواست و در عریضهٔ خود مرقوم داشت که: «ثبوت مال بر دزد، چون کسی او را در حالت سرقتش نمی‌بیند،

دشوار بل محال است، زیرا که گواهی دادن در شرع مطهّر، بدون مشاهدت و معرفت متعذّر می‌باشد. باری، این امر از روی یقین است که فقیرمحمد خان برادر گل‌محمد و یاسین خان نامان، تبعهٔ دولت ایران را از دواب و مواشی تهی‌دست ساخته‌اند. و انصافاً اختیار به حضرت والاست که حاکم فراه را فرمان کند که اموال مسروقهٔ اهالی قاین را تسلیم نماید و اِلاّ جواب صاحبان مال را در محشر حضرت والا خواهند گفت و از اینجاست که مردم قاین، از عدم استرداد اموال مسروقهٔ خود، به عزم تقاص سدّ راه عبور قوافل افغانیه شده بودند؛ و شوکة‌الملک مرا بدرقه قرارداده ایشان را سالماً در قلعهٔ کاه رسانیده تسلیم حاکم آنجا کردم؛ و اینک در فراه مترصّد و منتظر صدور و وصول امر والا می‌باشم.» و پاسخی که حضرت والا در روز بیست‌وپنجم جمادی‌الاولی ارقام فرمود، در موقعش رقم خواهد شد.

شرح حال عنایت‌الله‌خان، برادر شریف‌خان

و از دیگر سوی، در تضاعیف واقعات مسطوره، عنایت‌الله خان، برادر محمدشریف خان دیر، که موطنش پس از تهدید حدود، در خاک مقبوضهٔ دولت انگلیس اتفاق افتاده، از افغانستان جدا و مجزاً شد، از سوء سلوک برادر خود، که او را مسموم ساخته و صحّت یافته از عداوت برادر و خافت جان خود در اسمار و از آنجا به فرمان والا در کابل آمده و شرفیاب بار گردیده، به امر والا توقف ورزیده بود، در روز هفتم ربیع‌الآخر جنرال بهاءُالدّین خان مقیم اسمار را فرمان رفت که: «محقق و معروض دارد که اگر او برادر شریف خان دیر باشد، به اندازهٔ شانش از دولت بدو احسان فرموده شود.» چنانچه از ظهور صدق برادر شریف خان بودن او، در سرخ [رود] جلال‌آباد، به او مسکن و مقام مرحمت و عنایت شد.

طنز گفتن حاکم فراه به میرزا علی‌جان و معاتب شدن او

و هم در خلال احوال مسطور، میرزا علی‌جان خان قزلباش، که از حضور شهزادهٔ محترم سردار نصرالله خان چنانچه گذشت، مأمور سردفتری فراه شده، چون وارد آنجا گشت علی‌محمد خان حاکم از وی به خیال این که همواره حکّام و عمّال

حتّی خود او به رشوت و وساطت مأمور می‌شدند، بپرسید که آیا سرکار والا را در وقت مأمور شدن خود به فراه دیده خواهید بود؟ و او در پاسخ این استفهام گفت آری، به زیارت ذات والا مستسعد و از انواع ماحضر خوان احسانش متلّذ آمده، بعد رهگرای این صوب شدم و نیز دعا و ثنای حضرت والا را ادا کرده بر زبان راند که ذات شاهانه محض حصول تفریح و انبساط خواطر آحاد و افراد خدمهٔ دولت و اعداد ملّت، کارخانه و فابریک بخار و باغ و بوستان و گلزارها و قصور مرتفعه، معمور و مرتّب و منظم ساخته و پرداخته است، که همگنان گلگشت و تماشای هوا و فضا نمایند و خرم و شاد خاطر شوند. چنانچه همه را مشاهده کرده آمدم، پس چگونه حضرت والا را زیارت و دیدار نکرده خواهم بود؟ و او از شنیدن این سخنان میرزای مذکور از غایت تعصّب رشک و حسد برده، به زبان طنز و زهرخند و تمسخر و استهزاء گفت: از دیدن حضرت والا شما را چه حاصل؟ هندو هم او را دیده اعزاز و اکرام می‌یابد. و ماجرا از عریضهٔ وقایع‌نگار به سمع فیض مجمع والا رسیده، در روز نهم ربیع‌الآخر، به ذریعهٔ فرمان، استفسار گستاخی او را بفرمود و رقم نمود که: «این سخن طنز و کنایهٔ شما به خود معانی و توجیهات و تاویلات زیادی دارد، پس حضرت والا از شما می‌پرسد که سبب این استهزای شما نسبت به مأمور و دفتری آنجا، که از قوم قزلباش است، از کدام در و معبر است؟ و معلوم که از هیچ رهگذر این خطره در خاطر شما جلوه‌گر نشده، مگر این که بادهٔ حکومت شما را اقصی‌الغایت، در محل پندار و غرور و خودبینی و استکبار کشانیده، که جز از خود دیگری از مخلوق خدا را به نظر بشریت، حسّ ننموده، طبل لِمَنِ الْمُلکُ‌الْیَوم می‌نوازید. زینهار دیگر چنین گفتار را در محل اظهار نیاورده، اختلاف و عداوت در بین اسلام نیندازید که کیفر و جزا خواهید دید.» و او از خوف بازپرس و سیاست حضرت والا، با خامهٔ مغالطه، مرقوم و معروض داشت و شرحی از غرض‌جویی و راه هوای نفوس‌پویی و غدّاری و نکوهیده‌کاری مردم فراه و نواح آن و معاونت خود نسبت به میرزا علی‌جان خان برنگاشت. و حضرت والا در پاسخ ترهّات او ارقام فرمود که: «اگر مردم فراه در جواب شما بگویند که حاکم جور و ستم زیاد در حقّ ما از قوه به فعل آورده و ناحقّستانی نموده، لذا ما را مدّعی خود قرار داده که حکومت از او نپرسد، چه جواب خواهید

گفت؟ و چیزی را که ما از شما پرسیده بودیم به یکسو نهاده و از جواب آن پهلو تهی کرده، حکایت دیگر را پیش آورده‌اید. باری، ارقام می‌داریم که اگر لفظ استهزایی در حقّ میرزا علی‌جان خان و غیره کارداران قزلباش، بر شما ثابت گردد. چه جواب دارید و گردن به کدام سرزنش و زجر و توبیخ می‌نهید؟ معروض دارید که اجرا فرموده شود و یا باید توبهٔ نصوح کنید که دیگر بار چنین کار و گفتار نکنید. انتهی.»

مسلمان شدن سه نفر از اهل هنود

و هم در روز نهم مذکور ربیع‌الآخر، پنجصد روپیه به غلام‌محمد و پنجصد روپیه به سعیدمحمد و پنجصد روپیه به گل‌محمد نامان اهل هنود، که بدین اسلام مشرف شدند، عطا گردیده. این غلام‌محمد در پایان کار به منصب‌خانه سامانی قصر سعادت‌حصر اندرون باغ شاهی جلال[آباد] و غیره عمارت شاهی آنجا سرافراز آمد و مالک ثروت و مکنت گشت.

ذکر افعال مذمومهٔ جنرال میر عطاخان

و مقارن این حال، جنرال بهاءالدّین خان، به فرمان والا پنج نفر از دختران جدیدالاسلام کافرستان را، که از جمله یک نفر ثیبه و یک نفر شوهردار و سه نفر شوهردار غیر مدخولهٔ شوهران خود و نامزد بودند، و ایشان را جنرال میرعطا خان که در این باب ولوع زیاد و از حلال و حرام صرفه نمی‌گذاشت، کرهاً متصرّف شده و چنانچه گذشت، از فرمان و عتاب والا ایشان را به محارم‌شان سپرده بود، با شوهران و پدران‌شان زاد و راحلهٔ راه داده، در روز دوازدهم ربیع‌الآخر، گسیل کابل نمود. و جنرال میرعطا خان از این افعال قبیحه خود که در هزاره‌جات و کافرستان از قوه به فعل آورده مباشر شده بود، چنانچه محبوس و مغلول و دارایی‌اش، ضبط دولت شد.

ترجمان لغت ترکی خواستن والا

و مقارن این حال، بهادر خان، حاکم سرپل، سلطان‌بیگ نام، برادر حاجی آستان‌قل نامی را، به فرمان مورخهٔ سیزدهم ماه ربیع‌الآخر، برای ترجمانی کتب و صحایف لغت ترکی، اسپ سواری و زاد راه از دولت داده، گسیل درگاه خلایق‌پناه نمود.

و هم در این ایّام، ملاّ محمدنظر خان منگباشی، شش رأس اسپ با چند تخته پوست قره‌گلی و قالیچه و قمری و قاقمه و غیره اقمشهٔ نفیسه با چهارهزار روپیه نقد، که از بابت جریمهٔ مردم طاغن، که دزد پوست قره‌گلی بودند، به صحابت اوین نام، از سواران کشادهٔ اوزبکیه، به نام هدیهٔ حضور، ارسال کابل داشته منظور نظر مِهرمنظر گشت.

و هم در خلال احوال مذکور، آخندزاده عبدالرحیم خان حاکم میمنه، عطامحمد نام پسر یازده‌ساله والی مرحومهٔ میمنه را، با اکرام نام خالش که پس از طلب کابل شدن اهل و عیال و منسوبان پدر خود، در خانهٔ او، روز خفا به سر برده نما یافته بود، دستیاب کرده به فرمان مورخهٔ شانزدهم ربیع‌الآخر، نزد بی‌بی‌حوا نام، مادرش، در کابل فرستاد.

و هم دراین وقت، حضرت والا، یزدان‌قل و حیدرقل، پسران خوردسال اسفندیار بیگ میمنه را که از معاونت محمدشریف خان والی، در معاندت دولت، طلب کابل و محبوس و فوت شده بود، با زوجهٔ اسفندیاربیگ متوفی و زوجهٔ یزدان‌قل رخصت مراجعت در موطن و مسکن ایشان داد.

و هم در این روز، شیراحمد خان پسر جنرال تاج‌محمد خان، که از قندهار به زیارت و درک سعادت دیدار پدر خود، در فیض‌آباد بدخشان رفته، و چندی نزد او روز راحت به سر برده بعد با دو رأس اسپ و یک جلد پوست شیر، به نام ارمغان حضور والا، رخصت مراجعت یافته، در کابل تقدیم حضور انور نموده، منظور گشت.

و هم در روز شانزدهم مذکور ربیع‌الآخر، محمدرضا خان، حاکم قلات و میرزا محمدحسن خان و میرزا حبیب‌الله خان دفتری آنجا را با ملاّ حبیب‌الله توخی، انباردار سابق قلات، و میرزا غلام‌سرور نویسندهٔ سابق انبار و میرزا محمد و میرزا سبز و نویسندگان مالیهٔ انبار و جان‌محمد و گلاب‌خان و محمدغنی ترازودار که ده

تن به شمار میان آمدند، فرمان شد که در کابل به دفتر سنجش آمده، چیزی که از ایشان پرسیده می‌شود، جواب بگویند. و این خواسته شدن آنان از عریضهٔ وقایع‌نگار آنجا بود، که از غدر و خیانت و شرکت ایشان در حیف و میل کردن مال دولت و رعیّت، معروض‌داشته، ایشان را دوچار شکنجهٔ عتاب و عقار ساخت.

مداخلت کمیدان نظامی در امرجزیی از امور ملکی و معاتب شدن او

و از دیگر سوی، در خلال واقعاتی‌که رقم شده آمد، فتح‌محمدخان کمیدان فوج پیادهٔ نظام پنجشیری، به التماس محمدزمان خان کبتان، سی سیر گندم و نیم‌جریب یونجه و رشقه، به نام احمدخان حاکم مقر رقعه و نگار داد که قرار خرید و نرخ مروّج روز، به نام رعایای تبعهٔ حکومت خود حواله بدهد، که عیال و اسپ او گرسنهٔ نماند. و او رشقه را به نام شیر و سرور و بانی نامان، کدخدایان مردم قوم ترکی، متوطّن قرب لشکرگاه نظام، حواله داد و گندم را به نام شاه‌مرد خان حواله نمود که بهای نقد گرفته رشقه و گندم بدهند. و محصلان کبتان محمدزمان خان شاه مرد خان را [که] برای امری در قلعهٔ نشیمن سپاه آمده بود، به موجب حوالهٔ مذکورهٔ حاکم سخت گرفته و از او طلب گندم شده، چون گندم در اردو بازار موجود نبود که خریده بدهد، پنج روپیه از او مهلتانه حاصل کردند. بعد گندم را از رعایای تبعهٔ خود به قسم مرسوم، از هر خانه یک چارک و نیم سیر گردآورده، تسلیم کبتان نمود، و او بهای آن را نداده، هم‌چنین از ادای بهای رشقه نیز سرباز زد. و ایشان نزد حاکم شده داد خواستند. و او کس همراه ایشان نزد کبتان فرستاده، پیام ادای بهای گندم و رشقه نمودن داد و کبتان فرستادهٔ حاکم و مالکان رشقه و گندم را به ضرب چوب خسته، از ادای آن ابا آورد. و حاکم ماجرا معروض حضور والا داشته، حضرت والا از کمیدان فتح‌محمد خان به ذریعهٔ فرمان استفسار فرموده، وی از رقعه دادن خود به نام حاکم و از حقّ به‌جانب کبتان بودن، از عدم غلّه و رشقه، نگار داد. و حضرت والا برآشفته در روز بیستم ماه ربیع‌الاول رقم فرمود که: «گه خوردی رقعه داده کبتان تحت امر خود را تکلیف بر ادای بهای مال رعیّت نکردی. اکنون به محض وصول این منشور، بهای رشقه و گندم را ادا و رسید حاصل کرده، با رضانامهٔ مالکان آن ارسال حضور بدارد. و پس از این اگر

چنین کردید، به جز حکم قتل دیگر امری نسبت به شما نفاذ نخواهد یافت. باید اعداد سپاه نظام، چیزی را که به کار داشته باشند، بهای نقد داده از افراد رعیّت بخرند، و اِلاّ مورد عذاب و عقاب سخت خواهند شد.»

و هم در این هنگام، یکصد و نود و دو رأس اسپ را تاجران، از نواح هرات و فراه و قندهار برای تجارت خریده و باج معیّن و مقرّر همه را داده، خواستند که از راه شالکوت در سند و هند برده بفروشند. و چون باج آنها را به نام راه کابل داده بودند؛ و هم از طرف دولت، تجارت اسپ در خارج مملکت قدغن بود، همه را بندریان از منزل کدنی در قندهار عودت دادند. و حکمران آنجا به توسط دلاّلان اسپ، همه را به شصت و پنج هزار و دوصد و هشتاد روپیه قندهاری که سی و هشت هزار و هشتاد روپیهٔ کابلی در شمار می‌آمد، قیمت کرده معروض حضور داشت. و حضرت والا ارقام فرمود که: «باربار و به تکرار حکم پادشاهی شرف اصدار یافته که تاجران اسپ را با اسپان تجارتی که به دست آیند و محصول داده باشند گسیل کابل نمایند که از روی مبلغ خریدگی و باج‌داده‌گی ایشان از دولت بها داده خریده شوند که تاجران زیان نکنند. اکنون نیز باید ایشان را با اسپان گسیل کابل نمایید.» چنانچه در کابل آمده بهای اسپان خود را حاصل کرده مواظب دعای دوام دولت شدند.

و هم در این هنگام، تیمور خان پسر عبید خان بلوچ، با هشت خانوار از موضع چاه‌گی، هجرت اختیار کرده در قندهار آمد. و حکمران آنجا به فرمان حضرت والا، به مثابهٔ دیگر مهاجرین، ایشان را زمین و جیره و تقاوی داده قرین راحت ساخت.

شرح حال مادر امان وقایع‌نگار قندهار

و هم در خلال واقعات مسطوره، مادر امان، کنیز مدخولهٔ محمدزمان بارکزایی، که خدمت وقایع خفیه‌نگاری بر عهده داشت، صدها خانه را برباد حادثات داده و هزاران کس را غل و زنجیر به گردن نهاده، خلقی از مردم قندهار را به ستوه آورد، دود آه مظلومان را به اوج هوا صعود داد. و حکمران قندهار شرحی از رفتار و کردار او را معروض داشته، از جمله برنگاشت که: «مشارالیها خانهٔ هزاران نفر را به

وقایع‌نگاری خراب کرده و مردم را در کوچه و بازار تخویف و تحذیر کرده، از بعضی برای اجرای کارش مبلغی می‌گیرد، ولوله و آشوب بزرگی در شهر قندهار انداخته، مردم را با شوهر خود، مشوّش و مضطر ساخته، ایذا و آزار می‌رساند؛ و طلبات مردم را که بر ذمّهٔ او و شوهرش دارند نداده، ایشان که عارض دربار حکومتی و طالب قرض خود می‌شوند، در عوض ادای آن خوف و بیم می‌دهد که شما را معروض حضور والا داشته به کشتن می‌دهیم. و نیز کنیز میرزا شیرعلی را به واسطهٔ زن همسایه، اغوا کرده و در خانهٔ خود برده، نخست او را با یک نفر منشی قونسل وقایع‌نگار دولت انگلیس در معرض بیع و شراء آورده و از اندک بها دادن او با هم ساز نیامده، بعد به کسی که حرفهٔ تجارت و فروش زنان و دختران هزاره را داشت و همه را در شالکوت برده می‌فروخت فروخته، و آن کنیز از آدم‌فروشی آن تاجر فاجر آگاه گردیده به داد و فریاد، اظهار کنیز میرزا شیرعلی بودن خود کرد؛ و آن تاجر که او را به خفیه از مادر امان خریده بود، از سیاست حکومت هراسیده، به مادر امان مسترد کرده و میرزا شیرعلی آگاه [و] کنیز خود را از او خواستار و دوچار تخویف و تحذیر آمد. چنانچه به او گفت کنیزت به من سیاهه داده است که اموال میرزا محمدجعفر مجرم و مقتول دولت، در خانه‌های فلان فلان کسان مخفی‌اند؛ و من از اظهار این کنیز به حضور والا نگار داده‌ام، لذا او را نمی‌دهم و از حضور والا تحقیق نمودن اموال معروضهٔ مادر امان صدور یافته، از کنیز مذکوره استفسار شده، او ماجرای مذکورهٔ فوق را اظهار کرده تذکار این نمود که مادر امان مرا به ذریعهٔ زن همسایه فریب داده، در خانهٔ خود درآورد که ترا به شوهر می‌دهم که از کنیزی خلاص و آرام شوی. چنانچه معاملهٔ منشی و تاجر مذکور را به روی کار آورده. بعد که آن تاجر مرا به مادر امان سپرد، یک نفر زن و یک نفر نویسنده را دعوت کرده به ایشان گفت که این کنیز میرزا شیرعلی هرچه بگوید که به حضور والا اطلاع داده‌ام. و مرا تعلیم کرد که به همین قسم اظهار کن و الاّ حاکم ترا محبوس می‌کند. و از این قبیل بسی فقرات و اتهامات را آن دلاله به روی روز آورده و دو تن کنیز میر سلطان خان کوتوال سابق کابل را، که خود به درخت آویخته و کشته شد، نیز فروخته است.» و حضرت والا از این عریضهٔ محمدعلم خان حکمران قندهار، مادر امان و شوهرش را که از این‌گونه

وقایع‌نگار صدها تن، در هر شهر و دیار، مأمور کار بود، موقوف فرمود. امّا چه سود که پس از فنا شدن و برباد رفتن بسی خاندان‌ها موقوفیت آن زن و شوهرش به روی کار آمد. و چنانچه بیاید، فرمان حق‌رسانی مردم از آن دو تن نیز به صدور پیوست.

حوالهٔ بقایای جلال‌آباد و لقمان و اسمار

و هم در خلال احوال مسطور، سه لک روپیهٔ کابلی، از دفتر سنجش به نام باقیات هجده ساله، بر مردم نواح و توابع جلال‌آباد و اسمار و لمقان حواله شده، فرمان تحصیل آن به نام محمدعمر خان حاکم آنجا اصدار یافت. و او این امر را از عدم سپاه نظام در جلال‌آباد، دشوار دانسته معروض داشت که: «افواج نظامی در اطراف مقیم و متفّقند و بدون پیاده و سوارهٔ نظام این مبلغ در مقام حصول نمی‌رسد.» و استدعا کرد که طومار حوالهٔ هر محلّ، به حاکم آن مفوّض گردد تا به سهولت و سرعت عاید خزانه شود. و حضرت والا در روز بیستم مذکور ربیع‌الآخر به ذریعهٔ فرمان تفریق حوالهٔ هر محل را از او خواسته به حکّام و منصب‌داران نظامی محال کنر و شنوار و اسمار و لمقان و چپرهار و غیره فرستاده، امر حصول نمود.

و هم در خلال احوالی که رقم شده آمد، قاضی عبدالحقّ، چوب‌فروش پشاوری، به فرمان والا در کابل برای انتظام تجارت چوب اشجار کوه پارون آمده، ده قرابه نصوار و نه زوج کفش زری و دو زوج بوت و دو طاقه لنگی زری و شش طاقه نیم زری و سه عدد قطی نصوار از آهن حلبی به رسم ارمغان پیش کشیده منظور نظر والا شدند.

ظهور مسکوک خط کوفی در سرپل ترکستان

و هم در این هنگام، دو تن پسر خورد سال، هفتاد و دو روپیهٔ مسکوک با خط کوفی با ظرف سفالینی که آن مبلغ را دارا بود، از جوی کاریز ایشان سعید برهان‌الدین خواجه، تابع حکومت سرپل ترکستان یافته و همه را به بیست‌وچهار روپیه به دیوان سراج نام زرگر، از اهل هنود، فروختند و غلام‌محی‌الدین نامی ماجرا نزد محمدحسن خان حاکم سرپل بازداشته و تفتیش کرده، افزون از آن

مکشوف نگشت و عریضه‌نگار حضور گردیده، حضرت والا نظر به آن که از مسکوکات قدیمه و آن زرگرش گداخته بود، در روز بیستم مسطور ربیع‌الآخر، پنجاه روپیه آن هندو را جرم فرموده ارقام نمود که: «تاوان عددیهٔ اصل آن را از پدر آن دو طفل نیز بگیرند.»

شرح حال تیمور نام زن دزد

و هم در خلال وقایع مسطوره، تیمور نام، تاجر قندهاری، به اتّفاق حسین نام، پیادهٔ کوتوال شوهر خواهر زن، نیمروزی در خانهٔ صادق‌محمد نام، دلاّل قندهاری که خودش حاضر نبود داخل شده، مسمّاة نیک مرغ هزاره، کنیز مدخولهٔ او را دست و پا و دهن بربسته و در جوال انداخته، با یک صندوقچه زیور زنانه و غیره اسباب خانه برداشته از شهر در خیل ملاّ علم آخند برده، محبوس نگاه داشتند؛ و در حالت حبس تیمور با او مخالطت کرده، پس از چندی از راه کوهستان هزاره، پشت به قندهار داده و سه ماه در راه با او به سر برده، و منزل به منزل کام دل حاصل کرده، در شهر میمنه‌اش رسانید. و در آنجا نیز محبوس داشته، هر گاهی که می‌خواست با او مجامعت و مباشرت می‌کرد تا که تیمور زن دزد، از راه تجارت، در بخارا تشریف برد؛ و آن عاجزه در غیاب او فرصت یافته از خانه بیرون شتافت، و ماجرا نزد آخندزاده عبدالرحیم خان، حاکم میمنه بازداشته. او کس عقب خیرمحمد برادر گماشته احضارش فرمود و ضامن گرفته زن مسروقه را در خانهٔ تاجری امر اقامت کرد. و تیمور را از بخارا به عنوانی که نداند، طلب میمنه نموده، حقیقت حکایتی را که از زن شنیده بود، به ذریعهٔ مکتوب از حکمران قندهار خواستار گشت. و او مجلّه‌ای از اظهار محمد صادق، مطابق اقرار کنیز مدخوله‌اش و مشعر بر عاجز و ناتوان بودن از احضار در میمنه، به مُهر و امضای اهالی محکمهٔ شرعیّه حاصل کرده، نزد حاکم میمنه فرستاد. و حاکم میمنه تیمور را با آن زن به حراست، مأمور قندهار کرد که در آنجا با محمدصادق رفع این معامله را قرار امر شرع شریف انجام و اختتام دهد. و تیمور در عرض راه فوت شده، کنیز به محمد صادق نام آقای خود رسید و تعزیر و عقوبت فعل قبیح تیمور به روز جزا در حضور حی غفور بماند.

تعیین عشر بر نذورات و اوقاف مزارشریف

و هم در خلال احوالی که به شرح رفت، حضرت والا عزم احداث عشر اوقاف و نذرانهٔ مزارشریف جزم کرده، فقیرمحمد نامی از پیادگان خزانهٔ عامره را مأمور حصول عمل و دخل آن فرموده، فرمان کرد که: «ده یک نذورات و اوقاف مرقد منّور حضرت امیرالمؤمنین علی، کرم‌الله وجهه، واقع مزار سابق خواجه خیران بلخ، علی راقده التّحیة والثناء را گردآورده، واصل و عاید خزانهٔ بیت‌المال نماید.» و هم میرزا ابوالحی و میرزا ابوالخیر و میرزا بابا خان، متولّیان اوقاف و نذورات آستان ملایک‌پاسبان را ارقام فرمود که: «هرقدر نذری که زوّاران و حاجتمندان می‌آورند، باریع و دخل مزارع و مساقات و قصبهٔ آن مزار فیض‌آثار که حاصل گردد، و عشرش را به ذریعهٔ این مأمور تحویل خزانهٔ عامره ترکستان نموده، بقیه را در بین خود قرار رقمی که از پادشاهان حالیه و ماضیه به دست دارند، قسمت نموده، صرف معیشت خویش و آن مزارشریف کنند.»

شرح حال شیخ عبدالله

و هم در خلال واقعات مسطوره، ملاّ عبدالله نامی، از شیوخ و مریدان ملاّ نجم‌الدّین، که از اول به محرّری محکمهٔ شرعیّهٔ لمقان، سالک مسلک خدمت شده به واسطهٔ ارتکاب امر خلافی از کار موقوف گشته و مجاورت مزار مهتر لمک که افغانان او را پدر حضرت نوح می‌خوانند و لمقان به واسطهٔ نام او به لمکان نامزد بوده و رفته رفته به اسم حالیه تبدیل یافته است اختیار کرد. و در آنجا نیز مباشر امر خلاف شرع مطهّر گردیده، حضرت والا در روز بیست‌وسوم ربیع‌الآخر محمدعلی خان، حاکم لمقان را فرمان کرد که: «شیخ عبدالله را ضامن گرفته گسیل کابل نماید که از عرض راه نگریزد تا از امری که او مرتکب شده از او پرسیده کیفر داده شود.» و او در کابل آمده و مکافات سیّئات خود دیده [در پایان] کار، به عهد امیر حبیب‌الله سراج‌الملّة والدّین، در محکمهٔ شرعیّهٔ کابل به منصب افتا نایل و واصل گشت و بدون تعلیم و تعلّم و تحصیل علم از محرّری پا به مسند افتا نهاد

و از این‌گونه اشخاص بسا کسان از مامورین دولت، بدون درایت و کفایت، به روی کار آمده و می‌آیند و بسا کسان قابل کار، و دارای دیانت، فراست و کیاست که ذلیل و خوار بوده و می‌باشد زیرا:

بخت و دولت به کار دانی نیست — جز به تأیید آسمان نیست
کیمیاگر ز غصه مرده به رنج — ابله اندر خرابه یافته گنج

و هم در این هنگام، محمدسمیع خان از اولاد طاهر وردی‌خان قزلباش، که نسبت دامادی به بابو عبدالغفارخان و خسرزادگی به عظیم‌الله‌خان، پسر عبّاس خان سدوزایی داشت، به استدعای عظیم‌الله خان شوهر خواهر خود، از هند با دو نفر خادم و دوازده قطعه خروس کلنگی که به فرمان والا از هندوستان خریده شده بود در کابل آمد.

شرارت عبدالقیوم پسر غلام‌قادرخان

و از دیگر سوی در خلال واقعاتی که رقم شده آمد، عبدالقیوم‌خان پسر ایشان غلام‌قادر خان، متوطّن بغلان، با صد تن، بدون وقوع عداوت و خصومتی، داخل قشلاق ارباب محمدنور نامی از قاطنین آنجا شده و دست غارت از آستین شرارت برآورده، مال و اسباب ارباب مذکور و اقوام و احباب او را تاراج و دونفر مرد و سه نفر زن را مجروح و طفل هفت‌ماههٔ یک زن را سقط کرده، خود آن زن پس از اسقاط جنین بمرد. و ماجرا از عریضهٔ وقایع‌نگار، به گوش دادنیوش والا رسیده، در روز بیست‌وسوم مذکور ربیع‌الآخر، ایشان غلام‌قادر را فرمان رفت که: «پسر شرارت سیر خود را تفویض محمدسالم خان، حاکم غوری و بغلان کند، که او گسیل کابل دارد.» و چنانچه او در کابل آمده مکافات کردار شرارتبار خویش دید.

شرح حال معلّمین جدیدالاسلام

و مقارن این حال، ملاّ محمدحنیف و ملاّ عبدالغفور و ملاّ محجوب‌شاه و ملاّ موسی و غیره معلمین دینیّات جدیدالاسلام کافرستان، که دختران و زنان جدیدالاسلامان را چنانچه گذشت و جابه‌جا رقم گشت، متصرّف شده در آغوش وصال و ادخال

کشیده بودند و همه طلب کابل و محبوس کوتوالی گردیده، عوض ایشان، دیگر معلمین مأمور آمده و از جمله دو تن گریخته و دیگران محبوس گشته. بعد همه چنانچه گذشت، فرار کرده و این‌سان به دست آمده محبوس شده بودند، به ذریعهٔ عریضه از حضور، استدعای اطلاق از حبس کردند. و حضرت والا در روز بیست و هفتم ربیع‌الآخر، در پاسخ ایشان ارقام فرمود که: «با آن که گرفتن زنان و دختران جدید الاسلامان از طرف دولت قدغن و ممنوع بود، شما زنان و دختران آنان را برخلاف امر خدا و هدایت و ارشاد پادشاه متصرّف شدید و به عوض تعلیم امور دینیّه، به قبایح افعال شهویّه اقدام کردید. آفرین به ملاّیی و دینداری شما! گناه و خطا از این زیاده‌تر چه‌باشد که شما در عالمِ عالِم و فاضل بودن چنین کار کنید پس حالت عامهٔ آن مردم چه خواهد بود و به کدام فسق و فجور روز به سر خواهند برد؟ از عریضه‌نگاری و طریق بیهوده‌سپاری خود را دور دارید تا پس از تحقیق و تفتیش جنحه و جنایت خود و زجر و توبیخ و مکافات دیدن هر امری که صادر گردد معمول خواهید داشت.

صدور حکم والا به حقّ‌رسانی اهالی قندهار

و مقارن این حال، از عرایض نساء و رجال شهر قندهار که از وقایع کاذبه‌نگاری مادر امان و شوهر او به ستوه آمده، از بیم جان، مال و منال خود را به او به رسم رشوت و قرض داده از آفتش محفوظ داشته بودند، و ایشان از عریضهٔ حکمران قندهار چنانچه گذشت، از وقایع‌نگاری موقوف گشته، زنان و مردان قندهاریان از ایشان خواهان قرض خود و مصادرات آنان شده و ایشان ابا و انکار نموده، از عرایض مردم آن دیار، حضرت والا در روز سلخ ربیع‌الآخر، که وعدهٔ ذکرش داده آمد، حکمران قندهار را فرمان کرد که: «اموال مردم را قرار ثبوت از آن زن و شوهر گرفته، حق‌رسانی نماید. و هر دو تن را از ایذا و آزار اهالی قندهار باز داشته، اگر از عادت خود روی بر نتابند زجر و توبیخ‌شان فرماید.»

وقایع ماه جمادی‌الاولای سنهٔ ۱۳۱۷ هجری

در خلال احوالی‌که به شرح رفت، حضرت والا به ملاحظهٔ تعمیر ولایت کابل تصمیم عزم بربریدن جبال و آوردن آب از منبع نهر هیرمند در کابل کرده، منشی انصارعلی هندی خادم و ملازم این دولت را که اظهار مهارت در فن مهندسی می‌کرد مأمور این امر بزرگ کرد و فرمود که جبل گردن‌دیوار، واقع قرب و متّصل منبع نهر هیرمند موسوم به هزار قاش را بریده، به قدر مکفی از آن نهر آب جانب کابل آورد.

تصمیم عزم والا به آوردن آب از نهر هیرمند در کابل

و در روز جمعه غرهٔ ماه جمادی‌الاولی، میرزا محمداکبر خان قزلباش قندهار و سردفتر کارخانه و فابریک بخار را به توسط ایشک‌آقاسی عبدالقدوس خان فرمان کرده، مستر فرنگ مارتین انگلیس، چاکر و خادم این دولت را ارقام نمود، که ماشین مثقب جبل را که در ماشین‌خانه آماده و موجود است، مکمل کرده، تفویض منشی مذکور نمایند که به یاری و خواست خداوند، این پیشنهادی که به روی کار آمده است انجام یابد. و منشی مذکور به عادتی که هندوستانیان دارند و خود را در نزد نادانان، دانا جلوه داده و ادعای اجرای کارهای بزرگ و علوم و فنون سترک کرده و پول زیاد به دست آورده، از عدم مهارت، مستدعیات خود را به تقدیم رسانیده نمی‌توانند، چنانچه این منشی لاف و گزاف‌کرده، حضرت والا را به شوق آورده، چون مهارتی نداشت، نتوانست کار را از پیش برد.

هم‌چنین درعهد امیر حبیب‌الله، سراج‌الملّة والدّین، اقدام در این‌کار به روی روز آمده از پیش نرفت تا که از این عزم واردهٔ این پادشاه که امیر امان‌الله خان غازی آگاه بود، خود به ذات شاهانه تا گردن دیوار تشریف برده و این‌کار را دشوار و اجرایش را به صرف مبالغ بسیار افزون از منافع آن سنجیده اقدام نکرد.

شرح حال حاجی جلال جاسوس

و از دیگر سوی در خلال این حال، حاجی جلال نامی، از مردم بادیه‌نشین و قشلاق‌گزین واندهٔ لمقان و ییلاق‌گزین موضع حاجی‌بیگ کوهدامن کابل، به تغییر لباس و وسواس شیطان خنّاس و وضع درویشی و پیشهٔ دریوزه، در هر منزل و مجلس و محفل سیر و سیاحت کرده و به امر جاسوسی، روز به سر برده تا که با خدمه و غلام‌بچه‌گان حضور والا رابطهٔ معرفت و واسطهٔ مصاحبت و مجالست پیدا نموده، درگاه و بیگاه، درک ملاقات و حکایات و مذاکرات ایشان کرده و از احوال محفل بار و مجلس خاص سرکار والاتبار، معلومات و نظریات به دست حیلت آورده، در راولپندی به سردار محمدایوب‌خان و در هند به غیره معاندین دولت، آگهی همی داد، و از این‌کار خسارت دثار او حضرت والا آگاه گردیده، او را محبوس زندان کوتوالی فرمود. و در روز دوم جمادی‌الاولی محمدعلی خان حاکم لمقان را فرمان کرد که از اهالی لمقان تحقیقات حال او را مخفیانه نموده معروض دارد که به مکافات کار ناهنجار خود برسد؛ و چون حقیقت جاسوس بودن مکشوف گردیده به صدق پیوست کشته گشت.

گرفتار شدن ملک دولت محمد سرچشمه‌ای

و مقارن این‌حال، در روز سوم جمادی‌الاولی، شاه‌دوله نامی از عریضه و استدعای سردار گل‌محمد خان حاکم ارگون و رضانامهٔ پیادگان ساخلو بدخشی، مقیمهٔ آنجا، به منصب صدباشی مفاخر و مباهی گشت.

و هم در این هنگام، ملک دولت سرچشمه‌ای، از قوم هزارهٔ تیموری، که مأمور ضبط کردن املاک و اراضی و مال و متاع میران و میرزادگان و بزرگان هزاره و در قید ضبط آوردن مرغزارهای هزاره‌جات شده و از تعصّب مخالفت مذهب، جورو ستم زیاد نسبت به مردم هزاره از قوه به فعل آورده، طلب کابل شده بود، میرزا محمدهاشم واحدالعین کشمیری، در دفتر سنجش، محاسبات او را قطع و خیاناتش را ظاهر کرده، محبوس مکافات کردار خود و مال و ملکش ضبط گشت و بعض اجناس و زیورات را، که زنش در خانهٔ حاجی حیدرنام ساکن قلعهٔ سبز، واقع سرچشمه بنهفت، فیض‌محمد خان حاکم میدان آن را به ظهور آورده، حاجی حیدر

نیز محبوس شد و در تحت فشار شکنجهٔ عقاب آمد که دیگر [مال] و منال او را بنماید.

شرح حال منشی ابراهیم شاملو

و هم در این ایّام میرزا محمدابراهیم خان منشی، برادر منشی محمدحسن خان قزلباش و مقیم طهران، که اخراج مشهد مقدّس شدن و تبعید او و اجازت آمدنش به کابل از پیش رقم شد، با اهل و عیال خود وارد آمده و در باغ بابرشاه، شرفیاب حضور والا گردیده، اجازت نشر اشتهاری در مذمّت دولت و ملّت ایران، که معلومات و نظریات به دست آورده بود حاصل کرد. و آن اشتهار را تقدیم حضور والا نمود که پس از مطالعهٔ اشرف، در چارسوق بازار آویخته، قبایح و ذمایم ایرانیان را سمر و مشتهر سازد. و حضرت والا که از عرایض وقایع‌نگاران، بر حالت دولت و ملّت ایران علم کلّی حاصل داشت، نوشتهٔ او را حمل بر تملّق نسبت به ذات والا، که در مذهب با ایرانیان مخالف بود، کرده نپسندید، و از آویختن منع کرد. و در روز چهارم جمادی‌الاولی از عرض و استدعای او فرمان کرد که: «مبالغی را که قبل از تبعید و اخراج خود ضامن دیگر مأمورین و کارداران دولت شده است از او نگیرند و معاف دارند.» و او رفته رفته دوچار نکبت روزگار گشته و در پی طلب نان در قطغن رفته، در آنجا بمرد و خانمانش برباد رفته، نام و نشانش به جز یک نفر نواسهٔ محمدآصف نام، دیگری از او بازنماند.

و مقارن [این حال] میرزا عبدالکریم نام از پیادگان ستارهٔ دولت، که تعلیم خبر دادن به ذریعهٔ برق آیینه یافته، و عملهٔ این‌کار به ستارهٔ دولت موسوم گشته بود، مبالغ هنگفتی از غدر و خیانت‌سان و عرض مواجب‌خواران لشکری و کشوری را ادعای به محلّ ابراز آوردن کرده و ثابت نتوانسته، محبوس و دیگران چون محمدحیدرخان سرکردهٔ سواران کشادهٔ هراتی و عبدالرّحمن‌خان، برادر او، و محمدامین خان که ازادعای او مقیّد گردیده بودند، رها شدند.

و هم دراین ایّام، سیداحمد خان، پسر سیدمحمد خان کنری، که آمدنش از حسن ابدال در کابل از پیش رقم شد، در باب دختر بهاءُالدّین خان نبیرهٔ سردار پیرمحمد خان مرحوم که زوجهٔ او بود، به عزّ عرض حضور والا رسانید که در

وقت آمدنم از حسن ابدال در کابل، زوجه‌ام به دلالت و اغوای پدرم با من نیامده و اکنون به توسط محمداسمعیل خان، سفیر این دولت، به آمدن در افغانستان راضی شده است، و این را عرض کرده استدعای اجازت آمدن او نمود. و حضرت والا در روز چهارم جمادی‌الاولی، به زوجهٔ او ارقام فرمود که: «اگر به آمدن خود در کابل راضی و راغب باشد بیاید، والا حکمی نیست که در این‌جا آمده، امور معاشیهٔ خود را زیاده از وظیفه اناثیهٔ فرقهٔ جلیلهٔ محمدزایی، که در سالی سه صد روپیه و برای همه معیّن و مقرر است از دولت بخواهد.» و او خود را واجب‌النفقهٔ شوهر خود دانسته بیامد.

و هم در این هنگام، پنجصد میل تفنگ هنری مارتینی مکمل اسباب و غیره آلات و ادوات دولتی، خرید مستر جی بی کاتری فرانسوی که از اروپا ارسال داشته بود، به کابل واصل شده، مستر تی آف کاتری، پسر او را ارقام رفت که: «هشتاد و یکهزار و یکصد و پنجاه و هفت روپیهٔ کلّه[دار] به توسط فارن سکرتر هند، که به نام او فرمان شده است، از خزانهٔ دولت انگلیس، از بابت مبالغ عطیهٔ سالانهٔ خود آن دولت، اخذ نماید».

مهاجرین بلوچیه از قوم افغان

و مقارن این‌حال، شیرمحمد خان و غلس‌خان نامان افغان، متوطّنان بلوچستان، با پنج نفر منسوبان خود، هجرت اختیار کرده وارد قندهار شدند و از آنجا در کابل آمده با سمندر خان قوم شمالانی بلوچ، که با بیست‌وپنج خانوار هجرت کرده بود، مأمور اقامت قندهار شده، در روز چهارم مذکور جمادی‌الاولی[حاکم] آنجا را فرمان رفت که زمین و جیره و تقاوی، برطبق دیگر مهاجرین به ایشان بدهد؛ و هم از کابل تا قندهار زاد و توشهٔ راه از دولت عطا گشت.

و هم‌زاد و حواله و بهلول و مجنون و طوطی و عزیز نامان، از سپاهیان نظام انگلیس و قوم حمیدزایی، فرع اچکزایی، که در علاقهٔ ژوب کاکرستان اقامت خدمت آن دولت داشتند؛ و با اسلحهٔ خود گریخته به دارالسلطنه کابل آمده، محبوس کوتوالی شده بودند، تفویض برادران و نزدیکان خود، که ملک گیزاب

مردم هزاره را در تصرّف مالکانهٔ خود داشتند گردیده، دوست‌محمدخان، سرپرست مهاجرین را فرمان شد که به آنها زمین و جیره و تقاوی بدهد.

شرح دساست عمّال دیوان

و هم در خلال واقعات مسطوره، میرزا ملک‌محمد نام قندهاری، که نود و هفت هزار روپیه از دفترسنجش بر ذمّه‌اش ظاهر گشته و به ذریعهٔ عریضه از دفتر مکتوب‌نویسی حضور، فرمانی حاصل‌کرده و در پشت[رود] رفته چنانچه گذشت، ادعای ابراز مبالغی را بر عهدهٔ غدر و خیانت میرزا ملک‌جی کرده و او به وسایط و وسایل سنجشیان این مبلغ[را] به نام میرزا ملک‌محمد برآورده، و میرزا محمدحسین خان کوتوال که استاد این‌گونه دسایس[بود] به عرض حضور رسانیده و نیز به سمع فیض مجمع والا رسانید که میرزا ملک‌محمد به همان فرمان، خود را از نزد عبدالغیاث خان، تحصیل‌دار بقایا، خلاص کرده و در پشت‌رود رفته، خویش را سردفتر قرار داده است. و حضرت والا، از این عرض میرزا محمدحسین خان، علی‌محمد خان حاکم پشت‌رود را فرمان کرد که: «آن خائن خاسر را محبوس و روانه کابل نماید.» و چون او به سعی و کوشش میرزا ملک‌جی، در کابل آمده غبونات ملک‌جی نهفته گشت، بر او نیز چیزی به منصهٔ ظهور نپیوسته، از میان میرزا محمدحسین خان، گوی رشوت را به چوگان حیلت ربوده، منفعتی عاید دولت نگشت.

و در روز هفتم جمادی‌الاولی، شهزادهٔ اعظم، سردار حبیب‌الله خان، محمدحسن خان رساله‌دار را به فرمان حضرت والا احضار درب بار و تقدیم حضور پدر تاجدار خویش نموده، از تغییر محمدالله خان رساله‌دار، حارس و سرحددار کنار نهر جیحون، که خودسری و خیانت و خسارت آغاز کرده، از عریضهٔ جنرال تاج‌محمد خان، خسارت و عصیان او حالی رای والا گشت، مأمور آنجا فرمود و محمدالله خان به فرمان طلب در کابل آمده، مکافات کردار خویش دید.

منازعت مردم چوکی و شلمان

و هم در خلال احوالی که به شرح رفت، مردم شلمان و چوکی، از توابع جلال‌آباد، با هم از در عناد پیش آمده رهسپار فتنه و فساد شدند. و سیف‌الله خان حاکم کنر علیاء مستحضر و آگاه گردیده، دو تن جبار و جمعه نامان را مأمور اندرز و نصیحت و ترک نفاق و منازعت ایشان کرده، ایشان امر حاکم را به تقدیم رسانیدند و چون بازگشتند، جانبین به مضمون اَلاِنسانُ حَرِیْصٌ عَلی مَا[مُنع] در امر مخالفت حریص‌تر گشته، یارک‌شاه و کامران سرکردگان طرفین، با تبعهٔ خود با هم درآویخته، هفت تن از یاران یارک‌شاه و پانزده تن از یاوران کامران جراحت برداشته، او همه را محبوس فرموده و از سمر و مشتهر گشتن این خبر مردم درک و چوکی، دست غارت به تاراج خرمن‌های خود، که در تحت نظارت عمل سه کوتی بودند، دراز کرده به حمل و نقل خرمن‌ها جانب دیه چوکی پرداختند و شخصی به محمدعمر خان ضابط و میرزا عبدالرحیم خان عامل از نهب و غارت خرمن‌ها خبر داده، ایشان سه تن را به حراست گماشتند، امّا اشرار خرمن‌های موضع درک را تمام در جوال‌ها انداخته و چهل‌تن فراهم عزم برداشتن جوالها کردند و آن سه تن مأمورین ضابط و عامل خواستند که ایشان را از این‌کار ناهنجار باز داشته با خود نزد ضابط و عامل آورند، ولیکن ایشان درخشم جاهلانه شده، از جملهٔ آن سه تن، حبیب‌الله نام را دو ضرب سیلاوه بردست راست و چپ رسانیده مجروح ساختند، و دو تن دیگر گریخته، ماجرا نزد ضابط و عامل بازداشتند. و ایشان حاضر خرمن‌گاه شده، اشرار راه انتشار برداشتند. و بعضی گرفتار آمده، محمدفیض نام سرکردهٔ ایشان را با چهار نفر از اشرار، رهسپار کنر نمودند و گندمها را که با جوالها برداشته، در زیر خاک پنهان کرده بودند، به دست آوردند. و حضرت والا، از عریضهٔ سیف‌الله خان بر ماجرا آگاه گشته، در روز یازدهم جمادی‌الاولی، فرمان کرد که: «گرفتار آمدگان را محبوس گسیل کابل داشته، احاد و افراد اعداد اشرار را نام به نام و تعداد تام، معروض دارد که زجر و توبیخ فرموده مکافات داده شوند، تا دیگر مرتکب شور و شر نشوند.» چنانچه افزون از طاقت و توان، جرم و تاوان داده، ذلیل و خوار و فرمانبردار گشتند.

ضبط شدن مال و منال عبدالله خیّاط

و هم در خلال این حال، عبدالله خیّاط که مستاجر و عهده‌برار لباس سپاه نظام کابل بود، با عبدالرسول برادرش، که ملازمت خیاطت لباس خانهٔ خاص حرم محترم شاهی، والدهٔ ماجدهٔ شهزاده محمدعمر جان داشت، غدر و خیانت نموده، و میر ابوطالب خان، برادر میر محمدحسین خان، سردفتر تشخیص و میر محمدقاسم خان، سردفتر شعبهٔ اول دارالانشاء، که در اوایل سلطنت حضرت والا، مأمور استیفای قندهار بود، و از گرفتار شدن میر محمدحسین خان، برادر خود و خودکشی کردن میرابوالحسن پسر او، چنانچه گذشت، از قندهار فرار کرده و به دست آمده، محبوس گشت. و پس [از] چندی معفو گردیده، مأمور نویسندگی بانوی مشکوی حرم حرم احترام مذکورهٔ شاهی آمده، و چندی نزد آن عفیفهٔ جلیله، که از جانب مادر، دختر زادهٔ امیر کبیر، دوست‌محمدخان خلد مسیر بود، روز خدمت به سر برده، بعد مأمور حکومت اندخود شد. و چنانچه جابه‌جا ثبت و رقم شده آمد، از آنجا به نام قطع محاسبات خود، طلب کابل گردیده بود، مأمور سنجش حساب آن دو تن خیّاط گردیده، مبالغی از خیانت ایشان به روی روز آورد و هر دو تن محبوس و تمام مایملک‌شان ضبط گشت.

تعیین بهای تفنگچه موزرس قنداق غلاف چوبی

و هم در این ایّام تفنگچه‌های موزرس دولتی، که در قورخانه و دست نظامیان و غیره موجود و مستعمل‌اند، با غلاف قنداق چوبی و پیچ پاک و صد دانه فشنگ، هر میلی به صد روپیه کلّه‌دار، به توسط مستر ایم جی بی کاتری از اروپا خریده، واصل قورخانهٔ دولت گشت. چنانچه محمدسلیم نام انگلیس جدیدالاسلام، تفنگچهٔ خود را از پشاور گسیل حضور داشته، بهای آن را به همین مبلغ نگاشت. و اکنون از این تفنگچه در افغانستان بسیار و در دست هر یک از اعیان و اکابر روزگار می‌باشد؛ و هر میلی از چهارده الی بیست تومان روپیهٔ کابلی با چهل الی پنجاه دانه فشنگ خریده و فروش می‌شود.

شرح حال آغاز و انجام فتح‌علی هزاره

و هم در خلال وقایع مسطورهٔ این سال، فتح‌علی نام پسر نجف‌علی خان، برادر سردار شیرعلی خان هزارهٔ جاغوری، که به مثابهٔ عموم خان‌زادگان افغان و هزاره، با خاندان سردار مرحوم، تنخواه مستمری خانزادگی و خانوادگی داشت و عموماً به واسطه این تنخواه، مأمور خدمات دولت می‌شدند، مأمور انبارداری غلهٔ دولتی خان‌آباد قدغن شد. و این فتح‌علی در پایان کار، به عهد امیر حبیب‌الله سراج‌الملّة والدّین، در جمع میرزادگان طوایف هزاره چنانچه بیاید، در سلک سواران میراسپور خاصهٔ رکاب شاهی، منسلک گردید. شهادت و قتل امیر ممدوح مذکور را بر شاه علیرضا خان کرنیل، پسر سیدشاه خان نایب‌سالار نظامی شهادت داده، به امضای اهالی شوری و امر اعلیحضرت امیر امان‌الله خان غازی آن سید به یاسا رسید، که إنْشاءَالله در جلد پنجم، مفصلاً رقم خواهد شد.

عطای رقم به سید رسول نام قطغنی

و مقارن این حال، در روز یازدهم مذکور جمادی‌الاولی، حضرت والا بر طبق ارقام سلاطین ماضیه، رقم معافی مالیهٔ اراضی بند هیر و بره‌وزن و دشت‌طلای تابع دشت خانقاء واقع طرف مغرب پل سنگی علاقهٔ قطغن را با ذکر حدود اربعهٔ آن، درج رقم سلطانی فرموده، به نام مصارف مزار سید نورالدّین، به اسم سیدرسول، نبیرهٔ او، عطا و از تکالیف دولت معفو و مرفوع‌القلم نمود.

غدر و خیانت‌کارداران قندهار

و هم در خلال احوالی که به شرح رفت، قره‌بیگ خان، ضابط و میرزا خواجه سعید خان، عامل بندر پشه‌کوتل و تخته‌پل قندهار، در عرصهٔ سه ماه، هشتاد و شش نفر اشتر و سیزده رأس الاغ و یک رأس مادیان و چهارده بار اشتر زنجیر آهنین و بیست‌وسه بار اشتر کشمش و چهارده بار اشتر گندم و شصت و یک من بادام و ده بار اشتر و اُلاغ شکرپاره و هشت توب و یکصد و شصت ذرع صحن کوره، که بازرگانان قندهار، بدون دادن خراج، به قاچاقی، از راه غیرمعروف

می‌بردند، ضبط و گسیل قندهار نمودند. و ماجرا در روز دوازدهم جمادی‌الاولی، معروض داشته، حضرت والا ارقام فرمود که: «مامورین و کارگزاران قندهار، گرفتار نفس و هوای خود شده از این ممر بود که در سال گذشته بر عایدات وجوهات آن دیار، مبالغ زیادی خسارت وارد نمود. و آخندزاده محمداعظم هوتکی را دزد بگیر مقرر کرده، او را رفیق دزد و شریک قافله قرار دادند تا که از خیانت خود خسارت به مال دولت رسانیدند؛ و اکنون که شما مواظب بندر بوده، راه صداقت پیموده‌اید، گویا راستی خود را به ظهور رسانیده تنخواه بیت‌المال را حلال خورده‌اید، پس از این نیز بیدار و هوشیار باشید که کسی مال‌التجّاره را بدون دادن خراج به قاچاقی نبرد و نیاورد و این‌طور نکنید که به این خدمتی که کرده و معروض داشته خود را امین جلوه داده‌اید سرکار ما را از خود مطمئن دانسته، مثل دیگران به هواجس نفسانی و دسایس شیطانی اقدام کرده، این خدمت خود را گواه راست‌کاری و اخلاص‌شعاری خویش قرار دهید و عاقبت منفعل شرمسار شوید.»

مشمول لطف و مرحمت والا شدن غلام‌محمدخان طرزی

و مقارن این حال در روز چهاردهم جمادی‌الاولی، حضرت والا مجدّداً چشم لطف و احسان، به سوی سردار غلام‌محمد خان طرزی، مقیم دمشق شام شریف، که دو پسر او گل‌محمد خان و محمدزمان خان از راه حصول اجازت در کابل آمده مورد احسان شاهانه شدند، و گل‌محمدخان به سرکردگی مطبع دولتی و محمدزمان خان به مصاحبتی شهزادهٔ اعظم، سردار حبیب‌الله خان مأمور و سرافراز آمده بودند، کشوده، پنج هزار روپیه بر تنخواه او افزوده اصل و اضافهٔ آن در سالی بیست هزار روپیه به شمار رفت.

جال‌سازی سید سرور نام نوکر ولی‌محمدخان

و هم در خلال احوال مسطور، سیدسرور نام، نوکر سردار ولی‌محمد خان، پسر امیر کبیر، دوست‌محمد خان که قبل از این به ذریعهٔ عریضه، از حضور والا استدعای وقایع‌نگاری حالات معاندین دولت را که در پنجاب و هند بودند، کرده و معروض داشته بود که مکاتیب اعیان و کسانی را که از کابل برای آنان برسد،

ارسال حضور می‌داریم چنانچه مکتوبات بعضی اشخاص را دولت فرستاده، فرمان وقایع‌نگاری به نام او رفته، نگار یافت که: «مکاتیبی که به دست آورده و می‌آورد ارسال حضور نماید، تا خدمتش زیاده‌تر محقّق گردد.» و او چند قطعه مکتوب فرستاده، از جمله قطعه مکتوب به مُهر و امضای امیرمحمد خان پسر سردار فیض‌محمد خان ابن امیرکبیر، دوست‌محمد خان مرحوم بود، که از کابل به سردار محمدایوب خان نگاشته بود، و حضرت والا از مطالعهٔ این مکتوب در پی تحقیق افتاد که مبادا معاندین دولت، از دساست، فراریان هند را که مورد عفو و احسان دولت شده، به اجازت دولت در افغانستان و کابل مراجعت کرده‌اند، متهم بسازند و ایشان را دوچار سیاست ساخته، طبایع دیگر کسانی را که فرارند، متنفر کنند، و همه را از ذات شاهانه روگردان نمایند. پس با این لحاظ و اندیشهٔ حسنه، مُهر امیرمحمد خان را که حاضر کابل و از سال گذشته، چنانچه رقم شد، با صالح‌محمد خان برادر خود آمده بود، با مُهرِ مکتوب مذکور تطبیق داده، مطابقت آن ظاهر گشت. و هم با مُهری که در عهدنامهٔ خود به قرآن مجید نهاده و در عریضهٔ خود نیز مُهر کرده بود، مطابق افتاده تشبّه تام آن با همه، به روی روز آمد. تا که به ذریعهٔ پرکار و ذرّه‌بین تحقیق و تدقیق شده، این‌قدر مخالفت هویدا گردید که مُهر اصل او، قدری شکستگی داشت و مهر مکتوب مذکور، دارای آن شکستگی نبود. و پس از این تحقیقات و تدقیقات عادلانه، حضرت والا زاد راه و راحلهٔ مصارف مرافعه از دولت، به امیرمحمد خان عطا کرده، مأمور هندش فرمود که با سیدسرور، دعوی خون خود را که به اتّهام او را نزدیک به قتل رسانیده بود، در محکمهٔ عدلیهٔ انگلیس، رفع و فیصل نماید. و هم محمداسمعیل خان سفیر را فرمان کرد که هرقدر مبلغ صرف دعوی او شود، از دولت بدهد. و پس از وصول امیرمحمد خان در هند، چون سید سرور عریضهٔ خود و این مکتوب را ملفوف عریضهٔ شخص دیگر ارسال حضور نموده بود، انکار آورده از میرزا خلیفه‌جی مهتمم پوسته‌خانهٔ اسلامیهٔ پشاور پرسیده شد و چون در کتاب پوسته‌خانه ثبت عریضهٔ ارسال سیدسرور نبود، اجرای این مخاصمه معطّل بماند و تا جایی که به مذاکره رفت در محلش رقم می‌شود إنْشاءَالله تعالی.

و هم در این ایّام، پنجصد میل تفنگ سوارهٔ نظام، از ادوات حربیهٔ خریدگی و ارسالی مستر جی بی کاتری، در کابل به قورخانهٔ دولت با پنجصد صندوق فشنگ، واصل گشت.

ذکر شرارت رحم‌الدین دزد چاریکاری

و هم در خلال این حال، رحم‌الدین دزد، ساکن قلعهٔ گلی، از توابع چاریکار، دست به ایذا و آزار مردم کشود، سرقت و غارت مال و منال حاضرین و مسافرین اختیارکرد، و کته‌بیگ خان، حاکم چاریکار، از شرارت او عریضه‌نگار حضور شده، طورگل نامی از ساکنین قلعهٔ محمدامین نیز به درب بار حاضرآمده عارض شد که پدرم را رحم‌الدین دزد محبوس کرده رها نمی‌دهد، و از عرض خود فرمانی به نام محمدعمر خان علاقه‌دار خواجه خضری حاصل کرده، نزد او برد که رقم‌الدین را گسیل محکمهٔ حکومت چاریکار نماید؛ و محمدعمر خان نوکر خود را عقب رحم‌الدین فرستادهٔ امر احضار کرد و او فرستاده محمدعمر خان را به ضرب چوب خسته، دست و پا ببست و محبوس کرد. بعد محمدعمر خان خود رفته، از ورود او رحم‌الدین عدّه‌ای از یاران و همراهان خود را در قریهٔ ده قاضی گرد آورد. و چون محمدعمر خان نزدیک شد، او تیغ خلاف از غلاف برآورده، به پشتِ شمشیر، او را بیازرد و بگریخت و اسپ تاخته در خانهٔ خود شد. و اعداد قوم خود را فراهم نموده روی به خواجه خضری نهاده، محمدعمر خان علاقه‌دار را در تنگنای محاصره انداخت. و طورگل، دوباره عریضه‌نگار حضور والا شده، ماجرا برنگاشت. و حضرت والا در روز چهاردهم مذکور جمادی‌الاولی، کته‌بیگ‌خان حاکم چاریکار را فرمان کرده او را با بیست‌وهشت نفر که در مجلهٔ شرارت رحم‌الدین مهر و امضا کرده بودند، طلب کابل فرمود. و چون کته‌بیگ از شرارت رحم‌الدین و بازپرس نشدن از او، گفته بود که حضرت والا وداع جهان گفته، رخت از تخت به تخته کشیده است، در باغ بلند، از امر حضرت والا به زدن چوب جان بداد و رو به آخرت نهاد.

و هم در این ایّام، قلعهٔ معقلهٔ قوم افشار نانکچی را که حصین بزرگ و دارای بروج و بارهٔ سترگیست و قوم مذکور، در وقت یورش نادرشاه افشار، بر افغانستان

و هندوستان، به همعنانی لشکر آن پادشاه کشورگیر، به اتّفاق سواران عسکر نادری از طوایف و قبایل ترک و پارس، در این مملکت آمده و دوازده هزار سوار به امر آن پادشاه در هرات و قندهار و غزنین و کابل با عیال و اطفال خود که از ایران حمل و نقل دادند، اقامت گزیده، و از جمله دستهٔ سوار افشاریه که قوم آن پادشاه بودند، قنات و اراضی آنجا را برای مقام خویش اختیار کرده، چهار قلعهٔ بزرگ و متین و مرتفع با هم متّصل ساخته و پرداخته اقامت ورزیده، در آنجا تا این زمان روز به سر می‌بردند.

خریدن دولت قلعهٔ افشار را

حضرت والا از عدم اعتماد و اعتبار به مردم افشار و قرب قلعهٔ ایشان به قصر ییلاق‌گاه باغ بلند، که نشیمن‌گاه خاص شاهی قرار داده شده، از اخراج و تبعید بزرگان آن قوم و دوچار سیاست و حبس و ضبط ایشان، خواست که نزدیک اقامتگاه پادشاهی نباشند. پس عزم خریدن آن قلعه جزم کرده و اراضی و عقار آن را خالصهٔ شاهی و مال دولت نادری گفته، قلعه را قرار قیمت معماران خریده، به سواران نظام رکاب شاهی، از قوم درانی عطا کرده، با عیال و اطفال‌شان در آن قلعه امر اقامت نمود. و مردم افشار پراکنده و منتشر گشته، بعضی برسرزمین و کلاتهٔ، خود که حضرت والا از ترحم شاهانه ضبط نفرموده، کلبهٔ محقّره‌ای ساخته پناه گزیدند. و اکثر نیست و نابود شدند و آن قلعه اکنون خراب و عماراتش تمام يباب گردیده است.

و هم در خلال احوالی که به شرح رفت، میرزا محمدحسین، برادر آخندزاده محمدحسن نام افغان قندهاری، که روز نویسندگی در خزانهٔ میمنه به سر می‌برد، دختر سکندر نام فراری گرزیوانی را که پدرش فوت شده بود، به زنی خواستار آمده و مادرش ابا نمود. و او سرباز زدن مادر دختر را حمل بر تحریک عبدالرحمن نام اسحق‌زایی که در میمنه اقامت داشت کرده، عریضه‌ای از طرف مادر آن دختر که خودش خبر نداشت، به حضور والا نگاشت که: «مال و منال شوهرم را عبدالرحمن اسحق‌زایی متصرّف شده برعلاوهٔ آن نمی‌گذارد که دختر خود را به شوهر دهم، و او می‌خواهد به برادرزادهٔ خود بدهد. و حضرت والا رجوع تحقیق

صدق و کذب این عریضه را به آخندزاده عبدالرحیم خان حاکم میمنه فرموده، و مادر دختر ماجرا در پاسخ استفسار او بازداشته، اظهار بی‌دخلی عبدالرحمن را در مال شوهر و دختر خود کرد و از عریضه کردن خود انکار و از خواستار دختر او شدن میرزا محمدحسین اظهار داد، و نیز مکشوف داشت که او برادر آخندزاده محمدحسن قندهاریست، که از شرارت خود تبعید میمنه شده است. و از عریضهٔ حاکم میمنه، حضرت والا حالی شده، ارقام فرمود که: «آن مفسد جال‌ساز را از خزانه موقوف و دیگری را مأمور کند.»

و هم در این هنگام، بهادرخان حاکم سرپل، سلطان‌الدین خان پسر خود را با چهار رأس پیشکش، به نام غلام‌بچه‌گی والا ارسال کابل نموده، در سلک غلام‌بچه‌گان منسلک گشت.

و هم رحیم ویردی خان حاکم آقچه، دوازده رأس اسپ و چهار تخته قاقمهٔ ترکمانی و دو تخته قالین خرگاهی و چهار تخته کمبل شبرغانی و سه توب قاقمه و سه تخته قالیچه روچارپایی و دو زوج موزهٔ روسی و یک توب ماهوت‌شکن سپید و نه جلد پوست قره‌گلی، به رسم تحفه و هدیه به حضور والا، و دو راس اسپ به نام شهزادهٔ اعظم، سردار حبیب‌الله خان و شهزادهٔ محترم سردار نصرالله خان، به صحابت سعید نام نوکر خود، که از جمله یک راس اسپ مال و هدیهٔ قلی‌بای، سرپرست قالین‌سازی دولت بود، گسیل کابل داشت. و همه منظور نظر مِهرمنظر انور گشت.

اصل خرید اموال دولتی و فروش آنها

و مقارن این‌حال، شراف‌بای، مأمور فروش پوست قره‌گلی در بخارا، پنجصد جلد چرم همدانی، به فرمان والا از عشق‌آباد خریده ارسال مزار نمود. و از آنجا گسیل کابل شد و هم یک تخته پوست‌کش، به فرمانی که از پیش به نامش چنانچه گذشت، اصدار یافته بود، به یکهزار و ششصد و پنجاه سم و یک تخته پوست خز به دوصد و هفتاد سم و یک تخته پوست خرس به هفتصد و پنجاه سم و یک جلد پوست کمیخت به نهٔ صد سم، که مجموع بهای همگان به اخراج و کرایهٔ حمل و نقل آنها از بخارا تا مزارشریف، بیست‌وسه هزار و ششصد و نود و شش تنگه و

سه فلوس به شمار آمد، خریده ارسال کابل نمود. و این پوست‌ها در عهد سلطنت اعلیحضرت امیر امان‌الله خان غازی، به توسط محمدامین خان فراش‌باشی پسر بای‌محمدخان فراش‌باشی چون از اصل خرید آنها آگاه نبود و نمی‌دانست به کمتر از ثلث این مبلغ فروخته شد، حتی پوست قره‌گلی بسیاری را که اکنون هر جلدی به بیست الی بیست‌وپنج روپیه فروخته می‌شود، او قرار هر جلدی به سه روپیه فروخت و هم‌چنین جمیع اموال و اجناس و سلاح آلات فراهم آمدهٔ عهد حضرت ضیاءالملّة والدّین، و امیر حبیب‌الله خان سراج‌الملّة والدّین به کمتر از ثلث و ربع بهای خرید خود به فروش رفته، بعضی از اهالی کابل، از خریدن این اموال دولتی، دارای ثروت و مکنت معتنابها شدند؛ و از درجهٔ افلاس برخاسته به رتبهٔ اعتبار و اعتماد عموم ناس، از تجّار و غیره رسیدند.

و هم در روز پنج‌شنبه، بیست‌ویک جمادی‌الاولی، میرعبدالعزیز و میرعبدالکریم پسران سید میراجان مرحوم، مورد الطاف شاهانه آمده سه زوج مزرعهٔ واقع قلعهٔ قُل‌محمد، تحت نهرشاهی بلخ، به اسم نذر حضرت سیّدالمرسلین به ایشان عطا و از مالیات و تکالیف مرسومه، مرفوع‌القلم شده، رقم معافی با حصهٔ آب زراعت آن از نهر شاهی، قرار بست و ثبت دفتر، به ایشان داده شد، که کسی طالب منشور مجدّد نشود.

و هم در این وقت، عبدالله خان خزانه‌دار مزارشریف، شش لک و شانزده هزار روپیه که از مصارف کشوری و لشکری ترکستان افزون به شمار آمده بود، مصحوب علی‌احمد نام، پیادهٔ خزانهٔ آنجا، جانب کابل حمل و نقل داد.

پاسخ عریضهٔ کدخدا اسماعیل قاینی

روز پنج‌شنبه بیست‌وپنجم جمادی‌الاولی، از عریضهٔ کدخدا اسمعیل خان قاینی، فرستادهٔ امیر علی‌اکبرخان شوکة‌الملک، که از پیش وعدهٔ ذکر پاسخ آن داده آمد فرمان شد که: «حکاّم و سرحدداران مأمورند که اموال مسروقهٔ رعایا و تبعهٔ دولت ایران را، از رعایا و تبعهٔ این دولت، اگر به سرقت بیاورند و دست‌یاب شود، مسترد کنند و بدون ثبوت و محض ادّعا اگر داده شود امکان ندارد.» و او که تا این وقت

در فراه معطّل پاسخ عریضهٔ خود بود، چون اموال مسروقه را شرعاً ثبوت نمی‌توانست، بی‌نیل مراجعت کرده، کامیاب نگشت.

فرار پسران حاجی سیدمحمود سرابی

و هم در خلال احوالی که به شرح رفت، سید حسین‌رضا و محمدرضا و عبدالحسین و غلام‌حسین، پسران حاجی سیدمحمود سرابی، که فروختن املاک و قلاع و مزارع واقع سراب و ناهور غزنین ایشان، به واسطهٔ مساحت و جریب کردن حاجی محمدنبی پسر ناظر نعیم کابلی، که تفاوت مالیات آن به روی کار آمده، به پنجاه هزار روپیه، قرار شفع‌داری، به مردم هزار فروخته و خود ایشان تبعید و اخراج کاهدانک، از توابع فراه، چنانچه گذشت شده، و در آنجا خواهر ایشان را امیر نامی از قوم قزلباش، به زنی خواسته، ایشان که از نجبا و سادات بودند و از وصلت باعوام ننگ و عار داشتند، این امر در طبیعت سیادت‌شان ناگوار افتاده، آهنگ فرار کردند، چنانچه هجده نفر از قوم پاسینی افغان کوچی، به کرایه و مزد با خود یار ساخته احمال و اثقال خویش را بر اشتران آنها حمل نموده و زنان و دختران خود را به سواری ده رأس اسپ، که از خود داشتند، برداشتند و طریق مشهد مقدّس برگرفته، پس از وصول در قریهٔ کده، از توابع چخانسور، که متوطّنین و ساکنین آن را محمدعمر خان نورزایی، از راه اختلاف مذهبی در سنهٔ ۱۲۹۷ چنانچه گذشت، به حلف قرآن مجید از قلعه برآورده، قتل و غارت و اسیر کرد، یک تن نماینده راه از اهالی آن قریه که شیعه بودند، با خود همراه ساخته در سیستان و از آنجا در مشهد مقدّس رفتند. و به امیر محمدعلی‌شاه قوم خود، که او نیز چنانچه گذشت با اهل و عیال و اطفال خود از سراب غزنین فرار کرده در آنجا قرار گرفته بود، انباز و دمساز گشتند.

وقایع ماه جمادی‌الاخرای سنهٔ ۱۳۱۷ هجری

در تضاعیف واقعاتی که رقم شد، سیف آخندزاده رئیس قبایل بادیه‌نشین و ییلاق‌گزین قوم اسحق‌زایی پشت‌رودی، که مزارع و مراتع هزارهٔ دایزنگی و دایکندی را تلف و علف دواب و مواشی خود و ضایع کرده و در پاسخ بازپرس عبدالوهاب خان حاکم هزارگان مذکوره و قاضی و مفتی محکمهٔ شرعیّهٔ آنجا، از دهن تفنگ جواب گفته و مال و متاع ضعفای هزاره را غارت و تاراج نموده و چهارده فرد گاو را به یغما برده و از ادای باج چراگاه دولتی که جبال و مراتع بعیده و مرغزارها بودند، سر باززده از عریضهٔ حاکم مذکور چنانچه گذشت، با خود حاکم و کدخدایان هزارهٔ منهوبه طلب کابل بود، در جواب استنطاق حکومت، به زبان فریت و تهمت اظهار کرد که سی و شش هزار روپیه، عبدالوهاب خان حاکم، از من و اهالی قبیله‌ام قرض گرفته. چون طالب دین خود شدم با خامهٔ اتهام از نکوهش من به حضور والا ارقام نمود که مرا بدنام ساخته قرضم را ندهد. و چون از این اظهار کاذبهٔ خود حجّت و برهانی نداشت و مسموع نگشت، از گفتار خود، عدول کرده گفت که این مبلغ را مردم هزاره از خانهٔ من و اهالی قبیله‌ام به غارت برداشته و هم حاکم یکهزار و پنجصد رأس گوسپند از قبایل تحت سرکردگی من به جور و اکراه گرفته است. و از این اظهارات او رجوع تمیز حقّ و باطل جانبین به دفتر، امضا، شده. آخندزاده نزد سردار محمدحسن خان و غیره هیئت امضائیه به تاراج مال و منال و تلف و علف و پامال نمودن مراتع و مزارع مردم هزاره معترف و خستو آمده از ادعای خود و به امضای سردار محمدحسین خان ملامت و ملزم ومحبوس سخت گردیده در زندان سیاست بمرد. و پس از فوت او غلام‌رسول خان پسرش، با قبایل بادیه‌نشین قوم اسحق‌زایی، ترک قشلاق گزیدن پشت‌رود کرد. چنانچه بیاید اقامت‌گزین بلخ و میمنه و ییلاق‌نشین هزاره‌جات شده، از مردم هزاره انتقام خون پدر خود را کشیده، در انواع جور و ستم و مضایقه ننمود و عبدالوهاب خان که رعایت رعیّت کرده به صدق معروض حضور داشته بود، در روز دوشنبه سوم جمادی‌الاخری به حکومت هزارهٔ دایزنگی

و دای... برحال و مرخص مراجعت گشت. و به ذریعهٔ اشتهار از برحالی و خیرسگالی او به مردم هزارهٔ تحت حکومتش خبر داده شد.

فرار اختیار کردن سید عبدالرؤف کنری

و از دیگر سوی، در خلال واقعاتی که رقم شد، سیدعبدالرؤف نامی از تعلّقه و منسوبهٔ سیدمحمود کنری، خودسر، از حسن ابدال در کنر آمده حضرت والا، ملا میر امرالله خان قاضی کنر را که در عهد امیرحبیب‌الله، سراج‌الملّة والدّین در بلوای اهالی قندهار چنانچه بیاید کشته شد، فرمان کرد که سید عبدالرؤف را با خود در کابل بیاورد. و سیف‌الله‌خان حاکم کنر، قاضی را گسیل کابل نموده وی را امر آمدن به کابل نکرد، پس از وصول قاضی در کابل، او را رهنورد پیشگاه حضور ساخت و او دو سه روز در کابل به سربرده، راه فرار برگرفت و در کنر شده، عیال و اطفال خود را برداشته، روی گریز جانب پشاور نهاد. از عرض راه با سیّدغلام خسرزادهٔ خود، دستگیر و محبوس سیف‌الله خان حاکم گشت. و حضرت والا در روز چهارم جمادی‌الاخری فرمان کرد که: «او را همچنان محبوس گسیل کابل داشته، عیال و اطفال و مال و منالش را حراست نماید.»

از پشاور در کابل آمدن بعضی فراریان

و هم در تضاعیف واقعات مسطوره، عبدالغنی خان پسر عطامحمد خان، از نبایر سعادت خان مهمند، متوطّن لعل‌پوره با شیرعلی خان برادر و احمدشاه نام نوکر خود که فرار پشاور بودند، و روز عسّرت به سر می‌بردند، از عریضه و استدعای خود مجاز و معفو آمده در موطن و مسکن خویش باز[آمد] و از الطاف شاهانه سرافراز گشت و دوهزار روپیه به او عطا شده مأمور گردید که عیال و اطفال خود را از باجاور در جلال‌آباد بیاورد.

و مقارن این حال، از عریضه و استدعای مادر معشوقه زوجهٔ اکبرخان لعل‌پوره‌ای، حضرت والا یک محمل تخت روان با پنجصد روپیه نزد محراب خان کوتوال جلال‌آباد ارسال فرموده، امر کرد که: «در لعل‌پوره رفته زوجهٔ اکبرخان را به

اعزاز و احترام تام، در جلال‌آباد آورده از آنجا با بدرقه و پاسبان گسیل کابل کند.» و او امر والا را به تقدیم رسانیده محمدشریف حواله‌دار را با هفت تن از سپاهیان نظام به بدرقگی و خدمت پاسبانی او گماشته، رهنورد کابل نمود و به حضور والا وحرم محترم شاهی آمده، چندی محترمانه به سربرده بازگشت.

و هم در این ایّام، امیرمحمد خان، برادر سلطان‌محمد خان جبارخیل که فرار پشاور و دوچار عسّرت روزگار بود، از عریضه و استدعای خود، اجازت مراجعت یافته در موطن و مسکن خویش آمد.

و هم‌چنین فیض‌طلب خان گوشته‌ای، با محمدخان و خوش‌دل خان برادران و محمد خان و سعید خان پسران و یارگل خان پسر اندر خود، به ذریعهٔ عریضه و عهدنامهٔ موثّقه به سوگند اکیدهٔ خود، اجازت آمدن در افغانستان یافته، در کابل واصل و از مرارت و مشقّت غربت و ذلّت و عسّرت معیشت و مباعدت قومیّت و جلاوطنی، که در پشاور به سر می‌برد فارغ گشت.

ترمیم سرک کابل و هرات

و مقارن این حال، در روز ششم جمادی‌الاخری، خداداد نام هزاره صوبه‌دار دستهٔ ششم فوج پیادهٔ سفرمینا، مأمور ترمیم سرک هزاره‌جات که در سنهٔ ۱۳۰۸ پس از تدمیر گروه شریر هزارهٔ حجرستان و ارزگان و بعضی از قبایل هزاره سه‌پای دایزنگی چون محمدعظیم بیگ، پسر علی‌زاهد و غیره از کابل تا هرات و از یکه‌اولنگ تا تمزان و گیزاب، از مشرق به مغرب و از شمال به جنوب، از اندرون جبال و کوهستان موطن هزاره ساخته و پرداخته شده، و هم‌چنین از قراباغ غزنین تا جاغوری و پشه‌ای و شیرداغ و ارزگان و اندرون ملک هزارهٔ دای‌چوپان تا اوزمتو و قندهار، سرک دیگر آباد گردیده و در این‌وقت، از شدّت باران و جریان سیل، خراب و بیاب گشته بودند و عبدالوهاب خان حاکم دای[زنگی] و حاجی محمود خان تایمنی حاکم هزارهٔ بهسود را فرمان رفت که: «جمعی از احاد و افراد اعدا رعیّت تبعهٔ حکومت خود را، به دست صوبه‌دار مذکور و دو تن دیگر از صوبه‌داران فوج مزبور، که مامور این کارند داده، از موضع اونی، واقع متّصل سرچشمهٔ تابع میدان کابل، تا گرماب و کوتل یعقوب مردم بهسود و از آنجا تا

دراز قول، اول خاک هزارهٔ دایزنگی آباد نمایند و از آنجا تا دولت‌یار تابع هرات و موطن قوم هزارهٔ ایوماق، مردم دایزنگی مرمّت و آباد کنند و از دولت‌یار تا شهر هرات، مردم عرض راه از توابع حکومت آنجا ترمیم و تعمیر می‌نمایند.» و هر سه تن صوبه‌داران فوج مذکور، این امر را به کمال سرعت به پای برده، سهولت مرور قوافل مسافرین به روی کار آوردند. و از آن هنگام تا این هنگام که سنهٔ هجریه به هزار و سه صد و چهل و سه منصرم و منقضی گشته، کسی به ترمیم این راه، که اقرب طرق کابل و هراتست نپرداخته، همه مخروب و مطمور گردیده است.

شرح حال و عریضهٔ عبدالرشیدخان

و هم در این هنگام، عبدالرشید خان پسر عبدالمجید خان قلماق، که منصب‌خانه سامانی حضور والا داشت و از سعادت رو برتافته، راه فرار برداشت و میر احمدشاه خان ملک‌التجار، در حین موجودی کردن طلاهای تحویل او، چند دانه طلا را به سرقت، در جورب و اندرون بوط خود در آورده و خانجی خان، خانه سامان آن را از جورب و بوت برآورده، میر احمدشاه خان از این خست طبع و سرقت خود، محبوس و چنانچه در تضاعیف وقایع سنهٔ ۱۳۱۱ هجری رقم شد، تمامت متملکاتش ضبط گشت، از یارکند، تعلّق و تابع دولت ختای، عریضه‌نگار حضور والا شده، عفو تقصیر و اجازت مراجعت در افغانستان خواست و چون حقّ احسان بیکران حضرت والا را نشناخته و الطاف پادشاهی را در زاویهٔ نیسان انداخته فرار کرده بود، عرضش پذیرفته نگشت. چنانچه در روز ششم جمادی الاخری در پاسخ او ارقام رفت که: «شما شب و روز، به خیال خام تحصیل علوم و فنون جدیده را که از مذاق آنها و اثرات و نتایج هیچ یک ندیده و نچشیده، محض خواندن اوصاف آنها را از جراید اخبار، در کاخ دماغ پروریدن آغاز کرده، تمنّا و نیاز رخصت و اجازت در ممالک خارجه رفتن نمودید، و سرکار ما به اقتضای رأی صواب‌نما، شما را منع کرده همی فرمود که چون از علوم دینیّهٔ اسلامیهٔ خود بهره ندارید، علوم جدیدهٔ اروپائیه مورث خلل و افساد عقیده شما شده، شما را از دین بری می‌سازد و اگر چنانچه شوق تحصیل آنها را داشته باشید، نخست تکمیل علوم دینیّه و اعتقادیهٔ اسلامیّه و آئین محمدیّه را کرده، بعد به تحصیل آنها بپردازید

تا دهری و بی‌دین نشوید و بی‌دینی شما به دیگر مسلمانان سرایت نکند؛ و شما اندرز و نصحیت سرکار ما را نشنیده، از اغوای شیطان که در دل شما جای گرفته بود، کاربند زحمت خود شده، ترک راحت کردید و اسلحه و اسباب خاصهٔ ولینعم خود را که سالها شما را نوازش و پرورش نموده بود، با خود برداشته و حقوق نمک و احسان را به کنار گذاشته و فرار کرده بردید. حالا که پند ما را نشنفته و خود رفته‌اید از علوم و فنونی که شوق حصول آنها را داشتید بنگارید که کدام علم و صنعت و حرفت را به جز نادانی و ذلّت و عسّرت حاصل کرده‌اید؟ باری از علوم و فنونی که به دست آورده فایده برداشته، در همان‌جا روز به سر برید. در افغانستان نیایید که علوم و فنون و صنایع جدیده، هنوز رواج نیافته و کسی آنها را نمی‌داند که اعزاز و احترام شما نماید.»

شرح حال و عریضهٔ سردار محمدعظیم خان

و هم در این احیان، سردار محمدعظیم خان ابن امیرکبیر، دوست‌محمد خان مرحوم، که فرار هند بود و روز عسّرت و ذلّت به سر برده و کمال هون و خواری را حاصل داشت، عریضه‌نگار حضور والا شده برنگاشت که: «اگر التفات شهریاری دستگیر احوال خاکساریم نشود، البته مرتکب خودکشی خواهم شد؛ و اکنون دیوانه‌وار در کوچه و بازار هند گشته، شهرهٔ شهر و سخرهٔ دهر شده‌ام و روزگارم به رسوایی و بدناموسی کشیده است.» و حضرت والا از این عریضهٔ جگرخراش او، رهگرای صلهٔ ارحامی شده و قلم عفو بر ناصیهٔ عصیانش که بدخواهی دولت در نهاد داشت کشیده، در روز دهم جمادی‌الاخری، محمداسمعیل خان سفیر را در کلکته فرمان کرد که: «اگر گورنمنت کشور هند، مانع از آمدن او در افغانستان شوند، از ویسرای اجازت حاصل کرده و یکهزار روپیهٔ کلّه‌دار، به نام زاد و توشهٔ راه به او، از دولت داده گسیل کابلش نماید.»

و هم محمداکبر خان پسر ایشک‌آقاسی عطاءالله خان بارکزایی را که عریضهٔ استدعای اجازت مراجعت در افغانستان و استرحام عفو تقصیر و عصیان خود را ملفوف عریضهٔ محمداسمعیل خان سفیر ارسال حضور داشته بود، فرمان رفت که: «عهدنامه در قرآن مجید رقم و ارسال کند، بعد اجازت مراجعت عنایت می‌شود.» و

هم‌چنین غلام محی‌الدین خان، پسر محمداکبر خان از نبایر ایشک‌آقاسی پردل خان مرحوم، عریضه‌ای ارسال داشته، عهدنامه در حاشیهٔ قرآن شریف از وی خواسته شد، و در پایان کار هر دو تن چنانچه بیاید، در کابل آمده، غلام محی‌الدین خان به منصب سرجان میجری دربار معلّی و محمداکبر خان به رتبهٔ کیمیاگر سرداری درجهٔ اول، سرافراز و ممتاز گشت.

و هم در این ایّام، چهل لک فشنگ سه صد و سی بور، برای تفنگهای هفت و دوازده تیر جرمنی نظامی از خریداری و ارسالی مستر جی بی کاتری، نوکر تنخواه‌خوار و خدمت‌گزار این دولت از اروپا در قورخانهٔ کابل واصل گشت و در پایان کار، به عهد امیر امان‌الله خان غازی که در این سنهٔ ۱۳۴۳ هجری که زمان نگارش کرت سوم این تاریخ است، صرف جنگ داخلی سمت جنوبی شده، اندکی باقی‌ماند که إنْشاءَالله در موقعش مفصلاً رقم خواهد شد.

صورت حساب مستر مارتین و کتاب آن

و هم در این آوان یک جلد کتاب حساب پنج‌سالهٔ مستر مارتین انگلیس مشتمل بر هشتاد و چهار ورق که در ماه صفر سنهٔ ۱۳۰۹ هجری مطابق ماه ستمبر سنهٔ ۱۸۹۱ میلادی، نوکری و خدمت این دولت را اختیار کرده و در ماهی پنج هزار و سالی شصت هزار روپیه کلّه‌دار چنانچه گذشت، برای او مشاهره معیّن شده و در بین مواضعه و قراداد به امضای دولت و خود او، به روی کار آمده بود که آلات و ادوات کارآمد ماشین‌های فابریکه بخار، هرقدر که از او خواسته شود و او گسیل کابل کند بهای آن داده شود. و او در قطع محاسبات خود از میرزا عبدالاحد خان قزلباش قندهاری که حساب‌گیر بوده، یک لک و هفتاد و یکهزار و هفتصد و بیست روپیه کلّه‌دار، برعهدهٔ او ثابت نمود که به دولت مسترد کند. و او شکوه از کج حسابی او کرده و حضرت والا کتاب سنجش میرزای مذکور را که رقم شد، نزد محمداسمعیل خان ارسال فرمود که خود او به حساب خویش علم حاصل نموده بقیهٔ وجه دولت را ادا نماید.

شرح حال ملاّ مقام‌شاه

و هم در تضاعیف واقعات مسطوره، ملاّ مقام‌شاه نامی کارسه نفر محرّر محکمهٔ شرعیهٔ فراه را به دونفر متعهّد و مأمور آنجا شده و چندی کار کرده، به بهانهٔ قطع معاملات صکوکات خود در کابل آمده و عرصهٔ یکسال و دو ماه در کابل به سر برده، زوجهٔ میرزا تاج‌محمد افغان، نویسندهٔ کوتوالی را که فوت شده بود، به زنی خواست و دختر او را که نامزد محمدایوب نام، پسر محمداکبر قوم قزلباش بود، نظر به اختلاف مذهب به افغانی نامزد کرد و دعوی جانبین منجر به محکمهٔ شرعیهٔ کابل‌شده، از اعتراف دختر که خود را به سابق‌تر از تاریخ نامزدی شوهر دوم، زوجهٔ محمدایوب گفت و هم شهود برطبق اقرار او نزد قاضی گذشت. ملاّ مقام شاه و دامادش منفعل و ملامت گشت. و قاضی محمدحسن خان از عدم محرّر و تعطیل اجرای امور شرعیهٔ فراه، معروض حضور والا داشته، شرحی از حالت پرحیلت ملاّ مقام‌شاه برنگاشت. و حضرت والا، در روز دهم مذکور جمادی الاخری، شهزادهٔ اعظم سردار حبیب‌الله خان را فرمان کرد که آن حرامزده را در هرجا باشد، پیدا و روانهٔ فراه کند. و این ملاّ مقام‌شاه رفته رفته، به وسایل و وسایط، در محکمهٔ شرعیّهٔ کابل به منصب افتا نایل آمد و پس از چندی خود را به منصب قضاوت پنجشیر واصل ساخته، در آنجا مرتکب خیانت گشته معزول شد.

صدور حکم والا به حق‌رسانی اهالی قندهار

و مقارن این حال، در روز هفدهم جمادی‌الاخری، قرار سال گذشته، یک ثوب چوخای کرک سجاف ابرهٔ کشمیری دوره پهمک نیم‌زری جهته برای غلام‌جیلانی نصوار فروش، به امر والا و اسم خلعت ارسال پشاور شد.

و هم در خلال واقعاتی که به شرح رفت، از عرایض وقایع‌نگاران مردم جدیدالاسلام کافرستان متوطّنهٔ قرب اسمار و لمقان تابعان جلال‌آباد چنانچه گذشت، جور وستم و دختر و زن به اکراه گرفتن مأمورین دولت و معلّمین دینیات از مردم کافرستان مذکور، به گوش دادنیوش حضرت والا رسیده و چندتن از سواران نظام خاص رکاب شاهی اول، مأمور تحقیق و تمییز صدق و کذب این

معاملهٔ ظالمانه شده، مردم جدیدالاسلام مسطور، شرحی از تطاول و تعدّی و مصادرت مأمورین و ضبّاط و عمّال کشوری و منصب‌داران لشکری، که مأمور کافرستان بودند، به ممیّزین و مفتّشین مزبور اظهار کرده و نگار داده، از جمله دوصد و هفتاد و شش‌نفر زن و دختر شوهردار و بی‌شوهر را با نقد و جنس زیادی، نام به نام، ارقام کردند که از ایشان به جور و تغلّب گرفته‌اند. و حضرت والا، مباشرین این امر قبیح و متصرّفین زنان و دختران خوشگل و ملیح را طلب کابل فرموده، ایشان از کار جناحت بار خود انکار آوردند. و حضرت والا از منکر شدن آنان، جنرال بهاءُالدّین‌خان مقیم اسمار را احکام و ارقام گسیل کابل داشتن جوردیدگان کافرستان فرمود. و وکلای ایشان در کابل آمده هرچه را که نزد ممیّزین اظهار کرده بودند بر جائرین ثابت کرده و همگنان را گرفتار شکنجهٔ عتاب و عقاب سلطنت و دوچار فشار سیاست ساختند.

مورد الطاف شاهانه شدن برادرزادهٔ نوروز خان خارانی

و هم در این هنگام، محمدحسن خان قوم نوشیروانی، برادرزادهٔ نوروز خان بلوچ خارانی، که با هفده خانوار، چنانچه گذشت، هجرت اختیار کرده در قندهار آمده بود، حاضر حضور والا و شرفیاب تقبیل سدهٔ علیا گردیده، در روز بیستم جمادی الاخری مورد الطاف خسروانه و تعیین تنخواه چهارهزار روپیه سالانه سرافراز آمد؛ و در سالی هفتصد و بیست روپیه تنخواه برای علی‌محمد خان عم‌زادهٔ او معیّن و مرحمت گشته، در باب یکصد خانوار از قومش، که از قفای او راه هجرت برگرفته وارد قندهار شده بودند، محمدعلم خان حکمران قندهار و دوست‌محمد خان سرپرست مهاجرین را فرمان رفت که ایشان را در قریهٔ زنگی‌آباد یا قریهٔ خنجکک، از خالصه‌جات، جا و ماوی و مزرع و جیره و تقاوی به مثابهٔ دیگر مهاجرین، از طرف دولت بدهند.

و مقارن این حال، محمدطاهر نامی از حضور شهزادهٔ اعظم، سردار حبیب‌الله خان، از فوت ملاّ احمدجان قاضی مقر، که از پیش رقم شد، مأمور قضاوت محکمهٔ شرعیّه آنجا شد.

و هم در این ایّام، سید زمرّد شاه، عامل بندر کافرچاه، واقع سرحد قلات، چهل و پنج نفر اشتر را با سه خروار و هفتاد من بادام که خریدن و تجارت کردنش به جز دولت بر عموم ممنوع و قدغن بود، با شش خروار گندم که نیز در خارج مملکت بردن آن ممنوع بود، و پنجاه من جو و یکهزار و دوصد و پنجاه روپیهٔ کابلی، از مال قوم افغان ناصری کوچی که همه را به قاچاقی، از راه غیر معروف جانب خارج مملکت می‌بردند، ضبط و تحویل کارکنان دولت علیه کرد.

و هم دراین هنگام، محمدحسن‌خان فرستادهٔ نوروزخان خارانی، همواره و همه ساله، هدیه و تحفهٔ معیّنه، گسیل درگاه و پیشگاه دربار معلّی می‌داشت، به عادت مستمرّه اشتر و خرما و غیره اشیاء، به رسم تحفه، در کابل آورده و تقدیم حضور انور والا، شهزادهٔ اعظم، سردار حبیب‌الله خان و شهزادهٔ محترم سردار نصرالله خان نموده، از این سوی سه ثوب چوخای کمخواب و دو توب کمخواب نابریده و نادوخته و یک ثوب چوخای ابره و یک تخته ابرهٔ کشمیری و سه طاقه شال و هشت طاقه لنگی زرّین و دو ثوب چوخای ماهوت و یک تخته پتوی کابلی، به امر حضرت والا، شهزاده‌ها، به نام نوروز خان مصحوب فرستادهٔ او ارسال شد و فرستادهٔ او چنانچه بیاید، در روز غرّهٔ رجب از کابل راه خاران بلوچستان برگرفت.

تحریک میرزا محمدهاشم‌خان مردم لقمان را به عرض از جور حاکم شان

و هم در این ایّام، غلام‌ربانی خان و میرزا محمداکبر خان و میرزا عمراخان و میرزا باقرخان و ملک پاینده‌محمد خان و ملک پیرمحمد خان و میرزا محمدامین خان و سید محمود خان، از رؤسا و سرکردگان مردم رعیّت تبعهٔ حکومت لمقان و توابع و نواح آن، به تحریک میرزا محمدهاشم خان کور واحدالعین کشمیری، برادر میرزا محمدقاسم خان سنجشی و سردفتر بولک لمقان، یک لک و پنجاه هزار روپیه غبن و خیانت محمدعلی خان سیقانی حاکم خود و محمدعمر خان نایب او را ادعا کرده، حجّت چهل هزار روپیه به نام جرم زبان از عدم اثبات کردن ادعای خویش برعهده و ذمهٔ آن دو تن با ضمانان معتمد و معتبر به دولت دادند که اگر ثابت نکردند از مال به دولت بدهند، زیرا در صورت عدم ثبوت و اتّهام‌شان نسبت به حاکم و نایب او مشهود و مکشوف می‌گردد و پس مبلغ مذکور را قرار حجّت

خود، به نام جریمهٔ زبان تحویل خزانه نمایند. و حضرت والا، عرض و ادّعای ایشان را منظور فرموده از کابل رخصت مراجعت نمود. و اگر چه ایشان اثبات مبلغ مدّعابه را عرصهٔ چهل روز موعد قرار داده بودند، حضرت والا امر کرد که تا نوروز سیچقان‌ئیل سال آتی، آرام و آسوده در خانه‌های بوده، بعد در کابل آمده طومار خیانت و غدر آن دو تن را با خود بیاورند. و در روز بیست و سوم جمادی الاخری، محمدعلی خان را ارقام و از عرض و ادّعای رعایای محکومه آگهی داد که: «شما را امین پنداشته، مأمور حکومت فرمودیم اگر چنانچه خیانت و مصادرت بر ذمّت شما ثابت گشت، کیفر و مکافات آن را خواهی دید و زهر تلخ‌کامی سیاست را خواهی چشید.» و هم از حکومتش معزول و طلب کابل فرمود که بلادر[نگ] آهنگ جبین‌سایی عتبهٔ علیا کند؛ و فتح‌محمد خان و عبدالعظیم خان و محمداکرم خان و نظرمحمد خان و الله‌دوست خان دفعداران سواران نظام شاهی اول را مأمور حکومت لمقان و محال تابعهٔ آن کرد و ایشان را امر فرمود که مطابق قواعد نظامنامهٔ حکومتی، مواظب اجرای امور مملکتی و رعیّتی شوند و هم عموم مردم لمقان را ارقام فرمود که بدون یأس و هراس نزد ملاّ عبدالله خان قاضی آنجا، مبالغ مصادرهٔ حاکم ظالم خود را در قید سیاهه آورده اغماض و لحاظ جایز نشمارند، و هم سی تن از خدمه و تبعه و پیشکاران حاکم مذکور را طلب کابل نمود که در آنجا شدند.

معاشقت فیروز و زوجهٔ ملاّ غلام عمر

و هم در خلال احوالی‌که رقم شده آمد، فیروز نامی از پیادگان ساخلو، مقیم بندر دکّه، با زوجهٔ ملاّ غلام عمر نام، مؤذّن مسجد بندر مذکور، نرد معاشقت باخته، یک به جانب دیگری نظر وصال انداخته و هر دو باهم در امری که نبایست پرداخت، درساخت. و چندی از همدیگر کام مخالطت حاصل کرده تا که شبی در طلب وصل یار، پیرهن و زیرجامه و دستار و پاافزار خود را در زیر درختی از سر و تن و پا برآورد و خود را در لنگ پیچیده، به فراز بامی که زوجهٔ ملاّ غلام خوابیده بود برشده، با او سرگرم کار ناهنجار گشت و ملاّی باغیرت اسلامیّت تفنگچهٔ شش

تیری که با خود داشت، جانب فاعل و مفعوله کشاد و او و فیروز بدروز جراحت خفیفی برداشته رو به فرار گذاشت، و زوجهٔ مزنیّه نیز به گریز شد.

و هم‌چنین یارگل نامی زوجهٔ یوسف نام ساکن بندر دکّه را باخود برداشته، فرار اختیار کرد و گرفتار دست سرتیپ محمدحسین سرحددار گشت و او به انبیاء خان علاقه‌دار رود مهمندش سپرده، او نزد خود نگاهداشته، در کابل یا جلال‌آباد نفرستاد. تا که حضرت والا از عریضهٔ سرتیپ محمدحسین خان و میری‌شاه نام، بر ماجرا آگاه شده یوسف و زوجهٔ او و یارگل را طلب کابل فرموده، در روز بیست‌وچهار جمادی‌الاخری سرتیپ محمدحسین ارقام و امر به دست آوردن فیروز و زوجهٔ ملاّ غلام عمر کرد.

شرح حال و عریضهٔ سیداکبرخان تیراهی

و از دیگر سوی، درخلال واقعات مسطوره، سیداکبر خان تیراهی، که پس از اطفای نائرهٔ قتال و جدال اهالی سرحد و ملاّ نجم‌الدّین و درویش و هاشم نام سوادی، که در تضاعیف وقایع سال هزار و سه صد و شانزده به شرح رفت، وارد جلال‌آباد شده و نوازش شاهانه و رخصت مراجعت در خانهٔ خود یافته بود، به ذریعهٔ عریضه استدعای اعتماد و اعتبارنامه از حضور والا نموده معروض داشت که: «عزم طواف بیت‌الله‌الحرام، جزم و تمنا دارد که نیمقهٔ انیقه‌ای به نام سعادت‌ارتسام خلیفة‌المسلمین. اعلیحضرت قدر قدرت، سلطان معظم مالک رقاب امم، در باب او مرتسم گردد تا به واسطهٔ آن، به درب بار خلافت آثار راه عزّت و وقاری یابد و از تسلط و استیلای دولت انگلیس، براین مملکت و عموم ممالک اسلامی، به عزّ عرض سلطانی رسانده، شاید که از الطاف و توجهات جهان‌درجات اسلام‌کارانهٔ او، بر مرام فایق آمده کشود کار و بهبود روزگار مسلمین، به روی روز افتد و حضرت والا، در پاسخ او ارقام فرمود که: «چند سالست، تعیین حدود و تشیید اساس اتحّاد و داد، در بین دولتین افغانستان و انگلیس به روی کار آمده و رشته دوستی منعقد و مرتبط آمده است، قبل از آن که سالها دولت انگلیس را کاری و انضباط و اختیاری در محال تیراه و غیره جبال شرقی افغانستان و شمال و مغرب هندوستان نبوده و سرکار ما اندرزها و نصیحت‌ها هریک از طوایف و قبایل سرحدیه را

نموده، القاهات و هدایات اسلامیّت و قومیّت فرمود، چرا مردم تیراه و غیره را هدایت و ارشاد و امر معروف و نهی منکر نکردید؟ و از امور دینیّه و مذهبیّهٔ اسلامیه ایشان را آگاه ننمودید؟ و سخنان ما را نشنیدید؟ حالا که تعیین حدود در میان آمده، دولتین برآن امضا کردند، دیگر حاجتی به آمد و رفت و سماجت شما نیست، اگر عزم آمدن در کابل به دل داشته باشید، هرگز نیایید که ما را با شما کاری نیست و به گفتار خلاف کردار و رفتار شما اعتماد و اعتباری نه. پس اگر واقعاً در حج می‌روید بروید، و این که استدعای نگارش اعتمادنامه به نام نامی سلطان معظم نموده‌اید، تا کنون راه ارسال رسل و رسایل از این‌دولت به حضرت آن خلافت رتبت کشوده نشده و نیست؛ و بدون سبب نامه نوشتن و شما را رسول قراردادن، از اندیشهٔ صواب بعید است. و آن اعلیحضرت را کی و در کدام وقت و هنگام، حقّ مداخلت در علاقهٔ تیراه بوده، که حالا آن را به هرکه بخواهد مفوّض بدارد؟ و این نیک معلوم است که تمامت آن حدود، از قدیم تا نهر سند، حقّ و خاک افغانستان بوده و موطن و مسکن طوایف و قبایل افغان است چنانچه در دست تملک و تصرّف دارند؛ و اکنون که از بی‌دیانتی و عدم معرفت قومی و اطاعت اوامر دینی و اتحّاد ملی و مذهبی‌خود آن اقوام و قبایل، با دولت انگلیس مجبورانه امر تعیین و تحدید حدود در میان آمده، و قبل از روی داد این معامله مردم را از راه کشیده در چاه انداختید و کار را خراب ساخته تا بدین‌جا رساندید که آن جبال و اودیه و قفار، از حدّ باجاور تا موضع نوشکی و چاکی بلوچستان، ضمیمهٔ خاک مقبوضه و مستعمرهٔ دولت انگلیس گشت، و نهر سند که، سرحد ذاتی افغانستان، در بین و وسط ولایات افغانیه اتفاق افتاده، حقوق اسلامیّت و اتحّاد نژاد و قومیّت، از نفاق خود آن مردم ضایع گردیده، همه برباد حادثات جهالت و نادانی خودشان رفت؛ اگر نه دولت انگلیس [را] چه حقّ مداخلت وتصرّف در هند و سند و پنجاب و افغانستان مشرقی بود که دخالت و تصاحب می‌نمود؟ باری سلطان معظم را به این امر و این ولایت و محال چه حقّ دخالت و تعلق است؟ اگر عقل شما همین باشد، عذر شما خواسته است؛ زیرا از جهان و سیاست دول مستعمره، خصوص انگلیس خبر ندارید؛ و هنوز مشغول همان قٰالَ زَیْدٌ عمرواً وَ اَفْتٰی فِلان مَسئَلهٔ می‌باشید. انتهی.»

فرار کردن و گرفتار آمدن کرنیل سرفراز خان

و مقارن این حال، سرفراز خان کرنیل که به این منصب مفتخر بود و تنخواه برده طریق خدمت نمی‌پیمود، از عدم مأموریت خود به خدمتی به غیرت افتاده، فرار اختیار کرد و در عرض راه رود خوگیانی، از توابع جلال‌آباد، گرفتار دست سید غلام‌سرور و جلال‌الدین خان نایب تحصیل‌دار، بولک لک روپیه‌گی گشت و آن دو تن او را با سه رأس اسپ و اسلحه‌اش، گسیل کابل نموده محبوس زندان کوتوالی شد.

جور و ستم مهاجرین افغان به مردم هزاره

و از دیگر سوی، در خلال احوالی که مرقوم شده آمد، گروه مهاجر قوم اچکزایی که در یک کنار نهر هیرمند، جا و ماوی گرفته اراضی و عقار و مزارع و مراتع واقع علاقهٔ گیزاب هزاره را متصرّف شده بودند، نقض عهد و توبه‌نامه که از تنبیه و تهدید حضرت والا چنانچه گذشت، ارسال حضرت والا داشتند، کرده، به تحریک ایشک‌آقاسی، دوست‌محمد خان، دست غارت به مال و منال مردم هزاره گشوده، معابر و مسالک را مقابر و مهالک گردانیدند، و راه عبور و مرور و از جایی به‌جایی شدن را به روی آن قوم فرومایه که همسایه و در حمایهٔ افغان به شمار بودند مسدود نموده، دَرِ جور و جفا بکشودند و بدان اکتفا ننموده، چون به استظهار ایشک‌آقاسی دوست‌محمدخان و تحریکات او، جری و جسور شده بودند، پیادگان ساخلو دولتی را که عزیزالرّحمن خان، حاکم گیزاب جهت اجرا و انجام خدمتی در بین گروه مهاجرین مأمور کرد، لت و کوب نموده، مبلغ نقد و اسباب جنسی که با ایشان بود غارت کردند. و حاکم مال و اسباب پیادگان ساخلو را به نوعی که دانست و توانست از تصرّف مهاجرین برآورده مسترد کرد، و بیست‌وپنج فرد گاو و چهار رأس الاغ و غیره مال و متاع هزارگان را که غارت کرده بودند، ردّ نکرده اندرز و نصیحت حاکم را نیز به گوش قبول جای ندادند، تا که حاکم داخل خیل و آغل ایشان شده، به نظر آغیل به سوی او دیده، از جمله دو فرد گاو را به نام

مهمانی دادند و حاکم نادم از رفتن خود آمده، ماجرا به غلام‌نبی خان، حاکم مهاجرین، نوشت که گروه شرار[ت] پژوه مهاجر تحت حکومت خود را از شرارت و سرقت و غارت اموال مردم هزاره باز دارد. و هم معروض حضور والا داشت و حضرت والا در روز بیست و چهارم مذکور جمادی‌الاخری ارقام و احکام کرد که: «دزدان و غارتگران اموال و گاوان هزاره را محبوس کند و اموال هزاره را با جریمه از ایشان حصول نماید.»

مذاکرهٔ میرزا آقاخان در باب آب نهر هیرمند

و از دیگر سوی در خلال احوال اوایل این‌سال، از طغیان آب نهر هیرمند که روی به سوی خاک سیستان که رعایای دولتین افغانستان و ایران در طرفین آن، از حدود میلک آب، از رود پریان برای زراعات و مساقات خود بر می‌داشتند نهاد، و میرزا آقاخان به استدعای مردم سیستان تبعهٔ این دولت را از آب برداشتن، از حدود میلک مانع آمده، مذاکره حقوق‌خواهی آغاز کرد که مردم سیستان می‌گویند و مدّعی آن‌اند که تبعهٔ دولت افغانستان از حدود میلک که خاک سیستانست، از نهر هیرمند حقّ آب بردن و زراعات خود را آبیاری کردن ندارند. و آخندزاده فقیرمحمد خان، حاکم و سرحدّ[دار] چخانسور در پاسخ او گفت: تا حال که سیستانیان راضی بودند، تبعهٔ دولت متبوعهٔ ما از آنجا آب می‌بردند و اکنون که رضا نمی‌دهند، در خاک خود نهر جدید، حفر و بر مزارع خویش جاری می‌کنیم. چنانچه نهر بزرگی به حشر و ازدحام عام، احداث و حفر نموده، جلوتر از بند پریان به نهر هیرمند وصل کرده، آب زیاد جاری ساخت. و مردم سیستان نیز بالمقابل، نهری احداث نموده مشغول کار اجرای آب شدند. و نهر را به فاصلهٔ صد ذرع، از موقع قرب شق‌النهر حدود خود رسانیدند که از نهری که تبعهٔ این دولت به زحمات شاقّه و مشقّات فوق‌الطاقه، حفر کرده آب در آن جاری نموده بودند، آب برداشته خود را شریک و سهیم قرار دهند. و آخندزاده فقیرمحمد خان آگاه گردیده، اقدام در ممانعت سیستانیان نموده و حارس گماشت که نگذارد آب از نهر افغانیه بردارند. و مردم سیستان از ممانعت و محافظ گماشتن آخندزاده فقیرمحمد خان برآشفته، با جمعیّت تام و ازدحام عام، نهر را حفرکرده، در موقع شق‌النهر

افغانی وصل و ملصق کردند و آخندزاده فقیرمحمد خان، صدباشی، مهرعلی‌خان را فرستاده سیستانیان را از دخالت مخالفانهٔ‌شان منع کرد و ایشان به ممانعت آخندزاده وقعی ننهاده، پاسخ دادند که ما دهن نهر را کشوده آب را جاری نموده‌ایم، هرگز آن را نمی‌بندیم، و این توهین را بر خود نمی‌پسندیم و اگر چنانچه رضا نداده عزم رزم دارید، اینک حاضر و آماده‌ایم. و صدباشی علی‌خان از شنیدن این سخن خشن سیستانیان گفت: من اجازت محاربت ندارم امّا از عزم و ارادهٔ شما به حاکم آگهی می‌دهم. و چون سخن بدین‌جا رسیده از ملایمت به درشتی و خشونت کشید، آخندزاده فقیرمحمدخان، با صدباشی مهرعلی‌خان، که از نزد سیستانیان پیام گزارده مراجعت کرده بود، و میرزا آقاجان سردفتر از راه مشاهدت موضع شق نهر در آنجا، چون سیستانیان قبل از حرکت و وصول اینان پراکنده شده کسی از ایشان به جز دو تن که به حراست نهر گماشته بودند، حاضر نبود، پس آخندزاده با یاران خود، اغلب آب به سوی مزارع سیستان در جریان مشاهده کرده و دهنهٔ نهر را بسته، هر دو تن سیستانی را براند و بدیشان گفت اگر اهالی سیستان گفتگو دارند حاضر آیند و الاّ نهر را نکشایند و این را پیام داد. عصر هنگام مراجعت کرد و ماجرا معروض حضور والا داشت و برنگاشت که: «مردم سیستان آهنگ جنگ دارند.» و این را رقم کرده از حضور والا اجازت مسالمت و محاربت خواست که اگر آنان اقدام در مقاتلت نموده به مقام مخاصمت برآیند، وی کدام یک از صلح و جنگ را اختیار کند؟ و حضرت والا در روز بیست‌وچهارم مذکور جمادی‌الاخری ارقام و اعلام فرمود که: «تاکنون مردم افغان جنگجو و پرخاشگر بودند، حالا بالعکس نوبت شجاعت به مردم سیستان رسیده که هنگامه‌طلب آمده‌اند، و این نیست مگر از نزاکت و تحملی که در سالها سرکار ما کرده، سیستانیان را گستاخ و جسور ساخت وگر نه ایشان را مجال آن نبود و نیست که چنین جرأت و جسارت کنند و شجاعت و دستبرد حاجی میرویس، قوم هوتک غلزایی و حمله و یورش او را بر اصفهان و حصول فتح او و قتل خاندان صفویه که صفحات تاریخ ایران را خونین ساخت باید از یاد ندهند. باری خود آخندزاده فقیرمحمد خان که از کنه ماجرا و حقیقت چون و چرا آگاهست، از طرف خود به حاکم سیستان نگار داده او را خبردار سازد که مردم سیستان عزم رزم با افغان جزم دارند، ایشان را مانع

گردد و اگر او نیز کمر بسته محاربت باشد، از ارادهٔ او معروض دارد تا ساز حرب ساز فرموده، با دولت ایران طرح مقاتلت انداخته آید و نیروی بازوی شجعان افغانستان به مشاهدهٔ جهانیان گراید و ایرانیان به‌سر آورده، اندازهٔ خویش بشناسند.»

و از آن سوی قبل از پرتو وصول افکندن این منشور در چخانسور، کدخدا غلام نامی از اهالی سیستان با هجده تن سواره و پیاده وارد قلعهٔ گل‌محمد خان، از تبعه و رعایای این دولت شده، سه نفر اشتر و چیزی نقد و جنس سکنهٔ قلعه را به غارت برداشت و یک تن مالک اشتران را با خود اسیر برد، و گل‌محمد خان تعاقب نموده اسیر را به قهر و تغلّب به دست آورده بر دست جراحت یافته، راه مراجعت درنوشت. و روز دیگر حسین‌قلی خان حاکم سیستان، با جمعی از کدخدایان و سه صد سوار کشوری پیادهٔ نظام لشکر، وارد خط و نقطه سرحد شد. و آخندزاده فقیرمحمد خان به عزم مذاکره که پیام چنانچه گذشت داده بود، نزد او شده و احترامات فایقه نسبت بدو که به منزلهٔ مهمان بود، به تقدیم رسانید و پس از صرف چای و قلیان، آخندزاده وقعهٔ قبیحهٔ روز گذشته را در محل تذکار آورده، حسین‌قلی‌خان که مرد بخردی بود، از ارتکاب کدخدا غلام به امر خلاف ناصواب، سکوت بهت مانده، هیچ جواب نگفت. بعد هر دو باهم گردش و مشاهدهٔ نهر کرده، سیستانیان خود را ملزم دیده لا و نعمی نگفتند. و حسین‌قلی‌خان علم بر الزام اهل سیستان حاصل نموده، به آخندزاده گفت خوب کردید که نهر را مسدود نمودید، باید همچنان مسدود باشد و مردم سیستان یا نهر جدیدی حفر کنند، یا بر مردم افغان فعله و عملهٔ کار از خود بدهند، زیرا ایشان ذیحقّ و مستحق‌اند که حقّ‌الزحمت خود را از سیستانیان بگیرند. و این را گفته و دفع نزاع کرده، جانب سیستان بازگشت. و مردم سیستان به امضای مذکور او، دست به تحفیر جوی جدید بردند. و چون کار منازعه به مسالمه انفصال یافت، میرزا آقاجان مأمور و فرستادهٔ والی خراسان، برخلاف ترقیم آخندزاده فقیرمحمد خان که سراپا تحریر شده آمد، شرحی از بی‌وقوفی و درشت‌گویی و زشت‌خویی آخندزاده فقیرمحمد خان و عدم درایت او در ادای کلمه و کلام، به والی خراسان ارقام نمود. و او به قاضی سعدالدّین خان حکمران هرات نوشته، گلهٔ دوستانه در میان آورد. و او

مکتوب والی خراسان را به حضور والا فرستاده حضرت والا چنانچه بیاید، آخندزاده را معاتب نموده نکوهش فرمود.

شرح موی مبارک حضرت رسول علی قول قوم اچکزایی

و از دیگر سوی در تضاعیف واقعات مسطوره، سی خانوار از قوم شادی‌زایی و عجب‌زایی از شعبهٔ طایفهٔ اچکزایی، موی محاسن مبارک حضرت رسول کریم واجب‌التعظیم را که در فوشنج و مطاف خواص و عوام بود، با خود برداشته و هجرت اختیار کرده. چون وارد قلعهٔ جدید شاهی واقع کدنی شدند، از وصول ایشان با موی مبارک در آنجا در شاه‌خان سرحدّدار، به حکمران قندهار نگار داد و او با ملاّ عبدالشکور خان قاضی، پسر سعدالدّین خان حکمران هرات، که قضاوت محکمهٔ شرعیهٔ قندهار داشت و میرزا غلام‌محمد دفتری و دوست‌محمد خان سرپرست مهاجرین، بدون این که محقق دارد و به اثبات رساند که موی مبارک حضرت رسول است یا نیست، و اعیان و اشراف شهر و ارباب مناصب لشکری قندهار، در بارگاه حکومتی گرد آمده، مجلسی بزرگی پیراسته کردند. و در باب جای آن موی، سخنان گفته آخرالامر، در مسجد جامع احمدشاهی که در عهد فرخ‌مهد آن پادشاه خلدآرامگاه، خرقهٔ متبرکهٔ حضرت رسول را که از بدخشان در بخارا نقل احترام داده شده از آنجا چنانچه در جلد اول به شرح رفت در قندهار برده در آن مسجد نهاده بود، قرار دادند. و عجالةً معمار و نجار مأمور کار کرده، حجرهٔ کوچکی، در فضای صحن مسجد که جای وسیعی بود، مشتمل بر سه دهنه اروسی ساخته، در پیشگاه اضلاع سه گانهٔ آن که رو به صحن بودند، کتارهٔ چوبین بپرداخته، یک ضلع آن را متّصل به دیوار حایط صحن مسجد نمودند. بعد ایشک‌آقاسی دوست‌محمد خان، با تخت روان مجللی، طریق پذیره برگرفته و چهارده تن از سواران نظام خاصهٔ رکاب شاهی هم‌عنان خویشتن برداشته، در منزل تخته‌پل، با خانواری حامل موی مبارک ختم رسل، با هزاران شوق و شعف ملاقی شد. و از آنجا بالاتّفاق روی به شهر نهاده، در وقت وصول به قرب شهر، تمامت سپاه نظام و توپخانه و عموم خواص و عوام سکنهٔ شهر و اطراف قریبهٔ آن، در حدود منزل باغ، صفوف پذیره آراسته و چهل و دو ضرب توپ تبریک ورود آن

موی و تهنیت استقبالش شلیک کرده، با ساز و نواز موزیک نظامی و اعزاز و احترام تام، داخل شهر نمودند و در حجره‌ای که ساخته و پرداخته بودند فرود آوردند.

و در روز جمعه، بیست‌وهشتم جمادی‌الاخری، ماجرا معروض حضور والا داشتند. و حضرت والا، با خامهٔ تأسف و حسرت به آن چهار تن حامی ولایت و حارس و حاکم رعیّت و مأمور عاقل باهوش و فراست دولت چون نایب‌الحکومه محمدعلم خان و قاضی عبدالشکور خان و سرپرست مهاجرین دوست‌محمد خان و سردفتر میرزا غلام‌محمد خان ارقام و انباه فرمود که: «شما مردم افغانستان را چه شده است که بزرگ و کوچک و مرد و زن و شهری و روستایی، همه از خرد و دانش به فرسنگ‌ها دور افتاده، بری و عاری هستید؟ و هرکسی که در هر باب ادعایی کند و شما را بفریبد، زود و بی‌تأملانه قبول می‌کنید و در زیربار هر مکّار و کیّاد درآمده، به حال خود هیچ نمی‌دانید تا که ایمان شما را بدزدد و نمی‌فهمید که ایمان به این خوبی و گران‌بهایی ما را کی به رایگان بُرد؟ و اگر نه چنین است، پس از شما می‌پرسم که از کجا به شما معلوم گشت که موی مبارک حضرت سرور کاینات، صلی‌الله علیه و آله و اصحابه و سلّم، در موضع فوشنج و مسکن مردم شادی‌زایی بوده، و حالا او را در قندهار آوردند؟ اول باید دلیل قوی بر ثبوت این امر به دست می‌آوردید و یقین حاصل کرده، بعد اقدام در هرگونه احترامی که می‌نمودید شایسته بود و بایسته می‌نمود و الاّ چه گفته و ناسنجیده، به محض آمدن فوشنجی‌ها و آوردن مویی و نسبت دادن آن را به موی رسول خدا که بر کوایف و حقایق آن هرگز واقف نبودید، چنین اقدامات سفیهانه نمودید، که افواج پادشاهی را با موزیکان و توپخانه به استقبال آنها کشیده و سلامی نظامی به پای بردید و شلیک توپ کرده آواز جهالت و نادانی خود را سمر و مشتهر ساختید؟ آیا این اجازت را به جز شیطان، کدام کس به شما داده بود که اقدام به این‌کار خام کردید؟ باری، بسیار و غلط بیخودانه نمودید که چنین هنگامه به روی روز آوردید. البته هر که مسلمانست، از شرافت نسبت موی مذکور به حضرت رسول انکار نمی‌کند و این را هم اقرار خواهد کرد که حضرتش سایه نداشت، بلکه هر کسی که گویای کلمه طیبه لا الله الا الله محمد رسول‌الله است مقرّ و معتقد و معترف به این است

که جسم مبارک حضرت ختمی مرتبت سایه نداشت. چنانچه جامی علیه‌الرحمه می‌گوید:

خرامان سرو او از سایه آزاد — جهان در سایهٔ آن سرو آباد
ز سایه بود برتر پایهٔ او — زمین و آسمان در سایهٔ او
تنش را بود از جان پاک مایه — ندید از جان کسی برخاک سایه

بنا به این فرمودهٔ جناب مولوی مذکور، از شما می‌پرسیم که اگر امتحان آن موی را کرده و دیدید که سایه نداشت، پس یقین که موی مبارک آن سرور است زیرا صاحب آن سایه نداشت و اگر نادیده و ناسنجیده به استقبال فوشنجی‌ها صف‌آرایی کرده، اتواب تبریک کشاد دادید، پس به نادانی و بی‌خردی خود متأسف شده، کف حسرت و ندامت با هم بسایید و به حال خود آیید و اکنون آن موی را در مقابل داشته، مشاهده کنید اگر سایه نداشت جای نهادن آن خانهٔ چشم عموم مسلمانان خواهد بود و نیز اگر واقعاً موی آن حضرت باشد، در هرجا که آن را بگذارید، مگس به دورش گردش نمی‌کند و بال نمی‌زند. پس باید آن را در ظرف پاکی نهاده و شرینی ریخته، در جایی که وفور مگس باشد، آن ظرف را بگذارید که چه می‌بینید و حقیقت را می‌دانید و الاّ ناسنجیده و علم حاصل نکرده و ناسنجیده بدون امتحان و اختیار، چنین حرکت جاهلانه اختیار کردید. باری در همان‌جا که گذاشته‌اید بگذارید و سبب هجرت فوشنجی‌ها را بنگارید، و هم دو سه تن از ایشان را زاد راه داده گسیل کابل بدارید تا برطبق دیگر مهاجرین در هزاره‌جات زمین به ایشان داده شود.» در پایان کار سه تن ایشان را یکصد و چهل روپیه، توشهٔ راه داده، رهسپار کابل ساختند و از حضور امر حاصل کردند که بروفق دیگر مهاجرین، زمین وجیره و تقاوی به ایشان بدهند و هم آن موی قرار فرمودهٔ حضرت والا مکشوف افتاد که برخلاف اظهار و عقیدهٔ ایشان است.

وقایع ماه رجب سنهٔ ۱۳۱۷ هجری

در روز دوشنبه، غرّهٔ رجب، محمدحسن خان فرستادهٔ نوروز خان خارانی که وعدهٔ ذکرش داده آمد، از حضور والا رخصت بازگشت حاصل کرده، دو رأس اسپ سواری و دو نفر اشتر، که از قندهار برای او و خادمش و حمل و نقل اشیای تحفه‌ای که با خود آورده و از دولت داده شده بودند، به خود او موهبت گشتند.

و مقارن این حال، از سبب نزاعی که در بین مردم طوری سکنهٔ علاقهٔ کرم، از تبعهٔ دولت انگلیس و مردم جاجی و غیره رعایای این دولت، از دیرگاه برپا بود، حضرت والا در روز چهارم جمادی‌الاخری، خلیفه نورمحمد خان و عبدالرحیم خان را که به فرمان طلب در کابل آمده بودند، مأمور تصفیهٔ مخالفت و رفع ذات بین جانبین نمود.

و هم دراین روز، از مکتوب والی خراسان که از شکایت میرزا آقاجان مأمور سیستان خود، که به سعایت آخندزاده فقیرمحمد خان چنانچه گذشت نگاشته، و والی خراسان به حکمران هرات رقم کرده و او رقیمهٔ وی را ارسال حضور والا داشته، وعدهٔ ذکر پاسخ آن داده آمد، با خامهٔ عتاب، به آخندزاده فقیرمحمد خان استکتاب رفت که: «حکمران هرات نقل مکاتیب والی خراسان را به امر سرکار ما، نزد شما فرستاده جواب می‌خواهد، که در جواب او اگر جواب معقول دارید بنویسید تا با والی خراسان مکاتبه و مذاکره در بین آمده، رفع شکایت او از شما بشود؛ و الاّ از ادعای غلط و شور و غوغای جنگ انگیزانه بی‌نمط خود پا کشیده، دست و زبان بازدارید، و دولتین اسلامی را با هم در نیندازید که موجب خفّت و عقوبت خودت خواهد شد. و اگر قضیهٔ جدیدی پدید آمده باشد به حکمران بنویسید که او با والی خراسان مکاتبه و رفع منازعه کند، و الاّ خودرا مستشارالدوله نسازد.»

محبوس شدن نایب پادشاه گلفرّاش باشی

و هم در این ایّام، پادشاه‌گل نام، نایب فراش‌باشی، که مأمور سیاهه کردن و به دست آوردن و در کابل فرستادن اشرار و میران و میرزادگان و سیّدان و کربلائیان و زوّاران عموم طوایف هزاره چنانچه گذشت شده، و جور و ستم زیاد، از قوه به فعل آورده، بی‌گناه و عاصی و مفسد و مصلح را هم رشوت گرفته و هم محبوس، گسیل کابل کرده، پس از ادای این خدمت و مراجعت به منصب فراش ممتاز، و سرافراز آمده بود، از غدر و خیانتی که در هزاره‌جات ورزیده و مبالغی نقد و جنس از بزرگ‌زادگان و گناهکاران و بیگناهان و سیّدان و کربلائیان و زوّاران هزاره گرفته بود، به منصهٔ ظهور پیوسته، محبوس‌و مال و منالش تمام، ضبط گشت. و از حبس او میرزا محمدحسین خان کوتوال، سلطان‌علی‌خان پسر سردار شیرعلی خان هزارهٔ جاغوری را نیز قید و زجر و توبیخ و عذاب و عقاب نموده، استنطاق فرمود که مال و منال مردم هزاره را که پادشاه گل خان گرفته است سیاهه بدهد. و او هرچند قین و فانه شد، اظهاری نکرد و آخرالامر از حضور والاّ رها گشت. و از حبس پادشاه گل‌خان، آدینه برادر محمدنعیم خان کمیدان، حال نایب‌سالار نظامی، به منصب فرّاش‌باشی، مفتخر و مباهی آمد، و در پایان کار پسران پادشاه‌گل خان، از کردار وخامت‌بار پدر خویش، پیشهٔ سرقت اختیار کرده، به امر امیر امان‌الله خان غازی نیز لقمهٔ توپ گردید.

و از دیگر سوی در شب پنج‌شنبه چهارم رجب، در کوتی سنترام نام، واقع امرتسر، دزد کلکین حجرهٔ صندوقخانهٔ محمداسمعیل خان، سفیر این دولت را کشوده، یک فرد یخدان او را بریده، از بین بکسی را که نُه هزار و دوصد روپیه کلّه‌دار، از کاغذ منات روسی و انگلیسی بود، با چند قطعه مکتوب و مهر او بربود، و بامداد‌ان به پیادگان پلیس و دبتی کمشنر امرتسر و کبتان پیادگان پلیس خبرداده، سه تن دزد را با منات‌ها به دست آورد.

رها شدن معلمین کافرستان

و مقارن این حال، در روز هشتم رجب، پنجاه و سه نفر از ملاّیان معلّمهٔ جدیدالاسلامان، که به اتّهام زن و دختر به اکراه گرفتن از کافرستان، با آنانی که

واقعاً دختر و زن گرفته محبوس کوتوالی شده بودند، عدم عصیان و دختر و زن گرفتن ایشان به وجود پیوسته، از حبس رها شدند و دیگر ملایان یک سر، کیفر دیدند.

و هم در خلال این حال، خواجه محمد خان پیشخدمت که در زمان استیلای دولت انگلیس بر کابل، مکتوب خواهر عفت‌سیر حضرت والا را که مبنی بردعوت آمدن ذات شاهانه از سمرقند در کابل، چنانچه در جلد دوم رقم شده بود، نزد والا رسانیده و حضرت والا کامیاب و جالس سریر امارت موروثی آبایی خود آمده او را به منصب عرض‌بیگی سرافرازی داد، سپس خیانت کرده، از منصب مذکور معزول و پس از چندی معفو و در سلک پیشخدمتان دربار معلّی منسلک گشت، و مأمور تحصیل‌داری شده، در آنجا نیز خیانت نموده تا این وقت، روز ذلّت و خجالت به سر می‌برد و کرّةً بَعْدِاِ اُخری، مشمول عفو و عواطف خسروانه آمده در سال یکهزار روپیه تنخواه او برحال و مأمور سرپرستی اشترخانهٔ دولت شد.

به قضاوت کابل مأمور شدن بابا مراد

و هم در این ایّام، ملا بابا مراد خان، قوم افشار تاشقرغانی، که از میمنه، چنانچه گذشت، محبوس کابل شده، و از عدم جنحه و جنایت خود که مرتکب نشده بود، از حبس رها و در مدرسه شاهی به تکمیل علوم پرداخته، پس از چندی، از خیرسگالی و نیکوافعالی، به منصب افتای محکمهٔ شرعیّهٔ کابل نایل آمده، روز خدمت دولت و ملّت به سر برده، اجرای اوامر و نواهی الهی و احکام شریعت رسالت‌پناهی می‌نمود، از تغییر و تقصیر عبدالودود خان، پسر عبدالرحمن خان مرحوم، به منصب قضای محکمهٔ کابل، سرافراز و ممتاز گشت.

و مقارن این حال، هری‌چند نامی، از اهل هنود، به دین اسلام مشرف شده، در روز یازدهم، حضرت والا او را فیض‌محمد نام نهاده و چهارصد روپیه نقد انعام داده از عطای خلعت شادکام ساخت. و هم در این ایّام، یکصد و یک نفر از گرفتار آمدگان طوایف هزاره، که سزاوار قتل و یاسا نبودند، از حضور شهزادهٔ اعظم، سردار حبیب‌الله خان رها و مأمور اقامت و زراعت نهر فتح بگرام کوهستان کابل شدند.

و هم در روز یازدهم مذکور ماه رجب، سیف آخندزادۀ اسحق‌زایی که شرارتش از پیش رقم شد، از حبس رها گردیده با اهل و عیال خود، مأمور اقامت کابل گشت. چنانچه علی‌محمد خان، حاکم پشت‌رود را فرمان و نگار رفت که: «آخندزادۀ مذکور قوم کوچی اسحق‌زایی، که همه ساله جور و ستم، نسبت به مردم هزاره از قوه به فعل آورده و مزارع و مراتع ایشان را تلف و علف دواب و مواشی خود کرده، زنان و دختران هزاره را اسیر برده می‌فروخت، مأمور اقامت کابل شد. عیال و اطفال او و پسران و منسوبان و متعلّقاتش را گسیل کابل نماید، که مردم هزاره از شرّ و ضرّ او بیاساید.»

و هم در این ایّام، بیست و دو نفر دیگر از علمای پشت‌رود را برعلاوۀ هشتاد نفر، که از پیش چنانچه گذشت، گسیل کابل کرده بود، برای خطبۀ نماز جمعه در قریه‌جات منتخب کرده، و به هر واحدی یکصد روپیه قندهار، زاد راه از دولت داده و روانۀ کابل نمود.

طلب کابل شدن بزرگان اقوام درانی برای نصب علایم فاصلۀ سرحد

و هم در روز یازدهم مذکور ماه رجب، حضرت والا، محمدجان خان و سیف‌الله خان بارکزایی و سلطان‌محمد خان فوفل‌زایی و محمدحلیم خان اچکزایی و اقبال خان نورزایی را با دو تن از بزرگان سکنۀ شورابک، جهت نصب علایم خط و نقاط فاصلۀ واقع حدّ کوه سرلت تا موضع کاتی، که آن را دو کوه نیز گویند، و محمدعمر خان نورزایی در حین تحدید حدود، غفلت کرده نصب ننموده بود، طلب کابل فرموده، حکمران قندهار را نگار داد که: «به هر واحد، یکصد روپیه مجموع هفتصد روپیه، از دولت زاد راه داده گسیل کابل نماید، تا در آن حدود مأمور آمده، قرار نقشۀ ممضا بهای دولتین، با کسی که از طرف دولت انگلیس مأمور آید، نصب علایم فاصله کنند.» و چون ایشان شرفیاب حضور شدند از نقشه مکشوف افتاد که کار جزیی باقی‌مانده، حاجت به تعیین کمیسیون نیست. حضرت والا ایشان را رخصت مراجعت داده از جمله میرزا عبدالحمید خان را برای انجام آن کار جزیی پسندیده، به حکمران قندهار آگهی داد که در وقت لزوم او مأمور اتمام آن خواهد شد.

و از دیگر سوی محراب خان جنرال، که در اوایل سلطنت حضرت والا، مأمور تحصیل بقایای محال غزنین شده بود، مأمور للهگی شهزاده حفیظالله خان مرحوم گردیده، پس از فوت او مأمور کوتوالی جلال‌آباد شده بود، در روز یکشنبه چهاردهم رجب، پدرود جهان کرده، امید که از خیرسگالی و ستوده‌افعالی که در نهاد داشت، قرین عفو و مغفرت حضرت یزدان و شایان وصول به جنان شده باشد.

و هم در این روز، مطابق روز نوزدهم نومبر سنهٔ ۱۸۹۹ میلادی حضرت والا از عریضه و استدعای مستر جی بی کاتری، چهار لک و نوزده هزار و پنجصد و هشتاد و هفت روپیه کلّه‌دار و یازده آنه، بهای آلات و ادوات و اشیاء و اسباب ارسالی او را به نام فارن سکرتر هند، از وجوه مبالغ عطیهٔ سالانهٔ دولت انگلیس حواله فرموده، محمداسمعیل خان، سفیر این دولت را فرمان کرد که این مبلغ را حاصل کرده بدو واصل نماید. و هم در خلال احوالی که به شرح رفت، سفیر مذکور، دوصد و چهل و یک روپیه کلّه‌دار و چهارده آنه به امیرمحمد خان پسر سردار فیض‌محمد خان مرحوم که مأمور تصفیهٔ دعوی خون خود، با سیدسرور چنانچه گذشت شده بود، جهت مخارج دعوی او داده، معروض حضور داشت. و حضرت والا، در روز پانزدهم رجب، با خامهٔ انباه بدو نگاشت‌که: «در ظاهر به دعوی هر دو تن، مداخلت نکرده، در باطن معاونت امیرمحمد خان نماید، تا شاید سیدسرور دوچار سیاست آمده، پس از این، دیگری از معاندین دولت، چنین کار نکند».

طلب کابل شدن مدّعیان محمدعمرخان، حاکم سابق تکاب

و هم در این روز، عزیزالله خان، حاکم تکاب را فرمان شد که چهل و یک تن از بزرگان قوم هودخیل و اسکین و کوتی و غیره را که ادّعای ابراز غبن و خیانت محمدعمر خان حاکم سابق تکاب را کرده و از عریضهٔ آنان، حاکم‌شان محبوس شده است، گسیل کابل نماید که ادّعای خود به منصهٔ ظهور رسانند. چنانچه حقیقت حالت جانبین که به روی روز افتاد، در موقعش رقم خواهد شد إنْشاءَالله.

و هم در خلال احوالی که به شرح رفت، از تمهیدات دولت انگلیس، یک روپیهٔ کلّه‌دار به دو روپیهٔ کابلی، رواج مبادله یافته چون در افغانستان قبل از این، به جز تجّار در بین عامّه چهار روپیه کلّه‌دار به پنج روپیهٔ در معاملات، داد و ستد می‌شد؛ و رفته رفته، در داخل نیز سرایت کرد و باعث زیان رعیّت شد، در روز مذکور ماه رجب قدغن بلیغ گشت که مردم عامهٔ افغانستان قرار سابق در معاملات بین، چهار کلّه‌دار را به پنج روپیه کابلی محسوب نمایند. و هم اشتهار در این باب ارقام یافته، در بازار جلال‌آباد، که به پشاور نزدیکست، آویخته گشت.

و مقارن این حال، چهار تن از کفّار پوشال، سکنهٔ کلوم، یک تن از سپاهیان نظام مقیم منگوی لمقان را که با سه تن دیگر از سپاهیان، به عزم آرد کردن گندم در آسیاب رفته و شب‌مانده بودند، به ضرب گلوله تفنگ هلاک کرده بگریختند. و حضرت والا از عریضهٔ سه تن رفقای مقتول آگاه شده، جنرال بهاءُالدّین خان مقیم اسمار را فرمان کرد که: «هر چهار تن اشرار کفّار را گرفتار ساخته، کیفر دهد که دیگر مرتکب خونریزی نشوند.»

استدعای حمایت مردم تیراه

و هم در این ایّام، سی تن از بزرگان مردم سکنهٔ تیراه چون خواجه عبدالله خان و ایران خان و خدای‌نور خان و میرزا خان و عمرا خان و خانگیر خان و سلیم خان و علیم خان و محمد خان و رسول‌الدین و یژگل‌خان و گل‌دین خان و ماشو خان و اسمعیل خان و پادشاه گل‌خان، از طایفه جاجی‌خیل، و گلستان خان و میرزا خان و خالد خان و ظریف خان و نظیر خان، از قوم خواجی‌خیل، و سعدالدّین خان و حسن خان و خانک خان و مرک‌شاه و اکرام خان و طورگل خان و شیدا خان و رسول خان و فقیر خان و تیمور خان، از قوم خانی‌خیل قبایل طایفهٔ چمکنی، عریضه‌ای مصحوب حاجی محمدگل نامی، ارسال حضور والا نموده، شرحی از قدمت خدمت و اتحّاد قومیّت و ملیّت اسلامیّت و رعیّت این دولت بودن خود نگار داده، استدعا کردند که حضرت والا، ایشان را کما فی‌السّابق، قوم افغان و اسلام و پیرو حضرت خیرالانام شناخته، اطاعت و متابعت ایشان را به دولت اسلام بپذیرد و از دست تصرّف و اسارت دولت انگلیس برآورده، در سلک رعایا و قوم

دولت و ملّت افغانستان منسلک دارد؛ و اگر این امر را قبول نفرموده، ملتمس‌شان را ردّ نماید، در روز محشر به حضور ایزد داور و شافع فزع اکبر، از عدم قبولیّت حضرت والا، اطاعت و اتّفاق و اتحّاد قومیّت و ملیّت و اسلامیّت ایشان را عرض کرده داد خواهند خواست.»

و حضرت والا در روز پنجشنبه، هجدهم رجب، در پاسخ این عریضه و استدعای تیراهیان رقم فرمود که: «از این نوشتهٔ شما خرسند شدم که روز قیامت و بازخواست حضرت احدیّت به خاطر شما آمد و فهمیدید که او تعالی در روز حشر، از کسانی که عمل به اوامر شرعیّه نکند و از نواهی آن اجتناب ننماید و طریق خلاف و انحراف پیماید می‌پرسد و عذاب و عقاب سخت می‌فرماید. از این‌جاست که سرکار ما، او سبحانه تعالی را، سمیع و بصیر و خبیر شناخته، ترک ملاحظات مسلمانی و ادای حقوق قومی و برادری را نسبت به شما اقوام و قبایل، در هیچ وقت نکرده، از روزی که هنوز امر تحدید و تعیین حدود با دولت انگلیس در میان نبود و به خاطر نمی‌گذشت، عرصهٔ پانزده سال اندرز و نصیحت و موعظت را به تکتّب خامه و تکلم زبان، در محل تذکار و تبیان آورده به پای بردم؛ و از انواع احسان و نوازش و عطا و بخشش، مضایقه جایز نشمردم و هرگز در قلوب شما اثر ننموده مضمون:

با سیه دل چه سود گفتن وعظ   نرود میخ آهنین در سنگ

را بر خود راست آوردید، و برعلاوهٔ آن که بایست خدای را شناخته و به اطاعت او و رسولش و پادشاه اسلام پرداخته، ساختهٔ تعمیل اوامر و نواهی الهی و شریعت غرّای رسالت‌پناهی می‌شدید، نشده و او تعالی را نشناختید و از راه طلب دنیا و حصول زخارف آن، مکاتبات موعظت و سعادت آیات ما را که در پاسخ عرایض شما ارقام و ارسال می‌شد، نزد کارکنان دولت انگلیس نموده، خود را معتبر و بزرگ اقوام و قبایل و معتمد و خادم صادق آن دولت جلوه داده، اظهار خلوصیّت و صداقت، نسبت به دولت انگلیس می‌کردید و مکاتیب ما را شرف و شأن خود قرار می‌دادید و اشرار و دزدان را که مرتکب شرارت و سرقت می‌شدند، در بین خود راه و پناه می‌دادید و با ایشان هم‌دست و هم‌داستان شده، برادران دینی خود را قتل و غارت و تاراج و اسیر می‌کردید، چنانچه تا حال اشرار قوم

منگوخیل شنوار و غیره در بین شما جای دارند و به اتّفاق آنها آمده خونها می‌ریزید و غارت‌ها به روی روز می‌آوردید و هم‌چنین در سالی که مردم شنوار تمرّد و طغیان نموده بغاوت اختیار کردند و من نیز در جلال‌آباد بودم، بیست و پنج هزار مرد سلاح‌دار از شما مردم، معاون و مددکار بغاة و اشرار آمده با عساکر پادشاهی، با آن که خود را رعیّت و مطیع و منقاد دولت اسلام می‌شمردید، جنگها کردید و اطاعت ننموده راه ستیز همی پیمودید. تا که از جلال‌آباد افواج قاهر، طریق تنبیه و تهدید برگرفته، اشرار را تأدیب و سرزنش و مستمال نمودند و از رئوس کشتگان، کلّه مناری افراخته گشت. پس در حالتی که اطاعت و متابعت و اخلاص و صداقت شما چنین باشد و این گونه نتایج مضرّه به روی روز آرد، آیا عداوت و مخالفت شما چه خواهد بود؟ باری در روز جزا، نزد صاحب دین، گریبان شما را خواهم گرفت و حضرت باری تعالی از شما مردم دوروی منافقت‌خوی، پرسش و بازخواست خواهد فرمود. و اکنون که با دولت انگلیس تعیین حدود در میان آمده است، می‌خواهید روی نفاق در ظاهر بدین‌سوی نهاده و اظهار اطاعت و انقیاد کرده باز از راه عادتی که دارید و همواره به منافقت می‌سپارید، به آن‌طرف رفته سخنان دیگر برخلاف آنچه گفته و قرار داده باشید به زبان رانده، از اغراض مبطنهٔ خویش در بین دولتین، بلالت و کدرت واقع سازید. سرکار ما از سالهاست که شما را دیده و شناخته و علم به احوال شما حاصل نموده است؛ و هم امنای دولت انگلیس نیز شما را نیک می‌شناسند و کام حاصل می‌کنند، چنانچه کرده‌اند و هیچ یک از جانبین، به گفتار غرض‌آلود شما اعتماد و اعتبار نخواهد کرد. و معنی این که کام از شما حاصل کرده و می‌کند اینست که اسلامیّت و صداقت شما را دانسته، به ملایمت نفوذ خود را کم کم در بین شما جاری نموده و می‌نماید و چند روپیه‌ای داده و می‌دهد و شما را غبی و سفیه پنداشته در تحت اسارت و رقیّت می‌کشاند. پس اگر چنین نیست، چرا از حدّ بلوچستان تا چترار، سی‌لک خانوار، از طوایف و قبایل افغان مطیع و منقاد خویش می‌ساختند. گویا همه از عدم اتّفاق و بی‌دیانتی و نفاق خود آن مردم بوده، نه این که انگلیس به قوهٔ حربیه و مخارج کلیّه، این‌قدر مردم را از قوم و ملّت و تبعیّت

پادشاه خود ایشان برآورده است. همه از دورویی و نفاق آنها، مثل شما، به روی روز آمده و هنوز خواهد آمد و آن‌وقت ما نخواهیم بود.»

اقمشهٔ خلعتی خواستن حضرت والا از هند

و مقارن این حال، در روز بیست‌ودوم رجب، فرمانی به نام محمداسمعیل سفیر، شرف اصدار یافت که: «دوصد طاقه شال خلیل خانی و سی طاقه لنکوته شال کشمیری و صد طاقه شال امرتسری دوازده روپیه‌گی و پنجاه تخته ابرهٔ اعلای کشمیری و صد طاقه شال اعلای امرتسری و دوصد تخته ابرهٔ امرتسری و بیست توب الوان، از پت و وبر خالص غیر ممزوج به پشم و نخ، و صد توب الوان سبز و گلنار و قرمزی و گلابی لاجوردی و خاکی و عنّابی و چناری و بیست تخته ابرهٔ دو رویهٔ بسیار اعلی و ده تخته معجر شاه‌پسند و ده تخته کوسهٔ سپید و لاجوردی و فیروزهٔ سبز مخصوص به سر بستن ذات شاهی و خلعتی خریده ارسال دارد.» و همه این اجناس، چنانچه بیاید، به بهای گران خریده شده، آنچه از مصارف باز بماند در عهد امیر امان‌الله خان غازی به مبلغ کمتر از ثلث خرید آنها، بل ارزانتر، فروخته شدند.

عزم قند و شکر ساختن سفیر از خربزه و انگور

و هم در واقعاتی که رقم شد، شخصی از الواط و حقّه‌بازان به لباس اعیان و اشراف، نزد محمداسمعیل خان به مداهنت سخن آغاز کرده، اظهار نمود که در شهر شاه‌جهان پور از چغندر قند و شکر می‌سازند و او از طمع خام، چیزی خربزهٔ کابلی و انگور به صحابت او برای چند نفر از قنّادان شهر فرستاد که قند و شکر بوره بسازند و از اقدام نمودن خود در این کارخام که شخص هندی چغندر گفته و او انگور و خربزه را که در افغانستان به وفور است، امر قند و شکر ساختن کرد، به ذریعهٔ عریضه به حضور والا آگاهی داد و رقم کرد که: «اگر حرفت در افغانستان به محلّ اجرا آید، نظر به کثرت انگور و خربزه و چغندر کرورها روپیه، عاید دولت و ملّت خواهد شد.» و حضرت والا در روز بیست‌ودوم مذکور ماه رجب، بدو ارقام فرمود که: «از انگور و خربوزه هرگز شکر و قند به صدور نمی‌انجامد،

مگر از چغندر که قند و شکر ساخته و پرداخته می‌شود، چغندر دیگر و از ممالک دیگر است که از آن چغندر در افغانستان نیست و طبیعت خاک این مملکت پرورش و نشو و نمودهندهٔ آن‌گونه چغندر نخواهد بود، و اگر باشد، کسی تا کنون از خارج نیاورده و نکاشته است که معلوم شود. امّا آن شخص هندی که اظهار این‌کار را کرده است، گویا قصد فریفتن شما را نموده است، چه از همین قبیل اشخاص‌اند که به زبان فریب، ادّعای علم کیمیا کرده و بوته‌ای ساخته، قراضه‌ای از طلا و نقره در آن انداخته به نوعی هر دو را با هم مُدخل و ملصق می‌سازد و ثروت و مکنت کسی را که نزد او برای تحصیل علم کیمیا، مواظب خدمت و اخلاص می‌شود، تمام صرف و خرج مأکول و ملبوس خویش می‌نماید و روی آن بوته را با ارزیز یا نوشادر و یا دیگر حکمت عملی، ملمّع نموده شخص طالب به جز سفال و گِلِ بوته، دیگر چیزی را در آن دیده نمی‌تواند و همان جزء را که می‌خواهد به نام طلا ظاهر نماید به حدّت آتش می‌سوزاند. بعد همان قراضهٔ طلا و نقره از بوته ظاهر گردیده به مصرف می‌رساند و قدری خاکستر یا چیزی دیگر که آن را نیز جزو اعظم کیمیا نام می‌گذارد و در وقت شدّت شعلهٔ آتش، در بوته ریخته می‌گوید که این مصالحی بود که از آن اکسیر ساخته می‌شود و آنگاه که دیگر اشیاء تمام سوخته شود همان برادهٔ طلاء و نقره را که مخفیانه در بوته انداخته گداخته می‌گردد می‌گوید از این عمل من ارزیز، طلا و نقره گشت؛ و از این‌گونه کردار خود طالب را به شوق آورده از او پول اخذ می‌کند و شخص حساس این‌قدر اندیشه و فکر نمی‌کند که بالفرض اگر نقره رنگ طلا دریابد و یا مس زرد رنگ گردد، و زن ذاتی آن که هر فلزی جداگانه دارای وزنی از ثقالت و خفّت است، بشر چگونه قدرت تساوی وزن آن را خواهد داشت؟ و این قنّاد انگور و خربزه نیز از امثال این‌گونه کیمیاگر خواهد بود. زینهار، که فریفتهٔ کید او نشده و خود را در انظار سفیه و بی‌خبر قرار ندهد. انتهی.»

و هم در خلال واقعات مسطورهٔ این سال از ابتدا تا این حال، یک لک و ده هزار جلد پوست قره‌گلی به توسط میر حکمت‌الله نامی، از رمه‌داران ترکستانی برای تجارت دولت عاید گردیده در بخارا فرستاده شد. و در روز بیست‌وپنجم رجب فرمان عزل شراف‌بای، مأمور فروش پوست قره‌گلی که در خرید نقره و پر

قو فرمایشی حضرت والا، مساهلت کرده نفرستاده صادر گردیده، صاحبزاده بهاءُالدّین از اهالی سکنهٔ شهر کابل، مأمور بخارا و فروش پوست قره‌گلی شد. و در پایان کار چنانچه بیاید خیانت ورزیده و مبلغی از مال دولت را دزدیده، از بخارا فرار و معدوم‌الاثر والخبر گشت.

و هم در این ایّام، هاشم‌علی خان که با دولت انگلیس، چنانچه گذشت، محاربات عدیده کرده و آخرالامر، مغلوب گردیده از راه اسمار در کابل آمد و مبذول الطاف شاهانه شده، رخصت مراجعت یافت. و در آنجا اطاعت دولت انگلیس در طبیعت شجیعانه‌اش ناگوار افتاد، از علاقهٔ بنیر و محمدیوسف خان پسر صفدر خان ناوگی از علاقهٔ پشد، عریضه‌نگار حضور والا و مستدعی آمدند که با اهل و عیال خود، درکابل آیند. و حضرت والا در روز بیست‌وپنجم مذکور رجب، جنرال بهاءُالدّین، خان مقیم اسمار را، که عریضهٔ هر دو تن به ذریعهٔ او واصل حضور شد فرمان رفت که در جواب هر دو تن بگوید که: «از آمدن شما در خاک افغانستان فایده نخواهد بود و در وقتی که تعیین حدود و خط فاصل در بین دولتین افغانستان و انگلیس به روی کار نیامده بود، چرا این فکر را نکردید؟ و بارها هر کدام را، حضرت والا از امر خدا و رسول آگاه فرموده، شما گوش ندادید و حالا که تعیین حدود به میان آمده، آمدن شما لزومی ندارد؛ و اگر بخواهید از اغراض نفسانی خود در بین دولتین ذات بین گردیده، جنگ برپا سازید، قبول این امر نزد دولت افغانستان متعذّر است و تا گاهی که دولت انگلیس، نقض عهد و هتک حرمت افغانستان ننماید، دولت افغانستان نیز مرتکب امری که خلاف عهد باشد نمی‌شود. آمدن شما لازم نیست.»

فرار کردن کدخدایان چخانسور از قطغن

و از دیگر سوی، در خلال احوالی که رقم شده آمد، هفت تن کدخدایان چخانسور که به واسطهٔ مُهر غلط به تسعیرنامه نمودن، با اهل و عیال خود از راه تبعید، چنانچه گذشت، طلب کابل و مأمور اقامت قطغن شده بودند، و با صد تن عیال و اطفال خود در موضع کورتهٔ قندز، روز به سر می‌بردند، و برخی فوت گردیده، مابقی که هفتاد و یک نفر بودند، فرار اختیار کرده، از جمله دو تن کدخدا با اهل و

عیال خود نتوانستند فرار کنند. و حضرت والا، از عریضهٔ عبدالباقی خان، حاکم خان‌آباد، برفرار کردن آنان آگاه شده در روز بیست‌وپنجم مزبور ماه او را معاتب و فرمان کرد که: «بنادر را مستحکم داشته اگر به دست آمدند، محبوس کند.» و ایشان قبل از وصول این منشور از سرحد و ثغور خان‌آباد گذشته، به دست نیفتادند.

شرح حال نکبت اشتمال سردار محمدعثمان‌خان

و از دیگر سوی در خلال واقعات مسطوره، سردار محمد عثمان، پسر سردار محمدعمر خان ابن سردار سلطان‌احمد خان مرحوم ملقب به سرکار پسر سردار محمدعظیم خان مغفور، که در ماوراءالنهر دوچار نکبت و انکسار شده و از هند به راه چترار، به طمع یاری سردار محمداسحق خان درآنجا رفته بود و روز ذلّت و عسّرت به سر می‌برد، از بلدهٔ قرشی تابع بخارا، عریضه‌نگار حضور والا شده برنگاشت که: «در وقت فرار و معدوم شدن سردار محمدایوب خان به موقع دوشاخ، قرب هرات، میر سلطان خان کوتوال کابل مرا تقدیم حضور والا کرده و حضرت والا به من فرمود که از شما خطا و خیانتی به ظهور نرسیده است، لیکن از سبب سردار شیرمحمد خان پسر عمّت، که نزد سردار محمدایوب خان است و خواهر محمدایوب‌خان زوجهٔ اوست، اگر کسی در باره‌ات راست و دروغی بگوید، شنیده خواهد شد. پس خیرت در اینست که در مشهد رفته، با او یکجا باشی، و من از رفتن مشهد سرباز زده، به عرض رسانیدم که در پشاور می‌روم تا ایشان را هرگز نبینم، چنانچه من و سردار محمدحسین خان، برادر سردار شیرمحمد خان و سردار محمدسرور خان خواهرزاده‌ام که خواهر سردار شیرمحمد خان در حبالهٔ ازدواج اوست، در پشاور رفتیم و دوسال در آنجا به سربرده، اگر چه سردار محمدایوب خان، بی‌تکلیف، تنخواهی برایم معیّن و مقرر می‌کرد، من به رغم او نزد امیر محمدیعقوب خان رفتم. بعد اهل و عیال خود را نزد خواهرزادهٔ خود گذاشته، از راه اضطرار رو به دیار سمرقند نهادم که شاید مشاهرهٔ معاشیه، از دولت روس حاصل کنم و کبورناترم طلبیده، پس از حصول علم به احوالم، حاکم سمرقند را نزد سردار محمداسحق خان فرستاده، او برطبق اظهارم بازماندگانم را یک‌یک سیاهه داد. بعد مژده و وعدهٔ تعیین مشاهره یافتم و سردار

محمداسحق خان، از روی جهل، منعم کرد که با کارکنان دولت روس، مکالمه و مذاکره نکنم و بر عهده گرفت که خود او در باب من مقاوله نماید، و من فریفتهٔ گفتهٔ او شده ترک تردد و طلب حاجت کردم و او پرداختی به حالم ننموده، لاچار از او جدا شده اظهار کردم که عریضه‌نگار حضور والا می‌شوم چنانچه اکنون معروض داشته، توقّع دارم که نزد او منفعل و خجل نشوم.»

و حضرت والا با وجودی که از نگارش کلمات معروضه دانست که به امید اتحّاد و اتّفاق سردار محمداسحق خان رفتنِ سمرقند را اختیار کرده، و از او آثار مژده و نوید آدمیّت ندیده، ناچار عریضه‌نگار شده است و از مراحم ملوکانهٔ صلهٔ ارحام‌پرورانه، در روز بیست‌ونهم رجب، در پاسخ او ارقام فرمود که: «اگر شما را در کابل بطلبیم، کدام کس ضامن شما می‌شود؟ اکنون در مزارشریف آمده اظهار حال خود را نزد سردار محمدعزیز خان نایب‌الحکومه ترکستان کرده او معروض حضور و جواب حاصل داشته، شما را آگاه و انباه کند.» و آمدن او از قرشی در مزارشریف، در موقعش رقم خواهد شد. إنْ‌شاءَالله.

و هم‌چنین نظرمحمد خان و عبدالحکیم خان و امیرمحمد خان، پسران سردار محمدحسن خان نبیرگان سردار کهندل خان را که نیز از قرشی عریضه‌نگار شده بودند، فرمان رفت که در مزارشریف بیایند تا حکمران آنجا کوایف و حقایق حال‌شان را معروض و امری را در بارهٔشان حصول نماید.

روغن خرس فروختن اسکیلا نام کافری

و هم در خلال واقعات مسطوره، اسکیلا نامی از جدیدالاسلام کفرهٔ سکنهٔ برکمتال، که پیشهٔ شکار خرس داشت، پانزده سیر کابل، پیه خرس را که خود او و دیگران در آن حدود کشته بودند، گردآورده و گداخته، یک سیر و سه چارک روغن آن را به پیادگان ساخلو. مقیم برکمتال فروخته و چیزی را آکته نام پدر او در موضع ملنجان واقع سرحد بدخشان و کافرستان به‌امان فروخته، قدری را در چترار برده به مسلمانان آنجا بفروخت. و از جمله دوسیر از خانهٔ او به دست ملّایان معلّمهٔ جدیدالاسلامان، که در کانتوز، بودند. و تعلیم دینیات به اهالی آنجا می‌نمودند و صدباشی پیادگان ساخلو و ملک نام از مردم برکمتال افتاده، ایشان ماجرا در اسمار

به جنرال بهاءُالدّین خان نگار دادند و او فروشندۀ روغن پیه خرس و پدرش را طلبیده پدر اسکیلا را با چهار تن از مردم چترار که مخفیانه و از راه غیر معروف به عزم سرقت در کانتوز آمده گرفتار دست حرسۀ سرحد شده بودند، نزد جنرال بهاءُالدّین خان فرستادند و خود اسکیلا، که اسم او از اسلام آوردنش میرعالم نهاده شده با جمعی از جدیدالاسلامان به فرمان والا در کابل آمده بود، به دست نیامده گرفتار نگشت. و حضرت والا از عریضۀ جنرال بهاءُالدّین خان، بدین قضیت آگاه شده، در روز بیست‌ونهم مسطور ماه رجب فرمان کرد که: «دزدان چترار و روغن خرس فروش را محبوساً گسیل کابل نماید تا مکافات کردار ناهنجارشان داده‌آید.» و هم اسکیلا را در کابل به دست آورده محبوس فرمود.

ذکر مشترک بودن کوتل لندی‌خانه

و از دیگر سوی در خلال این حال، صاحبزاده عبدالقیوم اسستنت پلیتکل درۀ خیبر، عده‌ای از مزدوران را به ترمیم و پاک کردن راه از سنگریزه‌ها مأمور موضع لندی‌خانه کرده، محمدشاه خان کمیدان که در محافظ‌خانۀ واقع غنی‌خیل اقامت حراست بندر و معبر داشت، مانع از مرمّت و ستردن احجار راه که هنوز داخل تعیین حدود نیامده محل نزاع و مذاکرۀ تصفیه و تحدید بود آمده، نگذاشت که به کار آن اقدام کنند و صاحبزاده عبدالقیوم به کمیدان محمدشاه خان ارقام کرد که: «منع شما درست و برجاست زیرا که تحدید و تعیین آنجا هنوز در بین دولتین امضا نیافته حدّ مشترک گفته می‌شود ولیکن مزدوران مأمور برداشتن احجار عظیمه که سدّ راه عبور و مزاحم رواحل قوافل بودند شده‌اند. اکنون از عدم اجازت و رضایت شما پس خواسته شده ترک امر مذکور کردند.» و این امر جزیی به لحاظ آن ثبت و رقم شد که قرار اقرار و نگار صاحبزاده عبدالقیوم که خادم صادق و پیرو موافق دولت انگلیس و معاند بلاخلاف اسلام است و انگلیسان او را معتمد و اخلاص‌مند خود می‌شناسند، کوتل لندی‌خانه حدّ مشترکست. نه از خاک مقبوضه و مستعمرۀ دولت انگلیس.

ضبط و حبس شدن جنرال میرعطا خان بارکزایی

و هم در این ایّام، جنرال میرعطا خان از ذمّایم افعال و قبایح اعمال خود، که جابه‌جا رقم شده آمد، طلب کابل و گرفتار سلاسل و اغلال مکافات کردار خویش گشت و تمامت مایملکش که از گوشت و خون بیوه زنان و اعصاب و عروق یتیمان مردم هزاره و اهالی جدیدالاسلام کافرستان و ضعفای نواح جلال‌آباد، در خزینهٔ حرص و آز اندوخته و عالمی را به آتش جور و ستم سوخته ضبط دیوان سلطنت گشت. و از جمله چهل هزار روپیه نقد که در دیگ بزرگ مسین انداخته، در دهلیز سرای، واقع قلعهٔ منال چاردهی کابل خود، در زیر خاک مخفی ساخته بود، به جدّ و جهد و تفتیش جان‌محمد فراش پمقانی که به امر والا زمین خانهٔ او را بکافت و بیافت، تحویل خزانهٔ دولت شد و علاوه بر زنان و دختران شوهردار و بی‌شوهر مردم جدیدالاسلام کافرستان که به اجبار و اکراه متصرّف شده در بستر مخالطت و مباشرت مفاسقت خویش کشیده بود، طومار چهل‌وهشت هزار و یکصد و هفتاد و هفت روپیه نقد و بیست‌ویک خروار و شش سیر گندم و هفت خروار جوار، که از ضعفای رعیّت به مصادرت گرفته و ایشان به ممیّزین و مفتّشین مأمورهٔ دولت، که از پیش چنانچه گذشت، مأمور شده بودند، سیاهه داده به نامهٔ اعمال او ثبت آمد. و میرزا محمدحسین خان کوتوال کابل، مأمور حصول آن از جنرال مذکور گردید و منصب جنرالی او به افتضاح و رسوایی و عذاب و عقاب دنیا و آخرت کشید.

شرح قاچاقی نمودن افغان کوچی

و هم در این ایّام، محمدسعید خان مقیم لعل، پنجاه دانه طلا از کیسه‌ای که یکی از مردم کوچی افغان، آن کیسهٔ طلا را تعویذآسا بر گردن اشتر خود آویخته می‌خواست از بندر دکّه عبور داده در پشاور ببرد برآورد، و چون از جانب دولت طلا و نقره مسکوک و غیر مسکوک در خارج مملکت بردن قدغن بود، ضبط کرد و این امر جزیی به واسطهٔ آن ضبط و ثبت تاریخ آمد، که ضبّاط و عمّال و حفّاظ بنادر و معابر از کردار دساست اطوار مردم افغان کوچی، آگاه و هوشیار باشند، که مبالغ نقدینه را به این‌گونه حیل در خارج می‌برند حتی در جهاز جمّازه‌های خود

در آورده، از معبر و بندر می‌گذارنند و در میان بارهای اجناس گندم و بادام و پسته و آرد و خیک روغن و غیره مخفی می‌دارند و هم‌چنین تفنگ و فشنگ والات حربیه را به مثابهٔ مرده، تابوتی ساخته و پرداخته و لحافی به روی آن کشیده از بندر عبور می‌دهند؛ و حارس بندر آن را نعش مرده دانسته هیچ نمی‌گوید و هم مال‌التجّارهٔ خودها را به قاچاقی، بدون دادن خراج، از طرق و معابر غیر معروفه در خارج و داخل می‌برند و می‌آورند و زیان و خسارت زیاد به دولت و ملّت می‌رسانند.

شرح حال جاسرین هزاره

و هم در این هنگام، زنان و دختران سید محبوب‌شاه نام، از سکنهٔ دیه مراد خان چهاردهی کابل، عریضه‌نگار حضور والا شدند که: «شوهر و پدر مذکورشان با هفت نفر از سواران نظام رحمت حسینی، مأمور تحصیل مال و منال و بهای ملک و زمین مسمّاة گل مؤمنه، از زنان معروفهٔ هزارهٔ دایزنگی، که در هنگام بغاوت میران هزاره کار مردانگی کرده، با افواج پادشاهی طریق محاربه و مجادله سپرده، جنگها کرده بود و اقوام او شده، و سواران موصوفه با سید محبوب‌شاه، سه هزار روپیه را حصول‌کرده، چیزی را خودشان حیف و میل نموده و چیزی را به جنرال میرعطا خان سپرده و چیزی را تحویل خزانه کرده. بعد مبلغ متلوف را به نام سید مزبور سیاهه داده و او محبوس گردیده، هشت هزار و پنجصد روپیه از او حصول و تحویل خزانه شده است، اکنون امید رهایی او را از حبس دارند.» و حضرت والا در روز بیست‌ونهم مزبور ماه رجب ارقام فرمود که: «شوهر و پدر شما به مکافات و جزای همان مال و منال هزارگان بیچاره گرفتار آمده، سزای خود را که به امر خداوند دید، بعد رها خواهد شد.» و از این‌گونه جاسرین مردم هزاره، بسی کیفر دیده، بساط زندگی چیدند و به اندک زمان به ذلّت و فضیحت طی مرحلهٔ زندگی کرده، بار ندامت و وبال با خود در گور بردند. و اکنون که نوبت سوم تسوید این تاریخ است و سنهٔ هجری به هزار و سه صد و چهل و سه منصرم و مقتضی گشته، یکی در روی زمین به جز آنانی که ستم نکرده‌اند نیست.

شرح حال ملاّ علم مفتی

و از دیگر سوی، در خلال احوالی که به شرح رفت، ملاّ علم مفتی محکمهٔ شرعیّهٔ قندهار که در ورع و پاکدامنی و علم و فضل و خلق نیکو و تواضع و وقار و دیانت و عبادت، در بین امثال و اقران معروف و عَلَم بود، به ذریعهٔ عریضه مبنی بر ضعف پیری و عدم توان و قوهٔ کار و خدمت خود، از حضور والا طالب عفو از مأموریت شد. و حضرت والا استعفای او را پذیرفته، در روز بیست‌ونهم مسطور ماه رجب فرمان کرد که: «در کابل آمده، همواره شرف‌اندوز محفل حضور و مصاحب مجلس وافرالسّرور باشد.» و هم حکمران قندهار را امر نمود که خود او را اسپ سواری و اهل و عیالش را راحله و زاد راه، از قندهار تا کابل، از دولت داده گسیل درگاه نماید.

سفلگی اکوخان بلوچ

و هم دراین هنگام، اکوخان نام مهاجر، از قوم بلوچ، که قبل براین با امام‌بخش‌خان بلوچ شرفیاب حضور موفورالسّرور والا شده و یک نفر اشتر با یک میل تفنگ دنباله‌پر، به نام هدیه و سوغات، تقدیم حضور والا کرده و با چهل خانوار از قوم خود در قندهار به عطای مزرعه و جیره و تقاوی سرافراز آمده بود، به ذریعهٔ عریضه استدعای تعیینِ تنخواه از حضور والا کرده و از اشتر و تفنگ مذکور به یاد آورده، نگار داد که: «دو نفر اشتر مهاری و پنجاه من خرما برای تقدیم نمودن حضور والا آماده و مهیّا کرده، عزم تقبیل سدّهٔ علیا دارد که به مرام نایل آمده شرف عتبه بوس حاصل کند.» و حضرت والا در پاسخ او ارقام فرمود که: «چون از سفله‌گی و فرومایگی جبلی خود از آن اشتر و تفنگ به یادآورده، و گدازادگی خود را مکشوف نموده است، اشتران و خرمای مهیّا نموده را صرف مؤنت خویش کرده، راه کابل پیش نگیرد و پس از این به هیچ یک از مهاجرین بلوچیه تنخواه داده نمی‌شود. به همان مزرعه که داده شده و می‌شود، روز قناعت به سر برده، طمع زیاد نکنند.»

وقایع ماه شعبان سنهٔ هزار و سه صد و هفده هجری

و از دیگر سوی، از اول این سال تا این حال، پس از گسیل داشتن پنج لک روپیه به خزانهٔ کابل که از پیش گذشت، شش لک و پانزده هزار و پنجصد و شصت و چهار روپیه و پنجاه و دو فلوس و نه دینار افزون از مخارج لشکر و کشوری عاید خزانه خان‌آباد قطغن گردیده، نصراب خان خزانه‌دار آنجا، به حضور والا آگهی داد. و حضرت والا در روز پنج‌شنبه سوم شعبان ارقام فرمود که از مبالغ عایده و واصلهٔ هفته‌وار خزانهٔ آنجا، همواره آگهی به خزانه‌دار کابل بدهد. چنانچه او پس از وصول این امر عواید یک هفته را که بر مبلغ مذکور افزون آمده بود، مجموعاً شش لک و شصت و دوهزار و یکصد و سی و دو روپیه، آگهی و نگار داد که گویا در یک هفته چهل و شش هزار و پنجصد و هفتاد و یک روپیه و هشت فلوس و یک دینار افزون از مبلغ عایدهٔ اولیه در شمار آمد و پس از یک ماه دیگر هفت لک و چهل و پنج هزار و یکصد و نود و یک روپیه، از مجموع همه خبر داد.

و هم در این ایّام، محمدصادق خان برادر محمدداد خان تالقانی، ایل‌بیگی، دو رأس اسپ با غیره اشیای نفیسه که برادر او مصحوب وی، به نام تعارف، ارسال داشته بود و تقدیم حضور والا نموده، به محلّ قبول افتاد. و میرزا محمدشریف خان سردفتر قطغن را فرمان رفت که: «چون ایل‌بیگی مذکور از دولت تنخواه ندارد، بیست یک از مبالغ عمل کرد او را عوض تنخواهش بدهد.»

مأمور خطابت شدن علماء در قرای قطغن و بدخشان

و هم در روز سوم مذکور ماه شعبان، بیست و یک نفر از علمایی که جنرال تاج‌محمد خان، به فرمان والا به هریکی شصت روپیه نقد و اسپ سواری از دولت داده جهت خطابت از رستاق و بدخشان، گسیل درگاه داشته بود، شرفیاب حضور گردیده مأمورخطابت نماز جمعه، در قرای بعیده از بلدان عظیمهٔ آن دو ولایت

شدند و امتحان درجهٔ علم و فضل و لیاقت خطابت خود را، نزد علمای مأمورهٔ این امر داده رفتند.

خسارت و زیان عایدات قندهار

و از دیگر سوی، در تضاعیف واقعات مسطوره، بازرگانان و مکاریان قوم اچکزایی و نورزایی و غیره قبایل تحت حکومت قندهار، اکثر مال‌التجّاره از قبیل پشم و بادام و روغن و حبوبات و فواکه خشک و تر، به قاچاقی از طرق غیر معروفه در شالکوت و سند برده همی فروختند و مبالغ زیادی در وجوه سایر و گمرک مرکز و بنادر قندهار خسارت وارد آورده، از قلّت عایدات آن ولایت که به غایت رو در تنزل نهاد، حضرت والا آگاه شده، در روز سوم مذکور ماه شعبان حکمران و سردفتر کشوری و میرزا گل‌محمد خان سردفتر لشکری قندهار را، که از تغییر میرزا نظام‌الدین خان به سردفتری نظام نایل آمده بود، ارقام فرمود که: «سه صد تن پیادهٔ ساخلو جدید ترتیب داده، معابر و بنادر عبور و مرور قوافل را استحکام و انتظام داده و در مواضع غیر معروف، که لازم بدانند، از ایشان حارس بگمارند؛ و محافظ‌خانه‌ها بنیاد و آباد کرده، تا زمان ساخته و پرداخته شدن آنها، خیمه بهر حرسهٔ طرق و شوارع غیر معروفه بدهند.»

اصدار حکم والا در باب نگرفتن اسلحهٔ سپاهیان انگلیس

و هم در خلال این‌حال، حریف نام پسر سلطان‌محمد، از قوم علی‌خیل، فرع سلیمان‌خیل، سکنهٔ علاقهٔ مقر، واقع عرض راه غزنین و قندهار، که در شالکوت منسلک سلک نظام انگلیس بود، با تفنگ و توشه‌دان و سر نیزهٔ دولت که با خود داشت، فرار کرده در خانهٔ خود آمد. و کمیدان محمدحسن خان او را گرفتار و به حراست محمود نامی، از سپاهیان فوج نایک حواله‌دار، رهسپار کابل ساخت. و حضرت والا به تدبیر و اندیشهٔ اینکه، سلاح حربیه در افغانستان وافر شود، تفنگ و توشه‌دان و سرنیزهٔ او را امر کرد، که برخلاف سابق که ضبط می‌کردند، ضبط نکنند و با خودش گذارند و او را مختار سازند که اگر بفروشد و یا نگه‌دارد از آن خودش باشد، تا دیگر سپاهیان سواره و پیادهٔ نظام انگلیس، که از اهل اسلام، خصوص از اهالی افغانستان باشند، از شنیدن خبر گریخته و اسلحهٔ دولت انگلیس

را از خود دانسته، داخل خاک این مملکت نمایند، تا رفته رفته تفنگ و اسلحهٔ جنگ در افغانستان وافر و بسیار شود.» چنانچه تا کنون بسیار شده، خصوص مردم جبال سرحدیه که کسی از ایشان بی‌اسلحهٔ حربیه در اروپا نیست، و با آن از لجاجت و جهالتی که در نهاد دارند، ترک اطاعت شریعت اسلامی و آئین مبرم محمدی کرده و کفران نعمت نموده، روز قتل و غارت مال و منال رعیّت و برادر دینی خود را به سر می‌بردند؛ و گاهی به تحریک اشرار ملّت و تحریض و اغوای مخالفین دین مبین، آتش‌افروز جنگ داخلی با دولت شده، خانگی جنگی و خونریزی می‌کنند، و دولت را مجبور به خلع سلاح از خود می‌نمایند. چنانچه این امر از قوه به فعل خواهد آمد و مخلوع‌السّلاحِ خواهند [شد] و در موقعش نگار خواهد یافت إنْشاءَالله تعالی.

پذیرفته نگشتن تمنّا و آرزوی کمیدان فتح‌محمد خان

و هم در این هنگام، فتح‌محمد خان کمیدان فوج پیادهٔ نظام پنجشیری، که با فوج مذکور در علاقهٔ مقر اقامت خدمت داشت، با خامهٔ مغالطه به عزم این که سندی از دولت به دست آورده، مردم‌آزاری و رشوت‌خواری را پیشهٔ خود قرار دهد، عریضه‌نگار حضور والا شد که: «اشیا و اجناس مایحتاج از مأکول و مشروب و ملبوس و مرسوم را به حاکم مقر گفتم که مهیّا و آماده سازد، تا اعداد فوج بهای نقد داده بخرند و آسوده روز خدمت به سر برند. حاکم جواب داد که بدون اجازت و دستور حضور، افزون از مالیات اراضی و عقار رعیّت، که همه ساله داده و می‌دهند، چیزی و پشیزی بر عهدهٔ تکلیف ایشان نهاده و حواله نمی‌توانم. و از این پاسخ حاکم، چون سررشته و دستورالعمل کافی به دست نیست معروض داشتم که از حضور والا دستورالعملی عنایت شود، تا خودم کفایت و تهیّهٔ این‌کار کنم.» و حضرت والا برآشفته، در پاسخ او ارقام فرمود که: «اگر مال خوردن و آزار دادن رعیّت را منظور نداشته باشی، بار بار و به تکرار مناشیر عدیده، شرف اصدار یافته‌اند که در اردو بازار، همهٔ اشیای خوردنی و پوشیدنی موجود و مهیّاست سپاهیان از بازار خریده، روز معاش به سر برند؛ و اگر خواسته باشد که به نام رعیّت حواله گرفته و محصّل از سپاهیان ما تحت خود گماشته، اشیاء و اجناس را

به نام علوفه و تغار اردو فراهم کنید و چیزی را دزدیده و چیزی را انکار آورده بها ندهید و مصارف خود را رایگان حاصل نمایید، هرگز این حکم و دستوری به شما داده نمی‌شود. و در صورت احتیاج لشکر، حاکم و بزرگان رعیّت تمامت اشیای کارآمد را خود گرد آورده حاضر عسکرگاه می‌کنند و می‌فروشند و بهای نقد می‌گیرند که حاجت حواله و محصّل نیست و به خواهش غرض‌نفسی و هوای شخصی شما، حکمی که باعث اضطراب خاطر و ایذا و آزار رعیّت باشد، هرگز صادر نمی‌گردد.»

مأمور استرداد مال مسروقه شدن خلیفه نور محمد

و مقارن این حال، سردار محمدانور خان، حاکم خوست و برگد افتخاری، خلیفه نورمحمد و عبدالرحیم خان را، که از حضور چنانچه گذشت، مأمور استرداد اموال مسروقه تبعهٔ این دولت از تبعهٔ دولت انگلیس شده، راه خوست برگرفته بودند، در آنجا رسیده دو باب خیمهٔ سپاهیانه و دو رأس یابوی بارگیر، به هر دو تن داده و ده تن سوارهٔ نظام با ایشان همراه کرده، در روز پنجم شعبان مأمور رفتن در سرحد جاجی و پتان نمود، که استرداد اموال مسروقه و دفع نزاع جوی خرلجی کنند، که إنْشاءَالله مذاکرات هر دو تن در این باب، به موقعش رقم خواهد گشت.

محبوس شدن میرزا ملک‌جی

و مقارن این حال، درروز هفتم شعبان، میرزا ملک‌محمد خان پسر میرزا امیرمحمد خان، که از عزل و طلب کابل شدن میرزا ملک‌جی که یک لک و چند هزار روپیه، چنانچه گذشت، ادعای ابراز و اثبات نمودن بر عهدهٔ او کرده و او طلب کابل شده، دسیسه‌بازی و جال‌سازی میرزا محمدحسین خان کوتوال و سردفتر سنجش، که از میرزا ملک‌جی رشوت گرفته، میرزا ملک‌محمد را متّهم به غدر و خیانت ساخته، او را نیز به امر و عتاب والا، در کابل خواست و او مبلغ مذکور را که ادّعا کرده بود، بر عهده میرزا ملک‌جی ثابت کرده، ملک‌جی محبوس و او مأمور سردفتر پشت‌رود گشت.

و هم در این ایّام، حکمران و سردفتر هرات، یکهزار و دوصد و شصت و پنج طلای مسکوک به سکهٔ دول روس و ایران و ترک عثمانی، که به خزانهٔ هرات واصل و عاید گردیده بود، با پنج لک روپیهٔ کابلی که از مصارف لشکری و کشوری آنجا افزون به شمار آمد، گسیل کابل نمودند.

ذکر قصّهٔ داستان حاجی میرسلیمان

و هم در این هنگام، حاجی میرسلیمان هروی، که از سلطان معظّم دولت عثمانی شرف و سعادت ملاقات حاصل کرده و سه تار موی مبارک حضرت رسول را سلطان معظم ممدوح، به استدعا و التماس او، از خزانهٔ علیّه و عامره خویش بر آورده، بدو تفویض کرده بود، از راه مراجعت مشهد مقدّس شده، حقیقت حال موی مبارک رسول ایزد متعال را به نهج مذکور، نزد عبدالله خان افغان مشوانی و کارگزار این دولت که در آنجا اقامت داشت سراپا بگذاشت و او به حکمران هرات نگاشته، وی به حضور والا آگهی داد و حضرت والا ارقام فرمود که: «پس از وصول و ورود میرسلیمان در هرات معروض دارد.» که إنْ شاءالله در موقعش ثبت و رقم خواهد شد.

و هم در این هنگام، دختر سید عبدالرضا خراسانی، که نسبت زناشویی با سیّد احمدخان مرحوم کابلی داشت و شوهرش چنانچه گذشت، از سردفتری قطغن استعفا جسته و در مزارشریف به عزم زیارت رفته پدرود جهان کرد، از عریضه و استدعای مادر و برادر خود که از مشهد، مصحوب میرزا محمدابراهیم منشی که آمدن او در کابل گذشت، فرستاده بودند، با دو نفر دختران صغیره‌ای که از آقا سیداحمد داشت، اجازت رفتن در مشهد یافته، به امر حضرت والا راه آنجا برگرفت و نزد برادر و مادر و مقر و موطن اصلی خود رفت و یک جلد پوستین اعلای کابلی، با یک تخته پتوی کابلی، مصحوب او برای شیخ ابومحمد، متولی‌باشی روضهٔ رضوان جای، علی بن‌موسی‌الرضا علیه‌التّحیة والثناء که قصیده‌ای در مدح حضرت والا، از چکامهٔ خامهٔ خویش، مبنی بر دعا و ثنای ذات والا، انشاء و ارسال حضور نموده بود، به نام صله و جایزه فرستاده شد.

حبس و ضبط شدن جاسوسان روس

و هم در خلال واقعات مسطوره، حاجی غلام‌محمد و احمدنجات نامان قزلباش و آقاجان یهودی از تاجران هرات، که وقایع و حالات دولت و ملّت و مملکت افغانستان را به کارکنان دولت روس، نگار و آگهی می‌دادند و از نظریات خود معلومات به آنها می‌فرستادند، گرفتار سلاسل و اغلال خیانت و جنایت خویش آمده، هر سه تن را فرامرزخان سپهسالار، به فرمان والا گسیل کابل و مال و منال متملکهٔ ایشان را ضبط دیوان حکومت نمود.

ملاقات سرحددار افغانی و روسی

و هم در این خلال احوالی که رقم شد، پلکونک مقیم تنوره، از مواضع مستعده‌ای سرحدیهٔ روسیه، مکتوب اطلاع‌دهی از آمدن خود نزد سرهنگ محمود خان سرحددار موقع چهل دختران، از نقاط مستحکمهٔ این دولت و ملاقات دوستانه نمودن با او فرستاده آگهی داد، و از قفای صحیفهٔ خویش با دو پسر و سه دختر خود و شش نفر کبتان نظامی و دو نفر دلماج و ترجمان و هجده نفر سالدات و سپاهی و یک نفر سرکردهٔ ریل‌خانه وارد اقامتگاه سرهنگ محمودخان شد. و او مقدمش را گرامی داشته مراسم اعزاز و احترام به پای برد. و پس از ملاقات و صحبت و حکایت دوستانه، راه مراجعت پیش گرفته، دخترانش میوهٔ خشک از سرهنگ تمنّا و التماس نموده. او به امر حکمران هرات، شانزده سیر میوهٔ خشک از مویز و منقّا و آبجوش و شکرپاره و هسته و پسته برای ایشان ارسال فرمود.

و مقارن این حال، رکن‌الدوله والی خراسان در پی تحقیق کم و زیاد بودن مبلغ مسروق چاپار دولت ایران، که از شریف‌آباد دزدان تبعهٔ این دولت، به سرقت غارت کرده، چنانچه گذشت، حکمران هرات تأدیه آن نمود افتاده، چون از اظهار رئیس پست‌خانه، پانزده هزار قران که یکهزار و پنجصد تومان ایران به شمار آید، به فرمان والا، از خزانهٔ دولت مسترد گردیده بود، بر والی خراسان مکشوف گشت که دو هزار و سی قران را، رئیس پست‌خانه افزون از مبلغ مسروق اظهار کرده و گرفته است. او را از ریاست پست‌خانه عزل فرموده، مبلغ فاضل را ارسال هرات

نمود. و هم طومار آخندزاده فقیرمحمد خان و سرحددار چخانسور را که اموال مسروقه تبعهٔ این دولت، را به نام سرقهٔ سیستان، از تبعهٔ دولت ایران درج آن کرده، نزد حکمران فرستاده و او مصحوب سلطان‌محمد خان اچکزایی، گسیل مشهد داشته استدعای استرداد اموال مسروقهٔ مندرجهٔ آن طومار کرده بود، پس از اظهار خوشنودی از مأمورین دولت افغانستان، در محضر جمعی از اعیان خراسان و مأمورین دولت ایران به سلطان‌محمد خان فرستادهٔ حکمران هرات اظهار داد که اگر چه اکثر اموال مسروقه قبل از حکومت من سرقت و غارت شده‌اند، بازهم اگر میرزا آقاجان از سیستان در مشهد باز آید و سیاههٔ مفصّل حاضر آورد و غوری به سزا و ادا فرموده می‌شود و هم اگر حکمران هرات نخواهد رسیدگی به تفاصیل اموال مسروقه نماید، کسی را مأمور سیستان فرماید که به اتّفاق میرزا آقاجان، کشف حقایق و فهم معانی کنند، از طریق اتحّاد وداد دولتین مستعبد نیست. و سه طاقه شال به سلطان‌محمد خان و دو تن همراهان او، به نام خلعت، عطا کرده با پاسخ نامهٔ حکمران هرات که به او نگار داده مصحوب سلطان‌محمد خان فرستاده بود، رخصت مراجعت داد. و او استدعای درنگ و توقف خود را تا وصول اجازت حکمران هرات نموده، در مشهد توقف ورزید. و پس از چندی به مکتوب و اجازت حکمران هرات، معاودت کرد.

آگهی دادن والا به حاکمان هرات، از ترمیم سرک هزاره‌جات

و هم در این وقت حضرت والا، از مأمور شدن صوبه‌دار علی‌محمد و صوبه‌دار رحیم‌داد، که به ترمیم و تعمیر سرک هزاره‌جات تا هرات چنانچه گذشت، مأمور شده بودند، به محمدخان حاکم اوبه و درویش‌محمد خان، حاکم شهرک و سعیدمحمد خان، حاکم دولت‌یار آگهی داد که هر کدام از اهالی تحت حکومت خود، مردان کار به هر دو تن صوبه‌دار سپرده، از حدّ خواجه چشت تا منزل ماردار، محمدخان و از حدود سرک خلیفه واقع دولت‌یار تا موضع پایان حصار، درویش‌محمد خان حاکم شهرک و از آنجا تا موقع آهنگران، سعیدمحمدخان حاکم دولت‌یار، به دستیاری مردان کار تحت حکومت خود، به کار پرداخته، راه کابل و هرات را از موقع متّصل هزاره‌جات که تا آنجا به ذریعهٔ مردم هزاره ساخته و

پرداخته می‌شود، به زودی بسازند و بپردازند و تأکید رفت که اگر هر دو تن صوبه‌دار، از نارسیدن مرد کار و تعطیل کار، عریضه‌نگار حضور شوند، هرآیینه سزاوار بازپرس و دوچار عذاب و عقاب شدید خواهند شد.» و ایشان قرار امر و دستورالعمل حضرت والا، به کار پرداخته، از موضع اونی تا هرات، سرک را ساخته بپرداختند.

ورود میرسلیمان با موی مبارک رسول خدا در هرات

و هم در این ایّام، میرسلیمان گارزگاهی، که با موی مبارک چنانچه گذشت وارد مشهد مقدّس شده و عبدالله‌خان کارگزار، به حکمران هرات و او به حضرت والا آگاهی داده، وعدهٔ ذکرش رقم شده آمد، از مشهد راه هرات برگرفته وارد آنجا گشت، و نزد حکمران هرات اظهار کرد که موی مبارک قافله‌سالار انبیا را به ذریعهٔ عریضه و واسطهٔ عثمان پادشاه و حاجی علی‌بیگ، از سلطان معظم استدعا کرده و به دست آورده، اینک با خود حاضر هرات کردم. و این را گفته موی مشک بوی را در مسجد مزار فیض‌آثار، خواجه عبدالله انصاری طاب ثراه، نهاد و حضرت والا از عریضهٔ حکمران هرات و سپهسالار فرامرز خان بر وصول آن در هرات آگاه شده، امر امتحان و رقم کرد که: «از فوشنج نیز مویی را به نام موی رسول خدا در قندهار آورده چون امتحان شد مکشوف گشت که موی آن سرور نیست و اوثق در امتحان سایه نداشت آنست. و در پای کار این موی نیز به امتحان که حضرت والا فرمود خلاف ظاهر، و معلوم گشت که میرسلیمان آن را برای دام نهادن صید عامّه، بدین نام شهرت داده بود، که به واسطهٔ آن، از عوام کسب منعفت کند و تحصیل ثروت نموده خود را بیشتر از پیشتر، در انظار محترم و معزّز و با وقار سازد؛ ولیکن از امتحان فرمودن حضرت، بر مرام خویش واصل و نایل نگشت.

شرح حال سرداران محبوسهٔ زندان هرات

و هم در این ایّام، سمندرخان پسر سردار نظرمحمد خان، نبیرهٔ سردار امیر محمدخان، برادر امیر کبیر، دوست‌محمد خان و شیراحمد خان پسر سردار شیرمحمد خان ولد سردار شکور خان که به واسطهٔ اخبار جان‌محمد نام وقایع

خفیه‌نگار، محبوس و عذاب و عقاب و فانه شده، در زیر فشار عتاب و صدمهٔ ضرب چوب، تصدیق اخبار او را که مبنی بر عداوت و معاندت ایشان، نسبت به دولت بود کرده، مأمور حبس دایمی در زندان هرات گردیده بودند، عریضهٔ ضارعانه ملفوف عریضهٔ سپهسالار فرامرز خان که به شفاعت ایشان اقدام و ارقام کرده بود، ارسال حضور داشته برنگاشتند که: «مایان و جان‌محمد را در باغ بلند کابل حکم قین و فانه و عذاب و عقاب شده، جان‌محمد را کسی نیازرده و خسته نکرد و ما از بیم هلاک جان به زبان دروغ، اقرار بر نمک‌حرامی و عناد دولت کردیم. و اکنون محض خیر دولت عرض می‌داریم که عبدالخالق خان پسر قادر خان، معروف به سیاه، در راولپندی نزد سردار محمدایوب خان است و زوجهٔ او برادرزادهٔ مادر عبدالحبیب خان پسر سردار قیوم خان، ساکن بتخاک کابل می‌باشد و مال عبدالخالق نزد والدهٔ عبدالحبیب است. چنانچه در وقتی که ما در هندوستان بودیم، چند بار به تکرار از زبان عبدالخالق خان شنیدم که مال و اسباب من نزد او می‌باشد و مبلغی به صحابت زنان افغان کوچی، سکنهٔ لمقان فرستاده بود و از این امر خشوی من که سمندر خانم و دختر سردار قیوم‌خان می‌باشد، با عمه‌ام خبردارند که بارها از زبان ایشان شنیده‌ام و جان‌محمد، که نوکر ایشان است، نیز خبر دارد و محمدنور که سردار ولی‌محمد خان او را خصی کرده و به غایت دوست داشت، در خانهٔ خشوی سردار ذکریا خان که آقا و پدر عبدالرحمن خان باشد می‌بود و در سالی یک بار به بهانهٔ لمقان او را از کابل با مردم کوچی، در راولپندی می‌فرستد و محمدنور نیز از این امر خبردارد و مسمّات گلاب، کنیز حبیب‌الله خان، که اختیاردار کلی و جزئی خانهٔ اوست هم آگاهست، و زوجهٔ شیرعلی والدهٔ همدم دلاّله، که در کوچه زیر چنارخانه و نشمین دارد، بر ذمهٔ من مبلغی قرض داشت به او گفتم که این کوایف را به ملاّ طیب خان وقایع‌رسان حضور بگوید تا او به عرض رسانده و چون مسمات بی‌بی خورد، زوجهٔ حبیب‌الله خان با او معرفت داشت، نگذاشت که به ملاّطیّب بگوید. چنانچه به من گفت که ملاّ طیّب، سند مکتوبی می‌خواهد و به محض گفتن، معروض نمی‌دارد. من گفتم که خویش عبدالخالق نمی‌باشم، مگر او و زن مذکوره‌اش، از جایی که با خشوی من رفت و آمد داشت، از زبان ایشان در کابل و از زبان عبدالخالق خان در

راولپندی شنیده‌ام. و در روزی که عبدالشکور خان، پسر نواب عبدالجبار خان، تبعید و اخراج هندوستان شد. خشوی من، که عروس اوست، به دستخط برادر خود حبیب‌الله خان به ایشک‌آقاسی عبدالقدوس خان نوشت که چیزی اسباب خود را در لهوگرد به خانهٔ محمدرحیم نام نهاده‌ام، و او در اسمار نزد سپهسالار غلام‌حیدر خان است. اگر اجازت می‌دهد معروض می‌دارم که مال را از او بگیرد، زیرا که به من دستگیری نمی‌کند و ایشک‌آقاسی در جواب نوشتهٔ او بدون این که بنویسد، زبانی گفت به تدریج از او برای شما می‌گیریم و اگر عرض کردید، شما را محکم می‌گیرد که در هر حال، مال سردار شکورخان است نشان بدهید و سرکار والا ضبط می‌کند؛ و چون ایشک‌آقاسی مذکور و غیره نزدیکان و دوستان به درب بارند، ما از ترس ایشان به عزّ عرض رسانیده نتوانستیم. اکنون اگر حضرت والا، در پی تحقیق افتاده امر استکشاف فرماید. البته صدق من و غدر و خیانت و منافقت کسانی که خود را هواخواه صادق دولت اظهار می‌دارند و دولت شریک و قوم و نزدیک می‌شمارند، و هزاران روپیه تنخواه می‌برند و راه نفاق می‌سپارند، ظاهر خواهد گشت.» و حضرت والا کم کم در پی تحقیق افتاده به ترتیبی که می‌بایست، همه را پی‌هم، در تحت استنطاق و زحمات شاق آورده، نفاق ایشان را نسبت به دولت به منصّهٔ ظهور رسانید.

حوالهٔ بقایای صکوکات بر قضات هرات و محالات آن

و از دیگر سوی، در خلال احوالی که به شرح رفت، چهل و چهار هزار روپیهٔ کابلی، از دفتر سنجش کابل، به نام قضاة و مفتیان محکمه‌جات شرعیّهٔ هرات و نواح و توابع آن، از بابت سجّلات و محضر نامجات و صکوکات مرافعات شرعیّه و محصولات معیّنهٔ عقد مناکحات و متروکات اموات که همه را خود ایشان، حیف و میل کرده به خزانهٔ دولت نرسانیده بودند، به تحصیلی غلام‌حسین خان کرنیل و معرفت غیاث‌الدین نام، از سواران نظام هجده نهری، حواله شده، سپهسالار فرامرز خان را نیز امر معاونت و فرمان معاضدت آنان در حصول این مبلغ رفته بود، به وصول پیوسته، عاید خزانهٔ عامره گشت.

شرح جور و ستم رفعت‌الدّوله حاکم باخرز

و هم در تضاعیف واقعات مسطوره، یکصد و پنجاه [نفر] از مردم سکنهٔ فرمان‌آباد و طیّبات، تابع باخرز، از مضافات خراسان، که رفعت‌الدّوله، حاکم ایشان، دست جور و اعتساف و ظلم و مصادرت و اجحاف کشوده، همه را به ستوه آورده بود، فرار اختیار کرده، روی پناه به سوی ظلّ حمایت این دولت آورده، داخل خاک هرات شدند. و حضرت والا، امر رجعت دادن ایشان کرده، به حکمران هرات و سپهسالار فرامرز خان ارقام فرمود که به والی خراسان بنویسند و او را آگاه کنند که: «نظر لطف و رعایت به آن مردم انداخته، به رغم دولت روس و انگلیس، که این‌گونه امور را مایهٔ آمال و آرزوی استکمال پیشنهادات مستعمرهٔ خود می‌دانند و مقناطیس‌آسا، جلب قلوب این‌گونه مردم را به سوی خود می‌نمایند و رخنه در مملکت اسلامیّه انداخته، کام و مرام خویش حاصل می‌کنند، غم و اندوه و الم را از آینهٔ ضمیر ایشان بزداید، که از اطاعت دولت متبوعهٔ خود و متابعت آئین اسلامیّت متنفر نشوند و هم نام دولت ایران پست نگردد.» و این رجعت دادن باخرزیان و صدور امر بر استکتاب سواد مذکور به والی خراسان را از آن حضرت والا ابراز داده به روی کار آورد که شاید دولت ایران نیز به این قاعدهٔ مستحسنهٔ سیاسیه نظر انداخته، فراریان هزاره را جا و ماوی ندهند، امّا آنان به مثابهٔ مردم هزاره جور ندیده املاک و اراضی‌شان به غیر داده نشده و به قهر و قسر از اماکن و مساکن خود، رانده و تعبید نشده بودند. چنانچه بازپس رفته در منازل خود مقام گزیدند؛ برخلاف مردم هزاره که مزارع و مراتع و مساکن و مواطن‌شان به خلاف شریعت اسلامی، به افغان داده شده، خود ایشان به اکراه و اجبار تبعید و مُخرجٌ مِنَ الدّار گردیده فرار هر دیار شدند. و اگر چنانچه مکنون خاطر مِهرمظاهرت حضرت والا بود و همواره اشتهار نشر می‌فرمود که مردم هزاره را نگذارید که رهسپار ممالک خارجه شوند، چرا یک نفر، ایشک‌آقاسی دوست‌محمد خان را از سرپرستی مردم مهاجر افغان تبدیل نفرمود که این امر هیچ به روی روز نمی‌افتاد؟ چنانچه تا حال که ماه جمادی‌الاخرای سنهٔ ۱۳۴۳ هجریست آن جانب حکمران گروه مهاجرین

افغانانی که به توسط او املاک مردم هزاره را تملّک و تصاحب کرده‌اند هست، و هنوز در صدد بیرون کردن بقیهٔ مردم هزاره از این مملکت می‌باشد.

و مقارن این حال، در قلّت بل از عدم وجود فلوس در هرات، که از سبب منع و قدغن‌شدن دارالضرب دیگر بلدان و مخصوص و مقیّد گردیدن مسکوکات به دارالضرب کابل، به روی کار آمده، معاملات اهل شهر و بازار معطّل و مبطل گشت، حکمران هرات و سپهسالار فرامرز خان را فرمان رفت که در هر سال شش لک روپیه را مس از ایران خریده، در کابل حمل و نقل دهند که مضروب و مسکوک گردیده در تمامت بلدان و امصار فرستاده و رواج داده شود.

عرض استدعای حقوق نمودن غلام‌حسین جدیدالاسلام

و مقارن این حال، غلام‌حسین نام جدیدالاسلام یهودی‌الاصل، مقیم مشهد مقدّس، از حبس و ضبط شدن آقاجان یهودی و تاجر هروی که به واسطهٔ مکاتبه با کارگزاران دولت روس چنانچه گذشت محبوس و تمام مال و منالش ضبط گشت، به عرض کارگزار خراسان رسانید که: «سه هزار و پنجصد روپیه که هفتصد تومان رایج مملکت ایران در شمار آید، بر ذمّهٔ آقاجان قرض و طلب دارم و قرب یک ماهست که او را در کابل محبوس فرستاده همه مال و منالش را ضبط کرده‌اند و دستم از چاره کوتاه آمده، محض رضای خدا و رسول او تعالی، احیا واحقاق حقّم را بفرمایید.» و کارگزار خراسان از عرض و استدعای او، به قونسل انگلیس که دولت متبوعهٔ خود را حامی افغانستان می‌شمرد نوشت و او به حکمران هرات رقم کرده، وی به حضور والا آگهی داد و حضرت والا میرزا محمدحسین خان کوتوال را که به اخبار او، آقاجان یهودی و حاجی غلام‌محمد خان و احمدنجات نامان تاجران قزلباش، گرفتار آمده بودند؛ و اکثر چنین امور مذمومه از دساست و خباثت باطن او به صدور می‌پوست، فرمان کرد که معاملات آقاجان را علم آورده و امری را که دربارهٔ او اخبار داده، به ظهور و ثبوت برساند. و از او از خوف این که دوچار عتاب حضرت والا نیاید، آقاجان را تخویف و تحذیر کرد که اگر به حقّ غلام‌حسین اعتراف نمایی کشته می‌آیی. و او از بیم هلاک جان انکار آورده، منکر شدن خود را انکار داد و میرزا محمدحسین خان رقم انکار او را تقدیم حضور والا

کرد که آقاجان می‌گوید: غلام‌حسین، بر من حقّ و طلبی ندارد. از زمانه‌سازی ادّعای قرض خود را بر من کرده است. و از این اظهار آقاجان که میرزا محمدحسین خان به تعلیم حاصل کرد، به حکمران هرات آگهی داده شده، او به قونسل انگلیس نوشت و او به کارگزار خراسان خبر داد که غلام‌حسین یا وکیل او را با حجّتی که از آقاجان دارد، گسیل کابل کند که حقّ خود را در محکمهٔ شرعیّهٔ کابل، بر ذمّهٔ آقاجان ثابت کرده حاصل نماید. و غلام‌حسین، که از تعصّب مردم افغانستان آگاه بود، و هم خرج زیادی با زحمت زیاد عاید حالش می‌گشت و از ثبوت کردن مطمئن خاطر نبود، ترک ادّعای خود کرده، حجّتی را که داشت مهمل پنداشت و در کابل نیامد.

مورد الطاف شاهانه شدن پسر دولت‌بای ترکمان

و هم در روز هفتم مذکور ماه شعبان، جمعه نام پسر دولت‌بای که سرکردهٔ سه صد و پنجاه خانه از تراکمهٔ سرک و هوگم و کنش بود و رقم میرآخوری خانوار مذکور از دولت به پدر مزبور مرحمت شده و او فوت شده بود، مورد الطاف شاهانه گردیده، حکمران ترکستان را فرمان رفت که تنخواه و خلعت همه سالهٔ این دولت را تا که صغیر باشد، مطابق پدرش، از دولت داده، چون کاری نمی‌تواند، شخصی را به نیابت و وصایتش بگمارد و پنجصد تنگه نقد و بیست من بخارا، نصف گندم و نصف جواری، برای او تنخواه معیّن و مقرّر گشت؛ و تعیین شد که در روز نوروز هر سال یک ثوب چوخا از اطلس روسی و یک ثوب چوخای بهاءُالدینی زیرپوش و یک طاقه لنگی زری پته‌دار و یک طاقه کلاه کمخواب و یک دست پیرهن و زیرجامهٔ صحن سپید به او بدهد.

شدّت سرما و کثرت برف برخلاف عادت و طبیعت همه‌ساله

و هم در ابتدای ماه جدی شمسی این سال، سه شب و روز برف در ترکستان باریده، به خلاف همهٔ سنوات، راه آمد شد مسدود گشت و اکثر از دواب و مواشی در کوه و دشت، از کثرت برف و شدّت سرما دوچار هلاک و دمار آمد و پنجصد رأس گوسپند از خود حکمران ترکستان، در زیر برف سقط شد؛ و اکثر از طیور

وحشی و آهو زنده به دست مردم افتاده، دوباره دو روز و دو شب، مسلسل برف باریده راه عبور آدمی و دواب بالکل بسته گردید، و بعضی از مسافرین در عرض راه به هلاکت رسیده یک ذرع برف در کوهستان بلخ جای گرفت و در هجده نهر و آقچه و شبرغان و تمامت بوادی و صحاری از پنج چارک الی یک و نیم گز برف به روی زمین ریخت و نهر جیحون از شدّت سرما یخ بسته، مردم از زیر یخ عبور همی کرد؛ و هم در کابل بعضی انهار سرپوشیده، از شدّت سرما و جوشش یخ بترقید و احجار در بعضی مواضع شق شده.

تعیین شب بیداری در رمضان

و هم در این ایّام، بزّازان بازار مزارشریف، از حکم شب رمضان در دکاکین خود حاضر و بیدار بودن که حضرت والا در کلّ بلدان و امصار افغانستان این تکلیف را برعموم دکانداران جدید جاری فرموده بود، که جهت رفاه حال مسافران در ماه رمضان تمامت دکانها مفتوح و مالکش حاضر باشد و تا وقت سحر و قدری پس از آن بیدار بوده رفع احتیاجات مسافرین و غرباء نمایند، عریضه‌نگار حضور شده استدعای رفع این تکلیف کردند و حضرت والا ارقام فرمود که: «الحمدلله جماعهٔ بزّازان در کابل نیز بسیارند و از ادای نماز تراویح و وظایف ختم و دینداری خود باز نمانده، دکاکین خود را تا سحر و قدری پس از آن کشوده می‌دارند و این امر که برای رفاه حال مسافرین صادر و جاری گردیده، هرگز منفسخ و منکسر و برداشته نمی‌شود و دیمومیت این فعل، اگر چه نیکو بود، تا چند سالی از اوایل امیرحبیب‌الله خان سراج‌الملّة برقرار و استوار مانده، بعد برداشته شده، از حکومت تکلیفی صادر نگشت.

سرقت زن و گریختن حسن رضا نام قزلباش چنداولی

و هم در خلال این حال، حسن‌رضا نام پسر علیرضای قزلباش، ساکن چنداول کابل، که از عرصهٔ دو ماه نزد محمدیوسف خان، پسر حبیب‌الله خان ولد خان‌شیرین خان جوانشیر که حکومت خوست از توابع بدخشان داشت، ملازمت و

نوکری اختیار کرده، شب هنگامی زوجهٔ محمدهاشم پسر او را که شوهر می‌خواست و آن پسر کوچک بود، نمی‌توانست رفع احتیاج نمود، با یک رأس اسپ و یک قبضه شمشیر برداشته با چیزی از لباس زنانه بگریخت و جنگی‌بیگ نام، نوکر محمدغازی خان ایل‌بیگی علاقهٔ برگه، با او در موضع کوه سرک تنگی‌سنگ آیبک، از علاقهٔ نهرین دوچار شده، گرفتارش ساخت و برده در نزد دولت‌علی نام قوم خود گذاشته، ماجرا به محمدیوسف خان نگاشت و او به حضور والا آگهی داده، در روز هفتم مذکور ماه شعبان ارقام رفت که حسن‌رضا را محبوس گسیل کابل نماید، که تعزیر شرعی و زجر و توبیخ حکومتی نسبت بدو در محل اجرا آید که دیگری مرتکب چنین امر قبیح نشود.»

در کابل آمدن سردار محمدعظیم‌خان

و هم در خلال این حال، سردار محمدعظیم خان، پسر امیر کبیر، دوست‌محمد خان، که از عریضه و استدعای خود چنانچه گذشت، اجازت آمدن در کابل یافته با اهل و عیال خود از هند که روز غربت و ذلّت به سر می‌برد، راه افغانستان برگرفته باعیال و اطفال خود در روز دهم شعبان وارد جلال‌آباد شده و از آنجا در کابل آمده مورد اشفاق شاهانه گشت و در عهد امیر حبیب‌الله سراج‌الملّة والدّین چنانچه بیاید، نخست به حکومت فراه و پس از آن به حکومت غزنین مأمور شده و پس از آن به حکومت جلال‌آباد و بعد دوباره به حکومت غزنین مقرر گردیده، در عین حکومت خود، به مصاحبت خاص شهریار ممدوح سرافراز آمد، محمدعزیز خان پسرش به نیابت او روز حکومت در غزنین به سر می‌برد تا که آن پادشاه دانا، ناحقّ در بستر خواب راحت کشته گشت و سردار معزی‌الیه، در عهد امیر امان‌الله خان غازی پدرود جهان کرده به جهان جاودان شتافت.

و هم در روز دهم مذکور ماه شعبان، حضرت والا، نه هزار و ششصد روپیه کلّه‌دار بهای سی تخته پردهٔ نقده دوزی سلامخانهٔ خاص را به نام محمداسمعیل خان سفیر که او به فرمان والا، چنانچه گذشت فرمایش ساختن آنها را داده بود، رقم کرد و از بابت بقایای فروش بادام، که در اجارهٔ میر احمدشاه خان ملک‌التجّار بود، به نام حواله داد که عبدالسلام نام آدم او، در پشاور به محمداسمعیل خان

بدهد؛ و این پرده‌ها در عهد امیر امان‌الله خان غازی از مخصوصیّت عمارت نشیمنگاه پادشاهی، چون از ساخت اقمشهٔ وطنی نبودند، حصهٔ وزارتخانه‌ها شدند، و بعضی تا هنوز باقیست.

شرح حال منشی محمدبخش هندی

و هم در این ایاّم، منشی محمدبخش نام از سکنهٔ کوچهٔ دوگران، واقع شهر لاهور، که در خدمت این دولت، لقب میر عمارات یافته، و از خیانت ورزیدن خود معزول و مردود شده در مسکن اصلی خود رفته، احسان و نوازش این دولت را در خواب می‌دید، به عزم این که خود را به یاد حضرت والا آورده، باز اقدام در خدمت این دولت نماید و کام حاصل کرده به مرام نایل و واصل شود، دو جلد کلام‌الله را به چهار روپیهٔ کلّه‌دار هدیه کرده و در معنی آنها [را] شفیع خود قرار داده، ارسال حضور والا نموده و معروض داشت که: «هزار دانه مروارید غلطان و نود و شش مثقال زمرّد و دوازده مثقال از قطعات الماس نزد لچمن داس، از اهل هنود است و می‌فروشد، اگر حضرت والا میل خریدن آنها را داشته باشد، محمداسمعیل خان سفیر را بفرماید که بخرد؛ و هم یک دانه یاقوت به دست خود او آمده، که شایان انگشتر خاص کلک دُرَر سلک والاست، امید که امر فرستادن مشرف اصدار یابد.» و حضرت والا از این عریضه و قرآن فرستادن او به فراست دریافت که چون هندوستانیان کثرت و وفور تنخواه این دولت را در هیچ مملکت نمی‌یابند و می‌خواهند که به انواع وسایل و ذرایع، خود را خادم این دولت بسازند و هم مواجبی‌از انگلیس گرفته، از حالات مملکت و دولت و ملّت معلومات و نظریات حاصل کرده، به انگلیسان آگهی دهند، عرض او را نپذیرفت.

به قاچاقی و بدون پاسپرد رفتن افغانان غلزایی در خارج

و هم در این ایّام از عریضهٔ محمدرضا خان، حاکم قلات توخی، حالی رای والا شد که: «بعضی از افغانان توابع و نواح قلات و غیره، بدون پاسپرد و به قاچاقی در شالکوت و دیره‌جات و هند و پشاور رفته و می‌آیند؛ و در باب محصول سررشته و دستورالعمل از طرف دولت در دست نیست که با آنان چگونه معامله به روی

کار آورده شود؟ چنانچه مردم از مردم نواح قلات یکصد و هشتاد نفر رفته و در خانه‌های خود باز آمده‌اند.» و از این عریضهٔ او، در روز دهم مذکور ماه شعبان ارقام و احکام رفت که: «از کسانی که عرصهٔ یکسال در خارج مملکت به سر برده و رجعت کرده باشد، قرار هر واحدی دوازده روپیه و از شش ماه و کمتر از آن، ده روپیه که مضاعف محصول معیّن است زجراً اخذ نماید؛ و از سرکردگان قوم و کدخدایان دیه و قریه، التزام حاصل کند که پس از این بدون پاسپرد و ادای مبلغ معیّن در ممالک خارجه کسی از تبعهٔ‌شان نرود.»

قاچاقی نمودن افغانان قندهار

و از دیگر سوی [در خلال] وقایع مسطور، مردم اچکزایی و نورزایی وغیره طوایف و قبایل سکنهٔ نواح و توابع قندهار، حمل و نقل مال تجّار و از خود را، از راه قاچاقی که عادت ذاتی ایشانست، در خارج مملکت بردن و به فروش رسانیدن آغاز کرده، از جمله عده‌ای از مردم اچکزایی یکهزار و یکصد و پنجاه بار اشتر، پشم و روغن و میوه و غیره اشیای تجارتی را به بدرقگی خودها و سرکردگی عزیز خان اسحق‌زایی و علی‌خان برادر محمدشاه خان بارکزایی و محمداکبر خان باگلی و محمداکبر خان بدین‌زایی از تجّار متوطّنهٔ قلعهٔ بست، به راه درهٔ اسپین، معروف به دهنهٔ خشک، جانب خارج مملکت به طی مسافت و قطع مرحلت پرداختند و قره‌بیگ خان میمنه‌ای ضابط سایر قندهار، حارس بنادر آن دیار، آگاه گردیده با بیست‌وچهار تن سوار، راه تعاقب این قافلهٔ بزرگ برگرفت و در عرض طریق به هم رسیده، اهل قافله او را با همراهانش هدف گلولهٔ تفنگ نموده، چند رأس اسپ ایشان را از پا در آوردند و تبعهٔ قره‌بیگ خان نیز دست به آلات جنگ برده، چند نفر اشتر را سقط کردند. و در عین محاربه مرادخان و فقیرمحمد خان نامان بدین‌زایی با جمع کثیری از گرد راه معاونت اهل قافله در رسیده به مقاتله گرایید، و به اتّفاق هم قره‌بیگ و یاورانش را از پیش رانده، رواحل قافله را به تغلّب و مجادله عبور دادند. و ماجرا از عرایض کارکنان قندهار و قره‌بیگ به گوش راست‌نیوش والا رسیده، در روز دهم مذکور ماه شعبان، نُه طغرا فرمان به نام ملک‌محمد خان و شاه نعمت‌الله خان و محمدجان خان و دوست‌محمد خان و

عبدالغنی خان و خواجه‌محمد خان و محمدنعیم خان و احمدجان خان و محمدحسن خان، تحصیل‌داران بولک‌های لک روپیه‌گی و نایبان ایشان ارقام و ارسال فرمود که: «چون از سالها به واسطهٔ اقدامات نامشروعهٔ اشتهار قبایل اقوام اچکزایی و نورزایی و اسحق‌زایی و بارکزایی و غیره، در مبالغ وجوه سایر قندهار خسارت و زیان بسیار وارد آمده و می‌آید، چه ایشان بدرقه و رهنمای قوافل شده و مزد گرفته همه را از طرق غیر معروفه و بدون دادن خراج، داخل خاک خارج مملکت می‌کنند و از جمله این تعداد بار اشتر از مال‌التجّاره را به غلبه و محاربه، از بندر عبره داده‌اند. پس باید مباشرین این فعل مذموم را مجموعاً به دست آورده تسلیم کارگزاران دولت نمایند که بازپرس و تکمیل خسارت عایده از ایشان به عمل آید.» چنانچه به دست آوردن آنها در موقعش رقم شده می‌آید.

وصول تفنگ و قشنگ خریداری مستر جی‌بی‌کاتری در کابل

و هم در این ایّام، ده میل تفنگچهٔ موزرس با ده هزار فشنگ و چهارده میل تفنگ هنری مارتینی کوتاه با نُه هزار فشنگ خریداری و ارسالی مستر جی بی کاتری واصل کراچی گردیده، حضرت والا از عریضهٔ او آگاه شده، در روز چهارده شعبان، دوست‌محمد خان تاجر توخی، مقیم کراچی را فرمان کرده او همه را ارسال کابل نمود، و هم هفتاد و دو ماهی منقّش به نقوش قدرتی ملاّ محمدعظیم تاجر کابلی، به فرمان والا از بمبئ خریده و در قرابهای آبگینهٔ پرآب و اندک ریک سوده انداخته، گسیل کابل کرد.

شرح جور و ستم انبیاء خان بر رعایا

و از دیگر سوی درخلال احوالی که به شرح رفت، انبیاءخان پسر جنرال میرعطا خان، از حضور شهزادهٔ محترم، سردار نصرالله خان مأمور فوج‌داری رود حصارک و مهمند دره، از توابع جلال‌آباد، شده به مضمون:

پســـر کو ندارد نشان پـدر　　تو بیگانه خوان و مخوانش پسر

از خباثتی که در طینتش مخمّر بود، در روز ورود خود به حصار شاهی، دو تن از بزرگان مردم آنجا را از عدم پذیره و استقبال نمودن‌شان، به ضرب چوب و لت و کوب زحمت داد؛ و هم دو سه تن را حبس فرمود و هم‌چنین در کلالی و بشبلاق رسیده، انواع جور و ستم از قوه به فعل آورد و در شبی دوازده نفر، به پاسبانی و کشیک در اطراف خوابگاه خود از غربای رعیّت، برپای داشتن آغاز نمود و در هر شبی، بیست چارپایی و بیست تخته لحاف، از غربای رعیّت جهت بستر خواب خدمهٔ خود همی گرفت و عصر هنگام، نزدیک آبگاهی که زنان و دختران، از آن با کوزه آب برداشته در خانه‌های خود می‌بردند شده، کوزه‌های‌شان را شکسته، به بوسیدن رخسار و مالیدن پستان ایشان اقدام نمودن گرفت؛ و از جمله ضعیفهٔ برنا و خوشگلی را که با شخصی دعوی داشت، نزد خود نگاهداشته شب و روز با او همی‌گذاشت؛ و هم‌چنین زنی از اهالی قریهٔ مزینه، از راه استغاثت و داد خواهی نزد او شده، او را تکلیف کرد که شب در نزدم بیا دادت می‌دهم؛ و دوازده رأس اسپ سواری و بارگیر، با بیست و چهار تن پیادهٔ نظام با خود، ده به ده، قریه به قریه، گردش و خرج خود را بر رعایا فزایش همی داد، تا که اعداد رعیّت از رفتار و کردار ناهنجار او به ستوه [آمده] در روز شانزدهم شعبان، عریضه‌نگار حضور گشته و ماجرای مذکوره بازداشته داد خواستند. و حضرت والا فرمان و آن پدر مانند را عزل کرد.

به قاچاقی اسپ در خارج بردن و فروختن یارمحمد

و هم در تضاعیف واقعاتی که رقم شد، یارمحمد نامی، از مردم فیض‌آباد بدخشان، سی‌و دو رأس اسپ از راه تجارت، در یارکند و از آنجا به کرایه در شالکوت بلوچستان برده و فروخته با دو نفر خادم خود از راه کشمیر، در خانهٔ خویش بازگشت. و ماجرا از عرایض وقایع‌نگاران بدخشان و یارکند به مسمع فیض مجمع والا رسیده، در روز هفدهم شعبان جنرال تاج‌محمد خان مقیم فیض‌آباد بدخشان را فرمان کرد که: «یارمحمد و هر دو تن خادم او را محبوس و مبلغ بهای اسپان را با دوهزار روپیه جرم حصول و تحویل خزانهٔ آنجا کند، تا دیگری مرتکب چنین کار نشده، از قدغن و منع دولت تجاوز نکنند.»

و هم در این روز، میرهزار نام، غلام‌بچه، که مأمور ممیّزی و مساحت اراضی قابل‌الزراعهٔ پنجشیر شده و بر رعایا جور ستم نموده بود، از سعادت هم‌سلکی غلام‌بچه‌ها، محروم و معزول گشت.

فوت سردار جلال الدّین خان

و از دیگر سوی در ساعت یازده از شب بیست‌ودوم شعبان، سردار جلال‌الدین‌خان در پشاور پدرود جهان کرد.

ذکر و سماع و جماع به زنا نمودن محمدبیگ صوفی

و هم در این هنگام، محمدبیگ نامی، از مردم سکنهٔ قشلاق یکه‌توت، از توابع رستاق که درویشی اختیار کرده، رهسپار طریق اهل سلوک شده موظف و مواظب ذکر و سماع اهل طریقت گردیده بود، ایش‌محمد نامی از مردم اوزبک آنجا را شبی از راه رقص و سماع به خانهٔ خود دعوت کرد و پس از حصول فراغت از ذکر و سماع مهمان را در خانه گذاشته به بهانهٔ امری، طریق بیرون برداشت و در خانهٔ ایش‌محمد، مهمان خود شده، با زوجهٔ او که سابقه و وعدهٔ وصل و مخالطه داشت، به مفاعله پرداخت و ایش محمد، پس از اندک درنگ در خانه صوفی ناصاف، آهنگ خانهٔ خود کرده، او را با زوجهٔ خویش، با هم درآویختهٔ مباشرت و مفاسقت دید و شب را به حراست دروازهٔ خانه خود به سر برده، بامدادان ماجرا نزد محمدعثمان حاکم بازداشت و داد خواسته او و جانبین را مأمور محکمهٔ شرعیّه کرد. و بیگ‌محمد صوفی در نزد قاضی از فعل زنا انکار آورده، زوجهٔ ایش‌محمد اقرار و اظهار نمود که حضرت صوفی را تصوّر شوهر خود کرده، تن به او در داده است. و حاکم از عرض شوهر و اظهار زن، صوفی را در زندان زجر و محن انداخت. و شوهر زن که از بیّنه عاجز بود و قاضی از او گواه طلب نمود، عریضه‌نگار حضور شد و حضرت والا در روز بیست‌وچهارم شعبان حاکم و قاضی رستاق را فرمان کرده رجوع فیصل این مرافعه را به محکمهٔ شرعیّه فرمود و در پایان از انکار صوفی و عدم گواه شوهر و اظهار خیال [شوهر] خود کردن زن، بدون تعزیر، دعوی‌شان فیصله شد. و این قضیهٔ عبرت‌آور از آن رقم شد که عموم را بایست از

اشخاص پارسا و در باطن نارسا، اجتناب و احتراز نمایند، چنانچه حضرت مولانا جلال‌الدین بلخی ثمّ الرومی در این مقام می‌فرماید:

ای بسا ابلیس آدم رو که هست   پس به هر دستی نباید داد دست

شرح حال احمدخان تاجر و حبس او

و از دیگر سوی در خلال احوالی که رقم شده آمد، احمدخان پسر قطب‌الدین خان نامی، از قوم خوگیانی شعبهٔ درانی، در اصل ابدالی، که خانه‌دار پشاور و تاجر بود و روزگار برخلاف اقبالش اتفاق افتاده، مفلس و نادار گشت و به عزم حصول معاش عیال و اطفال خویش، راه سعی و تلاش برگرفته، انفیه که مصطلح افغانستان و پشاور نسوار است برداشته، راه مشهد مقدّس پیش‌گرفته و مدّتی روز ادبار در آنجا به سر برده نسوارش به فروش نرفت، تا که زنش در پشاور فوت شده، او در مشهد از مکتوب یکی از دوستان خود آگاه گشت و نسوار خود را ارزان و به زیان فروخته، بهای آن را در بمبئ به نام تاجری حواله گرفت و از راه هرات عازم پشاور آمد. و مکتوبی از عبدالله‌خان کارگزار این دولت در مشهد مقدّس حاصل کرده، چون در هرات رسید حکمران آنجا او را جاسوس پنداشته در زندان کوتوالی محبوس فرمود، و به حضور والا آگهی داده، در روز بیست‌وهشتم شعبان ارقام رفت که: «او خالی از فتنه و مفسده نخواهد بود، بایست گسیل کابل دارد تا پس از جستجو و تحقیق، اگر قرار اظهار خودش، تاجر ظاهر گشت، از راه جلال‌آباد در پشاور به خانهٔ خواهد رفت و اِلاّ فلا.» و آن برگشته بخت بیچاره در کابل آمده در زندان کوتوالی افتاد و پس از مقیّد و مغلول شدن، احوالش مفهوم نگردید که ثبت و رقم می‌شد.

محرومیت مؤلف از خدمت رسمیت دولت

پس از عرصهٔ سی و پنج سال، ملازمت دولت اختیار کردن و روز اعزاز و افتخار و مواظبت خدمت به سر بردن، در حالتی که مشغول تسوید بار سوم این تاریخ خجسته‌آغاز فرخنده‌فرجام و سرگرم تحریر و ارقام بود، حکم محکم و امر مبرم اعلیحضرت امیر امان‌الله خان غازی، به ذریعهٔ تیلفون به جناب مستطاب اجل،

فیض‌محمد خان وزیر معارف، شرف اصدار یافته پرتوافکن ایصال آمد که: «مشاهرهٔ معیّنهٔ مرسومهٔ مؤلفین دارالتألیف وزارت جلیلهٔ معارف را قطع فرموده، قرار پروگرام متعیّنه، هر یک از ارباب تألیف را برطبق تحریر و تسویدش، که در حیّز ترتیب و تنسیق آورد، از روی شمار صفحه و سطر و کلمه، اجرت بدهد، که هم حقّ دولت ضایع نگردد و هم مؤلفین به مزد قلّت و کثرت کار خود قانع بوده، روز بطالت به سر نبرند و مشاهرهٔ معیّنهٔ خویش را رایگان نگرفته، حرام خوار در شمار نیایند.» و چون در مادهٔ اساسیهٔ اهل تألیف مواضعه چنان بود که هر مؤلفی از کتب علوم مندرجهٔ پروگرام کلاسهای جماعات داخلهٔ مکاتب ابتدائیه الی رشدیه و تهیّه را که تألیف و رفع احتیاجات تعلیمات جوانان و کودکان دبستان تحصیلات معالم و مدارک عرفانیه، از علوم متنوّعه نماید، باید در هفته بیست‌وپنج و در ماهی یکصد و در سالی یکهزار و دوصد صفحه که هر یک صحیفه مشتمل بر پانزده سطر بوده، هر سطری دارای سیزده الی پانزده کلمه مفرد و مرکّب باشد، تسلیم دارالتألیف نماید که به امضای ریاست آن به قالب طبع درآید، و ذوات حضرات مؤلفین که هر کدام از مشاهرهٔ سالانه سه الی چهار هزار روپیه، خرسند و شادکام و مقضی‌المرام معاش لیالی و ایّام خود بود، از نگارش صحایف و اسطار معیّنهٔ قرار دادیهٔ مذکوره، در عقب مانده باعث صدور این حکم گردیدند، مورث سبک‌دوشی و محرومیّت خود از خدمت دولت و ملازمت رسمیّت شده، با هریک قراردادی، به اسم اجرت در بین مرتسم و مرتبط گشت. و از جمله مؤلف این تاریخ مستطاب که از ابتدای سال تا اول ماه جدی سنهٔ ۱۳۰۳ شمسی مطابق روز دوشنبه بیست‌وپنجم جمادی الاولای سنهٔ ۱۳۴۳ قمری هجری در عرصهٔ نُه ماه قرب سه هزار صحیفه از صحایف معیّنهٔ مقرّره در حیّز تحریر و تسوید در آورده، به مشاهرهٔ سالانهٔ سه هزار روپیه، خوشبختانه، روز خدمت به سر می‌برد و نظر به ملازمت و خدمت و مرسومیت خود نسبت به دولت، شاد خاطر می‌بود زیرا به رسمیّت عَلَم و با افتخار همدم بود، و همواره این فرمودهٔ مصلح‌الدین شیرازی را درگاه عدم ایصال خود به نیل مقصود می‌سرود:

منت منه که خدمت سلطان همی کنم　　منت بدار ازو که به خدمت بداشتت

و از صدور این امر والا، نامش از زمرهٔ رسمیّت محو آمده، دل شکسته‌گی و ناامیدی عاید حال زار و نزارش شد. و از آنجا که کَرَّةً بَعد اولی وَ مَرَّةً بَعْدَ اُخْرَیٰ مشغول و مواظب تنسیق و تألیف این نامهٔ فرخنده بود و طریق عجالت در اتمام و انجام آن می‌پیمود، بی‌آنکه استدعای خدمت و التماس ملازمت به رسمیّت نماید، وزارت جلیلهٔ معارف صحایف نگارش او را از روز یازده ماه جدی مذکور مطابق پنجم جمادی‌الاخری قرار داد متعهّدانه در ازای هر صحیفهٔ پانزده سطر و هر سطری، سیزده الی پانزده کلمه به دو روپیه و نیم رقم کرد، و چون هریک صفحه از صفحات نگارش مؤلّف سراپا لغزش، مشتمل بر بیست و سه سطر و هر سطری متضمن بر هجده الی بیست و یک کلمه و مطابق، بل افزونتر از دو صحیفهٔ معیّنه درشمار است، در هر یک صحیفه، پنج روپیه قرار نگار داده، به محلّ امضا رسانید. و مؤلف حقیر، نظر به آن که نگارشاتش از پاک‌نویسی کرّت دوم عاریست و احتیاج به دیگر کاتبی، که در سالی یکهزار روپیه مشاهره از خزانهٔ وزارت گرفته، آن را صاف‌نویسی کند ندارد، هیچ اظهار و تمنّایی نکرد و نگفت که دیگر مؤلّفین، از صحیفهٔ پانزده سطر، سه و نیم روپیه حاصل کرده، برعلاوهٔ آن یک نفر کاتب که هزار روپیه مشاهره دارد، تحریرات و مسوّدات آنرا، کرّت دیگر، پاک‌نویس می‌نماید که از این قرار، هر دو صحیفهٔ ایشان معادل یک صحیفهٔ مؤلف این کتاب در شمار آمده، نُه روپیه و کسری اجر و مزد می‌برد. باری به همان عادت پرکاری که داشته و دارد و همواره از پنج الی هشت صحیفه، در روزی نگاشته و می‌نگارد، به این قرارداد که به عینه همان مبلغ مشاهره رسمیّه است که از پیش داشت، و در ماهی دویست و پنجاه روپیه به ازای یکصد صحیفه می‌گرفت و دویست، سه صد صحیفه می‌نگاشت، قناعت ورزیده، خرسند شد، از این که پس از خدمت سی و پنج سال که بایست ربع مشاهرهٔ معیّنهٔ خود را در حالت سبکدوشی خدمت گرفته، روزحیات به دعای دوام دولت به سر می‌برد و از رسمیّت و این امر محروم آمده، بدون اظهار حالی، خود دولت دَرِ لطف و مرحمت به رویش کشود به حقی که داشت نایل و واصل فرمود، زیرا از این قرارداد غیر رسمی چون در روزی پنج الی هشت صحیفه می‌نگارد، در سالی از نه الی دوازده هزار روپیه، بل افزونتر، در کف آرزو می‌آرد، پس باید خرسند باشد که حقّ خدمت سی و پنج سالهٔ او معیّن

گردیده، ثبت تاریخ گشت. و اگر به حقّ خود رسید یا نرسید باید خرسند و مفتخر بود که شرح حالش درج واقعات تاریخیه آمد.

وقایع ماه رمضان سنهٔ ۱۳۱۷ هجری

از دیگر سوی، در خلال احوالی که در تضاعیف واقعات ماه شعبان به شرح رفت، بازرگانان کابل، از منع و قدغن شدن بردن نقدینه در خارج مملکت، عرض و استدعا کردند که: «هریک ایشان، مبالغ نقد خود را که در خارج برای خرید اشیای تجارتی فرستاده، مال‌التجّاره در داخل مملکت می‌آورد، تحویل خزانهٔ کابل نموده و محصول معیّن صدی سه روپیه را در کابل داده، کارکنان دولت در پشاور و هند، وجه او را قرار دو روپیهٔ کابلی را یک روپیهٔ کلّه‌دار برساند، که یکصد و سه روپیهٔ کابلی، پنجاه روپیه کلّه‌دار مجرا و محسوب گردد؛ و نیز درصدی از روپیه کابلی یک‌نیم روپیهٔ کلّه‌دار، عوض محصول آرت در پشاور و هند کاسته در بدل یکصد و شش روپیهٔ کابلی پنجاه روپیهٔ کلّه‌دار به او بدهد.» و حضرت والا عرض و استدعای‌شان را پذیرفته. ایشان از روز انعقاد این قرارداد تا اواخر ماه گذشته، پنج لک و سه هزار و هفتصد و هفت روپیه کابلی و دو ثلث یک روپیه، تحویل خزانهٔ عامره کرده، در پشاور و هند از کارکنان و مأمورین دولت، روپیهٔ کلّه‌دار گرفته و مال‌التجارت خریده، در کابل حمل و نقل دادند، و بار دیگر، دولک و چهل و چهار هزار و چهارصد و هجده روپیهٔ کابلی و نوزده فلوس، تسلیم خزانه‌دار دولت نموده، گران شدن اجناس تجارتی در افغانستان چون در باب اشترای بادام دولتی که حضرت والا ایشان را امر به شراکت همدیگر خریدن کرده و ایشان از خریدن آن به شراکت سر باززده از خریدن بادام خرید و فروش دیگر اشیا و اجناس تجارتی را نفع سنجیدند و امتناع آوردند. حضرت والا در روز چهارشنبه غرهٔ رمضان برآشفته، مبادله روپیهٔ کابلی بازرگانان را با روپیهٔ کلّه‌دار موقوف فرمود، که شاید ایشان از ممنوع و قدغن بودن نقل دادن روپیهٔ نقد در خارج، به تنگ آمده، عوض روپیهٔ کلّه‌دار به گرفتن بادام راضی شوند. و ایشان این امر را باعث اضرار

خود دانسته، مبلغ مذکور را به امر حضرت والا، از خزانهٔ دولت پس گرفته، به خریدن اجناس تجارتی این مملکت از قبیل قالین و پوستین و کشمش و غیره پرداختند که آن را در هند فرستاده، از بهایش اجناس اروپایی و غیره خریده، در کابل بیاورند و از وقوع این امر، خسارت عاید حال تجّار گردیده، گرانی اسعار اجناس تجارتی داخلهٔ افغانستان به روی کار آمد.

عزل میرزا عبدالرّشید و نصب میرزا آقا و میرزا محمد جان

و مقارن این حال، میرزا عبدالرشید خان قزلباش، که از خانه سامانی به کتابخوانی و از کتابخوانی حضور، به سردفتری یک بولک دارالانشاء رسیده، روز خدمت به تعطّل و بطالت به سر می‌برد. چنانچه در پاسخ نوشتن عرایض حکّام ولایات و رعایا، تعطیل جایز شمرده و از قراری که می‌بایست، جواب هیچ یک از عرایض مشتملهٔ امور کلیه و جزئیه، زیاده از یک هفته معطّل نماند، او اکثر عرایض را از پانزده الی بیست و سی روز نخوانده و پاسخ ننوشته، به امضای حضرت والا نرسانیده بود، از خدمت محروم و از سرکردگی دارالانشاء موقوف گردیده، دفتر متعلّق او، به دو شعبه منقسم و یک شعبهٔ آن به میرزا آقاجان خان قزلباش و شعبهٔ دیگرش به میرزا محمدجان خان کشمیری مفوّض گشته، در روز چهارم و ششم رمضان، از عزل او و نصب این دو تن به حکّام ولایات آگهی داده شد. و این میرزا عبدالرشید خان، دوباره چنانچه بیاید، از بطالت میرزا آقاجان، مأمور این‌کار شده تا عهد اعلیحضرت امیر امان‌الله خان غازی روز خدمت به منشی‌گری حضور حضرت سراج‌الملّة والدّین و این پادشاه به سر برده در سنهٔ ۱۳۴۲ قمری هجری فوت شد. و از غایت حیا و شرم حضوری که داشت، دروغ بسیار گفته، کسی از حاجتمندان درب بار را، رنجه خاطر نمی‌ساخت و به وعدهٔ دروغ، ایشان را شادخاطر ساخته تسلیّت می‌داد.

و در این وقت به‌روز دوشنبه، ششم مذکور ماه رمضان، سعدالدّین خان، حکمران هرات و علی‌محمد خان حاکم فراه و علی‌محمد خان حاکم پشت‌رود را جداگانه فرمان و ارقام رفت که: «چون در بولک دوم دفتر مکتوب‌نویسی دارالسلطنه، میرزا عبدالرشید را سردفتر قرار داده بودیم و نامبرده چشم از حقوق

احسان و انعام پادشاهی پوشیده و دست خیانت پیوست، از اجرای امور موظّفهٔ خود بازداشته، عرایض حکّام و دادخواهان رعیّت را در روز نوبت کار خود به مطالعهٔ ساطعهٔ ما نرسانیده بود و تعطّل و بطالت او در کار مکتوب‌نویسی و رسانیدن عرایض، به حضور مکشوف افتاده، موقوف و معزول شد و به جای او میرزا آقاجان خان و میرزا محمدجان خان مأمور آمده استعلاماً ارقام گشت که عرایض خود را به نام این دو تن ارسال دارند.»

نام‌نویس طلبه را به حضور خواستن والا

و هم در خلال این‌حال، اکثر از اشباه‌العلماء و نیم ملاّها، مرتکب امور خلاف شریعت و حکومت شده، مصدر فتنه آمدند و از شاه راه هدایت و امر معروف و نهی منکر، پا بیرون نهاده به جانبداری و پیروی جناب مستطاب، ملاّ نجم‌الدّین و ملاّ عبدالوهاب مانکی، که هر دو با هم طرف بودند، به قیل و قال منازعت و مخالفت پرداخته، ساختهٔ تکفیر یکدیگر شدند. و حضرت والا ایشان را به چوب خشونت سیاست حکومت، تادیب و تنبیه و تهدید و حبس و قید و سرزنش فرموده، در روز مذکورماه رمضان تمامیت حکّام ولایات و محالات را برسبیل اشتهار اعلان و اعلام نمود که: «طلبهٔ مدارس دیهات و قریه‌جات ولایات و محالات را که مشغول و مواظب تحصیل علوم عربی و فارسی و هندسه و هیئت و حکمت و غیره‌اند و از دولت وظیفه معاشیهٔ معیّنه ندارند، نام و مسکن اقامت و قوم همه را با علمی که تحصیل کرده و عملی که سرگرم تحصیل و تکمیل آن باشند و اصابت ایشان به درجات تحصیلیّه و تکمیلیّه درج کتاب، و آن را شیرازه‌بند نموده، ارسال حضور بدارند تا حضرت والا، از استعداد تحصیلات و تکمیلات حال و مآل علمیهٔ ایشان و نیک‌زادی و بدنژادی همگنان آگاه گردیده، آنچه را که رأی مملکت‌آرا نسبت به هریک اقتضا فرماید دربارهٔ ایشان شرف اصدار یابد، تا مراسم تهذیب اخلاق و ترتیب منزل و سیاست مدن، به وجه شایسته که بایستهٔ نوع بشر و ملک و ملّت و دولت و مملکت باشد، از قوه به فعل آمده، اجرای امور مستحسنهٔ به روی روز افتد.»

مأمور تجارت شدن احمدجان‌خان طبیب

و مقارن این حال در روز هفتم رمضان، احمدجان خان طبیب و کرنیل افتخاری را که هشت هزار روپیه چنانچه گذشت از دولت به نام تقاوی، برای تجارت گرفته بود، امر شد که تجارت مس نماید و هم محصول صدی سه روپیهٔ آرت را، که همه تجّار به دولت می‌دادند، نظر به صلاحیت و حسن سلوک او، حضرت والا معاف فرمود.

شرح شرارت مهاجرین

و از دیگر سوی، در خلال وقایعی که رقم شده آمد، مهاجرین قوم اچکزایی و بلوچ، که در قندهار و هزاره‌جات جا و ماوی از جانب دولت یافته بودند، به بهانهٔ بازدید اقوام خود، که در خاک مقبوضه و مستعمرهٔ دولت انگلیس سکنی داشتند رفته، مباشر قتل و غارت و سرقت شدند و پیهم تاخته، مال و منال تبعهٔ دولت انگلیس را به غصب آوردن گرفتند و حاکم بلوچستان، بار بار و به تکرار، از ایذا و آزار و اصرار اضرارشان، به حکمران قندهار نگاشته خواستار انسداد این رخنه گشت، و استدعای تبعید اشرار را از سرحد و استرداد اموال مسروقه کرد، و سوال و جواب زیادی در بین واقع گردیده چون سدّ این رخنه، از قوه به فعل نیامد، لاجرم ویسرای کشور هند، به حضرت والا نوشت و از حضور در روز نهم رمضان، محمدعلم خان، حکمران قندهار را فرمان عتاب آمیز رفت که: «اشرار مهاجرین را سرزنش و محبوس کرده، از فتنه بازدارد تا کدورتی در خاطر اولیای دولتین عاید نگردد.» و از صدور این منشور حکمران قندهار به بذل و جدّ و جهد امتناع نهب و غارت آنان را به روی روز آورده زبان شکایت کارکنان دولت انگلیس را بربست.

نزاع آخندزاده فقیرمحمدخان و سیستانیان

و هم در خلال احوالی که به شرح رفت، اهالی سیستان در آجام و نیستان، واقع شمال علاقهٔ چخانسور و سیستان، اقدام در تعمیر ارض موات نموده سبقت در

توسیع مزارعات اختیار کردند و به کار زراعت پرداخته، همّت بر آبادانی آنجا گماشتند؛ و چون قرار تحدید و تجزیهٔ حدود و نقشهٔ متعّهده، آن موضع از خاک افغانستان به شمار می‌رفت، آخندزاده فقیرمحمد خان و سرحددار چخانسور، نقشهٔ آنجا را از حضور والا خواستار آمد. و حضرت والا در روز سیزدهم رمضان میر آقاجان خان را که از عزل میرزا عبدالرشید خان، چنانچه گذشت، مأمور دارالانشاء فرموده بود، امر نقشه نزد آخندزاده فقیرمحمد خان فرستادن نمود و هم چون آخندزاده نهری در حدود موضع شیخ‌سر جدید، حفر و جاری و کاشتکاری کرده بود و علی‌اکبر خان حشمت‌الملک، حاکم طبس و سیستان، نامه فرستاده پیام داد که آن نهر را که در خاک ایران حفر و جاری کرده است مسدود نماید. و آخندزاده نامهٔ او را ارسال حضور داشته برنگاشت که: «در اراضی متعلّقهٔ دولت ایران مداخلت نکرده است، زیرا که این نهر شیخ‌سر، از قرای چخانسور و تا این زمان زیر آب بود و آنگاه که نهر هیرمند طغیان کرده، جانب سیستان جریان نمود، این اراضی از زیر آب برآمده، شایستهٔ زراعت گشت و اهالی سیستان عزم جزم کردند که آن را به مثابه قریهٔ دوست‌محمد و کتمک و پل‌گی و کرکو که در نقشه از حصّه و خاک افغانستان‌اند و قبل از ضبط و ربط این مواضع و محال، تصرّف نموده بودند متصرّف شوند و نهری که خود میرمعصوم خان، حاکم سیستان و حاجی محمداسمعیل و حاجی ملاّ علی‌اکبر، کشیده‌اند، نیز در خاک افغانستان است.» و حضرت والا در جواب این نگارش آخندزاده رقم فرمود که: «جواب این گفتار شما را آنچه ایرانی‌ها بگویند و مکشوف گردد که ایشان ملزمند، حکمران هرات و سپهسالار فرامرز خان حقّ‌داری خواهند نمود.» و از آن سوی، مردم سیستان، دست به زراعت کردن نیزار مذکور سمت شمال چخانسور برده تا تپه‌گز بکاشتند. و آخندزاده فقیرمحمد خان با قاضی عبدالرحمن خان و کمیدان نظامی مقیم آنجا و جمعیّت زیاد، در آنجا شده گاوان قلبه‌رانان را براند و از زراعت کردن مانع آمد و دو تن از کدخدایان سیستان پیش آمده بدیشان پاسخ گفتند که این نیزار قرار نقشهٔ تحدیدیه، از خاک افغانستان است. چنانچه نهر هیرمند از حدّ پریان، داخل خاک سیستان می‌شود و تا قلعهٔ کولک که نقطه فاصله است و حصهٔ دولت ایران می‌باشد و بنابر آن نیزار و آجام هر دو ساحل آن، از خاک افغانستان به شمار می‌آید. و از

این اظهار و گفتار آخندزاده و همراهانش، سیستانیان عرصهٔ سه روز، مهلت ترک زراعت داده، ماجرا به حاکم سیستان بازداشتند و او ابوتراب خان تحویلدار، از قوم عرب را با پنج سوار نزد آخندزاده فرستاده پیام داد که نیزارها از خاک ایران است، چرا زراعت‌کاران را منع کرده‌اید؟ و از این ممانعت نزاع بزرگ در بین دولتین روی خواهد داد. و آخندزاده در پاسخ او پیام داد که خط فاصل مستقیماً از حدود بند شمشیر تا جبال نهبندان، در بین قلعه و تپهٔ کولک گذشته، قلعهٔ کولک که طرف جنوب واقعست، از دولت ایران و تپهٔ کولک به اطرف شمال خود از افغانستانست. چنانچه نهر هیرمند از قلعهٔ کولک گذشته به تپهٔ کولک رسیده و هر دو طرف آن نیزار است، متعلق به افغانستان می‌باشد و مکالمهٔ جانبین تا این‌جا رسیده آخندزاده ماجرا معروض داشت و حضرت والا رقم فرمود که: «قرار نقشهٔ مرسوله رفع منازعه کند.»

تشکیل یافتن طویلهٔ خران در کابل

و هم در روز سیزدهم مذکورماه رمضان، علی‌محمد خان حاکم پشت‌رود را فرمان کرد که هزار سر الاغ، جهت حمل و نقل بعض احمال جزئیهٔ خفیفهٔ دولتی خریده، گسیل کابل نماید. و او به تعمیل امر والا پرداخت. پس از وصول خرها در کابل، بسی الاغ از دیگر ولایات خواسته شده، طویلهٔ جداگانه به نام خرخانه تشکیل یافت.

و از دیگر سوی، در خلال واقعات مسطوره، رمه‌داران کرکی، از توابع و مضافات بخارا، مکتوبی به سردار محمدعزیز خان، حکمران ترکستان نوشته، به محلّ اظهار آوردند که: «در سابق رمه‌های ایشان، به سرحدات ترکستان افغانی پای چرایش نهاده داشت و همواره در چراگاه‌ها و مراتع، روز علف‌خواری به سر می‌بردند، و میر ابوطالب‌خان، حاکم اندخود، از صد رأس گوسپند، چهار روپیه باج علف می‌گرفت و امسال از نرستن علف و عدم باران، رمه‌های ایشان اگر کما فی‌السّابق راه چرایش داده نشوند، همه تلف و خسارت وارد حالت ملاّک آنها می‌گردد، و هم قاعدهٔ حمایت اسلامیّت از میان می‌رود. پس باید اجازت داده آید که رمه‌ها و دواب و مواشی ایشان در مراتع و حدود سابقه داخل گردیده، باج

معیّن سابقه از ایشان اخذ و قبض گردد و قبل از ادخال طول (قوچ) در رمه، رمه‌های خود را عودت و رجعت دهند.» و حکمران ترکستان این عریضهٔ آنان را ارسال حضور والا داشته از طرف خود برنگاشت که ایشان قرار معلوم در هنگام مراجعت دادن رمه‌های خود، گوسفندان قره‌گلی‌آور را از رعایای دولت افغانستان در خفیه خریده و داخل گوسپندان خود کرده در کرکی می‌برند، و در آنجا از آنها نسل و نتیجه حاصل می‌کنند.

پذیرفته نگشتن عرض و استدعای رمه‌داران کرکی

و حضرت والا از این نوشتهٔ حکمران ترکستان عریضهٔ آنها را به مسمع فیض مجمع جا نداده، در روز سیزدهم مذکورماه رمضان ارقام فرمود که: «اگر واقعاً گوسپندان قره‌گلی را خریده می‌برند، ایشان را مانع گردیده نگذارد که رمه‌های خود را داخل خاک ترکستان افغانی کنند، و اگر ضامن از ترک این فعل خود داده، محض اخوت و حمایت اسلامیّت خواستار چرایش دواب خود در مراتع و علفزار آن حدود باشند، مزاحم ایشان نشده ممانعت ننماید. امّا در وقت معاودت رمه‌های‌شان، شخصی با دیانت صاحب قناعتی را که طمّاع و اخّاذ و حریص اخذ پول نباشد، با محمدنظر خان منگباشی، مأمور کند که در معبر حاضر بوده و رمه‌های آنها را دیده نگذارند که رأسی، از گوسپند قره‌گلی را با خود ببرند؛ و هم از شخص مأمورین کار، عهدنامه و التزام بگیرد که به رشوت از گوسپند قره‌گلی بردن رمه‌داران کرکی غفلت نورزد.» و در پایان کار، مالکان گوسپندان درصدی ده روپیه دادن باج را پذرفتار آمده، حضرت والا را در اشتباه انداختند، چنانچه اکیداً ارقام فرمود که این افزودن باج، بدون تحریک دولت روس و تحریض حکمران بخارا نیست و معلومات که میل بردن گوسپند قره‌گلی را در خاطر دارند و یا در مکمن ضمیر می‌پرورانند که پس از آمد و رفت و چرایش چندی دعوی ملکیت در مراتع خاک این دولت کنند. پس قدغن اکید نماید که پای رأسی از گوسپندان خود را داخل خاک چراگاه ترکستان افغانی نکنند، و اگر در خفا اقدام بدین مرام نمایند، گوسپندان ایشان را ضبط فرماید.»

فوت مادر سردارگل محمدخان

و مقارن این حال در شب چهاردهم رمضان، مادر سردار گل‌محمد خان، حاکم ارگون و نایب‌سالار افتخاری، پدرود جهان کرد.

و هم در روز شانزدهم ماه رمضان، اشتهاری در تمام بلدان و امصار در باب طلبهٔ علم که از پیش اشارت رفت انتشار پذیرفت که عموم طلبهٔ علوم را از قرآن و فارسی خوان و مبتدی و منتهی با اسم پدر و جدّ و قوم و محل سکنای ایشان درج کتاب کرده و در این امر قریه و قلعچه‌ای را فروگذاشت ننموده، ارسال حضور دارند، تا دولت واقف و آگاه حال همگان بوده، بدان را تبعید و طرد و نیکان را از روی معرفت و شناسایی و درجه علم و صلاحیت حالت‌شان، دخیل امور دولتی و محاکم شریعتی و مأمور امر معروف و نهی از منکر ملّتی و احکام دینی و مذهبیو آداب اخلاقی جمهوری شوند.

و هم در این ایّام، سمند خان و نجو خان و محمدشریف خان و حبیب‌الله خان و ظریف خان و سیدوخان و غازی خان و علم خان و رحیم خان و سمندرخان، از بزرگان قوم بلوچ متوطنهٔ علاقهٔ شورآبک، که آب مزارع و مساقات ایشان را کارکنان دولت انگلیس از اجرا و آبیاری زراعات ایشان بازداشته، در سه جا، سدّ سدید افراشته، بر اراضی و عقار اهالی سکنهٔ علاقهٔ فوشنج، جاری و ساری ساخته بودند، عریضه‌ای به صحابت بلندخان و مهم خان نامان ارسال حضور والا داشته.

صدور منشور به لغت افغانی به نام بزرگان علاقهٔ شورآبک

در روز بیستم ماه رمضان منشور به لغت و لفظ افغانی، از تقریر و تحریر ملاّ محمدخان قوم صافی افغان که رتبه و مکانی از خدمت خود در درب بار داشت، به نام ذوات مذکوره ارقام رفت که: «عقیده رسون کی مشران و ملکان، هریو سمند خان و نجو خان و محمدشریف خان و حبیب‌الله خان و ظریف خان و سیدو خان و غازی خان و رحیم خان و سمندر خان و نورواره وغت و طایفه دبریچو و شوراوبک دعلاقه د دولت اسلام لره و روشانه شکاره وی دو و پوهکی په د وقت کش بلندخان و مهم‌خان ستاسی له لوری عرض وکه چه له قدیم نهر و ویاله لوری چه په منځ د پشین کش جاری وه، چمن کی ملکونو و زمکو لره

بی‌اوبه ورکولی چه حقّ دا ولو زموژ د خلقو وه، پشین خلقو هیج حق نه درلود، لکه چه په وقت د پادشاهی د امیر شیرعلی‌خان مرحوم کشی فتح خان اچکزایی حاکم د پشین له لوری ار یاد شوی وه یوه دهانه ووتره اوبو خلقو د موسی زیو د پشین له نهره یاد شوی خمنکه ځنی خپلو زمکولره جدا کری و په مصرف د کشت و زراعت یی رسولی وی، منگه قبول نکره ترځوچه پخپل منخ کم مقدمه وکره اته کس د موسی زیو و دوه کس ځمنگ دخلقو په سبب د اوبو ذکر شوی و په قتل ورسیده، منگه په حقّ آبه د خلقو د پشین قایل نشوو لکه چه په هغه وقت کشی حاکم ذکر شوی له نورو خلقو تحقیق ددی خبروکه معلومه شوه چه هیج حقّ د برخه د اوبو د پشین دخلقونوه په دهانه وولره و نهر کشی چه په نهر ددیرو خلقو په باب دحقّ آبی ذکر شوی کاغذ لرو، چه خاص حقّ ځمنک ده، بل چا پوری تعلق نلری نه درلود دندی پونهریاد شوی کشی چا تعلق کری ده، اوس دوکاله کیژی چه افسران د دولت هند، چه دوستان ددولت افغانستان دی، په هر هر ځای د نهر کشی‌یی بندونه کلک کلک ترلی او به ځمنک خلقو دپشین لره چه حقّ یی ندرلود ورکری دی وزمکی ځمژی خرابه وابیزه پری شی وی چه هیج کشت نه کیژی و اوبه وشکلو هم منگ لره نریسگی امید دغوررسی لرو، چه امیر صاحب په غور خمژ رسیدلی حقّ ابه ځمنگ را کاندی، عین رعیّت‌پروری ده لپاره ددی داکاغذ په لاس د مهم‌خان و بلندخان چه احوال ستاسی حضور لوی لره رسولی ده ورکره، شه تاسی لره به دی دوی دروی لازم ده چه هغه دست اویزیونه دوقت د پادشاهی د احمدشاه و تیمورشاه و مابعد له هغو چه باب د اوبوکش لری له قوالی و نوردست اویزیونه چه ذکر حقّ ابی‌و برخی دابوکشی دی دهرچا کره چه له قومه ستاسی ځنی وی توله جمع کری و یو ځای کری په یوصندوقچه کشی آچه ولی و سر دصندوقچه محکم کری چه باد و باران ورنه ورستکی داکخانی د قندهار لره په قرار د فرمان علیحده چه حاکم دقندهار لره په باب د راورو دست اویز و ستاسی صادر شوی وه دی سپاری و رسید و اخلی چه حضور لی لره ورسیگیو وقتی چه حضور لوی لره ورسیده نقل د دست اویزستاسی به واخت شی اصل بی‌بیرته تاسی لره درواسته ول شی. نقل یی یوسره پوه و عاقل لره له حضور لوی درکره شی چه له افسرانو ددولت هند سره په خصوص دحقّ آبی‌ستاسی کش خبری وکری که

حقّ ستاسی لازم شه تاسی به په حقّ ورسه وی فقط. ورځ د دوشنبه شلمه د میاشی د ورځی، سنهٔ ۱۳۱۷.

ترجمهٔ فارسی این منشور

و ترجمهٔ فارسی این منشور که مشمول بر عبارات و کلمات معروضه به لفظ و لغت افغانی است این که: «معتبرین و ملکان هر یک فلان و فلان الخ و دیگر خورد و بزرگ طایفهٔ بلوچی شورآبک علاقهٔ دولت اسلام را واضح آن که بدانند که در این وقت که بلند خان و مهم خان قوم شما به حضور مبارک حاضر شدند از طرف شما عرض نمودند که از قدیم نهر و جوی لوره که مابین فوشنج جاریست برای ملک و زمین‌های مایان آب می‌داد که حق‌آبهٔ ما مردم بود، از مردم فوشنج هیچ حقی نبود. چنانچه در وقت پادشاهی امیر شیرعلی‌خان مرحوم که فتح‌محمد خان اچکزایی از طرف امیر مذکور حاکم فوشنج بود، یک دهنه آب مردم موسی‌زایی ساکن فوشنج از نهر مذکور مایان، برای زمین‌های خود جدا کرده به مصرف کشت و زراعت خود رسانیده بودند. مایان قبول نکردیم تا که با هم محاربه کرده هشت تن از مردم موسی‌زایی و دو نفر از ما مردم، سبب آب مذکور کشته شدند و مایان به حقّ آبهٔ مردم فوشنج قایل نشدیم. چنانچه در آن‌وقت حاکم مذکور از دیگر مردم تحقیق این حرف را نموده معلوم گشت که هیچ حقّآبه از مردم فوشنج نبود، به دهنه کشودن از نهر مذکور که به مُهر بسیار مردم در باب حقّآبهٔ مذکور کاغذ داریم که خاص حقّ مایان می‌باشد و دیگر کسی را تعلّقی بدان نیست و نه بود و نه کسی در نهر مذکور مداخلت کرده. حال دو سال می‌شود که افسران دولت هند که دوستان دولت افغانستان‌اند در هر جای از نهر مذکور، بندهای محکم محکم بسته کرده آب ما مردم را به مردم فوشنج که هیچ حقّ نداشتند داده‌اند و زمین‌های ما را خرابه و لم‌یزرع مانده که هیچ زراعت نمی‌شود و آب خوردن هم به ما مردم نمی‌رسد. امید غور رسی داریم که امیر صاحب به غور ما رسیده، حقّآبهٔ مایان را بدهند، عین رعیّت‌پروریست. از برای این کاغذ به دست بلند خان و مهم خان که احوال شما را به حضور مبارک رسانیده‌اند داده شد که برای شما می‌آورند و لازمست که هرچه دست‌آویز از وقت پادشاهی احمدشاه و

تیمورشاه و مابعد از آنها در باب آب دارید از قباله و دیگر دست‌آویزها که ذکر حق‌آبه و حصهٔ آب در آنها باشد و در خانهٔ هر کس از قوم شما که بوده باشد، جمع کرده و یکجا نموده و در صندوقچه انداخته و سر صندوقچه را محکم کرده که باد و باران به آن نرسد در داکخانهٔ قندهار به قرار فرمان جداگانه که به نام حکمران قندهار و در باب آوردن دست‌آویز شما صادر شده است بسپارند و رسید بگیرید که به حضور مبارک برسد و وقتی که به حضور رسید نقل دست‌آویزهای شما گرفته خواهد شد و اصل آن واپس برای شما فرستاده خواهد گشت و نقل آن را به آدم هوشیار و عاقلی از حضور داده می‌شود که همراه افسران دولت هند حرف بزند، اگر حقّ شما ثابت و لازم آمد، شما را به حقّ برساند. فقط. روز دوشنبه بیست رمضان سنهٔ ۱۳۱۷.

شرح حال عریضه و استدعای اسمعیل حقّی‌بیگ

و از دیگر سوی در خلال واقعاتی که در حیّز نگارش آمد، عریضه‌ای از تاریخ ماه رجب، اسمعیل حقی‌بیگ نامی، از اعضای مجلس استیناف عالیه، مقیم جادهٔ باب عالی، نمبر منزلگاه ۲۰ الحاج ساکن بلدهٔ وسیعهٔ اسلامبول، به حضور والا واصل آمده، پس از القاب زیادی که به خود نسبت داده رقم کرده بود که: «در ممالک دولت علیهٔ عثمانی از اهالی افغانیان برای حجّ و تجارت و عبور و مرور از مملکتی به مملکتی، از ارباب تجرّد و اصحاب عیال به طریق اقامت وارد می‌گردند و از هر وجهی، سختی و زحمت و کشمکش، از طرف مردم عجم و انگلیسان می‌بینند و هر یک از ایشان می‌گوید که این شخص افغان از رعایا و تبعهٔ ما می‌باشد و چون در دولت عثمانی وکلا و کار گزاران هر دو دولت ایران و انگلیس مقراند. که اصلاح امور و مشکلات ایشان را برطبق قواعد دولتی می‌نمایند، بنابرآن من در باب شخص مأموری از جانب دولت افغانستان به عزّ عرض حضرت سلطان المعظم رسانیده، اجازت تقرّر و مقاومت آن را خواستم و پادشاه اسلام‌پناه از این اظهار من التفات زیادی مبذول فرموده، اظهار ممنونیّت و محظوظیّت نمودند و از کمال محبت و مودّت امر کردند که کابل هم در این هنگام، مأمور لایق و قابل این‌کار و خدمت، از دارالسلطنه کابل مقرر شده بیاید، بسی مناسب و به جهت

تقویت و مناسبات دوستی و یکجهتی و ارتباط صوری و معنوی‌الیق والزم می‌باشد و پس از آن که شخص مأمور مملکت افغانستان وارد دارالخلافه شود، هر آینه در حقّ او اظهار محبت به‌خصوص مهمان‌داری و عطیهٔ نقود و احسان مضایقه در میان نیامده بذل خواهد شد. و نیز حضرت سلطان‌المعظم می‌فرمایند که هرگاه وکیل دارالسلطنهٔ کابل، به طور محرمانه در این‌جا بیاید نیکوتر است که انتظام این امر اول به صورت محرمانه مرتبط گردیده، پردهٔ اسرار دولتین در نزد اجانب از پیش برداشته و در دیده نشود تا بعد از اتمام و انجام کار، کسی را جای دخل و غرض و اعتراض نماند.»

و حضرت والا در پاسخ او ارقام فرمود که: «نوشته‌اید اول آدم به خفیه مأمور شود، معلوم می‌افتد که از این احتیاط دولت علیّهٔ عثمانی که خواهش آدم خفیه مأمور کردن نموده باشد ظاهر و آشکار شدن این طور شخص، ضرور موجب خوف و خطر آن خواهد بود. پس چه حاجت به مأمور نمودن آدم است؟ مبادا که خدای نخواسته کسر و خسارت و ضرری از این امر عاید دولت علیه گردد و در خفیه آدم مقرّر نکرده باعث خوف سلطان‌المعظم نمی‌شوم و دعای بقای دین مبین حضرت ختم‌المرسلین را می‌کنم که تا قیامت این دین و شرع متین را حافظ و نگاهبان باشد.»

نقل عریضه و استدعای محمد دوالی خان

و مقارن این حال، عریضهٔ مورخهٔ سوم ماه نومبر سنهٔ ۱۸۹۹ میلادی حاجی‌محمد دوالی خان امریکایی، مقیم منزل نمرهٔ ۱۸۹ بازار یولسین رود شهر لندن، شرفیاب وصول حضور والا شده، نوشته بود که: «من یکی از معتبرین اهالی امریکای جنوبی بودم و در اول پیشهٔ تجارت داشتم بعد ترک آن کرده در شهر لندن جهت آموختن دخترانم مرعلم موسیقی را اقامت‌ورزیده خواستم که پسرانم را از علم طبّ انگلیسی دارا و مستحضر کنم و نیز از سبب آن با اولاد ذکور و اناث خود در لندن جا و ماوی اختیار کردم که درادای شعایر اسلامی تغافل و تکاهل نورزند و پس از چند سال، در لندن عزم تأسیس مسجدی برای مسلمانان جزم کرده، استدعا دارم که در مخارج تعمیر آن دولت افغانستان معاونت و معاضدت نموده کمک و مدد

بذل فرماید.» و حضرت والا در پاسخ این استدعا و تمنّای او رقم فرمود که: «حیرانم از این که شما از یک طرف دختران خود را جهت تعلیم علم موسیقی در دارالسلطنه اهالی نصاری برده‌اید و از یک‌طرف عزم تأسیس و تعمیر مسجد دارید که مسلمانان لندن، به دین خود و اجرای شعایر اسلامیّه استوار و پایدار باشند. و حال آن که ساز و نواز و رقص و بی‌حجابی‌با مناجات و راز و نیاز به درگاه قاضی‌الحاجات هیچ مناسبت و موافقتی ندارد؛ و شغل در فعل ساز و سرود و نغمه و لهو و لعب به نصّ صریح در آئین اسلام ممنوع و موجب ظهور انواع مفاسد است، زیرا که آن انسان را از خداوند دور کرده، از دایرهٔ اسلام خارج می‌کند. و علاوه بر آن تعداد جماعت مسلمانان در شهر بزرگی مثل لندن این قدر نیست و نخواهد بود که مسجد جامع و بزرگی برای تعبدّ و ستایش خداوند، عاری از جمیع آلایش، بنیاد نهاده آباد کرده شود؟ و تعمیر مسجدی که عبادت خدا در آن نشود، مأجور و مثاب نخواهد بود، و در عوض مسجدی که در لندن که مرکز جمعیت نصاری و محور مسافت دور و دراز دنیاست چرا مسجدی در موضعی که مرجع و مآب عموم اهالی اسلام تمام روی زمین است تعمیر و آباد نکنم که باعث اجر جزیل خودم و فیض کثیر دیگر مسلمانان باشد؟ و مبلغی که بی‌فایده به خواهش شما در مملکت نصاری صرف کنم، که رفته رفته کلیسا شود، هزار بار بهتر و سزاوارتر است که هر وقت بخواهم به توفیق خداوند بی‌مانند، در مکّه و مدینه در یکی از بلاد اسلامیّه، اگر چه الحمد لله در هر بلد، صدها مسجد موجود است بنیاد و آباد نمایم، و از برای معاونت شما دیگر مسلمانان هم در دنیا بسیارند که افزون از مخارج تخمینیهٔ شما، وجه به شما برساند و إنْشاءَالله غیر از من آنها هم به شما معاونت خواهند کرد، که مدعای شما حاصل گردد و مسجدی برای خدا آباد کنید یا خانه برای تیاتر بسازید.»

جاسوس در افغانستان گماشتن روسیان

و هم در خلال واقعات مسطوره، کارکنان دولت روس، دو تن از ترکمانان سکنهٔ نواح مرو و سرخس، از تبعهٔ دولت ایران را برای جاسوسی نوکر گرفته و مشاهرهٔ ایشان را معیّن کرده، به تغییر لباس از راه حصول معلومات و نظریات، مأمور خاک

هرات نمودند و رستم بهادر نامی از مردم ترکمان که نمک‌خوار خوان احسان این دولت بود، به سرحددار مقیم کهسان خبر داده، او به حکمران هرات نوشت، و او سرحدداران را تأکید برگرفتار ساختن هر دو تن فرموده، چون ایشان به بهانهٔ معامله داد و ستد با اهالی کهسان و غوریان، پا نهادهٔ خاک افغانستان شدند، حاکم غوریان هر دو تن را گرفتار و رهسپار هرات کرد. و حکمران هرات هر دو تن را داخل زندان فرموده به کارکنان حضور والا رقم کرد. و حضرت والا در روز بیستم مذکور ماه رمضان، ارقام فرمود که: «افشای راز و سرّ باز نکرده، سر هر دو تن را در زیر خاک نماید.» چنانچه هر دو تن مخفیانه مقتول گشت.

و هم در خلال این حال، سردفتر هرات، نُه هزار روپیهٔ قران تنخواه عزیز سردار ترکمان را، که از عرصهٔ هفده سال تا این حال، از خوان نوال این دولت در هر سال می‌برد، از سبب مزرعه که در نواح هرات به او عطا شده بود نداده، چیزی از آن را عوض مالیات مزرعهٔ موهوبهٔ او وضع نمود. و حضرت والا از عریضهٔ او مبلغ مزبور را برحال فرموده ارقام نمود که: «تنخواه او از طرف دولت بخشش است و تخفیف مالیات مزرعهٔ مفوّضهٔ او را نیز معاف دانسته از او نگیرند.»

خیانت سکندرخان تاجر قندهاری

از دیگر سوی، در اثنای واقعات مسطوره، سکندر خان تاجر قندهاری، مبالغ زیادی از بازرگانان و غیره اهالی هرات به هر وسیله‌ای که دانست و توانست، به دست حرص و آز خویش آورده، راه فرار پیش و در تربت عیسی‌خان قرار گرفت. و قاضی سعدالدین خان، حکمران هرات، سعید نام برادر او را که در بادغیس بود، در شهر خواسته از وی طالب مبالغی را که برادر او برده بود شد. و او از شرکت برادر خود انکار آورده، استدعا نمود که مکتوب نزد قونسل انگلیس در مشهد فرستاده، از مراجعت و عدم معاودت برادرش علم حاصل کرده، بعد هر چه مقتضای سیاست حکومت باشد، عادلانه در محل اجرا آورد. و حکمران هرات از این استدعای او بی‌آنکه اجازت از حضور والا حاصل کند، مکتوبی به قونسل انگلیس و هم به والی خراسان نوشت که: «سکندر خان را در هرات رجعت دهند. و قونسل انگلیس که از مکتوب مرقوم به نام والی خراسان آگاه نبود، به والی اظهار

مطلب کرده، ماجرا بازداشت، و والی سکندرخان را از تربت عیسی خان در مشهد، احضار فرموده بعد به قونسل انگلیس [گفت] که هر وقت حکمران هرات ذوالفقار خان جمشیدی از تبعهٔ دولت ایران را که در هرات رفته مقام گرفته است، عودت دهد، سکندرخان بالمقابل مراجعت داده خواهد شد. و چون مدار کار بدین‌جا قرار یافت، حکمران هرات از مکتوب قونسل انگلیس ماجرا معروض داشت. و حضرت والا از مکاتبهٔ خودسرانهٔ او که با والی خراسان و قونسل انگلیس درمیان آورده بود، برآشفته تنبیه و تهدید و ارقام فرمود که: «اگر خود ذوالفقار خان به رضا و میل خاطر خویش باز نگردد، مجبوراً فرستاده نمی‌شود و از این ترقیم حضرت والا امر بالمثل به روی کار آمده، سکندرخان نیز ازطرف حکومت خراسان مجبور بر مراجعت نگشت.

و مقارن این حال، فیض‌محمد خان از فوت محراب خان که از پیش رقم شد، به کوتوالی جلال‌آباد مأمور گردیده، روز بیست‌ودوم رمضان وارد آنجا شد.

قرآنی که هدیهٔ آن بیست‌وچهار هزار روپیه بود

و هم در این ایّام، مستر ایچ پیک، برادر جی پیک فرانسوی یک جلد کلام مجید و فرقان حمید را از بندر معمورهٔ بمبئ، که به خط یاقوت کاتب مستعصمی شهرت داشت و مبلغ دوازده هزار روپیهٔ کلّه‌دار هدیهٔ آن زبانزد صغار و کبار اهالی آن دیار بود، ارسال حضور نمود. و حضرت والا آن را به خط یاقوت ندیده، از اشتباه اهالی آنجا که آن را خط یاقوت فهمیده بودند، هدیه نکرده و چند تخته دستمال ابریشمین برآن پیچیده، محترمانه در روز دوشنبه بیست‌وهفتم رمضان پس فرستاده، به دوازده هزار روپیه کلّه‌دار که معادل بیست‌وچهار هزار روپیه کابلی به شمار می‌آمد، هدیه‌اش ننمود.

و در اثنای این‌حال، ملاّ حیدرخان، مأمور حکومت کنر سفلی شده، بر مسند سیف‌الدین خان که تغییر یافت نشسته، به کار حکومت پرداخت.

قاچاقی نمودن تاجران افغان

و از دیگر سوی، در تضاعیف واقعات مسطوره، عبدالرحیم الکوزایی و گلبهار اچکزایی و محمدکریم و میر نامان اسحق‌زایی بیست‌وچهار نفر اشتر را پشم تجارتی بار کرده، از راه غیر معروف، به قاچاقی طی مسافت نمودن به جانب کرکی اختیار کردند، که بدون ادای خراج معیّنهٔ دولتی، از نهر جیحون عبور داده به تجّار روسیه بفروشند. و عطاخان نامی از سواران کشادهٔ اوزبکیه که مواظب حراست بیابان سرحدیه بود، ایشان را گرفتار ساخته، در میمنه احضار نمود. و عبدالرحیم خان حاکم آنجا با جنرال غوث‌الدین خان ماجرا معروض حضور داشته، چون عموم مردم کوچی و بادیه‌نشین ییلاق‌گزین افغان غلزایی و درانی، در باب پشم و بردن مال‌التجّاره در خارج بدون دادن باج، التزام جریمهٔ ده هزار تنگه به دولت داده بودند، در روز بیست‌وهفتم مذکورماه رمضان، ارقام و احکام رفت که تمامت آن پشم را قیمت و بها کرده، مضاعف بهای همه از مالکان به نام جرم و ده هزار تنگه از کسانی که التزام داده‌اند گرفته، تحویل خزانه نمایند و مبلغ مشاهرهٔ دوماههٔ سر و سوار تبعهٔ عطا خان را، که این خدمت را به تقدیم رسانیده است، به صیغهٔ بخشش به او عطا کنند.»

و هم در خلال احوالی که رقم شده آمده، روپیهٔ مسکوکه و مروّجهٔ دولت ایران به واسطهٔ بازرگانان تبعهٔ خود آن دولت و تاجران بخارایی و افغانی، در مملکت افغانستان به کثرت و وفور انجامیده، از روپیهٔ مسکوکهٔ دارالضرب خود افغانستان در معاملات عمومی افزونتر در محلّ داد و ستد افتاده و در معاملات دولتی از مالیاتی و تجارتی و فروعاتی قرارداده آمد که یکصد و یک روپیه و دو ثلث یک روپیه مسکوکهٔ ایران را در بدل یکصد روپیه کابلی کارکنان و مأمورین و خزانه‌داران دولت، از اهل تجارت و عموم رعیّت حاصل دارند. و این امر باعث خسارت رعیّت و ارباب تجارت شده، حضرت والا در صدی نیم روپیه بر روپیهٔ ایران باقی گذاشته، یک روپیه و ده فلوس را معاف فرمود، و در روز مذکور فرامین عدیده به نام خزانه‌داران و حکاّم ولایات و عموم رعیّت ارقام و اعلام فرمود که:
«در صدی از نیم روپیه افزونتر از روپیهٔ ایرانی به نام صرف مبادله نگیرند.»

و مقارن این‌حال، میرزا محمدتقی خان لشکرنویس، از مردم قزلباش که از چندی عزلت‌گزین و زاویه‌نشین بود، مشمول عواطف خسروانه شد، در سلک منشیان حضور منسلک و مفتخر گشت.

تعیین تعداد مبالغ بقایای مملکت و حوالهٔ آن

و هم منشی عوض بدل خان با محمدعمر خان غلام‌بچه، مأمور حصول معلومات حواله‌جات بقایای مملکت، که از هر بابت بر مأمورین دولت و عموم رعیّت، از دفتر سنجش حواله شده بود گردیده، از اصل حواله و تعداد حصول و عدم حصول مبالغ حواله شده، علم حاصل کرده مکشوف داشتند که بعضی تحصیل‌داران چیزی را حصول کرده و تحویل خزانهٔ دولت نموده، برخی را به واسطهٔ اخذ رشوت و مهلتانه به حصول نرسانیده‌اند. و هر دو تن این امر را به عرض حضور رسانیده، در روز پنج‌شنبه سلخ ماه رمضان فرامین عدیده به نام حکّام و محصلین اصدار یافته ارقام رفت که: «از مبالغ تحصیلی ایشان که از دفتر سنجش بدیشان مفوّض گردیده معروض دارند، که چه قدر حواله برده‌اند و چه قدر به حصول رسیده و چه قدر باقیمانده و چه قدر بی‌محلّ و لاحصول است؟» و ایشان از جمله معروض داشتند و مفصّل نگاشتند که: «بیست و هشت هزار و ششصد و نود و سه روپیه و چهارده فلوس و سه دینار، میرزا عبدالحکیم خان امین نظام، از دفتر لشکر و میرزا عبدالاحمد خان سردفتر مغربی از دفتر تحت ادارهٔ خودها به تحصیلی گل‌محمد خان حاکم گردیز و یک لک و دوهزار و هفتصد و بیست و دو روپیه و بیست فلوس و دونیم دینار، از دفتر اول امضای سنجش به تحصیلی کرنیل محمداکبر خان هزاره مقیم چمکنی، از توابع خوست و هشت هزار و پنجصد و پانزده روپیه و پانزده فلوس و نه دینار به تحصیلی سردار گل‌محمد خان حاکم ارگون و بیست و هشت هزار و سه صد و سه روپیه و سیزده فلوس، به تحصیلی جنرال شیرمحمد خان مقیم ارزگان و دوهزار و نهصد و هشتاد روپیه و هشت فلوس و یکنیم دینار به تحصیلی محمدرضا خان حاکم قلات، و بیست‌وسه هزار و ششصد و بیست‌وپنج روپیه و یک قران و سه فلوس به تحصیلی احمدخان حاکم مقر، و دو لک و نود و نه هزار و هشتصد و هفتاد روپیه و چهل و هفت

فلوس و نه و نیم دینار، از دفتر نظام و یک لک و بیست‌وپنج هزار و نود و هشت روپیه و هفت فلوس و هشت دینار از دفتر امضای سنجش حواله‌جات به تحصیلی محمدعلم خان حکمران قندهار و هم‌چنین به تحصیلی هر یک از حکّام ولایات را مجموعاً هفت کرور روپیه که معادل هفتاد ملیان به حساب اهالی اروپا به میزان آید، حوالهٔ بقایا را معروض داشته برنگاشتند که: «از آغاز دفتر سنجش تا کنون، این مبلغ حواله و تفویض تحصیل‌داران شده، اغلب حصول گردیده و اندکی باقی مانده است.» و گویا که مبالغ اندوختهٔ ذخیرهٔ عهد حضرت ضیاءالملّهٔ والدّین، از منبع همین حواله‌جات به دست آمده، داخل خزانهٔ پس انداز شد؛ و تا روز ارتحالش در خزانه موجود بود.

سرقت مردم جاجی میدان

و هم در خلال احوالی که ثبت شده آمد، مردم جاجی میدان یکصد و هشتاد رأس بز و گوسپند قوم طوری شیعه مذهب را از چراگاه به سرقت غارت نموده با خود آوردند، و مردم طوری که ذاتاً و اساساً با قوم جاجی عداوت مذهبی و خصومت قومی دارند و همواره یکی نسبت به دیگری مرتکب این‌گونه امور وحشیانه می‌شوند، شیرجان و گل‌جان نامان از افغانان کوچی را نزد سردفتری محمدانور خان حاکم خوست فرستاده، به ایشان تعلیم و تلقین کردند که گوسپندان و بزهای مسروقه و منهوبه را از مال خود گرفته استدعای استرداد نمایند. و آن دو تن از سردار معزّی‌الیه، داد خواسته او از مردم جاجی استفسار فرمود و ایشان اقرار بر سرقت و غارت گوسپندان و بزهای مردم طوری کرده، از مالک بودن این دو تن انکار نمودند و اظهار کردند که چون مردم طوری گوسپندان و بزهای ما را سرقت و غارت نموده، آدمان ما را مقتول کرده بودند، ما تقاص کردیم و چون حرف بدین‌جا رسید چنانچه بیاید، از نوشته و استدعای حاکم کرم این گوسپندان و بزها مسترد گشتند.

وقایع ماه شوال سنهٔ ۱۳۱۷ هجری

در خلال احوالی که به شرح رفت، جنرال شیرمحمد خان اندری و مقیم ارزگان، با ایشک‌آقاسی دوست‌محمد خان، مساکن و مزارع و مراتع قوم حسینی هزاره را به مردم علی‌خیل، سکنهٔ مقر و چند تن مهاجر افغان داده، هزارگان به امید عدالت و بازپرس پادشاهی در درهٔ کوهی جا و پناه گزیده، روز ذلّت و عسّرت به سر بردن اختیار کردند. و چون از عدم استطاعت که مال و منال ایشان را افغانان به قهر و قسر تصاحب کرده بودند، توان به دیگر جا رفتن را نداشتند که رهسپار دیار غربت شوند و ملاّ خواجه محمد قاضی، با میرزا محمد خان نویسندهٔ ارزگان از مشاهدهٔ حالت زار و ابدان نزار ایشان به محل ترحم‌آمده، عریضه‌نگار حضور والا شدند. و حضرت والا در روز دوشنبه چهارم شوال، به دوست‌محمد خان سرپرت مهاجرین قبایل افغان ارقام فرمود که: «شما و جنرال شیرمحمد خان املاک قوم حسینی هزاره را بر مردم ملک‌دار و وطنی قوم علی[خیل] و مهاجر داده، صاحبان ملک را آواره کرده‌اید. این قسم دستورالعمل و سررشته به شما داده نشده است که مردم افغان را مسکن و موطن از متملکات مردم هزاره داده، هزاره را که رعیّت دولت و مالیه ده سلطنت‌اند، پریشان و دوچار زحمت نمایید، بلکه سررشته و دستورالعمل داده شده است که به مردم هزاره نیز جای داده شود تا آسوده حال بوده، یاوه و فراری وادی ادبار نگردند. اکنون که مرتکب این امر خلاف شده‌اید، به سرعت هرچه تمامتر جواب این ارتکاب خود را معروض‌دارید و اگر نحوی دیگر است بنگارید و اگر مساهلت دربارهٔ مردم هزاره جایز شمرده‌اید لازم که ترک اهمال نموده، مطابق دستورالعمل حضور، پرداختی ایشان کنید و جواب عریضهٔ قاضی و دفتری ارزگان را بنویسید که از کجا اقدام در این‌کار کرده‌اید؟» و دوست‌محمد خان همان دستورالعملی را که ایشک‌آقاسی عبدالقدوس خان از جدّو جهد خواجه محمدخان، برادر ایشک‌آقاسی دوست‌محمد خان چنانچه گذشت حاصل کرده و در آن مندرج بود که مردم هزاره را از یک طرف تبعید و خارج مملکت کرده مزارع و مساقات‌شان را به افغان بدهد که کسی از هزاره در جایی به میان افغان

باقی نماند، به حضور والا نوشت. و حضرت والا از این دستورالعمل که ایشک‌آقاسی عبدالقدوس‌خان رقم کرده و خاتم خود را بر آن نهاده و ناظر محمدصفر خان مهردار به اعتبار مهر او آن را به مُهر مِهرآثار مزیّن کرده بود؛ هیچ نفرمود. و هزارگان همچنان مأیوسانه از این مملکت فرار شدند.

فرار کردن اسمعیل خان باخرزی

و هم در این هنگام، محمداسمعیل خان پسر غفار خان از قوم تاجیک، متوطّن کاریز واقع باخرز، که در خدمت دولت ایران منصب سلطانی داشت. و هم پدرش به منصب سلطان مفتخر بود و سی تن سوار کشاده در تحت امر او، طریق خدمت دولت می‌سپرد و در سالی ششصد قران نقد و بیست خروار غلّه از آن دولت مواجب می‌ستد، از جور و ستم رفقةالدوله حاکم باخرز، با پانزده نفر فرار اختیار کرده، از راه امید اقامت در ظلّ حمایت این دولت، وارد هرات شد و حکمران هرات از ورود و متمنیّات او معروض داشته، حضرت والا در روز چهارم ماه شوال ارقام و احکام فرمود که: «آن نان‌خواه را پناه نداده و استخوان نزدش ننهاده، از هرات بدون انجاح امیدش جانب باخرز تخریج و تبعید کند.»

و مقارن این حال، در شب پنجم شوال، میان‌رحیم خان کرنیل، که در فیض‌آباد بدخشان اقامت خدمت داشت، از دار فانی ارتحال نموده راه سرای جاودانی پیمود.

و در این اثنا مکتوب حاکم کرم که وعدهٔ ذکرش داده آمد، در باب یکصد و هشتاد رأس بز و گوسپند مردم طوری، به سردار محمدانور خان رسیده، چون استدعای استرداد آن را کرده بود، به امر حضرت والا همه را از نزد سرقهٔ مردم جاجی میدان به دست آورده مسترد کرد.

ذکر سرقت و غارت مردم طُوری

و هم در خلال احوالی که به شرح رفت، سه صد تن سوار و پیاده از مردم قوم طوری، سکنهٔ کرم به اتّفاق پنجاه تن از سواران نظام انگلیس، در موقع محافظ‌خانهٔ موضع لیتی از خاک و حدّ این دولت، بر قبیلهٔ ملک طوطی نام غلزایی واز قوم

عمران‌خیل تاخته، پنجصد و چهل و یک رأس گوسپند را به غارت برداشته، مقبل نام شبان را با خود بردند که خبر و اثری از او مکشوف نگشت. و ملک مذکور نزد سردار محمدانور خان حاضر آمده داد خواست. و او از استغاثت گوسپندان منهوبهٔ مذکوره را درج فهرست دیگر اموال مسروقهٔ این دولت کرده، نزد عبدالرحیم خان و خلیفه نورمحمد خان، که مأمور تصفیهٔ منازعهٔ جوی موضع خرلجی و استرداد اموال به تاراج رفته چنانچه گذشت شده بودند فرستاد، که با کارکنان دولت انگلیس سخن رانده، با دیگر اموالی که به غارت برده شده‌اند، به دست آورده، تفویض مالکان آنها نمایند.

حوالهٔ باقیات جلال‌آباد و توابع آن

و مقارن این حال، پس از مأمور حکومت کنر سفلی شدن ملاّ حیدر خان، که از پیش گذشت، در خصوص نُه لک و شانزده هزار و پنجصد و هشتاد و دو روپیه و پنجاه و دو فلوس و چهار دینار که از دفتر سنجش کابل و دفتر سمت مشرقی، به مساعی میرزا محمدحسین خان سردفتر سنجش و کوتوال کابل و میرزا محمدیوسف خان تاجیک غزنوی سردفتر مشرقی، به نام باقیات در کنر و جلال‌آباد و لمقان و توابع آنها حواله شده بود، در روز ششم شوال حضرت والا، از ارباب محمد خان، ساکن کنر سفلی و نظرمحمد خان و جان‌خان نامان از خوانین سواران کشادهٔ فراهی و خواجه‌محمد خان و محمدرحیم خان فراهی و میرزا محمدطاهر خان نویسندهٔ کوتوالی جلال‌آباد، که به تحصیلی ایشان حواله رفته بود، به ذریعهٔ فرمان از حصول و عدم وصول آن استفسار نمود و چون محمدعمر خان نورزایی، حاکم جلال‌آباد، طلب کابل شده، از خیانتکاری و غداری خود محبوس و تمام مال و ملکش ضبط شده بود، این فرمان به نام آنها شرف اصدار یافت. و هم‌چنین از مبلغ هشتاد هزار و سه صد و هجده روپیه و چهل و هفت فلوس غیر از مبلغ مذکور، که به تحصیلی محمدعلی خان حاکم لقمان و ده هزار و یکصد و نود و هفت روپیه و سی و دو فلوس و دو دینار به تحصیلی سیف‌الله خان حاکم کنر علیا حواله رفته بود، پرسیده شد. و امر تاکید اصدار یافته همه به شدّت هرچه تمامتر به حصول پیوست.

عروسی دختر طوره عبدالملک

و هم در این ایّام، طوره عبدالملک خان، پسر امیر بخارا که از پدر خود روی دل تافته و از راه فرار در پشاور شتافته، از این دولت چنانچه جابه‌جا رقم شده آمد، در سالی شش هزار روپیه معاونت معیشت یافته، منّت احسان بر ذمّت داشت، عزم عروسی دختر خود را جزم کرده، بیست گز مخمل ابریشمی و پنج عدد ظروف چای‌نوشی نقره از قبیل شیردانی و قنددانی و گیلاس استیکان‌دانی، به نام تحفهٔ حضور والا و هشتاد گز کاج ابریشمی و بیست گز پارچهٔ ابریشمی و ده گز از دیگر قماش ابریشمینه و یک قاب ساعت بغلی، به اسم هدیهٔ حرم محترم حرم احترام شاهی، اعنی مادر عفت سیّر شهزاده محمدعمر خان، ارسال داشته، از امر عرس صبیهٔ خود برنگاشت. و حضرت والا پنج هزار روپیه از خزانهٔ موهبت به او عطا کرده، در روز هفتم شوال به نام خدمهٔ مقیمهٔ پشاور ارقام فرمود که بدو برسانند و هم یک لک نعل که بیست‌وپنج هزار سوار به شمار آید، از احمدجان خان طبیب و کرنیل اعزازی که پیشهٔ تجارت اختیار نموده و هشت هزار روپیه چنانچه گذشت از دولت تقاوی گرفته بود، اشترا نموده، جلندر خان قافله‌باشی مقیم پشاور را ارقام فرمود که آن را به ذریعهٔ مکاری در کابل گسیل نماید.

استدعای طلا از معدن قندهار برآوردن غلام‌حیدر نام

و مقارن این‌حال، عریضهٔ غلام‌حیدر خان تاجر پشاوری، شرفیاب وصول حضور آمده، چون نگاشته بود که: «در قندهار معدن طلا را مشاهده کرده معاینه نمودم که شایان کار و برآوردن زر بسیار برای مصارف روزگار است، اگر منظور نظر مِهراثر حضرت والا باشد، خود او شرف‌اندوز حضور گردیده، بعد در قندهار رفته مواظب زر از معدن برآوردن شوم.» و حضرت والا او را اجازت آمدن در کابل داده، مأمورین آرت پشاور را فرمان کرد که یکصد روپیهٔ کابلی از دولت به نام زاد و توشهٔ راه به او داده مرحله‌پیمای حضور سازند. و او در کابل آمده و در قندهار رفته، چیزی را از استدعا و ادّعایِ خود که کرده بود نتوانست به روی روز آورد.

و هم در خلال احوالی‌که رقم شد، چلومل نام هندو که از طرف این دولت در کراچی بندر، مأمور دلاّلی خرید اجناس تجارتی بازرگانان قندهار بود، از راه جلب منفعت خود، خیانت در قیمت اجناس تجارتی کرده بر تجّار قندهار خسارت وارد نمود و حضرت والا در روز هفتم مذکور ماه شوال، محمداکبر خان قوم سلیمان‌خیل را که در قندهار پیشهٔ تجارت داشت، از عریضه و استدعا و استرضای بازرگانان آن دیار، مأمور اقامت کراچی و اجرای امر دلاّلی فرموده چلومل را معزول نمود و هم به ویسرای کشور هند از این عزل و نصب هر دو تن، مسلم و هندو رقم کرده آگهی داد.

و هم در خلال واقعات مسطوره، مستر جی بی کاتری خادم این دولت، پنجصد میل تفنگ با یک لک و پنجاه هزار دانه فشنگ از اروپا خریده در کراچی فرستاده، و از آنجا در کابل حمل و نقل داده شده، از مطبوع طبع والا افتادن این تفنگها در روز هشتم شوال مطابق دهم فروری سنهٔ ۱۹۰۰ میلادی مستر جی بی‌کاتری مذکور را فرمان رفت که یک لک میل تفنگ جاغور دراز و کوتاه پیاده و سواره که همه پنج تیره و ده تیره باشد، از مبالغی که عموم مواجب‌داران و تنخواه‌خواران دولت و بازرگان ملّت به نام اعانه و خرید اسلحهٔ حربیّه، به طوع و رغبت داده‌اند، از کارخانه اسلحه‌سازی دولت آلمان خریده گسیل کابل نماید. و به تعمیل این منشور پرداختن و اسلحه خریدن و ارسال کابل داشتن او، در موقعش رقم شده می‌آید إنْشاءَالله تعالی.

تعیین تنخواه مادر شهزاده غلام‌علی خان و خدمه

و مقارن این‌حال، در روز دوشنبه یازدهم شوال، حضرت والا از عریضهٔ سید اشرف خان نویسندهٔ شهزادهٔ مکرم، سردار غلام‌علی‌خان، مقیم مزارشریف، میر محمدحسین خان سردفتر تشخیص، از سادات قزلباشیه را فرمان کرد که قرار ذیل جیره و لباس والدهٔ ماجده شهزاده غلام‌علی خان را با تنخواه خدمهٔ او ثبت دفتر تشخیص دارالسلطنه نماید و دوهزار و ششصد و بیست و نه روپیه به نام والدهٔ شهزاده و دوصد و چهل و چهار روپیه به نام زبردست طباخ و سه صد و دوازده روپیه به نام خبّاز و سه صد روپیه به نام قصّاب و نود و شش روپیه به نام سقاء و

یکصد و شصت روپیه به نام سید جلال‌الدین پیشخدمت و شصت و چهار روپیه به نام برات پسر محمدجان غلام‌بچه و یکصد و نود و دو روپیه به نام استاد محمدعلم دلاک و یکصد و بیست و نه روپیه به نام فیض‌محمد خاصه‌تراش و یکصد و هشتاد روپیه به نام ولی‌محمد فراش‌باشی و یکصد و بیست روپیه به نام امیرمحمد صندوق‌دار سالیانه مشخص نماید که مجموع در سالی سه هزار و پنجصد و هشتاد و یک روپیه در شمار آید و سردفتر مذکور نقل ثبت دفتر تشخیص را به این جزو ارسال مزارشریف نمود. و برخلاف این مواجب معیّنهٔ سالیانه که حضرت ضیاءالملّة والدّین برای خدمهٔ خاندان شاهی، معیّن می‌فرمود و حضرت امیر حبیب‌الله خان سراج‌الملّة والدّین که دست نوالش ابر ملاطفت‌آسا، بر اهالی حرم و خدم در باریدن بود، به ادنی خدمه‌ای از حرم محترم شاهی، بر علاوهٔ ماکول و ملبوس و مشروب شاهانه، کمتر از چهار هزار روپیه سالانه چنانچه بباید معیّن نفرمود، و علاوه‌تر از او اعلیحضرت امیر امان‌الله خان غازی، دست بذل و عطا از آستین جود و سخا برآورده، افزونی تنخواه عموم مأمورین و مستخدمین دولت را از یک بر چهار الی ده و پانزده قرار داد که إنْشاءَالله در جلد پنجم رقم خواهد شد.

از هند در کابل آمدن محمداکبرخان و منسوبان او

و مقارن این حال محمداکبر خان پسر ایشک‌آقاسی عطاءالله خان مرحوم و غلام‌محی‌الدین خان پسر محمداکبر خان از خدمهٔ امیر شیرعلی خان مبرور [و] سردار والاتبار محمدایوب خان، که از راه معاندت دولت و بدخواهی سلطنت حضرت والا، از افغانستان خارج و رهسپار خدمت اولاد امیر مذکور و دوچار ذلّت و عسرّت شده بودند، چنانچه گذشت، از عریضه و استدعا و عهدنامه به دولت دادن خود، اجازت آمدن در کابل یافتند، با بیست و چهار تن عیال و اطفال ذکور و اناث خویش، در روز دوازدهم شوال وارد جلال‌آباد شدند و از آنجا در کابل آمده، مشمول عواطف خسروانه گردیدند و رفته رفته به پایهٔ رتبهٔ بلند و مناصب ارجمند، چون سردار درجه اوّل و اعلا و سرجان میجری و وزیری رسیدند که در موقع و مقامش رقم خواهد شد إنْشاءَالله تعالی.

شرح حال سردار محمدامان‌خان

و هم در این هنگام، سردار محمدامان خان، پسر سردار محمدزمان خان ابن امیر کبیر، دوست‌محمد خان، که از شرارت و خیانت ورزیدن خود، تخریج و تبعید هند و دوچار زحمت و مشقّت شده، بار بار و به تکرار، عریضه‌نگار حضور، چنانچه جابه‌جا رقم گشت گردیده، و اجازت آمدن در کابل طلبیده، به نیل مقصود خود نرسید، از عسرّت روزگار و ذلّت لیل و نهار و امر معاش عیال واطفال خود در ملک غربت به تنگ آمده، باز عرض‌پرداز حضور والا شد و چون چند کرت عریضه کرده پذیرفته نیامده بود، لاجرم نزد محمداسمعیل سفیر این دولت در هند، شده قرآن مجید را شفیع قرار داده، با دل سوگوار و چشم اشکبار و عجز و الحاح بسیار، از وی خواستار گشت که عریضهٔ او را ارسال حضور والا نماید. و او نظر به عجز و انکسار و ضراعت و اصرار و گریه و زاری و بی‌قراری او رحم آورده، عریضه‌اش را ارسال داشت و هم خود برنگاشت که: «سردار محمدامان می‌گوید: اگر اجازت مراجعت در افغانستان داده نشوم، خودسرانه در کابل خواهم رفت که مقیّد و محبوس شوم، زیرا که زندان آنجا را نظر به پریشانی اوضاع روزگار خویش، از گلستان و باغ و بوستان هندوستان، هزار بار بهتر و گواراتر می‌پندارم.» و حضرت والا در روز چهاردهم شوال در پاسخ عریضهٔ او و رقیمهٔ سفیر ارقام فرمود که: «به او بگوید که تو همان کس هستی که فاضل‌خان اندری بالمشافهه به مواجهه گفت که به خوانین و بزرگان قوم اندر، خودت نوشته بودی که امیر عبدالرحمن خان از خوف تمرّد و طغیان قوم اندر و طوایف غلزایی، از کابل گریخته در کوهدامن رفته است؛ و پروانه خان را که به حراست کابل گماشته است می‌کشیم. زود از دور غزنین برخاسته در کابل بیایید که تمامت آلات و ادوات و اسباب و سامان پادشاهی را که در اندرون ارگ است غارت و تاراج نماییم؛ و از این خیانت خود تبعید هند شدید و حالا افعال و اعمال خود را فراموش کرده یا از خاطر ما رفته قیاس کرده عریضه می‌کنید؟ و اگر چنانچه گفته خود سر بیاید او را به دست محافظ زشت‌خوی درشت‌گوی بطّاشی داده، امر می‌شود که زده زده از خط سرحد بگذراند.»

و این سردار محمدامان، در عهد امیر حبیب‌الله خان، سراج‌الملّة والدّین، اجازت مراجعت یافته، مأمور حکومت فراه شد و از آنجا هفت لک شصت هزار روپیه به مصادره حاصل کرده پدرود جهان کرد، که إنْشاءَالله در محلش رقم خواهد شد.

تأسیس بازار در قلعهٔ جدید شاهی واقع کدنی

و در خلال احوال مذکور، مسافرین و قوافل و پیادگان ساخلو، مقیم قلعهٔ جدید شاهی واقع کدنی، از عدم مایحتاج ضروریهٔ معاشیهٔ خود همواره محتاج به رفتن در بازار چمن شده، مورد تمسخر انگلیسان آمدند. و حضرت والا از این امر نازیبا، که سراپا کسر شئون دولت است، از عرایض وقایع‌نگاران آگاه شده، در روز چهاردهم مذکور ماه شوال، محمدعلم خان حکمران قندهار را ارقام و احکام کرد که: «تاکنون طریق خلاف امر پیموده دکاکین و بازار قلعهٔ جدید را که فرموده شده باید تعمیر نمود ننموده، حالا بلادرنگ به تعمیر و تأسیس بازار پردازد. از انواع دکاکین چون خبّازی و طبّاخی و قصّابی‌و بزّازی و قصّاری و بقّالی و میوه و روغن و تنباکو و چوب و قند و چای‌فروشی و کبابی و علاّفی و عطّاری و رنگرزی و حدّادی و زرگری و غیره، به کمال هرچه زودتر بسازد و از دوکانداران بازار قندهار، در آنجا مأمور اقامت کند، که کسی از پیادگان ساخلو و قوافل و متردّدین در شب و روز، محتاج به چیزی نشوند.» و در خاتمه با خامهٔ خاص رقم کرد که: «ای نامرد! پیادگان ساخلو دولت، برای خریدن ماکول و ملبوس خود در بازار چمن می‌روند و تو احمق خبرنداری؟ تُف به این عقل و دانش تو ای گاو قلبه‌ای.»

حملهٔ دزدان وزیری بر محافظ‌خانهٔ انگلیس

و مقارن این حال، امین و جان نامان از مهاجرین قوم وزیری، که در خوست از طرف دولت جا و مقام داده شده بودند، بر محافظ‌خانهٔ واقع احمدخیل تاخته، شش میل تفنگ از سواران مقیمهٔ محافظ‌خانهٔ انگلیس، به تغلّب و غارت برداشته، با خود آوردند. و افسر انگلیسی مقیم علاقهٔ داور، نامه نزد سردار محمد انور خان، حاکم

خوست فرستاده، استدعای استرداد تفنگها کرد، و هم التماس بازداشتن دزدان از سرقت نمود. و او مکتوب او را ارسال حضور داشته، به فرمانی که در روز هجدهم شوال به نامش اصدار یافت، دزدان را محبوس و گسیل کابل فرموده، تفنگها را نزد افسر مقیم علاقهٔ کرم فرستاد.

بطالت و عطالت حکمران ترکستان در کار حکومت

و هم در این ایّام، از عرایض وقایع‌نگاران مزارشریف، شرحی از بطالت و عطالت و بی‌خبری سردار محمدعزیز خان ، حکمران ترکستان، به گوش راست‌نیوش والا رسیده، از جمله نوشته بودند که: «نایب کلبی نام هزاره که اسپان طرم راه خدمت و حراست می‌نماید، سه صد رأس بز و گوسپند و گاو والا غ از خود دارد و همواره جو و کاه و بیده، از خوراک اسپان سرکاری را صرف آنها می‌کند. و از این امر حضرت والا برآشفته، در روز هجدهم مذکور ماه شوال با خامهٔ خاص بدو رقم کرد که: «ببینید این چه حالت است؟ خبر خوش هرگز از طرف شما شنیده نمی‌شود. ای ناشکر! فکر کن که در عهد امیر شیرعلی خان چه قدر خوار روز بودی و حالا به کدام پایه اقتدار رسیده و چه طور هستی؟ ای ناسپاس این را بدان که سگ حقّ‌شناس به از آدم ناسپاس است.»

تحفه و برحالی وظیفهٔ سیّد اقبال‌شاه

هم در این ایّام، سیّد اقبال‌شاه، خالوی شهزادهٔ مکرّم سردار غلام‌علی‌خان، شانزده طاقه کلاه سمرقندی و یک تخته جانماز صندوف چکمن‌دوزی و یک تخته مجمعه‌پوش ماهوت‌شکن چکمن‌دوزی و سه گز درب فولادی و تختهٔ میز پوش سندر روسی و سه عدد دستمال شاهی بخارایی و یک‌عدد دستمال روسی ابریشمی و دو توب کرک و یک زوج موزهٔ روسی و یک سرج زین اوزبکی با سینه‌بند اسباب نقره و شش رأس اسپ، به نام تحفه پیشکش، مصحوب میرزا اسحق‌خان و میرزا کلان وارلق و محمدرحیم نامان، از مزارشریف ترکستان، گسیل کابل داشته، همه مطبوع و منظور طبع دشوار پسند و نظر مِهرمنظر والا گردیده، در روز دوشنبه بیست‌وپنجم شوال فرمان رسید آن ارقام و ارسال گشت؛ و سه صد و هشتاد و

هشت من و دوازده سیر و یک چارک و نیم پاو غلّه از قبیل گندم و جو و غوزه و کنجد و ماش و جواری و سنگک اعنی مشنگ و ارزن به وزن بخارا با چهار هزار و یکصد و بیست چهار تنگه نقد که به نام سید اقبال خان و سید مخدوم خان و سیدعمر خان ثبت دفتر پادشاهی و معطّل شده بود، برحال گردیده فرمان شد که از بابت محل دو پیکان زراعت‌گاه، واقع چشمهٔ علی‌مغول و مالیات املاک دهدادی خودشان، همه‌ساله حواله و مجرا داده طالب سند مجدّد نشوند.

برنج مصارف کارخانهٔ طباخی

و هم در این روز فرمان یکصد و سی خروار برنج باریک، برای صرف سه ماهه کارخانه طبّاخی صادر گردید. که مقدار هشتاد خروار از جلال‌آباد و پنجاه خروار از کنر خریده در کابل برسانند؛ زیرا که مصارف کارخانهٔ پادشاهی، در عهد این پادشاه، در ماهی سی خروار و بیست و شش و نیم سیر و پنج خورد به وزن کابل، برنج باریک، سوای برنج سفید و ماش و آرد بود.

و هم در خلال واقعات مذکورهٔ این ماه، شهزادهٔ محترم، سردار نصرالله‌خان به عزم سیر و سیاحت درهٔ نور و کنر و لمقان، از حضرت والا رخصت و دستوری یافته و گردش و سیر و تفرجی کرده بازگشت.

گزیدهٔ شغال دیوانه شدن آخندزاده فقیرمحمدخان

و از دیگر سوی، در تضاعیف واقعاتی‌که رقم شده آمد، آخندزاه فقیرمحمد خان، حاکم و سرحددار چخانسور را شغال دیوانه گزیده، از راه استشفاء در مزار بی‌بی دوست، واقع سیستان شد و مردان نامی، از مردم سیستان، پس از ورود او در آنجا، شب هنگامی از خانهٔ خود برآمده و سه تن دزد را دیده با ایشان به جنگ گرایید و یک تن از دزدان را کشته، خود او نیز مقتول گشت. و قاضی عبدالرحمن با ورثهٔ مقتول، اثر قدم دزدان را در موضع سیخ‌سر، رسانیده، قصد تاراج نمودن مردم آنجا کردند. و صدباشی محمداعظم خان با دادگل خان کبتان و جمعی از سپاهیان و مردم ملکی به حراست مردم سیخ‌سر و ممانعت آنها اقدام نمودند تا که در افواه، محرّک قتل او، آخندزاده فقیرمحمد خان، سمر گردیده، مکتوب حاکم سیستان به

او رسید که محرّک قتل مردان نام شمایید و برخلاف این پندار حاکم سیستان و سیستانیان، بعضی از دوستان آخندزاده فقیرمحمد خان که از مردم چخانسور بودند و ورثهٔ مقتول، با زبان رفع اشتباه اظهار کردند که قاتل مردان نام، صالو و نظرخان نامان از قوم کله‌بچه اند و از این اظهار، آن دو تن را احضار نموده، ایشان انکار آوردند و با ورثهٔ مقتول مأمور محکمه شرعیّه شدند و ملزم گردیده مواخذه گشتند. و آخندزاده فقیرمحمد خان از اتهام خلاصی یافته بدنام نگشت.

و هم در این آوان، غلام‌علی‌خان پسر غلام‌حیدر خان محمدزایی، از موضع گل‌کمر مشهد مقدّس، از وصول فرمان دوهزار و پنجصد روپیه تنخواه پدر خود که برحال شده بود، مفتخر و مباهی گردیده و یک جلد کتاب سیاحت سوم ناصرالدّین‌شاه مرحوم را با یک زوج پردهٔ ابریشمین چکمن‌دوزی و یک قطعه خط احمد نیریز شاملو و یک زوج جورب کرکی، همه را به روضهٔ رضوان پاسبان علی ابن موسی‌الرضا رضی‌الله عنهما تبّرک کرده، ارسال حضور والا نمود. و در روز بیست‌ونهم ماه شوال فرمان وصول آنها به حضور شرف ارقام و ارسال یافت.

وقایع ماه ذیقعدهٔ سنهٔ ۱۳۱۷ هجری

و از دیگر سوی، در تضاعیف واقعات ماه گذشته، منشی دلاور علی‌شاه نام، خادم دولت انگلیس و مأمور اقامت قندهار، از خواهش بعض انگلیسان مقیمهٔ شالکوت بلوچستان، چند بار نزد حکمران قندهار اظهار و التماس اشترای نهال اشجار میوه‌دار خصوص نهال زردآلو، اصرار کرد که از قندهار خریده در شالکوت بفرستد. و او بدون اجازت والا، رخصت خریدن نداده، به ذریعهٔ عریضهٔ دستوری خواست.

اجازت دادن والا نهال اشجار میوه‌دار خریدن به انگلیسان

و حضرت والا در روز دوشنبه سوم ذیقعده باخامهٔ اجازت ارقام فرمود که: «از نهال هر شجر مثمری که می‌خواهد بخرد، منع نکند، امّا خود او را اجازت ندهد که با مردم باغ‌دار رهسپار آزادی شده، طرح خرید و فروش و معاملهٔ داد و ستد اندازد، و به بهانهٔ این امر به حصول معلومات و نظریات ضررآور ولایت و مملکت پردازد و به عادت مستمرهٔ دولت مستمرهٔ انگلیس، طریق دساست و حیلت پیموده، منویات مرکوزهٔ خاطر آن دولت را که مستعمریّت است حاصل کرده، دولت و مملکت افغانستان را دوچار وخامت و ذلّت اسارت سازد. پس به اندیشهٔ این امر، خود او را از سخن گفتن با باغداران و اجرای ابتیاع و اشترای نهال بازداشته، هرقدر نهال که در کارش باشد، از ارغنداب و غیره مواضع، مأمورین خود این دولت خریده و در شهر رسانیده به او بسپارند که در شالکوت بفرستد؛ و خود او را زینهار که با نهال‌داران رخصت مبایعت و مکالمت ندهد که در عاقبت نتیجهٔ وخامت و مضرّت به روی روز خواهد آمد.»

نشر اشتهار نفاق‌اندازی انگلیس در بین اسلام

و هم در این ایّام، بدویان اعراب و مکاریان وحشیت انتساب عراق و حجاز، دست نهب و غارت بر حجاج بیت‌الله الحرام کشوده، جمعی را غارت و مقتول و تاراج کردند و دولت انگلیس این هنگامه را هنگام پیشرفت پلتیکل سیاست مستعمرهٔ خود دیده، اقدام در نشر اشتهاری که باعث تنفر طبایع اهل اسلام از اعراب بود نمود، و ضمناً عموم اسلامیان را از سفر حجاز و عراق و غیره ممالک عربستان، تخویف و تحذیر کرده سخنان نفاق‌انگیز خصومت‌آمیز، درج و نشر فرمود. و از جمله چهارده قطعه را حاکم بلوچستان، نزد حکمران قندهار فرستاد، که در ولایات افغانستان منتشر سازد و او همه را ارسال حضور والا نموده، حضرت والا آنها را محفوظ داشته به زبان الهام بیان فرمود که: «دولت انگلیس، خبث باطن خود را که خرابی و بربادی عموم سلطنت‌های اسلامی است ظاهر کرد و اینک به نشر این‌گونه اشتهارات پرداخته، زود باشد که رخنهٔ نفاق و تصاحب در ممالک اسلامی انداخته، حجاز و عراق و تمام عربستان را تصرّف خواهد نمود و تمامت اهالی

اسلام را از اختلاف مذهبی که با هم دارند، مضمحل و مستأصل ساخته، اسیر سرپنجهٔ حیلت و خدیعت خود خواهد ساخت و مسلمانان خود همچنان که تا حال ندانسته‌اند نخواهند دانست و چون زر در بوته گداخته و زیور دست و ساعد و سرو گردن و گوش زنان انگلیس خواهند شد.» و این را گفته لختی در بارهٔ اسلام بگریست و تأسف خورده، آه حسرت از دل برکشید.

مأیوس و ناامید شدن مردم هزاره از دولت افغانستان

و از دیگر سوی در خلال احوال مذکوره جمعی از فرومایگان و بی‌خانمان مردم هزاره، که مزارع و مساقات‌شان به مردم افغان داده شده بود، از راه جلاوطنی، در قندهار رفته از صدور فرمانی که به نام حاکم و دفتری آنجا چنانچه گذشت، که سه بیرق پیادهٔ ساخلو جهت حراست بنادر و معابری که تجّار افغان به قاچاقی مال‌التجّاره را از آنها جانب خارج مملکت عبور می‌دهند مرتّب و منتظم سازند، در سلک پیادگان ساخلو منسلک گشتند و یکصد نفر جداگانه مرتّب و منعقد گردیده، بیرق خدمت دولت بر دوش ملازمت برافراشتند و میرزا گل‌محمد خان، امین نظام قندهار، به حضور والا آگهی داده، از انسلاک مردم هزاره در سلک پیادهٔ ساخلو اجازت خواست. و حضرت والا بدو ارقام فرمود که: «خود را از ادخال مردم هزاره در دسته‌جات پیادگان مجاز ندانسته یک تن را داخل پیادهٔ ساخلو و نظام نکنند و اگر کدامی از ایشان میل و شوق نوکری داشته باشد در کابل آمده و ضامن داده و از حضور گذشته، پس از مکشوف داشتن محلّ استعداد و مسکن خود، منظور ملازمت و نوکری خواهد شد.» و مردم هزاره از صدور این حکم، از دولت ناامید گردیده با وجود استحکام و استحفاظ بنادر و معابر و منع و قدغن رفتن‌شان در خارج مملکت، معابر را مقابر و مسالک را نسبت به خودها مهالک دانسته، راه بیرون شدن و در سلک نظام دولت انگلیس منسلک گشتن اختیار کردند.

تعیین تکت سرخط عموم مواجب‌خواران دولت

و مقارن این حال، در روز هشتم ذیقعده تکت سرخط تنخواه عموم مشاهره‌خواران دولت، از لشکری و کشوری و دفتری و دارایان وظایف و مستمری ذکوریه و

اناثیه، که به امر والا طبع شده بود نشر و امر گشت که: «هر یک از راتبه و تنخواه‌داران، درصدی از مواجب خود، ثلث یک روپیه کم دو روپیه، به نام بهای تکت سرخط، به دولت داده ورقعهٔ حیاتی گرفته بعد از دفتر به نام مالیات یا باقیات ملک، حواله حاصل کند تا از کسر و نقص تنخواه خود، برطبق مندرج سرخط نیک دانسته، در کشاکش نویسندگان دفاتر و تزلزل تنقیص و تزاید آن نیفتد.» و این تکت از ابتدای سال سیچقان‌ئیل که مطابق با روز نوزدهم ذیقعده بود، جاری و ساری در تمامت ولایات به ذریعهٔ اشتهارات آگهی داده شد. و از آن روز به بعد تا عهد سلطنت امیر امان‌الله خان غازی، درصدی دو روپیه به نام محصول رقعهٔ حیاتی و یک روپیه و دو ثلث یک روپیه به اسم محصول تکت سرخط، از عموم خدمهٔ دولت گرفته می‌شد. و آن پادشاه چنانچه بیاید، تمامت کسرات را از قبیل رقعهٔ حیاتی و سرخط و ابونهٔ سراج‌الاخبار و کسر تنخواه ده روز از سال اول مستخدمین را از دوش همه برداشته ده یک تنخواه عموم را وضع و قطع فرمود. از تردّد و کشاکش دفاتر و دفتریان که به ده روز رقعهٔ حیاتی و سرخط و برات زحمات شاقه حاصل می‌شد، همه را معاف داشته نقد از خزانه، ماه به ماه امر دادن کرد و از تکالیف شاقه همه را نجات بخشید.

مأمور حکومت جلال‌آباد شدن ایشان غلام‌قادرخان

و هم در خلال احوالی که به شرح رفت، ایشان غلام‌قادر خان کوهستانی، از عزل و حبس و ضبط محمدعمر خان نورزایی، که از پیش رقم شد، مأمور حکومت جلال‌آباد گشت.

و هم در این ایّام، میرمقصود نام کوهستانی، که در پشاور اقامت داشت، و قتل میربچه خان را چنانچه گذشت، برعهده گرفته، به نام این خدمت ملازم او گشته بود. به ذریعهٔ عریضه استدعای تفنگچه برای قتل میربچه خان کرده، در روز یازدهم ذیقعده محمدسرور خان اسلحه‌دار و سرکردهٔ کارخانهٔ بخار را فرمان شد که یک میل تفنگچه شش‌تیره انگلیسی، به توسط میر محمدقاسم خان سردفتر بولک اول دارالانشاء و تحریرات به او برساند که کار میربچه خان را تمام کند. و او دست قتل به او نیافته، چنانچه بیاید میربچه خان در عهد امیر حبیب‌الله‌خان

سراج‌الملّة والدّین، اجازت مراجعت در موطن اصلی خود یافته، و پس از وصول در کابل، مورد اشفاق شاهانهٔ او شده به حکومت مندوی سرافراز گشت.

به کابل آوردن مرغ دکنی

و هم در خلال واقعات مسطوره، حاجی شیردل پایان‌چوکی و طالب نام، ساکن دروازهٔ لاهوری و محمد خان از محلهٔ گاوکشی و صفدر نام از گذر آهنگری کابل، به امر والا راه پشاور جهت هشتاد قطعه خروس و ماکیان دکنی، که به فرمان والا خریده و در پشاور فرستاده شده بودند برگرفتند. و هر چهارتن مرغ‌بازان مذکوره را کارکنان حضور به امر والا یکصد روپیه زاد راه با راحلهٔ سواری از بابت تنخواه ایشان دادند و پس از وصول مرغان مذکور در کابل خروس و ماکیان پرپای به کثرت انجامید. و حضرت والا نیز به عزم بسیار شدن مرغان موصوف در افغانستان از دکن خواست.

انضباط و انسداد معابر سرحدّیهٔ قندهار

و مقارن این حال، محمدعلم‌خان حاکم و میرزا غلام‌محمد خان سردفتر قندهار، که از پیش استدعای اجازت دستورالعمل استحکام و انسداد طرق و معابر سرحدیهٔ قندهار را کرده امر والا اصدار یافته بود، که سه‌صد تن پیادهٔ ساخلو جدید به سلک پیادگان نظام در آورده، ایشان را به حراست بنادر و معابر گمارند، به ذریعهٔ عریضه از ترتیب و تنظیم یافتن سه دسته پیادهٔ ساخلو، به حضور والا آگهی داده، از عدم کفایت این سه صد تن در حفاظت طرق و شوارع برنگاشتند. و حضرت والا در روز هفدهم ذیقعده ارقام و احکام فرمود که: «برعلاوهٔ این سه دسته پیادهٔ ساخلو سه صد تن از سواران کشادهٔ فراه و پشت‌رود که مجموع نهصد و بیست سوار تنخواه خوار به شمارند، مأمور حراست بنادر نمایند و با هرصد سوار یک نفر سالار هوشیار و قابل کار بگمارند که در سه موضع اقامت گزیده مواظب حفاظت معابر باشند، که مال‌التجّاره را کسی بدون ادای خراج در خارج نبرد؛ و هم سد راه سرقت و غارت اشرار سکنهٔ قرب و جوار سرحد به روی کار آید.»

و هم در این ایّام، دهباشی الله‌داد خان با شیرآدم نام سپاهی، از پیادگان ساخلو مقیم قلعهٔ جدید شاهی واقع کدنی، خودسرانه وارد قرب خط فاصل سرحد شده، فضل‌محمد با پسر لعل‌بیگ نامی، به حاکم چمن از ورود ایشان خبر دادند. و او هر دو تن را گرفتار و محبوس کرده، پس از چند روز رها داد و حضرت والا از عریضهٔ حکمران قندهار و ابوبکر خان حاکم کدنی، از ماجرا آگاه شده، ارقام فرمود که: «هردو تن دهباشی و سپاهی را محبوس و گسیل کابل نمایند، زیرا که حبس کردن حاکم چمن آنها را بهانه و حیلهٔ ظاهریست که هر دو تن گرفتار شکنجهٔ سیاست حکومت این دولت نیایند و در معنی و باطن این دو تن را فریفته و مبلغی داده به جاسوسی گماشته معلومات از ایشان حاصل می‌دارند؛ و اگر چنین نیست چرا خودسرانه به قرب خط فاصل رفته، خود را به قید و حبس گرفتار می‌ساختند و بی‌هیچ مذاکره و مکاتبهٔ خلاص می‌شدند و روز نو سال سیچقان، مطابق با روز چهارشنبه نوزدهم این ماه اتفاق افتاده، سال جدید شمسی آغاز شد.

اجازت مراجعت یافتن فراریان ماوراءالنهر

و از دیگر سوی در خلال احوالی که به شرح رفت، محمدوزیر خان سابق کرنیل، پسر منصور خان و نظرعلی خان پسر سیدال خان سابق جنرال و بازمحمد پسر یارمحمد، متوطّن پاده‌خواب روغنی لهوگرد، و محمدافضل خان برادرزادهٔ سیدال خان مذکور و غلام محی‌الدین خان پسر محمداکبر خان لمقانی، که در وقت تمرّد و طغیان سردار محمداسحق خان که از پیش به شرح رفت، روی از سعادت خدمت دولت برتافته معاون و معاضد سردار مذکور شده با او راه فرار جانب ماوراءالنهر برگرفته و دوچار ذلّت و عسّرت روزگار گردیده بودند، عرایض عجز و انکسار خود را با خامهٔ ضراعت نگار داده، خواستار اجازت مراجعت آمدند و به ذریعهٔ میرزا سلطان‌محمد قندهاری که از وقایع‌نگار امور خفیه و مقیم مزارشریف و سرکردهٔ عموم وقایع‌نگاران ماوراءالنهر بود، ارسال حضور والا داشتند. و حضرت والا ایشان را مشمول عفو و مراحم ملوکانه فرموده، در روز پنج‌شنبه بیستم ذیقعده به نام هریک منشور جداگانه ارقام نمود و نزد میرزا سلطان‌محمد خان ارسال داشته بنگاشت که بدیشان رسانیده آگهی دهد که از ملک

غربت برخاسته در کابل بیایند و آنها از وصول این منشور حیات تازه یافته در افغانستان بازگشتند.

عزم والا به تأسیس کارخانۀ پشمینه‌بافی در کابل

و مقارن این حال، در روز بیست‌وسوم ذیقعده در باب تأسیس کارخانۀ پشمینه و کشمیره و پتوبافی که اساس نهاده عزم اجرای آن را جزم داشت، سعداالدّین خان حکمران هرات را فرمان کرد که هر مقدار پت و وبر زرد و سیاه و سفید که در نواح آن ولایت از آنها کرک می‌سازند و در قاینات و باخرز و سیستان و غیره بشرویه می‌بافند در هرات و مضاقات آن موجود شود، چون برای کارخانه نساجی دولت خریده می‌شود، آگهی داده بعد بدون حواله و انداز، قرار نرخ مروّج روز بازار خریده بهایش را نقد بدهد و اجبار و اکراه به احدی جایز نشمارد.

و هم در این روز، سی و سه گز و پانزده گره قناویز از نسج تبریز که بغایت لطافت و خوش قماش بود، با دو زوج جورب کرکی رنگین قوچانی و چهار زوج جورب ابریشمین بجنوری، ارسالی عبدالله خان کارگزار این دولت و مقیم مشهد مقدّس، به حضور رسیده و منظور نظر مِهرمنظر والا گردیده باعث صدور فرمان مذکور به نام حکمران هرات آمد که از اقمشۀ لطیفه در افغانستان نیز رواج نسج و انتشار یافته، اهالی این مملکت از اشترا و حمل و نقل اقمشۀ خارجه رفته رفته بی‌نیاز شوند. و این عزم والا را امیر حبیب‌الله خان سراج‌الملّة والدّین به اجرای کارخانۀ پشمینه‌بافی تأسیس نهاده، چنانچه بیاید، امیر امان‌الله خان غازی در محل تکمیل آورد.

شرح حال و خدمت غلام‌حسن رساله‌دار

و از دیگر سوی در خلال واقعات مسطوره، غلام‌حسن نام رساله‌دار فوج حیدری سوارۀ نظام، که با سردار محمداسحق خان فرار اختیار کرده با اهل و عیال خود در بخارا مسکن گزیده و از مردم سکنۀ موضع زیران توابع خوست و کرم بود، با بهرام نام، نوکر سپهسالار غلام‌حیدر خان که او نیز از مزارشریف چنانچه گذشت،

گریخته و نزد کارکنان دولت روس به مشاهرهٔ ماهی یکصد و پانزده منات طریق خدمت می‌سپرد، وقایع‌نگاری و جاسوسی ترکستان افغانی را برعهده خیانت‌کارانهٔ خود گرفته، وارد موضع خمیاب شد. و غلام‌حسن مذکور بیست‌وشش قطعه کاغذ و حجّت او را به حیلتی که دانست به دست آورده، روی فرار به سوی ظلّ حمایت این دولت نهاد و در محافظ‌خانهٔ واقع سرپل، گرفتار دست نورمحمد خان دفعدار که در آنجا اقامت حراست داشت گشت، و اویش تفویض برگد محمدناصر خان که راه سیر و سیاحت بنادر سرحدیه و مواضع مستعده برگرفته در آنجا رسیده بود کرد. و او با خود در مزارشریف آورده محبوس و ماجرا از اظهار او معروض داشت و حضرت والا، حجت‌ها را که مندرجهٔ آنها شش هزار و ششصد و نود و هفت روپیه نقد و سه و نیم بار چای و سه و نیم بار برنج و یکنیم بار بادام بود، ارسال مزار فرموده امر نمود که: «از کسانی که این حجّت‌ها را به بهرام داده‌اند، نقداً و جنساً حصول کرده تحویل خزانه و تحویل خانهٔ دولت نمایند و در روز بیست‌وچهارم ذیقعده امر مذکور را نموده ارقام فرمود که: «دوصد روپیه به نام انعام، به غلام‌حسن رساله‌دار داده آسوده حال و مرفه‌الاحوال گسیل کابلش نمایند.

خرابی آوردن سیل در خان‌آباد

و مقارن این حال در شب چهارشنبه بیست‌وششم ذیقعده، صاعقه و رعد و برق و باد سخت در علاقهٔ خان‌آباد حادث گردیده، سیل بزرگی از دشت قریهٔ دیه ویران و شوراب تا حدود علی‌آباد برخاسته، از هر قریه و قشلاق بیست الی سی نفر آدم و دواب و مواشی زیادی را هلاک و سقط کرد و خانه‌ها و عمارات شهر خان‌آباد را تمام آب فراگرفته، در ضیاع و متاع تجّار و اهل بازار خسارت و زیان زیاد رسانیده، بعضی از زراعات و مزارع و مساقات را ویران وضایع ساخت و دوبار دیگر پیهم سیل برخاسته، سرای دولتی و بازار و دفتر خانه و حمام دولتی را آسیب و زیان و شکست رسانید. و میرزا محمدشریف خان سردفتر، ماجرا معروض داشته، حضرت والا چنانچه بیاید، امر بر تعمیر و ترمیم مخروبه‌ها کرد.

مکشوف افتادن باقیات قطغن

و هم درخلال احوال‌که رقم شده آمد، سنجشیان کابل هشتاد و سه هزار و چهل و نه روپیه کابلی و پنجاه و شش فلوس و دو نیم دینار نقد و مقداری جنس که عمّال و اهل دیوان محال فرخار و ورسج و کلفگان، از توابع تالقان، اغماض و غفلت نموده راه اغراض نفسانی و اغوای شیطانی سپرده، به حصول نرسانیده و محاسبات رعایای سکنهٔ مواضع مذکوره را قطع و فصل نکرده ناتمام گذاشته بودند، به روی روز و منصهٔ بروز آوردند. و میرزا محمدحسین خان سردفتر سنجش، بیرون‌نویس این مبلغ را با عمّال و ضبّاطی که از عرض و استدعای سنجشیان، به نام قطع محاسبات خود طلب کابل شده بودند، در روز بار تقدیم حضور والا کرده، به مواجههٔ ایشان به عرض رسانید که این مبلغ برعلاوهٔ سنجش غدر و خیانت اینان که به منصهٔ ظهور خواهد رسید، از اصل حقّ دولت بر ذمّت ایشان باقی مانده است، و ایشان تصدیق این عرض او را که تعلیم کرده و وعدهٔ خلاصی از قید حساب به ایشان داده بود نمودند. و مبالغ باقیه را به نام رعایا و کدخدایان ایشان سیاهه و پا به مهری دادند. بعد حضرت والا در روز بیست‌وششم مذکور ماه ذیقعده ارقام فرموده حاجی محمدگل خان تالقان و اربابان و رعایای مواضع مسطوره را احکام نمود که: «چون مبالغ باقیات مذکوره قرار سند قبولی رعایا داخل دفتر نبود که حواله و امر حصول می‌شد، لاجرم حکم شد که سیاههٔ مبالغ بقایا را طومار مفصّل ساخته ارسال دارند، که حاکم آنجا آن را با احاد و افراد رعیّت که حقّ دولت را بر ذمّت ایشان نوشته و پا به مهری داده‌اند، در میان نهاده به ایشان بنماید تا هر قدری که راست باشد، از روی اسلامیّت و دیانت خود قبول نموده، در صورت عدم توان ادای آن قسط قرار داده، به مرور مبلغ قبولی ایشان را به تحصیل‌دار سپرده حصول کند، که حقّ بیت‌المال رسیده، رعیّت ایذا و آزار نبیند و در صورت عدم قبول، چندتن را وکیل قرارداده گسیل کابل نمایند که با عمّال و نویسدگانی که به نام ایشان سیاهه داده و خاتم برنهاده‌اند مذاکره کرده حقّ و باطل را از هم جدا و تمییز نمایند.» و با صدور این حکم عادلانهٔ حضرت والا، مأمورین بعید از انصاف دولت، دست از ایذا و آزار و اضرار رعیّت برنداشته، اکثر از اعداد رعیّت را بدون تفریق حقّ و باطل فرار و بیقرار ساختند.

پذیرفته نگشتن مأمور انگلیس از قزلباش به اقامت قندهار

و هم در این هنگام حاکم بلوچستان نامهٔ نزد حکمران قندهار فرستاده نگار داد که: «زمان تغییر و تبدیل سید دلاور علی‌شاه که از طرف دولت انگلیس در قندهار اقامت دارد فرا رسیده است و به عوض او سیدحسین نام از سادات قزلباشیهٔ قندهار که از عرصهٔ بیست سال ترک توطّن آن دیار و ملازمت و خدمت دولت انگلیس را اختیار کرده است، مأمور اقامت قندهار گردیده وارد خواهد گشت.» و حکمران قندهار این رقیمهٔ او را ارسال حضور نموده، حضرت والا که از مردم شیعی خصوص شیعیان ممالک خارجه متنفر بود، ارقام فرمود که از طرف خود به حاکم بلوچستان بنویسد که: «چون از مأموریت مردم قزلباش در قندهار، همواره امور خلاف اتحّاد دولتین به ظهور رسیده است، باید شخصی از اهل سنّت و جماعتی که از اهالی بلوچستان یا هندوستان باشد، مأمور اقامت قندهار نموده، شخص شیعه مذهب را قطعاً نفرستند.» و از این امر حضرت والا که حکمران قندهار به حاکم بلوچستان نوشت و او آن را نزد ویسرا فرستاد. او کس دیگر را مناسب مأموریت و اقامت قندهار ندانسته دو ماه و پانزده روز به سید دلاور علی‌شاه رخصت داده، به حضرت رقم کرد که دیگر کس مأمور نشده، پس از دو ماه و پانزده روز خود سید دلاور علی‌شاه مراجعت اقامت می‌کند.

وقایع ماه ذی‌الحجهٔ سنهٔ ۱۳۱۷ هجری

در تضاعیف واقعات ماه گذشته، اربابان هزارهٔ دایزنگی و دایکندی چهار فقره قرار ذیل از جور و ستم و تعدّی و تطاول عبدالوهاب خان حاکم خود، معروض حضور والا داشتند: اول مبالغ شکریهٔ لقب ضیاءالملّة والدّین را عبدالوهاب خان از پنج هزار و پنجصد خانه مالیه‌ده و بست دفتر، که از چهل هزار خانه افزونتر به شمار می‌آید، از هر واحدی از هفت الی هفتاد ساله، یک روپیه جدا و از هریک

خانهٔ مالیه‌ده، ده روپیه جدا که پنجاه و پنج هزار روپیه، همین خانهٔ ده روپیه به حساب می‌آید، از رعیّت گرفته که همه نام به نام ثبت کتاب میرزا زبردست خان و ضبط دفتر شمالی می‌باشد. دوم عبدالوهاب خان پس از قطع و فصل گفتگوی نزاع خود با سیف‌آخندزادهٔ اسحق‌زایی از کابل در دایزنگی بازگشته است. از هر یک خانهٔ مالیه ده پنج روپیه به نام تارتق حضور والا و دو روپیه به نام خرج کابل خود، که مجموع هر دو بابت، سی و هشت هزار و پنجصد روپیه به میزان می‌رود گرفته است؛ و به جز نوزده هزار روپیه دیگر دیناری را از این‌قدر مبلغ تحویل خزانه ننموده، همه را خود در کسیهٔ حرص و آز خویش اندوخته است. سوم از عرصهٔ چهار سال است که با شش نفر برادرزادگان خود، هرقدر روغن و گوسفند و جو و کاه از هر قریه گرفته، دیناری از بهای آنها را نداده‌اند. چهارم آنچه اسپ و قاطر و برک و گاه و گلیم و نمد که در عرصهٔ سه سال از اعداد و احاد و افراد رعیّت گرفته و بها نداده، همه را در وقتی که جهت دعوی سیف آخندزاده طلب کابل شده بود، با خود حمل و نقل داده، پس از مراجعت خویش در دایزنگی، دست جور و بیداد و ظلم و استبداد به مال و استعداد ضعفای رعیّت کشوده، چون ایشان به فریاد آمده رونهاد عرض و داد جانب کابل می‌شوند که از جور و تعدّی و تطاول او نزد کارکنان حضور، عرض حال و اظهار احوال پرملال خویش کرده، داد بخواهند، ایشان را به جور و اکراه از عرض راه برگردانیده مانع از رفتن کابل و داد خواستن ایشان می‌شود.

و حضرت والا از ملاحظه و مطالعهٔ فقرات مذکوره در روز یکشنبه غرهٔ ذی‌الحجّه، سیدعبدالقیوم خان قاضی و ملاّ محمدهاشم خان مفتی و ملاّ عبدالمجید خان محرّر محکمهٔ شرعیّهٔ هزارهٔ دایزنگی و دایکندی را ارقام و امر فرمود که: «بدون غرض و تعصّب مذهبی و لحاظ و اغماض شخصی، تحقیقات فقرات چارگانه را نموده، بلاکم و کاست، معروض دارند، و اگر ایشان افعال و اعمال قبیحهٔ عبدالوهاب خان را مخفی و مستور داشته، از [سوی] دیگر در مراسم تحقیق و تدقیق، از قوه به فعل آمده، اغماض ایشان و جور عبدالوهاب‌خان مکشوف افتد، البته مواخذت و معاقبت خواهند شد و کیفر استار را از خود را خواهند دید.»

و هم‌چنین به خواجه محسن خان صوبه‌دار نظامی و میرزا شمس‌الدین خان سردفتر و میرجان محرّر، سردفتر و محمدشریف خان مستاجر صکوکات و محمدشریف خان حواله‌دار فوج پیادهٔ نظامی مزاری و عبدالقیوم خان حواله‌دار دیگر فوج مذکور و گلاب‌الدین خان و عبدالنبی خان و حضرت میرخان و جانان خان و سعیدجان خان و خانی‌خان و گل‌محمد خان دهباشیان و پیادگان ساخلو و دهباشی محمدشریف خان و موسی خان و امین خان و خدای‌رحم خان و عبدالاحمدخان و آدم خان مقیمین گیزاب و دهباشی عبدالجبار خان و پیادگان ساخلو تحت امر و دهباشی خوش‌دل خان و پیادگان زیردست او و میر فاروق‌خان حواله‌دار فوج مزاری و سید امیر کوتحواله‌دار فوج مذکور و سید شاهنشاه خان بامیانی مستاجر چهل یکهٔ دواب و مواشی و نایب صفر خان و غلام‌محمد خان مأمور تحصیل مبالغ سرخانه و دودی و للمی هزارهٔ دایزنگی و ملک اورنگ افغان کوچی مستأجر مرغزارها و چمنهای آنجا و ملاّ سربلند قاضی محکمهٔ شرعیّه یکه‌اولنگ جدا جدا نگار داده با نقل عریضهٔ فقرات چارگانهٔ مسطوره بفرستاد؛ و همه را از اغماض و لحاظ نمودن در باب تحقیقات جور و مصادرات عبدالوهاب خان تخویف و تحذیر نمود و از پرتو وصول افکندن این مناشیر نزد اسامیان مذکوره عبدالوهاب خان را خوف و هراس دامنگیر ضمیر جور تخمیر شده، در پی تدبیر دفع افتاد و با اربابانی که جانبدار او و مبالغ مصادرهٔ مندرجهٔ عریضهٔ مزبوره را بر رعایا ریزش و حواله کرده بود، چنانچه بباید به مشاورت و موامرت چارهٔ کار پرداخت.

شرح حکمرانی حاکم بر مردم هزاره

و از دیگر سوی، در خلال احوالی که به شرح رفت، گل‌داد پسر عظیم نام افغان بهرام‌خیل کوچی، از قبیلهٔ ملکشاه توت، سیدعیسی نام از سادات هزارهٔ دایزنگی را که رمه و اشتران او را از زراعت خود منع کرد که پامال وتلف و علف نسازند، به سنگ در پشت چشم چپ او زده، مقدار سه انگشت در استخوان پیشانی او فرورفته، زخم منکر رسانید. و از آن زخم پس از نوزده روز فوت شده، افغان مذکور از زدن و ضرب مسطور خود، نزد حاکم و قاضی اقرار کرده محبوس گشت

و در شب از زندان گریخته به دست نیامد. و در سالی دیگر که افغانان کوچی از دامان و پشاور و دیره‌جات بازگشته داخل هزاره‌جات شدند، ملکشاه توت با ورثهٔ مقتول که سیّدمحسن و سیّدموسی نامان صغیران بودند، مبلغ یکهزار روپیه صلح کرده، بعد از صلح نیز انکار آورد و صغیران مذکوران صلح را بر او ثابت کرده، مبلغ سه هزار و پنجصد روپیه جریمه را که حاکم از صغیران خواستار شد و محصّل شدید گماشت، که در صورت مصالحت، این مبلغ را بدهند و ایشان عریضه‌نگار حضور گردیده، حضرت والا فرمان کرد که: «جریمه باید از قاتل گرفته شود نه از ورثهٔ مقتول زیرا که هم پدر ایشان کشته شده و هم جرم بدهند، بعید از قاعده‌ای عدالت حکومت خواهد بود.»

و هم در خلال احوالی که رقم شده آمد، شهاب‌الدین خان سرتیب مقیم یکه‌اولنگ، میر غلام‌حسن بیگ را که، در شورقول، به قشلاق ارباب شاه علی‌رضا بیگ، روز به سر می‌برد، مفسد گفته به حراست، گسیل کابل نمود. و هم قطعه کاغذی را که محمدمحسن و قاسم نامان برای غلام‌حسن بیگ مذکور نوشته بودند ارسال حضور داشته، شاه‌محمد ولد الله‌نظر نامی را که شیرمحمد او را دزد گفت چون مریض بود، در کابل نفرستاده تسلیم ارباب قریه کرده که پس از صحّت یافتن محبوس و روانهٔ دارالسلطنه نماید. و هم‌چنین به این علیث فَلَیْث‌ها، ده تن از هزارگان را محبوس و رهسپار کابل ساخت. و حضرت والا هر ده تن را رها فرموده ارقام فرمود که چون سندی و ثبوتی در بین نبود و به گفتهٔ دیگر کسان محبوس گردیده بودند، رها داده شدند.

نمونهٔ تحقیقات حضرت والا در امور جزئیهٔ و کلیّه

و از دیگر سوی در خلال احوالی که به شرح رفت، رقیمه‌ای از طرف کارکنان پایهٔ سریر سلطنت برای محمدمهدی خان تحصیل‌دار بولک لک روپیه‌گی ارسال شده لفافهٔ آن کشوده به وی رسیده، از عریضهٔ وقایع‌نگار دایزنگی به گوش راست‌نیوش حضرت والا رسیده، فتح‌محمد حاکم بامیان را امر تحقیقات رفت که محقّق دارد کدام کس لفافهٔ مکتوب سرکاری را کشاده است تا از او بازخواست شود؟ و او نخست از خود محمدمهدی خان پرسیده، وی اظهار کرد که شخص راه گذری

مکتوب را به من رسانیده و از این اظهار او، مجلّه به مُهر اهالی محکمهٔ شرعیّه حاصل کرده، ارسال حضور نمود و حضرت والا آن را وقعی ننهاده، مجدداً تأکید بر تحقیقات فرمود که: «از این امر سهل نباید گذشت که رفته رفته حرف جزئی منجر به اضرار کلیه می‌شود.» و او دوباره از دیگر اشخاص معلومات حاصل کرده، امر را برخلاف اظهار تحصیل‌دار به مرکز قرار داد و یک‌نفر سوارهٔ نظام و ملک عطاخان نام را از بامیان در دایزنگی، عقب محمدمهدی خان مأمور کرده امر احضارش نمود و ایشان او را در محکمهٔ حکومتی، نزد عبدالوهاب خان حاکم یافته، این بار نزد هر دو تن فرستادهٔ حاکم بامیان به مواجهه حاکم اظهار نمود، که موسی نام پیادهٔ داکخانه به من داد و موسی گفت مکتوب مذکور را سکندر نام پیادهٔ پست‌خانه به من سپرد و چون حرف بدین‌جا رسید عبدالوهاب خان حاکم با موسی و ارباب قریه و فرستادگان حاکم بامیان و سکندر در محکمهٔ شرعیّه یکه‌اولنگ شده، سکندر گواهان گذرانید که من پاکت مکتوب و سربسته تفویض موسی کرده‌ام و فرستادگان حاکم بامیان صورتحال شرعی را خواستار شدند که نزد آمر خود برده او ارسال حضور نماید. و عبدالوهاب خان مانع آمده، از اصرار خواستار شدن فرستادگان حاکم بامیان برآشفته، ایشآن را لت و کوب و زجر و توبیخ فرموده بی‌نیل مرام رجعت داد. و حاکم بامیان ماجرا معروض داشته حضرت والا به ذریعهٔ فرمان صدق و کذب ماجرا را از عبدالوهاب خان پرسیده و عبدالوهاب خان انکار آورده، موسی را به فرمان والا گسیل کابل داشته، از سبب کشوده شدن پاکت محبوس و یکساله تنخواه خود را جرم و از نوکری موقوف شد.

عزم والا به ترتیب دادن فوج نظام از مردم هزاره

و نیز در خلال احوال مسطور، یکهزار نفر، چنانچه گذشت، برای فوج نظام از هزارهٔ دایزنگی خواسته شده، عبدالوهاب خان حاکم آنجا قرار فرمان والا که از استدعای کدخدایان مردم دایزنگی و دایکندی و گیزاب و یکه‌اولنگ به نام او اصدار یافته بود، بر مردم علاقه‌جات مذکور محصّل گماشته، قرار ریزش مالیات اراضی ایشان به فراهم آوردن سپاهیان جدیده از قوم هزاره پرداخت. و از کار

روایی خود معروض داشته، فرمان رفت که: «جوانان کاری و لایق فوج نظام را به زور گرد آورده، گسیل کابل کند.» و پس از جمع آمدن هزار نفر در نزد حاکم دایزنگی، کارکنان حضور و دولت خواهان با شعور که نمی‌خواستند از مردم هزاره داخل فوج نظام شده شریک خدمت و مرهون احسان دولت گردند، سعایت کرده فسخ عزم حضرت والا نمودند. چنانچه اعدادی را که گرد آمده بودند، رخصت فرموده داخل فوج نظام ننمود.

تصرّف مهاجرین در ملک گیزاب

و مقارن این حال، دوصد خانوار از افغانان مهاجر، داخل حدود علاقهٔ گیزاب شده تصمیم عزم برتصرّف گیزاب کردند و گیزابیان که در وقت طغیان و تمرّد هزارگان خدمت‌ها به دولت کرده، سند تصدیق خدمت خود را به امضای افسران اعلای عساکر نظامی و ملکی با چهار طغرا فرامین پادشاهی به دست داشتند، نزد عزیزالرحمن خان حاکم گیزاب شده داد خواستند. و او معروض داشت که: «چهار طغرا مناشیر آفتاب تأثیر پادشاهی را مردم گیزاب به دست دارند که حضرت والا احکام و ارقام فرموده است که ملک شما به کسی داده نمی‌شود.» و نیز از زمان سلطان محمود غزنوی انارالله برهانه، مسجد آنها در نفس شهر گیزاب برحال و آباد است و تصدیق خدمات خود را نیز به دست دارند و در قوم هزاره نیستند و تاجیک می‌باشند، با این همه ایشک‌آقاسی دوست‌محمد خان می‌خواهد که ملک گیزاب را به مهاجرین افغان بدهد.» و حضرت والا ارقام فرمود که: «همان فرمانها را گیزابیان، به دوست‌محمد خان، سرپرست مهاجرین، نشان بدهد معمول می‌دارد و اگر گفتگو داشته باشد، بیانات او را درج عریضه کرده ارسال دارید که علم آورده، جواب ارقام شود.» با صدور این حکم و فرامینی که مردم گیزاب به دست داشتند، دوست‌محمد خان مزارع و مراتع و موطن و مسکن ایشان را به افغان مهاجر عطا کرد.

تعمیر و ترمیم عمارات و مزارع خان‌آباد

و از دیگر سوی در اثنای واقعات مسطوره، حضرت والا از عریضهٔ میرزا محمدشریف خان بر خرابی آوردن سیل در خان‌آباد قطغن که وعدهٔ ذکرش داده آمده آگاه شده، در روز یکشنبه پانزدهم ذی‌الحجّه ارقام و احکام کرد که: «حمام و سرایها و بازار دولتی را تعمیر و ترمیم نماید و چوبهای بزرگ از درخت پنجه‌چنار احضار فرموده و از تالقان به ذریعهٔ آب دریا در خان‌آباد رسانیده ناوهای بزرگ ساخته و پرداخته و آب مزارع اراضی خان‌آباد را در آنها انداخته از زیر مواضعی که سیل آنها را خراب کرده زمین و ممر آب را فرو برده است بگذارند تا مزارع و مساقات رعیّت خشک و ضایع نگردد و هم در مالیات دیوانی خسارت وارد نیاید.» و میرزا محمدشریف به تعجیل هر چه تمامتر، این امر و خدمت را به پای برده، نام تاریخی برای پاداش خود گذاشت که اینک ثبت دفتر یادگار گشت.

و هم در خلال احوال مذکور، از عریضه و استدعا و رضانامهٔ مردم حاجی بچه دانیال‌بیگ پسر رحیم‌نظر، که در سلک سواران فوج نظام ترکی، طریق خدمت دولت می‌سپرد از فوت رحیم‌علی به منصب منگباشی سرافراز و از عطای خلعت ممتاز آمد.

مکشوف شدن معدن جدید لعل در موضع غاران

و از دیگر سوی در تضاعیف واقعات مسطوره، به جدّ و جهد اهالی سکنهٔ موضع غاران، از توابع بدخشان معدن جدید لعل، به این سوی نهر جیحون به روی روز آمده، حضرت والا از عریضهٔ و داراب‌شاه خان، حاکم شغنان که نوشته بود: «این معدن در موضع مرتفعی واقعست که از سبب کثرت برف و شدت سرما در زمستان کار آن تعطیل میابد.» آگاه شده چون شش سیر به وزن کابل، از قطعات لعل حاصل‌آمده را داخل خزانه بدخشان کرده مقدار دو سیر و یک چارک را که اعلی و مصحوب وفابیگ ارسال حضور داشته بود، حضرت والا محمدجان و نجم‌الدّین نامان کان کن یاقوت جگدلک را، مأمور غاران کرده رقم فرمود که: «چون لعل اعلی است کار آن را معطّل ندارند.»

و هم در تضاعیف واقعاتی که به شرح رفت، محمداسمعیل خان، سفیر این دولت، به فرمان حضرت والا علمای اعلام و فضلای کرام با دانش هر شهر و بلد و ولایت و مقام کشور هند را اشتهارآسا، اعلان کرده، خواست ترجمان‌خانه‌ای در کلکته، از جانب دولت افغانستان تشکیل دهد و کتب جمیع علوم و فنون جدیده را فراهم آورده، از لغات لاتینی و فرانسوی و انگلیسی و جاپانی و چینی و امریکایی و روسی و غیره، که شیرازه‌بند تصنیف و تالیف آمده، به لغت فارسی سلیس که عوام بفهمد وخواص بپسندد، ترجمه و طبع کرده، گسیل کابل نماید که اهالی افغانستان را نیز از صنایع و بدایع مخترعهٔ جدید بهره‌یاب گردیده، دانای علوم و فنون شوند. و از انتشار این اعلان، احاد و افراد هر ملّت و نحلت که دانشی به السنهٔ مختلفه و علوم متنوعّه مؤظّفه و محترفهٔ جمهور دول و ملل داشتند، خواهش نامه‌های متعهّدهٔ کار، نزد سفیر مذکور فرستاده، ادعای آغاز و انجام این امر نمودند و از جمله یک تن انگلیس، آرنلد نام را که در هر علم و هر زبان ماهر و به کار ترجمانی قادر بود و از نخست در کالج علیکده، منصب فروفیسری و رتبهٔ افسری اعلایی داشته و در ماهی پنجصد روپیه کلّه‌دار، از دولت انگلیس مشاهره برده بعد لارد پنجاب او را مأمور دارالعلوم لاهور کرده، در ماهی هفتصد روپیه کلّه‌دار مشاهره برای او معیّن فرموده بوده، با پیرزاده محمدحسین نام، مقیم فیروزپور، که کتب زیادی از لغت عربی به لفظ انگلیسی و هندی و فارسی ترجمه کرده بود، و در ماهی ششصد روپیه مشاهره داشت، و مولوی احمد شفیع شاهپوری که به زبان عربی‌و فارسی و انگلیسی دانا بود و دارای مشاهرهٔ ماهانه چهارصد روپیه کلّه‌دار بود و شیخ نصرالدّین ملّتانی که در ماهی پنجصد روپیه کلّه‌دار مشاهره می‌گرفت، منتخب کرده با ایشان، مطابق خواهش خودشان، قرارداد که از روز شروع در کار ترجمه، مشاهرهٔ هریک با علاوهٔ نصف مشاهرهٔ معیّنه که دارند دولت افغانستان تادیه فرماید. یعنی همه را یک بر یکنیم بدهد. و حضرت والا از عریضهٔ محمداسمعیل خان براین قرار آگاه شده ارقام فرمود که: «چهار نفر انگلیس را سرکردهٔ ترجمان‌خانه قرار داده با شانزده تن ترجمان که از هر قوم و ملّت و نحلت باشد، به کار ترجمانی مأمور کرده، شروع در کار نماید.» و سفیر از التماس چهار تن از اسامی مذکوره که استدعا و ادعا کرده بودند که چهار تن از دیگر مستدعین

و متعهّدین به ایشان داده، در موضع سمله عمارتی به نام دارالترجمه و تألیف کتب معیّن گردد، تا بر وفق مرام به کار پرداخته از آغاز تا آنجام رسانند. نخست در این باب با ارباب گورنمنت، سخن رانده، اجازت تأسیس و تشکیل ترجمان‌خانه خواست و پاسخ شنید که هر چهار تن اشخاص منتخبه بسی قابل و لایق‌اند و همهٔ دول این طور اشخاص را می‌خواهند که در ممالک‌شان باشند و دولت برتانیه نیز همین اقتضا را دارد، امّا نظر به اتحّاد دولتین، ارباب گورنمنت پاس خاطر دولت افغانستان را مرعی داشته و بهبودی و ترقی آن را بر طبق بهبودی و ترقی دولت برتانیه می‌خواهند؛ و هرآیینه اشخاص مذکوره را برای خدمت دولت افغانستان می‌دهند و دریغ و مضایقه نمی‌کنند، مگر می‌خواهیم که بدانیم رضای خود آنها و میعاد و قرارداد ملازمت ایشان چیست و مکتوبی را که از پارلمنت در این باب، سفیر این دولت نوشته بودند، او ارسال حضور نموده، حضرت والا در روز هجدهم ذی‌الحجّه بدو ارقام فرمود که: «منظور سرکار ما اینست که به توفیق خداوند دارالترجمه و تألیف از طرف دولت افغانستان در آن مملکت تأسیس و تشکیل یافته تا وقتی که لازم باشد از به دست تحصیل علوم وفنون و صنایع و بدایع و مخترعات عالم آوردن که امروز از عدم به وجود، قدم نهاده‌اند مردم افغانستان فایده‌یاب شوند. پس از جملهٔ چهار تن مترجمان مذکوره که متعهّد کار شده‌اند، همان آرنلد نام انگلیس و شیخ نصرالدّین را به نام خادم وملازم این دولت مأمور کرده و مشاهرهٔ آرنلد را که در ماهی هفتصد روپیه تنخواه دارد و خواهش افزون نصف آن را براصل تنخواه خود کرده است به مشاهرهٔ یکهزار و بیست‌وپنج روپیه کلّه‌دار و شیخ نصرالدّین را به مشاهره ماهی هفتصد و پنجاه روپیه کلّه‌دار منظور دولت دانسته، به ایشان برساند و از ایشان سند مکتوبی در باب عهده برآمدن کار حاصل کند بدین مضمنون که هرقدر از هر کتاب هر علم را محرّران زیر دست هر دو تن ترجمه و ایشان ملاحظه و تصحیح نمایند، به وجهی که در لفظ و معنی عبارات و کلمات غلط و ایراد واقع نگردد و ماهرین آن علم و فن، تصدیق و تقریظ صحّت کنند و کرایه جای ترجمه و تألیف خود را از طرف دولت به اسم عنایت بشمارند و به محرّران زیر دست هر دو تن، تعیین مشاهره نکرده، قرار شمار سطر و صحیفه و کلمه مزد مناسب معیّن کند.»

و هم در روز بیست‌وسوم ذی‌الحجّه، مطابق بیست‌وپنجم اپریل ماه انگلیسی سنهٔ ۱۹۰۰ میلادی دو قطعه منشور مشتمل برقرارداد مذکور رقم و امضا و ارسال فرمود.

شرح حال وارد کابل شدن سردار محمدعثمان‌خان

و هم در این ایّام، سردار محمدعثمان خان پسر سردار محمدعمر خان نبیرهٔ سردار سلطان‌احمد خان سرکار، که فرار وادی ادبار بود، و از عریضه و عذر و الحاح و انابهٔ او چنانچه گذشت، فرمان شده بود که در مزارشریف آمده، شرح حال خود را به ذریعهٔ سردار محمدعزیز خان معروض دارد، وارد کابل شده از تقبیل سدهٔ علیا مستسعد گشت و رخصت مراجعت سمرقند یافته، امر شد که: «اهل و عیال خود و عیال و اطفال محمدسرور خان خواهرزادهٔ خود را از آنجا در کابل آورد و در روز بیست‌وچهارم ذی‌الحجّه، به امر حضرت والا سه رأس اسپ سواری و دو رأس یابوی بارگیر به کرایه از طرف دولت، به او مرحمت شده، حکمران ترکستان را فرمان رفت که هم‌چنین از مزارشریف تا سمرقند و از آنجا در مراجعتش تا مزار و کابل، اسپ سواری و بارگیر سرکاری به او بدهد و اسپ و یابوی هرجا را پس از وصول، به اصطبل همان‌جا بسپارد.» و این سردار محمدعثمان خان که در این وقت، اسپ سواری نداشت، درعهد امیر حبیب‌الله خان سراج‌الملّة والدّین، مأمور حکومت قندهار شده چنانچه بیاید، از آنجا طلب کابل گشته، مأمور حکومت ترکستان و دارای مکنت و ثروت معتنابه گردید.

و هم‌چنین نظرمحمد خان و عبدالحکیم خان پسران محمدحسن خان نبیرهٔ سردار کهندل خان، که با امیرمحمد خان نام، برادر خودها در هنگام تمرّد و طغیان سردار محمداسحق خان فرار ماوراءالنهر شده طریق مخاصمت دولت در پیش داشتند، و هر دو تن به امر و اجازت حضرت والا، با سردار محمدعثمان خان در کابل آمده بودند، در باب ایشان حکمران ترکستان را فرمان رفت که: «اهل و عیال نظرمحمد خان و برادرانش را که بیست تن ذکور و اناث درشمار شد و در مزارشریف و بعد در آیبک و سپس در موضع خرم، نظربند بودند، سه‌ماهه مصارف نظربندی ایشان را با بارگیر سرکاری داده، رهسپار کابل نماید. و هم اهل و عیال

امیرمحمد خان را با عیال و اطفال سردار محمدعثمان خان یکجا، گسیل دارد.» و از صدور این منشور و رهسپارشدن سردار محمدعثمان خان به جانب سمرقند، چنانچه بیاید و در موقعش رقم یابد، سردار محمدعزیز خان حکمران ترکستان به دستور مذکور، ایشان را در کابل فرستاد.

عریضه نمودن جانب‌داران عبدالوهاب‌خان در نیک‌سگالی او

مقارن این‌حال، عبدالوهاب خان، حاکم هزارهٔ دایزنگی از فرامینی که به نام عموم مأمورین دولت در هزاره‌جات در باب تحقیق و استکشاف جور و ستم او، چنانچه گذشت صدور یافته وعدهٔ ذکرش داده آمد، به مضمون الخَائنُ خَائِف، در یأس و هراس افتاده، از اربابانی که مبالغ مصادرهٔ او را بر اعداد رعیّت حواله کرده و جانبدار او بودند، خواستار چارهٔ کار خسارت‌آثار خویش شد و از جمله محمدرضا و میرزا محمدحسین و علی‌حسین و غلام‌رضا با معدودی از احاد و افراد رعایا به تعلیم و القای او، عریضه‌نگار حضور والا شده معروض داشتند که: «اربابان هزارهٔ دایزنگی و دایکندی از یکهزار و پنجصد خانه مالیه ده بست دفتر، قرار خانهٔ هفت روپیه به دو دفعه که مجموع سی و هشت هزار و پنجصد روپیه به میزان شمار آید، به نام خرج کابل حاکم بر ضعفای رعیّت حواله و حصول کرده، همه را خود متصرّف شده، دیناری به حاکم نداده‌اند؛ و اگر ما مردم خطا و خیانتی در وقت تمرّد میران و میرزادگان خود کرده بودیم، حضرت والا از آن در گذشته عفو فرموده‌اند و اکنون به خطایی که این مبالغ به جریمهٔ آن از رعیّت همواره گرفته شده و می‌شود، ندانسته امیدواریم که به جنایت خود که باعث این مصادرت است بدانیم که از سیّئات و خطئات خود ماست، که هر روز به اسم و رسم جداگانه و مجدّدی، مبالغ کثیره بر ضعفای رعیّت حواله وگرفته می‌شود و همه در کیسهٔ حرص و آز اربابان معتبره اندوخته و ذخیره می‌گردد.» و حضرت والا این عریضهٔ جانب‌داران عبدالوهاب خان را منافی آن عریضهٔ فقرات چارگانه دانسته، به فراست دریافت که به تعلیم او این‌عرض کرده‌اند تا عارضین عرض سابق، معاند عبدالوهاب خان به شمار آمده، کیفر و مکافات عرض خود را دریابند پس در روز بیست‌وشش ذی‌الحجّه در پاسخ این عریضه ارقام فرمود که: «آیا اربابان را خود

شما رضانامه داده به اربابی قبول کرده و می‌کنید یا سرکار ما شما را خطاکار و سزاوار ایذا و آزار دیده، از روی تحکم بالای شما ایشان را مأمور اربابی می‌نماید و از نخست نیز خود شما میل این که حالا ارباب بر سرخود اختیار می‌کنید میرها قرار داده، اطاعت و متابعت ایشان را پذیرا شده بودید، که سالها آن میرها زنان و دختران و فرزندان و مال و منال شما را ملک و حقّ خود دانسته می‌فروختند و ضبط می‌نمودند و شما هیچ اختیار سر و مال و دارایی خود را نداشتید. تا که سرکار فروختن زن و فرزند و ضبط کردن ضیاع و متاع شما را منع و قدغن فرمود که مسلمان و کلمه طیّبه‌خوان و امّت اجابتی پیغمبر آخرالزّمانند، باید فروخته نشوند و در مراحل حیات خود، حرّ و آزاد باشند؛ و این‌امر در طبیعت وحشیت منزلت میران شما ناگوار افتاده، شما را به بغاوت و مقابلت سرکار ما برانگیختند و شما را دوچار حوادث ناملایم روزگار ساخته، خود ایشان جزا و سزای افعال ناشایست خود دیده به مکافات رسیدند. پس از آن انتخاب ارباب به اختیار خود شما محوّل و مرجوع گشت که اشخاص مسلمان با دیانت نیک اعتقاد را از بین خود برگزیده، ارباب و کدخدا قرار بدهید و شما برخلاف امر و فرمودهٔ ما، اشخاص شریر بی‌دیانت و حرام‌خوار را ارباب قرار دادید. باز چه‌جای عرض است که از جور و ستم اربابها می‌کنید؟ گُه خوردید که چنین عریضه کردید.» و پس از نگارش این پاسخ، حضرت والا را یقین برجور و ستم و مصادرات عبدالوهاب خان حاصل آمده، قبل از وصول عرایض مأمورین دولت که فرامین تحقیق و تفتیش چنانچه گذشت به نام ایشان اصدار یافته بود، او را چنانچه عنقریب بیاید طلب کابل فرمود.

خیانت عبدالرحمن‌خان قاینی

و از دیگر سوی، در خلال احوالی که ثبت و ضبط شده آمد، چهار لک و دوهزار و هفتصدو بیست‌وسه روپیه و هفت فلوس و هفت دینار، مبالغ باقیه بر ذمّهٔ درویش محمدخان مستأجر باج سررمّه و دواب و مواشی و اشتران اهالی سکنهٔ ولایات تابعهٔ هرات، که از جمله هشتاد هزار و بیست‌وسه روپیه حصول و تحویل خزانه شده، مابقی همچنان لاحصول مانده، دوباره خود او، وجوه مذکوره را به اجاره

گرفته بود، و حاجی میرزا محمدابراهیم خان مبالغ مذکورهٔ ذمّگی او را در حین سردفتر هرات بودن خود به تحصیل عبدالرحمن خان قاینی داده و او رشوت گرفته حصول نکرده بود، از عریضهٔ دفتریان سنجش کابلی حالی رای والا شده، در روز بیست‌وششم مذکور ماه ذی‌الحجّه، به سپهسالار فرامرز خان ارقام رفت که: «حوالهٔ به اسم اسامی بی‌محل و پا در هواست، مزاحم کسانی که به نام ایشان محل و حواله داده است نشود که خود او در عوض حقّ بیت‌المال اگر نداد و خویش را مفلس قرار داد کشته می‌شود.»

غدر و خیانت نویسندهٔ کوتوال و حارس بندر هرات

و از دیگر سوی در خلال واقعات مسطوره، میرزا عبدالرحیم نام، نویسندهٔ کوتوالی هرات، از عهدنامه‌ای که در خصوص مرتکب غدر و خیانت نشدن خود به دولت داده، مأمور کار تحریرات کوتوالی آنجا شده بود، فراموش کرده به اغوای شیطان و هوای نفس، با رمضان‌علی نام پیادهٔ کوتوالی مأمور حراست بندر کهسان، سازش نموده، پاسپردهای عابرین و مسافرین را که از بندر و معبر مذکور جانب مشهد و مرو و سرخس و غیره مواضع عبور و مرور می‌کردند و به مُهر و امضای خود او و حسین‌علی خان افشار کوتوال و مهر حکومتی به روندگان ولایات خارجه داده می‌شد، و از عرصهٔ چهارده سال تا قرب این حال حسین‌علی خان این امر را اجرا نموده، خطا و خیانتی از قوه به فعل نیاورده، طریق امانت و صداقت پیموده بود، تنها به امضا و مهر خود، پاسپرد غیر رسمی داده از هزاران نفر هزاره و غیره، پول برای خود گرفته، راه رفتن ایشان را در خارج مملکت کشوده است و از این‌کار ناهنجار آن خیانت‌دثار، حسین‌علی‌خان کوتوال آگاه شده چند قطعه کاغذ سپید را به مهر و امضای او از نزد رمضان به‌دست آورد. به میرزا محمدحسین خان، کوتوال کابل، آگهی داد. و هم معروض حضور والا داشت که: «عرصهٔ چهارده سال، در محکمهٔ کوتوالی هرات، روز مأموریت و خدمت به سر برده غدر و خیانتی نکردم. اکنون که میرزا عبدالرحیم اقدام بدین امر وخیم مورث خوف و بیم نموده است، به هراس افتاده چهار قطعه کاغذ سفید را به مُهر و امضای او با اقرار نامه‌های آنانی که به او محصول پاسپرد را داده و از معبر و بندر گذشته و باز آمده‌اند حاصل

کرده، ارسال داشتم.» و حضرت والا رقیمهٔ او را وقعی ننهاده، کاغذهای سفیدی که به مُهر و امضای او بود، حمل به جال‌سازی و جعلی کرده هیچ نفرمود.

و مقارن این‌حال، احمدجان جان نامی، از تغییر یارمحمد خان، پسر عم سردار شیرعلی‌خان هزارهٔ جاغوری، که در عهد امیر شیرعلی‌خان مرحوم، در فوج سوار نظام هزاره، منصب کرنیلی داشت و شرح حال قرار و مراجعت و مأمور هرات شدن او از پیش جابه‌جا رقم شده آمد، مأمور انبار غلّه‌داری هرات شد.

تأسیس قونسل‌خانهٔ روس و انگلیس در سیستان

و هم در این هنگام، مأمورین و هواخواهان و خدمهٔ دولتین روس و انگلیس داخل سیستان ایران شده، تأسیس قونسل‌خانه نمودند و بیرق دولتی خود را درآنجا برافراختند؛ و از این روز به بعد کم کم و رفته رفته، نفوذ استعماریت خود را در مملکت ایران جاری و استوار ساختند تا که آن مملکت را در عهدنامهٔ بین خود به دو حصهٔ شمالی و مغربی و جنوبی و شرقی قسمت‌کرده و مغربی را حقّ و حصهٔ روس و جنوبی و مشرقی را بهرهٔ انگلیس قرار دادند؛ و بدین عهدنامه عموم دول امضا کرده، بجز امیر حبیب‌الله‌خان سراج‌الملّة والدّین که پادشاه عاقل و عاقبت‌بینی بود، امضا نفرمود.

استمالت نمودن والی خراسان سرداران سیستان را

و مقارن این حال، والی خراسان یک نفر منصبدار از فوج سوارهٔ نظام را با میرزا عبداللطیف خان، برادرزادهٔ میرزا عبدالخالق خان مستوفی، از مشهد به راه قاین مامور و امر کرد که داخل سیستان نشده، در چخانسور نزد سردار جهان خان و سردار سعید خان، که روی از دولت ایران برتافته در آنجا به ظلّ حمایت دولت افغانستان جا و ماوی یافته‌اند شده، ایشان را استمالت نموده، در مسکن و موطن اصلی‌شان رجعت دهند. و ایشان به امر والی در خانهٔ سردار جهان خان فرود آمده، آخندزاده فقیرمحمد، مراسم مهمانی و اعزاز و احترام ایشان را به پای برد و شب در جای خود بازگشته، روز دیگر با نایب مهردل خان و قاضی عبدالرحمن خان به

ملاقات ایشان شده و هر دو تن سردار، با آن که تعلیقه‌ای از رکن‌الدوله والی خراسان، به نام ایشان در دست هر دو تن فرستادگان مذکوران بود، که موطن و مسکن ایشان را تفویض‌شان کرده و دیه و قصاص مقتولین ایشان را از مردم سیستان گرفته پس از آرام گرفتن در جا و ماوی خود ایشان، در مشهد بیایند تا قرار به مدار روزگار آتیهٔشان نهاده و آسوده شوند. ایشان نپذیرفته در پاسخ گفتند که چون پناه به دولت افغانستان آورده‌ایم، مراجعت نکرده قطع امید و آرزوی خود را از این دولت نمی‌کنیم. و این را به فرستادگان والی خراسان گفته به آخندزاده فقیرمحمد خان اظهار کردند که از عرصهٔ چهارده ماهست که وارد این‌جا شده‌ایم چیزی و پشیزی از دولت افغانستان به ما عنایت و مرحمت نشده است. چنانچه هر چه داشتیم تمام صرف اهل و عیال ما شده، چیزی در دست هستی و استعداد ما نمانده است که خرج معاش خود نماییم. و آخندزاده ماجرا و این اظهار هر دو تن سردار را عریضه‌نگار حضور شده، حضرت والا ارقام فرمود که: «ایشان را گسیل درگاه نماید که سررشته و نظم و نسق کافی و وافی به مدار روزگار و زیست لیل و نهار نهاده و تنخواه به قدر کفایت رفاهت حالت‌شان معیّن فرموده شود.

و هم از این ارقام فرمانی به نام سردار سعید خان، پسر سردار شریف خان مرحوم و عبّاس‌خان پسر درویش خان رقم و ارسال نمود که: «آخندزاده فقیرمحمد خان به اندازهٔ کفایت، زاد راه از دولت به شما داده گسیل کابل می‌دارد و إنْشاءَالله پس از وصول در کابل برمرام موصول آمده، تنخواه لایق از دولت مرحمت و معیّن می‌شود. امّا ایشان این مهربانی و احسان حضرت والا را مطابق آرزو و آمال خود، که در دل داشتند، ندیده از کابل آمدن ابا ورزیده، پس در سیستان رفتند.

خواهش و اجازت مراجعت میر ایلخانی

و مقارن این حال، عریضهٔ میر محمدامیر بیگ ایلخانی از مشهد مقدّس مشعر و مبنی بر استدعای عفو تقصیر و اجازت مراجعت در افغانستان رسیده و به مطالعهٔ ساطعهٔ والا پیوست. و حضرت والا در پاسخ او ارقام فرمود که: «عهدنامه به امضا و مُهر خود به قرآن مجید رقم کرده ارسال دارد، بعد اجازت مراجعت داده و خواسته خواهد شد.» و این را نیز ارقام فرمود که: «همهٔ زحمات و مشقات را از

دست خود برخود وارد کرده دوچار این‌گونه مذلاّت شده است و گرنه من هرگز راضی نبودم که او و دیگر مردم هزاره سرگردان و حیران شوند. و میرایلخانی از پرتو وصول افکندن این منشور، دوباره معروض داشته سطری چند از خطایای خود برنگاشت و هدایت و ارسال عهدنامه به قرآن نوشتن و خاتم برنهادن خواست. و حضرت والا این بار در پاسخ او نگار داد که: «اگر در خدمت خود صادق و ثابت قدم بود، البته مدام سرافراز و نیکنام گردیده، سرافرازی و تزاید اعزاز عاید حالش خواهد گشت و مدعا از عهدنامه به قرآن نوشتن و امضا کردن و خاتم بر نهادن همین است و جز این نیست که عهد و پیمانش مصداق خدمت و متابعتش باشد و به خاطرجمعی رهسپار حضور شود.» و او نظر به کردار خود و خوف زیاد که در دل داشت، جرأت آمدن در افغانستان نتوانسته چنانچه بیاید، در عهد امیر حبیب‌الله خان سراج‌الملّة والدّین مطمئنانه آمده و سه هزار روپیه معاش سالانه یافته، تا آخر عمر در کابل روز اقامت به سر برد.

اجازت مراجعت یافتن فراریان سمرقند

و هم در این هنگام، عریضهٔ ضراعت مبنی براستدعای عفو و تقصیر و اجازت مراجعت در افغانستان از محمدآصف خان و محمدحسن خان نبیرگان سردار سعیدمحمد خان مرحوم و محمدشعیب خان نوادهٔ سردار سلطان‌محمد خان مغفور که از راه معاندت دولت در سمرقند رفته دوچار ذلّت و عسّرت روزگار گشته بودند، به مطالعهٔ ساطعهٔ حضرت والا رسیده، در روز بیست‌وهشتم ذی‌الحجّه فرمان اجازت مراجعت به نام ایشان اصدار یافت و همه در کابل آمده مشمول عواطف خسروانه شدند.

نمونهٔ خلاف قانون شریعت و حکومت رفتار کردن مأمورین دولت

و از دیگر سوی در خلال واقعات مسطوره، دختر پیرمحمد نام پسر فیروز از ساکنین علاقهٔ چرخ، تابع لهوگرد، به دأب و حیرت مردم آنجا، که روپوشی و ستر از مردان اجنبی ندارند، در کنار رود با فقیرمحمد نامی متکلم شده. چون هر دو

تنها برای حاجتی به رودخانه شده بودند، عبدالصمد خان حاکم چرخ، کس عقب پدر دختر که در خانهٔ خود بود، فرستاده احضار فرمود. و بدو اظهار نمود که دختر شما با فقیرمحمد در لب رود سخن می‌راند، معلومست که با هم به فعل قبیح زنا اقدام نموده بدنام شده است. و او که از عفت دختر خود می‌دانست تکذیب اظهار حاکم کرد و حاکم برآشفته پدر دختر و فقیرمحمد را حبس نموده امر جرم دادن نمود. و پیرمحمد از زندان حاکم عریضه‌نگار حضور شده به ذریعهٔ کبتان عطامحمد نامی ارسال داشته، بنگاشت که: «من از دختر خود هرگز حرکت بد ندیده‌ام و همراه کسی به بدی نام برده نشده است؛ و حاکم مرا محبوس کرده، جرم قذف خود را که باید شرعاً تعزیر شود، از من می‌خواهد.» حضرت والا به شیرعلی‌خان، حاکم لهوگرد، احکام و ارقام فرمود که: «فوراً عبدالصمد خان حاکم چرخ را نزد خود احضار نموده، معنی این صورت را از او پرسیده محقّق و معروض دارد که این امر از چیست که مدّعی سست و گواه چُست آمده است؟ اگر چنانچه پدر دختر دعوی هتک عصمت او را نکند و بکارت دختر به‌جا باشد پس عبدالصمد خان چگونه او را هم قذف کرده و هم جرم می‌خواهد؟ کسی که به او خبر از این فعل داده است باید بنماید، و از او تحقیقات مدقّقانه به عمل آید که مدّعای او چه بوده که اظهار این راز را نموده است؟ و اگر هیچ نبوده جال‌سازی و نیرنگ‌بازی به روی کار آورده باشد، به زودی معروض دارد که مدّعای عبدالصمد را بدانیم که چیست؟» و آخرالامر مشکوف افتاد که حاکم مذکور تهمت بسته و می‌خواسته که اخذ و جری نماید.

نمونهٔ دیگر از کردار مأمورین نفس‌پرست دولت

در خلال احوالی که به شرح رفت، گل‌امیر خان سرتیب، مقیم لاش و جوین استاد حسن و استاد غلام نامان دهل‌چی و سرناچی پیادگان ساخلو مقیم آنجا را که مددخان سرحددار آنجا، به امر والا مأمور خدمت کرده بود، بی‌موجبی محبوس فرمود و میجر محمدعظیم نویسندهٔ پیادگان ساخلو به امر سرتیب مذکور با آن که محبوس بودند، به دفتر میرزا عبدالعلی خان ثبت و چهره کرد. بعد از هر دو تن ضامن رهایی خواسته ایشان از ضامن دادن عاجز آمدند که یکصد و بیست روپیه

نقد و دهل و سرنای هر دو تن را گرفته رها دادند و در مدت حبس‌شان مواجب‌شان را نیز از دفتر که ثبت کرده حواله گرفتند. سپس حسین نام سرناچی و جان‌محمد دهل‌چی از مردم لاش و جوین عوض آن دو تن داخل بست دستهٔ پیادگان ساخلو کردند و از استاد حسن و استاد جان بیست روپیه را که تنخواه داده بودند برعلاوهٔ رشوت مذکور نیز پس گرفتند و پس از چندی در این هنگام میجر محمدعظیم هر دو تن استاد حسن و استاد غلام را فراری به دفتر قلمداد و بر هر یکی پنجصد و پنجاه روپیهٔ کابلی حواله کرده هر دو تن را محبوس و محصل بالای عیال و اطفال‌شان مأمور نمود. و مددخان سرحددار لاش و جوین از این رفتار میجر مذکور، معروض حضور داشته. میرزا گل‌محمد خان، سردفتر نظام قندهار را ارقام رفت که حوالهٔ مذکور را موقوف دارد.

داخل فوج نظام شدن کندک مالستانی

و از دیگر سوی، در خلال واقعات مذکورهٔ این سال، محمدنبی‌خان مالستانی که مأمور فراهم آوردن یک فوج پیادهٔ نظام، از مردم حجرستان و مالستان و میرآدینه و زرتک و پیک و غیره، چنانچه گذشت شده بود، پنجصد و پنجاه نفر سپاهی بدون منصبدار، گردآورده، به ذریعهٔ عریضه استدعای بارگیر از حضور کرده، کمیدان محمدحسن خان مقیم مقر را ارقام رفت که از بارگیر فوج تحت امر خود، گسیل مالستان نموده، فوج جدید هزارگی را در کابل برساند. چنانچه او کمند بارگیر فوج متعلق خود را مأمور مالستان کرده، ایشان را وارد کابل ساخت، و به امر والا در شیرپور جای به ایشان داده شده، منصب‌دار از حواله‌دار و میجرالی کمیدان و کرنیل، از بزرگ‌زادگان خود آن مردم که این فوج از ایشان گرفته شد، معیّن گشت، و بیست‌ویک نفر از کدخدایان را که با سپاهیان آمده بودند، تا روز رخصت مراجعت یافتن و مخلّع و سرافراز برگشتن‌شان، قرار هرواحدی در ماهی، بیست روپیه به نام مهمانی از دولت مقرر گشت و در عهد امیر حبیب‌الله خان سراج‌المِلّة والدّین، این فوج و فوج پیادهٔ قراباغی که از مردم هزاره بودند، در بین تمامت افواج نظام یک یک و دو نفر پراکنده گردیده، ملک حجرستان به مردم ملاخیل کوچی داده و مالکان آن گم و فرار وادی ادبار شدند.

وقایع سال هزار و سه صد و هجدهٔ هجری

چون سال هزار و سه صد و هفدهٔ قمری هجری منصرم و منقضی گردیده سال هزار و سه صد هجده پیش آمد، سپهسالار فرامرز خان که از کثر[ت] آمد و شد افواج نظام دولت روس، در نقاط و مواضع مستعده‌ای سرحدّیهٔ هرات و سمر و مشتهر افواه گردیدن این که دولت روس با دولت افغانستان آهنگ جنگ دارد، در محل خوف و هراس افتاده چنانچه در تضاعیف واقعات سال گذشته گذشت، معروض داشته شرحی از عدم آلات و ادوات مهمهٔ حربیه، سررشته و دستورالعمل خواست. و حضرت والا او را چنانچه از پیش مرقوم گشت، منسوب به جبن و بددلی فرموده، تسکین و اطمینان خاطر در عدم عزم رزم دولت روس داده بود، و او این نسبت را تا این ایّام در خاطر داشته، عریضه‌نگار حضور والا شده، داستانی از جرأت و شجاعت خویش و حاضر و موجود کردن و گرد آوردن و ذخیره نمودن دوازده [خروار] هزار غلّه در انبار هرات با هزار خروار خوشهٔ گندم و وفور قورخانه و فشنگ و غیره اسباب و اشیای لازمه روز حاجت که همه را مهیّا و آماده کرده بود برنگاشت و حضرت والا در روز غرهٔ محرم، بدو رقم فرمود که: «یکصد خروار قند و نبات، به تعجیل هر چه تمامتر، از مشهد خریده و حمل و نقل داده، داخل انبار و ذخیرهٔ هرات نماید. و هم بیست بار چای ذخیره کند.»

اندرز حضرت والا به سپهسالار فرامرزخان

و در ذیل این با خامهٔ خاص نوشت که: «شما را نیک می‌شناسم و مردانگی شما را در هرجا و معرکه‌ها به چشم سر دیده‌ام؛ امّا مأمور انگلیس که در هرات اقامت دارد، نظر به عادت دولت انگلیس و دساست خود او که شاگرد حیله‌باز و جال‌ساز ارباب خدیعت آن دولت است و بسی فتنه‌انگیز می‌باشد، باید از او مجتنب و محترز بوده خود را از اظهار و بیان زبان و ابراز خیال او که با شما نماید، دور و برکنار دارید؛ زیرا می‌خواهد به تعلیمات استادان متبوعهٔ خود، بی‌سببی از اسباب

در حالت بی‌سامانی دولت افغانستان را با دولت روس بجنگاند، و در وقت وقوع جنگ، اگر چه دولت انگلیس در معاهدهٔ خود با دولت افغانستان قرارداده و متعهّد شده است که در محاربهٔ هر دولتی از دولت مجاوره و غیره با افغانستان تا یک روپیه در خزانه و یک میل تفنگ و یک ضرب توب و یک دانه فشنگ در قورخانه و یک نفر سپاهی در فوج داشته باشد، صرف معاونت افغانستان کند؛ ولی این قرارداد او از پلتیکات سیاسیهٔ مستعمرهٔ منفعت‌جویانه است. البته و هرگز اسلحه و قورخانهٔ کافی نخواهد داد وخود را میانجی صلح و خیرخواه جانبین قرارداده، خواهد گفت که دولت و ملّت افغانستان نادان بودند، از جهالت خود، با دولت روس، به جنگ گراییدند. و این را به دولت افغانستان گفته و عذر اسلحه و قورخانه ندادن نهاده، برای حفظ و حراست کشور هند از حمله و یورش دولت روس، او را از افغانستان و افغانستان را از او تخویف و تحذیر نموده، منّت خیرخواهی و دفع نزاع و مجادله را بر هر دو خواهد گذاشت و خود و هندوستان را تا دیرگاه، از حملهٔ روس، مأمون خواهد کرد. باری آنچه را که من از پیش به شما نوشته بودم، محض آگاهی بود، نه از نسبت دادن وارخطایی به شما. چرا که شخص صاحب غرض، که مأمور انگلیس باشد، گوناگون سخن‌ها گفته و آوازه‌ها انداخته، عوام و مردم بی‌خبر را خایف و هراسان می‌سازد و از میان معلومات و نظریات، نتیجه‌آوری برای پیشرفت امور منویهٔ خود، حاصل می‌کند. پس از او برحذر باید بود و گفتار دوستانه نمایش را هرگز باور ننموده.»

گرفتار شدن جاسوس روس

و از دیگر سوی در خلال این مقاله و مقال، سرحدداران مقیم موضع قره‌تپه و چهل‌دختران، شخص زرد موی و چشم‌سبز سرخ‌چهره و روی را که السنهٔ فارسی و ترکی و روسی می‌دانست و به هر سه زبان تکلم می‌کرد، از امر و تاکید قاضی سعدالدّین‌خان حکمران و فرامرز سپهسالار هرات، که از مکاتیب وقایع‌نگاران مامورهٔ خاک روسیه که از عزم رزم داشتن آن دولت را با افغانستان و مأمور کردن جاسوس در خاک هرات و ترکستان افغانی، به هر دو تن، نگار داده و ایشان سرحدداران را آگاه و امر برگرفتار نمودن جاسوس روس نموده بودند، گرفتار

ساخته با کتابچه‌ای که به خط روسی با خود داشت در هرات فرستادند. و به امر حکمران هرات تسلیم حسین‌علی خان کوتوال شد که او را استنطاق نموده، خیال و حالش را معلوم و مکشوف دارد. چنانچه او از وی جویا گشته اظهار گرفت که شما زبانم را نمی‌دانید، یکی از یهودیان سکنهٔ هرات را حاضر آرید که با او سخن گویم و از دانستن زبان فارسی انکار کرد و گفت که آن یهودی گفتارم را ترجمانی کند و حسین‌علی‌خان به گمان این که شاید کسی از یهودیان بدخواه این دولت و جاسوس روس باشد و او را بشناسد که به دست آید، پرسید کدام یک از یهودیان این شهر را می‌شناسید که احضار شود؛ و او انکار از شناختن احاد و افراد یهودان هرات کرده، بعد صورت این استنطاق خود و اظهار او را، نزد حکمران هرات بازداشته او از بردن شخص یهودی در نزد وی منع فرمود که مبادا از او اخذ مطلب کرده به کارکنان دولت روس آگهی دهد و ماجرا به حضور والا نگاشت. و به امر حضرت والا که اصدار یافت، اورا به حراست احمدعلی نام از سواران نظام و یک نفر سپاهی گسیل کابل کرده، در زندان کوتوالی تحویل داد؛ و بود تا که بمرد.

اعتراض دولت ایران بر کاغذ منات روسیه

و از دیگر سوی، در خلال واقعات مسطوره، دولت ایران بر دولت روس از کاغذ مناتش معترض گردیده موضوع بحث و اعتراض قرارداد که کاغذ منات روسیه در خارج مملکتش مروّج و در داخل آن بی‌رواج است، اگر چنانچه زر و سیم مسکوک و مروّج دولت ایران نباشد، بازار رواج کاغذ منات روسیه کاسته و کساد می‌شود، پس پیشرفت معاملات و امور دولت روس به روپیهٔ دولت ایرانست؛ و اگر این نباشد معاملات تجارت و مهمّات دولتش معطّل می‌ماند و دولت روس از این اعتراض اولیای دولت ایران، بر سر غیرت آمده، طلای ده مناتی را مضروب و مسکوک و مروّج فرمود. ای کاش دیگر دول نیز این اعتراض رانموده زیانی را که از کاغذ منات روسیه، به عموم دول خصوص به دولت و ملّت افغانستان و ایران و چین و جاپان وارد آورده به کرورها روپیه خسارت رسانید، دفع و رفع می‌فرمود. تا در وقت طلوع دولت بلشویکی و انقراض دولت تزاری این خسارت به جهانیان نمی‌رسید.

و هم در اثنای احوالی که به شرح رفت، تکت سرخط مواجب‌خواران دولت، از عرض و استدعای میر محمدقاسم خان سردفتر بولک اول دارالانشاء و تحریرات، چنانچه گذشت، به روی کار آمده میرزا محمدطاهر خان سردفتر هرات، تنخواه محمود خان، مقیم مشهد و غیره مواجب‌داران خوان احسان این دولت را که در مملکت ایران اقامت داشتند، بدون وضع محصول تکت از اصل تنخواه حواله نداده، سپهسالار فرامرز خان به ذریعهٔ عریضه از حضور والا استدعای دستورالعمل کرد. و از حضور احکام رفت که: «بروات مواجب کسانی را که در مملکت ایرانند، بدون اخذ و وضع صدی دو روپیه محصول حیاتی و صدی یک ثلث روپیه کم دو روپیه محصول تکت سرخط، بدهند.»

مشمول عواطف خسروانه شدن نواسهٔ عبدالقیّوم‌خان اچکزایی

و هم در این هنگام، غلام محی‌الدین‌خان پسر محمداکرم خان ابن عبدالله خان قوم اچکزایی که جد مرحوم مذکورش چنانچه در جلد اول این تاریخ خجسته‌آغاز فرخنده‌فرجام گذشت، در محاربهٔ دولت انگلیس، شربت شهادت نوشیده، از جان و جهان درگذشت، با بیست تن از اهل و عیال و اطفال خود هجرت اختیار کرده، از علاقهٔ فوشنج برخاسته وارد قندهار گشت؛ و از عدم استعداد و موجود نداشتن زاد، در کابل آمدن نتوانسته، به ذریعهٔ عریضه، از تهی‌دستی و مأیوسی خود از درک تقبیل سدهٔ علیا برنگاشت. و حضرت والا در روز پنج‌شنبه سوم محرّم حکمران قندهار را فرمان کرد که: «دوهزار روپیهٔ کابلی به او داده گسیل کابل دارد. و او در کابل آمده، از درک سعادت شرفیاب شدن حضور و عطای خلعت و تعیین تنخواه و عنایت مزرعه و مسکن و بذر و تقاوی مفتخر و مباهی گردیده، شادخاطر بازگشت.

شرح حال هزارهٔ دای‌چوپان و صحبت‌خان و ارزگان

و هم در این ایّام، جنرال شیرمحمد خان اندری که با فوج نظام در ارزگان اقامت خدمت داشت، از حالت جلای وطن و فرار وادی ادبار شدن مردم هزارهٔ دای‌چوپان و قوم صحبت خان و غیره سکنه و متوطّنهٔ علاقه‌جات شوی و بوباش

و لرزاب و اوزمتو یعنی هیزم‌تو و ارزگان و غیره که املاک و اراضی و مزارع و مساقات‌شان را، ایشک‌آقاسی، دوست‌محمد خان، به مردم افغان مهاجر و ناقل داده، هزارگان را از ملک ومسکن ایشان بیرون کشیده بود، معلومات حاصل کرد که در نواح قلات غلزایی و غیره مواضع و محال پراکنده گردیده، روز ذلّت و عسرّت به گدایی و مزدوری و اولاد فروشی، به سر می‌برند؛ و برعلاوهٔ معلومات حاصلهٔ او بعضی از ایشان از راه امیدواری که شاید سررشته و انتظامی در باب زیست و معاش‌شان از طرف دولت قرار داده آید، نزد او حاضر آمده اظهار حال و استدعای ترفیه استقبال خویش نمودند که: «مال و متاع و پسر و دختر ما را هرقدر که بود و موجود شد، کارداران و مأمورین دولت و غیره از ما به جور و اکراه گرفته متصرّف آمدند و املاک و موطن و مسکن ما را به مهاجر و ناقل افغان دادند و ما را از منازل ما خارج ساخته ناچار از گرسنگی و احتیاج و عدم مایحتاج، فرار اختیار کردیم که به مزدوری و گدایی در بین اهالی اسلام، تحصیل قوت لایموت بام و شام نماییم.» و جنرال مذکور از معلومات حاصلهٔ خود و این اظهار هزارگان، محصّل گماشته امر کرد که قریه به قریه و دیه به دیه، گردش نموده از کدخدایان هر قبیله و قلعه و قشلاق، سند مکتوبی‌و التزام بگیرند که هزارگان را به همان حالتی که هستند نگهدارند، تا عریضه کرده از حضور والا دستورالعمل و سررشتهٔ بود و باش آنها را حاصل کرده به محلّ اجرا آورده شود. چنانچه ماجرا سراپا معروض داشته. حضرت والا ارقام فرمود که: «سیاهه جزو تعداد ایشان را مفصّل ارسال دارد که چقدر نفوس از ذکور و اناث‌اند، بعد سررشتهٔ زیست و گذران‌شان فرموده می‌شود.» و هزارگان یاوه نیست و نابود گردیده، تا این روز که یازدهم و شانزدهم دلو ماه سنهٔ ۱۳۰۳ شمسی مطابق سنهٔ ۱۳۴۳ قمری هجریست، نه جنرال شیرمحمد خان سیاهه فرستاد و نه سررشته‌ای و نه مردم هزاره در افغانستان بماند و جنرال شیرمحمد خان و حضرت والا و اکثر کسان از جهان برفتند.

صدور امر ترجمه نمودن تاریخ ابن خلدون

و مقارن این حال، از عریضهٔ محمداسعمیل خان سفیر، حالی رای والا شد که حسب‌الامر والا مترجمین تاریخ ابن‌خلدون در ماه اکتوبر سنهٔ ۱۸۹۹ میلادی حاضر

ترجمه کردن شده و در ماه نومبر تاریخ مذکور به ایشان تفویض و تقسیم گردیده، سه ماهست که مشغول کارند و تنخواه می‌خواهند. حضرت والا در روز سوم مذکور ماه محرم مواجبی را که برای ایشان چنانچه از پیش گذشت منظور فرموده، امر کرد که به ایشان رسانیده متوجّه باشد که به زودی تمام کرده، ارسال کابل نمایند که به طبع برسد.

رخصت مراجعت یافتن مستر فلیشر

و هم در این هنگام، مستر فلیشر فرانسوی انجینر، که توب و تفنگ و فشنگ و آلات و ادوات حربیه را بر عهده گرفته بود که از اروپا خریده ارسال کابل بدارد، به دارالسلطنه آمده و با دولت افغانستان قردارد امر مذکور را در بین نهاده، رخصت مراجعت یافت. و از محاربهٔ دولت انگلیس با اهالی ترانسوال، واقع جنوب افریقا، که در این وقت بر سرکار و راه آمد شد مکتوبات از اروپا در هند مسدود بود، عبدالله خان کارگزار این دولت در مشهد مقدّس را ارقام رفت که مکاتیب مستر فلیشر انجینر را که از مملکت آلمان به راه ایران ارسال مشهد نماید، گسیل کابل کند. و چند پاکت را به لفظ فارسی سرنامه نوشته بداد که مکتوبات خود را در آنها انداخته ارسال دارد؛ و هم‌چنین درباب مکاتیب تمامت کاریگران و انجینران فرنگستان آگهی داد، که اگر ادعای خدمتی نسبت به دولت افغانستان کرده مکتوب و قرارداد ارسال دارند، در کابل بفرستد و مستر مذکور، پس از حصول مستدعیات خود، روز یکشنبه ششم محرم رهسپار مراجعت شد.

شرح حال یارمحمد اسپ فروش در خارج

و از دیگر سوی، یارمحمد نام ساکن فیض‌آباد بدخشان را که سی رأس اسپ را چنانچه گذشت، در شالکوت برده و فروخته و از راه کشمیر در بدخشان بازگشته، از سبب قدغن تجارت اسپ در خارج مملکت، امر جرم و اخذ بهای اسپان فروختهٔ او صادر گردیده بود، جنرال تاج‌محمد خان احضار فرموده او و دو نفر نوکرانش را حبس نموده، بهای اسپان را با دوهزار روپیه جرم قرار فرمان والا، از ایشان خواهان شد. و مال و متاع او را ضبط کرده، تفویض محمدکریم خان

تجّارباشی کرد که فروخته تحویل خزانهٔ دولت نماید. و یارمحمد برخلاف نوشتهٔ وقایع‌نگار که نوشته بود که اسپان را از بدخشان به راه چترار برده است، نزد جنرال تاج‌محمد خان اظهار کرد که: «بیست‌وپنج رأس اسپ از بازرگانان یارکند به قرض نسیه خریده و کرایه کرده و در هندوستان برده، به شهر گلو به مبلغ هفتصد روپیهٔ کلّه‌دار فروختم.» و از این اظهار او و عدم حصول مبلغ جریمه که مفلس و ناتوان بود، جنرال تاج‌محمد خان معروض حضور داشت و استدعای دستورالعمل و اجازت تحصیل بهای اسپان و مبلغ جریمه را از قوم او نمود. و حضرت والا در روز ششم مذکورماه محرم، رقم فرمود که: «هرقدر مبلغی را که خود یارمحمد می‌دهد از او گرفته، خود او را با دو نفر نوکرانش همچنان محبوس گسیل کابل کند.» و هر سه تن در کابل آمده و مدّتی در زندان به سر برده هلاک شدند.

فرار کردن سید احمدشاه منجانی

و هم در خلال واقعات مسطوره، سید احمدشاه نام منجانی، از زیباک فراراً گذشته، داخل علاقهٔ شغنان متعلقهٔ دولت روس شد. و حضرت والا از عریضهٔ وقایع‌نگار آنجا آگاه شده، به جنرال تاج‌محمد خان رقم فرمود که: «کدخدایان و آقسقالان زیباک را با عبدالرحمن خان حاکم آنجا، به حفاظت گسیل کابل نماید، که پاسخ بی‌خبری و غفلت خود را بگویند.» و او عبدالرحمن خان را فرستاده آقسقالان را معطّل داشت و عبدالرحمن خان شرفیاب بار گردیده به عرض رسانید که این غفلت و بی‌خبری از من صادر نگردیده، حرسهٔ نظامی که از طرف دادمحمد خان کبتان لهوگردی، مقیم منجان، مأمور اقامت و حراست بندر و معبر سنگلیج‌اند به وقوع پیوسته است. چنانچه آقسقالان علاقهٔ زیباک از این امر آگاهند. و حضرت والا از اظهار او و در روز هفتم محرم، جنرال تاج‌محمد خان را ارقام فرمود که: «ده نفر از آقسقالان زیباک را که عبدالرحمن خان یک یک نام برد، درج فرمان نمود که با حرسهٔ بندر سنگلیج که در روز عبور سید احمدشاه در آنجا بوده‌اند، به حراست گسیل کابل نماید.» و ایشان در کابل آمده تا عهد امیر حبیب‌الله خان سراج‌الملّة والدّین در زندان سیاست پاداش غفلت مانده، بعد با عموم محبوسینی که از این قبیل مردم بودند و حقّ‌الناس بر ذمهٔ‌شان نبود رها شدند.

وصول عراده‌های باربرداری در کابل

و هم در خلال احوالی که به شرح رفت، محمدشریف خان ایل‌بیگی از جملهٔ صد عرادهٔ باربرداری روسی، که امر خریدنش از پیش به شرح رفت، شصت و هفت عراده را از بخارا خریده، در مزارشریف رسانیده از آنجا گسیل کابل شدند. و سی و سه عراده دیگر را خریده و به کرکی رسانیده به ذریعهٔ عریضه استدعای فرستادن چند رأس اسپ کرد که از کرکی در مزار و کابل رسانیده شوند و در روز مذکور ماه محرم حکمران ترکستان را ارقام رفت که به قدر کفایت آن اسپ گسیل داشته آنها را در کابل برساند. و این عراده‌ها از این سال به بعد، در تمامت اسفار پادشاهی و در حضر، مشغول حمل و نقل احمال و اثقال گردیده تا کنون که سال قمری هجری سنهٔ ۱۳۴۳ منصرم و منقضی است موجودند و بعضی شکسته و نیست و نابود شده است.

وصول بیست لک و چند هزار تنگه بهای پوست قره‌گلی در کابل

و مقارن این حال، شراف‌بای مأمور فروش پوست قره‌گلی در بخارا، که فرمان عزل و طلب کابل شدنش چنانچه گذشت اصدار یافته و هنوز در بخارا بود، به فرمانی که از پیش به نامش رفته بود، مبلغ هشت لک و چهل و هفت هزار و پنجصد تنگه را یکهزار و پنجصد خشت نقرهٔ یامو خریده و دوازده لک تنگه نقد از بهای پوست قره‌گلی، در نزد او موجود حاضر مانده، به ذریعهٔ عریضه استدعاء کرد که خود او یا دیگری مأمور شده با بدرقه از بخارا در کابل حمل و نقل داده‌آید و در روز مذکور محرّم، حکمران ترکستان و منگباشی نظرمحمد خان را ارقام رفت که: «از سواران کشادهٔ تراکمه بدرقه گماشته، مبالغ مذکور را از بخارا بیاورند.» چنانچه شراف‌بای از صدور این امر والا با مبالغ مسطوره راه کابل برگرفته، از عزل او حاجی عبدالهادی خان و میرزا عبدالخالق خان چنانچه عنقریب بیاید، یکساله مأمور اقامت بخارا و فروش پوست قره‌گلی شدند.

و هم در این ایّام، حاجی محمدگل خان حاکم و میرزا کریم‌داد خان عامل تالقان، یکصد و سی و شش مثقال و بیست و دو نخود طلای ریگ که اعلی‌ترین

طلاهاست، و مله‌خان قوم قرلق، ضابط زرشویی، به صرف نهصد و پنجاه و پنج روپیه و پنج فلوس حاصل کرده بود، ارسال کابل داشته در روز سیزدهم محرم داخل خزانهٔ زر غیرمسکوک شد.

و مقارن این حال، از عریضهٔ جانب‌داران عبدالوهاب خان، حاکم دایزنگی، که از پیش گذشت و وعدهٔ طلب کابل شدن او داده آمد، حضرت والا به کیاست آن را حمل بر تعلیم و تلقین عبدالوهاب خان کرده، در روز پانزدهم محرم او را فرمان کرد که: «بلادرنگ آهنگ کابل کرده، گفتگوی خود را با اربابان دایزنگی و دایکندی که حاضر دارالسلطنه آمده‌اند، قطع و فصل نماید، و اگر پس از پرتو وصول افکندن این منشور، لحظه‌ای توقف نموده، البته ملزم و ملوم خواهد بود.» و او در کابل آمده محبوس گشت و امر شد که او را زجر بی‌خوابی داده، نانی که نصف نمک و نصف آرد باشد، به او بدهند و توبیخ نمایند که عیش و عشرت حکومت هزاره و مصادرت و جور خود را فراموش نکرده کیفر ببیند.

گرفتار شدن پسران جنرال نجم‌الدّین‌خان با رفقای خود

و از دیگر سوی در خلال احوالی که به شرح رفت، عبدالحمید خان پسر جنرال نجم‌الدین خان، که این جنرال با سردار محمداسحق خان نسبت صهریت و دخترش یک پسر محمداکبر خان نام، از او داشت و در وقت تمرّد و طغیان سردار مذکور داماد و خود شریک فساد و عناد شده و گرفتار آمده در کابل به یاسا رسید، با هفت دیگر از نمک‌خواران و هواخواهان سردار محمداسحق خان، شوهر خواهر خود، به تغییر لباس از راه معروف، داخل ترکستان افغانی شد، که دوستان سردار معزّی‌الیه را دیده اگر بتواند آتش فتنه برافروزد، و چهل الی پنجاه روز، راه جاسوسی و ملاقات هواخواهان شوی خواهر خود پیموده و یک نفر ایشان در خانهٔ میرزا امیرمحمد خان پسر میرزا سیدال خان، که پدر مذکورش از اخلاص‌مندان و خادم صادق سردار محمداسحق خان بود، و خود او روز عاملی شبرغان به سر می‌برد، جای گزیده مواظب حصول معلومات گشت. و روزی در چارباغ مزارشریف با همدیگر خود به مکالمه و مذاکرهٔ حصول کوایف حالاتی که به دست آورده بودند پرداخته و یک تن از سپاهیان نظام گفتار ایشان را شنیده و

پسر نجم‌الدین خان را شناخته، به کمیدان نظامی آگهی داد و او شش نفر را، که در آن مجمع حاضر بودند، گرفتار ساخته حاضر درب بار حکومت کرد. و حکمران ترکستان سه نفر را محبوس فرموده، از سه تن ضامن گرفته، رها داد و کس نزد میرزا امیرمحمد خان که یک نفرشان در خانهٔ او بود فرستاده، و حضرت والا از عریضهٔ وقایع‌نگار مزارشریف بر ماجرا آگاه شده، در روز هجدهم محرم فرمان کرد که: «هر هفت نفر جاسوس و پسر جنرال نجم‌الدین خان را با میرزا امیرمحمد خان و ضامنانی که سه تن‌شان داده رها شده‌اند، با غل و زنجیر گسیل کابل کند.» و پس از وصول در کابل، بعد از مدّتی میرزا امیرمحمد خان که اظهار تبّرا از سردار محمداسحق خان کرد رها گردیده، دیگران به سیاست رسیدند.

گرفتار و تبعیدشدن جاسوسان روس

و هم در خلال احوالی که ثبت و ضبط شده آمد، سیدمعصوم و یارمحمد نامان از اهالی شغنان، ملازمت و خدمت ناچالک نام، افسر روسی را اختیار کرده، به امر او از راه به بهانهٔ خریدن پوست شیر و پلنگ، داخل علاقهٔ زیباک شده، گرفتار آمدند و طلب کابل گشته پس از مدّتی در روز بیست و یک محرم تبعید و اخراج پشاور گردیدند و به نام کمشنر پشاور ارقام رفت که این دو تن را دیده، از کید و مکر دولت روس آگاه شود.

مأمور فروش پوست قره‌گلی شدن حاجی عبدالهادی‌خان

و مقارن این حال، در روز بیست‌وهفتم محرم، حاجی عبدالهادی خان و میرزا عبدالخالق خان، پسر میرزا عبدالواسع خان، هر دو تن از مردم قزلباشیهٔ کابل، که وعدهٔ ذکرش داده آمد، از عزل شراف‌بای مزاری، مأمور اقامت بخارا و فروش پوست قره‌گلی شدند و با ایشان قرارداده شد که تا روز بیست‌وهفتم محرم سنهٔ آیندهٔ ۱۳۱۹ هجری روز خدمت به سر برده بعد به فرمانی که به نام‌شان صادر گردد در کابل بیایند.

وقایع ماه صفر سنهٔ ۱۳۱۸ هجری

قحط و غلای هند و قدغن غلّه بردن از افغانستان

و از دیگر سوی، قحط در این سال به کشور هند روی داده، روز به روز اسعار ارزاق رو به ترقی نهاد و مردم آن کشور به بلای غلا مبتلا آمده، شور و غوغای واویلا به درگاه اِله بلند گشت؛ و سپید و سیاه روی، پناه به مسجد و دیر و کنشت و کلیسا نهاده از خدا به دعا و التجاء چارهٔ کار جستن گرفتند. و از جراید اخبار، به مسمع فیض مجمع والا رسیده، به عزم سدّ رخنهٔ این بلیه و دفع سرایتش به مملکت ذی‌دیانت افغانستان در روز چهارشنبه غرّهٔ ماه صفر، حکّام و عمّال و ضبّاط ولایات جنوبی و مشرقی را از بدخشان و کافرستان و لمقان و کنر و جلال‌آباد و خوست و ارگون و مقر و قلات تا قندهار و بلوچستان و چخانسور، اشتهارآسا فرمان کرده نگار داد که: «کسی از عموم لشکری و جمهور کشوری، غلّه و علوفهٔ داخلهٔ مملکت را به طمع حصول منفعت، جانب خارج، خصوص ولایات و بلاد و علاقه‌جات چترار و باجاور و پشاور و دیره‌جات و شالکوت و پنجاب و هند حمل و نقل ندهد. و میل به تجارت ارزاق ملّت و مبیعت ماکولات ننماید، که خسارت در مملکت و اهالی ملّت وارد گردیده، در نتیجه وخامت به روی کار می‌آید. و اگر احدی یک بار مرکب یا اسپ و اشتر و استر و گاو ببرد، شخص ناقل آن دو سال محبوس و به اندازهٔ استطاعت او جرمش کنند و اگر حاکم و حارس ملک و بندر اهمال نموده، این حکم را سهل انگارد و از عرایض وقایع‌نگاران و خدمهٔ مقیمهٔ پنجاب و هند دولت، وصول غلّه از افغانستان در حدود ممنوعهٔ مذکوره به گوش رازنیوش والا برسد، حاکم و بندری شش سال حبس و به اندازهٔ توان و بضاعت خود، جرم خواهد شد.»

و با صدور این حکم مبرم، مردم طوایف و قبایل افاغنهٔ بادیه‌نشین ییلاق‌گزین، رحلة‌الشتاء والسّیف، دست از قاچاقی که عادت مستعمرهٔ ایشانست برنداشته، در غلّه از افغانستان در ولایات مسطوره بردن دریغ و مضایقه نکرده، چون مرض مهلکهٔ وبا، قحط و غلا را چنانچه بیاید، در افغانستان وارد و حادث کردند. چنانچه

در کابل یک نان از ازدحام به درب دکان خباز که خود را سرهم انداخته می‌خریدند و نوبت نمی‌یافتند، به نیم روپیهٔ کابلی رسید و این قحط سه ماه تا زمان وصول حصد و فصل جدید، دوام ورزیده، به فضل خداوند بی‌مانند، دفع و رفع گشت. مع‌القصه این اشتهار در روز غرهٔ مذکور اصدار و در روز ششم آن از طبع برآمده انتشار یافت.

حدوث مرض وبا در قراباغ غزنین

و مقارن این حال، مرض وبا، که در هند و پنجاب و دیره‌جات حادث و مورث اهلاک و اعدام خواص و عوام سکنهٔ آن ولایات شده، در جوش و شدّت بود، به واسطهٔ مراجعت افغانان کوچی از ممالک مذکوره، در افغانستان نیز سرایت کرده، به مجرّد وصول آن مردم در قراباغ غزنین، وبا نیز در آنجا وارد و حادث آمد. و از عریضهٔ مورخهٔ دهم ماه صفر میر محمدحسین خان حاکم غزنی، حالی رای شده تا روز چهاردهم صفر چنانچه بیاید، به سرعت برق، در کابل رسیده، باعث رفتن حضرت والا در ییلاق‌گاه پمقان شد که إنْشاءَالله در موقعش رقم خواهد گشت.

شرح فرمانی که در جواب عریضهٔ عبدالرّشید اصدار یافته بود

و از دیگر سوی، در تضاعیف واقعاتی که رقم شده آمد، منشوری که از عریضهٔ عبدالرشید قلماق که فرار اختیار کرده و در یارکند قرار گرفته، از آنجا چنانچه گذشت، معروض داشته و حضرت والا پاسخ او را نگاشته، به میرحفیظ خان سردفتر بدخشان فرستاده رقم و امر کرده بود که در یارکند به او برساند و او آن را مصحوب یک نفر از پیادگان پوسته‌خانهٔ بدخشان ارسال نموده و حامل آن با جماعه‌ای از بازرگانان، راه یارکند برگرفته وقایع خفیه‌نگار روسیه، از فیض‌آباد بدخشان از فرمان مذکور و حامل آن، به افسر روسی که در موضع خارق شغنان، واقع کنار آن سوی نهر جیحون، اقامت حراست سرحد داشت برنگاشت. واو حرسهٔ بندر و معبر آق‌تاش، واقع پامِهر را، که محل عبور قوافل و تجّار بود، آگهی داد که: «احاد و افراد اعداد این قافله را نیک جستجو و تفتیش کرده، هرقدر مکتوبی که از نزدشان بیابد، همه را ضبط کند و با مال و متاع ایشان گسیل موضع

مرغابی بدارد.» و حرسهٔ بندر مذکور، در وقت وصول این قافله، در موضع آق‌تاش همه را گرفتار ساخته، در تحت انزجار و فشار تفتیش مکاتیب آوردند و سندات و پاسپردهای رسمیهٔ ایشان را تمام ضبط کرده، با احمال مال‌التجارهٔشان گسیل مرغابی داشتند. و از جمله حامل فرمان مذکور، خود را در حین تفتیش روسیان در بین اسپان بارگیر و سواری اهل قافله مشغول جل و افسار آنها ساخته، فرمان که نزد او بود به دست روسیان نیفتاد. و پنجاه روز ایشان را در موضع مرغابی توقیف داده، در هر روز هر یک را به مشت و چوب و لگد اذیّت و زحمت رسانیده فرمان و حامل آن را از ایشان می‌خواستند و ایشان به جز انکار، اظهاری نکرده آخرالامر ایشان را از مرغابی در لنگرکش واخان نقل داده، از آنجا به راه کنار نهر جیحون در موضع خارق شغنان نزد چانک نام، افسری که این امر را کرده بود رسانیدند. و او نیز قصد تفتیش فرمان را کرده و جدّ و جهد فوق‌العاده به کار برده، نتوانست آن را به دست آورد. و در آنجا ایشان را یک ماه توقیف داده، بعد رخصت حرکت آزادانه داد. و چون اسپان ایشان در این عرصه قرب سه ماه، از عدم کاه، جو و علف، سقط و هشت هزار و سی و هفت روپیه مال و متاع‌شان تلف شده بود، با زحمات شاقّه در فیض‌آباد بازگشتند. و جنرال تاج‌محمد خان سرگذشت ایشان و جور وحشیانهٔ روسیان را معروض حضور داشته، حضرت والا در روز پنج‌شنبه شانزدهم صفر، او را فرمان کرد که مبلغ مذکور متلوف ایشان را به رسم تاوان و اسم موهبت و احسان، از خزانهٔ دولت داده رسید حاصل و گسیل کابل دارد و این امر از سؤ تفهیم وقایع‌نگار روس و جهالت حامل فرمان و عدم استقلال دولت افغانستان، که در حمایت دولت انگلیس بود، به روی روز آمد و به رغم دولت انگلیس این زحمت و مشقّت و زیان به اهل این قافله رسید، و گرنه هر که این قصّه و فرمانی را که به نام عبدالرشید صادر و از پیش ثبت شد، مطالعه کند می‌داند که هیچ نقصی در سیاست و حکومت مستعمرهٔ دولت روس نداشت که آن را مخفی داشته، این قدر مدّت روز خود را به مشقت می‌گذاشتند.

حدوث مرض وبا در کابل

و از دیگر سوی چنانچه آنفاً اشارت شد، مرض وبا در چهاردهی کابل حادث گردیده، در روز هجدهم صفر، به شهر کابل سرایت کرد و حضرت والا، در روز یکشنبه نوزدهم صفر، از ارگ شاهی و شهر، با عمله و خدمه و خواص بار و شهزادگان والاتبار و سرادقات حرم محترم شاهی و افواج سواره و پیادهٔ رکاب، از اهل کار و اعیان نامدار، در ییلاق پمقان که وعدهٔ ذکر داده آمد، نهضت‌فرما شده، در آنجا رحل اقامت انداخت. و تمام حکّام و عمّال ولایات و امصار و علاقه‌جات را به ذریعهٔ اشتهار، از حدوث وبا در کابل و تشریف‌فرما شدن ذات شاهانه در پمقان آگهی داده، چون وارد آنجا شد، مهر کوچک مخصوص بروات قبل از امضا و مهر کارداران و اهل دیوان را با مهر کوچک مخصوص حواله‌جات بعد از امضا و مهر کارکنان و سردفتران و مهر بزرگ فرامین و احکام، هر سه را بر کاغذ سفید نهاده و از هریک عده‌ای مهر فرموده، نزد هر یک از مأمورین دولت که اجرای امور به ایشان محول و مرجوع بود، یک یک از هر سه مُهر، چون میر محمدحسین خان حاکم غزنین و تاج‌محمد خان حاکم کوهدامن و میرزا عبدالعلی‌خان و میرزا محمدشریف خان سردفتر مشخّص لک‌روپیه‌گی و دیوان حکمچند، سردفتر جنوبی و میرزا محمداسلم‌خان سردفتر یک بولک تحویلات و غلام‌حسین‌خان حاکم وردک و احمدخان حاکم مقر و میر محمدحسین خان سردفتر تشخیص و عبدالاحد خان ضابط سایر و میرزا محمداکبر خان پسر مستوفی عبدالرزاق خان سردفتر دیگر بولک تحویلات و میرزا غلام‌حسن خان سردفتر وجوهات و میرغلام قادر خان حاکم جلال‌آباد و محمدالله خان حاکم جاجی و محمدانور خان برگدافتخاری حاکم خوست و سردار گل‌محمد خان نایب‌سالار اعزازی حاکم ارگون و شیرعلی‌خان حاکم لهوگرد و محمدعلی خان حاکم لمقان، که از عرض رعایا چنانچه گذشت، طلب کابل شده ادعای اعداد رعیّت خلاف واقع مکشوف افتاد، به حکومت آنجا برحال شده بود، و میرزا غلام‌حسین خان قاینی، سردفتر شمالی و زرپادشاه شغنانی صندوق‌دار جنسی و میرزا بوری خان، ملاحظ مُهر پادشاهی و فرامین و میرزا محمدسرور خان سردفتر خالصه و ضبطی و دیوان سدانند و میرزا سیدرحیم خان امینان دفتر نظام و محمدسرور خان اسلحه‌دار و

گل‌محمد خان حاکم زرمت و شریف‌شاه خان تحویلدار اجناس و اشیای دولتی و میرزا غلام‌محمد خان و محمدسرور خان و غلام‌محی‌الدین خان مامورین امور دیوان و کته‌بیگ خان حاکم چاریکار و حاجی‌محمد خان تحویلدار منکزین و نوراحمد خان حاکم نجراب و ملاّ حیدرخان حاکم کنر و میرزا محمدیوسف خان سردفتر مشرقی و میرزا غلام‌علی خان قندهاری و میرزا غلام‌نبی خان غزنوی و خیال‌چند هندو سردفتران مغربی، که از عزل و حبس میرزا عبدالاحمد خان که از سعیدمحمد حاکم جاغوری، به ذریعهٔ حضرت شوربازار کنیز و اسپ رشوت گرفته و در سرچوک قین و فانه شده، معزول و محبوس‌شد، مأمور سردفتر مغربی‌گردیده بودند و میرزا محمدحسین خان و میرزا عبدالرؤف سردفتر سنجش و کوتوالان کابل و عزیزالله خان، حاکم تگاب و میرزا سیدجعفر خان سردفتر اخراجات که از فوت میرزا محمدحسن‌خان قندهاری مأمور شده بود و میرزا علی‌خان سردفتر فراه که از آنجا طلب کابل شده با میرزا محمدیعقوب خان پسر میرزا محمدیوسف خان امین نظام مرحوم، به سردفتری تعمیرات مأمور آمده بود و فتح‌محمد خان حاکم پنجشیر و نوران‌شاه خان خزانه‌دار و میرزا مصطفی خان پسر میرزا مستمند خان مرحوم نویسندهٔ او و میرزا محمدحسین خان، سربولک سوم تحویلات، فرستاده امر کرد که از تاریخ غرهٔ ربیع‌الاول این را دستورالعمل خود دانسته بروات و حواله‌جات را که مهمور به مواهیر مذکورهٔ فوق و مطابق آنها باشند، صحیح دانسته و مهر خلاف آنها را ساخته‌گی پنداشته، معمول ندارند.

و از دیگر سوی، در خلال وقایع مسطوره، حاجی عبدالهادی خان و میرزا عبدالخالق خان، که به فرمان حضرت والا چنانچه گذشت، مأمور فروش پوست قره‌گلی در بخارا شدند، سی هزار جلد پوست را از مزارشریف با خود برداشته، چون از معبر کلفت عبور نمودند، حارسین سرحدیهٔ دولت روس ایشان را از سبب حدوث مرض وبا در کابل، راه پیش رفتن نداده، در محل قرنطین توقیف دادند. و ایشان به تصوّر این که پوستها خراب نشوند همه را در مزارشریف رجعت دادند.

و هم در روز بیست‌ودوم صفر، جنرال تاج‌محمد خان از جملهٔ چهار لک و پنجاه و هفت هزار و ششصد و سی و پنج روپیه که همه از روپیهٔ مسکوکه و مروجهٔ دولت ایران، در خزانهٔ بدخشان گرد آمده بود، دولک و ده هزار را به

فرمانی که نوران‌شاه خان خزانه‌دار، به نام او حاصل کرده ارسال داشته بود، گسیل خزانهٔ کابل نموده، مابقی را برای مصارف لشکر مقیم بدخشان در خزانهٔ آنجا گذاشت.

و هم در خلال احوال مسطور، شرحی از جور و ستم و مصادرهٔ شاه‌سمند خان حاکم درواز که نسبت به اعداد رعیّت از قوه به فعل آورده و هم در حقّ بیت‌المال دریغ و صرفه جایز نشمرده، حیف ومیل کرده بود، از عریضهٔ وقایع‌نگار آنجا، به گوش دادنیوش والا رسیده، شهسوار خان نامی را به تفتیش و تمییز صدق و کذب این امر، مأمور درواز فرموده و او چهل و دو شقه طومار مندرج از ناحق‌ستانی و مصادرات او به مُهر و امضای قاضی عبداللطیف از قلمداد آحاد و افراد رعیّت حاصل کرده، ارسال حضور نمود. و حضرت والا، شاه‌سمند خان و قاضی عبداللطیف را با دو نفر نویسندهٔ آنجا، محبوس طلب کابل فرمود و چنانچه بباید، هفت تن از آقسقالان درواز را در کابل برای تعیین آنجا خواست.

و هم در این ایّام، از تغییر مولوی عبدالغفور خان، وکیل دولت انگلیس در کابل، حافظ محمدنواز خان کرنیل، از قوم علی‌زایی مأمور اقامت کابل شده، حضرت والا در روز بیست‌وششم صفر سرتیپ محمدحسین خان مقیم دکه را ارقام کرد که بدرقه با او گماشته به اعزاز و احترام در کابل برساند.

وقایع ماه ربیع‌الاول سنهٔ هزار و سه صد و هجدهٔ هجری

و از دیگر سوی، در خلال احوالی که رقم شده آمد، قلندرخان و گل کرم‌خان نامان پسران دوست‌محمد خان کاکری، با چهل تن سواره و پیاده، از قوم کاکر، به عزم تقبیل سدّهٔ علیا و ارادهٔ درک شرف بار درگاه معلی، وارد علاقهٔ مقر شده و از آنجا بلادرنگ، آهنگ کابل کرده، چون وارد غزنین شدند، میر محمدحسین حاکم آنجا ایشان را از سبب قرنطین مرض مهلک وبا، معطّل داشت و نگذاشت که راهسپار کابل شوند. و حضرت والا از عریضهٔ احمدخان حاکم مقر، از ورود او در غزنی آگاه شده در روز شنبه دوم ربیع‌الاول، میر محمدحسین خان حاکم غزنین را

از ییلاق‌گاه پمقان فرمان کرد که او را محترمانه نزد خود نگاه داشته، پس از رفع و دفع مرض هیضه ایشان را گسیل کابل نماید.

نامه فرستادن سرحدداران انگلیس در باب ترمیم بروج فاصله

و مقارن این‌حال، سید کریم وحیدرشاه نامان که از طرف دولت انگلیس، در موضع کاریز قمرالدّین اقامت حراست بندر و سرحد داشتند، دو قطعه مکتوب، نزد میرحاتم خان حارس بندر واقع موضع تروه ترکی، از خاک این مملکت و حصهٔ محدودهٔ این دولت فرستاده، پیام دادند که پلتیکل افسران ایشان را امر کرده است که بروج و علایم فاصلهٔ حدود تروه و کوسک و سرغر را مرمّت و سپید کنیم. پس باید از طرف سرحدداران افغانی، شخصی مأمور این‌کار آمده، به اتّفاق انجام دهند. و ایشان مکتوب آنان را نزد احمدخان حاکم مقر، و او ارسال حضور داشته، حضرت والا، به خلیفه نورمحمد حاکم سرپل که مأمور تصفیه و استرداد اموال مسروقه چنانچه گذشت فرموده بود، ارقام نمود که: «در مقر رفته با حاکم و سرحددار آنجا که در وقت تحدید و تعیین حدود حاضر بوده‌اند، بروج فاصله را مرمّت و سپید کنند تا مبادا کارکنان دولت انگلیس، بروج افراخته شدهٔ منصوبه را در خفا، از جایش برداشته در غیر موضع نخستش نصب کرده باشند؛ و ایشان که حاضر بوده‌اند، بدانند که از موضع خود تغییر وتبدیل داده شده یا نشده‌اند؟ و محافظ‌خانهٔ واقع سرغر و سکن مردم بون افغانیه را که انگلیسان از خاک مقبوضه و مستعمرهٔ خود دانسته خراب نموده‌اند، اگر خلاف واقع به روی کار آورده باشند، مجدّداً آن را آباد کنند والا فلا.»

و از دیگر سوی، در خلال احوالی که به شرح رفت، نُه تن از متعلّقین عبدالغنی خان مهمند، نبیره سعادت خان مرحوم، که فرار وادی ادبار و دوچار ذلّت و انکسار روزگار بودند، از عریضهٔ ضارعانه و استدعای خاشعانهٔ خود، اجازت مراجعت در افغانستان یافته، از پشاور حرکت کردند و در روز سوم ربیع‌الاول وارد جلال‌آباد گردیده، چون واصل کابل شدند، میرزا محمدحسین خان کوتوال را فرمان شد که ایشان را در دهی از دیهات خالصه و ضبطی چهاردهی کابل، جای اقامت دهد.

و مقارن این حال، میر کته‌بیگ خان، حاکم چاریکار، که از پیش اشارت رفت، از عرض و داد و فریاد رعایا، طلب حضور گردیده از گواهی دادن رعایا بر او که گفته بود حضرت والا دچار مرض وبا و هلاک شده است، در پمقان، به امر والا از لت و کوب و ضرب چوب بمرد.

و مقارن این‌حال، از عریضه و استغاثهٔ اهالی هرات و توابع آن که درویش‌محمد خان و محمدجان خان و محمدیوسف خان بابری و ولی‌محمد خان مستاجران سایر و گمرک و غیره وجوهات آنجا، هفت لک و چهارهزار و دوصد و پنجاه روپیهٔ ذمّگی خود را که باقی مانده و از دفتر سنجش قرار قلمداد آنها حواله شده، چون بی‌محل و خلاف واقع بود، در روز نهم ربیع‌الاول دوصد و نود و چهار قطعه اشتهار، اصدار و انتشار یافت که مزاحم و غرض‌دار آنانی که مستاجران مذکوره، به نام ایشان، بی‌سند و بلامحل، حواله داده‌اند نشوند و ایذا و آزار پول خواستن به ایشان نرسانند.

ادّعای ترتیب فوج نظام دادن محمد اکبربیگ به دولت روس

و هم در تضاعیف واقعاتی که رقم شده آمد، محمداکبر بیگ از میران هزارهٔ شینه‌تخت دایکندی، که در وقت تمرّد و طغیان میران هزاره و مغلوب شدن، فرار اختیار کرده و در مشهد جان به سلامت برده، زوجهٔ او و مادر ساره دخترش، اسیر در کابل آورده شده، با دیگر زنان و دختران میران هزاره، در سرای میان‌محمد پشاوری، واقع گذر قاضی، روز حبس و اسیری به‌سر می‌برد، از مشهد در عشق‌آباد رفته نزد حکمران آنجا اظهار و استدعا کرد که چند فوج پیادهٔ نظام از فراریان مردم هزاره که املاک ایشان را مهاجرین و ناقلین افغان تصاحب وتصرّف کرده‌اند برای خدمت دولت روس، مرتّب و منظم دارد و خودش افسر فوج بوده در وقت حاجت با فوج هزاره، اگر دولت روس از راه افغانستان آهنگ هندوستان کند، مقدمةالجیش بوده، پس از دخول در افغانستان با عموم مردم هزارهٔ تبعهٔ دولت افغانیه که جورها از حکومت دیده و ستمها از مأمورین دولت و مردم افغان کشیده‌اند، کمر خدمت چست بسته، خدمت شایسته نسبت به دولت روس از قوه به فعل آرد. و او منظور کرده، در ماهی یکصد منات، مشاهرهٔ معاشیه برایش معیّن

فرمود و به حکمران تاشکند آگهی داده، خود او را مأمور سرحد هرات کرد که هرقدر از مردم هزاره را که فرار شده‌اند یا فرار کرده جانب مشهد بیایند، از یک سر، داخل فوج نظام نماید. و او که از خود بدون مشاهرهٔ مذکوره چیزی و پشیزی نداشت و فراریان هزاره نیز پول و معاش می‌خواست، از عهدهٔ این امر برآمدن نتوانست.

چوچه پلنگ گرفتن حاکم میمنه

و از دیگر سوی، در خلال واقعات مسطوره، آخندزاده عبدالرحیم‌خان، حاکم میمنه را فرمان شد که از آجام نواح میمنه، چوچهٔ شیر به دست آورده، برای وحش‌خانهٔ کابل گسیل نماید. و او با جماعه صیّاد و نخجیرگیران آنجا و غیره و سواره و پیادهٔ زیادی، داخل بیشه شده و آتش در آجام و نیستان و جنگل زده، از بچهٔ شیر هیچ ندیده و مأیوس گردیده، چند تن از شکاریان را مأمور کوه سارقره جنگل نموده، ایشان پلنگی را با چوچه‌اش یافته خود آن را بکشتند و بچه‌اش را به دست آورده در میمنه بازگشتند. و آخندزاده عبدالرحیم خان آن را پرورش کرده، قوی یال و سطبر بال ساخت و معروض حضور داشته، در روز یازده ربیع‌الاول، از حضور والا ارقام رفت که: «آن را در قفس آهنین انداخته گسیل کابل کند.» و آن پلنگ بچه پس از وصول در کابل داخل باغ گردیده، دیرگاه، تماشاییان را مشاهدت نشان داده سقط شد.

و از دیگر سوی در اثنای واقعات مسطوره، لعل خان نامی، از قوم اچکزایی، در قریه عبّاس‌آباد قندهار، سه‌تن از پسران صغیرهٔ هزاره را که با پدران و مادران خود، از تصرّف نمودن افغانان مسکن و مزرعه ایشان‌را، در آنجا پناهیده روز گدایی و بینوایی و مزدوری به سر می‌بردند، بی‌موجبی به قتل رسانید و یک نفر طفل دیگر را با یک تن هزاره مجروح ساخت و قاتل گرفتار دست مأمورین حکومت آمده، در نزد حکمران قندهار و قاضی و مفتی محکمهٔ شرعیّه آن دیار اظهار و اقرار بر قتل آنان کرد که: «عمداً ایشان را مقتول نمودم زیرا ایشان توت می‌خوردند و من از ایشان خواستم ندادند، و باهم درآویختیم و آنها مرا دشنام داده گفتند که ما مردم هزاره چند تن افغان را مردار کردیم و این سخن را از ایشان شنیده، هر سه تن را

بکشتم.» و برعلاوهٔ این قضیه، سه نفر از مهاجرین بلوچیه، از علاقهٔ ارغنداب، راه شهر قندهار برگرفته، دو تن ایشان با هم همدستان شده، در عرض راه، آن دیگری را که رفیق‌شان بود، در چاه انداخته چند قطعه سنگ در اندرون چاه بر سر او ریخته، راه خویش گرفتند، و او خود را از زیر سنگ و تک چاه کشیده، نزد حکمران قندهار شده داد خواست. و او پس از اقرار خود آن دو تن و ثبوت گردیدن بر ایشان، هر دو قضیه وحشیانه را معروض حضور داشت، و در روز دوازدهم ربیع‌الاول، حکم والا به نفّاذ پیوست که: «قاتل اطفال هزاره را به دار کشیده اعدام و آن دو تن بلوچ لجوج را محبوس و با اهل و عیال‌شان گسیل کابل نمایند.» و ایشان پس از وصول در کابل، تبعید و مأمور اقامت بلخ شدند.

و نیز کمال‌الدین و حیات نامان بلوچ، برادران ناصرخان شمالانی، یکصد و بیست رأس گوسپند و بز به سرقت، از تبعهٔ دولت انگلیس، آورده اقرار کردند که از علاقهٔ نوشکی غارت نموده‌اند. و حکمران قندهار هر دو تن را به مضمون یُؤخِذُالمَرءَ باقِرارِه، از اقرار خودشان محبوس فرموده، ماجرا معروض داشت. و حضرت والاَ فرمان کرده حسب‌الحکم والا گوسپندان و بزها را نزد حاکم چمن گسیل داشت و برنگاشت که: «اگر چه آن دوست آگهی نداده بود، گوسپندان و بزها را فرستاده و دزدان را محبوس و مقیّد ساخته، توقع دارد که اگر از تبعهٔ آن دولت باشند رسید آنها را بفرستد.»

و هم در روز دوازدهم مذکور ربیع‌الاول، محمدعمر خان کرنیل افتخاری، نایب حاکم لمقان، مشمول عواطف پادشاهی آمده، در ماهی پنجاه روپیه بر مشاهرهٔ او افزوده شد.

و هم در روز بیست‌وششم ربیع‌الاول، محمدحسن خان و فتح‌محمد خان کمیدانان فوج نظام، مقیم علاقهٔ مقر را که مرض وبا در آنجا سرایت کرده و حادث شده بود، از پمقان فرمان رفت که: «فوج تحت امر خودها را از آنجا در هزارهٔ جاغوری کوچ داده در موضعی که مرض مذکور نباشد و سرد و خوش آب و هوا باشد فرود آورده ییلاق نمایند.»

تنبیه و تهدید اشرار مهاجرین

و از دیگر جانب در تضاعیف واقعاتی که به شرح رفت، مؤمن و شیرنامان، از مهاجرین قوم اچکزایی که در علاقهٔ کمسان هزاره، جا و مقام و مزرع و مرتع گرفته بودند، راه خارج مملکت برگرفته و نیم شبی به قاچاقی از بندر و معبر کدنی عبور کرده، حرسهٔ بندر ایشان را دیده، از رفتن مانع شدند که در خاک خارج مملکت نرفته مرتکب سرقت و غارت مال و منال تبعهٔ دولت انگلیس نشوند، و ایشان پیادگان ساخلو را که به ممانعت اقدام نمودند، هدف گلوله تفنگ ساخته ایشان نیز بالمقابل به کشاد دادن تفنگ پرداختند. و گلوله بر ران شیر نام شریر رسیده و مجروح گردیده، هر دو تن دستگیر شدند. و حرسهٔ بندر ایشان را گسیل قندهار داشته حضرت والا از عریضهٔ حکمران آن دیار بر ماجرا آگاه گشته، در روز پنج‌شنبه بیست‌وهشتم ربیع‌الاول، ارقام فرمود که: «اعداد قوم هر دو تن را از کمسان طلبیده امر کند که ایشان را به قتل رسانند و عبرت ناظرین سازند.»

و هم غلام نام از مهاجرین اچکزایی دو فرد گاو و یک قبضه شمشیر، از تبعهٔ دولت انگلیس، به سرقت آورده محبوس و بر وی ثابت گشته، از عریضهٔ حکمران قندهار فرمان رفت که: «تمام مال و ملک متصرفهٔ او را ضبط کرده، با دیگر اشرار مهاجر، که همواره مرتکب سرقت و مصدر غارت و گرفتار زندان سیاست شده‌اند، باعیال و اطفال همه گسیل کابل نماید که تبعید و مأمور اقامت بلخ شوند.»

و هم بدال نام اچکزایی، در خلال احوال مذکوره، از راه غیر معروف در خاک مقبوضهٔ دولت انگلیس رفته و بیست و پنج رأس گوسپند را به سرقت آورده محبوس گشته بود، با دو تن دیگر از اچکزاییان، که نود من گندم را بر اشتر حمل و جانب خارج مملکت نقل داده، قرار اشتهار و قدغنی که از پیش‌گذشت گرفتار و مقیّد آمده بودند، حکم شد که: «مال و متاع هر سه تن را ضبط کرده و گوسپندان و گندم را به حرسهٔ بندر، به اسم موهبت داده، خود ایشان را با عیال و اطفال ایشان گسیل دارالسلطنه نماید.»

و هم چند تن دیگر از مهاجرین اچکزایی را که چهارده نفر اشتر را از خارج مملکت بار کرده با هجده توب صحن کوره و پنج توب ململ و سیزده عدد جوال و شش عدد بوری و ده تخته نمد و بار جامه که به قاچاقی داخل خاک این

مملکت کرده، یک نفر ایشان گرفتار آمده، دیگران گریخته بودند، و آن که گرفتار شده بود، اظهار کرد که اشتران از زمان و همای نامان، اچکزایی‌اند و کشمش، به قاچاق در شالکوت برده بودند. حکم شد که تمام را ضبط کند.

و هم کوهی نام مهاجر بلوج را که در خارج رفته و سه تن دیگر از مردم خارج را با خود یار ساخته، نود رأس گوسپند و یک نفر زن را با خود به سرقت و غارت آورده گرفتار آمده بودند، امر شد که همهٔ این اشخاص را در کابل بفرستد که در بلخ مأمور اقامت شوند. چنانچه همگان پس از وصول در کابل، تبعید و در بلخ جای داده شدند.

و هم عبدالظاهر خان نام بارکزایی را که یکصد و پانزده بار کشمش و شکرپاره و زیره را می‌خواست از راه غیر معروف و به قاچاقی در شالکوت رسانیده به فروش رساند و برادرش گرفتار بود، امر شد که تمام مال و ملک او را ضبط و برادرش را محبوس گسیل کابل کند.

و هم قره‌بیگ که در معابر و بنادر قندهار، برخلاف اوایل حال خود به صداقت خدمت می‌کرد، مصدر خیانت و خسارت شده و از عرایض وقایع‌نگاران، غدر و زیان او حالی رای والا گردیده، طلب کابل شد که در دفتر، محاسبات خود را قطع و فصل نماید.

وقایع ماه ربیع‌الآخر سنهٔ هزار و سه صد و هجده هجری

در روز جمعه سوم ربیع‌الآخر، مرض وبا از کابل در ترکستان سرایت کرده در تاشقرغان اثرش به روی روز افتاده، موجب هلاک اجل‌رسیدگان شد و شهزادهٔ محترم غلام‌علی خان، در روز هفتم این ماه از مزارشریف در ییلاق‌گاه سنگچارک گردیده از خوف وبا در آنجا جای گزید. و از قفای او سردار محمدعزیز خان حکمران ترکستان، با اعیال و اطفال و تبعه و خدمهٔ خود در مارمل شده رحل اقامت گسترد. و مرض مذکور تا ماه جمادی‌الاخری در کابل و ترکستان و غزنین دوام نموده از فضل خداوند بی‌مانند، چنانچه بیاید رفع و دفع گشت.

اشتهار ترک جشن متّفقیّهٔ ملیّه

و مقارن این حال در روز چهارشنبه یازدهم ربیع‌الآخر، تمامت حکّام کشوری و ارباب مناصب لشکری، ولایات و امصار و محال مملکت محروسه را بر سبیل اشتهار نگار رفت که: «چون روز بیست‌وششم اسد ماه شمسی در این سال، با روز بیست‌ویکم ماه ربیع‌الآخر موافق و مطابق می‌آید، و آن روز جشن مُتّفقیّهٔ ملیّهٔ دولت افغانستان است، چنانچه از سنهٔ هزار و سه صد و سیزده، این جشن نوآیین تشکیل یافته سال به سال، در این روز، به پای برده می‌شود، و در این سال که مرض وبا، رعب‌افزای قلوب صغیر و کبیر و برنا و پیر اهالی مملکت آمده و جشن و سور و سرور برای بشاشت و حصول شادمانی است و اکثر از اهالی ملّت گرفتار عزادارای و پرستش و تیمار بیماری و برعلاوه به خوف و بیم هلاک اندرند؛ ترک جشن و آیین‌بندان نموده، پس از رفع این مرض مهلک قراری که حکم و اجازت داده شوند، به آیین جشن و فرحت و سرور خواهند پرداخت و در این موقع تلخ کامی، اقدام به آن را ترک بایند کرد.»

برای حکومت درواز خواسته شدن آقسقالان بدخشان

و هم در روز یازدهم مذکور ربیع‌الآخر هفت تن از آقسقالان، از قرای پسابند و چاه‌آب روستاق و مردم مغول و یکه‌مغول و مردم تیشگان از توابع بدخشان را که وعدهٔ ذکرش داده آمد، از عزل شاه‌سمند خان، حاکم درواز، که از پیش به شرح رفت، طلب کابل شده، فرمان رفت که آن هفت تن، دو تن را از بین خود برای حکومت درواز منتخب کرده، معروض دارند، زیرا از بلد آن حدودند و از سیر و سلوک و رسم و رواج مردم آنجا نیک می‌دانند، مأمور حکومت شوند. و ایشان حیت‌محمد خان قوم مغول را از مردم سکنهٔ ارکوی بدخشان، برای حاکمی و محمدنبی‌خان از مردم پسابند روستاق را برای نایبی او، چنانچه بیاید، برگزیده معروض حضور داشتند.

اداء فرمودن حضرت والا قرض سردار محمدعثمان را

و مقارن این حال، سردار محمدعثمان خان پسر سردار محمدعمر خان از اولاد سردار سلطان‌احمد خان پسر سردار محمدعظیم خان و محمدسرور خان پسر محمدعزیز خان، خواهرزادهٔ او، که از دیرباز از راه تبعید و اخراج در سمرقند رفته با اهل و عیال خود روز عسرت و ذلّت به سر می‌بردند و از عریضه و استدعا و عهدنامهٔ ترک معاندت دولت و خیانت، اجازت آمدن در کابل یافته و چنانچه گذشت و جابه‌جا رقم گشت، از تقبیل سدّهٔ علیا مستسعد گردیده، مأمور مراجعت و آوردن اهل و عیال خویش شدند. پس از وصول در آنجا، قرض‌خواهان ایشان طالب دین خود شده، مانع از حرکت و مراجعت عیال و اطفال‌شان جانب افغانستان آمدند، بلکه سخت گرفتند که بعضی از اولاد اناثیهٔ‌شان را عوض قرض خود بگیرند و ایشان عریضه‌نگار شده رقم کردند که: «قرض‌خواهان ایشان که از مردم سمرقند و قرشی‌اند و هشت هزار و دوصد و پنجاه و شش تنگه و سه میری از ایشان طلب دارند نمی‌گذارند که در کابل بیایند.» و حضرت والا، شراف‌بای مقیم بخارا و مأمور فروش پوست قره‌گلی را، که هنوز راه مراجعت جانب مزار و کابل برنگرفته در آنجا بود، ارقام فرمود که قرض ایشان را از مبالغ دولت که دست اوست ادا نماید. و او چون تمامت مبالغ تحویلی خود را چنانچه گذشت، ارسال مزار و کابل نموده به قرض‌خواهان ایشان به وعدهٔ دو ماه حجّت داده و عیال و اطفال ایشان را از چنگ قرض‌خواهان‌شان رهانیده رهسپار مزارشریف و کابل کرد و قبل از حجّت دادن شراف‌بای، حضرت والا در روز دوشنبه شانزدهم ربیع‌الآخر، از عریضهٔ سابقهٔ سردار محمدعثمان خان، سردار محمدعزیز خان حکمران ترکستان را ارقام فرمود که پانزده هزار تنگه از خزانهٔ آنجا به ذریعهٔ تاجر یا دیگری در سمرقند به او برساند و او از این مبلغ هفت هزار و پنجصد تنگه را به خود سردار محمدعثمان خان رسانیده، رسید حاصل کرد و مابقی را قرار فرمان والا که نگار داده بود، که پانزده هزار تنگه را زاد و راحلهٔ راه خود و غیره فراریانی که با او از سمرقند، مرحله‌پیمای کابل می‌شوند بنماید، صرف فراریانی که وارد مزارشریف شده بودند کرد.

و مقارن این حال، از عریضهٔ شراف‌بای که حجّت داده ایشان را رهگرای مزار و کابل ساخته بود، حالی رای والا شد. حکمران ترکستان را در روز هفدهم ربیع‌الآخر فرمان کرد که مبلغ دین هر دو تن را از خزانهٔ مزارشریف قرار امری که شده است فرستاده، حجّت شراف‌بای را گرفته قرض ایشان را ادا نماید. و این سردار محمدعثمان خان که در این وقت از ادای دوهزار و پنجصد روپیه با خواهرزادهٔ خود عاجز بود، در پایان کار چنانچه بیاید، به عهد امیرحبیب‌الله خان، سراج‌الملّة والدّین، به ذریعهٔ سردار نصرالله‌خان، نایب‌السلطنه، مأمور حکومت قندهار شده و مصادرات تامّه از قوه به فعل آورده، چون برای بازپرس طلب کابل شد، پس از درنگ چند روزی از حضور نایب‌السلطنه مذکور، مأمور حکومت ترکستان گردیده، از حکومت هر دو ولایت، دارای ثروت و مکنت معتنابه گشت. و در ایّام اوایل سلطنت اعلیحضرت امیر امان‌الله خان غازی که در وقت اعلان امارت سردار نصرالله خان هواخواهی و طرف دارای او را کرده، راضی به سلطنت این پادشاه نبود، طلب کابل و مال و منالش ضبط و خودش محبوس و پس از اندک زمان رها و رئیس شوری شد که إنْشاءَالله، جابه‌جا شرح حال او مفصلاً رقم شده می‌آید.

بت برنجین مردم کافرستان

و هم در این هنگام، جنرال بهاءُالدّین خان مقیم اسمار، بتی از برنج به قدر گنجشک و شکل مرغابی، با یک عدد درای که بر گردن آن آویخته بود و نیز زنگی در دست داشت و کفّار سکنهٔ وای گل آن را می‌پرستیدند و در سنگلاخی به زیر خاکی پنهان کرده بودند، به واسطه شخصی که از پرستش مردم مذکور مر آن را آگاه بود، به دست آورده ارسال حضور والا نموده، و حضرت والا در بیست و چهارم ربیع‌الآخر ارقام فرمود که: «این صورت و هیئت بت نیست، زیرا در تواریخ ذکر بتی بدین شکل نشده است و یحتمل که آن را در محافل سرور بر سر چوبی کرده، می‌رقصند و استماع آواز هر دو جرس دست و گردن او را می‌نمایند.»

نقشهٔ تحدید افغانستان و بخارا که دولت روس ساخته بود

و از دیگر سوی در خلال واقعاتی که رقم شده آمد، از شهر پطرپور، پایتخت دولت روس تقشهٔ تحدید و تعیین سرحدیه بخارا و هرات و ترکستان افغانی که از پیش انجام یافته و خط فاصل معیّن و بروج فاصله نصب شده بود، در بخارا رسیده، امر امپراطوری نفاذ یافت که یک نفر گیزال نی‌الثّیاب پوت پلکونک، با یک تن صاحب منصب از تاشکند، در روز دهم ماه روسی مطابق بیست و هفتم ربیع‌الآخر، داخل علاقهٔ چارجوی، از توابع بخارا شده، و از آنجا در کرکی رفته و از آنجا به اتّفاق میرجلال‌الدّین، حاکم کرکی، رهنورد بوساغه گشته، طریق مشاهده و تطبیق تحدید حدود فاصله درنوردند و قوش‌بیگی امیر بخارا، که منزل وزارت داشت، از صدور این امر امپراطور، به حاکم مذکور کرکی آگهی داده رقم کرد که از طرف خود به حکمران ترکستان نگاشته آگهی دهد که از طرف افغانستان نیز شخصی مأمور گردد تا از موضع بوساغه با هم، خط و نقاط حدود فاصله و محلیّهٔ حقوقیهٔ دولتین را مشاهده کرده، تحدید و تعیین را که به پای رفته است، با نقشه تطبیق داده معلومات و نظریات حاصل دارند. اگر تغییر و تبدیلی راه یافته باشد، موافق نقشه برقرار و استوار نمایند. و میر جلال‌الدین خان، حاکم کرکی، به امر و اخبار قوش‌بیگ به حکمران ترکستان نامه فرستاده، از عزم و ارادهٔ دولت روس برطبق مسطور آگهی داده و صحیفهٔ او در شب پنج‌شنبه بیست‌وششم ربیع‌الآخر، به سردار محمدعزیز خان حکمران ترکستان رسیده، او از وصول آن به حاکم کرکی نگار داده، اصل مکتوب او را به حضور والا فرستاد و حضرت والا با خامهٔ خاص به حکمران ترکستان رقم کرد که: «از طرف خود به حاکم کرکی بنویسد که: جدید و دوباره امر تعیین حدود و تنصیب علایم فاصله در بین دولتین افغانستان و روس پیش نیامده، و به روی روز نیفتاده است که کمیسیون و جمعیّت زیادی مأمور تحدید و تصفیهٔ حدود سرحدیه گردد و مامورین دولت روس که از راه مشاهده و معاینهٔ علایم منصوبهٔ نقاط فاصله که در سابق اتمام و انجام یافته‌اند می‌آیند، خوب است که آمده نشانها را دیده با نقشه که به امضا رسیده است، تطبیق دهند. و از قرار تحدیدی که به پای رفته و انجام یافته است حقوق همجواری دولتی و استحقاق محلی را برقرار و استوار خواهند دانست و برخلاف امری که کتباً امضا

پذیرفته است اقدام نخواهند کرد.» و کارکنان دولت روس هم‌چنین که حضرت والا نوشت گردشی کرده و حدود متعیّنهٔ دولتین و خط و نقاط فاصله را برجا دیده بازِگشتند.

ورود سردار محمدعثمان‌خان و غیره فراریان در مزار

و مقارن این حال مرض وبا مدفوع گردیده، جشن ملّتی که قرار انتشار اشتهار به تعویق افتاده بود، به کمال مسرت و شادمانی به پای رفت و از دیگر سوی سردار محمدعثمان خان که عقب اهل و عیال خود چنانچه گذشت و جابه‌جا رقم گشت، از کابل در سمرقند رفته و از آنجا راه مراجعت جانب مزارشریف برگرفته بود، با محمدآصف خان و محمدحسن خان پسران سردار محمدحسین خان مرحوم و امیرمحمد خان برادر نظرمحمد خان و جمعی از دیگر فراریان ماوراءالنهر، که پنجاه نفر به شمار می‌آمدند، وارد مزارشریف شدند. و از جمله محمدآصف خان و برادران او که از خود زاد و راحلهٔ راه داشتند، راه کابل برگرفته امیرمحمد خان و دیگران که قادر برآب و نان عرض راه حرکت و مسافرت خود نبودند و در سمرقند، چند هزار تنگه را سردار محمدعثمان خان قرض کرده، به ایشان داده تا مزار رسانیده بود، معطّل ماندند. و حکمران ترکستان هزار و پنجصد روپیه به امیرمحمد خان از طرف دولت قرض داده، حجّت گرفت و او با دیگران قسمت نموده، آهنگ حرکت جانب کابل کردند. و حضرت والا از عریضهٔ حکمران ترکستان بر ماجرا و سرگذشت آنها آگاه گردیده، چنانچه عنقریب رقم می‌شود، در باب فراریان بی‌بضاعت دستورالعمل به او فرستاد.

و هم در خلال این حال، از عریضه و استدعای سکندر خان.... سلطان‌احمد خان ملّقب به سرکار که از راه... مملکت با عیال و اطفال... در اصفهان.... داشت.... دوازده.... و هفتاد.... غلّه از.... به خوداد... زادهٔ.... قرآن به زوجهٔ.... دختر شهنواز خان عطا می‌شد، در سالی پنج هزار روپیه از این دولت مرحمت و معیّن گردید که در آنجا به او برسانند.

وقایع ماه جمادی‌الاولای سنهٔ هزار و سه صد و هجده هجری

دستورالعمل زاد و راحلهٔ راه فراریان

در روز پنج‌شنبه سوم جمادی‌الاولی، حضرت والا از عریضهٔ حکمران ترکستان که شرح تهی‌دستی و پریشان حالی فراریان واردهٔ مزارشریف را چنانچه آنفاً گذشت. نگاشته بود، نگار و بدو دستورالعمل داد که: «فراریان بی‌بضاعت را از هر قوم و قبیلتی که باشند و به اجازت دولت، از خارج مملکت، داخل خاک این دولت شوند، هر واحدی از ذکور و اناث و صغیر و کبیر، ثلث یک روپیه با کرایهٔ راحلهٔ راه، از دولت داده، مرحله‌پیمای کابل سازد.»

مناهبت و مسارقت مردم طوری و خوگیانی

و از دیگر سوی در خلال واقعاتی که رقم شده آمد سیدحسین سرخ و محمد الّو و سیدعبدالرحمن نامان از مردم قوم طوری سکنهٔ کرم، راه سرقت و غارت دواب و مواشی تبعهٔ این دولت برگرفته، صد و بیست رأس بز و گوسپند از مردم پیرخیل رود خوگیانی، توابع جلال‌آباد را از نزد شیرین نام رمیار به سرقت برداشتند و بدان قناعت نکرده، هشتاد رأس از دواب و مواشی میان کمکی نامی را به غارت بردند و مالکان گوسپندان و بزهای مسروقه مذکوره، چون شیرین و میان کمکی و وشیک و لوطک و مکر و میرسعید و حاجی نامان طریق انتقام و تقاص اموال منهوبهٔ خویش پیش گرفته، دوصد و چهل و هفت رأس بز و گوسپند مردم طوری را با یک میل تفنگ دنباله‌پر انگلیسی و چهار نفر شبان از کوه زندیاله برداشته در جای خود آوردند. و مستر امنی نام، حاکم کرم، نامه‌ای مشعر براسترداد رمهٔ مردم طوری به صحابت شیرگل و مؤمن نامان نزد میرغلام قادر خان، حاکم جلال‌آباد فرستاده خواستار استرداد رمهٔ طوریان شده، مستدعی سرزنش و تنبیه و تهدید دزدان خوگیانیان آمد. و او ماجرا معروض حضور داشته، حضرت والا ارقام فرمود

که: «در پاسخ حاکم کرم، از سرقت و غارت مردم نگار داده مصحوب یک تن از فرستادگانش ارسال کرم نموده، یک تن دیگر را نگه‌دارد و اموال مسروقهٔ مردم طوری و تبعهٔ این دولت را از مردم خوگیانی تحقیق و تفتیش نموده، برطبق واقع از تعداد رمهٔ جانبین بنگارد، بعد بر وفق امری که از حضور صدور یابد اقدام در تقاص و تبادل نماید.» و او بزرگان قوم خوگیانی را احضار جلال‌آباد فرموده، ایشان از سرقت و غارت رمهٔ مردم طوری انکار نیاورده اظهار کردند که رمهٔ آن مردم را در عوض دواب مسروقهٔ خود آورده‌ایم و حاکم جلال‌آباد از اظهار آنان، معروض حضور داشته، از عریضهٔ بدون تاریخ او، در روز سوم مذکور ماه جمادی‌الاولی ارقام رفت که: «مردم خوگیانی را لازم بود که معروض داشته از حضور داد می‌خواستند تا دولت با کارکنان دولت انگلیس اقدام در مذاکره کرده به مقام مکاتبه بر می‌آمد و مردم طوری را الزام داده، رمهٔ اینان را به دست می‌آورد که حاجت به حمله و سرقت و عداوت اینان نمی‌ماند؛ و مردم طوری را کارکنان آن دولت سرزنش و زجر و توبیخ نموده، تبعهٔ این دولت بدون آسیب و وقوع عداوت و بغضا؛ مقضی‌المرام می‌گشت. و اکنون که خود سر و بلااجازت دولت اقدام در سرقت و غارت کرده‌اند، ملزم و ملامت می‌باشند، زیرا که زبان اعتراض دولت را بربستند و با این که ملامتند، می‌باید تمامت نقایص و خساراتی را که از دست مردم طوری به ایشان رسیده است، معروض دارند و مفصّل بنگارند که مراسم بازپرس و احیای حقوق به محلّ اجرا آمده، به حقّ خود برسند و دولت با کارکنان دولت انگلیس باب مذاکره و مکاتبه کشوده حقوق ملّت را به حجّت و دلیل بخواهد.» و حاکم جلال‌آباد در پایان کار، به امر و ارشاد حضرت والا، از طرف خود به حاکم کرم نگار داده مصحوب یک نفر از فرستادگان او که معطّل داشته بود فرستاد، که هر وقت اموال مسروقهٔ تبعهٔ این دولت را مردم طوری مسترد کرد، اموال آنان نیز بالمقابل از مردم خوگیانی، گرفته و مسترد می‌شود. و حاکم کرم از این نوشتهٔ مسکت حاکم جلال‌آباد سکوت اختیار نموده دیگر اظهاری نکرد.

و هم در این ایّام، جنرال بهاءُالدّین خان به امر حضرت والا، که به نامش ارقام رفت بیست‌وهشت سیر به وزن کابل عسل مصّفی و سپید، از اسمار و کافرستان که محلّ حصول آنست، برای مصارف حضور والا به دست آورده گسیل کابل نمود.

گرفتار شدن شیرمحمد پسر حاتم

و هم در این هنگام، شیرمحمد پسر حاتم نامی، از مردم سکنهٔ درهٔ نور، تابع کنر، که از عرصهٔ هجده سال در هند رفته، روز حیات به سر برده بود، از پشاور راه جلال‌آباد برگرفته، وارد آنجا شده و فیض‌محمد خان کوتوالش گرفتار ساخته، در تحت استنطاق کشیده و ازو باعث آمدنش را از هند در جلال‌آباد بپرسید و او شرحی از مسافرت هجده سال و عیال گرفتن خود اظهار کرده، سبب آمدن خود، ده سیر بذر افشان زمین خویش را که در دست خواهرش بود قرارداد. و در پایان کار دو جلد کتاب، از کاغذ سپید، که هفت ورق یکی از آنها داد و ستد معاملات او با مردم هند استکتاب و بر ارقام آن خط ابطال کشیده بود، با یک قطعه مکتوب به خط هندوی که از طرف نراین‌داس و مطره‌داس نامان به نام نراین‌داس عطّار بازار جلال‌آباد رقم کرده بودند، که یکصد و بیست روپیه به شیرمحمد بدهند و یک قطعه مکتوب به خط انگلیسی و یک قطعه دیگر ملفوف و سربسته به نام غلام‌رضا و غلام‌رسول نامان از نزد او مکشوف گردیده به دست کوتوال افتاد. و او همه را ارسال حضور داشته، چون نیک ملاحظه و علم آورده شد، از نامهٔ سربسته که غلام‌رسول و خواجه میرنامان به نام سیدرسول و داملایی نوشته بودند، مکشوف گشت که تمامت احوال وطن وظلم و ستمی که از طرف پادشاهی و حکومت افغانستان به مردم رسیده و می‌رسد بنویسند و قطعه خط انگلیسی رسید مکتوب رجستری پست‌خانه از نامهٔ سیف‌الله‌خان نامی بود و مقارن این حال، در روز سوم مذکور جمادی‌الاولی، مرض وبا که از کابل دفع شده در جلال‌آباد حادث گردیده باعث اهلاک و اعدام عمر به سررسیدگان گشت و حضرت والا از استکشافاتی که در استکتابات مذکوره فرموده به نهج مذکور علم حاصل کرد. در روز نهم جمادی‌الاولی به کوتوال جلال‌آباد ارقام فرمود که: «شیرمحمد را که این مکتوب از نزدش به دست آمده است حبس شدید نموده هندوی عطّاربازار جلال‌آباد را نیز در زندان انداخته، سید رسول و داملاً را از او پرسیده و به دست آورده، مقیّد و مغلول سازند و معروض داشته، هر امری که دربارهٔ ایشان صدور یابد، به محلّ اجرا آرد.» و از این‌گونه امور را مردم افغان با ادّعای اسلامیّت و

دیانت که دارند، بسی از قوه به فعل آورده، تیشه به ریشهٔ خود می‌زنند و نظر به کریمهٔ یَقُولُونَ بِاَفْواهِهِم مَالَیْسَ فِی قُلُوبِهِم نکرده، همواره برخلاف اظهاراتی که به زبان می‌کنند، رفتار و کردار می‌نمایند، و اگر چنین نمی‌بودند و طریق شریعت برطبق مذهب مهذّب حضرت والا، ابی‌حنیفه رحمة‌الله‌علیه می‌پیمودند، چرا و از کجا نفاق ورزیده دو ثلث محال متوطّنه طوایف و قبایل کثیره این قوم غیور و شجیع که افغانستان مشرقیست، ضمیمهٔ ممالک متصرفهٔ و مقبوضه و مستعمرهٔ دولت انگلیس می‌شد؟

و هم در این ایّام، ارباب غلام نقشبند پسر ارباب صمد خان پشاوری، هجرت اختیار کرده با اهل و عیال خود وارد جلال‌آباد شد و مورد الطاف شاهانه آمده، برای هر واحدی از ذکور و اناث و کبیر و صغیرهٔ متعلقه و منسوبهٔ او، در روزی ثلث یک روپیه خرج معیّن گردیده تا که مبذول احسانات وافره گشته، از امر معاش خویش ترفیه و تسکین یافتند. این خرج را از دولت گرفته، روز راحت به سر بردند.

تعداد منفعت تجارت پوست قره‌گلی

و مقارن این حال، حاجی عبدالهادی خان و میرزا عبدالخالق خان، مأموران فروش پوست قره‌گلی در بخارا، سی هزار و پنجصد جلد پوست قره‌گلی، مال تجارتی این دولت را، بدون تفریق تقر و کبل و اعلی و اوسط و ادنی روی هم، به مبلغ هشت لک و هشت تنگه فروخته، تمامت این مبلغ را به سفارشی که حضرت والا به هر دو تن نموده و فرموده بود، کاغذ منات روسی خریده، در باب فرستادن آن به کابل اجازت و دستورالعمل خواستند. وحضرت والا در روز هفدهم جمادی‌الاولی ارقام فرمود که نزد سردار محمدعزیز خان حکمران ترکستان بفرستند و هم بدو رقم نمود که رسید کاغذ منات را به ایشان ارسال داشته، کاغذها را گسیل کابل نماید. و از این فروش پوست قره‌گلی در بخارا، تعداد پول منافع این تجارت از اصل خریدن آن که یک جلد کبل به هفت پول سیاه و تقربه بیست پول سیاه که ثلث یک روپیه کابلی باشد، از رعیّت خریده و در سالی یک لک و پنج الی ده و بیست هزار جلد خریده در بخارا فرستاده و فروخته می‌شد، نیک

معلوم می‌گردد که هر جلدی روی هم چه قدر مبلغ نفع عاید می‌کرد. گویا از یک برصد الی یکصد و شصت و هفتاد بر اصل سرمایه افزون به حصول می‌آورد. و نیز حاجی و میرزای مذکوران از قفای عریضهٔ مذکورهٔ خود معروض داشتند که نقرهٔ یامو گرانتر و کاغذ منات ارزانتر است و با وجود ارزانی، کاغذ مفیدتر نیز می‌باشد، زیرا که تجّار کابل کاغذ را خریده در هند می‌فرستند و وجه نقد در مملکت مانده به خارج نمی‌رود. پس در کاغذ منات که خریده شود به دولت و ملّت افغانستان فایده می‌رسد و حضرت والا در پاسخ این عریضهٔ هر دو تن رقم فرمود که: «از جملهٔ کاغذهای منات که می‌خرند به قدر کفایت محصول و خراج پوست نزد خود نگاهداشته، دیگر تمام را ارسال کابل نمایند و در وقت فرستادن پوست قره‌گلی از مزارشریف در بخارا، از همان کاغذ منات خراج آن را داده پول نقد ندهند، که وجه نقد از مملکت خارج نگردد.»

تعداد مبالغ بقایای ترکستان

و هم در روز مذکور جمادی‌الاولی، حضرت والا از حصول و عدم حصول مبلغ هشت لک و شانزده هزار و چهارصد و پنجاه روپیهٔ کابلی که از دفتر سنجش سردار محمدعزیز خان حکمران ترکستان و غیره به نام باقیات بر رعایا و عمّال و ضبّاط ترکستان حواله رفته بپرسید و در پاسخ از وصول همه به خزانه عامره آسوده خاطر گردید.

تعداد مبالغ بقایای قندهار

و هم‌چنین در روز هجدهم جمادی‌الاولی از حکمران قندهار در باب دوازده لک و هفتاد و نه هزار و هشتصد و هجده روپیه که از دفتر سنجش به تحصیلی به نام حکّام و عمّال و ضبّاط مستأجرین و رعایا، از بابت باقیات حواله شده و از جمله هشتاد هزار و هشتصد و چهل روپیه باقی مانده، دیگر همه حصول و عایده خزانه شده بود پرسیده، جواب تکمیل تحصیل آن به حضور رسید.

تعداد بقایای علاقهٔ غوربند

و نیز از حصول و عدم وصول هفده هزار و هفتصد و پنجاه روپیه تحصیل دوست‌محمد خان حاکم غوربند که پنج هزار و سه صد و سی و هفت روپیه اخذ و تحویل خزانه شده، مابقی در تحت حصول بود، استفسار فرموده جواب تحت حصول رسید.

تعداد بقایای مردم هزاره

و نیز از سه لک و بیست و دو هزار و هفتصد و هفده روپیه به تحصیل جنرال شیرمحمد خان، مقیم ارزگان که از جمله بیست هزار و ششصد و سی روپیه باقی مانده دیگر را تمام از مردم هزاره که املاک‌شان به افغان داده شده بود و غیره هزارگان، پس از حصول این مبالغ که باقیات خود را دادند و هم ملک ایشان را افغان تصرّف کرد، حصول و تحویل خزانه کرده پرسیده، پاسخ تکمیل تحصیل به حضور واصل گردید

و نیز از شیرعلی‌خان حاکم لهوگرد که نود و چهار هزار روپیه به تحصیل او حواله رفته، دوهزار و چهارصد و سی و پنج روپیه باقی‌مانده دیگر همه را تحصیل و تحویل خزانه کرده بود پرسیده، جواب اکمال استحصال به حضور رسید.

تعداد بقایای لمقان

و نیز از نود هزار و پنجصد و چهارده روپیه تحصیل محمدعلی خان حاکم لقمان، که هشتاد و نه هزار و یکصد و بیست‌وشش روپیه تحصیل و تحویل خزانه شده یکهزار و سه صد و نود و دو روپیه باقی‌مانده بود، پرسیده جواب انجام و اختتام حصول آن به حضور واصل گشت.

تعداد بقایای پمقان

و از بیست و دو هزار و سه صدو نه روپیه تحصیلی جمعه خان کوتوال پمقان که هفده هزار و چهارصد و چهل و چهار روپیه حصول شده، چهارهزار و هشتصد و شصت و پنج روپیه باقی‌مانده بود، پرسیده پاسخ بالخیر رسید.

تعداد بقیه بقایای قندهار

و از چهارده هزار و نهصد و هجده روپیه تحصیلی میرزا غلام‌محمد خان سردفتر قندهار، که نه هزار و پنجصد و چهل و شش روپیه حصول گردیده، پنج هزار و سه صد و هفتاد و دو روپیه در تحت حصول بود، پرسیده خبر به تمام رسیدن شنید. و همه این حواله‌جات که جابه‌جا رقم شده آمد، از علیث فلیثات دفتریان سنجش و میرزا محمدحسین خان کوتوال و سردفتر سنجش بود که محض خشنودی خاطر مِهرمظاهر والا، خانهٔ آخرت خود و دنیای عموم ملّت را خراب کرد.

شرح حال ذوالفقارخان جمشیدی

و هم در این هنگام، ذوالفقارخان جمشیدی، از تبعهٔ دولت ایران، به واسطهٔ اختلاف مذهبی، روی از آن دولت و مملکت برتافته و روی امید اقامت به سوی ظلّ حمایت این دولت آورده در هرات مقام راحت یافته بود، معروض حضور داشته برنگاشت که: «موطن و مسقط‌الرأس اجداد و آبا ام در مملکت افغانستان بوده و از پیش به واسطه عداوت و خصومت مهدی‌قلی خان و جور و ستم پادشاه آن زمان، ناچار گردیده از جمله پدرم از راه فرار داخل خاک دولت ایران شده جا و ماوی گزیده، و اکنون اشرار قوم جمشیدی خودم به مکافات کردار خود گرفتار و رهسپار آخرت شده‌اند؛ و من همواره مترصّد فرصت مراجعت جانب افغانستان بوده این آرزو را در دل می‌پرورانیدم تا که به تحریک و ترغیب و تسلیّت اولیای این دولت، مقرون به توفیق ایزدی گردیده، هشت ماه قبل بر این، با سی سوار و چهل خانوار وارد دهنهٔ ذوالفقار شدم و سررشتهٔ انتظام زیست روزگار معاش آتیهٔ

خود را از حکمران هرات و فرامرز خان خواستار گردیده به امر و اجازت ایشان از آنجا در قلعهٔ غوریان آمده توقف ورزیدم و اهل و عیال خود و خانواری که با من آمده‌اند در قلعهٔ خرابهٔ خمرک گذاشته، خودم با سه سوار وارد هرات گردیدم و تا حالا معطّلم. و نیز اگر حضرت والا مرحمت و عنایتی دربارهٔ ما مبذول فرماید، البته تمامت ایل جمشیدی که در خاک ایران، به تبعیت دولت آن، روز خلاف مقصود به سر می‌برند، جانب ما و الطاف شاهانه دیده، رجوع اطاعت در خاک این دولت خواهند کرد.» و در خاتمه عریضهٔ خود استدعای اجات شرفیاب شدن حضور نمود و حضرت والا در روز نوزدهم جمادی‌الاولی، در پاسخ ارقام فرمود که: «از راه هزاره‌جات، مرحله‌پیمای تقبیل عتبهٔ علیا شده بر مرام خویش نایل و واصل آید تا قراری به مدار معاش و زیست روزگارش نهاده آید.» که إنْشاءَالله در موقعش رقم خواهد گشت.

رفتار ناهنجار طوایف افغان کوچی

و هم در این ایّام، از خودسری و عمل به اشتهار قدغن غلّه در خارج ممکلت بردن و قاچاقی کردن ننمودن طوایف افاغنهٔ بادیه‌نشین کوچی، شرحی به گوش صدق [نیوش] حضرت والا رسیده، در روز بیست‌وششم جمادی‌الاولی، جنرال شیرمحمد خان، مقیم ارزگان و احمدخان، حاکم مقر و میر محمدحسین خان، حاکم غزنین و محمدرضا خان، حاکم قلات و سردار محمدانور خان، حاکم خوست و سردار گل‌محمد خان، حاکم ارگون و غلام‌قادر خان، حاکم جلال‌آباد را به یک مضمون فرمان و تاکید کرد که: «چون بردن غلّه و حبوبات و روغن و اشیای ماکولات و غیره اجناس کارآمد صرف معیشت ملّت افغانستان، در مملکت مستعمرهٔ دولت انگلیس، ممنوع و قدغن است و دراین ایّام دانستهٔ سرکار ما شد که طوایف ناصری و دفتانی و میاخیل و خروتی و ملاخیل و کندی و متی و اسحق‌زایی و عموم افغانان کوچی از غلزایی و درانی و غیره که افغان نام برده می‌شوند، عمل به امر و قدغن پادشاهی نکرده، از بردن و حمل و نقل دادن غلّه و غیره اشیای ماکولیهٔ ارزاقیهٔ مملکت افغانستان جانب دیره‌جات و سند و هند و پنجاب، دست بازنمی‌دارند و پا پس نمی‌کشند و حکم پادشاهی را به هیچ نمی‌شمارند و همه را

از طریق غیرمعروف به قاچاقی و پنهانی حمل و نقل می‌دهند. چنانچه در سال گذشته در این هنگام و ایّام، در غزنین و توابع آن چهار سیر گندم و یک چارک و یک پاو روغن زرد به یک روپیه وافر بود، که کسی نمی‌خرید و امسال دوسیر گندم و نیم چارک روغن به یک روپیه رسیده، یافت نمی‌شود؛ و از ارزانی سال گذشته و گرانی امسال نیک معلوم می‌شود که گندم و روغن را قراری که وقایع‌نگاران نوشته‌اند، افغانان کوچی در خاک مملکت مقبوضهٔ دولت انگلیس برده و می‌برند. پس تاکید و ضرور است که معابر و بنادر نیک را ضبط و ربط و مستحکم نموده، نگذارند که رروغن و گندم را ببرند و از همه التزام بگیرند که اگر یک من روغن و غلّه را بردند و به دست حرسهٔ بندر افتاد، سخت عذاب و عقاب و مواخذه کنند.» و هم رقم فرمود که: «تحقیق و تفتیش کرده، حاملین غلّه و روغن را که برده‌اند یا ببرند، نام به نام سیاهه و طومار ساخته، ارسال حضور دارند. تا بازخواست و مواخذه شوند.» وبا وجود صدور این حکم محکم و قدغن مبرم، تطاول و سرقت و قاچاقی و غارت طوایف کوچی، مرتّب و منتظم نگشت و تا این عهد و عصر که سنهٔ قمری هجری به هزار و سه و صد و چهل و سه و سنهٔ شمسیهٔ آن به هزار و سه صد و سه منقضی و منصرم آمده است، رفتار و کردار ناهنجارشان کاسته و کم نگردید چنانچه در روز بیست و چهارم ماه میزان سنهٔ ۱۳۰۱ شمسی هجری نگارندهٔ بی‌بضاعت در حالتی که عموم طوایف کوچی افغان از هزاره‌جات و غیره ییلاق‌گاهای خود جانب هندوستان و پشاور و ریگستان جنوبی افغانستان و دیره‌جات و بنون و دمان مراجعت کرده، به جز قبایل ده گانهٔ قوم ملاخیل که ملک حجرستان هزارهٔ دایه و فولاده را در ید تصرّف و تملک دارند، هیچ قبیله‌ای از گرانی ارزاق که از عدم باران و خشکسالی در این مملکت روی داده و وارد آمده بود نمانده، تمام قبل از ایّام حرکت هرسالهٔ خود رفته بودند، با کرنیل سلطان‌حمید خان و چهل سوار نظام، به امر حکومت از وزارت حربیه مأمور آوردن روغن و غیره اشیای تجارتی قوم ملاخیل که همواره به قاچاقی و بدون دادن خراج در هند می‌بردند شده، امر اعلیحضرت امیر امان‌الله خان غازی اصدار یافت که: «روغن آن مردم را به اندرز و موعظت و ملایمت و نصیحت، مانع از بردن در هند شده، در غزنین و کابل بیاوریم تا حرفه‌وران بازار و تجّار قرار نرخ

روز خریده، بهای آن را نقداً ادا نماید، تا گرانی و احتیاجی عموم به روی روز نیاید. و هم معاونت و راحت تبعهٔ دولت انگلیس به روی روز نیفتد. و اگر به نرمی و ملاطفت روغن خود را جانب غزنین و کابل و قندهار حمل و نقل نداده از فروختن به برادران اسلامی و دینی و هم مذهبی خود، سر باززده، از امر پادشاهی گردن بتابند، به افواج منصورهٔ مقیمهٔ قلات و مقر و غزنین خبر دهیم که به قهر و قسر روغن تجارتی آن قوم را از بردن در پنجاب و هند بازداشته، هرقدر که باشد در قندهار و غزنین برسانند که موجب رفاه حال عامّه شود.» و از مضمون این حکم عادلانهٔ پادشاهی، از محمدنادر خان وزیر حربیه، حکم‌نامه‌ها به نام حاکم و کوتوال غزنین و افسران افواج مقیمی مواضع مذکوره و مردم هزارهٔ محمدخواجه و چهاردسته و جیغتوی غزنین حاصل کردیم، که در صورت سرتابی و تمرّد قوم ملاخیل، ایشان با ما امداد و معاونت نمایند؛ و هم چون عجلت و شتاب به کار بود و نمی‌بایست تعطیل و درنگ نمود، که قوم ملاخیل مبادا قبل از وصول ما، به سر منزل مدعا حرکت کرده از دست بروند، به سواری دو عراده فاتون کرایی، به ایوار و شبگیر، وارد غزنین شدیم و قرار مکتوب وزیر حربیه که به نام افسر فوج مقیم غزنین به دست داشتیم، سوار از کابل با خود نبرده، چهل نفر سوار نظام از آنجا برداشته، از جمله ده نفر را با صحیفهٔ وزیر حربیه که به نام مردم هزارهٔ مالستان بود، از راه سراب و ناهور مأمور مالستان کردیم و هم از طرف خود به حسین‌علی خان، رئیس مردم مالستان، رقم نمودیم که اگر قبایل قوم ملاخیل قبل از وصول ما در حجرستان بکوچند، در مالستان و میرآدینه ایشان را بدون ستیز و آویز معطّل دارند؛ و مکتوب وزیر حربیه را به ایشان نشان داده بگویند که تا وصول مامورین دولت، یک الی دو روز، درنگ کرده، بعد فرمایشات اعلیحضرت غازی را که سراپا خیر دنیا و سعادت آخرتست، از ایشان شنیده رهگرا و مرحله‌پیمای دیره‌جات و بنون و پنجاب و سند و هند، که قشلاق‌گاه و متجرشان است شوند. و این را بر مردم مالستان و میرآدینه نوشته، خود ما چون عبدالکریم خان حاکم غزنین با هیئت تفتیش، که از حضور اعلیحضرت غازی مأمور مقر شده تحقیقات صدق و کذب جور و ستم مصادرات محمداسمعیل خان پسر سردار محمدیوسف خان و مرحوم حاکم مقر را که رعایای آنجا عرض کرده داد خواسته بودند می‌نمودند، خود ما با

سی سوار از غزنین به راه نانی و موشکی و قراباغ، رو به مقر نهادیم، که به مصلحت و امر حاکم غزنین به تعمیل امر پادشاهی بپردازیم. چنانچه وارد قراباغ شده و صالح‌محمد خان و ضبطو خان از اولاد گلستان خان را با خود برداشته، در رباط اوبه، با عبدالکریم خان حاکم غزنین ملاقی شده، قرار مکتوب وزیر حربیه که به نام او بود، مکتوبی به نام مردم ملاخیل که در این وقت از توابع حکومت غزنین در شمار بودند و حاکم و مردم جاغوری و علاقه‌دار و مردم مالستان و میرآدینه از او حاصل کرده، از راه هزاره جاغوری طریق مالستان و حجرستان پیش گرفتیم و دو تن چون مستوفی سیدقاسم و نظام‌الدین خان نامان از عبدالکریم‌خان استدعای مأمور کرده به امر او با خود همراه گرفتیم، که از اقدامات در کار خبردار بوده مورد اتّهامی نشویم. الغرض شب را در موضع زیرک از قلاع علاقهٔ یزان هزارهٔ جاغوری به‌سر برده، روز دیگر چون واصل رود چهل جوالی شدیم، مکتوب حسین‌علی‌خان از وصول آن ده تن سوار نظام، که از غزنین چنانچه رقم شد. مأمور مالستان کرده بودیم، با کوچیدن قبیلهٔ پیری‌خیل از حجرستان و ورود ایشان در میرآدینه به ما رسیده فوراً دو تن سوار نظام را مأمور مالستان کرده نوشتیم که به جنگ اقدام نکرده به ملایمت ایشان را از حرکت بازدارند. و این را رقم کرده شب را در سنگماشه به سر برده، قرار نوشتهٔ وزیر حربیه، عبدالملک خان حاکم جاغوری امر به سر راه گرفتن قبیلهٔ پیری‌خیل نمودیم، که اگر به تغّلب از میرآدینه برخاسته داخل خاک جاغوری شوند، به نرمی و ملاطفت ایشان را از شرارت بازدارد و خود ما فردای آن وارد میرآدینه شده در قلعه‌ای که علاقه‌دار جای داشت فرود آمدیم. و هنگام غروب آفتاب ملک میرداد پیری‌خیل با دو تن دیگر حاضر آمده، قرار دادند که ملکان نُه خیل دیگر را که هنوز نکوچیده‌اند، کس در حجرستان فرستاده خبر داده‌ایم که حاضر آمده، بعد به اتّفاق روغن‌های قوم پیری‌خیل را سیاهه کرده و از میرآدینه در حجرستان شده روغن‌های آنها را نیز سیاهه کرده جانب غزنین و کابل نقل می‌دهیم. و روز سوم عقرب به وعدهٔ رسیدن ملکان نُه خیل دیگر ما را با علاقه‌دار و سواران نظامی و هر دو تن مأمور حاکم غزنین، در فرودگاه خود دعوت کرده و آب گوشت به مهمانی داده مواضعه نهادند که تا شام ملکان وارد گردیده، فردا روغن‌ها را داخل سیاهه می‌نماییم و ما بی‌خبرانه از کیدشان، در

فرودگاه خود بازگشته، هنگام شام عیدمحمد پسر ملک سلطان‌محمد و ملک‌جان خان و ملک میرداد و یک نفر دیگر با ملاّ حبیب‌الله فرستاده حضرت صاحب فضل‌احمد و فضل‌عمر خان، خانه‌داران گذر شوربازار کابل، که برای گرفتن و در کابل آوردن مقدار چهار خروار روغن و دو خروار قروت و چهارهزار روپیه نقد نذرانهٔ ایشان، که همه ساله مردم ملاخیل به ایشان می‌دهد، در حجرستان رفته و با ملاّخیلان حاضر آمده بود، نزد علاقه‌دار که از مردم لهوگرد بود حاضر گردیده و دیری در خلوت با او مشورت کرده بعد در حجرهٔ نیازمند و کرنیل سلطان‌حمید خان تشریف آورده، هرقدر از آیات و احادیث که در اتفاق و اتحّاد اسلام و حمایت و معاونت اسلامی و نفع‌رسانی به یکدیگر و ترک محبت و ولای کفر و اعانت و اطاعت ایشان که در خاطر داشتم، نزد ایشان قرائت و ترجمه کرده اندرز و نصیحت نموده گفتم که در فروختن شما روغن خود را در غزنین و کابل و قندهار منافع چند دنیوی و اخروی متصوّر است: اول هر سیری به وزن کابل روغن خود را قرار نرخ روز مبلغ چهارده روپیه نقد از خزانهٔ می‌گیرید که به این نرخ در هندوستان نمی‌توانید بفروشید. دوم اگر بهای روغن خود را که قرار سیری ده روپیه از هزاره‌جات خریده‌اید، بی‌زحمت حمل و نقل آن، در هر سیری چهار روپیه نفع بر می‌دارد. سوم اگر خواسته باشید این مبلغ را کشمش و انگور و غیره اشیای تجارتی از کابل و قندهار خریده در هند ببرید، منافع دیگر برعلاوهٔ سیر چهار روپیهٔ مذکور حاصل می‌کنید. چهارم اگر میل مادهٔ سوم را نداشته باشید، اشتران خود را که از بار روغن سبک‌دوش می‌شوند، به کرایه تجّار کابل و قندهار بدهید که یک مرتبه احمال و اثقال تجارتی‌شان را در خاک مقبوضهٔ دولت انگلیس برسانند، از هر یک اشتری، سی وپ نج الی چهل روپیه کرایه می‌گیرید و اگر آن را هم نخواسته باشید، خود و اشتران شما جریده و سبک‌دوش بدون زحمت و مشقت مسترحانه، طی منازل و مراحل می‌نمایید. پنجم از فروختن روغن خود در مملکت اسلامی نوعی از حمایت است که نسبت به برادران دینی و مذهبی به تقدیم رسانیده‌اید. ششم گویا حمایت کفر نکرده و خسارت تنگ معاشی به اسلام وارد نیاورده خدا و رسول را از خود راضی می‌سازید. هفتم از حکم و اطاعت پادشاه اسلام سر برنتافته خدا و رسول در شمار می‌آیید. و از تبیان این وجوه

هفت‌گانه تحسین و آفرین کرده وعده دادند که فردا روغن‌ها را سیاهه و جانب غزنین و کابل حمل و نقل می‌دهیم، ما از این وعده‌ای‌شان مطمئن و آسوده خاطر شده، دعای خیر در حقّ ایشان نمودیم و ایشان برخاسته عزم بازگشتن جانب فرودگاه پیری‌خیل نمودند و کرنیل سلطان‌حمید خان که مرد سپاهی بود و از مکیدت و حیلت ایشان به فراست آگهی داشت، ملک پیرداد و یک نفر دیگر را امر نشستن کرد که از راه احتیاط، شب با ما یکجا باشند، که مبادا غدری اندیشیده باشند. و ملاّ حبیب‌الله فرستادهٔ حضرت صاحب ضامن شده، هر دو تن را نگذاشته با خود بردند؛ و از آن‌سوی ما بی‌خبر از این که لشکر آورده و در درهٔ قشونک کمین گزیده و عزم کوچ دادن و پس به حجرستان بردن قبیلهٔ پیری‌خیل را جزم کرده‌اند، که ناگاه به ساعت دو از نصف شب، ایشان را جانب حجرستان کوچ داده، پسر محمدشفیع خان رئیس مردم میرآدینه که قرار مکتوبی سپهسالار وزیر حربیه با معدودی از قوم به حراست راه عبور ملاخیلان قیام داشت حاضر آمده، و ما را از خواب گران بی‌خبری بیدار و از حرکت و لشکر مردم ملاخیل آگاه کرد. و ما مستوفی سید قاسم، مأمور حاکم غزنین را با علی‌احمد نامی از سواره نظام، نزد ملکان ملاخیل، که قبیله را کوچ داده خود به عزم رزم در عقب درنگ کرده آتش افروخته مترصد قتال نشسته بودند، فرستاده پیام دادیم که ترک این حرکت ناهنجار کرده، سر از حکم و اطاعت پادشاه اسلام و معاونت برادران اسلامی خود برنتافته خود را مخذول دنیا و مسئول عقبی‌در نزد خدا نسازید. و ایشان پاسخ دادند که بیست‌وچهار هزار روپیه می‌دهیم که کتمان این راز نموده ابراز ندهید و به حکومت بگویید که روغن نداشتند و ما قبول این خیانت پر وخامت نکرده، ایشان از عقب کوچ به راه افتادند. و مردم میرآدینه اجازت جنگ خواسته، چون مأمور به جنگ نبودند، به ایشان مکتوب ترک محاربت داده رخصت مقاتلت ندادیم و قرآن مجید را به ساعت سه از شب، با سلطان‌محمد برادر نگارنده و یک نفر سوار نظامی، از عقب ایشان شفیع فرستادیم، که اگر کوچیده‌اند، عیب و نقصی نیست. خود ملکان پس بیایند که فردا به اتّفاق در حجرستان شده به موامرت و مشاورت حاکم و خود ایشان، هر چه خیر و صواب باشد، به روی کار آورده شود. و ایشان این دو سوار حامل قرآن شریف را در تاریکی شب و حالت باریدن برف، هدف

گلوله تفنگ ساخته، اسپ سرکاری سواری احقر و اسپ آن سوار نظامی را سقط نموده به خاک هلاک انداختند و جسد هر دو اسپ را با تبر قطعه قطعه کرده، و بر اشتر حمل نموده و قدری راه برده در مغارات و تحت احجار نهفتند، و زین و یراق سرکاری را که از توپخانهٔ غزنین قرار نوشتهٔ وزیر حربیه گرفته شده بود، به یغما بردند. و در همان ساعت سه از شب به پست ضروری، به وزیر حربیه و حضور اعلیحضرت غازی و حاکم غزنین نگاشته و معروض داشته، اجازت و دستورالعمل اجرای کار خواستیم. و به نُه بجه روز، هر دو تن حامل قرآن بازگشته، ماجرا بازداشتند، و از حرکت ملاخیلان و اسقاط اسپان دوباره در کابل و غزنین خبر دادیم و یازده روز به امید وصول حکم، در میرآدینه توقف نموده. در خلال حالت درنگ سوالات چند رقم کرده، مصحوب شش تن سوار نظامی نزد محمداعظم خان، حاکم حجرستان فرستادیم که از ملکان ملاخیل جواب حاصل کرده بفرستد. و پس از سه روز سواران مذکوره بدون تحریر جواب بازگشته، چون قبیله پیری‌خیل، از راه زاولی و سلطان‌احمد و آب‌پران، که همه از املاک مردم هزاره و در دست افغان مهاجر و ناقل است، راه رفتن جانب دیره‌جات برگرفته دو منزل مسافت کردند. و از کابل نیز جوابی‌نرسید، در شب دوازدهم پس از صرف طعام، سوار اسپ ایلغار شده، عصر روز دوازدهم وارد علاقهٔ شیرداغ گردیده و اسپان را کاه و جو داده و غذا صرف کرده وقت خفتن به راه افتادیم و از کوه بلند و دشوارگذاری، به تاریکی شب عبور نموده، هنگام سحر در قریه‌ای از موطن مردم شیرداغ رسیده، قدری بیاساییدیم و به فوج مقر نوشته با مکتوب وزیر حربیه فرستاده، خبر دادیم که سدّ راه عبور پیری‌خیل شوند و خود نماز بامداد خوانده، در بین ظهر و عصر، در موضع الوم‌لالا، واقع قرب و متصّل خاک ایران، علاقهٔ هزارهٔ قلندر که اکنون در دست مردم علی‌خان از شعبهٔ سلیمان‌خیل و خدایداد خوازک، از شعبهٔ دیگر قوم سلیمان‌خیل‌اند و از مردم هزاره که مالک آن مواضع بودند و جودی در آنجا ندارند، با کوچهای قبیلهٔ پیرخیل یکجا وارد شده، ایشان دست به تفنگ والات جنگ برده، ما در مسجد علی‌خیلان فرود آمده هیچ نگفتیم و به خدایداد خوازک که نزدیک فرودگاه ما مقام داشت. نوشته، از ماجرا خبر دادیم و او نظر به رقیمهٔ ما نکرده. در این وقت مکتوب ایشک‌آقاسی دوست‌محمد

خان نایب‌الحکومهٔ هزاره‌جات متصرفهٔ افاغنهٔ مهاجرین و ناقلین، که از میرآدینه به او نوشته بودیم، نیز به خدایداد مذکور رسیده، از نوشتهٔ او بر اسپ خویش سوار شده، راه برگردانیدن و فرود آوردن پیری خیلان پیش گرفت و به اتّفاق سواران نظامی هر کدام را که در هر موضع و مقام رسید سرگرم طی طریق بودند، به قهر و قسر فرود آورده، چون اکثر گذشته در موضع گزک از موطن قوم مسکهٔ هزاره جاغوری، که اکنون در تصرّف افغان خروتی و کاکری کوچی و اندری و وردک وطنی است، فرود آمده بودند. بر هرچند سیاه‌خانه‌ای دونفر سوار نظام به امر کرنیل سلطان‌حمید خان به حراست قیام ورزیدند، که روغن‌های خود را مخفی و پنهان ننمایند و خود کرنیل مذکور با خدایداد خوازک در گزک توقف کرده، نیازمند را به احتیاط این که در شب ملاخیلان هلاک نسازند، با نظام‌الدین خان مأمور حاکم غزنین امر در الوم‌لالا شب به سر بردن کردند. و در وقت وصول احقر در آنجا، لشکر سواره و پیادهٔ مردم پشه‌ای و شیرداغ هزاره، که قرار نوشتهٔ وزیر حربیه، راه معاونت ما و رجعت دادن ملاخیلان برگرفته بودند، وارد قلعهٔ علیداد نشده و رئیس‌شان حاضر آمده، طالب اجازت جنگ شد. و چون اجازت مقاتلت از کابل نرسیده بود، لشکر هزاره را رخصت مراجعت داده، شب را در آنجا به سر بردم که مبادا نزاع کلی رخ داده، جنگ هزاره و افغان به روی کار آید و فردای آن به پیام و نوشتهٔ کرنیل سلطان حمید خان، در موضع گزک شده، به اتّفاق حسن خان قوم کاکر و ملک دادمحمد خان قوم خروتی و خدایداد خوازک، پس از قیل و قال زیاد بیست خروار به وزن کابل روغن و شصت و هشت نفر اشتر بر عهدهٔ پیری‌خیلان نهاده قرار دادند که یکصد و هشتاد خروار روغن و ششصد و دوازده نفر اشتر، نُه قبیلهٔ دیگر قوم ملاخیل، که هنوز در حجرستانند و نکوچیده‌اند بدهند، و خدایداد خوازک وکیل رسانیدن این روغن در کابل شده و وکالت گرفته، نیازمند آن را ثبت کتاب پادشاهی کرده و از خدایداد پا به مُهری حاصل نموده بود، وکالت‌خط را تسلیم او نمود وبیست خروار روغن را تا نزدیک با خیک وزن کرده و در مقابل خیک نیم سیر به وزن کابل، سنگ در قپان نهاده، تمام و کامل به دست آمد. و قرار سنجش این وزن، قرب بیست و دوخروار روغن گرفته شد و چون ملاخیلان با خدایداد وکیل خود تصمیم عزم به قتل نیازمند در شب نموده، حقیر از این قصد

ایشان به ذریعهٔ یک نفر هزاره که نوکر خدایداد بود آگاه شده، به بهانهٔ تهیهٔ علوفهٔ اشتران حامل روغن، هنگام عصر راه هزارهٔ جاغوری پیش گرفت و از خدایداد وکیل، مقدار سه هزار خروار روغن که در نزد مردم ملاخیل موجود بود، عریضه‌ای به دست آورده و به قصد اغفال آهنگ قتل‌کنندگان خود، مکتوب سفارشی از ملک دادمحمد، قوم خروتی به مواجهه خدایداد که قتل مرا عزم‌کرده بود، به نام ملک گل‌محمد برادرش که در موضع پل‌جنگی، از ملک هزاره جاغوری اقامت داشت گرفتم، که شب در آنجا به سر می‌برم و در ظاهر این خط را گرفتم که ایشان بدانند من شب در آنجا ام، غافل گردیده، ترک تعجیل در تعاقبم نمایند و به تأنّی تعاقب کرده، تا در آنجا بر سند، من گذشته داخل هزارهٔ جاغوری شده باشم. چنانچه مطابق این تصوری که کرده بودم، وقت عصر با سیدقاسم مستوفی و پسر و برادر خود و خواهرزادهٔ او و یک نفر مهتر اسپان سرکاری، به نام شب در پل‌جنگلی به سر بردن، که مسافت شش کروه فاصله داشت، راه برگرفتم و قدری به تعجیل اسپ رانده، در عرض راه سواری در حالت تاختن از عقب ما به آواز بلند صدای ایستاده شدن داده من بایستادم. چون پیش آمد، محمدنبی نام فرستادهٔ کرنیل سلطان‌حمید خان بود و ازطرف سفارش شب ماندن را در پل‌جنگلی کرده سوگند داد که از آنجا نگذرم. واز این پیام و سوگند او مفهوم شدم که او نیز با خدایداد و ملاخیلان در قتلم همدست و همداستان شده خواهد بود پس به سرعت هر چه تمامتر، اسپ رانده و نماز عصر را نزدیک غروب آفتاب، در موضع ترکانک از اسپ فرود آمده و خوانده و معاجلاً سوار شده، وقت شام از پل‌جنگلی گذشتیم، و از قرب موضع غجور که اقامتگاه صد تن از سپاهیان نظام بود در گذشته و نماز شام را قضا کرده، در جای احمدعلی پسر اسمعیل بابه، از هزارهٔ جاغوری رسیده فرود شدیم و خود را از قتل رها دیده، به اطمینان خاطر قضای نماز شام و ادای نماز عشا نموده، شب در اندرون قلعه به سر بردیم و ملاخیلان به همان امیدی که من در پل‌جنگلی بیتوته کرده‌ام، وقت خفتن سی سوار با سی نفر پیاده که هر یک یکی را به ردیف خود برداشته بودند، وارد پل‌جنگلی شده و قلعه به قلعه مرا جسته و نیافته، در عقبم می‌تازند و ارباب نجات هزاره، از مردم ایچه، که علاقه‌دار از این سوء قصد ملاخیلان آگاه شده او را با یازده نفر پیاده، از موضع گزک، مأمور

معبر راه عبور متعاقبین کرده وارد موضع غجور رسیده، به دو طرف راه کمین می‌کنند و ملاخیلان از گرد راه در برابر او رسیده و هدف گلولهٔ تفنگ شده باز می‌گردند. بعد من از راه مالستان و ناهور وارد غزنین گردیده و در منازل جاغوری، برطبق قراردادی که بود، تهیهٔ علوفه اشتران و سواران را کرده، سالماً در غزنین فرود آمدم و کرنیل مذکور با خدایداد وکیل قبیلهٔ پیری‌خیل، چون از خود مدّعا و مقصد جداگانه داشتند، این بیست خروار روغن را از راه هزارهٔ جاغوری حمل و نقل نداده، از راه اولنگ رباط و مقر در غزنین رسانیده مقدار سه خروار را خود هر دو تن، حیف و میل کردند. و در غزنین عبدالکریم خان حاکم از وزن کشیده، هفده خروار به شمار آمد. و از جمله پس از مدّتی هفت خروار را محمدامان خان حاکم جدید غزنین گسیل کابل داشته، مقدار شصت سیر سنگ و کلوخ از میان خیک‌های روغن در وقت وزن کردن به کارخانهٔ طباخی پادشاهی برآمده بازپرس هیچ از امور مذکور نشد. و هم‌چنین نُه خیل دیگر مردم ملاخیل از راه وردک و قراباغ غزنین عبور کرده، آن یکصد و هشتاد خروار روغن را که قرارداده بودند ندادند. و به عبدالکریم خان حاکم غزنین از این مقدار و مقدار سه هزار خروار پا به مُهری وکیل مردم ملاخیل خبر داده بودیم، که از ایشان بگیرد چیزی نگفته همه رفتند. حتی در پایان کار که بایست ده یک این بیست خروار روغن و شصت و هفت اشتر را قرار نظامنامهٔ اساسیهٔ گمرک‌خانه، به من می‌دادند نداده، یکصد و چهار روپیه کرایهٔ فاتون را، که قرار امر و نوشتهٔ وزیر حربیه از کابل تا غزنین و از آنجا تا کابلم رسانیده بود، از من گرفتند، که از همهٔ آنچه رقم شده آمد، سند و مأخذ کتبی به دست است. و مردم ملاخیل از عدم بازپرس امر مذکور که از قوه به فعل آوردند جسور شده، در روز بیست ماه صفر سنهٔ ۱۳۴۲ قمری هجری، چهل و دو تن مرد و زن و شیخ فانی و طفل رضیع را در یک خانه از قوم چارصد خانه هزارهٔ دایزنگی با چهار جلد کلام‌الله، که هزارگان آنها [را] شفیع ساخته بودند، زنده به آتش سوختند و حکومت از ایشان نپرسیده، تا که در سال هزار و سه صد و چهل و سه قمری، جسور و جری‌تر شده، در تمرّد و طغیان، با عموم مردم کوچی شریک و معاضد بغات اقوام منگل و جدران و سلیمان‌خیل و عبدالکریم خان پسر

امیرمحمدیعقوب خان مرحوم و ملاّ عبدالله لنگ و ملاّ عبدالرشید نامان گردید[ه] باعث خونریزی و خسارات زیاد گشتند.

تعیین تنخواه دو نفر وقایع‌نگار خاک مقبوضهٔ روس

و از دیگر سوی، در خلال واقعاتی که از پیش به شرح رفت، حضرت والا از عریضهٔ سپهسالار فرامرز خان، که اربای و نوری نامان ترکمان را به هدایت و ارشاد حضور، مأمور وقایع‌نگاری ترکستان متصرّفه و مقبوضهٔ دولت روس کرده بود، و استدعای تعیین مشاهره و معاش برای‌شان نمود، در روز بیست‌وهشتم جمادی‌الاولی، در ماهی، پنجاه روپیه قرار هر واحدی، بیست و پنج روپیه تنخواه معیّن فرمود، برخلاف عهد سعادت‌مهد اعلیحضرت امیر امان‌الله خان غازی، که برای ادنی‌ترین از مأمورین دولت در خارجه، کمتر از ماهی چهارصد روپیه مشاهره معیّن نمی‌فرماید تا آسوده و مرفه‌الحال بوده، در سرّ و آشکار، طریق خدمت به اخلاص و صداقت پیماید و اعراض و اغماض از حقّ ننماید.

شرح حال یوسف چارباغی

و از دیگر سوی، در خلال واقعات مسطوره، یوسف نام چارباغی، که از شرارت و مفعولیت خود، از شهر هرات تبعید و اخراج‌شده در مشهد مقدّس اقامت ورزیده، ملازمت دولت روس و خدمت وقایع خفیه‌نگاری اختیار کرده بود، و از خبایای امور و اسرار نزدیک و دور، معلومات حاصل کرده، به قونسل آن دولت، که در مشهد اقامت داشت می‌داد، و در ظاهر به راپرت‌نویسی عواید گمرکیهٔ خراسان و توابع آن، که دولت روس به اجاره گرفته بود، روز به سر می‌برد، عریضه‌ای با دو قطعه اشتهار، که در باب بعضی از امور دولتی و ملّتی ایران انطباع و انتشار یافته بود و مصحوب شاه‌مراد نام نوکر سردار جهان خان بلوچ، که در ظلّ حمایت این دولت، چنانچه گذشت، پناه آورده در چخانسور می‌زیست، و او قبل از روی امید به خاک این دولت نهادن آقای خود، به عزم زیارت در مشهد رفته بود، نزد آخندزاده، فقیرمحمد خان، حاکم و سرحددار چخانسور فرستاده، استدعا نمود که عریضه و اشتهار ارسالی او را، گسیل حضور والا نماید. و او عریضه و اشتهار

فرستادهٔ او را به حضور فرستاده، چون استدعای مأموریت خود را به خدمتی از خدمات این دولت در مشهد و مملکت ایران کرده بود، حضرت والا که از شرارت و مفعولیت مَنْ یراد و تبعید و اخراج او، که حکمران هرات نوشته بود نیک خبر داشت، به آخندزاده فقیرمحمد خان برنگاشت که: «ما را با یوسف سر و کاری نیست و تکلیفی به او نداریم که خدمتی را بدو مرجوع داریم.» و این یوسف چارباغی که در هرات چون الاغی، بار منّت هر فاعلی را بر پشت آرزو کشیده، زانو و پیشانی در نزد خواهش هر دنی بر زمین می‌سود و در مداخلت و مخالطت، حاجت‌روایی می‌کرد، در عهد محمدعلی‌شاه قاجار که با دولت مشروطهٔ ایران طرف اختیار کرد، جانبدار او شده و جمعی از رنود و اوباش را گرد آورده، در مشهد مقدّس فعّال مایرید گشت، و طریق فتنه و مفسده در نوشته، باعث گلوله‌ریزی و تیر توپ‌اندازی دولت روس، بر بقعهٔ مبارکه و قبهٔ متبرکهٔ ثامن ضامن رضی‌الله عنه گردید؛ و عموم اسلام را از این قضیهٔ نامرضیهٔ حزن‌آور، خونین جگر ساخت. و دولت روس، از این بی‌حرمتی که نسبت به آن مزار فیض‌آثار، از قوه به فعل آورد، به عقیدهٔ ما اسلامیان زیر و زبر گردیده، سلطنت تزاری برباد حادثات رفت و روسیان دوچار قحط و غلا و خونریزی‌ها آمد و از انقراض دولت مستبدهٔ او به سبب کاغذ مناتش، خسارت زیاد به عموم نوع بشر رخ داد

وقایع ماه جمادی‌الاخرای سنهٔ هزار و سه صد و هجده هجری

عریضهٔ مستر فلیشر آلمانی نوکر این دولت

و از دیگر سوی مستر فلیشر، متوطّن لاشوتز واقع مملکت دولت آلمان، خادم و نوکر این دولت، که رخصت یافتن و مراجعت کردنش در موطن خود، از پیش گذشت پس از وصول در منزل و ماوای خود و حصول راحت، از راه سیر و سیاحت در شهر سدن شده معلومات و نظریاتی را که از نقطهٔ فاصله سرحد

جلال‌آباد و پشاور و غیره افواهات حاصل کرده بود، از آنجا درج عریضهٔ چاکرانه نموده، ارسال حضور داشت و برنگاشت که: «در پشاور کار سرک‌سازی جاری و راه آهن را جانب کشمیر ساری دیدم و حمل و نقل اسباب والات و ادوات مهمهٔ تنظیم و ترتیب سرک‌ها و ریلها را جانب پشاور، در شالکوت بلوچستان، در حالت گرمجوشی مشاهده نمودم که در هنگام مرام ایشان تمامت اسباب مذکوره مهیّا و آماده باشند. و نیز در حین ورود خود در اروپا خبر خاصی شنیدم که دولت روس با دولت افغانستان عزم رزم دارد و آهنگ جنگ خواهد کرد، و از راه افغانستان بر کشور هند حمله خواهد نمود و قلاعی که دولت انگلیس، در درهٔ خیبر و آن کوه و کمر ساخته و پرداخته است، دیوار اضلاع آنها را سراسر از احجار عظیمه افراخته‌اند، که در وقت حرب ضرب گلولهٔ توپ پیلی در آنها کارگر نمی‌افتد؛ و این را محض آن، آگهی و خبر دادم که جهت وقت کار پیکار اسباب اتواب مخصوصهٔ تخریب آن قلاع ساخته و پرداخته آید، که از طرف بالا آنها را خراب بتوانند و نیز معلومات حاصل شود که بام خانه‌ها و حجرات آنها از آهن یا چوب‌اند.» و حضرت والا در روز پنج‌شنبه دوم جمادی‌الاخری مطابق بیست‌وهفتم سبتمبر سنهٔ ۱۹۰۰ میلادی با خامهٔ خاص در پاسخ عریضه و نگارش او رقم کرد که: «کار سرک ساختن و مواضع مستعده را مستحکم و منتظم نمودن دولت انگلیس، خبریست که حاجت بیان ندارد، زیرا امروز غیر از دولت انگلیس تمام دول کرهٔ ارض نیز مشغول و مواظب همین امورند و هریک به قدر توان و استعداد خود برای حراست ملّت و مملکت خویش، همین فکر عاقبت‌بینی و دوراندیشی را در پیش دارند و ساعی و جاهد تهیهٔ آلات و ادوات دفاعیّه می‌باشند و هیچ یک بیکار و سهل انگار نیستند. البته دولت انگلیس نیز بایست فارغ و غافل از حوادث آتیه و پیش آمدنی نباشد و بداند که هر کمالی را زوالی و هر اوجی را وبالی در پی است، و تایوم القیام چنان که هست آرام نخواهد ماند و خبر خاصی که عزم جنگ روس با افغانستان است و از راه افغانستان در هند خواهد رفت، آسان نیست که دولت روس بر افغانستان حمله کرده، از این مملکت که دارای قلاع آهنین از جبال شامخه و حصن‌های حصین از اودیهٔ عمیقه است و خطرات عظیمه دارد، عبور نموده داخل و متصرّف هند شود، ولیکن در ممالکی که شما سیر و سیاحت

می‌کنید، چون همه آزادند هر چه می‌خواهند می‌گویند و می‌سرایند و سمر و مشتهر می‌سازند. پس گوش دادن به این‌گونه هفوات و واهیات نکو نیست و نباید باور کرد. و قلاعی که دولت انگلیس در خیبر ساخته است همانا عموم دول می‌دانند و آگاهند که دولتین افغانستان و انگلیس با هم دوست و متّحدند. هرگز با هم عزم رزم ندارند و سرکار ما همهٔ آن قلاع را دیده است. اگر شما تصوّر کرده باشید که آنها برای تسدید تشدید معبر هند ساخته شده‌اند، چنین نیست که شما پنداشته‌اید؛ زیرا حصار آهنین و محکم و استوار کشور هند، یکی افغانستان است و دیگری ایران. پس شما طول و عرض و اتصال غیر فارقهٔ این دو دیوار را که ایران و افغانستان‌اند، نیک تصوّر کنید و به اندازهٔ حساسیّهٔ تفکّر جای دهید که هر مقدار کلفتی و درازی این دو دیوار باشد، دیوار و حصار حایط هند در شمار آرید و در صورتی که خدای نخواسته این دو دیوار، از میان برداشته شوند، برای هند هزاران راه کشوده خواهد گشت. و در چنین حالت دیوار قلاع خیبر قطع نظر از سنگ بودنش اگر از آهن باشد، هم فایده نخواهد کرد این بود حقیقت دیوار هند که نوشتیم تا از تشویش قلاع سنگی درهٔ خیبر فارغ باشید.»

تعیین کرایه حمل و نقل اسباب از پشاور در کابل

و هم در خلال وقایع مسطوره، در پاسخ عریضهٔ مستر تی، آف، کاتری، که استدعای ادای بهای پنجصد میل تفنگ هنری مارتینی سوارهٔ نظام و کوتاه و یک لک و پنجصد دانه فشنگ از باروت سپید، که با بعضی از دیگر اشیاء چنانچه گذشت، پدرش مستر جی بی کاتری، از اروپا خریده ارسال داشته بود نموده، حضرت والا ارقام فرمود که: «بالفعل وجه نقد در هند نداریم.» و به جلندر خان قافله‌باشی و عبدالرسول خان مأمور بندی و ارسال داشتن اسباب و اشیای دولتی در پشاور، ارقام فرمود که: «تفنگها و غیره اجناس را قرار من پشاور، به یک روپیهٔ کلّه‌دار به کرایه گسیل نماید.»

و هم در اثنای احوال مذکور، ملاّ کمال‌الدین نامی، از مردم اُرکت به عزم تجارت، وارد مزارشریف شده، از عرایض وقایع‌نگاران آنجا به مسمع فیض مجمع حضرت والا رسید که نامبرده با سردار محمداسحق خان در تجارت شرکت دارد،

و هم معلومات و نظریات حاصل‌کرده به او می‌رساند. ارقام رفت که: «او را محبوس و تمام نقد و جنسش را که با خود از سرمایهٔ تجارت دارد ضبط کنند.» و از ضبط و حبس او، عریضهٔ قاضی ملاّ عبدالجبار و ملاّ ابوالفیض و ملاّ خدای ویردی هر دو تن مفتی و دوست‌محمد بای و میرزا عبدالشکور و ملاّ محمدصالح و ملاّ نورمحمد و ملاّ محمدصادق و دوست‌محمد بای غیر مذکور و ملاّ ترسن محمد و ملاّ عبدالغفار و ملاّ محمدعظیم و نیازمحمد و ملاّ قربان بدل، همه از مردم سکنهٔ ارکت، و عریضهٔ جداگانهٔ ملاّ میر نظام‌الدین خواجه، قاضی سابق و قاری ملاّ محمدمعروف و ملاّ محمدرحیم و ملاّ یولداش و ملاّ خواجه کامل و ملاّ غفوربای و ملاّ محمدکریم‌بای و عبدالغفاربای و ملاّ تاش‌فولاد و ملاّ محمدرسول، تاجران سمرقند و عریضهٔ ملاّ عارف‌بای پدر ملاّ کمال‌الدین محبوس، مشعر بر بی‌گناهی و عدم شرکت او با سردار محمداسحق خان در کابل رسیده، از مطالعهٔ والا شرف گزارش یافت.

اطلاق ملاّ کمال‌الدین ارکتی از حبس

چون همگان استدعای رهایی او را از حبس کرده بودند، حضرت والا به حکمران ترکستان رقم فرمود که: «او را رها داده تمامت نقد و جنسش را مسترد کند.» و هم در پاسخ عریضهٔ ارکتیان و سمرقندیان ارقام نمود که: «شما برادران دینیهٔ سرکار ما آگاهید و می‌دانید که سردار محمداسحق خان، حقوق ناشناس بعید از سپاس در ازای نوازشات و ملاطفات پادشاهی که نسبت به او مبذول فرموده و از قوه به فعل آورده بودیم، پا نهاد وادی تمرّد و طغیان شده، رهگرای بادیهٔ بغاوت و ضلالت گشت و به خسارت دنیا و آخرت دوچار آمده، مبالغ هنگفتی از نقد و جنس این دولت را با خود برد، که همه از وجوه بیت‌المال مسلمانان سکنهٔ مملکت افغانستان بود. پس اگر او به عزم تجارت از آن مبالغ، کم یا زیادی را گسیل این‌طرف نماید و یا دوستان و شرکای او به دست آیند، برکارکنان این دولت لازم و متحتّم است که به دست استحقاق مبالغ او را گرفته و دوستانش را نیز که دشمنان ملّت افغان‌اند به یاسا و جزا برسانند. چنانچه ملاّ کمال‌الدین به همین واسطه گرفتار آمده، مال و متاعش ضبط شده بود. اکنون به شهادت شما جماعهٔ مسلمین و شرفا و فضلای آن

حدود، او را رها فرموده نقد و جنسش را مسترد نمودیم. و در پاسخ نامهٔ عبدالمؤمن بیگ حاکم شیرآباد، که او نیز در این باب استکتاب نموده بود، از اطلاق او و استرداد مالش نگار داد.

خرید عنبر از کشور هند و فروش آن در کابل

و مقارن این حال، محمداسمعیل خان سفیر این دولت در هند را ارقام رفت که: «در ماه صفر سال گذشته احکام شده بود که بیست هزار روپیه کلّه‌دار را عنبر اشهب خریده ارسال حضور نماید، و شما در عرصهٔ این مدّت دوهزار و پنجصد روپیه را خریده ارسال داشته‌اید، این نیست مگر از غفلت و سهل انگاری که به تعمیل امر حضور اقدام نکرده انجام ندادید.» و این را نوشته تأکید کرد. که: بقیهٔ مبلغ مذکور را نیز خریده ارسال حضور بدارد و در پایان کار این بیست هزار روپیه کلّه‌دار عنبر، به امر اعلیحضرت امیر امان‌الله خان غازی به کمتر از هزار روپیه کابلی، به اهل هنود کابل و غیره عطّاران فروخته شد.

رواج پول قلب تیراهی

و از دیگر سوی در خلال این حال، عبدالحمید نامی، از سپاهیان مقیمهٔ شنوار، قران قلبی را از نزد یک نفر از مردم تیراه، که مسکوکات قلب همه از آنجا به روی کار آمده منتشر می‌گردد، ارزان تر از قران رایج جید به دست آورده، گرفتار دست محمدعلی خان کرنیل شد. و او بیست روپیه و چهار قران قلب، از نزد [او] به دست آورده، همه را گسیل کابل نمود. حضرت والا او را محبوس طلب کابل فرموده، مکافات و کیفر داد، به خلاف این زمان که صدها بل هزاران فلوس و قران و روپیهٔ قلب تیراهی در کابل و غزنین و جلال‌آباد خصوص در بین ایلات سکنهٔ کوهستانات به ذریعهٔ مردم افغان کوچی انتشار یافته به کسانی که مسبوق‌اند و آنها را می‌دانند، قرار صدی بیست الی چهل روپیهٔ رایجهٔ جیده می‌فروشند و آنها مردم عوام را گول‌زده در معاملات داد و ستد، معادل روپیهٔ مسکوکهٔ پادشاهی می‌دهند و دست به دست تا به خزانهٔ دولت می‌رسند؛ و از طرف حکومت پرداختی در سدّ

این طریق خسارت، به روی کار نیامده، سلطنت نزد مردم اجنبی، متّهم و بدنام قلب چلانی می‌شود.

خرید ورق طلا از کراچی و بمبئی

و هم در اثنای واقعات مذکوره، پنجصد مثقال ورق طلا قرار هر مثقالی به مبلغ بیست‌وچهار الی سی روپیهٔ کابلی، به ذریعهٔ دوست‌محمد خان تاجر، قوم توخی، و گماشتهٔ دولت در کراچی، برای مصارف بعض ادویه معاجین خریده و طلب کابل و تحویل کارکنان حضور شد. و هم یکصد مثقال را ملاّ محمدعظیم تاجر کابلی و مقیم بمبئ ارسال داشت، و هم در عهد امیر حبیب‌الله خان، سراج‌الملّة والدّین، صرف قاب آینه‌های عکس و کرسی‌های خاص داخل و خارج حرمسرای پادشاهی شد.

اظهار اخلاص کردن تاجران بخارا

و هم در تضاعیف واقعاتی که رقم شده آمد شراف‌بای مأمور فروش پوست قره‌گلی، در قبل از عزل خود که از پیش گذشت، بیست لک و پنجاه و چهار هزار و هفتصد و سی و شش تنگه را به میرحکمت و میرزا محی‌الدین نامان تاجران معروف و شهیر بخارا داده، با ایشان مواضعه نهاد که نقرهٔ یامو و غیره اشیایی را که حضرت والا فرمایش کند بخرند. و آن دو تن به خواهش خود شراف‌بای، از جمله هشتاد و هشت هزار تنگه را پس تسلیم نموده و حجّت یکهزار و پنجصد دانه خشت نقرهٔ یامو، قرار هر واحدی، پنجصد و شصت و پنج تنگه به وی دادند که خریده برسانند. و در پایان کار هر دو تن تاجر با اعتبار نامدار، خود را به دَرِ افلاس‌زده بی‌پول و تهی‌دست اظهار کردند؛ و نوزده لک و هفتاد و شش هزار و نهصد و سی و شش تنگه را نهفته، از ادای آن سر باززدند. و شراف‌بای لرزان و هراسان گردیده به اتّفاق محمدشریف خان ایل‌بیگی، ماجرا به قاضی کلان و قوش‌بیگی بازداشتند. و ایشان تسلیّت و اطمینان خاطر برحصول این مبلغ داده، در خانهٔ هر یک از دو تاجر مفلس، سه تن محصّل مأمور کردند. و شراف‌بای به آن

قناعت و صبر ننموده از راه بی‌طاقتی در کرمینه شده، به عرض امیر بخارا رسانیده و او نیز رجوع بازخواست و تحقیقات را به قاضی کلان حواله فرمود. و چون معاملهٔ خسارت این تجارت رسیده، شراف‌بای زیاده‌تر در یأس و هراس افتاده، معروض حضور والا داشت و حضرت والا نظر به اضطراب خاطر او که در التهاب آتش خوف افتاده عریضهٔ خود را متوحشانه نگار داده بود، به اقتضای همت والای ملوکانه، با خامهٔ تسلیّت بدو رقم فرمود که: «در معامله و داد و ستد تجارت، نفع و ضرّر با هم متصوّر است؛ و گاهی منفعت و وقتی مضرّت روی می‌دهد و بساست که مال و سرمایه تجارت دوچار غرق و حرق می‌گردد. و در هر دو صورت شخص تاجر معذور و مجبور و بریٔ‌الذمّه هست، چنانچه در سالها از تجارت پوست قره‌گلی در بخارا مبالغ هنگفتی عاید و حاصل گردیده، اگر یکسال مضرّت به روی روز آمده باشد، جای تشویش و اضطراب و وسواس نیست، خود را بلاموجب پریشان نداشته، برای این مبلغ جزیی که نسبت به خزانه چون نسبت قطره به دریاست، حزن و اندوه را به خود راه ندهد.» و هم نوشت که: «حوالهٔ اختیار حصول و عدم حصول این پول را به طریق وکالت، به جناب قوش بیگی و قاضی کلان نموده، ایشان را مختار کار قرار دادم که هر چه تحصیل کنند، تسلیم و تحویل حاجی عبدالهادی خان و میرزا عبدالخالق خان، که مأمور فروش پوست قره‌گلی در بخارا آمده بنمایند.» و به خود شراف‌بای رقم کرد که بلادرنگ آهنگ آمدن در کابل کند و هم دو طغرا منشور به نام قوش‌بیگی و قاضی کلان مرقوم و مرسول داشت و آن دو تن که محصّل به تحصیل این مبلغ، چنانچه رقم گشت، گماشته بودند. مبلغ نه لک تنگه را بر ذمّهٔ هر دو تن تاجر فاجر گذاشته، امر نمودند که در موعد هفت ماه برسانند و ایشان دکان تجارت خود را باز کرده، متعهّد شدند که برعلاوهٔ نه لک تنگهٔ مقرّره، ده لک و چند صد تنگهٔ دیگر را نیز پس از موعد مذکور برسانند چنانچه رسانیده دیناری زیان روی نداد و همه از ملایمت و حلم حضرت والا که اختیار کار را حواله به قوش‌بیگی و قاضی کلان فرمود، به حصول پیوست؛ و اگر چنانچه خشونت آغازیده تخویف و تحذیر می‌نمود، چیزی و پشیزی حاصل نمی‌شد و المفلس فی امان‌الله را حجّت قرار داده، این مبلغ را ادا نمی‌کردند.

ادای قرض سردار محمدعثمان‌خان

و مقارن این حال، هشت هزار و دوصد و پنجاه و شش تنگه، قرض سردار محمدعثمان، که از پیش رقم شد، در بخارا رسیده، حجّت شراف‌بای که به وعدهٔ دو ماه داده و عیال و اطفال او را خلاص کرده رهسپار مزارشریف ساخته بود، از نزد قرض‌خواهان مذکور بازیافت گشت.

رجعت دادن قوافل تجّار قندهار

و هم در این هنگام محمدرفیق نام، نوادهٔ یحیی خان، که به دولت انگلیس رسم ملازمت و خدمت داشت، قوافل تجّار قندهار را که از جمله یکی قافلهٔ بزرگ از پشم تجارتی بود، از ایستگاه ریل واقع قلعهٔ عبدالله خان، که در دامن شرقی جبل گوژک اتفاق افتاده و آن کوه در بین منزل چمن و قلعهٔ عبدالله خان حایل است و دولت انگلیس آن جبل شامخ را شکافته ریل و سرک آهن را در چمن وصل داده است، زجراً به ایستگاه ریل واقع چمن رجعت داده، گفت که: «چون در افغانستان مرض وباست و منزل چمن محل قرنطین قوافل و مسافرین قرار داده شده است، باید مجبورانه در آنجا عودت کنید. و اهالی قوافل بازگشته و در ایستگاه و منزل چمن فرود نیامده، دو منزل طی مسافت کرده در منزل کدنی فرود آمدند. و ماجرا معروض حضور داشته برنگاشتند که: «از سالها و مدتّهاست که قوافل تجّار قندهار در منزل چمن فرود نگردیده در ایستگاه منزل قلعهٔ عبدالله خان، بار از پشت رواحل فرود آورده و می‌آوردند و از آنجا به راه شالکوت مرحله‌پیمای سند و هند شده و می‌شوند؛ و کسی از مأمورین دولت انگلیس مانع و مزاحم ایشان نگردیده و نمی‌گردند. و اکنون عزم ایذا و آزار جزم نموده اختیار این کردار کرده‌اند. پس باید دولت درصدد دفع این اذیّت تبعه و رعیّت خود اقدام نموده حکمرانی خلاف قاعده‌ای پیشکاران دولت انگلیس را قرار رسم و رواج دول، رفع فرماید، که کم‌کم و رفته رفته، این گونه حکمرانی جزیی، منجر به کام‌روایی کلی نشود.» و حضرت والا به محمداسمعیل‌خان، سفیر این دولت در هند، رقم فرمود که ماجرا نزد فارن سکرتر کشور هند بازداشته خواستار آید که این ایذا و آزار قوافل قندهار را از

محمدرفیق پرسیده به مقام بازخواست زجر و منع او از این‌گونه امور برآید که موجب کدورت خاطر اولیای امور دولتین نشود.»

تأسیس دارالتَّرجمه و تألیف دولت افغانستان در هند

و از دیگر سوی در خلال واقعاتی که در حیّز نگارش آمد، محمداسمعیل خان سفیر، از مأمور کار ترجمه نمودن کتب علوم و فنون متنوعهٔ جدیدهٔ اروپائیه از قبیل ریاضی و هیئت و جغرافیا و علم‌الاشیا و طبقات‌الارض و معادن و حیوانات و نباتات و غیره صنایع و بدایع و اختراعات که مستر آرتلد انگلیس و شیخ نصرالدّین را امر ترجمانی کرده و از قرارداد مشاهرهٔ هر دو تن چنانچه گذشت معروض داشته، منظور نظر کیمیا اثر والا گردیده فرمان اجرای آن رفته بود، از مشغول و مواظب ترجمانی شدن هر دو تن، عریضه‌نگار آمده، حضرت والا نگار داد که: «کار ترجمانی را در عهدهٔ تعطیل و تعویق نینداخته، به سرعت و عجلت هر چه تمامتر، کتب علوم حکمت را از ریاضی و حساب و جبر و مقابله و هیئت و معادن و غیره را که به تکرار نام برده شده و به نگارش به یاد آورده شده‌اند، ترجمه کرده ارسال دارند و مشاهره و مواجب ایشان را بر حسب خواهش خود ایشان، چنانچه از پیش منظور و مسطور گردیده است، یک بر یک نیم تنخواهی که داشته‌اند، از مستر آرتلد را که در ماهی هفتصد روپیه بوده در ماهی یکهزار و پنجاه روپیهٔ کلّه‌دار، از شیخ نصرالدّین را که پنجصد روپیه بوده هفتصد و پنجاه روپیه منظور دانسته، با کرایهٔ آمد و رفت سفر هر دو نفر و تنخواه عرصهٔ دوماه رخصتی ایشان را به عوض یکنیم ماهه تنخواه محسوب نموده، درصدی دوازده و نیم روپیه در هر ماه جهت غیره حقوق معاشیهٔ ایشان از دولت بدهد.» امّا محمداسمعیل خان که در امور منافعیهٔ خودش جدّ و جهد وافی، هرگز امر و فرمایش والا را در عهدهٔ تعطیل نمی‌گذاشت و در این‌گونه امور، که منافع دولت و ترقّی ملت و مملکت متصوّر و به خودش نفعی عاید نمی‌گشت، سهل می‌گذشت. چنانچه این کار سودمند پرمنافع را در محل اجرا و سامان نیاورده، شرح طویلی معروض داشت که فارن سکرتر چنین گفت و فارن افس چنان اظهار نمود و حضرت والا برآشفته ارقام فرمود که: «با وجود سفارشات و تاکیدات زیاد، افزونتر از عرصهٔ یکسال

است که کار را به ارسال و مرسول مکتوب معطّل و معوق داشته اجر نکردید؛ و خود را معلوم نمودید که از عهدهٔ این کار منفعت آثار برآمدن نتوانستید. باری قبل از این با خامه رقم کردم و اکنون باز می‌نگارم که تأسیس دارالتّرجمه در هند، برای دولت افغانستان لازم و متحتّم و موجب بسا عام‌الفایده‌هاست که علوم و فنون جدیده به دست آمده اهالی مملکت افغانستان ماهر و دارای آنها شوند. و اگر از دست شما برنمی‌آید معروض‌دارید که در ولایت شام یا مملکت ایران و مصر، این بنا را اساس نهم.» و با وجود این مجاهدت حضرت والا و سعی و کوششی که فرمود، از بطالت و غفلت محمداسمعیل خان این بنا آغاز و انجام نیافت. و اگر او با دیانت و درایت و ملّت‌دوست و پادشاه‌پرست می‌بود، اغراض بیهودهٔ شخصی و نفسی نمی‌داشت، از جان و دل اقدام در انجام این کار نموده، امروز مترجمین خارجه لک‌ها روپیه به ترجمانی کتب پروگرامیهٔ کلاس‌های جماعت‌های رشدیه نمی‌برد و اسباب تحصیل آماده بوده تعویق در تعلیم و تعلّم روی نمی‌داد. و مطابق خیالات سعادت‌آیات جهان‌درجات اعلیحضرت امیرامان‌الله خان به سرعت برق، تحصیل علوم تکمیل می‌پذیرفت و مبالغ هنگفت شگفت‌آور صرف دارالتألیف وزارت جلیلهٔ معارف نمی‌گشت.

ادّعای علاج نقرس کردن داکتر فرانسوی

و از دیگر طرف در خلال واقعات مسطوره، داکتر ایلنکدندر نام فرانسوی به ادّعای علاج مرض نقرس. که همواره گریبانگیر صحّت ذات و طبیعت دانش سمات حضرت والا بود و شب‌و روز، در علالت تن و بدن والا همراهی می‌نمود، از پاریس عریضه‌نگار حضور شده نگار داد که: «اگر به مساعی عملیات و معالجات او ذات قدسی صفات والا، صحّت‌یاب گردد، دوازده هزار روپیه کلّه‌دار، به نام انعام بدو عنایت و عطا شود.» و حضرت والا در پاسخ او رقم فرمود که: «اگر خواهش و آرزوی این خدمت را در دل دارد، خود او یا وکیل او در کابل آمده، و دیگر شخصی را که گرفتار مرض نقرس باشد، علاج نماید، بعد اگر آن شخص صحّت یافته، مرض نقرس او دفع و رفع گشت، به سرکار ما نیز دوای او را استعمال خواهد کرد، و در صورت حصول شفا، اگر چه خود او دوازده هزار روپیه

انعام خواستار آمده است، یک لک روپیه انعام عطا می‌شود.» و او که تصوّر و فکری دیگر داشت، دیگر هیچ ننگاشت.

و هم در خلال احوال مذکور، مستر دنستلی رچروس، مقیم شهر برمنگَهم بعض اشیا را به فرمان حضرت والا خریده گسیل کابل نمود. و حضرت والا از پذیرفتن بانک چارترد، واقع هند متعلّقهٔ هندوستان و استرالیا و چین، به ملاّ محمدعظیم تاجر کابلی، مقیم بمبئ ارقام فرمود که: «سه صد و هفده پوند و نوزده شلنگ و سه پنس، بهای اشیای خریداری این دولت و ارسالی مستر مذکور را تحویل بانگ مزبور نماید که در شهر برمنگَهم فرنگستان به او برساند.»

•

تألیف کتاب ارباب مناصب عسکر نظام

و مقارن این حال حضرت والا، میرزا محمدباقر خان هروی و میرزا عبدالله خان نوادهٔ میرزا محمدحسن خان، از اولاد میرزا شریف خان، منشی حضور تیمورشاه سدوزایی که در جلد اول نام برده شد، هر دو تن از نویسندگان دفتر نظام، به فرمان مورخهٔ نهم جمادی الاخرای حضرت والا، در شهر کابل در پمقان شده مأمور گشتند که به اتّفاق میر محمدقاسم خان، سردفتر بولک اول دارالانشای حضور، و ادارهٔ تحریرات، تمامت منصب‌داران افواج منصورهٔ نظام را، که از روز ورود موکب همایونی از سمرقند در خان‌آباد قطغن به ترتیب سال و ماهی که منصب یافته، از برحال ماندن و ارتقا یافتن هر یک و خدمتی که موجب عطای منصب ایشان شده است از روی دفتر نظام، نام به نام بیرون آورده، کتابی مؤلّف و مُرتّب سازند، که مشتمل بر تذکار خدمت و ابتدای ملازمت و عطای منصب هرکدام باشد. و تاریخ‌آسا مرقوم دارند، تا بر طبق مندرجات آن کتاب، هر یک به اعتبار تقدّم ملازمت و ظهور و ابراز خدمت خود، به ترتیب سنهٔ و سال و ماه به عطای منصبی جدید، یا به ارتقای درجهٔ منصبی که دارد و خدمت کرده اعتلا نیافته است سرافراز و ممتاز گردیده، به ملاحظهٔ تقدیم و تأخیر تاریخ ملازمت و اقدام در خدمت دولت، به حقوق مستحقّهٔ خود اصابت نمایند، و آنانی که عقب‌تر، در سلک فوج نظام منسلک آمده‌اند، در عطای منصب اسبق از اقدم نیایند، و هم

رایگان احدی دارای منصب نشده، موجب افسردگی خاطر کسانی که خدمت کرده و به منصبی نایل و واصل نگشته‌اند نشوند.»

و آن دو تن، اسامی عموم منصب‌داران نظامی را از حواله‌دار الی سپهسالار، نام به نام با خدماتی که کرده و در ازای آن به منصب رسیده بودند، در کاغذپاره‌ها مسوّده کرده بعد میر محمدقاسم خان به فرمان حضرت والا، مؤلف این تاریخ خجسته‌آغاز فرخنده‌فرجام را که به حضور شهزادهٔ اعظم، سردار حبیب‌الله خان، روز خدمت به کتابت و انتساخ کتب به سر می‌برد، و دارای لقب کاتب حضور بود، احضار کار نموده، آن کتاب را، که فهرست جمیع واقعات افغانستان از روز جلوس حضرت والا تا اخیر این سالست، به اتّفاق میرزا عبدالله خان مذکور، مؤلَّف و مُرتَّب ساخته، پس از تقدیم حضور والا به دفتر نظام سپرده شد، که به ترتیب مندرج آن، هریک از منصب‌داران نایل به حصول حقوق درجهٔ ارتقائیهٔ خود آمده محروم نگردد؛ و باعث یأس دیگر خدمهٔ دولت نشود. و این کتاب تا روز جلوس اعلیحضرت امیر امان‌الله خان، در دفتر نظام موجود بود؛ و در عهد این پادشاه که به اقتضای رأی مملکت‌آرا و امضای اهالی شوری، افواج منصورهٔ عهد حضرت والا و عصر امیر حبیب‌الله خان شهید را عموماً از خدمت دولت سبک‌دوش فرمود، آن کتاب نیز از میان رفت.

وارد کابل‌شدن وکیل دولت انگلیس

و از دیگر سوی، لفتننت کرنیل، حافظ محمدنواز خان، قوم علیزایی، که از تغییر وکیل سابق دولت انگلیس چنانچه گذشت، مأمور اقامت کابل شده بود، روز چهاردهم جمادی‌الاخری وارد کابل و در وکالت خانهٔ معیّنهٔ خود فرود آمده اقامت گزید.

و مقارن این‌حال، فرمان گسیل کابل داشتن مبالغ فراهم شدهٔ خزانهٔ هرات، در روز شنبه هجدهم جمادی‌الاخری به نام حکمران آنجا اصدار یافته، از جملهٔ هفده لک و هشتاد و دو هزار و سیزده و نیم روپیهٔ کابلی، که در خزانهٔ هرات گرد و از مصارف هشت ماههٔ لشکری و کشوری افزون آمده بود، مبلغ ده لک را ارسال کابل داشته، مابقی را برای مصارف چهار ماه باقی از سال نگاهداشت.

و هم در تضاعیف واقعاتی که به شرح رفت، میرزا محمدحسین خان کوتوال و سردفتر سنجش، محمدیاسین خان پسر حکیم خان بارکزایی، کاردار هرات را که در نزدش محبوس بود، در تحت عقاب و انواع عذاب کشیده، یک لک و چهارهزار و پنجصد و ده و نیم روپیه کابلی به لت و کوب و ضرب چوب، از او اقرار گرفت. و او از خوف هلاک و ضرب چوب تابناک، به قصد این که خود را از زحمت و ایذا و آزار او برهاند، تمامت این مبلغ را به نام زوجات بنات اعمام و عمات خود و محمدیعقوب، قوم تاجیک و محمدحکیم و روح‌الله خان و حبیب خان نامان و عطاخان بارکزایی و محمداکرم خان و حسین خان، برادر او، و مردان‌خان برادر خود و مردان‌خان غیر مذکور، و یازده تن ارباب و میجر محمدیوسف خان و اصغرخان نامان، حواله داده، اظهار کرد که در نزد بعضی امانت گذاشته به برخی قرض داده، چیزی را در بین دیوار خانهٔ خود دفن کرده است و به نام هر کدام از نامبردگان مذکوره مکتوب جداگانه، برطبق اظهار خود، از امانت و قرض و مضاربت و غیره به قسم حواله نوشت. و میرزا محمدحسین خان همه را به اقرار خطی که به امضای او حاصل کرده بود، از مطالعهٔ ساطعهٔ حضرت والا گذارنید. فرمان حصول آن را به نام سپهسالار فرامرزخان صارد نمود و پس از پرتو وصول افکندن این منشور در هرات، سپهسالار تمامت نامبرده‌شدگان مسطوره را احضار فرموده، همه انکار نمودند و اظهار کردند که یاسین‌خان از بیم هلاک جان به دروغ این اقرار را کرده، برایشان تهمت نموده است. و سپهسالار از انکار و اظهار آن به حضور والا نگار داده، حضرت والا از میرزا محمدحسین خان به زبان عتاب پرسید که اگر حق نبود و یاسین‌خان از خوف مرگ این اقرار نمود، او چرا ناسنجیده تقدیم حضور کرده به دسیسهٔ حکم تحصیل مبلغ اقراری او را که به جور و اکراه به روی کار آورده بود، حاصل نمود؟ و میرزا محمدحسین خان از بازپرس حضرت والا خایف گردیده دوباره او را در تحت فشار عذاب و عقاب کشید و انواع زجر و توبیخ به تقدیم رسانیده، آخرالامر او خود را به جز مرگ، در مأمن نجات ندیده و رضا به هلاکت داده، اظهار به راستی کرد که حبّه و دیناری نزد آنها نداشته و ندارم و از ترس هلاکت جان خویش به زبان کذب و افترا طریق اظهار و اقرار پیش گرفتم. و میرزا محمدحسین خان، از بیم سیاست پادشاهی این امر را با

آن که حضرت والا پرسیده بود، دیگر به محلّ ابراز نیاورده و از کثرت شغل، حضرت والا، در مهمّات امور دولت و مملکت و ملّت نیز، آن را فراموش کرد.

و از این گونه حواله، مبلغ هشت کرور روپیه که هشتاد ملیان به شمار آید، تا عهد امیر حبیب‌الله خان، سراج‌الملّة والدّین، در تحت تحصیل و همه برخلاف واقع بود که میرزا محمدحسین خان حواله کرده، عموم اهالی مملکت از کاردار و تجّار و رعیّت دوچار فشار تحصیل قوم‌داری و شفعه‌داری و ضبط و غارت بود، تا که پادشاه ممدوح عفو فرمود که إنْشاءَالله در موقعش رقم شده می‌آید.

تغییر مأمورین فروش چوب تجارتی دولت

و از دیگر سوی در خلال واقعات مسطوره، حاجی محمدحسن و محمدعلم نامان، مأموران فروش چوب تجارتی این دولت در پشاور، از سبب جلب منفعت خود و سرقت مال دولت، باهم نزاع و خصومت آغازیده و حضرت والا از عریضهٔ سعایت یکدیگر آن دو تن، بر کنّه ماجرا آگاه گردیده، محمدعلم را طلب کابل کرد و پس از او محمدحسن برمرام فایق آمده، در حیف و میل مال دولت اقدام نمود. و حضرت والا از عرایض وقایع‌نگاران پشاور، به خسارت و خیانت [او] دانسته، در روز بیست و دوم جمادی‌الاخری میرزا محمداسحق خان و میرزا محمدقاسم خان و میرزا الله‌داد خان نامان را با دیوان‌داس نام هندو، مأمور فروش چوب در پشاور کرد.

ادای بهای اشیای خریداری مستر کاتری

و در روز پنج‌شنبه بیست‌وسوم ماه مذکور، مطابق هفدهم اکتوبر سنهٔ هزار و نهصد میلادی، از عریضه و استدعای تی اف کاتری، پسر مستر جی بی کاتری، مستر کنیگم فارن سکرتر کشور هند را فرمان کرد که شصت و سه هزار و سه صد و بیست روپیه کلّه‌دار و یک آنه بهای اشیای خریداری او را که تسلیم خدمهٔ این دولت نموده، و بهای آن چنانچه گذشت از عدم وجه در هند داده نشده بود، از بابت مبالغ عطیّهٔ سالانهٔ دولت انگلیس به او بدهد.

تعیین تنخواه عمله و خدمهٔ حضور به خزانه

و هم در خلال واقعات مسطوره، از به روی روز افتادن تکت سرخط عموم مواجب‌خواران و رتبه‌داران دولت، که از تدبیر میر محمدقاسم خان سردفتر بولک اول دارالانشا و تحریرات حضور، چنانچه گذشت از قوه به فعل آمد، تنخواه عمله و خدمهٔ خاص حضرت والا، در سالی سه قسط، قرار چهار ماه به چهار ماه معیّن گشت، که نقد از خزانه اخذ و صرف معاش خویش کنند و تا این سال عموم تنخواه‌داران کشوری در ملک، سالی یک دفعه حواله می‌برد و بعضی که به نام باقیات حواله و برات می‌گرفتند تنخواهش به دست حصول نیامده، قرین ضیق معاش و دوچار ذلّت و عسّرت می‌گشت و از این سال به بعد، رفته رفته، چنانچه جابه‌جا رقم شده می‌آید، تنخواه عموم کشوری به مثابهٔ لشکری، حوالهٔ خزانه و ماه به ماه مقرر گردید.

و از جملهٔ کارداران دولت، میرزا محمودخان امین نظام، در عهد امیر حبیب‌الله خان سراج‌الملّة والدّین، تکت سرخط افواج منصورهٔ نظام را متروک نموده، هزاران روپیه از تنخواه فوتی و فراری و غایب و رخصتی را خود گرفته، با منصب داران نظامی قسمت نموده، از این ممر دارای ثروت و مکنت و اقطاع معتنابها آمد.

و هم در خلال احوالی که به شرح رفت، حضرت والا تصمیم عزم به تجارت پوستین کابلی و غزنوی کرده، تمامت پوستین‌های اعلای ساخت هر دو بلد را امر خریدن برای دولت نموده، در روز سلخ ماه جمادی‌الاخری سی و چهار بار یابو از پوستین‌هایی که در صندوقخانه جنسی فراهم آمده بودند به صحابت و بدرقگی فیض‌محمد خان از سرکردگان سواران کشادهٔ هرات، از راه تجارت گسیل مشهد مقدّس فرمود.

وقایع ماه رجب سنهٔ هزار و سه صد و هجدهٔ هجری

در اوایل این ماه، از عریضهٔ مورخهٔ دوم ماه جمادی‌الاولای هفت تن آقسقالان قریه‌جات توابع فیض‌آباد بدخشان، که حیت‌محمد قوم مغول ساکن موضع ارکو را چنانچه گذشت، برای حکومت درواز، از بین خود انتخاب نموده و محمدنبی خان متوطّن پسابند را به نیابت او برگزیده معروض داشته بودند، منظور نظر عاطفت گستر حضرت والا گردیده، در روز پنجم رجب که وعدهٔ ذکرش داده آمد، فرمان حکومت و نیابت حکومت درواز به نام آن دو تن شرف اصدار و عزّ ارسال یافت.

استدعای در کابل آمدن جواهریان مدراس

و از دیگر سوی، در اثنای واقعاتی که در حیّز نگارش آمد، تی آر تاکر و غیره جواهریان شهر مدراس، معروض حضور داشته، با کتابی مشتمل بر اشکال بعضی اسباب و آلات و ادوات موجودهٔ دکان زرگری خود، که فوتوگراف بودند، ارسال داشتند و نگاشتند که: «ایشان الماس فروش و صنّاع زیورات و حلل و ادوات مرصّع آلات می‌باشند و با ذوات پادشاهان عالی شأن معاملهٔ خرید و فروش و داد و ستد دارند، و در تجارت جواهرات از تمامت جواهریان کشور هند فایق و برترند؛ و از قطعات الماس ویاقوت و زمرّد و فیروزه و مروارید که به حسب بهاء و بها در کتب تواریخ ثبت و ضبط‌اند نزد ایشان حاضر و موجود است. اگر اجازت حاضر آمدن در کابل برای‌شان حاصل گردد، مقداری از مرصّع آلات و جواهرات شاهوار بسیار اعلی و مرغوب خود را جهت مشاهدت حضرت والا با خود برداشته شرفیاب تقبیل عتبهٔ علیا خواهند شد، تا هرقدر از آنها پسند و مطبوع خاطر و طبع ملک آرا افتد، اشتراء خواهند نمود.» و حضرت والا در پاسخ ایشان ارقام فرمود که: «در باب صنعت زرگری که یاد کرده‌اند، جماعهٔ کارگر این صنعت در کابل به کثرت موجودند و دسته‌ای از آنها به ساختن و پرداختن مرصّع آلات و انواع زیورات پادشاهی مواظب و مشغول، که به دیگری احتیاج نمی‌افتد. و در

خصوص اجازت در کابل آمدن، از آنجا که رقیمهٔ خود ایشان ظاهر می‌دارد در آن ولایت کار بسیار دارند و گرفتار تجارت عمده و نخبه می‌باشند، پس از آمدن‌شان در کابل تعطیل در کار تجارت‌شان روی خواهد داد، بنابراین لازم چنانست که شخص معتمدی را وکیل قرارداده و از هر یک از الماس و یاقوت و زمرّد و فیروزه و غیره که دارند، قطعات چندی را که اعلی و خوش رنگ و بی‌داغ باشند، وزن کرده و بهای مناسب خرید و فروش آنها را، که زیان هیچ از بایع و مشتری نباشد، معیّن نموده مصحوب او ارسال دارند و آن که او وارد پشاور شود به بدرقگی نظامیان دولت انگلیس که مأمور حراست قوافلند، تا سرحد افغانستان طی مسافت کرده، از وصول او در خاک این دولت مستخدمین آن دولت خبر خواهند داد، که خدمه و مامورین این دولت او را به راحت و رفاهت به کابل برسانند. بعد هرقدر جواهری که مطبوع و پسند افتاد و مناسب اشتراء بود خریده شده، بقیه تفویض او خواهد گشت و به همان منوال که آمده است، اجازت مراجعت یافته، بازپس خواهد آمد.»

و ایشان در این وقت از گرفتاری در کار، اختیار وکیل در کابل فرستادن نکرده، کسی را گسیل نداشته تمنا و آرزوی خود را معطّل داشتند.

عطا و موهبت والا به اولاد حسن علی تاجر

و از دیگر سوی، در خلال احوالی که به شرح رفت، رجب‌علی‌خان و محمدحسین خان و عبدالرحیم خان، پسران حاجی حسین‌علی خان تاجر مرحوم تربت عیسی‌خان و عبدالحمید خان نوادهٔ مرحوم مذکور، که پدر و جدّ مغفور ایشان در وقت هزیمت یافتن و از راه سیستان جانب ایران و سمرقند شتافتن حضرت والا، چنانچه در جلد دوم رقم شد، مراسم‌پذیره و اعزاز و احترام نسبت به ذات والا و عم مکرمش، امیر محمداعظم خان، به تقدیم رسانیده، شیوهٔ آدمیّت را مرعی داشته مهمانی شایسته داده بود، و پس از جلوس میامن مأنوس، چنانچه جابه‌جا رقم شده آمد، همه ساله یا پس از انقضای دو و سه و چندسال، در کابل آمده شرفیاب بار می‌شدند، و عطا و انعام شاهانه یافته، مفتخرانه باز می‌گشتند، از تربت عیسی‌خان به امید نوال و عطای حضرت والا در کابل آمده و چندی به مهمانی به سر برده،

کتابخانه تخصصی تاریخ اسلام و ایران
تاسیس ۱۳۷۴

در روز هشتم رجب، مبلغ هشت هزار روپیه قرار هر واحدی دو هزار روپیه عطا و مرحمت شده رخصت مراجعت یافتند. و مستحفظین بنادر و معابر را ارقام گشت که مزاحم اسپان سواری و اشیای سوغاتی‌شان نشوند.

شرح مستأجران ترکستان

و هم در تضاعیف واقعات مسطوره، مستأجران و تحصیل‌داران ترکستان چنانچه گذشت، به نام قطع محاسبات خود طلب دفتر سنجش کابل شده، اکثر محبوس دست میرزا محمدحسین‌خان کوتوال و سردفتر سنجش گردیده، از جمله شش لک و سه هزار و سه صد و چهل و پنج تنگه و چهارده و نیم فلوس از میرزا صدرالدّین‌خان خرمی، مستاجر و دو لک و شصت و پنج هزار و نهصد و شصت و یک تنگه از باباجان خان مستاجر اندخود و شصت و نه هزار و دو صد و چهل و هفت تنگه و هشت فلوس از بهاءُالدّین خان تحصیل‌دار و سی و شش هزار و ششصد و هفتاد و سه تنگه و هشت فلوس از امیرمحمد خان پیاروخیل مستأجر نهر چاربولک بلخ، که مجموع نه لک و هفتاد و پنج هزار و دوصد و هفده تنگه به شمار آمد، به ضرب چوب و لت و کوب، اقرار و امضا گرفته، به خرخواری و دل‌داری با اولین، قسط سه سال قرار داده در حالتی که محبوس بودند به تحذیر و تخویف بر عهدۀشان نهاده، فرمان والا را به اعتماد مُهر خود که در پشت فرامین مُهر می‌کرد، نزد ناظر محمدصفر خان مُهردار به مُهر مِهرآثار پادشاهی رسانیده، در روز سیزدهم رجب، حواله کرده حکمران ترکستان را آگهی داد که از مال و ملک و استعداد خود ایشان وضامنان و اقوام ایشان حصول کند. و از این حواله جمعی که ضامن و قوم آنها بودند، خاک‌نشین مذلّت و فقر و مسکنت شدند.

خرید خربزه و تخم آن از بخارا

و در روز چهاردهم رجب، حاجی عبدالهادی خان، مأمور فروش پوست قره‌گلی را فرمان رفت که چهار سیر و یک چارک تخم خربزۀ کلابی از بخارا خریده، با چهار بار اشتر خربزه از رقم مذکور، که هر دانه را جدا در پنبه پیچیده، گسیل کابل دارند، که در این ولایت نیز کاشته شده به وفور انجامد.

خرما و اشتران هدیهٔ نوروز خان

و مقارن این‌حال، نوروز خان خارانی، چهار نفر اشتران نر و مادهٔ مهاری و چهل کوزه و پانزده سبد بوریایی و چهار خیک مملو از خرما با یک خریطه شکرگز، به صحابت غلام‌حیدر خان نورزایی و علی‌محمد و نورمحمد نامان نوکران، به عادت مرسومهٔ مستمرهٔ همه‌ساله گسیل حضور داشته عریضه‌ای معشر بر استدعای ادای بهای نهر چهچه، واقع قرب کدنی، که خود به سیزده هزار روپیهٔ قندهاری خریده بود، برنگاشت. و حضرت والا در روز چهارشنبه چهاردهم مذکورماه رجب یک طاقه شال خلیل‌خانی و یک‌ثوب چوخای ماهوت، به غلام‌حیدر خان و هر واحدی یکصد روپیه به علی‌محمد و نورمحمد عطا فرموده، یک ثوب چوخای ابرهٔ کشمیری لیس و چرمهٔ زری‌دوزی و یک ثوب چوخای کمخواب و یک طاقه شال خلیل‌خانی به نام خودِ نوروز خان عطا نموده، ایشان را رخصت مراجعت داد. و در باب بهای جوی و زمین او چون خراب گردیده و پنج هزار روپیه از دولت صرف و آباد شده بود، ارقام رفت که وکیل خود را گسیل کابل نموده، هشت هزار روپیهٔ بقیهٔ بهای آن را اخذ و قبض نماید و او کس نفرستاده تا که در عهد امیر حبیب‌الله‌خان سراج‌الملّة والدّین چنانچه بیاید به حقّ خود رسید.

طلب کابل شدن پسر جنرال رستم خان

و مقارن این حال، سپهسالار فرامرز خان به ذریعهٔ عریضه، استدعای بودن نظام‌الدین خان پسر جنرال رستم خان را، که از بطن جاریه‌ای از مردم هزاره به وجود آمده و پدرش چنانچه گذشت، از سبب قتل ملک سپید نام، غلام‌بچهٔ کافری که منصب کمیدانی داشت محبوس گردیده به کمال بدحالی بمرد، در هرات نزد خود کرد. و حضرت والا در روز چهاردهم مذکور ماه رجب، چون پدرش به بدحالی فوتیده بود، اقامتش را در هرات مناسب ندیده، فرمان کرد که او را با خواهر ولی‌داد خان، که زوجهٔ اوست، گسیل کابل نموده در آنجا نگزارد، که مبادا طریق خیانت سپارد.

پوستین سنجاب فرستادن حضرت والا به سردار یحیی خان

و نیز حضرت والا، از روی دل به سوی خدمت و اطاعت این دولت نهادن سردار یحیی‌خان، پسر سردار سلطان‌محمد خان مرحوم، که نسبت صهریت با امیر محمدیعقوب خان، پسر امیر شیرعلی‌خان داشت و از او کناره گزیده، چنانچه گذشت عریضهٔ صادقانهٔ اخلاص‌مندانه با سردار محمدآصف خان و سردار محمدیوسف خان پسران خود، ارسال حضور والا نموده، شرحی از بدسلوکی و زشت اخلاقی امیر محمدیعقوب خان و دوری گزیدن خود از او بود، او را شایستهٔ ملاطفت و مرحمت پنداشته، در روز شانزدهم رجب یک جلد پوستین سنجاب رویه و ابره، اطلس رنگ فولادی، از جامه خانهٔ خاص به ذریعهٔ پست به نام او نزد محمداسمعیل خان سفیر ارسال فرمود. و او آن را به صحابت محمدحسن نام نوکر خود، در دیره دون، نزد سردار یحیی‌خان، برادر خود فرستاد. و او یکصد روپیه نقد و چیزی جنس به رسم بقچه باغی، به محمدحسن عطا کرده، از عنایت خسروانه شاد خاطر گشت و زیاده‌تر مایل و راغب خدمت و متابعت حضرت والا گردید، و چنانچه بیاید در کابل آمده، پسران و نبیرگانش به مرام نایل و به مناصب ارجمند و مراتب بلند واصل شدند.

قرارداد توپ ساختن مستر کروپ آلمانی برای دولت افغانستان

و از دیگر سوی، در خلال احوالی که رقم گشت، مستر فرید کروپ آلمانی، مقیم شهر اسپین، که به توسط محمداسمعیل خان سفیر این دولت در کلکته، خدمت اسلحهٔ حربیه‌سازی این دولت را چنانچه گذشت، برعهدهٔ اخلاص و صداقت گرفته بود، قراردادی در باب ساختن اتواب برای دولت افغانستان، از تاریخ پانزدهم ماه اگست ارقام و امضا کرده، با دو قطعه نرخ‌نامه و تعیین بهای اسباب و آلات متعلّقهٔ اتواب و خود توپها و شرح طویلی در باب رسانیدن آنها در بندر هیمبرک و ساختن انواع و اقسام باروت و گلوله و غیره ادوات حربیه رقم نموده ارسال حضور داشت و برنگاشت که: «پس از منظور نظر بلند و مطبوع طبع دشوارپسند، مشغول ساختن و پرداختن آنها خواهد شد و به انجام خواهد رسانید.»

و حضرت والا در روز هجدهم رجب تجویزات و تشکیلات مسطورهٔ او را که در باب ساختن اتواب مکمّل و نیم‌کاره نوشته بود، منظور و مرقوم فرمود که: «اشکال و نمونه‌های اتواب را که ارسال داشته بود ملاحظه کرده، تجاویز و سفارشاتی را که معروض داشته است قبول نمودیم. و این که نوشته است که سی ضرب توپ را در عرصهٔ ده ماه آماده و مهیّا نموده می‌دهد، خرسند شدیم. و در باب گلولهٔ توپ و باروت از اجزای مرکّبهٔ هر رقم که مستعمل مملکت جرمن بود طلب فرمود که در کابل ساخته و پرداخته آمده، از احتیاج دیگر دول بی‌نیازی حاصل شود. و در باب هشت لک و شصت و چهار هزار و ششصد و پنجاه مارک که هر بیست عدد آن یک پوند در شمار است، از بابت بهای اسلحه که پیشکی خواسته بود، منظور پیشکی دادن نمود. و این اتواب در عهد امیر امان‌الله خان غازی در تحت امر سپهسالار محمد نادر خان، خدمت بزرگ به دولت افغانستان کرده، قلعهٔ تل را به لرزه و تزلزل انداخته، لشکر دولت انگلیس را مغلوب و منهزم ساخت، که إنْشاءَالله در موقعش مفصّلاً رقم خواهد شد.

طلب کابل‌شدن قاضی عبدالشکورخان

و هم در خلال واقعاتی که رقم پذیرفته آمد، ملاّ عبدالشکور خان پسر سعدالدّین خان، حکمران هرات، که زمام قضاوت قندهار در دست اعتبار داشت، مرتکب بسی امور خلاف خارج از دایرهٔ دستور، چنانچه جابه‌جا رقم شده آمد گشته، و از جمله رقعه‌ای به سفارش سه نفر چون سال و با یک و محمدشاه نامان بود، که به نام آخندزاده محمداعظم خان چنانچه گذشت رقم نمود و حضرت والا آخندزاده محمداعظم را با آن سه نفر طلب کابل فرموده، به قاضی عبدالشکور خان در همان هنگام ارقام نمود، که آن سه تن را او گسیل کابل نماید، و او که شریک خیانت آنان بود، تغافل نموده هر چند ارقام رفت، به تعمیل امر والا اقدام نکرد. تا که حضرت والا برآشفته در هجدهم مذکور رجب او را فرمان کرد که: «قرب یکسال است که حکم والا اصدار یافته و کراراً مرقوم رفته است که آن سه نفر را پیدا کرده به موعد چهل روز در کابل برسانید و یا خود شما حاضر حضور شوید. تاکنون اثری معلوم نیامده خبری شنیده نشد. از تغافل و تساهلی که اختیار نموده‌اید، خود

شما بلادرنگ آهنگ کرده، جواب استکتاب بعید از صواب خود را بگویید.» و او چنانچه بیاید، عریضه‌نگار حضور شده ترهات و واهیاتی را در حیّز اسطار آورد و عاقبت خواسته شده محبوس گشت.

تجدید عهد نمودن سردار یحیی‌خان و پسران او

و از دیگر سوی، سردار یحیی خان و محمدآصف خان و محمدیوسف خان پسران و زوجهٔ او، در روز بیستم رجب عریضه‌ای مبنی بر تجدید عهدی که در حاشیهٔ کلام مجید و کتاب خداوند وحید نگاشته، به سوگند مؤکّد داشته، چنانچه گذشت ارسال داشته بودند، مجدداً با خامهٔ یادآوری شرحی از حسن نیّت و رسوخ عقیدت و اظهار اسلامیّت و دیانت و محبت و اخلاص و ارادت خود نسبت به ذات حمایت سمات حضرت والا نگار داده، و سوگندهای زیاد یاد نموده در ذیل آن استدعای اجازت در کابل آمدن کرده، ارسال حضور داشتند. و حضرت والا چنانچه بیاید با خامهٔ عاطفت و ملاطفت در پاسخ ایشان رقم فرموده اجازت مراجعت داد.

و هم در خلال واقعات مسطوره، عیال و اطفال میر ابوطالب خان که خودش از تغییر میرزا غلام‌حسین خان قاینی، به سردفتری شمالی سرافراز و ممتاز گردیده بود، به امر و اجازت حضرت والا از شبرغان در کابل آمدند.

از هرات در کابل آمدن پسران اللّه‌داد خان

و مقارن این حال، در روز بیست‌وچهارم رجب، ولی‌داد خان پسر اللّه‌داد خان جنرال مرحوم چتراری، که پدرش در روز دهم رجب سال گذشته پدرود جهان کرده بود، با محمدیوسف برادر و صالح‌محمد خان پسر عم خود، که از هرات راه کابل برگرفته بودند، وارد دارالسلطنه شدند. و چهار تخته قالین برجندی و چهار رأس اسپ پیش کشیده، حضرت والا نظر به خدمت صادقانهٔ پدر مرحومش، در سالی یکهزار و دوصد روپیه برای ولی‌داد خان تنخواه معیّن کرده مأمور خدمت شهزادهٔ اعظم، سردار حبیب‌الله خان فرمود. و یک نفر شاطر با یک نفر خادم جهت خدمت تعیین‌کرد و در ماهی چهل روپیه برادرش محمدسرور که پا به مرحلهٔ شش

سالگی نهاده بود و مادر او و در ماهی چهل روپیه برای محمدیوسف که هفت سال داشت و مادر او و در ماهی سی روپیه برای خواهر صالح‌محمد خان پسر عم او که در حبالهٔ ازدواج ولی‌داد خان بود و در ماهی چهل روپیه برای محمدانور [برادر] هفت‌سالهٔ اعیانی او. مجموع یکهزار و هشتصد روپیه معیّن و مقرر فرموده، از امر معاش آسوده حال و مرفه‌الاحوال نمود.

تغییر و تبدیل بعض حکّام

و مقارن این حال در روز بیست‌وهفتم رجب یوزباشی قربان‌علی خان، از فوت کته‌بیگ خان، که از ضرب چوب چنانچه گذشت پدرود جهان کرد، مأمور حکومت چاریکار گردیده، محمدحسین خان پسر میرزا ابوالحسن خان قزلباش، از تغییر نوراحمد خان که نسبت به رعایا جور و ستم کرده بود طلب کابل شده، او مأمور حکومت نجراب گشت و در روز بیست‌وهشتم رجب فرمان مأموریت خود را حاصل کرده، مرحله‌پیمای آنجا گردیده و هم در این روز، محمدشاه خان تگابی، که از عرصهٔ چهار سال به حیلت و خدیعت میر ابوطالب خان، از حکومت معزول و مأمور تصفیهٔ اتّهامی که میر ابوطالب خان بر او بسته، با عرب‌بای به ستیزه و خصومت انداخته بود گردیده، در این هنگام امانت‌داری او و خیانت‌کاری میر ابوطالب خان، از تحقیقات و تفتیشات حکمران ترکستان نسبت به بیت‌المال مکشوف افتاده، فرمان حکومت آقچه به نام او شرف اصدار و عزّ ارسال یافت.

و هم در این ایّام، میر محمدحسین خان، حاکم غزنین به امر و فرمان حضرت [والا]، یکصد و بیست‌وچهار جلد پوستین و یکصدو پنجاه و هفت وازکت پوستی اعلای ابریشم‌دوزی، از غزنین در قندهار نزد عبدالله خان ضابط و میرزا خواجه محمدسعید خان نویسندهٔ سایر و گمرک آنجا گسیل داشت که بفروشند، تا از تعطیل فروش آنها، خسارت در تجارت پوستین روی ندهد.

نمونهٔ بازپرس حضرت والا

و از دیگر سوی در خلال واقعات مسطوره، محمدالله‌خان، حاکم جاجی، طریق جور و ستم سپرده، ضعفای رعیّت را رنجه و آزرده نموده، و عبدالرحیم خان

لهوگردی مأمور تفتیش سرّی شده و پس از وصول در علاقهٔ جاجی، شرحی از بیداد او قرار حجّت و اثبات نوشته خود او نگاشته و طلب کابل شده و به واسطهٔ رشوت پس از توقف چهار ماه در کابل، بدون بازپرس در جاجی مراجعت کرد. و محمدالله خان که انکار آورده بود، بازپس رفت. و حضرت والا از عرایض وقایع‌نگاران آنجا آگاه شده، سردار محمدانور خان برگد افتخاری و حاکم خوست را فرمان کرد که هر دو تن را در تحت حراست گسیل کابل نماید، تا گفتگوی‌شان قطع و فیصل گردد.

تغییر بروج فاصلهٔ سرحد قرار نوشتهٔ ویسرای

و هم در تضاعیف واقعاتی که به شرح رفت، ویسرای کشور هند، به ذریعهٔ نامه از حضرت والا استدعا کرد که: «قرب بیست فیت فروتر از بند جوی خرلجی، می‌خواهیم که اساس بند جدید نهاده آباد نماییم، امید که اجازت داده احداث آن موجب مفاوضه و مذاکره و مکاتبه نشود.» و هم نوشت که: «از نشان فاصل سرحد واقع نقطهٔ لورخوله تا موقع غتی‌نوازه خط فاصل را سردار شیرین‌دل خان و مستر دانلد معیّن کرده، پس از آن نوکران حاکم خوست، بروج و علایم فاصله را از مواضع منصوبهٔ آنها تغییر داده، چیزی زمین از خاک مقبوضهٔ دولت برتانیه را جانب افغانستان برده‌اند. چنانچه از مواضع انتصاب بروج واضح معلوم می‌شود. و اگر زمین را از حصهٔ ما گرفته‌اند ما از دعوای این‌قدر زمین اندک می‌گذریم، مگر باید همین بروج جدیده، علامهٔ فاصله قطعیّه قرار داده شود که من‌بعد، تغییر و تبدیل نیابند.» و حضرت والا، با آن که ویسرا زمین را از دولت متبوعهٔ خود یاد کرده، به لحاظ این که از فرو گذاشت زمین حقّ و حصهٔ دولت متبوعهٔ خود منّتی بر این دولت گذارد و کسی از اولیای امور این دولت در عوض آن از بیست فیت زمین قرب بند جوی خرلجی مانع نیامده ذکری نکند، از آن بیست فیت زمین که ویسرای یاد و استدعا کرده درج مکتوب خود نموده بود، تغافل ورزیده، سردار محمدانور خان حاکم خوست را فرمان‌کرد که: «دو تن از اشخاص دانای کار و هوشیاری که در هنگام تحدید و تعیین حدود، با سردار شیرین‌دل خان همراه بوده و به چشم سر مواضع نصب علایم فاصله و امتداد خط فاصل را مشاهده و معاینه

نموده و معرفت به آن حدود داشته باشند وحدود جوی خرلجی و حقوق محلّیهٔ آن و لوره‌خوله و غتی‌نوازه را نیک بشناسند و حقّ و حصهٔ معیّنه محدودهٔ هریک از دولتین را که در آن‌وقت انجام یافته و امضا پذیرفته است بدانند، با نقشهٔ آن حدود، گسیل کابل نماید. که از اظهار مطابق واقع آنان. و اصل و حقیقت کار، به ویسرای نگار داده و به وجه صواب جواب نگارش او به محلّ استکتاب آید.» و او از وصول این منشور، ملاّ غلام‌جان مهندس و نقشه‌کش را گسیل کابل داشته برنگاشت که او با صاحبزاده عبداللطیف که حاضر کابل است، با سردار شیرین‌دل خان همراه بوده از تحدید آگاه و از مردان دانا اند. و حضرت والا نقشهٔ امضا شدهٔ اولیای دولتین را به آن دو تن نموده از بیانات ایشان علم بر تحدید مواضع سرحدیه حاصل نمود که به قدر دو ذرع یک دایره برج فاصل را از خط فاصل، به آن‌سوی افراخته شده است و از حصول این علم بر مقدار دو ذرع زمین به سردار محمدانور خان ارقام فرمود که: «خود او با این دو نفر رهسپر آنجا گردیده، از روی نقشه تحقیق و به دقّت معلوم کند و اگر واقعاً چنین که می‌گویند به روی کار آمده باشد، آن یک برج را در موضع اصلی و معیّن موقع فعلی برافرازد که ویسرای منّت دو گز زمین را براین دولت چنان که نوشته است نیندازد.»

تمرّد و طغیان قوم جاجی

و از دیگر سوی، در خلال این حال مردم قوم جاجی، سر از جیب تمرّد برآورده رهگرای طغیان شدند، و فقیرمحمد نام، نوکر سردار محمدانور خان و محمدافضل خان ناظر او را با قدرت نام و ملک امیر نام قوم جاجی و محمدامین نام از قوم مذکور را با فیض‌الله نام قوم نوحانی کرنیل و جنرال قرار دادند و به دور ایشان انجمن شده، شورش آغازیدند و محمدالله خان حاکم که طلب کابل شدن او از جور و ستمش که به مردم جاجی از قوه به فعل آورده موجب تمرّد و طغیان آنان شده بود از پیش گذشت، ماجرا معروض داشت. و حضرت والا چنانچه بیاید، در روز نهم شعبان سردار محمدانور خان را فرمان و امر اطفای بلوا و غوغای شورشیان کرد و [او] آنان را به تدابیر مستحنه از مرکب جهالت و فراز کوه ضلالت فرود آورده، مطیع و منقاد ساخت.

وقایع ماه شعبان سنهٔ هزار و سه صد و هجدهٔ هجری

مأمور شدن حکام در بعض مواضع

در روز شنبه غرهٔ شعبان میرمحمد خان، خواهرزاده و قایم مقام میر ابوطالب خان حاکم اندخود، که از طلب کابل شدن او چنانچه گذشت، به قایم مقامی مواظب کار حکومت و خدمت دولت شده، عرصهٔ چند سال به سر برد، و میرابوطالب خان در کابل به سردفتری شمالی چنانچه گذشت مأمور آمد، از قایم مقامی و حکومت اندخود معزول و منشی محمدیوسف خان، سابق حاکم کهمرد و سیقان، مأمور حکومت آنجا گشت و هم عزیزالله خان پسر حبیب‌الله خان برملی، از فوت بهادر خان و بهرام خان پسر سلطان‌حبیب خان اچکزایی از فوت محمدشریف‌خان به حکومت سرپل و گرزیوان مأمور و سرافراز آمدند.

شرح حال نگارش قاضی عبدالشکورخان

و از دیگر سوی، قاضی عبدالشکور خان که فرمان طلب کابل شدنش چنانچه گذشت اصدار یافته، از آمدن خود در کابل نظر به‌ارتکاب امور خلاف هراسیده به مضمون الخَائِنُ خَائِفٌ، خوف بر وی مستولی گشته چنانچه وعده داده شد، در روز چهارم شعبان عریضه‌نگار حضور گردیده، ترهات و واهیات فوق‌العاده زیاد رقم کرد. و حضرت والا که از عرایض آخندزاده محمداعظم و غیره خفیه‌نگاران قندهار، بر غدر و خیانت و فتنه و مفسدت او علم حاصل داشت، نگارش خلاف واقع او را در زاویهٔ عدم التفات گذاشته، با خامهٔ خاص برنگاشت که: «پس از وصول شما در کابل، اگر کسی تهمت و افتراء بر شما بسته باشد، جواب اتهام و افترای خود را به مواجههٔ شما و حضور ما خواهد گفت. و او با صدور این منشور و رقیمهٔ خاص حضور، در آمدن خود به کابل، درنگ و توقف ورزیده، دوباره

معروض داشت و شرحی از خصومت و عداوت آخندزاده محمداعظم برنگاشت که إنْشاءَالله در موقعش مرقوم خواهیم داشت.

نهضت و مراجعت والا از پمقان در شهر

و از این سوی، مرض وبا چنانچه گذشت، رفع و دفع گردیده، هوای پمقان از اعتدال رو به شدت سردی نهاده و اوراق اشجار از برودت و سرما فروریخته، حضرت والا در اوایل قوس ماه شمسی و روز پنج‌شنبه ششم شعبان از ییلاق‌گاه پمقان، نهضت‌فرمای مراجعت شهر گردیده، در قصر شهرآرا، نزول اجلال فرمود. و پس از توقف دو روز در آن قصر سعادت‌حصر، رونق‌افزای سلام‌خانه عام گردیده، خواص و عوام را شرف باردیدار داد. و پس از سلام اعیان و اشراف بار و کبار شهر و اطراف، از آنجا در بوستان تشریف برده در روز هشتم شعبان نشمین‌گاه خاص عمارت بوستان سرا را از رحل اقامت انداختن منّور و مزیّن ساخت و از حرکت و فرود مسعود حکّام ولایات و امصار محال را به ذریعۀ اشتهار آگهی داد.

به حضور رسیدن قند و خربزه و پوست سمور و کش از بخارا

و هم در روز هشتم مذکور ماه شعبان، حاجی عبدالهادی خان و میرزا عبدالخالق خان، ماموران فروش پوست قره‌گلی در بخارا، [را] ارقام فرمودکه: «دو تخته پوست‌کش اعلی و چهارتخته پوست سمور که هریک آن یک جلد پوستین ساخته آید خریده، مخصوص پوشیدن ذات شاهانه ارسال دارند.» و ایشان مقدار چهار سیر تخم خربزه را حسب‌الفرمان والا که در روز چهارم رجب چنانچه گذشت اصدار یافته، بود به مبلغ چهل و شش تنگه خریده و این مبلغ با مجموع اخراجات حمل و نقل آن به شمار پنجاه و سه تنگه رسیده آن را با مقدار هشتاد و نه پوت و سه قداق [قداق] خشتی، که از موضع کیف به مبلغ سه هزار و ششصد و سی و یک تنگه به فرمان والا خریده بودند و بهای آن با اخراجات حمل و نقلش، چهار هزار و یکصد و پنجاه و پنج تنگه و دو میری و شش فلوس به حساب آمد، و چهار بار خربزه که طلب کابل نمودن [آن] از پیش گذشت، گسیل حضور نمودند. و خربزه‌ها مطبوع و منظور افتاده به جز چهار دانه که شکسته و زخمدار شده

بودند، دیگر همه سلامت رسیدند. و از این کارروایی حاجی عبدالهادی خان که پسندهٔ خاطر والا آمد، از عریضه و استدعای او سی هزار تنگه برعلاوهٔ هفت هزار روپیه که به نام تقاوی تجارت، به او عنایت شده بود، مرحمت گشت. و ایشان از قفای ارسال داشتن اشیای مذکور، به فرمانی که به نام ایشان که انفاً گذشت اصدار یافت، دو تخته پوست کش به توسط حاجی میرکلان تاجر بخارایی از مسکاب، به مبلغ بیست و پنج هزار و یکصد و هفتاد تنگه و سه میری و هشت فلوس خریده، پوست سمور را از ندانستن زبان مردم آن ولایت که آن را به اسم دیگر یاد می‌کنند، به دست خرید آوردن نتوانسته، پوست کش را ارسال داشتند. و حضرت والا نمونهٔ پوست سمور را در بخارا، نزد آن دو تن فرستاده رقم کرد که آن را به مردم آنجا نموده، بعد چهار تخته خریده ارسال دارند. و این پوست‌کش در پایان کار که هر تختهٔ آن به قرب پنج هزار روپیه تخمیناً خریده شده بودند، در عهد امیر امان‌الله خان غازی به توسط محمدامین خان فراش‌باشی به کمتر از سه هزار روپیه فروخته شد.

عزل و نصب حاکم زیباک

و هم در خلال واقعات مسطوره، عبدالرحمن حاکم زیباک، که از سبب فرار اختیار کردن سیداحمدشاه منجانی چنانچه گذشت، طلب کابل شده بود، معزول و یوزباشی علی‌محمد خان سرپلی به حکومت آنجا مأمور گشت. وهم عبدالرشید خان پسر محمدحسین خان قوم ترکی، از فوت سربلند خان، مأمور حکومت حضرت امام تابع قطغن شد.

و هم در خلال احوالی که به شرح رفت، شیرین نام فوفل‌زایی، چهل و نه بار اشتر کشمش، از راه تجارت به قاچاقی در چمن برده، چون از طرف دولت فرود آوردن مال‌التجّاره به جز چمن که قدغن و برای هبوط قوافل، منزل قلعهٔ عبدالله خان معیّن و مقرر بود، در روز نهم شعبان حکومت قندهار را احکام رفت که شیرین فوفل‌زایی را محبوس ومطابق میزان بهایِ کشمش تجارتی که به قاچاقی برده و برعلاوه آن عمل به قدغن دولت ننموده است، جرم از او بگیرد.

شرح حال بغاوت قوم جاجی و مرتکبین بغاوت آنان

و هم در این روز سردار محمدانورخان را از تمرّد و طغیان ورزیدن مردم جاجی، که وعدهٔ ذکرش داده آمد، با فقیرمحمد نوکر و محمدافضل ناظر او و قدرت و ملک امیر و محمدامین و فیض که مرتکب شور و غوغا گردیده، برخود نام کرنیل و جنرال نهاده بودند، از عریضهٔ محمدالله خان حاکم جاجی و چمکنی که به حضور والا رسید معاجلاً با یک‌نفر محبوس از مردم جاجی که عزم حمله بر سپاهیان مقیمهٔ کوتل پیوار کرده، گرفتار زندان سیاست شده بود، طلب کابل شد، که به سرعت هر چه تمامتر، حاضر آیند تا بالمواجهه شفاهاً تحقیق و تفتیش تکذیب و تصدیق قضیهٔ تمرّد و طغیان ورزیدن آن قوم جاهل و وحشی به روی روز آید. و محمداکبر خان کرنیل، فوج پیادهٔ هزارهٔ قراباغی را ارقام رفت که تا زمان مراجعت سردار محمدانور خان و محمدالله خان، مواظب امور ملکی و سرحدی باشد. و سردار محمدانور خان پس از وصول در کابل، چنانچه بیاید، مأخوذ و مجرم آمده، مبلغ پنجاه هزار روپیه از او گرفته شد.

اجازت مراجعت افغانستان یافتن سردار یحیی‌خان

و مقارن این حال از وصول عریضه و تجدید عهد سردار یحیی‌خان و پسران و زوجهٔ او که از دیره دون چنانچه گذشت فرستاده و استدعای اجازت مراجعت در افغانستان کرده بودند، به حضور والا و شرف گذارش‌یافتن آن از مطالعهٔ ساطعهٔ شاهانه چنانچه وعدهٔ ذکرش داده آمد در روز یازدهم شعبان بدیشان ارقام رفت که: «در اثبات دوستی و صداقت و دولت‌خواهی شما همان عهدی‌که سابق کرده و به کلام شریف تمسّک نموده فرستاده بودید کلّیةً کافیست. للهالحمد اسلام و اعتقاد ما در طریقهٔ مسلمانی کامل و راسخ است که حاجت به معاهده و بیان دیگر در میان نمانده است که دوباره شما آن را به مراسلهٔ خود تکرار می‌کردید، امّا چون خود شما این عبارت را برای تجدید عهد نوشته و فرستاده بودید. این مکتوب شما نیز نگاهداشته شد و در باب آمدن شما که از سبب شدت سرما معطّل به تابستان گردیده بود، ملاحظه نمودیم که در نواح و مضافات کابل از مرحمت خداوند

تبارک و تعالی، در زمستان مواضع گرم و در تابستان مواقع سرد بسیار پرخضارت و نضارت نیکو موجودند، چنانچه برای زیست زمستان ولایت جلال‌آباد بسا خوب و مرغوب است و عمارات عالیهٔ پادشاهی توقف و تمکّن زمان و موسم سرما در آنجا آماده و مهیّااند و هم‌چنین برای ییلاق تابستان موضع پمقان موقع سرد و بسیار خوش آب و هوا و با نزهت و صفاست، که به کمال راحت و آسایش و رفاه اوقات گرما در آنجا به سر برده می‌شود، و از فضل و احسان خداوند این دو نعمت در هر دو فصل شتا و صیف برای اهالی دارالسلطنهٔ کابل ممکن و موجودند، که زمان گرما و سرما، پس از قطع مسافت نُه کروه از پاتخت تا پمقان شخص درک اعتدال هوای تابستان می‌تواند که تبدیل هوای گرم به سرد حاصل کند و در موسم حرارت هوا، پس از طی مسافت نُه کروه در پمقان واصل و به مرام نایل می‌گردد و هم‌چنین از راه تنگی غارو، پس از قطع مسافت نُه کروه به آن سرک که تا دهن تنگی مذکور رسیده است و موضع اتصال سرک جلال‌آباد و کابل، موقع صاف و همواری در دهن درهٔ مذکوره واقع و هوای آن گرم است، که از سرک مذکور به کمال زودی در جلال‌آباد می‌رسد، و لحظه به لحظه و قدم به قدم، هوا خوب شده می‌رود. پس عزم و ارادهٔ شما را منظور فرموده اجازت می‌دهیم که مع‌الخیر بیایید و قبل از حرکت خود از دیره دون جانب پشاور و کابل، از اعداد محفّه و محمل و تخت روان که محتاج‌الیهای عیال و اطفالند خبر بدهید، زیرا تا پشاور به سواری ریل خواهید آمد. کارکنان مقیمهٔ پشاور این دولت را خبر داده می‌شود که در آنجا تهیهٔ محفّه و محمل و تخت روان بنمایند و اگر میسر نشود اطلاع بدهند که از کابل گسیل شوند و پس از وصول و ورود در جلال‌آباد خود شما مختارید که در آنجا توقف و درنگ ورزیده فصل بهار در کابل بیایید و پسران شما که جوان و توانااند، اگر به سواری پیشتر از شما از راه تنگی غارو بی‌تکلیف عازم حضور شوند نیز مختارند و اگر در جلال‌آباد توقف نکرده در کابل بیایید، هم زحمت و مشقتی نخواهید دید.» و چون عریضهٔ ایشان را محمداسمعیل خان ارسال حضور داشته بود. بدو نیز از این اجازت حرکت مراجعت آنان آگهی داد، و هم به مادر عفت سیّر سردار محمدآصف خان و سردار محمدیوسف، جدا ارقام فرموده اعلام نمود.

رخصت مراجعت‌یافتن مولوی سوندی پدر داکتر غنی

و مقارن این حال مولوی سوندی‌خان، پدر داکتر عبدالغنی‌خان، نوکر و خادم این دولت و مترجم کتب و مکاتیب انگلیسی که از راه دیدار پسر خود، در کابل آمده و چندی به سر برده، رخصت مراجعت یافت. در روز پانزدهم شعبان، یک محمل تخت روان از دولت، برای سواری او مرحمت گردیده کارکنان این دولت در پشاور را ارقام رفت که تخت روان سواری مولوی مذکور را جهت سواری بعض اشخاص محترمه که از هند رهگرای کابل بشوند، در آنجا، نگاه دارند و هم چند محمل تخت روان با اسپ و یابوی فربه و توانا و پرقوت مدام حاضر و موجود داشته باشند، که راهپیمایان کابل به راحت و رفاهت، طی مراحل و منازل کرده واصل کابل شوند.

آغاز عروسی دختر سردار محمدابراهیم‌خان

و مقارن این حال، در روز نوزدهم شعبان، حضرت والا عزم آغاز و انجام عروسی زهرا نام، دختر سردار محمدابراهیم خان، پسر امیر شیرعلی‌خان مرحوم را که نامزد شهزادهٔ اعظم، سردار حبیب‌الله خان بود، جزم نموده، به سردار معزّی‌الیه ارقام فرمود که: «در این سال و این اوقات، عروسی آن بانوی مشکوی حرم احترام و شهزادهٔ رفیع و ساده، بالیُمْنِ و السَّعاده آغاز گردیده انجام پذیرد. و چنانچه در سال گذشته به والدهٔ ماجده و محترمهٔ شهزاده محمدعمرخان، سرخیل بانوان حرم شاهی فرموده بودیم که از طرف خود در باب امر این عروسی به شما بنویسد و از اقدام در تدارک این مرام به شما خبر دهد و از اشخاص معتمد و کارکنان پایهٔ سریر امارت و یکی از عمات محترمات را که از کابل در حسن‌ابدال بیایند و از اعداد و تعداد ذکور و اناثی که با ایشان همراه و آمدنی آنجا باشند، از خود شما استصواب جوید و شما نوشتید که من چیزی گفته نمی‌توانم و رقم کردید که همهٔ امور و حوایج خود را در این‌کار سعادت‌آثار خلّت‌دثار، مفوّض به حضرت والا نموده، هر چه رأی صواب نمای اقتضا فرماید، موجب سعادت و خوشبختی خود می‌پندارم. پس من از این رقیمهٔ شما عمّات محترمات ذات شاهانه را امر کردم که چون

وصلت و ازدواج عزیزانه و قومی در میان است، با هم کنکاش کرده، آنچه را لازم عزّت و رسوم خاندان شاهی بدانند، از لباس و اثاث و حلل و مصارف نخ و سوزن مروّج و غیره اشیا و اسباب مناسبهٔ مرسومه و کارآمد را سیاهه نموده، حاضر حضور نمایند. چنانچه از تقدیم سیاههٔ آنان چهل و سه هزار و یکصد روپیهٔ کابلی و سیزده هزار و ششصد و چهل و شش روپیهٔ کلّه‌دار و سه آنه، مکشوف افتاده به شمار آمد، و محمداسمعیل خان سفیر را ارقام شد که این مبلغ را در حسن ابدال احضار و تسلیم والدهٔ ماجدهٔ محترم عفت شیّم شهزاده نماید. و هم برای والدهٔ عفیفهٔ آن حرم سعادت محرم، شهزاده از مبلغ نقد و تجویز مذکور آگهی داد و محمداسمعیل خان سفیر مقیم کلکته و دوست‌محمد خان تاجر توخی، مقیم کراچی و ملاّ محمدعظیم خان تاجر کابلی مقیم بمبئ، از مأمورین و خدمهٔ معتمد این دولت را ارقام و اعلام رفت که حاضر خدمت سردار محمدابراهیم خان شده، هر چه او در باب تهیه و تدارک اسباب و سامان عروسی شاهانه امر کند، به تقدیم رسانند.»

و هم در روز نوزدهم مذکور ماه شعبان، محمداسمعیل خان سفیر را احکام رفت که: «سی و سه تخته تجیر رویه جیم استر صحن کورهٔ زردرنگ که ارتفاع هر یک دو و نیم ذرع کابل و در طول سی‌وسه ذرع باشد، با دو باب خیمهٔ ماهوت گلنار و شال امرتسری پسخانه و پیشخانه‌دار روتبهٔ هفت ذرع در چهار ذرع طول و عرض و یک تخته محفّهٔ و محمل پوش کمخواب گجراتی با سوزنی کمخواب گجراتی و نعلینچه و متکّای مخمل ابریشمین و ده تخته دسترخوان و سفرهٔ طعام‌خوری ده ذرعی و پانزده ذرعی طول و پنج باب خیمهٔ انگلیسی اعلی و اوسط پیشخانه و پسخانه‌دار، و چهار باب مکان و پنج باب خیمهٔ متفرقه و یک توب داکهٔ سرزری، برای پلاوغت مرسومهٔ فرقهٔ جلیلهٔ محمدزایی و نیم‌سیر به وزن کابل هیل خورد و نیم‌سیر میخک و چهارسیر نبات بندری و نیم‌پاو زعفران و ده باب خیمهٔ دوسرهٔ نظامی و چهار زوج راویهٔ چرمی و شش عدد مشعل مسین کوپی‌دار همه را جهت امر خیر عروسی به اتّفاق میرزا محمداسحق خان و میرزا الله‌داد خان و بکون‌داس هندو مقیمهٔ پشاور و مأمورین وجوه آرت اشتراء نماید و هم یکصد و بیست دانه طلای مسکوک بخارا و یک‌جلد کلام‌الله مذهّب سرلوحه‌دار نیز جهت

پلاوغت با یک عدد آینهٔ بلور قاب طلا به وزن شصت مثقال و چهل طاقه عرقچین قرص زرّین و چهل عقد بند زیر جامهٔ ابریشمین از کابل امر خریدن و فرستادن کرد و برعلاوهٔ آنچه به شرح رفت، مصارف ولیمه و جشن عروسی را از حلویات و مأکولات و شربتیات و چای و قند و شمع و ارباب طرف و غیره را محوّل به محمداسمعیل خان سفیر فرمود که شایان‌شان پادشاهی صرف و خرج نماید.

قاچاقی نمودن تجّار قندهار

و از دیگر سوی، درخلال احوالی که به شرح رفت، ولی‌محمد، برادر ماما شیرمحمد نام دکاندار بازار قندهار، پانزده بار انجیر و پنج بار مویز آبجوش را از راه قاچاقی در بازار چمن برده بفروخت. و نیز برادرزادهٔ حاجی یاسین نام تاجر، با بارهای مال تجارتی خود از راه قاچاقی وارد چمن شده، مال خود را در ریل انداخته، گسیل سند نمود. و نیز شیرین نام مذکور، یکصد و پنجاه بار اشتر کشمش سبز و منقّا در چمن رسانیده، تی‌جاندش و دولت‌رام نامان هندو، به ذریعهٔ ریل آن را در سند فرستادند. و پس از آن باز شیرین نام مزبور یکصد و پنجاه بار اشتر، شکر پاره، از راه قلعهٔ عبدالله خان، حمل و نقل داد و ماجرا از عرایض وقایع‌نگاران چمن و کدنی، به گوش راست‌نیوش حضرت والا رسیده، در روز نوزدهم مذکور ماه شعبان، محمدعلم خان حکمران قندهار را فرمان کرد که اسامیان مذکوره را محبوس کرده، به قدر بهای اموال و احمال مذکور هر چه به شمار آید، از ایشان جرم گرفته، تحویل خزانهٔ عامره نماید.

مشمول عواطف خسروانه شدن غلام نقشبند مهاجر

و مقارن این حال حضرت والا، غلام‌نقشبند خان از اربابان سکنهٔ موضع تهکال، تابع پشاور را که هجرت اختیار کرده با عیال و اطفال خود در کابل آمده، شرفیاب بار گشت، مشمول عواطف خسروانه نموده، در روز بیستم شعبان، هزار و دوصد روپیه کابلی به نام وظیفهٔ مستمرهٔ سالانه، برای او معیّن و مرحمت فرمود. و هم میرزا محمدیوسف خان، سردفتر مشرقی از قوم تاجیک غزنین را ارقام کرد، که در موضع نرنگ علاقهٔ کنر، تابع جلال‌آباد. که سپهسالار غلام‌حیدر خان مرحوم در

آنجا، نهر جدید حفر و جاری کرده است، یکصد جریب زمین قابل‌الزّراعت به عنوان موهبت، از طرف دولت به او بدهد که به فلاحت، تحصیل امور معیشت نموده، روز راحت و رفاهت به سر برده، مواظب و مشغول طاعت خداوند و دعای دوام دولت باشد.

مبذول عنایت ملوکانه شدن پروانه نام بدخشی

و هم در این هنگام پروانه نام، خال دختر آقسقال محمدیونس خان بدخشی، که خواهرزادهٔ خود را به نام کنیزی حرم محترم شاهی آورده بود، مشمول الطاف شاهانه آمده، در روز بیستم مذکور ماه شعبان در سالی دوصد روپیه، به اسم تنخواه، برای [او] عنایت و معیّن و مرحمت و مقرّر شد.

وقایع ماه رمضان سنهٔ هزار و سه صد و هجدهٔ هجری

در روز دوشنبه غرّهٔ رمضان، بدون آن که محمدنوروز خان، کوتوال تاشقرغان، عرض و استدعای افزایش تنخواه خود کند، حضرت والا، نظر به صداقت و اخلاص خدمت و دیانت او، در ماهی شصت و هفت روپیه، بر اصل مشاهره و معاش معینهٔ او افزون فرمود. اصل و اضافهٔ آن در سالی یکهزار و دوصد روپیه در شمار آمد.

تنخواه یک ماههٔ مستر ارنلد و شیخ نصرالدّین ترجمان

و هم در روز سوم رمضان، حضرت والا به استدعای محمداسمعیل خان سفیر، مبلغ یکهزار و نهصد و شش روپیهٔ کلّه‌دار مشاهرهٔ یکماههٔ مستر آرنلد مترجم انگلیس و شیخ نصرالدّین ترجمانان کتب علوم و فنون مخترعات و صنایع جدیدهٔ اروپایی و انگلیسی و غیره را با آن که کاری نکرده و نیز در ابتدا مستر مذکور، به دروغ مشاهرهٔ معینهٔ خود را هفتصد روپیه کلّه‌دار اظهار کرده و در حقیقت در ماهی

ششصد روپیه تنخواه داشت و حضرت والا قرار اظهار کاذب او، نصف آن را در ماهی سه صد و پنجاه روپیه افزوده چنانچه گذشت، در ماهی یکهزار و پنجاه روپیه معیّن نمود و در این وقت کذب او به منصهٔ ظهور افتاده مکشوف افتاد. بر طبق واقع به محمداسمعیل خان ارقام نمود که قرار ذیل به هر دو تن بدهد: نهصد روپیه از بابت اصل و اضافهٔ مشاهرهٔ معیّنهٔ مستر آرنلد با یکصد و پنجاه و شش روپیه به نام پنسن به او و هفتصد و پنجاه روپیه اصل و اضافهٔ تنخواه معیّن شیخ نصرالدین را با یکصد روپیه به نام پنن به خودش برساند و مجموع همه را که یکهزار و نهصد و شش روپیهٔ کلّه‌دار به شمار می‌آید به حساب مشاهرهٔ یک ماههٔ هر دو تن مجرا نماید.

مسترد شدن باغ و زمین سردار محمدطاهرخان

و هم در این روز از عریضه و استدعای سردار محمدطاهر خان، پسر سردار محمدشریف خان، برادر امیر شیرعلی‌خان مرحوم، که در ابتدا از معاندت دولت فرار اختیار کرده، در غربت روز عسرت و ذلّت به سر می‌برد و بعد از پریشانی روزگار که دوچار حالت زارش آمده، به واسطهٔ عریضهٔ ضراعت و توبه و انابت، استدعای خدمت و عفو خطیئت کرده، مأمور وقایع خفیه‌نگاری سردار والاتبار و امیر محمدیعقوب خان و تبعه و خدمهٔ ایشان و غیره معاندین دولت در هند شد. و معلومات و نظریات صحیحه، از حالات آنان حاصل کرده به حضور والا نگار همی داد. و حضرت والا نظر لطف به سوی او کشوده، یکصد و ده جریب و پنج بسوه و یازده بسواسه زمین باغی واقع قریهٔ بینی‌حصار کابل او را که ضبط دولت بود، مسترد فرموده و هشت جریب و چهار بسوه و هفده بسواسه که از دیگر اراضی ضبطی دولت ضمیمهٔ باغ او شده بود، امر نمود که از اراضی مزروعی و باغی او وضع کنند و به خود [او] ارقام کرد که این زمین و باغ خود را به هرکس می‌گوید بنویسد که تفویض او شود.

ارسال نذرانهٔ سردفتر قطغن و حاکم جاغوری

و از دیگر سوی، در خلال احوالی که رقم شد، دوصد تنگه میرزا محمدشریف خان قزلباش که سردفتری قطغن داشت و ششصد قران محمدسالم خان حاکم جاغوری، به نام نذرانه و صدقهٔ سلامتی، ذات شاهانه که در ایّام التهاب نائرهٔ و با به گردن گرفته بودند، و حضرت والا با صحّت و بهجت از پمقان نهضت‌فرمای شهر و مقرّ سلطنت گشته، از ورود مسعود و صحّت مزاج وهاج عاقبت محمود، به حکّام و عمّال و غیره مأمورین دولت چنانچه گذشت اعلاناً آگهی داده بود. ارسال داشته درجهٔ قبولی و رتبهٔ منظوری یافت.

شرح حال محمداسمعیل پسر نایب عاشور واخانی

و از دیگر سوی در خلال واقعات مسطوره، محمداسعمیل خان، پسر نایب عاشور واخانی، از بزرگ‌زادگان شغنان، تابع بدخشان، که لعل‌بیگ خان برادر بزرگش به واسطهٔ نسبت قومی که با مسمّاة اصیله بیگم والدهٔ ماجده شهزادهٔ اعظم سردار حبیب‌الله خان و شهزادهٔ محترم سردار نصرالله خان داشتند، عمر به خدمت متقّبانهٔ شهزادهٔ آزاده، سردار حبیب‌الله خان، به سر برده. چون وداع زندگی گفت، نعش او به امر شهزادهٔ ممدوح، به اتّفاق و همراهی برادر مذکورش، از کابل در شغنان حمل و نقل داده مدفون گشت. پس از دفن و چیدن بساط عزادارای و فاتحه‌خوانی، کفران نعمت نموده با ایشان سیف نام و ارباب طلابیگ و ارباب شکون‌بیگ و سرفراز نام خسرزادهٔ خود، همه از مردم واخان، روی از سعادت برتافته، با عیال و اطفال خود فراراً، داخل خاک مقبوضهٔ دولت روس شد و در آنجا دوچار ذلّت و عسرّت روزگار آمده، ناچار و خودسرانه در واخان مراجعت کرد. و محمدغنی خان حاکم آنجا دوازده فرد، خاش گاو، که در نزد محمدحسن خسرزادهٔ محمداسمعیل بود ضبط کرده به فرمان مورخهٔ روز یکشنبه چهاردهم رمضان که به نام او اصدار یافت، همه را گسیل کابل نمود. و این محمداسمعیل در عهد امیرحبیب‌الله خان سراج‌الملّة والدّین، از راه توبت و انابت در کابل آمده، معفو و

دارای مشاهرهٔ معاشیه گشت. و مسمّات زمّوی مُغَنِیّه را که آواز نیک و شکل خوب داشت، به زنی گرفته و چندی با او به سر برده، پدرود زندگی کرد.

شرح حال طلب کابل شدن قاضی عبدالشکورخان

و از دیگر سوی در خلال احوالی که به شرح رفت، قاضی عبدالشکور خان از پرتو وصول افکندن فرمانی که از غفلت در کابل آمدن خود نموده بود، و وعدهٔ ذکرش داده آمد، نقل عریضهٔ سابقهٔ خود را باشرحی از عداوت وخصومت آخندزاده محمداعظم خان نسبت به خویش رقم کرده، تطویل بلاطایل و تحصیل حاصل، به روی کار آورد که شاید حجّتی برای دفع عتاب حضرت والا شده، او را از قندهار در کابل نطلبد و اگر بطلبد، گفتار آخندزاده محمداعظم خان دربارهٔ او مسموع نگردیده، موجب زجر و توبیخش نشود، و حضرت والا، که به تعجیل در کابل رسیدن او نظر به ارقامی که کرده بود توجه داشت، در روز بیست‌ویکم رمضان مجدداً و مؤکّداً بدو رقم فرمود که: «شما را متوالیّاً ارقام وامر کردیم که شرفیاب حضور شوید تا سخنان زیاد شخصی که من باب ارتکاب شما به امور خلاف قاعده گفته است معلوم گردد و صدق و کذب آن مکشوف افتاده بالمواجهه تحقیقات حالات طرفین از قوه به فعل آید، و شما اهمال و اغفال قرین حال خود ساخته، تا کنون حاضر نیامدید و مدّتی به ارسال و مرسول روز گذارنیده خود را مشغول به عدم تعمیل امر کردید. پس اگر در این روزها به سرعت و شتاب حاضر نشدید، یقین کنید که هرچه از کردار بیرون از قاعده‌ای اسلامیّت شما را گفته و نوشته‌اند، همه صحیح و راست است و از شما پرسش و سرزنش می‌شود، و در صورتی که خود شما از افعال و اعمال خود شرمنده و منفعل باشید و ملزم شوید، فکر خواهید کرد که شما را در عین خوردسالی، به منصب جلیل و مسند نبیل قاضی قندهار ممتاز و سرافراز ساختم، و عرصهٔ هجده سالست که قاضی و حاکم امور شرعی می‌باشید. و با این ملاطفت و عاطفت و مهربانی و نوازش ما که نسبت به شما مبذول آمده‌اند، اگر رفتار ناهنجار و کردار ناسزاوار از شما به منصهٔ ظهور و بروز رسیده باشد، البته به قدر جنحه و جنایت و انفعال و خجالت خود، مستوجب و مستحقّ بازخواست و زجر و سیاست پادشاهی خواهید شد. باری اگر در قندهار

و عرض راه باشید، به سرعت باد و تعجیل و شتاب سحاب، خود را در کابل برسانید و تأکید دانید.» و او پس از وصول در کابل باریاب گردیده و بسی از سخنان پرپیچ و تاب عتاب‌آمیز از قبیل شیطان و مفسد و شریر و فتنه‌انگیز، از زبان حقّ بیان حضرت والا شنیده، محبوس سخت و مغلول گشت. و در عهد امیر حبیب‌الله‌خان سراج‌الملّة والدّین معفو و از حبس رها گردیده و پس از چندی مأمور دادن املاک طوایف هزاره به افغان شده، قبایل زیادی از هزارگان را بی‌وطن و فرار خارجه ساخت. و در پایان کار از عریضه و استدعای سعدالدّین خان، قاضی‌القضاة پدر خود در ماه رمضان ۱۳۲۹ که امیر حبیب‌الله خان سراج‌الملّة والدّین در پمقان اقامت ییلاق داشت، از فوت میر فضل‌الله، مفتی عسکری در سفر حج، مأمور افتای لشکری شد. و در عهد امیر امان‌الله خان، پس از مرگ پدر خود، به منصب قاضی‌القضاتی نایل آمده، و پس از چندی تبدیل یافته به منصب ریاست محکمۀ تمیز واصل گشت، و آخرالامر از عدم درایت معزول و خانه‌نشین گردید و تا کنون که ماه رجب ۱۳٤۳ قمری هجریست روز عبادت و طاعت خداوند بی‌مانند به سر می‌برد که إنْشاءَالله تفصیلات حالات او در مواقعش، جابه‌جا، ثبت و رقم شده می‌آید.

تعداد مبالغ بهای آلات و ادوات خریدگی دولت افغانستان

و هم در خلال احوال مذکور، حسب‌الامر حضرت والا مبالغ بهای آلات و ادوات و اسباب کارخانۀ بخار و اتواب و تفنگ و تفنگچه و فشنگ و غیره که از بدو جلوس میامن مانوس والا برتخت امارت مورثۀ آبایی خود، تا روز نهم رمضان این سال مطابق ۳۱ ماه دسمبر سنۀ ۱۹۰۰ میلادی از اروپا خریده در کابل آورده شدند و جابه‌جا ثبت تاریخ گشت، به میزان سنجش آمده. مجموعاً سه کرور و بیست و دو لک و چهل و دو هزار روپیه کلّه‌دار، که به شمار اهالی اروپا سی و دو ملیان و دویست و چهل و دو هزار از روپیۀ مذکوره و تخمیناً شصت و دو ملیان روپیۀ کابلی باشد به میزان رفت. و بازپرس تنقیح محاسبه و تطبیق آن با تمامت اشیای خریداری محوّل به میر محمدقاسم خان سردفتر بولک اول دارالانشاء و ادارۀ تحریرات حضور شد و او علم به همۀ آنها و بهایش، جزو به جزو، رسیدگی کرده

مطابق آمد. به خلاف عهد امیر حبیب‌الله خان سراج‌الملّة والدّین که قرب نود لک روپیه نقد از خزانهٔ دولت به نام بهای آلات و ادوات کارخانهٔ بخار و ماهوت و بنات و غیره اجناس کارآمد لباس نظام و غیره برده شده، از مبیعات و مشتریات هیچ در میان نبود و بدین‌واسطه که مبادا این خیانت به منصهٔ ظهور رسد، تمامت دفاتر آن عهد و عصر در عهد سعادت‌مهد امیر امان‌الله خان غازی به هر وسیله و ذریعه که حرق آتش و غرق نهر گشت، حتی کتب دفاتر که هزاران جلد منتهی می‌شدند و حکم غرق و حرق آنها را صادر کردند با وقایه‌های چرمی و اوراق زیادی خالی از تحریر، که کاغذ سپید و کاری بودند، از دفاتر و تحویل‌خانه‌ها برآورده، و به نام به دریا انداختن و به آتش سوختن به کرایهٔ دولتی حمل ونقل داده، به مردم شهر فروختند. و جهانی را مملو از کتاب ورق سپید و وقایهٔ چرمی کرده همه را بی‌نیاز ساختند.

وقایع ماه شوال سنهٔ هزار و سه صد و هجدهٔ هجری

فوت علیاحضرت وکتوریا

در روز سه شنبه، غرهٔ شوال، که عموم اهل اسلام به فراغبال و رفاه حال، سرگرم ادای نماز عید و زکوة فطر و مشغول عیش و عشرت و قرین مسرت و بشاشت بودند، علیاحضرت قیصرهٔ هند و ملکهٔ فاتح و نیک شگون انگلستان، که در عهد سلطنت او، بسی ممالک و بلاد از قارات خمسه، مفتوح و ضمیمهٔ مستعمرات دولت انگلیس گشت و ممالک متصرّفهٔ مستعمرهٔ‌اش اقصی‌الغایت وسعت پذیرفت، پدرود جهان کرده، رخت از تخت، به تابوت کشید و تاج پادشاهی را وداع گفته، رخ در زیر نقاب تیرهٔ تراب نهفت. و مستر جی بی کاتری، خادم و نوکر این دولت، از پشاور فوت او را به حضرت والا خبر داده، او را ارقام رفت که: «در لندن شده، از طرف این دولت و ذات شاهانه، اعلیحضرت پرنس ویلز آف را

تهنیت و تبریک جلوس برتخت سلطنت و تعزیت و تسلیّت مرگ مادرش را به تقدیم رساند.»

مبلغ قرض سردار یحیی خان و پسران او

و از دیگر سوی، در خلال واقعات مسطوره، سردار یحیی‌خان که با پسرانش چنانچه گذشت اجازت آمدن در کابل یافت، از قرض‌داری خود و تعلّقات خود که بیست‌وپنج هزار روپیه کلّه‌دار به شمار آمد، نزد محمداسمعیل خان سفیر، برادر خود، اظهار کرد که شوق رفتن کابل را نهایت داریم ولیکن به مبلغ مذکور، که مازاد راه در شمار آمده است، نمی‌توانیم حرکت و طی مسافت کنیم. و اگر چنانچه باغ و سرای واقع دیره دون و مملوک خود را که مبلغ سی و یکهزار روپیهٔ کلّه‌دار صرف خرید و تعمیر آنها شده است، بفروشیم و آهنگ فروختن کنیم، امیر محمدیعقوب خان و سردار محمدایوب خان که با تبعه و خدمه و منسوبان خود معاند دولتند، آگاه شده خریدار را اغوا می‌کنند که ارزان از دست ما بکشند. و او از این اظهار برادر و برادرزادگان خود، به حضور والا نگار داده، حضرت والا ارقام و احکام فرمود که: «مبلغ بیست و پنج هزار روپیه، از فارن سکرتر کشور هند به موجب فرمانی که به نام او ارقام شد، از مبالغ عطیّهٔ مستمرهٔ سالیانه دایمهٔ دولت انگلیس گرفته، به سردار یحیی‌خان و پسرانش بدهد و قباله و سندات باغ و عمارات ایشان را به قبض آورده، در ازای این مبلغ به بهای مناسب بفروشد. و اگر به کمتر از این مبلغ به فروش رود، در کابل از تنخواه ایشان که معیّن می‌گردد وضع می‌شود» و اگر اضافه‌تر فروخته شد، افزونی آن به ایشان داده می‌شود. و هم یک محمل محفّه با شانزده تن کهاربردار، از کابل، مأمور رفتن در پشاور کرد، و به کارداران این دولت در پشاور ارقام فرمود که سه محمل محفهٔ دیگر در آنجا آماده و مهیّا کنند که یکی مخصوص خود سردار یحیی خان و سه محمل دیگر آنها خاص والدهٔ ماجدهٔ سردار محمدآصف خان و دختر سردار ولی‌محمد خان، زوجهٔ محمدآصف خان و چهارمین خاصهٔ دختر عبدالله خان از نبایر سردار سلطان‌احمد خان بوده، ایشان را به راحت و رفاهت سواری آنها از پشاور در کابل برسانند، و هم پنج عدد تخت روان با دوازده رأس یابو، از کابل و نُه رأس اسپ سواری از

جلال‌آباد گسیل پشاور فرمود. و از تعیین و تجربهٔ امور مذکور، به خود سردار یحیی‌خان آگهی داده، به ویسرای کشور هند نیز از حرکت او جانب کابل ارقام و اعلام فرمود. و ایشان مبلغ مذکور را صرف ادای قرض و راحلهٔ راه خود نموده، در پایان‌کار چنانچه بیاید، به عصر موهبت حصر امیرحبیب‌الله خان، سراج‌الملّة والدّین، بهای باغ و سرای خود را نیز خود گرفتند.

حصول پنج لک تنگه از تاجران بخارا

و از دیگر سوی، در خلال احوالی که رقم گشت، قاضی کلان و قوش بیگی حکومت بخارای شریف، از التفات‌نامهٔ ملاطفت آیات حضرت والا، و وکیل ذات شاهانه، قرار دادن آن دو تن را در خصوص حصول و عدم حصول مبلغ نوزده لک و چند صد تنگه که از پیش رقم شد، خرسند و شادخاطر گردیده، نظر به مِهر و محبت اخوت اسلامی و اتحّاد مذهبی، پنج لک تنگه را از میرحکمت و میرزا محی‌الدین تاجران بخارا، که خود را به در افلاس زده بودند، حصول و تسلیم حاجی عبدالهادی خان مأمور فروش پوست قره‌گلی این دولت در بخارا کردند. و پس از آن قوش‌بیگی، محمدشریف خان، ایل‌بیگی، خادم و نوکر این دولت و مقیم بخارا [را] نزد خود خواسته و اعزاز و احترام فوق‌العاده نسبت بدو از قوه به فعل آورده، مکتوب ملفوف و سربسته‌ای را که در پاسخ مفاوضت‌نامهٔ حضرت والا نگار داده بود، تفویض او و التماس کرد که آن را گسیل درگاه افغانیان پناه نماید و دو ثوب چوخای کمخواب و یک ثوب چوخای مخمل ابریشمین، به نام خلعت، به او عطا نمود؛ و از قفای آن قاضی کلان نیز پاسخ ملاطفت‌نامهٔ خلّت ختامهٔ حضرت والا را تسلیم او و خواهش فرستادنش را در کابل کرده یک ثوب چوخای حصاری خلعت داد و او هر دو مکتوب ایشان را گسیل حضور والا داشته، از ماجرای مذکور برنگاشت. وحضرت والا، یک‌ثوب چوخای ابرهٔ اعلای زردکار کشمیری و یک طاقه شال خلیل‌خانی رنگ یاسمنی و پنج توب داکه ململ اعلی و یک رشته تسبیح اعلی، از سنگ شاه مقصود ساخت قندهار، به نام قوش‌بیگی و یک ثوب چوخای ابرهٔ زیره رنگ کشمیری، بادام بوتهٔ اعلی و یک طاقه شال لنگوته‌ای، رنگ

فاخته‌ای و پنج توب ململ و یک رشته تسبیح سنگ شاه مقصود، برای قاضی کلان در روز بیستم شوال ارسال فرمود.

و از دیگر سوی، درخلال واقعات مسطوره، حاجی‌عبدالهادی خان و میرزا عبدالخالق خان، پوستهای قره‌گلی پارسال را که حکمران ترکستان، گسیل بخارا نموده بود، به نوزده لک و هشتاد و هشت هزار و هشتصد و بیست تنگه، به جوره‌بیگ نام تاجر بخارایی فروخته و هم چهار لک و چهل هزار و هشتصد و چهار تنگه را با یکصد و دوازده خشت نقرهٔ یامو و هشت و نیم مثقال که قاضی کلان به وکالت حضرت والا، از حکمت‌الله و میرزا محی‌الدین نامان گرفته بر علاوهٔ آنچه گذشت، تسلیم ایشان نموده بود، معروض داشته از همه برنگاشتند و حضرت والا امر و ارقام نمود که همه را کاغذ منات خریده ارسال دارند.

شرح حال حاجی سیدقاسم بغدادی

و هم در این هنگام، حاجی سیدقاسم نامی، از قاطنین بغداد شریف، از راه بخارا، وارد مزارشریف شده نزد سردار محمدعزیز خان [حاکم] ترکستان اظهار کرد که شجرهٔ نسب خود را با پاسپردهای دول به دست دارم و چون قرض‌دار و مفلس و پریشان روزگار شده‌ام، از بغداد راه ماوراءالنهر برگرفته و شجرهٔ صحّت نسب سیادت خویش را به مسلمانان نشان داده، و نذرانه حاصل نموده، به انجاح این آرزو در این‌جا آمدم و از این‌جا عزم رفتن در کابل دارم که به مرام دیدار والا نایل و به مقصد و مدّعای [خود] واصل گردم. و حکمران ترکستان این اظهار او را به حضور والا نگار داده، حضرت والا در روز شنبه بیست و ششم شوال ارقام و از حالت او اعلام فرمود که: «این شخص جاسوس اهالی ملّت نصاری است، فوراً و بلادرنگ او را از آن ولایت تبعید و رهسپار خارج مملکت کند.»

عزم حضرت والا بر زیاد نمودن [آب] آیبک و غیره

و هم در این هنگام حضرت والا که همت والا نهمتش همواره مصروف جلب منفعت و تعمیر مملکت و رفاه حال و کثرت مال و منال رعیّت وریع و دخل ملّت بود، در روز دوشنبه بیست‌وهشتم شوال، محمدحسن حاکم آیبک و تمامت

کدخدایان و اعیان مردم آنجا را با اهالی خرم و سارباغ، فرمان فرستاده نگار داد که: «در ایّام مرحله‌پیمایی و شقّه‌کشایی رایات عالیات، از چهار ولایات ترکستان جانب کابل. سرکار ما در تمامت راه تا به حد قره‌کوتل، نظرانداز اطلال و درجات جبال بود و مشاهده می‌نمود که اگر ممکن باشد چشمه‌سارها را که در آنحدود واقع‌اند، از خاک و سنگ و گل و خس و خاشاک پاک فرموده، آب نهر تاشقرغان و خرم و سارباغ را افزونی به روی روز آرد و بنابراین اندیشه، ده دوازده نفر از اشخاص بخرد مردم آن موضع را گسیل کابل نمایند که سررشته اجرای امر منسوبهٔ مذکوره به ایشان هدایت و ارشاد گردد تا چشمه‌سارها را پاک ساخته، رفاهت حال اهالی آنجا به روی روز آید؛ و هر واحدی از اشخاص منتخبهٔ آمدن در کابل را، صد روپیه از جانب دولت، زاد و راحلهٔ راه داده رهسپار سازند.» چنانچه این‌کار در محل اجرا آمده، آب افزونی یافت، که إنْشاءَالله در موقعش رقم خواهد شد.

مرسومه‌خواران دولت

و هم از بدو جلوس میامن‌مانوس حضرت والا، تا برقرار بودن حیات عاریت ذات شاهانه و عهد امیر حبیب‌الله‌خان سراج‌الملّة والدّین، مرسومه‌خواران خوان احسان سلطنت، چهار تن بودند. چون ناظر محمدصفرخان مُهردار و دلاک خاصه‌تراش و فراش‌باشی و بابا برق شاطر، که هزاران روپیه از حکّام و مامورین دولت، همه‌ساله به ذریعهٔ فرمان حاصل می‌کردند و از جمله مبلغ مرسوم بابا برق در سالی هزار و نهصد و پنجاه از ترکستان و هم‌چنین از قطغن و بدخشان و قندهار و هرات و غزنین و جلال‌آباد که حاکم‌نشین بود می‌رسید و از دیگران نیز بدین منوال مرسوم و برحال بود، چنانچه جابه‌جا از پیش مرسومات هر یک رقم شده آمد.

وقایع ماه ذیقعدهٔ سنهٔ هزار و سه صد و هجدهٔ هجری

در اواخر ماه گذشته، مستر فرید ایدن و مستر کلپین نامان، جواهرفروشان شهر مدراس هندوستان، از فرمانی که در تضاعیف واقعات ماه جمادی‌الاولی به نام تی آر تاکر و غیره جواهریان سکنهٔ شهر مذکور، از عریضه و استدعای در کابل آمدن خودشان چنانچه گذشت اصدار یافته بود، آگاه گردیده و عزم آمدن در کابل جزم کرده، معروض داشتند که: «اگر رای صواب‌نمای والا اقتضا فرموده، ایشان را اجازت دهد با جواهر شاهواری که در دست ابتیاع دارند، شرفیاب سدّهٔ علیا آمده، هرقدر از آنها را که حضرت والا بپسندد و مطبوع طبع لازم‌الاطاعة والاتباع افتد، به بهای مناسبی که کثرت منفعت و خسارت بایع و مشتری در میان نیاید، در معرض بیع و شراء در آمده، عقد خرید و فروش آن منعقد گردد.» و حضرت والا از مطالعهٔ این عریضه و استدعای آنان، در روز شنبه سوم ذیقعده مطابق بیست و سوم فروری سنهٔ ۱۹۰۱ میلادی فرمان اجازت آمدن در کابل به نام آن دو تن ارسال فرمود، و هم امیرمحمد خان نایب‌سالار نظامی را هدایت و ارشاد نمود که ده تن از سواران نظام با یک نفر جماعه‌دار، برای حراست و بدرقگی آنان مأمور و رهنورد سرحد کند که آن دو تن تاجر جواهر را به حرمت و حراست در کابل برسانند.

مورد الطاف شاهانه شدن بهادرخان و قوم او

و مقارن این حال، صفرنام، عم بهادر خان غلام‌بچه، دختر خود را به نام جاریه آورده به خدمت حرم عفت توام شاهی تقدیم و استدعای آغاز و انجام امر عروسی بهادرخان، برادرزادهٔ خود کرد. و حضرت والا نظر لطف و موهبت به سوی او کشوده، دوهزار روپیه به اسم شیربهای دختر، او را زاد و راه و خرج ولیمهٔ ایل و الوس او، و سه صد روپیه به اسم توشهٔ راه خود او، و به هر واحدی از شش نفر قوم قریب او که با دختر او آمده بودند، یکصد و پنجاه روپیه و به هر یک از

شانزده تن قوم بعید او که همراه در کابل آمده بودند، شصت روپیه که مجموع همه چهار هزار روپیه در شمار آمد، عطا کرد، و هم در سالی پنجصد روپیه تنخواه برای خود صفر معیّن و مقرّر فرمود.

خرید اتواب جرمنی و تعداد مبلغ بهای آنها

و هم در این هنگام، مستر فرید کروپ آلمانی، ساکن و متوطّن شهر اسپین که فرمان والا در باب ساختن و پرداختن توب و تفنگ و فشنگ برای دولت افغانستان، چنانچه گذشت، اصدار یافته بود، عریضه‌نگار شده به ذریعهٔ مستر جی بی کاتری، خادم و نوکر این دولت، فرمایش خرید اتواب و غیره آلات و ادوات حربیه نیز به واسطهٔ او با وی شده قرارداد در میان آمده بود. آن را با عکس و قلیشهٔ اتواب ارسال حضور داشته برنگاشت و استدعا نمود که هشت لک و شصت و چهار هزار و ششصد و پنجاه مارک از مسکوک و مروّج دولت و مملکت آلمان که تخمیناً چهل و دو هزار و چهارصد پوند انگلیسی به شمار می‌آید، تحویل بانگ دوش ایشیاهش، واقع کلکته فرموده، به او رسانیده شود. و حضرت والا از روی عکس و قلیشه، یکصد ضرب توپ و اشیاء و آلات دیگر که او فرستاده و نگار داده بود که دوازده ضرب آن ده پنی و زود فیر کوهی و مکمل از کل سامان و قورخانه به قدر ضرورت می‌باشند و چهارده ضرب آن هفت پنی و کوهی و دشتی، آماده و مهیّا و مکمل اسبابند و دو ضرب آن سیاه‌کار، با اسباب سیاه‌کاری شده که در افغانستان ساخته و پرداخته شوند و دوازده ضرب آن ده پنی و زود فیر کوهی سیاه‌کاری شده با اسباب سیاه‌کاری و فشنگ به قدر ضرورت دارند و دوازده ضرب آن هفت پنی و کوهی، فشنگ برنجی سیاه‌کاری شده، با خول فشنگ خالی به قدر ضرورت‌اند و دوازده ضرب آن دوازده پنی جلوی سیاه‌کاری شده، با اسباب مکمّل سیاه‌کاری و خول فشنگ خالی به قدر ضرورتند و شش ضرب آن، خمپارهٔ مارتمر و دوازده ضرب آن ده پنی جلوی ده پنی و دوازده پنی‌اند و چهار ضرب آن خمپارهٔ هوت زر پانزده پنی جلوی‌اند سیاه‌کاری شده: با تمامت اسباب سیاه‌کاری و خول فشنگ خالی به قدر ضرورت‌اند و دو ضرب آن دوازده پنی جلوی سیاه‌کاری شده با کل اسباب سیاه‌کاری و خول فشنگ خالی به قدر

ضرورت آماده شده‌اند و دو ضرب آن تیار و مکمل گردیده با قورخانه و دو ضرب آن سیاه‌کاری شده و چهار ضرب آن سیاه‌کاری شده ناتمام و جمله یکصد ضرب به حساب اندر آیند. بر طبق این سیاهه و جزو و ارسالی او، مبلغ شش لک و چهل هزار روپیهٔ کلّه‌دار، به اسم بارنس فارن سکرتر کشور هند از بابت مبالغ عطیّهٔ مستمرّهٔ همه سالهٔ دولت انگلیس که به این دولت می‌داد، حواله و امر کرد که داخل بانگ ایشیاهش نمایند که به مستر فرید کروپ آلمانی برسد.

خیانت میرزامحمدخان هزاره

و از دیگر سوی، در خلال واقعات مسطوره، ده هزار روپیهٔ کابلی، که میرزا محمد خان نام، از هزارهٔ قلعهٔ نو، تابع هرات، خیانت کرده و از دفتر سنجش بر عهدهٔ او مکشوف افتاد، سپهسالار فرامرز خان را در روز سیزدهم ارقام رفت که تحصیل و تحویل خزانه نماید. و این میرزا محمد خان، در عهد امیر حبیب‌الله خان سراج‌الملّة والدّین به منصب منشی حضور شهزادهٔ آزاده، سردار حیات‌الله خان، نایل آمده معزّز گشت.

مأمور اقامت کابل شدن آقسقالان زیباک

و هم در خلال واقعات مسطوره، سیّد احمدشاه نام منجانی فرار اختیار کرده چنانچه گذشت، عبدالرحمن خان حاکم زیباک و آقسقالان آنجا که تفریط و تقصیر در بازگردانیدن او نموده طلب کابل‌شده بودند، وارد دارالسلطنه گردیده و از جملهٔ اقسقالان، هفت تن فرار ماوراءالنهر اختیار کرده، پنج در کابل آمدند. وچون افعال و اعمال ایشان در باب رجعت دادن و مانع از فرار آمدن سیّد احمدشاه محقّق و مکشوف گشت، در روز سیزدهم مذکور ذیقعده به جنرال تاج‌محمد خان ارقام رفت که: «عیال و اطفال تمامت آقسقالان در کابل آمده و فرار کردهٔ زیباک را گسیل کابل نماید که در اطراف و نواح آن مأمور اقامت فلاحت شده در زیباک نباشند که باز مرتکب غفلت در خدمت دولت می‌شوند.»

به فریت اظهار خدمت‌کردن میرزا محمدعثمان

و از دیگر سوی، در خلال احوالی که رقم شد، میرزا محمدعثمان خان الکوزایی، که از دیرباز منصب سردفتر حساب‌گیری ترکستان داشت، با خامهٔ فریت شرحی از خدمت و صداقت خود نسبت به دولت برنگاشته، معروض حضور والا داشت که: «پانزده لک و پنجاه هزار تنگه، افزون از عمل سال ایت‌ئیل، عمل و به دولت خدمت کرده‌ام و هم‌چنین بر عمل سال تخاقوی‌ئیل افزونی به روی روز آورده، جمع و خرج هر دو سال را در دفتر سنجش فرستاده‌ام و هم بیست لک تنگه از بابت باقیات سنهٔ قوی‌ئیل ۱۳۱۳ و پیچی‌ئیلی ۱۳۱٤ زمان کارداری و عمل میرزا محمدنعیم خان به منصهٔ ظهور آورده، گسیل دفتر سنجش کابل نموده‌ام. و نیز یک لک روپیهٔ کابلی از بابت زکوهٔ گوسپند، افزون از سالهای گذشته حاصل و واصل خزانه کرده‌ام که جمله یک کرور و چهل و شش لک و شصت و هفت هزار و چهارصد و پنجاه و سه تنگه نقد به جز از اسپ و طلا و نقرهٔ یامو، از ابتدای مأموریتم تا کنون به دارالسلطنه رسیده است.» و از این قبیل خدمت‌نمایی‌ها درج عریضهٔ خود کرده. و حضرت والا که از حالت راست‌کاری و اخلاص‌شعاری و عکس آن از ناهنجاری و کج‌رفتاری عموم مامورین و خدمهٔ دولت از لشکری و کشوری، خصوص عمّال دیون آگاه بود و نیک می‌دانست که عموماً به جز طریق خلاف رهی نمی‌سپارند و همواره خیانت را به محلّ صداقت نهاده، اظهار خدمت می‌کنند. چه علم حاصل داشت که هریک ادعای اسلامیّت نموده و عهدنامهٔ ترک خیانت و خسارت به دولت داده، زمام امور و مهامی را به دست می‌آوردند و چون مشغول و مواظب کار می‌شدند، به‌جز خیانت و خسارت و سرقت مال دولت و اخذ رشوت از رعیّت و ایذا و آزار ملّت در هیچ کاری که سزاوار می‌نمود، اقدام نمی‌کردند و دوچار شکنجهٔ عقاب و عذاب حکومت آمده، مال و ملک خود و اقاربش ضبط دیوان سلطنت می‌گشت، فقرات مندرجهٔ عریضهٔ او را از دفتر سنجش پرسیده، مکشوف داشت که عمل و دخل هر دو سال کاردارای او که به نام خدمت یاد کرده است، نسبت به عمل و کارداری میرزا محمدنعیم خان، سیزده لک و سی و یکهزار و پنجصد و پنجاه و شش تنگه کسر و زیان به روی روز آورده است. و حضرت والا پس از حصول معلومات صحیحه، در روز چهارشنبه

چهاردهم ذیقعده در پاسخ عریضهٔ کاذبهٔ او ارقام فرمود که: «چنین قضایای کاذبه را نگاشته تصوّر می‌کنید که هر راست و دروغی را که خدمت پنداشته با خامهٔ حیلت و مکیدت بنگارید، بدون تحقیق و تفتیش در زمرهٔ خدمهٔ صادقهٔ دولت محسوب خواهید شد و بر مرام نایل و واصل خواهید گشت؟ و این را نمی‌دانید و در اندیشه جای نمی‌دهید که همهٔ امور نزدیک و دور، از جزیی و کلّی که به حضور برسد، تحقیق فرموده و سنجیده می‌شود، و سخنان راست و مطابق واقع سبب حسن خدمت و زیادت عزّت می‌گردد و گفتار دروغ چون چراغ بی‌فروغ، مورث خجلت و باعث ندامت و ذلّت می‌شود.»

تنبیه و تهدید عبدالله‌خان کارگزار

و از دیگر سوی درخلال واقعات مسطوره عبدالله خان قوم مشوانی افغان، که از طرف این دولت به نام کارگزار در مشهد مقدّس اقامت و قرار داشت، در اجرای بعضی از فرمایشات حضرت والا، تساهل و غفلت اختیار کرده طریق اهمال گرفت. و حضرت والا در روز دوشنبه نوزدهم ذیقعده با خامهٔ خاص بدو ارقام و انباه و آگاه نمود که: «در ابتدای ملازمت و نوکری خود چست و چالاک بودید و بر طبق تمثیل عوام، آهو را به تک می‌گرفتید و حالا کارها را در گرو طول زمان و عطالت می‌گذارید، نمی‌دانیم که کدام دوست مشفق و رفیق موافق با شما یار و مصاحب شده، لباسهای ملون را در نظر شما جلو داده است که تساهل و تغافل اختیار نموده به تعمیل فرمایشات ما اقدام نمی‌کنید؟»

خرید فیروزه از مشهد مقدّس

و هم در این ایّام، مبلغ پانزده هزار روپیه را عبدالله خان، کارگزار، که فرمان به نامش چنانچه گذشت اصدار یافته بود، فیروزه از مشهد مقدّس خریده ارسال کابل نمود.

شرح حال عیال و اطفال سیداحمد منجانی

و از دیگر سوی، در خلال واقعات مذکوره، عیال و اطفال سیّد احمدشاه منجانی، که فرار کرده و از فرار کردن او چنانچه گذشت، عبدالرحمن خان حاکم زیباک معزول و با آقسقالان آنجا طلب کابل شد. از عسرّت روزگار و ذلّت لیل و نهار به ستوه آمده، از چترار رهسپار معاودت در شغنان شدند و از زیر کوتل بروغیل به اندیشهٔ آن که گرفتار حرسهٔ سرحد علاقهٔ واخان نشوند، جانب چترار بازگشتند. و سه تن از نوکران سید مذکور با چیزی نقد و جنس در کوتل دیه‌گل، در حالتی که از چترار رهسپار شغنان بودند، گرفتار دست سرحدداران آمدند. و جنرال تاج‌محمد خان ایشان را با نقد و جنسی که باخود داشتند، در زیباک تفویض شیرعلی‌خان سرجان نموده، امر حفاظت و حراست کرد. و چانک روسی از شغنان متعلّق و متصرّف آن دولت، به جنرال تاج‌محمد خان نگار داده استدعا کرد که آن سه نفر و عیال و اطفال سید احمد را گسیل دارد. و او مکتوب چانک را ارسال حضور نموده، حضرت والا در روز بیست‌ویکم ذیقعده به جنرال تاج‌محمد خان ارقام فرمود که: «از طرف خود به چانک روسی رقم[کند] که قبل بر این، سید احمد مباشر فتنه و فساد شده، از راه ترک سعادت و اطاعت پادشاه اسلام، که در دین محمد صلی‌الله علیه وسلّم، اطاعت پادشاه فرض است، فرار اختیار کرده، در بادیهٔ ضلالت و خذلان دنیا و آخرت قرار گرفت، و از فتنه‌ای که در نهاد داشت، از چترار به عزم سرقت، از سرحد خاک دولت افغانستان عبور کرده، داخل خاک مقبوضهٔ دولت روس شد. و از شرارت و مفسدت او که در طینتش مخمّر و در طبیعتش مضمر است، در دین و مذهب ملّت اسلام دربارهٔ او حکم چنین است که ضرر رسانیدن و جور و ستم کردن بر او، موجب حصول سعادت؛ و احسان در حقّ او، مورث خسارت و ندامت است. پس لازم و متحتّم چناست که به هیچ‌گونه احسان و مروّت مشمول و لطف و مرحمت مبذول حالت او نشود. و شما که التماس عیال و اطفال و نوکران او را کرده‌اید، حضرت والا از امر و نهی دین اسلام، سر مو تجاوز نمی‌کند.» و در خصوص سه نفر نوکران او که گرفتار آمده بودند، رقم نمود که: «محکم و محفوظ نگاهدارد.»

طرز شکار شیر که حضرت والا تعلیم نمود

و هم در باب صید شیر که جنرال مذکور شکار کرده، و از عدم مهارت و واقفیّت او، یک‌نفر سپاهی را شیر هلاک کرده و او معروض داشته بود. حضرت والا با خامهٔ هدایت و ارشاد و تعلیم و القاء طرز شکار شیر را مفصّل بدو رقم کرد که: «قاعده‌ای شکار آن که، در آجام و جنگل جا دارد و گاهی که اسپ یا گاوی را شکار می‌کند، آناب چارگانهٔ زیرین و زبرین خود را در شرائین اوداج گلو و گردن آن فروبرده و فشرده، تمامت خون آن را که از زخم دندان شیر در فوران و جریان می‌آید می‌مکد. بعد مقدار سی الی چهل گام دورتر از لاش آن، قطره قطره بول خود را می‌چکاند که دیگر سباع از بوی آن، وجود شیر را در آن حوالی استشمام نموده آن را نخورند؛ و خود شیر پس از دو یا سه روز به سر لاش آن آمده خود را از گوشتش سیر می‌کند و راه خویش گرفته می‌رود پس از آن اگر دیگر درندگان حاضر آمده از آن بخورند خوف و بیمی احساس نمی‌کنند، پس نظر به این رفتار شیر که مذکور گشت چنین است که صیادی را که عزم صید شیر جزم کند، باید که در وقت مکیدن شیر خون شکار خود را و رفتنش از نزد صید به قرب لاش صید آن، کمین‌گاهی ساخته آن را مسقف از خس و خاشاک و خاک بپردازد و در اندورن رحل توقف و کمین انداخته، گاهی که عزم خوردن خود کرده بازآید، آن را هدف گلوله نموده از پا در اندازد و هلاکش سازد و اگر چنین نکند مثل شما که موش را صید نکرده‌اید باید که نخست شیر آدم را ضایع و هلاک ساخته، بعد خود آن کشته شود.

عفو شدن خرج و گرو گرفتن از هدایا و تحف حضور

و از دیگر سوی در تضاعیف واقعاتی که به شرح رفت، مستحفظین معابر طرق و گمرکچیان از هدایا و تحفه که اعیان و اشراف مملکت و حکّام و مأمورین دولت ارسال حضور والا می‌داشتند، [به] حاملان آنها ایذا و آزار رسانیده و زحمت داده خراج گمرک را می‌گرفتند. حضرت والا از عریضهٔ بعضی از ارباب تحف و هدایا بر ماجرا آگاه شده، در روز بیست‌ودوم ذیقعده عموم گمرکچیان و حرسهٔ معابر و مسالک را ارقام و احکام فرمود و اشتهاری انتشار داد که: «از آورندگان تحفه و

هدیه به حضور، خرج و گرو نستانند و زحمت و ایذا به ایشان نرسانند و هم هر که به خواهش و رضای خود آهنگ تحفه فرستادن به حضور کند و یا با خود بیاورد، بایست قبل از فرستادن و آوردن آن، جزو آن را از هر چیزی که باشد، ارسال نموده، فرمان حاصل کرده بعد گسیل دارند یا بیاورند تا گمرکچیان فرمان را دیده گرو و خراج از ایشان نستانند و هم نشود که کسی اشیای نفیسه و اسب و غیره را به نام تحفهٔ حضور، از بندر عبور داده، بدون ادای خراج آنها را در شهر بفروشند.»

و هم در این روز، در سالی پنج هزار روپیهٔ کله‌دار، بر اصل دوهزار روپیهٔ مذکور تنخواه ملا محمدعظیم تاجر کابلی، که در بمبئی اقامت داشت و اشیای خریداری دولت و تجار ملت را ارسال می‌داشت و خدمات او در نظر مرحمت منظر والا مستحسن افتاد، افزودن شده، اصل و اضافهٔ آن در سالی هفت هزار روپیهٔ کلّه‌دار ثبت دفتر تشخیص گشت.

تعیین بهای تفنگ خریداری حضرت والا

و مقارن این حال مستر ایم جی پیک فرانسوی، دو میل تفنگ ریفل سیزده تیر با دویست دانه فشنگ با عریضهٔ خود از پاریس در کراچی بندر، نزد دوست‌محمد خان تاجر توخی، که اشیای خریداری دولت و فرمایشی حضرت والا، از آنجا گسیل کابل می‌داشت فرستاد، و او آن را گسیل کابل داشته، چون در عریضهٔ خود نگاشته بود که: «مالک کارخانهٔ این دو میل تفنگ، چهل و پنج هزار میل از همین قبیل تفنگ با هفتاد لک دانه فشنگ حاضر و موجود دارد و هر واحدی را با سرنیزه و فشنگهایی که از باروت بی‌دود باشند، به بیست و هشت شلنگ، تنها و با اسباب به شصت‌و پنج شلنگ همراه هزار دانه فشنگ می‌فروشد، و هم معروض داشته و نگاشته بود: «که یک میل تفنگ موزرس ده تیر، با دوصد دانه فشنگ نیز نمونه فرستاده‌ام که بهای هر یک سی و پنج شلنگ می‌باشد و اگر پنج یا ده هزار میل خریده شود، البته مالک کارخانه آن نظر به یکجا فروختن از بهای مذکور آن، ارزان‌تر خواهد داد و شرایط قرارداد همهٔ تفنگهایی مرسولهٔ سوداگران چنین است که دو ثلث بهای آنها را در کدام بانکی پیشکی تفویض نموده، هر وقت تفنگها را

بر جهاز حمل کرده، رسید جهاز را به بانک داد، مبلغ مفّوض را اخذ می‌نماید و ثلث باقی آن را پس از رسیدن تفنگها در کابل که از امتحان برآمده منظور شوند، بعد از سی روز از تکمیل امتحان ادا فرموده شود و در باب تفنگها مطابق نمونه بلاخلاف خواهند داد. و حضرت والا در روز بیست‌وچهارم ذیقعده مطابق پانزدهم ماه مارج سنهٔ ۱۹۰۱ میلادی، شرایط مذکور را منظور فرموده نگار داد که: «تمامت فشنگها و نصف تفنگهای موجوده که بیست و دو هزار و پنجصد میل باشند و همه ریفل سیزده تیر بودند، با هفتاد لک فشنگ بخرد و در باب بقیهٔ آن نیز سررشته و تجویز فرموده می‌شود، زیرا در باب خریدن تفنگ خود می‌دانید که چه قدر شوق‌مندم و می‌خواهم که تمام احاد و افراد اعداد سکنهٔ مملکت افغانستان بی‌تفنگ نبوده همه دارای آن باشند و آلات و اسلحهٔ حرب را کامل داشته در روز حاجت و پیکار، یکی بی‌سلاح و بیکار نباشد تا ننگ و ناموس ملت و مملکت از دست نرود پس برای خریدن تفنگ و سلاح جنگ هر قدر که ممکن شود حاضرم که خریده و بخرم و پول نقد داده و بدهم.»

از زیر خاک برآمدن چند روپیهٔ مسکوک شاه‌جهان

و هم در خلال احوال مسطور، خداویردی و دولت‌محمد نامان، از متوطنین رستاق، دوصد و سی و پنج روپیه از مسکوک شهاب‌الدین شاه‌جهان مغول، که در اواسط قرن یازدهم سلطنت هند داشت و در عهد خویش بلخ و بدخشان و بخارا را فتح کرده، نظر بی، امیر بخارا را، با اهل و عیالش در کابل آورد، از زیر خاک یافته بعضی کلمه‌دار و برخی بی‌کلمه بودند و محمدعثمان خان حاکم رستاق، آگاه شده شصت و نه روپیه را خود او و چهل و نه روپیه را محمدخان اجیدن از ایشان گرفته و حاکم مذکور، از جمله ده روپیه را ارسال حضور داشته، ماجرا برنگاشت. و حضرت والا در روز بیست‌وششم ذیقعده مرقوم فرمود که: «شما دو تن یکصد و هشت روپیهٔ بقیه را که گرفته‌اید و در نزد شماست، تحویل خزانه کرده، آن دو تن را مزاحم نگشته رها بدهید، زیرا افزون از این مبلغی نبوده چه پادشاه خزانهٔ خود را در زیر خاک مدفون و مخفی نمی‌کند، که آن دو تن آن را یافته باشند.»

و هم در این ایام پسلی سیلر، مهتمم کمپانی دیلی اچردس، مقیم شهر برمنگهم انگلستان، در روز سی‌ام ماه نوامبر سنهٔ ۱۹۰۱ میلادی، عریضه‌نگار حضور شده عریضهٔ خود را با سیاههٔ اسباب و سه هزار و هفتصد و پنجاه دانه فشنگ و بهای پنج میل تفنگهای فرمایشی حضرت والا، که نمونه فرستاده بود، ارسال حضور داشت و همه مطبوع و پسند افتاد. در روز چهارشنبه بیست‌وهشتم ذیقعده مطابق بیستم ماه مارج سنهٔ ۱۹۰۱ میلادی با خامهٔ خاص برای او ارقام رفت و از خرسند گردیدن خاطر مِهرمظاهر والا از وی نگارش یافت که: «هر وقت از رقم‌های این تفنگها و یا تفنگ جدیدالاختراع که به دست آرد، آگهی دهد که خواسته و خریده شود.»

و مقارن این‌حال، در روز پنج‌شنبه بیست‌ونهم ذیقعده آفتاب از برج حوت در برج حمل نقل داده، سال سیجقان‌ئیل شمسی ترکی منصرم و منقضی گردیده، سال اودی‌ئیل مجدد و جهان از تراوش ابر بهمنی خرم گشت و در ماه جمادی‌الاخرای قمری عربی این سال چنانچه بیاید حضرت والا پدرود جهان کرده، وداع زندگی گفت.

وقایع ماه ذیحجهٔ سنهٔ هزار و سه صدو هجدهٔ هجری

در خلال احوال ماه ماضی، دو لک و بیست‌وچهار هزار و سه صد و سی و سه روپیه کلّه‌دار و چهار آنه و یک پایی، از بهای اسباب و آلات و اجناس فرمایشی حضرت والا، که مستر جی بی کاتری از اروپا خریده، ارسال کابل داشته بود، از سنجش سردفتر تحویلات و موجودی آلات و ادوات ارسالی او در کارخانهٔ بخار و تحویلخانه‌های دولت، قرار بیجک او درشمار آمده، با هشتاد هزار روپیهٔ کلّه‌دار تنخواه یکسال و چهار ماه او که در ماه پنج هزار معین بود و مجموع سه لک و چهارهزار و سه صد و سی و سه روپیه کلّه‌دار و چهار آنه و یک پایی به میزان رفت، از استدعای او در روز شنبه دوم ماه ذیحجّه مطابق بیست و دوم ماه مارج

سنهٔ ۱۹۰۱ میلادی، فارن سکرتر کشور هند را ارقام شد که از مبالغ این دولت که بر ذمّهٔ دولت انگلیس است، به او بدهد.

و مقارن این حال از فوت میرغلام قادر خان کوهستانی، محمدعلی خان سیقانی به حکومت جلال‌آباد مأمور گردیده، مواظب حکومت و اجرای هر دو جا گشت.

و از دیگر سوی داکتر عبدالقادر خان، سرپرست تعمیرات ترکستان، نقشه و طرح عمارت جهان‌نمای واقع باغ تاشقرغان و برج سمت شمالی قلعهٔ نظامی دهدادی را که به امر حضرت والا تأسیس و تعمیر شده بودند، با چهاونی اقامتگاه سپاه نظام و غیره را از چوب ساخته و پرداخته، با هفده طاقه کلاه خوقندی و چهار تخته جای‌نماز چکن‌دوزی بخارایی و یک طاقه دستارپیچ گل‌دوزی و یک تخته پطنوس‌پوش و سه چوخاوار از قماش ابریشمین و ده تخته میزپوش ابریشمین روسی و غیره اشیای نفیسه مصحوب استاد جهان‌داد معمار، در روز سوم ذیحجّه از مزارشریف ارسال حضور داشته، طرح عمارت جهان‌نما و برج قلعهٔ دهدادی و بارک سپاه نظام همه مطبوع و پسند افتاد.

قاچاقی نمودن تجار پشت‌رود

و هم در خلال واقعاتی که رقم شده آمد، بعضی از تجاّر مردم کوچی علاقهٔ فراه، دوصدو سی و پنج بار اشتر پشم، که خراج گمرک آن چهل و هفت هزار و سی و پنج روپیه و ثلث یک روپیه به شمار می‌آمد، به قاچاقی از راه غیر معروف در شالکوت به تجار تبعهٔ دولت انگلیس بفروختند و حضرت والا از عرایض وقایع‌نگاران بر ماجرا آگاه گردیده، علی‌محمد خان حاکم فراه را فرمان کرد که بازرگانان این پشم را به هر وسیله و ذریعه که بداند و بتواند معلوم و دستیاب نماید و او دادگل خان کبتان نظامی را با پانزده سوار مأمور علاقه خاشرود نموده، امر تجسس و تفتیش کرد و ایشان نظرمحمد نامی از مردم کوچی را مباشر امر قاچاقی دانسته، باخود در فراه آوردند و او از تجارت پشم نمودن خود انکار آورده، دیگر تجاّر را نام به نام اظهار داد و حاکم فراه معروض حضور داشته، از حضور فرمان رفت که: «بر طبق امری که از جانب دولت بر تجاری که مال‌التجارهٔ خود را بدون ادای گمرک به قاچاقی ببرند معین و مقرر است، دو باجه مبلغ نود و

یکهزار و هفتصد و هشتاد و یک روپیه کابلی و پنج فلوس و هشت دینار از ایشان حصول و تحویل خزانه نماید.

اسپان تعارفی پیغمبر قلی‌خان ترکمان

و مقارن این حال، دو رأس اسب ترکمانی اعلی، که پیغمبرقلی‌خان ترکمان پسر عزیز سردار، به نام تعارف در سلخ ماه شوال گسیل داشته بود، به حضور رسیده مطبوع و منظور آمد. و هم در این ایام عبدالغیاث نام آینه‌ساز کابلی، برای حصول مرام و به دست آوردن اسباب حرفه و تحصیل و معاشیهٔ خود عازم هند شده، حضرت والا کارکنان این‌دولت در پشاور را ارقام فرمود که: «چهار هزار روپیه کلّه‌دار جهت خریدن آینه برای عمارت پادشاهی به او بدهند که از هند اشتراء نموده با خود در کابل بیاورد.

عریضه و استدعای سردار یحیی خان و پذیرفته نگشتن آن

و از دیگر سوی سردار یحیی‌خان با سردار محمدآصف خان و سردار محمدیوسف خان پسران و زوجه خود که عهدنامه چنانچه گذشت به بیاض قرآن مجید نوشته و به ذریعهٔ قرآن اجازت آمدن در کابل حاصل کرده بودند، نوکران و خدمهٔ خود را که از مردم هند بودند، رخصت نموده به ذریعهٔ عریضه، روز حرکت خود را از دیره دون، در چهاردهم ذیحجّه تعیین کرده به حضرت والا آگهی دادند و استدعا نمودند که چهارده نفر شاطر با خدمهٔ لازمه از کابل مأمور پشاور فرموده شود که چون نوکران ایشان رخصت یافته تا کابل مواظب خدمت ایشان باشند. و حضرت والا در پاسخ آنان و محمداسمعیل خان سفیر، که عریضهٔ ایشان را ملفوف عریضهٔ خود ارسال داشته بود. رقم نمود که: «در خصوص نوکر و خادم خود مختارند که به هر نوع در کابل می‌آیند بیایند، و این‌قدر شاطر در شاطرخانهٔ کابل آماده و مهیا نیست که چهارده نفر مأمور خدمت آنها فرموده شود. خود ایشان از دیره دون تا پشاور به سواری ریل آمده از آنجا مزدور برای خدمت و زین کردن اسب خود گرفته، پس از وصول در کابل ایشان را رخصت مراجعت دهند.» و از پرتو وصول افکندن این منشور از توقع زیادی که نظر به ملاطفات شاهانه مبذول حال‌شان

گردیده و چنانچه گذشت ارقام رفته و ایشان در طمع افتاده بودند، مأیوس و محروم گردیده بر طبق امر والا چنانچه بیاید در کابل آمدند.

مأمور عروسی دختر سردار محمدابراهیم‌خان شدن زوجهٔ جان‌محمدخان

و مقارن این حال از، عمات محترمات حضرت والا، نواب عفت‌مآب وفابیگم، دختر امیرکبیر دوست‌محمد خان، که با جان‌محمد خان پسر غلام‌محمد خان از اولاد وزیر شاه‌ولی خان بامی‌زایی نسبت مزاوجت و ضجیعت داشت، به امر حضرت والا با جمعی از خدمهٔ ذکور و اناث مأمورهٔ آوردن دختر سردار محمدابراهیم خان، پسر امیر شیرعلی‌خان مغفور که تعیین مخارج عروسی او از پیش رقم شده گردیده، از کابل راه حسن ابدال بر گرفت و در روز هجدهم ذیحجه وارد آنجا گشته، به امر عروسی اقدام نمود.

و مقارن این حال مستر جی فلیشر آلمانی، نوکر و خادم این دولت، که رخصت حاصل کرده در موطن و مسکن خود رفته بود، روی خدمت و مراجعت به سوی تقبیل عتبهٔ علیا نهاده وارد پشاور و مریض گشت و روز[ی] چند، پهلو بر بستر بیماری سوده، در روز بیست‌ویکم ذیحّجه صحت‌یاب شد و از شفایافتن خود معروض داشته استجازت حرکت خویش از پشاور جانب کابل نمود و حضرت والا در روز بیست‌وششم ذیحجه مطابق یازدهم اپریل سنهٔ ۱۹۰۱ میلادی ارقام فرمود که: «بلادرنگ آهنگ کابل کند.»

انجام یافتن و به پای رفتن عروسی شهزاده در حسن ابدال

و از دیگر سوی سردار یحیی خان با پسران و نبیرگان خود به روز معین و موعود خود، که معروض داشته بودند، از دیره دون حرکت کرده وارد پشاور شد. و هم جناب نواب عفت‌انتساب بی‌بی وفابیگم که اقدام در امر عروسی شهزادهٔ معظم سردار حبیب‌الله خان چنانچه آنفاً گذشت نموده بود، با خدمهٔ دولت که از بمبئی و کلکته و کراچی و پشاور در حسن ابدال گرد آمده و انجمن شده بودند، هفت روز مراسم عیش و عشرت و سرود و سرور شاهانه به سر برده، در روز بیست‌وششم مذکور ماه ذیحجّه آن بانوی مشکوی عفت و احترام را به اعزاز و اکرام تام، از

حسن ابدال با احسن حال به سواری ریل جانب پشاور نهضت داد و افسران و موزیک‌نوازان نظام دولت انگلیس که ترانه‌ساز آن بزم خجسته‌آغاز آمده و در ایستگاه ریل مراسم نوای سرور و سرود را به تقدیم رسانیدند، محمداسمعیل خان سفیر به امر و اجازت والا که حاصل کرده بود، یکهزار و یکصد روپیه کلّه‌دار به اسم انعام به هرکدام ایشان مطابق رسم و رواج انگلیسان عطا و قسمت نمود و دبتی حیات خان مؤلف کتاب حیات افغانی، که مشتمل سلسلهٔ شجره نسب طوایف و قبایل افاغنه ابدالی و غلزایی و غیره و متضمن تاریخ عام افغانیان و افغانستان و جغرافیای مجمل تمامت مملکت افغانستان و مفصّل مشرقی افغانستان است، اردوی باشکوه حرم محترم شهزاده را مهمانی به سزا کرده، پاره‌ای از اجناس پشمینه و ابریشمینه و زرینه از قبیل ابره و شال کشمیری و گاج و کمخواب و غیره به رسم تعارف به نام شهزاده اعظم، سردار حبیب‌الله خان و حرم محترم او تقدیم و تفویض محمداسمعیل خان سفیر کرد، و او به توسط میرزا ملک‌جی خان مهتمم پست‌خانه اسلامیهٔ پشاور، از قفای نواب عصمت‌مآب، بانوی عفت‌انتساب حرم محترم شهزاده گسیل کابل داشت و آن پرده‌نشین عفت و حیا در اوایل عشرهٔ ثانیه محرم سنهٔ ۱۳۱۹ هجری وارد کابل گردیده زینت‌بخش و رونق‌افزای حجلهٔ زفاف شهزاده گشت.

نامهٔ ویسرای کشور هند که از استماع سخنان افواهی به حضور والا نوشت

و از دیگر سوی در خلال احوالی که ثبت و رقم شده آمد، ویسرای کشور هند افواهاً مسموع گشت که در ماه عقرب سنهٔ گذشته شمسی، بروج فاصلهٔ سرحد را که در نقاط کوه شیدم و سیدک و چینه‌دلگی و لشمنه و خواجه خضر واقع‌اند، بعضی از کارکنان و خدمهٔ دولت افغانستان خراب کرده‌اند و پس از تخریب آنان در قرب و جوار موضع ننجه‌ازها که نری نیز نام برده می‌شود، یکصد افغان مسلح مسافت دو میل از خط فاصل جانب خاک مقبوضهٔ دولت انگلیس گذشته و اقامت گزیده، اسباب و آلات محافظ‌خانه فراهم می‌کند که محافظ‌خانه ساخته و پرداخته نماید؛ و این نفری تحت حکم سردار گل‌محمد خان حاکم ارگون‌اند و از شنیدن این خبر افواهی به حضرت والا رقم کرده ماجرای مسموع سراپا نوشت و التماس

نمود که: «اگر راست باشد، بایست آن دسته مسلح فوراً از خاک حصهٔ انگلیس خارج شوند چه موقع خط فاصل سرحد که به هیچ وجه شک و ریب را در آن راه نیست که بروج فاصله در آن نصب و افراخته شده‌اند و نقل‌های نقشه که در وقت تعیین حدود به روی کار آمده و انجام و امضا یافته است، نزد حضرت والا موجودند، اگر گفتگویی راجع به حالات این قطعهٔ سرحدیه برپا کرده شود، حضرت والا را فرا یاد خاطر خلت مظاهر خواهد بود، که لارد اکلن بهادر، که قبل از دوستدار به نام ویسرای در این دیار بود، زیاده از یک دفعه در مراسلات خود خصوص رقیمه پانزدهم و دهم سپتمبر سنهٔ ۱۸۹٦ میلادی به آن مهربان اطلاع داده است که بروج این سرحد را باید انجام یافته و اختتام پذیرفتهٔ قطعی دانست، و دوستدار اراده ندارد که این مسئله را مجدداً به روی کار آورد و هرگاه معلوم شد که ستونهای نقاط مزبوره واقعاً خراب شده‌اند، دوستدار حکم تعمیر آنها را در فصل این بهار خواهد داد.» و حضرت والا نقل این رقیمه ویسرای را سراپا به سردار گل‌محمد خان رقم و امر کرد که: «امور مندرجهٔ مکتوب او را اگر غلط و اگر صحیح باشد، معروض دارد که بر طبق واقع از صدق و کذب امور مسموعهٔ ویسرای، در پاسخ او ارقام شود.»

و هم در روز بیست‌وششم مذکور ذیحجه، در باب تعیین حدود دوبندی واقع گومل و موقع لرخواه و غیره مواضع که سردار گل‌محمدخان با روسا و سرکردگان طوایف و قبایل خروتی و سلیمان‌خیل و غیره، همراه مستر اندرسن و مستر کنگ نامان انگلیس، تحدید و تصفیه کرده، هرکدام به مقام خود بازگشته بود و از جمله مردم خروتی و سلیمان‌خیل قال و قیل داشتند که بعض مواضع از اراضی ایشان را کارکنان دولت انگلیس برخلاف نقشهٔ محدوده داخل حدود خود کرده‌اند، سردار گل‌محمد خان را از حضور والا ارقام رفت که: «سرکردگانی که از قوم خروتی و سلیمان‌خیل در وقت تهدید و تعیین حدود با او همراه بوده‌اند، همه را گسیل کابل نماید که از ایشان پرسیده و معلومات صحیحه حاصل کرده با ویسرای کشور هند در این موضوع مذاکره و سخن رانده شود» و این امر معطل و معوق مانده در عهد امیر حبیب‌الله خان سراج‌الملّة والدّین چنانچه بیاید سردار عبدالوهاب خان پسر

سردار امیر افضل خان مرحوم با میرزا محمود خان فوفل‌زایی، که دارای منصب امین نظام بود، مامور شده این امر و غیره امور متنازع‌فیها را تصفیه نمود.

قاچاقی و محاربه نمودن تجار خیلِ رهوخان

و از دیگر سوی در روز بیست‌ونهم ذیحجه مردم قبیلهٔ رهو خان و زاهد خان و عطامحمد خان، قافلهٔ بزرگی از احمال پشم و روغن و گوسپند و اسپ آماده کرده خواستند که بدون دادن خراج گمرک از بندر ارغوتی جانب شالکوت عبور دهند و پیادگان ساخلو مقیم بندر مذکور، که شانزده تن بودند به ساعت سه از روز مسطور، سدّ راه عبورشان شده به مجرد مشاهدت بر قافله تاختند که از عبور مانع شوند و اهل قافله ایشان را هدف گلوله تفنگ ساخته به جنگ و گریز به فراز کوه برشدند و پیادگان ساخلو بارها را از پشت اشتران فرود آورده، اشتران را در بندر فرستادند و با اهل قافله هنگامه‌آرای جنگ گردیده، پنج نفر ایشان مجروح گشتند و اهل قافله غالب آمده اشتران را به تغلّب عودت داده، بارها را بر پشت [اشتران] نهاده راه خویش پیش گرفتند و سالماً غانماً راه عبور بپیمودند. و حضرت والا از عریضهٔ وقایع‌نگار آنجا بر ماجرا آگاه شده، محمدعلم خان حکمران قندهار را ارقام فرمود که: «آدم گماشته بزرگان قبیله و خیل رهو خان و زاهد خان و عطامحمد خان را احضار نموده مواخذه و حبس کند تا لوازم بازپرس به محل اجرا آید» و ایشان در پایان کار گرفتار آمده زجر و توبیخ و مکافات دیده، مضاعف بهای تمامت بارهای مال‌التجاره را به دولت جرمانه دادند.

حدوث ملخ در هرات

و هم در این ایام، ملخ زیاد از طرف قندهار وارد هرات شده و پانزده روز در هرات و نواح خیل خیل صعود و هبوط نموده آسیبی به زراعات و باغ و بوستان آن ولایت نرسانیده از فضل خداوند بی‌مانند، دفع و رفع گشت.

کتابخانه تخصصی تاریخ اسلام و ایران
تاسیس ۱۳۷۴